مهدی موعود

ترجمه

جلد سیزدهم بحار الانوار

علامه مجلسی

مترجم: علی دوانی

دار الکتب الاسلامیة

بازار سلطانی طهران

قال الله تعالی : اِعلَمُوا اَنَّ اللهَ یُحیِ الاَرضَ بَعدَ مَوتِها ، قَد بَیَّنّا لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ .

بدانید که خداوند زمین مرده را زنده می‌گرداند ، ما آیات خود را برای‌شما آشکار ساختیم ، تا در بارهٔ آن تعقل کنید . (قرآن مجید)

* * *

کلینی در « کافی » از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : خداوند زمین را با عدالت جهانی قائم ما زنده میکند ، از آن پس که با بیداد ستمگران مرده باشد .

* * *

شیخ طوسی در کتاب « غیبت » از عبدالله بن عباس روایت نموده که درتفسیر این‌آیه شریفه گفت :

خداوند زمین‌را که بابیدادگری مردم خواهد مرد ، باظهور قائم آل‌محمد(ص) زنده میگرداند ، و «آیات» که خداوند آشکار میسازد ، آن حضرت است .

* * *

روی بنما که جهان ظلمت انکار گرفت — صیقلی زن که مرا آینه زنکار گرفت
تولی آن شاه که از کشور حسنت،خیلی — ملك جان ودل ودین جمله‌بیکبار گرفت
آفتاب ازل از مشرق رویت چو دمید — همه ذوات جهان لمعه انوار گرفت
صدق دعوی تو از نور جبینت پیداست — منکر از کور دلی شیوهٔ انکار گرفت

(از جلال‌الدین‌محمد دوانی فیلسوف بزرگ قرن نهم هجری)

مهدی موعود

ترجمه

جلد سیزدهم بحارالانوار

علامه مجلسی

مترجم: علی دوانی

مهدی موعود (ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار)

نویسنده: علامه مجلسی

ترجمه و مقدمه و پاورقی: علی دوانی

ناشر: دارالکتب الاسلامیه

تیراژ: ۵۰۰۰۰

نوبت چاپ: بیست و هفتم

صفحه و قطع: ۱۲۹۲ صفحه وزیری

چاپخانه: خورشید

تاریخ نشر: ۱۳۷۵

آدرس ناشر: تهران، بازار سلطانی، تلفن: ۵۶۲۰۴۱۰ _ ۵۶۲۷۴۴۹ _ ۵۶۲۷۴۴۹

فاکس: ۳۰۶۹۴۴

شابک: ۹۶۴_۴۴۰_۰۳۵_۶ | ISBN: 964 - 440 - 035 - 6

بسم الله الرحمن الرحیم
مقدمه چاپ بیست و چهارم مهدی موعود
به مناسبت سیصدمین سال رحلت علامه مجلسی

از چاپ اول «مهدی موعود» در سال ۱۳۳۹ شمسی تا کنون ۲۹ سال می گذرد. از آن زمان تا امروز که این کتاب گران قدر برای بیست و چهارمین بار چاپ و منتشر می‌شود، و در دسترس طالبان قرار می گیرد، با همهٔ نشیب و فرازی که بازار کتاب و کمبود کاغذ در سنوات اخیر داشته، می‌توان گفت هر سال تجدید چاپ شده است.

استقبال کم نظیر از «مهدی موعود» ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار به قلم نویسندهٔ این سطور به خاطر اینست که: اولاً مشتمل بر شناخت امام زمان غائب از انظار است، ثانیاً از آثار مشهور علامه مجلسی از مشاهیر علمای اعلام ماست، و ثالثاً مفصل‌ترین و جامع‌ترین کتاب فارسی پیرامون نجات دهنده دنیا و آخرین برگزیدهٔ خداست که به امر مرجع بزرگ عالم تشیع مرحوم آیت الله بروجردی ترجمه شده است.

این توجه خاص مردم خدای جوی به مسئله امام غائب نمایانگر اهمیت مسأله در اذهان عمومی است.

مسئله «مهدی موعود» در اعتقاد مسلمانان جهان، یک موضوع متواتر است. یعنی کلیه فرق مسلمین عقیده دارند هنگامی که جهانیان در بحرانی‌ترین ادوار تاریخ بشر از حل مسائل بین المللی و اصلاح اساسی جهان ناتوان بمانند، و از خدا رهبری الهی و مردی برتر از مردان نامدار جهان بخواهند که به داد آنها برسد، خداوند امام زمان و مهدی موعود اسلام را آشکار می‌سازد، و او که انسانی استثنائی است جهان را پر از عدل و داد می کند از آن پس که پر از ظلم و ستم شده باشد.

این رهبر الهیٔ و مرد توانای، مافوق بشری از دید ما شیعیان دوازدهمین پیشوای معصوم از دودمان پیغمبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. او بنابر مشهور در سال ۲۵۵ هـ در شهر سامره متولد شده است. پدرش امام حسن عسکری(ع) و مادرش بانوئی به نام نرجس بوده است که به خاطر پنهان ماندن راز حملش وتولد مولود اسرار آمیزش به نامهای دیگری هم خوانده شده است، چنانکه در آغاز باب اول «مهدی موعود» می‌بینید.

اعتقاد به ظهور مهدی موعود، تنها عقیدۀ ما شیعیان نیست، بل همان طور که خاطرنشان ساختیم در میان مسلمانان قولی است که جملگی برآنند. با این فرق که اهل تسنن در این اعتقاد دو دسته هستند: اکثریت معتقدند مهدی موعود ازنسل پیغمبر در بحرانی‌ترین ایام تاریخ متولد می‌شود و در جوانی قیام می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد می‌گرداند، و جمعی دیگر عقیده دارند او همان پسر امام حسن عسکری(ع) است که در اعتقاد شیعه امامیه، امام دوازدهم می‌باشد.

ممکن است با خواندن این کتاب که ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار علامه مجلسی است، این سئوال برای خواننده‌ای پدید آید که چرا گاهی اخبار و احادیث مربوط به آن مختلف و احیاناً متضاد یا مغشوش است؟ که می‌گوئیم بدیهی است در طول هزار و چهار صد سال گذشتۀ تاریخ اسلام، بسیاری از فرق مسلمین و کسانی که داعیه قیام بحق یا ناحق داشتند، یا مخالفان عقیده مهدویت، خود یا طرفداران آنها، از این مسئله یعنی قیام و ظهور مهدی با مشخصات ویژه سوء استفاده کرده، و روایات و احادیثی ساخته و پرداخته‌اند تا با منظور آنها تطبیق شود، یا اصل مسئله و عقیده به مهدویت گل آلود گردد و بدین گونه حقیقت امر را بر مردم مشتبه سازند.

چنانکه می‌بینیم طرفداران محمد نفس الزکیه او را همان مهدی موعود می‌دانستند، و منصور عباسی نام پسرش را محمد و لقبش را مهدی می گذارد تا احادیث مهدی موعود را بر او تطبیق کند و هکذا...

ما در مقدمه مفصل «مهدی موعود» راجع به واقعیت امام زمان در اعتقاد ما شیعیان جهان سخن گفته‌ایم. در موارد مختلف کتاب نیز نوشته و توضیح داده و ثابت کرده‌ایم که مهدی موعود تنها پسر امام حسن عسکری است. نامش «محمد» همنام پیغمبر و کنیه‌اش «ابوالقاسم» عین کنیه پیغمبر و نهمین امام معصوم از نسل امام حسین شهید علیه‌السلام است.

او بنا نبود غیبت کند، ولی چون مردم کم رشد و حق ناشناس، نیاکان معصوم او را از جدش امیرالمؤمنین گرفته تا پدرش امام حسن عسکری شهید نمودند و از نعمت وجود آن برگزیدگان خدا استفاده نکردند، و حتی قصد جان خود او نمودند، خدا هم او را که آخرین برگزیدۀ خداست، از نظرها غائب گردانید، تا هرگاه که جهان و مردم جهان از همه جا مایوس شدند، و رو به درگاه خدا آوردند و چارۀ کار را از او خواستند، او را آشکار ساخته و جهان آشفته و ظلمانی را به نور جمال وی که مظهر عدل خداست روشن کند، و بشریت سرگردان را برای همیشه از پریشانی و بی سر و سامانی نجات دهد، و حکومت واحد جهانی را به دست او در سراسر گیتی مستقر سازد.

دنیا، دنیای عرضه و تقاضاست. با این که هرگز از طرف بشر هواپرست تقاضا برای پذیرش رهبران دینی نبوده، خداوند نعمت وجود پیغمبران و امامان را به آنها ارزانی داشت تا حجت خود را بر آنها تمام کند، و فردا در سرای دیگر بهانه‌ای نداشته باشند.

ولی چون نوبت به آخرین آنها که نقطه آخر خط رسالت الهی است رسید، و با رفتن او فلسفه اعزام و تعیین نمایندهٔ خدا هم منتفی می‌شد، لذا او را از نظرها غائب گردانید، تا وقتی که تقاضا برای پذیرش او به منظور نجات همیشگی انسانها در همهٔ عالم و تمام نقاط روی زمین عمومی شد، وجود او را عرضه داشته و در شرایط صددرصد مناسب و آمادگی کامل تمام نژادها، بتواند دنیای پوسیده را در هم کوبیده و جهان نوی بر ویرانه آن، بنا کند. این معنی را ما در انبوه احادیث معتبر شیعه و سنی می‌بینیم.

در این احادیث می‌گوید حکومت مهدی موعود شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد، همه انسانها در حکومت او به طور مساوی زندگی می‌کنند. اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی، و قوانین بشری و مرزها از میان می‌رود.

از تمام زمین‌های قابل کشت و آبهای خداداد به منظور عمران و آبادی جهان استفاده می‌شود. تمام معادنی که تا آن روز قدرت فکر و دست بشر نتوانسته آن را استخراج کند، مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، برنامه دولت او کار و کوشش و عمران و آبادی جهان است. تا آنچه را خداوند در عالم طبیعت برای بهره‌برداری بندگانش به ودیعت نهاده است، و آزادی و رفاه و آسایش در پناه امنیت کامل و آرامش مطلق را تحقق یابد.

دین مردم، دین اسلام و قانون همگی قرآن مجید است. مجری احکام اسلام و قرآن قائم آل محمد و پیروان اوست که دلهائی همچون پاره‌های آهن دارند. از صبح تا شام چند بار در سراسر گیتی بانگ دلنشین: لااله‌الاالله، و محمد رسول الله بلند است... این واقعیت مهدی موعود، علت غیبت او و جهان در زمان ظهور وی.

به تعبیر دیگر، افلاطون در اندیشه «مدینه فاضله» بود و آن را گمشده بشر می‌دانست از زمان او تاکنون مردم در سراسر جهان آن را می‌طلبند و به آن نمی‌رسند. مارکس و انگلس و لنین به مردم وعده‌ها دادند که روز رهائی طبقه کارگر و زحمتکش و آزادی و آسایش واقعی رنجبران در سایهٔ کمونیزم فرا می‌رسد، و نرسید. راسل «دنیائی که من می‌بینم» به همه وعده می‌داد، و معلوم نیست کی و به دست چه کسی این دنیای روشن توأم با آرامش و آسایش و زندگی بهتر و شکوفاتر از آنچه تاکنون بوده است، دیده شود؟

در تمام ادیان آسمانی وعدهٔ عدل و داد جهانی و رفاه و آسایش همگانی در پایان دوران ظلمانی جهان داده شده، و پیروان خود را امیدوار به آن روز نموده‌اند، که هنوز تحقق نیافته است.

شیعیان جهان با ادله و براهین عقلی و نقلی ثابت می‌کنند که آن مدینه فاضله و جهان نو، و عدل و دادی که همه پهنهٔ زمین را فرا گیرد فقط به دست آخرین برگزیده خدا و نجات دهندهٔ دنیا امام زمان حجت‌بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه جامهٔ عمل به خود می‌پوشد و بس، پس

از غم هجر مکن ناله وفریاد که من زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید

به طوری که می‌بینید کتاب با عظمت «مهدی موعود» تنها در بردارنده شناخت موعودی که جهان در انتظار اوست، نیست، بلکه دائرةالمعارفی از معارف اسلامی است که اگر به خاطر قطور شدن بیشتر کتاب نبود، به خوبی در فهرست اعلام آن تجلی می‌نمود.

شاید به نظر بعضی، ترجمه کتاب مصدر و مأخذی این چنین که نمث و ثمین و احادیث قوی و ضعیف را در هم آمیخته است، و در اختیار عموم گذارده می‌شود صلاح نباشد، ولی چنانکه در صفحه «چهل و نه» مقدمهٔ کتاب باید دیده و متوجه باشند که مترجم آن را به امر مرجع فقید جهان تشیع مرحوم آیت الله بروجردی قدس سره ترجمه کرده است، و مرجع مسئول شیعیان جهان صلاح کار را از هر کس بهتر می‌دانسته است.

هرچند ما در همان صفحه انگیزهٔ ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار علامه مجلسی را که به «مهدی موعود» موسوم کردیم، یادآور شده‌ایم، ولی جا داشت پس از رحلت آن بزرگمهر علم و دین و مرجع بزرگ فقید، در مقدمه جدیدی بر یکی از چاپهای بعدی، توضیح بیشتر می‌دادیم، تا دیگر کسی چنین تصوری هم نکند، و جای سئوال برایش باقی نماند.ولی این کار عملی نشد، و هم اکنون در این مقدمه که به مناسبت سیصدمین سال درگذشت علامه مجلسی و تشکیل کنگرهٔ بزرگداشت او می‌نویسیم، یادآور می‌شویم و می‌گوئیم:

مرحوم شیخ محمد حسین سیستانی از معمرین اهل منبر تهران وصیت کرده بود از ثلث فروش خانه مسکونی وی در تهران به امرآیت الله بروجردی، یکی از نویسندگان روحانی جلد ۱۳ بحارالانوار را که دربارهٔ امام زمان است به سبک نگارش روز ترجمه کند، و با مقدمه مفصل و توضیحات لازم منتشر سازد، و از این راه دستبرد فرقه ضاله بهائی به آن کتاب را بر ملا سازد، و جلو تبلیغات سوء آنها را که با نشان دادن ترجمه آن توسط ملاحسن ارومی به راه انداخته بودند، بگیرد.

ملاحسن ارومی جلد ۱۳ بحارالانوار را در یکصد سال قبل با نگارش آن زمان ترجمه نموده و بدون هیچ گونه توضیح و پاورقی بارها در قطع رحلی و چاپ سنگی منتشر شده بود.

این ترجمهٔ خشک و خالی از تذکرات لازم آنهم با شیوهٔ انشاء قدیم که گاهی هم

گنگ و نامفهوم است، دستاویز خوبی برای فرقه ضاله بهائی ایادی استعمار پیر انگلیس بود. آنها این کتاب را در محافل تبلیغی خود به اشخاص تازه وارد نشان می‌دادند و می گفتند ببینید این کتاب، جلد ۱۳ بحارالانوار علامه مجلسی است که ملاحسن ارومی از علمای مسلمین آن را ترجمه کرده است، و از طرف کتابفروشی اسلامیه هم منتشر شده است. پس کتاب ما بهائیها نیست، و حالا ببینید در اینجا و آنجای کتاب چه چیزهائی از آیات و روایات درباره عقاید ما بهائیها است!

سپس مواردی از آن را که قبلاً آماده ساخته بودند به اغنام الله یا مسلمانان بی‌اطلاع از واقع مسئله امام زمان نشان می‌دادند، و از این راه با تردستی و شیطنت اذهان خالی آنها را از این تلقینات سوء پر می کردند، و باعث انحراف و جذب آنها به مسلک خرافی و استعماری بهائی می‌شدند.

هنگامی که نمایندهٔ وصی مرحوم سیستانی، موضوع وصیت او را برای ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار به اطلاع مرحوم آیت الله بروجردی رسانید، معظم له این جانب را خواستند و فرمودند: «وقتی من در بروجرد بودم، در یکی از سالها عده‌ای از کارمندان منحرف ادارات که از خارج آمده و بهائی بودند، اذهان مردم را نسبت به مسئله امام زمان علیه السلام مشوش کرده بودند. من هم احادیث معتبر مربوط به امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه را از منابع شیعه و سنی و کتب علمای بزرگ فریقین جمع آوری کردم، و یک ماه رمضان بر اساس آنها منبر رفتم و اذهان مردم را نسبت به واقعیت مسئله امام زمان و غیبت و طول عمر حضرت روشن ساختم.

آن احادیث همان طور به صورت پراکنده بود تا این که وقتی به قم آمدم دادم به آقای صافی گلپایگانی که آنها را مرتب و منظم کند، و ایشان آن را به صورت همین کتاب «منتخب‌الاثر» درآوردند که چاپ و منتشر شده است.

آنگاه آیت الله بروجردی فرمودند: «ترجمه جدید جلد ۱۳ بحارالانوار بانی خاصی پیدا کرده، و موضوع را به من ارجاع داده‌اند. من شما را برای این کار انتخاب کردم. شما کتب فرقه ضاله را مطالعه کنید، هرجا آنها نوشته‌اند: «مجلسی در ۱۳ بحار گوید» و با لطائف الحیل و شیطنت آن مورد را با مقاصد سوء و شیطانی خود تطبیق کرده‌اند که به آن وسیله مردم ساده دل را گمراه کنند و به خود جذب نمایند و تا حالا هم چنین کرده‌اند، شما در مقدمه کتاب یا در پاورقی توضیح دهید که مطلب چنین نیست، و حدیث به این دلیل و آن دلیل ضعیف یا مجهول است، یا چیزی از آن را انداخته‌اند، یا به آن اضافه کرده‌اند، یاترجمه سابق گنگ و نامفهوم است، و اصل حدیث اینست، نه آن که آنها ارائه می‌دهند....»

تا آن موقع دو کتاب نویسنده، یعنی «شرح زندگانی جلال الدین دوانی» و «شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی» از نظر مرحوم آیت الله بروجردی گذشته بود و موردتقدیر و توجه خاص آن مرجع بزرگ واقع شده بود. به همین جهت ایشان فرمودند جلد۱۳ بحار را هم به همین خوبی ترجمه کنید و سعی شود به خوبی انجام گیرد، و پس از چاپ بیاورید من ببینم.»

نویسنده هم مدت یکسال و نیم از بهترین ایام جوانی را صرف این کار مهم و ارزشمند نمودم و کتاب را به گونه‌ای که می‌بینید ترجمه کردم و چاپ و منتشر ساختم، و یک جلد آن را بردم و به ایشان تقدیم داشتم. (البته در چاپ دوم مقدمه را مفصلتر و پاورقیهای بیشتری بر آن افزودم).

این واقعه چند روز قبل از نیمه شعبان سال ۱۳۳۹ شمسی بود. پس از آن طبق دعوتی که داشتم برای انجام وظیفه تبلیغی به کویت رفتم. بعد از ماه مبارک رمضان که به حوزه علمیه قم بر گشتم، مرحوم آیت الله بروجردی در بستر بیماری بودند، تا این که در ۱۲ شوال ۱۳۸۱ ه مطابق ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ به جوار رحمت حق رفتند، و رحلتش موجی از غم و اندوه در جهان اسلام و دنیای شیعه پدید آورد.

در همان ایام عزاداری فقدان آن مرحوم، روزی مرحوم آقا سید محمد حسن فرزند بزرگ آن مرجع فقید که در جریان کار ترجمه کتاب و رابط من و پدر عالیقدرشان بودند گفتند: «فلانی! وقتی کتاب مهدی موعود را که شما دادید به نظر آقا رساندم و گفتم فلانی جلد ۱۳ بحار را به نام «مهدی موعود» ترجمه و چاپ و منتشر ساخته و یک جلد هم به شما تقدیم داشته است، آقا با اشتیاق آن را گرفت، و مدتی به خواندن قسمتهائی از آن مشغول شد.

ایشان افزودند که حتی پس از این که در ماه رمضان مریض شدند، کتاب مهدی موعود را گاهی بر می‌داشتند و مشغول مطالعه آن می‌شدند، و از این کار شما بسیار خوشحال ومشعوف بودند، و پیوسته شما را دعا می کردند. کاش زنده بودند و نظر خودشان را به شما اظهار می‌داشتند...»

آری من هم می گویم افسوس که نماندند، و من این توفیق را پیدا نکردم که شخصاً راجع به «مهدی موعود» و سفارشی که فرمودند، سخنانی از زبان خودشان بشنوم. سخنان محبت آمیز و پدرانه‌ای که نظیرش دربارۀ «شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی» شنیدم، و با حضور بزرگان حوزه که هنوز هم تنی چند از آنها در قید حیات هستند دو سه بار فرمودند: «استفاده کردم، استفاده کردم».

ولی ای خواننده! هم اکنون «مهدی موعود» ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار علامه

مجلسی باهمان کیفیت چاپ دوم آن که ۲۹ سال پیش منتشر ساختیم و دیگر توفیق پیدا نکردیم تغییری در آن بدهیم، در اختیار شماست، به مصداق «مشک آنست که خود ببوید نه آن که عطار گوید» ببینید چیست.[1]

حال آن که گذشته از حرمت شرعی که نباید کتابی که دستاویز دشمنان اسلام قرار می‌گیرد و با آن مسلمانان را گمراه می‌کنند، منتشر شود، آنهم در جمهوری اسلامی و حکومت روحانیت، اصولاً نام گذاری «ترجمه ۱۳ بحار ملاحسین ارومی» به نام «مهدی موعود» و در همان قطع و شکل برخلاف «مادهٔ ۱۷ قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات» از «قانون حمایت حقوق مؤلفین و مصنفین» است که می‌گوید «نام و عنوان و نشان ویژه‌ای که معرف اثر است از حمایت این قانون برخوردار خواهد بود، و هیچ کس نمی‌تواند آنها را برای اثر دیگری از همان نوع یا مانند آن به ترتیبی که القاء شبهه کند، به کار برد.»

و مطابق ماده ۷ همین قانون «اشخاصی که عالماً و عامداً مرتکب یکی از اعمال زیر شوند (از جمله ماده ۱۷ یاد شده) علاوه بر تأدیه خسارت شاکی خصوصی به حبس جنحه‌ای از سه ماه تا یکسال محکوم خواهند شد.»

بارها به من خبر داده‌اند که ما رفته‌ایم مهدی موعود شما را که دارای این مزایا است خریداری کنیم، کتابی دیگر به همان شکل به ما فروخته‌اند، و چون بر می‌گردانیم که این آن نیست گفته‌اند چه فرق می‌کند. چه خدمتی برای فرقهٔ ضالّه از این بهتر که برخلاف دستور مرجع وقت ترجمه مورد سوء استفاده آنها توسط خود مسلمانها چاپ و منتشر شود و آنهابهره‌برداری کنند.

۱- با اینکه ما با ترجمه جدید جلد ۱۳ بحارالانوار علامه مجلسی به امر مرجع فقید شیعیان جهان به نام «مهدی موعود» قصد داشتیم ترجمه قدیمی ملاحسن ارومی از دسترس خارج شود که دستاویز فرقه ضاله بهائی قرار نگیرد، و از روی آن مردم مسلمان را گمراه نسازند و همین طور هم شد و سالها از چاپ مجدد آن خبری نبود، ولی متأسفانه‌اخیراً آنهم پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری مرجع عالیقدر شیعه امام خمینی که از جمله تار و پود بهائیگری از هم گسسته شد، باز ناشر آن «کتابفروشی اسلامیه» اقدام به چاپ ترجمه مزبور با قطع و نام «مهدی موعود» کرد. و بااین که من طی نامه‌ای از «اداره انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی» که مسئول جلوگیری از این گونه کتب خلاف شرع و قانون است خواستم از انتشار آن حداقل به نام «مهدی موعود» جلوگیری کنند، و جلوگیری هم شد، مجدداً کتاب مزبور یعنی ترجمه ارومی چاپ شد،به نام مهدی موعود اصلی به اشخاص بی اطلاع می‌فروشند، آن هم کتابفروشی‌های مذهبی،

جالب است که غیر از ترجمه مزبور که به نام «مهدی موعود» برخلاف قانون رسمی مملکت چاپ و منتشر می‌شود، چند کتاب دیگر هم به همین صورت قلابی و خلاف شرع و قانون‌منتشر می‌شود. به طوری که هم اکنون پنج «مهدی موعود» در بازار کتاب هست، یک اصل که همین کتاب است، و بقیه عوضی.

کار به جائی رسیده که «نجم ثاقب» محدث نوری هم به منظور سوء استفاده بیشتر به نام «مهدی موعود» چاپ و منتشر می‌شود که این دیگر دو اشکال شرعی و قانونی دارد: یکی تغییر نام کتاب برخلاف رضایت مؤلف آن که خیانت در امانت است، ودیگر مخالفت این عمل با مادهٔ ۱۷ قانون حمایت حقوق مؤلفین و مصنفین.!!

راستی چه مقامی باید جلو این عمل زشت و خلاف قانون رسمی مملکت اسلامی را بگیرد؟ آیا اینست معنی «حمایت حقوق مؤلفین و مصنفین» ؟!

پس از چاپ و انتشار «مهدی موعود» نظر به این که بسیار قطور بود، و احتمال می‌دادیم خواندن آن برای عموم مشکل باشد، کتابی دیگر با حجم کمتری به نام «موعودی که جهان در انتظار اوست» منتشر کردیم که تاکنون سه بار چاپ ومنتشر شده وبه خواست خداوند به زودی چاپ چهارم آن به بازار می‌آید.

در این کتاب آنچه می‌باید از مآخذ معتبر با تحقیقات لازم پیرامون امام زمان گفته شود، آورده‌ایم، و پاسخ به شبهات را داده‌ایم. بعلاوه چون دیده‌ایم که بعضی تصور می‌کنند مسئله مهدی موعود اختصاص به شیعیان دارد، کتابی دیگر منتشر ساختیم به نام «دانشمندان عامه و مهدی موعود» و در آن از قدیم‌ترین زمانها تا عصر حاضر اقوال و آراء ۱۲۰ تن از دانشمندان و رجال نامی اهل تسنن را آوردیم که همگی مهدی موعود را همان پسر امام حسن عسکری(ع) و متولد در سال ۲۵۵ هجری در سامره دانسته‌اند!

همچنین کتابی دیگر به نام «شوق مهدی» که این دو نیز از طرف «دارالکتب الاسلامیه» چاپ و منتشر می‌شود. و کتاب پنجم با حجم کمتری به نام «امام زمان در نظر دیگران» که آن نیز منتشر شده است.

نکته آخر این که خدا را شکر که ما را بر این خدمت بزرگ در شناسائی حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه ارواحنا فداه موفق داشت، و ما کنا نهتدی لولا ان هداانا الله، والحمدلله رب العالمین.

تهران ـ علی دوانی ۱۴ بهمن ۱۳۶۸

ـ از چاپ دوم تاکنون حقوقی از «مهدی موعود» به نویسنده و مترجم تعلق نگرفته وبه طوری که در صفحه دوم می‌خوانید نوشته است: «حق طبع محفوظ و مخصوص ناشر است» پس ما از حق مادی خود دفاع نمی‌کنیم، بلکه برای جلوگیری از کار خلاف شرع و قانون، دفاع می‌کنیم.

خوانندهٔ محترم !

١ ـ این کتاب گرانقدر که هم‌اکنون در معرض مطالعه شماست ، جامعترین اثر فارسی در پیرامون شخصیت جهان مدار **مهدی موعود** جهان حضرت امام زمان ارواحنا فداه است ، که غالب ملل روی زمین منتظر ظهور وی و اصلاح جهان آشفته بدست توانای او میباشند .

* * *

٢ ـ هرچند این کتاب که جلد ١٣ **بحار الانوار** علامه مجلسی قدس سره است ، بر اساس روایات اسلامی بنقل از شیعه و سنی است ، ولی با مطالعه کتاب اعتراف خواهید نمود که مؤلف بزرگوار ، کتاب را از مباحث عقلی و نقل شواهد تاریخی از منابع خودی و بیگانه و رد شبهات منکران وجود اقدس آنحضرت خالی نگذارده است .

* * *

٣ ـ پاورقی‌های کتاب که توسط مترجم بقدر میسور نگاشته شده ، بمیزان زیادی نقیصه کتاب و ابهام روایات آنرا از جهات گوناگون برطرف ساخته ، و بدین گونه بر ارزش و پایهٔ آن افزوده است .

* * *

٤ ـ برای اینکه رعایت ذوق‌های مختلف را نموده باشیم ، قصائد و قطعاتی چند از آثار نغز شعر فارسی را در باره حضرت در اول و آخر کتاب آوردیم ، تا از این لحاظ هم کتاب کامل و از هرگونه نقصی پیراسته باشد .

* * *

٥ ـ پیش ازمطالعه کتاب ومرور درآن لازم است ، خوانندگان محترم مقدمهٔ کتاب را بخوانند و مطالب آنرابخاطر بسپارند ، تا هنگام برخوردبموضوعی راجع بوجود مسعود **قائم آل محمد** عليه السلام و پیشوای غائب جهان ، دستخوش تشویش خاطر و شبهه و تزلزل نگردند . وبآسانی بتوانند موضوع راحل کنند .

* * *

٦ ـ اگر شما خوانندهٔ محترم حوصله ندارید ، مقدمه یا قسمتهائی از اصل کتاب را بدقت بخوانید ، لااقل فهرست‌های کتاب را مطالعه نمائید قول میدهیم مطالعه آن برای شما مفید و لذت‌بخش باشد .

مهدی موعود اسلام چنین کسی است

هنگامی که قائم‌ما ظهور میکند ، خداوند چنان سایهٔ عنایتش را برسر مردم گسترش میدهد که بدان وسیله عقلهای آنها جمع و افکارشان‌کامل میگردد (امام محمد باقر علیه السلام) .

* * *

گویا من‌قائم را می‌بینم‌که در بیرون نجف سوار اسب تیره رنگی است‌که میان پیشانی تا گلویش سفید میباشد . آنگاه اسبش را بحرکت میآورد ، و در آن حال مردم هر شهری می‌بینند که قائم در شهر آنهااست ... (حضرت صادق علیه السلام)

* * *

صاحب الامر شخصاً از دیدگان مردم غائب میگردد ، ولی یادش از دلهای مؤمنین نمیرود . او دوازدهمین ماائمه است؛ خداوندهر مشکلی‌را برایش آسان میکند وهردشواری را بخاطر او سهل میگرداند ، گنجها و معادن زمین را برای وی آشکار میسازد ، و هر دوری رابرایش نزدیك میگرداند ، وهرجبار گردن‌کشی را بوسیله او از میان برمیدارد . فرزند بانوی کنیزان است و ولادتش بر مردم پوشیده میماند (امام موسی کاظم علیه السلام) .

* * *

قائم ما کسی است که وقتی ظهور میکند بسن پیر مردان و بصورت جوانان است ، و بدنی نیرومند دارد . بطوریکه اگر دست بطرف بزرگترین درختان زمین برد قادر است‌که آنرا از بیخ برکند ، و چنانچه در کوهها بانگ زند ، سنگهای سخت و باصلابت از هیبت صدای رعدآسایش خورد شود . عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست . او چهارمین از فرزندان من است . خداوند تا زمانی که مصلحت میداند اورا از نظرها غائب میگرداند ، سپس او را آشکار ساخته وبوسیلهٔ وی زمین را پر از عدل و داد میکند ، ازآن پس‌که پراز ظلم و ستم شده باشد (حضرت امام رضا علیه السلام) .

توجه کنید!

با مقایسه‌ای که ما نموده‌ایم ، کتابهائی که بعد از علامهٔ مجلسی راجع بحضرت ولی عصر عجل الله فرجه بعربی و فارسی نوشته شده است ، مایه اصلی بلکه همه یا اکثر مطالب آنها جلد (۱۳) بحارالانوار علامهٔ مجلسی یعنی همین کتاب بوده است . با این فرق که روایات و مطالب در (۱۳) بحار پراکنده و مکرر و طی ابواب مفصل ذکر شده ، ولی در آثار بعدی مخصوصاً بعضی ازآنها فشرده‌تر و ابوابی بیشتر وسبکی تازه‌تر آمده است .

یکی از این آثار ارجدار « المهدی » تألیف « مرحوم آیةالله صدر» است که‌ازمنابع اهل تسنن اخذ شده ، و دیگر « منتخب الاثر» تألیف آقای «صافی گلپایگانی » است ، که هر دو مشتمل بر روایات معتبر و متفق و متواتر بین شیعه وسنی راجع باثبات وجود **مهدی موعود** اسلام عليه السلام است ، و همانطور که گفتیم عمده آنها در این کتاب آمده‌است .

مؤلف محترم « منتخب الاثر » قسمتی از روایات شیعه و سنی را که در بارهٔ **مهدی‌موعود** رسیده‌است ، احصاءنموده و ما نیز بخشی ازآنرادر زیر ازلحاظخوانندگان محترم میگذرانیم :



* * *

۱ ـ روایاتی که میگوید ائمه دوازده تن اول آنها علی عليه السلام و آخر آنان مهدی عليه السلام است .	۹۱ حدیث
۲ ـ روایاتی که میگوید مهدی از خاندان پیغمبر اسلام‌است .	« ۳۸۹
۳ ـ روایاتی که میگوید مهدی از دودمان علی عليه السلام است .	« ۲۱٤
٤ ـ روایاتی که او را از فرزندان فاطمه زهرا علیهاالسلام میداند .	« ۱۹۲
٥ ـ روایاتی که او را نهمین فرزند از اولاد امام حسین عليه السلام میداند .	« ۱٤۸
٦ ـ روایاتی که او را از فرزندان امام زین‌العابدین عليه السلام میداند .	« ۱۸٥
۷ ـ روایاتی که او را پسر امام حسن‌عسکری عليه السلام دانسته .	« ۱٤٦
۸ ـ روایاتی که او را امام دوازدهم و آخرین امام دانسته .	« ۱۳٦
۹ ـ روایاتی که در بارهٔ ولادت آن حضرت رسیده‌است .	« ۲۱٤
۱۰ ـ روایاتی که در بارهٔ عمر طولانی او رسیده است .	« ۳۱۸
۱۱ ـ روایاتی که میگوید او دارای غیبت طولانی است .	« ۹۱
۱۲ ـ روایاتی که‌بشارت بظهورآنسرور داده است .	« ٦٥۷
۱۳ ـ روایاتی که میگوید شخص مهدی‌جهان را پر از عدل‌وداد میکند .	« ۱۲۳
۱٤ ـ روایاتی که میگوید دین اسلام بوسیلهٔ اوجهانگیر میشود .	« ٤۷

از لسان‌الغیب شیراز

مژده ایدل که مسیحا نفسی می‌آید — که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید
ازغم هجر مکن ناله وفریاد که‌دوش — زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید
زاتش وادی ایمن نه‌منم خرم و بس — موسی اینجا بامید قبسی می‌آید
هیچکس نیست که در کوی تواش کاری نیست — هر کس آنجا بطریق هوسی می‌آید
کس ندانست که‌منزلگه معشوق کجاست — اینقدر هست که بانك جرسی می‌آید
خبر بلبل این باغ بپرسید که من — ناله‌ای میشنوم کز قفسی می‌آید



زهی خجسته زمانی که یار بازآید — بکام غمزدگان غمگسار باز آید
به پیش خیل خیالش کشید ابلق چشم — بدان امید که آن شهسوار باز آید
مقیم برسر راهش نشسته‌ام چون گرد — بدان هوس که بدین رهگذار باز آید
اگر نه‌درخم چوگان او رود سرمن — زسر چه گویم وسرخود چه‌کار باز آید
دلی که با سر زلفین او قراری داد — گمان مبر که در آن دل قرار باز آید
چه‌جورها که کشیدندبلبلان از دی — ببوی آنکه دگر نو بهار باز آید



یوسف گمگشته باز آیدبکنعان غم‌مخور — کلبهٔ احزان‌شود روزی گلستان‌غم‌مخور
این‌دل غمدیده‌حالش به‌شود دل‌بدمکن — وین سر شوریده باز آید بسامان‌غم‌مخور
دور گردون گردوروزی برمرادما نرفت — دائما یکسان نباشد حال دوران‌غم‌مخور
هان‌مشو نومیدچون واقف نه‌ٔاز سرّ غیب — باشد اندر پرده بازیهای پنهان‌غم‌مخور
دربیابان گر بشوق کعبه خواهی‌زدقدم — سرزنشها گر کند خار مغیلان‌غم‌مخور
گرچه منزل بس‌خطرناکست‌ومقصدبس‌بعید — هیچ راهی نیست کانرا نیست‌پایان‌غم‌مخور

حافظا در کنج فقر وخلوت شبهای تار
تابود وردت دعا ودرس قرآن‌غم‌مخور



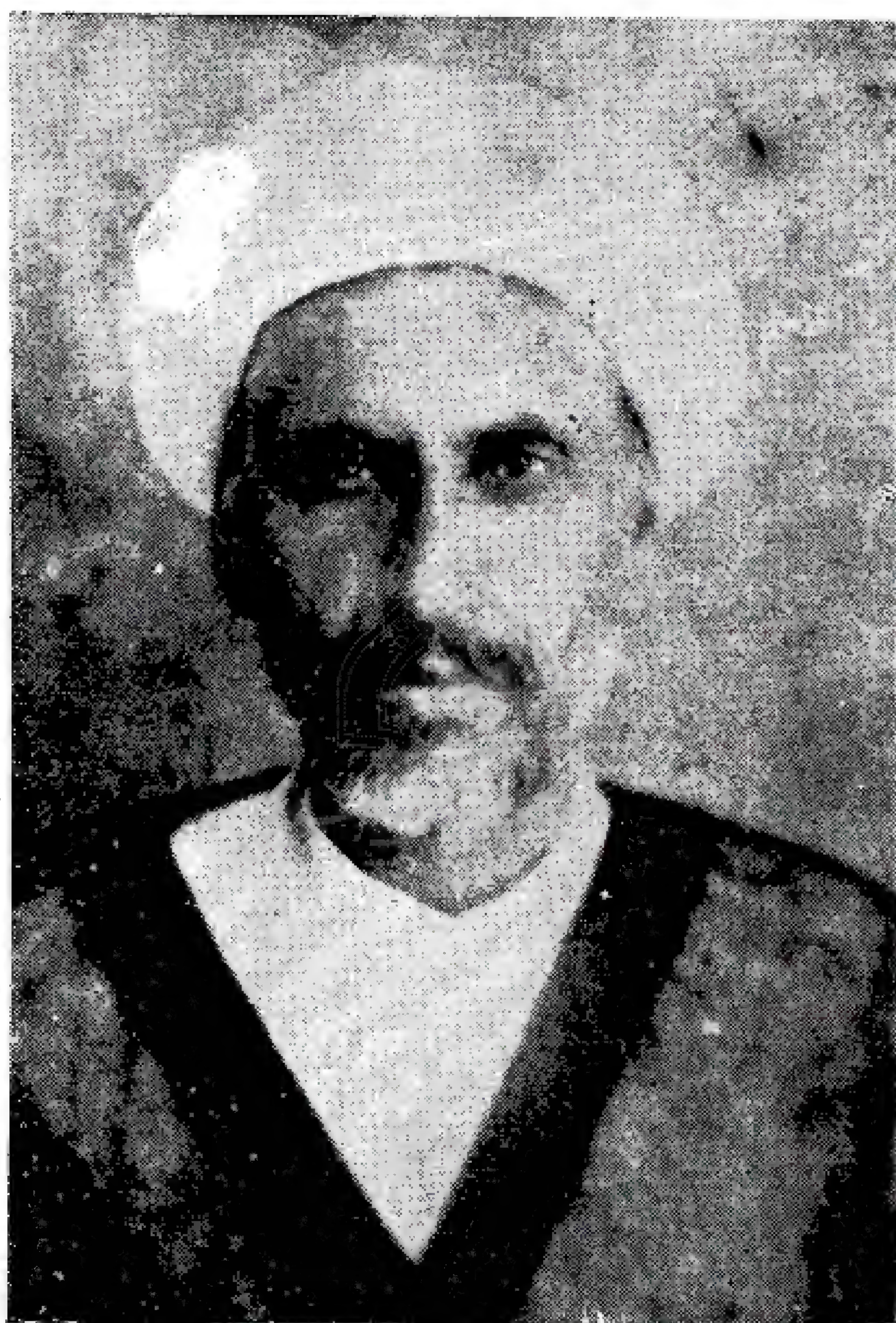
مرجع فقید عالم تشیع مرحوم آیت الله بروجردی رضوان الله علیه
که با صلاحدید آنمرحوم کتاب مهدی موعود توسط مترجم ترجمه
شده است.



تصویر علامهٔ مجلسی مؤلف عظیم الشأن کتاب

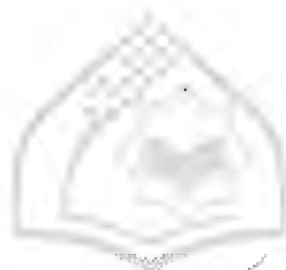
دو نمونه خط وی نیز ازلحاظ خوانندگان میگذرد





مرحوم حاج شیخ محمد حسین شریعتمدار سیستانی

که از ثلث آنمرحوم چاپ اول کتاب « مهدی موعود» برایگان در اختیار مردم گذارده شد .


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



آقای حاج میرزا عباسعلی اسلامی

که چاپ سوم این کتاب با سرمایهٔ ایشان چاپ و با قیمتی نازل برای

استفاده عموم منتشر میشود .





مترجم کتاب : علی دوانی

بدرخواست ناشر محترم کتاب عکس مترجم نیز کلیشه شد



نجم ذكر بعض اصحابنا في كتاب الاوصياء وهو كتاب معتمد رواه الحسين بن جعفر الصيمري ومؤلفه
علي بن محمد بن زياد الصيمري وكانت له مكاتبات الى الهادي والعسكري ع وجوابهما اليه وهو ثقة معتمد عليه فقال ما هذا
لفظه وحدثني ابو جعفر القمي ابن اخي احمد بن اسحق بن مصقلة انه كان بقم منجم يهودي موصوف بالحذق بالحساب فاحضره احمد
بن اسحق وقال له قد ولد مولود في وقت كذا وكذا فخذ الطالع واعمل له ميلادا قال فاخذ الطالع ونظر فيه وعمل عملا له
وقال لاحمد بن اسحق لست ارى النجوم تدلني فيما يوجبه الحساب ان هذا المولود لك ولا يكون مثل هذا المولود الا نبيا
او وصي نبي وان النظر ليدل على انه يملك الدنيا شرقا وغربا وبرا وبحرا وسهلا وجبلا حتى لا يبقى على وجه الارض احد
الا دان له بدينه وقال بولايته كشف قال الشيخ كمال الدين بن طلحة مولد محمد بن الحسن ع بسر من رأى في ثالث
وعشرين رمضان سنة ثمان وخمسين ومائتين وابوه ابو محمد الحسن وامه ام ولد تسمى صيقل وقيل حكيمة وقيل
غير ذلك وكنيته ابو القاسم ولقبه الحجة والخلف الصالح وقيل المنتظر شا كان مولده ع ليلة النصف
من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين وامه ام ولد يقال لها نرجس وكان سنه عند وفاة ابيه خمس
سنين آتاه الله فيها الحكمة وفصل الخطاب وجعله آية للعالمين وآتاه الحكمة كما آتاها يحيى صبيا وجعله
اماما كما جعل عيسى بن مريم في المهد نبيا وله قبل قيامه غيبتان احداهما اطول من الاخرى جاءت بذلك
الاخبار فاما القصرى منهما فمنذ وقت مولده الى انقطاع السفارة بينه وبين شيعته وعدم السفراء
بالوفاة واما الطولى فهي بعد الاولى وفي آخرها يقوم بالسيف كشف قال ابن الخشاب حدثني ابو القاسم
طاهر بن هرون بن موسى العلوي عن ابيه عن جده قال قال سيدي جعفر بن محمد الخلف الصالح من ولدي وهو المهدي
اسمه م ح م د وكنيته ابو القاسم يخرج في آخر الزمان يقال لامه صيقل قال لنا ابو بكر الدارع وفي رواية اخرى
بل امه حكيمة وفي رواية ثالثة يقال لها نرجس ويقال بل سوسن والله اعلم بذلك ويكنى بابي القاسم وهو ذو
الاسمين خلف ومحمد يظهر في آخر الزمان وعلى رأسه غمامة تظله من الشمس تدور معه حيثما دار تنادي بصوت فصيح
هذا المهدي حدثني محمد بن موسى الطوسي قال حدثنا ابو سكينة عن بعض اصحاب التاريخ ان ام المنتظر يقال لها
حكيمة ~~[illegible]~~ اقول سيأتي بعض
الاخبار في باب من رآه ع وقال ابن خلكان في تاريخه هو ثاني عشر الائمة الاثني عشر على اعتقاد الامامية المعروف

نمونه خط علامه مجلسی از جلد ۱۳ بحار مربوط بصفحه ۲۱۸ همین کتاب.

شش سطر آن که بخط نسخ است از مجلسی نیست.

کلیشه از نسخه متعلق به آقای حاج شیخ محمد آخوندی میباشد.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اقتباس از قصیدهٔ سخن سنج نامی حکیم نظامی گنجوی

ای مـدنی برقع ومکّی نقاب　　سایه نشین چند بود آفتاب
منتظران را بلب آمد نفس　　ای زتو فریاد بفریاد رس
سوی عجم ران منشین درعرب　　زردهٔ روزاینك وشبدیز شب
ملك بر آرای وجهان تازه کن　　هر دوجهان راپراز آوازه کن
سکّه تو زن تا امرا کم زنند　　خطبه توخوان تاخطبادم زنند
ای تن توپاکتراز جان پاك　　روح توپروردهٔ روحی فداك
راهروان عربی را تو راه　　تا جوران عجمی را تو شاه
ای شب گیسوی توروز نجات　　آتش سودای توآب حیات
عقل شده شیفتهٔ روی تـو　　سلسلهٔ شیفتگان موی تو
لب بگشا تاهمه شکّر خورند　　ز آب دهانت رطب‌تر خورند
ای گهـر تاج فرستادگـان　　تاج ده گوهر آزادگان
هرچه زبیگانه وخیل تواند　　جمله دراین خانه طفیل تواند
ای نفست نطق زبان بستگان　　مرهم سودای جگرخستگان
خاك ذلیلان بتو گلشن شود　　چشم عزیزان بتوروشن شود
ماهمه جسمیم بیا جان تو باش　　ماهمه موریم سلیمان تو باش
شحنه توئی قافله تنها چراست　　قلب توداری علم آنجا چراست
خیز وشب منتظران روز کن　　طبع نظامی طرب افروز کن

بیاد تو ای یاد تو زندگانی | بیاد تو ای مایهٔ جاودانی
بیاد تو ای مقصد کامکاران | بیاد تو ای مبدأ کامرانی
جهان از تو گیرد صفای گلستان | روان از تو یابد نشاط جوانی
به شهرت شبیهی به مهر منور | به رتبت فزونی ز چرخ کیانی
ولای تو گرد اند از جان عالم | بلای جهان ، فتنه آسمانی
برای تو و چون توئی گشت پیدا | سپهری و چرخی ، زمین وزمانی
گر آید بسوی تو بس ماه و انجم | بر آرد بشوق تو بعد و قرانی
تو آنی که دارد بملك وجودت | فلك پاسداری ، ملك پاسبانی
تو آنی که در بحر مواج گیتی | چو کشتی امنی، چو فلك امانی
جهان‌سوخت‌در آتش جهل وظلمت | بیا خیز کاین فتنه از پا نشانی
بقدرت تو آن شاه گیتی گشائی | بهمت تو سلطان عالم ستانی
بدین شیوه برجان تو داروودردی | بدین مایه حقا هم اینی هم آنی
تو آن گنج بیرنج ملك وجودی | تو آن گوهر پاك کان جهانی
عدو چیره گردد ز پنهانی تو | پدیدار شو تا بداند عیانی
بگو سر پنهان، بگو راز غیبت | که شیرین زبانی و نیکو بیانی
تو آن منتظر آیت پاك حقی | که مهدیّ موعود ، امام زمانی
وجودتو باعقل ونقلست روشن | چه بهتر بود بر کس ازاین مبانی
شود روزگاری که در گرد گیتی | نبینی ز عدل و مروت نشانی
نزاید ازاین جمله آلات و صنعت | بجز آتش کین و جنك جهانی
شود عالمی طعمه دود و آتش | که‌حاصل‌جزاین‌نیست‌ز آتش‌فشانی
زمین گردد ازخون‌این‌خلق‌یکسر | منقش که چون نقش‌ارژنك ومانی
از ایرا بشر خسته از جنگ گردد | زسر دور سازد مر این فکر فانی
نشیند بامید یك فرد صالح | که ازپایه ویران کند این مبانی
بیا سازد از نو بویرانهٔ آن | جهان حقایق ، جهان معانی

حامی قرآن آید

مژده‌ای منتظران کان‌شه خوبان آید — وین شب تیره کم و بیش بپایان آید
صبح صادق بدمد از نفس نفخه فجر — وزپس پرده عیان مهر فروزان آید
گردهم جان گرانمایه بدین مژده سزد — که بتأیید خدا آن شه خوبان آید
بلکه از خرمی ریزش باران بهار — بایدم گفت که آن رحمت دوران آید
خوش‌تکانی بخورد سلسلهٔ کون ومکان — اندر آن لحظه که آن‌سلسله جنبان آید
خضر فرخنده پی ازمغرب ارض ظلمات — بهر دیدار شهنشاه ، شتابـان آید
شادمان عیسی مریم بتماشای رخش — از سرا پردهٔ خورشید درخشان آید
هر کجاعنصر پاکی بودازشوق وشعف — بهواداری او شاد و غزلخوان آید
اهرمن را نبود طاقت دیدار ودرنگ — اندر آن روز که آن‌جلوه‌یزدان آید
برق جانسوز جمالش بدل‌دشمن دین — چون شهابی بسر لشکر شیطان آید
بهر تسلیم و اداکردن خاتم بشهش — آصف از عاصمه ملك سلیمان آید
چشم بددور که ازلطف خداوند عزیز — یوسف از مملکت مصر بکنعان آید
والی ملـك ولایت شه اقلیم کمال — حافظ دین پیمبر مـه تابان آید
زاده پـورشهان خسرو مسند آرا — بهر دلداری دلهای پریشان آید
مهدی منتظر آن پادشه نیك سیر — صاحب عصروزمان‌حجت رحمن آید
حسرتی نیست مرا گر که‌تنم‌مرده‌بود — چونکه جانی بتن عالم امکان آید
هله‌ای‌منتظران مژده که‌بی‌چون‌وچرا — آن‌سفر کرده که شدحامی‌قرآن آید
آنکه گرجسم **دوانی** بشودخاك رهش — توتیای قدمش در نظرم جان آید

این قصیده فقط بمنظوراینکه متضمن معانی بسیاری ازروایات این کتابست ، تقدیم بخوانندگان میشود

فهرست مقدمه کتاب

فهرست مطالب کتاب

باب بیست و یکم

باب بیست و دوم

باب بیست و سوم

باب بیست و چهارم

باب سی و یکم

باب سی ودوم

باب سی وسوم

فهرست قسمتی ازپاورقیها

وموضوعات ومطالب

فهرست آیات و روایاتی که مورد دستبرد و تحریف و سوء استفاده فرقهٔ بهائی واقع شده است

فهرست اسامی اشخاص، رجال حدیث، علما و دانشمندان

شیعه وسنی



فهرست اماکن و قبائل و اوزان و اشیاء

که در پاورقی شناخته شده است

ـ٤٢ـ فهرست اماکن وقبائل و اوزان واشیاء که در پاورقی آمده است





برخی از کتابها که در ترجمه ونگارش مقدمه

و پاورقی و ملحقات کتاب (مهدی موعود) مورد استفاده مترجم بوده است

کافی	ثقة الاسلام کلینی
احتجاج	طبرسی
المعمرون	ابو حاتم سیستانی
انساب قریش	بکار زبیری
الخطط و الاثار	مقریزی
آثار الوزراء	عقیلی
البیان فی احوال صاحب الزمان	کنجی شافعی
تاریخ الامم و الملوك	ابن جریر طبری
تاریخ الکامل	ابن اثیر جزری
تاریخ یعقوبی	یعقوبی
تاریخ بغداد	خطیب بغدادی
مروج الذهب	مسعودی
التنبیه والاشراف	«
آداب اللغة العربیة	جرجی زیدان
امل الامل	شیخ حر عاملی
أغانی	ابوالفرج اصفهانی
لسان المیزان	ابن حجر عسقلانی
تاریخ گزیده	حمدالله مستوفی
نسائم الاسحار	
شفاء الغرام	تقی الدین فاسی
الشعر و الشعراء	ابن قتیبة دینوری
غیبت نعمانی	محمد بن إبراهیم نعمانی
مجمع البحرین	شیخ فخر الدین طریحی

فهرست برخی از کتابها که مورد استفادهٔ مترجم بوده است

مجمع البیان	امین الدین طبرسی
مجالس المؤمنین	قاضی ور الله شوشتری
مفردات	راغب اصفهانی
نهج البلاغه	فیض الاسلام
عمدة الطالب	احمد بن علی داودی
الفهرست	ابن ندیم
الفهرست	شیخ طوسی
تلخیص الشافی	»
کشاف	زمخشری
مسند	احمد حنبل
معجم البلدان	یاقوت حموی
مراصد الاطلاع	صفی الدین بغدادی
معانی الاخبار	صدوق
صحیح	بخاری
الفقه علی المذاهب الخمسة	محمد جواد مغنیه
الشیعة و التشیع	»
المهدی و العقل	»
الغدیر	علامهٔ امینی
شهداء الفضیله	»
علل الشرایع	صدوق
کشکول	شیخ بهائی
حق الیقین	علامهٔ مجلسی
عین الحیوة	»
مرآت العقول	»
رساله اعتقادات	»
تاریخ ایران	جان مالکم انگلیسی
تاریخ ادبی ایران	ادوارد برون انگلیسی
العرب و الروم	فازیلیف - محمد هادی شعیره
اجوبة موسی جارالله	سید عبدالحسین شرف الدین
ابو هریره	»
اصل الشیعة و اصولها	حاج شیخ محمدحسین کاشف الغطا

خاتمه مستدرك وسائل	حاج میرزا حسین نوری
نجم الثاقب	« «
سفینة البحار	حاج شیخ عباس قمی
الکنی و الالقاب	« «
هدیة الاحباب	« «
تحفة الاحباب	« «
منتهی الامال	« «
تتمه المنتهی	« «
مهدی منتظر	آیت الله صدر - فقیه ایمانی
اعیان الشیعة	مرحوم سید محسن امین عاملی
رجال	شیخ طوسی
رجال	نجاشی
مصفی المقال	شیخ آقا بزرگ تهرانی
الذریعة	«
اعلام الشیعة	«
اقرب الموارد	سعید الخوری
المنجد	لویس معلوف
رجال	ابو علی حائری
رجال	کشی
رجال	حاج شیخ عبدالله مامقانی
قاموس الرجال	شیخ محمد تقی شوشتری
بیان الفرقان	حاج شیخ مجتبی قزوینی
بیست مقاله	محمد قزوینی
جغرافیای جهان	
منتخب الاثر	صافی گلپایگانی
ترجمه مفتاح باب الابواب	فرید گلپایگانی
اعلام قرآن	دکتر محمد خزائلی
مثنوی	جلال الدین بلخی
وحید بهبهانی	علی دوانی
زندگانی جلال الدین دوانی	«
رسالة الاسلام	دار التقریب
مجله آستان قدس	
مکتب اسلام	

مجله دانشکده ادبیات	
گدرنامهٔیك زندگی نوین	دکتر هاوزر ـ مهدی نراقی
دیوان	حاج شیخ محمد حسین اصفهانی
دیوان	قوامی یزدی
الکواکب الدریة	عبد الحسین آیتی
سر عبد البهاو انکلیس	«
کشف الحیل	«
فلسفه نیکو	حاج میرزا حسن نیکو
بهائی چه میگوید	حاج میرزاجواد آقا تهرانی
پیام پدر	صبحی مهتدی
کتاب‌صبحی	«
یادداشت کینیاز دالگورکی	با مقدمه خالصی زاده
پرنس دالگورکی	م ـ احمد آ
بیان	سید علی محمد باب شیرازی
شئون خمسه	«
ایقان	حسینعلی مازندرانی
فرائد	ابوالفضل گلپایگانی
دولت مهدی	صادقی تهرانی
علامات ظهور	صادق هدایت



بسم الله الرحمن الرحیم

سر آغاز سخن

حمد بی‌حدّ وستایش بی‌عدد شایستهٔ خداوندی است که جهانیان راازظلمت نیستی بصحنهٔ نورانی هستی‌آورد ، ولباس‌زیبای وجود براندام نارسای آنهاپوشانید. آنگاه ازمیان سلسله‌کائنات ؛ بنی‌نوع آدم رابر گزید ، وتاج کرامت برسرآنان نهاد ، وآنها را نمونهٔ اُعلای آفرینش قرار داد . قال‌الله تعالیٰ: **لَقَدْ كَرَّمْنا بَني آدَمَ وَحَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَفَضَّلْناهُمْ عَلى كَثيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضيلاً .**

سپس پیامبران راستین‌وجانشینان معصومین آنها را مأمور ساخت‌تاشاهراه زندگی وطریق صحیح کسب علم ومعرفت رابآنان‌بیاموزند ، وبدینوسیله چراغی فراراه‌آنها بیافروزند ، تا هرکس بمیزان سعی و کوشش وهمت خود این‌راه را پیموده ، وباتشخیص حق ازباطل‌ودُرّ ازخزف‌بمقام عالی انسانی ، ومطلوب حقیقی روحانی نائل گردد **اِنّا هَدَيْناهُ السَّبيلَ اِمّا شاكِراً وَ اِمّا كَفُوراً**

بدینگونه بندگان خودرا باسرچشمه‌هستی وقدرت لایزال غیبی‌آشناساخت تا بانیروی تفکّر وخرد دین الهی‌را انتخاب نموده ، ورابطه خویش رابا آن‌منبع فیّاض سرمدی برقرار سازند واز‌آن پس تعلیمات حیات‌بخش انبیاء عظام و کتب آسمانی‌خودرا که‌درهردوره و کوره‌ای راهنمای‌مجتمع‌بشری‌بودند، بابرانگیختن آخرین نسخهٔ اتم‌الهی ، حضرت رسالت پناهی ، پیغمبر ختمی مرتبت‌وجود اقدس محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و نزول قرآن مبین که ناسخ تمام کتب منزلهٔ پیشین‌است دورهٔ نبوّت وپیغمبری وشارعیّت راختم ، وتأسیس دین‌جدیدوتدوین قانون‌دیگررا تا أبد وانقراض عالم مهر وموم کرد !

ما کان محمد اباأحد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین

فمن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین

سرانجام بمنظور صیانت آن دین حنیف وحفظ آن گوهر شریف از دستبرد و تصرف وتحریف غولان راهزن وهوا وهوس هرمرد وزن وخدعه ونیرنك دشمنان دیرین وسحر وافسون مدعیان بیدین، دوازده نور پاك و گوهران تابناك را که از امام نخستین، شاه ولایت: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام آغاز وبحضرت بقیةالله فی الارضین پادشاه غائب جهان، پیشوای منتظر، ومهدی موعود امم، نهمین فرزند امام حسین علیه السلام: **حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه** پایان میپابد امامان بحق وحافظان دین ومربیان نفوس بشری گردانید، واطاعت آنان را برای تأمین این مقصد عالی برتمام بندگان خود فرض شمرد. بقوله‌تعالی: **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم**: صلی الله علیهم اجمعین و السلام علینا و علی عبادالله الصالحین.

* * * *

ای خالق بدیع شمائل نگارها
در صنعت تومات شمائل نگارها

جز خامه‌ات بصفحه‌ ایجاد کی توان
بیرنك ریخت این‌همه نقش و نگارها

بر ما بسوی معرفتت راه بسته اند
گوئیم باز، گرچه بگفتیم هزارها

الا برهنمائی خاصان درگهت
آن سالکان ره بحقیقت سپارها

اول رسول هاشمی ابطحی که‌عرش
دارد ز خاکبوس درش افتخارها

سرخیل انبیا که رسولان بدرگهش
از بهر کسب فیض ز خدمتگذارها

سر لوح آفرینش، دیباچهٔ وجود
کزوی گرفت ملك وجود اعتبارها

دوم علی که‌پنجهٔ باقدرتش شکست
هنگام رزم پنجهٔ با اقتدارها

وانگه‌دوسبط گوهر سنگین‌بهای او
کان‌هردو گوش‌عرش‌ترا گوشوارها

فرخنده‌مجتبی‌وحسین آنکه‌جبرئیل
در پیشگاهشان یکی از پیشکارها

پس‌نه امام برحق ونه هادی سبل
کان نه تنند شاخ شرف را ثمارها

ویژه امام حاضر ناظر که ما همه / داریم مر ظهور ورا انتظار ها
آنصاحب‌زمان که زمان موکب ورا / با انتظار می شمرد روزگارها
دارند برطلوع رخش چشم شیعیان / چون برافول مهر،همه روزه دارها
ای رهنمای راه حقیقت ترحّمی / برحال خستگان زره بر کنارها
فرسود جان ما همه در زیر بار ظلم / تا کی کشند بار مر این بردبارها
بر زّین نشین وزآتش بران شها / بر جان بدسگال برافکن شرارها
تار تن مخالف بگسل که پیش تو / نُسج‌العنا کبند مراین پود وتارها

سبب ترجمه ونشر کتاب

بطوریکه درمقدّمهٔ چاپ نخست نوشتیم ، مرحوم حاج میرزا آقا مشفق یکی ازافرادمحترم وخیراندیش تهران، وصی عالم‌جلیل مرحوم حاج شیخ محمد حسین شریعتمدارسیستانی مقیم‌تهران تصمیم‌داشتند از ثلث آنمرحوم ، جلد سیزدهم بحار۔ الانوارعلامهٔ مجلسی‌را بسبك تازه که از هر جهت قابل استفاده طبقات مختلف‌باشد ترجمه وبرایگان در اختیار مسلمانان قرار دهند ولی دیری نپائید که بـرحمت ایزدی پیوسته ، وقبل‌از وفات، انجام این کار را بعهدهٔ آقای حاج میرزا عباسعلی اسلامی (خاله زادهٔ خود) واگذار نمودند .

آقای اسلامی‌نیز بامراجعه به مرحوم **آیت‌الله العظمی آقای بروجردی** مرجع عالیقدر وقت وصلاحدید آنمرحوم ، این‌جانب رادعوت بانجام این خدمت بزرك نمودند . نویسنده نیز باکمال افتخارپذیرفت وپس‌ازیکسال ونیم ، کتاب را ترجمه‌نموده وبنام «مهدی موعود» چاپ ومنتشر ساختم .

نظر باینکه چاپ نخست کتاب برایگان در اختیار مردم گذارده شد ، لذا اکثراً ازانتشار واستفاده‌آن بی‌اطلاع ومحروم ماندند . بدنبال نشر کتاب طبقات مختلف بامراجعه به مترجم وناشر، لزوم تجدید چاپ‌آنرا متذکرشده ، وما را در انتشارآن تشویق نمودند .

اینجانب نیز باتوجه به احتیاج مبرمی که ازطرف مردم احساس میشد ، وبا اینکه عده‌ای ازمتصدیان بنگاه‌های طبع ونشر، داوطلب تجدید چاپ آن بودند ، مع الوصف چون ایشان قصد داشتند چاپ دوم آنرا نیز شخصاً بعهده بگیرند ، وبفیض بیشتری نائل گردند ، لذاچاپ مجدد آن بواسطهٔ پاره‌ای گرفتاری‌وموانع دچار وقفه گردید ، وافزون ازسه سال بتأخیر افتاد !

آقای حاج‌میرزاعباسعلی‌اسلامی(سبزه میدان تهران) که ازمردان سرشناس ومحترم،وهمیشه درامورخیریه و کارهای عام‌المنفعه‌ومؤثردینی پیشقدم وبحمدالله کاملاموفق هستند؛ چاپ دوم کتاب راباسرمایه خودبعهده گرفته ، وتصمیم داشتند که باز برایگان دراختیار مسلمانان قرار دهند .

ولی اینجانب که از موقعیت کتاب وطالبین آن کاملاآگاه هستم ، وضرورت انتشار بیشترآنرا بخوبی احساس میکنم ، پیشنهادکردم بجای اینکه کتاب برایگان وبطور خصوصی در اختیار عده‌ای معدود قرارگیرد ، بعد از چاپ بیك بنگاه طبع ونشر واگذار نموده وبقیمتی کمتر ازآنچه تمام شده ، منتشر سازند ودرآمدآنرا صرف‌چاپهای بعدی نمایند. تاهم‌نفع آن عام‌باشد وهم ایشان به‌ثواب منظور واجراخروی که ازنشر این کتاب داشتند، بهتر وبیشتر نائل گردند .

بعلاوه دراین صورت کتاب درهمه‌جا منتشر گشته وعموم طبقات میتوانندازقیمت بسیار مناسب‌آن استفاده نموده وبدینوسیله زحمات مترجم هم‌بهدرنرود ، و ارزش کتاب‌نیز کاهش نیابد. زیرا به‌تجر به‌رسیده‌است که وقتی کتاب رایگانی‌شد از اعتبارمیافتد ، وچنانکه‌می‌باید ، مردم رغبتی‌بمطالعه‌آن نشان نمیدهند ودرحقیقت نقض غرض‌حاصل میگردد. بحمدالله این پیشنهاد بموقع مورد قبول واقع شد، و اینك کتاب « مهدی موعود » با همه سعی ودقتی که درترجمه وچاپ وتجلید آن بکار رفته است ، بقیمتی بسیار مناسب ، در دسترس عموم طبقات وطالبین قـرار میگیرد . والحمدلله رب العالمین .

شرح حال علامهٔ مجلسی مؤلف کتاب

بطور اجمال

علامهٔ عظیم‌الشأن مرحوم ملامحمدباقر مجلسی رضوان‌الله علیه مؤلف عالیقدر کتاب باعظمت « بحارالانوار » که این کتاب ترجمهٔ جلد سیزدهم آنست ، یکی از بزرگترین دانشمندان ماست که با همت عالی واقدامات اساسی وی ؛ مذهب شیعه دوازده امامی در سراسر این کشور اسلامی رواج یافت و باوج انتشار خود رسید و اثرات عمیقی دردل بزرك و کوچك ومرد وزن وخاص وعام برجای گذارد . بطوریکه بیاری خداوند متعال تا هنگام ظهور وجود اقدس امام زمان عجّل‌الله تعالی فرجه الشریف خدمات ریشه دارآن بزرگ مردعلم ودین نیزهمچنان استوارخواهدماند وازخاطره‌ها فراموش‌نخواهد شد .

برای تحقیق و بررسی دقیق در پیرامون احوال علاّمهٔ مجلسی فرصتی بیشتر باید ، تابتوان باتجزیه وتحلیل‌تاریخ زندگانی‌درخشان وی ، چنانکه می‌بایدحقش راادا کرد وآنطور که‌بوده معرفی‌نمود . زیرابدیهی‌است‌این مقدار که دراین‌مقدمه نگارش مییابد ، نمیتواند معرّف شخصیت بزرك آنمردنامورباشد .

شرح حال‌علاّمهٔ مجلسی در کتب تراجِم ورجال شیعه که بعدازوی نوشته‌شده باجمال وتفصیل آمده‌است .

ازجمله : محدّث مشهورمرحوم حاج میرزاحسین نوری کتاب‌نسبتاًمبسوطی بنام « فیض‌القدسی فی‌احوال‌المجلسی» بعربی درشرح حال وی وپدران ومادران وبرادران وخواهران وحسب ونسب واستادان وشاگردان مجلسی وتألیفات‌فارسی وعربی‌اوتألیف کرده که باجلدیکم بحارالانوارچاپ امین‌الضرب معروف بکمپانی بطبع رسیده است .

همچنین در مقدّمهٔ جلد نخست چاپ جدید نیز شرح حال مفصلی بعربی بقلم‌آقای میرزا عبدالرحیم ربانی شیرازی ازفضلای مشهور حوزهٔ علمیهٔ قم‌نگارش

یافته ، ولی متأسفانه هیچیك مورد استفادهٔ فارسی زبانان وعامهٔ مردم نیست.

علامه نامی مرحوم آقا احمد کرمانشاهی فرزند نابغهٔ بزرك آقا محمد علی کرمانشاهی مؤلف کتاب «مقامع الفضل» که نوهٔ استاد کل وحید بهبهانی است وخود باچهارواسطه خواهرزادهٔ علامهٔ مجلسی میباشد، درتاریخ «مرآت الاحوال جهان نما» که از کتب نفیس وممتع فارسی بشمارمیآید وبسال ۱۲۱۹ هجری در سفر هندوستان تألیف کرده است شمه‌ای ازشرح حال علامهٔ مجلسی دائی خود وخاندان وی ومقامات علمی وعملی ومکارم اخلاقی واطوارزندگانی اورا برشتهٔ تحریردرآورده است که درعین اختصار، دارای نکات سودمند ومطالب منحصر بفردی است که تنها بایداز آن کتاب گرفت .

اما متأسفانه این کتاب نیزهنوز بزیورطبع درنیامده وازاین جهت آن هم از دسترس عموم خارج است . نسخهٔ ناقصی ازمرآت الاحوال تانصف شرح حال مؤلف که بنظرما رسیده وتقریباً تمام آنرا استنساخ کرده ودرتألیف کتاب «وحیدبهبهانی» مورد استفاده قرارداديم ، در کتابخانهٔ ملّی ملك ونسخهٔ کامل آن در کتابخانهٔ ملّی تهران موجود است .

دراهمیّت این کتاب ازلحاظ اشتمال برشرح احوال علامهٔ مجلسی، کافی است که بگوئیم : قسمت عمدهٔ فیض القدسی محدّث نوری ترجمهٔ آن کتاب است . چنانکه محدّث نوری خوددرچند جاازمؤلف آن وکتاب مرآت الاحوالش بااین تعبیر: «قال العلاّمة الآقا احمدالکرمانشاهی فی مرآت الاحوال » نام میبرد .

منظورمااز تفصیل مزبوراین بود که باهمه شهرت علامه مجلسی، هنوزماشرح حال کامل وجامعی ازوی بفارسی در دست نداریم ، وآنچه تا کنون بعربی وفارسی نوشته‌اند برای شناسائی مردی چون او، که مجمع فضائل ومکارم بوده وزندگی او دارای مطالب مهم دینی وتاریخی وعلمی است بهیچوجه کافی نیست .

نویسندهٔ این سطورشرح حال کوتاهی ازعلاّمهٔ مجلسی وپدرعلاّمه‌اش مجلسی اوّل در کتاب «شرح زندگانی وحید بهبهانی» نوشته ام ؛ ولی ازموقعیکه مشغول

ترجمهٔ این کتاب شدم بفکر افتادم که در این کتاب جبران مافات نموده، و با نگارش شرح حال مفصلتری از علامهٔ مجلسی این نقیصهٔ رجالی برطرف گردد.

ولی مع التأسف اکنون که مشغول تنظیم مقدمهٔ کتاب هستم بر اثر خستگی مفرط چندان مجالی برای این کار ندارم، و ناگزیرم که این منظور را محوّل بوقت دیگری وفرصت بیشتری نموده بمصداق **ما لا یدرك کلّه لایترك کلّه** فصلی از کتاب مفصل زندگانی آن علامهٔ نامدار را در این اوراق بیاورم، تا چه قبول افتد وچه در نظر آید. وماتوفیقی الا بالله علیه توکلّت والیه انیب.

علامهٔ مجلسی اول پدر وی

ملا محمدتقی پسر مقصود علی اصفهانی معروف به «مجلسی اول» یا «علامه مجلسی اول» پدر علامهٔ ملامحمد باقر مجلسی مؤلف کتاب بحارالانوار از اعاظم علمای نامی شیعه ومفاخر دانشمندان عصر صفوی است. بزرگ مردی است که باهمت بلند و پشت کار پرارزش او مذهب تشیّع رونقی بسزا گرفت و شیعیان این آب وخاك از برکت وجود کثیرالنفعش بهره‌ها بردند. فقیه بزرك ومحدّث نامی شیخ حرّ عاملی مؤلّف کتاب «وسائل الشیعه» در «أمل الآمل» مینویسد: «ملا محمدتقی مجلسی فاضلی عالم؛ محققی متبحّر، زاهدی عابد؛ ثقهٔ متکلّم وفقیه از معاصرین است».

مطابق نقل «روضات الجنّات» میرمحمد حسین خاتون آبادی که خودنوهٔ مجلسی دوم است در کتاب «حدائق المقرّبین» دربارهٔ جدّ خود نوشته است: «ملا محمدتقی شاگرد ملاعبدالله شوشتری وشیخ بهاء الدین عاملی رحمهما الله بوده، در روزگار خویش در زهد وتقوی وعبادت وپارسائی، نسخهٔ ثانی استادش ملاّعبدالله بوده است. در ایام حیات خود پیوسته مشغول بریاضات ومجاهدات وتهذیب اخلاق وعبادات وترویج احادیث خاندان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسعی در برآوردن حوائج مؤمنین وهدایت خلق بوده، وبه یمن همتش احادیث اهلبیت علیهم السلام انتشار یافت، وبنور هدایتش جمع بسیاری هدایت یافتند».

محدّث قمی در «فوائد الرضویه» مینویسد : مرحوم مجلسی درشرح فقیه‌در باب نماز میت فرموده : «... والحمدلله رب العالمین که بنده در چهارسالگی همه اینها رامی‌دانستم . یعنی خدا ونماز وبهشت ودوزخ ، ونمازشب میکردم در مسجد «صفا» ونماز صبح رابجماعت میکردم واطفال را نصیحت میکردم بآیه وحدیث به تعلیم پدرم رحمه‌الله‌تعالی »

علّامهٔ جلیل آقا احمد کرمانشاهی سابق الذکر که خود باپنج واسطه نوهٔ دختری مجلسی‌اول‌است در کتاب‌نفیس «مرآت‌الاحوال» دربارهٔ جدّش‌ملّا محمد-تقی مجلسی مینویسد : «آباًعن جدٍ مروّج دین و مشیّد شریعت سید المرسلین بوده‌اند .

ازاجازات اومعلوم میشود که مادر وی عالمهٔ صالحه دخترملّا درویش‌محمد اصفهانی؛ فاضل عامل ومقدّس کامل از شاگردان شهید ثانی ، وپدر درویش محمد مجتهد کامل اوحدی شیخ‌حسن‌عاملی، وپدر آنجناب ملامقصود علی‌عارفی‌صاحب-کمال ومقدّسی نیکومقال بوده‌است .

اشعار بسیار خوب میگفته «ومجلسی» تخلّص داشته ، لذاسلسلهٔ اومشهور به «مجلسی» شده‌اند . ملّا محمدتقی‌شاگردشیخ بهائی وملاعبدالله شوشتری وغیرهما بوده ... درکسب اخلاق وتهذیب باطن‌بحدّی کوشید که به‌تصوف متهم گردید » !

مرحوم مجلسی اول درسنهٔ ۱۰۷۰ درسن شصت‌وهفت‌سالگی‌رخت‌بجهان‌باقی کشید . این‌شطرشعر مادهٔ تاریخ فوت‌اوست : «افسرشرع اوفتاد وبی‌سر وپا گشت فضل » وعکس این‌تاریخ وفات شیخ بهائی است !

« شرح من لایحضره الفقیه‌بعربی وفارسی ، شرح‌تهذیب، شرح‌زیارت‌جامعه، حاشیه بر اصول کافی ، شرح صحیفهٔ کاملهٔ سجّادیه از تألیفات آن مرد بلند-قدر است .

فرزندان مجلسی اول

بطوریکه آقا احمد مینویسد و نوشتهٔ او نیز مدرک «فیض القدسی» وسایر منابع شرح حال علامهٔ مجلسی قرار گرفته است «مجلسی اول» سه پسر داشته که به‌ترتیب عبارتند از : ملاّعزیزالله وملاّ عبدالله وپسر کوچکتر ملاّ محمد باقر (مجلسی دوم) وچهار دختر باین‌شرح داشته است : دختر اول «آمنه‌بیگم» که همسر فقیه‌مشهور ملاّصالح مازندرانی‌بوده؛ دختردوم همسرعلاّمهٔ فاضل ملاّمحمد علی استرابادی ، دخترسوم‌همسر محقّق مدقّق‌ملاّ میرزا شیروانی ، ودخترچهارم همسرمیرزا کمال الدین محمد فسائی شارح «شافیه» است . بطورخلاصه فرزندان‌مجلسی اول پسر ودختر همه ازدانشمندان پارسا وبااخلاص‌بوده‌اندخداوند همه گونه وسائل‌سعادت رابرای این مرد بزرگ جمع کرده بود: فرزندان عالم ، دامادهای با شخصیت ، دختران فاضله ، ونوادگان عالیقدری که ذیلا بچند نفرآنها اشاره می‌نمائیم .

اینها همه نشانهٔ معنویت ورابطه روحانی آن عالم‌پاکسرشت باخداوندرؤف است ، ونمایندهٔ روح‌بزرك وعظمت قدراو درعالم ظاهر ومعنی‌است .

آمنه‌بیگم دختر دانشمند مجلسی‌اول

یکی از دختران مجلسی‌چنانکه گفتیم آمنه بیگم بوده است که بایداززنان نادره ونابغهٔ روزگار بشمارآید . این بانوی‌فاضله بهمسری ملاّ صالح مازندرانی یکی ازافاضل شاگردان پدرش درآمد. این ازدواج داستانی شنیدنی وجالب دارد که‌ذیلا برای تنبه وسرمشق گرفتن مردان وزنان مسلمان خلاصهٔ آن‌نوشته‌میشود :

ملاّ صالح مازندرانی از طلاب تهیدستی بوده که بازضع رقّت باری اشتغال به تحصیل داشته بقسمی که قادر بخرید چراغ برای مطالعهٔ خود نبوده است ، و حتی پدرش بعلت فقر وتنگدستی اورا جواب گفته بود ! ولی او دراصفهان در سایهٔ جهد وکوشش بسیار وپشت کار عجیب خود ، وشوق زاید الوصفی که برای کسب

علم و کمال داشت بجائی رسید که بمجلس درس علامه مجلسی اول راه یافت ، ودر اندك زمانی بعلل مذکور مورد توجه خاص استاد قرار گرفت و بر تمام شاگردان وی فائق آمد .

آقا احمد کرمانشاهی در مرآت الاحوال مینویسد : در این اثنا ایشان را میلی به تمتع نساء (ازدواج) حاصل شد . مرحوم مجلسی ازاحوال اواین معنی را دریافت . روزی بعد ازتدریس بایشان فرمودند: اگر اجازه میدهی زنی بعقد همسری تودرآورم ؟

ایشان بعداز حیاء وتحمل بسیار اجازه دادند. مرحوم مجلسی باندرون خانهٔ خود رفت ودختر فاضلهٔ مقدسهٔ خود «آمنه بیگم» را که در تمام علوم بسرحد کمال بود طلبیدند وفرمودند : ای دختر ! شوهری برای تو پیدا کرده‌ام که در نهایت فقر ومنتهای فضل وصلاح و کمال است ولی این امر موقوف باجازهٔ تواست .

آن مقدسهٔ صالحه فرمودند : فقر عیب مردان نیست ! پس درساعت سعد نکاح راجاری فرمودند . درآنشب دامادبا سعادت روی عروس را گشود وبعداز ملاحظهٔ جمال بیمثال همسرخودوحمد قادر متعال، بگوشه‌ای رفته بمطالعه مشغول شدند .

اتفاقاً مسئله بسیار مشکلی پیش آمده بود که حل نمیگردید . آمنه بیگم فاضله بهر تدبیری که بودآگاهی بر آن یافته ، چون فردا داماد برای تدریس از خانه بیرون رفت ، آمنه بیگم مسئله راباشرح وبسط تمام نوشته ودر جایش گذارد ملاصالح هنگام شب موقع مطالعه بنوشته آن مرحومه برخورد ، دید که آن عقده لاینحل بسرانگشت آن فاضله حل گردیده ! ! جبهه نیازبدرگاه خالق بی‌نیازسوده سجده شکر بجاآورد وتاصبح مشغول عبادت ذوالجلال شد ، ومقدمهٔ زفاف تاسه روز بطول انجامید ! !

چون مرحوم مجلسی مطلع گردید بداماد فرمود : اگر این زن باب طبع تو نیست دیگری را برایت نکاح کنم ؟! ملاصالح گفت : ازاین جهت نیست ، بلکه تنها برای شکر الهی است که چنین نعمتی بمن عطا کرده‌است که هرچه کوشش کنم ادای

شکر نعمت را نخواهم کرد . علامهٔ‌مجلسی فرمود : اقرار کردن بعدم قدرت برای شکرگذاری نهایت شکر بندگان‌است (۱)

اکنون که ازاین بانوی فاضله سخن بمیان‌آمد نقل‌این دومطلب پراهمیت نیز کمال ضرورت رادارد : دانشمند بزرگوار مرحوم سید محمد حسن زنوزی که‌از شاگردان مشهور استاد کل وحید بهبهانی‌است در کتاب بزرك «ریاض‌الجنة» ضمن شرح حال مرحوم علامهٔ مجلسی اول مینویسد:«از استادآقا محمد باقربن محمداکمل ـ وحید ـ بهبهانی‌شنیدم که میفرمود : «آمنه‌بیگم دختر مجلسی زنی صالحهٔ عابدهٔ زاهده وفاضلهٔ عالمهٔ عامله ، ومجتهدهٔ جامع‌الشرائط بوده . کتابی بسیار خوب درفقه‌تا عبادات تألیف کرده‌است ، وآن مخدره به برادرش ملا محمد باقر (مجلسی‌دوم) دراکثر تألیفاتش کمك میکرد! »

ونیز در«فیض‌القدسی»از «ریاض‌العلماء» نقل میکند که : نوشته است«آمنه خاتون دختر ملامحمد تقی مجلسی ، فاضلهٔ عالمه پرهیزکار ، همسر ملا صالح مازندرانی‌بود . شنیده‌ایم که شوی‌آن‌بانوی فاضله باهمهٔ فضلی که داشت ، درحل بعضی ازعبارات کتاب «قواعد علامه» ازوی استفاده میکرد»!

شرح اصول‌کافی که‌میگویندبهترین‌شرح آن کتاب‌است،وشرح من لایحضره الفقیه ، شرح معالم‌الاصول، حاشیه بر شرح‌لمعه، حاشیهٔ وجیزه شیخ‌بهائی ازجملهٔ تصنیفات پرمغز ومفیدملا صالح مازندرانی است .

مردان بزرك شیعه

که به علامه مجلسی میپیوندند

ملاصالح‌از«آمنه‌بیگم»همسردانشمندخوددارای شش‌پسردانشمندوفقیه‌وادیب

---

(۱) داستان ازدواج‌آمنه بیگم وملا صالح که روح تعالیم عالیه اسلام، درآن بخوبی نمایان‌است،بهترین معرف‌اسلامیت ونمونهٔ‌کامل ازدواج دراسلام است.داستان جالب‌ازدواج «ذلفاء»و«جویبر»درصدراسلام باوساطت رسول‌اکرم(ص) راکه شباهت‌زیادی‌بااین ازدواج دارد خوانندگان درکتاب «داستانهای اسلامی »تحت عنوان «یک ازدواج عجیب» بقلم نویسندهٔ این سطور بخوانند .

ویك‌دختر فاضله‌شد ، وازآنها نیز نوادگان بزرگی بوجود آمدند که بعضی ازآنها از برازنده‌ترین فقها ودانشمندان شیعه میباشند . مانند استاد کل آقا محمد باقر وحید بهبهانی ، وآقا محمد علی کرمانشاهی فرزند نابغهٔ او وسایر رجال بزرك این دودمان، ومانندفقیه نامی سید علی صاحب ریاض وفرزندان عالی‌قدر او آقا سید محمد مجاهد وآقا سید مهدی طباطبائی، ومانند خاندان «شهرستانی» ورجال بزرگ اینان مانند مرحوم سید محمد حسین ومیرزا جعفر شهرستانی که هر کدام درعصر خود ازمراجع ورؤسای دینی وفقهای طراز اول شیعه بوده‌اند .

وامروز هم حضرت **آیت‌الله العظمی آقای بروجردی** زعیم بزرك عالم تشیّع که باهمان شخصیت ودانش وتقوی ومرجعیت علّامهٔ مجلسی ، بلکه باعلم وفقه و نفوذی بیشتر ، وریاست واهمیت وجامعیتی زیادتر ، زعامت وپیشوائی شیعیان جهان رابعهده دارند ، نیزاز نوادگان دختری مجلسی اول وخواهر زادهٔ علّامهٔ مجلسی دوم مؤلف «بحارالأنوار» میباشند ، وبوسیلهٔ تنها دختر ملّا صالح مازندرانی و«آمنه بیگم» بمرحوم مجلسی نسبت میرسانند .

ولذا حضرتش نیزمانند علّامهٔ بحرالعلوم عموی جدشان ودیگرمفاخرخاندان خود ونوادگان دختری ملّاصالح ، درتقریرات وتألیفات خودشان ازمجلسی اول به«جدّ» وازمجلسی دوم مؤلف بحارالأنوار به «دائی» تعبیرمیکنند (۱)

(۱) چگونگی این نسبت رانویسنده درکتاب « وحیدبهبهانی » وکتاب مستقلی بنام «آیت‌الله بروجردی » که شرح حال وآثار وجودی حضرت آیت‌الله العظمی است ، بتفصیل نوشته‌ام. امید است کتاب اخیر بزودی بضمیمه چاپ دوم کتاب نخست یامستقلاچاپ شودومورد استفاده عموم مسلمانان قرار گیرد»

این قسمت راعیناً تقریباً یکماه‌ونیم قبل‌از رحلت مرحوم آیت‌الله بروجردی نوشته ودر این چاپ نیزهمچنان گذاشتم، دریغا که طولی نکشید عالم اسلام رهبری عالیقدر مانند«آیت‌الله بروجردی» ازدست داد ؛ وحوزه های شیعه وبالاخص **حوزهٔ علمیه قم** را تاابد ازمرگ وی اندوهناك کرد. کتابی را که دراینجاوعده داده‌ام، بعدازرحلت آنمرحوم بنام «شرح زندگانی آیت‌الله بروجردی » که نخستین کتاب دربارهٔ آن‌مرحوم است برای چهلم آن مردبزرگ منتشر ساختم خوانندگان بآن کتاب مراجعه بفرمایند .

باریتعالی سایهٔ بلند پایه‌اش را برسر کافه مسلمانان خصوصاً شیعیان جهان و بالاخص حوزه های علمی ودینی‌شیعه همچنان برقراربدارد ؛ وجامعه شیعه‌وحوزه روحانیت مارا که بوجودذیجودش باقی‌است در کنف مرحمت خودحفظ کند .

علامهٔ مجلسی

علامهٔ بزرك ملا محمد باقراصفهانی معروف به « علامهٔ مجلسی» و« مجلسی دوم»سومین پسردانشمندملامحمدتقی مجلسی‌اول‌است. بگفتهٔ میرعبدالحسین‌خاتون-آبادی درتاریخ «وقایع‌الایام والسنین»علامهٔ مجلسی‌درسال ۱۰۳۷دردارالعلم‌اصفهان دیده بدنیا گشود،ولی‌درمرآت الاحوال ولادت‌اورا بسال۱۰۳۸نوشته است .

علامهٔ مجلسی ازهمان اوان کودکی باهوشی سرشار واستعدادی خداداد و پشت کاری‌مخصوص ، بتحصیل علوم متداوله عصرپرداخت . چون درسایهٔ تعلیمات ومراقبت پدرعلامه‌اش که خودنمونهٔ کامل یك‌فقیه بزرك وعالم‌پارسا بود ، شروع بکارنمود ، دراندك‌زمانی مراحل‌مختلفه علمی رایکی پس‌ازدیگری طی کرد . از همان سنین جوانی آثارنبوغ از سیمای جالبش آشکاربود ، وهر کس او را میدید آیندهٔ درخشانی رابرایش پیشبینی‌میکرد .

بطوریکه‌ازتألیفات‌انبوهش‌مخصوصاًدائرةالمعارف «بحارالأنوار» و«مرآت-العقول» شرح اصول کافی آن‌علامهٔ روزگاراستفاده میشود وازاشاره وتصریحی که خوددرخلال بعضی‌ازبیان‌ها وتوضیحات بحارمیکند ، واز مجموع آنچه استادان و شاگردان ومعاصرانش دربارهٔ او گفته‌اند ، وآنچه خود در دیباچه جلد اول‌بحار نوشته‌است ، بخوبی استفاده میشود که‌آن مرد فزون‌مایه بعد ازتکمیل تحصیلات خود درفنون وعلوم: فقه ، حدیث ، رجال، درایه،ادبیات عرب ، کلام ، حکمت و فلسفه ، ریاضی وطب وغیره باواقع بینی مخصوصی به تحقیق دراخباراهلبیت‌عصمت وطهارت پرداخت ، وبا استفاده از شرائط مساعد وقدرت سلطان وقت شاه سلیمان

صفوی ، بجمع آوری کتابهای مربوطه و مدارك لازمه ، از هرمرز و بومی که بود همت گماشت .

آنگاه برای تأمین هدف بزرك و منظور عالی خود ومسئولیتی کـه بعهده گرفته بود ، يك دورهٔ کامل اخبارو روايات ائمه اطهاررا در هر باب وهرموضوعی ازنظر گذرانید .

سپس درزمانیکه درست وارد چهل سالگی عمر گرانبهایش شده وبکمال عقل رسیده بود ، بابُنیه‌ای سالم ونشاطی عجیب و دانشی پرمایه واطلاعی وسیع ، دست بیك اقدام دامنه داروأساسی زده ، شالودهٔ بنای عظیمی را که میباید تاظهورقرین‌السرور امام زمان‌ارواحنا فداه باقی وبرقراربماند ، پی‌ریزی کرد وباتکمیل‌این بنای محکم وتأمین آن منظورضروری که همانا تألیف کتاب بزرك «بحارالأنوار» است نام نامیش در همه جاپیچید وآوازهٔ فضل وعلم وهمت بلندش درسراسردنیای اسلام بگوش دوست ودشمن وعالی ودانی رسید . بطوریکه در حیات خودش آثار قلمی وفکریش ، دراقصی نقاط دنیای‌اسلام وبلاد کفرمنتشر گشت ، وهمچون قند پارسی به‌بنگاله بردند !

علامهٔ مجلسی و منصب شیخ الاسلامی

یکی‌از کارهای معروف علاّمه مجلسی‌اینست که وی متصدی شکستن بتهای هندوها دردولتخانهٔ شاهی‌بود. این واقعه را معاصراومیرعبدالحسین خاتون آبادی دروقایع ماه‌جمادی‌الأولی سال۱۰۹۸درتاریخ‌خود «وقایع السنین» نگاشته‌است .

همچنین محدث بزرگوارسیدنعمت‌الله جزائری که‌ازشاگردان مشهورعلاّمهٔ مجلسی است در کتاب «مقامات»مینویسد : باستاد ماخبر دادند که بتی دراصفهان هست که کفار هندآنرا پنهانی‌میپرستند . استاد هم دستور دادآنرا خورد کنند . بُت پرستان هند حاضرشدند ، مبالغ هنگفتی بشاه ایران بدهند که نگذاردآن‌بُت شکسته شود واجازه دهدآنها بُت مزبور را بهندوستان ببرند ، ولی شاه‌ایران(شاه

سلیمان‌صفوی) نپذیرفت ·

وقتی بت‌شکسته شد ، خادمی که ملازم ومراقب آن بت بود ، تاب نیاورد ریسمانی بگردن خود آویخت وانتحار کرد (۱)

در همین سال که علامهٔ‌مجلسی با تألیف کتاب «بحارالانوار» ودیگر کتب نافع ومؤثر خود ونفوذ روزافزونش ، شخصیت ممتاز ومقام علمی وعملیش زبانزدخاص وعام بود ، تاجائیکه ارکان دولت وشخص‌شاه صفوی نیز تحت تأثیر جامعیت و موقعیت وی قرار گرفتند ، از میان آنهمه دانشمند مشهوری که در اصفهان وسایر شهرهای ایران میزیستند ؛ فقط او که درآن موقع شصت ویکسال داشته است ،از طرف شاه‌سلیمان صفوی بمنصب‌شیخ الاسلامی که بزرگترین‌مقام‌دینی‌بود برگزیده شد وتا پایان‌عمر نیزدر این‌سمت باقی‌بود .

میرعبدالحسین خاتون‌آبادی نامبرده در تاریخ فارسی خود(وقایع السنین) مینویسد : درسنهٔ ۱۰۹۸ که‌معروف بسال‌شکستن بتهاست ، پادشاه‌سلیمان‌جاه‌پادشاه ایران ، ایشان را شیخ‌الاسلام باستقلال کردند . مدالله تعالی فی‌عمره واطال بقاه وتاحال که روز پنجشنبه نوزدهم صفراست ازسنهٔ ۱۱۰٤ بحمدالله تعالی عامه‌وخاصه اهل روزگار ازافادات و کتب مصنفه اومستفید میشوند » .

و نیزدرضمن وقایع همانسال مینویسد : «روز شنبه‌چهارم‌شهر جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۰۹۸ نواب‌اشرف اقدس همایون شاه سلیمان صفوی بهادر خان ازراه تصلبی که‌داشت ازبرای ترویج امورشرعیه مقدسه وتنسیق امورشیعیان مولانا محمدباقر مجلسی را تعیین فرمودند به«شیخ الاسلامی» دار السلطنه اصفهان واز راه رعایت علما و استرضاء خواطر ایشان مکرر بر زبان خجسته بیان لفظ التماس جاری ساختند!(۲)

---

(۱) و (۲) فیض‌القدسی

علامهٔ مجلسی بـا احرازمنصب شیخ الاسلامی قدرت مهمی بهم زد ، وازآن فرصت ، حداکثراستفاده رانمود و تاسرحدّ امکان ، دررونق‌ورواج علم و حدیث شیعه ، وحمایت ازاهل علم ومردم بی‌پناه وامر بمعروف ونهی ازمنکر ومحدودیت بیگانگان اسلام ، ومبارزهٔ باظلم وزور گوئی که پیش ازوی کسی قدرت‌جلو گیری آنرانداشت کوشید ، وبهمین‌جهت اویگانهٔ ملجأ ستمدیدگان ومایهٔ امید بی‌پناهان وخانهٔ اومجمع فضلاء هردیار اعم ازعرب وعجم بود ، وبه‌بهترین وجه ازطالبان علم وفضل دستگیری ودلجوئی‌مینمود . بعلاوه اوازلحاظ خانوادگی‌نیزواجدهمهٔ شرائط مرجعیّت وریاست دینی وعلمی بود ، بطوریکه ارکان دولت و ملت پیش از آنکه وی‌شیخ الاسلام شودوبعدازآن ، هیچگاه ازمساعدت و معاونت وی درراه ترویج افتخارات دین‌ومذهب مضایقه نمیکردند .

دانشمند محقق متتبع مرحوم سید عبدالله شوشتری درآخراجازهٔ کبیره از پدرش‌نورالدین واوازپدرش محدّث مشهورسید نعمت‌الله جزائری که ازشاگردان دانشمند علامهٔ مجلسی بوده‌است نقل‌میکند که گفته است: چون‌علامهٔ مجلسی‌اقدام بتألیف کتاب «بحارالأنوار» نمود وهمه جادرجستجوی کتب قدیمه بودوسعی بلیغ برای بدست‌آوردن‌آنها مبذول میداشت ، بوی‌خبر دادند کتاب «مدینةالعلم» شیخ صدوق دریکی‌از شهرهای‌یمن‌است .

علامهٔ مجلسی‌مهم موضوع راباطلاع شاه (گویاشاه سلیمان‌صفوی) رسانید . شاه‌نیز یکی ازامرای دولت راباهدایای‌بسیار بمنظور بدست‌آوردن کتاب مزبور، به یمن‌فرستاد (۱) بعلاوه پادشاه صفوی قسمتی ازاملاک‌مخصوص خودراوقف‌تألیف

---

(۱) ازسرنوشت‌این کتاب که‌آیا بدست‌آمد یانه ، اطلاعی‌دردست نیست . گویابدست نیامده باشد ، وگرنه مجلسی ازآن درمدارک بحار نام میبرد ومطالب‌آنرا نقل میکرد . متأسفانه این‌کتاب که بزرگترین کتاب شیخ صدوق بوده وکتاب «تاریخ قم» تألیف‌حسن‌بن محمدقمی معاصر صدوق که‌آن نیزکتابی بزرگ وهردوازنفیس ترین‌کتب شیعه‌بوده است ، تاکنون بدست‌نیامده ، شایداگرهمتی باشد ، بتوان درزوایای کتابخانه‌های جهان‌ازوجود آنهااطلاعی حاصل کرد .

بحارالانوار و استنساخ آن ، وهزینهٔ طلاب علوم‌دینیه کرده بود»!

دیگران در بارهٔ او چه گفته‌اند؟

شناسائی‌هر کسی ، بسته به‌شخصیت و آثاروجودی اوست که‌موقعیّت‌ممتازی باو میدهد ، واورا درجامعه ازدیگران مشخّص میگرداند.ازاینرو یگانه‌راه برای شناسائی مردان بزرگ گذشته ، یامعرفی آنان بدیگران ، مراجعه بآثار آنهااست ولی تردید نیست که گاه هست گفتار استادان وشاگردان ومعاصران يك دانشمند دینی یافیلسوف الهی وحکیم طبیعی وامثالهم دربارهٔ وی ، نمایندهٔ شخصیت دینی و علمی وفلسفی اوست، بخصوص اگر معرّف راخوب بشناسیم ومقام دین وداناش اورا کاملا بدانیم بهترمیتوانیم پی‌بمقام معرّف ببریم .

بهمین جهت مختصری ازآنچه دانشمندان معاصر وشاگردان بزرگ و نزدیکان علامهٔ‌مجلسی دربارهٔ او گفته‌اند ، برای‌مزید اطلاع خوانندگان در زیر میآوریم،وتوجه آنهارا بمنظور آشنائی بااین نابغهٔ‌بزرك‌شیعه بمفاد آن‌معطوف‌میسازیم.

زیرا مطالعه‌این قسمت ، ماراتاحدّ زیادی باعلامهٔ مجلسی وموقعیت ونفوذ معنوی وعلم‌ودانش وتقوی وهمت عالی او آشنا میسازد ، وجزاز این‌راه نمیتوانیم آن مطالب را چنانکه می‌باید بدست بیاوریم .

۱ ـ محدّث عالیمقام شیخ حُرّ عاملی مؤلف کتاب باعظمت «وسائل‌الشیعه» که‌خودازمفاخر علمای‌ما وهمعصرعلامهٔ مجلسی است وشیخ‌الاسلام مشهد مقدّس‌بوده در کتاب «أمل‌الآمل» بدینگونه ازوی‌یاد میکند : «مولانا الجلیل : محمد باقربن محمدتقی مجلسی ، عالم فاضل ماهر. محقق مدقّق ، علامهٔ فهّامه ، فقیه متکلم ، محدّث ثقه . جامع همهٔ خوبیها وفضائل ، جلیل‌القدر عظیم‌الشأن اطال‌الله بقاءه دارای تألیفات سودمند بسیاری‌است ، مانندهٔبحارالانوار» دراخبار ائمه اطهار که احادیث تمام کتب شیعه‌را غیر از کتب اربعه (کافی ، من‌لا یحضره‌الفقیه ؛ تهذیب واستبصار) ونهج‌البلاغه که کمتر ازآن نقل‌میکند ، باترتیبی پسندیده درآن جمع

نموده ومشکلات آنرا شرح کرده‌است ... »

۲ ـ محقّق بزرگوار حاج محمد اردبیلی مجازدر۱۰۹۸ که‌خود ازشاگردان مشهور علاّمهٔ مجلسی است در کتاب گرانمایه «**جامع‌الرواة**» استاد عالیقدرش را بدینگونه توصیف میکند: «محمدباقر بن محمد تقی‌بن مقصود علی‌ملقّب به مجلسی مدّظله‌العالی، استادما، شیخ‌الاسلام والمسلمین، امام‌علاّمه، محقّق‌مدقّق، جلیل‌ـ القدر، عظیم‌الشأن والأجایگاه، وحید عصرو یگانه زمان خودبوده. ثقهٔ‌بزرگوار علمش بسیار، تصانیفش نیکوست. شخصیت وی‌ازنظر علّوقدرو بزرگی‌شأن، ومقام عالی وتبحّرش در علوم عقلی ونقلی، ودقّت نظرورأی صائب و وثاقت وامانت در نقل مطالب وعدالت، مشهورتر از آنست که گفته شود ومافوق آنست که در عبارت بگنجد.

۳ ـ محدّث محقّق وفقیه عالیمقام مرحوم شیخ یوسف بحرانی متوفی **بسال** ۱۱۸۶ در کتاب «لؤلؤةالبحرین» مینویسد: درخصوص ترویج دین واحیای‌شریعت حضرت سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله وتصنیف وتألیف وامرونهی مردم و ریشه کن ساختن متجاوزین‌ومخالفین‌وهواپرستان وبدعت گذاران، بخصوص **فرقهٔ صوفیه**؛ هیچکس نه قبل‌ونه‌بعدازوی بپایهٔ اونرسیده‌است. اوامام‌جمعه وجماعت بود، وهم‌اوبوده که احادیث اهلبیت رادرشهرهای‌ایران منتشرساخت.

تا آنجا که مینویسد: مملکت‌شاه سلطان‌حسین (صفوی) بواسطهٔ کثرت‌ضعف وقلّت‌تدبیر شاه بوجود شریف‌او محروس بود، وچون اوبرحمت ایزدی پیوست، اطراف مملکت درهم شکست، وظلم وتعدّی همه‌جارافرا گرفت، بطوریکه درهمان سال که‌اووفات یافت (۱۱۱۰) شهرقندهاراز‌دست‌شاه سلطان حسین بیرون رفت، و پیوسته‌خرابی بر کشورمستولی گردید تا آنکه تمام مملکت راازدست‌داد!

۴ ـ مرحوم آقا احمد کرمانشاهی که‌ازعلمای نامی وذوفنون بوده‌وبا چهار واسطه خواهرزادهٔ علاّمهٔ مجلسی است در کتاب نفیس «مرآت‌الاحوال» مینویسد: اگر بخواهم‌ذرّه‌ای‌از آفتاب مکرمت‌وفضیلت وجامعیت‌وحالات‌و کرامات‌ومجاهدات

وضبط اوقات وطور معاش ومکارم اخلاق آن زبدهٔ آفاق راشرح دهم ، کتابی مبسوط شود ، و بسیاری ازمطوّلات باید که بمختصری از احوالاتش اشاره‌شود.

ازبعضی ثقات شنیدم که ملّامحمد تقی (پدروی) نقل کرده که شبی ازشبها بعد ازنمازوتهجّدو گریه وزاری بدرگاه‌قادرعلی‌الاطلاق‌خودرا بحالتی‌دیدم که دانستم‌هر چه‌ازدرگاه‌احدیت‌مسئلت کنم ، باجابت مقرون، وعنایت‌خواهدشد ،وفکرمیکردم که ازخداچه بخواهم ؟

آیاازامردنیوی یاازامراخروی ؟ که‌ناگاه‌صدای گریه محمدباقراز گهواره بلند شد . من گفتم الهی بحق محمد وآل‌محمد صلوات الله علیهم‌اجمعین این‌طفل رامروّج دین وناشراحکام سید المرسلین گردان واو را بتوفیقات بی نهایت خود موفّق بدار!

سپس آقااحمد مینویسد: شکی‌نیست که‌این‌خوارق عادات که ازآن‌بزرگوار بظهوررسیده؛ نیست‌مگرازدعای‌چنین‌بزرگواری. چه‌آنکه‌وی‌ازقبل‌سلاطین (صفویه) در بلدی مثل‌اصفهان‌شیخ‌الاسلام‌بودوجمیع مرافعات ودعاوی مردم را بنفس نفیس خود رسیدگی میکرد ،وفوت‌نمیشد ازاو نمازبراموات‌وجماعات‌وضیافات‌وعبادات!!

وآنجناب راشوق‌شدیدی‌بتدریس‌بود،وازمجلسش جماعت‌بسیاری‌برخاستند و درریاض (۱)است که‌عدد ایشان‌بهزارنفرمیرسید .

مکرّربیت‌الله وائمه عراق‌علیهم السلام رازیارت کرد ، ومتوّجه امور معاش خودمیشد وحوائج دنیای‌اودرنهایت انضباط بود ؛ وبااین‌حال تألیفات اورسید به آنچه‌رسید. درترویج دین‌بمرتبه‌ای‌رسید که‌عبدالعزیز دهلوی که‌ازجملهٔ معاصرین وازاهل‌سنت وجماعت است در«تحفهٔ‌اثنی‌عشریه» که‌دراین‌اوقات‌درابطال‌مذهب‌شیعه نوشته گفته است : **اگردین شیعه‌رادین‌مجلسی‌بنامند رواست؛ زیراکه‌این مذهب رااورونق داد وسابق براین (براثرسلطه حکومت اهل تسنن) آنقدرعظمتی نداشت .**

---

(۱) مقصود کتاب ذیقیمت «ریاض‌العلماء» تألیف‌میرزا عبدالله‌اصفهانی‌متوفی‌درحدودسال۱۱۳۰ معروف‌بافندی است که ازبزرگترین شاگردان علامهٔ مجلسی بوده‌است.

۵ ـ مطابق نقل عالم بزرگوار مرحوم سید محمد باقر خونساری مؤلف کتاب مشهور «روضات‌الجنات» از کتاب «حدائق‌المقربین» تألیف میر محمد حسین خاتون آبادی دخترزادهٔ علامهٔ مجلسی که شرح حال سی نفر از بزرگترین علمای شیعه را که دارای تألیف و تصنیف بوده‌اند گرد آورده، واز شیخ کلینی مؤلف کتاب کافی شروع و به علامهٔ مجلسی ختم نموده ، درشرح حال استاد وجدش مجلسی ، شرح مفصلی نوشته است که چون دارای مطالب مفیدی است، ترجمهٔ آنرا دراینجا میآوریم :

... «وی از همهٔ اعاظم فقهاء وافاخم محدثین وعلمای ما برتر و بزرگتر ، ودرفنون فقه و تفسیر وحدیث ورجال واصول عقائد واصول فقه، سرآمد تمام فضلای روزگار و بر کلیهٔ علمای مشهورما تقدم داشت .

حقوقی که علامه مجلسی بر جامعه شیعه دارد

هیچیك از دانشمندان گذشته ومتأخرین آنها ، در جلالت قدر وعظمت شأن وجامعیت بپای او نرسیدند . وی ازجهاتی چند برمذهب شیعه حق دارد که ازهمه روشنتر شش حق است که ذیلا بدان اشاره میشود :

اول ـ اینکه علامهٔ مجلسی شرح کتب اربعهٔ شیعه را که در تمام اعصار ؛ مدار استفاده دانشمندان ما بوده است ، تکمیل کرد ومشکلات آنرا حل نمود ، و مطالب پیچیده آنهارا که بر فضلای اقطار پوشیده بود، روشن ساخت . او **کافی وتهذیب** را شرح کرد . درشرح **من لا یحضره الفقیه** اکتفا بشرح پدرش (مجلسی اول) نمود ومرامأمور ساخت که **استبصار** راشرح کنم . واز برکت اشارهٔ آن بزرگوار من هم آنراشرح کردم. هنگام وفاتش وصیت کرد که بقیهٔ شرح اورا بر کتاب کافی نیز تمام کنم ، واینك بر حسب امر شریف اومشغول بشرح آن هستم .

دوم اینکه وی سایر اخبار مارا که ازائمه اطهار روایت شده واخبار کتب اربعه ، درمقابل آن مانند قطره دربرابر دریاست ، در مجلدات **بحارالانوار** گرد آورد . بحارالانوار کتابی است که تألیف یکجلد آن برای علما طاقت فرسا است

وازلحاظ جمع آوری وضبط وفوائدی که دارد ، واحاطه بأدلّه واقوال علماء درهر باب ، درجامعه شیعه مانندآن نوشته نشده است.این کتاب بیست وپنج جلد است . هفده جلدآن پاکنویس شده وهشت جلد دیگرهمچنان مسوّده مانده ، ولذا این هشت جلد «بیان» و«توضیح» مؤلّف را ندارد.آن بزرگوار بمن وصیت فرمود که موارد لازم آنرا بابیان وتوضیح خود شرح دهم ، من هم بخواست خداوند بعد از تکمیل شرح کافی بآن خواهم پرداخت .

سوم اینکه مؤلفات فارسی بسیار سودمند او دارای نفع دنیوی واخروی است ، وباعث‌هدایت غالب عوام اهل‌عالم شده ، بطوریکه کمترخانه‌ای‌ازشهرهای شیعه نشین‌است که یکی‌ازتألیفات وی‌بآنجا نرسیده‌باشد !

چهارم اینکه آن مرد بزرك امـام جمعه وجماعت بـود واهمیت بسزائی بمجامع عبادت میداد ، اکنون پنج‌سال ازرحلت‌اومیگذرد وتقریباً مجمعی برای عبادت ونماز جمعه وجماعت مانند زمان اومنعقد نگردیده.غالب آن مراسم که در لیالی شریفه وشبهای اِحیاء معمول بود وهزاران نفراز مؤمنین درمواضع واوقات عبادت اجتماع مینمودند ، وازمواعظ بلیغه ونصایح شافیه آنجناب استفاده‌میکردند متروك شده‌است !.

پنجم اینکه‌فتاوی وجوابهای مسائل دینی که‌از آن وجودنافع صادرمیگشت طوری بود که تمام‌مسلمانان درنهایت سهولت‌ازآن بهره‌مند میشدند ، ولی امروز مردم حیران وسرگردانند ونمیدانند چه کنند ! گاهی مراجعه به زید میکنند، و زمانی‌پیش عمرومیروند،وجوابهای درهم‌وبرهمی که‌ناشی‌ازجهالت‌وتجاهل‌جواب‌دهندگان وازقانون منطق‌وکتابت تهی‌است میشنوند !

ششم اینکه وی‌دربرآوردن نیازمندیهای مؤمنین ودفاع ازحقوق آنان‌چنان بود که نمیگذاشت ستمگران بآنها ظلم کنند ، وشرّ آنها را از سر ایشان برطرف میساخت ، وخواسته های بیچارگان رابگوش اولیای امورمیرسانید ، تابکارآن درماندگان بی‌دست وپا آنطور که میبایدرسیدگی کنند .

وبالجمله حقوقی که آن منبع کمالات ومعدن خیرات بر این دین حنیف بلکه برهمهٔ مردم دارد بسیار است . من احادیث بسیاری را نزد حضرتش خواندم واو باخط شریف خوددرسال ۱۰۸۵ اجازهٔ روایت مؤلفات خودش وسایر کتبی که خود برای روایت آنها اجازه گرفته بود ، برای من نوشت ، ودر آن تصریح باجتهاد من کرد . من در آنموقع درحدود هفده سال داشتم ! حقّی که آن بزرگوار برمن دارد، نمیتوان احصاءکرد . اوحقّ پدری وتربیت وهدایت مرا برای تحصیل کمالات و نیل بسعادات در گردن من دارد .

من دراوائل سن شوق زیادی به تحصیل حکمت ومعقول داشتم ؛ ولی به تحصیل وتکمیل آن نپرداخته بودم ، تااینکه درسفرحج باوی همراه گشتم وبراهنمائی او شروع به تتبّع کتب فقه وحدیث وعلوم دینی نمودم ، وچهل سال عمر خودرادرخدمتش بسر آوردم ! در حالیکه از فیض وجودش و مشاهدهٔ کرامات واستجابت دعاهایش بی نهایت بهره مند میگشتم .

تألیفات پرارزش علامه مجلسی

شهرت علاّمهٔ مجلسی گذشته ازمقام علمی وجامعیت و مرجعیتی که دردولت صفویه داشته است ؛ اصولا مرهون تألیفات بسیار اوست که همه مفید وقابل استفادهٔ عموم ودرنهایت سلاست نوشته است . مخصوصاً کتابهای فارسی آن مرد بزرگ همه سودمند وازرمان تألیف و درعصر حیات مؤلّف تاکنون مورد استفادهٔ تمام شیعیان فارسی دان بوده ومیباشد .

کتابهای حیات القلوب ، حلیة المتّقین، حقّ الیقین، عین الحیوة ، جلاء العیون توحید مفضّل، زاد المعاد آن علاّمهٔ جلیل القدر از کتبی است که هنوزهم در اغلب خانه های مردم ایران وافغانستان وپاکستان وهندوستان وعراق وغیره موجود ومرد و زن شیعه بارغبت تمام و میل فراوان آنها را میخوانند ، و از آثار فکری و راهنمائی های آن رهبر عالیقدر استفاده مینمایند .

اغلب آنها بارها بچاپ رسیده و بزبانهای عربی وفارسی واردو ترجمه شده ، چنانکه‌درخلال‌عبارت گذشته مذکور گشت، ودر آینده هم‌ذکرمیشود،علامهٔ‌مجلسی و پدرش‌مجلسی‌اول نخستین‌دانشمندانی‌هستند که احادیث شیعه را بفارسی‌قابل‌استفاده وسلیس‌وساده‌ترجمه کردند . چه‌پیش‌از آنها هرچند کتبی‌ازطرف‌علمای دینی‌بفارسی ترجمه‌میشد،ولی‌قلم‌آنهاروانی قلم‌این دوبزرگواررا نداشت‌واغلب‌هم‌موضوعات‌غیر اخبارورو ایات‌بود.مانند«النقض»عبدالجلیل‌قزوینی، تفسیرابوالفتوح رازی ، گوهر مراد»و«سرمایهٔ‌ایمان» ملاعبدالرزّاق لاهیجی،وجامع عباسی شیخ بهائی .

محدّث‌نوری درفیض القدسی مینویسد : یکی‌ازاساتید بزرگ مابیك واسطه ازعلامهٔ‌بحرالعلوم نقل‌میکرد که‌وی آرزوداشت‌تمام تصنیفات‌اورا درنامهٔ عمل‌مجلسی بنویسند ،ودرعوض یکی‌از کتب فارسی‌مجلسی که‌ترجمه متون‌اخبار،ومانند قرآن مجید ،درتمام‌اقطارشایع‌است‌درنامهٔ عمل او نوشته شود !

سپس‌محدّث عالیقدرمزبورمیگوید : چراعلامهٔ‌بحرالعلوم این‌آرزورا نداشته باشد، بااینکه روزی وساعتی‌ازاوقات شبانه روزی مخصوصاً‌درایام متبرّکه واماکن مشرّفه نمیگذرد مگراینکه هزاران‌نفرازعباد وصلحا وزهادچنك بریسمان‌تألیفات وی زده ومتوسّل به‌تصنیفات‌اومیگردندیکی‌ازروی کتاب‌اودعامیخواند ، ودیگری بانوشته های وی‌مناجات میکند ، سومی زیارت مینماید ، وچهارمی ناله وگریه سرمیدهد ... »

همچنین‌آقا احمد کرمانشاهی نوادهٔ استاد کل وحیدبهبهانی که گفتیم مردی فقیه وذوفنون‌ودرسال۱۲۱۹ازراه بندرعباس بمسقط وازآنجابهندوستان سفر کرده ومدت پنجسال شهرهای بمبئی ، لکهنو، حیدرآباد دکن ؛ عظیم‌آباد ، مرشدآباد بنگاله وغیره راسیاحت‌نموده‌است ، درتاریخ **مرآت‌الاحوال‌جهان‌نما** که سفرنامه اوست وچنانکه گفتیم از کتب‌نفیس خطّی‌است ، درضمن شرح حال دائی‌خودعلامهٔ مجلسی‌مینویسد :

«مصنفّات‌آن عالی‌درجات بحدّی مقبول طباع شده وبدرجهٔ اشتهاررسیده که

ازبلاد کفرواسلام جائی نخواهدبود که ازآنها خالی باشد. ازجمعی ثقات شنیدم که درازمنهٔسابقه یك کشتی طوفانی شدومردمان کشتی بعدازرنج ومحنت بسیاردرجزیره‌ای فرود آمدند که اصلاازاسلام اثری نبود، ودرخانهٔ شخصی مهمان شدند. هنگام صحبت معلوم شد که آنشخص مسلمان است.

باو گفتند باوجودآنکه این قریه دارالکفراست وازاسلام درآن نشانی نیست وتو نیزبشهرمسلمانان نرفته‌ای باعث براسلام توچیست؟! آنشخص به‌ درون‌ خانه رفته کتاب «حقّ الیقین» مرحوم مجلسی‌راآورد و گفت: من‌وقبیلهٔ من بشرافت و ارشاداین کتاب بدرجهٔ‌اسلام رسیده‌ایم» !!

گرچه تألیفات علّامهٔ مجلسی نوعاًدراخبارائمه طاهرین‌است، ولی‌ازموضوعاتی که وی بمناسبت اخبار وارده در تألیفات وتصنیفات خود مورد بحث قرار داده، پیداست که شخصاًدرتمام علوم وارد بوده وازهرعلمی بهره‌ای وافرداشته‌است. اگر روزی‌دانشمندباکمالی‌همت کندو کلّیهٔ بیان‌هاوتوضیح‌هاونکات‌جالب‌ومطالب‌پرمغزو گاهی منحصر بفرداورا ازمیان تألیفات وی‌بیرون‌بکشد، وبعدازتهذیب‌وتنقیح درکتابی؛ بلکه کتابهائی،مرتّب ومنظّم کند،آنوقت است که میتوانیم کاملاپی‌بمقام شامخ علم وفضل‌وتتبّع واحاطهٔآن راد مرد باکفایت شیعه ببریم، درآنوقت است که اورافقیهی اصولی، ومحدّثی اخباری، وحکیمی الهی؛ وفیلسوفی منطقی؛ و مهندسی ریاضی، وواعظی مطلّع؛ ومتکلّمی‌زبردست؛ دارای علوم‌غریبه، وفنون نادره، باذوقی‌سرشار، وقریحه‌ای سیّال، وقلمی‌سریع‌می‌بینیم، وچنانچه‌بخواهیم ازروی‌انصاف و کمال‌بی‌طرفی‌این‌معانی را درکسی‌مجسّم کنیم، حقّاً کسی‌جزعلّامهٔ مجلسی رانخواهیم دید! اینك فهرست کامل تألیفات وتصنیفات فارسی‌وعربی اورا مطابق نقل فیض القدسی علّامهٔ نوری ومقدّمهٔآقای ربّانی‌شیرازی دراول بحارطبع جدید، بنقل‌از«الذریعه» علّامهٔجلیل القدرآقای شیخ‌آقابزرك تهرانی در زیراز لحاظ خوانندگان‌محترم میگذرانیم وهر کدام چاپ شده‌درپاورقی‌توضیح‌میدهیم. خوشبختانه اغلب‌آثار قلمی مجلسی ازدست فنامحفوظ مانده وآنها که چاپ نشده

نیز نسخ خطی آن یافت میشود .

تألیفات فارسی علامهٔ مجلسی

۱ ـ حیات‌القلوب سه‌جلد (۱)

۲ ـ حلیة المتقین (۲)

۳ ـ عین‌الحیات (۳)

٤ ـ مشکلات الأنوار مختصر عین‌الحیات

۵ ـ زادالمعاد (٤)

٦ ـ تحفة الزائر (۵)

۷ ـ حق‌الیقین که آخرین تصنیف او بوده است (٦)

۸ ـ جلاء العیون (۷)

۹ ـ ربیع‌الاسابیع (۸)

۱۰ ـ مقباس المصابیح (۹)

۱۱ ـ رسالهٔ اختیارات

۱۲ ـ رسالهٔ دیات (۱۰)

---

(۱) ـ مکرر در ایران بطبع رسیده
(۲) ـ « «
(۳) ـ « «
(٤) ـ « «
(۵) ـ « «
(٦) ـ « «
(۷) ـ در نجف و ایران چاپ شده
(۸) ـ در ایران بچاپ رسیده
(۹) ـ « «
(۱۰) ـ طبع نول کشور

۱۳ـ رساله دراوقات

۱٤ـ رساله دررجعت

۱۵ ـ رساله درشکوك

۱٦ـ رساله درخصوص مال ناصبی

۱۷ ـ رساله درآداب ماههای رومی

۱۸ـ رساله در نماز شب

۱۹ـ رساله درفرق بین صفات ذاتی وفعلی خداوند

۲۰ـ رسالهٔ بهشت ودوزخ

۲۱ ـ رساله درمناسك حج

۲۲ـ » » » »

۲۳ـ رساله در کفارات

۲٤ ـ رساله درزکوة

۲۵ ـ رساله درآداب نماز

۲٦ـ ترجمه توحید مفضل(۱)

۲۷ـ رساله دربداء (۲)

۲۸ـ رساله درنکاح

۲۹ـ شرح دعای جوشن کبیر

۳۰ ـ رسالهٔ مختصری درتعقیب نماز

۳۱ ـ ترجمه فرمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بمالك اشتر

۳۲ ـ رسالهٔ السابقون السابقون

۳۳ ـ مفاتیح الغیب دراستخاره

۳٤ ـ ترجمهٔ «فرحة الغری» سید عبدالکریم بن طاووس.

---

(۱) ـ درایران چاپ شده

(۲) ـ یکباردرسال ۱۲٦۵ درایران وباردیگر با شش رسالهٔ دیگراودرهند چاپ شده

۳۵ ـ ترجمهٔ حدیث رجاءبن ابی‌ضحّاك که درراه خراسان نوشته .

۳۶ ـ رساله درجبروتفویض

۳۷ ـ رسالهٔ صواعق یهود ، درجزیه واحکام دیه

۳۸ ـ رساله درسهام .

۳۹ ـ مناجات نامه

۴۰ ـ رساله درزیارت اهل قبور

۴۱ ـ ترجمهٔ توحید امام رضا علیه السلام

۴۲ ـ ترجمهٔ دعای مباهله

۴۳ ـ ترجمهٔ حدیث عبدالله بن جندب

۴۴ ـ ترجمهٔ زیارت جامعه

۴۵ ـ ترجمهٔ دعای کمیل

۴۶ ـ ترجمهٔ جوشن صغیر

۴۷ ـ ترجمهٔ دعای سمات

۴۸ ـ ترجمهٔ قصیدهٔ دعبل خزاعی

۴۹ ـ مشکاةالانوار درآداب قرائت‌قرآن ودعاوشروط آن

۵۰ ـ انشائاتی که بعد از مراجعت از نجف بواسطه شوقی که بآن سرزمین مقدّس داشت نوشته است .

۵۱ ـ ترجمهٔ حدیث : «ستةاشیاء لیس للعباد فیها صنع : المعرفة والجهل و الرضا والغضب والنوم‌والیقظة»

۵۲ ـ ترجمهٔ نماز

۵۳ ـ جوابهای مسائل‌متفرقه

۵۴ ـ کتاب‌اختیارات کتاب بزرگی‌است وغیر ازآنست که ذکرشد

۵۵ ـ تذکرة الائمه

۵۶ ـ کتاب صراط‌النجاة ، شرح گناهان کبیره وصغیره

۵۷ ـ کتاب تعبیر خواب

۵۸ ـ رسالهٔ جنت و نار (بهشت ودوزخ) غیر از آنچه ذکر شد.

پنج کتاب اخیر را نسبت بوی میدهند ودرست روشن نیست که تألیف او باشد (۱).

تألیفات عربی علامه مجلسی

نخست کتاب بزرگ ودائرة المعارف «بحارالأنوار» در بیست و پنج جلد بشرح زیر است:

۵۹ ـ **جلد اول** ـ مشتمل بر کتاب عقل وجهل، فضیلت علم وعلما وطبقات آنها، حجیت اخبار وقواعدی که از آنها استخراج میشود، نکوهش قیاس، بامقدمهٔ مفصل در بارهٔ مصادر کتاب، وتوثیق مصادر ومطالب سودمندی. این جلد شامل چهل باب است.

۶۰ ـ **جلد دوم** ـ کتاب توحید (یگانگی خداوند) وصفات خداوند، واسماء حسنای ذات الهی، توحید مفضل، رسالهٔ اهلیلجه ۳۱ باب.

۶۱ ـ **جلد سوم** ـ کتاب عدل، مشیت، اراده، قضا، قدر، هدایت، ضلالت امتحان، طینت، میثاق، توبه، علل احکام، مقدمات مرگ ومؤخرات آن ۵۹ باب.

۶۲ ـ **جلد چهارم** ـ کتاب احتجاجات ومناظرات ۸۳ باب وتمام کتاب علی بن جعفر علیه السلام.

۶۳ ـ **جلد پنجم** ـ احوال پیغمبران و سرگذشت آنها ۸۲ باب.

۶۴ ـ **جلد ششم** ـ احوال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وجمعی از پدران آنحضرت، شرح حقیقت معجزه، وچگونگی اعجاز قرآن، شرح حال ابوذر، سلمان، عمار مقداد وبرخی دیگر از بزرگان اصحاب آنسرور، ۷۲ باب.

(۱) ـ رجوع کنید بفیض القدسی ومقدمهٔ بحار طبع جدید

۶۵ - **جلدهفتم** - در مشترکات احوال ائمه علیهم السلام وشرائط امامت و چگونگی ولادت آنها، وشئون غریبه وعلوم وبرتری آنها نسبت به پیغمبران سابق، وثواب دوستی آنان وفضیلت ذریهٔ آن ذوات مقدّسه، وپاره‌ای از مناظرات علماء، ۱۵۰ باب.

۶۶ - **جلدهشتم** - فتنه‌هائی که بعداز پیغمبر صلی الله علیه وآله روی داد، سیرت خلفا وآنچه در روزگار آنها اتفاق افتاد، جنك جمل، جنك صفین، جنك نهروان، غارتگری معاویه‌در اطراف عراق، احوال بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، شرح قسمتی ازاشعار منسوب بآنحضرت، وشرح بعضی ازنامه‌های آن وجود اقدس ۶۲باب.

۶۷ - **جلد نهم** - احوال امیرالمؤمنین علی علیه السلام، از ولادت تا شهادت، سرگذشت ابوطالب پدرآنحضرت وایمان او، گروهی از اصحاب امیرالمؤمنین، وروایات وارده در امامت امامان دوازده گانه ۱۲۸ باب.

۶۸ - **جلد دهم** - احوال حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام وامام‌حسن مجتبی وامام‌حسین علیهما السلام، خروج مختارو خونخواهی از قتله کربلا، ۵۰ باب.

۶۹ - **جلد یازدهم** - احوال ائمه چهار گانه بعدامام‌حسین یعنی: امام زین‌العابدین، امام‌محمدباقر، وامام‌جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهم السلام وجماعتی ازاصحاب وفرزندان آنها، ۴۶ باب.

۷۰- **جلددوازدهم** - شرح حال چهار امام قبل ازحجت منتظر علیه السلام یعنی حضرت امام رضا، امام محمدتقی، امام علی‌النّقی، امام‌حسن‌عسکری علیهم السلام وشرح حال بعضی ازاصحاب آنان، ۳۹ باب.

۷۱ - **جلد سیزدهم** - احوال حجّت منتظر عجّل‌الله تعالی فرجه، ۳۶ باب (۱)

۷۲- **جلد چهاردهم** - آسمان وجهان (سماء وعالم) پیدایش آنها، اجزاء

(۱) درمقدّمهٔ بحار چاپ جدید ۳۴ باب نوشته است که بدینگونه تصحیح میشود.

آنها مانند : فلکیات ، فرشتگان ، جن ، انسان ؛ حیوان ، عناصر؛ صید وطریق کشتار حیوانات ، خوردنی ها وآشامیدنی ها ، و تمام کتاب طبّ‌النبی ، و کتاب طبّ‌الرضا : ۲۱۰ باب .

۷۳ـ **جلدپانزدهم** ـ ایمان و کفر ـ درسه بخش؛ اول : ایمان وشرائط آن وصفات مؤمنین وفضل آنها و فضل شیعه و اوصاف آنان . دوم اخلاق حسنه وآنچه موجب نجات آدمی از مهالك دنیاست . سوم کفر وشعب آن ، و اخلاق رذیله ، ۱۰۸ باب .

۷٤ـ **جلد شانزدهم** ـ درآداب وسنن ، زینتها ، تجمّلات ، نظافت ، سرمه ـ کشیدن ، استعمال عطریات ، شب زنده داری ، خواب ، سفر ، منهیات ، گناهان کبیره ، ۱۳۱ باب .

۷۵ـ **جلدهفدهم** ـ مواعظ وحکم ، ۷۳ باب

۷٦ـ **جلدهیجدهم** ـ دردوبخش : بخش اول طهارت ، مشتمل برشش باب بخش‌دوم‌صلاة (نماز)درصد وشصت ویك باب‌بعلاوهٔ رسالهٔ ازاحة‌العلهٔ « شاذان بن جبرئیل قمی .

۷۷ـ **جلدنوزدهم** ـ نیز در دوبخش : بخش نخست فضائل قرآن و آداب آن وثواب تلاوت واعجازآن . همچنین‌تمام تفسیرنعمانی . ۱۳۰ باب. بخش دوم دربارهٔ ذکر وانواع‌آن وآداب دعا وشروط‌آن ، تعویذات ، حرزها ، دعا برای دردها ، صحیفهٔ ادریس وغیره ؛ ۱۳۱ باب .

۷۸ـ**جلدبیستم** ـ : زکوة ، صدقه ، خمس ، نماز، اعتکاف ، اعمال‌سال ؛ ۱۲۲ باب .

۷۹ـ **جلدبیست‌ویکم** : حج ، عمره ، احوال شهر مدینه وغیره ، ۸٤ باب .

۸۰ ـ **جلدبیست‌ودوم** : زیارتهائی که از ائمه معصومین نقل شده است ، ٦٤ باب .

۸۱ـ **جلدبیست‌وسوم** : عقودوایقاعات ۱۳۰ باب .

۸۲ـ **جلدبیست‌وچهارم** : احکام شرعی تا کتاب دیات ، ٤٨ باب .

۸۳ـ **جلدبیست وپنجم** : اجازات وتمام فهرست شیخ منتخب‌الدین رازی، منتخب کتاب سلافةالعصر سید علیخان شیرازی، اوائل کتاب‌اجازات سیدبن‌طاووس، اجاز کبیرهٔ علامهٔ حلی‌برای «بنی زهره» واجازه شهیداول ودوم وغیر آن .



۸٤ـ کتاب «مرآت العقول فی‌شرح اخبارآل الرسول» دردوازه جلد شرح کتاب «کافی» ثقةالاسلام کلینی که در یک جلد بسیار بزرگ در ایران بطبع رسیده‌است .

۸۵ ـ ملاذالاخیار ، شرح تهذیب الاخبارشیخ طوسی ، ازاول تا کتاب صوم (روزه) واز کتاب طلاق تا آخر آن .

۸٦ـ شرح اربعین .

۸۷ـ الفوائدالطریفه درشرح صحیفه سجادیه تا آخر دعای چهارم .

۸۸ ـ الوجیزه دررجال .

۸۹ ـ رسالهٔ اعتقادات .

۹۰ ـ رساله درشکوك .

۹۱ـ رساله دراذان که صاحب حدائق درلؤلؤةالبحرین از آن‌نام‌برده‌است .

۹۲ـ رساله دربعضی ازدعاهائی که ازصحیفهٔ‌کاملهٔ سجادیه افتاده‌است .

۹۳ ـ حواشی متفرقه بر کتب اربعه : کافی ، تهذیب ، من لایحضره الفقیه واستبصار .

۹٤ ـ المسائل‌الهندیه ـ مسائلی است که برادرش ملا عبدالله ازهند از وی پرسیده بود .

۹۵ ـ رساله دراوزان که نخستین تألیف‌اوست .



این بودفهرست‌تألیفات‌وتصنیفات علامهٔ مجلسی که بدست‌آمده‌است ، چنانکه

گفتیم بحمدالله غالب این کتابها موجود ، ونوعاً نیز بچاپ رسیده‌است . ولی باید دانست که تألیفات آنمرحوم بعضی کتب بسیار بزرگی است مثلا جلدششم وچهاردهم وهیجدهم بحار ، ومرآت العقول شرح کافی هر یك چندین جلداست .

دورهٔ بحارالانواردر چندسال اخیر ازطرف «دارالکتب الاسلامیه» طبع حروفی میشود وقریب ۴۰ جلد آن منتشر شده‌است ، امید است این خدمت بزرك بزودی انجام پذیرد .

کلیّهٔ مجلدات بحارالأنوارکه به ترتیب چاپ جدید است جمعاً درصد جلد انتشار خواهدیافت . اگرسایر تألیفات آنمرحوم رانیز بسبك جدید ، چاپ کنند ، کلیّهٔ تألیفات عربی وفارسی علاّمهٔ مجلسی رامیتوان بالغ بر دویست جلد بقطع وزیری در چهارصد صفحه تخمین زد !

واگراین تألیفات راباگرفتاری ها ، درس وبحث ها ، وصدورفتوی ، اجرای حدود ، وکارهای بسیار ، ومسئولیتهای مهم مرجعیت ومسافرتهای مکرّرآن راد مرد عالم علم ودین مقایسه کنیم اعتراف خواهیم کرد که جز توفیق الهی ، عامل دیگری نمیتواند منشأ این همه کارهای طاقت فرسا باشد .

چگونگی تألیف بحارالانوار

بطوریکه ازنظر خوانندگان گذشت مشهورترین تألیفات علاّمهٔ مجلسی دورهٔ کتابهای «بحارالأنوار» است . دربارهٔ چگونگی تألیف این کتاب بزرك میان مردم مختلف گفتگوی بسیاراست . عده‌ای معتقدند که علاّمهٔ مجلسی شاگردان بسیاری داشته وآنها بودند که اخبار بحار را جمع آوری نموده ومرتّب میکردند ونشان استادخود میدادند واو نیز درذیل بعضی ازروایات بیان یاتوضیح مینوشت ، وعناوین بعضی ازبابهارا نیزشخصاً مینگاشته است . عدهٔ دیگرهم اظهار عقیده میکنند که او شخصاً اخباری‌را ازمظان خود بیرون آورده ، ودر یکجا جمع کرده واین نشانهٔ علمیّت نیست !

علاّمهٔ محدّث مرحوم حاج میرزاحسین نوری که اورا «مجلسی دوم» خوانده‌اند

اند ، در کتاب فیض القدسی میگوید: این سخن کسی است که اهل تألیف وتصنیف نیست زیرا بیرون آوردن اخبار از کتابها وجمع کردن در یکجا نمیتواند شخصی را فقیه کند ، درصورتیکه ماعلامهٔ مجلسی را بادانش وفقه وعلم بسیار می بینیم، تاجائیکه بزرگانی چون استاد کل وحیدبهبهانی وعلامهٔ بحرالعلوم واستاد اعظم حاج شیخ مرتضی انصاری در آثار خود ازوی به «علامه» تعبیر میکنند.

این نظریهٔ علامهٔ نوری بود، ما نیز باقلت اطلاع وبضاعت مُزجاة دراین باره مطالعات زیادی نمودیم ومخصوصاً نسخه‌های خطی بحارالانوار را مشاهده کرده ، خصوصیات آنرا ملاحظه نمودیم واینك خلاصه مطالعات خود را در زیرمیآوریم :

اولاً درهیچیك از کتب « تراجم » علما وهیچ کتاب دیگری ندیده‌ایم که نوشته باشندعلامهٔ مجلسی این کتاب رابا کمك شاگردان خودنوشته ، واین حرف شایعه‌ای بیش نیست،وشایداشخاص مغرض باعث انتشار آن دربین عوام مردم شده‌باشند وبعد هم سرایت به بعضی از خواص کرده ، وآنها نیز بدون تعمق وتتبع ورنج مطالعه ، این سخنان واهی را برزبان رانده ومیرانند.

ثانیاً بسیاردورمینماید که هیئتی ازفضلا و شاگردان مجلسی مأموراین کار پرزحمت شده‌باشند ، وبااین وصف علامهٔ مجلسی با آن مقام شامخ علمی‌ودینی در مقدمه بحارویادرخاتمه کاراشاره بآن اشخاص مؤثر نکرده باشد! علامهٔ مجلسی درجلد بیست وپنجم صریحاً مینویسد : یکی از شاگردانم اخیراً کتابهائی را پیدا کرده و بمن اطلاع داده‌است. که بظن قوی مقصود نابغهٔ نامی میرزا عبدالله اصفهانی مؤلف «ریاض العلماء» بوده‌است . کسیکه ازاین یك کار کوچك شاگردش تمجیدمیکند ، و از نوشتن آن ابا ندارد، چطورممکن است اززحمات کلی آنها درتألیف بحار نام نبرد ؟

ثالثاً ـ میرزا عبدالله اصفهانی نامبرده که شرح حال استادش رادر «ریاض‌ـ العلماء» نوشته وهمچنین میرزا محمد اردبیلی شاگرد دانشمند دیگرش در کتاب «جامع الرواة» ، وسیدنعمت‌الله جزائری در تألیفات خود، وشیخ حُرّ عاملی همعصر

اودر«امل‌الامل»ازوی و کتاب بحارالانوارش نام میبرد، هیچکدام ازهیئتی که‌مأمور تألیف بحاربوده‌اندنامی نمیبرند !

جای تردید نیست که اگرمطلب چنین بود ، بهیچ وجه ازنظر دانشمندان معاصروی وشاگردان انبوهش پوشیده نمیماند ؛ و بالاخره در بین معاصرین و استادان وشاگردانش بخصوص بعضی ازعلمای طرفدار فلسفه وتصوّف وفرقه های صوفیه که دشمن وی‌بوده‌اند ، سروصدائی براهمیانداخت ولی‌می‌بینیم دوست‌ودشمن ومعاصرین وشاگردانش همه‌اوراموءلف کتاب بحارالانواردانسته‌اند .

خوداوهم دراول وآخرتمام مجلدات بحـاراین کتاب راتألیف خود دانسته است وبـاهیچ منطقی نمیتوان اثبات کرد که اوفقط نظارتی داشته ، و بعد نتیجهٔ زحمات‌دیگران رابنام‌خودتمام کرده، بدون‌اینکه‌اشاره باین‌مطلب نمایدوشاگردان اوهم بعدهااسمی ازاین موضوع نبرند ، واورا به بهترین وجه بـا معنویّت تمام و شخصیّت ممتاز بستایند !

رابعاً ـ مامجلدات بحارراديده‌ايم. بسیاری‌ازدانشمندان هم دیده‌اند ، دیگران هم‌میتوانند درکتابخانه های بزرگ ونزدمتصدیان طبع جدیدآن بـه ببینند ، ودر کلیشه‌هائی که دربرخی ازمجلدات بحارچاپ جدید وازجمله دو کلیشه که‌درهمین کتاب چاپ شده بنگرند، تاعرایض ما را تصدیق کنند .

خامساً ـ از مشاهدهٔ مجلدات مختلف بحار الانوار بخوبی پیداست که علاّمهٔ مجلسی تمام‌آیات ودعاها وعناوین بابها وسند روایات راشخصاً مینوشته ، وبسیاری ازروایات رانیزتاآخرذکرمیکرده ، بعداً درشرح‌بعضی‌ازروایات«بیان»یا«توضیح» ویا«ایضاح» وغیرهاداشته که‌آنهارانیزخود مینگاشته‌است . دربرخی‌ازمواردرد بارهٔ دانشمندان و کتاب‌آنان نیزسخن میگوید وتوضیحات لازم میدهد که تمام ایـن موضوعات دراغلب مجلدات بحاربقلم‌خودوی هم‌اکنون موجوداست، حتی‌در بسیاری ازموارد ده‌بیست صفحه راازاول‌تاآخرشخصاً نوشته‌است !

آری در بعضی ازمجلدات بحار، علاّمهٔ مجلسی عنوان بـاب وسند روایت و

کتابی را که بایدازآن نقل کرد خودمینوشته و بعد بدیگری میداده که روایت را مطابق راهنمائی اوازهمان کتاب بنویسد، و کاملا پیداست که این افرادهمه ازدانشمندان نبوده‌اند . زیرا : اگراینان عده ای ازفضلا بودند جهت نداشت که آیـات ودعاها راخود وی بنویسد ، وتمام إعراب کلمات رابگذارد . این بخوبی میرساند که آن افراد کاتب عادی بوده‌اند ومجلسی اطمینان بآنها نداشته وفقط گاهی‌ازآنها برای نوشتن متن روایت‌استفاده میکرده‌است .

بهمین‌جهت می‌بینیم بعد ازنوشتن روایت چون کاتب اشتباه کرده ؛ آنراخط زده ودرذیل وحاشیه همان صفحه شخصاً روایت رابطورصحیح نوشته‌است، چنانکه درکلیشه دوم‌این کتاب ملاحظه میکنید .

بعضی‌اوقات هم دستورمیداده کاتب متن روایتی رابنویسد وزیرآنرا برای بیان‌وتوضیحات‌وی‌خالی‌بگذارد ، وچون‌فرصت نمیکرده‌بعضی‌ازبیان‌هاوتوضیحات نوشته نشده وجای‌آن همچنان سفید مانده‌است !

سادساً ـ ازبیان هاوتوضیحات علامهٔ مجلسی درذیل بعضی‌ازاخبار این کتاب بخوبی پیداست که شخصاً بادقت ومطالعه کامل‌تمام اخباررا میدیده . مثلا دربیان یك روایت در جلد سوم میگوید : دراین بارهٔ درفلان کتاب بحث خواهم کرد یـا دروسط جلد چهارم مینویسد روایاتی دراین خصوص درفلان‌باب هم‌خواهدآمد، یا سابقاً درفلان باب وفلان کتاب گذشت، یا درجلد چندم گفتیم ، که همه حاکی از این‌است که تمام‌امور مربوط بتألیف کتاب بعهدهٔ خود وی‌بوده. ازخطوط بعضی از مجلداتی که بنظرمارسیده پیداست که علامهٔ مجلسی قلمی سریع داشته وتمام‌آیات ودعاهارا إعراب میگذاشته‌است . نویسنده بادقت ملاحظه کردم وندیدم که‌درمیان آن همه مطالب وآن همه کسره وضمه وفتحه وتشدید و مدّ و غیره اشتباهی روی داده باشد! وراستی‌بایدمجلسی رایك‌دانشمند کارکشتهٔ‌بتمام معنی‌موفق‌دانست .

سابعاً ـ دانشمند بزرگوارسید عبدالله پسرسید نورالدین جزائری دراجازهٔ

کبیره خود (۱) درشرح حال جدّش علّامهٔ متتبّع سید نعمت‌الله جزائری مینویسد: وی از کسانی بوده که در تألیف بحار و مرآت العقول باستادش علّامهٔ مجلسی کمك میکرد » همین مضمون را سابقاً هم درباره آمنه بیگم خواهر دانشمند مجلسی از کتاب ریاض الجنهٔ زنوزی وریاض العلما نقل کردیم که آن بانوی فاضله هم در تألیف بحاروغیره به برادرش کمك میکرد .

این مطلب بر ارباب تألیف و تصنیف پوشیده نیست که هنگام تألیف خواه ناخواه مؤلف از همکاری بعضی از نزدیکان وشاگردان خود استفاده می نماید ، این امورهیچگونه دلیلی بر کسرشأن مؤلف نیست ، وازوزن او نمیکاهد . مثلا گر مجلسی نوشتن قسمتی از متن روایتی را بخواهرش یا بیکی دونفر ازشاگردانش محوّل میکرده وآنهادرطول این چند سالی که اومشغول تألیف این کتاب بزرگ بوده بعضی اوقات بوی کمك کرده اند ، دلیل این نیست که علم و اطلاع آنها بحاررا بوجود آورده و کتاب رابایدتألیف عده ای دانست !

بهمین جهت ما نیزمانند تمام دانشمندان متتبّع ومطلع واهل فن عقیده داریم که این کتاب با عظمت تألیف آن علّامهٔ روزگار است و این شهرت عوامانه یا مغرضانه کوچکترین تأثیری دردگرگون ساختن واقعیات ندارد .

آنچه باختصاردراین جا نوشتیم نتیجه تتبّعات شخصی خودما بود، بعدازنگارش این مطالب که تدریجاً بچاپ میرسد مکتوبی ازمرحوم **آیت‌الله حجت** که ازمراجع تقلیدومجتهدین بزرگ عصراخیر بودند ، ودرسال ۱۳۷۱ قمری درقم برحمت ایزدی پیوستند ، بنظررسید که هرچند نظریات نویسنده مفاد برخی از نظرات آنمرحوم است ، ولی چون نظریهٔ ایشان باتعمّق بیشتر وتتبّعی بسیار کاملترمیباشد ، ودارای مطالب تازه ای است ، عیناً درج می کنیم وتوجه خوانندگان را بدان معطوف میسازیم.

---

(۱) نسخه خطی متعلق بنگارنده که ازروی نسخه آقای سیدمحمد حسن جزائری ازعلمای محترم اهوازاستنساخ شده است .

نظریهٔ مرحوم آیت الله حجت

دربارهٔ چگونگی تألیف بحارالانوار

کتاب «بحارالانوار» از متنهای جامعی است که سلسلهٔ تألیفات طائفه (شیعه) ومفردات محدثین ، ثانی اورا درمیان خودنداشته ، واخبار انبوهش ازمنابع عصمت سلام‌الله علیهم که‌دروی ودیعه گذارده شده ، درهیچ جامعی از جوامع بمقام تجمّع نیامده .

البته تنهائی وبی‌نظیری اولین شاهد ارجمندی مقام و اهمیت موقع‌میباشد . واورا (چنانچه میتوان گفت) تالی‌اعجاز قرار داده ، علاوه برجودت نظم و حسن ترتیب‌وجمع اشتمال‌بر آیات کریمه مربوطهٔ باخبار ، بازبعلاوهٔ بیانات‌وتوضیحات وتذئیلات‌اخبار منقوله که پر ازجهات ادبیه‌ونکات تاریخیه و مباحث نظریه بوده و مثل‌دریاهای متلاطم‌باتراکم امواج‌حیرت‌آور خودپیش‌چشم مراجع‌ومتتبع‌جلوه ـ گرشده‌وخودنمائی مینماید .

چنانچه‌از قرائن پیداست ، منظوراصلی از تألیف کتاب بحار جمع متفرقات اخباروحفظ اصول ازتفرق وانقراض بوده ، چنانچه عدهٔ زیادی از اصول امامیه بواسطهٔ‌عوامل تفرقه‌ومجهولیت بامروردهور ازبین‌رفته ، ومتتبّع درمعاجم‌وتراجم رجال‌ومحدّثین بکمیّت‌زیادی از رسائل واصول وتألیفات برمیخورد که اکنون در دست‌ماازآنها نشانی‌بجزنام وعینی‌بجزاثر بیادگارنمانده .

بهمین‌جهت است که دراین کتاب‌اخباری پیدامیشود که ظاهرالضعف هستند یاازکتب‌وجزواتی نقل‌شده‌اند که شأن‌شخصی ، مثل‌مجلسی (ره) اجلّ ازاینست که ازآنها‌نقل نماید ، فضلاازاینکه اعتمادهم‌بفرماید ، خاصه درقسمت فضائل ومناقب ائمه(ع)

ولی‌عذر مؤلف‌واضح‌ومنظورش تنها جمع‌وحفظ‌بوده ، علاوه‌بر کثرت‌مشاغل ایشان ، چنانچه بعضی‌ازقرائن وی‌خواهدآمد، وهمچنین کثرت‌تألیف‌ایشان‌مشهور

است ، وهمچنین در دسترس نبودن نسخ بعضی از کتب و تراجم مؤلفین آنها بسا موجب مجهولیت مؤلفش شده مثل کتاب «ثاقب المناقب» که مؤلف (مجلسی ره) از صاحبش بلفظ «بعض قدماء» تعبیر میکند .

وعجب تر از آن کتاب «الامامة والتبصرة» است که نسبت میدهد به علی بن بابویه ، با اینکه سند کتاب مساعد نیست . بلکه این کتاب «جامع الاحادیث» علی بن احمد بن جعفر قمی مؤلف کتاب « العروس » است .

وازهمین باب است اینکه نسبت میدهد کتاب «ازاحة العلة فی معرفة القبله » را به فضل بن شاذان (کتاب «العشرة» چاپ کمپانی صفحه ۱۵۲) با اینکه در جای دیگر بخلاف همین کلمه بشاذان بن جبرئیل قمی نسبت میدهد (کتاب العشره چاپ کمپانی صفحه ۱۵۳) ومثل همین اشتباه وتناقض بصاحب وسائل هم رخ داده وهمین کتاب را در وسائل بفضل بن شاذان ؛ ودرفهرست وسائل بشاذان بن جبرئیل نسبت داده !

وهمچنین محدّث نوری در مستدرك ، طعن بر صاحب وسائل زده وغفلت از فهرست کرده است . پیش ما سه جزء از اجزاء بحار از نسخهٔ مؤلف موجوداست که همان سه جزء کتاب الایمان والکفر ومکارم الاخلاق میباشند .

آنچه تدبّر در آنها بدست میدهد ودرغیر آنها از نسخ اصل بحار مشاهده نموده ایم ، اینست که : حال این کتاب درچگونگی تألیف ووضع و کتابت غیر از وضعیت حال سایر تألیفات میباشد . کسی که دریکی از این مجلدات تأمل بکند خواهد دید که جزوات چندی است که هم از حیث کاتب مختلف وهم از حیث خط وقلم مختلف میباشد وبسا حجم واندازهٔ صفحات و گاهی مقدار وعدد اوراق جزوات هم مختلف وبعضی بزرگ وبعضی کوچك هستند .

وبسا درمیان یکجزو وچندصفحه سفید یا درصدر یا ذیل یکصفحه مقداری سفید دیده میشود و با این اختلاف فاحش از حیث خط وقلم غالباً خط مؤلف نیستند فقط غالب عناوین ابواب و آیات درصدر ابواب دارند وبیانات که درذیل اخبار ثبت شده اند به خط خود مؤلف-اند. با این همه بیاناتی که درجلد مکارم الاخلاق ذکرشده باخط غیر است ونوعاً از

کتاب مرآت العقول(شرح کافی تألیف مجلسی) نقل شده حتی اینکه لفظ مصنّف که درمرآت العقول بعد از نقل ، لازم التغییر بود ، بهمان حال باقی است (مثل اینکه لفظ مصنّف که درمرآت العقول مرادصاحب کافی است بهمان حال باقی مانده) و گاهی بیانات مختصره دو کلمه سه کلمه باخط غیرمؤلف پیدامیشود و گاهی بعضی از اغلاط هم بحال خود بیمقابله باقی مانده .

وازهمین قبیل گاهی بعضی ازروایات درغیر باب خودذکرشده وبهمان حال باقی مانده (مثل اینکه درجلد (۱۱) طبع کمپانی صفحه ۹۷ باب ۸- احوال اصحاب ابی جعفرالباقر عليه السلام در حاشیه دارد «کا» محمدبن یحیی ومحمدبن احمد الروایة) روایتی است متعلّق بحال ابیجعفر محمد جواد عليه السلام وعجبتر اینکه عیناً همان روایت را درهمین کتاب دراحوال حضرت ابی جعفر محمدجوادوارد کرده(جلد۱۱-چاپ کمپانی صفحه ۱۲۹«باب فضائله ومکارم اخلاقه » روایت ثانیه ـ کا ـ عن محمدبن یحیی الخ) ونظیراین درجاهای متفرّق بحارزیاداست .

ودربعضی جاهای ابواب صدرروایات واسناد چند کلمه ازسند بخط مؤلف و مابقی سند ومتن بخط غیرمیباشد .

و از اختلاط خطوط و کتاب کـه گاهی بخط نسخ و گاهـی ثلث و گاهی تحریرو گاهی خوب و گاهی بدمیباشد ، وهمچنین ازتفویض مؤلف امر نقل روایت رابصاحبان خطوط ، پرروشن است که آنها عده‌ای ازتلامذه واطرافیان مؤلف بوده‌اند که امر نظم رابآنها واگذارنموده واستعانت می‌جسته و ازطبقهٔ کُتّاب ونویسندگان بوده‌اند .

واز مجموع این خصوصیات وضّم این قرائن بهمدیگر میتوان گفت که مؤلف کتاب راجزوه جزوه کرده و میان تلامذه و اطرافیان خود پخش کرده وبموجب دستوری که بآنها میداده ، اخباررا ازمظانش نقل میکرده اند وبترتیبی که اشاره مینموده‌اند وعناوین بابها رامینوشته بهمان ترتیب وضع اخباردرابواب مینموده اند وموارد‌ی که محتاج ببیان بوده درذیل اخبارسفید میگذاشتند ومؤلف بحسب اقتضاء

بیانی باخط خود درمورد ـ آن ـ مینوشته ، ودرهمه این احوال گاه دریك مجلس و گاه متفرق بوده‌اند .

وهمچنین استفاده میشود که تمام کتاب درزمان مؤلفش ازمسوده به مبیضه منتقل نشده بلکه بعضی مجلدات آخری بهمان عنوان مسوده مانده است و برای این مطلب علاوه برشواهدی که گذشت که دلالت داشتند بعدم فراغت و کثرت اشتغالات تألیفی ومشاغل شرعی مؤلف ، که غالباً ممکن نکرده که بچیزی که مینوشته مرتبهٔ دیگر مرور نموده واصلاح نماید این موضوع راشاهد میتوان گرفت که درطبع کمپانی (که اول چاپ است) دربسیاری از موارد در ذیل بعضی ابواب بیاض اصل بهمان نحو باقی مانده وازاین عجیبتر جزء اول چاپ تبریز است والحمدلله قم ـ حجة الکوه کمری(۱)

(۱) این نامه راسید عبدالحجة بلاغی در کتاب «مقامات العرفاء» بعینه کلیشه کرده‌است . این سیداولاد پیغمبردر اوائل جوانی ، گاهی دربعضی ازمسجد های قم روضه خوانی میکرده سپس کلاه بسر گذاشته وارد ادارات دولتی میشود. درهمین موقع که ارزیاب ادارهٔ ثبت بوده درتهران وکرمانشاه وبعضی جاهای دیگرراه بخانقاه وبساط درویشی وصوفیگری پیدامیکند وباآنهامربوط میگردد .

آنگاه بعداز شهریور بیست مجدداً عمامه بسرمیگذارد وچون برای تأمین زندگی در مضیقه بوده بفکرمیافتد بااستفاده ازاوضاع آشفته مملکت ورونق بازاردرویشی وازدیادخانقاه‌سازی که درچندسالهٔ اخیربطرزمرموزی ترویج میشود؛ باشیوهٔ تازه‌ای باصطلاح صوفیه دست بارشادهمج الرعاع وعوام کالانعام زند تابرای خوداز این نمد کلاهی بسازد .

اخیراً بعد از مرگ میرزا عبدالحسین شیرازی که نام خودرا «ذوالریاستین» گذارده ومدعی قطبیت دسته‌ای از دراویش نعمت اللهی بود ، این سیدهم نام خودرا «حجتعلیشاه» گذارده وازمدافعین صوفیگری گشته روزوشب برواج اوهام وخرافات وگمراه ساختن مردم مشغول است .

وی دو کتاب بنام «مقالات حنفاء» درشرح احوال سیدحسین درویش که خودرا «شمس العرفاء» می‌نامیده ، وکتابی بزرگتردرهمان زمینه بنام «مقامات العرفاء» نوشته؛ وهررطب و=

نظر علامهٔ مجلسی در تألیف بحارالانوار

یکی از موضوعاتی که در خصوص «بحارالانوار» علامهٔ مجلسی دستاویز بعضی از یاوه‌سرایان قرار گرفته؛ آنست که می‌گویند: مجلسی در این کتاب اخبار و احادیث بی‌اساس و مطالب خرافی بسیاری را در آن جمع کرده، که راستی نمونهٔ اتمّ جنگ الخرافات است. عکس دستخطهای از علماو فقهارا کلیشه کرده و آنهارا صوفی معرفی نموده واحکام و بدعتهای تازه‌ای وضع کرده ! وبطور نوش ونیش گاهی ازدین وشریعت وعلما تعریف ، وزمانی بالطائف الحیل نسبت به مروجین شریعت بدگوئی و نکوهش نموده‌است .

بعلاوه ازچند سال باین‌طرف درصدد افتاده «فیض‌القدسی» حاجی‌نوری درشرح‌حال علامهٔ‌مجلسی رابفارسی ترجمه کند ، وبهمین‌جهت برای‌اینکه خودرا بیشتر با علماومجتهدین مربوط سازدوازآن راه بتواندبهتر مردم را اغوا کند ! نامه‌هائی ببعضی‌ازمجتهدین نوشته که‌هرگونه اطلاعی‌ازمجلسی‌دارند مرحمت کنند تاوی درآن کتاب بنویسد ! ازجمله‌مرحوم آیت‌الله حجت در پاسخ وی‌که تصور میکردند ، میخواهد خدمتی به مجلسی وبحارالانوار کند، جوابی‌داده‌اندکه عیناًماهم بمصداق «صَدَرَمِنْ اَهْلِهِ وَوَقَعَ فِي مَحَلِّهِ» آنرادراینجا نقل کردیم بعضی از مراجع هم جواب منفی داده‌اند . ازجمله حضرت‌آیةالله العظمی‌آقای بروجردی چون درجواب دادن باشخاص دقت واحتیاط مخصوصی دارند ، وحتی‌الامکان نمیگذارند بهانه‌بدست‌کسی‌داده‌شود ، درجواب التماس وی مرقوم فرموده‌اند: «بسمه‌تعالی- باتراکم موانع‌وکثرت مشاغل‌ازنوشتن جواب معذرت میخواهم» ! !

مع‌الوصف سیدعبدالحجة عین‌نامه راکه‌بزیان اوست ؛ باعنوان‌پشت پاکت ! درکتاب مزبورکلیشه‌کرده تابرساندکه‌آیت الله بروجردی ومراجع‌تقلید شیعه‌با «حجتعلی‌شاه» قطب جدید صوفیه ! مربوط و مکاتبه دارند ، وچنانکه اطلاع داریم این‌کار اودراین مملکت‌که مردم‌احمق‌کم نیستند: بی‌اثر نمانده وبعضی‌فریب‌اووآجازهٔ اجتهادش راکه‌یک ورقه‌دولتی‌است وپیش ازشهریور۲۰ معمولا برای جواز عمامه میگرفتند وفاقد هرگونه ارزش علمی است ؛ خورده‌اند !

بنابراین وظیفه خود میدانیم‌که چندنکته رادرزیر توضیح دهیم : اول‌اینکه انحراف=

مردم پرمدعای بی‌اطلاع قرار گرفته و بدانوسیله بنظر قاصر خود میخواهند ازوزن این کوه سنگین بکاهند، وجود بعضی ازمطالب ضعیف وغیر مناسب، یا مکرّرات خسته کننده ومدارك ومنابع ضعیف، دراین کتاب است.

= این‌مرداخیراً معلوم‌شده‌وجوابی که بعضی‌ازعلما بملاحظهٔ نوشتن شرح حال‌مجلسی بوی‌داده‌اند قبل‌از «حجتعلی‌شاه» شدن این سیدبوده‌است. اگرمرحوم آیت‌الله حجت میدانست این‌سید ساده مثل صدهاسید دیگر که بخدمت ایشان میرسید، روزی جلوشارب رارهاکرده واینطوراز خرقه و خانقاه بیرون میآید؛ حتی‌یك کلمه هم‌درجواب وی نمی‌نوشت؛ هرچندبرای شرح حال علامهٔ مجلسی میبود!

خوب‌است علمای ما بیدار ترباشند، وازبزرگ مرجع تقلید شیعیان جهان آیةالله ـ بروجردی که‌دراین‌قبیل‌امور بااحتیاط کامل‌عمل‌میکنندو بهانه‌بدست‌اشخاص دنیاپرست وسودجو و گمراه و گمراه کنندهٔ مردم‌نمیدهند، سرمشق‌بگیرند وبدون‌تحقیق، ازظواهرساده اشخاص فریب‌نخورند.

سیدنامبرده مختصری ازشرح حال علّامهٔ مجلسی رادر «مقالات حنفاء» نوشته واورا یکی‌ازمروجین صوفیه قلمداد کرده‌است! منظوراصلی‌وی‌از نوشتن شرح‌حال مجلسی نیزهمین است. نامه‌هائی که بعلمانوشته والتماس جواب کرده، هم‌برای‌تأییدوتثبیت منظور نامشروع خودبوده‌است. درصورتیکه نظرمجلسی‌را نسبت بصوفیه خواهید دید.

علمای ما نوعاً عادت کرده‌اندکه در این قبیل امور میگویند کسرشأن ماست که با اینگونه‌افرادطرف‌شویم. حال‌آنها معلوم‌است؛ «اَلْباطِلُ يَمُوتُ بِتَرْكِ ذِكْرِه ...» ولی‌بدون شك‌این درست‌نیست!

میدان دادن‌باین قبیل‌اشخاص هرچند فاقد شخصیت باشندکار خطرناکی است. مگر کسانی که فرقه‌های صوفیه‌گنابادی، ذهبی؛ خاکساری، خراباتی‌ونعمت‌اللهی‌وغیره‌رابوجود آورده‌اند، وهم‌اکنون دراین‌جنگل مولا به‌گمراه ساختن مردم ادامه‌میدهند؛ ازاین سید مهمترو بهتربوده‌اند؟ بی‌اعتنائی باین‌قبیل‌افراد سیددیوانه‌ای را «امام‌زمان شیرازی» می‌کند ودرویش سفیهی‌را «بهاءالله» مینماید، وسومی‌رامرشد وپیرطریقت وچهارمی‌را قطب‌الاقطاب

درصورتیکه این نیز نشانه عدم‌آشنائی وانصاف این قبیل‌افراد (اعم ازدوست ودشمن وخودی وبیگانه وعالم وجاهل) میباشد. زیرا اگر اینان بایك مطالعه سطحی‌علل تألیف بحار وزمان ومکان وشرائطی را که موجب تصمیم علاّمهٔ مجلسی برای‌انجام این‌منظور گردید، درنظر میگرفتند، نه‌تنها اینطور دربارهٔ این کتاب فکر نمیکردند، بلکه مانند افراد مطّلع واهل‌فنّ، به روح بزرك وهمت عالی علاّمهٔ مجلسی درود میفرستادند.

گرچه علاّمهٔ مجلسی خوددر مقدّمهٔ‌جلد اول‌بحار علل تألیف کتاب را شرح میدهد، واحتیاج به توضیح بیشتر ندارد ولی بااین وصف لازم میدانیم که مختصر توضیحی‌در این‌باره بدهیم: علاّمهٔ مجلسی‌درعصری میزیسته که فلسفه وعرفان، فقه وحدیث‌اهلبیت‌راتقریباً تحت‌الشعاع‌قرارداده‌بود، علماوفقهای شیعه بیشتر میل بفلسفه داشتند، وفقه وحدیث دردرجهٔ دوم‌اهمیت قرار داشت. اندکی پیش ازوی فیلسوف نامی‌میر دامادو بعد از اوشاگردش صدرالمتألّهین شیرازی وفرزندوی ودامادهایش ملا عبدالرّزاق لاهیجی وملامحسن فیض از کسانی بودند که عمر خودرا درفلسفه وعرفان صرف کرده ودر اوائل کاروپیش ازاحساس خطر بمنقول وحدیث واخبار کمتر توجه داشتند. ادامه‌این وضع مکتب اهلبیت ورواج افکار نورانی‌آنها را سخت موردتهدیدقرارمیداد، وآیندهٔ وخیمی‌رابرای علوم‌دینی مجسم میساخت.

ازآب درمیآورد!»

= این‌موضوع راماچهارسال‌پیش‌وزمان‌حیات‌حضرت‌آیت‌الله بروجردی‌اعلی‌الله‌مقامه نوشتیم. اکنون می‌بینیم‌پیشبینی مادرست درآمده‌است. سیدنامبرده اخیراً بقم‌آمده ومنزلی خریده و پنهانی‌باافرادی بی اطلاع تماس میگیرد، وباادعای اینکه پنج اجازه‌ازمراجع تقلید وپنج کرسی‌نامه ازاقطاب‌صوفیه‌دارد، مشغول‌ارشادیادرویش نمودن‌افراد بی‌خبروبی‌اراده وخودـ باخته‌است. لابدفرداهم کتابی‌مینویسد؛ وتعدادی ازرفقای خودرابنام صوفیان قم‌درخانقاه‌قم! که‌منزل‌خودش‌باشد، بحساب‌آورده وقطبیت خودرا بهتر تثبیت می کند!! حال‌چرااین‌روزهابقم آمده! عاقلان دانند درصورتیکه‌اجازات‌اوازعلما برای جوازعمامه‌وغیره‌بوده وکرسی‌نامه‌هاهم ارزش‌پول سیاه ندارد!

بعلاوه کتابهای اخبارشیعه براثر تاخت وتازها وجنگها وغارتهائی که مکرّر در ایران روی داده بود ، ومحدودیتهائی که شیعیان پیش‌از ظهور صفویه داشتند ، نوعاًازمیان رفته‌وآنها که باقی‌مانده‌بود چندان‌در دسترس نبود. بهمین جهات شیعه ازنظر حدیث واخبار وفرایض وسنن‌سخت درمضیقه بود، وبمیزان زیادی محتاج‌به یك دائرةالمعارف شامل همه‌گونه اخباردرهرباب وموضوع بودند .

این‌علل وعوامل بود که موجب تصمیم علامهٔ‌مجلسی برای‌تألیف بحارالانوار گردید . علاّمهٔ مجلسی میدانست که عمر زودگذر فرصت اینکه او بتواند تمام اخباررا جمع ، وبعد مرتب ومنظم وتهذیب وتنقیح نماید بوی نخواهد داد ، پس چه بهتر که تمام اخباری که در کتب معتبر شیعه است ، همه را یکجا جمع کند ، حتی‌اگر سندآنها ضعیف واحیاناً کتاب غیر معتبری باشد، مشمول نظروسیع‌او که حفظ‌تمام اخباراز زوال ونیستی است قرار گیرد وهرجا فرصت کرد بدون اینکه خودرا معطّل کند ، بانوشتن «بیان» و«توضیح» و«ایضاح»باجمال‌وتفصیل توضیحی داده‌وبگذرد ، وتحقیق وتفکیك وتهذیب‌ودقت وتعمق بیشتر رابه فرصتهای مناسب موکول کند ،یابرای نسل‌های بعدی بگذارد !

بهمین‌جهت می‌بینیم بعضی‌از نسخه‌هارا که مغلوط بوده ، یاجملاتی‌ازآن سقط شده ، باهمان صورت در بحارآورده است تامبادا «بحارالانوار» ازآن خالی بماند حتی‌در بعضی‌ازبیان ها میگوید : «نسخه مغلوط وغیرمرتّب ومشوّش است ، ولی ماآنرا نقل کردیم تااگربعد ازمانسخه اصل‌پیدا شود،از روی‌آن مقابله وتصحیح گردد وگرنه همین نسخه هم که احیاناًخالی ازفائده نیست، ازبین‌نرود ، واسمی ازآن باقی‌بماند» ! !

در حقیقت مجلسی باتألیف بحارالانوار دریائی بوجودآورده که همه گونه گوهرهای قیمتی ودُرّهای گرانبهاء ،درکنار خزفها و لجنهای دریائی ، یکجا در آن‌یافت میشود ، والبته دریا هم‌جز این‌نمیتواند باشد ! **آری‌بحارالانوار علامهٔ مجلسی دریاست، ودر دریا همه چیزپیدا میشود !**

مستدرك ومنتخب وفهرس‌های

بحارالانوار وساير كتب مجلسى

گذشته از ترجمه آثار علامهٔ مجلسى ، بعضى ازآنها نيز توسط جمعى از علماء استدراك ، وانتخاب شده ، وفهرس‌هائى نيزبرآن نوشته‌اند كه همه‌را علامهٔ تهرانى دام بقائه‌در «الذريعه» نگاشته است ، ومانيزدر زير ميآوريم :

۱ ـ جامع‌الانوار ـ مختصر جلد هفتم بحار ـ تأليف آقا نجفى اصفهانى .

۲ ـ نيز مختصرجلد هفتم ـ ازآقا رضى‌بن ملامحمد نصيربن ملا عبدالله‌بن ملامحمد تقى‌مجلسى ، نوهٔ برادرعلامهٔ مجلسى .

۳ ـ جوامع‌الحقوق ـ منتخب‌جلد شانزدهم بحار ـ آقانجفى اصفهانى .

٤ ـ دُرَرالبحار ـ تأليف ملا محمدبن‌محمدبن المرتضى مشهور به نورالدين برادر زادهٔ‌ملامحسن فيض كاشانى كه مكرّرات وسندهاى آنراحذف كرده‌واحاديث متقن وموثق‌را انتخاب نموده وبعضى‌از مجلدات آنرا مختصر كرده‌است ، وبعضى ازآنها هم‌طبع شده‌است .

٥ ـ مختصرالمزار ، مختصرجلد بيست ودوم بحار ـ توسط يكى از فضلاى گرگان .

٦ ـ الشّافى ـ جمع‌بين بحار ووافى درهفت‌جلد بزرك،تأليف ملامحمدرضا ابن‌ملا عبدالمطلب تبريزى كه مكرّرات وبيان‌هاى آنراانداخته‌است .

۷ ـ منتخب تمام بحارالانوار (۱)

۸ مستدرك بحار ـ تأليف علامهٔ متتبّع مرحوم ميرزا محمد تهرانى مقيم سامره كه تمام‌بحار را استدراك كرده است .

۹ ـ جنّة‌المأوى ـ مستدرك‌جلد سيزدهم ـ تأليف علامهٔ نورى .

---

(۱) الذريعه جلد ۷ صفحه ۲۷

۱۰ ـ معالم‌العِبَر ـ نیز تألیف علامهٔ نوری استدراك جلد هفدهم ـ که بضمیمهٔ دو کتاب مزبور بطبع رسیده است .

۱۱ ـ سفینة‌البحار ـ تألیف محدّث جلیل مرحوم حاج‌شیخ عباس‌قمی دردوجلد ـ این کتاب بترتیب حروف تهجّی فهرست کامل تمام دوره بحارالانواراست . سفینة‌البحار از کتابهای ذیقیمت و پرمطلب و متقن شیعه است . علاوه براینکه فهرست بحارالانوار است ، دارای‌مطالب متنوّع وسودمند میباشد ، ودر کمال إعمال سلیقه وحسن قریحه توسط محدّث‌بزرگوارمزبور ، درمدّت بیست‌سال تنظیم وتألیف شده است . ولی‌متأسفانه این کتاب برای‌بحار طبع جدید ایجاد اشکال مینماید . زیرا سفینه‌به‌ترتیب بیست‌وپنج جلدطبع‌سابق‌بحار تنظیم‌شده وتطبیق آن‌بامجلدات بحارچاپ جدید ، مشکل وچندان قابل استفاده نخواهدبود . بسیاربجاست که یك‌یا چندتن از دانشمندان همت کنند ، ورموزآنرا بچاپ‌جدید برگردانند که دراین صورت خدمتی‌بسزا بعلم ودین کرده‌اند، وزحمات آن‌محدّث جلیل‌القدر نیزهمچنان محفوظ خواهد ماند .

۱۲ ـ مفتاح‌الابواب ـ فهرست ابواب بحار ـ در سال ۱۳۵۲ در تهران چاپ شده‌است .

۱۳ ـ فهرست احادیث بحار با تعیین کتبی که بحار از آنها گرفته است .

۱٤ ـ فهرست کتبی که مدارك ومصادر بحار بوده‌است .

۱۵ ـ فهرست بعضی‌از مطالب بحار .

۱٦ ـ مصابیح‌الانوار ـ فهرست ابواب بحار برای سهولت استدراك آن .

ترجمه های بعضی از کتب علامهٔ مجلسی

بعضی‌از کتابهای علامهٔ مجلسی‌ازعربی‌بفارسی وازفارسی بعربی وزبان‌اردو ترجمه شده،بعضی ازآنهاهم بطبع رسیده وبرخی‌هم چندین‌ترجمه شده که ذیلا از نظرخوانندگان میگذرد :

۱ ـ ترجمهٔ جلد اول‌ودوم بحارالانوار ـ که یکی از علماء برای یکی از شاهزادگان‌سلاطین‌هند بنام شاهزاده سلطان محمدبلند اختر بفارسی ترجمه کرده است .

۲ ـ نیز ترجمهٔ جلداول بحاربنام «عین‌الیقین»

۳ ـ ترجمهٔ جلددوم‌بحار‌ـموسوم به جامع‌المعارف که درایران بطبع‌رسیده است (۱) .

٤ ـ ترجمه‌جلد ششم‌بحار‌ـتوسط یکی‌از علمای‌اعلام (۲)

٥ ـ ترجمه جلدهشتم بحار‌ـبنام «مجاری‌الانوار» (۳)

٦ ـ ترجمه جلدنهم‌بحار ـ مترجم : آقارضی‌بن‌ملاّمحمدنصیر بن ملاّعبدالله‌بن محمد تقی اصفهانی (٤)

۷ ـ ترجمهٔ‌جلددهم‌بحار ـ مترجم : مفتی‌میرمحمدعباس‌شوشتری‌لکهنوئی

۸ ـ ترجمهٔ « « « « میرزامحمدعلی مازندرانی

۹ ـ ترجمهٔ « « بنام محن‌الابرار .

۱۰ ـ ترجمهٔ « « بزبان‌اردو (٥)

۱۱ ـ ترجمهٔ‌جلدسیزدهم ـ مترجم : شیخ‌محمدحسین‌بن محمد ولی ارومی طبع‌طهران .

۱۲ ـ ایضاً ترجمه جلدسیزدهم‌مترجم : میرزاعلی‌اکبرارومی

۱۳ ـ ترجمهٔ‌دیگری که‌یکی‌ازعلمای هندبدرخواست «شاه‌بیگم»زوجهٔ‌سلطان نصیرالدین‌حیدر ، ترجمه نموده‌است (٦)

---

(۱) الذریعه جلد سوم صفحه ۱۸ و جلد چهارم صفحه ۸۲
(۲) « « « ۱۹
(۳) « « « ۲۷
(٤) « جلدچهارم « ۸۸
(٥) الذریعه‌جلدسوم صفحه ۲۰ وجلدچهارم صفحهٔ ۱۱٥
(٦) « « « ۲۱

۱۴ ـ ترجمه‌جلد چهاردهم مترجم : آقاشیخ‌محمدتقی اصفهانی معروف بآقا نجفی متوفی‌بسال ۱۳۳٤ (۱)

۱۵ ـ ترجمهٔ‌جلدهفدهم بنام «حقایق‌الاسرار» نیزترجمه آقانجفی‌مزبور

۱٦ ـ ترجمهٔ اعتقادات : بوسیلهٔ یکی‌ازعلماء .

۱۷ ـ نیزترجمهٔ اعتقادات · مترجم : ملاّمحمد کاظم‌هزارجریبی (۲)

۱۸ ـ نیزترجمهٔ اعتقادات‌بزبان اردومترجم : مولی‌عابدحسین هندی ، در هندبطبع‌رسیده (۳)

۱۹ ـ ترجمهٔ جلاء العیون بزبان اردو ـ مترجم : سید محمد باقر هندی معاصر .

۲۰ ـ ترجمهٔ‌جلاء العیون‌بعربی . مترجم : علامهٔ‌نامی سیدعبدالله‌شبرمتوفی بسال ۱۲٤۲ .

۲۱ ـ مختصرترجمهٔ جلاءالعیون‌بنام «منتخب‌الجلاء» و مختصر دیگری نیز ازسیدعبدالله شبرنامبرده (٤)

۲۲ ـ ترجمهٔ تحفةالزائر بعربی ـ مترجم : نیز سیدعبدالله شبر (٥)

۲۳ـ ترجمهٔ‌حق‌الیقین‌بزبان‌اردو ـ مترجم: سیدمحمدباقرهندی‌سابق‌الذکر (٦)

۲٤ـ « «بزبان عربی»: مترجم: سید عبدالله شبر « « (۷)

۲۵ـ « « « « ملاّ محمد مقیم بن درویش محمد

---

(۱) « « « ۲۲

(۲) الذریعه‌جلدچهارم صفحهٔ ۷۹

(۳) « « « «

(٤) الذریعه جلدپنجم صفحهٔ ۱۲۵

(٥) الذریعه جلد سوم صفحهٔ ٤۳۸

(٦) فیض القدسی ـ الذریعه جلدهفتم صفحهٔ ٤۱

(۷) الذریعه جلد چهارم صفحه ۱۱٦

خزاعی (۱)

۲۶ ـ ترجمهٔ حلیةالمتقین بزبان اردو ـ مترجم : سید مقبول‌احمد دهلوی معاصر، بنام تهذیب‌الاسلام (۲)

۲۷ ـ ترجمهٔ حلیةالمتقین بعربی (۵)

۲۸ ـ ترجمه عین‌الحیات بزبان اردو ، مترجم : سیدمحمدباقرسابق‌الذکر

۲۹ ـ » » » بزبان عربی » یکی از علماء

ترجمه‌حاضر ومشخصات کتاب مهدی موعود

دربخش ترجمهٔ کتب علامهٔ مجلسی نوشتیم که جلد سیزدهم بحارالأنوار سه ترجمه دیگرهم شده است . ولی تنها ترجمهٔ مرحوم شیخ‌محمد حسن ارومی دو سه‌بار چاپ سنگی وحروفی شده است . هرچندسبك نثر نویسی آن ، تاحدی‌ساده وقابل فهم عموم‌است ، ولی چون‌مقید بوده سلسلهٔسند را نقل کند ، وحشووزوائد مطالب را درترجمه هم بیاورد ، با توجه‌بشیوهٔ چاپهای آن ، تقریباً مورد استفاده مردم امروز که اصولا حوصلهٔ مطالعه اینگونه کتابهای مغلق وقدیمی‌را ندارندقرار نمیگرفت.بعلاوه چون فاقدهرگونه توضیح وپاورقی لازم است ، لذاقسمتهائی‌از بعضی‌روایات‌آن مورددستبردوسوءاستفاده‌فرقه بابی وبهائی‌وازلی‌قرارگرفته وحد اکثر استفاده را ازآن بنفع منظورسوءخودنموده وبدانوسیله‌بسیاری‌ازمردم‌ساده‌لوح وبی اطلاع را گمراه ساخته‌اند !

(۱) الذریعه‌جلدسوم صفحه ۵۰۸

(۲) » » هفتم » ۸۳

(۳) » » چهارم » ۹۸

بطوریکه اطلاع داریم بسیاری از خریداران آن ترجمه نیز فرقه بهائی میباشند ! فرقه بهائی ترجمهٔ سابق سیزدهم بحار (چاپ اسلامیه!!) را به محافل تبلیغی خود میبرند و با نشان دادن مواردی که قبلا تعیین نموده و برای بدام انداختن افراد ساده دل و مسلمانان بی اطلاع تازه وارد ، آماده ساخته اند ، نخست آنها را در عقیدهٔ سابق خود متزلزل و گیج میکنند ، آنگاه رفته رفته بیچاره فریب خورده را بدام افسون و نیرنك بهائیت که ماسك « تحرّی حقیقت و گفتگوی مذهبی » بآن زده اند ، میاندازند .

این جهات موجب شد که هنگام پیشنهاد ترجمهٔ جلد سیزدهم بحار به نویسندهٔ نظر بلزوم ترجمه دیگری که بتواند نواقص ترجمهٔ سابق را جبران نماید، پذیرفتم . اصولاً نویسنده مدتها پیش درصدد بود کتابی در اخبار مربوط بمهدی موعود جهان که چهارده معصوم علیهم السلام بوجود وولادت وغیبت وظهور، ودولت جهانی او، بشارت داده اند بفارسی شیوا بنویسم ، وتمام احادیث صحیح ولازم وغیرمکرّر مربوط باین قسمت را بسبك مخصوص دسته بندی کنم ، و مخصوصاً روایاتی را کـه فرقه بهائی دستاویز قرارداده ، یا بیچاره ها براثر کمی اطلاع فریب آنـرا خورده اند ، در آن بیاورم ، وسپس هریك را مورد بحث و بررسی قراردهم ،تا ایادی بیگانه بیش ازپیش اذهان ساده لوحان وعوام کالانعام رامشوب نسازند .

ولی چنانکه گفتیم نظر بجهات یادشده ، از ترجمهٔ جلد سیزدهم «بحارالانوار» چاره‌ای نبود .

آنچه ما در ترجمه حاضر انجام داده ایم امور زیراست :

اول اینکه نویسنده برای تسهیل امر و کمك بفهم خوانندگان دراین ترجمه که چاپ اول ودوم آنرا نیز طبق قرار داد شخصاً بعهده گرفتیم، نخست سعی کردیم ، ازلحاظ حروف چینی طوری باشد که آنهمه احادیث پی درپی بهم مخلوط نشود و خواننده را کسل نکند . زیرا ترجمه اینگونه کتابها هرچند هم نویسنده استاد باشد، بازملال آورخواهد بود، لذا برای جبران این امر عناوینی برای آنها قرارداده ، ودر

هرصفحه‌عنوان هرروایتی راباحروف (۱۲ سیاه) مشخص کردیم ، وفواصل زیادی درمیان سطور آن‌قراردادیم .

دوم ـ اینکه درباب پنجم بعکس مؤلف، نخست آیات راباشماره نوشتیم وسپس روایت‌راذکر کردیم. جمعاً ۵۱ آیه‌دراین‌باب‌و۱۳ـ آیه درپاورقی، دربارهٔ وجوداقدس امام‌زمان‌تفسیروتأویل‌شده وشاید۲۰ آیه‌دیگرباشد که درخلال‌سایرابواب مخصوصاً درابواب۳۰ ـ ۳۱ ـ ۳۲ ـ ۳۳ ـ ۳٤ ذکرشده است .

سوم ـ برای‌اینکه کتاب‌بیش‌ازحدقطورنشود ، ومطالعه واستفادهٔ آن مشکل نباشد، داستان«جزیره‌خضراء» راکه مؤلف‌ازمجموعهٔ غیرمعتبری‌نقلکرده(صفحه ۷۵٤) وبعضی ازروایات مکرّرباب سی‌ودوم وباب رجعت که عیناً در ابواب سابق حتی‌مکرّرترجمه شده‌است ، وقسمتی‌ازباب توقیعات که درپاورقی علت‌آنراتوضیح داده‌ایم، ترجمه ننمودیم .

چهارم ـ چنانکه گفتیم مؤلف درذیل بعضی ازروایات «بیان» و«توضیح» و«ایضاح» دارد . آنچه مربوط بمعنی روایت وقابل‌استفاده بود تحت عنوان«مؤلف» آوردیم ، وهرچه معنی‌لغات وتعبیرات بود ، درخود متن هنگام ترجمهٔ لفظ بکار بردیم ، گاهی درمیان هلالین قرار دادیم ، و زمانی ، در ترجمه عبارات منعکس ساختیم ، البته باید متوجه بود که غالب مطالبی که دربین هلالین‌است ، توضیحاتی ازخودماست .

پنجم ـ اینکه تمام روایاتی که بهائیان مورد استفاده تبلیغاتی خودوگمراه‌ساختن مردم قرارداده‌اند ، همه راحتی بطورمکرّر ودرچند باب ترجمه نمودیم ، ودراین‌مورد، ملاحظه‌سنگین‌شدن کتاب رانکردیم . تامباداحذف‌آن‌موجب‌دستاویز آنها گردد .

ولی چون هنگام‌ترجمه فرصت نداشتیم ، تمام‌آن موارد را یاد داشت کنیم قسمتی‌از آن رادرمقدمه توضیح میدهیم ، وبرای سهولت‌امرهمه رادرفهرست کاملا مشخص کرده‌ایم .

ششم- برای اطلاع خوانندگان بسیاری ازدانشمندان شیعه‌وسنی‌ورجال‌حدیث وراویان اخبار راباجمال شناساندیم ، ودرموارد لازم تاآنجاکه‌حوصله داشته‌ایم ، توضیحات لازم یاازخودویاازدیگران آورده‌ایم،واماکن‌واسامی‌اشیاءراشرح‌داده‌ایم ودرنتیجه کتابی جامع وپرمطلب،وممتّع دراختیارپویندگان راه‌حقیقت‌وعلاقمندان بامام زمان علیه السلام نهاده‌ایم .

البته صریحاًمیگویم ، نظر باهمیّت موضوع وسنگینی کاروگرفتاری‌نویسنده وتشویش خاطر،چنانکه منظورداشته ام‌ازعهده‌این کاربزرگ‌بر نیامده‌ام .

استادان علامهٔ مجلسی

علامهٔ‌مجلسی‌ازمحضر بسیاری ازعلمای‌نامی وفقهای‌بزرگ کسب‌علم‌وفضیلت نموده ، ومقامات علمی‌وعملی را طیّ کرده یا از آنان بدریافت اجازه نائل گشته است که ازجمله این‌عده میباشند :

۱ - پدر عالیقدرش ملّامحمد تقی مجلسی رضوان‌الله علیه .

۲ - ملّا محمد صالح مازندرانی سابق‌الذکر متوفی بسال ۱۰۸۱

۳ - دانشمندبزرگ مولی حسینعلی‌فرزندعالم نامور ملّاعبدالله شوشتری که فقیهی‌اصولی ومؤلف کتاب «تبیان» درفقه است .

٤ - حکیم‌مدقق میر رفیع‌الدین محمدبن‌حیدر حسینی‌حسنی طباطبائی نائینی متوفی‌بسال ۱۰۹۹ که ازاجلهٔ حکما ومحققین بوده‌است .

۵ - دانشمند متبحّر میرمحمد قاسم طباطبائی کوهپائی .

٦ - سید بزرگوار محمدبن شریف‌بن شمس‌الدین رویدشتی اصفهانی .

۷ - عالم جلیل‌القدر میرشرف‌الدین علی‌بن حجة‌الله حسنی حسینی شولستانی مقیم‌مشهد مقدّس ومدفون درآنجا .

۸ - شیخ‌علی‌بن حسن‌بن تاج‌الفقهاء شهیدثانی مؤلف‌شرح کافی، الدّرالمنثور حواشی برشرح‌لمعه ، وغیرها . که‌در سن‌نود سالگی بسال ۱۱۰۳ رحلت‌نمود .

۹ ـ دانشمند محدّث میر محمدمؤمن بن دوست‌محمد استرابادی مؤلف کتاب «رجعت» مجاور مکهٔ معظمه که درسال ۱۰۸۸ همانجا بدست دشمنان شهید شد، وی داماد محدّث مشهور ملاّمحمد امین استرابادی ، ومؤلف کتاب «فوائدالمدنیه» است .

۱۰ ـ محدّث بزرگوار سیدمحمد مشهور به سید میرزای جزائری .

۱۱ ـ شیخ بزرگوار عبدالله بن جابر عاملی که از بستگان مادر مادر علاّمهٔ مجلسی بوده‌است .

۱۲ ـ محدّث عالیمقام نامی شیخ حُرّعاملی مؤلف کتاب «وسائل الشیعه» چنانکه خود درفائدهٔ پنجم آخر وسائل مینویسد : علاّمهٔ مجلسی آخرین کسی است که بمن اجازه‌داد ومن‌هم بوی اجازه‌دادم !

۱۳ ـ محدّث عظیم‌الشّأن وعالم جلیل‌القدر ملامحمد طاهر قمی که‌از مفاخر علمای‌ماست ، ودرقم شیخ‌الاسلام بوده‌است. مؤلف کتاب «تحفة‌الاخیار» دررّدصوفیه .

۱٤ ـ دانشمند بزرگوارقاضی میرحسین ، چنانکه در ریاض‌العلماء اورا با همین‌تعبیر یادکرده ومیگوید : «وی‌ازاساتید اجازهٔ‌استاد استناد (مجلسی) ادام‌الله فیضه‌است واستاد درصحّت کتاب فقه‌الرضا بوی‌اعتمادجست» .

۱۵ ـ حکیم‌محقق ومحدّث‌بلند قدرملامحسن‌فیض کاشانی‌متوفی ۱۰۹۱ مؤلف کتاب‌وافی وغیره که ازبزرگترین دانشمندان ذوفنون ماست .

۱٦ ـ دانشمند بزرك ونقّادبصیرومتبحّردر انواع‌علوم : سیدعلیخان شیرازی متوفی بسال ۱۱۲۰

۱۷ ـ دانشمند جلیل‌القدر محمد محسن‌بن محمدمؤمن‌استرآبادی رحمةالله‌علیه.

شاگردان علامه مجلسی

در این بخش شاگردانی که نزد وی تحصیل کرده‌اند ، یا از وی بدریافت اجازه نائل گشته‌اند ، مذکور میگردند . محدّث نوری در فیض‌القدسی‌مینویسد: اینان دانشمندانی هستندکه من‌آنها را شناخته‌ام ، در حالیکه شاگردان علاّمهٔ

مجلسی بیش از اینهاست که من بگویم توانسته‌ام با کمی اطلاع وفقدان وسیله ، بر اسامی همهٔ آنها اطلاع یابم . میرزاعبدالله اصفهانی شاگرد مجلسی در «ریاض العلماء» مینویسد: «شاگردان استاد بالغ برهزار نفر بودند ! وشاگرد دیگرش سید نعمت‌الله جزائری درّ انوار نعمانیه» مینویسد : بیش از هزار نفر بودند ! ! وایناناند :

۱ ـ سید بزرگوار ومحدّث عالیمقام سید نعمت‌الله جزائری نامبرده‌است ، که‌بگفتهٔ نوه‌اش سید عبدالله جزائری در اجازهٔ کبیرهٔ خود: چندسال روز وشب در خدمت علامهٔ مجلسی حضورداشته و آن مردبزرك برای‌او همچون پدری مهربان بود.

۲ ـ علامهٔ محقق میرمحمد صالح بن عبدالواسع داماد مجلسی مؤلف کتاب شرح استبصار وشرح من لایحضره الفقیه متوفی بسال ۱۱۱۶ .

۳ . دخترزاده‌اش میرمحمد حسین خاتون‌آبادی فرزند دانشمند میر محمد صالح سابق الذکر مؤلف کتاب «حدایق المقرّبین» که‌سابقاً گفتار اورا دربارهٔ جدّش علامهٔ مجلسی نقل کردیم .

٤ ـ عالم‌متبحّر خبیر حاج‌محمد اردبیلی‌مؤلف کتاب مشهور «جامع الرواة» .

٥ ـ دانشمند عظیم‌الشأن وعالم‌متتبّع بصیر میرزا عبدالله اصفهانی معروف به افندی مؤلف کتاب «ریاض العلماء» .

٦ ـ علامهٔ مدقّق ومحدّث عالیقدر مولی ابوالحسن شریف بن محمد طاهر عاملی اصفهانی نجفی این‌مردبزرگ‌خواهرزادهٔ میرمحمد صالح سابق الذکر وجدّ مادرشیخ اعظم‌شیخ محمد حسن نجفی‌صاحب «جواهر الکلام » است .

۷ ـ سید جلیل میرزا علاءالدین گلستانه شارح نهج البلاغه .

۸ ـ عالم‌ربانی حاج‌محمد طاهر بن‌حاج مقصودعلی اصفهانی .

۹ ـ شیخ‌فاضل فقیه مولی محمد قاسم‌بن محمد رضا هزار جریبی .

۱۰ ـ محقّق عالیمقام ومدقّق بزرگوار ملاّ محمد اکمل‌پدر استاد کل آقا محمد باقر بهبهانی ـ چنانکه دراجازهٔ علامهٔ بحرالعلوم تصریح کرده است .

۱۱ ـ علامهٔ متبحّر نامی شیخ سلیمان ماحوزی بحرینی مؤلف کتاب «البلغه»

و«المعراج» در رجال وسایر تألیفات ارزنده .

۱۲ ـ عالم نحریر ملاّ رفیع بن فرج گیلانی مقیم مشهد مقدّس معروف به «ملارفیعا» .

۱۳ ـ دانشمند جلیل القدر شیخ احمدبن محمد حظی بحرینی مؤلف کتاب «ریاض الدلائل» .

۱۴ ـ فقیه پاکسرشت شیخ محمدبن یوسف نعیمی بلادری .

۱۵ ـ عالم بزرگوار مولی مسیح الدین محمد شیرازی .

۱۶ ـ دانشمند جلیل ملا محمد ابراهیم سریانی .

۱۷ ـ سیدعالیقدرمیر محمداشرف حسینی مؤلف کتاب بزرگ «فضائل السادات»

۱۸ ـ فاضل نیکوخصال ملاّ عبدالله یزدی (باملاّ عبدالله یزدی صاحب حاشیه اشتباه نشود) .

۱۹ ـ دانشمند متبحّر شیخ محمد فاضل که از شاگردان پدرش نیز بوده است

۲۰ ـ حاج ابوتراب که درست ازوی اطلاع نداریم .

۲۱ ـ فاضل نبیل حاج محمد نصیر گلپایگانی .

۲۲ ـ محدّث بلند قدرشیخ حُرِّ عاملی سابق الذکر صاحب وسائل الشیعه

۲۳ ـ دانشمند بزرگوارسیدعلیخان شیرازی سابق الذکر، دونفر اخیراز نظری اسناد واز لحاظی شاگرد مجلسی بوده اند .

۲۴ ـ فاضل پرهیزکار حاج محمود بن حاج غیاث الدین محمداصفهانی .

۲۵ ـ سیدعالیقدر میر محمد معصوم قزوینی پدر سیدبزرگوار آقا سید حسین قزوینی معاصر وحیدبهبهانی واستاداجازهٔ علاّمهٔ بحرالعلوم .

۲۶ ـ علاّمهٔ محقّق مولی محمد بن عبدالفتاح تنکابنی معروف به «سراب» مؤلف کتاب «سفینة النجاة» در کلام و تألیفات بسیاری دیگر .

۲۷ ـ دانشمند فاضل میرمحمد صادق مازندرانی .

۲۸ ـ عالم پارساشیخ حسن بن ندی بحرینی .

۲۹ ـ ملاّعبدالله مدّرس ، که‌مدّرس یکی‌از مدارس‌مشهد مقدس بود .

۳۰ ـ دانشمند بزرك سیدعلی بن‌محمد اصفهانی معروف به«امامی» مـؤلف کتاب «الترا جیح»درفقه که بگفتهٔمؤلف ریاض العلما تمام‌اقوال فقها رادرآن آورده است ، ترجمهٔ شفا واشارات شیخ‌الرئیس ابن‌سینا بفارسی ، کتاب هشت بهشت که ترجمه‌هشت کتاب معروف‌علمای ماست . مانند : خصال ، کمال الدین ، عیون اخبارالرضا ، امالی‌شیخ صدوق وغیره .

۳۱ ـ عالم متبّحر ملاّ محمدحسین‌طوسی‌استاد شهید سعید : سیدنصرالله‌حائری

۳۲ ـ فاضل‌متتبّع خبیرشیخ عبدالله‌بن نور الدین .

۳۳ ـ سید عظیم‌الشأن میرمحمد مهدی‌بن سیدابراهیم قزوینی‌سابق الذکر.

۳۴ ـ محقق‌بصیر میرمحمد صالح‌حسینی قزوینی .

۳۵ ـ حکیم‌متکلّم مولی‌علی اصغرمشهدی .

۳۶ ـ محدّث‌بزرك وفقیه‌نامی آقا محمد صادق تنکابنی اصفهانی .

۳۷ ـ عالم‌بزرگوارمحمدبن مرتضی مشهور به‌نورالدین‌ومؤلف‌تفسیر «الوجیز» برادر زادهٔ ملامحسن کاشانی . قبلا هم گفتیم که وی بحارالانوار رامختصر کرده و«درُرالبحار» نامیده‌است .

۳۸ ـ دانشمند فاضل‌محمد قاسم‌بن‌محمد صادق‌استرابادی .

۳۹ ـ عالم خبیرملاّمحمد رضابن محمد صادق بن مقصود علی‌مجلسی پسرعم علاّمهٔ مجلسی .

۴۰ ـ دانشمند مفسّر بزرگوارمیرزامحمدمشهدی‌صاحب‌تفسیر« کنزالدقائق » درچهارجلد که بهترین تفسیرهاست .

۴۱ ـ فاضل دانشمند ملاّمحمد داود .

۴۲ ـ سید فاضل میر عبدالمطلب کـه اصول کافی را نزد علاّمهٔ مجلسی خوانده‌است .

۴۳ ـ عالم ربّانی‌مولی‌ابراهیم گیلانی .

۴۴ ـ فاضل کامل مولی جمشیدبن محمد زمان کسکری .
۴۵ ـ سیدادیب لبیب میرعلیخان گلپایگانی .
۴۶ ـ دانشمند فقیه ملامحمودطبسی .

گفتار علامهٔ مجلسی

درمقدمهٔ بحارالانوار

اکنون که تاحدی خوانندگان باعلامهٔ مجلسی وارزش کارپرثمراودرتألیف کتاب باعظمت **بحارالانوار** آشنا گشتند، بسیارمناسب میدانیم که سرآغاز گفتارآن بزرگمرد جهان تشیع رادرمقدمهٔ بحار که درضمن میزان سعی و کوشش گرانقدراورانیز آشکار میسازد، ترجمه نموده وازلحاظ عموم فارسی زبانان بگذرانیم، وتوجه مخصوص همگان رابدان معطوف سازیم . علامهٔ مجلسی بعد ازحمد وثنای خداوند ودرود بر حضرت ختمی مرتبت پیغمبراکرم وائمه طاهرین علیهم السلام میگوید :

« ای پویندگان حق ویقین ! و گروندگان بریسمان پیروی خاندان سید المرسلین ، صلوات الله علیهم اجمعین ! بدانید که من دراوائل جوانی اشتیاق زیادی بتحصیل انواع علوم و فنون داشتم ، و بفضل الهی وارد دائره آن شدم ، وقدم در گلزارآن نهادم ، وبا خوب و بدآن مواجه گشتم ، تا اینکه آستینم از میوه های رنگارنگ آن پرشد ، و گریبانم ازبهترین نوع آنهااشباع گردید . ازهرچشمه ای جرعه گوارائی نوشیدم ، وازهرخرمنی دو مشته برداشتم .

سپس به فوائد و نتائج آن علوم نگریستم ، ودربارهٔ مقاصد محصلین و آنچه موجب ترغیب آنها برای نیل بسرانجام تحصیل آن علوم است ، اندیشیدم . آنگاه درآن قسمت که برای جهان دیگرم سودمند بود ، وانسان را بکمالات شایسته میرساند ، دقت وتأمل نمودم ، تابفضل والهام باریتعالی بیقین دانستم که اگرعلم و دانش ازمنبع زلالی که ازسرچشمه های وحی والهام میجوشد ، گرفته نشود ، عطش انسان رابرطرف نمی سازد ، همانطور که حکمت نیزوقتی ازرهبران دین که عقلای بشریت هستند ، اخذنشود گوارانخواهد بود .

من‌درنتیجه مطالعات‌خود تمام‌علوم را در کتاب خداوندعزیز(قرآن مجید) که‌بهیچ وجه باطلی‌در آن راه ندارد، ودراخبارخاندان پیغمبر که خزینه داردانش آنحضرت‌وترجمان‌وحی‌او بودندیافته‌ودانستم که دانش‌قرآن مجید عقول‌بندگان‌را برای استنباط خود کافی نمیداند ، وجز پیغمبروامامان عالیمقام که خداوندآنهارا بر گزیده‌وپیك‌وحی‌الهی‌درخانه‌های آنان‌فرود آمده‌است، کسی‌بآن‌احاطه‌پیدا نمیکند!

چون باین‌نتیجه رسیدم ، آنچه را که زمانی‌درراه آموختنش صرف‌عمر کرده بودم، بااینکه‌درزمان مارواج کامل‌دارد، ترك گفتم وسراغ‌چیزی رفتم که میدانستم درسرای دیگر نافع بحالم میباشد ، با اینکه اینها (احادیث واخبار) درعصرما بازار کسادی دارد ! !

ازمیان‌علوم‌دینی‌بررسی وجستجوی اخبارائمه اطهارعلیهم‌السلام رابرای کار خودبرگزیدم ودرآن باره به بحث و تحقیق و مطالعه پرداختم ، و چنانکه میباید بادقت‌آنها راازنظر گذراندم. وباندازهٔلازم‌نیروی تفکرخودرا درپیرامون‌آن‌بکار انداختم‌درنتیجه اخباروآثار خاندان پیغمبر ﷺ را همچون کشتی‌نجاتی یافتم که مملوازذخائر نیکبختیها است ، ومانندآسمانی دیدم که مزین بستارگان فروزان و نجات دهنده ازظلمت نادانی‌ها است .

راه‌های علوم واخباراهلبیت روشن ، وپرچم های‌هدایت ورستگاری درآنها برافراشته است . و صدای دعوت کنندگان آن برای سعادت و نجات از مهالك ، درراه‌های آن‌شنیده میشود . من درطی طریق‌آن ، بگلزارهای پرگل وبوستانهای سرسبزی رسیدم که باشکوفه های هرعلم ومیوه‌های‌هرحکمتی زینت‌یافته بود. در طی‌منازل‌آن راهی‌روشن وآبادان دیدم که‌آدمی را بهرگونه عزت ومقام عالی ، نائل‌میگرداند **به‌هیچ حکمتی‌برنخوردم جز اینکه گزیدهٔ‌آنرادرگفتارواخبار اهلبیت‌پیغمبر دیدم؛ وبه‌حقیقتی دست‌نیافتم‌مگر اینکه‌اصل‌آنرادر آنجایافتم!!**

بعدازمطالعه وتحقیق کتب متداول ومشهورواحاطه‌برآنها ، به‌تتبع دراصول معتبرهٔ گمنام پرداختم . اصول و کتابهائیکه : در اعصار گذشته وزمانهای متمادی،

بواسطهٔ سلطه پادشاهان مخالف شیعه، وپیشوایان گمراه، یا بعلت رواج علوم باطله در میان نادانهای مدعیان فضل و کمال، ویا بلحاظ اینکه گروهی ازعلمای متأخر کمتر توجه بآن نموده ودرتطاول ایام فراموش گشته بود.

زیرااخبارو آثارخاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از هرعلم وفن دیگر، جامعتر و کافی‌تر و کاملتر است. لذا برای تأمین این منظوردرشرق وغرب به‌جستجوی آن کوشیدم، ونزدهر کس گمان بردم چیزی هست برای دست یافتن بآن اصرار ورزیدم. عده‌ای از برادران دینی من دراین راه بمن کمك کردند؛ و برای یافتن آنها به شهرها سفر نمودند، وبهر نقطه وناحیه ای که امکان داشت سرزدند، تا آنکه بفضل خداوند بسیاری از کتب قدیمی واصول معتبره که درزمانهای گذشته مورداستفاده واستنادعلما بوده ودانشمندان مادرزمانهای فترت بآنها رجوع میکردند، درنزد من جمع شد.

چون درآنها دقت نمودم، دیدم مشتمل بر فوائد زیادی است، که کتب مشهور ومتداول کنونی خالی ازآنست. در میان آنها بربسیاری از مدارك احکام دین آگاه شدم بااینکه اکثرعلمااعتراف نموده‌اند، که کتب موجوداز وجودمدرکی که بتواند بتنهائی مأخذ حکم قرار گیرد، خالی است!. بهمین جهت نهایت سعی و کوشش خودرا بعمل آوردم تا آن اخبارواصول معتبر شیعه رارواج داده وتصحیح کنم ومنظم ومنقح گردانم.

زیرامن می‌بینم که زمان درمنتهای فساد غوطه وراست! واکثراهل زمان هم ازآنچه موجب ترقی معنوی آنهاست، رو گردانند، لذا ترسیدم مبادا این کتابها بزودی بهمان سرنوشت‌وفراموشی‌وهجران سابق‌خود، باز گردد! وبیم آن دارم که بواسطه عدم مساعدت روزگار خیانت پیشه، این آثار ذیقیمت، دستخوش تشتت و پراکندگی گردد.

بااینکه این کتابهارا دراختیار داشتم، وازدستفنا محفوظ مانده‌بود، ولی باز اخبار متعلق بهرمقصدی درابواب متفرق وفصول مختلف آمده بود، بطوریکه کمتر اتفاق میافتاد که یکنفر بتمام اخباریك مقصد دست یابد. شاید همین پراکندگی وبی‌نظمی

هم‌یکی ازعلل فراموشی این کتابها وخارج‌شدن ازحیّز انتفاع و قلّت رغبت مردم بضبط آن‌بوده‌است.من بعداز طلب‌خیر واستمداد ازخداوند متعال‌عزم خود را جزم کردم که همهٔ آنرا در یك کتاب بزرگ که فصول و ابواب آن منظّم ، و مقاصد ومطالب آن مضبوط‌باشد جمع کنم ، ونظم و ترتیب دهم‌آنهم بانظمی غریب وسبك تألیفی عجیب که مانندآن درمؤلّفات ومصنّفات علمای گذشته ؛ بی‌سابقه باشد .

بحمدالله آنچه میخواستم به‌بهترین وجه جامه عمل پوشید ، و بیش ازآنچه امیدداشتم وخود را برای‌آن‌آماده کرده بودم! تحقق یافت.هر بابی را باآیات مربوطه بعنوان آن‌باب‌شروع‌نمودم . سپس‌قسمتی ازآنچه مفسّرین‌ذکر کرده‌اند ، اگر نیازبه تفسیروبیان داشت آوردم .

در هر بابی یاتمام خبر متعلّق بعنوان باب‌را نقل کردم ، ویا قسمتی ازآنرا که مربوط بودآوردم وبقیّه را درمورد دیگری که مناسب‌تر بود ذکر نمودم ، و اشاره کردم که قسمت اول‌آن درکجا ذکر شده است .

تابدینگونه فائدهٔ منظور با رعایت کمال ایجاز واختصار بدست‌آید . آنگاه هر حدیثی که احتیاج بشرح وتوضیح داشت ، بازهم بااختصار «توضیح» دادم و «بیان» نمودم. مبادا با شرح وتفصیل ، باب‌ها طولانی وحجم کتاب زیادشود ، و تحصیل‌آن برای‌طالبین مشکل گردد . درعین حال‌در نظردارم که اگرمرك مهلت دهد وتفضّل الهی مساعدت نماید ، شرح کاملی متضمّن بسیاری از مقاصدی که در مصنّفات سایرعلماء نباشد ؛ برآن (بحارالانوار) بنویسم وبرای استفادهٔ‌خردمندان قلم را بقدر کافی درپیرامون‌آن بگردش درآورم !

یکی از فوائد پسندیدهٔ کتاب ما (بحارالانوار) اینست که مشتمل بر کتب و ابواب پرفائده‌ای‌است که علمای گذشته‌آنراسربسته نهاده ویك کتاب وباب مستقل برای‌آن نگشوده‌اند . مانند کتاب عدل‌ومعاد ، وضبط‌تاریخ پیغمبران وائمه اطهار علیهم‌السلام و کتاب سماء والعالم (آسمان و جهان) که مشتمل برچگونگی عناصر ومو الیدوغیره‌است و برخوانندگان کتاب پوشیده نیست .

ای برادران دینی‌من ! وای‌دوستان‌ائمه‌طاهرین(ع) اگرشمادراظهاردوستی خودصادق‌هستیدبشتابیدبجانب‌خوانی که‌من گسترده‌ام‌وبادستهای‌اعتراف‌ویقین آنرا بگیرید ، وباوثوق‌واطمینان‌چنك‌بآن زنیدوازآنها نباشید که چیزی‌برزبان‌میرانند که در دل‌ندارند ، وازآنها نباشید که ازروی نادانی و گمراهی دلهاشان‌ازبدعت‌گذاری وهواپرستی‌سیراب شده‌است وباسخنان باطل‌خودآنچه راادیان‌حقه‌ترویج کرده‌اند باحق مخلوط می‌سازند .

برادران من ! بشما مژده میدهم ، مژده میدهم بکتابی که جامع مقاصد ودارای نکات بی‌نظیری است که روزگار بخوبی وروشنی آنها نیاورده است ، و ستارگانی است که از افق غیب درخشیده و چشم بندگان بروشنی و درخشندگی آن ندیده است .

رفیق‌شفیقی است که‌پیش‌ازاین کسی‌درصداقت‌ووفا مانندآنرا یادندارد . ای بیچاره‌ای که منکرشاخه‌های‌تناور وساقه‌های فضل واحسان‌آن هستی ،همان حسد وعنادوکور دلی که داری برای تو کافی است! وای کسیکه اعتراف به‌مقام بلند وحلاوت بیان بحار الانوار نمیکنی تردیدی که از جهل و گمراهی وحماقت تو سرچشمه گرفته ،برایت بس است !!

من‌نظربا ینکه‌این کتاب‌مشتمل‌برانواع علوم‌وحکمتهاواسراراست، وازمراجعه بتمام کتب بی‌نیاز کننده میباشدآنرا**بحارالانوار** (دریاهای نور) جامع گوهرهای اخبار ائمه اطهار ، نامیدم. ازخداوند سبحان امیدوار چنانم که ازفضل‌ومرحمت‌و منتّی که براین‌بنده امیدوارش دارد این کتاب مراتا موقع‌قیام قائم آل‌محمد عجل‌الله باقی‌داشته ، وآنرا مرجع دانشمندان ومصدر دانشجویان علوم‌ائمه دین قرار دهد وعلی رغم ملحدان پست‌وفرومایه پاینده بدارد! درظلمتهای قیامت برای من نور و روشنی باشد ، واز آنچه در آنروز مردم میدانند ؛ موجب امن‌وسرور گردد. در سرشکستگی روزحساب، نعمت و کرامت ، ودر کشاکش‌روزگارهمواره ذکرش‌در میان‌باشد . زیراهر کسی امیدفضل ورحمت‌از اودارد ، وصاحب هر نعمتی ودارندهٔ

هر کار نیکی فقط اوست **والحمدلله اولاً و آخراً ، وصلی الله علیٰ محمد و اهل بیته الغرّ المیا مِنَ النُجَباءَ المکرّمین** »

وفات علامه مجلسی

علاّمهٔ مجلسی بعد از یك عمر گرانبها و تعلیم و تربیت صدها شاگرد دانشمند ، و تألیف و تصنیف و ترجمه دهها کتاب سودمند و مؤثّر دینی بعربی و فارسی ، و آنهمه آثار خیری که از خود بیادگار گذارد ، مطابق نقل «روضات الجنات» میر محمد حسین خاتون آبادی سابق الذّکر که خود نوهٔ مجلسی بوده است ، درشب بیست و هفتم ماه مبارك رمضان سال ۱۱۱۰ هجری، اوائل سلطنت شاه سلطان حسین صفوی درسنّ هفتاد و سه سالگی چشم از این جهان فانی فرو بست و روح پرفتوحش بآشیان جنان پرواز نمود ، و در مسجد جامع اصفهان پهلوی پدر علامه‌اش ملاّ محمد تقی مجلسی مدفون گردید . آرامگاه مجلسی از زمان درگذشتش تا کنون همواره مزار مجاورین و مسافرین اززن و مرد مسلمان بوده است .

این فرد شعر مادّهٔ تاریخ روز و ماه وسال رحلت آنمرحوم است والحق که نیکو سروده شده است :

ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد　　　　تاریخ وفات باقر اعلم شد

توضیح اینکه جملهٔ « ماه رمضان » بحساب ابجد (۱۱۳۷) میشود که اگر بیست و هفت از آن کم کنیم (۱۱۱۰) خواهدشد! ضمناً شاعر نکته سنج با کسر بیست و هفت ازماه رمضان اشاره بروز و ماه واقعه فوت اوهم کرده است !

بعلاوهٔ این دو دلیل دلیلهای دیگرهم دردست است، وهمه شواهد زنده است که علاّمهٔ مجلسی درسال ۱۱۱۰ دیده ازاین جهان فرو بسته، بنا براین جای بسی تعجّب است که در پشت مجلدات بحارالانوار طبع جدید صریحاً (۱۱۱۱) نوشته‌اند که بدون شك اشتباه است .

مستشرقین انگلیسی و علامهٔ مجلسی

« ادوارد برون »

شاید برای یکبار هم که شده خوانندگان نام **ادوارد برون** انگلیسی را شنیده باشند. این مرد از مستشرقین معروف است که چندی در ایران توقف داشته و کتابها ورسائل بسیاری بفارسی و انگلیسی دربارهٔ ادبیات ایران و اخلاق و آداب واطوارزندگی ایرانیان نوشته وازاینرو درمیان مامشهوروطرفداران زیادی پیدا کرده است.

شاهکاراو «تاریخ ادبیات ایران» درچهارجلداست که میگویند: درمدت بیست سال نوشته ودرآن ازاوضاع ادبی وتاریخی واجتماعی ایران ازقدیم الایام تازمان خودش سخن رانده است. آراء و عقائد دربارهٔ این مستشرق انگلیسی وایران دوستی اوو زحمتی که راجع بتاریخ ایران واوضاع دینی واحوال رجال ملی ومذهبی ما کشیده، مختلف است.

اغلب اوراشخصی بیغرض ودوستدارایران میدانند. یکی ازطرفداران سرسخت او مرحوم محمد قزوینی است که در اروپا اورا دیده ومدتی باهم مأنوس بوده اند. ایشان درزمان حیات «برون» وبعدازمرگ او، همه جا اورا استاد خود خوانده و بشاگردی وی فخرمیکند! نوشته های مرحوم قزوینی دربسیاری ازمردم زودباور وفرنگی مآب کشور گل وبلبل مؤثرواقع شده و طبعاً جمعی بدون تعمق وتتبع در نوشته های برون، بوی علاقمندشده واورایك فردبیگانه، اماعاشق ایران وفرهنگ وتمدن وهمه چیزایران معرفی کرده اند!

مرحوم قزوینی درمقاله ای که بمناسبت فوت برون نوشته وجزو بیست مقاله ایشان، وهم دراول جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران ترجمه رشید یاسمی چاپ شده است نامبرده را مردی خیراندیش وبیغرض دانسته و مینویسد: «گمان میکنم کم کسی ازایرانیان باشد که استاد برون رانشناسد. زیرا که خدمت او نسبت بایران منحصر بآثار ادبی او نبوده، درعالم سیاست نیزخدمات شایان بوطن ما نموده اما

خدمات ادبی آنمرحوم رابجرأت میتوانم سوگند بخورم که مابین جمع مستشرقین اروپا و آمریکا هیچکس این همه زحمت در این راه نکشیده است ، ومخصوصاً هیچکس بادبیات وذوقیات و معنویات ایران ، یعنی بافکار حکما وشعرا وعرفا و ارباب مذاهب آن مملکت این اندازه محبت خالص و عاری از هرگونه شوائب واغراض سیاسی وجاهی ومالی نورزیده‌است »!

ما کارنداریم که مرحوم قزوینی چه‌نوشته‌اند ، ومحبت ایشان وامثال‌ایشان به‌ادوارد برون ناشی از چیست . ایشان با شیوهٔ صلح کلی ووسعت مشرب که دارند درباره ادواردبرون ، عباس‌افندی . حزب بهائی ، وسایرمسلکهای باطله که اوهام بشربوجودآورده ، یادست مرموزاجانب برای برهم زدن وحدت واستقلال ما ، و جلوگیری از پیشرفت ایرانیان ومسلمانان ساخته است ؛ چیزها نوشته اند ، کـه شاید موردپسند بسیاری ازمردم بی‌قید وبی‌علاقه بدین باشد . ولی ما که ازدریچهٔ دین حنیف‌اسلام باوضاع‌مینگریم، نمیتوانیم حقایق‌رامبهم وسر بسته ودوپهلوباتلوّن حال و احتیاط همه جانبه بنویسیم ، بطوریکه طرفداران هر مسلك ومرامی آنرا پسندیده، وهمه‌کس‌حتی‌صاحبان مذاهب‌باطله‌وعمال‌اجانب را ازخودخشنود کنیم !

ادوارد برون چه‌نوشته‌است؟

آنچه موجب شد که مادر این خصوص بسط مقال دهیم ، یك مورد ازغرض ورزی وسوء نظر وی در تاریخ ادبیات ایران است.ادوارد برون درآن کتاب جلدچهارم ترجمه مرحوم رشید یاسمی صفحه۱۱۵تحت عنوان «غلبهٔ ملاها که فرداکمل آنها ملاّ محمد باقر مجلسی بوده است » مینویسد : «درعهد ملاّحسین(شاه‌سلطان‌حسین صفوی) آخرین‌پادشاه‌صفویه که‌مردی‌خوش نیت‌و بدبخت‌بود،علاوه‌بر خواجه‌سرایان یك طبقه دیگرنیزنشود ونما یافت وقوی شد . **اقتداراین‌طبقه چندان برای عالم روحانی‌یا مصالح ملی‌نافع‌نبود !این‌طبقه عبارت‌بودازعلمای‌روحانی‌بزرگ که ملامحمد باقرمجلسی‌قاتل‌صوفیه وکفارکه شخصی‌مهیب وهول‌انگیز بود**

برآنها ریاست وبرتری داشت. .

« مریدان ومعتقدان او گویند: پس از فوتش بقلیل مدتی، حوادث واغتشاشاتی رخ داد که در سال ۱۷۲۲ (میلادی ـ مقصود حمله محمود افغان درسنهٔ ۱۱۳۵ هجری به اصفهان است) بآن درجه ازسختی وتیرگی رسید، واظهار میدارند که فقدان چنان بزرگواری ایران را در معرض مخاطرات گذاشت ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق وقوّه انتقاد دارند ، آن پیشآمد ها را تادرجه‌ای مربوط بسختگیری ها و آزادی کشی های او و همفکرانش خواهند دانست » .

بطوریکه ملاحظه میشود این شرق شناس کهنه کار انگلیسی، بایرانیان سرمشق میدهد که اقتدار و نفوذ طبقه علماء بزرگ ومراجع دینی؛ چندان برای مصالح روحانی وملی ایران نافع نیست ! بنابر این تز «روحانیت ازسیاست جداست » که ساختهٔ دول استعمارگر آنها و بوسیلهٔ مبلغینی امثال « برون» یاد نوکران ایرانی خود میدهند، باید بمرحلهٔ اجرادرآید!

علامهٔ مجلسی را که (طبق دستورشرع اسلام) مخالف صوفیه و بت‌پرستان و یهود ونصاری ،وهموطنان ادوارد برون بوده که درزمان مجلسی باهمان نیرنك و تزویری که واردهندوستان شدندوبنام« کمپانی‌هند شرقی» کم کم آن کشورپهناور وپرنعمت را تصاحب کردند، تازه بداخله‌ایران‌نیزراه‌یافته بودند ، شخصی مهیب‌و هول‌انگیز معرفی میکند وبا تردستی مخصوصی گناه بی‌حالی شاه‌نالایق‌صفوی را بگردن او وهمفکران وی‌یعنی سایرعلماء بزرك‌شیعه‌میاندازد، وبا طرزماهرانه‌ای افرادفرنك‌رفته وساده لوح‌ایرانی ونسل‌جوان را ازدین وروحانیت منزجرنموده وتلویحاً سرمشق میدهد که‌ملت‌ایران نبایداجازه اظهار وجود به‌علمای‌مذهب بدهند ومطلقاً اهمیتی برای‌آنان قائل نباشند ، وباوامرآنها ترتیب اثرندهند ! !

ادوارد برون‌این‌موضوع‌را به تقلیدازهموطن‌خودپسرجان‌مالکم‌انگلیسیّ‌برای ایرانیان‌دیکته‌نموده ، وخود بامهارت تشریح کرده ، وازآن بهره برداری‌نموده است . از این جهت‌آنچه جان مالکم نوشته‌هم درزیر میآوریم وسپس پاسخ هردو

را یکجامیدهیم:

جسان مالکم انگلیسی چه نوشته ؟

سرجان مالکم که سه بار سفیر کبیر انگلیس دردربار فتحعلیشاه بوده است ، کتابی بنام تاریخ ایران درسه جلد بزرك نوشته که بفارسی نیز ترجمه ومنتشر شده است. وی یکی ازرجال سیاسی و نظامی انگلیسی بوده ، ودر «تاریخ ایران» لطمهٔ بزرگی بحیثیّت ایران زده است . زیرا درغالب موارد موقعیّت و مفاخر وحیثّیت ملی و دینی مارا برخلاف سیرهٔ تاریخ نگاری دگرگون ساخته و مورد نقد واستهزاء قرارداده ، وحقیرو کوچك شمرداست!

از جمله درجلداول کتاب مزبورصفحه ۲۸۳ ضمن بحث از اوضاع عصرصفویه و سقوط اصفهان بدست محمودافغان مینویسد : «منقول است که درمرض موت سلیمان (شاه سلیمان صفوی) امرائی که حضور داشتند مخاطب ساخته گفت : اگر آرامی میخواهید سلطان حسین رابسلطنت بردارید واگر افتخار ملك وملت مقصود است عباس میرزا رابشاهی اختیار کنید .

لکن خواجه‌سرایان که درآنوقت صاحب مناصب عالیه بودند بجهت مصلحت خودسلطانحسین را اختیار کردند. سلطان حسین پادشاهی ملایم طبع بود ودرمراعات ظاهر مذهب باقصی الغایه میکوشید . لکن این محاسن وی ازمعایب پدرش بیشتر سبب خرابی مملکت شد .

ملاهاوسادات بمناصب عالیه سربلند شدند ؛ وهرکجامدرسه‌ای بودمانندحریم **مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً** گشت . هرکس بهرعمل شنیعی حتی قتل نفس!اقدام کردی وچون ازهمه جا دستش کوتاه شدی بمدرسه پناه بردی ! وآن مدرسه بست بود ، واینهاهمه بدستورالعمل یکی از ملاّهای متعصّب که ملاّمحمد باقرمجلسی نام داشت بود (!) .

گویند چندروز بعداز جلوس سلطان حسین باغرای وی (یعنی مجلسی) حکم

کردجمیع شرابهاو گلابهائیکه متعلّق به پدرش بود بریزند وظروف آنهارا بشکنند وهمچنین بسبب اوجمیع طوائف وفرق مذهب اسلام صدمه خوردند. از آن جمله فرقهٔمتصوفه که آباء واجداد حسین خود از این فرقه بودند. حکم شد که هرجا خانقاهی از ایشان بود خراب کنند، واکابر ایشان باخراج یا بجلای وطن در اطراف عالم پراکنده شدند. از آن جمله شیخ محمدعلی حزین است که بهندوستان رفته در بنارس فوت شده».

پاسخ جان مالکم انگلیسی

این بود آنچه **جان مالکم** انگلیسی نوشته که با نوشته **ادوارد برون** چندان تفاوتی ندارد. نوشتهٔ این دو نفر نیز از کتاب «تاریخ انقلاب ایران» تألیف «کروسینسکی» و «شرح تاریخی تجارت انگلیسها از روی بحر خزر» تألیف «جونانس هانوی» است که این دو انگلیسی نیز در اواخر دورهٔ صفویه در اصفهان میزیستند.

بدیهی است اروپائیان سود پرست که بهمین منظور بایران سفر نموده وجز تأمین منافع وعظمت ملك وملت خود مقصودی نداشته، وبرای حفظ موقعیّت خویش بعکس ما ایرانیان ولو با تظاهر، سخت پابند دین خود بوده وهستند، نمیتوانند بسط وتوسعه دین اسلام ونفوذ علمای روحانی را که ضد مسیحیت میباشند به بینند، وناچار از آنند که باهروسیله شده، آنهارا درنظر خودی وبیگانه ازاعتبار واقتدار واحترام بیاندازند وجاده را برای پیشرفت نفوذ سیاسی وتأمین مقاصد استعماری خودصاف کنند.

جان مالکم در نقل مطالب فوق چنددروغ شاخدار گفته ومرتکب غرض ورزی صریح شده است. زیرا علّامهٔ مجلسی فقط چهار سال باشاه سلطان حسین معاصر بوده، وتقریباً چهل سال پیش از وی دارای وجهه عمومی وحوزهٔ درس هزار نفری وشیخ‌الاسلام اصفهان بود. بنابراین ملّاها وسادات نه تنها در عصر شاه سلطان حسین دارای نفوذ واقتدار بودند، بلکه از اوائل صفویه که مملکت در کمال امن

وآرامی بود ، دارای مناصب عالیه بوده‌اند .

آیامیتوان باور کرد که علامهٔ مجلسی مرتکبین عمل‌شنیع ، حتی قتل نفس را که بمدرسه پناه‌میبردند ، برخلاف دستور اسلام از مجازات معاف بدارد ، ودر پناه‌خود حفظ کند ؟ آیا این‌مطلب راماجز ازاین مردانگلیسی ، ازمورخ بی‌غرضی یا در کتابی دیده‌ایم ؟ !

آیاعلامهٔ مجلسی برای جلوگیری از شرابخواری دستور میدهد ، شرابها وگلابها (!) را بریزند ، وظروف آنرا بشکنند؟! فرض کنیم ریختن‌شراب مصلحت بوده ، گلاب چرا؟ وشکستن ظروف شراب طبق‌چه مجوزشرعی ؟ آیاعلامهٔ مجلسی نمیدانست که ازاین‌راه جلوشرابخواری گرفته نمیشود ؟

راجع بصدمه دیدن طوائف ضداسلام بعداً بحث میکنیم ، دربارهٔ اخراج‌شیخ محمد علی حزین از اصفهان ورفتن وی بهندوستان ، میگوئیم : شیخ محمد علی حزین در سال ۱۱۳٤ هنگام محاصرهٔ اصفهان توسط افغانها حضور داشته ، وبعد بوسیله‌ای ازمحاصره بیرون‌آمده وبهندوستان رفته‌ودر «بنارس» مرده‌است .

چنانکه خود وی در«تاریخ حزین»مفصلاً شرح فرار خود را از محاصرهٔ افغانهاداده وادوارد برون‌هم «درتاریخ ادبیات ایران» جلد چهارم نوشته است .
بطوریکه گفتیم وفات علامهٔ مجلسی سال ۱۱۱۰ بوده ، بنابراین شیخ محمد علی حزین چهارده‌سال بعداز رحلت مجلسی ، آنهم بوسیلهٔ هجوم افغان‌ها ، ومحاصره اصفهان نه سختگیری علامهٔ مجلسی‌ازاصفهان گریخته است‌فراراو که یك مرددینی وروحانی بوده‌چه مناسبتی باسخت گیری علامهٔ مجلسی داشته‌است؟ !

جان مالکم انگلیسی بعد ازآن دروغ پردازی‌ها در بارهٔ مجلسی که گناه سقوط اصفهان را باحکومت شرعی وی مربوط میسازد ، در دنباله مطلب سابق ، اینطور سوء استفاده میکند : «تغلّب افاغنه ازاین مقدمات نتیجه‌میگیرد» وادوارد برون‌نیزهمین نتیجه را گرفته که صریحاًمیرساند هردواز یك مکتب برخاسته اند ونزدیك استاد درس خوانده ، ویك‌هدف ومأموریت داشته‌اند !

«ملکم» درهمان کتاب تعریف زیادی ازشاه‌عباس اول میکند که چقدر اهمیت به ارمنی‌ها ومسیحیها میداد ، و آنهارا از پرداخت مالیات معاف داشته احترام زیادی برای آنها قائل بود ! !

نظریهٔ برون دربارهٔ شاه عباس ثانی

ادوارد برون هم در صفحه ۱۰۸ جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران دربارهٔ شاه عباس ثانی مینویسد : «شاه عباس ثانی روحی نجیب وبزرگ داشت. نسبت **بخارجیان مهربان بودوعیسویان را آشکارا حمایت میکردوابداً اجازه نمیداد که از نظر مذهبی با نان صدمه وارد آید!** ومیگفت: «هیچ کس جز خدا صاحب وجدان وعقیده آنان نیست. من فقط بجسم وظاهر آنان حاکم هستم وتمام رعایا بطورتساوی اهل مملکتند، پیرو هرمذهبی میخواهندباشند . شاه مأمور است که همه را بدون تفاوت ازعدل وداد بهره‌مندسازد»

توضیح ما

بطوریکه ملاحظه میشود «برون» شاه عباس ثانی رابخاطر اینکه باجانب و عیسویان آزادی کامل میداده و بر خلاف دستور قرآن مجید که میفرماید : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ**(۱) آنهارا باایرانیان برابر دانسته بود ، تمجیدمیکند واورا دارای روحی نجیب وبزرگ میداند !

ولی علامهٔ مجلسی که بوظیفه ملی ومذهبی خود عمل کرده ویك نفر ایرانی وطن دوست وبا شخصیت بوده وبکفار وبت پرستان هند ویهود ونصاری وصوفیه اجازهٔ خرابکاری وجاسوسی وضربت زدن بدین ومذهب شیعه نمیداده ، ونمیگذاشته آزادانه به تخریب دین و تضعیف روحیهٔ مسلمانان بپردازند ، و مسلما نان را از

(۱) یعنی : ای کسانیکه ایمان آورده اید ، یهود ونصارا رادوستان خود مگیرید ! آیهٔ ۵۱ سوره مائده

معاشرت باآنها وشرابخواری وفسق‌وفجور که‌ارمغان همشهریان ادواردبرون‌بوده است، نهی میکرده مردی مهیب وهول‌انگیز قلمداد کرده ، وگناه سقوط اصفهان‌و مملکت ایران‌را که پانزده‌سال‌بعد ازوی‌روی داده ، وهیچگونه‌ارتباطی‌بااو نداشته است ، ازناحیهٔ‌آن مردعالیقدر ایران واسلام می داند ! ٠

نظریهٔ برون دربارهٔ شاه سلطانحسین

«ادوارد برون»درصفحه ۱۱۰ جلدچهارم تاریخ خود شاه‌سلطان حسین‌را این طور معرفی میکند :«این پادشاه حالت طلبگی داشت وازفقه بی اطلاع نبود وبی‌اندازه در تحت‌نفوذ ملاّها واقع میگشت ودر انجام مراسم‌دینی‌وتلاوت‌قرآن‌جدّی بلیغ داشت .

بحدی که برای خودلقب «ملاّ» تحصیل کرده بود . هرچند بدواً در نهی منکرات سعی کامل مبذول میداشت، امابعدها باصرار مادربزرگ وابرام ندمای شرابخوار وخواجه سرایان جام‌طلب لب بآن مایع ممنوع آلوده ساخت وبتدریج چنان دروی تأثیر نمود که بهیچوجه مقتضیات کار را رعایت نکرده‌تمام مشاغل رااختیار ندما وخواجگان خود وامیگذاشت که هرطور میل دارند امور مملکت راحلّ وعقدنمایند . آنان نیزباکمال خودسری رفتار میکردند »

توضیحات ما

ازاین گفته میتوانیم اتخاذ سند کرده وبگوئیم : آری تا علاّمهٔ‌مجلسی زنده بود مملکت ایران باقلّت تدبیر پادشاهش محروس بود وبا مرگ وی روبویرانی نهاد ! زیرا چنانکه گفتیم وفات علامهٔ مجلسی‌سال۱۱۱۰وسقوط اصفهان‌سنهٔ۱۱۳۵ بوده . وبگفتهٔ برون «شاه‌سلطان حسین‌بدواً درنهی منکرات سعی کامل داشت ودر انجام مراسم دینی وتلاوت قرآن‌جدّی بلیغ مبذول میداشت ، ولی‌بعدها باصرار مادربزرگش (زوجه‌شاه عباس ثانی که برون‌خیلی ازوی تعریف‌میکند) وندمای

شرابخوار ! ! وخواجه‌سرایان » میگسار وبی‌حال وعیاش‌ازآب درآمد .

بعلاوه بطوریکه همه‌مورخین نوشته‌اند واز جمله سرجان مالکم‌نیزدرتاریخ خود مفصلاً نوشته ابتدای برخورد افغانها باایران برسر عزل‌حکومت قندهاربود که ازطرف شاه سلطان‌حسین یکنفر ارمنی گرجی را بحکومت آنجا منصوب‌داشته بودند ، هرچند مردم افغان از ظلم این حاکم ارمنی نزد پادشاه نالایق مسلمان دست بتظلّم‌برداشتند،سودی نبخشید،تااینکه«میروس» افغانی‌پدرمحمودافغان بقندهار حمله‌آورد وآنرا تصرّف کرد ! این واقعه یکسال بعد ازفوت علامه مجلسی بود آنهم برسرعزل‌یك حاکم ارمنی !!

درواقعه اصفهان نیز چنانکه‌سرجان مالکم‌"نوشته‌وزیرجنگ‌پادشاه‌متعصّب شیعه «والی عربستان » یك نفرسنّی بوده که خودرا در مرکز دولت شیعه جازده بود ، واو بود که مقدّمات‌سقوط اصفهان‌را فراهم‌آورده، نمیگذاشت سلاح‌ونفرات کافی برای مقابله باافغانهابیرون شهر فرستاده شود ! تا کم کم اختیارازدست‌شاه بیرون رفت، ووالی سنّی‌عربستان منظورخود را عملی‌ساخت‌ومملکت شیعه‌رابدست محمود افغان‌سنّی داد!

ازاینجا بخوبی پیداست که شاه سلطان حسین‌بعدازفوت‌علاّمهٔ مجلسی مرجع بزرگ‌روحانی‌ایران‌تغییرروّیه‌داد،وافرادفرومایه‌ومغرض‌وخائن‌بروی‌مسلط‌شدندتا جائیکه‌نه‌تنها دیگرتدبیروسیاست‌وحوصلهٔ مملکت‌داری‌نداشت، بلکه آن‌جنبهٔ‌تدین واظهار مسلمانی راهم کنار گذاشت ، ودراین پانزده‌سال بعداز رحلت‌علاّمهٔ مجلسی شیخ الاسلام مقتدر اصفهان ، ندمای شرابخوار، وزرای خائن ، و خواجه سرایان بقدری آزادی عمل‌پیدا کرده و درفساد فرورفته وشاه را احـاطه کرده بودند که بقیمت سقوط پایتخت وانقراض سلسلهٔ صفویه تمام شد !

ولی‌ادوارد براون‌وسرجان‌مالکم دومأمور کهنه کارووزیدهٔ‌انگلیسی‌ایران‌ـ دوست ! گناه شرابخواری وبی‌حالی شاه، وسلطهٔ حاکم ارمنی برسر مسلمانان ،و فسق وفجور درباریان وخیانت وزیر سنّی‌را ،بگردن علاّمهٔ‌مجلسی پیشوای توانای

شیعه ومرد نامی ایران انداخته ، وبدینوسیله ایرانی را از نضج گرفتن علماء و روحانیون برحذرمیدارد ! معلوم نیست چراجناب ایشان‌این‌نصیحت را بملل اروپا ومخصوصاً ملت انگلیس‌نمیکند که از نفوذ مقامات روحانی نصاری واطاعت‌ازپاپ اعظم ! برحذر باشند ، ونمیگوید که: اقتدار آنها بصلاح ملت‌ومملکت‌نیست ؟ ! . معلوم میشود آنچه برای آنها نان‌است برای‌مابلای جان است !

مادرتاریخ صفویه میخوانیم که‌درزمان‌سلاطین‌بزرگ‌صفویه‌شاه‌اسماعیل وشاه طهماسب‌وشاه عباس‌اول،علما بیشتر باشاه مربوط بودند ، بطوریکه صدراعظم‌هااغلب ازمیان‌علمای‌بزرگ‌انتخاب‌شده‌ومجلس‌شاه‌پرازفقهاومجتهدین‌بوده‌است! جالب‌توجه اینست که نه‌تنها درآن زمانها اقتدارونفوذ علما موجب سقوط مملکت وضعف شاه نگردید، بلکه‌ایام‌درخشان‌وعصرطلائی‌دولت‌صفوی‌همان زمانها بوده‌است ، فتوحات پادشاهان وتدبیر وسیاست‌مداری‌آنها وعمران وآبادی کشور ایران درعصر صفویه همه‌وهمه درعصر این سه پادشاه بزرك بوده‌است .

ولی در عصرشاه سلطان حسین ، درمیان تمام وزرای اوحتی یك عالم دینی نبود ودرباروی بعداز رحلت‌علامهٔ مجلسی دربست دردست خائنین ورجال تن‌پرور وشرابخواران بود .

شاه سلطان حسین فطرتاً مردی‌سخیف ونالایق بود ، چنانکه گفتیم اوفقط چهارسال اوائل سلطنتش باعلامهٔ مجلسی معاصر بوده ،ودرآنموقع هنوزآثار عدم لیاقت ولاابالی گری اوآشکار نبود. پیشتراز صاحب‌حدایق نقل کردیم که‌آن‌عالم بزرگ قبل از سرجان مالکم‌وادوارد برون ؛ اورابه قلّت‌تدبیر وضعف‌بسیارمعرفی کرده‌است (۱) .

نظر برون دربارهٔ اسلام وشیعه

ادواردبرون درجای دیگراز تاریخ خود که نثر نویسان ایران را معرفی

(۱) صفحه چهل‌ودو را بخوانید

میکند تحت عنوان «خدمات مجلسیها» شرحی در بارهٔ علاّمهٔ مجلسی نوشته است که هرچند ازآنان تمجیدمیکند ، ولی باز نتوانسته است بی‌علاقگی خودرا از زحمات آنهادر رواج دین اسلام ، پنهان بدارد !

وی درفصل نهم جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۹۱ مینویسد : «پیش از این گفتیم که : در موقع ظهور شاه اسماعیل ورسمیّت دادن بمذهب شیعه کتب فارسی راجع باین موضوع چقدر قلیل بود و بنا بر مندرجات « روضات الجنات » ملاّ محمد تقی مجلسی شخصی بود که بعداز استقرار سلسلهٔ صفویه به نشر احادیث شیعه همت گماشت. پسرش ملاّ محمد باقر مجلسی در همین زمینه کتاب عظیم بحارالانوار را بعربی نوشت وتصانیف ذیل را بزبان فارسی تحریر کرد . . .

وپس از ذکر کتب فارسی علاّمهٔ مجلسی میگوید : «اماجای عجب است که در ضمن این کتب نام یکی ازمهمترین تألیفات او(حقّ الیقین) برده نشده است ، این کتاب در ۱۱۰۹ هجری ۱۶۹۸ (میلادی) تألیف شده وباکمال نظافت در ۱۲۴۱ (هجری) و۱۸۲۵ (میلادی) در طهران چاپ گردیده است. مرحوم (ام . ازوبی برستین کازیمیرسکی)عازم شد که این کتاب را بفرانسه ترجمه نماید ، امااز خیال خود انصراف یافت ، ونسخهٔ اصل ترجمهٔ خودرا نزدمن فرستاده تقاضا کرد که کار اورا بپایان ببرم **اما متأسفانه هیچوقت فراغت نیافتم که این خدمت را انجام بدهم(!) اگرچه به زحمتش میارزید (!!!) زیرا که هیچ ترجمهٔ واضح ومعتبری از عقائد شیعه در هیچ زبان اروپائی موجود نیست» !!**

نظریهٔ ما دربارهٔ ادوارد برون انگلیسی

چطور ما میتوانیم ادوارد برون را ایران دوست بدانیم ، بااینکه اوخود را حاضر نکرده ترجمهٔ حقّ الیقین علاّمهٔ مجلسی رابرای اطلاع اهل اروپا که بقول وی هیچگونه اطلاعی از مذهب شیعه ندارند ، تمام کند ؟ معرفی مذهب شیعه ، که مذهب رسمی ایرانیان بود آیا خدمت بایران نبود؟ آیا علاّمهٔ مجلسی ایرانی نیست؟ کسیکه

ازسیر تا پیاز ایرانی‌را به‌اروپائیان شناسانده است ، اگر این دانشمند بزرگ ایرانی وخدمات مؤثر اورا در بر گرداندن احادیث عربی به نثر سلیس وساده فارسی، هم‌درست مورد بحث قرار میداد ویك کتاب آنها را ترجمه واز بودجه اوقاف منتشر میکرد چه میشد .

بسیار شگفت‌آور است که‌مرحوم قزوینی برخلاف شواهد زنده،سوء نظرو دسیسه‌بازیهای‌مستر برون که‌ازجمله‌همین‌مورد گویاو نوشته‌صریح اوست ، مینویسد: محبت‌او بعالم‌اسلام عموماً وبایران وایرانیان خصوصاً فی‌الحقیقه حدی‌نداشت (!) و هیچ غرض مادی عملی‌از قبیل جاه‌و یامال یاسیاست یاخدمت بوطن خود (!!) وامثال ذلك در آن ملحوظ نبوده ! (۱)

ادوارد برون که آن همه کتاب ومقدمه ومقاله در بارهٔ بابی‌ها ، ازلیها ، و بهائیان ایران نوشته ، ده‌ها رساله و کتاب در بارهٔ صوفیه وخرقه وخانقاه‌وعقائد و خرافات آنها تحریر کرده ، و آن‌همه ازروزنامه نویس‌هاو تصنیف‌سازان عهدمشروطه تعریف کرده است ، چرا بایدبامجلسی یکی‌از بزرگترین‌شخصیت ایرانی ، میانه‌ای نداشته باشد ؟ پاسخ‌آن‌یك جمله‌است و آن‌اینکه : تقویت‌روحانیون بزرگ‌ورواج دین‌اسلام بضرراروپائیها ودشمنان ایران است ! وآنها نمیتوانند نقشه‌های‌خوددرادر داخله ایران عملی‌سازند ، وهمه چیزمارا به‌یغما ببرند ، حتی‌رجال‌مارا دست‌بسته دراختیارخود داشته باشند وبنفع‌مطامع خود برقصانند ! پس بایداین‌طبقه‌را کوبید تاسر بلند نکنند، وبالنتیجه راه برای استعمار گران‌بازشود . چنانکه این نقشه‌بعد از ادوارد برون هم عملی‌شد ونتیجهٔ مطلوبی هم‌داد ! بهرحال‌آنچه ادوارد برون‌در مواردی از « تاریخ ادبیات‌ایران » و « طب‌اسلامی » که‌تقدم پزشکان ایرانی‌را درعلم‌طب بسبك زننده ومسخره‌ای‌شرح‌داده است ، و «مقدمهٔ‌نقطة‌الکاف» که‌برای تقویت فرقه‌ازلی وبهائی وحفظ ومعرفی‌آنها بخارجیان وایجاد اختلاف درداخله

(۱) بیست مقاله قزوینی

ایران نوشته ، ومخصوصاً « یکسال در میان ایرانیان » (۱) خود وسایر رسائل و کتابهایش با آشنائی کاملی که بروحیات ایرانیان داشته ، نوشته‌است ، طوری نقّادان منصف ومحقّق بی غرض‌را بدگمان میکند که نمیتوانند محبتهای اورا نسبت به‌ایران وایرانی،واقعی و نشانهٔ صمیمیت و بی‌غرضی دانسته وعاری ازهر گونه اغراض‌سیاسی وشائبه استعماری بدانند !

دوستان ومقلّدین وی‌اصرار دارند اورا یك‌فرد اروپائی عاشق ایران بدانند و خدمات اورا نسبت بایران بی آلایش نمایش دهند ؛ ولی بگفتهٔ وی **کسانیکه بیشتر دماغ تحقیق وقوهٔ انتقاد دارند** ، خدمات اورا برای مقابله با حریف شمالی یعنی دولت‌تزارروس که درآن‌ایام‌چشم بمنافع ایران دوخته بود دانسته ، و عقیده دارند که مستر برون یك فرد انگلیسی کهنه کار وشرق شناس ورزیده بوده ، که وجود نافع‌او دراوائل قرن‌بیستم ودورهٔ امپراطوری انگلیس ، از نظر دوراندیش اداره شرق وزارت خارجه انگلستان و سا زمان حساس « انتلیجنت سرویس » مستور ومعطّل‌نمانده است . مخصوصاً باسوابق‌وخاطرات بسیارتلخی که‌ماایرانیان ازدسیسه بازی‌های اجانب بخصوص نژادانگلیسی وبالاخص مستشرقین‌آنهاداریم، چگونه‌میتوانیم‌نظریهٔ‌مرحوم‌قزوینی‌وهمفکران اورا دربارهٔ ادواردبرون بپذیریم، واورا خدمتگذار ایران وایرانی بدانیم ؟ !

تصویر علامهٔ مجلسی

تقریباً سه عکس وتصویرازعلامهٔ مجلسی دردست هست . تصویر اول همان است که درمقبرهٔ مرحوم مجلسی (اصفهان) بوده ودرسال ۱۳۲۳ شمسی باوصیت‌نامه‌آنمرحوم ، دریك صفحه بزرگ‌چاپ ومنتشر ودر « ریحانة‌الادب » وبعضی از کتابها نیز کلیشه‌شده است .

---

(۱) دربحث از «بهائیگری» ازمندرجات این‌کتاب وی‌که کاملا منظورسیاسی اورا روشن میسازد سخن خواهیم گفت .

تصویر دوم درجلد اول«بحارالانوار»طبع «دارالکتب الاسلامیة حاج شیخ محمدآخوندی» چاپ شده ، ومانیزازروی کلیشه‌آن ، دراین کتاب‌چاپ کردیم .

تصویرسوم‌متعلق‌بآقای‌سید محمدمشکوة استاد دانشگاه تهران‌بوده که درجلد اول فهرست کتابخانه‌ایشان که بدانشگاه‌تهران اهداءنموده‌اند ، چاپ شده .

ما برای اطلاع ، نامه‌ای بآقای مشکوة نوشته ودربارهٔاین‌تصویرهاواصالت تصویر متعلّق بخودشان توضیح‌خواستیم، ایشان درجواب نوشته‌اند :

«تصویری که در کتابخانهٔ اهدائی بنده موجود است : وعکسی ازآن‌درجلد اول فهرست کتابخانهٔ مزبور بچاپ رسیده ، معتبرترین عکسی است که ازمرحوم مجلسی وجود دارد . زیرا این‌تصویر را مرحوم‌آقا نجف نقاش معروف(که چند سالی بعد ازمجلسی درگذشته) با قلم‌توانای خود نقاشی کرده ، وبسیارهنرنمائی نموده است . در این‌تصویر اصل مینیاتور با یك کتیبهٔ نقاشی وتذهیب عالی‌درجزو کتابخانه اهدائی این‌بنده در کتابخانهٔ دانشگاه موجود میباشد که درقاب خـاتمی گذارده‌شده‌ودرصندوق نسوز نگهداری میشود» .

تصویری که دراین کتاب کلیشه شده‌چند فرق‌جزئی باتصویرمتعلّق‌بکتاب‌ـ خانهٔ آقای مشکوة دارد . درآن‌تصویر فرورفتگی بالای بینی‌نیست ، وبینی کمی فربه‌تر است . بعلاوه محاسن مرحوم مجلسی سفیدتر و کوتاه‌تر وشخصاً باحال‌تر میباشد . خطوط‌عمامه ولباس هم در این‌تصویر درشت وروشنتر است ، وجز اینهـا چندان فرقی ندارد .

علامه مجلسی و صوفیه

سلاطین‌صفویه‌از یك‌خاندان آذربایجانی صوفی‌مشرب بودند . مردنامی این سلسله‌شیخ‌صفی‌الدین‌اردبیلی‌است که‌میگویند خودصوفی بوده و مدتی دنبال انسان کامل میگشته ، ودرشیراز بملاقات شیخ‌سعدی‌رفته ولی صحبت اورا نپسندیده سپس نزد شیخ زاهد گیلانی رفته ودامادا‌وشده‌است .

فرزند اوسلطان جنیدو نوه‌اش سلطان‌حیدر پدرشاه اسماعیل‌صفوی نیز ریاست صوفیان شیعه‌اردبیل و آذربایجان را داشته‌اند ، ولی درست معلوم نیست که آنها تا چه اندازه‌پای‌بند تصوف بوده‌اند. آیا آنها هم‌چله نشینی‌وترك حیوانی ، ذکرجلی، ذکرخفی ، سماع ، وجد ؛ رقص وپایکوبی راما نند سایرفرق صوفیه با کم وبیشی اختلاف شعارخودساخته بودند، یافقط نظر باوضاع محیط واستفاده ازفرصت بمنظور سیاسی‌وقیام‌مذهبی‌علیه حکومت‌سنّی که درایران‌حکمرانی میکردندبصوفیگری‌دل بسته‌بودند ؟ بنظرما آنها ابداً بمقررات درویشی وبدعتهای صوفیانه که ازاهل تسنّن سرچشمه گرفته است ، اعتنا نداشتند وخرقه و کرسی نامه وسلسله وطریقتی نمیشناختند .

زیرا می‌بینیم ملاّ عبدالرحمن‌جامی شاعر وصوفی معروف باهمهٔ شهرتی که «شیخ صفی‌الدین اردبیلی» داشت در کتاب «نفحات‌الانس» که شرح حال سلسلهٔ مشایخ‌صوفیه‌است، ازوی نام‌نبرده ، وسایرین هم‌اصلاً سلسله‌ای برای شیخ صفی‌-الدین واولاد واتباع وی ذکرنکرده‌اند .

اگربعضی ازاکاذیب‌در کتب صوفیه‌راجع بکشف و کرامات وی دیده شود، همه‌ساختهٔ صوفیه‌عهد صفویه است که بعنوان تملّق وچاپلوسی درنزد پادشاهان این دودمان ، دست‌باین مجعولات زده وشیخ صفی‌الدین رایك صوفی تمام عیار معرفی مینمودند .

آنچه‌ازآثار صوفیه در ظهوراین سلسله می‌بینیم اینست که «صفویه» درمقابل شیوع تصوّف دربین اهل‌تسنن ، جمعی‌از شیعیان رانیز بدین‌نام خوانده وآنهایك جبهه‌واحد ومجهّزسیاسی تحت‌عنوان «صوفیه» که نزدعموم اعتباری داشتند بمنظور گرفتن زمام امور ازدست سلاطین وامرای ترکمانان «آق قوینلو» که بر فارس وآذربایجان وغرب‌ایران‌حکومت میکردند ، وهمه‌از سنیان متعصب بیگانه بودند تشکیل دادند . آن جبهه‌را که بعدها بصورت‌نیرومندی درآمده‌«قزلباش» میگفتند . شعاراینان حتی‌سالها بعدازروی کارآمدن سلاطین صفویه ، اطاعت از مرشدکامل

یعنی شاه وقت بود .

از اینجا پیداست که تصوف صفویه جنبهٔ سیاسی داشته ، و گرنه «شاه» کجا ومرشد کامل کجا !!

صفویه‌ازصوفیه‌همان‌استفاده‌رامیکردند که‌عثمانیهای‌ترکیه‌مینمودندچه‌دولتهای عثمانی‌دراوائل کارازوجودفرقه‌های‌متنفّذدراویش‌ومخصوصاً‌سلسله‌نقشبندی و بکتاش‌که هم سرباز بودند و هم درویش ؛ استفاده‌میکردند.چنانچه درمیان عیسویها تامدتی پس از جنگهای صلیبی همین رسم‌متداول بود ومردمی‌نیم‌نظامی ونیم‌مذهبی‌شوالیه دوتامپل‌وشوالیه سوسپیتالیه‌وشوالیه‌توتونیك وجود داشتند (۱)

غیراز این هیچ گونه اثری‌از ذکر وسلسله و طریقت واجازه‌وتلقین واین بازیها که شالودهٔ‌صوفیان سنّی وشیعه‌است ، درزندگی سلاطین‌صفویه‌دیده‌نمیشود .

نفوذ علمای شیعه در دورهٔ صفویه

بهمین جهت می بینیم وقتی صفویه بر سر کار آمدند ، بجای اینکه بازار صوفیگری رونق گیرد ، علماومجتهدین شیعهٔ‌عرب وعجم باین کشور شیعه‌شده روی آوردند.مانندمحقّق اول شیخ علی کرکی ، شیخ لطف‌الله میسی که مسجد اوهنوز دراصفهان معروف است ، شیخ‌حسین‌بن عبدالصمد پدرشیخ بهائی، وخود شیخ بهائی وشیخ‌علی منشار پدرزن او که همه‌از علمای عرب جبل عامل بودند ، ومانند میر غیاث‌الدین‌منصور شیرازی ، میرداماد ، علامهٔ مجلسی اول ودوم که همه در دولت صفویه‌دارای‌مناصب‌مختلف‌شیخ‌الاسلامی‌یامنصب‌وزارت‌ومشاورت‌شاه‌بودند، ودر تمام دوران صفویه‌یك‌صوفی‌ودرویشی را نمی‌بینیم که سمتی‌یافته و کرّوفرّی داشته است.

البته‌معلوم است که هرچند تصّوف‌صفویه جنبهٔ سیاسی‌داشته ، ولی درویشهای دوره گرد وعرفان بافان بی‌قید وبند که جنگ هفتاد ودوملت را همه عذر نهاده بودند، ازفرصت استفاده نموده وازاین عنوان واشتهار اجداد صفویه بتصّوف (بهر

(۱) تاریخ‌عمومی قرون‌وسطی ،عبدالحسین‌شیبانی جلد۲ص ۲۸

معنی که واقعاً بوده) استفاده میکردند ، وشاههم احیاناً از خانقاه ساختن‌ومعرکه‌گیری آنها جلوگیری نمی‌نموده است ولی ازاین حدود تجاوز نکرده‌اند .

دانشمندانی که علیه صوفیه قیام کردند

نخستین کسیکه علماًدر دولت صفّویه باصوفیه درافتاد وعقائد خرافی آنها را بباد انتقاد گرفت ، عالم عظیم الشّأن ملّا محمد طاهر قمی استاد اجازهٔ علامهٔ مجلسی بود که شیخ‌الاسلام قم‌بوده، وازمحدّثین نامور بشمار میآمده.اصلاً شیرازی ولی درقم سکونت داشته‌چنانکه خودمیگوید نخست بی علاقه بصوفیه نبوده ولی بعدها که پی بفسادمشرب آنها میبردسرسختانه بمبارزه باآنان قیام میکند ،آنهم در دولت صفویه که صوفیان بیادآن شارب میجوند ! ملّا محمد طاهر کتابهائی چنددر ردّصوفیه نوشته که ازجمله «ملاذالاخیار» بعربی ، و«تحفة‌الاخیار» بفارسی سلیس وپرمغز است (۱) .

ملّامحمد طاهر درمبارزهٔ خود ؛ برای ازمیان بردن صوفیه چندان توفیقی نیافت‌وفقط توانست‌زمینه‌را برای‌دانشمنددلسوزو بیداروزنده‌دل آینده علیه‌رواج‌بازار بوق‌وپوست و کشکول و بدعتها وخرافات صوفیه‌آماده سازد . بعدازوی شاگردش علامهٔ مجلسی راه اورا دنبال کرد وعملاًجلو بدعتهای آنها راگرفت ودر کتابهای فارسی‌وعربی خودسخت‌بر آنها تاخت . چنانکه‌قبلاًدرصفحهٔ چهل‌ودوازشیخ یوسف بحرانی صاحب حدائق در ایـن خصوص وازگفتهٔ «برون»و«مالکم» انگلیسی ، اشاره‌ای رفت .

بعداز علامهٔ مجلسی در اواخر سلطنت آغا محمد خان قاجار ، دوباره مردم بشارب گذاری وبیعاری وبیکاری وبی‌بندوباری یعنی‌صوفیگری خوگرفته‌بودند ،

(۱) کتاب«تحفة‌الاخیار» چاپ ومنتشرشده . مطالعه‌آنرا بعموم خوانندگان محترم توصیه میکنیم .

درابن کتاب شمابخوبی‌پی بماهیّت‌تصوف واوهام‌وعقائدخرافی‌صوفیه‌میبرید.

و مرشدانی همچون معصومعلی هندی(۱) که مردی مرموز و مجهول الهویّه بود و نسب‌اوهنوزهم معلوم‌نشده ، ومریدان اونور علیشاه،فیضعلی شاه اصفهانی ، معطر-علیشاه ، مظفرعلیشاه ، رونقعلی‌شاه کرمانی‌وغیره‌پیداشده ، بازارخرافات رارونق بخشیدند.دراین‌موقع‌باقیام نابغهٔ بزرگ **آقامحمد علی کرمانشاهی** فرزندارشد استادکل **وحیدبهبهانی** مؤلف کتاب «مقامع‌الفضل» که خودباسه واسطه خواهر-زادهٔ‌علامهٔ‌مجلسی‌است ، بکلی‌تارومارشدند . بطوریکه‌قریب‌پنجاه‌سال‌صوفیگری ازاین مرزوبوم ورافتاد . آنگاه دردولت محمد شاه قاجار وصدارت وزیراو حاج میرزا آقاسی که‌یك درویش‌خرافی‌ومهمل وبی‌اراده بود از گوشه و کنار مملکت ، سرو کلّهٔ دراویش‌بابوق و کشکول پیداشد ، و کم کم ایران رابصورت‌جنگل‌مولا درآورد !

صوفیّه مانند هرفرقه گمراه و اقلیت بی‌ثباتی که طبق معمول هردانشمند پارسای زاهد و خوشنامی را بخود منتسب میدانند ، علامهٔ مجلسی اول را جزو علمای‌متمایل به‌تصوّف‌دانسته وازیك‌جمله‌علامهٔ‌مجلسی‌دوم در مقدّمهٔ «زادالمعاد» که گفته «صوفیان صفوت نشان» ونامه‌ای که مؤلف«طرائق»نسبت باوداده وهیچگونه دلیلی بر صحّت آن دردست نیست چنین وا نمود کرده‌اند که اونیز بی‌میل بصوفیه نبوده ، ونتیجه گرفته اند که موضوع مخالفت‌علامهٔ مجلسی‌باصوفیه حقیقت‌ندارد .

البته‌این‌پندار واهی، یاصحنه‌سازی عده‌ای‌از صوفیه است ،و گرنه عدهٔ دیگر که‌نتوانسته‌اندمخالفت مجلسی راباصوفیه توجیه کنند،سخت باعلامهٔ‌مجلسی‌مخالف هستندونسبت بآن مردبزرگ شیعه‌عناد میورزند .

این‌صحنه سازیها نمیتواند ،مجلسی را با صوفیه سازش‌دهد ... !

---

(۱) برای اطلاع ازچگونگی پیدایش این شخص‌درایران وتجدید حیات صوفیه بعد ازصفویه ورواج‌آنها دردورهٔ قاجاریه ، وماجرای قتل‌عام‌آنها ومکاتباتی که بین‌فتحعلی‌شاه وصدراعظم وعلامه بزرك آقامحمدعلی کرمانشاهی دراین‌بارهٔ‌ردوبدل‌شده‌است ،رجوع کنید به کتاب«وحیدبهبهانی»تألیف نویسنده.

گفته‌وی درمقدمهٔزادالمعاد بملاحظه‌پادشاه‌وقت‌شاه‌سلطان‌حسین صفوی بوده که‌اجداد خودرا صوفی میدانسته اند. آنهم چه‌صوفی ؟ چنانکه گفتیم درست معلوم نیست ! !

مجلسی اول درشرح فارسی (من لایحضره الفقیه)درشرح حدیث«بادِرُوا اِلیٰ رِیاضِ الْجَنَّةِ قالُوا یا رَسُولَ اللّٰهِ وَما رِیاضُ الْجَنَّةِ؟ قالَ حِلَقُ الذِّکْرِ »مینویسد: مقصود از حلقه‌های ذکر مجلسی است که در آن‌ازعلوم دینیه‌یامواعظ‌حسنه گفتگو شود ، چنانچه ازائمه چنین واردشده . واما«ذکرجلی»صوفیه‌از ائمه چیزی بما نرسیده ، وازسنیان‌وفاسد وباطل ومخالف‌آیات قرآن‌است»! !

آیا چنین کسی میتواند صوفی یامایل بصوفیگری باشد ؟ علامهٔ‌مجلسی نیز در کتابهای«عین‌الحیات » و«حق الیقین» وموارد‌ی‌از«بحارالانوار»و«مرآت‌العقول» شرح کافی ، ورسالهٔ«اعتقادات» سخت ازصوفیه نکوهش فرموده وبارِوایات‌اهلبیت تمام فرقه‌های‌آنها را خارج ازاسلام وتشیع‌دانسته وآنها رابدعت‌گذارد در دین معرفی کرده واز پدرش‌دفاع نموده‌است .

گفتار علامهٔ‌مجلسی راجع بصوفیه دررساله اعتقادات

از جمله دررسالهٔ «اعتقادات» مینویسد : جماعتی ازمردم عصرما بنام«صوفیه» بدعتهائی اختراع کرده وآنرا مسلك خود قرار داده وگوشه گیری ورهبانیت را شعارخود ساخته‌اند تابنظرخود بدانوسیله خدارا عبادت کنند !

با اینکه پیغمبر ازرهبانیت وگوشه گیری از خلق نهی‌فرمود ، ودستور داد که‌مسلمانان باید ازدواج کنند ، وبامردم معاشرت نمایند ، ودر اجتماعات‌مسلمین حاضر شوند ، وبا مؤمنین‌نشست وبرخاست کنند ، ویکدیگر رابراه‌خیر وصلاح واعمال‌نیك هدایت وراهنمائی کنند،واحکام‌خدا ومسائل‌دینی‌بیاموزند وبدیگران یاد دهند ، وعیادت بیماران‌بنمایند ، وتشییع‌جنازه وملاقات مؤمنین وسعی‌درانجام حوائج آنها داشته باشند ، وامر بمعروف ونهی از منکر بنمایند ، وحدود الهی را جاری سازند ، واحکام خدارامنتشر کنند، در حالیکه رهبانیتی که صوفیه‌اختراع

کرده‌اند مستلزم ترك تمام این واجبات ومستحبات است ! **بعلاوه صوفیه در ایـن** رهبانیت (گوشه گیری‌وخانقاه‌نشینی) عبادتهای ساختگی پدیدآورده‌اند .

ازجمله‌این‌عبادات‌ساختگی«ذکرخفی»است که‌نزدآنهاعمل‌خاصی‌است‌وباهیئت مخصوصی‌معمول‌میدارند. نه آیه‌ای‌ونه‌روایتی‌درباره‌این‌ذکرخفی از شرع‌مطهروارد نشده‌ودر هیچ کتابی هم‌پیدا نمیشود که البته‌این خودبدون هیچگونه شك‌وتردیدی بدعت‌است وپیغمبر ﷺ فرمود : **كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَكُلُّ ضَلالَةٍ سَبِيلُهَا اِلَى النَّارِ.**

یعنی : هر بدعتی گمراهی است وهر گمراهی راهش بطرف جهنم‌است .

از جمله‌آن بدعتها «ذکر جلی» است که درآن حالت با اشعار ونعره الاغ آواز میخوانند ، وعربده میکشند ، واین‌را عبادت خدا میدانند وعقیده دارند که جزاین دوذکر وبدعتها ، خدا عبادت دیگری ندارد ، وبدینگونه تمام واجبات و مستحبات ونوافل‌را ترك‌میکنند ، وهر گاه نماز میخوانند مثل مرغی که پی درپی منقاربزمین‌میزند ،باعجله وشتاب قناعت میکنند ، واگر ترس ازعلماء نبود ، حتی این نوع‌نماز خواندن راهم بکلی‌ترك میکردند ! !

صوفیه لعنهم‌الله تنها باین بدعتها اکتفا نکرده‌اند ، بلکه اصول دین را نیز تغییرداده‌اند ، وقائل به **وحدت وجود** شده‌اند.معنی‌وحدت وجود که دراین زمان مشهور است‌واز مشایخ‌آنها شنیده‌میشود کفر است‌ونیز صوفیه‌عقیده‌مندبه‌جبروسقوط عبادات وغیراینها ازعقائد فاسد وسخیف هستند .

پس **ای برادران‌من!** دین وایمان خودرا ازفریبهای این شیاطین ودغلبازی آنها حفظ نمائید ، واز خدعه ونیرنك ساختگی‌آنها که دلهای مردم نادان بدان متمایل میگردد ، پرهیز کنید ! »

چون صوفیه پدرش مجلسی اول‌را نظر بتقوی ومقام معنویش طبق معمول صوفیان بخود منتسب مینمودند ، درآخر همین رساله میفرماید : **مباداگمان بد درحق پدرم علامهٔ مجلسی ببری وآورا صوفی‌بدانی زیراوی پاك‌تراز اینست که دامنش بلوث تصوفآلوده شودومن ازهرکس‌آشناتر بحال پدرم‌میباشم!**

نظریۀ علامۀ مجلسی در حق‌الیقین و عین‌الحیات

راجع به تمام فرقه‌های صوفیه شیعه وسنی

علامۀ مجلسی در کتاب فارسی «حق‌الیقین» که آخرین تألیف پراثر وذیقیمت اوست ، وهمان‌است که مرحوم سید عبدالله‌شبر؛ آنرا باجزئی تغییری بعربی ترجمه کرده‌است، درمبحث‌اثبات وجودخدا؛ وبحث صفات‌سلبیۀ باریتعالی‌مینویسد : هفتم آنکه حق‌تعالی باچیزی متحد نمیشود . زیرا که اتحاداثنین (دوچیز) محال است واورازن وفرزند نمی‌باشد ، ودرچیزی حلول نمیکند . چنانکه نصاری میگویند که‌حضرت عیسی فرزند خداست ؛ یاآنکه خدادر اوحلول کرده‌است . یاباامتحد شده‌است ، واینهاهمه مستلزم عجز ونقص‌حق تعالی است ، وعین کفراست .وآنچه صوفیه میگویند که حق‌تعالی‌عین‌اشیاء است،یاآنکه ماهیات ممکنه اموراعتباریه‌اند و عارض ذات حق شده‌اند ، یاآنکه خدا در عارف حلول میکند(!) و یا بااو متحد میشود(!)همه این احوال عین کفر وزندقه است ! علامۀ مجلسی درموارد بسیاری از کتاب «عین‌الحیات» که‌آن رانیز بفارسی‌ساده‌درمواعظ واندرز نوشته‌است دربارۀ نکوهش صوفیه وبدعتها وپندارهای واهی ومفاسد تصوف سخن گفته است .

ازجمله دربارۀ چله نشینی که شعارمشایخ صوفیه است وحتی بدروغ نسبت بخودمجلسی وپدرش‌هم داده‌اند ، در«لمعه هشتم» کتاب مزبور مینویسد : باید عقل را سخیف وضعیف نکنندبه ترك حیوانی (خوردن گوشت) ومثل آنها . زیرا مدار تمیزامور برعقل است،و عقل که ضعیف شدزود فریب‌اهل باطل‌را میخورد.چنانچه دراحادیث ترك گوشت اشعاربااین معنی‌بود ، وظاهراًشیطان این‌عبادت ترك گوشت وحیوانی راکه مخالف طریقۀشرع است، برای‌بعضی از مبتدعین صوفیه مقررساخته است ، که‌چون چهل‌روز درسوراخی نشستند وقوارا ضعیف کردند ،اوهام وخیالات برعقل ایشان مستولی میشود؛ وازراه وهم چیزهادر خیال ایشان بهم میرسد .

وباعتبار ضعف عقل گمان میکنند کمالی است ! وآنچه «پیر» بایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریك همین معنی را درنظر دارند، بتدریج قوت وهمی وضعف عقل ، حالی ایشان میشود ، وبیرون که آمدند اگر پیر میگوید دیشب پنج مرتبه بعرش رفتم ، تصدیقش میکنند ، بدون بیّنه وبرهان ! واینها همه از ضعف عقل است !

حدیثی ازحضرت رسول ﷺ منقول است که: هر کس درچهل صباح عمل خود را برای خدا خالص گرداند ، خدا چشمه های حکمت را ازدلش برزبانش جاری کند ؛ ودر حدیث دیگر ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که : هر گاه ایمان را برای خدا چهل روز خالص نماید ،یافرمود : هر که نیکوخدا رایاد کند در چهل روز ، خدا اورا زاهد گرداندردنیا ، واو رابدردودوای دنیا بینافرماید،و حکمت رادردل اوجای دهد، وزبان اورا بحکمت گویا گرداند .

بعد ازآن حضرت آیه ای خواندند که ترجمه اش اینست :آنانکه گوساله را خدای خود گرفتند عنقریب بایشان خواهد رسیدغضبی از جانب پروردگارایشان وخواری در زندگی دنیا،وچنین جزامیدهیم جماعتی را ، وهر کس افترا بر خدا می بندد

پس فرمود : هرصاحب بدعتی را که بینی البته ذلیل وخواراست که افتراء بر خدا ورسول واهلبیت می بندد .

صاحبان بدعت ازروی جهالت این دوحدیث راحجت خود کرده اند،دربرابر اهل حق (۱)ونمیدانند که این هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد » .

ودر«لمعه دهم» بعد ازآنکه روایاتی دربارهٔ فضیلت «ذکر» ومعنی آن نقل میکند ، میفرماید : «چون حقیقت «ذکر»معلوم شد ، بدانکه دونوع ذکردرمیان صوفیه شایع شده که هردو بدعت است ! وآنرا بهترین عبادات میدانند ؛ و اوقات

(۱) شگفتا که صوفیه بااینکه همگی برخلاف راه حق و حقیقت واهل حق میروند ، مع الوصف خودرا « اهل حق » میدانند ! برعکس نهندنام زنگی کافور !

عمر خود رادرآنها ضایع ومردم را گمراه میکنند

اولـ ذکر جلی و آن مشتمل است برچندچیز:

اول آنکه این نحو عبادت ازشارع نرسیده و در تعریف بدعت دانستی که این قسم امور که ازشارع واردنشده است ، خوب‌دانستن وبعنوان عبادت کردن بدعت است .

دوم ـ آنکه‌غنامیکنند،وذکر را به تصنیف‌ها برمیگردانند! ودرمیان آن اشعار عاشقانه وملحدانه بنغمه و ترانه میخوانند ، واین باجتماع علمای ما(شیعه)حرام است.چنانچه‌دانستی درباب غنا.قطع نظراز اعمال‌شنیعه‌ایکه‌درضمن آن‌میکنندازدست بر دست زدن‌به نغمه که خدا درقرآن مذمّت فرموده است ؛ ورقص کردن (۱) شرعاًمذموم است وعقل‌همه کس‌حکم‌به قباحت‌آن میکند .

سومـ آنکه این اعمال‌رادرمساجدمیکنند...(۲) وچون‌بایشان میگوئی این اعمال بدعت وتشریع است ، جواب میگویند : مارا از این ، قرب دیگر حاصل میشود! وفریادها میکنند ومانند حیوانات کف میکنند واین رادر نظر عوام کالانعام ازکمالات خودمینمایانند . . .

ای‌عزیز ! شاهدی برای بدعت بودن‌این اطوار ، ازاین بهتر نیست که یك کس ازشیعه وسنی وصوفی وغیرصوفی نقل نکرده‌است که حضرت رسالت پناه وائمه معصومین‌علیهم‌السلام واصحاب کرام‌ایشان‌وراویان‌اخبارایشان‌وعلمای ملت‌ایشان ؛ هرگز مطربی داشته‌اند وبرای ایشان‌زمزمه میکرده‌است !؟ یاحلقه ذکر منعقد میساخته‌اند ، یااصحاب خودرا بآن‌امرمیکرده‌اند ؟ .

حقتعالی شاهد است‌و کفی‌بالله شهیداً که‌این ذرّه‌حقیر را باهیچیك‌ازسالکان آن‌طریق عداوت دنیوی نبوده ونیست ، وازراه اعتبارات فانی‌مشارکتی درمیان‌ما

(۱) آنهم‌رقص دراویش باآن‌سرووضع خنده‌آور !

(۲) البته فعلاکمتردرمساجد بآنها راه میدهند،وبیشتردرخانقاه‌هاومجالس خصوصی دور ازاغیار ! معمول‌میدارند تاکسی‌را باکسی‌کاری نباشد !

وایشان نیست ودر نوشتن این امور و بیان این معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست. از فضل کریم لایزال چنین امید دارم که باین مواعظ وافیه و نصائح شافیه ، بسیاری ازسالکان مسالك جهالت راهدایت فرماید وماوایشان وجمیع مؤمنین را به درجات سعادت و کمالات فایض گرداند» .

پشم پوشی صوفیان

ودراواخر کتاب مزبوره مصباح پنجم میفرماید: بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد و دراحادیث سنیان مدح پشم پوشی وارد شده است، واکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکند وبعضی که دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است. . .ازاکثر احادیث معتبره که درباب زی ولباس پیغمبر وائمه(ع) بنظر رسیده ظاهر میشود که لباس معهود ومتعارف ایشان غیر پشم ومو بوده ، واگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سبیل ندرت میپوشیده‌اند ، بریکی ازچندوجه محمول است که دراین باب و در لمعات بیان کردیم پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: **يَا أَبَاذَرٍّ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَلْبَسُوْنَ الصُّوْفَ فِي صَيْفِهِمْ وَشِتَائِهِمْ يَرَوْنَ أَنَّ لَهُمُ الْفَضْلَ بِذَلِكَ عَلَى غَيْرِهِمْ اُولَئِكَ يَلْعَنُهُمْ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ .**

یعنی : ای ابوذر در آخرالزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان وزمستان ، و گمان کنند که ایشانرا بسبب این پشم پوشیدن فضل وزیادتی بر دیگران هست ، این گروه را لعنت میکنند ملائکه آسمانها وزمین ! بدانکه چون حضرت رسول ﷺ بوحی الهی برجمیع علوم آینده ورموزغیبیه مطلعند، میدانستند که جمعی ازاصحاب بدعت وضلالت بعد ازآنحضرت پیدا میشوند که دراین لباس بتزویر و مکر مردم رافریب دهند ، لهذا متصل بآن فرمودند که جماعتی پیدا خواهند شد علامت ایشان اینستکه بچنین لباسی ممتاز خواهند بود ، آنگروه ملعونند» تا مردم فریب نخورند .

وغیرفرقهٔ ضالهٔ مبتدعه صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارد واین یکی از

معجزات عظیمهٔ حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده‌اند وسخن رادر مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته‌اند ! که کسی راشبههٔ در حقیقت این کلام معجز نظام نماند وهر که باوجود این آیهٔ بیّنه انکار نماید ، به‌لعنت خدا ورسول گرفتار گردد .

آنچه حضرت فرموده‌اند ازپشم پوشی منشأ لعن ایشان همین نیست ، بلکه چون آنجناب بوحی الهی میدانسته‌اند که ایشان شرع آنحضرت را باطل خواهند کرد ، واساس دین آنحضرت راخراب خواهندنمود ، ودرعقاید بکفر وزندقه قائل خواهند شد ، و در اعمال ترك عبادت الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده مردم‌را ازعبادت بازخواهند داشت (۱) لعن‌ایشان فرمود، واین هیأت ولباس راعلامتی برای‌ایشان بیان فرموده که بآن علامت ایشان‌را بشناسند .

ای عزیز! اگرعصابهٔ عصبیت‌از دیده‌بگشائی و بعین انصاف‌نظر نمائی همین فقره که درهمین‌حدیث که شریف واردشده‌است‌برای‌ظهور‌بطلان طایفه‌مبتدعه‌صوفیه کافیست . قطع نظراز احادیث بسیار که صریحاً وضمناً بربطلان اطوار واعمال ایشان؛ ومذمت‌مشایخ واکابر ایشان واردشده است».

دانشمندان بزرگ شیعه

از صوفیه نکوهش کرده‌اند

« واکثر قدما ومتأخرین علمای‌شیعه رضوان‌الله علیهم مذمت ایشان کرده‌اند وبعضی کتابها برردایشان نوشته‌اند ، مثل‌علی‌بن بابویه که نامه‌ها بحضرت صاحب-الامر مینوشته ، وجواب‌اومیرسیده وفرزند سعادتمندش محمدبن‌بابویه (شیخ‌صدوق)

(۱) درعصرما بعضی‌ازصوفیان‌نماز میخوانند ومخصوصاً حتی‌نمازجماعت درخانقاهها دائر میکنند وگاهی مسئله هم میگویند، ولی ازکی تقلید میکنند؟، وجوهات شرعی را بچه‌کسی میدهند ؟ وبرفرض که‌بمجتهد مرجع تقلیدی بدهند دیگر طریقت ومرشد وخانقاه که‌موجدتفرقه‌ودودستگی‌واختلاف است‌یعنی چه ؟ دراسلام‌جزشریعت وپیروی‌ازدین راهی‌نیست !

که رئیس محدثین شیعه است ، وبدعای حضرت صاحب‌الامر عليه السلام متولد شده ، وآن دعامشتمل برمدح اونیز هست .

ومثل‌شیخ مفید که عماد مذهب شیعه بوده واکثر محدّثین وفضلاء نامدار از شاگردان اویند، وتوقیع حضرت صاحب‌الامر عليه السلام برای اوبیرون‌آمده مشتمل بر مدح اوواو کتابی مبسوط بررد ایشان نوشته ، ومثل شیخ طوسی که شیخ وبزرك طایفهٔشیعه است واکثر احادیث شیعه باومنسوب است، ومثل علاّمه حلّی رحمه‌الله که‌در علم وفضل مشهورآفاق است ، ومثل‌شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه ، و فرزند اوشیخ حسن در کتاب عمدة المقال .

وشیخ عالیقدر جعفربن محمد دوریستی ، در کتاب" اعتقاد » وابن‌حمزه در چند کتاب ، وسیّد مرتضی رازی در چند کتاب وزبدة العلماء والمتورّعین مولانا احمد اردبیلی (۱) قدس‌الله ارواحهم وشکرالله مساعیهم وغیرایشان از علماء شیعه رضوان‌الله‌علیهم‌وذکرسخنان‌این‌فضلاء عظیم‌الشأن واخباری که دراین مطلب ایراد نموده‌اند موجب تطویل مقال است . انشاءالله کتابی علیحده در اینمطلب نوشته میشود».

عده‌ای از مشایخ صوفیه

«پس‌اگراعتقادبروزجزاداری امروزحجت خود را درست کن که چون‌فردا حقتعالی‌از توحجت طلبدجواب شافی وعذر پسندیده داشته باشی ، ونمیدانم بعداز وروداحادیث‌صحیحه‌ازاهل بیت‌رسالت‌علیهم‌السلام‌وشهادت‌این‌بزرگواران از علمای شیعه رضوان‌الله علیهم بر بطلان این طائفه وطریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حقتعالی چه عذرخواهی داشت ؟ !

آیا خواهی گفت متابعت **حسن‌بصری** کردم که چند حدیث درلعن اووارد

(۱) ازاینجا بخوبی استفاده میشودکه علامهٔ مجلسی«حدیقةالشیعه»را تألیف مقدس اردبیلی میدانسته است ؛ چنانکه درواقع نیزچنین است . ولوکره‌المنحرفون .

شده‌است؟ یامتابعت سفیان ثوری کردم که باامام جعفر صادق ؑ دشمنی میکرده وپیوسته معارض آنحضرت میشده‌است ، وبعضی‌احوال اورا دراول کتاب‌بیان کردیم یامتابعت **غزالی** راعذر خودخواهی گفت که بیقین‌ناصبی بوده! ومیگویددر کتابهای خود ، بهمان معنی که مرتضی علی امام است ، من‌هم امامم ، ومیگوید:هر کس یزیدرا لعنت میکند گناهکار است ، وکتابها درلعن وردّشیعه نوشته ، مانند کتاب «المنقذ من‌الضلال» وغیر آن یامتابعت برادرملعونش‌احمد غزالی راحجت خواهی کرد ؟ که میگوید:شیطان از اکابر اولیاءالله است ؟ !یا علای رومی راشفیع خواهی کرد که میگوید : ابن‌ملجم را حضرت امیرالمؤمنین ؑ شفاعت میکند، وببهشت خواهد رفت ، وحضرت امیرباو گفت که:تو گناهی نداری چنین‌مقدرشده بودوتو درآن عمل مجبور بودی!ومیگوید :

چونکه بیرنگی اسیر رنك شد موسئی باموسئی در جنك شد

ودرهیچ‌صفحه‌ازصفحه‌های‌مثنوی‌نیست که‌اشعاربجبر یاوحدت وجودیا سقوط عبادات یاغیر آنها ازاعتقادات فاسدنکرده‌باشد .

وچنانچه مشهور استوپیروانش قبول دارند ساز ودفو نی‌شنیدن‌راعبادات میدانسته استیا پناه به **محیی‌الدین** خواهی برد که هرزه‌هایش رادراول وآخر این کتاب شنیدی ، ومیگوید جمعی از اولیاءالله هستند که رافضیـان (شیعیان) را بصورت خوك می‌بینند ، ومیگوید بمعراج که رفتم‌مرتبه علی را ازمرتبه ابوبکر وعمر وعثمان پست‌تردیدم ! وابوبکررا درعرش دیدم ! چون برگشتم بعلی گفتم چون بود که در دنیادعوی میکردی که من ازآنها بهترم الحال‌دیدم مرتبهٔ ترا که از همه پست‌تری !!

واوغیر او ازاین‌تزریقات بسیار دارند که متوجه آنهاشدن‌موجب‌طول‌سخن میشود . واگرازدعواهای بلند ایشان فریب میخوری‌آخرفکر نمیکنی بلکه برای حب دنیااینها را برخودبندند ،اگرخواهی‌او(مرشد)راامتحان کنی که میگویدمن جمیع‌اسرارغیبی‌رامیدانم وهمه چیز برمن‌منکشف میشود، وشبی ده‌باربعرش میروم

یك مسئله ازشکیات‌نماز یایك مسئله مشکل‌ازمیراث‌وغیر آن یایك حدیث‌مشکل از اوبپرس‌اگرآنها راراست میگویداین راهم برای‌تو بیان‌میکند .

چنانچه بسند صحیح ازامام جعفر صادق ﷺ منقولست که علامت کذّاب ودروغگو آنست که تراخبر میدهدبچیزهای آسمان وزمین ومشرق ومغرب‌چون ازحلال وحرام خدامسئله ای‌ازاو میپرسی‌نمیداند ! .

آخر این مردی که دعوی‌میکند مسئله غامض‌وحدت وجود را فهمیده‌ام که عقلهای‌جمیع‌فضلاازفهمیدن آن‌قاصر است‌چرایك‌معنی‌سهلی‌رااگر پنجاه‌مرتبه‌خاطر-نشان او کنند‌نمیفهمد؟!! وآنهائی که دقایق معانی‌را میفهمندآنچه او فهمیده است چرا نمیفهمند ، و باز هرگاه خود معترف باشند که کشف باکفر جمع میشودو کفّار هند صاحب کشف می‌باشند ، بر تقدیری که کشف ایشان واقعی باشد وترا فریب‌نداده‌باشند کی دلالت‌برخوبی ایشان میکند ؟ .

چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است وقلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب ودرلمعات درچند موضع دیگربیان کردم،در این‌موضع اختصارنموده ختم میکنم . . »

سخن کوتاه در بارهٔ صوفیه

علّامهٔ مجلسی نه‌تنهامیانه‌ای باصوفیه نداشته ، بلکه درعصرصفویه که‌صوفیان بوجود سلاطین صوفی‌منش آنهابرخود میبالند ، سخت‌برآنهاتاخته وتمام‌فرقه‌های آنهارا ازنظردینی ومنطق‌شیعه مردود ومطرود دانسته ، اعمال واذکارآنهارا بدعت و گمراهی شمرده‌است .

سخنان علّامهٔ مجلسی‌در عین‌الحیات بیش ازاین است‌که در اینجا آوردیم ، زیراوی‌به تفصیل دربارهٔ حسین‌بن منصورحلاج ، سخن گفته که‌چون درصفحهٔ۷۰۱ این کتاب‌ازوی سخن‌رفته‌است ، دیگربتکرارآن نپرداختیم ، همچنین‌دربارهٔذکر خفی وجلی ، ماجرای حسن بصری وعبادبن کثیر بصری دوتن از اکابر صوفیه با

حضرت امیرالمؤمنین وزین‌العابدین علیهما السلام ، بحث و انتقاد نموده‌است .

کسانیکه سعی دارند ، مجلسی را ازدشمنی باصوفیه ، تبرئه کنند ، نمیخواهند ازوی دفاع نمایند ایشان چون علامهٔ مجلسی ومقدّس‌اردبیلی وامثالهم رادرمقامی می‌بینند که جرئت اسائه‌ادب‌وجسارت‌نسبت بآنان ندارند ، ومیدانند که مخالفت آنان باصوفیه‌چه زیانی برای‌اهل‌تصوف‌خواهد داشت ، لذا دریکجا نامه ساختگی بنام‌مجلسی اول‌ودوم میسازند که آنها نسبت بصوفیه ویالااقل صوفیه‌شیعه ذی‌علاقه بلکه‌خود صوفی‌بوده‌اند ! ودرجای دیگر «حدیقةالشیعه» راتألیف مقدّس اردبیلی نمیدانند !

اگر شخص باانصاف وبا اراده ای کتاب «تذکرة الاولیاء» عطار نیشابوری یا «نفحات الانس» جامی ، یا «شرح گلشن راز» عبدالرّزاق کاشی ، ویا «اسرار ـ التوحید» ابوسعیدابوالخیر را که جزواسناد ومنابع‌قدیمی وپرارزش تمام فرقه‌های صوفیه است‌مطالعه کند،خواهددانست که صوفیه فرسنگها بااسلام ومسلمانی فاصله دارند ، ودنیائی غیرازدنیای اسلام دارند . دروغهای شاخدار ، جعلیات، کفریات، معجزات و کرامات ساختگی که برای مشایخ صوفیه‌امثال، بایزیدبسطامی، جنید بغدادی ، منصورحلاج ، حسن‌بصری ، سری‌سقطی ، معروف کرخی، سفیان‌ثوری شقیق بلخی ، ابراهیم ادهم ، داود طائی ورابعه عدویه ودیگران نقلکرده‌اند ، برای هیچ پیغمبر اولوالعزم وامام معصومی در تمام کتب سنی و شیعه نیامده است ! ! بااین وصف خود را مسلمان وشیعه مذهب وپیرو اهلبیت‌پیغمبرمیدانند، دیگر نمیدانند مادام که این‌عقائد واعمال و گفتار راداشته باشند ، وپیروان مشایخ وپیران گمراه وبدعت گذاران سودجو وحیله‌گر باشند فرسنگها با ائمه طاهرین وآئین‌تشیّع‌فاصله دارند !

آنچه آنها در کتابهای خودبرای توفیق طریقت با شریعت وارتباط مشایخ خودبااصحاب ائمه‌یاعلمای مذهب شیعه ، نوشته‌اند فاقدارزش‌است ، وبکلّی‌ازدرجهٔ اعتبارساقط میباشد .

این نکته هم نا گفته نماند که صوفیه درمقام جواب بما ، نوعاً مقام ادبی و شعری و مسلك عرفانی بعضی از مشایخ وسران خودرا برخ مامیکشند، مثلاً، احیاء ـ العلوم غزالی ، مثنوی مولوی، دیوان سنائی وعطار وحافظ وسعدی وغیره را بمیدان میآورند، درصورتیکه اولاً ما باادبیات واشعارخوب نه تنها مخالف نیستیم ، بلکه آنرا رکنی ازعلوم میدانیم دلیل براین، کتب علماء وسخنان گویندگان ماست که ازشعر وادبیات خالی نیست.ولی این چه ربطی باوهام وخرافات وعقائد فاسدهٔ آنها دارد؟ آیا اگر فی المثل ما از کتاب «روح القوانین» منتسکیو یا «جنك وصلح» تولستوی یا «بینوایان» ویکتورهوگو یا فلسفهٔ «کانت» یا فرضیه نسبیّت «انشتین» بدلیل اینکه دارای مطالب ارزنده وقابل استفاده است، تعریف کردیم، بایدمذاهب آنهارا که یایهودی ویامسیحی بوده اند همستایش کنیم، وپیرومذهب آنها باشیم ؟!

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل برمجاز کرد

از این گذشته باید دید غزالی ،محی الدین ، سنائی ، عطار، مولوی ، سعدی وحافظ وسایرین که دم ازصوفیگری و خانقاه نشینی زده اند وصوفیه هم در مقام پاسخ بما آنها رابرخ ما میکشند ،آیا آنها معلومات ومقام ادبی وعرفانی خودرااز خانقاه وچله نشینی وترك درس وبحث وشستن اوراق دفتر گرفته اند،یادرمحضر علما ومدرسه آموخته اند ؟ آیا باین گفته سعدی ایمان ندارند که باصراحت میگوید :

زاهد وعابد وصوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست؟

شکی نیست که مشایخ صوفیه اگر دانشی داشته اند ، از پاسداران شریعت و علمای دینی درمدارس گرفته، سپس که براثر طبع سرکش ونفس هواپرست بطرف خانقاه وبی بندوباری کشانده شدند ، درلباس «طریقت» بمشتریان دیگر فروختند وگرنه همه میدانند که درخانقاه خبری نیست. نه علمی ودانشی ، نه درسی وبحثی نه حلالی وحرامی ونه حسابی وکتابی (۱)

(۱) برای اطلاع کامل از مرام ومشرب صوفیه و ارزش علمی ودینی مشایخ آنها طرز تفکر شیعه نسبت بصوفیه مطالعه کتابهای تحفة الاخیار ، حدیقة الشیعه، عارف وصوفی جلوهٔ حق، کشف الاشتباه ؛ حقیقة العرفان را بخوانندگان محترم توصیه میکنیم .

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

منصب امامت منحصر در دوازده امام است

بطوریکه خواننده محترم ملاحظه میکند مؤلف در این کتاب از ولادت با سعادت امام زمان عجّل‌الله فرجه شروع نموده ، بدون اینکه قبلا از ادلهٔ عقلی و نقلی برای اثبات امامت آنحضرت ذکری بمیان آورد.

علت اینست که علاّمهٔ مجلسی این بحث را درجلد هفتم پیش از آنکه بشرح حال هر یك از ائمه مبادرت ورزد ، تمام کرده وادلهٔ لازمه را به تفصیل بیان نموده وسپس درجلدهای بعدی بشرح حال ائمه از نظر اخبار وروایات پرداخته است ودر این مجلّد نظر باهمیت موضوع منحصراً دربارهٔ حضرت بقیةالله امام عصر ارواحنا فداه بسط مقال داده است . کسانیکه اطلاعات عربی دارند برای کسب اطلاع از نحوهٔ ورود مؤلف دراین بحث بآن مجلّد بحارالانوار مراجعه کنند و گرنه بکتاب حقّ‌الیقین وی که فارسی است ویك دوره عقیده شیعه راجع باصول عقایدرا در آن شرح داده است ، رجوع نمایند .

بطور کلی علماء شیعه در بحث عقاید که بآن «علم کلام» میگویند ، هنگام اثبات امامت ائمه دوازده گانه نخست از اثبات وجود خداوند یگانگی وصفات ثبوتیه وسلبیهٔ ذات بی‌زوال او ، وعدل الهی که هر فعلی از خداوند صادر شود موافق حکمت واز روی مصلحت است ، شروع نموده ، آنگاه باثبات نبوت که رابطه بین خلق وخالق وشخص پیامبر فردی ممتاز از نوع بشر است ، پرداخته وبعد از تکمیل این سه مرحله نوبت به بحث امامت میرسد .

سپس در بحث امامت با ادلهٔ عقلی که لزوم نصب یك رئیس عالی از طرف خداوند برای ادارهٔ امور بندگان است ، تا حافظ تکلیف بندگان ومبیّن قرآن ومفسّر قوانین موضوعه خاتم انبیاء پیغمبر اسلام صلی‌الله علیه وآله باشد ، گفتگو نموده ، واز آن پس با دلیل نقلی از قرآن مجید وروایات متواتر از شخص پیغمبر اکرم که مورد اتفاق وقبول

فرق مسلمین است اثبات میکنند که این رئیس عالی وحافظ تکلیف ومبیّن قرآن و مفسّر قوانین اسلام بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله شخص امیر المؤمنین علی علیه السلام است که درعلم وفقه وتقوی وفضیلت وشجاعت وسابقه‌ایمان واسلام وتمام‌سجایای حمیده واوصاف ملکوتی از کلیهٔ مسلمانان برتر و والاتر بود .

بهمین‌دلیل نیزخداوند در غدیرخم به‌پیغمبرش‌دستورداد که‌علی علیه السلام را بجانشینی خودبر گزیند ، ومنصب خلافت بلا فصل‌وامامت وزمامداری آنحضرت را بعموم صحابه ومسلمانان حاضر که ازسفرحج مراجعت میکردند،اعلام دارد . و نیز بهمین دلیل ثابت میکنند که هر امامی بایدامام بعد ازخودرا تعیین کند ، وبدینگونه امامت‌هر یك‌ازائمه‌دین ثـابت‌میگردد،زیرا تمام‌علمای‌دوست ودشمن‌معاصر آنها آن ذوات مقدّسه را درتمام ملکات نفسانی وفضائل انسانی ومقامات علمی وعملی میستودند ، وباصالت ونجابت وشخصیّت بزرگ آنها معترف بودند ، ودر احادیث شیعه وسنی وارداست که‌پیغمبرفرمود : امامان بعدازمن‌دوازده تن میباشند که‌همه ازقریش وخاندان من هستند !

دراین‌باره‌ازهمان‌قرون‌اولیه‌اسلام‌تاکنون‌بحث‌ها و گفتگوها‌ومناظره‌ها‌شده‌ودرپیرامون آن کتاب‌ها تألیف‌وتصنیف گردیده،علماءومتکلّمین‌ما نیز بااستفاده‌ازادلهٔ‌عقلی‌ونقلی‌در کتب کلامی حق‌مطلب‌راادا کرده‌وموضوع‌خلافت‌بلافصل‌امیرالمؤمنین‌علی(ع)وامامت ائمه دوازده گانه راماننـدآفتاب نیمروز ثابت نموده‌اند(۱) .

امام دوازدهم آخرین سفیر الهی است

بعدازآنکه درجای‌خوددانستیم که‌امامان بعدازپیغمبرمنحصردردوازده‌وجود

(۱) خوانندگان فارسی‌زبان میتوانند ازکتاب «راهنمای حق» تألیف‌آیة‌الله‌محلاتی شیرازی‌وترجمهٔ مجلدات کتاب‌ارجداروبی‌نظیر «الغدیر» تألیف‌علامه‌بزرگوارمجاهد حاج‌شیخ عبدالحسین امینی،و«شبهای‌پیشاور» وکتاب«گروه رستگاران» تألیف خطیب‌دانشمند سلطان‌ـ الواعظین شیرازی ، استفاده‌نمایند .

مقدّس است . و آنها نیز همه معصوم و از هر گونه خطا و گناه و نافرمانی الهی و اعمال خلاف مصلحت نوع ، پیراسته بوده‌اند ، با روایاتی که شیعه و سنّی باسناد مختلف و طرق عدیده ، در کتب معتبر خود در این خصوص نقل کرده‌اند ، یقین پیدا میکنیم که **حجة بن الحسن العسکری** نهمین فرزند امام حسین علیه السلام آخرین سفیر الهی و نمایندهٔ خدا در روی زمین است .

در این کتاب شما در باب سوم ٦٤ آیه قرآن را میخوانید که در بارهٔ آنحضرت تأویل و تفسیر شده ، و گفتیم که آیات منحصر باین نیست بلکه در خلال ابواب دیگر تقریباً ۲۰ آیه دیگر هم ذکر شده است .

مؤلف «در باب چهارم» روایات بسیاری از شیعه و سنی در باره مهدی موعود اسلام مطابق عقیدهٔ شیعه نقل کرده ، و در ابواب بعدی نیز روایاتی که از یك یك ائمه در بارهٔ امامت و غیبت و طول عمر و اوصاف مهدی موعود و قائم منتظر و علائم ظهور و محل طلوع وی رسیده آورده است. از جمله این روایت مورد اتفاق شیعه و سنی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

لَوْلَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنیا اِلّا یَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ذلِكَ الْیَوْمَ حَتّی یَبْعَثَ اللّهُ رَجُلاً صالِحاً مِنْ اَهْلِ بَیْتی یُواطی اِسْمُهُ اِسْمی وَ کُنْیَتُهُ کُنْیَتی یَمْلَاءُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً

یعنی اگر از عمر دنیا جز یك روز نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولانی میگرداند ، تا مردی نیکبخت از خاندان من که در نام و کنیه با من برابر است قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنانکه پر از ظلم و ستم شده باشد .

همچنین در «باب ششم» شرح مفصلی از شیخ طوسی که رئیس طایفهٔ امامیه و پیشوای فقها و مجتهدین شیعه است میخوانید که آن مرد بزرگ قریب هزار سال پیش با ادلّهٔ عقلی و نقلی امامت و غیبت و طول عمر آنحضرت را ثابت نموده و او را از تمام کسانی که مدعی مهدویت بوده‌اند ممتاز و مشخص گردانیده تمام اشکالات مخالفین را پاسخ گفته و جای شك و شبهه و سخنی برای کسی نگذاشته است. همچنین در ابواب

دیگر شیخ صدوق ، مفید ، سیّدمرتضیٰ ابوالفتح کراجکی، سیدبن‌طاوس وخودعلاّمۀ مجلسی به‌تفصیل از نظرعقلی وعلمی (گذشته از نقل‌روایت هر باب) موضوع را آفتابی کرده‌اند .

مهدی موعود (ع) وعمر طولانی آنحضرت

چنانکه دراین کتاب ملاحظه میکنید ، موضوع طول عمرامام زمان ﷺ و مهدی موعودجهان درزمان شیخ صدوق متوفی بسال ۳۸۱ یعنی‌تقریباً صدسال بعداز غیبت‌امام زمان ﷺ مورد گفتگو ودستاویز دشمنان شیعه بوده ، بطوریکه صدوق آن عالم‌نامدارشیعه، درصددبرآمده ودر «کتاب کمال‌الدین» آنهمه مطالب‌تاریخی وتحقیقی‌راجع بوجوداشخاص طویل‌العمر درپاسخ آنهانقل کرده واستدلال نموده است . بعدازصدوق محمدبن ابراهیم نعمانی، شیخ‌مفید ، سیّدمرتضی ، کراجکی شیخ طوسی و سایر بزرگان‌مادر کتابهای غیبت و کلامی خود هریك بشرح وبسط این‌مطلب پرداخته ، پاسخهای‌ذیقیمتی‌داده‌اند که قسمتی‌ازآنرا شمامیتوانید دراین کتاب بخوانید .

البته علمای مادرآن زمان وزمانهای متأخراین مطالب پرارزش تاریخی را فقط ازتواریخ عرب وایران وتورات که در دسترس داشته‌اندگرفته‌اند . اگرآنها بزبانهای خارجی آشنائی داشتند ، میتوانستند معمرین بیشتری رابمامعرفی کنند ، واز نظرعلمی وپزشکی بحثهای جالبی بنمایند.همانطور که گفتیم درهمین عصرنیز راه اثبات مطلب کاملاً برای منکرین آماده است و این ایراد ازنظرعلمی ونزد اشخاص باسواد ومنصف‌پایۀ محکمی ندارد .

طول عمرازنظر دکترهاوزر

موضوع طول عمر در عصرما باپیشرفت شگفت انگیزی که در علم پزشکی و غذا شناسی پدید آمده ، یك امرساده وحل شده است . ازمیان ده‌ها تن از پزشکان و غذاشناسان واستادان‌آزموده که دربارۀ رازطول عمر به‌تحقیق وبررسی

پرداخته‌اند، دراین‌جافقط‌چندجمله ازنوشته های دکتر «گیلورهاوزر» آلمانی مقیم امریکا، که‌بزرگترین استادغذاشناس کنونی‌است، ازلحاظ‌خوانندگان میگذرانیم: وی مینویسد: «من‌میخواهم بشرعمر طولانی کند، بیشتر وبهتر ازلذت زندگانی بهره مندگردد ... همانطور که گفتم قبل‌از هرچیز خودم علاقه بعمر درازدارم و میخواهم کمتر از صد سال عمر نکنم (۱) امروز علم پزشکی بکمك علم‌تغذیه قیود وحدود عمررا ازسرراه برداشته وماامروز برخلاف اجداد وپدران خود میتوانیم امیدوار باشیم که میتوانیم عمرطولانی کنیم ... درگذشته اگر کسانی عمرطولانی میکردند درنظرخودآنهاومردم عجیب وخارق‌العاده میرسید (۲).

طبق‌یك اصل‌علمی‌ثابت شده‌است که هرموجودزنده‌ای‌میتواند هفت‌تاچهارده برابر سنّی که بدورهٔ بلوغ میرسد عمر کند، وچون انسان درسن بیست سالگی بالغ میشود، پس بخوبی میتواند لااقـل صدوچهل سال عمر کند ... دانشمندان بسیاری بـاتجربهٔ علمی ثابت کرده‌اند بخوبی و آسانی میتوان عمر را طـولانی کرد (۳)

و خـلاصه من عقیده دارم که پیری ابتدا ازکیفیت تغذیه شروع میشود و دانشمندانی که‌در‌سراسرجهان دربارهٔ موضوع‌طول‌عمرانسانی‌مطالعه وتجربه‌میکنند هزاران دلیل‌محکم‌براثبات این‌ادعااقامه نموده‌اند، ونتیجه گرفته‌اند که سرچشمهٔ جوانی به‌یك تغذیهٔ خوب وبایك غذای‌کامل بستگی‌دارد! (٤)

این‌همان موضوعی است که سالیان درازدانشمندان دینی بااینکه اطلاعی‌از علم پزشکی وغذا شناسی نداشتند، در اثبات طول عمر امـام زمان (ع) گفته‌اند. دانشمندان‌مامیگویند: اولا خداوند اراده کرده، امام زمان‌آخرین سفیرونمایندهٔ

(۱) صفحه۱۲ گذرنامه برای یك‌زندگی‌نوین چاپ‌هفتم ترجمه‌آقای‌مهدی نراقی

(۲) « ١٤ (۳) صفحه ۱۸ (۴) ۲۱

خود درمیان خلق را تاهزاران سال زنده نگاه‌دارد ، آیااین کار ازخدای قادرمتعال بعیداست، و آیاخدا که‌این‌همه کرات آسمانی،سیارات وثوابت،وکهکشانها با آن همه مزایا را آفریده وهر کدام راروی نظم بدیع وخیره کننده‌ای درمدار ومسیر خود قرارداده‌وبگردش‌درآورده‌است، ازحفظ سلامتی ونشاط جوانی آخرین‌سفیرش که خودازاسراربزرگ آفرینش ورازبی‌نظیرخلقت است ، عاجزوناتوان است ؟!

اگرمادیها ایمان بوجود خدا وقدرت‌واراده‌او ندارند ،آیا میتوانند قوانین مسلم‌طبی‌وطبیعی‌را که خود کشف کرده‌اند ، زیرپا بگذارند ؟ اگرامام زمان روی یك‌برنامه بسیاردقیق ومنظم تغذیه کند ، وزندگی نماید ، بطوری که نگذاردعوامل پیری بهیچوجه‌در وی‌راه‌یابد مانعی دارد که صدها وهزاران سال عمر کند ؟ !

بعضی از معمرین عصر ما

طنطاوی‌دانشمند معروف اهل تسنن .درجلد ۱۷ تفسیر «الجواهر»ص۲۲۵-۲۲۶ شرحی ازپزشگان‌آنموقع دربارهٔ امکان عمرطولانی‌آورده وسپس میگوید «هنری‌جنگسن»انگلیسی۱۶۹سال‌زندگی‌نمودودرسن۱۱۲سالگی‌درجنگ«فلورفیلد» شرکت‌جست«جان‌بلندی»۱۷۵سال‌داشت وسه‌تن‌ازفرزندانش‌راکه‌هریك‌متجاوزازصد سال داشتند ، دید !

«یوحناتنگتون» که‌درسال۱۷۹۷درگذشت۱۶۰سال‌زیست‌وفرزندانی۱۰۵ساله داشت.«تزمابار»۱۵۲سال، و«کورتوال»۱۴۴ سال درجهان‌زیستند. اخیراًنیزمردی سیاه‌پوست درسن دویست‌سالگی درگذشت» .

درمجلهٔ عربی‌الهلال‌صفحه۱۴۴جلداول‌سال۱۹۳۹ وهمچنین‌درجزء ۲سالنامه پارس سال ۱۳۱۱شمسی‌صفحه۱۰۰تحت‌عنوان غرائب طبیعت‌ازیك‌پیرمردچینی‌بنام «لی‌چینك» نام میبرند که۲۵۲-یا۲۵۳سال‌داشته‌است ، وسن‌بعضی‌ازفرزندانش بیش از ۹۰ سال‌بوده (۱) مطابق نوشته روزنامه‌های اطلاعات در فاصله سالهای ۳۸ تا

(۱)مهدی‌منتظریامصلح جهان‌ترجمه‌آقای‌فقیه ایمانی‌ازفضلای‌اصفهان‌صفحه۱۸۵و۱۹۹

۴۱ ازاین افراد طویل‌العمر نام‌برده وبعضی را باعکس‌وتفصیلات نوشته‌بود: پیر-مردی درامریکا درسن ۱۸۰ سالگی وپیرمرد دیگری در روسیه‌در سن ۱۵۰ سالگی در گذشت. محمد مبارك مراکشی‌ساکن‌الجزائر ۱۶۲ ساله، سیداسلام گیلانی‌مقیم ترکیه۱۴۱ساله، سیدعلی‌فریدنی ۱۸۵ ساله ، حاج علیخان رود سری ۱۵۵ ساله و کربلائی ابراهیم حیدرمحله‌ای ۱۴۵ ساله را بعنوان نمونه میتوان نام‌برد وغیراز سیدعلی فریدنی که اورا برای پرستاری وتوجه بهتر بتهران‌آوردند ؛ واندکی‌بعد مردبقیه هنوز زنده‌اند. اینها نوشته جرائدبزرگ ومؤثر ایران وجهان بود ، وبر فرض که درمیزان اعماراینان چندسالی کم وزیادی روی‌داده باشد ، بااصل‌اساسی رازطول عمر که هیچگونه مانع مسلّمی در جلوخود ندارد ، کاملاً مطابقت دارد ، وعقیده‌داریم که اگر بودجه‌ای‌رابمنظور یافتن وتحقیق در بارهٔ اینگونه اشخاص طویل‌العمراختصاص‌دهندپیرمردان‌سیصد ساله هم‌در گوشه و کنار دنیایافت‌میشوند.

مجله نامه‌آستان قدس درشمارهٔ سوم خود نوشته است :

«فاضل محترم‌آقای مجتبی مینوی در کتاب ۱۵ گفتار مینویسد که نویسنده بزرگ جرج برنارد شاوزمانی که ۶۵ ساله بود کتابی نوشت ومنتشر کرد، تحت عنوان (برگردیم‌به متوشلخ)متوشلخ‌درمیان‌اروپائیان مثال‌برای طول عمراست .تا آنجا که مینویسد : برناردشا و میگوید : «وایزمن» عالم‌آلمانی گفته است‌که مرگ لازمهٔ قوانین طبیعی نیست ودرعالم طبیعت ازعمرأبدگرفته تا عمریك لحظه ای، همه‌نوعش هست ،آنچه‌طبیعی وفطری است ، عمر جاودانی وابدی‌است. بنابر این،افسانهٔعمر ۹۶۹ ساله‌متوشلخ‌نه‌مردود عقل است ونه مردودعلم؛درهمین دوره خودما میزان طول عمربالا رفته است‌ودلیلی ندارد‌که بعد از این هم بالاتر نرود ویك‌روز بیاید‌که بشربعمر ۹۰۰ ساله‌برسد » !!

ونیز مجلةالهلال‌درجزء ۵صفحه۶۰۷-۱۹۳۰ یعنی۳۵سال‌پیش؛مینویسد: یکی از پزشکان انگلیسی توانست با ابتکارات طبّی خود جوجه مرغ را تاهفده

سال‌زنده نگاهداردوهم‌مینویسدبعضی‌ازدانشمندان توانسته‌انداین‌آزمایش‌را دربارهٔ بعضی از حشرات انجام داده ، وعمر طبیعی‌آنها را تانهصد برابر افزایش دهند! بدینگونه که حشره را ازآلوده شدن بسم ومقابله‌با دشمن و کم‌شدن حرارت بدن که‌مایهٔ حیاتی‌آنست ، حفظ کند » !

بنابراین اگربگفتهٔ **دکترهاوزر** . عمرطبیعی افرادرا ۱۴۰ سال‌فرض کنیم امکان اینکه یك نفر چند هزارسال عمر کنند هست .؟!

شرح‌زیرهم‌برای تکمیل بحث در پیرامون طول عمرامام زمان ارواحنا فداه ازمجله مکتب‌اسلام ازلحاظ خوانندگان میگذرد .

«موضوعی راکه مخالفین مازیاد بماایراد میکنند وسروصدا دربارهٔ آن راه میاندازند ، موضوع طول عمرغیرطبیعی آنحضرت است که طبق‌مدارك قطعی که‌بما رسیده فرزندبلاواسطهٔ امام‌حسن عسکری عليه السلام است وبنابراین بیش‌از هزارسال از عمر آن حضرت میگذرد . اینها بما می گویند : چطور ممکن است قوانین طبیعی بطور استثنائی دربارهٔ کسی بهم‌بخورد وبشری بیش‌از هزارسال عمر کند ؟ !

ولی‌بعقیده مااین موضوع را نمیتوان یك‌ایراد تلقی کرد ، بلکه استبعاد و اظهار تعجبی بیش نیست . چه اینکه هیچگونه دلیل قاطعی بر محدود بودن عمر بشری دردست نیست ، ولی‌ما آن رایك ایراد فرض کرده وتوجه شمارابنکات زیر جلب می کنیم :

این ایراد راممکن است مادیها وکسانیکه اساساً باصول خداپرستی اعتقاد ندارند بما کنند ، همچنانکه ممکن‌است ازناحیهٔ ملل‌خداپرست غیرمسلمان مانند یهودومسیحیها بماشود . درصورت اول‌این سؤال پیش میآیدکه آیااصول قوانین طبیعی‌درمورد مقدار عمرطبیعی بشراصول ثابت وغیرقابل تغییری‌است ؟

جواب‌این سؤال‌ازنظردانشمندان طبیعی‌مخصوصاً پزشکان منفی‌است . زیرا خود آنها همواره مشغول مطالعات وآزمایشهائی برای ازدیاد عمرانسان هستند و سعی‌دارند بقول‌خودشان دراین‌قسمت هم‌بجنگ طبیعت بروندواورا مغلوب کنند ،

اگرراستی عمرطبیعی انسان معلول اصول غیرقابل تغییری بود، این کوششها ومطالعات وآزمایشها ابداً معنی نداشت .

صریحتر بگویم : پیری ازنظر بسیاری ازعلماء طبیعی درد غیرقابل علاجی نیست وامیدوارند روزی بیاید که درمـان آنرا از راه همین دارو هـای طبیعی ! کشف کنند .

چند ماه پیش بسیاری ازاین مطلب را درصفحات جرائد و مجلات خواندید یکی از پزشکان کشور رومانی بنام پروفسور «آنا اصلان» داروئی از ترکیبات «نو کائین» برای درمان پیری کشف کرده که پس ازتکمیل دردسترس جهانیان قرار خواهد گرفت .

این خبردرمحافل مختلف دنیامورد بحث واقع شد . کاشف این دارومعتقداست که این داروروی سلولهای بدن انسان تأثیرخاصی دارد و آنراجوان میکند وطبعاً عمر خودرا ازسرمیگیرد ، وچون پیری جزفرسودگی وپیرشدن سلولهای بدن نیست ، باین وسیله درمان میبابد .

دربارهٔ امکان کشف چنین داروئی باچند نفراز اطباء معروف کشورما نیز مصاحبه شده بود ، وبعضی صریحاً امکان آنرا تأیید و گذارش مزبورراقابل مطالعه دانسته بودند (۱)

ما نمیدانیم کاشفین داروی مزبور درتکمیل آن تا کنون چه اندازه موفقیت پیدا کرده‌اند، همین قدرمیدانیم که موضوع مبارزه باپیری وتجدیدعمرهمواره مورد مطالعه است .

چندسال پیش نیزاین خبردردنیا انتشاریافت که یکی ازدانشمندان فرانسه طی مطالعات خوددربارهٔ زنبورعسل باین نتیجه رسیده که مشاهدات نشان میدهد که عمر ملکه کندو بمراتب ازافرادعادی زنبورها بیشتراست واینمطلب مربوط بتغذیهٔ ملکه

(۱) اخبار مربوط باین موضوع راجرائددرروزهای ۱۰ و ۱۱ آذر ماه سال ۱۳۳۸ منتشر کردند .

ازعسل خاصی است که کارگران کند وبرای اوتهیه میکنند واین « عسل شاهانه » نصیب دیگران نمیشود .

دانشمند مزبور ازمطالعات خود نتیجه گرفته بود که اگر بتوان آن عسل مخصوص را بمقدار کافی دراختیار بشر گذاشت سالیان زیادی بر عمر او افزوده خواهدشد و یك عمر طولانی وغیرعادی پیدامیکند ،وهیچ بعدی ندارد، روزی نتائج مثبتی ازاین مطالعات عائد جامعه بشری گردد .

خلاصه منظور اینست که این موضوع یك موضوع لاینحل و بعیدی از نظر قوانین طبیعی نیست تـا چه رسد به این که از نظر قوای ما فوق طبیعت جای گفتگو داشته باشد . -

اما هیچ چیز برای ما تعجب آورتر از این نیست که این ایراد راملل خداپرست مانند مسیحیها ویهودیها، بما کنند ، زیرا خود آنها اموری را برای پیغمبران خود قائلند که این موضوع درمقابل آنها ساده است ، مگر تولد عیسی بدون پدر وزنده کردن مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج آنهم از غیرطرق طبی وهمچنین قسمتهای زیادی اززندگانی موسی بن عمران همه از آن امور استثنائی و برخلاف وضع عادی طبیعت نیستند ؟!

روشن است که آنها درجواب خواهند گفت : خدائی که این افراد نمونـهٔ خلقت را برای راهنمائی بندگانش فرستاده ، چه مانعی دارد که برای معرفی آنها بمردم ، گاهگاه اموری برخلاف وضع عادی طبیعت بردست آنها ظاهر سازد ، تا همگان بدانند ازطرف کسی مأموریت دارند که قوای سر کش طبیعت در برابر او خاضع وفرمانبردارند !

البته دراین سخن حق با آنهاست واین منطق عموم خدا پرستان است واساساً ممکن نیست خداپرستی راپیدا کنیم که خود را مقهور قوانین طبیعی بداند . ماهم در بارهٔ طول عمر امام زمان (ارواحنافداه) بفرض اینکه موضوعی برخلاف قوانین عادی طبیعت باشد!، همین رامیگوئیم :

حکیمی کاین‌جهان پاینده‌دارد		تواندحجتی رازنده دارد (۱)

مهدویت دراسلام

چنانکه درخلال‌عبارات گذشته اشاره نمودیم ودراین کتاب هم مفصلاً از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت، پیغمبراسلام واهلبیت اطهار کراراً بشارت‌بظهور مهدی موعودی که ازنسل‌پیغمبراست داده‌اند ، این مطلب خود یکی از امتیازات اهلبیت عصمت بود که هنگام ذکرمفاخرخود از وجود مهدی‌آخرالزمان وظهور دولت‌عالمگیراووقیام وی‌باشمشیرواصلاح کارجهان وتأمین عدالت‌عمومی‌درسراسر دنیا ، سخن میگفتند .

ولی‌متأسفانه اینموضوع گاهی‌موجب‌اشتباه، وزمانی‌بهانه دست‌بعضی‌ازسادات وحتی مردم عادی شده ، از همان قرون اولیهٔ اسلامی دعوی مهدویت نموده وبنام « مهدی » علیه‌خلفای‌وقت‌قیام کردندعوام کالانعام هم‌بدون درنظر گرفتن تمام‌علائم اوصاف مهدی وهمه شرائط وآثارظهوروی ، بطرفداری ازآنها برخاسته ، باعث گرفتاری خود وسائرین میشدند ،چنانکه درخلال‌باب هفدهم ، وسائرابواب ، بمناسبتهائی که‌پیش‌آمده‌است ، دررّد اعتقاد گروهی ازآنهامانند کیسانیه ؛ واقفیه ناووسیه،محمدیه، فطحیه وغیره سخن‌رفته‌است .

اینان‌افرادی‌بودند که‌بواسطه‌ظلم‌و بیدادگری که‌ازخلفای‌اموی‌وعباسی‌می‌دیدند ودرپیشآمدهای‌سوءمنتظرمنتقم‌حقیقی‌بودندبعضی‌جوانان سادات‌را که جزئی‌شباهتی درنام‌یادلیری‌یاصورت‌زیباوظاهر آراسته،داشتند،مهدی‌موعودپنداشته،ودوراورا گرفته کم‌کم‌فرقه‌ای‌تشکیل‌میدادند. دراخباری که‌ازحضرت‌باقروحضرت‌صادق وحضرت موسی کاظم‌علیهم‌السلام‌رسیده‌پارهٔ‌ازحالات آنهاازنظرخوانندگان‌خواهد گذشت.

بعلاوه‌در قرون بعدازائمه ومخصوصاً بعدازرحلت‌حضرت امام‌حسن عسکری ﷺ نیزافراد بسیاربنام مهدی موعود چه‌ازسادات واولاد پیغمبر وچه افراد دیگر

---

(۱) مجله مکتب‌اسلام شماره۲سال دوم .

که‌دعوی سیادت داشتند یارسماً سیدنبودند مدعی مهدویت شده وحتی‌بعضی جنگها ولشکر کشی‌ها کردند که‌تا کنون‌نیز اتباع آنها باقی هستند . مانند متمهدی‌سودانی ومتمهدی مراکشی ومهدی سنوّسی که ازاهالی لیبی‌بود ، وباقوای‌فرانسه‌وانگلیس جنگها کردند ومردمی انبوه بطرفداری آنها برخاستند .

بعضی‌از این‌مدعیان مهدویت تنها به‌ارتباط خود بامهدی موعودو باب‌اوقناعت کردند ، تااز این حیث بمنظور پست دنیوی خود برسند ، مانند محمدبن علی شلمغانی وشریعی ونمیری وبلالی که مفصلاً درباب‌بیست‌ودوم این کتاب شرح سوء احوال‌آنها را میخوانید .

لازم بذکر نیست که این همه اخبار وآیات که دربارهٔ مهدی موعودآمده ، وطول‌زمان ودیدن‌زوروظلم ازدشمنان، بخصوص‌اگر محرکی‌هم‌درمیان‌باشد هرچه زمانه طولانی‌وناکامی‌ازپیروزی بیشترشودزمینه برای‌ادعای‌مهدویت‌بعضی ازافراد مالیخولیائی‌بهترفراهم میشود.ازجمله میرزاعلی‌محمدشیرازی راکه‌معروف به «سید باب» است باید نام‌برد .

میرزا علی محمد باب

دردولت محمدشاه قاجاروصدارت حاجی میرزاآقاسی ایروانی که درویشی سخیف وبی‌تدبیر بود ، وبهنگامی که درست پانزده سال‌از شکست فتحعلی شاه واز دست دادن شهرهای قفقاز میگذشت ، وزمانی که تازه بواسطه تهدیدوفشاردولت انگلیس محمد شاه افغانستان را بعداز دوسال محاصره ازدست دادوبا سرشکستگی وبدون‌اخذنتیجه‌بپایتخت‌بازگشت،درآنموقع که‌سیاست‌روس وانگلیس‌یکی‌ازشمال ودیگری از جنوب برای دست‌اندازی بایران وتأمین منافع‌استعماری خود شدیداً سرگرم رقابت وگل‌آلود ساختن‌آب وگرفتن ماهی مقصود بودند ، ودر وقتیکه مردم ایران نوعاً براثرازدست دادن قسمتی از کشور خودوسلطهٔ اجانب وشیوع‌ظلم وتعدّی درباریان‌بیرحم‌واجحاف‌وتعدّی‌حکام‌سنگدل‌ویغماگروفقروپریشانی‌عمومی

بستوه آمده بودند ، ودر هرشهری شاهزاده‌ای علم‌مخالفت بامحمدشاه برافراشته ودم‌از استقلال میزد ، ودر نتیجه جان ومال وعرض وناموس مردم در معرض تلف وخطر قرار داشت ؛آری در چنین زمان حساسی زمینه برای یك مهدویت دیگر و ظهور امام‌زمان قلابی درداخلهٔ‌ایران‌ازهرجهت فراهم‌بود .

کارگردانی که سر رشته دار کار بود ، میدانست که‌بایدازفرصت‌حداکثر استفاده رانمودو کسی‌راوارد میدان کرد که بعضی‌ازعلائم‌مهدویت دروی‌باشدلااقل میان مردم‌معروف بسیادت وجوان ودرواقع احساساتی وآماده هرگونه تحریك وآشوب باشد ، تاهیجانات عمومی ، خودانگیزهٔ ادعای اوشده نقشه از هرجهت تکمیل گردد .

میرزاعلی محمد نامی ، پسرمیرزا رضای شیرازی ؛ چندی دربوشهرمنشی تجارتخانه دائی‌خودبود.وی‌برای تحصیل علوم دینی‌به کربلارفت‌ومدتی‌پای درس سید کاظم رشتی‌شاگرد شیخ احمداحسائی،سرسلسلهٔ‌شیخیه که‌دربافندگی‌وادعاهای عجیب وغریب مهارتی بسزاداشت ، ویك دسته ازطلاب افراطی درددرس‌وی اجتماع میکردند،حضوریافت.

میرزا علیمحمد مدتی دربوشهر بمنظورتسخیر خورشید درپشت بام وآفتاب سوزان‌آنجا بریاضت پرداخته‌بود ؛ وازاین راه مشاعرش تکان خورده دچارخبط دماغ شد . بطوریکه تمام سلولهای بدنش در ناراحتی وتشنّج شدیدی میسوخت .

کارگردان‌شخصی‌ماهر بنام«کینیازدالگورکی»منشی‌سفارت روسیه درتهران بود ، وخود تظاهر باسلام میکرد ، زن مسلمانی گرفته بود ، وحتی‌بلباس روحانیت در آمده وبخاطر یافتن چنین‌هنرمندی برای ایفای نقش‌بکربلارفته‌بود؛ ودردرس سید کاظم‌رشتی ومیان‌طلاب جا گرفت ! کارگردان میرزاعلی محمد شیرازی‌رابرای ادعای‌بابیت وابرازارتباط خودباامام‌زمان شیعیان که شب وروزفریادالعَجَل‌العَجَل مردم‌برای ظهورش‌بلند بودازهر کسی دیگربهتر ومناسب ترتشخیص داد ، وبرای

صید او بکار پرداخت . (۱)

دیری نپائید که مردم ایران شنیدند ، میگویند امام زمان ظهور کرده و بنا بر این دوران عیاشی و خود کامگی شاهزادگان قاجار و ظلم و بیداد حکام آنها بسر آمده ، و عنقریب نه تنها ایران بلکه تمام جهان گلستان خواهد شد ؛ و ظلم و ستم برای همیشه ریشه کن میشود ، خوشبخت کسیکه زودتر بسوی او بشتابد ! !

بدیهی است که عوام کالانعام زود باور از نجدیدهٔ آنروز ایران چه غوغائی برپا کردند ، و بخصوص وقتی دیدند غالب علمای (شیخیّه) و سادات آنها که اطلاع یافتند وی از پای درس سید کاظم رشتی برخاسته ، بوی گرویدند ، بیشتر موجب اشتباه دیگران شده ، بخیالی واهی و فقط برای رهائی از ظلم و زور بگمان اینکه اگر دیر بیاری امام زمان بشتابند نزد خداوند و پیغمبر مسئول ، یا به پندار اینکه اگر کسی زودتر باو بگرود از آن سیصد و سیزده نفر میباشند ! دسته دسته بوی گرویده ، و همانطور که حریف بیگانه منظور داشت ، غوغائی برپا شد !

دراین بین زنی طنّاز و عشوه گر و زیبا بنام «زرّین تاج» دختر ملّا صالح برغانی قزوینی که بعدها بابیها بعلاوهٔ لقب «طاهره» که باو دادند «قرّة العین» هم خواندند نیز بصف آنها پیوست . این زن باسواد و بسیار با ذوق بود و شعر پرشور و زیبا میسرود ، چون عمویش حاج ملّا علی شیخی مشرب بود ، و بعد به سیّد باب پیوست ، این زن جوان و دلفریب هم خانه و شوهر و دو فرزندش را رها ساخت و بدنبال سروصدای باب سید جوان زیبا افتاد ، و دست بهر کاری زد؛ در آن موقع که زنان ایران سخت در حجاب بسر میبردند وی با سر و روئی باز بجمع بابیها و بطرفداری از امام زمان نوظهور در ایران (نه در مکه و عربستان که محل ظهور است) پیوست .

وجود این زن با آن آزادی و بی بند و باری محفل احباب را رونقی دیگر بخشید . گاهی در «بدشت» گرگان شبها را باوی بصبح آوردند و زمانی بادسته‌ای به نقاط دور

(۱) شرح جالب‌ایفاء این نقش را توسط کارگردان روسی و چگونگی صید میرزای باب را خوانندگان در کتاب کوچک و بسیار خواندنی «کینیاز دالگورکی» ، طبع اخیر با مقدمه و پاورقیهای مفید مرحوم خالصی‌زاده بخوانند . چاپ تازه این کتاب بنام «پرنس دالگورکی» ، مخصوصاً با مقدمهٔ مستدل آن که بخوبی پرده از چهره حزب سیاسی بهائی برمیدارد ، نیز خواندنی است .

ونزدیك رفتند ، وازاین قبیل کارها که گفتنی نیست وحتی در تواریخ بهائیان نیز ثبت وموجوداست . فتنه‌باب درایران موجب بدبختیها وزدوخوردها وپریشانیهاشد ودولت وملت را بوضع‌فلاکت باری مواجه ساخت . ناچارسیدباب را که منشأ آن فتنه وفساد بود گرفته ، چندی در شیراز وبعد درخانهٔ«معتمدالدوله گرجی» حاکم اصفهان که یك نفرارمنی مسلمان نمابود ، نگاه داشتند . معتمدالدوله به تحریك کارگردان روسی بدون اجازه ازدربار به‌بهانهٔ اینکه‌میخواهد باتحت نظر گرفتن باب جلوفتنه‌اورا بگیرد ، شش ماه باب‌رادر اندرون‌خانه جای داد ، واورا تشویق بایفای‌نقش‌خود کرد.باب‌هم‌نامه‌هاو کتابها نوشت ،ومخفیانه‌بشهرها فرستاد، تااینکه اورابه ماکوفرستادند ، ودرقلعه‌چهریق زندانی‌نمودند .میرزاعلیمحمددرآنجاتوبه نامه‌ای بخط‌خودنوشت وازامام زمانی‌استعفا کردوهمه‌چیزرا تکذیب‌نمود. نـاچار اورا ازآنجابه تبریز فرستادند.در تبریز جمعی از علماء درحضور ناصرالدین شاه ولیعهد، باوی گفتگونمودند، ومیرزای بیچاره درپاسخ سؤالات سطحی فروماند،و بامر ناصرالدین شاه کتك مفصلی بوی زدند. !

میرزاعلی محمد شیرازی«باب» علناً ادعاء مهدویت کرده بود و مدعی‌بابیت و ارتباط ونمایندگی امام‌زمان‌بود ، اما کارگردان‌روسی وعوام‌الناس ایرانی‌هم‌نگذاشتنداین آتش‌خاموش‌شود، بلکه هرلحظه‌آنرادامن‌زده کشوررا بخاك وخون وفتنه وآشوب کشیدند .

خوشبختانه دراین‌میان محمدشاه قاجارپاد شاه مریض،جان سپرد ودوران صدراعظمی حاجی میرزاآقاسی درویش سپری‌شد ، ناصرالدینشاه ولیعهد جوان‌از تبریزبتهران آمدوبدون‌فوت وقت‌برتخت نشست‌ویکی‌ازنوابغ وشخصیتهای‌برجسته سیاسی‌ونظامی ایرانی‌یعنی میرزاتقی خان امیرکبیربصدارت رسید ، وباندك‌زمانی اوضاع‌درهم پاشیدهٔ مملکت راسروسامان بخشید .

میرزاتقی‌خان امیرکبیرمرد باکفایت وصدراعظم کاردان ووزیرباتدبیری بود کهاگردست خیانت خائنین داخلی وداس‌سیاست خارجی نهال وجوداورا قطع

نکرده بود امروزایران، ایران دیگر بود . ولی‌همان سیاستی که تازه باظهورامام‌زمان شیرازی معرکه‌گرمی برپا کرده بود و از آن تنور گرم نـان میگرفت ، نگذاشت این‌مرد بزرگ ایران بیش ازسه سال براین آب وخاك حکومت کند و بالاخره درحمام «فین» کاشان بسرنوشت حیات پرافتخار اوخاتمه دادند وایران را باین‌روزسیاه نشاندند !

امیرکبیر بعد ازچندی که بکار مملکت پرداخت وآشوبهائی که دراطراف کشورپدیدآمده‌بود فرونشاند ، اقدام‌به خاموش‌ساختن‌فتنه‌بابیهاو گوشمالی‌این‌امام‌زمان پوشالی‌نمود ، وبالاخره برای‌اینکه نقطهٔ امید کارگردان این‌صحنه ومردم همج‌الرعاع‌ازمیان ببرد، دستورداد درسال۱۲۶۶میرزاعلی محمدباب را در میدان مشق‌تبریزتیرباران کنندوبامرك اوبکلی سروصدای بابیگری‌را خاموش سازند ، بطوریکه‌تااوبرسرکاربود کسی‌جرأت نداشت ازبابیگری‌دم‌بزند .

ولی‌بعد ازعزل‌میرزاتقی‌خان امیرکبیر،میرزاآقاخان‌نوری مشاورمخصوص حاج‌میرزاآقاسی که دردولت‌امیرکبیربرای‌حفظ جان‌خود ، پناه‌بسفارت‌انگلیس برده‌بود ، برسرکارآمدوباروی‌کارآمدن وی‌بابیه‌دوباره‌مانند مورچه‌ازسوراخها سربدرآوردند ، ودوبرادرهمشهری خودیعنی میرزا یحیی ومیرزا حسینعلی نوری پسران میرزاعبـاس نوری مازندرانی راباجمعی ازبابیان بعدازواقعه سوء قصد و تیراندازی بناصرالدین‌شاه که چندماه زندانی بودند باوساطت سفیر روسیه درسال ۱۲۶۹، آزادنموده وببغدادتبعید کرد . این‌دوبرادرچند سال‌دربغدادماندند ، سایر معروفین‌بابیان هم‌ازایران گریخته دربغدادبآنهاملحق‌شدند،چون‌درآنجاهم‌وجود‌شان‌راخطرناك تشخیص‌دادند، وورروزاول محرم که روزولادت باب‌است بجشن و شادمانی پرداختندبااعتراض‌مسلمانان ودخالت دولت ایران دولت عثمانی‌آنها را بشهر«ادرنه» واقع‌درترکیه تبعید کرد . درادرنه اختلاف دوبرادر میرزا حسینعلی ومیرزایحیی که هرکدام خودراجانشین‌باب میدانست بالاگرفت .

کاربه زدوخورد ورسوائی کشیدوبعد ازچند سال میرزا یحیی که بابیهااوراه صبح

ازل» نامیدند ، بجزیره‌قبرس ومیرزاحسینعلی بشهر «عکا» واقع درفلسطین کـه آنموقع دردست دولت‌عثمانی‌بودتبعید گردید .

دراینموقع‌عدۀ کمی‌از بابیها بناچاری میرزا یحیی «صبح ازل» رابنص‌صریح باب جانشین بلافصل میرزا علیمحمد دانسته وبه « ازلی » معروف گشتند ، و بقیه که‌اکثریت داشتندمیرزا حسینعلی که خودرا «بهاءالله» معرفی میکرد برياست بر گزیده به‌«بهائی» مشهورشدند ، وبالاخره کارگردان ماهر که از دیرزمانی‌چشم طمع باین‌آب وخاك دوخته‌بود ، رل خود راخوب ایفا کرد ونگذاشت دامنۀ این سروصدا فرونشیند وعوامل کاروایادی !آنها از داخلۀ این کشور ریشه کن شود و حتی تاکنون هم ول کن معامله نیستند . با این فرق که ازوقتی که‌آن دو برادر به قبرس وعکاتبعید شدند ، رابطه‌آنهاباروسیه قطع ، وبعد از جنگ جهانی اول که هر دو منطقه به تصرف انگلستان در آمد ، «عباس‌افندی»پسرمیرزا حسینعلی به پاس خدمات صادقانه به بریتانیای‌کبیر به لقب « سر » مفتخر شد ! و ازآنروز « سرعبدالبهاء » خوانده شد!! بعدها نیز نوۀ اوشوقی افندی»یکی از عاملین مؤثر اجرای سیاست دولت مزبوردرایران بشمارآمد .

روایاتی که دستاویز بهائیان شده

بطوریکه ازنظرخوانندگان گذشت ، فرقۀبابی‌وازلی وبهائی‌بطورسیاسی‌در ایران‌پدیدآمد ، واز اینروبایدآنرا اولین وقدیمیترین حزب سیاسی دست نشاندۀ بیگانه دانست ، ولی‌خودآنهابرای اینکه این‌رازرامکتوم دارند ، دست وپا کرده بآن رنك دین ومذهب ! داده وازلابلای دهها آیات وصدهاعلائم، وروایاتی که در این کتاب وسایر کتب دینی‌دربارۀ مهدی موعود شیعه رسیده ، چندآیه راسرقت و تحریف وبعضی‌ازروایات رابدون ذکراول وآخرآنها که ضدمقصودآنان‌بوده‌است وجزئی‌شباهتی بمقصودآنها داشته بیرون کشیده ودر کتب خودمانند «ایقان» میرزا حسینعلی مازندرانی و«فرائد» میرزاابوالفضل گلپایگانی آورده ، وازآن‌راه‌سیدباب

ومیرزا حسینعلی مازندرانی رامصداق آنها قرارداده‌اند .

گاهی میرزا علی‌محمد شیرازی متولد درشیرازسال ۱۲۳۵ پسرمیرزارضابزاز شیرازی راهمان مهدی موعودجهان معرفی کرده ! وزمانی میرزاحسینعلی‌پسر میرزا عباس‌نوری مازندرانی‌را عیسی‌بن مریم که از آسمان فرودآمده وهمان امام‌حسین میدانند که رجعت کرده بدنیا بازگشته‌است !

دریکجا مهملات وعربی های‌بهم‌نکشیده‌سیدعلیمحمدشیرازی‌راکه‌زن‌بچه‌مرده ازخواندن وشنیدن آن‌میخندد واحکام تازهٔ میرزاحسینعلی‌را که مادروعمه وخاله ودختر وخواهرجز زن پدررا برتمام بهائیان حلال کرده(۱) ومردم را ازقیود متین دین‌اسلام راحت نموده،یا«بیان»و«اقدس» کتاب جدید وشرع جدید وقضاء جدید وامرجدید وتازه دانسته وبرخی از روایاتی که در این کتاب وارد شده دلیل بر صدق مدعای خود گرفته‌اند !

دریکجا نام‌حزب‌سیاسی‌بهائی‌را«امرالله»نهاده وبا آیه«اَتیٰ اَمْرُاللهِ فَلاٰتَسْتَعْجِلوهُ» وآیه«یُدَبِّرُالأَمْرَمِنَ‌السَّمٰاءِ»(۲) وبعضی‌ازاحادیث که ذیل آنهاواردشده تطبیق میکنند ودرجای دیگر«جٰاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰاطِلُ»را که بهترین‌شاهدنیامدن‌مهدی موعوداست ، که‌با آمدن‌وی دولتهای باطل بکلی‌ازمیان‌میرود ، دلیل برظهورسیدباب میگیرند ! هرحدیث، وهرآیه قرآنی را بارأی ومیل خودمعنی میکنند وازآن سوء استفاده مینمایند !

عوام بیچاره نیزکه همیشه تنها بقاضی میرود و در اینگونه موارد که جز کتب پر زرق وبرق بهائیان وتواریخ پرآب وتاب وحکایات ساختگی و تواریخ آنها چیزی‌نمیشنود ، و ازعلمای مطلع سؤالی نمیکند ، وبکتبی که دررد بهائیان نوشته شده وتمام حرف های‌آنها واصل وفرع آنرا باکمال بیطرفی‌شرح داده اند مراجعه نکرده ، فریب‌آنها راخورده دل بآن سراب فریبنده میدهد . رفته رفته ازجادهٔ‌روشن‌دیانت‌اسلام ومذهب‌حقهٔ شیعه‌بسیاه چال‌بهائیگری‌میافتد ! درصورتیکه

(۲) سوره‌سجده‌آیه ٤

(۱) میرزابهاء دراقدس ازمیان محارم‌فقط زن پدررا حرام دانسته لذااگرکیفرد بهائی‌بخواهد باسائرمحارم خود نزدیکی کند بحکم اقدس مانعی ندارد، وکسی راحق ایراد نیست! لقدحرمت علیکم ازواج آبائکم...

اگر آنها کمی چشم و گوش خود را باز میکردند ، ودر همان کتب بهائیان دقیق می‌شدند ، میتوانستند سخافت این‌دیانت جدید! وسستی این‌بنای متزلزل را بخوبی درك نمایند .

سید باب و کتاب بیان‌او

سیدعلیمحمدشیرازی‌در آغاز کار خودرا «ذکر» نامیدتا بعد آیهٔشریفه «اِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِکرَ وَاِنّا لَهُ لَحافِظُونَ » و آیه «فَسئَلُوا اَهلَ الذِکرِ اِن کُنتُم لاتَعلَمُونَ» را تطبیق بخود کند! بهمین جهت معروف به «سیدذکر» شد بعد که‌ازسادگی‌عوام کالانعام استفاده کرد ، خودرا «باب» امام‌زمان نامید و گفت من‌واسطه میان‌مردم وحضرت‌هستم !.

سپس که پیشرفتی در کارخود دید ، ادعای مهدویت نموده‌و گفت خود امام زمانم که هزارسال منتظر اوهستید! واز آن‌پس که اقبال‌مردم تیره‌بخت وساده‌لوح رامشاهده کرد ، مانند نمرود وفرعون که ازحماقت مردم سوءاستفاده کردند پارا بالاتر نهاده‌وادعای‌پیغمبری بلکه‌الوهیت وخدائی‌نمود !!

میرزاعلیمحمد کتابهائی‌نوشت ، وهرچه‌بذهن آشفته‌اش میرسید ، بدون‌فکر وتأمل بیدرنك بقلم میآورد وبسرعت‌مینوشت . بهمین جهت آثار اوآنچنان آشفته و نامفهوم ودرهم وبرهم و مغلوط است که خود بهائیان‌هم‌ازافشا و نقل آن جداًخود داری میکنند !

معروفترین اثرسیدباب «بیان»است که‌آنرا کتاب آسمانی‌میدانست وعقیده داشت که خداوند برا ونازل کرده وباید مردم مطابق‌آنچه درآنست عمل کنند .

نمونهٔ از احکام باب

باب درآن کتاب‌چیزهائی گفته واحکامی وضع کرده که بدنیست‌خوانند-گان قسمتی از آنرا بدانند . سید باب خواندن کتب‌آسمانی قبل ازظهورخودرا حرام کرده وسوزانیدن‌آنها وجمیع کتب علمی راواجب قرارداده ! مکررتصریح نموده که دین وی‌تاسالهائی بعدد حروف « مستغاث »(دوهزار و یکسال) باقی

خواهد بود. هر کسی درخلال این مدت ظاهر گردد ، و کتاب و آیات یا احکامی بیاورد ؛ نباید از اوقبول کرد ! تعلیم وتعلّم وتدریس تمام علوم و کتب راغیر از کتابهای خودش حرام کرده! حج بیت اللهرا باطل وبطور کلی نسخ کرده ووصیت نموده که هر گاه مرد مقتدری در امت اوپیدا شد، خانهٔ خدارا که درمکه می‌باشدخراب کند، وهر کس استطاعت داشته باشد خانهٔ محل ولادت اورا درشیراز حج کند !

اگر یکنفر بابی بر یکنفر یا برجماعتی وارد شود ! باید مبادرت بگفتن «اللهاکبر» کند، وآن فردیاجماعت درجوابش «اللهاعظم» بگویندواگریك زن بابیه بریکنفریا جماعتی وارد شود « الله ابهیٰ » بگوید وآن‌نفر یا جماعت در جوابش «اللهاجمل»بگویند!

بر هیچ مرد بابی وزن بابیه جایز نیست که در اموال منقول واملاك غیر منقول خود تصرف کند ! وبهره برداری نماید. اگرچه بمقدارتسع‌تسع وعشرعشر باشد ! مگر آنکه باب یاامناء وی آنها را پاك کرده باشند . هر کس دعوت باب را بشنود و بوی ایمان نیاورد تمام اموالش بر باب و امناء وی حلال ومصادره میشود !

اساس‌ازدواج رافقط منوط برضایت طرفین‌دانسته وطلاق رابدست مرد قرار داده، ورجوع را بعداز نوزده روز تجویز کرده. هرزنی رامیشود نوزده مرتبه ! طلاق داد وسپس حرام ابدی‌میشود. هر گونه استدلالی‌راغیراز کتب‌خودلغووباطل دانسته است . . .(۱)

سطوری چند از کتاب بیان باب (۲)

برای‌اطلاع‌خوانندگان‌از سخنان‌میرزا علی‌محمد باب نقل‌قسمتی ازآن‌خالی‌از تفریح‌نیست! اگرخوانندگان‌خواه آنها که‌تسلّط کامل‌برزبان‌عربی دارند ، وخواه

(۱) نقل باختصار ازکتاب نفیس وارجدار « مفتاح باب‌الابواب » ترجمه‌آقای فرید گلپایگانی ازعلمای محترم تهران . (۲) بموجب تصریح خود سید باب در باب اول از واحد ششم کتاب بیان فارسی ، آنچه از قلم سید باب صادر شده است همه مسمّی به « بیان » است . این چند قسمت که نقل میشود عیناً از بیان سید باب و از کتاب « شئون خمسه » تألیف باب است ، که بعقیدهٔ وی و پیروانش همگی وحی آسمانی و منزل من الله است !!

آنها که سید باب را «نقطه اولی» میدانند، چیزی از این کلمات فهمیدند، این جانب رانیز متوجه کنند که مزید بر تشکر است! سید باب مینویسد:

«انا قدجعلناك جلالاجليلا للجاللين، وانا قدجعلناك جمالا جميلاللجاملين، واناقدجعلناك عظاماً عظيماً للعاظمين، وانا قدجعلناك نوراً نوراناً، نويراًللناورين وانا قدجعلناك تماماً تميماً للتامتين، قل انا قدجعلناك عزاناً عزيزاًللعازين؛ قل انا قدجعلناك حباناًحبيباً للحاببين، قل اناقد جعلناك شرفاناًشريفاً للشارفين، قل اناقد جعلناك قهراناً قهيراًللقاهرين، قل اناقدجعلناك بطشاناً بطيشاً للباطشين...»!

بسم‌الله‌القادم القدام؛ بسم‌الله القادم القدوم، بسم‌الله القادم القدمان، بسم‌الله القادم المتقدم، بسم‌الله‌المتقدم المتقدوم، بسم‌الله القادم المتقاد، بسم‌الله المستقدم المستقدم، بسم‌الله القدم ذی القدمين، بسم‌الله القدم ذی‌القدومين، بسم‌الله القدم ذی‌المقادم...» بالله الله القادم القدام، بالله‌القادم القدوم، بالله‌الله القادم القدمان بالله الله ذی القادمات بالله الله‌القدم ذا الاقدام، بالله الله‌القدم ذی‌الاقادم، بالله الله القدم ذی‌المتقادم، بالله الله‌القدم ذی‌المستقادمات...»!!

انني اناالله لااله‌الا ایای واننی اناالله ذوالالهين، اننی اناالله لااله‌الا ایای واننی‌انا الواحد ذوالوحادين، اننی‌اناالله لااله‌الا ایای‌واننی اناالعزيز ذوالعزازين اننی‌اناالله لااله‌الا ایای‌واننی اناالصمد ذوالصمادين، واننی‌انا اللهلااله الاانا العدل ذی العدالين...»!!!

بسم‌الله‌البهی‌الابهی الحمدلله‌قداظهر ذاتیات‌الحمدانيات باطراز طراز أطرزانية، واشرق‌الكونينات الذاتيات باشراق شوارق شراق شراقية، والاح‌الذاتيات البازخيات بطوالع بدايع‌رقايع مناسع مجد قدس‌متناعية‌حمداًاطلع واضاء واشرق فانار وبرق‌فانار واشرق فاضاء وشعشع فارتفع وتطع فامتنع حمداً شراقاً ذوالاشتراق و براقاًذوالابتراق وشقاقاًذوالاشتقاق وابراقاً ذوالارتقاق...»!!!!

سیدباب درهر بخشی از شئون خـــــه ببعضی از الواح خود وغیرآنها؛ بدینگونه کلمات بی سروته که زنان بچه مرده هم بآن می خندندبهم‌بافته‌است! بقیهٔ آثاراوهم

از همین قبیل است . جالب اینست که جانشین وی میرزا حسینعلی مازندرانی که خیال نمیکرده وقتی این کتابها بدست غیر بهائیها هم بیافتد ؛ در کتاب خود بنام «ایقان» صفحه ۱۷۸ در بارهٔ فضل و دانش سید باب و آثار قلمی او که بهترین نمونه آنرا در اینجا ملاحظه نمودید، با اصرار هر چه تمامتر از تمام پیغمبران بالاتر برده و باین کلمات خنده آور بالیده است . وی مینویسد : « چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابهٔ غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود ـ چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدرورفعت مقامشان چون شمس واضح ولائح است مفتخر شدند هر کدام بکتابی که دردست هست و مشاهده شده و آیات آن احصاء گشته وازاین غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده . چنانچه بیست مجلدالان بدست میآید وچه مقدار که هنوز بدست نیامده وچه مقدارهم که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده »!! والبته میدانید که منظور میرزا بهاء از «مشرکین» مسلمانان هستند! که چون ایمان بخدائی او نیاورده اند «مشرک» میباشند ! !

حسینعلی مازندرانی
و آثار او

سید باب مکرّر در بیان تصریح نموده که «دین وی تا سالهائی بعدد حروف «مستغاث» (دوهزار　ویکسال) باقی خواهد بود، هر کسی درخلال این مدت ظاهر گردد ، و کتاب و آیات یا احکامی بیاورد ، نباید از او قبول کرد » مع الوصف هنوزچند سالی ازقتل باب و باصطلاح خودش تأسیس دین او نگذشته بود که حسینعلی مازندرانی ادعای «مَنْ یُظْهِرُهُ الله» وظهورجدید کرد، وخود را « بهاءالله » نامید ودو کتابی بنام «اقدس»　بزبان عربی در احکام دین خود! و«ایقان» بفارسی درتشریح ادعای باب و تحریف وتفسیر مضامین آیات قرآنی واخبار اسلامی ودگرگون ساختن حقایق و واقعیات ، نوشت و کم کم رئیس بلا منازع پیروان بـاب شد . حسینعلی در کتاب

«اقدس» بیشتراحکام‌دین‌باب‌را که سر بافتضاح برداشته وباعث مسخره خردو کلان بود ، نسخ کرد ، وچیزبهتری که بعقلش میرسیدبجای‌آن گذاشت! چنانکه دریادداشتهای کینیاز «دالگور کی» یعنی‌پدیدآورندهٔ«باب و بهاء»مینویسد مطالب الواح «بهاء» رادرسفارت روس‌انشا نموده وبعدبرای اومیفرستادند ، واوخود اصلاحات خنکی‌میکرد ! وبگفتهٔ مرحوم عبدالحسین‌آیتی‌یعنی بزرگترین مبلغ سابق بهائیها که بعد از پی بردن بفساد بهائیت بر گشت ، در کتاب «کشف الحیل»و کتاب کوچك « پسرعبدالبها و انگلیس!» بهاء دراصلاح کتاب اقدس از مشاورین خود که‌ازجمله«مشکین قلم»بود ، ودر نوشتن کتاب «ایقان» از مراشد صوفیه و نوشتجات آنهااستفاده میکرد ! نکته جالب اینست که باب وبهاء هردو ایرانی بودند ، ولی کتابهای‌آنهاغالباً عربی،آنهم‌چه عربی ، که باید ازآن پناه بخدا برد ، تازه این کتابهای‌عربی‌پیغمبران‌ایرانی‌رابایران‌میآوردندوبرای‌ایرانیان ترجمه‌میکردند!!

نمونه‌ای‌ازاحکام‌بهاء درکتاب‌اقدس

بهاء در کتاب اقدس که بنظرخود مثل‌قرآن نوشته‌است ! نماز رانه رکعت درسه وقت صبح وظهر وشب قرار داده ؛ قبله بهائیان شهرعکّاء محل تبعیدی وی (واقع در کشور اسرائیل) است ، ومیگوید خداآنجا رامحل طـواف ملاء اعلی و محل‌اقبال مردم شهرهای‌بقاء ومحل‌صدور امربرای سُکّان‌ارض وسماء قرارداده ! نمازجماعت هم باطل است !

روزه را نوزده روزآخرماه‌اسفندتعیین کرده که نوروز؛ عید فطراهل بهاء باشد ! (نمیدانیم اصولاً مؤمنین ومؤمنات بهائی چقدر باین احکام عمل میکنند) حج بهائیان‌زیارت‌شهرعکاء وقبربهاءاست.دزدبهائی‌رابایدتبعید کردوسپس‌حبس‌نمودودر مرتبه‌سوم داغی درپیشانی اوبگذارند تاهیچ شهری ومردمی اورانپذیرند!!

هرمرد وزن بهائی که زنا کردند ، باید نه مثقال طـلابه «بیت‌العدل» برای تقویت امربهاء بپردازند. واگربازهم زنا کردند هیجده مثقال‌طلاازآنها بگیرند. استماع‌موسیقی حلال است ! هربهائی که خواست دیه‌ای بپردازد بایدثلث آنرا به

(۱) البته بهاءصریحاً دراقدس نماز راتشریع نکرده ، بلکه گفته است آنرا درورقه جداگانه‌ای نوشتیم ! ولیعهد درکتاب «گنجینه احکام» مینویسد : آن ورقه را ... [illegible]

«بیت العدل» بدهد. کسیکه خانه‌ای را عمداً آتش زد ، او را بسوزانید ! بیش از دوزن نگیرید (۱)

منی و نطفه مرد و زن پاك است ، این رحمت خدا بر اهل بهاست ! تمام اشیاء پاك است(۲) باتمام ادیان باروح و ایمان معاشرت کنید. ازمیان محارم فقط زن پدر حرام است (۳) اگر کسی لواط کرد ، طوری نیست! و ما از بیان حکم آن حیاداریم؟!

« ماپاره‌ای ازمردم را می‌بینیم که آزادی میخواهند وبدان افتخارمیکنند آنها در نادانی آشکارند : زیرا آزادی بفتنه‌ای منتهی میشود که آتش آن خاموش شدنی نیست» ! (۴)

بهاء وایقان کتاب آسمانی او

سبك انشاء کتب میرزا حسینعلی مانند «باب» اعم از فارسی و عربی پر از اغلاط املائی و بر خلاف قوانین صرفی ونحوی وقواعد زبان عربی وفارسی است . کتاب «ایقان» رابهاء دربغداد پیش ازتبعید به ترکیه نوشته وهر کس مطالعه کند خیال میکند، تألیف یکنفر صوفی عارف مسلك بسیارغلیظ است. درحقیقت نیز چنین بود، زیرا بهاء خوداز دراویش خانقاه دیده بود ، وهرچه‌داشت همان تعبیرات عرفانی ومهملات صوفیه بود . گلپایگانی درصفحه ۲۵ «فرائد» تمام کتب بهاء ودرموارد دیگر بخصوص «ایقان» راکتاب آسمانی دانسته ومیگوید: خودبهاء تصریح فرموده که این کلمات؛ کلمات الهیه‌است واین صحف آیات سماویه‌اند ، ازخود نمیفرمایند و بغیرما اذن‌الله

---

(۱) خودجناب بهاء چهار زن رسمی داشته است؛

(۲) بقول مرحوم آیتی‌حتی فضله سگ !!

(۳) بنابراین مادر وخواهر ودختر وعمه وخاله دردیانت مقدسه بهائی حکمی ندارد آیتی میگوید: اینکه زن‌پدرراحرام کرده ازپسرش عباس افندی میترسیده!!؟

(٤) نقل باختصارازمفتاح باب‌الابواب .

تکلم نمیکنند ... چندانکه کلمه مبارکه «ان البهاء ماینطق عن الهوی» مسموع ملل گشت» ! ! (۱)

اکنون خوانندگان با کمال بیطرفی، بامور ذیل که برای نمونه ورعایت اختصاراز کتاب ایقان نقل میشود توجه کنند و به‌بینند آیا چنین کتابی از آسمان آمده است و گویندهٔ آن خداست ؟ !

۱- ای برادر! جهدی باید تاایام باقی است... تا آنجا که نصحت این عبدص ۱۹ حال ای برادر ملاحظه نما ص ۴۷ (آیا خداوند به بندگانش برادر میگوید وخود رابنده «عبد» میخواند ؟)

۲ ـ حال این بنده ! رشحی ازمعانی این کلمات راذکر مینمایم ص ۲۳

۳ ـ در روایات واحادیث جمیع این مضامین هست ... واین عبد! بواسطه شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکرعبارات نشده‌ام ص ۲۶ (!؟)

(بهاءمکرردراین کتاب میگویدفی البحاروفی الکافی آیاچنین کسی خداست؟).

٤- فی الکافی ص ۲۱۰ ـ فی البحارص ۲۱۱ ـ ازآنجمله در دعای ندبه میفرماید ۲۹ص (کی میفرماید ؟)

۵ ـ پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسك شویم که شاید از شام ضلالت بنورهدایت راجع شویم ص ۳۱ (مگر خدا گمراه بوده که میخواهد هدایت شود؟)

۶ ـ روزی در مجلسی نشسته بودم ، شخصی از علمای معروف وارد شد ، بمناسبتی این حدیث‌راذکر نمود وفرمودص ۳۲ (آیااین سخن خداست ؟)

۷- در صفحه ۱۴۵ مفصلا از حاج کریمخان کرمانی شاگرد سید کاظم رشتی ورئیس شیخیه عصر خود که رقیب‌سید باب بوده نکوهش‌نموده ومینویسد:«در کتاب یکی از عباد که مشهور بعلم وفضیلت وخودرا از صنادید قوم شمرده وجمیع علمای راشدین راردّوسب‌نموده! چنانچه در همه جای‌از کتاب اوتلویحاً وتصریحاً مشهوداست واین بنده!چون اورا بسیار شنیده بودم ، اراده نمودم که از رسائل او قدری‌ملاحظه نمایم، باری کتب عربیه اوبدست نیافتاد ، تااینکه شخصی ذکر کتابی

(۱) کدام ملل؟ البته میدانید که کلیه نگارنده این جمله را از آیه شریفه وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى گرفته است، که خداوند صدق گفتار حضرت ختمی مرتبت را میستاید. ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!

ازایشان که مسمی به«ارشادالعوام»استدراین بلدیافت میشود . اگرچه از این‌اسم رائحه کبر وغرور استشمام شد که مردم‌را عوام وخود را عالم فرض نموده وجمیع مراتب اوفی‌الحقیقه ازهمین اسم کتاب معلوم ومبرهن شد که در سبیل نفس وهوی سالکند ودرتیه‌جهل وعمی سا کن . .(!)باوجود این کتاب راطلب نموده چند روز نزدبنده بودو گویا دومرتبه در اوملاحظه شد»!!

اکنون‌بایدازجناب‌ابوالفضائل!پرسید گوینده‌این کتاب‌خداست‌وآیاحسینعلی راست‌گفته که خودنفرموده وآیات سماوی است؟ اگر راست گفته دروغ اوازهمین چند مورد کاملا مشهود است ، واگر دروغ گفته که پیغمبر دروغگوبدرد اهل‌بهاء میخورد ، ودر هرحال چرا گلپایگانی اینقدر پاروی وجدان وعقل خود بگذارد وچنین ادعائی کند ، که خود وجناب بهاء وتمام احباب را رسوای دوجهان نماید؟ بیچاره آنها که از پیروی قرآن‌مجید وخاتم النبیین (ص) وگوینده نهج‌البلاغه و سایر ائمه دین روی بر تافته باین اکاذیب وجعلیات وهوا پرستی ها ، دل بسته کور کورانه بسوی جهنم میروند.

آه‌آه‌از دست صرافان‌گوهر ناشناس هرزمان‌خرمهره‌رابادُربرابرمیکنند

ابوالفضل گلپایگانی

وکتاب فرائد او

میرزاابوالفضل گلپایگانی، شخصی‌وازده ومفلوك بیچاره‌ای بوده که‌ازفرط فقروتنگدستی توسط یکنفرماهوت فروش‌بهائی، بمسلك‌بهائیگیری میگرود . وی که دردسیسه‌بازی وقلب‌حقایق‌وپشت‌هم‌اندازی‌دربیان‌وقلم استادبوده، چون‌بوادی بهائیت افتاد ، و از جامعه مسلمین طرد شد ، کینهٔ مسلمین و علمای اسلام را بدل گرفت،وتاسرحدتوانائی‌درمنحرف کردن‌مردم‌ازاسلام وسوق‌آنهابحزب بهائی کوشید ، ودراین راه ازهیچگونه دروغ وتقلب ، ودستبرد بآیات واحادیث اسلام خودداری‌نکرد. اثرمعروف‌او کتاب«فرائد» است که‌آنرا بقول خودش دراستدلال

بصحت دعوی باب و بهاء نوشته مشتمل بر سه فصل : استدلال بآیات قرآنی واستدلال باحادیث واخبارودلیل تقریر.

میرزاابوالفضل که سرآمدتمام بهائیان بوده و باب و بهاء طفل دبستان او نمیشوند! ازمیان آنهمه آیات وروایاتی که قسمت عمدهٔ آنرادراین کتاب راجع به مهدی موعود اسلام میخوانید؛ فقط چندآیه وچندحدیث رادستاویزقرارداده ومثل بهاء درایقان اغلب آنهارا تحریف و تبدیل نموده اول و آخر آنرازده ومورد سوء استفاده قرار داده است که درپاورقیهای این کتاب تقریباً همه آنراآورده‌ایم .

وی دراثبات حقانیت دعوی «بهاء» که عمده نظرش در آن کتاب نیزهمین است میگوید :«اگر کسی مدعی شارعیت شود وشریعتی تشریع نماید و آنرا بخداوند نسبت دهد ، و آن شریعت ، نافذ گردد ودرعالم باقی بماند این نفوذ وبقابرهان حقیقت آن باشد»!!درصورتیکه هر کسی میتواندادعای چنین شارعیت بکند واحکام وشریعتی از پیش خود تشریع نماید وبعدهم باسماجت وخودسری درحفظ دکان خود بکوشد... راجع به نفوذ بهائیت که دلیل عمده اوست ، باید دید ، تاکنون چقدرموثر بوده ، وبعدازصدسال چه کرده؟ درایران که مرکزاین دعوی بوده وتمام فعالیتها وپولها ونفوذوقدرت راازاین آب وخاك دارند ، فعلاجمع کل افرادبهائی نسبت بسایراقلیتها چقدراست؟دراروپاهم که‌یا بکلی خبری نیست وهرچه میگویند مانند سایر گفته‌های اعضاء این حزب همه دروغ است، ویابنام اسلام ومسلمانان روشنفکرخود راجازده وبعد کم کم پای باب وبهاء وآئین اورابمیان میکشند وسپس عکسها برداشته‌وشرح و تفصیلها نوشته که‌بعله دراقلیم امریکاواقلیم افریقا وآسیای جنوب شرقی وسایراقالیم روی زمین چقدر بهائی وجوددارد وامرالله چه‌پیشرفتها کرده‌است !!

دربارهٔ حدیث کعب‌الاحبار

بطوریکه گفتیم غالب گفته های گلپایگانی را بمناسبت آیات وروایات این کتاب جواب داده‌ایم . فقط درصفحه ۲۷۵روایت کعب‌الاحبارذکر شده که هرچند خودروایت چندان دلالتی برای منظوراو ندارد ، ولی گلپایگانی آنراباشرح وبسطی

از کتاب «الیواقیت» شعرانی ازشیخ تقی الدین که هردواز علمای اهل تسنن میباشند نقل میکند ودر آنجااز آیهٔ «لِکُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ» که معنی بسیار روشنی دارد ومقصوداینست که هردسته‌ای ازمردم سرنوشتی ومدتی دارند که چون فرارسد ، از چنك مرگ نمیتوانند فرار کنند ، وهمچنین آیه «یُدَبِّرُ الاَمْرَ مِنَ السَّماءِ ثُمَّ یَعْرُجُ اِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ» و آیه «یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ» که مربوط به تدبیر آفرینش وقیامت است حداکثرسوء استفاده رانموده وآنهارا که هیچ ربطی بهم ندارند ، مربوط بهم دانسته وبهره برداری زیادی کرده است ! !

اصل حدیث کعب الاحبار بدون ذکر سلسله سنداست ، وخود کعب نیز یکنفر یهودی بوده که تظاهر به مسلمانی مینموده ونزد عثمان ومعاویه جایگاهی بزرگ داشته است ! در کتب رجال و حدیث شیعه از «کعب الاحبار» سخت نکوهش شده واورادروغگو ، یهودی ، جاعل حدیث دانسته‌اند. ازاینرو حدیث وی بکلی ازدرجهٔ اعتبارساقط وقابل هیچگونه بحث و بررسی واستدلال نیست ، چنانکه علامهٔ مجلسی نیزدرهمین کتاب مکرر تصریح کرده‌است (۱)



مااز میان کتب بهائی درپاورقیهای این کتاب فقط نظر به «ایقان» حسینعلی ؛ و «فرائد» گلپایگانی داشته‌ایم ، چون اساس سایر نوشته های بهائیگری درنقل آیات وروایات وشواهد تاریخی وتأویل هرمطلبی بنفع دعوی باب وبهاء ، همین دو کتاب است. لذا آب را ازسرچشمه گرفته ودیگر بسایر آثار این حزب سیاسی نپرداخته واهمیتی بآن نداده‌ایم .

---

(۱) خوانندگان پاسخ کامل و جامع گلپایگانی را دربارهٔ آیات فوق در کتاب « بهائی چه میگوید » ج ۱-صفحه ٦٦ و کتاب « رهبران بزرگ » تألیف آقای مکارم شیرازی صفحه ۱٤٩ - بخوانند .

مهدی موعود شیعه ارواحنافداه

آیات واخباری که دراین کتاب بزرك راجع به مهدی‌موعودشیعه رسیده‌است میگوید : آنحضرت درسال ۲۵۵ هجری درشهر سامره متولد شده ، پدرش امـام حسن عسکری ﷺ ومادرش نرجس‌خاتون است ، غیبت طولانی خواهد داشت کـه مردم بسیاری دچار حیرت وسر گردانی شده واز اعتقاد باوبرمیگردند وبقیه بـر عقیدهٔ خود ثابت مانده ، روز وماه وسال ظهور اورا هیچکس جز خدا نمیدانـد آنگاه در روزی که تمام کره زمین را ظلم و ستم فرا گرفته ، و بشرّیت دادرسی نداشته باشد که بداد آنها برسد، خداوند متعال‌اورا درشهرمکه‌آشکار نموده و نخست سیصدوسیزده نفر ازاطراف شتافته‌وبسرعت‌برق‌یك‌شبه‌درآنجاحضوریافته‌وصبح‌آنروز باوی بمنظورریشه کن ساختن اساس ظلم وفساد واصلاح‌جهان وتشکیل حکـومت واحد جهانی وعدالت اجتماعی بیعت میکنند.

سپس جبرئیل با صدائی که تمام اهل عالم هر کس بلغت وزبان خود آنـرا میشنوند ، ظهور اورا اعلام‌نموده ،ونام‌اووپدرش رامیبرد ،آنگاه‌آنحضرت‌ازمکه حرکت‌نموده وبکوفه‌ونجف میآیدودرآنجابالشکری که‌حدّاقل ده‌هزارنفرمردان فداکاروباایمان‌خواهندبود، قیام‌میکند، هرجا گردن کشی ورئیس دولتی‌وقوم‌ظالم وبیدادگری‌باشدهمه‌را نابودساخته‌وشهرهای‌قسطنطنیه، کابل... که‌درحقیقت ممالك مؤثر آنروزمیباشندفتح‌نموده‌سپس‌به‌نجف‌بر گشته‌وسلطنت‌میکندحضرت‌عیسی‌روح الله ازآسمان فرودآمده، باوی نمازمیگزارد ،وآنحضرت‌دجّال‌وسفیانی رابقتل‌میرساند دینش‌همان‌دین اسلام‌واحکامش‌احکام پیغمبرو کتابش قرآن مجید است ....

درنتیجه‌قیام‌وی‌همه درصلح وصفا وامن وآرامش باآسایش زندگی میکنند

بخوانید و بخندید !؟

ولی ابـوالفضل گلپایگانی آنقدراین مضامین عالی را پائین آورده وساده گرفته است که درصفحه ۳۸فرائد مینویسد: «چون درسنهٔ دویست وشصت هجریه

حضرت حسن بن علی العسکری علیهم السلام وفات فرمود و **ایام غیبت فرا رسید** (!) وامر دیانت بآراء وانظار فقها منوط ومحول گشت » و درصفحه ۱۱ میگوید: «دلها بر این امید هزار و دویست وشصت سال همی آرمید تا آنکه انجم دری الهی ازافق فارس بتابید وشعله نورانیهٔ نارحقیقیه **از شیراز** (!) برافروخته وآشکار گشت وصیحهٔ قائم موعود ازجمیع بلاد ارتفاع یافت»!!

تا آنکه بارقهٔ روح القدس ازاراضی مقدسه بدرخشید وشمس جمال عیسوی (!) ازافق بیت المقدس طالع گردید » ودرصفحه ۱۶ میگوید :«ظهور اول ظهور قائم موعود وظهور ثانی ظهور حسینی بلسان اهل تشیع وظهور مهدی و نزول روح الله باصطلاح اهل تسنن» !

گلپایگانی در اینجا تصریح به غیبت قائم موعود پسر امام حسن عسکری کرده، در صورتیکه بهائیها عقیده به غیبت ندارند! ومیگویند: میرزا علی محمد پسر میرزا رضا بزاز شیرازی ومادرش زنی بنام خدیجه بوده ودرسال ۱۲۳۵ در شیراز متولد شد مگر اینکه زبان شیعه گفته باشد ازاین گذشته معلوم نیست پسر امام حسن عسکری بعد ازغیبت طولانی چرا بجای مکه ازشیراز برافروخت؟! وچطور حضرت عیسی که قبل از عروج بآسمان روح الله وفرزند مریم دوشیزه بوده در موقع ظهور قلب ماهیت داد ویك دفعه امام حسین شد ؟! آنهم نه حسین بن علی بن ابیطالب، بلکه حسینعلی پسر میرزا عباس نوری مازندرانی متولد درقریهٔ نور سال ۱۲۳۴ ؟! بعلاوه این تقسیمی که ابوالفضل کرده که نزد اهل تشیّع قائم وظهور حسینی و نزد اهل تسنّن مهدی ونزول عیسی غلط است ، شیعه وسنی عقیده به مهدی موعودی دارد که جهان را درزمان خود باقیام و جنگ پر ازعدل وداد میکند ازآن پس که پر از ظلم وجورشده باشد .

از همه اینها گذشته اگر مهدی همان میرزای باب وحضرت عیسی وامام حسین میرزا حسینعلی بوده اند، آمدند چه کنند ، وچه کردند ؟ کدام دولت ظالم را بر انداختند ؟ سلطنت و قدرت آنها کجاست ؟ آیا همینکه چند نفر بهائی شهمیرازدی وسنگری بی سواد ، بآنها دل بستند و آنها نیز دردل تیره آنها جا گرفتند، آن سلطنت مطلقه وقدرت بزرگ جهانی تحقق پیدا میکند؟! بیچاره بهائی نگون بخت صدسال است

که قائم موعودش آمده و رفته و ظهور ثانی و روح الله و قیام «حسینی» هم سپری شده؛ عباس افندی و شوقی هم آمدند و سواری گرفتند ، هنوز باندازه یکی از احزاب دنیا پیشرفت نکرده ، ولی او باین دلخوش کرده است که این صد سال دورهٔ سختی وناراحتی بوده ، وظهور امر الله وغلبه بر عالم درصدسال بعد ازاین خواهد بود!!

از همه بدبخت تر خفّاش بود		کوعدوی آفتاب فاش بود

امر جدید ، کتاب جدید ، سلطان جدید

اکنون که پی بارزش باب وبهاء و دعوی آنها بردید ، بدنیست بدانید که یکی ازاساسی ترین حرفهای آنها ، مضامین بعضی روایات است که در آن از کتاب جدید ، وامر جدید ، وقضاء جدید که برعرب شدید ودشوار است نام برده شده، و باب وبهاء آنرا تطبیق بدعوی خودو کتاب واحکام خود نموده اند ! بااینکه درتمام آن همه روایات اگر صدروذیل آنها دیده شود، وچندتای آنهارا کنار هم بگذارند معنی کاملا روشن وحتی نیازی بشرح وبیان ندارد .

زیرا امام زمان درهنگام ظهور، قرآن رابهمان کیفیت که حضرت امیر علیه السلام جمع آوری ومرتب نموده بود میآورد ، که بنظر مردم ؛ مخصوصاً طایفهٔ عرب که اکثر اُسنیّان متعصب میباشند ، شدید ودشواراست که قرآن راخلاف نظم و ترتیب کنونی که متعلّق به عثمان است ، بیابند ، وازدردشمنی باوی درمیآیند .

مهدی علیه السلام خیمه هادرمسجد کوفه نصب نموده مردم را بیاد گرفتن قرآن بـا تأویل وتفسیر آن امرمیکند . حکم وقضای اوهمانند داود پیغمبراست ، که بدون شاهد ؛ مجرم را ازغیرمجرم تشخیص میدهد ، وحکم راجاری میسازد . امرجدید هم جزاین نیست که اسلام رابعد ازاندراس وغربت که براثرغلبهٔ اهل باطل وتقویت کفروتعطیل احکام آن فراموش شده است؛ زنده میگرداند چنانکه دردعای ندبه است: «اَیْنَ الْمُدَّخَرُ لِتَجْدِیدِ الْفَرائِضِ وَالسُّنَنِ» سلطان جدید هم قدرت قاهرهٔ اوست که از زمان پیغمبر تا آنروز چنان سلطنتی در آل محمد دیده نشده است !

مهدی علیه السلام بااجرای دستورات اسلامی ، وتعلیم قرآن جمع آوری شدهٔ علی علیه السلام

بمردم ، در نظر مردم آنروز که از اسلام وقرآن و احکام الهی چیزی نمی‌بینند چنان مینماید که کتاب جدید ، وقضاء جدید ، وامر جدیدی آورده ، درصورتیکه اواسلام را ازسر گرفته ، وتاخود اوهست دین‌وی اسلام و کتاب اوقرآن وبروش پیغمبر حکومت میکند ، وسپس اسلام بامرگ وی که علائم قیامت و انقراض بشر آشکار میگردد ، ختم میشود ، ومعنی‌ختم دین‌بوسیله مهدی نیزهمین است . این مضامین راخواننده میتواند بطوروضوح و کمال صراحت درصفحات ۲۸۳ـ ۹۰۸ـ ۱۰۱۱ ـ ۱۲۲۲ ـ ۲۹۶ ـ ۲۹۷ ـ ۱۰۸۰ـ۱۰۹۷ـ ۱۰۹۸ ـ۱۱۰۰ـ۱۱۰۵ـ ۱۱۲۱ـ۱۱۲۳ـ ۱۱۲۵ـ ۱۱۳۶ بلکه در تمام ابواب این کتاب ، بخواند .

سران‌بهائی امثال خود میرزا علی محمد ومیرزا حسینعلی ، و گلپایگانی ، امرجدید راتطبیق به«دیانت بهائی»! و کتاب‌جدید رابه «بیان» که چند نمونه آن‌را خواندید ، وقضاء‌جدیدرا به‌احکام‌باب‌وبهاء که شمه‌ای ازآن گذشت!،وسلطان‌جدید راهم، بسلطنت‌باب وبهاء بردلهای! پیروانش تأویل وتفسیر کرده وقیام حضرت را باشمشیر که کنایه ازجنگ‌و کشتن‌دشمنان‌اسلام‌است، به‌نفوذتدریجی امر بهائی‌حتی بعداز صدهاسال ! معنی کرده‌اند !!

راه است وچاه ودیده بینا وآفتاب		تا آدمی نگاه کند پیش‌پای خویش
چندین چراغ دارد وبیراهه میرود		بگذار تابیفتد وبیند سزای خویش

دین جدید بهائی چگونه پیداشد ؟

بد نیست بدانید که این دین جدید ! چگونه بوجودآمده است ؟ در کتاب «الکواکب‌الدریه» تألیف آیتی که خودوی‌مینویسدچندین‌بارعباس‌افندی (عبدالبها) دست درآن‌برد وآنرااصلاح کرد وبعد چاپ شدویکی از بهترین تاریخ بهائی‌است درصفحه۱۲۷ تحت‌عنوان «قضیه‌بدشت» مینویسد:« درسال ۱۲٦٤ کبار اصحاب باب یك مصاحبه مهمی ویك اجتماع و کنکاش‌فوق‌العاده‌ای دردشت «بدشت» کرده‌اند که موضوع عمدهٔ آن دوچیز بود :

یکی چگونگی نجات وخلاصی نقطه‌اولی (میرزا علی محمد باب که درقلعه ماکو زندانی بود) ودیگردرتکالیف دینیه واینکه‌آیا فروعات‌اسلامیه تغییرخواهد کرد یانه!!» تاآنجاکه میگوید : اکثرتکالیف‌مبهم واموردرهم بود ، بعضی امر جدید را امری مستقیم ، وشرعی مستقل میشناختند وبعضی دیگرآنرا تابع شرع اسلام‌در جزئی‌وکلی میدانستند وحتی‌تغییر درمسائل فروعیه رانیزجایزنمیشمردند وبسیاری ازمسائل واقع میشدکه تباین وتخالف کلی درانظار پیدا میشدوغالباًقرة‌العین‌را حکم کرده جوابی کتبی یاشفاهی از اوگرفته قانع میشدند.. »تاآنجاکه میگوید :

«سپس در موضوع احکام فروعیه سخن رفت بعضی راعقیده این بودکه هر ظهور لاحق اعظم‌از سابق است وهر خلفی اکبر از سلف وبراین قیاس نقطه اولی (یعنی‌سید باب که‌آنموقع در زندان بود) اعظم‌است از انبیاء سلف ومختار است در تغییراحکام فروعیه . بعضی دیگر معتقد شدندکه در شریعت اسلامیه تصرف جایز نیست وحضرت باب مروج ومصلح‌آن خواهد بود ، وقرة‌العین از قسم اول بوده اصرار داشت‌که بایدبعموم اخطارشود وهمه بفهمندکه قائم دارای شارعیت است ، وحتی‌شروع شودبه بعضی‌تصرفات وتغییرات ازقبیل افطار صوم رمضان وامثالها» تا آنجاکه صریحاً میگوید طی‌یك زدوبندی بالاخره قرة‌العین پرده‌را بالازد وتغییر اسلام‌وظهوردین‌جدیدرا اعلام کرد،ولی‌همهمه ودمدمه فرونمشست‌وحتی‌بعضی‌ازآن سر زمین‌رخت بر بستند وچنان رفتندکه دیگر برنگشتند».

در دشت پرنزهت وخوش‌آب و هوای بدشت‌که بابیان قرة‌العین را چون شمع انجمن در میان گرفته بودند و مانند گوی غلطان از این دست بآن دست میدادند ، واز مشاهدهٔ‌آن دلبر هرجائی هوش ازسر ودل از دست همه رفته بود ، بدون حضورخودامام زمان‌که بیچاره‌در زندان‌واز همه‌جا بی‌خبر بود ، بااصرار و ابرام وهواوهوس قرّة العین طنّاز وسکوت احباب‌در برابرآن شیرین زبان،احکام اسلام‌را تغییرداده،آزادی مطلق ودین‌جدید بابی (وقهراً بعد ازآن بهائی) بوسیلهٔ

خواسته ورأی صریح شخص «قرّةالعین» تغییر کرد. (۱) سپس بکامرانی وخوش‌گذرانی پرداختند. دیگر نه منعی و نه مانعی در کار نیست. از نظر دین جدید چه مانعی دارد یك زن متعلق به چند، مرد باشد ؟! مگرچیزی ازاو کم میشود، اگر دین اسلام حرام میداند دین‌جدید بابی وبهائی که مانعی نمی‌بیند ؟!

خوش‌مزه اینجاست که در همان کتاب درپایان این قضیه صریحاً مینویسد:

«آنها که‌طاقت‌نیاورده‌ورفته‌بودند، سبب‌فسادشدندوجمعی‌ازمسلمین‌برحضرات (یعنی قرّةالعین وهوا خواهانش) تاخته ایشان را مضروب واموالشان را منهوب کرده «آنها را ازآن حدود متواری کردند!! این بود تاریخچه دین جدید بابی وبهائی که میگوید: دین‌قائم موعود شیعه است! ومیخواهداسلام دین منطق وعقل وریشه‌دار جهانی‌را که دنیای‌متمدّن در برابر احکام متین وخرد پسندش سرفرود آورده، ملغی‌وبا این‌سوابق‌درخشان!واحکام وآیات مشعشع! که‌نمونه آنها گذشت جهان‌را بصلاح ورستگاری وعدالت، وحکومت جهانی سوق‌دهد!

ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند کـه شودهستی بخش

آنچه‌موجب پیدایش بهائیگری

وبقاء وتقویت آنها شده است

علل پیدایش وپیشرفت این حزب‌سیاسی که رنگ دین ومذهب بخود گرفته اموری است که‌ازجمله‌این‌چندچیزاست:

۱ ـ عدم‌توجه علمای‌شیعه‌بفتنه باب‌وبهاءوسهل گرفتن کارآنها بدلیل«اَلْبَاطِلُ يَمُوتُ بِتَرْكِ ذِكْرِهِ»!

(۱) جالب اینجاست که نویسنده‌کتاب «الکواکب‌الدّریه» مرحوم‌عبدالحسین‌آیتی که بیست‌سال بعنوان بزرگترین مبلغ اهل بهاء درشرق وغرب تبلیغ میکرد، وعباس افندی لقب‌آواره‌کوی دوست باودادهبود، از حزب بهائی برگشت وبانوشتن کشف‌الحیل‌آبروی اهل بهارا بباد داد. آیااین‌دلیل برحقانیت دین‌جدید نیست؟!

۲ ـ نداشتن یك سیستم تبلیغی صحیح که بتواند در لباسهای مختلف ودرهمه جا ومیان‌هرطبقه‌ای راه یافته ، و گمراهان بهائی را راهنمائی کرده ، جلوتبلیغات یا درحقیقت دروغهای‌مبلغین بهائی را گرفته مشت‌خالی آنهارا باز کند .

۳ـ وضع آشفته روحانیت که‌هیچگونه نظمی وتشکیلاتی ندارد ، و کنترلی برای‌اخلاق‌ورفتارودرس‌وبرنامه‌وحتی‌حفظ‌لباس‌افرادش‌در کار نیست. بطوریکه هر بیسروپائی‌یاشیادی‌بآسانی میتواند باین لباس‌درآید،وهر گونه‌لطمه‌ای‌رابحیثیت‌دین ومذهب بزند ! وراه برای پیشرفت بهائیت وهر مسلك باطل واقلیت‌منحط‌دیگری باز کند .

٤ـ پنهان بودن اعضاءحزب بهائی که درهمه‌جاراه دارند بدون اینکه‌شناخته شوند ، وبآسانی وبدون احساس خطر بالطائف الحیل وطرق مختلف‌مردم ساده‌یا بی‌خبررابدام انداخته گیج و گمراه میکنند .

٥ ـ فعالیت وپشت‌کار اعضاء این حزب که شب وروز ، زن ومرد، برای نابودی ایران‌وایرانی سعی درتفرقه واختلاف وغارت سرمایه‌ملی ومعنوی‌ماوآبادی وطن‌خود (اسرائیل) که مدفن بهاء ومحل بیت‌العدل‌آنهاست دارند .

٦ـ تقویت وحمایت بیگانگان ازآنها وهر اقلیت دیگری که درایران‌پیدا شده‌اند . چنانکه‌ازنوشته‌کینیاز دالگورکی منشی‌سفارت‌روس ونوشته‌کنت گوبینو سفیر فرانسه در زمان ناصرالدین شاه ونوشته‌های‌ادوارد برون انگلیسی‌مخصوصاً در کتابهای «مقدمهٔ نقطة الکاف» و «یکسال در میان ایرانیان» که بقول آقای ابراهیم صفائی باید آنرا «یك‌سال در میان بهائیان» نامید ، اینان وسایرمأمورین دول خارجه در داخل وخارج همیشه سراغ فرقه بابی وازلی وبهائی رفته ، واز آنها حمایت نموده وتمجیدوتعریف کرده، و در راه حفظ مردهٔ بهائیت تشجیع نموده وجسورتر کرده‌اند . دول آنها نیز بهائیان رابرای جاسوسی وایجادتفرقه واختلاف دربین‌مسلمین‌نگاهداری‌وحمایت نموده ازهر گونه تقویت‌مضایقه‌ندارند.

دربارهٔ مادر بزرگوار امام زمان (ع)

درباب اول این کتاب ضمن روایاتی که باجزئی تغییری درالفاظ همه دارای یك معانی هستند ، خوانندگان به تفصیل شرح حال وسرگذشت مادر بزرگوار حضرت ولی عصر ﷺ را میخوانند که‌چگونه ازروم‌خوددرابمیان اسیران انداخته تا به بغداد آمده و از آنجا بسامره محل اقامت امام دهم حضرت هادی ﷺ رسیده است .

برای اطلاع بیشتر خوانندگان توضیح میدهیم که : امام هادی ﷺ طبق روایت «مسعودی» در مروج الذهب‌در سال ۲۳۵ هجری ازطرف «متوکل» عباسی از مدینه بسامره آورده شده‌اند . ولادت حضرت عسکری (ع) نیز درسنهٔ ۲۳۲در مدینه طیبه اتفاق افتاده است. ازهمان زمانها چنانکه درتواریخ اسلامی وخارجی مینویسند ، جنگهائی میان سپاه اسلام وروم شرقی یا« بیزانس» که ترکیه فعلی باشد ، وروم غربی«ایتالیا» ومتصرفات آن ، بوقوع پیوسته‌است . ازجمله‌بطوریکه در «کامل ابن‌اثیر» ودیگرمنابع نوشته‌اند ، درسالهای ۲۴۰ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۳ هجری ، جنگهائی میان قوای اسلام وروم شرقی درگرفته‌و درخلال آنهااسیران طرفین مبادله شده است .

ازجمله بطوریکه درتاریخ «العرب والروم» تألیف«فازیلیف» روسی ، ترجمه‌دکتر محمدعبدالهادی‌شعیره‌مینویسددر۲۴۷هجری ، جنگها بین‌مسلمین‌ورومیان‌در گرفت، وغنائم بسیاری بچنك مسلمانان افتاد . و هم در سال ۲۴۸ « بلکاجور » سردار مسلمین با رومیان جنگید وطی‌آن بسیاری ازاشراف روم اسیر شدند » (۱) همین کتاب مینویسد : در جنك «عموریه» که معتصم عباسی بروم حمله برد ، وبعد از ویران کردن‌آن شهر که درعظمت واهمیت چیزی از «قسطنطنیه» کم‌نداشت‌عده‌ای ازروحانیون وشاهزادگان رومی اسیر شدند (۲)

---

(۱) تاریخ العرب والروم صفحه ۲۲۵
(۲) » » » » »

ابن‌اثیر نیز طی‌حوادث سال۲٤۹هجری‌مینویسد : جنگی میان‌مسلمین بسر- کردگی عمر بن‌عبدالله اقطع وجعفر بن علی صائفه باقوای روم که شخص‌قیصر نیز درآن جنك شرکت داشت روی داد .

اگرمادر بزرگوار امام زمان درسال ۲٤۸خود را درمیان‌اشراف‌روم‌انداخته واسیرشده باشد ، مصادف باسیزدهمین سال توقف حضرت هادی درسامره وشانزده سالگی حضرت امام عسکری ؑ بوده‌است .

درصفحه ۱۹۸ همین کتاب میخوانید که امام هادی نرجس را بخواهرش حکیمه خاتون سپردتا احکام دینی‌رابوی بیاموزد ، وقهرآسالی چندهم‌آن بانوی گرامی‌درخانه عمه‌آنحضرت‌بودتا آنکه وسیله زفاف‌آنهافراهم‌واین وصلت‌بامیمنت انجام‌گرفت ، وموجب پیدایش بزرگترین رازآفرینش شد !

پروفسور «هانری کربن» استاد فرانسوی دانشگاه تهران درکتابچه ای که بفرانسوی بنام « امام منتظر» نوشته ، و بامطالعات عمیق خود در تاریخ وفلسفه اسلام‌وشیعه ، مطالب ارجداری راجع‌بحضرت ولی‌عصردرآن رساله‌آورده است ، وقسمتی‌ازآن درچند شماره روزنامهٔ آذربایجان سال ۱۳۳۸ وشمارهٔاول سال ششم مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات چاپ ومنتشرشده‌است،نیزمینویسند :

«هنگامیکه امام‌حسن عسکری ؑ درعنفوان شباب بود ورشد و کمال سِنّی مینمود، یك شاهزاده خانم ازاهالی «بیزانس» موسوم‌به نرگس‌ویانرجس‌خاتون اورادرعالم رؤیادید .

این‌بانوی معظمه درعالم خواب‌ازجانب‌حضرت فاطمةالزهراء یعنی‌مادرائمه اطهاربدین اسلام‌تشرف یافت واین کیش معنویت راپذیرفت . یعنی‌مذهبی راقبول کرد ، که روزی‌بین عموم افراد درجهانی نوین وددزیرفلکی نوین ، صلح وصفا برقرار خواهد نمود .

نرجس خاتون درعالم رؤیا امام‌جوان رازیارت مینماید ، تانامزدی راکه قسمت ونصیب اوشده بود بشناسد ... دراین موقع حضرت مسیح ؑ (دختر خود)

را بذریهٔ حضرت محمد ﷺ میدهد وآنگاه در اعماق وجود این زوج وزوجهٔ جوان وحی و الهام ربانی انجام میپذیرد . برای وصال واتصال این زوج وزوجهٔ مطهره چندسالی بیش‌وقت لازم‌نبود ، وپس از آن نرجس خاتون برای پیوستن‌با نامزدخود یعنی‌باامامی که درعالم‌رؤیادیده‌بود ، به‌طیب خاطررضاداد، جزواسیران به‌بازرگانی که باکشتی بجانب «بیزانس» آمده بود بفروش رسد .

ازاین وصلت مسعود فرزندی قدم‌به عرصه وجودنهاد ، فرزندی اسرارآمیز که‌انواع‌مخالفین اوومخالفین همیشگی سِنّی او ومورخین عیب‌جوحتی وجوداورا نیزمنکر میگردند(!)

همین‌فرزندامام‌دوازدهم وسیمائی است که‌هیئت دوازده امام وچهارده‌معصوم راکامل‌مینماید. اوقائم است که وجود غایب اونیز حکومت های عـالم را دچار اضطراب ساخته است . هنگامیکه پدرجوانش جهان را بدرود گفت وی‌فقط پنج‌یا شش‌سال داشت ودر این هنگام مسئولیت هـای خطیری را برعهده گرفت وبرای ایفای وظایف قطعی بامعرفت ووجدانی که فقط فرشتگان وملائك خفّی در ورای حجاب‌وجود کودکی‌خردسال‌قادرباجرای آنندبه مجاهدت پرداخت وسپس درپس پردهٔ غیب نهان گشت تاخودرا ازچنك مخالفین ابدی خلاص بخشد وقدم درعالم واوضاع‌واحوالی اسرارآمیز نهاد .

هیئت چهارده معصوم واجد جمیع قدرتهای جمالی وازلی و ابدی وبعنوان نمونه‌ای عالیه‌آن دیده‌شد .

این امروحقیقت رازبدیع واسماعظم وتقوائی است ، که معمول ومنبعث از سیمای‌امام دوازدهم‌است ، وبه‌سالك طریق عرفان ومعرفت جستجوی‌امام عصرخود راتکلیف مینماید ، وعبارت ازیك‌نوع وجدوهیجان نهانی **که‌موجب شعشعه‌وتلاءلؤ چراغانی‌شب پانزدهم شعبان میگردد (۱)**

---

(۱) روزنامه‌آذربایجان‌چاپ تهران شماره۲۷۰.

موعود جهان

درنظر اقوام و ملل و ادیان و مذاهب

اکنون که اعتقاد بوجود مهدی موعود اسلام وظهور او را در آخرالزمان و اصلاح کار جهان‌را بدست وی به‌تفصیل مورد بحث قرار دادیم ، بی‌تناسب نیست که از بشارت سایر کتب آسمانی و اخبار وعقیده اقوام و ملل دیگرهم شمه‌ای نگاشته شود . تا نگوئی که افسانه مهدویت از اسلام سرزده وتنها اعتقاد مسلمانان است که چنین شخص موعود در پایان روزگار خواهد آمد و ظلم و پلیدی و بی دینی را ریشه کن خواهد ساخت . بطوریکه ملاحظه میکنید این اخبار و اطلاعات که چند مورد جزئی آن منظور میگردد ، بعینه دراخبار و روایات اسلامی و آیات قرآنی که همه دراین کتاب آمده است دیده میشود !

اخیراً کتابی بنام «ظهور وعلائم ظهور» نوشته صادق هدایت ، وحسن قائمیان منتشر شده که از هرجهت جالب و خواندنی است ، نکته قابل توجه اینست صادق هدایت نویسنده معروف که خوانندگان او را بخوبی میشناسند و میدانند که وی سرانجام چگونه خودکشی کرد ، دراین کتاب بانقل علائم ظهور ازمنابع زرتشتی و یهودی و مسیحی و اسلامی کاملا ثابت نموده و معتقد بوده که اعتقاد وانتظارظهور موعود جهان یك موضوع مسلم وعامل عمدهٔ آن ایمان است .

همه در جستجوی اویند

آقای قائمیان درصفحه ۱۷ کتاب مزبور مینویسد :

« قسمت اعظم ترجمه متن‌های پهلوی صادق دربارهٔ ظهور و علائم ظهوراست ، واگر رویهمرفته‌نظر کنیم به‌همهٔ متون‌پهلوی‌ترجمهٔ صادق باید بگوئیم که تماماجنبهٔ مذهبی دارد . موضوع ظهور و علائم ظهور موضوعی است که در همه مذاهب بزرك جهان واجد اهمیت خاصی‌است . ودرهمه مذاهب مشترك است و آرزوی مشترك‌همه معتقدین بمذاهب‌بزرك را تشکیل میدهد : آرزوی ظهور يك مصلح بزرك‌جهانی... بقول صادق : « صرفنظر از عقیده و ایمان که پایهٔ این آرزو را تشکیل میدهد » هر فرد علاقمند به سرنوشت بشریت و طالب تکامل معنوی آن ؛ وقتی از همه سو

ناامید میشود و می‌بیند که باوجود اینهمه ترقیات فکری وعلمی شگفت‌انگیز بـاز متأسفانه بشریت غافل و بیخبر، روز بروز خود را بیشتر به سوی فساد و تباهی میکشاند و بیشتر از خداوند بزرك دوری میجوید و بیشتر از اوامر او سرپیچی میکند بنا به‌فطرت ذاتی خود متوجه درگاه خداوند بزرك میشود واز او برای‌رفع ظلم و فساد یاری میجوید.

از این‌رو درهمهٔ قرون و اعصار آرزوی یك مصلح بزرك جهانی در دلهـای خداپرستان وجود داشته است و این آرزو تنها درمیان پیروان مذهبهای بزرك مانند زرتشتی، یهودی، مسیحی و مسلمان سابقه ندارد، بلکه آثار آن را درافسانه‌های یونان، درافسانه‌های میترا درایران، درکتابهای قدیم چینیان و در عقائد هندیان و دربین اهالی اسکاندیناوی و حتی درمیان مصریان قدیم و بومیان وحشی مکزیك ونظائر آنها نیز میتوان یافت.»

درصفحه ۵۵ این کتاب صادق هدایت مینویسد: «اعتقاد بوجود یك قائم که درآخر دنیا باید به نحوی خارق عادت ومعجزه‌آسا ظهور کند ودنیا را پس‌ازآنکه پراز ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایهٔ ایمان را مستحکم سازد، در اغلب مذاهب حتی درمصر قدیم نیز وجودداشته است. این عقیده یکی‌از آرزوهای مبهم و دیرین بشراست و عجبی نخواهد بود اگر می‌بینیم درهرزمان انسان‌امیدوار بآیندهٔ بهتری بوده است. انسان نه تنها میخواهد امید زندگی جاودان در ماوراء دنیای مادی بخود بدهد بلکه مایل‌است منشأ کارهائی معجزه‌آسا وخارق عادت‌نیز واقع شده، آراء و عقائد و تعصبهای خودرا بوسیلهٔ دخالت قوای زمینی وآسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند، عامل عمدهٔ این عقیده ایمان است.

بشارات عهدین

راجع بموعود جهان

(۲۳) انجیل متی - پس اگر کسی شمارا گوید که اینك مسیح دراینجاست یا درآنجاست‌باور ننمائید، زیرا که مسیحان دروغ‌وپیغمبران‌کاذب خواهندبرخاست (۲٦) پس هرگاه شمارا گویند که اینك در صحرا است بیرون مروید یا آنکه در

خلوتخانه است باور ننمائید (۲۷) زیرا که چون برق که از مشرق بیرون می آید وتامغرب ظاهر میگردد آمدن فرزند انسان نیزچنین خواهد بود .

(۳۰) درآنوقت علامت فرزند انسان برفلك ظاهر خواهد شد وخواهند دید فرزند انسان را بر ابرهای آسمان که می‌آید باقدرت و جلال عظیم (۳۱) و فرشته های خود را خواهد فرستاد باصور بلندآواز وآنها بر گزیدگانش‌را جمع‌خواهند نمود از اطراف اربعه از اقصای فلك یابطرف دیگر . باب ۲٤ ـ ٤۲

(۹) شریران منقطع میشوند ، اما متوکلان بخدا وارث زمین خواهند شد. (۱۸) خداوند روزهای صالحان را میداند و میراث ایشان ابدی خواهد بود (۳۲) متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد ، اما ملعونان وی‌منقطع خواهند شد(۲۹) صدیقان وارث زمین شده ابداً درآن ساکن خواهند شد . مزمور (۳۷)

مطالب فوق که در زبور حضرت داود آمده است عیناً در قرآن مجید نقل شده است . قوله تعالی :

ولقد کتبنا فی‌الزبور من بعدالذکر ان‌الارض یرثها عبادی‌الصالحون ! (۱)

کتاب اشعیاء نبی ـ گرك وبره باهم خواهند چرید و شیرمثل گاو کاه‌خواهد خورد ـ باب ٦٥

کتاب‌اشعیاء : گرك بابره سکونت‌خواهدداشت، پلنك‌بابزغاله‌خواهدخوابیدو گوساله و شیر وپرواری باهم ، وطفل کوچك آنها را خواهد راند ، و گاو باخرس خواهد چرید وبچه‌های آنها باهم خواهند خوابید . باب ۱۱

کتاب‌اشعیاء : کیست که کسی‌را ازمشرق برانگیخت که عدالت اورانزدپایهای وی‌میخواند ، امتهارا بوی‌تسلیم‌میکند واورابرپادشاهان مسلط‌میگرداند وایشان‌را مثل غباربه‌شمشیروی ومثل‌کاه که پراکنده‌میگردد به کمان وی‌تسلیم‌خواهدنمود . ایشان‌راتعقیب‌نموده‌به‌راهی که‌باپایهای‌خودنرفته‌بودبسلامتی‌خواهد گذشت‌باب٤۱ .

کتاب اشعیاء ، آنگاه هر که دریهودیه باشد به کوهستان بگریزد . وهر که بربام باشد بجهت برداشتن چیزی از خانه بزیر نیاید . و هر که در مزرعه است

(۱) نقل باختصار ازکتابچه دولت مهدی (ع)

بجهت برداشتن رخت خود بر نگردد ، زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد . باب۲ .

انجیل متی۔ ودرآن زنان بسیاری لغزش خورده یکدیگر را تسلیم کنند واز یکدیگر نفرت گیرند . وبسا انبیاء کذبه (دروغگو) ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند . وبجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد شود . باب ۲٤ (۱)

موعود جهان از اولاد پیغمبر اسلام است

« هرچند مبانی مذاهب سامی هنوز کاملا برای تاریخ روشن نشده است . اما راجع به موعود در مذاهب عیسی و یهود و مانی و اسلام انتظار نجات دهنده‌ای را دارند که خواهد آمد و همهٔ دنیا را اصلاح خواهد نمود . معهذا دربعضی جزئیات بایکدیگر فرق دارند ، مثلا یهودیان و عیسویان چشم براه رجعت مسیح میباشند، درصورتی که دراسلام قائم ظهور میکند ، یعنی امامی که غائب است ، بموقع ظاهر میشود و دنیا را پس‌از آنکه پراز ظلم وجور شده پراز عدل و داد مینماید .

یهودیان و عیسویان نجات دهنده را مسیح مینامند که برگزیده شده (کتاب اشعیاء ـ باب شصت‌ویکم ـ۱) درمذاهب یهود ومسیح و زرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهرمیشوند . نزد یهود یاجوج ومأجوج ، نزد عیسویان اژدها یا جانور یوحنائی Apocalypse و پیغمبر کذاب ؛ نزد زرتشتیان مار ضحاك (که همان Antechriste عیسویان و دجال مسلمانان است)

نزد هرسه ملت نجات دهنده از دودمان عالی‌مرتبه خواهدبود نزدیهودیان وعیسویان از نژاد پادشاه اسرائیل ، نزد زرتشتیان سوشیانس پسرزرتشت است . و مسلمانان مانند عیسویان معتقدند که عیسی‌باید قوای‌بدی رامنهدم بسازد ، ودجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند . ولیکن اسلام همه این وظیفه را به عهدهٔ عیسی نمی گذارد و کار گشائی بدست امام غائب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولادپیغمبر اسلام است» (۲)

(۱) نقل باختصار از علائم ظهور اثر صادق هدایت (۲) صفحه ٥۹

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش نامحدود آفریدگاری راسزد که بندگانش راراهنمائی کرد تامعتقد شوند که پس‌از هرامامی ، امام‌دیگر خواهد بود ، وبدینگونه بوظائف خود آشنا گردند. خداوندی که‌دین‌مقدسش رادرهر دوره‌وزمانی بوسیله‌پیغمبران‌امین‌وسفرای راستین خود ، برای‌اهل ایمان‌ویقین کامل گردانید ·

ودرود پی‌درپی بر آن نورپاك و گوهر تابناکی باد ، که پیامبران خداو فرستادگان پیشین بآمدن او و جانشینان معصومش بشارت دادند : **محمد** صلّی الله علیه وآله سرور عالمیان‌واهل بیت طاهرین او ، که‌تاروز رستاخیز چراغهای روشن شبهای دیجور گمراهی میباشند . ونفرین خدا بر دشمنان آنان تا گاهیکه آسمان وزمین برقرار است .

و بعد : این‌جلد سیزدهم از کتاب « بحارالانوار » در تاریخ امام دوازدهم راهنمای‌منتظر ومهدی‌مظفّر ، نورالانوار وحجت پروردگار؛ امامی که‌از نظرهـا غائب‌ودر دلهای‌پاکان حاضراست . سروری که ایمان‌بخدا بوجودمسعود اوپایدار میباشد و پیشوائی که با ظهور خود ، غبار غم‌ازلوح دلها بزداید ، حجت خدا در روی زمین وامام زمان : **حجة بن‌الحسن‌العسکری** صلوات‌الله وسلامه علیه‌وعلی آبائه المعصومین .

ازتألیفات خادم‌اخبار ائمه‌اخیار وخاك‌آستان حاملین آثارپیغمبر واهلبیت اطهار : **محمدباقر بن‌محمدتقی(مجلسی)** که‌امیداست خداوندا‌ورا ، باسروران‌خود محشور گرداند ودرزمان ظهور ودولت آنان ازیاوران آنهاقرار دهد .

باب اول

ولادت باسعادت حضرت ولیعصر (ع)

وسرگذشت مادر بزرگوارش

کُلَینی (۱) در کتاب «کافی» روایت نموده که : ولادت باسعادت وجود اقدس امام زمان ﷺ درسال ۲۵۵ هجری روی داده است .

شیخ صدوق (۲) در «کمال الدین» نقل کرده که چون مادر امام عصر (ع)

---

(۱) شیخ اجل محمد بن یعقوب کلینی (ره) متوفی بسال ۳۲۹ هجری یکی ازدانشمندان نامی ومحدّث عالیقدر شیعه است . کتاب باعظمت «کافی» ازتألیفات ذیقیمت این مرد بزرگ است . کافی یکی ازچهار کتاب معروف ومعتبر شیعه است که جمعاً مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث میباشد .

کلینی درمدت بیست سال رنج وکوشش وطی مسافرتها ؛ اخبار پراکندهٔ این کتاب را جمع آوری نمود وآنهارا مرتّب ومنظّم گردانید ، ودرنتیجه کتاب مستطاب «کافی» را بوجود آورد . هم اکنون بیش از هزار سال است که «کافی» اثر فنا ناپذیر کلینی دردسترس جهانیان قرار دارد وهرچه بیشتر از عمرآن میگذرد براهمیت واعتبارش افزوده میگردد .

(۲) محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به «شیخ صدوق» متوفی درسنهٔ ۳۸۱ یکی ازدرخشنده ترین ستارگان آسمان تشیع است . پدر وی علی بن بابویه مدفون درقم نیزازعلمای نامور ودرعصرخود پیشوای شیعیان قم وری بوده است .

این پدر وپسررا «صدوقین» وهردورا «ابن بابویه» میگویند . ولی ابن بابویه معروف همان شیخ صدوق است که آرامگاهش در شهر ری تهران مشهور میباشد .

شیخ صدوق طبق درخواست کتبی پدرش ، چنانکه خود درکمال الدین مینویسد =

حامله گشت ، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوی فرمود : پسری میآوری که نامش محمدوپس ازمن ، جانشین من‌خواهدبود .

وهم صدوق در کمال‌الدین ازاستادش ابن‌ولیدقمی واو ازمحمدبن عطاراز حسین بن رزق‌الله ازموسی بن محمدبن القاسم‌بن حمزة بن الامام موسی‌بن جعفر علیه السلام واواز حکیمه خاتون دختر امام محمدتقی (ع) روایت‌نموده که گفت : امام حسن‌عسکری (ع)مراخواست‌وفرمود : عمه! امشب نیمه‌شعبان است ، نزدماافطار کن که خداونددر این‌شب‌فرخنده کسی بوجودمیآورد که‌حجت اودرروی زمین میباشد . عرضکردم : مادراین‌نوزادمبارك کیست ؟ فرمود : نرجس . گفتم‌فدایت گردم ! اثری‌از حاملگی درنرجس خاتون‌نیست . فرمودهمین‌است که‌میگویم . سپس بخانه حضرت‌درآمدم و سلام کرده نشستم .

نرجس‌خاتون آمد کفش ازپای من‌در آورد و گفت : ای‌بانوی من شب بخیر ! گفتم : بانوی‌من وخاندان ماتوئی ! گفت: نه ! من کجا واین‌مقام بزرگ ؟ گفتم : دختر جان ! امشب خداوند پسری بتو موهبت میکند که سرور دو جهان خواهدبود . چون این سخن شنید ، باکمال حجب وحیانشست .

سپس نمازشام را گذاردم وافطار کردم وخوابیدم سحر گاه برای‌اداء نماز شب برخاستم . بعدازنماز دیدم نرجس‌خوابیده واز وضع حمل او خبری‌نیست ،

= بادعای‌حضرت‌امام‌زمان(ع)متولد گردید . استعداد وحافظه‌وفهم‌اورا هیچیك‌ازدانشمندان همعصر اونداشتند ،بطوریکه درسنین جوانی ، دانشمندان سالخورده ، ازوی استماع حدیث میکردند .

شیخ‌صدوق قریب سیصدجلد کتاب درعلوم‌دینی موافق مذهب شیعهٔ امامیه‌نوشته است! کتاب « من‌لایحضره الفقیه » که یکی از کتب چهارگانهٔ معتبر و معروف جامعه‌شیعه است از تألیفات گرانبهای شیخ صدوق میباشد . « کمال‌الدین وتمام النعمة » نیزیکی دیگر از تألیفات مفید ومتقن صدوق است که درپیرامون شخصیت واحوال‌حضرت امام زمان ارواحنا فداه نگاشته وقسمت عمدهٔ آنرا علامهٔ مجلسی دراین‌کتاب آورده است .

پس از تعقیب نماز دوباره خوابیدم و بعداز لحظه‌ای با اضطراب بیدار شدم، دیدم نرجس خوابیده است. در آن حال دربارهٔ وعده امام تردید میکردم، که ناگهان حضرت از جائیکه تشریف داشتند با صدای بلند مرا صدازده فرمودند: عمه! تعجب مکن که وقت نزدیك است!

چون صدای امام را شنیدم شروع بخواندن سوره «المسجده» و «یس» نمودم دراین وقت نرجس باحال مضطرب ازخواب بر خواست، من بوی نزدیك شدم و نام خدا رابرزبان جاری کردم و پرسیدم: آیا احساس چیزی میکنی؟ گفت: آری. گفتم: ناراحت مباش ودل قوی بدار، این همان مژده است که بتو دادم، سپس هر دو بخواب رفتیم.

اندکی بعد بر خاستم دیدم بچه متولدشده وروی زمین با اعضاء هفتگانه (۱) خدارا سجده میکند. آن ماه پاره رادر آغوش گرفتم. دیدم بعکس نوزادان دیگر، ازآلایش ولادت پاك وپاکیزه است!

این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام صدازد: عمه جان! فرزندم رانزد من بیاور چون او رانزد پدر بزرگوارش بردم، امام دست زیر رانها وپشت بچه گرفت و پاهای او رابسینه مبارك چسبانید وزبان در دهانش گردانید ودست برچشم و گوش و بندهای او کشید وفرمود: فرزندم! بامن حرف بزن! آن مولودمسعود گفت: **اشهدان لااله الاالله وحده لاشریك له واشهدان محمداًرسول الله** آنگاه بر امیر ـ المؤمنین وائمه طاهرین علیهم السلام درودفرستاد وچون بنام پدرش رسید، دیدگان گشود وسلام کرد. امام فرمود: عمه جان! اورا نزدمادرش ببر تاباو نیزسلام کند وباز نزدمن بر گردان. چون اورانزد مادرش بردم سلام کرد، مادر نیزجواب سلامش راداد. سپس اورا پیش امام حسن عسکری علیه السلام بر گردانیدم.

حضرت فرمود: عمه! روزهفتم ولادتش نیزبچه را نزدمن بیاور. صبح روز نیمهٔ

(۱) اعضاء هفتگانه عبارت است از: دو کف دست، سردوزانو، سردوانگشت بزرك پاها وپیشانی که سجده برآنها قرار میگیرد.

شعبان که بخدمت امام رسیدم سلام کردم ، روپوش از روی او برداشتم ولی بچه‌را ندیدم‌عرضکردم: فدایت گردم بچه‌چه شد؟ فرمود : عمه‌جان! اورا بکسی‌سپردم که مادر موسی فرزند خودرا باو سپرد ! ،

چون روزهفتم بحضورامام شرفیاب شدم فرمود : عمه‌فرزندم‌را بیاور . اورا درقنداقه پیچیده نزدحضرت‌بردم . امام‌مانندباراول فرزند دلبندش رانوازش‌فرمود وزبان مبارك‌آنچنان دردهان اومینهاد که گوئی شیر وعسل باو میخوراند . سپس فرمود : ای‌فرزند بامن سخن‌بگو ! گفت : **اَشْهَدُ اَنْ لااِلٰهَ اِلَّااللّٰهُ** آنگاه برپیغمبر خاتم ﷺ وامیرالمؤمنین علیه‌السلام ویك یك ائمه تاپدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس‌این آیهٔ شریفه راتلاوت نمود :

وَنُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۱) یعنی : اراده کرده‌ایم که منت‌بنهیم بر آنان که در زمین زبون گشتند وآنهارا پیشوایان ووارثان زمین‌قراردهیم وآنهارا درزمین جای‌دهیم وبفرعون و هامان ولشکریان آنان نشان دهیم آنچه‌را که آنها ازآن میترسیدند .

موسی بن‌جعفر راوی این‌حدیث‌میگوید : این روایت‌را از عقبه خادم امام حسن عسکری علیه‌السلام پرسیدم واونیز گفتهٔ حکیمه را تصدیق کرد .

درکتاب «**کمال الدین**» ازمعلی‌بن محمد روایت‌نموده که گفت : ازامام حسن عسکری علیه‌السلام نقل‌شده که چون زُبَیری (۲) بقتل‌رسید حضرت‌فرمود : اینست

---

(۱) سورهٔ قصص‌آیه ٤ .

(۲) زبیری ـ مقصود زبیربن بکاربن عبدالله بن مصعب بن‌ثابت‌بن عبدالله‌بن زبیربن عوام‌است . وی‌ازعلمای مشهور اهل‌تسنن ودرانساب عرب تسلطی بکمال داشته است . زبیر دارای تألیفاتی است‌که ازهمه معروفتر کتاب «انساب قریش» میباشد .

متوکل عباسی‌اورابرای‌تعلیم وتربیت‌اولادش بسامره‌آورد ، واوهم کتاب«الموفقیات» را درتاریخ برای‌الموفق‌بالله پسرمتوکل‌نوشت‌ونزداو محترم‌میزیست. وی‌چندبار‌به‌بغداد =

پاداش کسیکه نظر رحمت حق‌را نسبت باولیائش دروغ‌دانست و گفته‌بود مراخواهد کشت و فرزندی نخواهم داشت که جانشین من باشد . ولی او دید که خود کشته گشت وخداوند فرزندی بنام (م‌ح‌م‌د) بمن‌موهبت کرد درسال۲۵۶هجری (۱) .

= آمدکه‌آخرین‌آنها سال ۲۵۰هجری‌بود .

زبیر زمانیکه درسامره بود ، نسبت به‌علویین وشخص امام حسن عسکری‌علیه‌السلام عداوت میورزید و بعلم وفقه وحسب ونسب حضرت رشك میبرد ، تاجائیکه امام را تهدید بقتل‌کرده وگفته بودکه باکشتن وی نسل‌امام قطع خواهد شد !

زبیردرآخر عمرقاضی‌مکه شد ، ودرآنجا بسال ۲۵۶ ازپشت بام افتاد واندامش‌درهم شکست وپس از دو روز جان داد .

« بکّار » پدر زبیر نیزازدشمنان‌اهلبیت عصمت‌بود . وقتی‌ظلمی بحضرت امام‌رضا(ع) نمود ، حضرت دربارهٔ اونفرین‌کردند ، دردم ازقصری افتاد وگردنش‌شکست .

پدر بکّار : عبدالله‌بن مصعب‌که از جانب هارون الرشید حاکم مدینه بود نیز بگفتهٔ ابن ندیم ازشریر ترین مردم عصرخود بود ، وبراولاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌بسیارسخت میگرفت . وی‌همان است‌که نزد هارون الرشید ازیحیی‌بن عبدالله محض فرزند حسن مثنی پسرامام حسن مجتبی علیه‌السلام‌سعایت‌نمود وآن سید عالیقدر ورشیدرا متهم کردکه‌ازمردم برای خود بیعت میگیرد وگفت ازمن هم طلب بیعت نموده است !

یحیی اورا سوگند داد واوهم سوگند یادکرد . بعدازسوگند یادکردن بدنش ورم کرد وسیاه گردیدوچندان فریادکشید وازدردشکم نالیدکه سه روزبعدبدیارعدم‌واصل‌گشت .

بعد از او فرزندش بکّار مزبورکه او نیزحاکم مدینه بود محمد فرزند یحیی بن عبدالله‌را گرفت ومقیّد ساخته وبزندان افکند وچندان محبوس داشت تادرزندان درگذشت (فهرست ابن‌ندیم وکامل‌ابن اثیر وسفینة البحار) .

اینان شرارت ودشمنی خودرا نسبت برجال اهلبیت وائمه طاهرین از عبدالله‌بن‌زبیر جدّ خودکه از دشمنان معروف حضرت امیرمؤمنان (پسردائی‌خود) وامام حسن‌وامام‌حسین علیهم‌السلام بودبارث برده بودند . پس‌بقول‌شاعر: ازکوزه همان برون تراودکه‌دراوست .

(۱) درآخراین باب‌خواهیم گفت‌که دربارهٔ تولد حضرت امام‌زمان ارواحنا فداه =

این روایت‌درغیبت شیخ طوسی هم‌آمده است .

ونیز در کمال الدین روایت میکند که امام زمان علیه‌السلام شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد گردیده است . وهم در کتاب مزبور است که چون‌امام زمان علیه‌السلام از مادربزاد دو زانو نشست ودر حالیکه انگشت‌مبارك بسوی آسمان داشت عطسه‌ای کرد و فرمود : « **اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ‌الْعالَمینَ وَصَلَّی‌اللّٰهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ** ستمگران چنین پنداشته‌اند که حجت پروردگار از میان رفته است ، اگر بما اجازه سخن - گفتن میدادند هر گونه تردیدی برطرف میشد » ! . در «غیبت» شیخ طوسی بسند دیگرهم روایت شده است .

در کمال الدین ازابراهیم‌بن محمد واوازنسیم خادم امام‌حسن عسکری علیه‌السلام نقل میکند که گفت : شب دوم ولادت امام زمان بحضورش مشرف شدم ، درآن هنگام‌درحضورآن آقازادهٔعزیزعطسه‌ام گرفت،امام‌فرمود: **یَرْحَمُكَ اللّٰهُ**!ازاین کلام آقابسی شاد گشتم . آنگاه فرمود : آیادربارهٔ عطسه چیزی بتو نگویم ؟ عرضکردم: بفرما ! فرمود : عطسه تاسه روز موجب دوری ازمرگ است . درغیبت شیخ‌طوسی بجای شب دوم ، شب دهم نقل‌شده .

همچنین در کمال الدین از محمد بن عثمان نقل کرده است که چون آقا متولد گردید ، امام حسن عسکری علیه‌السلام عثمان بن سعید (نائب اول امام زمان و پدر محمدبن عثمان مذکور) را احضار نمود و فرمود : ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریده و بحساب من‌میان بنی هاشم قسمت کن ، وچند رأس گوسفند هم برای‌او عقیقه نما .

وهم درآن کتاب ازابوعلی خیزرانی واواز خادمهٔ خود که اورا باامام‌حسن عسکری علیه‌السلام هدیه کرده بودروایت نموده که گفت:من‌موقع ولادت امام زمان(ع)

= چند قول است ومشهورهمان‌سال ۲۵۵هجری میباشد. غیراز این مورد روایات‌دیگری هم ازلحاظ خوانندگان خواهدگذشت که میلاد امام‌را سال ۲۵٦ دانسته‌اند . رجوع کنید به پاورقی‌ما درپایان همین باب .

حاضر بودم مادر آقا نامش « صیقل » بود. امام حسن عسکری ماجرای آن بانوی معظمه را برایم نقل فرمود که از حضرت خواسته بود دعا فرماید مرگ او پیش از وفات امام فرارسد. همینطور هم شد و آن مکرّمه درزمان حیات آنحضرت رحلت نمود. برمزار او لوحی است که نوشته‌اند « آرامگاه مادر محمد » (۱)

ابوعلی خیزرانی گفت: از همین خادمه شنیدم که هنگام تولد امام زمان عليه السلام دیده است نوری ازسروروی حضرت باطراف آسمان میدرخشد ومرغان سفیدی چند ازآسمان فرود میآمدند وبالهای خودرا برسر وروی وبدن آن‌مولود مسعود میکشیدند وپرواز میکردند. چون این‌خبررا بامام‌حسن‌عسکری عليه السلام داد، تبسّم نمود وفرمود: آنها فرشتگان آسمانها بودند که در موقع ظهور این طفل یاوران او خواهند بود، آنها آمده بودند بوی تبرك جویند.

نیز در کتاب مزبور از ابوغانم خادم روایت نموده که چون امام زمان عليه السلام متولد گردید، پدر بزرگوارش نام‌اورا «محمد» گذارد ودر روزسوم اورا باصحاب خود نشان داد وفرمود: بعد از من‌این کودك امام شما وجانشین من‌خواهدبود. این‌همان قائم‌است که مردم برای ظهور اوانتظارها میکشند ودر وقتیکه دنیا پراز ظلم‌وبیعدالتی شود ظاهر گردد وجهان را پراز عدل وداد کند.

در غیبت شیخ‌طوسی (۲) از بشر بن‌سلیمان‌برده فروش که‌ازفرزندان‌ابوایوب

---

(۲) شیخ الطائفه محمدبن حسن طوسی معروف به « شیخ طوسی » رضوان‌الله علیه شاگرد بزرگ سیدمرتضی وشیخ مفید، وپیشوای مجتهدین وفقهای شیعه است.

شیخ طوسی‌درعلم فقه واصول وکلام ورجال وتفسیر وحدیث سرآمد علمای عصرخود بود و در تمام این فنون کتاب نوشته که تا کنون هم کتب او از بهترین کتب فنون یاد شده است.

در بزرگواری شیخ طوسی این بس‌که دوکتاب ازکتب چهارگانهٔ معتبر ومهم شیعه که دراستنباط احکام‌دینی‌مدرك ومستند فقهاء ومجتهدین‌شیعه‌است بنام «تهذیب» و«استبصار» ازتألیفات‌آن فقیه عظیم‌الشأن‌میباشد. =

(۱) این حدیث با آنچه روایت شد که مادر امام زمان (ع) بعد از رحلت حضرت عسکری (ع) زنده بوده است منافات دارد.

انصاری ویکی ازشیعیان مخلص حضرت امام علی النقی وامام حسن عسکری علیهما السلام ودر سامره همسایه حضرت بود روایت کرده که گفت : روزی کافور غلام امام علی النقی علیه السلام نزد من آمد ومرا احضار کرد ، چون خدمت حضرت رسیدم فرمود: ای بشر ! تو از اولاد انصار هستی (۱) دوستی شما نسبت بما اهلبیت پیوسته میان شما برقرار است ، بطوریکه فرزندان شما آنرا بارث میبرند وشما مورد وثوق ما میباشید .

میخواهم ترا فضیلتی دهم که در مقام دوستی با ما واین رازی که با تو در میان میگذارم بر سایر شیعیان پیشی گیری .

سپس نامهٔ پاکیزه‌ای بخط وزبان رومی مرقوم فرمود وسر آنرا با خاتم مبارك مهر نمود و کیسهٔ زردی که دویست وبیست اشرفی در آن بود بیرون آورد وفرمود : اینرا گرفته ببغداد میروی و صبح فلان روز در سر پل فرات حضور مییابی .

چون کشتی حامل اسیران نزدیك شد ، واسیران را دیدی، می‌بینی بیشتر مشتریان ؛ فرستادگان اشراف بنی‌عباس وقلیلی از جوانان عرب میباشند . دراین موقع مواظب شخصی بنام (عمر بن زید) برده فروش باش که کنیزی را با وصافی مخصوص که از جمله دولباس حریر پوشیده وخود را از معرض فروش ودسترس مشتریان حفظ میکند ، بمشتریان عرضه میدارد .

= کتاب «غیبت» نیزازتصنیفات نفیس وپرمغزشیخ میباشد که تقریباً همهٔ آنرا علامهٔ مجلسی دراین کتاب آورده است .

شیخ درسال ۴۰۸ از خراسان به بغداد آمد ودر سنه ۴۴۶ براثر یك بلای عمومی علیه شیعه به نجف اشرف رهسپار گشت و بسال ۴۶۰ در نجف بجهان باقی شتافت وهمانجا مدفون گردید .

(۱) انصار مردم مدینه هستند که هنگام تشریف فرمائی پیغمبر بمدینه، بیاری ونصرت حضرتش در راه رواج دین حنیف اسلام برخواستند .

در این وقت صدای نالهٔ او را بزبان رومی از پس پردهٔ رقیقی میشنوی که بر اسارت وهتك احترام خود مینالد ، یکی از مشتریان بعمر بن زید خواهد گفت عفّت این کنیز رغبت مرا بوی جلب نموده، او را به سیصد دینار بمن بفروش ! کنیزك به زبان عربی میگوید : اگر تو حضرت سلیمان ودارای حشمت او باشی من بتو رغبت ندارم بیهوده مال خود را تلف مکن !

فروشنده میگوید : پس چاره چیست ؟ من ناگزیرم تو را بفروشم . کنیزك میگوید : چرا شتاب میکنی ؟ بگذار خریداری پیدا شود که قلب من باو ووفا وامانت وی آرام گیرد .

دراین هنگام نزد فروشنده برو وبگو من حامل نامهٔ لطیفی هستم که یکی از اشراف بخط وزبان رومی نوشته وکرم ووفا وشرافت وامانت خود را در آن شرح داده است . نامه را بکنیزك نشان بده تا در بارهٔ نویسندهٔ آن بیاندیشد . اگر بوی مایل گردید وتو نیز راضی شدی من بوکالت او کنیزك را میخرم .

بشر بن سلیمان میگوید : آنچه امام علی‌النقی عليه السلام فرمود امتثال نمودم . چون نگاه کنیزك بنامهٔ حضرت افتاد سخت بگریست ، سپس رو بعمر بن زید کرد وگفت : مرا بصاحب این نامه بفروش وسوگند یاد نمود که اگر از فروش او بصاحب وی امتناع کند خود را هلاك خواهد کرد ، من در تعیین قیمت او با فروشنده گفتگوی بسیار کردم تا بهمان مبلغ که امام بمن داده بود راضی شد .

منهم پول را بوی تسلیم نمودم وبا کنیزك که خندان وشادان بود بمحلی که در بغداد اجاره کرده بودم آمدیم . در آنحال با بیقراری زیاد نامهٔ امام را از جیب بیرون آورده میبوسید وروی دیدگان ومژگان خود مینهاد وبر بدن وصورت میکشید .

من گفتم : عجبا ! نامه‌ای را میبوسی که نویسنده آنرا نمیشناسی ! گفت : ای درماندهٔ کم معرفت ! گوش فراده ودل سوی من بدار . من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر روم هستم ؛ مادرم از فرزندان حواریین است وبه شمعون وصی حضرت

عیسی علیه السلام نسبت میرسانم ، بگذار داستان عجیب خود را برایت نقل کنم ، (۱)

جد من قیصر میخواست مرا که سیزده سال بیشتر نداشتم برای پسر برادرش تزویج کند سیصد نفر از رهبانان وقسیسین نصاری از دودمان حواریین عیسی بن مریم علیه السلام وهفتصد نفر از اعیان و اشراف وچهار هزار نفر از امراء وفرماندهان و سران لشکرو بزرگان مملکت را جمع نمود . آنگاه تختی آراستهٔ بانواع جواهرات را روی چهل پایه نصب کرد . چون پسر برادرش را روی آن نشانید وصلیبها را بیرون آورد واسقفها پیش روی او قرار گرفتند وسفرهای انجیلها را گشودند ؛ ناگهان صلیبها از بلندی بروی زمین فرو ریخت وپایه‌های تخت درهم شکست .

پسر عمویم با حالت بیهوشی از بالای تخت بر روی زمین در افتاده ورنك صورت اسقفها دگرگون گشت وسخت بلرزیدند .

بزرگ اسقفها چون این بدیدرو بجدم کردو گفت : پادشاها ! مارا از مشاهدهٔ این اوضاع منحوس که نشانهٔ زوال دین مسیح ومذهب پادشاهی است، معاف بدار !

---

(۱) شاهنشه روم دختری داشت | در برج عفاف اختری داشت
آئینه عصمت و ادب بود | دارای شرافت نسب بود
میبود « ملیکه » نام نامیش | میداشت پدر چو جان گرامیش
آزاده نوادهٔ حواری | شایستهٔ هر بزرگواری
برده نسب از دو سو ملیکا | از قیصر و جانشین عیسی
شمعون وصی مسیح ، جدش | از باغ کمال رسته قدش
درحسن، کمال مهرومه داشت | از سیزده رو بچارده داشت
پس خواست برای دختر خویش | همسر پسر برادر خویش

* * *

قیصر ندمای خویش را خواست | تا مجلس جشن عقد آراست
آراسته کاخ پادشاهی | بازیب وحلل هرآنچه خواهی
تختی که جواهرش نشان بود | درکاخ چومهر زرفشان بود=

جدم نیز اوضاع را بفال بد گرفت ، معهذا باسقفها دستور داد تاپایه های تخت را استوار کنند وصلیبهارا دوباره برافرازند و گفت: پسر بدبخت برادرم را بیاورید تا هرطور هست این دختر را بوی تزویج نمایم ، باشد که بااین وصلت میمون نحوست آن بر طرف گردد .

چون دستور اورا عملی کردند ، آنچه بار نخست روی داده بود تجدید شد.مردم پراکنده گشتند وجدم با حالت اندوه بحرمسرا رفت و پرده هابیافتاد .

شب هنگام درخواب دیدم مثل اینکه حضرت عیسی وشمعون وصی او و گروهی ازحوارین درقصر جدم قیصر اجتماع کرده اند ودر جای تخت منبری که نوراز آن می درخشید قراردارد .

چیزی نگذشت که «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله پیغمبر خاتم وداماد وجانشین اووجمعی ازفرزندان وی وارد قصرشدند ، حضرت عیسی علیه‌السلام باستقبال شتافت و بامحمد (ص) معانقه کرد و محمد(ص) فرمودند: یاروح الله! من بخواستگاری دختر وصی شما

= پس کرد بکاخ اختصاصش | دعوت زاکابر و خواصش
پاپ و علما همه ستادند | انجیل مسیح را گشادند
تا آیه ای ازکتاب خواندند | پس خطبه عقد را براندند
داماد چو شد به تخت بنشست | سنگینی بخت تخت بشکست
دیدند که تخت واژگون شد | داماد زتخت سرنگون شد
آن سلسله‌ها زسقف بگسیخت | از طاق صلیب‌ها فرو ریخت
تامجلس شادیش بهم خورد | داماد بجای شهد غم خورد

***

حضار تمام مات گشتند | مبهوت ز حادثات گشتند
گفتند که یارب این چه بخت است | داماد مگر سیاه‌بخت است ؟!
سالی که نکوست خوار وبارش | پیداست ز اول بهارش
در فصل بهار کامرانیش | زد باد نحوست خزانیش =

شمعون ، برای فرزندم آمده‌ام ، ودراین هنگام اشاره بامام حسن عسکری علیه السلام نمود. حضرت عیسی نگاهی بشمعون کرده و گفت : شرافت بسوی توروی آورده بااین وصلت بامیمنت موافقت کن . اوهم گفت : موافقم .

پس محمد صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت وخطبه ای انشاء فرمود ومرا برای فرزندش تزویج کرد ، وحضرت عیسی وفرزندان خودو حواریون را گواه گرفت. چون از خواب برخاستم ازبیم جان خواب خودرا برای پدر وجدم نقل نکردم ، وهمواره آنرا پوشیده میداشتم .

بعداز آنشب چنان قلبم از محبت امام حسن عسکری علیه السلام موج میزد که از خوردن و آشامیدن بازماندم و کم کم لاغرو رنجور گشتم وسخت بیمارشدم .

جدّم تمام پزشکان‌را احضار نمود واز مداوای من استفسار کرد ، وچون مأیوس گردید گفت : نوردیده ! هر خواهشی داری بگو تادر انجام آن بکوشم ؟ گفتم: پدرجان ! اگردر بروی اسیران مسلمین بگشائی وآنها را ازقید وبند وزندان

= پس پاپ زشاه کرد درخواست / تا مجلس عقد از نو آراست
از بهر برادر کهین خواست / نحسش جبران به سعد این خواست
شه خواهش پاپ را پذیرفت / کز طالع سعدشان کند جفت
اسباب نشاط کسب کردند / آن تخت دوباره نصب کردند

***

شد مجلس عقد چونکه برپا / گشتند کشیشها مهیا
انجیل مسیح باز کردند / آهنگ تصبح ساز کردند
داماد نشست چونکه برتخت / بشکست دوباره زآن نگون بخت
شاه و وزرا و پاپ واسقف / خوردند از این قضا تأسف
دیدند نحوستی برابر / افتاده بجان آن برادر
حسرت زده پاپ باکشیشان / شد جمع مسیحیان پریشان
حضار زکاخ رخت بستند / چشم ازهمه تخت و بخت بستند =

آزاد گردانی امید است که عیسی و مادرش مراشفادهند.

پدرم تقاضای مرا پذیرفت و من نیز بظاهر اظهار بهبودی کردم و کمی غذا خوردم . پدرم ازاین واقعه خشنود گردید وسعی در رعایت حال اسیران مسلمین واحترام آنان نمود .

چهارده‌شب بعدازاین ماجرا بازدرخواب‌دیدم که‌حضرت‌فاطمه علیهاالسلام‌با مریم‌و حوریان بهشتی بعیادت من‌آمده اند. حضرت مریم روی‌بمن نمودو فرمود: این بانوی بانوان جهان ومادر شوهرتواست . من‌دامن مبارك اورا گرفتم و گریه نمودم وازنیامدن امام حسن عسکری ؑ بدیدنم،شکایت کردم . فرمود:اوبعیادت تو نخواهد آمد زیراتو مشرك بخداوپیرو مذهب نصاری هستی .این خواهر من مریم است که ازدین‌تو بخداوند پناه میبرد .

اگر میخواهی خداو عیسی ومریم‌از توخشنود باشند ومیل داری فرزندم بدیدنت بیاید ، بیگانگی خداوند واینکه‌محمدپدرمن خاتم پیغمبران‌است گواهی

=زین‌حادثه شاه مات افتاد — در ششدر حادثات افتاد
یا للعجب‌این‌چه‌مهره‌بازی‌است — بیهوده سخن باین‌درازی‌است؟

* * *

شب آمد وشاه رفت و خوابید — رخ از همه حادثات تابید
خوابید عروس بخت بیدار — شد روح خدا براو پدیدار
عیسای مسیح با حواری — آمد بسرش بغم گساری
شمعون که‌نیای مادرش بود — در همرهی پیمبرش بود
در کاخ زنور منبری دید — از بهر چنان پیمبری دید
ناگاه گشوده گشت بابی — تابید بکاخ آفتابی
خورشید ازل محمد آمد — با یازده اختر خود آمد
چون چشم ملیکه بروی‌افتاد — تعظیم نمود و در پی افتاد
آن چشمهٔ‌نور وگرمی وجوش — بگرفت مسیح رادرآغوش=

بده.چون این کلمات‌را ادا نمودم،فاطمه‌علیها السلام مرا در آغوش گرفت‌و بدینگونه حالم بهبود یافت. سپس فرمود: اکنون منتظر فرزندم حسن عسکری باش که‌اورا نزدتو خواهم فرستاد .

چون از خواب برخاستم ، شوق زیادی بـرای ملاقات حضرت در خود حس کردم. شب‌بعد امام‌را درخواب دیدم ودر حالیکه از گذشته شکوه مینمودم گفتم: ای محبوب من! من که خودرا درراه محبت توتلف کردم ! فرمود : نیامدن من علتی سوای مذهب سابق تو نداشت وا کنون که اسلام آورده ای‌هر شـب بدیدنت میآیم‌تا موقعیکه فراق مامبدل بوصال گردد . ازآن شب تا کنون شبی نیست که وجود نازنینش را بخواب‌نبینم .

بشربن سلیمان میگوید : پرسیدم چطور شد که‌بمیان اسیران افتادی ؟ گفت در یکی ازشبها درعالم خواب امام حسن عسکری عليه السلام فرمود : فلان روز جدت قیصر لشکری بجنگ مسلمانان میفرستد توهم بطور ناشناس درلباس خدمتکاران

= فرمود به عیسی و حواری — من آمده ام بخواستگاری
تا خطبه کنم ملیکه از جد — بهر پسرم ابی محمد

* * *

پس کرد مسیح رو بشمعون — گفتا که مبارکاست ومیمون !
وصل تو بگلشن سیادت — شمعون بگفت زهی سعادت
پس ختم پیمبران والا — از منبر نور رفت بالا
خوش خطبه عقدرا ادا کرد — داماد و عروس را صدا کرد
آن زهره قرین مشتری‌شد — همسر بامام عسکری شد
با میوهٔ دل چو عقد بستش — بگذاشت بدست یار دستش
گلهای محمدی بمجلس — گشتند گواه عقد مجلس

* * *

از خواب ملیکه گشت بیدار — میجست بهرطرف رخ یار =

همراه عده‌ای از کنیزان ازفلان راه بآنها ملحق شو .

سپس پیشقراولان اسلام مطلع شدند و مارااسیر گرفتند و کارمن بدینگونه که دیدی انجام پذیرفت . ولی تاکنون بکسی نگفته ام نوهٔ پادشاه روم هستم . حتی پیر مردی که من درتقسیم غنائم جنگ سهم اوشده بودم نامم راپرسید ، ولی من اظهاری نکردم و گفتم : نرجس ! گفت : نام کنیزان ؟

بشر میگوید : گفتم : عجب‌است که‌تو رومی هستی وزبانت عربی است ؟ ! گفت جدم درتربیت من جهدی بلیغ داشت . اوزنی را که چندین زبان میدانست معین کرده بود که صبح وشام نزد من آمده زبان عربی بمن بیاموزد وبهمین جهت عربی را بخوبی آموختم .

بشر میگوید : چون اورا بسامره خدمت امام‌علی النقی علیه السلام آوردم حضرت ازوی پرسید : عزت اسلام وذلت نصاری وشرف خاندان پیغمبررا چگونه دیدی؟ گفت:دربارهٔ چیزی که شما از من داناتر میباشید چه عرض کنم ؟ .

= ازهر طرفی نگاه میکرد
از ماه سراغ شاه میکرد

کای گمشده درکجات‌جویم ؟
در بند که مبتلات جویم ؟

درخواب چو بخت‌من دمیدی
بیدار شدم زمن رمیدی ؟

در خواب شدی تو همسرمن!
بیدارم و نیستی برمن !

ای وای و هزار وای بر من
تنك از غم توست جای برمن

دل ازکف‌من ، شد از نگاهی
دیوانه شد و کشید آهی

شب‌های‌دگر هرآنچه خوابید
آن گمشده را دگر نیابید

میجست ز خواب وناله میکرد
کارش بقضا حواله میکرد

* * *

از غصه پرید رنگ و رویش
پژمرده‌چو گل رخ نکویش

میسوخت در آتش فراقش
تب کرد زسوز اشتیاقش

بیمار شد و به بستر افتاد
آتش بروان دختر افتاد =

فرمود : میخواهم ده هزار دینار یا مژدهٔ مسرت انگیزی بتو بدهم ، کدام یك را انتخاب میکنی ؟ عرضکرد : مژدهٔ فرزندی بمن دهید ! فرمود : تورامژده بفرزندی میدهم که شرق وغرب عالم را مالك شود ، وجهان را از عدل وداد پر گرداند ، ازآن پس که پرازظلم وجور شده باشد .

عرضکرد : این فرزند ازچه شوهری خواهد بود ؟ فرمود : ازآنکس که پیغمبر اسلام درفلان شب وفلان ماه وفلان سال رومی تورا برای او خواستگاری نمود . درآن‌شب عیسی‌بن مریم ووصیّ اوتورا بکی تزویج کردند ؟ گفت : بفرزند دلبند شما ! فرمود او را میشناسی ؟ عرضکرد : از شبی که بدست حضرت فاطمه زهرا (ع) اسلام‌آوردم شبی‌نیست که او بدیدن من‌نیامده باشد .

در این وقت امام نهم به « کافور » خادم فرمود : خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید . چون آن بانوی محترم آمد فرمود : خواهر ! این زن همان است که گفته بودم.حکیمه خاتون‌آن بانو را مدتی درآغوش گرفت واز دیدارش

ـــ راز دل خود ملیکه بنهفت	میسوخت ولی بکس نمیگفت
هر چند طبیب چاره‌گر شد	احوال ملیکه سخت تر شد
شب در تب وروز بود در سوز	ای‌وای‌ازآن شب وازاین روز

* * *

یك شب ز پس چهارده شب	بختش بدمید همچو کوکب
زهرای مهین بخوابش آمد	در تیره شب آفتابش آمد
با مریم وصد هزار حورا	دادند همه بشارت اورا
مریم بسوی ملیکه رو کرد	تعریف ازآن فرشته خو کرد
کاین مادر شوهر توزهراست	کن‌خواهش‌خودازاوتودرخواست
برخیز و بگیر دامنش را	زو خواه تو پارهٔ تنش را

* * *

در دامن مهر ، ماه آویخت	وزدیده ستارگان‌فروریخت ـــ

شادمان گردید . آنگاه امام علی النقی عليه‌السلام فرمود : عمه ! اورا بخانهٔ خود ببر وفرایض دینی واعمال مستحبه را باو بیاموز که او همسر فرزندم حسن ومادرقائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است .

در کافی ازمحمد بن یحیی شیبانی روایت کرده که گفت : درسال ۲۸۶ وارد کر بلا شدم و آستان ملائك پاسبان حضرت امام حسین عليه‌السلام را زیارت کردم ، سپس بقصد زیارت مقابر قریش واقع در کاظمین علیهما السلام به بغداد مراجعت نمودم. آنروز بسیار گرم وآسمان صاف ونورانی بود . چون بمدفن مطهر امام هفتم رسیدم وبوی تربت معطر آنحضرت را استشمام نمودم بی‌اختیار سرشك اشك بر آن تربت پاك فرو ریختم وچنان ازخود بیخود شدم که چشم اشکبارم جائی‌را نمیدید .

بعد از آنکه اندکی آرام گرفتم واشك چشمم فرونشست ودیدگان گشودم ، پیر مردی را درمقابل خود دیدم که باقامتی خمیده و کف دست وپیشانی پینه‌بسته بدیگری که باوی نزدیك مرقد منور بود،میگفت: برادرزاده ! عمویت از برکت

= صدها گله پیش آن پری کرد — از ست فراق عسکری کرد
گفتا که شبی بخوابم آمد — با روی چو آفتابم آمد
یکباد جمال یار دیدم — دیگر گلی ازرخش نچیدم
در آتش غم مرا نشانده — برخار فراق خود کشانده
برده است زدل قرار وتابم — کرده است حرام خورد وخوابم
مرگ است دگر علاج جانم — یاآنکه زغم دهد امانم

* * *

فرمود قبول دین ما کن — از خویش مسیح را رضا کن
بیزار زمذهب تو عیسی است — مریم متنفر از کلیساست
دینی که در آن تو پای بستی — گردیده مشوب بت پرستی
تا گفت ملیکه ذکر اشهد — آمد زدرش ابی محمد
جان تازه نمود از وصالش — گل چید زگلشن جمالش =

آن دو آقا مفتخر بعلوم شریفه واسرار نهفته ای گشته که جز سلمان فارسی کسی بآن نرسیده است. اکنون روز های زندگانیم بسر آمده وستارهٔ عمرم در حال غروب کردن است.ولی افسوس که دراین ولایت کسی‌را نمی‌یابم که شایسته باشد این علوم واسرار راباو بسپارم!

من باخود گفتم: پیوسته رنج ومشقت میبرم وهمه‌جا سواره وپیاده درجستجوی علوم واسرار اهلبیت عصمت هستم، واکنون از این پیر مرد سخنی میشنوم که حاکی از علمی بزرگ وامری عظیم است.

ازینرو گفتم: ای‌پیر مرد آن دو آقا که گفتی کیانند؟ گفت آنان دو کوکب تابانند که‌درزمین‌سامره‌پنهان گشتند. گفتم: بدوستی‌وشرافت مدفن آن دو آقاسوگند میخورم که من‌جویای‌علوم واسرار آنهاهستم وباایمان‌راسخ‌درراه حفظ آثارواخبار آنان‌جان میدهم.

گفت: اگرراست میگوئی آنچه ازناقلان آثار آنها ضبط کرده ای بمن نشان

= ازمیمنت شهادت او — شد دیدن یار عادت او
هرشب که بخواب ناز میشد — بر او در وصل باز میشد
چون دیده زخواب باز میکرد — افسانهٔ شب دراز میکرد
هر شب بخیال یار میخفت — در خواب سخن بیار میگفت
کای مونس جان من کجائی — در بیداری چرا نیائی؟

* * *

فرمود: ملیکه! منتظر باش — پیوسته نگاهدار سر باش
قیصر چو رود بجبههٔ جنگ — همراه کنیزکان کن آهنگ
در زیّ کنیزکان ملبّس — میباش که ناشناسدت کس
باید بفلان طرف زنی گام — تا آنکه شوی اسیر اسلام
در ظاهر اگر کنیز گردی — آئی بر ما عزیز گردی
دستور مرا اگر کنی گوش — با ما بجهان شوی‌هم آغوش =

بده! چون کتابهای مراجستجو نمودوروایات آنرادیدگفت: راست‌گفتی . اکنون بدان که من بِشربن سلیمان ازاولاد ابوایوب انصاری ، یکی‌از دوستان وخادمان امام‌علی النقی‌و امام حسن عسکری علیهماالسلام میباشم ودر سامره همسایه آن‌دو بزرگوار بودم.

گفتم : برمن منّت بگذار وپاره ای‌از آثارآنها که دیده‌ای بازگوکن ! گفت : من‌ازخرید وفروش کنیزان‌احتراز میجستم واز موارد شبهه‌دار آن‌اجتناب مینمودم.امام علی‌النقی مسائل آنرا بمن آموخت تاآنکه کاملاً آشناشدم وحلال وحرام‌آنهارا شناختم، شبی‌دوسامره منزل خود نشسته بودم که‌کوبنده ای‌درزد . با عجله‌در راگشودم دیدم کافور خادم امام علی‌النقی عليه‌السلام است‌که حضرت بطلب‌من فرستاده است.

فی‌الوقت لباس پوشیدم وبخدمت حضرت شتافتم دیدم‌با فرزندش امام حسن عسکری عليه‌السلام وخواهرش حکیمه‌ـ خاتون که در پـس پرده قرار داشت ، صحبت

= فردا که زشرق مهر تابید | زی جبهۀ جنگ شه شتابید
با جمع کنیزکان روان شد | در راه خدا زکاروان شد
زان ره‌که‌شهش‌نمود بگذشت | تا آنکه اسیر مسلمین‌گشت
بیـن اسرای روم دیـدش | عمربن یزید و پس خریدش
با صاحب خویش آن پریزاد | طی‌کرده ره عراق و بغداد
یکشب دهمین‌امام ، هادی | فرمان به بشیر شیر دادی
کای نادره مرد باتوکاری است | کز بهرتو عزو افتخاری است
این نامه بگیرو رولب شط | تا دریابی رموز این خط
این نامۀ من بخط رومی است | خاص‌است‌گمان من‌عمومی‌است

* * *

وقتی که رسی کنار دجله | ماراست یکی عروس حجله
مستوره و باحجاب بـاشد | در پردۀ احتجاب باشد=

میفرماید وقتیکه درحضورش نشستم فرمود : ای بشر تواز اولاد انصارهستی دوستی شمانسبت بمااهلبیت پیوسته میان‌شما برقرار است ، بطوریکه فرزندان شما آنرا بارث خواهند برد... » تا آخر که درروایت سابق مفصلااز غیبت شیخ‌طوسی نقل‌شد.

درکمال الدین است که محمدبن عبدالله مطهری گفت : بعداز رحلت امام حسن عسکری علیه السلام بخدمت حکیمه خاتون رسیدم‌تا دربارهٔ امام زمان که مردم اختلاف نظرداشتند، سؤال کنم، چون بخدمتش رسیدم فرمود: ای‌محمد ! خداوند زمین‌را ازوجود حجت گویا یاساکت خالی نمیگذارد، واین منصب بزرگ‌را بعد ازامام حسن وامام حسین علیهما السلام بدوبرادر نداد .

این بخاطر فضیلت وامتیاز آنان است که درروی زمین نظیر ندارند . بااین وصف خداوند این‌منصب بزرگ رافقط اختصاص بفرزندان امام‌حسین علیه السلام داده است.چنانکه فرزند هارون‌را بجای اولاد حضرت موسی بمقام‌نبوت برگزید ،هر چند موسی برهارون حجت بود.معهذا این فضیلت‌تا روز قیامت برای فرزندان

= نقاش ازل‌کشیده رویش | از سنبل ناب رشته مویش
آن باکره هست دخت‌قیصر | پرورده و دست بخت قیصر
خلقی بینی بدور او جمع | پروانه صفت بگرد او شمع
عمربن یزید مالك اوست | در فکر فروش آن پریروست
تا مشتریش مگرکه باشد | از بهر خرید ؛ زر بپاشد
جمعی مایل بدیدن او | مشتاق پی خریدن او
از دیدن طالبان بغداد | دختر بکشد ز سینه فریاد
گویدکه ز زندگی گذشتم | دیدی‌که چگونه خوارگشتم
یارب بکجاست قسمت من | کن حفظ مقام عصمت من

* * *

تو قاصد ما در این میانه | شو جانب صاحبش روانه
برگوی که من برید هستم | مامور پی خرید هستم =

هارون ماند .

دراین امت‌هم ناچارباید امتحانی پیش‌آید تا بدانوسیله پیروان باطل وطالبان حق‌تمیز داده‌شوند ودرسرای دیگر مردم‌را ازخدا بازخواستی نباشد ولازم‌بود که این‌امتحان بعداز رحلت امام‌حسن عسکری عليه‌السلام واقع گردد .

گفتم : ای‌بانوی من‌امام حسن عسکری عليه‌السلام فرزندی دارد ؟ تبسمی فرمود و گفت : اگرامام حسـن عسکری عليه‌السلام فرزندی ندارد پس‌بعد ازاو حجت خـدا کیست ؟ ! مگر نگفتم بعداز امام حسن و امام حسین امامت‌برای دو برادرنمی - تواند باشد ؟ (۱)

(۱) معلوم‌میشود درآنموقع جعفرکذاب برادرامام حسن‌عسکری (ع) ادعای جانشینی آنحضرت داشته است .

=این نامه بده بآن پریرو — کآسوده ز غم شود دل او
بادادن این دویست دینار — آن‌گوهر قیمتی بدست آر
پس نامه ازاو بشر بگرفت — آماده شد و مسیر بگرفت
تاشد وارد به شهر بغداد — صبح آمد و برلب شطایستاد
ناگاه رسید کشتی از راه — تابید بچشم مشتری ماه
چون پرده‌گیان پیاده گشتند — از منظر طالبان گذشتند
هر مشتری یکی پسندید — زر داد و برای خویش‌بگزید

* * *

ناگاه بشر پرده ای دید — ماهی بمیان پرده‌ای دید
خلقی حیران زدیدن او — آماده پی خریدن او
هرمشتری که پیش آید — آن زهره ازاو حذر نماید
گوید باصاحبش بصد جوش — آخر تو بهرکسیم مفروش
آن مشتری است قسمت من — کاو هست‌کفیل عصمت من
القصه هر آنچه شاه فرمود — در چشم بشیر روی بنمود
شد پیش بشیر ونامه را داد — چشمش‌که بخط شاه افتاد=

گفتم : ای بانوی من! چگونگی ولادت با سعادت و غیبت آنحضرت را برای من شرح دهید! فرمود : کنیزی داشتم که نامش نرجس بود. روزی پسر برادرم امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن من آمد، و سخت بوی نظر دوخت . گفتم: اگر مایل هستید اورا نزد شما روانه میکنم ؟ .

فرمود : نه عمه جان ! ولی من ازوی درشگفتم. گفتم ازچه چیز تعجب میکنید؟ فرمود: عنقریب فرزند بزرگواری ازوی بوجود میآید که خداوند زمین را بوسیلهٔ اوپراز عدل وداد میکند ، از آن پس که پر ازظلم و ستم شده باشد. گفتم: من اورا نزد شما میفرستم . فرمود : دراین خصوص ازپدرم اجازه بگیر؟ !

= یاد از خط روی عسکری کرد | پس بوسه بخطاش ؛ آن پری کرد
پس از لب لعل خود گهر سفت | عمر بن یزید را چنین گفت
بفروش مرا بصاحب خط | خود را فکنم وگرنه درشط
زر داد وگرفت آن پری را | بانوی امام عسکری را

* * *

بگرفت چو بشر آن امانت | آورد بخاندان عصمت
آن زهره بدست مشتری داد | تحویل امام عسکری داد
تا مام امام عصر گردد | سرچشمهٔ فتح و نصر گردد
آرد پسری که شاه باشد | فرمانده مهر و ماه باشد
آرد پسری که هست قائم | فیضش بخلائق است دائم
آرد پسری که نور دارد | ظلم از سر خلق دور دارد
ای حجت قائم الهی | از لطف بدوستان نگاهی
امروز که روز قائم ماست | از او همه فیض دائم ماست
روشن همه چشم ما بررویش | بسته دل ما بتار مویش
جز درگه حجت الهی | ما را نبود دگر پناهی

(سید مرتضی میرفخرائی جندقی)

من‌هم لباس پوشیدم و بمنزل امام‌علی النقی علیه‌السلام رفتم وسلام کرده نشستم. حضرت‌ابتداء بسخن کرد وفرمود: حکیمه! نرجس رانزد فرزندم بفرست. عرض کردم آقا من‌برای همین‌مطلب نزدشما آمده‌ام. فرمود: خدامیخواهد تورادر ثواب‌آن شریك گرداند وازاین خیربهره ور کند.

بی‌درنگ بخانه‌برگشتم ونرجس رازینت کرده ودرخانه خودم وسیلهٔ‌زفاف آنهارا فراهم نمودم. سپس حضرت چندروز بعدباتفاق نرجس نزدپدر بزرگوارش رفت.

بعداز رحلت‌امام علی‌النقی علیه‌السلام آنحضرت بجای پدر نشست. من‌هم مانند سابق که‌بدیدن امام‌علی النقی‌نائل میگشتم بملاقات اونیزمیرفتم. یکروز که‌بخانهٔ آنحضرت رفته‌بودم نرجس آمد کفش ازپایم درآورد و گفت: ای‌بانوی من! بگذار کفش‌شما رابردارم! گفتم بانوسرور من‌تو هستی، بخدا قسم نمیگذارم وخدمت تورارضایت نمیدهم. من‌خدمت‌تورا برروی چشم‌می پذیرم. چون امام گفتگوی‌ما راشنیدفرمود: عمه! خداپاداش نیك‌بتومرحمت فرماید. من تاغروب‌آفتاب خدمت امام علیه‌السلام بودم‌وبانرجس صحبت‌میداشتم. آنگاه برخاستم که لباس‌پوشیده بروم.

امام‌فرمود: عمه! امشب را نزدما بسرببر که دراین شب مولود مبارکی متولد میشود که زمین مرده را زنده میگرداند. گفتم: این مولود مبارك ازچه زنی خواهدبود؟ من که چیزی درنرجس نمی‌بینم؟ فرمود بااین‌وصف فقط ازنرجس خواهد بود! سپس من نزدیك نرجس رفتم واورا نگریستم اثری ازحمل دروی ندیدم! لذارفتم موضوع را باامام هم اطلاع دادم.

حضرت تبسمی‌نمود وفرمود: عمه‌موقع طلوع فجراثرحملش آشکارمیشود

لاَنَّ مَثَلَها مَثَلُ اُمِّ موسی لَمْ یَظْهَرْ بِها الحَبَلُ وَلَمْ یَعْلَمْ بِها اَحَدٌ اِلیٰ وَقْتِ وِلادَتِها

یعنی‌اومانندمادرموسی است که اثرآبستنی دروی مشهود نبود وتاموقع‌تولد موسی هیچکس‌اطلاع نداشت. زیرا فرعون برای دست یافتن‌بموسی شکم زنان‌باردار را

میشکافت این‌هم‌مانندموسی‌است(که‌دشمنان‌درصدد کشتن‌اوهستند)حکیمه‌می گوید: تاهنگام طلوع فجرپیوسته مراقب نرجس بودم.اوجنب من‌خوابیده و گاهی پهلو-به‌پهلومیگشت .نزدیك طلوع فجرناگهان برخاستم و بسوی اوشتافتم واورا بسینه چسبانیدم‌ونام خدارا براوخواندم .

امام‌باصدای‌بلندفرمود : عمه! سورۀاناانزلناه‌براوقرائت کن. ازوی‌پرسیدم حالت چطوراست ؟ گفت : آنچه‌آقا فرمود ظاهر گردید .

چون بقرائت سورۀاناانزلناه‌پرداختم آن‌جنین‌نیزدرشکم مادر بامن‌میخواند بعدبمن سلام کرد،چون صدای‌اورا شنیدم وحشت کردم ! امام حسن عسکری علیه‌السلام صدازد : عمه ! از کارخداوند تعجب مکن ! که‌ذات حق‌مارا از کوچکی‌باحکمت گویاودرروی زمین‌حجت خودمیگرداند .

هنوزسخن امام‌تمام نشده‌بود که نرجس‌ازنظرم ناپدید گشت مثل‌اینکه میان من‌واوپرده‌ای آویختند.ازاینروفریاد کنان بسوی‌امام شتافتم . حضرت فرمود : عمه! بر گرد که اورادرجای خودخواهی‌دید . چون‌مراجعت کردم چیزی‌نگذشت که‌پرده برداشته‌شد ودیدم‌نوری ازوی میدرخشد که دیدگانم راخیره میکند .

سپس دیدم‌طفلی‌سجده میکند، بعدروی زانو نشست‌ودرحالیکه‌انگشتان‌بسوی آسمان داشت گفت : **اَشْهَدُاَنْ لااِلٰهَ اِلاَّاللّٰه‌وَاَنَّ جَدّی رَسُولُ اللّٰه‌وَاَنَّ اَبی اَمیرُالْمُؤْمِنین** آنگاه‌تمام امامان رانام برد تابخودش رسید وسپس گفت : **اَللّٰهُمَّ اَنْجِزْلی وَعْدی وَاَتْمِمْ لی اَمْری وَثَبِّتْ وَطْأَتی وَامْلَاءِ الْاَرْضَ بی قِسْطاً وَعَدْلاً** خداوندا! آنچه بمن‌وعده فرموده‌ای مرحمت کن وسرنوشتم رابانجام رسان ! قدمهایم راثابت بدار وبوسیلۀ من‌زمین‌را پرازعدل وداد کن ! ! .

دراینوقت امام حسن عسکری علیه‌السلام باصدای بلند فرمود : عمه ! اورا بگیر ونزدمن بیاور،چون اورادر بغل گرفته نزدپدر بزرگوارش بردم ، بپدرسلام کرد . حضرت هم‌اورادربر گرفت ناگهان دیدم مرغانی چنددورسراو درپروازند . امام

علیه‌السلام یکی‌ازآن مرغان راصدا زد وفرمود:این‌طفل را ببر نگهداری کن ودر هرچهل‌روز بمابر گردان !

مرغ‌اورابرداشت‌وپرواز نمود وسایرمرغان نیزبدنبال‌او به‌پرواز درآمدند ، و میشنیدم که امام‌حسن عسکری علیه‌السلام میفرمود : تورابخدائی میسپارم که مادرموسی فرزندخودرا باوسپرد . نرجس‌خاتون بگریست ، امام‌فرمود : آرام‌باش که جزاز پستان‌توشیر نمی‌مکد . عنقریب اورانزد تومیآورند همانطور که موسی رابمادرش بر گردانیدند . خدا درقرآن میفرماید : **فرددناه‌الی امه‌کی‌تقرعینهاولاتحزن** (۱) یعنی :اورابسوی‌مادرش باز گرداندیم تادیده‌اش‌روشن‌شودومحزون‌نگردد .

حکیمه میگوید : ازامام پرسیدم‌آن مرغ‌چه‌بود ؟ فرمود : روح‌القدس‌بود که‌مراقب ائمه‌است وبامرخداوند آنهارا درکارها موفق ومحفوظ میدارد وباعلم ومعرفت پرورش میدهد . بعدازچهل روز بچه‌رانزد برادرزاده‌ام بر گردانیدند ، حضرت مراخواست ، چون‌بخدمتش رسیدم دیدم‌بچه جلوپدر راه میرود .

عرضکردم : آقا ! این طفل که دوساله‌است ! امام‌تبسمی نمود وفرمود : فرزندان انبیاء واولیاء که دارای منصب امامت و خلافت هستند نشوونمای آنان بادیگران فرق دارد . کودکان یکماههٔ ما مانند بچهٔ یکسالهٔ دیگران میباشند . کودکان ما،درشکم‌مادرحرف‌میزنندوقرآن‌میخوانندوخدارا پرستش میکنند ودر ایام شیرخوارگی ، فرشتگان به‌پرستاری‌آنها مشغول وهرصبح وشام برای‌اطاعت فرمان‌آنان فرود میآیند .

من هرچهل‌روزآن طفل نازنین را میدیدم ، تاآنکه چند روزپیش از وفات پدرش اورا بصورت مردی دیدم ونشناختم . لذا از امام پرسیدم: این کیست که میفرمائی پیش‌روی اوبنشینم ؟ فرمود : اوپسر نرجس‌است که بعدازمن‌جانشین من‌خواهد بود من‌بیش‌از چند روز دیگر میان شمانیستم ، بعدازوی فرمانبرداری

(۱) سورهٔ قصص‌آیه ۱۲ .

کنید !

امام چند روز بعد رحلت فرمود وچنانکه می بینی مردم در بارهٔ او چنددسته شده اند ولی بخدا قسم که من هر صبح وشام اورا می بینم واز آنچه شمااز من میپرسید قبلا بمن خبر میدهد.من هم باطلاع شما رساندم . بخداقسم هروقت میخواهم ازوی سؤالی کنم درجواب دادن برمن پیشی میگیرد . حتی شب گذشته بمن اطلاع داد که تو نزدمن میآئی ودر بارهٔ اوسؤال می کنی واجازه داد که حقیقت مطلب را بتوبگویم .

راوی : محمد بن عبدالله میگوید : بخدا سوگند حکیمه چیز هائی بمن گفت که جزخداوند کسی نمیداند و دانستم که همه راست ودرست و مطابق عدل الهی است و یقین دارم که خداوند اخباری بامام عصر عليه السلام داده است که هیچیك از بندگانش اطلاع ندارند .

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین روایت نموده که امام زمان عليه السلام در روز جمعه متولدشده . نام مادرش ریحانه وصیقل وسوسن است ولی چون آبستن بآنحضرت بود ، لذااورا صیقل گفتند . ولادت باسعادتش هشتم ماه شعبان درسال ۲۵۶ هجری اتفاق افتاد .

وکیل اوعثمان بن سعید بود . اوهم وصیت نمود که بعدازوی فرزندش محمد بن عثمان باشد ،واوابوالقاسم حسین بن روح نوبختی رامعین کرد،واوهم ابوالحسن علی بن محمد سیمری را ،رضی الله عنهم . هنگام وفات سیمری ازاو خواستند که جانشین خودرا معرفی کند امااوکسی راتعیین نکردو گفت:دیگر کار بدست خداست ، و بدینگونه بعدازسیمری غیبت کبری آغاز شد .

مؤلف : درروایت مذکور که میگوید : «چون بآنحضرت آبستن بود او راصیقل میگویند» بواسطهٔ روشنی و نوری بوده که از آن مخدره بعلت حمل نور امامت ساطع بوده است . چه که وقتی میگویند فلانی شمشیررا صیقل داد ، بعلت

درخشش آنست و دور نیست که منظور وصف جمال آن‌مخدره باشد (۱) .

نیز در آن کتاب ازعلی بن‌حسن‌بن فرج از محمد بن حسن کرخی روایت میکند که گفت از ابوهارون که‌یکی‌ازعلمای‌ماشیعه بود شنیدم که گفت : من امام زمان عليه السلام رادیدم ولادتش‌روز جمعه‌سنهٔ ۲۵٦ بود .

و در کتاب مزبور ازمحمد بن ابراهیم کوفی نقل میکند که گفت :«امام حسن عسکری عليه السلام گوسفند ذبح کرده‌ای برای من فرستاد وفرمودند : این‌از عقیقه فرزندم محمد است » وهم در آن کتاب از حمزة بن‌ابی الفتح روایت کرده که گفت : یکی از خواص امام حسن عسکری عليه السلام نزد من‌آمد و مژده داد که شب گذشته در خانهٔ امام مولودی بدنیا آمد ، ولی امام عليه السلام امر بکتمان او نمود ! گفتم : نام مولود چیست ؟ گفت : نامش رامحمد و کنیه‌اش را ابوجعفر گذارده‌اند .

همچنین درکمال الدین ازغیاث‌بن‌اسد روایت میکند که گفت : ازمحمد ابن‌عثمان (۲)قدس‌الله روحه‌شنیدم که‌چون‌امام زمان صلوات‌الله علیه متولد گردید نوری‌از بالای‌سر مبارکش بآسمان تابید. سپس صورت بخاك‌نهاد وخدا راسجده

---

(۱) علامهٔ‌محدث مرحوم‌حاج میرزاحسین‌نوری(ره)درکتاب«النجم‌الثاقب» روایتی از «غیبت» فضل‌بن‌شاذان نیشابوری‌که درسنوات‌پیش‌از وفات‌حضرت‌امام‌حسن‌عسکری‌وبعد ازولادت امام‌زمان علیهما‌السلام میزیسته ازمحمد بن‌علی بن‌حمزة بن حسین‌بن‌عبیدالله بن عباس‌بن‌علی بن‌ابیطالب علیه‌السلام نقل‌میکند و سپس‌میگوید : «ازمحمد بن‌علی که‌راوی‌این حدیث است‌پرسیدند ازمادر صاحب‌الامر علیه‌السلام . گفت:مادرش«ملیکه» بودکه‌او رادر بعضی‌ازروزها سوسن‌ودربعضی‌ایام ریحانه‌میگفتند ، وصیقل‌ونرجس نیز از نامهای‌او بوده سپس علامه‌نوری میگوید : ازاین‌خبر وجه‌اختلاف دراسم آن‌معظمه معلوم‌میشود و اینکه بهر پنج اسم‌نامیده می‌شده . درباب ۲۱ درابتدای شرح‌حال علی‌بن **محمد** سمری ، نیز روایتی قریب‌باین مضمون نقل‌شده‌است .

(۲) دومین‌نائب‌از نواب چهارگانه حضرت‌امام زمان(ع)است .

کرد. آنگاه سر برداشت وفرمود: **اشهدان لااله‌الاالله والملائکة واولوا العلم قائماً بالقسط . لااله الاهو العزیز الحکیم . ان الدین عندالله الاسلام**

وهم محمدبن عثمان گفت که :ولادت حضرت شب جمعه بود .

ونیز درآن کتاب بهمین‌سند نقلکرده که امام‌ختنه کرده متولدشد وحکیمه خاتون گفت درایام وضع‌حمل خون‌نفاس ازمادر امام‌دیده نشد،واین شیوهٔمادرهر امامی است .

ونیز درآن کتاب ازاحمدبن حسن‌بن اسحاق(قمی) روایت‌میکند که گفت: چون‌امام زمان متولدگردید نامه‌ای ازحضرت امام‌حسن عسکری علیه‌السلام برای‌جدم احمدبن اسحاق(۱) رسید که‌با خط‌خودمرقوم فرموده‌بود: «مولود مامتولدگشت ولی‌تو آنرا ازمردم پوشیده دار ! زیراما نیزجز به‌نزدیکان ودوستان خود بکسی اظهار نکرده‌ایم ! ! مابتواعلام داشتیم تامسرور شوی چنانکه خداوند مارامسرور گردانید . والسلام»

ودرآن کتاب ازحسن بن‌حسین علوی سابق الذکر روایت میکند که گفت: من‌در سامره‌بخدمت امام‌حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم وآنحضرت رابولادت فرزندش «قائم» تهنیت گفتم . درغیبت شیخ طوسی علیه‌الرحمه نیزاین حدیث‌بسند دیگرنقل شده‌است .

درکمال‌الدین از ابوسهل نوبختی از «عقید» خادم روایت نموده که امام عصر عجل الله‌فرجه درشب جمعه‌و ماه‌رمضان سال ۲۵۴ متولد گردید . کنیه اش ابوالقاسم وابوجعفر ولقبش «مهدی» واو حجت خداوند درروی زمین‌است .

مردم‌دربارهٔ ولادت اواختلاف دارند،جمعی‌اظهار وعده‌ای انکار میکنند،گروهی

---

(۱) احمدبن اسحاق‌قمی ازمحدثین بزرگ‌قم ودارای جلالت‌قدر وعظمت شأن‌است . از حضرت امام‌محمد تقی‌وامام علی‌نقی روایت نموده ودرقم ازوکلای امام‌حسن عسکری (ع) بوده، مکرر ازقم‌بسامره سفرکرده وخدمت امام‌عسکری (ع) رسیده‌و امام‌زمان رانیزدرک نموده‌و درحقیقت بفیض‌ملاقات چهارامام نائل گشته است؛ رضوان‌الله علیه.

از نقل آن جلوگیری وبرخی آنرا نقل می‌نمایند.

ودرغیبت شیخ طوسی ازحسین بن‌حسن علوی نامبرده روایت میکند که در سامره خدمت امام‌حسن عسکری(ع) رسیدم‌ومیلادمسعود مولی‌صاحب الزمان علیه‌السلام رابوی تبریك گفتم.

وهم درآن کتاب ازحکیمه خاتون نقل‌میکند که درنیمهٔ‌شعبان سال۲۵۵امام حسن عسکری علیه‌السلام برای‌من پیغام فرستاد که افطار امشب رانزد ماصرف کن تـا خداوند تورا بمیلاد مسعود ولی‌و حجت خود وجانشین من مسرور گرداند، من بسی شادمان گشتم وهمانوقت لباس پوشیده بخدمتش رسیـدم. دیدم‌آقا درصحن خانه نشسته وکنیزان اطرافش راگرفته اند.

گفتم: قربانت گردم! فرزند شمااز چه‌زنی خواهدبود؟ فرمود: از«سوسن» من کنیزان را نگریستم ودرهیچکدام جزسوسن اثرآبستنی ندیدم.بعداز اتمام‌نماز مغرب و عشاء بـا سوسن افطار کردیم ودر یك اطاق باهم خوابیدیم. لحظهٔ بعد برخاستم‌و مدتی‌در بارهٔ‌آنچه‌امام فرموده‌بود اندیشیدم.

سپس پیش‌از وقت هرشب برخواستم‌ونماز شب‌را خواندم. سوسن‌هم ناگهان ازخواب پرید وبیرون رفت‌و وضو گرفت ومشغول نمازشب شدتابنماز وتر رسید. دراین موقع بدلم خطور کرد که صبح نزدیك است. پس برخواستم و نگاه کردم دیدم فجر اول طلوع نموده، فی‌الحال ازوعدهٔ امام‌بشك افتادم، ناگـاه صدای حضرت راشنیدم که ازاطاق خودش میفرمود: عمه! شك‌مکن همین‌حالا آنچه گفتم آشکار میشود وانشاءالله آنرا خواهی‌دید!

ازآنچه در دلم نسبت بحضرت خطور کرده بودحیا داشتم، ناچار باطاق برگشتم‌در حالیکه پیش‌خود خجل بودم. دیدم‌سوسن نمازرا تمام کرده وسراسیمه بیرون میآید. دم‌دراورا دیدم گفتم: پدرومادرم‌فدایت‌شود آیاچیزی‌درخود احساس میکنی؟ گفت: آری امرسختی راحس میکنم. گفتم: بخواست‌خداچیزی نیست، بعد بالش‌رامیان اطاق‌نهادم واورا روی‌آن نشاندم‌وخود درجائیکه قابله‌ها برای‌وضع

حمل زن می نشینند نشستم . سوسن دست مرا گرفت و بر خود سخت فشار میآورد و ناله مینمود و شهادت بزبان جاری میکرد در این موقع من نگاه کردم دیدم ولی خدا صلوات الله علیه سجده میکند، اورا برداشتم و در دامن خود گذاردم دیدم پاك و پاکیزه است !

امام عليه السلام صدازد عمه ! فرزندم را بیاور ! اورا نزد پدرش بردم . حضرت نور دیده اش را گرفت و زبان مبارك بروی چشمهای او مالید تا دیده گشود ، سپس زبان دردهان و گوشهای طفل نهاد و اورا در دست چپ گذارد و بدینگونه ولی خدا در دست پدر نشست . آنگاه دست برسر او کشید و فرمود : فرزند ! بقدرت الهی بامن سخن بگو !.

آن نوزاد عزیز گفت : أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ، بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۱) آنگاه بر پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله و امیرمؤمنان و همه ائمه تا پدرش درود فرستاد .

امام حسن عسکری عليه السلام اورا بمن داد و فرمود : عمه او را بنزد مادرش ببر تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود و بداند که وعدۂ خداوند حق است هر چند اغلب مردم باور ندارند !

چون بچه را نزد مادرش بر گرداندم صبح صادق دمیده بود . من هم نماز صبح گذاردم و تاطلوع آفتاب به تعقیب پرداختم . آنگاه با امام خدا حافظی کردم و بخانه بر گشتم ، تاروز سوم که بشوق دیدار ولی خدا بازسری بآنجا زدم . نخست وارد اطاقی شدم که سوسن جای داشت ولی بچه را ندیدم ؛ پس بخدمت امام رسیدم ، اما نخواستم ابتدا بسخن کنم ، امام فرمود : عمه ! بچه در کنف حمایت خداست !

عمه ! چون من وفات کنم و شیعیان دربارۂ بود و نبود این طفل دچار تردید شوند ، تو بودن اورا بدوستان موثق ما اعلام کن ! معهذا لازم است که مطلب نزد

(۱) ترجمه این آیه سابقاً گذشت .

تووآنها پنهان باشد ، زیرا خداوند خواسته است که اورا ازنظرها پوشیده دارد و کسی اورا نبیند،تا گاهیکه جبرئیل امین اسب اورا آماده گرداند وخداوند بوسیلهٔ او کار جهان‌را اصلاح فرماید .

درغیبت شیخ‌طوسی مفاد روایت مذکور را ازمحمدبن ابراهیم از حکیمه خاتون نیز نقل کرده،بااین‌فرق که : حکیمه گفت : امام‌حسن‌عسکری درشب نیمهٔ شعبان سال دویست وپنجاه وپنج مرا خواست . ومیگوید : بحضرت گفتم : یابن رسول‌الله ! مادر این مولود کیست ؟

فرمود : نرجس چون روزسوم شد شوق دیدار ولی‌الله (یعنی امام‌زمان) در دلم افزون گشت . پس‌بخانه‌آنها‌شتافتم ویکراست باطاق‌نرجس رفتم . دیدم‌بعادت زنانی که وضع حمل کرده‌اند نشسته ولباس زردی پوشیده وسرش بسته‌است .

سلام کردم وبگوشهٔ خانه‌نظر افکنده‌دیدم گهواره‌ای نهاده‌اند وپارچهٔ‌سبزی روی آنست . پیش‌رفتم وپارچه را برداشتم دیدم‌ولی‌خدابی قنداق به‌پشت خوابیده است‌تامرادید چشم گشود وباحرکت دستها مرا طلب نمود . او را گرفتم ونزدیك بردم که ببوسم،چنان بوی خوشی از او بمشامم رسید که هیچگاه استشمام نکرده بودم ! دراین موقع امام حسن عسکری صدازد عمه ! پسرم را بیاور ، اورا بنزد آقابردم، فرمود : فرزندم ! بامن حرف‌بزن . . .

تا آنجا که حضرت اورا بمرغی‌سپرد وفرمود : فرزند ! تورا بکسی‌میسپارم که‌مادر موسی فرزندش راباوسپرد . برو درپناه امن‌وحفظ وحمایت حق - وچون مرغان اورا بر گرداندند ـ فرمود : عمه‌او را نزد مادرش ببر وخبر ولادت اورا از مردم پوشیده‌دارو بکسی‌مگوتاوقتش فرارسد . اورا بمادرش سپردم وخداحافظی نموده بخانهٔ‌خود رفتم » تا آخر حدیث ...

ونیز در آن کتاب این حدیث را ازمحمدبن علی‌بن بلال وهم از جماعتی از بزرگـان شیعیان از حکیمه خاتون نقلکرده است . درآن روایت نیمه شعبان داردونام مادر حضرت نرجس است . تا آنجا که حکیمه میگوید:چون آقا متولد

شد امام حسن عسکری عليه السلام فرمود : عمه ! بچه‌ام را بیاور !

وقتی روپوش ازروی آقا برداشتم دیدم بروی زمین افتاده خدارا سجده میکند وبردست راستش نوشته‌شده : جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً (۱) یعنی : حق آمد و باطل ازمیان رفت زیرا باطل رفتنی است .

اورا درآغوش گرفتم دیدم پاك وپاكیزه است . آنگاه درپارچه‌ای پیچیده نزد پدر بزرگوارش بردم . تاآنجاکه حضرت فرمود : اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ وَاَنَّ عَلِیّاً اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ حَقّاً آنگاه بر همه‌ائمه درود فرستاد تا بخودش رسید ، وبرای دوستانش دعانمود که خداوند بافرج او آنها را دلشاد گرداند ، سپس چشم گشود .

تاآنجاکه میگوید : مثل اینکه میان‌من وآقا پرده‌ای آویختند بطوریکه او رانمیدیدم ، ازپدرش پرسیدم آقا ! بچه‌چه‌شد ؟ فرمود : آنکس که‌از تو وماباو نزدیکتر است اورابرد . تاآخر حدیث مذکور .

در این‌روایت حکیمه میگوید چون روزچهلم شد ، بحضورامام حسن عسکری (ع) شرفیاب‌شدم ، دیدم‌امام زمان (ع) درخانه راه میرود . صورتی نیکوتر از رخسار اووزبانی بهتر از گفتار اوندیدم . امام حسن عسکری (ع) فرمود : عمه این‌مولود پیش خدا بسیار عزیز است . عرضکردم : آقاآنچه بایدببینم از چهل روزهٔ‌او میبینم‌امام‌تبسمی کرد وفرمود : عمه جان ! نمیدانی که‌رشد یکروزما ائمه برابررشد یك‌سالهٔ دیگران‌است ؟ پس‌من‌برخاستم وسر آقا رابوسیدم و برگشتم ، چون‌وقتی دیگر آمدم اورا ندیدم . ازامام جویاشدم فرمود : اورا بکسی سپردم که مادرموسی‌فرزند خودرا باو سپرد .

ونیزدر غیبت‌شیخ طوسی‌ازاحمد بن‌علی ازمحمدبن علی ازحنظلة بن زكريا روایت میکند که گفت : خبرداد بمن احمدبن بلال‌بن داود کاتب واومردی‌سنی-

---

(۱) سوره اسراء آیه ۸۳ .

مذهب وناصبی بود ودشمنی خود را با اهلبیت عصمت پوشیده نمیداشت ، بااین وصف بمقتضای طینت اصلیش با من اظهار دوستی مینمود و هر وقت مرا ملاقات میکرد میگفت در نزد من خبری است که تورا خشنود میسازد. ولی نخواهم گفت من هم چندان اهمیت نمیدادم. تا آنکه روزی در یکجا باهم جمع شدیم ، من از فرصت استفاده نموده ازاوخواستم کهخبررا برای من نقل کند

او گفت: خانهٔما درسامره روبروی خانهٔ ابن الرضا(یعنی امام حسن عسکری (ع))بود. من مدت درازی بطرف قزوین رفتم سپس بسامره بر گشتم ، دیدم تمام کسان وبستگان وخویشانم در گذشته‌اند ، مگر پیرزنی که مرا تربیت کرده بود واودختری داشت که نزدخودش بود .

وی پیرزنی محبوب وخودنگهدار بود واهل دروغ نبود ، زنانی که با مادوستی داشتند هم درخانهٔ پیرزن بودند . من چندروزی آنجا ماندم سپس عزم رفتن کردم پیرزن گفت چرا دررفتن عجله میکنی ؟ تو که مدتها ازما دوربودی. اکنون نزدما بمان تا بادیدنت شادشویم. بامسخره گفتم میخواهم بکربلا بروم ! زیرا یانیمه شعبان ویاروزعرفه بود که شیعیان بکربلا میرفتند.

پیرزن گفت: فرزند ! از خدا بترس و توهین مکن و آنچه گفتی مسخره مپندار . داستانی را برایت نقل کنم که دو سال بعد ازرفتن تو مشاهده نمودم . داستان اینست : من درهمین اطاق نزدیك دهلیز با دخترم خوابیده بودم . درحال خواب و بیداری دیدم مردی نیکوروی وخوشبو با لباسهای تمیز آمدوبمن گفت! هم اکنون کسی میآید وتو رابخانهٔ همسایه میطلبد . وحشت مکن واز رفتن بااو خودداری منما ! .

سراسیمه برخاستم وبدخترم گفتم: کسی رادیدی کهبخانهٔما بیاید؟ گفت: نه! پس نام خدابردم وخوابیدم . بـازهمان مرد آمد وهمان سخن راتکرار کرد . این بار نیز باوحشت برخاستم وازدخترم پرسیدم: هیچکس نیامده ؟ گفت: نهمن هم نام خدابزبان آورده خوابیدم. بارسوم نیزهمان مردآمدو گفت : فلانی ! آنکس که

تورا میطلبد آمده ودرمیزند باا و برو .

دراین وقت صدای کوبیدن درراشنیدم . پشت دررفتمو گفتم: کیست ، گفت درباز کن‌ومترس !سخن‌اورا شناختم‌ودررا باز کردم .دیدم‌خادمی‌است که‌روسری بمن‌میدهد ومیگوید:یکی از همسایه ها برای حاجت مهمی‌ترا میخواند‌بخانهٔ آنها بیا . رو سری بسر کـردم و او مرا بخانه ای آورد که نمیشناختم.دیدم پـرده درازی دروسط خانه‌آویخته‌اند ومردی کنار پرده ایستاده‌است .

خادم گوشه پرده را بالا زد و من داخل شدم . دیدم زنی در حال وضع حمل است و زنی دیگر مانند قابله پشت سر او نشسته است . آن زن بمن گفت دراین کار بما کمك میکنی ؟ پس باو کمك کردم و چیزی نگذشت که پسری متولد گردید .

من‌اورا روی دست گرفتم وصدازدم‌پسر!پسر!آنگاه سرازپرده‌بیرون‌آوردم که‌بآن مردنشسته مژده‌دهم ، کسی گفت سر وصدا مکن ! چون‌متوجه‌بچه شدم‌او راروی دست‌خود ندیدم‌وهمان زن گفت : صدا مکن !

در این‌موقع خادم‌روسری‌بسرم‌انداخت ومرا بخانه‌ام بر گردانیدو کیسه‌ای بمن داد و گفت: آنچه دیدی بکسی اظهار مکن !وارد خانه خود شدم و بطرف رختخواب رفتم‌دیدم هنوز دخترم خوابیده است . اورا بیدار کردم و پرسیدم‌آیا از رفتن و بر گشتن من مطلع شدی ؟ گفت: نه ، پس در کیسه را گشودم دیدم ده‌دینار درآنست . این مطلب را تا کنون بکسی نگفته‌ام جز اکنون که دیدم تو بامسخره این سخن را گفتی ، ازاین رو برای تو نقل کردم تا بدانی که این قوم (خانوادهٔ پیغمبر) نزدخداوند دارای شأن‌ومقام بزرگی‌هستند وآنچه ادعامیکنند درست‌است .

ازحرف‌پیرزن‌تعجب کردم وآن‌رابباد مسخره گرفتم ودیگر ازز‌مانیکه این واقعه درآن‌رخ داده پرسش‌نکردم ، جزاینکه‌بیقین میدانم که‌سال دویست وپنجاه

واندی ازسامره رفته بودم ودرسنهٔ ۲۸۱ ایام وزارت عبیدالله بن سلیمان (۱) بر گشتم واین داستان رااز پیرزن شنیدم .

حنظله راوی این خبر میگوید: ابوالفرج مظفر بن احمد را خواستم تااو نیز این خبررا بشنود .

وهم درغیبت شیخ طوسی (ره) واقعه ولادت رابدینگونه نیزروایت کرده که یکی ازخواهران امام علی النقی علیه السلام کنیزی داشت که خودتربیت کرده و نامش نرجس بود، چون بزرگ شد ، روزی امام حسن عسکری علیه السلام بخانه آنها آمدواورا دید . خواهرامام گفت: آقا ! مثل اینکه طالب این کنیزهستی ؟ فرمود : من از روی تعجب نگاه باو میکنم . زیرا مولودی که عزیزخداست ازوی بوجود میآید سپس خواهر امام از برادرش امام علی النقی اجازه گرفت و آنها باهم ازدواج کردند . (۲)

و نیز در آن کتاب ازعلاّن رازی روایت نموده که امام زمان علیه السلام درسال ۲۵٦ هجری دوسال پس ازدرگذشت امام علی النقی(ع) متولد گردیده است .

وهم در آن کتاب ازمحمد بن علی شلمغانی در کتاب « الاوصیاء » واوازحمزة

---

(۱) ابن اثیرنیزدر «کامل التواریخ» ج (٦) صفحه ۷۳ : نام او را عبیدالله بن سلیمان نوشته ، ولی در « آثارالوزراء » عقیلی صفحه ۱۱٤ عبدالله بن سلیمان بن وهب ذکرکرده است .

عبیدالله بن سلیمان وزیر « المعتضدبالله» خلیفهٔ عباسی بود که درسال ۲۷۹ بخلافت رسید واو نیز نخستین وزیر اوبود و بعداز فوت او ، فرزندش قاسم بن عبیدالله بوزارت (المعتضد) منصوب گشت .

(۲) این روایت هم مفاد سایر روایات را دارد جزاینکه جملهٔ « کنیزی داشت وخود تربیت کرده بود » وجملهٔ « چون بزرك شد » ممکن است چیز تازه ای بنظرآید ولی در روایات سابق گذشت که حضرت نرجس رابخواهرش حکیمه سپردتا بخانه خودببردووظایف دینی را باوبیاموزد ، والبته اوتربیت شدهٔ حکیمه ودرآن مدت هم بزرك شده بود .

ابن‌نصرواواز پدرش نصر خادم امام‌علی النقی ﷺ روایت کرده که چون آقا متولد شد تمام اهل خانه به پرستاری او پرداختند، بمن گفتند که هر روز مقداری مغز استخوان با گوشت بخرم ومیگفتند که: این برای آقای کوچك ماست !

همچنین در آن کتاب ازشلمغانی مزبور ازابراهیم بن ادریس روایت میکند که او گفت : امام حسن عسکری ﷺ بر ای نزد من فرستاد و فرمود که: آن‌را برای فرزندم عقیقه کن . خوداز آن بخور و بکسانت نیز بخوران .

چنین کردم و بعد که خدمت حضرت رسیدم فرمود: بچهٔ‌مادر گذشت(۱)سپس دوبره همراه‌نامه‌ای فرستادند که نوشته بود : بسم‌الله‌الرحمن الرحیم . این‌دوبره را ازجانب مولایت عقیقه کن. خود گوارابخور و به کسانت‌نیز بخوران!چنین کردم وچون بخدمتش رسیدم چیزی نفرمود .

درغیبت نعمانی ازمعروف‌بن‌خرّبوذ ازامام محمدباقر ﷺ روایت کرده که گفت : پیغمبراکرم (ص) فرمود : مثل اهل بیت من ، میان این امت ؛ مـانند ستارگان آسمان است که چون ستاره ای غروب کند ستارهٔ دیگری بدرخشد و چون بامامی برسید که دستها بطرف وی دراز کنید وباانگشتان باو اشاره نمائید ملك‌الموت میآید واورا میبرد وشما درطول روزگار بی‌سر وسامان می‌مانیدحتی اولاد عبدالمطلب ازاین بی‌سر وسامانی بی‌نصیب نخواهند بود ! و بهنگامی که کار بدینجا کشد ، خداوند ستارهٔ شمارا آشکار گرداند . پس‌شما حمد خدا نموده‌اورا پذیرش کنید .

مؤلف : « ملك‌الموت میآید واورا میبرد » یعنی حضرت درمدت‌غیبت ؛ با روح‌القدس میباشد ، نه‌اینکه اورا قبض‌روح میکند .

---

(۱) این‌اضطراب‌حال‌حضرت‌بهترین گواه‌است که‌امام فرزند دلبندش راسخت‌ازمردم پوشیده میداشته ودر بودونبود اوتقیه‌میکرده است . این ملاحظات وتقیه یادرجائی بوده که افرادغیرشیعه هم بوده اند ویا اصولاً حضرت نمیخواسته ولادت فرزندش درمیان شیعیان هم‌شیوع یابد وباعث دردسر گردد وحکومت وقت‌برای افنای وی‌دست بکارشود ! .

سیدبن طاووس در کتاب «فرج المهموم» از علی بن محمد بن زیاد صیمری در کتاب «الاوصیاء» که از کتب مورد اعتماد میباشد وثقهٔ معتمد حسن بن جعفر صیمری که باامام علی‌النقی وامام حسن عسکری (ع) مکاتبات داشته‌است ، آنرا روایت‌نموده ، از ابوجعفرقمی برادرزادهٔ احمدبن اسحاق بن‌مصقله نقلکرده که : در قم یك منجم یهودی معروف بحذاقت در حساب نجوم بود . احمد بن اسحاق اورا طلبید و گفت : مولودی درفلان وقت متولد شده ، طالع اورا بگیروزایچه- بندی کن ! .

چون یهودی طالع گرفت وزایچه بندی‌نمود و درآن نظر کرد باحمد بن اسحاق گفت : حساب نجومی دلالت ندارد که این‌مولود از آن تو باشد . این‌چنین مولود یاپیغمبر ویاوصی پیغمبراست . حساب‌نجومی میرساند که این‌مولود شرق و غرب ودریا وخشکی و کوه ودشت جهان‌را مالك میشود،تا جائیکه تمام‌مردم روی زمین بدین وولایت اومیگروند .

در کشف‌الغمه (۱) **مینویسد** : شیخ کمال‌الدین بن‌طلحه گفته است : ولادت حجة‌بن‌الحسن درسامره ودربیست وسوم ماه‌مبارك‌رمضان سال۲۵۸اتفاق‌افتاد،پدرش ابومحمدحسن «ع»ومادرش‌صیقل بودوحکیمه‌وغیر آن‌هم گفته‌اند .کنیه‌اش‌ابوالقاسم ولقبش«حجت» و«خلف‌الصالح» و«منتظر»است.ودرارشاد (۲)میگوید:ولادت‌حضرت

(۱) بهاءالدین علی‌بن‌عیسی اربلی‌موصلی ، ازعلمای‌مشهور شیعه درسدهٔهفتم هجری ومؤلف‌بزرگوار کتاب‌معروف «کشف‌الغمه» درتاریخ چهارده‌معصوم‌است که‌بعربی نگاشته وازکتب سودمندو معتبرشیعه وبسال ٦٨٧ آنرا‌تألیف‌کرده‌است . وی‌در این‌کتاب بسیاری ازروایات مربوط‌بهر باب رااز‌اساتیدخود که عده‌ای‌ازآنهاازدانشمندان‌اهل‌تسنن بوده‌اند، شنیده‌ودرس گرفته ، نقل‌کرده‌است .

اربلی‌دانشمندی محقق‌ومحدثی متبحرو جامع‌همه گونه‌فضائل بوده‌وازشاگردان‌عالم جلیل‌القدر مشهورسید ابن‌طاووس‌است .

(۲) محمدبن محمدبن نعمان‌تَلعُکبَری‌بغدادی‌معروف به «شیخ‌مفید» (۳۳۸-٤۱۳)*

درشب نیمهٔشعبان سال۲۵۵ بود،ومادرش نرجس است. موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بود درآن سن خداوند جهان حکمت و فصل‌الخطاب باو عطا فرمود و او را برای جهانیان باقی گذارد ومانند یحیی در کوچکی بوی حکمت آموخت وهمان طور که عیسی‌بن‌مریم رادر گهواره پیغمبر نمود ، اورا نیزدرآن‌سن امام گردانید.

اوپیش ازظهورش دو غیبت دارد : یکی طولانی‌تر از دیگری . چنانکه در اخبار رسیده است . غیبت کوچك « صغری» از زمان تولد تا موقع وفات آخرین سفیر اوست (مدت هفتاد وچهارسال) وغیبت بزرگتر« کبری» بعدازغیبت‌صغری است تازمانیکه باشمشیر قیام کند .

درکشف‌الغمه ازحضرت امام‌جعفر صادق عليه‌السلام نقل کرده که« خلف‌صالح » (۱) ازفرزندان من میباشد و« مهدی» اوست نامش (م‌ح‌م‌د) و کنیه‌اش« ابوالقاسم»

---

*پیشوای‌علماء ومتکلمین ومفخرجامعهٔ شیعه‌است که‌دردولت آل‌بویه و بروزگارسلطنت‌عضد - الدوله‌دیلمی میزیست .

نسبش به‌سعید بن‌جبیرمیپیوندد . شیخ‌مفید درعصرخوددانشمندی بلند آوازه و فقیهی ماهرومتکلمی تواناومخصوصاً درعلم‌مناظره‌سخنوری‌ورزیده‌بود، بطوری که‌سرآمدهمعصران خودبشمارمیآمده . بادانشمندان اهل‌تسنن درپیرامون مسائل‌مربوط بامامت‌مجلسهاداشت و با نیروی علم‌وبیان برهمگان غلبه‌می‌یافت ، چنانکه‌مناظرات‌وی‌باقاضی ابوبکرباقلانی‌وقاضی عبدالجبار معتزلی‌وابوحامد اسفراینی‌وفاضل کتبی‌و غیره‌درکتب‌مربوطه مشهورومیان عامه معروف‌است .

خواستاران بکتاب‌مجالس المؤمنین‌وشمارهٔ سوم‌سال‌اول‌مجله«مکتب‌اسلام» شرح‌حال وی‌بقلم نویسندهٔاین‌سطورمراجعه نمایند .

مفیدقریب دویست‌جلدکتاب‌در تمام علوم‌وفنون‌متداول زمان‌خودنوشته که‌همه‌ازآثار جاویدان‌اسلامی ومخصوصاًذخیرهٔ علمی‌جهان‌تشیع‌است - امالی ، ارشاد، الجمل ، مقنعه ، اوائل‌المقالات ، ردبرکتاب (عثمانیه) جاحظ ،ردبرابوبکر باقلانی، رد برپیروان‌حسین‌بن منصورحلاج صوفی‌معروف از جملهٔ تألیفات مفیداست .

(۱) خلف‌صالح - یکی‌ازالقاب امام‌زمان (ع)است .

است ودر آخرالزمان ظهور میکند.

ابوبکر درّاع (زره‌ساز) بمن گفت: نام مادرحضرت صیقل بود؛ وبروایتی حکیمه ودر روایت سوم نرجس وهم گفته‌اند که‌سوسن بوده‌است، والله‌اعلم. کنیه‌اش ابوالقاسم وهم اوخلف صالح ومهدی است که درآخرالزمان ظهور میکند. بالای سرش ابری است که‌بروی سایه میافکند وهمه‌جاباأو میرودوبزبان فصیح‌میگوید: اینست مهدی.

وهم محمدبن موسی طوسی بمن خبرداد که وی‌ازابو مسکین واواز یکی‌از علمای تاریخ نقل کرد که نام مادر حضرت «حکیمه» است. (۱)

مؤلف: درباب اخبارکسانیکه بفیض ملاقات حضرت رسیده‌اند نیز از موضوع ولادت امام سخن میرود.

ابن خلّکان (۲) در تاریخش مینویسد: بعقیدهٔ طایفهٔ شیعه او(امام زمان)

(۱) بدیهی‌است که بانام‌حکیمه خاتون‌عمه‌حضرت‌که دراین روایات‌زیاد ذکر میشود اشتباه‌شده؛ دورنیست‌که سایر اسامی آن‌بانوی عالیقدر هم با کنیزان امام حسن عسکری یااسامی‌زنان اهلبیت وغیره‌اشتباه‌شده‌باشد، یاعمداً اورابنامهای مختلف میخوانده‌اند، تا درست شناخته نشود!

(۲) ابن‌خلکان قاضی‌ابوالحسن احمدبن‌محمد بن ابراهیم معروف به «ابن خلکان» اربلی‌شافعی متوفی‌بسال ۶۸۱ ازمشاهیردانشمندان‌متعصب‌اهل‌تسنن‌است؛ کتاب‌مشهور«وفیات الاعیان» معروف بتاریخ ابن خلکان از آثارمهم اواست. ادیبی بزرك و مورخی متتبع و نویسنده‌ای خوش‌سلیقه‌بوده. نسب‌وی‌به‌برمکیان که‌از خواص هارون الرشید عباسی بودند منتهی میشود.

گویند وجه تسمیهٔاو به ابن خلکان اینست‌که: بپدران گذشته خود بسیار میبالیده روزی‌کسی بوی‌گفت: **خَلِّ کانَ أبی کَذا** یعنی: «کناربگذارکه پدرم‌کی‌وچگونه‌بوده!» و ازآنروز این‌جمله تخفیف‌یافت‌وکم‌کم‌معروف به‌خلکان گردید. شاعرعرب میگوید:

ان‌الفتی من‌یقول‌هاانااذا * لیس‌الفتی من‌یقول کان ابی

و بفارسی گفته‌اند:

دوازدهمین امام ومعروف است که زنده میباشد و اوست که شیعیان اورا منتظر و قائم ومهدی میدانند . ومیگویند درسرداب سامره غائب ودراین باره گفته‌های بسیار دارند ومنتظرند که درآخر الزمان ازسرداب سامره درآید ! (۱)

میلادش روز جمعه نیمهٔ شعبان سال ۲۵۵ هجری است . چون پدرش وفات کرد ، او پنجساله بود . نام مادرش خمط است و نرجس هم گفته‌اند .

شیعیان میگویند: وی در حالی که مادرش باو مینگریست داخل سرداب خانهٔ پدرش شد ودیگر برنگشت . واین درسال ۲۶۵ بوده و گفته شده این واقعه در هشتم شعبان سال ۲۵۶ بوده وقول اخیر صحیح‌تر است و گفته‌اند: موقعیکه داخل سرداب شد چهارساله یا پنجساله بود ، و بقولی درسال ۲۷۵ بوده وآنموقع ده سال داشته است والله اعلم »

مؤلف : دریکی ازتألیفات علمای شیعه روایتی دیدم که باسلسله سنداز امام علی النقی وامام حسن عسکری(ع) نقلکرده‌اند که فرمود : چون خداوند متعال ارادهٔ آفرینش امامی کند ، قطره‌ای از آب بهشت‌درابری فرومیفرستد ودرمیوه‌ای از میوه‌های بهشتی (۲) میچکد وامام آنرا میخورد (واز این میوه نطفه‌امام بسته میشود) .

چون‌درمشیمهٔ مادرقرار گرفت ، چهل روزه‌سخن‌مردم‌را میشنود، وموقعیکه

گیرم پدر تو بود فاضل * از فضل پدر تو راچه حاصل؟

و دیگری گفته

جائیکه بزرگ‌بایدت‌بود * فرزندی کست ندااردت سود

(۱) چنانکه دراین‌کتاب‌میخوانیدشیعیان بهیچوجه عقیده‌ندارند که‌امام‌زمان‌ازسرداب سامره‌بیرون میآیدبلکه فقط‌عقیده‌دارند که درسرداب غائب‌شده ، وازمکه‌آشکارمیشود . این یکی از تهمتهای برخی ازعلمای متعصب اهل‌تسنن‌است که خواسته‌اند اذهان مردم را نسبت بمعتقدات‌شیعه مشوب سازند.

(۲) شایدمقصود میوه‌پاك‌و پاکیزه‌باشد ، زیرامیوه‌های‌بهشتی هم‌پاکیزه‌واز آلودگیها پاك‌است‌وبهشت نیزمحل پاکان‌میباشد .

چهار ماه بگذرد بر بازوی راستش نوشته میشود : **وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱)**

وهنگامیکه متولد میگردد بامر خداوند میایستد و نوری ازوی باطراف جهان میتابد و بدانوسیله مردمان واعمال آنهارامیبیند و در آن نور است که امر الهی بر او فرومیآید و بهر طرف که رو کند آن نور جلو چشم اوست .

ودرهمان کتاب است که امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: روزی بخانه یکی از عمه‌های خود رفتم ، یکی از کنیزان اورا که زینت کرده بود و بوی نرجس میگفتند دیدم و نظری طولانی بوی نمودم. عمه‌ام گفت : آقا! می‌بینم اوراسخت زیر نظر گرفته‌ای؟ گفتم: عمه! نگاه من از روی تعجب و بلحاظ اراده و خواست خداوند نسبت باوست

گفت: آقا ! مثل اینکه میل باو داری ! گفتم : پس، از پدرم اجازه بگیر! او نیز اجازه گرفت واورا بهمسری من در آورد (۲)

وهم در آن کتاب ازحسین بن همدان نقل میکند که گفت : یکی از علمای موثق ازحکیمه خاتون روایت نموده که فرمود: هروقت خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام میرسیدم دعا میکردم که خداوند فرزندی بوی موهبت کند. یك روز چون دست بدعا برداشتم حضرت فرمود : عمه! آنچه ازخدا میخواستی بمن روزی کند ، امشب متولد میگردد ! و آنشب ، شب جمعه سوم ماه شعبان سال ۲۵۷ هجری بود .

آنشب امام فرمود : عمه! افطار امشب رامهمان ما باش ! عرضکردم : این مولود بزرگ ازچه زنی خواهد بود؟ فرمود: از نرجس گفتم: اتفاقاً در میان کنیزان شما کسی نزد من از نرجس محبوب‌تر نیست. پس برخاستم ونزد او رفتم واو مانند وقتی که نزد من بود، ازمن احترام کرد . من دستهای اورا بوسیدم واورا ازخدمت کردن باز داشتم. او مرا بانوی خود میخواند ومن نیز اورا بانوی خویش میخواندم او بمن گفت: فدایت گردم ومن گفتم : من وهمهٔ دنیا فدای تو شویم!

(۱) سورهٔ انعام آیهٔ ۱۱۵
(۲) بهمین مضمون درصفحهٔ ۲۰٤ از غیبت شیخ طوسی هم نقل شد .

سپس بوی گفتم : امشب خداوند پسری که سروردو جهان‌است بتوعنایت میفرماید که آرزوی اهل ایمان است،او ازسخن من‌شرم می کرد ، سپس برخاستم ودروی نظر کردم اثری‌از حاملگی ندیدم.

بهمین‌جهت بامام‌علی النقی عرضکردم من‌اثری دروی نمی‌بینم . حضرت تبسمی کرد وفرمود : عمه!ما ائمه‌در شکمها نیستیم بلکه‌در پهلوهای مادران‌میباشیم وازراه رحم‌بیرون نمیآئیم‌بلکه ازران‌راست‌مادران خارج‌میشویم.زیرا مانورخدائیم که پلیدیها آنرا نمی آلاید .

عرضکردم‌آقا ! چه وقت متولد میگردد؟ فرمود : موقع طلوع فجر .

من برخاستم وافطار کردم‌ونزدیك نرجس خوابیدم.حضرت هم در صفه ای ازهمان خانه خوابیدند،موقع‌نماز شب که برخاستم، نرجس خوابیده‌بود وعلامت حمل نداشت ، چون‌بنماز وتررسیدم دربارهٔ وعده‌امام بشك افتادم که فجر نزدیك است وبچه‌نیامد .

حضرت از همان صفه صدا زدعمه ! هنوزفجر طلوع نکرده است! نماز وتر تمام کردم ونرجس را حرکت دادم وباو نزدیك شده نام‌خدا بر او خواندم و پرسیدم : آیاچیزی در خود می یابی ؟ گفت : آری، سپس هردوخوابیدیم و بیدار نشدم‌تاآنکه صدای امام راشنیدم که میفرماید : عمه فرزندم رانزد من‌بیاور .

چون روپوش ازروی اوبرداشتم دیدم‌روی زمین افتاده وخدارا سجده‌میکند وبسر روی بازوی راستش نوشته شده : **جَاءَالْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً**

اورادر آغوش گرفتم دیدم‌پاك وپاکیزه است.سپس درپارچه ای‌پیچیده نزد پدر بزرگوارش بردم . حضرت اوراروی دست‌چپ گرفت ودست راست برپشت‌او گذاردو زبان در دهان او نهاد ودست برپشت و گوش وبندهایش کشید وفرمود : فرزندم ! بامن‌سخن بگو! اونیز خواند: اَشْهَدُاَنْ لاَ اِلٰهَ اِلاَّاللهُ وَاَشْهَدُاَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ

اللهوَانَّ عَلِیّاً اَمیرُ المُؤمِنینَ وَلِیُّ اللهِ. سپس تمام ائمه‌را نام‌برد تابخودش رسید، و برای دوستانش دعا کرد که خداوند فرج‌او رانزدیك گرداند. آنگاه چشم گشود.

امام‌فرمود: عمه! اورانزد مادرش‌ببر تابوی سلام کند وبعدنزد من بیاور. چون‌نزد مادرش بردم‌سلام کرد. سپس‌او رانزدپدرش برگردانیدم مثل‌اینکه میان من وحضرت پرده‌ای آویخته‌شد ومن‌آقا راندیدم. لذاپرسیدم: آقا! آقازاده چه شد؟فرمود: آنکس که ازتو نزدیکتر است‌اورا برد(سپس اورا برگردانیدند)

چون‌روز هفتم‌خدمت‌حضرت‌رسیدم فرمود: فرزندم رابیاور! آقارادرلباس‌زردی پیچیده نزدپدربردم، مانند باراول دست بسر وصورت او کشید وزبان در دهانش نهاد وفرمود: پسرم! بامن حرف‌بزن! اوهم این‌آیهٔ شریفه‌را خواند **وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ ...،**

آنگاه فرمود: فرزند! از کتب آسمانی که برپیغمبران پیشین نازل شده نیز قرائت کن. نخست صحف حضرت‌آدم را بزبان سریانی خواند وبعد کتاب ادریس ونوح‌وهود وصالح وصحف‌ابراهیم وتورات‌موسی وزبور داود وانجیل عیسی وقرآن جدم رسولخدا صلی‌الله علیه‌وآله را خواند. سپس قصص‌انبیاء ومرسلین را تازمان خود حکایت نمود.

چهل روز پس‌از تولدش که‌خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم، دیدم مولی صاحب‌الزمان درخانه راه‌میرود. صورتی نیکوتر وزبانی فصیح‌تر ازصورت وزبان اوندیده بودم. امام‌فرمود: عمه! این مولود درپیشگاه ذات باریتعالی بسیار عزیز است.

گفتم: آقا! من ازمشاهدهٔوضع اوآنچه‌باید بدانم می‌بینم. فرمود: عمه! نمیدانی که رشد یکروز ماائمه بارشد دیگران دریکهفته ورشد یکهفتهٔ ما بارشد یکسالهٔ دیگران برابر است؟ پس سر آن مولود مسعودرا بوسیدم وبخانه برگشتم وباز که آمدم اورا ندیدم. ازامام جویاشدم، فرمود: اورا سپردم بکسیکه مادر

موسی فرزندش را باوسپرد.

سپس فرمود: چون خداوند مهدی این امت‌را بمن موهبت فرمود، دو فرشته فرستاد واورا بسراپردهٔ عرش‌الهی بردند وازبارگاه ذات ربوبی ندارسید: ای‌بندهٔ من‌آفرین برتوباد بیاری کردن‌ازدین وفرامین وراهنمائی بندگان من!

بوسیلهٔ توبندگانم را مؤاخذه میکنم یامشمول رحمت میگردانم وآنها را بتو می‌بخشم وباخشم تو عذاب میکنم. فرشتگان! زوداو رابه پدرش برگردانید که درکنف حفظ من است. تا زمانیکه بوسیلهٔ او حق‌را آشکار وباطل‌را از میان ببرم ودین‌من در سراسر گیتی گسترش یابد.

وچون از مادر بزاد دیده شد که روی زانوها نشسته وانگشتان بطرف آسمان برداشته سپس عطسه‌ای کرد و گفت: **اَلْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَبْداً داخِراً غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلامُسْتَكْبِرٍ.**

آنگاه فرمود: ستمگران چنین پنداشته‌اند که حجت خدا ازبین رفته‌است! اگربمن اجازه میدادند جای شك برای کسی نمیگذاردم!

واز ابراهیم که از اصحاب امام حسن عسکری عليه‌السلام بود نقل شده که: امام چهار گوسفندهمراه نامه‌ای برای‌من فرستاد ونوشته‌بودند: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم این گوسفندان رابرای فرزندم محمدالمهدی عقیقه کن وباگوارائی خودوهر کس ازشیعیان ما که یافتی بخورید.

مؤلف: شهید اول (۱) در کتاب"دروس"فرموده است: امام زمان عليه‌السلام

---

(۱) فقیه محقق‌ومجتهد مدقق محمدبن مکی‌دمشقی عاملی‌معروف به «شهیداول» از دانشمندان بزرگ شیعه است. از محضر اساتید بزرگی مانند فخرالمحققین فرزند علامهٔ حلی و سید عمیدالدین حسینی خواهر زادهٔ علامه ودیگران استفاده سرشار نموده وگروه بسیاری ازدانشمندان نامی‌ازانفاس قدسیهٔ وی‌بمقامات عالیهٔ علمی‌وعملی‌مفتخر گشته‌اند.

شخصیت علمی وقداست‌نفس‌وجلالت قدرشهید بیش‌ازاین است که‌دراین مختصر بگنجد. کتاب ذکری، قواعد؛ دروس، غاية المراد، اربعین، الفیه، نفلیه و لمعه ازتألیفات*

در روزجمعه پانزدهم ماه‌شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد گردیده . نام‌مادرش صیقل یا نرجس وهم گفته شده‌نامش مریم دختر زیدعلوی است (۱) .

وهم بخط شهید (ره)ازامام جعفر صادق نقل کرده‌اند : که آنحضرت

* گرانبهای شهیداول است .

شهیدرا باسعایت قاضی برهان‌الدین مالکی وعبادبن‌جماعهٔ شافعی‌که دوتن ازعلمای متعصّب‌اهل تسنّن بودند ، بجرم‌تشیّع گرفته بزندان‌افکندند ویکسال تمام درقلعهٔشام‌محبوس داشتند ، سپس‌بیرون‌آورده باشمشیربشهادت‌رساندندآنگاه بدن شریفش‌را بدارآویخته‌وازآن پس سوزانده خاکسترش‌را بباد دادند ! !

درآن یکسال‌که‌زندانی بودکتاب « لمعه » راکه ازکتب تحقیقی ومعتبرفقه شیعه‌است درمدت هفت‌روز نوشت ، بااینکه جزکتاب « مختصر نافع » محقّق حلّی ، کتاب دیگری نزد وی‌نبود ! وهم‌اونخستین فقیهی است‌که فقه شیعه‌را ازآراء واقوال فقهای سنّی پیراسته گردانید وازاین‌راه نیزحقّی بزرگ برذمهٔ‌مجتهدین بعدازخود دارد . رضوان‌الله علیه .

(۱) این‌مطلب راشهیداول‌در« کتاب مزار» دروس‌آورده ، ومعلوم‌نیست‌ازکی‌نقلکرده است.ماپس ازتتبعات زیادباین نتیجه‌رسیدیم ، که شاید دخترزید علوی‌نوادهٔامام‌حسن‌مجتبی ویادخترزیدبن‌الحسین‌نوادهٔ امام‌زین‌العابدین (ع) نیزیکی‌از زنان‌امام حسن‌عسکری (ع) بوده‌واشتباهاً اورامادرامام‌زمان(ع)دانسته‌باشند.در«عمدة‌الطالب»وسایرمآخذاولادزیدعلوی که فرزندوی‌حسن‌بن‌زیدمعروف‌بداعی‌کبیرمؤسس‌سلاطین مازندران‌است‌ویا اولاد زیدبن‌الحسین رانام‌برده‌اندولی‌متأسفانه طبق‌معمول دختران اهلبیت راذکرنکرده‌اند تامعلوم شودکه‌آنها دختری بنام مریم داشته‌اند.

درتاریخ ابن‌اثیر وسایر منابع شیعه وسنی نوشته اندکه میان سالهای ۲۵۰ - ۲۵۶ گروهی از سادات علوی علیه حکومت عباسی قیام‌کردندکه از جمله:حسن بن زید علوی درسال ۲۵۰ درمازندران‌وعلی‌بن‌زیدبن‌حسین‌درسال۲۵۲ بودکه درکوفه خروج‌کرد . بنا براین اگرآنهاخواهری بنام مریم‌داشته‌اند ؛ امکان اینکه وی‌همسرامام‌حسن‌عسکری (ع) بوده‌یادرخانهٔ حضرت میزیسته وموجب‌این اشتباه‌شده‌باشد ، هست . زیراحضرت غیرازمادر امام زمان ، زنان‌دیگری هم‌داشته‌است .

فرمود : درشبی که قائم آل محمد ﷺ متولد گردد ، هر مولودی متولد شود با ایمان‌است واگر،درزمین‌شرك متولد گردد ،خداوندبه‌برکت وجود امام ، اورا بسرزمین‌ایمان‌منتقل خواهد کرد.

شیخ طوسی قدّس سرّه در کتاب مختصر مصباح ومصباح المتهجّد وسیدبن طاووس‌در کتاب اقبال‌وسایرمؤلفین کتب ادعیه‌تعیین کرده‌اند که : ولادت‌باسعادت حضرت امام‌عصرعجل‌الله فرجه درنیمهٔ ماه‌شعبان‌روی‌داده‌است.ودرفصول‌المهمه (۱) مینویسد : آنحضرت‌در سامره شب‌نیمه‌شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد گردید (۲)

(۱) علی‌بن‌محمد بن‌صبّاغ مکّی‌مالکی مؤلف‌کتاب «فصول‌المهمه فی‌معرفة الائمة» از دانشمندان اهل تسنّن‌است ، ولی نظربتألیف کتاب (فصول‌المهمه) ومطالبی‌که درآن آورده برخی‌از اهل‌تسنن اورا به‌تشیع منسوب‌داشته‌اند . ابن‌صبّاغ بسال ۸۵۵ وفات‌یافت .

(۲) مجموع‌روایاتی‌که دراین‌باب‌راجع بولادت‌با سعادت‌امام‌زمان ارواحنافداءذکر شده‌از این قراراست :

درکمال‌الدین‌شیخ‌صدوق درچهارروایت‌ولادت‌حضرت‌را سال۲۵۶ دانسته .باین‌تفصیل که‌دریك‌روایت شب‌جمعه ، ودرروایت‌دیگر شب‌جمعهٔ ماه‌رمضان ودرروایت دیگرروزهشتم‌ماه شعبان‌آمده است . دریك‌روایت‌هم ۲۵۷ آمده،واربلی‌در کشف‌الغمه‌بیست‌وسوم‌رمضان‌سنهٔ ۲۵۸ ضبط‌کرده‌است ؛ درکافی و ارشادمفید ، ویك‌روایت کمال‌الدین و دروس شهیداول وفصول المهمه‌ووفیات‌الاعیان ابن‌خلکان وبسیاری‌ازکتب معتبر دیگر ؛ درشب‌جمعه نیمهٔ‌شعبان سال ۲۵۵ هجری‌نوشته‌اند ومشهورمیان علماءنیز همین‌تاریخ‌است .

باب دوم

نامها ، لقبها ، و کنیه های حضرت

ووجه تسمیهٔ آنها

شیخ صدوق در کتاب « **علل الشرایع** » از ابو حمزه ثمالی (۱) روایت میکند که گفت : ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم یا بن رسول‌الله ! مگر شماائمه همه قائم بحق نیستید ؟ فرمود : بلی. عرضکردم : پس چرا فقط امام زمان « قائم » نامیده شده ؟ فرمود : چون جدم امام حسین علیه السلام شهید شد ، فرشتگان بدرگاه الهی نالیدند و گفتند : پروردگارا ! آیا قاتلین بهترین بندگانت ، وزاده اشرف برگزیدگانت را بحال خودوا میگذاری ؟

خداوند بآنها وحی فرستاد که ای فرشتگان من آرام گیرید . بعزت وجلالم سوگند ، ازآنها انتقام خواهم گرفت هرچند بعداز گذشت زمانها باشد . آنگاه پروردگار عالم امامان اولاد امام حسین علیه السلام را بآنها نشان‌داد و فرشتگان مسرور گشتند . یکی ازآنها ایستاده بود ونماز میگذارد . خداوند فرمود : **بِذٰلِكَ الْقائِمُ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ** یعنی باین قائم از آنها انتقام میگیرم .

---

(۱) ابوحمزهٔ ثمالی متوفی بسال ۱۵۰ هجری مرد عالیقدری است که حضرت صادق (ع) بابو بصیر فرمود : هرگاه نزد ابوحمزه برگشتی سلام مرا باو برسان ... » و امام رضا (ع) فرمود : «ابوحمزه در زمان خود همچون سلمان فارسی بود . زیرا وی خدمتگذاری چهارتن از ماائمه را نموده وآنها : علی بن الحسین وامام محمد باقر وامام جعفرصادق ومدتی ازعصرموسی بن جعفر» دعای معروف بابوحمزه منسوب باوست که ازامام چهارم روایت کرده است .

ونیز درآن کتاب ازجابرجعفی (۱) روایت کرده که‌شخصی خدمت‌حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام رسید و من نیز حاضر بودم ، عرضکرد : این یکصد درهم زکوٰة من است آن را بگیرید و بمصرفش برسانید.امام فرمود : خودت آنرا بهمسایگان ویتیمان وفقیران وبرادران مسلمانت‌تقسیم کن .

زیرا وجوب سپردن زکوٰة بشخص‌امام ، موقعی است که قائم‌ماظهور کند ، وبطور مساوی تقسیم نماید ودر میان بندگان نیك و بدخدا بعدل حکومت کند ، هر کس‌ازاو پیروی کند اطاعت خدا کرده و آنکس که از فرمانش سر به‌پیچد از فرمان خداسرپیچیده‌است .

اورا «مهدی» گویند ، زیراخداوند بامرپوشیده ، هدایتش‌نموده . اوتورات (حقیقی) وسایر کتب آسمانی‌را از غاری واقع درانطاکیه بیرون میآورد ، آنگاه باپیروان تورات طبق‌تورات‌وبااهل انجیل طبق‌انجیل وبا اهل زبور طبق زبوروبا مسلمانان‌مطابق‌قرآن حکومت میکند .

تمام‌اموال دنیا آنچه دردل زمین وروی آنست نزداوجمع‌شود ، واو بمردم خواهد گفت : بیائید واموالی را که بخاطر آن بجان‌هم افتاده ورشته خویشاوندی خودرا ازهم گسستید وخونریزیها می کردید ، ومرتکب محرمات الهی میشدید از من بگیرید ! خداوند متعال مقامی باومیدهد که پیش ازاو بهیچکس نداده‌است . سپس‌امام محمدباقر علیه‌السلام فرمود : پیغمبر فرمود : قائم مردی است همنام من .

(۱) جابربن یزید جعفی از شاگردان مشهور امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است . وی‌تنها ازحضرت باقر(ع) هفتادهزار روایت‌ازحفظ داشته‌است . جابر میگوید : بحضرت باقر (ع) عرضکردم : قربانت‌گردم ! این همه احادیث‌که بمن تعلیم فرموده‌ای ، همچون بار سنگینی است که بردوش دارم ، زیرا نمی‌توانم بکسی بگویم ، گاهی چنان در سینه‌ام جوش میزند که میخواهم دیوانه شوم ! حضرت فرمود : هرگاه چنین‌شود ، برو به بیابان وگودی درست کن وسر درآن فرو بر وبگو : حدیث‌کرد مرا محمدبن علی بچنین وچنان ! !

خداوند مرا در وجود او حفظ میکند واو بسنت من عمل مینماید . زمین را پراز عدل وداد و نور گرداند ، از آن‌پس که ازظلم وجور وزشتی پرشده باشد .

مؤلف : اینکه‌امام میفرماید بااهل‌تورات طبق‌تورات و... حکومت میکند بااخباری که بعداً نقل میشود و میگوید : فقط دین اسلام را از مردم میپذیرد ، منافات ندارد ، زیرادراینجا مقصود اینست که پیروان هر کیشی رابا کتاب آسمانی خودشان محاکمه‌میکند . یا آنکه این‌در آغاز ظهورامام پیش‌از بالاگرفتن کاراو وتسلط وی برجهان میباشد .

همچنین اینکه پیغمبر میفرماید : « خداوند مرا در وجود او حفظ میکند» باین معنی است که خداوند حق و احترام مرا باو میدهد واو را یاری و پشتیبانی میکند ، بطوریکه اهل جهان حقوق واحترام اورا بخاطر جدش رسولخدا ﷺ خواهند شناخت . شیخ صدوق در کتاب **معانی‌الاخبار** روایت نموده که : **سُمّیَ الْقائِمُ قائِماً لِاَنَّهُ یَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِکْرِهِ** یعنی: ازاین‌جهت اورا «قائم» ، میگویند که پس‌از فراموش شدن‌نامش قیام میکند .

ودرکمال‌الدین از صقر بن ابی‌دلف روایت کرده که گفت : از حضرت امام محمدتقی علیه‌السلام شنیدم که میفرمود : امام بعداز من‌نامش علی است . امراوامر من و گفتهٔ او گفتهٔ من‌وپیروی اوپیروی من‌است وامام بعد ازاو فرزندش حسن است . امرو گفته وپیروی او ، امر و گفته وپیروی پدرش میباشد .

سپس حضرت ساکت شدند.عرضکردم : یاابن رسول‌الله!امام بعداز حسن کیست ؟ حضرت سخت گریست سپس فرمود : بعداز حسن ، فرزندش قائم بحق و منتظر است . گفتم چرا اورا قائم میگویند ؟ فرمود : زیرا بعد ازآنکه نامش از خاطرها فراموش‌شودواکثر معتقدین بامامتش ازدین خدا بر گردند ، قیام‌میکند عرضکردم : چرا اورا منتظرمیگویند ؟ فرمود : **لِاَنَّ لَهُ غَیْبَةً تَکْثُرُ اَیّامُها وَیَطُولُ اَمَدُها فَیَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَ یُنْکِرُهُ الْمُرْتابُونَ وَ یَسْتَهْزِئُ بِذِکْرِهِ**

اَلْجاحِدُونَ وَيَكْثُرُ فيها الْوَقّاتُونَ وَيَهْلِكُ فيهِ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَيَنْجُو فيهِ الْمُسَلِّمُونَ

یعنی : زیراوی برای‌مدتی طولانی غیبت مینماید وعلاقمندان منتظر ظهورش خواهند بود ، وآنها که تردید دارند انکار میکنند ومخالفین ؛ آنرا بباد مسخره میگیرند ! کسانیکه وقت ظهور را تعیین میکنندبسیار وآنان که دراین‌باره شتاب مینمایندبهلاکت میرسندوآنها که درمقام تسلیم هستند رستگار میشوند .

شیخ طوسی (ره) در کتاب غیبت از امام حسن عسکری عليه السلام روایت کرده که‌چون امام‌زمان عليه السلام متولدشد فرمود : ستمکاران میخواستند مرا بکشند تا نسل من قطع شود ، اکنون کجا هستند که قدرت خداوند رابببنند ؟ از این روامام‌آن مولودرا «مُؤَمَّل» نامید (۱) .

نیز در آن کتاب از ابوسعید خراسانی نقل میکند که گفت : از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم : آیامهدی وقائم یکی است ؟ فرمود : آری . عرضکردم:چرا اورا مهدی میگویند ؟ فرمود : زیرا برای هرامر پوشیده‌ای راهنمائی شده‌است، و از این جهت او راقائم میگویند که در وقتیکه مردم اورا فراموش کنند او قیام بامر عظیمی میکند .

درارشاد مفیداز محمدبن عجلان ازامام جعفرصادق عليه السلام روایت نموده که فرمود:هنگامیکه قائم عليه السلام قیام نماید مجدداً مردم‌را باسلام‌دعوت میکندوباحکام ازدست‌رفته آن‌آشنا میگرداند . وچون ازجانب خداوند بامور گم‌شده‌راهنمائی میشود ،او را (مهدی)میگویندو بلحاظ اینکه بطرفداری حق قیام مینماید(قائم) مینامند .

فرات‌بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده که آنحضرت درتفسیر آیهٔ‌شریفه : **وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً** فرمود : او حسین بن

(۱) مؤمل یعنی : منتظر ، وآرزو برآورده شده .

علی علیه السلام است وبقیهٔ آیه **فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً**[1] مقصود امام‌زمان است که‌نامش در آیه « منصور » میباشد چنانکه خداوند احمدومحمدرامحمود وعیسی‌را مسیح خوانده‌است.

مؤلف: درباب‌سابق‌اسامی‌حضرت‌ذکرشد ، ودرباب « کسانیکه‌آنحضرت رادیده‌اند » وابواب دیگر هم ذکر خواهد شد .

(۱) ترجمهٔ‌آیه : وهرکس مظلوم کشته‌شود ، مابرای بازماندهٔ اوسلطه وقدرتی مقرر داشته‌ایم(که بتواندانتقام‌اورابگیرد) پس‌اودرانتقامی‌که ازکشتن ستمگران میگیرد ؛ اسراف نمیکند ، زیرااوازجانب خداوندیاری‌شده‌است . سورهٔ‌اسراءآیه۳۵



باب سوم

از بردن نام مخصوص امام زمان (ع)

نهی شده است

در غیبت نعمانی از ابوخالد کابلی (۱) نقل میکند که گفت : بعدازرحلت حضرت امام زین‌العابدین عليه‌السلام خدمت امام‌محمد باقر عليه‌السلام رسیدم وعرضکردم‌فدایت گردم از اخلاص و انس‌من نسبت بپدر بزرگوارتان وترسی که ازدشمنان داشتم اطلاع دارید؟ فرمود : بلی ، مقصودچیست ؟

عرضکردم : پدر بزرگوارتان‌طوری‌صاحب‌الامر رابرای‌من‌توصیف‌فرمودند که‌اگراورادرراهی‌ببینم‌دستش‌را میگیرم؟ امام فرمود : ابوخالد! مقصودت‌چیست؟ گفتم‌میخواهم‌نام‌اورا بفرمائید تااورابنام‌بشناسم فرمود : ابوخالد ! بخداقسم ازامر عظیمی پرسش‌نمودی‌اگر برای دیگری گفته بودم بتو نیزمیگفتم. مطلبی پرسیدی که‌اگر برخی ازاولادفاطمه عليهاالسلام بدانند اورا قطعه‌قطعه میکنند .

نیزدر آن کتاب از ابو هاشم جعفری روایت میکند که گفت : شنیده‌ام‌امام علی‌النقی علیهما السلام‌میفرمود: جانشین من‌فرزندم حسن‌است‌ولی چگونه‌خواهد بودبرای‌شماوضع‌جانشین‌او ؟ ! .

گفتم : مگرچه‌میشود فدایت گردم؟ ! فرمود : شمااورانمی‌بینید وروانیست که‌نام‌اورا ببرید. گفتم‌پس‌چگونه‌اورانام ببریم ؟! فرمود : بگوئیدحجت آل‌محمد

---

(۱) نام اصلیش « وردان » ولقبش «کنکر» بوده ، از مخلصین امام زین العابدین علیه‌السلام است . چون بدرخانه امام رسید حضرت ازدرون صدا زد ای‌کنکر وارد شو ! درصورتیکه جزخود وی‌کسی ازنام اواطلاع نداشت ! !

محمد صلوات‌الله وسلامه‌علیه .

در کمال‌الدین وغیبت شیخ ودر کفایة الاثر باسناد دیگر این روایت ازسعد بن‌عبدالله اشعری نیز مذکوراست .

مؤلف : درروایاتی که قبلاذکر کردیم تصریح باسم‌حضرت شده‌است .شیخ صدوق میفرماید : با این وصف نظر بروایات دیگر جایز نیست ، آنحضرت بنام ذکر شود .

وهم‌صدوق در کتاب «توحید» ازحضرت عبدالعظیم حسنی‌از امام‌علی النقی علیه‌السلام نقل میکند که فرمود :جایز نیست نام‌امام زمان‌برده شودتا گاهیکه ظهور کند وجهان‌را پرازعدل ودادنماید بعداز آنکه‌پراز ظلم‌وستم شده‌باشد

در کمال‌الدین ازصفوان بن‌مهران(۱)ازامام جعفرصادق علیه‌السلام روایت نموده که فرمود : مهدی‌از فرزندان من‌وفرزند پنجم‌امام‌هفتم‌است. اوازنظرها غائب‌شود وجایز نیست که اورابنام یاد کنند .

درآن کتاب ازعبدالله‌ابن‌ابی یعفورنیزاین‌حدیث ازامام ششم‌منقول است.هم درآن کتاب است که چون‌در محضرامام موسی‌بن جعفرعلیهما السلام‌از امام زمان سخن بمیان آمدفرمود: ولادت اوبرمردم پوشیده میماندو جایز نیست اورابنام‌یاد کنند. تا موقعیکه خداوندا‌ورا ظاهر گرداند وبوسیلهٔ اوزمین‌را ازعدل ودادپر کند ازآن‌پس که پرازظلم وستم شده باشد .

مؤلف : اخباریاد شده‌مخالف صریح قول کسانی است که میگویند : درغیبت

---

(۱)صفوان‌بن مهران‌اسدی‌ازشاگردان‌مشهورحضرت‌صادق‌وحضرت‌موسی‌کاظم‌علیهما‌السلام است که‌اورا صفوان جمال هم میخوانند.زیراوی شتردار‌بود وشتران خودراکرایه میداد و گاهی‌خودهم همراه‌قافله حرکت مینمود ، صفوان ازراویان موثق‌است وهمان کسی‌است‌که زیارت وارث ، وزیارت اربعین‌امام‌حسین (ع) ودعای‌علقمه‌را ازحضرت صادق (ع) روایت نموده ، ومکررآنحضرت را ازمدینه بکوفه‌آورده وهمراه‌آن سروربزیارت سالار شهیدان امام حسین(ع) رفته‌است .

صغری بردن نام امام زمان جایز نبوده، و باعتماد عللی که خوداستنباط کرده انداز روی توهم آنرادر غیبت کبری مستبعد میدانند.

و نیز در کمال الدین از حضرت عبدالعظیم حسنی از امام محمدتقی روایت شده که فرمود: قائم کسی است که میلادش بر مردم پوشیده میماند وخودش غائب میشودو بردن نامش حرام میباشد وخودهمنام وهم کنیهٔ رسول خداست. در کفایة ـ الاثر از ابوعبدالله خزاعی ازاسدی نیزاین روایت نقل شده است.

شیخ صدوق در کمال الدین از پدرش علی بن بابویه واستادش ابن ولید قمی ازحمیری (۱) روایت نموده که گفت: باحمدبن اسحاق نزد عثمان بن سعیدعمری (نائب خاص امام زمان ؏) بودیم. من بهعثمان بن سعید گفتم: همانطور که خداوند بحضرت ابراهیم (که از خداخواست چگونگی زنده شدن مردگان راباو بنمایاند) میفرماید: مگر بقدرت من وروز رستاخیز ایمان نداری وابراهیم گفت: ایمان دارم ولی میخواهم اطمینان قلبی پیدا کنم (۲) من نیز ازشما میپرسم، آیاامام زمان رادیده ای؟ گفت: آری دیده ام و گردن او نیز ماننداینست ـ وبادستهای خوداشاره بگردن خود نمود ـ گفتم نام مبارکش چیست؟ گفت از پرسش این مطلب بپرهیز زیرادر نزد دشمنان مامسلم شده که نسل عترت طاهره قطع گردیده است.

در کافی ازعلی بن محمد ازابوعبدالله صالحی روایت نموده که بعداز رحلت امام حسن عسکری ؏ شیعیان از من خواستند (که بتوسط نواب امام زمان) از نام ومحل حضرت جویاشوم. من نیز سؤال کردم واین جواب بافتخارمن صادر گشت: «اگر بگویم نامم چیست، شهرت میدهند، واگرجایم رانشان دهم مردم رابدانجا راهنمائی میکنند».

در کمال الدین ازعلی بن عاصم کوفی نقل میکند که درچند توقیعی که ازناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان ارواحنا فداه صادر گشته نوشته بود: هر کس در محفلی مرابنام یاد

---

(۱) مقصودابوالعباس عبدالله بن جعفرحمیری مؤلف کتاب «قرب الاسناد» است.

(۲) آیه ـ ۲۶۲ سورهٔ بقره.

کند ملعون است ملعون. نیز در کمال الدین از محمدبن همام نقل میکند که گفت از محمدبن عثمان قدس الله روحه شنیدم که میگفت: توقیعی بخط امام زمان صادر شد که: هر کس درمحفلی مرا بنام یاد کند لعنت خدا براو باد.

هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: صاحب الامر مردی است که جز شخص کافر اورا بنام یاد نمیکند.

باز در آن کتاب از ریّان بن صلت روایت میکند که گفت: راجع بولی عصر ازحضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم. فرمود: شخصاً دیده نمیشود و نامش را نمی برند.

وهم در آن کتاب است که: امام محمد باقر(ع) فرمود: عمر بن الخطاب ازحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: نام مهدی چیست؟ فرمود: نامش را نمیگویم. چه که حبیبم رسولخدا بامن پیمان بسته که نام اورا بکسی نگویم تا زمانی که خداوند اورا بر انگیزد. واین ازاسراری است که خداوند نزد پیغمبر ودیعه گذارده بود. درغیبت شیخ نیز این روایت را آورده است (۱)

(۱) قسمتی دیگراز اینگونه اخبار که درآن ازبردن نام امام زمان (ع) منع شده در ابواب آیندهٔ کتاب وازجمله باب بیست ویکم بمناسبت احوال نواب خاص آنحضرت نیزخواهد آمد. ازمجموع آنها استفاده میشود که نهی ازذکر نام آنحضرت وتأکیدی که دراین مورد حتی ازائمه پیش ازآنحضرت شده است، مربوط بهمان زمان غیبت صغری وایام بعدازولادت امام تا آغازغیبت کبری بوده که هم امام حسن عسکری (ع) وهم خودآنحضرت سعی بلیغ داشتند، که حتی شیعیان نیزازولادت ومحل وچگونگی زندگی حضرت مطلع نگردند. زیرا میدانستند خلیفه وقت کاملاً مراقب است که امام دوازدهم شیعیان و «قائم آل محمد» بوجود نیاید مبادا حکومتهای جابررا سرنگون گرداند وبساط عدل ودادرادرسراسرجهان بگستراند. وگرنه دردوران بعدی مثلاً عصرما هیچگونه حکمتی درمنع ازذکرنام آنحضرت بنظر نمیرسد.

باب چهارم

صفات بارز و علامات خجسته

ونسب عالی امام زمان (ع)

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا ازامام حسن عسکری ازپدرانش از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام روایت نموده که فرمود: **لا یَکُونُ الْقائِمُ الّا ابْنَ امامٍ وَ وَصِیَّ ابنِ وَصِیٍّ** یعنی: قائم بایدامام وپسر امام ووصی وپسر وصی امام باشد. در کمال الدین از عبدالله بن عطا روایت میکند که گفت بحضرت امام محمد باقر (ع) عرضکردم: شیعیان شما در عراق بسیارند. بخدا در هیچ خانواده‌ای کسی چون شما نیست. چرا قیام نمیفرمائید؟ فرمود: عبدالله بن عطا! آیا حرف‌های بیهوده بگوش خود راه داده‌ای؟ بخدا قسم من صاحب شما نیستم. گفتم: پس صاحب ما کیست؟ فرمود: متوجه باشید آنکس که میلادش برمردم پوشیده است او صاحب شماست.

مؤلف: منظور امام اینست که: سخنان شیعیان کم مایه‌راشنیده و باور کرده‌ای که‌ما یاران فراوان داریم وبدل گرمی آنها باید قیام کنیم؟ نه این قیام از آن قائم موعود است.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از سفیان جریری نقلکرده که گفت از محمدبن عبدالرحمن بن ابی لیلی(۱) شنیدم میگفت: بخدا قسم مهدی موعود از دودمان حسین (ع) است.

ونیز درآن کتاب از فضیل بن زبیر نقلکرده که گفت: از زیدبن علی بن الحسین علیهما السلام شنیدم که گفت: این منتظر، از دودمان حسین بن علی ودر

---

(۱) ازفقها وقضات معروف اهل تسنن ومعاصر ابوحنیفه است که با وی نیز رقابت مینموده.

ذریـهٔ حسین و در پشت حسین است ، و اوست مظلومی که خداوند میفرمـاید : «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً» ولیّ حسین مردی از دودمان اوست ، که بعداً خواهدآمد.چنانکه‌خدامیفرماید : «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» . (۱)

پیروزی حسین بر کشندگانش درسلطه‌اوبر تمامی‌مخلوق‌خداست ، تا آنکه حجت وسلطنت‌الهی از آن‌اوباشد ، وکسی را بروی‌حجت وسلطه ای نباشد .

وهم در آن کتاب ازامام محمدباقر عليه‌السلام نقل میکند که امیرالمؤمنین عليه‌السلام درمنبر فرمود : مردی‌از دودمان من در آخرالزمان ظهور میکند که رنگش سفید مایل‌بسرخی و شکمش عریض ، رانهایش پهن ، استخوان شانه‌هایش درشت ، در پشت‌وی دوخال است : یکی برنگ پوست بدنش ودیگری شبیه‌خال پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وهم دونام دارد : یکی مخفی ودیگری ظاهر . نامی که مخفی‌است احمد وآنکه ظاهراست محمد میباشد . چون‌پرچم خود را باهتزاز درآورد ، شرق وغرب عالم را مسخّر سازد ودست برسر مردم گذارد ودل مؤمنین از آهن‌قوی تر گردد .

خداوند نیروی چهل‌مرد باوعطا فرماید . مرده‌ای نیست که این شادی بدل وقبرش راه نیابد . ارواح آنها درقبور باهم ملاقات میکنند وقیام قائم‌مارا بیکدیگر مژده میدهند .

هم درکمال الدین ازامام محمدباقر عليه‌السلام روایت نموده که فرمود : علم بکتاب‌خدا وسنّت‌پیغمبر مانند زراعت دردل مهدی‌ما میروید . اگـریکنفر ازشما شیعیان اورا ملاقات نمایدبایدبگوید: **اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَالنُّبُوَّةِ وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ وَمَوْضِعَ الرِّسَالَةِ** وروایت شده که باید بدینگونه باامام زمان سلام کنند : **اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ فِي اَرْضِهِ .**

۲۱ **درغیبت** شیخ طوسی از جابر جعفی روایت کرده که گفت : از امام محمد باقر عليه‌السلام شنیدم‌میفرمود:عمر بن‌الخطاب نزد امیرمؤمنان عليه‌السلام رفت وپرسید : نام

(۱) زخرف - ۲۷ .

مهدی چیست : فرمود : حبیبم رسول‌خدا (ص) بامن‌پیمان‌بسته که‌نام اورا بکسی نگویم تازمانی که خداوند اورا برانگیزد گفت: صفات اورا بیان کنید ! فرمود : جوانی است‌متوسط القامة ، نیکو رو وخوش مو ومویش تاپشت دوشش‌میریزدنور رخسارش سیاهی محاسن وسرش‌راتحت الشعاع قرارداده،پدرم فدای‌فرزندبهترین کنیزها !! این‌روایت درغیبت نعمانی‌هم ذکرشده .

نیز در غیبت نعمانی ازعبدالله بن عطا نقلکرده که گفت:از شهر واسط (۱) بآهنك حج سفر کردم . چون بخدمت امام محمد باقر علیه السلام رسیدم ، حضرت از اوضاع‌مردم واسعار (۲) جویا شدند.عرض کردم مردم‌همه منتظر قیام‌شما هستند ! فرمود: پسرعطا! گوش‌بحرف‌احمقان‌داده‌ای؟نه! بخداقسم‌من‌صاحب‌شما نیستم‌هروقت یکی ازمارا باین‌منظور درنظر گرفتند ، یا کشته‌شدویا ازغصه‌مردجز آن کس که پروردگار برای این‌منظور برانگیزد ، واو کسی‌است که‌مردم نمیدانندمتولدشده است‌یانه؟اوصاحب شماست .

هم‌در آن‌کتاب ازایوب‌بن نوح روایت‌می کند که گفت : بحضرت‌امام‌رضا علیه السلام عرض کردم : ما امیدواریم صاحب‌الامرشما باشیدوخلافت‌رابدون‌خونریزی قبضه کنید،چه‌می بینیم مردم خراسان‌باشما بیعت کرده وبنامت‌سکه‌زده‌اندفرمود: هریك ازما ائمه که‌نامه‌ها بسوی اوفرستند ومورد توجه مردم واقع شود و مسائل دینی ازوی بپرسند واموال نزدش آورند ، یا کشته می‌شود ویا دربستر میمیرد ، مگر موقعی که خداوند جوانی ازمارا برای این کار برانگیزد که‌میلاد وجایش برمردم پوشیده ولی‌شخصاً مشهور باشد .

ونیز در آن کتاب از حصین ثعلبی و او از پدرش نقل کرده که گفت : حضرت‌امام‌محمدباقر(ع)را درحج‌یاعمره ملاقات‌نموده‌عرضکردم : ایام‌زندگانیم بآخر رسیده‌واستخوانم فرسوده گشته ونمیدانم بالاخره‌سعادت رؤیت‌قیام‌شمارادارم !

---

(۱) واسط‌شهری نزدیك بغدادبوده‌است .

(۲) قیمتهای اجناس‌واوضاع‌بازار وزندگی‌مردم .

یا نه ؟ بامن پیمان بسته واطلاع دهید کی این کار خواهد شد؟ فرمود: او کسی است که پرچمها دارد ودر کوه ودشت از کسان وبستگان ووطن دور وتنها میماند پدرش را کشته‌اند ولی او انتقام نگرفته ، کنیهٔ او بنام عمویش می‌باشد و نامش نام پیغمبر است .

گفتم : تکرار فرمائید ! پاره پوستی یا صحیفه‌ای خواست و آنچه فرموده بود در آن نوشت .

در غیبت نعمانی این روایت را بطریق دیگر ازسالم اشل از حصین تغلبی نقلکرده و در آخر میگوید : چون حضرت بسخنان خود خاتمه دادند ، فرمود: آنچه گفتم حفظ کرده‌ای یا بنویسم ؟ عرضکردم : اگرمیل دارید بنویسید حضرت پاره پوستی یاصفحه‌ای خواستند و آنرا نوشته بمن دادند. راوی میگوید : در این وقت تغلبی صحیفه را بما نشان داد و خواند . سپس گفت : این نامهٔ امام محمد باقر است .

همچنین درآن کتاب از ابوجارود نقل میکند که امام باقر علیه السلام فرمود : صاحب الامر از وطن دور واز کسانش مهجور است. پدرش را کشته‌اند واو قصاص نکرده ، کنیهٔ او بنام عمویش میباشد ونامش نام پیغمبری است . وتنها بسر میبرد ،

ونیز در کتاب مزبور از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود : آنکس را که شما میخواهید وبوی امیدوارید ، از مکه قیام میکند ، واز مکه قیام نخواهد کرد تا وقتیکه آنچه میخواهد ببیند هرچند اعضای آدمی از انتظار وغصه مانند درخت، خشك ومتلاشی گردد .

نیز در آن کتاب از امام ششم روایت کرده که فرمود . چون این سه اسم : محمد و علی وحسن از پی هم درآید ، چهارمی آنها قائم است (۱) .

همچنین در کتاب یاد شده از داود رقی نقلکرده که گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم : فدایت گردم ! انتظار ما در ظهور صاحب الامر بدرازا کشید ودلها

(۱) توضیح آن خواهد آمد .

تنگی گرفته واز غصه مرده‌ایم . فرمود : این‌امر (ظهور امام زمان) بسیار روشن ورنج آن سخت‌است. ـولی‌بالاخره روزی‌فرا رسد ـ که ازآسمان اورا بنام «قائم» وبنام‌پدرش صدازنند (تا قیام کند وجهان‌را از بیدادگری نجات‌دهد) عرضکردم : فدایت شوم نامش چیست ؟ فرمود : نامش نـام پیغمبر و نام پدرش نام جانشین پیغمبری است .

وهم در آن کتاب ازامام‌پنجم روایت‌میکند که‌فرمود : موقعیکه‌صاحب‌الامر بامامت میرسد ، سنش‌ازما (یازده امام) کمترو گوشه گیریش‌بیشتراست. عرضکردم: این موضوع کی خواهدبود ؟ فرمود : هنگامیکه خبر بیعت او در همه‌جا منتشر شود وهرصاحب قدرتی پرچم برافرازد .

نیز درآن کتاب از امام ششم روایت نموده که فرمود : قائم‌ما بدون اینکه بیعت کسی را بگردن گرفته باشد ، قیام میکند . وهم درآن کتاب از آنحضرت روایت کرده که : قائم‌ما بدون اینکه با کسی پیمان به‌بندد یا بیعتی بگردن گرفته باشد قیام میکند .

ونیز در آن کتاب از شعیب‌بن ابی حمزه روایت نموده که گفت بخدمت حضرت صادق عليه‌السلام رسیدم وعرضکردم : صاحب‌الامر شما هستید ؟ فرمود : نه . گفتم : فرزند شماست ؟ فرمود : نه : گفتم فرزند فرزند شماست ؟ فرمود : نه . گفتم : فرزند فرزند فرزند شماست ؟ فرمود : نه، گفتم‌پس:او کیست ؟ فرمود : او کسی است که : زمین‌را پراز عدل کند آنچنانکه‌پراز ظلم‌وستم باشد.ودر زمانی خواهد آمد که یکتن‌از ائمه‌نباشدچنانکه پیغمبراکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله درعصری‌برانگیخته شد که پیغمبری نبود .

همچنین در کتاب مزبور از ابووابل نقل میکند که گفت : روزی امیر المؤمنین عليه‌السلام نگاهی‌بامام حسین عليه‌السلام نمود وفرمود:این‌پسر من‌آقاست چنانکه پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نیز او راآقا نامید . خداوند از دودمـان او مردی همنام پیغمبر بوجودآورد که‌درخوی وسیرت‌مانند خودآن حضرت است وبهنگامی که مردم از

همه‌جاغافل وحق‌از میان برود وظلم سراسر گیتی را فرا گرفته باشد ، ظهور کند بخدا قسم‌اگر قیام‌ننماید ، اورا میکشند .

ساکنان آسمانها بظهورش شادمان گردند ، پیشانیش باز ، بینیش کشیده ومیان بر آمده ، شکمش فربه ، رانهایش پر گوشت ، ودر ران راستش خالی است ومیان دندانهای ثنایایش بازاست . اوزمین راپر ازعدل کندهمچنانکه پراز ظلم و ستم شده‌باشد .

هم درکتابیادشده ازحمران بن‌اعین نقل میکند که گفت : بحضرت امام محمدباقر عليه السلام عرضکردم: فدایت گردم‌دستمالی که‌هزاردیناردرآنست‌بکمربسته‌و بمدینه‌آمده وباخدا پیمان‌بسته ام که‌همهٔ آنرادر خانه‌شما بذل کنم ، بشرط اینکه آنچه میپرسم پاسخ دهید !

فرمود: ای‌حمران بدون‌اینکه دینارهارا بذل کنی پرسش کن تاپاسخ‌بشنوی ! عرضکردم : شمارابه پیوندی که بارسولخدا داریدسوگند میدهم‌شما صاحب‌الامر نیستید ؟! فرمود: نه گفتم:پدرومادرم فدای‌شما باد‌پس او کیست؟ فرمود: او کسی است که رنگ‌بدنش مایل بسرخی ، ابروانش بهم متصل ، میان بندهایش فـراخ سرش‌پر موودرزخسارش نشانه‌ای‌است. خداموسی‌را رحمت کند .

مؤلف : شایدجملهٔ «خداموسی رارحمت کند » اشاره‌باین باشد که گروهی بعدازاین پندارند قائم‌اوست ، مانندفرقه واقفیه.درصورتیکه اوخواهد مردو ایـن علائم‌در وی نمیباشد.شیخ‌مفید در کتاب ارشادنیز از حمران بن‌اعین روایت نموده که‌گفت :ازامام محمدباقر عليه السلام پرسیدم: قائم‌شما هستید؟ فرمود:من زادهٔ‌پیغمبرم ولی‌آنکس که خونخواهی مظلومان کند کجاست ؟ خداآنچه خواهد میکند ، من مجدداً پرسیدم . فرمود: مقصودت‌را دانستم ! صاحب‌الامر شکمش عریض، سرش پرمو،واز دودمان پارسایان است، خدافلانی (موسی کاظم) رارحمت کند .

درغیبت نعمانی‌از ابوبصیراز امام‌محمد باقریاامام جعفر صادق (۱) روایت

(۱) تردید ازراوی‌است .

نموده که فرمود: قائم دو علامت دارد: یکی خال سر و دیگری موی سر درسمت چپ شانه‌های او خالی است وهم درزیر شانه‌هایش نشانه‌ایست چون برگ درخت آس. فرزندش میباشد ومادرش بهترین کنیزهاست.

مؤلف: دراین روایت وسایر روایات که میفرماید فرزندش میباشد (ابن سنه) یامقصو وقت رسیدن امام زمان عليه السلام بمقام امامت است که شش ساله بوده، ویا باین معنی است که پدران حضرت تا پیغمبر جمعاً شش اسم داشته‌اند باین شرح: محمد، علی، حسین، جعفر، موسی، حسن. اسامی سایر امامان هم یا علی بوده ویا محمد وبدیهی است که این موضوع برای هیچیك از ائمه حاصل نشده است. بعلاوه بعضی ازروایات یادشده از فرقه واقفیه است که البته هرچه موافق مذهب آنها باشد نزدما پذیرفته نیست.

نیز درغیبت نعمانی است که امام پنجم فرمود: غیبت صاحب الامر چون غیبت یوسف عليه السلام واززنی سیاه چهره میباشد. خداوند متعال در یك شب کار اورا اصلاح فرماید همدر آن کتاب ازحکم بن عبدالرحیم قصیر نقلکرده که گفت ازامام محمدباقر عليه السلام پرسیدم: اینکه امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان آیامقصود حضرت فاطمه علیها السلام است؟ فرمود فاطمه علیها السلام بهترین زنان آزاده است فرزند آن کنیزمردی است که شکمی پهن ورنگی مایل بسرخی دارد خداوند فلانی (امام موسی کاظم) رارحمت کند که مردم اورا باشتباه میگیرند.

درکتاب مزبوراز ابوالصباح روایت میکند که گفت: وقتی بخدمت امام جعفرصادق عليه السلام رسیدم فرمود: چه اطلاعی داری؟ عرضکردم: اطلاع مسرت انگیز اینست که عموی شما زیدقیام کرده ومردم اورا فرزندش معصوم و قائم آل محمدو فرزند بهترین کنیزان میدانند، فرمود: دروغ میگویند چنین نیست که گفته‌اند اگر قیام کند کشته خواهدشد.

مؤلف: شاید زیدحضرت امام حسن مجتبی رانیز که بطورمجاز عموهم پدرنامیده میشود، درشمارپدران خود آورده تا بدینوسیله باحضرت زهرافرزندش معصوم شود!

هم در آن کتاب از یزید بن حازم روایت نموده که گفت : چون از کوفه بمدینه رفتم و خدمت امام جعفر صادق رسیدم سلام کردم. حضرت فرمود: آیا کسی همراه داشتی؟ عرض کردم آری مردی معتزلی مذهب همسفر من بود که عقیده داشت محمد بن عبدالله محض (۱) قائم آل محمد است و دلیلش این بود که نام وی نام پیغمبر و پدرش همنام پدر آنحضرت است . من گفتم اگر علامت وی فقط اسم باشد قائم آل محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین خواهد بود نه او . ولی او در پاسخ گفت: کسی که تو میگوئی مادرش کنیز و اینکه من میگویم مادرش زن عقدی است حضرت فرمود : چه پاسخی بوی دادی ؟ گفتم : بیش از این اطلاعی نداشتم فرمود : کاش میدانستید که قائم آل محمد فرزند شش امام است (بشرحی که گذشت) .

هم در آن کتاب است که امام پنجم فرمود : صاحب الامر امامی است که سنش موقع نیل بمنصب امامت ازهمهٔ ما کمتر و نامش مخفی تر باشد .

ونیز درغیبت نعمانی است که ابو بصیر گفت : ازامام پنجم یاششم (۲) پرسیدم آیا میشود صاحب الامر مردی نابالغ باشد ؟ فرمود : آری میشود . گفتم : او در آن سن چه میکند ؟ فرمود : خداوند علم و کتب آسمانی را بارث بوی خواهد داد و اورا حفظ میکند و بخود وانمیگذارد .

هم در کتاب مزبور ازحضرت رضا عليه السلام روایت نموده که فرمود : نزدیك است امامت بکسی منتقل شود که اورا (از کوچکی) به بغل میگیرند .

در کشف الغمه از آنحضرت روایت نموده که فرمود : خلف صالح فرزند حسن

---

(۱) محمد بن عبدالله محض معروف به نفس الزکیه نوادهٔ امام حسن مجتبی علیه السلام بود بسیاری از مردم و جمعی ازبنی هاشم اورامهدی موعود می پنداشتند ، درسال ١٤٥ هجری علیه منصور خلیفه عباسی قیام کرد ودرمدینه پس از ابراز لیاقت ورشادت ، لشکرش پراکنده و خود کشته گشت، سرش را بریده وبدستور منصور درشهرها گردانیدند تا مردم بدانند که او مهدی آل محمد نیست !

(۲) چنانکه گفتیم تردید از راویست .

(عسکری)هم‌وصاحب‌الزمان‌ومهدی اوست . در غیبت شیخ‌از امام محمد باقر علیه السلام نقلکرده که فرمود:مهدی‌مردی ازفرزندان‌فاطمه زهرا(ع)است . ودرفصول المهمه مینویسد : «مهدی موعود جوانی متوسط القامه ، نیکو روی وخوش موی است و موی‌سرش بروی دوشهایش ریخته است . بینیش باریك وپیشانیش بازاست . گویند وی در سرداب ناپدید گردیده در حالیکه برای گرفتنش مأمور گذارده بودند ، واین‌در سال ۲۷۶ هجری بوده‌است»(۱) .

(۱) کتاب«فصول‌المهمه»چنانکه درپاورقی سفحه ۲۲۷نوشتیم تألیف ابن‌صبّاغ مالکی دانشمند سنی‌است .سال‌غیبت حضرت‌همان‌سال فوت پدر بزرگوارش یعنی سنهٔ ۲۶۰ هجری بوده نه ۲۷۶ .



باب پنجم

آیاتی که در روایات اهلبیت تأویل بظهور امام زمان (ع) شده‌است

۱ - وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ یعنی : اگر عذاب را تامدت معینی (ظهور امام زمان) بتأخیر بیاندازیم **لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ** با استهزاء خواهند گفت چه چیز آنرا بازداشت (ومانع ظهور امام زمان چیست ؟) **أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** (۱) بدانید روزی که عذاب میآید از آنها برداشته نمیشود ، بلکه بر آنان فرود آمده و آنچه‌را استهزاء بآن میکردند خواهند دید .

از امیر المؤمنین روایت‌شده که در تأویل این آیه شریفه فرمود : **أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ** اصحاب قائم آل محمد است که سیصد وسیزده نفر میباشند . (۲)

ودر تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : خداوند اصحاب قائم‌مارا دریك لحظه مانند ابرهای پراکندهٔ فصل پائیز جمع میکند .

ودرغیبت نعمانی از اسحاق بن عبد العزیز از آنحضرت روایت نموده که فرمود : «لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة» این عذاب قیام امام‌زمان‌و امت معدوده یاران اومیباشند . که‌برابر باسپاه اسلام درجنگ بدرهستند (یعنی ۳۱۳ تن میباشند).

۲ - وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ

---

(۱) سورهٔ هود آیهٔ ۱۰

(۲) این آیات وروایاتی راکه در تأویل آنها نقل‌میشود وتوضیحاتی که درخلال آن داده‌شده مؤلف از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده وما نیز بامختصر تلخیص وتقدیم‌وتأخیری تنظیم‌وترجمه نمودیم . وهرجامؤلف ازکتاب دیگر نقل میکند متذکرمیشویم تا مأخذ آن معلوم باشد .

ذَكِّرْهُمْ بِاَيّامِ اللّهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ (۱) یعنی موسی را همراه آیات خود فرستادیم تا قوم خود را از ورطهٔ ظلمانی کفر در آورده بوادی نورانی ایمان رهبری کند، و آنها را بروزهای خداوندی متذکر گرداند که در آن آیاتی است برای هر صبر کنندهٔ شکر گذاری . روزهای خداوندی (**اَیّامُ اللّهِ**) سه روز است: روز ظهور قائم صلوات الله علیه و روز مرگ و روز قیامت .

در **خصال صدوق** از امام باقر روایت نموده که فرمود «ایام الله» سه روز است: روز قیام قائم آل محمد ، روز رجعت و روز قیامت ، وهم صدوق در کتاب **معانی الاخبار** روایت مزبور را آورده است .

۴ - وَقَضَيْنا اِلىٰ بَنِي اِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ یعنی: در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم سپس خداوند خطاب با بنی اسرائیل را قطع کرده و امت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و میفرماید: **لَتُفْسِدُنَّ فِي الْاَرْضِ مَرَّتَيْنِ** که شما ای امت محمد براه بنی اسرائیل خواهید رفت و دو بار در زمین دست بفساد میزنید . مقصود فلان و فلان و اصحاب آنها و نقض عهد آنان است.

وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً و سر کشی بزرگ خواهید کرد . یعنی ادعای خلافت عظمی مینمائید، **فَاِذا جاءَ وَعْدُ اُولٰيهُما** پس چون نخستین فتنه پدید آید، یعنی جنگ جمل بوجود آورید **بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا اُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ** بندگان خود را که سخت نیرومند میباشند بر شما مسلط گردانیم، و اینان امیر المؤمنین علی علیه السلام و اصحاب آنحضرت میباشند **فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَكانَ وَعْدُ اللّهِ مَفْعُولاً** پس آنها شما را هر چند بخانه‌ها پناه ببرید جستجو نموده بقتل رسانند تا بدانید که ارادهٔ خداوند انجام پذیر است .

ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ آنگاه باز بشما دولت و غلبه میدهیم ، یعنی بنی امیه که بر آل پیغمبر چیره میگردند **وَاَمْدَدْناكُمْ بِاَمْوالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْناكُمْ اَكْثَرَ نَفِيراً**

(۱) ـ ابراهیم ـ ۵

واموال بسیار و فرزندان بیشمار روزی کنیم واز اندازه فزون گردانیم . یعنی با این عده وعده خود را بر آل پیغمبر برتریافته وبا آنها بمنازعه برخاسته و بالنتیجه حسین بن علی علیهما السلام و یاران او را شهید وزنان خاندان پیغمبر را باسارت برید

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَ اِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهَا فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ الْاٰخِرَةِ

اگر نیکی کنید ، نیکی بینید، و اگر بد کنید بدی یابید وچون وعدهٔ دیگر فرارسد یعنی قائم آل محمد ویارانش قیام کنند **لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ** رویهای شما سیاه گردد **وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ** وبایارانش بمسجد الحرام درآیند مانند روزی که پیغمبر اکرم وامیر المؤمنین وسپاه اسلام نخستین بار در آمدند **وَ لِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيراً** تا دولت وشوکت شما راسخت تباه گردانند : یعنی بر شما غلبه یافته همه - تان را از دم شمشیر بگذرانند . سپس پروردگار جهان عطف توجهی بآل پیغمبر نموده ومیفرماید : **عَسَى رَبُّكُمْ اَنْ يَرْحَمَكُمْ** خدای بشما ترحم خواهد کرد وشما را بر دشمنانتان پیروز گرداند . آنگاه بنی امیه رامخاطب ساخته ومیفرماید : **وَاِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا**(۱) یعنی: اگر شما باشوکت سفیانی خروج کنید، دولت حق نیز باظهور قائم آل محمد صلى الله عليه وآله قیام خواهد کرد . در تفسیر عیاشی است که حضرت صادق عليه السلام فرمود آیهٔ «و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین» مقصود شهادت امیر المؤمنین ومسموم کردن امام حسن مجتبی «ولتعلن علواً کبیراً» یعنی کشتن امام حسین عليه السلام «فاذا جاء وعد اولیهما» یعنی چون زمان خونخواهی آن حضرت فرارسد «بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار» خداوند مردمی را پیش از ظهور قائم آل محمد برانگیزد که هرجا دشمنی از دشمنان و ظالمین آل پیغمبر پیدا کنند نابود نمایند «و کان وعداً مفعولاً» واین کاری است که قبل از قیام قائم شدنی است «ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددنا کم باموال و بنین و جعلنا کم اکثر

(۱) سورهٔ اسراء آیات ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸

نفیرا » :

آنگاه حضرت امام حسین علیه السلام باهفتاد نفر ازیاران جانبازش که در کربلا باوی شهیدشدند رجعت مینمایند . درحالیکه لباس سفید پوشیده‌اند و بمردم اعلان کنند که امام حسین با یارانش قیام نموده‌اند تااهل ایمان تردید ننمایندوبدانند که او دجال و شیطان نیست ، بلکه او امامی است که در دسترس مردم است ، وچون یقین کردنداوامام حسین علیه السلام میباشدتردید نخواهند کرد .

سپس ازجانب امام حسین علیه السلام امام زمان بهمه مردم معرفی میگردد واهل ایمان نیز آن حضرت راتصدیق میکنند . چون امام زمان وفات نماید ، حضرت امام حسین علیه السلام اوراغسل داده و کفن وحنوط کرده دفن میکند . چنانکه در روایت است که متصدی امر امام بایدامام جانشین اوباشد . و درخبر است که امام حسین علیه السلام چندان سلطنت میکند که ابروانش جلوچشم مبارکش رامیگیرد .

درتفسیرمزبور ازحمران بن اعین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که این آیه را میخواند « وبعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید » ومیفرمود: این بندگان خدا ، قائم ماویاران اوهستند که سخت نیرومندمیباشند .

هم در آن تفسیر ازامیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که دریکی از خطبه‌هایش فرمود : ای مردم ! **سَلُونِي قَبلَ أن تَفقِدُونِي** : پیش از آنکه ازمیان شما بروم هر چه میخواهید ازمن بپرسید . چه در گنجینهٔ سینه من علوم بسیاری نهفته است . پس آنچه خواهید ازمن بپرسید ، پیش ازآنکه فتنه‌ای پدید آید وشرارهٔ آن بالا گیرد ، وسرپرست ورئیس واداره کنندگان آن حتی آنها که ازآن دوری گزینند در آتش آن بسوزند .

بسیاری می‌خواهند ازآن ورطه بکنار روند و ازهول آن فتنه فریادها کشند مع الوصف در آن افتند و کسی هم بداد آنها نرسد ، آنگاه چون زمانهای متمادی بدینگونه بگذرد ، خواهید گفت : مهدی مرده یا کشته شده واگر هست

بکدام بیابان رفته؟ در آن موقع انتظار فرج بکشید. واینست تأویل آیهٔ «ثم رددنا لکم الکرة...»

سوگند بخداوندی که دانه را شکافت و آدمی را بیافرید که در آن عصر پادشاهان در نعمت وشوکت بسر برند ومردی از آنان از دنیا نرود جز این که هزار فرزند ذکور از او بماند واز هر بدعت و آفتی در امان باشند، **عاملین بکتاب الله وسنة رسوله** همه عمل بکتاب خدا (قرآن) وسنت پیغمبر میکنند و آفتها و تردیدها از حریم آنان برطرف گردد.

مؤلف: بنابر این تفسیر آیهٔ مزبور باین معنی است: وحی فرستادیم به بنی اسرائیل که شما امت محمد چنین وچنان خواهید کرد، واحتمال دارد روایتی که علی بن ابراهیم تفسیر این آیه را از آن گرفته، همان است که پیغمبر خبر داده که آنچه در بنی اسرائیل بوده در این امت نیز هست واین وقایع از جمله آنهاست.

۴- **أو یحدث لهم ذکراً** (۱) یعنی... یا پدید آورد برای آنها ذکری را. یعنی ذکر ظهور قائم آل محمد وخروج سفیانی.

۵- **فلما أحسوا بأسنا اذاهم منها یرکضون** یعنی چون (بنی امیه) عذاب ما را (که بوسیلهٔ ظهور قائم آل محمد بر آنها فرو فرستیم) احساس کنند، از آن میگریزند **لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم تسئلون**. فرار نکنید وباز گردید تا شما را از آن نعمتها وجایگاهها که بخوشگذرانی سرگرم بودید باز خواست کنند.

درحدیث است که چون امام زمان ظهور کند، بنی امیه از ترس بروم میگریزند حضرت آنها را از روم بیرون میآورد وگنجهائی که پنهان کرده اند از آنها طلب میکند **قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیداً خامدین** (۲)

(۱) طه آیه ۱۱۲ (۲) انبیاء ۱۲ ـ ۱۳ ـ ۱۴ ـ ۱۵

بنی امیه میگویند : وای بر ما که قومی ستمکار بودیم. پس همچنان بدین سخن تکلم کنند تا آنکه (بوسیله قائم آل محمد وسپاه او) همه را درو کنیم وازدم شمشیر بگذرانیم !

این آیات هر چند لفظش ماضی است ولی درمعنی مستقبل است و این از آیاتی است که چنانکه گفتیم تأویلش بعداز نزول میباشد(۱)

۶ـ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ(۲)

یعنی در زبور (حضرت داود پیغمبر) بعد از کتب آسمانی سابق نوشتیم که : زمین را بندگان صالح ما بارث میبرند . واینان قائم آل محمد ویاران اومیباشند .

مؤلف : علی بن ابراهیم «ذکر» را تمام کتب آسمانی میداند و بنا براین معنی آیه این است که: قبل از زبور نیز در کتب آسمانی نوشتیم ، مفسرین دیگر گفته اند : «ذکر» تورات است . و گفته شده که زبور «نوع کتب آسمانی» و «ذکر» لوح محفوظ است .

۷ـ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳)

یعنی : بآنان که ستم دیده اند اگر پیکار کنند ، اجازهٔ جنگ داده شده وخداوند قدرت بریاری آنها دارد .

ابن ابی عمیر ازعبدالله بن مسکان از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود : اهل تسنن میگویند این آیه در بارهٔ پیغمبر نازل شده ، در موقعیکه کفار قریش حضرتش رااز مکه بیرون کردند . ولی او قائم آل محمداست که برای خون ـ خواهی حسین عليه السلام قیام میکند .

و درغیبت نعمانی از اثبات الوصیهٔ مسعودی ازآنحضرت روایت میکند که فرمود: «آیهٔ اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر» دربارهٔ قائم

(۱) گفتهٔ علی بن ابراهیم است . (۲) انبیاء : ۱۰۵ (۳) حج ۴۰

ما و یاران او نازل شده است .

۸ – وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ (۱) یعنی : کسیکه (پیغمبر اکرم) عقوبت کند مانند عقوبتی که دیده ؛ سپس مورد ظلم و ستم قرار گیرد ، خداوند اورا (بوسیلهٔ قائم که از اولاد اوست) نصرت دهد ، و ذیل آیه که میفرماید :

اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَ آتَوُا الزَّكٰوةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

یعنی : کسانیکه اگر آنهارا درزمین ساکن نمودیم نماز بپادارند وز کوة دهند وامر بمعروف و نهی ازمنکر کنند . امام محمدباقر عليه السلام فرمود : این آیه متعلق بآل محمداست . یعنی دوازده امام وشخص مهدی موعود و یاران او که خداوند آنان رادرشرق وغرب جهان جای دهد، ودین اسلام را غالب گرداند و هر بدعت و باطلی را بوسیلهٔ او و یارانش محو کند همانطور که سفیهان حق راازمیان برده باشند و آنچنان عالم در آسایش بسر برد که اثر ظلم درجائی دیده نشود .

۹ - إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ (۱)

یعنی: اگر بخواهیم میتوانیم علامتی بر آنهااز آسمان فروفرستیم تا بدانوسیله گردنهاشان خاضع گردد . ازامام صادق عليه السلام روایت است که فرمود: مقصود بنی امیه هستند که بایك صدای آسمانی بنام قائم آل محمد گردنهاشان درپیشگاه آنحضرت خاضع میشود .

۱۰ – أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ (۲)

یعنی : ... یا آنکه چون گرفتاری اورا بخواند ، اجابت کند و گرفتاری اورا برطرف گرداند ؟ ازحضرت صادق عليه السلام روایت شده که فرمود : این آیه در بارهٔ قائم آل محمد نازل شده[۴]. بخدا قسم «مضطر» اوست که دو رکعت نماز در مقام

(۱) سورهٔ حج آیه ۶۰
(۲) شعراء: ۲ (۳) نمل ۶۲

(۴) این آیه شریفه را فرقه بهائیه مورد سوء استفاده قرار داده است ، پاسخ لاطائلات آنان در ... ورق باب ۳۲ ... شده .

حضرت ابراهیم بگذارد و خدا را بخواند، پروردگار نیز اجابت کند و گرفتاری او را برطرف سازد و آنها را در زمین خلیفه خود گرداند.

۱۱ - **وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ** یعنی هرگاه از جانب خدا یت نصرتی (قائم آل محمد) رسد **لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ** (۱) خواهند گفت ما نیز باشما بودیم. آیا خداوند از آنچه در سینه‌های اهل عالم میگذرد آگاه نیست؟!

۱۲ - **وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ** ابوحمزهٔ ثمالی از امام پنجم ﷺ روایت میکند که فرمود: آنکس که انتقام میگیرد بعد از آن که بوی ظلم شده قائم آل محمد و یاران او هستند. **فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ** و کسی را بر ایشان راهی نیست. و فرمود: چون قائم قیام کند خود و یارانش از بنی امیه و دروغگویان و دشمنان اهلبیت انتقام میگیرند **إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** (۲) این انتقام را از کسانی میگیرند که بر مردم ستم میکنند و بی‌جهت در زمین بیدادگری پیشه سازند. آنها کیفری دردناك خواهند داشت در تفسیر فرات بن ابراهیم نیز این روایت از جابر جعفی از امام محمد باقر ﷺ نقل شده.

۱۳ - **اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ** (۳) روایت شده که مقصود ساعت قیام قائم آل محمد است

۱۴ - **مُدْهَامَّتَانِ** (٤) یونس بن ظبیان از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت نموده که در تفسیر این آیه فرمود: در دولت امام زمان راه میان مکه و مدینه با درخت خرما اتصال یابد!

۱۵ - **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** (۵) یعنی: میخواهند با دهانهاشان نور خدا را خاموش نمایند، ولی خداوند نور خود را با قائم آل محمد تمام میکند در آنزمان که ظهور کند تا خداوند او را

(۱) عنکبوت ۹ (۲) شوری آیات ۳۹-۴۰ (۳) قمر: ۱ (٤) الرحمن ۶۳ (۵) صف-۸.

برهمه مذاهب باطله غلبه دهد بطوریکه جزخدای یگانه پرستش نشود . واین است معنی «یملاءالارض قسطاً وعدلا کما ملئت ظلماً وجوراً» .

همدر کنزالفوائد است که امام پنجم آیهٔ شریفهٔ «یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم . . . » راتلاوت نمودو فرمود اگرشما ازنور خدا روی بتابید خداوند آنرا پایدار خواهد داشت .

ونیزدر آن کتابست که ثقهٔجلیل القدر محمدبن فضیل از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام معنی آیهٔ « یریدون لیطفئوا نورالله» راپرسید ، حضرت فرمود : مقصود دوستی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است «والله‌متم نوره» یعنی خداوندامامت‌را بآخرمیرساند بدلیل آیهٔ شریفهٔ : «الذین آمنوابالله ورسوله والنور الذی انزلناه » که مقصود از نورهمان امام‌است . محمدبن فضیل میگوید : عرضکردم : «هوالذی ارسل‌رسوله بالهدی ودین الحق » یعنی‌چه ؟ فرمود : یعنی خداوند به پیغمبرش دستور داد که لزوم دوستی جانشین خود « امیرالمؤمنین » را بمردم اعلام کند ، و دوستی وصی پیغمبر« دین‌حق» است .

عرضکردم «لیظهره‌علی‌الدین کله» چیست ؟فرمود: یعنی‌خداوند بهنگام ظهور قائم‌مادین حق‌را برهمهٔ ادیان‌باطله پیروزمیگرداند. چنانکه‌خودفرموده: «والله‌متم نوره»یعنی‌خداوندنورخودرا باولایت‌قائم‌آل محمدتمام‌میکند «ولو کره الکافرون» یعنی‌هرچنددشمنان‌علی‌این‌رانخواهند. عرضکردم: اینکه‌میفرمائی‌تنزیل‌وظاهرمعنی قرآن‌است ! فرمود : آری آنچه که گفتم تنزیل و ظاهر معنی قرآن است وغیر آن‌تأویل میباشد .

۱۶ - وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ (۱) یعنی : ودیگری که دوست میدارید یك‌پیروزی ازجانب خدا وفتح نزدیکی است . یعنی فتح قائم آل محمد در دنیا .

---

(۱) صف ۱۳ .

۱۷ - حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً

(۱) یعنی تا آنکه وقتی آنچه بآنها وعده داده‌اند به‌بینند (مقصود قائم آل محمد و امیرالمؤمنین علیهما السلام است)، خواهند دانست که چه کسی یاورش ضعیف‌تر و در شماره اندك است .

۱۸ - إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً وَأَكِيدُ كَيْداً (۲) یعنی : آنها : فسونگری پیشه سازند و من نیز بخوبی آنرا چاره کنم **فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً** یعنی : ای محمد پس آنها را مهلتی ده ! که چون قائم قیام کند برای من از ستمگران و سرکشان قریش و بنی‌امیه وسائر بیدینان انتقام گیرد .

۱۹ - وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ یعنی : قسم بشب هنگامی که پوشیده دارد . محمد بن مسلم از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت نموده که فرمود : مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام است که در دولت باطل مستور گشت و ناگزیر بصبر گردید . **وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ** (۳) یعنی قسم بروز هنگامیکه بدرخشد . فرمود : این روز روشن قائم ما اهلبیت است که چون قیام کند بر دولت باطل پیروز گردد . خداوند در قرآن برای مردم مثلها زده و پیغمبرش و ما ائمه را مخاطب بآن ساخته و جز ما کسی عالم بتأویل آن نیست .

۲۰ - قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (٤)

یعنی: ای پیغمبر! بمردم بگو : بمن بگوئید: اگر آبی که در دسترس دارید در زمین فرو رود کیست که آب روان برای شما بیاورد ؟ . در این آیه امام زمان تعبیر بآب شده (که موجب حیات همه اشیاء است) و تأویل آیه اینست : بگو اگر امام شما از نظرها غائب گردید کیست که آن امام ظاهر را بیاورد ؟ از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود : «مائکم» یعنی (ابوابکم) که ائمه هستند وائمه ابواب (و

(۱) جن ۲٤ (۲) طارق آیهٔ ۱۵

(۳) سورهٔ والليل آیهٔ ۱-۲ (٤) تبارك ۳۰ .

درهای رحمت الهی) میباشند «فمن یأتیکم بماء معین» یعنی کیست که علم امام را برای شما بیاورد ؟ (و آن درهارا بروی شما بگشاید) ؟

این روایت در کافی وغیبت نعمانی و کمال الدین صدوق از حضرت موسی کاظم علیه السلام نیز نقل شده: وعبارت کمال الدین اینست : **اِنْ اَصبَحَ اِمامُکُمْ غائِباً عَنْکُمْ لا تَدْرُونَ اَیْنَ هُوَ فَمَنْ یَأتیکُمْ بِاِمامٍ ظاهِرٍ یَأتیکُمْ بِاَخْبارِ السَّماءِ وَالاَرْضِ وَحَلالِ اللّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَحَرامِه .**

سپس فرمود : بخدا تأویل این آیه هنوز نیامده و البته خواهد آمد .

۲۱- هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّه وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (۱) یعنی : خدافرستاده خود را باهدایت ودین حق فرستاد تا برهمهٔ دینها غالب شود . هرچند مشرکین نخواهند . این آیه نیز دربارهٔ قائم آل‌محمد است واو امامی است که خداوند اورا برهمهٔ کیشها غالب گرداند و او زمین‌را ازعدل‌وداد پر کند همچنانکه ازظلم وستم پرشده‌باشد. این آیه نیزاز آیاتی است که گفتیم تأویلش بعداز تنزیل میباشد .

ونیزدر آن کتاب ازابو بصیر روایت‌نموده که گفت ازامام‌هشتم از آیهٔ « هو الذی ارسل‌رسوله‌بالهدی...»سؤال کردم. فرمودهنوزموقع تأویل‌این آیه‌نرسیده است گفتم : قربانت گردم ! کی‌موقع آن فرامیرسد ؟ فرمود ؟انشاءالله هنگامیکه قائم قیام کندوچون‌قیام کند هرجا کافر ومشرکی باشد ،ظهور اورا ناخوش‌داردتا جائیکه‌اگر کافری‌دردل سنگی‌پنهان‌شودسنگ‌صدا میزندای‌مؤمن! کافری‌یامشرکی درمن‌پنهان‌شده‌اورا بکش. خداوندا‌ورا بیرون میآورد ویاران‌قائم‌اورا بقتل‌میرسانند. درتفسیر فرات بن‌ابراهیم (۲) مانندا‌ین روایت‌را آورده ومیگوید: آن‌سنگ

(۱) صف آیهٔ ۹

(۲) فرات‌ابن براهیم‌کوفی - درسفینةالبحار مینویسد: وی‌ازاستادان علی‌بن بابویه قمی‌است . او راست تفسیری‌که بزبان اخبار نوشته و بیشتر آن‌دربارهٔ ائمه‌طاهرین علیهم‌السلام است .-»

صدامیزند ای‌مؤمن‌مشرکی درمن‌پنهان‌شده ، مرابشکن‌واورابکش .

ونیزدر کنزالفوائد ازعبایه ربعی نقل‌میکند که:وی‌ازحضرت‌امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده که حضرت‌درآیهٔ«هوالذی ارسل‌رسوله بالهدی ودین‌الحق.. » راقرائت نمودوفرمود : خدااین رسول‌وفرستادهٔ‌خودرا بعدازاین ظاهرخواهد کرد بخدائی که‌جان من‌بدست‌اوست درزمان‌ظهور اوقریه‌ای نیست‌که صبح‌وشام بانك «اشهدان لااله‌الاالله وان‌محمداً رسول‌الله » درآن‌بلند نشود .

وهم درآن کتاب‌ازابن‌عباس روایت نموده که وی‌درباره‌آیهٔ « لیظهره علی الدین کله ولوکره المشرکون » گفت : این در زمانی است که‌تمام‌یهودیان‌و نصاری وپیروان هرکیشی بدین حنیف‌اسلام بگروند وگرگ و میش و گاووشیر و انسان ومار از جان‌خود ایمن‌باشند ، موقعیکه دیگرموش انبانی راپاره نمیکند وقتیکه حکم جزیه گرفتن ازاهل کتاب ساقط میشود وهرجا صلیبی‌است شکسته میگردد وخوکهامعدوم میشود واین‌بهنگام قیام‌قائم آل‌محمد خواهدبود .

۲۳ ـ هَلْ أتٰيكَ حَدِيثُ الْغاشِيَةِ یعنی: آیا داستان آن فروگیرنده بتورسیده است ؟ شیخ‌صدوق در کتاب‌ثواب‌الاعمال ازمحمدبن سلیمان ازپدرش روایت‌میکند که گفت ازامام‌جعفرصادق علیه السلام پرسیدم «هل‌اتیك حدیث‌الغاشیة» یعنی‌چه؟فرمود : مقصود قائم‌ماست که اهل‌باطل‌را باشمشیرفرومیگیرد . گفتم **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ** «صورتهای‌آنها درآنروز خاضع است» یعنی‌چه ؟ فرمودآنها برخلاف دستورخدا

← علامهٔ‌مجلسی‌درفصل‌دوم‌جلداول‌بحارالانوار مینویسد: «اگرچه دانشمندان‌ما فرات ابن ابراهیم‌را مورد مدح وذم قرار نداده‌اند ، ولی‌اخباری‌که وی درتفسیر خودنقلکرده و موافق روایات معتبره ایست‌که بمارسیده‌وحسن‌ضبطی‌که درنقل‌آنها بکاربرده‌طوری است‌که موجب وثوق وحسن‌ظن نسبت بمؤلف‌آن : فرات‌بن ابراهیم میباشد .

شیخ صدوق بتوسط حسن‌بن محمد بن سعید هاشمی روایاتی از وی نقل نموده ؛ وهم حاکم ابوالقاسم حسکانی در«شواهد التنزیل» وغیره ازوی روایت میکند .

عمل میکنند و والیان جورمنصوب میدارند گفتم : **تَصْلىٰ ناراً حامِيَةً**(۱)«در آتش سوزنده بیفتند » یعنی‌چه ؟ فرمود : موقع‌ظهور قائم‌ما در آتش‌جنگ بسوزند ودر سرای دیگر بدوزخ درافتند .

۲۳- يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ (۲)

یعنی:روزی‌که بیاید یکی ازآیات پروردگارت ، ایمان کسانیکه قبلا ایمان نیاورده‌اند سودی نبخشد . صدوق در کمال‌الدین وثواب‌الاعمال ازحضرت صادق روایت‌نموده که فرمود :**آیات** ائمه‌هستند . **وبعض آیات** قائم آل‌محمد است .

۲۴- فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ(۳) یعنی:قسم بستارگانی که حرکت کرده وپنهان میشوند ! . درکمال الدین از امام محمد باقر (ع) روایت میکند که درجواب ام‌هانی راجع باین آیه فرمود : مقصود امامی است‌که بسال ۲۶۰ هجری غائب‌میشود آنگاه چون‌ستارهٔ‌تابان آشکار میشود اگراورا به‌بینی‌دیدگانت روشن گردد (٤) درغیبت شیخ‌طوسی ونعمانی نیزبمانندآن روایت شده‌است .

۲۵ - الم ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (۵)

شیخ‌صدوق درکتاب کمال‌الدین ازحضرت‌صادق عليه السلام نقل میکند که‌فرمود : هرکس اقرار بظهور امام زمان کند ، ایمان بغیب آورده است . و نیز درکتاب مزبور ازیحیی‌بن ابوالقاسم روایت نموده که گفت : تفسیر این‌آیه رااز حضرت صادق عليه السلام پرسیدم فرمود : « متقین » دراین‌آیه شیعیان علی عليه السلام هستند و « غیب » حجت غایب‌میباشد . دلیل‌این‌معنی‌آیه «فقل انماالغیب لله فانتظروا انی‌معکم من المنتظرین» است (٦) یعنی : ای‌پیغمبر بگو غیب‌مال خداست ؛ پس‌منتظر باشید که من‌نیز باشما ازمنتظران هستم .

(۱)-سورهٔ‌غاشیه (۲)انعام۱۵۸ (۳)تکویر۱۵-۱۶

(٤) این‌آیه وروایتی‌که ازام‌هانی درتفسیرآن نقل‌شده ، مورددستبرد فرقه (بهائی) واقع گردیده و بنفع ادعای میرزا علی‌محمد باب‌سوء استفاده کرده‌اند-رجوع کنید بپاورقی‌ما ذیل حدیث ام‌هانی درباب دهم . (۵) سورهٔ‌بقره - آیهٔ ۱و۲ و۳(٦)یونس-۲۰

۲۶- وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (۱) یعنی روزی شما و آنچه بشما وعده داده شده در آسمان است : پس بخدای آسمان و زمین که او بر حق است (و خواهد آمد) مانند تکلم کردن شما با یکدیگر

درغیبت شیخ از ابن عباس نقل می کند که گفت: مقصود قیام قائم آل محمد است(۲).

۲۷- اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

یعنی : بدانید که خداوند زمین را پس از مردنش زنده میگرداند . ما آیات خودرا برای شما بیان کردیم تا در آن باره تعقّل کنید . درغیبت شیخ از ابن عباس روایت نموده که درتفسیر این آیه گفت : خداوند زمین مرده را بعداز بیدادگری اهلش ، باظهور قائم آل محمد اصلاح می کند .

و «آیات» وعلائمی که خدا برای مردم بیان کرده نیز آنحضرت است و این آیه در بارۀ او نازل شده .

درکمال الدین درتفسیر این آیه روایت کرده که امام پنجم فرمود: خداوند زمین را باظهور قائم زنده میگرداند از آن پس که با کفر اهلش مرده باشد (٤)

۲۸- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (۵) یعنی خداوند بکسانی- که ازشما ایمان آورده وعمل صالح پیشه ساخته اند وعده داده که آنها را در زمین نمایندۀ خود گرداند چنانکه همانند آنها را سابقاً خلیفه کرد . وثابت میدارد دین

---

(۱) ذاریات ۲۲-۲۳ (۲) درپایان این باب نیز روایتی درتفسیر این آیه نقل میشود.

(۳) حدید ۲٦ . این آیه وتفسیر آن بزرگترین دلیل است که مهدی موعود (ع) هنوز نیامده است .

(٤) ودرکافی از ابوبصیر نقل شده که امام محمد باقر فرمود **يُحْيِي الْأَرْضَ بِالْعَدْلِ بَعْدَ مَوْتِهَا بِالْجَوْرِ** (۵) نور ٥٤

آنهارا که برای آنان بر گزید ، ترس آنهارا تبدیل بأمن کنیم وایشان هیچگاه بمن شرك نیاورند .

درغیبت شیخ روایت میکند که این آیه نیزدر بارهٔ مهدی موعود ویاران او نازل شده .درکنز الفوائد نیز بطریق دیگر این روایت نقل شده است .

۲۹ـ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۱) درغیبت شیخ از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند که در تفسیر این آیه فرمود : ایشان که درزمین ضعیف گشته‌اند آل پیغمبر ند که خداوند مهدی آنهارا بر انگیزد تا آنان‌را عزیز ودشمنانشان را ذلیل گرداند .

۳۰ ـ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲) یعنی : مانندآنها نباشید که از پیش کتاب بآنان داده شد ، ولی زمان بر آنها طولانی گشت ؛ پس دلهاشان‌سخت گردید و بسیاری‌از آنها فاسق میباشند . صدوق در کمال الدین ازامام‌جعفرصادق علیه السلام روایت نموده که این آیه دربارهٔ قائم آل‌محمد نازل شده است .

۳۱ ـ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (۳) یعنی : این روزهارا میان‌مردم میگردانیم . درتفسیر عیاشی اززراره‌روایت میکند که امام‌جعفرصادق علیه السلام فرمود : اززمان خلقت‌آدم همیشه دولتی ازخدا ودولتی ازشیطان بوده ، پس در این زمان دولت‌خدا کو ؟ آگاه باشید که‌صاحب دولت خداقائم آل محمد (ع) است .

۳۲ ـ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ (۴) یعنی:امروز کسانیکه راه کفرپیش گرفته‌اندازدین‌شما نومید شدند ، پس‌ازآنها نترسید بلکه ازقهرمن بترسید .

درتفسیر عیاشی ازامام محمد باقر(ع) نقل میکند که‌درتفسیر این آیه‌فرمود:

---

(۱) ترجمه وشرح آن درصفحه۱۸۵ گذشت (۲)حدید۱۵
(۳) آل‌عمران ۱۳۴ (٤) مائده٤

آنروز ، روز ظهور قائم آل محمد است که بنی‌امیه نومید میشوند و آنها هستند که کافر گشته واز آل‌محمد نومید میباشند .

۲۳ - وَاَذانٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ اِلَى النّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللّٰهَ بَرِىءٌ مِنَ الْمُشْرِكينَ وَ رَسُولُهُ (۱) یعنی : درروز حج بزرك ازجانب‌خداو رسول بمردم اعلان‌میشود . درتفسیر عیاشی ازامام پنجم‌وششم روایت شده که فرمودند : (حج بزرك) ظهور قائم است و(اعلان) دعوت مردم است .

مؤلف: البته این‌معنی‌باطن آیه‌است .

۲۴-وَقاتِلُوا الْمُشْرِكينَ كافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كافَّةً وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقينَ (۲) یعنی‌باهمه مشرکین پیکار کنید ، چنانکه آنها (اگر دسترسی پیدا کنند)با شما نبرد کنند ، وبدانید که خداوند باپرهیز کارانست . درتفسیر عیاشی‌اززراره روایت نموده که گفت : امام صادق عليه السلام فرمود : راجع باین آیه ازپدرم‌سؤال‌شد پدرم فرمود : هنوزتأویل آن‌نیامده است . اگرقائم‌ما قیام کند ، آنکس که او را می‌بیند تأویل آنرا بخوبی خواهد دید . باظهور او شعاع دین پیغمبر چنان بالا گیرد که‌درروی زمین شرك وبیدینی نماند . چنانکه خداوندفرمود : **وَقاتِلُوهُمْ حَتّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ** (۳) یعنی‌باآنهاپیکارکنید تافتنه‌ای نباشدو تمام دین ازآن خداوند باشد .

۲۵ - اَفَاَمِنَ الَّذينَ مَكَرُوا السَّيِّئاتِ اَنْ يَخْسِفَ اللّٰهُ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْيَأْتِيَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ (٤)

یعنی : آیا کسانی که‌اعمال بد انجام دادند ، از این که خداوند آنهارا در زمین فرو برد ، یابدون این که متوجه باشند عذاب‌بر آنهافرستد ، ایمن‌هستند ؟ .

درتفسیرعیاشی ازامام‌پنجم نقل‌میکند که فرمود : عهد وپیمان پیغمبر (ص) بعداز حضرت‌اباعبدالله عليه السلام بعلی‌بن الحسین‌رسید ، سپس ازآنحضرت بمحمد بن

(۱) توبه۳ (۲) « (۳)انفال ٤۰ (٤) نحل ـ ٤۷

علی منتقل گشت . آنگاه خداوند آنچه خواهد میکند . وقتی ائمه طاهرین در صحنهٔ دنیا محکوم (دشمنان) شدند مردی از آنها قیام میکند که سیصد وسیزده مرد فداکار بااو باشند و بیرق پیغمبر باوی است . وبطرف مدینه رهسپار میگردد ، تا اینکه از «بیداء» میگذرد و میگوید : این است محل قومیکه خداوند آنها را در زمین فرو میبرد .

در تفسیر مزبور ازامام ششم روایت نموده که فرمود : آنقوم دشمنان خدا میباشند که بزمین فرو روند .

۳۶- فَاِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ (۱) یعنی : پس چون دمیده شود درصور . در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که چون تفسیر این آیه را ازحضرتش پرسیدند ، فرمود : امامی ازما غایب میشود ، پس چون خداوند اراده کند که اورا آشکار گرداند ، علامتی دردل وی پدید آورد و بدینگونه بامر پروردگار ظاهر میگردد .

۳۷- وَ اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعاً اِنَّ اللّٰهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) یعنی : پیشی گیرید اعمال نیك را ، هرجا که باشید خدا همهٔ شما راخواهد آورد ، چه خداوند بهرچیزی تواناست ، غیبت نعمانی ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود : این آیه دربارهٔ قائم آل محمد ویاران او نازل شده و آنها پیش از آنکه موقع آمدنشان معلوم گردد ، اجتماع میکنند .

۳۸- يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ (۳) یعنی گناهکاران ازسیماشان شناخته میشوند .

ونیز در کتاب مزبور ازآنحضرت وارد شده که فرمود : آیه «یعرف المجرمون بسیماهم» البته خداوند مجرمین رامیشناسد ولی این آیه در بارهٔ قائم ما نازل شده که هنگام ظهورش مجرمین را ازسیماشان شناخته وبا یارانش آنها راازدم شمشیر میگذرانند .

---

(۱) سورهٔ مدثر - آیهٔ ۸ .

(۲) سورهٔ بقره - آیهٔ ۱۴۳

(۳) سورهٔ الرحمن آیهٔ ۴۱

۳۹ - وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذابِ الْاَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْاَکْبَرِ لَعَلَّهُم يَرْجِعُونَ (۱)
یعنی: پیش ازعذاب بزرگتر بآنها عذاب نزدیکتر می‌چشانیم شاید بر گردند.

درکنز الفوائد ازمفضل بن‌عمر نقل میکند که گفت از حضرت صادق علیه السلام این آیه را پرسیدم. فرمود: عذاب نزدیکتر گرانی نرخها و عذاب بزرگتر قیام مهدی موعود باشمشیر است. و نیزدرکنز الفوائد از آنحضرت روایت نموده که فرمود: چون قائم‌ما ظهور کند بمسجد الحرام درآیدودر حالیکه روبکعبه وپشت بمقام نموده دورکعت نماز میگزارد. آنگاه برخاسته ومیگوید: ای مردم! من ازهر کس بآدم ابوالبشر و ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح و محمد پیغمبر اکرم نزدیکترم. سپس دست بدعا بلند می کند و آنقدر بدرگاه خدا مینالد که غش کرده روی‌زمین میافتد. چنانکه خداوند میفرماید: «اَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ قَليلاً ما تَذَكَّرُونَ».

وهم‌از محمدبن مسلم روایت نموده که امام‌پنجم فرمود: آیهٔ «اَمَّنْ يُجيبُ» دربارهٔ قائم‌ما نازل‌شده. هنگامیکه قیام‌میکند عمامه‌بر سرمینهد وجنب‌مقام ابراهیم نمازمیگزارد وبدرگاه‌الهی‌تضرع‌مینماید، وازآن‌موقع‌پرچم‌اودراهتزازخواهدبود.

۴۰ - اِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آياتُنا قالَ اَساطيرُ الْاَوَّلينَ (۲) یعنی‌هنگامیکه آیات‌ما براو خوانده میشودمیگوید: افسانه‌های پیشینیان است. درکنزالفوائد ازامام ششم‌نقل کرده که‌فرمود: بیدینان چون‌خبرظهور قائم‌رابشنوند افسانه میپندارندوهنگامی که‌اورا ببینندمیگویند ماتورا نمی شناسیم و تو ازفرزندان فاطمه علیهاالسلام نیستی چنانکه مشرکین‌اینگونه سخنان به پیغمبرمیگفتند.

۴۱ - كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهينَةٌ اِلَّا اَصْحابَ الْيَمينِ هرکس درگرو آنچه کسب کرده میباشد جزاصحاب یمین (دست راست) در تفسیرفرات کوفی است که‌امام

(۱) سورهٔ سجده - آیهٔ۲۱ (۲) قلم - ۱۵

محمد باقر عليه السلام فرمود : اصحاب یمین ما وشیعیان مامی باشیم وفرمود : شیعیان ما
فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَاسَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ
در بهشت ازمجرمین (که بیرون بهشت هستند) میپرسندچه چیز شما رابدوزخ افکند آنهامیگویند مانماز گزار نبودیم . یعنی از شیعیان علی بن ابیطالب عليه السلام نبودند وباز میگویند **وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ** بدرماندگان غذا نمیدادیم وپیوسته بامردم گزاف گوی بیهوده بسر میبردیم .

واین درروز ظهورقائم ماست که « یوم الدین» میباشد چنانکه میفرماید: **وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ** ما یوم الدین(روزظهورقائم آل محمد) راتکذیب میکردیم تاامروز که یقین پیدا کرده ایم **فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ** (۱) پس شفاعت هیچکس بحال آنهاسود ندارد و پیغمبرهم درروز رستاخیز از آنان شفاعت نخواهد کرد (۲) .

۴۲ - قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی : ای پیغمبر بگو بخاطر آن پاداشی ازشماطلب نمیکنم واین امردشوار رانمیپذیرم . این فقط برای یادآوری جهانیان است وخبر آنرابعداز گذشت زمانی خواهیددانست . در کتاب کافی ازحضرت امام محمدباقر عليه السلام روایت نموده که فرمود : مقصوداز «ذکر» امیرالمؤمنین عليه السلام است **وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ** یعنی: وخبر آنرا بعد از گذشت زمانی خواهیددانست ،این زمان ، موقع ظهور قائم ماست

۴۳ - وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ . یعنی ما کتاب تورات را

---

(۱) مدثر آیات ۴۱ - ۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴٦ .

(۲) بایددانست که «یوم الدین» درقرآن مجید بمعنی روز قیامت استعمال شده مانند «مالك یوم الدین» والبته باروز ظهور امام زمان علیه السلام که دراین روایت وروایات دیگر امام معنی کرده منافات ندارد .

بموسی دادیم پس از آن بنی‌اسرائیل دربارهٔ آن اختلاف نمودند . امام باقر عليه السلام فرمود : این امت نیز مانند بنی‌اسرائیل دربارهٔ معانی قرآن اختلاف پیدا کردند چنانکه دربارهٔ کتابی که باقائم ماست و برای آنها میآورد نیز اختلاف نظر خواهند داشت بطوریکه بسیاری از مردم آنرا انکارمیکنند وقائم هم گردن آنهارامیزند .

ولولا كلمةٌ سبقت من ربك لقضي بينهم وانّهم لفي شكٍّ منه مريب (۱) یعنی : اگر بملاحظهٔ آنچه‌خدا دربارهٔ آنها فرموده نمیبود ، میان آنها حکم جاری میشد . ولی آنها همواره بحالت تردید وشك بسر میبرند . امام فرمود : اگر بملاحظهٔ مشیّت حق نبودقائم یکتن‌از این گـروه رازنده نمیگذاشت .

۴۴ـ والّذين يصدّقون بيوم الدّين (۲) در کافی ازحضرت باقر عليه السلام روایت میکند که فرمود : یعنی کسانیکه روز ظهور قائم مارا تصدیق وباوردارند .

۴۵ـ قالوا واللهِ ربنا ما كنّا مشركين (۳) یعنی :گفتند والله بخدا قسم‌مامشرك نبودیم . در کافی‌روایت میکند که امام پنجم‌میفرماید: یعنی آنها هنگام ظهورامام زمان میگویند:ما‌منکر ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام نبودیم .

۴۶ـ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ انَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً (٤)یعنی‌حق آمد و باطل از میان رفت ، بدرستیکه باطل رفتنی است ! در کافی روایت نموده که حضرت باقر فرمود :**اِذا قامَ اْلقائِمُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ اْلباطِلِ**چون قائم ماظهور کند دولت باطل ازمیان میرود *

۴۷ـ سنريهم آياتنا في الآفاقِ وفي انفسهم حتّى يتبيّن لهم انه الحقّ (۵)

---

(۱) هود-۱۱۲ فصلت ـ ٤٥ .

(۲) معارج ۲٦ .

(۳) انعام ۲۳. آیه بعداینست : اُنظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلى اَنفُسِهِم وَضَلَّ عَنهُم ما كانُوا يَفتَرُونَ . یعنی : ببین چگونه دروغ برخود بستند وآنچه افترامی‌بستند فراموش کردند ؟ .

(٤) اسراء-۸۳ .   (۵) فصلت - ۵۳

* ابوالفضل گلپایگانی در کتاب فرائد خود این آیه را بزرگترین دلیل برادعای امام زمانی سید باب دانسته ! درصورتیکه با بدیهه ازوی دولتهای باطل درجهان پدید آمد !

یعنی زود باشد که آیات خودمان را در آفاق ودروجود آنها بآنان نشان دهیم تا بیقین بدانند که خداوندی هست .

کلینی در کافی از ابو بصیر روایت میکند که گفت از حضرت صادق علیه السلام راجع باین آیه سؤال کردم ، فرمود : خداوند باهل باطل نشان میدهد که چگونه مسخ میشوند وآفاق بر آنها تنگی میگیرد، پس درآنوقت قدرت پروردگار را درخود وآفاق خواهند دید . عرضکردم: **حتی یتبین لهم انه الحق** یعنی چه ؟فرمود ظهور قائم آل محمد بامرخداوند حتمی است،خدا اورا ظاهر گرداند تاهمهٔ مردم اورا به‌بینند .

۴۸ـ حَتّیٰ اِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ اِمَّا الْعَذابَ وَاِمَّا السّاعَةَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَاَضْعَفُ جُنْداً (۱) .

یعنی : تا زمانی که به‌بینند آنچه‌را که بآنهاوعده کرده بودیم: یاعذاب راویا ساعت حساس ! پس بزودی خواهند دانست‌چه کسی بدترین جای دارد ونیروی او ضعیف‌تر است ؟

نیز درکافی ازابوبصیر ازامام ششم نقلکرده که فرمود:«اذا رأوا ما یوعدون» قیام قائم ماست وآن ساعتی است که پیروان بلطل خواهند دید ، وعذاب خدا را. بدست توانای قائم آل محمد خواهند چشید ، واینست معنی(من هو شرّ مکاناً)یعنی آنهاخواهندديد که‌درپیشگاه‌امام‌زمان چه‌جایگاه بدی دارند وچقدر ناتوانند .

۴۹ـ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَمَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ (۲) یعنی هر کس میخواهد برای آخرت چیزی بیاندوزدما نیز اندوخته‌اورازیاد گردانیم‌وهر کس طالب‌اندوخته‌دنیوی است بدانها نیزمیدهیم . ولی درآخرت‌دیگر نصیبی ندارد ! درکافی از امام‌جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود : اندوختهٔ آخرت یعنی:شناسائی امیرالمؤمنین و

(۱) مریم – ۷۷ . (۲) شوری – ۱۹ .

ائمه طاهرین علیهم السلام که خداوند از برکت دولت آنها ، دوستان آنان را نیز بهره مند گرداند، ولی آنکس که چشم باندوختهٔ دنیوی دوخته ، در دولت حق و ظهور قائم آل محمد بهره ای نخواهد داشت .

مؤلف : سید علی بن عبد الحمید (۱) در کتاب «الانوار المضیئه» از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود : کسانی را که خداوند در قرآن مجید

(۱) سیّد اجلّ ، عَلَم الدین علی بن عبدالحمید بن فخّار بن مَعَد موسوی استاد شهید اول، فقیهی بزرك ومحدثی مطلع است کتاب «الانوار المضیئه» دربارهٔ شخصیت حضرت امام زمان مهدی موعود عجّل الله فرجه از تألیفات اوست .

بایددانست که بهاءالدین سیدعلی بن عبدالکریم بن عبد الحمید حسینی نیلی نیز کتابی دارد بنام «الأنوار المضیئه» درپنج مجلد و مشتمل براصول وفروع دین است . جلد اول آن نزد محدّث بزرگوار حاج میرزاحسین نوری نوّرالله مرقده بوده که تاریخ فهرست آن سنه ۷۷۷ است، محدث مزبور در مقدّمه کتاب «نجم الثاقب» مینویسد : «آنچه شیخ حُرّ عاملی در «أمل ـ الآمل» دراحوال سیدمذکور فرموده که از تصانیف او «الأنوار المضیئه» است دراحوال مهدی (ع) اشتباه است ـ چه (الانوار المضیئه فی الحکمة الشرعیة) ازکتبی است که نظیر ندارد و مشتمل است برجمیع مسائل اصول دین ومذهب وابواب فقه واخلاق وادعیه وغیرها ؛ اگرچه احوال آنجناب را در مجلد اول در ضمن حالات سایر ائمه (ع) بسطی داده و لکن کتاب اختصاصی ندارد » .

علامهٔ طهرانی دام بقائه در «الذریعه» آن را بدین گونه حلّ کرده که: بهاء الدین سید علی بن عبدالکریم دو کتاب بنام الانوار المضیئه دارد : یکی بزرگ وهمان است که محدث نوری فرموده ودیگر کوچك که منتخب الانوار المضیئه فخّار موسوی است و معروف به «غیبت» است بنابراین آنچه در أمل الآمل نوشته صحیح ، واشتباه برخی ازدانشمندان ناشی ازاتحاد نام این دو دانشمند و نام پدریکی ونیای دیگری که هردو عبدالحمید بوده وموضوع هردو کتاب نیز درپیرامون احوال وغیبت امام زمان ارواحنا فداه است .

«مستضعف» در زمین خوانده وخواسته است آنها امامان وسفرای او باشند ، ما اهلبیت عصمت هستیم . پروردگارعالم « مهدی » مارا برانگیزد تا اهلبیت را سر بلند کند و دشمنان مارا سرشکسته وخوار گرداند .

ونیز سیدجلیل نامبرده در کتاب مزبور ازعبدالله بن عباس روایت میکند که گفت : مقصود از آیهٔ : « وفي السماء رزقكم وماتوعدون» ؛ ظهور مهدی موعوداست.

۵۰ - وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً : (۱) یعنی: خدا بشما روزی کرد نعمتهای ظاهری وباطنی خودرا . در کتاب مذکور ازسید هبةالله راوندی (۲) و او ازحضرت امام موسی کاظم عليه‌السلام روایت کرده که فرمود : نعمت ظاهری ، امام ظاهر، ونعمت باطنی امام غائب است که از دیدگان مردم پنهان میشود ؛ و گنجهای زمین برای او آشکار گردد ؛ وهرچیز دوری برایش نزدیك باشد .

مؤلف : روایتی بخط شیخ محمد بن علی جبائی دیده ام که نوشته بود روایتی بخط شهید اول نورالله ضریحه یافتم که صفوانی(۳) در کتابش ازصفوان نقل کرده که چون

---

(۱) لقمان ــ ۱۹

(۲) درمیان علمای شیعه دوتن معروف به «راوندی» میباشند نخست سعیدبن هبةالله «قطب الدین راوندی» متوفی ۵۷۳ ــ ودیگرابوالرضا ضیاءالدین سیدفضل الله راوندی که هردومعاصر واز مشاهیر علمای شیعه میباشند، در اینجا کلمهٔ سید ازنفراخیر وهبةالله پدر نفر نخست اسم واحدی راتشکیل داده که البته اشتباه میباشد ومقصودیکی ازآنهاست ، وبنظرمیرسد که مقصود قطب الدین راوندی باشد وسیدهبةالله دراصل سعیدبن هبةالله بوده است !

(۳) صفوانی ــ محمد بن احمدبن عبدالله بن قضاعه بن صفوان بن مهران جمال است . وی ازبزرگان دانشمندان ماست ، وشاگردعلی بن ابراهیم قمی واستاد شیخ مفید واحمدبن علی بن نوح وهارون بن موسی تَلَّعُکبری است . صفوانی روزی درمجلس سلطان سیف الدوله حمدانی باقاضی موصل که مردسنی متعصبی بود ، مناظره کرد وچون قاضی بحجت ازوی فروماند و ازدرانکار درآمد ، باوی مباهله نمود یعنی طرفین درباره یکدیگر نفرین کردند که هرکدام راه باطل میروند ، دچارعذاب الهی گردد . سپس دست بهم دادند و مباهله کردند وازیکدیگر جدا گشتند .←

منصور خلیفه‌عباسی امام جعفرصادق علیه السلام راخواست ، حضرت وضو گرفت ودو رکعت‌نماز گزاردسپس‌سجدهٔ شکرنمود وفرمود : پرورد گارا بتوسط‌پیغمبرت محمدﷺ بمااهلبیت وعدهٔ پیروزی‌دادی که مارااز هرگونه هراسی ایمنی‌بخشی. پرورد گاراآنچه بماوعده کرده‌ای بماموهبت کن ، چه‌میدانیم که وعده‌ات‌خلاف‌ پذیر نیست . صفوان‌میگوید عرضکردم : آقا ! وعدهٔ خداوند کدام است که بشما داده‌است ؟ فرمود : این آیهٔ شریفه : «وعدالله‌الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم‌فی‌الارض ...».

وهم روایت شده که وقتی در حضور آن بزرگوار آیه «ونریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض . . . » خوانده شد ، اشك از دیدگان حضرت جاری گشت‌وفرمود : بخداقسم آنها که درزمین تضعیف شده‌اند ، ما اهلبیت‌پیغمبرهستیم

ودر **نهج البلاغه** است که‌حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن‌خطبه‌ای‌فرمود : دنیا نسبت بما مداراو مهربانی‌خواهد کرد ، بعداز آنکه سخت کجمداری کرده باشد سپس‌آیه « ونریدان نمن علی الذین استضعفوا ... » راتلاوت‌فرمود (۱) .

←قاضی‌فی‌الحال تب‌کردوهمان‌دستی که‌بصفوانی‌داده بوددرم کرد و سیاه‌شدوروز بعدبهلاکت رسید . واین‌موجب مزید اعتبار صفوانی‌درنزد سلطان و سایرین گشت .

ابن‌ندیم درفهرست میگوید :«صفوانی‌درس نخوانده بود وچیز نمی‌نوشت . من‌اورا درسنهٔ ۳٤٦ ملاقات‌کردم . مردی‌بلندقد ، تنومندوخوش‌لباس بود» .

شیخ‌طوسی نیزدرفهرست‌مینویسد : صفوانی‌دانشمندی حافظ ، ودارای‌علمی‌بسیار ، و نیکوزبان‌بود .

گویند : درس‌نخوانده بودوچیز نمینوشت بااین وصف کتبی چندازوی‌در دست است که‌اواملاکرده ودیگری‌نوشته‌است . (سفینةالبحار)

(۱) آیاتی که تأویل بظهور امام زمان‌ارواحنافداه شده‌ودرآن از حضرت واصلاح جهان بوسیلهٔ اوویاران فداکار ودشمنان آن سروراشاره رفته‌است ، بیش‌ازاینهااست در←

منابع شیعه روایاتی درتفسیر آیات دیگر آمده است که حتی مورد قبول برخی ازدانشمندان اهل تسنن نیز واقع شده است .

شیخ سلیمان حنفی درکتاب « ینابیع المودة » باب (۷۱) بعلاوهٔ آنچه مؤلف نقلکرده آیاتی دیگر ازکتاب (المحجة فیما نزل فی القائم الحجة » تألیف دانشمند بزرگوار مشهور سید هاشم بحرینی نقلکرده است ، که قسمتی ازآن ذیلاً ذکرمیشود :

۵۱- وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ(۱) یعنی: شما را امتحان میکنیم بچیزی ازترس و گرسنگی و کاستن مال وخطرجانی وثمرات زندگی ، ومژده بده بآنها که ثابت قدم هستند . محمد بن مسلم ازامام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود : قبل ازآمدن قائم ، علاماتی برای امتحان مؤمنین خواهد بود . عرضکردم : آنها چیست ؟ فرمود : این امتحان که خدا میفرماید : بچیزی ازترس : این ترس بیماریهای گوناگون است ؛ گرسنگی ، بالا رفتن قیمتها است ، کاستن مال ، قحطی است ؛ خطرجانی ؛ مرگ شایع وزیاداست . ونقص ثمرات زندگی ، نیامدن باران است . پس درآنموقع بآنها که درعقیدهٔ بماثابت میمانند ؛ مژده بده . آنگاه فرمود : ای محمد ! این تأویل آیه است ، وهیچکس جزآنها که راسخ درعلم هستند ، تأویل قرآنرا نمیداند ؛ وماییم راسخین درعلم .

۵۲- وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً (۲) یعنی : آنها که درآسمانها وزمین هستند ازروی میل یا اکراه تسلیم خدامیشوند . رفاعة بن موسی گفت : شنیدم امام صادق (ع) میفرمود : تأویل آن اینست که موقع ظهورقائم ما ، زمینی نیست که درآن **لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ** گفته نشود .

۵۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا (۳) یعنی : ای کسانیکه ایمان آورده اید ، شکیبائی پیشه سازید ، وصبر کنید ، ومواظب باشید . یزید بن معاویه عجلی از امام محمدباقر (ع) نقلکرده که فرمود : تأویل آیه اینست : شکیبا باشید برانجام فرائض

---

(۱) سورهٔ بقره آیه ۱۵۰.

(۲) سورهٔ آل عمران آیه ۷۷ (۳) سوره آل عمران آیه ۲۰۰ .

دینی ؛ وصبر کنید بر آزار دشمنانتان ؛ ومواظب ظهور امام خود مهدی منتظر باشید !

۵۴ - وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا اِنَّا نَصَارٰى اَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ ، فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ

(۱) یعنی : واز کسانیکه گفتند : ما نصرانی هستیم ، پیمان آنها را گرفتیم ، ولی آنها فراموش کردند بهره‌ای را که با آنها یادآوری شده بود ، ولی آنها بزودی متذکر خواهند شد .

ابوربیع شامی از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که فرمود : نصارا آن بهره را بیاد خواهند آورد ؛ و گروهی از آنها همراه قائم ما قیام خواهند کرد .

۵۵ - یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه ، اذلة علی المؤمنین واعزة علی الکافرین (۲) یعنی : ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، هر کدام از شما از دین خود برگردد ، بداند که بزودی خدا گروهی را میآورد که دوستشان دارد ، و آنها نیز خدا را دوست دارند ، آنها نزد اهل ایمان خود را ناچیز شمرند ولی درمقابل کفار نیرومند باشند .

سلیمان بن هارون عجلی گفت : شنیدم که : امام جعفر صادق (ع) میفرمود : صاحب الامر درپناه خدا محفوظ است ، اگر همهٔ مردم ازبین بروند ؛ خداوند یاران اورا خواهد آورد ، وآنها کسانی هستند که خدا درباره‌شان فرموده است :

۵۶ - فان یکفر بها هؤلاء فقد وکلنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین (۳) یعنی : اگر اینان باو کفر ورزند ، بجای آنها قومی را میآوریم که باو کفر نورزند .

۵۷ - قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون . قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم (٤) یعنی : شیطان گفت : خدایا بمن مهلت ده تاروزیکه مردم برانگیخته میشوند ؛ خدا فرمود : بتو مهلت داده شده تاروزی که وقت آن معلوم است !

وهب بن جمیع گفت : از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : این روز کدام روز است ؟ فرمود : ای وهب روزی است که پیغمبر شیطان را بقتل میرساند . واین بعد از قیام قائم ما

(۱) سورهٔ مائده آیه ۱۷
(۲) « « « « ٥٩
(۳) « « انعام « ۸۹
(٤) « « « « ۳٦

مهدی است .

۵۸ - وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ (۱) آنروز مؤمنین با پیروزی حق خشنود میگردند ، ابو بصیر ازامام صادق (ع) نقل میکند که فرمود : درموقع قیام قائم اهل ایمان از پیروزی خدا خشنود خواهند شد .

۵۹ - قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ (۲) یعنی : بگو در روز پیروزی ایمان آنها که کافر گشتند ، سودی بحال آنها ندارد ؛ و مهلت داده نمی شوند .

جمیل بن درّاج روایت کرده که امام ششم فرمود : این روز فتح و پیروزی ؛ فتح جهان بوسیلهٔ قائم ما است . اگر کسی قبل از آن روز ایمان نیاورده باشد ؛ ایمان آنروزش که میخواهد بقائم نزدیك شود نفعی بحال وی ندارد ؛ ولی آنکس که پیش ازاین فتح و پیروزی عقیده بامامت او داشته و منتظر ظهور او بوده ، ایمانش نافع بحال اواست. خداوند مقام اورا نزد قائم بزرگ میگرداند ، و آن مرد از دوستان اهلبیت پیغمبر است .

۶۰ - حم. وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ. إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (۳) یعنی : قسم بکتاب مبین (قرآن) که آنرا دریکشب پر برکت نازل کردیم که ما خلق را ازنافرمانی خود بر حذر میداریم و هر امر محکمی ؛ ازهم جدا میگردد .

عبدالله بن مسکان از حضرت باقر ، وصادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که هر سه امام فرموده اند : خداوند تمام قرآن را در « لیلة القدر » به بیت المعمور نازل کرد . سپس درمدت بیست وسه سال بر پیغمبر (ص) نازل نمود . خداونددرآن شب هر کار حق و باطلی وآنچه را درآن سال روی میدهد ، تقدیر فرموده ، وبداء ومشیت الهی درآن راه دارد ، آنچه خواهد مقدم میدارد و هرچه خواهد بتأخیر میاندازد ، از سرنوشتها ، روزیها ، امنیت و صلح و سلامت و غیره .

پیغمبر آنرا باامیرالمؤمنین تلقین فرمود، وآنحضرت هم بهائمه طاهرین ازاولاد خود رسانید تاآنکه نوبت بهصاحب الزمان مهدی علیه السلام برسد .

---

(۱) سوره روم آیه ۲ (۲) سجده آیه ۲۹

(۳) سورهٔ دخان . آیه ۱-۴

باب ششم

آنچه شیعه وسنی از قول خداوند متعال

وپیغمبر اکرم(ص) راجع به‌قائم آل محمد نقل کرده‌اند

درغیبت نعمانی از انس بن مالك روایت کرده که گفت : پیغمبر اکرم(ص) فرمود : ما اولاد عبدالمطلب : رسولخدا ، حمزهٔ سید الشهداء ، جعفرطیار ، علی ، فاطمه ، حسن ، حسین ومهدی سروران اهل بهشت هستیم. درغیبت شیخ‌طوسی مانند این حدیث را از سعدبن عبدالحمید نیز آورده است .

۶۱- وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (۱) چه میدانی ، شاید آن‌وقت نزدیك باشد؟! مفضل بن‌عمر ازحضرت صادق (ع) نقلکرده که منظور وقت‌ظهور قائم است .

۶۲- وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (۲) یعنی : بشنو روزی‌را که‌گوینده‌ای ازجای نزدیکی صدازند . روزی که صدای بحق‌را میشنوند . آن‌روز ؛ روزقیام است ! !

امام‌صادق (ع) فرمود : گوینده ، اسم‌قائم وپدرش‌را میبرد ، واین‌صدا صدای‌آسمانی است ، وآن درروز قیام قائم علیه‌السلام است (۳)

۶۳- وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ (۴) یعنی : قسم‌بآسمان که برجها دارد. اصبغ‌بن‌نباته ازابن‌عباس روایت کرده که‌پیغمبر فرمود : منظوراز آسمان درآیه منم ؛ وبرجها امامان اهلبیت وعترت‌من هستند که اول‌آنها علی‌وآخرشان مهدی‌وآنها دوازده تن میباشند .

---

(۱) سورهٔ شوری آیه ۱۶ (۲) سورهٔ ق آیه ۴۲ (۴) سورهٔ بروج

(۳) این آیه شریفه نیز مورد دستبرد فرقه بهائیه واقع شده ، پاورقی ما را ذیل همین آیه درباب رجعت بخوانید

صدوق (ره) درعیون اخبارالرضا ازحضرت ختمی مرتبت (ص) روایت میکند که فرمود: روز قیامت فرا نمی‌رسد، مگر این که قائم ماقیام بحق نماید، و این موقعی است که خداوند عز وجل بوی فرمان قیام دهد. هر کس ازوی پیروی کند رستگار و آنکس که سرپیچی نماید بهلاکت رسد. بندگان خدا! بسوی وی بشتابید هرچند باراه‌رفتن ازروی برف باشد. چه که وی سفیر الهی و جانشین من است.

وهم صدوق درامالی ازابن عباس روایت کرده که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود چون درشب معراج مرا بآسمان هفتم واز آنجا بسدرة المنتهی واز آنجا بحجابهای نور بردند، پروردگارم ندا کرد که: ای‌محمد! تو بندهٔ من ومن پروردگار توأم. پس خودرا دربرابرمن کوچك شمارومرا پرستش کن وبرمن توکل نماو بمن اعتماد داشته باش!

زیرا من‌دوست‌دارم که تو بنده وحبیب ورسول وپیغمبر من باشی، وبرادرت علی جانشین؛ و باب مدینه‌علم تو باشد او حجت من وپیشوای بندگان من است که بوسیلهٔ او دوستان من ازدشمنانم شناخته گردند وهم بوسیلهٔ اوحزب شیطان از حزب الله تمیز داده میشود. دین من بوجود او پایدار، و حدود آن محفوظ، واحکامش جاری میگردد.

بخاطر تو واو وامامان اولادتو، بمردوزن بندگانم ترحّم میکنم، وبوسیلهٔ قائم شمازمین خودرا باتسبیح وتقدیس وتهلیل وتکبیر وتمجید ذات مقدسم، آباد کنم وازوجود دشمنان پاك گردانم وبدوستانم واگذار نمایم. باظهور اوسخنان بیدینان راپست وتعالیم خودرا بلندگردانم، و شهرها وبندگانم را از علم خودباخبر کنم وگنجها و اندوخته‌ها را آشکار سازم، واورا باسرار ومافی الضمیر هر کس مطلع گردانم وبانیروی فرشتگانم مدد کنم، تافرمان مرااجرا کند ودینم‌رارواج‌دهد اوولی بحق‌من ومهدی حقیقی بندگان من‌است.

مؤلف: بسیاری ازاینگونه‌اخبار رامادرجلدنهم (بحارالانوار) و برخی

رادرباب‌دوم همین کتاب نقل کردیم .

ونیزدرعیون‌اخبارالرضااز کعب‌الاحبار نقلکرده که گفت : امامان‌دوازده‌تن میباشند چون‌ایام آنها سپری گردد وطبقه شایسته ای بیایند پروردگار عمرآنان راطولانی کند . زیراخداوند چنین وعده کرده ، سپس‌این‌آیه راخواند :«وعدالله الذین آمنوامنکم وعملواالصالحات . . .» خداونددرقوم بنی‌اسرائیل نیزچنین کرد برای‌خداوند آسان‌است که‌این‌امت رادر یکروزیا نیمروز گرد آورد . آنگاه‌این آیه‌را خواند : «وان‌یوماً‌عندربك کألف‌سنة مماتعدون»[1] هم‌در آن کتاب‌ازامام رضا وآنحضرت ازامیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که گفت پیغمبرا کرم صلی الله علیه وآله فرمود: **لاتَذْهَبُ‌الدُّنْیاحَتّٰی یَقومُ بِأمْرِ اُمَّتِی رَجُلٌ‌مِنْ‌وُلْدِالْحُسَیْنِ‌یَمْلَأُها عَدْلاً کَماٰمُلِئَتْ ظُلْماًوَجَوْراً**یعنی:دنیابآخر نمیرسد تااینکه مردی درمیان‌امت من قیام کند که از فرزندان‌حسین‌است‌واوزمین‌راپراز عدل کندچنانکه‌پر ازظلم‌وستم‌شده‌باشد .

در امالی شیخ طوسی از ابوایوب انصاری روایت نموده که گفت:پیغمبردر بستر بیماری‌بدخترش‌فاطمه‌زهراعلیهاالسلام فرمود :قسم‌بخدائی که جان من بدست اوست که‌این‌امت محتاج بمهدی است واوهم از فرزندان تواست .

همچنین در آن کتاب‌ازابن‌ابی‌لیلی‌واوازپدرش‌نقلکرده که گفت‌پدرم گفت: درجنگ‌خیبر پیغمبرپرچم‌رابه‌علی علیه السلام دادو خداوند لشکر اسلام‌را فاتح گردانید آنگاه ماجرای‌غدیرخم وانتصاب‌حضرت‌را بمقام خلافت‌بلافصل وپاره‌ای ازفضائل مولی راذکر نموده و میگوید : آنگاه پیغمبر گریست . گفتندیارسول الله‌برای چه گریه میکنید ؟

فرمود : جبرئیل بمن خبر داد که امتم برعلی‌ستم کنندو اورا ازحقش‌باز دارند وشهیدنمایند وفرزندانش رانیز بقتل‌رسانندوبرآنها ظلم‌روادارند جبرئیل‌از جانب‌پروردگار اطلاع‌داده که‌این‌ستمها بالأخره پایان‌میپذیردوچون‌قائم‌آنهاظهور کند ونام آنها بالا گیرد و همهٔ امت دوستدار آنان گردند ، دشمنان آنها اندك

(۱) حدیث کعب‌الأحبار ازدرجه اعتبار ساقط است . برای اطلاع بیشتر رجوع کنید بمقدمهٔ کتاب صفحه (صد وچهل دوم)

وبدخواه آنان خوارشود ، ومدح گویان آنها افزون گردد واین درزمانی است که اوضاع شهرها تغییر کند ومردم ضعیف گردند(۱) وازفرج امام زمان مأیوس شوند در آن هنگام قائم درمیان امت آشکار شود .

نام وی مانند نام من و نام پدرش مانند نام فرزند من (۲) وخود وی از اولاد دخترم فاطمه است. خداوند حق را باشمشیر آنها آشکار گرداند و باطل را ازمیان ببرد دسته‌ای از مردم بامیل و گروهی از ترس پیروی آنها را انتخاب میکنند . سپس گریه پیغمبر فرو نشست. آنگاه فرمود ای جماعت مؤمنین شما را بآمدن مهدی مژده میدهم چه که وعده خداوند خلاف پذیر نیست و خواسته او بر گشت ندارد. خداوند حکیم و خبیر است وفتح الهی نزدیک میباشد پروردگارا! آنها اهلبیت من هستند . پلیدی را از آنها دور کن و آنها را پاك و پاکیزه گردان ودر پناه خودت محفوظ بدار و نصرت و یاری ده و آنها را عزیز گردان ودرمانده مکن و آنان را جانشین من قرار ده **اِنَّكَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ** .

ونیز در آن کتاب از جبیر بن نوف بن ابی الوداك روایت نموده که گفت : با بوسعید خدری گفتم: بخدا قسم هرسالی که برما میگذرد از سال پیش بدتر است و هر امیری که برما مسلّط میگردد ازامیر سابق ظالم‌تر میباشد .

ابوسعید گفت : آنچه گفتی من از پیغمبر شنیدم ، وهم شنیدم که میفرمود : همواره وضع شما چنین خواهد بود تا گاهیکه کسی متولد گردد که مردم او را نشناسند، آنگاه زمین پر ازظلم شود تا گاهیکه کسی قدرت ندارد، نام خدا را ببرد. سپس خداوند عزّوجلّ مردی ازمن واز اهلبیت من بر انگیخته کند واو زمین را پراز عدل نماید

---

(۱) خواه ازنظر دین وایمان ضعیف شوند ویا ازنظر ظاهر ناتوان گردند. باین معنی که مردم درزیر بار ظلم واجحاف فرسوده وضعیف شوند . ممکن است هر دو منظور باشد .

(۲) مقصود امام حسن مجتبی (ع) است ، و میدانیم که نام پدر امام زمان امام حسن عسکری (ع) بوده است .

چنانکه دیگران پیش از وی پراز ستم کرده باشند ، زمین پاره‌های جگر خود رابرای او بیرون میدهد ومال وثروتی بدست میآورد که از شماره بیرون است و بدینگونه دین اسلام‌را پایدار میدارد .

کمال‌الدین از حضرت رضا علیه‌السلام روایت میکند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بخدائی که مرا برای بشارت اهل عالم براستی مبعوث گردانید سو گند که قائم اهل‌بیت من‌در موقع‌معهودی غائب‌میشود . بطوریکه بسیاری‌از مردم‌میگویند خداوند چه احتیاج بآل محمد دارد و گروهی در ولادت وی شك میکنند . پس هر کس زمان اورا درك کند ، بدین‌وی‌میگرود ونمیگذارد شیطان‌او رافریب دهد واز‌دین اسلام‌بیرون ببرد شیطان‌پدر ومادر شمارا پیش‌ازشمااز بهشت بیرون کرد ، ولذاخداوند شیاطین رادوستان مردم بی‌ایمان خوانده‌است .

ونیز شیخ صدوق در کمال‌الدین از عبدالله‌بن عباس (۱) روایت میکند که پیغمبر اکرم (ص) فرمود . درشب معراج ندای‌پروردگار را شنیدم که میفرمود : ای محمد ! عرضکردم : بلی ای خدای با عظمت ! خداوند وحی فرمود که : ای محمد ! ساکنان عالم بالادر بارهٔ کدام موضوع بود که گفتگو نمودند ؟ عرضکردم : خدایا نمیدانم . ندارسید: آیا وزیر وبرادر وجانشین در میان آدمیان برای‌خود انتخاب کرده‌ای ؟ عرضکردم : پروردگارا ! چه کسی را انتخاب کنم ؟ خودت معین فرما ! ندارسید من علی‌را انتخاب کردم . عرضکردم: پسرعم مرا جانشین من میکنی ؟ ! .

آنگاه وحی شد که : علی‌بعد ازتو وارث‌علم تو‌ودر روزقیامت صاحب لوای حمداست ، وهم صاحب حوض تو است که هرمؤمنی از امت‌تو بروی وارد گردد اورا سیراب کند .

سپس ندارسید : ای‌محمد ! من بذات کبریائی خودقسم یاد میکنم که دشمن

---

(۱) عبدالله‌عباس‌دانشمند بزرگ‌اصحاب‌پیغمبر وشاگرد نامی‌امیرمؤمنان‌وپسرعموی آنحضرت بود

تو ودشمن اهلبیت وفرزندان تو از آن‌حوض‌آب نخواهند آشامید . تمام‌امتان‌تورا جز آنکس که سرباز زند به بهشت درآورم . عرضکردم : پروردگارا ! آیا کسی هست که از آمدن به بهشت سرباز زند ؟ ندا رسید آری . عرضکردم : خدایا چگونه است ؟

ندارسید : ای‌محمد ! من تورا ازمیان بندگانم برگزیدم ووزیری بعداز تو برایت انتخاب کردم تامانند هارون باشد که وزیربعد ازموسی بود ، بااین فرق که بعداز تو پیغمبری نیست ، محبت‌او را در دل تو جای دادم وپدر فرزندان تو گردانیدم . حقی که اوبرامت تودارد مثل حقی است که تو درزمان حیات خودبر بندگان من‌داری . پس هر کس حق اورا پایمال کند حق‌تورا ضایع کرده‌است ، وهر کس ازدوستی وی سرباز زنداز دوستی تو سرباز زده وهر کس از دوستی تو سرباز زند ، از آمدن به‌بهشت سرباز زده ! پس من بخاك افتادم وبخاطر این‌نعمت که خدابمن‌موهبت فرموده سجدهٔ شکر نمودم .

سپس ندائی‌شنیدم که میگفت : سربردارو آنچه‌خواهی‌ازما بخواه تابتو عطا کنیم . عرضکردم : پروردگارا ! همه امت مرا دوستدار علی‌بن‌ابیطالب گردان‌تا روز قیامت‌همه‌سرحوض‌برمن‌واردشوند ! ندارسیدای‌محمد ! پیش‌ازخلقت بندگانم میدانستم که کدام کس‌راه باطل گیرد وچه کسی‌هدایت میشود ، علم‌تورا به علی‌بن ابیطالب‌دادم واورا وزیر وخلیفه تو نمودم وسرپرست اهلبیت وامت تو گردانیدم . کسیکه علی‌را دشمن‌میدارد ودوستی ومقام ولایت‌او رابعداز توقبول ندارد ، داخل بهشت نخواهد شد . پس هر کس‌او را دشمن بداردتو رادشمن داشته وهر کس تو رادشمن بدارد مرا دشمن داشته .وهر کس اورا دوست بدارد تورا دوست داشته و آنکس که تورادوست میدارددوست‌من‌است و او را باین فضیلت مفتخر گردانیدم و این موهبت رابتو ارزانی داشتم که یازده «مهدی » (۱) ازنسل‌علی بوجود آورم

(۱) منظورازیازده‌مهدی‌دراینجایازده‌امام‌است‌که ازعلی و زهرا علیهما‌السلام بوجود←

که همه از دختر دوشیزهٔ تو میباشند. آخرین مهدی کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز میگذارد و زمین را از عدل و داد پر گرداند چنانکه از ظلم و ستم پر باشد.

بوسیلهٔ او بندگانم را از هلاکت نجات دهم و از گمراهی هدایت کنم، نابینا را بینا و بیمار را شفا دهم. عرضکردم الهی آنچه فرمودی کی واقع میشود؟ خدا وحی فرستاد: موقعی که علم از میان برود و نادانی پدید آید، قاریان قرآن زیاد شوند ولی عمل کم باشد، قتل نفس بسیار شود، فقهای راهنما قلیل، و فقهای ضلالت پیشه وخیانتکار افزون گردند، وشاعران بسیار باشند!

امت تو قبرستانهای خودرا مسجد کنند، وقرآنها را زینت دهند ومسجدها را منقش گردانند، ظلم وفساد درهمه جاشایع، وافعال قبیح در کوی و برزن آشکار شود. امت تو مرتکب قبایح گردند و فضائل اخلاقی را زیر پا گذارند، مردها بمردها وزنها بزنها اکتفا کنند، دولتها کافر و اولیاء امور فاجر، دستیاران آنها ظالم ونمایندگان آنان فاسق گردند!.

در آن هنگام سه خسوف پدید آید: یکی در مشرق، ویکی درمغرب، و دیگری درجزیرة العرب. شهر بصره بوسیلهٔ شخصی از نسل تو که پیروان اوزنگیان میباشند، خراب شود. ومردی از اولاد حسین بن علی عليه‌السلام قیام کند، دجال از سیستان خروج نماید وسفیانی ظاهر گردد!

عرضکردم: الهی! چه فتنه‌ها که بعدازمن پدید آید! خداوند فجایع بنی - امیه و اولاد عمویم (بنی عباس) را و آنچه تاروز قیامت واقع میشود بمن خبر داد و من هم همه آنهارا پس از آنکه بزمین فرود آمدم به پسر عم خود (علی بن ابیطالب عليه‌السلام) اطلاع دادم و اداء رسالت کردم. خدا را حمد میکنم آنچنانکه پیش از من سایر پیغمبران وتمام اشیاء، اوراستایش کرده‌اند.

→ می‌آیند. مهدی یعنی شخصی که ازطرف خداوند برای امر بزرگی هدایت شده وازاینرو بهر امامی میتوان مهدی گفت، ولی «مهدی» لقب خاص امام زمان است.



مؤلف : دراول‌این روایت که میفرماید : ای‌محمد کدام موضوع بود که ساکنان عالم‌بالا درباره‌آن گفتگو نمودند؟اشاره‌باین آیهٔ‌شریفه است :

مٰا كٰانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ(سوره‌ص ـ ٦٧)یعنی‌من‌ازآنچه ساکنان عالم‌بالادرباره‌آن گفتگو کرده‌اند ، اطلاع‌ندارم . ولی‌مشهورمیان مفسرین اینست که‌این‌مطلب اشاره‌بآیه « **إِنِّي جٰاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** » (سورهٔ بقره ـ ۲۹) وسؤال فرشتگان از خداوند درباره تعیین خلیفه‌است. شایدخداوند نخست‌این ماجرااز پیغمبر پرسیده‌باشد وسپس که پیغمبر اظهاربی‌اطلاعی نموده ، گفتگوی فرشتگان رادر بارهٔ‌لزوم نماینده خدا (خلیفه) درروی زمین واینکه زمین‌نمیتواند ازوجود نمایندهٔ خداخالی بماند ، بآنحضرت‌خبرداده ، آنگاه از جانشین آنحضرت‌سؤال فرموده وازآنپس جانشینان پیغمبر رابطریقی که‌درروایت مسطور است ، باطلاع پیغمبررسانده باشد ودور نیست که‌فرشتگان نیزدرآن موقع دربارهٔ‌جانشین پیغمبر اسلام ازخداوندپرسش کرده‌اند وخداوندهم آن‌موضوع راخبرداده باشد چنانکه درباب معراج (جلدششم بحار) دراین باره سخن‌رفت .

همچنین جملهٔ « شهر بصره بوسیلهٔ‌شخصی ازنسل توکه پیروان اوزنگیان میباشند ، خراب‌شود » اشاره بداستان «صاحب‌الزنج » است‌که سال ۲۵٦ یا ۲۵۵ هجری‌دربصره قیام‌کرد وبه‌بومیان سودان وعده‌داد که اگرباوی‌همراهی کنند آنها رااز قید رقیت وبندگی آزادنماید و مورد احترام واکرام قراردهد ، پس جماعت بسیاری اززنگیان بوی گرویدندو کارش بالا گرفت ، وازاین روملقب‌به «صاحب الزنج » شد .

معروف بود که وی : علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن‌زیدبن علی بن الحسین بن علی‌بن ابیطالب‌است . ابن ابی‌الحدیـد در شرح‌نهج‌البلاغه میگوید: بیشترمردم نسب‌اورا تخطئه میکردند . مخصوصاً سادات و علماء نسب را عقیده بر

این است که وی از تیره عبدالقیس و نامش علی بن محمد بن عبدالرحیم و مادرش از بنی اسد دختر اسد بن خزیمه وجد مادرش محمد بن حکیم اسدی از اهل کوفه است.

ابن اثیر در کامل(۱) و مسعودی (۲) در مروج الذهب مینویسند : از روایات

---

(۱) ابن اثیر کنیهٔ سه برادر از دانشمندان اهل تسنن است . نخست مجدالدین ابوالسعادات مبارك بن محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی جزری اربلی (٥٥٤ – ٦٠٦) مؤلف کتابهای «الانصاف» در جمع بین کشف و کشاف در تفسیر قرآن که از تفسیر ثعلبی وزمخشری گرفته .
و «جامع الاصول فی احادیث الرسول» که اخبار صحاح ششگانه اهل سنت را در آن جمع نموده ،
و «نهایه» که معروف به «نهایهٔ ابن اثیر» است .

برادر دوم : عزالدین ابوالحسن علی بن محمد متوفی بسال ٦٣٠ در تاریخ و حدیث و رجال مهارتی بسزا داشته کتاب مشهور «کامل التواریخ» معروف بتاریخ ابن اثیر در نه جلد که از ابتدای خلقت شروع و بآخر سال ٦٢٨ پایان میپذیرد ، و کتاب «اسد الغابة فی معرفة الصحابه» در رجال شاهکار اوست .

برادر سوم : ضیاءالدین ابوالفتح نصرالله بن محمد متوفی بسال (٦٣٧) مردی منشی و نویسنده وادیب بوده . کتاب «المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر» تألیف اوست .

(۲) مسعودی ـ ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی هذلی از مورخین وجغرافی‌ـ دانان نامی اسلام ومؤلف تاریخ معروف «مروج الذهب» است . دانشمندان شیعه وسنی در بارهٔ عقیدهٔ مذهبی وی اختلاف نظر دارند . علامهٔ حلی (ره) در کتاب «خلاصه» اورا ازدانشمندان شیعه شمرده ومیفرماید : اوراست کتابی درامامت وغیره ؛ مانند کتاب «اثبات الوصیه» که در اثبات خلافت ووصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته است . نجاشی نیز در رجال اورا از راویان شیعه دانسته ومیگوید : کتاب «الوصیه» ازاوست .

ولی جمعی دیگر درصحت انتساب اثبات الوصیه بمسعودی مزبور تردید دارند ومیگویند ازمروج الذهب هم دلیلی که تلقی بقبول باشد بر تشیع وی دیده نمیشود . اما خواه اثبات الوصیه←

استفاده‌میشود که‌نسب‌وی‌درست‌است،ضمناً باید دانست که‌این‌علائم‌لازم‌نیست،مربوط بوقت‌ظهور امام‌زمان عجل‌الله فرجه‌باشد . چه‌مقصود اینست که پیش از ظهور آن حضرت این‌حوادث روی میدهد ، چنانکه اکثر علائم روزقیامت که شیعه‌وسنی‌در کتب‌خود آورده‌اند سالها و قرنها ، پیش از قیامت‌آشکار میگردد . از این‌رو قیام صاحب‌الزنج همزمان‌ولادت باسعادت‌امام زمان‌بوده‌واز همان موقع علائم وجود آنحضرت ظاهر گردید .

شیخ صدوق در کمال الدین‌از سعید‌بن جبیر واواز ابن‌عباس و اواز پیغمبر (ص) روایت‌نموده که فرمود : جانشینان من که‌بعداز من‌حجت‌های پروردگار بر مردم روی‌زمین‌هستند ، دوازده‌تن میباشند . اول‌آنها برادرم وآخر آنان فرزندم خواهد بود . عرض کردند : یا رسول الله برادر شما کیست ؟ فرمود : علی بن ابیطالب‌است .

عرضکردند : فرزندت کیست؟فرمود : مهدی‌است که زمین راازعدل‌وداد‌پر کندچنانکه پرازظلم و ستم شده‌باشد. بخدائی که مرا براستی‌بمقام پیغمبری بر- انگیخته که اگریکروز ازعمردنیا باقی‌باشد ، خداوند آن‌روز را چندان طولانی گرداند تافرزندم مهدی‌درآن‌روز ظهور کند . پس‌عیسی روح‌الله‌از آسمان‌فرود آید وپشت سراو نماز گزارد . **وَتُشرِقُ الأرضُ بِنورِ رَبِّها ویَبلُغُ سُلطانُهُ المَشرِقَ والمَغرِب**

←ازاوباشدیانه ، آنچه‌مسلم‌است ، مسعودی مؤلف مروج‌الذهب مورد اعتمادکامل دانشمندان شیعه‌است وکتاب مروج‌الذهب اوازمدارك مهم‌تاریخی‌ماست .

مسعودی دربغدادرشدکرد سپس‌بجهانگردی پرداخت وفارس وکرمان رادرسنهٔ ۳۰۹ هجری‌سیاحت‌نمود.آنگاه هندرفت وایالات ملتان‌وسرندیب (سیلان) را ازنظر گذرانید،سپس بکشتی‌نشست وبشهرهای چین‌ودریای هندرهسپارگردید .

درسال ۳۱٤ نیزسفردوم خودرابسمت ماوراء آذربایجان وگرگان شروع‌نمود واز شام‌وفلسطین سردرآورد ! . وی‌گاهی‌درمصر وزمانی درشام سکونت داشت .

زمین ، بنور پروردگارش روشن‌شودو سلطنتش درشرق وغرب عالم گسترش‌یابد .

ودرآن کتاب از جابرجعفی و او از جابربن عبدالله انصاری روایت میکند که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود : **اَلْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدی اِسْمُهُ اسْمی وَکُنْیَتُهُ کُنْیَتی ؛ اَشْبَهُ النّاسِ بی خَلْقاً وَخُلْقاً ، تَکُونُ لَهُ غَیْبَةٌ وَحَیْرَةٌ تَضِلُّ فیهِ الاُمَمُ ثُمَّ یُقْبِلُ کَالشِّهابِ الثّاقِبِ فَیَمْلَاُها عَدْلاً وَقِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجَوْراً** یعنی: مهدی از اولادمن‌است. نامش نام من و کنیه‌اش کنیهٔ من میباشدصورت‌وسیرتش ازهمه کس بمن شبیه تراست ، غیبتی کند که مردم دچار حیرت گردند وبسیاری ازفرقه ها گمراه شوندآنگاه مانند ستارهٔ تابانی‌از پردهٔ غیبت بدرآید وزمین‌را پرازعدل وداد کند آن چنان که پرازظلم‌وستم شده باشد .

ونیز در کمال‌الدین ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود : خوش‌بحال کسیکه قائم اهلبیت مرا به بیند ودرغیبت‌وپیش‌از قیامش‌ازوی‌پیروی کندودوستان‌اورادوست‌ودشمنانش‌رادشمن‌بدارد ، اینان‌دوستان‌و رفقای من‌هستند،وروزقیامت‌نزد من بسیار گرامی میباشند ! .

همچنین درآن کتاب ازامام ششم علیه السلام روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : خوش بحال کسیکه قائم‌اهلبیت مرابه‌بیند درحالیکه قبل‌از قیامش ازوی وامامان پیش‌ازاو پیروی نموده واز دشمنان آنها پرهیز کرده باشد ، اینان رفقای من و گرامی ترین افراد امت من میباشند !

وهم‌درآن کتاب ازحضرت صادق علیه السلام روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود : مهدی از فرزندان من‌است.نامش‌نام من‌و کنیه اش کنیه من میباشد . در صورت وسیرت شبیه ترین افرادبمن است . غیبتی دارد که موجب تحیر گرددتا جائیکه مردم‌ازادیان خودمنحرف شوند. سپس‌مانند ستارهٔ تابانی بدرخشدو زمین را پراز عدل‌وداد کند چونانکه ازظلم وستم‌پر باشد.

ونیز درکتاب مزبور ازامام‌پنجم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود مهدی

از فرزندان من‌است ، غیبت وحیرتی دارد که فرقه ها درآن گمراه شوند . آنچه انبیا ذخیره کرده اندباخود بیاورد وزمین‌را ازعدل ودادپر کند ، چونانکه ازظلم وجورپر شده‌باشد .

ونیز درآن کتاب ازسعید بن‌جبیر ازابن عباس‌روایت نموده که پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: علی‌بن ابیطالب پیشوای امت‌من است‌وبعداز من‌جانشین من خواهد بود.قائم منتظر که زمین‌را ازعدل وداد پر گرداند چونانکه ازظلم وجور پرشده، از فرزندان اوست . بخدائی که مرا براستی به‌پیغمبری بر انگیخته ، کسانیکه‌در زمان‌غیبت وی درعقیدهٔ بوجود وظهوراو ثابت‌قدم بمانند، از کبریت‌احمر کمیاب‌ترمیباشند !

جابربن عبدالله انصاری برخاست و عرضکرد : یارسول الله!قائم که فرزند شماست غائب میشود ؟ فرمود : آری والله ! **وَلِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ** (۱) خداوند (بدانوسیله) اهل ایمان رالامتحان نموده خالص میگرداند وکافران راآزمایش کرده ازمیان میبرد .

ای‌جابر ! این‌ازکارهای عجیب خداوند وسری از اسرار الهی است که بر بندگانش پوشیده است،پس‌از شك‌در کار خدا بپرهیز که کفر است .

وهم صدوق علیه‌الرحمه درآن کتاب از امام جعفر صادق علیه‌السلام نقل میکند وآنحضرت ازجدش پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نموده که فرمود:قائم‌از فرزندان من‌است . نامش‌نام من‌و کنیه اش کنیهٔ من‌وشمائلش شمائل من‌وآدابش آداب‌من میباشد. مردم‌را بدین‌و شریعت‌من وادارد وآنهارا بسوی قرآن مجید دعوت کند هر کس‌از وی‌پیروی نمایداز من‌پیروی نموده وآنکس که ازفرمان اوسرباز زند ازفرمان من سرپیچی نموده هر کس درزمان غیبتش منکروی شودانکار وجود او نموده‌و هر کس اورا تکذیب کند، تکذیب من کرده وآنکس که تصدیق وی کند

(۱) آل عمران ۱٤۰

مرا تصدیق کرده وبخدا شکوه میبرم از کسیکه آنچه‌من دربارهٔ او گفته‌ام تکذیب کندیا منکرشود ویاامت مرا ازراه او برگرداند «وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» .

ونیز درکمال الدین‌از آنحضرت ازجدش رسولخدا ﷺ روایت نموده که فرمود : هر کس وجودفرزندم قائم‌را انکار کند، منکرمن‌شده.هم در آن کتاب از آنحضرت از پیغمبر (ﷺ) روایت کرده که فرمود : هر کس قائم مارا در زمان غیبتش انکار کند ، چون مردم جاهلیت ازدنیامیرود .

شیخ طوسی طاب‌ثراه در کتاب غیبت ازجابربن عبدالله انصاری روایت‌میکند که‌پیغمبر فرمود : مهدی درآخرالزمان قیام‌میکند .

هم در آن کتاب ازابوسعید خدری ازپیغمبر اکرم ﷺ نقلکرده که فرمود: شمارا مژده‌میدهم به‌مهدی که هنگام اختلاف‌مردم وتزلزل زمانه‌بر انگیخته شود وزمین‌را ازعدل ودادپر کند چونانکه ازظلم وستم‌پر شده‌باشد وساکنان آسمان و زمین‌ازوی خشنود باشند .

نیز شیخدرکتاب غیبت‌از پیغمبر ﷺ روایت کرده که سه‌بار فرمود: شمارا بقیام مهدی مژده‌میدهم ، هنگامیکه مردم‌بجان هم‌افتند وزلزلهٔ سختی پدیدآید او ظهور خواهد کرد.زمین‌را ازعدل‌وداد پر کند چونانکه‌از ظلم‌وجور پرشده‌باشد . دلهای بندگان خدارا از عبادت‌لبریز نماید وسـایهٔ‌عدلش همهٔ‌آنها رافراگیرد .

ونیز درآن کتاب از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت : شنیدم پیغمبر اکرم ﷺ درمنبر میفرمود : مهدی‌از عترت واهلبیت من است ودرآخرالزمان قیام نماید .

آسمان برای اوباران‌ببارد وزمین بذرهای خودرا بیرون‌دهد . اوهم زمین راپراز عدل وداد کند چونانکه پرازظلم وستم شده‌باشد .

نیز درکتاب غیبت شیخ است که ابوهریره (۱) از رسولخـدا (س) روایت

(۱) ابوهریره درنزداهل تسنن‌مانند ابوذردرنزد شیعه‌است . بااین فرق که شیعه و ـ

نموده که فرمود : اگراز عمردنیا جزیك روز نماند ، خداوندآنروز را چندان طولانی گرداند تامردی از اهلبیت مرا ظاهر گرداندکه جهان‌را از عدل وداد پرکند چونانکه ازظلم وستم پرشده باشد .

هم‌در آن‌کتاب ازعبدالله‌بن مسعود روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : اگراز عمر دنیا جزیك روز نماند ، خداوندآنروز را چندان درازگرداند تا مردی‌از اهلبیت مرا برانگیزد که نامش با نام من ونام پدرش بانام پدرمن مطابق

سنی ابوذر را براستی گفتارودرستی کردار و سابقهٔ اسلام قبول‌دارند ، ولی‌ابو هریره نه تنها شیعه‌را بوی جزئی‌اعتمادی نیست بلکه‌میان اهل‌تسنن‌هم مخالف‌دارد ؛

ابن‌ابی‌الحدید درجلدچهارم شرح‌نهج‌البلاغه ازاستادش ابوجعفراسکافی‌نقل می‌کند که : معاویه‌گروهی از صحابه وجمعی‌از تابعین‌را استخدام‌کرد ؛ تا روایاتی در نکوهش امیرالمؤمنین (ع) جعل‌کنند ومردم‌را بدشمنی‌اووادارند وازوی تبری‌جویند . ابوهریره و عمروعاص ومغیرة‌بن‌شعبه‌ازجمله‌این‌عده بودند .

ابوهریره درسال‌هفتم هجری‌اسلام‌آورد . بنابراین‌فقط سه‌سال‌پیغمبر رادرك کرده .
علامهٔ‌فقید‌مرحوم‌سیدشرف‌الدین عاملی‌درکتاب «ابوهریره» می‌نویسد : «روایاتی که ابوهریره ازپیغمبر (ص) نقلکرده ، بیش‌ازمجموع روایاتی‌است‌که خلفای‌چهارگانه‌وزن پیغمبروتمام‌مردان وزنان‌بنی‌هاشم ، ازآنحضرت‌روایت کرده‌اند . چگونه‌ممکن‌است‌بصحت این‌همه روایات‌اعتمادکرد ؛ بااینکه اسلام آوردن‌ابوهریره‌از سایر صحابه‌دیرتر وتشرفش بخدمت پیغمبر کمتر بوده‌است ؟ ! »

بااین وصف روایاتی‌که در فضائل امیرالمؤمنین وائمهٔ طاهرین ازابوهریره رسیده خود دلیل بر حقانیت آن‌ذوات‌مقدسه ونشانه وعده‌ایست که خداوند بآنها داده‌است . این افرادراقبیل‌مادرمیان‌علماوراویان‌متعصب‌اهل‌تسنن دیده‌ومی بینیم که‌باهمه‌دشمنی‌نسبت‌بخاندان پیغمبر ، کتابهای‌آنها پرازذکرفضائل‌ومناقب‌آنهاست . **فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَلْبابِ!**

باشد . وزمین‌را ازعدل پر کند چونانکه ازظلم پر شده باشد .

همچنین در کتاب مزبور از عبدالله‌بن مسعود ازپیغمبر اکرم (ص) روایت نموده که فرمود : دنیا بپایان نمیرسد تا آنکه در میان امت من شخصی بپادشاهی رسد که ازاهل بیت من‌و نامش مهدی باشد .

هم در آن کتاب‌ازعبدالله‌بن عمروبن‌عاص روایت کرده که پیغمبراکرم (ص) ضمن‌روایتی طولانی‌فرمود . . . در این‌هنگام مهدی‌قیام میکند واومردی ازاولاد این‌است ، وبادست‌مبارك اشاره به علی‌بن‌ابیطالب فرمود . خداوندبوسیلهٔ اودروغ را ازلوح‌دل‌مردم بزدایدوسختی‌روزگاررا ازآنان برطرف گرداند وطوق‌بندگی را از گردنهای شما بیرون آورد . آنگاه‌فرمود : من پیشوای نخستین این امت هستم و مهدی اوسط وعیسی آخرین ماست و دراثنای این مدت مردم دچار بلاها گردند .

هم درغیبت شیخ(ره) است که ام السلمه همسر گرامی پیغمبر گفت : از آنحضرت‌شنیدم میفرمود : «مهدی از عترت و اولاد فاطمه‌است » در کتاب مزبور اینحدیث‌را ازراویان دیگرهم نقلکرده‌است .

در آن کتاب ازابن‌عباس‌روایت‌می کند که‌ضمن‌حدیث‌طولانی بوهب بن منبه گفت : . . . ای وهب آنگاه مهدی ظهورمیکند ، وهب گفت : اواز فرزندان تو است؟ گفت : نه‌بخدااوازاولادمن‌نیست‌بلکه ازفرزندان‌علی‌است‌خوش‌بحال کسانی که‌درزمان اوباشند . خداوندامت‌پیغمبررا بوسیلهٔ اواز ناملایمات روزگار آسوده گرداندواو زمین‌راازعدل ودادپر کند ...»

ونیز شیخ طوسی در غیبت روایت مفصلی‌از ابوسعید خدری آورده است که مختصرآنرا مانقل‌میکنیم‌وآن اینکه‌پیغمبر بفاطمه(ع) فرمود : دخترم!پروردگار جهان‌هفت فضیلت بماداده‌است که پیش‌ازما بهیچکس نداده‌است : اول‌اینکه‌پیغمبر اسلام بهترین پیغمبران‌است واوپدرتواست . دوم : جانشین‌من بهترین اوصیاءاست واوشوهر تواست . سوم : شهید ما بهترین شهیدان‌است واو عم پدرت حمزه است .

چهارم: پسر عمویت جعفر (طیار) است که خداوند در بهشت دو بال سرخ‌فام بوی عطافرماید تادر بهشت پرواز کند. پنجم: دوسبط این‌امت ازماست که حسن‌وحسین دوفرزند تومیباشند. وبخدائی که جزاو خدائی‌نیست مهدی این‌امت که عیسی‌بن مریم‌پشت‌سراو نمازمیگذاردنیزازماست. سپس‌دست روی‌شانهٔ حسین علیه‌السلام گذاشت وسه‌بار فرمود: **مهدی از نسل این بوجود میآید!**

در غیبت نعمانی ازامام جعفرصادق علیه‌السلام ازرسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل‌میکند که فرمود: اهلبیت‌من مانند ستارگان آسمان میباشند که چون ستاره‌ای غروب کند ستارهٔ دیگری طلوع نماید تاآنکه چون یکی از آن ستارگان طلوع کند و مورد کینهٔ‌دشمن قرار گیرد که بانگاه‌چشم واشاره دست‌اورا بهم‌نشان داده ومورد‌تعقیب قرار دهند، ازنظرها پنهان شود وشما مدت زمانی درپریشانی بسر برید، واولاد عبدالمطلب (بنی‌عباس) بسلطنت رسند.

طوری‌هرج‌ومرج پدیدآید، که‌دوست ازدشمن شناخته نشود. آنگاه آن ستارهٔ تابان‌آشکار گردد وشما خداوندراسپاس گذارده اورا پذیره‌شوید.

نیز درغیبت‌نعمانی ازحضرت‌صادق روایت‌نموده که فرمود. وقتی پیغمبر (ص) دربقیع تشریف‌داشتندوامیرالمؤمنین (ع) بخدمت‌وی‌رسید وسلام کرد، پیغمبر فرمود: بنشین! سپس‌اورا درسمت‌راست خودنشانید. آنگاه جعفر بن‌ابیطالب‌آمد وسراغ‌پیغمبر را گرفت. گفتند دربقیع تشریف‌دارد اوهم‌آمدو به‌پیغمبر سلام کرد وحضرت اورا درجانب چپ خود جای داد ازآنپس عباس (عموی پیغمبر) سراغ پیغمبر گرفت ودربقیع خدمت‌حضرت‌رسید وسلام کرد وحضرت هم اورادرپیش‌روی خودنشانیدند. سپس‌روبه‌علی (ع) کرد وفرمود: یاعلی! **تورامژده ندهم؟خبری** بتوندهم؟ عرضکرد: بفرما یارسول‌الله! فرمود: همین‌حالا جبرئیل نزدمن‌بود وبمن‌اطلاع‌داد آن قائم ما که‌درآخرالزمان‌قیام‌میکندوزمین‌راپراز عدل‌میگرداند چنانکه پرازظلم وستم‌باشد، ازنسل‌تو وفرزندت حسین است.

علی علیه‌السلام عرضکرد: یارسول‌الله هرخبر خوشی که بما میرسد فقط‌بوسیلهٔ

حضرتت میرسد . آنگاه پیغمبر متوجه جعفربن ابیطالب شده فرمود : مژده ای بتو ندهم ؟ عرضکرد : بفرما ! فرمود : جبرئیل اندکی پیش نزد من بود و بمن اطلاع‌داد آنکس که پرچم‌فتح بدست‌قائم‌میدهد ازنسل‌تواست . آیا اورا میشناسی ؟ گفت : نه . فرمود : روی‌او مانند‌اشرفی سرخ ؛ دندانهایش شمرده و شمشیرش آتشباراست با ذلت‌بکوه‌رود وباعزت ازآنجا بیرون‌آید ودرکنف حمایت‌جبرئیل ومیکائیل باشد .

بعد ازآن نظری بعمویش عباس افکند وفرمود : ای‌عم ! آیاآنچه جبرئیل بمن خبرداده بتو اطلاع ندهم ؟ عرضکرد : یارسول‌الله‌بفرمائید .فرمود: جبرئیل بمن گفت:وای‌ازآنچه اولادتو ازفرزندان عباس می‌بینند ! عباس گفت یارسول‌الله بهتر نیست که برای‌جلوگیری این‌امر دیگر بازنان هم‌بستر نشوم ؟ فرمود: آنچه بایدبشود شده است !

ونیزدر آن‌کتاب است که سالم‌اشل گفت: ازامام محمد باقر عليه السلام شنیدم‌می - فرمود : موسی‌بن عمران عليه السلام درسفراول تورات بآنچه خداوند راجع بقائم آل محمد فرموده‌بود ، نگاه‌میکرد. آنگاه عرضکرد : پروردگارا مراقائم‌آل‌محمد گردان . ندارسید اوازنسل احمد است ، سپس حضرت موسی نظری بسفر دوم و سوم‌انداخت وآنچه‌درسفر اول‌بوددید وهمان‌جواب راشنید .

کلینی (ره) درکافی از معاویة بن عمار ازامام ششم عليه السلام روایت نموده که فرمود : روزی‌پیغمبر راشادو خندان دیدند ، پرسیدند یارسول‌الله ؛ خداوند شما راشادمان کند علت مسرت شماچیست ؟فرمود : شب وروزی‌نیست جزاینکه‌خدایم ارمغانی‌میفرستد ، همین‌امروزخداوندارمغانی برایم فرستاده که‌هیچ‌تحفه وارمغانی مانندآن بمن‌عطا نفرموده بود .

جبرئیل‌نزد من‌آمدو ازجانب‌پروردگارم سلام رساند و گفت : ای‌محمد ! خداوند عزوجل ازمیان‌بنی‌هاشم هفت‌تن‌را برگزیده که درگذشته وآینده‌نیافریده ونخواهد آفرید . یارسول‌الله نخست‌تو هستی که سرور انبیا میباشی . دوم علی‌بن

ابیطالب جانشین تواست که سروراوصیاء است سوم‌وچهارم حسن‌وحسین دوسبط‌تو است که سروراسباط هستند . پنجم عمویت حمزه سیدالشهداء است . ششم‌جعفر پسر عمت میباشد که‌در بهشت با دو بال‌هرجا خواهد بافرشتگان پروازمیکند ، هفتم‌قائم شماست که چون‌عیسی بن مریم‌بزمین فرودآید پشت سراو نماز گذارد واواز نسل علی‌وفاطمه وازاولاد حسین‌است .

چهل حدیث ازطریق اهل‌تسنن

علی بن عیسی اِربِلی در کتاب (کشف‌الغمه)مینویسد : « چهل حدیث درباره مهدی‌موعود علیه‌السلام بدست‌آورده ام که حافظ ابونعیم اصفهانی (۱) آنهاراجمع‌آوری کرده ومن‌هم بترتیبی که او ذکرنموده میآورم ولی ازمیان‌سلسله سندفقط شخص راوی که‌ازپیغمبرروایت نموده‌است نام میبرم :

---

(۱) ابونعیم احمدبن‌عبدالله اصفهانی‌ازبزرگان علماءومفاخرمحدثین وحفاظ موثقین است.بسیاری از علماء از محضروی برخاسته و هم از دانشمندان بیشماری کسب علم کرده است .

مشهوراینست که‌وی‌از علمای‌اهل‌تسنن‌میباشد . «کتاب‌حلیةالاولیاء» ازتألیفات‌نفیس اوست که بگفتهٔ‌ابن‌خلکان بهترین کتبی است که درفن‌خود نوشته شده ، این کتاب‌مورداعتماد دانشمندان ماست‌و اخبارمناقب اهل‌بیت عصمت‌را ازآن نقل‌می کنند.همچنین‌کتاب «اربعین» از تألیفات اوست کـه در آن چهل حدیث در پیرامون شخصیت حضرت امام زمـان (ع) آورده‌است.

ابونعیم‌این‌چهل حدیث راباسلسله سندذکرکرده اهمیت‌این روایات باینست که اغلب آن‌ازراویان مشهوراهل تسنن نقل‌شده‌مانند: عبدالله‌بن‌عمر ، ابوسعیدخدری . عبد الرحمان ابن‌عوف، انس‌بن‌مالک؛عبدالله بن‌مسعود ؛ ابوهریره ، وغیره.

بگفتهٔ‌ابن‌خلکان،ابونعیم‌درسال ۴۳۰ درگذشت‌ودرمحلهٔ خواجوی‌اصفهان‌مدفون گشت.

۱ ــ **رفاه مردم‌در‌عصر او** ـ ابوسعید خدری از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرمود : مهدی‌ازمیان امت من بر خاسته‌شود. مدت‌سلطنت اوهفت یاهشت یا نه‌سال میباشد. همه‌طبقات امت‌من درزمان‌ظهور اوچنان‌مرفه الحال زندگی‌نمایند که‌قبل‌ازوی هیچ‌برّ وفاجری بدان‌نعمت نرسیده باشند. آسمان‌باران‌رحمت‌خودرا بر آنان میباردوزمین‌ازروئیدنیهای خودچیزی‌فرو نمیگذارد .

۲ ــ **«عدل‌مهدی»** هم‌ابوسعید خدری گفت: پیغمبر فرمود : زمین پر ازظلم وستم گردد پس مردی‌ازعترت‌من‌قیام کندوآنرا پر ازعدل وداد گرداند وهفت‌سال یا نه‌سال سلطنت نماید (۱) .

۳ ــ **«نیز عدل‌او»** نیزابو سعید خدری نقلکرده که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : قیامت نخواهد گذشت تااینکه مردی از اهلبیت من‌بسلطنت رسد واوزمین را پراز عدل‌وداد کند چنانکه پر ازظلم‌شده‌باشدومدت سلطنتش هفت سال‌است .

٤ ــ **« مهدی‌فرزندفاطمه علیهاالسلام‌است** زهری از امام زین العابدین و آنحضرت‌ازپدرش‌روایت نموده که پیغمبر بفاطمه زهراء سلام‌الله‌علیها فرمود : مهدی ازفرزندان‌تواست .

٥ ــ **«مهدی برگزیدهٔ‌خداست»** علی‌بن هلال ازپدرش روایت نموده که گفت درمرض موت‌پیغمبر بخدمتش رسیدم دیدم فاطمه زهراء علیهاالسلام‌دربالین حضرت نشسته و گریه میکند . چون صدای گریه اش بلندشد ، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سر برداشت وفرمود : فاطمه‌جان ! چرا گریه میکنی ؟ عرضکرد : میترسم بعدازشمااحترام‌ما ازدست‌برود ؟ فرمود : عزیزم مگر نمیدانی که‌خداوندباهل‌زمین‌نگاه کرد وپدرت رااز میان‌آنان بر گزید سپس نظر کرد وشوهرت راانتخاب‌فرمود وبمن‌وحی‌نمود که‌تورا باو تزویج کنم .

فاطمه جان ! مااهلبیتی هستیم که خداوندعزوجل‌هفت‌فضیلت بماعطافرموده

(۱) نگاه‌کنید به(باب سی‌ویکم) مدت دولت‌آنحضرت

که‌بهیچکس قبل‌وبعداز ماعطانفرموده‌است وآن‌اینکه : من‌خاتم انبیانزد خداوند وبهترین‌آنهاومحبوب ترین بندگان‌میباشم وبااین امتیازات پدرتومیباشم .جانشین من بهترین‌جانشینان پیغمبران و محبوب‌ترین آنها نزدخداوند است واو شوهر تو است .

شهید مابهترین شهداو محبوب ترین آنان نزد خداوند است ، واوحمزة‌بن عبدالمطلب عموی پدر وشوهرت میباشد ؛ جعفربن ابیطالب که با دوبال هر کجا که‌خواهد دربهشت بافرشتگان طیران میکند پسرعموی پدرت‌وبرادرشوهرت، از ماست . دوسبط این‌امت که حسن وحسین دوفرزند تو ودوآقای‌اهل بهشت‌میباشند ازماست وبخدا قسم که پدرشان افضل‌ازآنهاست .

فاطمه جان ! بخداوندی که مرا براستی برانگیخته مهدی این‌امت نیزاز ایشان میباشد ، موقعیکه دنیا هرج ومرج‌شود وآشوب‌ها پدید آیدوراه‌ها مسدود گردد واموال‌یکدگررا بغارت برند ، نه‌بزرگتررحم بکوچکتر کندونه کوچکتر احترام بزرگتر نگاه دارد ، خداوند کسی‌را برانگیزد که قلعه های ضلالت و دلهای قفل زده‌را بگشاید واساس دین‌را درآخرالزمان استوار کند ، چنانکه من درآخرالزمان (دورهٔ نبوت) پایدار کردم ، وزمین‌را پرازعدل نماید چونانکه ازظلم پرشده باشد .

فاطمه جان ! غمگین مباش و گریه مکن که خداوند از من نسبت بتو مهربان‌تر است ، واین برای احترامی است که نزد من داری و محبتی است که من بتو دارم . خداوند تورا بشوهری تزویج کرد که از لحاظ بزرگی وحسب و منصب ورعیت‌پروری‌وحکومت وقضاوت‌ازهمهٔ‌مردم بزرگترو گرامی‌ترومهربانترو عادلتروبیناتراست.من‌ازخداوندعزوجل‌درخواست‌نمودم که‌تونخستین کس‌باشی که ازمیان اهلبیت‌من بمن بپیوندی ! علی علیه‌السلام فرمود : فاطمه‌بیش ازهفتاد وپنج روز بعداز پیغمبرزنده نبود تاآنکه خداوند اورا به پیغمبر بپیوست .

۶ ـ « **مهدی حسینی است** » در آن کتاب از حذیفة بن الیمان روایت میکند که گفت : پیغمبر خطبه‌ای ایراد فرمود و آنچه میباید اتفاق بیفتدبما اطلاع داد سپس فرمود : اگر از عمردنیا جزیك روز بیشتر نمانده باشد ، خداوندآن روز را چندان دراز گرداند تامردی ازاولاد من برانگیزد که همنام‌من باشد . سلمان برخاست وعرضکرد : یارسول‌الله از کدام فرزند شما خواهدبود؟فرمود : از این فرزندم ، ودست روی شانهٔ حسین ﷺ گذاشت .

۷ ـ **قریه ای که مهدی از آنجا قیام میکند»** ازعبدالله‌بن‌عمر روایت‌نموده که گفت : پیغمبر ﷺ فرمود : مهدی از قریه‌ای قیام میکند که آنرا « کَرُعه» میگویند .

۸ ـ «**رخسار نازنین حضرت**» هم‌حذیفه ازپیغمبر نقلکرده که فرمود :مهدی مردی از فرزندان من است که رویش چون ستارهٔ تابان میباشد .

۹ ـ« **رنك‌واندام‌او** » نیز حذیفه روایت‌نموده که فرمود مهدی مـردی از اولاد من است رنگ بدن اورنگ نژاد عرب واندامش مانند اندام بنی‌اسرائیل است (یعنی:باصلابت وقوی‌پی میباشد) در گونهٔ راست وی‌خالی است که چون‌ستارهٔ تابناکی بدرخشد . زمین را پراز عدل کند چنانکه پراز ظلم شده باشد . ساکنان زمین وآسمان وپرندگان هوادر خلافت وی خشنود خواهند بود .

۱۰ ـ «**پیشانی‌مبارك آنحضرت** » . ابوسعید خدری میگوید :پیغمبرفرمود: مهدی‌ما پیشانیش روشن‌ووسط بینیش برآمده است .

۱۱ ـ «**وصف‌بینی‌او** » هم‌ابوسعید خدری‌از پیغمبر روایت‌نموده که فرمود : مهدی مااهلبیت مردی‌از امت من‌است که وسط بینیش برآمده واو زمین‌را پراز عدل کند چنانکه پراز ظلم‌باشد .

۱۲ ـ « **خال‌رخساراو** » . ابوامامهٔ باهلی از پیغمبـر روایت کرده کـه فرمود : میان شما ورومیان چهارصلح است . چهارمین‌آن بدست مـردی از نسل هرقل‌خواهد بود وهفت‌سال دوام‌مییابد . مردی‌از طایفهٔ‌عبد قیس بنام «مستوردبن

بجیلان» عرضکرد : یا رسول‌الله ! در آنروز پیشوای مردم کیست ؟ فرمود پیشوای مردم مهدی است که از فرزندان من میباشد که چون ظهور کند بصورت مرد چهل ـ ساله است . رویش چون ستارهٔ تابان میدرخشد ودرسمت راست رخسارش خال سیاهی است . دوعبای قطری پوشیده (وازلحاظ سلامت بنیه) گوئی ازمردان بنی‌اسرائیل است . ذخائرزمین رااستخراج کند وشهرهای شرك را بگشاید .

۱۳ ـ «**دندانهای وی**» عبدالرحمن بن‌عوف روایت نموده که پیغمبر فرمود : خداوند ازعترت من مردی برانگیزد که میان دندانهایش بازورویش روشن باشد زمین را پر از عدل کند وبمردم اموال فراوان بخشد .

۱٤ ـ «**پیشوای صالح**» نیز ابوامامه نقل میکند که رسول‌اکرم ﷺ برای ما خطبه‌ای ایراد کرد ودرضمن ازدجال نام بردوفرمود : پس شهرمدینه از پلیدیها پاك شود چنانکه کوره آهنگری از کثافات فلزات پاك گردد. آنروزاعلام خواهند کرد که امروز، روز آزادی است زنی بنام «ام‌شریك» عرضکرد : یارسول‌الله عرب کجا خواهند بود ؟ فرمود : در آنروز آنهااندکی بیش نیستند ، بیشتر آنان در بیت المقدس می‌باشند وپیشوای آنها مهدی است که مردی صالح میباشد .

۱۵ ـ « **خداوند اورابطور آشکار برانگیخته کند** » ابو سعید خـدری روایت میکند که پیغمبر فرمود : مهدی میان امت من قیام خواهد کرد وخداوند اورا بطور آشکار برای مردم بر انگیزد . مردم در رفاه وچهار پایان در آسایش باشند و زمین روئیدنیهای خود را بیرون دهد و او مال رابطور تساوی میان مردم تقسیم کند .

۱٦ ـ « **ابر برسراو سایه میافکند** » عبدالله بن‌عمر نقلکرده که پیغمبر(ص) فرمود : مهدی درحالیکه قطعه‌ابری برسراوسایه‌افکنده قیام مینماید . درآن‌وقت گوینده‌ای اعلام خواهد داشت که این ـ**مهدی خلیفة‌الله است** ازوی پیروی کنید .

۱۷ ـ « **بالای سرمهدی فرشته ایست** » ـ هم عبدالله بن عمر میگوید : پیغمبر

صلی‌الله علیه وآله فرمود : مهدی‌در حالی‌قیام میکند که فرشته‌ای‌بالای سر او قراردارد و میگوید : مهدی‌اینست ازوی‌پیروی نمائید .

۱۸ ـ **مژده‌پیمغبر (ص) بظهورمهدی (ع)** «ابوسعیدخدری‌ازپیغمبر صلی‌الله علیه وآله نقلکرده که فرمود : شمارامژده بظهورمهدی میدهم که بهنگام انقلاب‌احوال‌مردم واوضاع‌متزلزل ، قیام کند وزمین‌راپراز عدل‌وداد نماید چنانکه ازظلم وستم‌پرشده باشد . ساکنان‌آسمان وزمین‌ازحکومت‌اوراضی خواهندبود . وعلی‌السویه اموال رامیان مردم قسمت کند .

۱۹ ـ « **نام‌مهدی(ع)** » عبدالله عمرازآنحضرت روایت نموده که فرمود : پیش‌ازقیامت مردی‌ازاهلبیت من‌بسلطنت‌رسد که‌نامش مطابق‌نام من‌باشد .زمین‌را پرازعدل وداد کند چونانکه پرازظلم وجورشده باشد .

۲۰ ـ « **کنیهٔ مهدی (ع)** » حذیفه‌ازآن‌سرور روایت کرده که فرموداگر ازعمردنیا جزیك روزنمانده‌باشد ، خداوند درآن‌روز مردی برانگیزد که نامش نام‌من‌وخویش چون‌خوی من‌و کنیه‌اش‌ابوعبدالله میباشد . (۱)

۲۱ ـ « **نام مهدی(ع)** » هم‌عبدالله‌بن‌عمرازآن حضرت‌روایت‌نموده که‌فرمود عمردنیا بپایان‌نمیرسدتااینکه‌خداوندمردی از اهلبیت‌من‌برانگیزد که نامش‌نام‌من ونام پدرش نام پدر من است(۲)او دنیارا پرازعدل‌وداد نماید چنانکه ازظلم‌وجور پر شده باشد .

۲۲ ـ **عدل‌مهدی(ع)** ابوسعیدخدری‌ازآنسروروایت کرده که‌فرمودچون روزی‌فرا رسد که زمین‌پر ازظلم وستم شود ، خداوند مردی ازاهلبیت من‌ظاهر گرداند تاجهان‌را پرازعدل وداد کند .

۲۳ ـ « **خوی‌مهدی(ع)** » ـ عبدالله عمرروایت نموده که پیغمبرفرمود : مردی‌از اهلبیت من خواهدآمد که‌نامش مطابق نام‌من و خویش چون خوی من

---

(۱)و(۲) رجوع کنید بپاورقی مادوچند صفحهٔ بعد

می‌باشدواو جهان‌را پرازعدل وداد کند .

۲۴ـ « **بخشش‌مهدی(ع)** » ـ ابو سعید خدری گفت : رسول‌اکرم ﷺ فرمود : در آخر الزمان و موقعیکه آشوبها پدیدآید ، مردی بسلطنت رسد که بخشش او گوارا باشد .

۲۵ ـ « **علم‌مهدی‌بسنت‌پیغمبر(ص)** » ـ هم‌ابوسعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود مردی‌از اهلبیت من‌بسلطنت‌خواهد رسید که بسنت من (آنطور که باید) عمل‌نمایدوخداوندازآسمان‌برای وی‌روزی فرستد ، وزمین‌آنچه‌دارد بیرون دهد و اوزمین راپر ازعدل کند چنانکه‌پر ازظلم‌وستم باشد . اوبه‌بیت المقدس در آیدوهفت سال‌سلطنت نماید .

۲۶ ـ « **آمدن‌مهدی‌باپرچمها** » ـ ثوبان‌ازپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نموده که‌فرمود : چون پرچمهای سیاه به‌بینید که از خراسان میاید باستقبال آن بشتابید هرچند بارفتن ازروی برف باشد ، چه که در آن جماعت مهدی‌خلیفة‌الله است . (۱)

(۱) ممکن‌است بعضی‌ازاغنام‌الله‌این‌روایت وروایات‌بعدرابآمدن‌ملاحسین بشرویه‌ای که نام‌اورا «باب‌الباب» گذارده‌اندتطبیق کنند ، که‌ازخراسان برای‌یاری‌میرزاعلی‌محمد‌باب‌بمازندران آمد؛ولی‌فراموش کرده‌اند که‌امام‌زمان بگفتهٔ‌این‌روایت‌درمیان‌همان‌جمعیت‌است که‌ازخراسان میآیند ، در صورتیکه بهائیان هم میدانند که «باب» آنموقع درقلعهٔ‌ماکو ـ محبوس بود!
ثانیاً‌آیا اصحاب باب درجنگ خودفتح‌کردند وراه‌سلطنت باب‌راهموارنمودند؟آنهم کدام‌سلطنت ؟ ! آیا سیدباب ؛ که‌آنموقع درماکو ـ زندانی‌بود وبعددرتبریز تیرباران‌شد، بسلطنت‌رسید ؟ اگراغنام‌الله اینطور فکر کنند افراد واقع‌بین که تحرّی حقیقت می‌نمایند ، بآن می‌خندند ! بعد وه چنانکه خواهم گفت اینگونه روایات دو نوع اند، یکی مربوط بقیام ابومسلم خراسانی علیه بنی امیه که از علائم اوائل است، و دیگری راجع به آمدن قومی از شرق یا خراسان بیاری امام زمان که راه او و جهان را فتح میکنند!

۲۷ - **آمدن وی از جانب مشرق** - هم عبدالله عمر گفت روزی در خدمت پیغمبر بودیم که عده‌ای از جوانان بنی هاشم بیامدند، از مشاهدهٔ آنها دیدگان پیغمبر ﷺ پر از اشك شد و رنك مبارکش تغییر کرد اصحاب عرضکردند: یا رسول‌الله سیمای مبارکتان گرفته است، ما نمی‌توانیم شمارا بدین‌حالت به‌بینیم فرمود: ما اهلبیتی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بردنیا ترجیح داده، بعدازاین اهلبیتم مصیبتها می بینند وازوطن آواره میگردند، تا آنگاه که مردمی که‌ازجانب مشرق با پرچمهای سیاه بطلب حق قیام کنند. این حق را بآنها نمیدهند تاجنك كنند و پیروزی یابند وحق رابگیرند وآنرا بمردی از اهلبیت من بسپارند که دنیارا پراز عدل کند چونانکه ازظلم پر باشد هر کس، آن زمان را درك كند بآنهابپیوندد. اگرچه برفتن ازروی برف باشد.

۲۸ - **آمدن مهدی وتجدید عظمت اسلام** - حذیفه روایت نموده که از پیغمبر ﷺ شنیدم میفرمود: وای بر این امت از سلطه‌ای که پادشاهان ستمگر بر آنها پیدامیکنند وآنهارا کشته ومؤمنین را بوحشت میاندازند، مگر کسی که فرمان آنهارا گردن نهد شخص باایمان بزبان‌باآنها میسازدولی‌قلباًازآنان می - گریزد. چون‌خداوند عزوجل‌اراده‌نماید که‌عزت‌اسلام‌راتجدید کند(۱) شوکت هر ستمگر جباری رادرهم بشکند. زیرا خدای تواناقادراست‌امتی‌را که‌در میان‌فساد افتاده‌اند، بساحل صلاح آورد.

سپس فرمود: ای حذیفه اگرازعمر دنیا جزیکروز نمانده‌باشد، خداوند آن‌روز راچندان درازگرداند تا مردی ازاهلبیت‌من بسلطنت رسد که بابیدینان جنگها کند تا اسلام‌را آشکار سازد: **لَا يُخْلِفُ وَعْدَهُ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** (۱)

۲۹ - **رفاه وتنعم مسلمانان در عصرمهدی** ابوسعیدخدری از پیغمبر(ص) روایت نموده که فرمود: امت من درزمان مهدی چنان درفراخی‌معیشت‌بسر برند که هیچگاه پیش ازآن ندیده باشند. آسمان پی‌درپی‌برکات خودرا برای آنان

(۱) این روایت ونظایر آن که در این کتاب بسیار است صریحاً میرساند که مهدی موعود زنده کننده اسلام است، ودین وی نیز همان آئین مقدس اسلام میباشد، چنانکه در دعای (ندبه) میخوانیم: اين المتخير لاعادة الملة والشريعة، اين المؤمل لاحياء الكتاب وحدوده، اين محيي معالم الدين واهله؟

فرو میریزد وزمین آنچه دارد بیرون میدهد .

۳۰ ـ **مهدی یکی از سروران اهل بهشت است** . انس بن مالك روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود : ما فرزندان عبدالمطلب سروران اهل بهشتیم . یعنی من وبرادرم علی وعمویم حمزه وجعفر (بن ابیطالب) وحسن وحسین ومهدی .

۳۱ـ **سلطنت مهدی** ـ ابوهریره گفت: پیغمبر(ص) فرمود: اگر از عمر دنیا جز یك شب نماند ، درهمان شب مردی از اهلبیت من بسلطنت رسد .

۳۲ ـ **خلافت مهدی** ـ ثوبان از آنحضرت روایت کرده که فرمود : نزد گنج شما سه نفر بقتل رسند که هرسه پسران خلیفه میباشند وپس از آن دیگر هیچیك از آنها خلیفه نمیشود تا آنکه مردمی با پرچمهای سیاه سررسندوطوری آنهارا بقتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند (۱) سپس خلیفهٔ خدا مهدی بیاید . چون بشنوید که ظهور نموده بسوی اوروآورید وبااو بیعت کنید زیرا او مهدی خلیفهٔ حقیقی خداوند است .

۳۳ ـ **با مهدی بیعت کنید** ـ وهم ثوبان از آن سرور روایت کرده که فرمود : مردمی با پرچمهای سیاه ازجانب شرق پدیدآیند که دلهای آهنین دارند هرکس از آمدن آنها مطلع گشت بسوی آنها رو آورد وبا آنان بیعت کند ولو با رفتن از روی برف باشد .

۳٤ ـ **مهدی دلهای مردم را با هم پیونددهد** ـ ازحضرت امیرالمؤمنین(ع) روایت شده که فرمود به پیغمبراکرم (ص) عرضکردم : یا رسول الله ! مهدی از ما اهلبیت است یا ازغیر ما ؟ پیغمبر فرمود : اوازماست . خداوند دین را بوسیلهٔ او ختم کند چنانکه توسط ما گشود . مردم ، بوسیلهٔ ما ازآشوبها نجات یابند چنانکه از

(۱) اشاره بدولت بنی‌امیه وخلفای آنها است ، وقوم بعدی بنی‌عباس است که ابو مسلم خراسانی باپرچمهای سیاه قیام کرد ، وبنی‌امیه رابرانداخت . البته این از علائم اوائل است و فقط خبر از وقوع این حوادث بوده که سرانجام ولودرطول زمان ، خلیفهٔ حقیقی : مهدی موعود قیام میکند .

منجلاب شرك بیرون آمدند. دلهای آنها را بهم پیوند دهد و بعد ازدشمنیها آنها را باهم برادر کند چنانکه بعد ازنجات ازشرك آنها را باهم برادر دینی کرد.

۳۵ ـ «**بعداز مهدی زندگی سودی ندارد**» ـ عبدالله‌مسعودمیگوید پیغمبر ﷺ فرمود: اگراز عمردنیا جزیك شب نماند، خداوندآن شب‌راچندان دراز گرداند تامردی ازاهلبیت من بسلطنت رسدکه نامش‌نام من‌ونام پدرش نام‌پدر من میباشد (۱) واوزمین راپراز عدل‌وداد کند چونانکه پراز ظلم‌وجور شده‌باشد. اموال‌را بالسویه میان‌مردم تقسیم کند (۲) وخداوند دلهای‌امت مرا بی‌نیاز گرداند هفت سال‌یانه سال سلطنت نماید سپس بعداز مهدی زندگانی سودی ندارد.

۳۶ ـ «**قسطنطنیه بدست‌مهدی(ع)فتح‌شود**» ابوهریره‌ازپیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود: پیش ازآنکه قیامت‌شود مردی‌از اهل‌بیت من بسلطنت رسد و قسطنطنیه وجبال‌دیلم(۳) را فتح کند. اگریکروز ازعمر دنیاباقی باشد خداوند آنروز راچندان درازگرداند تاآنجا را فتح کند.

۳۷ «**مهدی بعد از پادشاهان ستمگر خواهد آمد**» ـ قیس‌بن‌جابراز پدرش‌واوازجدش‌ازرسول‌خدا ﷺ روایت‌نموده که‌فرمود: بعدازمن خلفاءخواهند بودو بعداز خلفاء امراء و بعد از امراء پادشاهان ستمگر بیایند، آنگاه مردی از اهلبیت من‌خواهدآمدکه زمین‌را ازعدل ودادپرکند چنانکه پرازظلم‌باشد.

۳۸ ـ «**عیسی پشت سر مهدی نماز گذارد**» ابو سعید خدری از پیغمبر ﷺ نقل کرده که فرمود: آنکس که عیسی‌بن مریم پشت سراونماز میگذارد ازمن است.

(۱) دراین‌باره سخن‌خواهیم گفت. صفحهٔ ۳۰۳ رابخوانید.

(۲) منظور حکومت عادلانه مهدی موعود (ع) است‌که اختلاف طبقاتی و هرگونه امتیاز خلاف‌شرع وعقل‌را ازمیان‌برداشته ودولتی براساس‌مواسات وعدالت اجتماعی‌وجهانی برقرار میسازد.

(۳) جبال‌دیلم نواحی‌قزوین روبسمت شمال و منطقهٔ‌گیلان‌است.

۳۹ - « **مهدی باعیسی بن مریم سخن میگوید** » -جابر بن عبدالله انصاری ازآنحضرت روایت نموده که فرمود : چون‌اصحاب مهدی‌قیام کنند عیسی‌بن‌مریم ازآسمان فرود آید ، امیرقیام کنندگان بعیسی‌میگوید بیاتا باتو نمازبگذاریم . عیسی میگوید : شماخود ازجانب‌خدا برخی‌بر برخی دیگرامیرهستید واین لطف خدانسبت باین‌امت است .

۴۰ -عبدالله بن‌عباس ازپیغمبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمودامتی که من‌دراول آنها وعیسی بن‌مریم‌درآخر آنهاو مهدی در وسط آنها باشیم ، هر گز هلاك نمیشوند .

بیست‌وپنج باب مشتمل بر روایات‌اهل‌تسنن درباره مهدی‌موعود (ع)

درکشف‌الغمه مینویسد : شیخ ابو عبدالله محمد بن‌یوسف بن محمد شافعی کنجی(۱)در کتاب « کفایةالطالب» که‌درمناقب‌حضرت امیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب

(۱) ابوعبدالله محمدبن یوسف‌کنجی شافعی ، ازعلمای مشهور اهل سنت و محدثین بزرگ‌آنهاست . وی‌درشهرهای حلب ؛ حماة ، دمشق ، مکه ، مدینه ، خیبر، موصل و بغداد ازمحاضر بسیاری ازعلمای‌نامی اهل‌تسنن مانندابن‌صلاح‌دمشقی‌فقیه شام ، ابوالبرکات همدانی‌یمنی ؛ محمدبن ابی‌الفضل‌مرسی‌مغربی؛ یوسف‌بن‌خلیل‌دمشقی ؛ ابن‌جوزی‌بغدادی؛ محمدبن طلحه‌شافعی قاضی‌حلب ، صقربن‌یحیی‌شافعی، ابن‌نجار ؛ محمدبن عبدالله مادرائی ابواسحاق ابراهیم بن‌حاجب‌کاشغری وغیرهم علوم‌فقه وتفسیر وحدیث وغیره‌رافراگرفته است

بااینکه‌کنجی خود وتمام اساتیدش سنی بوده اند ؛ مع‌الوصف مردی واقع‌بین وبا - انصاف بوده است .

وی‌کتابهای «کفایة الطالب فی‌مناقب امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب (ع) » و«البیان فی—

ﷺ نوشته درقسمت مربوط بمهدی(ع) گفته‌است: مطالب این کتاب را فقط از طرق اهل سنت جمع آوری کرده‌ام تا استناد بآن محکمتر باشد. سپس درقسمت مربوط بمهدی (موعود) مینویسد:

باب اول

ظهور مهدی در آخرالزمان شیخ مذکور باسناد خود از «سنن» ابو داود

← احوال صاحب الزمان(ع)» راازروی اخبار کتب معتبر اهل‌تسنن که همه راباسلسلهٔ سند خود ازمنابع پرارزش سنیان نقل میکند تألیف کرده و میزان عقیده وعلاقهٔ خودرا باهلبیت عصمت اظهار داشته است.

ولی این علاقمندی‌وی به‌شیعه‌وائمه‌شیعه بقیمت جان‌آن مردداتشمندتمام‌شد، زیرامردم شام درسال ٦٥٨ هجری علیه وی‌شوریدند، واورا درمسجد اموی شام بجرم طرفداری از شیعه بقتل رسانده شکمش راشکافتند!.

وی این دوکتاب رابه‌تاج الدین ابن‌صلایه علوی حاکم شیعی «اربل» هدیه کرد. دانشمندنامی‌علی‌بن‌عیسی‌اربلی که‌درآنموقع‌منشی ابن‌صلایه بود نیزبسیاری از مطالب این دو کتاب رادرکتاب خود «کشف الغمه» نقلکرده است.

(البیان‌فی‌احوال صاحب‌الزمان) مشتمل بر۲۵ باب، واحادیث‌آن همه‌از طرق‌اهل تسنن است.

این‌کتاب اخیراًدر نجف اشرف بامقدمهٔ سودمند وتعلیقات وشرح حال کنجی بقلم‌عالم جلیل‌آقای سید محمد مهدی خرسان نجفی منتشر شده‌است.

چون کتاب «البیان فی احوال صاحب الزمان» جزئی از«کفایة الطالب» بوده است‌لذامؤلف، دربحارنام‌کفایةالطالب رامیبرد، درصورتیکه‌آن کتاب‌جداگانه چاپ شده و (البیان) نیزمستقل‌است ودربارهٔ امام‌زمان (ع) میباشد.

اهمیت این ۲۵ باب نسبت بچهل حدیث سابق به اینست که نه تنها راویان آنها همه ازاهل‌تسنن میباشند؛ بلکه این روایات درکتب مشهور و معتبر اهل سنت مضبوط و دانشمندان بزرگی همچون ترمذی، ابوداود؛ ابن‌ماجهٔ قزوینی، مسلم، دارقطنی، بخاری احمدحنبل؛ طبرانی، مقاتل بن سلیمان وغیره‌آنرا نقل کرده‌اند.

از زراز عبدالله نقل می کند که پیغمبر فرمود : دنیا بپایان نمیرسد مگر اینکه مردی از اهل بیت من درمیان عرب بسلطنت رسد که نامش مطابق نام من باشد (۱)

هم ابوداود درسنن آورده است که علی ؑ ازپیغمبر ﷺ روایت نموده که: اگر از عمر روزگار جزیك روز نمانده باشد خداوند مردی از اهلبیت من را برانگیزد که دنیارا پرازعدل کندچنانکه پرازظلم باشد . (۲)

و نیز حافظ ابراهیم بن محمد الازهر صیریفینی در دمشق وحافظ محمد بن عبدالواحد مقدسی درمسجد « جبل قاسیون » باسنادخود ازحافظ ابوالحسن محمد ابن حسین بن ابراهیم بن عاصم أبری برای ماروایت نمودند که وی در کتاب « مناقب شافعی » روایت سابق رانقل کرده واضافه نموده که پیغمبر ﷺ فرمود : اگر ازعمر دنیا جزیکروز نمانده باشد ، خداوند آن روز راچندان طولانی گرداند تامردی راازمن واهلبیت من برانگیزد که نامش نام من ونام پدرش نام پدرمن باشد واوزمین راپراز عدل وداد کند چنانکه پرازظلم وستم باشد .

کنجی میگوید : ترمدی این حدیث رادر کتاب «جامع» خود بدون جملهٔ «نام پدرش نام پدرمن میباشد» آورده است (۳) ولی ابوداود آنراذکر نموده. دربسیاری از روایات حفاظ وثقات ازناقلان اخبار فقط جملهٔ « نامش نام من است » نقل شده، و جملهٔ : «نام پدرش نام پدرمن میباشد» درحدیث (زائدة بن ابی رقاد)زائداست وبرفرض که صحیح باشد باین معنی است که نام پدرمهدی حسین است که کنیه اش ابو عبدالله میباشد واین نام پدرمن (عبدالله) است ، که کنیهٔ ابو عبدالله کنایه ازاسم پدرپیغمبر (عبدالله) باشد ،تا مردم بدانند که مهدی ازاولادحسین است نه ازفرزندان برادرش

(۱) سنن ابوداود جلد۲ صفحه ۲۰۷ .

(۲) سنن ج۲ ص ۲۰۷ ـ مسنداحمد حنبل ج۱ ص۹۹ « لوامع العقول » کشمخانوی ج۳ ص٤ .

(۳) شرح صحیح ترمدی ج۹ ص۷٤ ـ همین حدیث راخطیب تبریزی درمشکوة المصابیح صفحه ۱۲۲ نیز نقلکرده است .

حسن . احتمال هم دارد که (بر فرض صحت) جمله « اسم ابی » در اصل «اسم ابنی» یعنی نام پدرش نام فرزند من است، باشد زیرا نام پدر مهدی حسن بوده است. ولی امام احمدبن حنبل با دقتی که در نقل وحفظ حدیث دارد ، این خبر را در چندین جا بهمان لفظ «نامش نام من است» ذکر کرده است .

مؤلف کشف الغمه (که خود از علمای شیعه است) بعد از نقل این مطلب میگوید: علمای شیعه این حدیث را صحیح نمی‌دانند، زیرا در نزد ما نام امام زمان و نام پدرش معلوم بوده است ولی چون اهلسنت اینجمله را درحدیث زیاد میدانند، ناگزیر از آنند که بنحو مذکور آنرا تصحیح کنند ،تا بدینگونه میان اقوال وروایات مختلف را جمع کرده باشند (۱)

---

(۱) محدث خبیر حاج میرزا حسین نوری درباب چهارم «نجم الثاقب» مینویسد : ابن حجر مکی که از دشمنان سرسخت شیعه است. در کتاب «صواعق المحرقه» این روایت را دلیل بر رد عقیده شیعه نسبت بمهدی موعود حجت بن الحسن (ع) دانسته و گفته است : نام پدر مهدی بعکس عقیده شیعه ، عبدالله است! نه حسن ! .

سپس محدث نوری میگوید : درتمام اخبار شیعه وبیشتر روایات اهل‌سنت که از پیغمبر راجع بمهدی موعود نقل شده فقط «اسمه اسمی» یعنی نامش نام من است ،آمده چنانکه در روایت (زرّبن حبیش) ازعبدالله بن مسعود ازرسولخدا نقل شد ؛ وجمله «اسم پدرش اسم پدر من است» فقط درحدیث (زائدة بن ابی الرقاد باهلی) است که بزرگان اهل تسنن نوشته‌اند وی عادت داشته چیزی بر احادیث میافزوده! چنانکه کنجی شافعی گفته .

وسپس همین کنجی قریب سی نفر ازبزرگان محدثین معتبر اهلسنت را نام میبرد که همین روایت را ازعاصم از زرّ از عبدالله بن مسعود نقل کرده اند که فقط پیغمبر فرموده «نامش نام من است » .

آنگاه محدث نوری به‌تفصیل درپاسخ ابن حجر سخن گفته وگفتار کنجی را نقل میکند، وازجمله میگوید : برفرض اینکه حدیث صحیح باشد . اگر کنیهٔ رااسم بدانیم چنانکه استعمال هم میشود ، منظور از «نام پدرش » اینست که کنیهٔ پدر مهدی (ع) ابومحمد بوده وچنانکه درکتاب « ضیاء العالمین » است کنیهٔ پدر پیغمبر هم ابو محمد بوده است !

←

باب دوم

مهدی‌ازعترت من وفرزندان فاطمه (ع) است .ابوداود در کتاب سنن‌از سعیدبن مسیب روایت کرده که گفت : ام‌سلمه گفت :از پیغمبر(ص) شنیدم میفرمود :مهدی ازعترت من‌وفرزندان فاطمه است .

وهم ابن‌ماجه در سنن از علی (ع) نقلکرده که پیغمبر فرمود : مهدی ازما اهلبیت‌است.خداوند دریکشب اورا آشکار نموده بسلطنت میرساند (١)

باب سوم

مهدی‌یکی ازسروران اهل بهشت‌است. ابن‌ماجه در کتاب‌صحیح‌از انس‌بن

بنظرما (مترجم این کتاب) اگراین‌جمله درروایت زائدة بن‌ابی‌الرقاد ، زیادنباشد احتمالی که کنجی داده وآنرا نپذیرفته است ، ازسایرتوجیهات‌بهترومناسب‌تر است .

تعجب‌است که کنجی‌ومؤلف کشف‌الغمه ومحدث‌نوری‌ودیگران توجه باین‌موضوع‌نداشته اند.زیرا این‌مطلب‌درصفحه ٢٩٥ ازعبدالله‌عمر وصفحه ٢٨٥ نیزازغیبت شیخ‌دواسم‌ابیه اسم‌ابنی» است. معلوم میشود ، این‌جمله‌در بعضی‌ازاخبارشیعه وسنی‌آمده است ، ولی‌دراصل«ابی» بوده، وبواسطه‌عدم‌توجه راوی‌در نقل‌یا کاتب‌هنگام‌نوشتن «ابی»ضبط‌شده ، ومنشأاین‌اشتباه‌وددرسر گردیده است ، چنانکه بسیارهم‌اتفاق میافتد .

دلیل این‌موضوع حدیث ابن‌ابی لیلا است که در صفحه ٢٧٦ ازامالی شیخ طوسی نقل شدکه پیغمبر فرمود : **اِسْمُهُ کَاسْمِي وَاسْمُ اَبِيهِ کَاسْمِ اِبْنِي !** یعنی : نام‌قائم مانند نام من‌ونام پدرش مثل‌نام فرزندم میباشد .این‌درست همان است‌احتمالی که‌کنجی شافعی داده است ؛ باتوجه بآنچه گفته‌شد،اگردربعضی ازروایات‌آمده که کنیهٔ مهدی «ابوعبدالله»یا ابوجعفریا کنیه‌اش کنیهٔ‌عمویش‌است،اگر توجیه نشودوساختهٔ‌دشمنان‌شیعه‌وراویان خودسر نباشد ، چون‌مخالف روایات‌معتبر شیعه و سنی است ، اعتباری ندارد،و حتماًاشتباهی از راوی یا کاتب بوده است .

(١) ج٢ ص٢٠٧

مالك‌روایت نموده که گفت‌شنیدم‌پیغمبر میفرمود : مافرزندان عبدالمطلب‌سروران اهل بهشت هستیم : من‌وحمزه وعلی وجعفر وحسن وحسین ومهدی (۱)

باب چهارم

بامهدی بیعت کنید. ونیزابن‌ماجه‌ازثوبان‌روایت کرده که گفت پیغمبر(ص) فرمود : درنزد گنج شما سه‌تن کشته‌میشوند که‌همه فرزندان‌خلیفه میباشند وبعداز آنها آن منصب بهیچیك آنان نمیرسد ، تا آنگاه که پرچمهای سیاه‌ازسمت مشرق پدید آیدوشمارا طوری‌بقتل رسانند که هیچ قومی‌رابدان وضع‌نکشته باشند ، سپس راوی چیزی گفت که من حفظ‌نکردم (۲) آنگاه‌فرمود چون او را به‌بینید باوی بیعت کنید هرچند برفتن از روی برف باشد ، چه وی مهدی خلیفهٔ خداست و در حدیث عبدالعزیزبن‌مختارازخالد حذاء این مضمون‌را بدینگونه‌آورده :پرچمهای سیاه از جانب شرق میآید که پرچمداران آن،دلهائی آهنین دارند .هر کس قیام آنهاراشنید ،بسوی آنها بشتابد ، هر چندباراه رفتن ازروی برف‌باشد ،آنها بشهر دمشق میآیند وآنرا منهدم میکنند وپیروان پادشاهان‌را درآنجا میکشند (۳)

باب پنجم

اهل‌شرق مهدی‌رایاری‌میکنند ـ همچنین ابن‌ماجه‌این‌حدیث حسن‌وصحیح را که ثقات محدثین نقلکرده‌اند در کتاب سنن(٤) ازعبدالله‌بن‌حارث‌بن‌جزء زبیدی

---

(۱) ج۲ص۲٦۹ . (۲)درصفحه۲۱۸ گذشت .

(۳) درپاورقی صفحه۲۱٦ گفتیم که‌تطبیق اینگونه‌روایات‌بدعوی‌میرزای باب غلط‌است زیرا درهمان‌صفحه واینجا وموارد دیگراست که این‌عده ازشرق قیام نموده وپیروز میشوند وراه‌سلطنت‌مهدی‌راهموار میکنند،ومهدی (ع)نیز بسلطنت‌میرسد.

بنظرمیرسد که این‌روایت وسایر روایاتی‌که باین مضمون است‌اگر ازعلائم نزدیك بظهور نباشد بایدآنرا ازعلائم اوائل دانست که ازقیام‌بنی‌عباس‌علیه‌بنی‌امیه‌خبرداده .زیراابومسلم‌از خراسان باپرچمهای سیاه‌آمد وشهردمشق رااشغال‌کرده، وبنی‌امیه‌رابرانداخت ، واین‌خود خبری بوده که‌مردم دربرانداختن حکومت بنی‌امیه ، همدست‌شوند . چنانکه دراین‌روایت تصریح باین معنی شده‌است .

(٤) نیز گذشت .

روایت نموده که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله فرمود: مردمی ازجانب مشرق قیام‌نمایند وسلطنت را برای مهدی آماده سازند (۱)

واز عبدالله مسعود نقل شده که گفت: روزی‌درخدمت رسول خدا بودیم که جمعی‌ازجوانان بنی هاشم آمدند. .(۲) در کتاب فتوح ابن اعثم کوفی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: به‌به‌ازطالقان.

خدارادرآنجا گنجهائی‌است که‌ازطلاونقره نمیباشد، بلکه‌آن گنجها مردان مؤمنی هستند که خدارا بخوبی شناخته‌اند. آنها در آخرالزمان از یاران مهدی خواهند بود.

باب ششم

مدت سلطنت‌او - ترمذی‌ازابوسعیدخدری‌روایت کرده که گفت‌ترسیدم‌مبادا بعدازپیغمبر سوانحی روی دهد، لذا ازپیغمبر دراین باره سؤال کردیم، حضرت فرمود: «مهدی درمیان‌امت من ظهور کند وپنج‌یاهفت‌یانه‌سال زندگی‌نماید» وبیش ازاین‌هم راوی بطور اختلاف روایت نموده

وهم‌روایت شده که راوی گفت: مهدی‌چقدرسلطنت‌می‌نماید؟ فرمود: چند سالی. سپس‌فرمود: مردم‌میآیند وازوی طلب مال می کنند واوهم بقدری که‌آنها توانائی‌بردن‌دارندبآنان‌میدهد. ترمذی‌درپایان‌حدیث گفته این‌حدیث حسن است، وازغیر ابوسعیدهم روایت‌شده‌است (۳)

ونیز ابوسعید ازپیغمبر صلی‌الله علیه و آله نقلکرده که‌فرمود: مهدی درامت من‌خواهد بود، چون ظهور کند حداقل هفت وحداکثر نه سال سلطنت نماید. **امت من درعصر او چنان متنعّم گردند که هیچگاه بمانندآن ندیده‌باشند!**، زمین‌آنچه دارد بیرون میدهد وهیچ باقی‌نمیگذارد. اموال در آنروز ازبسیاری‌چون دانه-

(۱) ج۲ - ص۲٦٩. (۲) نیز گذشت.

(۳) شرح‌صحیح ترمذی ج۹ ص۷۵.

هائی‌است که‌زیرپا ریخته باشد . چون کسی‌ازمهدی طلب کند (بیدرنگ)می‌گوید: بگیر ! (۱)

وهم ازام سلمه زوجهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که گفت : بهنگام مرگ یکی ازخلفا اختلافی‌پدیدآید. پس‌مردی‌ازاهل‌مدینه‌بسوی مکه فرار نماید .

اهل‌مکه اوراپذیره شوند وبااصرار بیرون‌آورده دربین رکن و مقام‌با او بیعت‌نمایند ، آنگاه ازجانب شام‌لشکری بدفع وی گسیل شود ولی دربیابان مکه ومدینه بزمین‌فرورود . چون‌مردم‌ازاین ماجرامطلع‌شوند ابدال شام وعراق آمده با او بیعت نمایند .

سپس‌مردی ازقریش‌خروج کند که دائیهای اوازقبیله کلب (۲)میباشند ، مردمدنی اموال‌آنهارا میان‌مردم‌قسمت‌کند وبسنت‌پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل‌نمایدواساس اسلام پایداربماند آنگاه‌بامردکلبی جنگ کند واوراشکست‌دهد، بیچاره کسی که موقع تقسیم‌غنائم‌آنهاحاضرنباشد مردمدنی‌هفت‌سال‌یانه‌سال زندگی‌میکند. آنگاه وفات‌مینماید و مسلمانان بروی‌نماز گذارند . (۳)

باب هفتم

« عیسی‌بن‌مریم (ع)بامهدی (ع)نماز میگذارد » ابوهریره از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت‌نموده که فرمود : چه‌حالی‌خواهید داشت ، زمانی که‌عیسی‌بن‌مریم‌در میان‌شما فرودآید وامام‌شماهم‌میان‌شما باشد؟این‌حدیث حسن وصحیح‌است و صحت آن‌مورد اتفاق همهٔ‌محدثین اهل‌سنت است وازحدیث محمدبن‌شهاب‌زهری است که

---

(۱) سنن ج۲ ص۲۶۹ .

(۲) منظورسفیانی است که ازاولاد معاویةبن ابی‌سفیان است : بطوریکه میدانیم،زن معاویه «میسون» ازقبیله «بنی‌کلب» بوده‌که همه‌نصرانی بوده‌اند ازاین رو دائیهای‌یزیدبن معاویه واولاد ونوادگان‌او ، ازقبیله بنی‌کلب میباشند .

(۳) سنن ج۲ ص۲۰۸.

بخاری ومسلم آنرادرصحیح خود آورده اند (۱)

واز جابر بن عبدالله انصاری نقل است که گفت: شنیدم پیغمبر میفرمود : پیوسته جماعتی ازامت من تاروز رستخیز بخاطراجرای حق جنگ کنند وپیروزی یابند، پس عیسی بن مریم (ع)فرود آید. سر کرده آنجماعت میگوید بیا تا باتو نماز بگذاریم عیسی خواهد گفت: شماخود برخی بر برخی دیگر امیرهستید واین لطف خدادرحق این امت است.



کنجی میگوید : این حدیث نیز حسن و صحیح است ومسلم آن رادر صحیح خود نقل کرده است . (۲) اگر حدیث سابق قابل تأویل باشد ، تأویل این روایت امکان ندارد . زیرا این حدیث صریح در مقصود است . چه که عیسی عليه السلام نزد سر کردهٔ مسلمین میآیدواودرآنروز مهدی است . بنابراین تأویل این روایت بمعنی دیگر اعتبار ندارد .

سپس کنجی میگوید : اگر کسی بگوید : چنانچه این اخبار صحیح باشد که عیسی عليه السلام پشت سر مهدی عليه السلام نماز میگذارد ودر رکاب اوجنك میکند ودجال را رابقتل میرساند واین اخبار از نظر سلسله سند نزد سنی وشیعه صحیح ومورد اتفاق همه علمای اسلام است ، زیرا غیر از علمای شیعه وسنی اگر کسی چیزی بگوید ، از درجه اعتبار ساقط ومردوداست ، واینمعنی اجماعی علمای اسلام است وبااثبات این معنی وصحت آن ، بایددید که آیا درآن نماز وجهاد ، عیسی افضل است یامهدی (امام یامأموم)؟

جواب گوئیم که : عیسی ومهدی هردودو پیشوا میباشند. یکی پیغمبر ودیگری امام. اگر آنها درمحلی اجتماع کنند و امام سمت پیشوائی پیدا کند، قهراً نسبت به

(۱) صحیح بخاری ج ٤ باب نزول عیسی چاپ آستانه ص۱٤۳ وصحیح مسلم چاپ بولاق ج ۱ ص ۱٥٤ .

(۲) صحیح مسلم ج۱ص ٥٥ .

بدیگری که پیغمبر است مقتدا و پیشوا ست ، ومیدانیم که امام وپیغمبر هردو از ارتکاب افعال زشت وریا ونفاق معصوم و پیراسته می باشند و هیچ کدام عملی را که از حریم شریعت بیرون و مخالف خواستهٔ خداو رسول باشد برای خود ادعا نمی کنند .

چون این معنی مسلم است میگوئیم : امام افضل ازمأموم یعنی حضرت عیسی است که پشت سر او نماز میگذارد. زیرا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: امام جماعت باید پیشوای جماعت باشد، اگر دو نفر مساوی بودند آنکه عالم تر و چنانچه هردو در علم مساوی بودند آنکه فقیه تر و اگر هردو فقیه بودند آنکه سابقه دینیش بیش تر است.

وچنانچه هردو از لحاظ سابقه مساوی بودند آن را که خوش صورت تر است باید مقدم داشت ، وبا او نماز گذارد. پس اگر امام زمان بداند عیسی علیه السلام ازاو افضل است ، جایز نیست که بروی پیشی گیرد . چه امام ازهر کس آشناتر بمسائل دین ومنزّه تر از ارتکاب فعل مکروه است .

همچنین اگر عیسی علیه السلام بداند که مهدی علیه السلام از وی افضل میباشد ، جایز نیست که در نماز بمهدی اقتداء نماید ، چه که پیغمبر ازعمل ریا ونفاق و نیرنگ پیراسته است . علیهذا امام زمان بخوبی میداند که ازعیسی علیه السلام افضل میباشد ولذا بروی مقدم میشود وعیسی هم میداند که مهدی از او افضل است وبهمین جهت اورا برخود مقدم میدارد وپشت سراو نماز میگذارد واگر جزاین بود معنی نداشت که بوی اقتدا کند. این بود علت فضیلت امام نسبت بعیسی در نماز گزاردن پشت سراو .



واما دربارهٔ جهاد عیسی بن مریم در رکاب امام زمان ، باید دانست که جهاد عبارت است ازجان دادن در راه خدا بفرمان کسیکه برای خدا می جنگد . واگر جز این بود ، معنی نداشت کسی بفرمان پیغمبر صلی الله علیه وآله جهاد کند .

دلیل براین مطلب آیه شریفهٔ : **«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ**

اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ . یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوراةِ وَالاِنْجِیلِ وَالْقُرآنِ وَمَنْ اَوْفیٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» . (۱) یعنی : خداوندجان ومال‌مؤمنین را میخرد تا درعوض بهشت بآنها ارزانی دارد . آنهادر راه خدا پیکار میکنند و میکشند و کشته میشوند.این وعدهٔ حق‌خداوند است که‌درتورات وانجیل وقرآن بمؤمنین داده است . کیست که بهتراز خداوند بعهدش وفا کند پس شمـا را بآنچه فروخته‌اید بشارت‌باد ، که سعادتی‌بس بزرك است .

دیگراینکه امام‌در میان امت نمایندهٔ پیغمبر است وبرای حضـرت عیسی جایز نیست که برپیغمبر (اسلام که اشرف مخلوقات وخاتم‌انبیاء است)پیشی گیرد همچنین بر نمایندهٔ اونیز نمی‌تواند مقدم‌باشد . مؤیداین قول روایت مفصلی است که‌حافظ ابن‌ماجهٔ قزوینی‌راجع بفرود آمدن عیسی‌بن مریم علیه‌السلام ازآسمان نقل کرده است که قسمتی ازآن اینست : ام شریك دختر ابی عکـر عرضکرد : یا رسول‌الله ! درآنروز قوم عرب کجا هستند ؟

فرمود عرب درآنـروزقلیلی بیش‌نیستند . اغلب‌آنهادر بیت‌المقدس‌میباشند. امام‌آنها هرصبح‌باآنهانمازمیگذارد .چون عیسی‌بن مریم فرودآید امام آنها بعقب بر گشته تاعیسی جلوآمده وبا مردم‌نماز گذارد . ولی‌عیسی دست‌روی شانه‌های او میگذاردومیگویدبایست‌تاما باشما نماز گزاریم . این حدیث صحیح و نزد محدثین اهل‌فن ثابت‌وابن‌ماجه‌آنرادر کتاب‌خود از ابوامامهٔ باهلی نقلکرده است . (۲) .

باب هشتم

شمائل‌مهدی(ع) ابوسعیدخدری‌روایت نموده که پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله فرمود : مهدی‌از من‌است : پیشانیش باز وبینیش باریك میباشد .زمین‌راپراز عدل

(۱) سورهٔ‌توبه ـ آیه۱۱۲
(۲) سنن ج۲ ص۲۶۷

وداد کند ، چنانکه پر از ظلم وجور شده باشد ، وهفت سال سلطنت نماید . این حدیث حسن وصحیح است . ابوداود سیستانی در صحیح خود (۱) آورده ودیگران وازجمله طبرانی نیز روایت کرده‌اند.

ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» باب «الف ولام» باسندخود ازابن عباس روایت نموده که پیغمبر فرمود : **اَلْمَهْدِیُّ طاوُوسُ اَهْلِ الْجَنَّةِ** : مهدی طاووس اهل بهشت است . وهم‌اواز حذیفة‌بن الیمان نقلکرده که آنحضرت فرمود : مهدی‌از فرزندان من‌است . رویش چون‌ماه‌تابان ،رنگ‌بدنش عربی‌واندامش‌بنی‌اسرائیلی (۲) زمین‌را پراز عدل کندچنانکه‌پراز‌ظلم‌شده‌باشد . اهل آسمان‌وزمین‌وپرندگان هوا ازخلافت وی خشنود خواهند بودو بیست سال‌سلطنت کند .

باب نهم

مهدی ازاولادامام‌حسین (ع) است . دارقطنی‌در کتاب«الجرح‌والتعدیل» ازابوهارون عبدی روایت نموده که گفت:نزد ابوسعید خدری آمدم‌وپرسیدم‌آیا در جنك بدرشرکت داشتی ؟ گفت: آری. گفتم : آیااز آنچه ازپیغمبر ﷺ راجع بعلی وفضل‌او شنیدی برای من نقل نمیکنی ؟ گفت چرا میگویم . وقتی پیغمبر ﷺ سخت بیمار شد ، فاطمهٔ زهرا بعیادت‌آن سرور آمد ومن‌هم درسمت راست حضرت نشسته بودم،چون فاطمه ضعف زیاد پیغمبر را مشاهده کرد ، چندان گریست که قطرات‌اشك‌برصورتش‌فروریخت. پیغمبرفرمود:فاطمه‌جان ! برای‌چه گریه‌میکنی؟ عرضکرد : میترسم‌سانحه‌ای‌روی‌دهد . فرمود : نمیدانی که خداوند نظری باهل زمین‌کرد وازمیان‌آنها پدرت رااانتخاب نمود واورا بمقام‌پیغمبری‌بر گزید ، باز نظر کرد وشوهرت را انتخاب کرد و بمن وحی نمودتو را بوی تزویج کنم واورا جانشین‌خود نمایم ؟

نمیدانی خداوند بخاطرپدرت ، شوهرتورا عزیزترین امت دانسته و علمو

(۱) سنن ج ۱ ص ۲۰۸ . (۲) بنی‌اسرائیل نوعاً قوی‌پی‌و بلندقدورشیدبودند .

حلم اوازهمه آنها بیشتر و اسلامش پیشتر است ؟ فاطمه مسرور گردید وپیغمبر خواست‌همه فضائل‌ومناقبی را که‌خداوند باهلبیت موهبت کرده‌است برای اوبیان فرماید ، پس‌فرمود : فاطمه‌جان ! علی‌هشت منقبت‌دارد: ۱ - ایمان‌بخدا - ۲ایمان برسولخدا ۳ - علم‌وحکمت ٤ - همسرش‌فاطمه ٥ - ٦ فرزندانش حسن‌وحسین۷- امر بمعروف کردن‌ونهی ازمنکر نمودن وی .

فاطمه‌جان ! مااهلبیتی هستیم که خداوند شش‌فضیلت بماداده است که جزما بیکنفر ازپیشینیان نداده است ، ویکتن از آیندگان نخواهند یافت و آن اینکه پیغمبرمابهترین پیغمبران‌است واوپدرتواست،ووصی‌ما بهترین‌اوصیاست واوشوهر تواست . شهید ما بهترین‌شهداء است واوعموی‌پدرت حمزه‌است .

ودوسبط این‌امت ازماست که حسن وحسین دوفرزند تومیباشند وازماست مهدی‌این امت که‌عیسی پشت سراونماز میگذارد . آنگاه دست روی دوش حسین نهاد وفرمود : مهدی‌ازنسل این‌میباشد .

باب دهم

جود مهدی (ع) - درصحیح‌مسلم‌است که‌ابونضره گفت: نزدجابربن عبدالله انصاری بودیم واوگفت : روزی خواهدآمد که‌اهل عراق بیش‌ازیك قفیز (۱) خوراکی ویك درهم نداشته باشند گفتیم: چراچنین‌خواهد شد ؟ گفت : زیراعجم جلوگیری میکنند . سپس گفت:روزی بیاید که نزداهل شام‌بیش‌ازیك‌دینار ویك مد(۲)خوراکی نباشد ، گفتیم : چرا ؟ گفت : رومیان چنین کنند . آنگاه مدتی سکوت‌نمود ، سپس‌بگفتارخودادامه‌دادو گفت: پیغمبر (ص) فرمود: در آخرالزمان میان‌امت من‌خلیفه‌ای‌است که‌چندان‌مال بمردم‌دهد که ازشماره بیرون‌باشد (۳)

وهم مسلم در صحیح آورده است که ابوسعید خدری گفت: پیغمبر (ص)

---

(۱) قفیز ومُدّ ازاوزان استمثل کیلو ومن

(۲) شرح‌صحیح مسلم‌تألیف نووی ج۱۸ ص۳۸ .

فرمود : یکی‌ازخلفای شماخلیفه‌ای‌است که‌چندان مال‌بمردم‌میدهد که‌نتوان‌احصا کرد ؛ واین‌حدیثی‌ثابت وصحیح‌است. (۱)

ودرمسند احمدبن حنبل‌روایت شده که‌ابو سعیدخدری گفت:پیغمبر فرمود: بشمامژده میدهم که مهدی‌بهنگامیکه مردم‌باهم نزاع‌داشته باشند واوضاع متزلزل باشددرامت من‌برانگیخته شودوزمین راپرازعدل وداد کند چونانکه‌پرازظلم‌وستم شده‌باشد.ساکنان آسمان وزمین از اوراضی باشند وبالسویه اموال رامیان مردم تقسیم کند .

خداوندد‌لهای آنهارا بی‌نیازمی‌سازدوسایهٔ‌عدلش‌برسر همه گسترش مییابد تا آنجا که دستوردهد اعلان کنند کیست که بمال‌نیاز داشته‌باشد ؟ ودرآن میان فقط یك مرد برخاسته ومیگوید : منم که نیازمند میباشم . اعلان کننده‌بوی میگوید : برونزد خزینه‌دار وبگومهدی عليه‌السلام دستورداده که بمن مال دهی . خزینه دار پول بسیاری دردامن اوریخته ومیگوید:بردار ! ولی‌اواز حملش‌عاجز میماند وپشیمان میشود ؛ ومیگوید : من‌ازلحاظ نیروی‌بدنی بسیارقوی هستم‌وبااین وصف‌ازبردن این پولها ناتوان میباشم وآنرا نمیپذیرد . ولی‌باو گفته میشود : چیزی راکه ما بکسی‌دادیم پس‌نمیگیریم ! مهدی هفت‌یاهشت یانه‌سال بدینگونه سلطنت میکند و بعدازوی دیگرزندگی لذتی‌ندارد .

کنجی‌شافعی میگوید : این حدیث صحیح‌وحسن‌است‌ونزداهل حدیث‌مسلم میباشد وشیخ‌اهل حدیث (احمدبن‌حنبل) درمسند خود آنرا نقل کرده است (۲) وهم‌این روایت که درمسنداحمدحنبل است ، همان روایتی است که اجمال‌آن در صحیح‌مسلم نقل شده و هردوباهم‌توافق دارد .

ونیزحافظ ابونعیم ازابوسعید خدری‌نقل کرده که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: در آخرالزمان وپیدایش آشوبها مردی بسلطنت خواهد رسید که بخشش وی برای

---

(۱) مدرک‌سابق‌ص۳۹

(۲) مسنداحمدحنبل ج۳ ص۳۷ و۵۲ باانداك تفاوتی .

همه گواراست .

باب یازدهم

مهدی (ع) عیسی‌نیست. ابن ماجه از امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب ﷺ روایت کرده که‌فرمود : بپیغمبر ﷺ عرضکردم : آیامهدی‌ازما آل‌محمداست‌یااز نسل‌دیگران میباشد ؟ پیغمبر ﷺ فرمود : اوازماست .خداونددین‌خودرا بوسیلهٔ اوختم کند چنانکه بوسیلهٔ‌ما گشود (۱) . مردم‌بوسیله ما از آشوبها نجات یابند ، چنانکه بوسیلهٔ‌ما‌ازشرك‌وبت‌پرستی رهائی یافتند ، وهم‌بوسیلهٔ ماخداوندلهای آنها رابعد از دشمنیها وآشوبگریها باهم پیوند دهدچنانکه‌بوسیله مادلهای آنهارا پس از عداوت آلوده‌بشرك پیوندداد وآنهارا باهم‌برادردینی نمود.

ابن ماجه میگوید : این‌حدیث حسن و عالی است . حفاظ‌محدثین آنرا در کتابهای خودآورده‌اند . طبرانی آن را در «معجم اوسط» نقلکرده و ابونعیم در «حلیةالاولیاء» روایت‌نموده (۲) ، وعبدالرحمن‌بن حاتم‌نیز در«عوالی» خودآورده است .

وهم‌ابن ماجه ازجابربن عبدالله انصاری نقلکرده که پیغمبر ﷺ فرمود : چون‌عیسی‌بن‌مریم ازآسمان‌فرودآید ، مهدی امیر آن عده(که درآخرالزمان با وی قیام می کنند) بوی میگوید : بیاپیشنماز ماباش ! عیسی میگوید : شما هر کدام نسبت به‌دیگری امیر وپیشوا‌هستید ، و این کرامت خداوندبرای‌امت‌پیغمبر اسلام‌است .

ابن ماجه میگوید : این‌حدیث‌صحیح وحسن‌است . حارث‌بن‌ابی اسامه‌آن رادرمسند خودآورده وحافظ‌ابونعیم‌در(مناقب‌المهدی)نقلکرده ، این روایت دلالت

---

(۱) دراین‌باره درباب‌سی‌ام سخن‌خواهیم گفت .

(۲) هیثمی درمجمع‌الزوائد ج۷ ص۳۱٦ نیزآنرا نقلکرده است .

(۳)

دارد که مهدی غیر از عیسی بن مریم است . فقط در روایت علی بن محمد خالد جندی است که مهدی همان عیسی بن مریم است !

شافعی گفته است: که وی در حدیث سهل انگار بود و من گویم : روایات در بارهٔ مهدی بحد تواتر و استفاضه(۱) رسیده که او هفت سال سلطنت مینماید ، وزمین را پر از عدل می کند و با عیسی بن مریم قیام می نماید و عیسی علیه السلام بوی در کشتن دجال در باب «لُدّ» فلسطین کمك خواهد کرد . مهدی با مردم نماز میگذارد وعیسی بوی اقتدا مینماید.

شافعی این حدیث را در کتاب «الرسالة» نقل کرده است ولی سندش طولانی است شافعی گفته است: اهل حدیث اتفاق دارند ، حدیثی که راوی آن در نقلش معروف بسهل‌انگاری باشد ، مورد قبول نخواهد بود .

باب دوازدهم

پیغمبر (ص) اول، عیسی (ع) آخر ومهدی در وسط قرار دارد. ونیز از ابن ـ عباس روایت نموده که پیغمبر (ص) فرمود : **لَنْ تَهْلِكَ اُمَّةٌ اَنَا فِي اَوَّلِهَا وَعِيسَى فِي آخِرِهَا وَ الْمَهْدِيُّ فِي وَسَطِهَا** «امتی که من در اول و عیسی در آخر و مهدی در وسط آنها باشیم ، هرگز بهلاکت نمی‌افتند» : این حدیث حسن را حافظ ابو نعیم در «عوالی» خود واحمد بن حنبل درمسند نقلکرده اند .

واینکه میفرماید : عیسی در آخر آن است ، مقصود این نیست که عیسی بعداز مهدی (ع) میماند ، چه بعللی این درست نیست. **اول** اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده است : بعداز مهدی زندگی لذت وخیر ندارد. **دوم** اینکه مهدی امام آخر الزمان است ، ودرهیچیك ازاحادیث ، بعداز اوامام دیگری ذکر نشده است وممکن نیست که مردم بعدازمهدی بدون امام باشند .

پس اگر گفته شود : بعد از او عیسی امام امت است ، با گفتهٔ پیغمبر که

(۱) معنی حدیث متواتر ومستفیض درپاورقی چندصفحه بعدخواهدآمد .

میفرماید : «بعداز مهدی‌خیری در زندگی نیست» نمیسازد .

زیرا اگرعیسی درمیان قومی باشد ، معنی‌ندارد که خیرازمیان آنها برود، واگر گفته‌شود عیسی علیه‌السلام بعنوان نیابت مهدی‌میماند ، مقام پیغمبری وی بانیابت امام وفق نمیدهد ، واگر بگویند بالاستقلال بر مردم امامت خواهد کرد ، باز صحیح نیست ؛ زیرا این‌توهم برای عوام امت‌اسلام‌پیش‌میآید که دین اسلام‌بآئین مسیحیت انتقال‌یابد ، واین کفر است ! .

پس‌لازم است که روایت‌را درست معنی کنیم . بنظرمن معنی روایت اینست که پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله میفرماید : نخستین دعوت کنندهٔ باسلام‌من‌ومهدی دروسط‌وعیسی درآخر آن خواهدبود . وهم ممکن است مقصود از « وَالْمَهْدِیُّ اَوْسَطُها » این باشد که مهدی بهترین امت اسلام است ، زیرا او امام این امت میباشد و بعد از ظهور او عیسی از آسمان فرود آمده و او را تصدیق کرده و بسوی کمك ومساعدت نموده‌صحت‌ادعای‌امام‌را برای‌مردم اثبات میکند. بنابراین مطابق‌روایت مزبور عیسی آخرین‌مُصَدِّق مهدی‌موعوداست .(۱)

مؤلف کشف‌الغمه مینویسد : اینکه دانشمندمزبورمیگوید : معنی«اوسطها» یعنی مهدی‌بهترین امت‌اسلام است ، این توهم راپیش میآورد که وی از علی علیه‌السلام بهتر باشد درصورتیکه این‌را هیچکس نگفته‌است . آنچه بنظرمن میرسداینست که پیغمبر نخستین دعوت کنندهٔ باسلام است ، وچون مهدی پیرو پیغمبر ودین اوست بعلت‌پیوندی که باحضرتش دارد درردیف دعوت کنندگان ، او را نفر وسط قرار داده وعیسی علیه‌السلام راکه صاحب دین دیگری بوده ومعهذا در آخرالزمان مردم را بدین (اسلام) دعوت میکند ، جا دارد که آخرین داعیان در بین امت خود

(۱) علّامه نامی مرحوم‌سیدمحسن‌امین‌عاملی در قسمت‌دوم جلدچهارم‌اعیان‌الشیعه،صفحه۳۸۸ مینویسد : آمدن‌مهدی (ع) قبل‌ازنزول عیسی است ؛ بنابراین مهدی در وسط‌خواهد بود ؛ ومنظورازوسط‌ماقبل آخراست و وسط حقیقی نیست . چون عیسی (ع) بعد از مهدی میآید درآخر خواهد بود ، وبودن وی‌با مهدی منافاتی‌ندارد . پس‌دراین روایت‌دلیلی نیست که عیسی بعد از مهدی می‌ماند .

بخواند والله اعلم .

باب سیزدهم

کنیهٔ مهدی واینکه خوی مهدی چون خوی پیغمبر است .

حذیفه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود : « اگر از عمر دنیا جز یك روز نمانده باشد ، خداوند در آن روز مردی را برانگیزد که نامش نام من و خویش خوی من و کنیه اش ابوعبدالله باشد» این حدیث حسن و عالی است . معنی «خویش خوی من» درعبارت پیغمبر (ص) از بهترین کنایات است واشاره بانتقام مهدی از کفار میباشد، چنانکه پیغمبر چنین کرد . وخدا فرموده : اِنَّكَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ (۱)

باب چهاردهم

قریه ای که مهدی از آنجا ظهور کند (۲) ابونعیم اصفهانی در «عوالی» آورده است .

باب پانزدهم

ابری که برسر مهدی سایه میافکند (۳) .

باب شانزدهم

فرشته ای که با مهدی است (٤) این حدیث حسن را حفاظ پیشوایان اهل حدیث نقلکرده اند . مانند ابونعیم وطبرانی وغیرهم .

باب هفدهم

اوصاف مهدی و رنگ وی ، اندام او وخال صورتش (٥) بسیاری از علمای حدیث

---

(۱) منظور کنجی شافعی اینست که : مهدی (ع) مانند پیغمبر اکرم (ص) بادشمنان خود که دشمنان خدایند می جنگد وآنها را سرکوب ونابود میسازد : واین معنی باخوی نیکو ورأفت آنحضرت منافات ندارد . چنانکه خداوند درعین اینکه به پیغمبر میفرماید : قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً باین خطاب هم مفتخر ساخته است که : اِنَّكَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ .

(۲) درصفحهٔ ۲۹٤ (۳) (٤) (٥) درصفحهٔ ۲۹٤ گذشت ، و فقط سلسله سند روایات این ابواب کمی باهم فرق دارد .

آنرا روایت کرده‌اند .

باب هیجدهم

خال روی او . لباس وی . فتح بلاد شرك بوسیلهٔ او . مهدی چهل ساله است (۱) همه را طبرانی درمعجم کبیر نقلکرده .

باب نوزدهم

دندان مهدی (۱) حافظ ابو نعیم درعوالی آورده است .

باب بیستم

فتح قسطنطنیه بدست مهدی (۲) ابو نعیم نقلکرده و گفته است بی شك این فاتح مهدی موعود است .

باب بیست و یکم

ظهور مهدی بعداز پادشاهان ظالم است (۳) ابو نعیم درفوائد وطبرانی درمعجم اکبر آنرا روایت کرده است .

باب بیست و دوم

مهدی (ع) پیشوای صالح است (۵) حافظ ابو نعیم اصفهانی آورده است .

باب بیست و سوم

تنعم امت اسلام درعصر مهدی . (٦)

---

(۱) درصفحه ۲۹۳ گذشت (۲) و (۳) و (٤) درصفحه ۲۹۹ گذشت .
(۵) و (٦) درصفحه ۲۹۷ گذشت .

باب بیست وچهارم

مهدی خلیفةالله است . (۱)

باب بیست و پنجم

در اینکه مهدی (ع) از زمان غیبتش تا کنون زنده و باقی است و هیچگونه اشکالی در بودنش نیست بدلیل حیات عیسی وخضر و الیاس ازاولیاءالله وزنده بودن دجال وشیطان ازدشمنان خداوند ، چه‌این‌عده باستناد کتاب و سنت تا کنون زنده میباشند . اهل‌حدیث دراین مورد اتفاق‌دارند . ولی بودن‌مهدی رامنکرند ! آنها از دونظر وجود مهدی را انکار کرده‌اند یکی بعلت طول زمان غیبتش و دیگری بودن‌وی‌درسرداب ، بدون‌اینکه کسی آب‌وغذائی برای‌او بیاورد . ومیگویند که‌این عادتاً محال‌است .

دلیل زنده بودن مهدی موعود (ع)

سپس‌مؤلف کتاب مذکور محمدبن یوسف‌بن محمد کنجی شافعی میگوید : باامداد الهی‌در حل‌این‌مشکل میگوئیم : دلیل‌زنده‌بودن عیسی ؑ از قرآن آیهٔ شریفه **وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ** (۲) یعنی: تمام اهل کتاب‌پیش‌از مرگ‌عیسی‌وقبل‌ازروزقیامت‌بوی‌ایمان‌میآورندواو بر آنها گواه‌میباشد ، درصورتیکه همه میدانیم که‌نصاری‌واهل کتاب ازموقع نزول این آیه تا کنون‌ایمان‌باو نیاورده‌اند . پس ناچار باید که‌در آخرالزمان باشدواز اخبارپیغمبر (سنت) یکی‌اینکه‌مسلم درصحیح ضمن‌حدیث مفصلی‌دربارهٔخروج‌دجال‌میگوید : پیغمبر فرمود : . . . پس عیسی‌بن‌مریم‌درمشرق دمشق‌جنب‌منارهٔسفیدمابین «مهروده» درحالیکه‌دودست‌خودرا

---

(۱) صفحه ۲۱۸ (۲) نساء ۱۵۷

روی‌شانهٔ دوفرشته‌نهاده فرودمی‌آید و قبلانیز گذشت که پیغمبر فرمود : چگونه خواهیدبود وقتیکه عیسی‌بن‌مریم درمیان‌شمافرود می‌آید وامام‌شما نیز میان شما باشد ؟ ... ودربارهٔ خضروالیاس‌نیز محمدبن‌جریر طبری‌میگوید : آنهادر زمین میگردند .

ونیز مسلم‌در کتاب «صحیح» ازابوسعید خدری نقل میکند که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ضمن‌حدیثی طولانی که دربارهٔدجال برای‌ما بیان‌میکردفرمود : اوقدم‌بکوچه‌های مدینه نمیگذارد. بلکه‌بشوره‌زاری نزدیك‌مدینه‌روی‌میاورد . در آنموقع مردی که بهترین‌خلق است‌بسوی‌اومیرودومیگوید : میدانم که‌تو همان‌دجال‌هستی که‌پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بماخبرداده‌است !

دجال‌بمردم میگوید : اگرمن‌این‌مرد را کشتم‌سپس زنده کردم آیا باز در حقانیت من‌تردید خواهید کرد ؟ مردم‌میگویند : نه ! آنگاه‌آن مرد رامیکشد و سپس‌زنده‌میگرداند . چون‌آنمرد(درظاهروبنظرمردم) زنده‌میشود ، میگویدبخدا سوگند من درشناختن‌تواز خودت‌بیناترم (یعنی تورا ساحری بیش نمیدانم) دجال دوباره‌آهنك کشتن‌اومیکند ولی‌کاری‌ازپیش‌نمیبرد .

ابو اسحق ابراهیم بن سعد گفته است : گویند این‌مرد (که‌دجال بظاهر اورامیکشد)خضرپیغمبر است . روایت‌مذکور را عیناً مسلم درصحیح خود آورده است .

ودلیل برزنده بودن دجال روایت «تمیم داری» است که حدیثی حسن و صحیح(۱) میباشدومسلم درصحیح خودآورده و گفته‌است ؟ این‌روایت‌صریح‌درزنده

---

(۱) اگرراویان حدیث دوازده امامی‌باشند ویکی‌ازامامان‌آنهارابعدالت ستوده‌باشد حدیث آنها «صحیح» است ، واگر ذرست تعدیل نشده باشند یامدحی دربارهٔهمه‌یابرخی ازآنان نرسیده ولی‌عدهٔ دیگربعدالت ستوده شده‌اندآن حدیث را «حَسَن» وچنانچه‌مدح و ذم‌تمام راویان یابعضی ازآنها معلوم نباشد حدیث را «قوّی» ودرصورتیکه همه‌یابرخی از راویان دوازده امامی‌نباشند ولی‌عدالت همگی محرزباشد، حدیث‌را«موثّق» گویند واگر←

بودن دجال است .

و دلیل بر وجود شیطان آیات قرآن مجید است مانند این آیه : «قالَ رَبِّ فَانظِرني اِلي يَوْمِ يُبْعَثُونَ . قالَ اِنَّكَ مِنَ المُنظَرِينَ اِلي يَوْمِ الوَقْتِ المَعْلُومِ (۱)

یعنی : شیطان (پس از سرپیچی از فرمان خداوند وغضب پروردگار نسبت بوی) گفت خداوندا ! بمن مهلت ده تا روزیکه بندگانت برانگیخته شوند . خدافرمود : تو ازجملهٔ مهلت داده شدگانی تا روز وموقع معلومی .

دلیل عقل ونقلی بر وجود امام زمان (ع)

ودلیل بودن مهدی موعود . ازقرآن مجید آیهٔ شریفهٔ «لِيُظْهِرَهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ» است (۲) . سعیدبن جبیر روایت کرده که مقصود مهدی است که ازعترت فاطمه (ع) میباشد . و کسیکه گفته است مقصود عیسی است مطابق آنچه گفتیم باهم منافات ندارد . مقاتل بن سلیمان و مفسرین پیروان او گفته اند : مقصود خداوند از آیهٔ «**وَاِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ** (۳) »مهدی آخرالزمان است که بعدازظهور اوعلائم روزقیامت آشکارمیشود .

و پاسخ کسیکه از راه طول زمان غیبت ، منکر مهدی (ع) شده ، بدوگونه

← هیچیك این چهارقسم نبود. خبر «ضعیف» است . ضمناً اگرعلما به مضمون روایت عمل کنند و مشهورشود ، «مقبول» واگر تمام افرادراویان درحدیث ذکرشوند «مُسْنَد» وچنانچه ازسلسلهٔ سندیکنفر یا بیشتر افتاده باشد «مُعَلَّق» وهرگاه ازآخر آن یك تن یا بیشترمذکور نباشد «مُرسَل» است . واگر ازوسط یکنفرحذف شود « منقطع» وچنانچه بیشتر باشد «مُعْضَل» واگرهرراوی را بالفظ «از» وبعربی «عن» ذکر کنند حدیث «مُعَنْعَن» واگر نام معصوم نبرده باشد حدیث «مُضْمَر» واگرسلسلهٔ سندکوتاه باشد «عالی» است .

(۱). حجر ۳٦

(۲) در صفحه ۲٥٦ گذشت

(۳) زخرف – ٦۱

است : یکی نقلی و دیگری عقلی. درجواب نقلی گوئیم از روایات گذشته دانستیم که سه نفر در آخرالزمان خواهند آمد و هیچکدام جز مهدی پیشوا نیست. زیرا وی امام مردم است و عیسی پشت سر او نماز میگذارد و سومی که دجال است ، و بودنش نزد اهل حدیث (از شیعه وسنی) مسلم میباشد.

واما جواب عقلی، میگوئیم : بودن ایشان درطول این مدت از دو حال بیرون نیست : یا بودن آنها مقدور خداوند هست ، ویا محال میباشد، ومقدور خدا نیست که آنها را در این مدت طولانی زنده نگاه دارد. قسم دوم باطل است. زیرا خداوندی که مخلوقات را از نیستی بهستی آورده و بعد فانی میگرداند و بعد از فنا دو باره بصورت نخست برمیگرداند. البته نگاه داشتن آنها در حیطهٔ قدرت او خواهد بود. ودر اینصورت که بودن آنها مقدور خداوند است از دو حال بیرون نیست ، یا بودن آنها باختیار خداست ویا بمیل مردم میباشد. بدیهی است که بسته بمیل مردم نیست، زیرا اگر مردم چنین قدرتی داشته باشند ، برای یکی از ما ممکن بود که خود یا فرزندمان همیشه زنده بمانیم. در صورتیکه میدانیم این معنی برای ما حاصل نمیشود واز قدرت ما خارج است.

پس ناچار باید بگوئیم بقای آنها درطول این مدت باختیار ذات مقدس الهی است.

ونیز بودن آنها ازدوحال بیرون نیست. یا علتی دارد ویا بدون علت است. اگر بدون علت باشد بی حکمت خواهد بود ، وچیزی که حکمت ندارد داخل افعال الهی نمیباشد. پس ناچار باید بقای آنها بواسطه علتی باشد که حکمت الهی اقتضا دارد. دلیل بقای عیسی را در تفسیر آیهٔ «وان من اهل الکتاب . . . » بیان داشتیم ودرخصوص بقای دجال لعین میگوئیم : علائم او را که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده : مردی است یك چشم و کوهی از غذا در همه جا باوی است. تاکنون واقع نشده ؛ پس ناچار باید آمدن وی، در آخرالزمان باشد.

ودلیل بر وجود امام مهدی علیه السلام میگوئیم : از موقعیکه غیبت فرموده تا کنون آنطور که اخبار مژده داده است ، زمین پر از عدل وداد نشده بنابراین باید

این علائم درآخرالزمان ظاهر گردد . این بودآنچه باعث بقـای عیسی ومهدی (علیهماالسلام) ودجال علیه‌اللعنه شده‌است . پس‌وقتیکه عیسی ودجال زنده میباشند ومحدثین اهل‌تسنن هم‌آنرا قبول دارند ، چه مانعی‌دارد مهدی که یادگار پیغمبر اسلام‌ونماینده اوست‌هم باختیار وقدرت الهی‌زنده‌باشد ؟ علی هذا بودن وی ازآن دواولیتراست . زیرا بقای مهدی که‌امام‌آخرالزمان‌است وزمین راپراز عدل وداد میکند ، شایدمصلحتی برای‌مکلفین‌داشته‌باشد واز ناحیهٔ خداوند نسبت ببندگانش لطف باشد (۱) .

وجود وخروج دجال هرچند موجب‌فساد عقیدهٔ‌مردم میشود ، چه‌وی ادعای خدائی‌میکند ومردم رابقتل می‌رساند لیکن بقای اوخود امتحانی است که طی‌آن دیندار و گناهکار ومصلح ومفسداز هم‌تمیز داده میشوند .

همچنین بقاء عیسی تاکنون وآشکار شدن وی درآخرالزمان ، خود باعث ایمان آوردن اهل کتاب وتصدیق خاتمیت پیغمبر اسلام است . ایمان مؤمنین را تحکیم وادعای امام رانزد منکرین تصدیق میکند . بدلیل اینکه پشت سرحضرت نمازمیگذارد واورایاری میکندومردم رابدین اسلام دعوت‌مینماید پس بقای مهدی علیه‌السلام اصل‌وآمدن عیسی وخروج دجال فرع‌آن میباشد . . .

وپاسخ کسانیکه از راه‌بودن وی درسرداب ، منکر وجود اوشده‌اند نیز بدو گونه‌است : یکی‌اینکه (بعقیده محدثین) عیسی علیه‌السلام نیز درآسمـان است ، بدون اینکه‌در روایتی‌وارد شده باشد که کسی‌آب ونان برای اومیبرد ، درحالیکه اوهم مانند مهدی علیه‌السلام بشر است ! وقتیکه بودن وی بدینگونه درآسمان نزد منکرین مسلم‌باشد ، بودن‌مهدی در سرداب نیز اشکال ندارد !

اگربگوئی : عیسی علیه‌السلام راخداوند ازخزانهٔ غیبش غذا میدهد .

میگویم : اگر خداوند مهدی‌را نیزاز خزانهٔ غیبش غذادهد ، خزانهٔ او

(۱) معنی لطف دریکی ازپاورقی‌های باب‌هفدهم معلوم‌میگردد .

خالی نخواهد شد!

اگر بگوئی : عیسی (بواسطهٔ عروج بآسمان) ازطبیعت بشری خارج شده (یعنی محتاج بخورد وخوراك نیست) وبامهدی فرقدارد.

میگویم : این درست نیست ، زیراخداوند دربارهٔ اشرف مخلوقات میفرماید : «**قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ اِلَيَّ** (۱) یعنی پیغمبر! بگومن نیز بشری مانند شماهستم با این فرق که بمن وحی میشود.

اگر بگوئی : این طبیعت ثانوی را عیسی در عالم بالا پیدا کرده.

میگویم : این ادعا محتاج باثبات است ودلیلی براثبات ندارد . . . (۲)

مؤلف : ابن اثیر در کتاب «جامع الاصول» ازچند کتاب صحیح اهل تسنن ازابو هریره وجابربن عبدالله انصاری وعبدالله مسعودوعلی (ع) وام سلمه وابو سعید خدری وابواسحق ، ده روایت معتبر درباره ظهورمهدی ونام واوصافش ونماز گذاردن عیسی درپشت سراو ، ذکر کرده که ما برای رعایت اختصار ازنقل آن خود داری می کنیم .

ثعلبی درتفسیر(حمعسق) باسند خرداز پیغمبر روایت کرده که فرمود: «سین» سناورفعت امرمهدی است و«ق» قوت عیسی درموقع آمدن ازآسمان است که نصارای متمرد را میکشد و کنیسه هاراویران میکند!

وهم ثعلبی ازپیغمبر روایت نموده که فرمود : مهدی اصحاب کهف رامیخواند وخداوندآنهارا زنده میگرداند. آنگاه دوباره بخواب میروند ودیگر تاروز قیامت

(۱) کهف آیهٔ ـ ۱۱۰

(۲) دراینجا علامهٔ مجلسی (ره) قسمتی ازاحادیث گذشته رابنقل کشف الغمه ازمحمدبن طلحه شافی ازگروهی ازدانشمندان اهلسنت مانند : ابو داود ؛ ترمذی ، قاضی حسین بن مسعود بغوی ، محمدبن اسماعیل بخاری ، ثعلبی ومسلم واوازکتاب طرائف سیدبن طاووس نقل ازمناقب ابن مغازلی شافعی بطرق مختلف ازپیغمبر (ص) نقل میکندکه برای تسهیل مطالعه خوانندگان وعدم تکرار ازترجمه آن خودداری کردیم .

بیدار نمیشوند.

مؤلف: سیدبن‌طاووس(۱)از کتاب جمع بین صحاح ششگانهٔ اهلسنت وهم از کتاب

---

(۱) درمیان دانشمندان شیعه چهار نفر مشهوربه « ابن طاووس » میباشند. خاندان آنها ازبزرگترین خاندان علمی شیعه است وجزاینان فقهاء ومحدثین ومتکلمین وادبای دیگری هم ازمیان آنان برخاسته وآثار ذیقیمتی بیادگار گذارده‌اند.

نخست سید عظیم‌الشأن رضی‌الدین علی‌بن‌موسی بن‌جعفر بن‌طاووس حسنی حسینی متوفی بسال ٦٦٤ که‌مفخر این دودمان وازپارساترین دانشمندان عالیقدرماست. علامهٔ حلّی در کتاب «منهاج‌الصلاح» فرموده‌است: «اورا ازتمام دانشمندان عصرعابدتر دیدم» کتاب «کشف‌المحجة» «طرائف» «مصباح الزائر» «لهوف» «سعد السعود» «مهج الدعوات» «اقبال» «جمال الاسبوع» ازتصنیفات اوست.

دوم ـ برادر وی جمال‌الدین احمدبن موسی متوفی درسنهٔ ٦٧٣، فقیهی بزرگ ومحدثی بلندپایه واستاد علامهٔ حلی است قریب هشتاد جلد تصنیفات نفیس و گرانمایه دارد. مانند «البشری» درفقه درشش جلد و« الملاذ» چهارمجلدنیز درفقه و«شواهدالقرآن».

سوم ـ فرزنداو غیاث‌الدین سیدعبدالکریم بن احمدبن‌موسی متوفی بسال ٦٩٣ علامه نوری درخاتمهٔ مستدرك مینویسد: وی نادرهٔ زمان و اعجوبهٔ روزگار بود. در تمام علوم عصر دست‌داشته ودرعبادت گوی‌سبقت ازهمه‌کس ربوده وهمانند سایر دانشمندان خاندان خودبسیار خوش‌رفتار ونیکو سخن ومردم دار بوده است. درذکاوت و استعداد سرشار وحافظهٔ قوی درعصر خود نظیر نداشته بطوریکه دریازده‌سالگی باندك زمانی قرآن مجیدرا حفظ نمود. کتاب «الشمل المنظوم» وکتاب «فرحة الغرّی» ازجملهٔ تصنیفات اوست.

چهارم ـ رضی‌الدین علی‌بن رضی‌الدین علی‌بن‌موسی مؤلف کتاب «زوائدالفوائد» که علامهٔ مجلسی روایت مشهور فضیلت نوزدهم ماه ربیع‌الاول‌را ازآن نقل میکند.

باید دانست که‌اینان همه ازجانب مادر نوادهٔ شیخ‌طوسی پیشوای‌مجتهدین شیعه‌هستند زیراجعفر جدرضی الدین اول‌داماد شیخ طوسی علیه‌الرحمه‌بوده‌است. بعلاوه مادر سید رضی الدین وجمال الدین نیز دختر فقیه‌مشهور ورآم‌ابن ابی‌فراس‌مؤلف کتاب « مجموعه ورآم » است وبدینگونه این خاندان اصیل ازلحاظ حسب ونسب ازجانب‌پدرومادر امتیازی‌مخصوص دارند.

فردوس ومناقب ابن‌مغازلی ومصابیح ابومحمدحسین بن مسعود فرآء، بسیاری‌ازروایات گذشته‌را نقلکرده‌است،وسپس‌میگوید: یکی‌ازعلمای شیعه کتابی بنام «کشف‌المخفی فی‌مناقب المهدی» تصنیف کرده که‌بدست من رسیده‌ویکصدوده روایت‌بهتر‌از آنچه نقلکردیم‌ازطرق محدثین وعلمای مذاهب‌چهارگانه اهل تسنن آورده است ، که بملاحظه اختصار ورعایت حال خوانندگان از نقل آن نیز خودداری نمودیم ، چه‌برخی ازروایات گذشته که نقلکردیم خواننده رااز‌تفصیل بیشتر بی‌نیازمی کند و همانها برای‌اهل‌انصاف وعقل‌سلیم ، کافی‌خواهد بود .

دراین‌جا فقط اسامی دانشمندانی که یکصدوده حدیث مزبوررادرکتب خود آورده‌اند میآوریم تااهل‌توفیق‌باتحقیق ازمظان آن‌مستحضر گردند :



نام مؤلف	نام کتاب	عدد احادیث
بخاری	درکتاب صحیح	۳ حدیث
مسلم	» » صحیح	۱۱ »
حمیدی	» » جمع‌بین‌صحیحین	۲ »
زیدبن‌معاویهٔ عبدری	» » جمع‌بین صحاح سته	۱۱ »
عبدالعزیزعُکبُرَی	» » فضائل‌الصحابه	۷ »
ثعلبی	» » تفسیر	۵ »
ابن‌قتیبه	» » غریب‌الحدیث	۶ »
ابن شیرویه دیلمی	الفردوس	٤ »
حافظ‌ابوالحسن‌دارقطنی	مسندفاطمه (ع)	٦ »
» » »	مسندعلی علیه‌السلام	۳ »
کسائی	المبتداء	۲ »
حسین بن‌مسعودفراء	المصابیح	۵ »

نام‌مؤلف	نام کتاب	عدد احادیث
ابوالحسن منادری	الملاحم	۳٤ »
حافظ ابن مطیق	از کتاب وی	۳ »
محمدبن‌اسماعیل‌فرغانی	الرعایة لاهل‌الروایة	۳ »
حمیدی (نامبرده)	خبر سطیح	۲ »
یوسف‌بن عبدالبر نمیری	استیعاب	۲ »

گفتار سید بن طاووس

سیدبن‌طاووس سپس‌میگوید : جلددوم‌سنن ابن ماجهٔ قزوینی را که تاریخ کتابت آن سنهٔ ۳۰۰ هجری یعنی‌زمان مؤلف‌است مابدست آورده‌ایم . در کتاب نامبرده‌روایات بسیاری‌دربارهٔملاحم (پیشینی‌ها) منجمله هفت حدیث درباب (ظهور مهدی)باسلسلهٔسندنقلکرده‌است که وی‌ازفرزندان فاطمه(ع)است وزمین‌راپرازعدل میکندچنانکه پرازظلم‌شده‌باشد .

وهم سیدبزرگوار مزبور میگوید : کتابی دیگر بنام (المقتص علی محدث الاعوام‌لنباءملاحم غابرالایام)تلخیص‌ابوالحسین احمدبن‌جعفربن محمد منـادری بدست آوردیم کـه در زمان مؤلفش نوشته شده . درآخر آن نسخه نوشته بود : «در سنهٔ ۳۳۰ ازتألیف آن فراغت حاصل شد» در آن کتاب هیجده روایت باسند ازپیغمبر دربارهٔقیام وظهور حتمی‌مهدی علیه‌السلام و اوصاف‌آنحضرت و این کـه اواز اولادفاطمه زهـراء (ع) دختر پیغمبراست واوزمین را پـراز عدل می کند ، نقل کرده‌است .

سپس‌سیدبن طاووس چهل حدیثی را که حافظ ابونعیم اصفهانی‌در توصیف مهدی موعودجمع‌آوری‌نموده و ماآن‌را از(کشف‌الغمه)نقل کردیم ، آورده‌آنگاه‌فرموده است : احادیث را جع بمهدی که دانشمندان اهل تسنن روایت کرده‌اند یکصد و پنجاه وشش حدیث‌است

وآنچه‌شیعه دراین‌باره نقل کرده‌اند : بایددرچند جلد تدوین‌شود(۱)

محمدبن طلحه‌شافعی‌حدیث«اسمه‌اسمی واسم‌ابیه‌اسم‌ابی » رااز صحیح‌ابوداود نقل‌میکندوسپس‌میگوید : «اگر گفته‌شود. اسم‌پدرمهدی (ع) بانام‌پدرپیغمبر تطبیق نمیکند ؟ سپس‌بادومقدمه جواب‌داده‌و میگوید : اول‌اینکه رمیان عرب‌لفظه‌پدر» (أب) بجای «جد» استعمال‌میشودمثل اینکه خدا درقرآن میفرماید : **مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ** واززبان یوسف حکایت میکند که گفت «و اتبعت‌ملة آبائی‌ابراهیم». ودر حدیث است که شب معراج ، جبرئیل بپیغمبر (ص) گفت : این‌پدر تو ابراهیم است .

دوم‌اینکه کلمه«اسم»به کنیه‌وصفت‌هم‌اطلاق‌میشود.چنانکه‌بخاری‌ومسلم‌روایت کرده‌اند که پیغمبر نام علی (ع) راابوتراب گذاشت وهیچ‌اسمی‌راهم‌بمثل‌ابوتراب دوست‌نمیداشت !

بنابراین‌چون حجت‌غائب‌ازاولاد امام‌حسین‌علیه‌السلام‌است‌پیغمبر بااین‌جمله مختصراشاره باین‌معنی کرده است . زیرا کنیهٔ امام حسین (ابو عبدالله) و اسم پدر پیغمبرهم (عبدالله) بوده‌است» .

مؤلف : یکی‌ازعلمای‌معاصر توجیه دیگری نموده‌و گفته‌است: کنیه امام حسن‌عسکری‌ابومحمدوعبدالله پدرپیغمبرهم ابومحمد بوده‌است و کنیه هم داخل در عنوان «اسم»است .

ولی‌ظاهراینست که «أبی» تصحیف«ابنی» است(۲)

---

(۱) نگاه‌کنیدبه باب بیست و یکم همین‌کتاب و پاورقی ما در بارهٔ شخصیت و کلای حضرت وپاسخ یاوه سرائیهای احمدکسروی درکتاب(شیعیگری)یا(بخوانیدوداوری‌کنید)

(۲)درپاورقی‌صفحه۱۲۳ به‌تفصیل‌دراین‌باره‌سخن گفتیم، گویاقسمت‌اخیر آن که‌ازمحدث نوری نقل‌کردیم ، عیناً سخن علامهٔ مجلسی است . ولی‌این چندسطر را مادرچاپ نخست ترجمه‌نکرده‌بودیم،لذادرآنجا ازنجم‌الثاقب نقل‌کردیم . اینکه‌برای‌اینکه گفته مؤلف هم عیناً ترجمه‌شود درمتن‌هم آمده‌است وخوشوقتیم که نظرمابانظریهٔ مؤلف‌مطابق‌درآمده و←

علمای ما به «تواتر» نقل کرده‌اند که ولادت مهدی ﷺ بطور پنهانی بوده. زیرا روایات راجع بسلطنت ودولت او وغلبهٔ وی برهمهٔ کشورها وتمام مردم وشهرها، برای عموم روشن و بدین سبب ولادت او توأم باخطر وترس بوده، مانندولادت حضرت ابراهیم وموسی علیهما السلام.

این معنی راشیعیان ازراه ارتباط واتصال بپدران آنحضرت میدانستند. چه هر کس باقومی معاشر باشد ازدیگران آشناتر باحوال واسرار آنهاست، همچنانکه اصحاب شافعی ازسایر علمای مذاهب چهارگانهٔ اهلسنت آشناتر بحال اوهستند. بعلاوه امام زمان رابسیاری از اصحاب پدرش امام حسن عسکری ﷺ دیده وازوی اخبار و احکام روایت کرده‌اند.

ازاین گذشته حضرت وکلائی داشته که اسم ونسب ووطن آنهامعلوم ومعروف بوده وآنها معجزات وکرامات وجواب مسائل مشکله وبسیاری از اخبارغیبیه راکه آنحضرت ازجدش پیغمبر روایت نموده، نقلکرده‌اند. یکی از آنها عثمان بن سعید عمری است که درقطقطان واقع درسمت غربی بغداد مدفون میباشد. ودیگرفرزندش ابوجعفرمحمدبن عثمان ودیگر ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی وچهارمی علی بن محمد سیمری رضی الله عنهم است.

نصربن علی جهضمی (۱) بروایت علمای چهار مذهب اهل تسنن، احوال چهارنفرمذکورو اسامی آنهاراواینکه هرچهارنفر ازوکلای مهدی(ع)بوده‌اند ذکر نموده‌است.

← این روایت بفرض اینکه درست باشد جمله (اسم ابیه اسم ابی) در اصل (اسم ابیه اسم ابنی) بوده، چون پیغمبر میدانسته که بعضی ازسادات اولاد امام حسن مانندمحمدبن عبدالله محض نفس الزکیه را مردم مهدی میدانند، قبلافرموده که نام پدرمهدی: مثل نام فرزندم (حسن) است!.

(۱) نصربن علی جهضمی ازعلمای بزرگ ومؤثق اهل تسنن و استاد بخاری ومسلم است که پیشوای محدثین سنیان بوده‌اند ـ خطیب بغدادی درتاریخ خودازوی مدح بلیغ نموده. ←

بعدازغیبت صغری نیز بسیاری‌از شیعیان وغیرهم آنحضرت راملاقات کرده و ازمعجزات و کراماتی که‌بدست آنحضرت بوقوع پیوسته‌فهمیده‌اند که اوهمان‌مهدی موعوداست .

پس اگرامروز ازنظر نوع شیعیان‌ودوستانش غائب‌است ، منافات ندارد که عده‌ای‌از آنها حضرتش رابه بینند و از گفتار و کرادرش بهره مند گردند ودرعین حال‌ازمردم پوشیده دارند ، چنان که این معنی در بارهٔ جماعتی از پیغمبران واوصیاء وپادشاهان واولیاء حق ، جریان داشته که مصالح‌دینی ایجاب مینمود آنها مدتی غائب گردند .

کسانیکه وجودمهدی موعود عليه السلام را ازراه استبعادطول عمرشریف آنحضرت انکار میکنند ، افرادی‌هستند که جاهل‌بقدرت الهی واخبار حضرت رسالت پناهی واهلبیت عصمت میباشند ، وگرنه چگونه میشود آنرا انکارکرد با اینکه طول عمر عده‌ای از پیغمبران‌وغیرهم که‌همه ازمعمرین بوده‌اند ، در روایات‌متواتر(۱)

← کتاب (تاریخ موالید ائمه) ازتألیفات اوست‌شخصاً ازاهل‌بصره بوده‌ودرروزگارمتوکل صدمات زیاد دیده ، روزی‌ازعلی‌بن جعفر روایت کردکه وی ازبرادرش موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعیان روایت نمود که آنحضرت‌ازپدرش امام‌جعفر صادق‌وآنحضرت‌از پدرش‌امام محمد باقر وآنحضرت ازپدرش علی‌بن الحسین‌وآنحضرت‌ازپدرش‌حسین‌بن‌علی وآنحضرت ازپدرش امیر مؤمنان علیهم السلام روایت‌کردکه پیغمبر (ع) فرمود : آنحضرت‌دست‌حسن وحسین‌راگرفت‌وفرمود: **مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هٰذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ** . یعنی : هرکس من‌واین دوفرزندم وپدر و مادر آنها را دوست بدارد روز قیامت دردرجه من‌خواهند بود .

چون این خبر بمتوکل رسید ، دستورداد هزار تازیانه باوبزنند !! جعفربن‌الواحد وساطت کردوگفت:وی ازاهل تسنن‌است ، وقتی معلوم شد شیعه نیست او رارهاکردند ــ در سال ۲۵۰ هجری وفات یافت (نجم الثاقب باب چهارم ـ الکنی‌والالقاب ج ۲)

(۱) حدیث«متواتر» آنست که‌سلسلهٔ راویان آن‌درهرطبقه‌بحدی‌برسند که‌ازعدم‌توطئه‌و سازش‌آنها بردروغ گفتن اطمینان حاصل گردد ، وعکس آن «خبرواحد»است.حدیث←

بما رسیده است وقتی خضر عليه السلام باسالها عمر که نه پیغمبر و نه حافظ دینی است و نه بودنش دربقاء تکلیف لطف است ، وفقط بندهٔ صالح پروردگار میباشد ، تا کنون زنده‌است ، چگونه‌طول عمرمهدی عليه السلام را که حافظدین جدش‌میباشد وبقاء تکلیف بسته بوجود اوست میتوان مستبعد شمرد ؟ مضافاً باینکه نفعی که در حال غیبت‌وایام ظهورامام زمان (ع) عائد مردم میشود ، بیشتراز نفعی است که مردم از وجود خضر ، میبرند .

بعلاوه کسیکه مطابق‌صریح قرآن مجید معتقد بداستان اصحاب کهف است که‌سیصد و نه سال خوابیدند وبااین وصف بدون اینکه‌آب ونان داشته باشند زنده ماندندوتا زمان‌پیغمبر صلی الله علیه وآله نیزباقی بودندچنانکه ثعلبی روایت کرده که حضرت عده‌ای ازاصحاب رافرستادند تابآنها سلام کنند ، چطورطول عمرمهدی علیه‌السلام را مستبعد میداند ؟ ! !

ابوحاتم سیستانی که از اعیان علمای اهل سنت میباشد کتابی تصنیف نموده بنام«المُعَمَّرُونَ» وبسیاری ازمردان طویل‌العمر را نام‌برده . در اینجا سیدبن طاوس علیه‌الرحمه شرح‌مفصلی دراین‌باره بیان‌میکند که چون‌از موضوع کتاب ما خارج‌است از ذکر آن درمیگذریم .

در کتاب کفایة الاثر(۱) باسناد گذشته در باب روایاتی که دلیل بـر

ــــ متواتر مفید علم‌ویقین ولی‌خبرواحد فقط مفید ظنّ‌وگمان است .

خبر « مستفیض » حدیثی است که‌درهر مرتبه بیش ازسه‌تن‌آنراروایت‌کرده باشند، وخبر« مشهور» هم میگویند .

(۱) علامهٔ مجلسی (ره) در مقدمات جلد اول بحار مینویسد:« این کتاب تألیف علی‌بن‌محمد خزّاز رازی قمی است .مانند این کتاب‌شریف‌درامامت نوشته‌نشده‌وخودبهترین دلیل برفضل ووثاقت ودیانت مؤلف‌آنست.علامهٔ حلّی درخلاصه» نوشته‌است:خزازرازی‌از ثقات دانشمندان ماست وهم‌فقیهی سرشناس بوده است . ابن شهرآشوب‌در « معالم‌العلماء » میگوید : اوراست‌کتبی چنددرکلام‌وفقه ، مانند:«کفایه» و«تنبیه الخاطر » .

اثبات امامت دوازده امام است از محمد بن حنفیه (۱) از امیرالمؤمنین (ع) از پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: یاعلی تو ازمن ومن ازتوأم تو برادر و وزیر منی. چون من رحلت کنم درسینه‌های قومی کینه هائی نسبت بتوپدید می آید، و بزودی بعد از من آشوبی سخت بوقوع می‌پیوندد که دامن همه‌را خواهد گرفت و این بوقت فقدان پنجمین امام از اولاد امام هفتم از نسل توخواهد بود واهل زمین و آسمان در فقدانش محزون گردند.

در آن هنگام چه بسیار مرد وزن مؤمنی که متأسف و دردمند وحیران میباشند! آنگاه حضرت سرمبارك بزیر افکند و لحظه‌ای بعد سر برداشت و فرمود: پدر ومادرم فدای کسیکه همنـام وشبیه من وموسی بن عمران است. اولبـاسی از نور می‌پوشد که باشعاع قدس میدرخشد. بر آنها که درغیبت او بیقرارند تأسف دارم که صدائی‌را از دور می‌شنوند که برای مؤمنین رحمت وبرای منافقین عذاب است.

امیرالمؤمنین فرمود: عرضکردم یارسول‌الله! آن‌صدا چیست؟ فرمود: سه‌صدا درماه رجب‌شنیده میشود: صدای نخست **اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** وصدای دوم **اَزِفَتِ الْآزِفَةُ** یعنی‌قیامت نزدیك گردید! وصدای سوم بطور آشکار شخصی‌را نزدیك خورشید می‌بینند که میگوید: ای اهل عالم آگاه باشید! خداوند مهدی فرزند حسن بن علی بن ابیطالب را برانگیخت، وروز مرك ستمگران فرا رسید! درآنوقت مهدی ظهورمیکند وخداوند دلهای دوستانش‌راشاد میگرداند وعقده‌های دلشان‌را برطرف میسازد.

عرضکردم: یارسول‌الله! بعدازمن چندامام‌خواهدآمد؟ فرمود: بعد از فرزندت حسین نه‌امام میآیدونهمی **قائم** آنهاست.

---

(۱) فرزند امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است.

باب هفتم

روایاتی که ازحضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام

دربارهٔ مهدی موعود(ع) رسیده است

شیخ صدوق (ره) در کمال‌الدین بسندخودازعبدالعظیم‌حسنی(۱) ازامام‌علی النقی بنقل‌ازپدران عالیقدرش ازحضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت‌نموده که‌فرمود: قائم‌ما غیبتی طولانی خواهدداشت ، شیعیان راچنان می‌بینم که برای پیدا کردن اودشت‌ودمن‌را زیرپا گذارند واورا پیدانکنند ! بدانیدآنها که‌در غیبت‌وی در دین خودثابت‌بمانند وازطول‌مدت غیبتش منکرش نشوند ، روزقیامت‌بامن‌خواهندبود. آنگاه فرمود:چون قائم ماظهور کند بیعت هیچکس در گردن وی‌نمیباشد. ازاین رو ولادتش پوشیده خواهد ماند وخودش ازنظرها پنهان میشود .

---

(۱) شاهزاده‌واجب‌التعظیم حضرت عبدالعظیم‌حسنی مدفون درشهرری تهران باچهار واسطه بحضرت امام‌حسن مجتبی سبط‌اکبررسولخدا (ص) می‌پیوندد .

باین‌شرح ـ عبدالعظیم بن‌عبدالله بن‌علی بن‌حسن‌بن‌زید بن‌الحسن‌بن‌علی بن‌ابیطالب (ع) ، ازعلما ومحدثین عالیقدر واز شاگردان امام‌محمدتقی وامام علی‌النقی علیهماالسلام است ، کتاب «یوم‌ولیله» درآداب دینی‌شبانه وروزی ازتألیفات اوست‌که اخبار آنرا ازآن‌دو امام‌همام نقلکرده است ،

درجلالت قدروعظمت شأن‌آن سلالهٔ دودمان پیغمبر (ص) این‌بس ، که امام‌علی‌النقی بمردی ازاهل‌ری فرمود : هرکس عبدالعظیم حسنی‌را زیارت‌کند مثل اینستکه امام حسین علیه‌السلام‌را درکربلا زیارت‌کرده‌است . و باابوحماد رازی فرمود : هرگاه درامور دینی مسئله‌ای داشتی‌ازعبدالعظیم حسنی‌سئوال‌کن وسلام مرا باو برسان .

نیز در آن کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین بامام حسین علیهما السلام فرمود : فرزند نهمی تو قیام بحق میکند و دین را پایدار میدارد و عدل را گسترش میدهد . امام حسین عرضکرد : یا امیر المؤمنین آنچه فرمودی تحقق خواهد یافت ؟ فرمود : آری بخداوندی که محمد (ص) را بمقام پیغمبری برانگیخت واورا برهمهٔ مخلوقات برتری داد . لیکن پس از غیبتش وضعی پیش میآید که جز دوستان مخلص ما ومؤمنین پاك سرشت که نور ایمان ومحبت ما در لوح دلشان نقش بسته ، کسی در عقیدهٔ دینی خود ثابت نمیماند !

و هم در کمال الدین از عبدالله بن ابی عفیف شاعر نقلکرده که گفت : شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود : چنان می بینم که شما شیعیان همه جا را در جستجوی مهدی زیر پا گذارید و اورا نیابید . در کتاب مزبور بطریق دیگر نیز این روایت را نقل کرده است. در کتاب غیبت شیخ از عبایهٔ اسدی روایت نموده که گفت از آنحضرت شنیدم میفرمود : چه حالی خواهید داشت وقتیکه بی امام بمانید و گروهی از شما از عقیده بعضی دیگر تبری جویند ؟ !

شیخ مفید (ره) در ارشاد ازمسعدة بن صدقه روایت کرده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق (ع) میفرمود : امیر المؤمنین (ع) در کوفه برای مردم خطبه خواند وپس از حمد وثنای الهی فرمود : من سرور پیران میباشم وسنتی از ایوب درمن است (۱) بزودی خداوند کسان مرا با گذشت زمان وتغییر اوضاع روزگار مانند اولاد یعقوب گرد آورد ، وچون روزگار طولانی گردد خواهید گفت : او گم شده یا مرده است (۳) .

(۱) سنت ایوب ، بهبودی بعداز گرفتاری بوده .

(۲) مقصود بنی اسرائیل است که حضرت موسی آنهارا ازپراکندگی نجات داد ومجدداً وحدت خودرا حفظ کردند .

(۳) منظور این است که مردم ازبس درانتظار امام زمان صبر میکنند، آنها که ایمانی ضعیف دارند از گذشت زمانه و نیامدن حضرت مأیوس میشوند ومیگویند: پس چرا نمیآید؟ گم شده یا مرده است ؟

آگاه باشید و پیش از آن موقع صبر پیشه سازید وعذر تقصیر به پیشگاه خدا آورید شما پاکی وقدس خودرا بدینوسیله از کف دادید وچراغ ایمان خودرا خاموش نمودید واز کسی پیروی کردید که مالك نفس خود وشما نیست وچشم و گوش بسته برشما حکومت میکند (مقصود معاویة بن ابی سفیان است) بخدا قسم هم آنها نقص دارند وهم شما کار خلاف نمودید.

اگر درانجام وظائف دینی خود ضعف نشان ندهید ودر نصرت دین پیغمبر (ص) یکدیگر را زبون ننمائید و در محو باطل سستی نکنید، آنها که در شجاعت بپای شما نمیرسند ،شجاعت ونیروی خودرا بروی شما نمیآورند، وبرشما مسلط نمیگردند ووظیفۀ دینی خودرا زیرپا نمیگذارند ومردم راازاطاعت خداوند باز نمیدارند ودیگر مانند بنی اسرائیل عهدحضرت موسی حیران وسرگردان نخواهید شد.

براستی میگویم که چون اولادم را مقهور کنید مانند بنی اسرائیل حیران و سرگردان شوید وچون ازسلطۀ شجرۀ معلونه که درقرآن ذکر شده (۱) پی درپی سیراب گردید از کسی پیروی خواهید کرد که مردم را بگمراهی سوق میدهد ودعوت باطل را میپذیرد(۲) پیمانی که بادعوت کننده بسته بودید، میشکنید ورشته ارتباط خودرا با اهل جهاد قطع میکنید وبکسانیکه اهل جنك وجهاد درراه خدا نیستند می پیوندید.

وچون وعده های بخششی که برای جلب شما در دست دارند، آب شود، وقت امتحان وپاك شدن هر کس نزدیك شود وپرده بالا رود ومدت انتظار بپایان رسد ووعده نزدیك گردد، وآشکار میشود برای شما ستاره ای ازجانب شرق ماه شما ظاهر ومانند شب

---

(۱) اشاره بآیه وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ است(اسراء - ۶۳) که تفسیر به بنی امیه شده.

(۲) مقصود سرسلسله بنی عباس و خلفای این دودمان است که پس از بنی امیه، مردم بآنها گرویدند ومجدداً ارتباط خودرا با ائمه طاهرین (ع) که خلفای واقعی پروردگار بودند قطع نمودند.

چهاردهم برای شما بدرخشد (۱)

چون این علائم آشکار گردد ، توبه کنیدو گناه را از خوددورسازید و بدانید که اگر از آن ستاره که ازمشرق طلوع میکند پیروی کنید اوشمارا بطریقهٔ (شریعت) پیغمبر اسلام(ص) رهبری نماید واز کری و گسنگی شفاخواهید یافت وبار سنگین تحمل(ظلم وستم ازدولتهای جابر وبیعت سلاطین جور)را از گردنها فرودمیآورید .

خداوند در آنروز هیچکس را بی نصیب نمیکند ، جز آنکس که از رحمت او سر باززند وخویشتن دار نباشد « وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

(۱) میرزاابوالفضل گلپایگانی مبلغ بهائی در کتاب (فرائد) دستبردی باین خطبه زده واز یك جمله آن سوء استفاده نموده . وچنین گفته «این خطبهٔ فصیحه صریح است که آن نیرسعادت (میرزا علیمحمدباب !) یعنی موعود امت ازجانب شرق ظهور خواهدفرمود ، وبر نهج حضرت رسول بتشریع شرع جدید قیام خواهد نمود» .

درکتاب (بهائی چه میگوید) جلداول ص۹۱ جواب آنرا بدینگونه داده است : این خطبه درص ۲۸ جلدسیزدهم بحار(عربی) نقل از کتاب ارشاداست، درعبارت خطبه جملهٔ (وَبَدَالَكُمُ النَّجْمُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ) ترجمه اش اینست : (وظاهرمیشود برای شما ستاره ازجانب شرق) نه اینکه (ستارهٔشما ازبلاد شرقیه طلوع فرماید) ؛ چنانکه گلپایگانی ترجمه نموده . وهمین جمله درصفحه ۳۱ بحار(عربی) بازدرخطبه حضرت امیر نقل از کتاب کافی چنین است (وَبَدَالَكُمُ النَّجْمُ ذُوذَنَبٍ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ) یعنی(ظاهر وطالع میشود برای شما ستارهٔ دنباله‌دار ازجانب شرق) پس محتمل است که مراد از آن ، ستارهٔ مخصوص در آسمان باشد، وچنانکه مجلسی علیه الرحمه فرموده اند ، ازعلامات ظهورقائم علیه السلام باشد » .

سپس مؤلف دانشمند کتاب (بهائی چه میگوید) بشرح پاسخ گلپایگانی و معنی حدیث پرداخته که اجمال آن بدین قرار است :

اگر فرضاً این ستاره شرقی همان مهدی موعود باشد، هرچند ممکن است طبق دعوی گلپایگانی باسید باب متولد درشیراز که جزو بلادشرق است تطبیق شود ، ولی اولاً شرق تنها شیراز نیست ، سامره محل تولدامام زمان(وکوفه که محل قیام ومقرسلطنت آنحضرت میباشد—

مؤلف : معنی قسمتی از این خطبه و مطالبی راجع بآن در ذیل روایتی که از کتاب «کافی» نقل میکنیم و بمنزلهٔ شرح این خطبه است خواهد آمد و هم در آن خطبه تحریفات واختصارهائی مُخلِّ معنی که در اینجا روی داده معلوم خواهد شد.

غیبت نعمانی از حضرت صادق (ع) روایت میکند که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی آب فرات زیاد شد حضرت و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهم السلام سوار شده و از قبیلهٔ ثقیف گذشتند، مردم گفتند علی آمده است آب را بر گرداند حضرت فرمود: من و این دو پسرم شهید خواهیم شد و خداوند در آخر الزمان مردی از نسل من بر انگیزد که انتقام خون ما را بگیرد و از نظرها غائب شود تا اهل باطل شناخته شوند.

مترجم) هم نسبت بمکه معظمه که مرکز و محل ارتفاع ندای قائمیت آنحضرت است، در شمال شرقی قرار گرفته است.

اما همین عنوان طالع المشرق در جملهٔ (**وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِنْ اَطَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللّٰهِ**) دیگر با سیدباب اصلا تطبیق نمیکند. بلکه این خطبه شریفه دلیل بر علیه او میگردد.

زیرا معنی جمله مزبور اینست: ای مردم بدانید اگر شما اطاعت نمائید طالع مشرقی را، سلوک و رفتار میفرماید، شما را طبق سیره و شریعت اسلامیه رسول خدا سلوک میدهد یا میبرد شما را در منهاج و شریعت رسول خدا ــ چنانکه در بعضی احادیث مانند حدیث ابو بصیر و (سایر احادیث باب ۱۱ و ۱۲) از امام باقر علیه السلام که فرمود: در صاحب الامر سنتی از موسی و سنتی از عیسی وسنتی از یوسف و سنتی از محمد (ص) است (تا اینکه میفرماید) **وَاَمَّا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ فَالْقِيَامُ بِسِيرَتِهِ وَتَبْيِينُ آثَارِهِ** ومقصود از این تخصیص و مفهوم این قضیه چنین میشود که: اگر هنگام ظهور، اطاعت آن طالع مشرقی نکردید، و از دیگری پیروی نمودید، بچنین نتائجی نخواهید رسید. نه اینکه مانند گلپایگانی در جمله (**سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللّٰهِ**) تأویل و تصرف نموده و بدلخواه خود بقیام به تشریع شریعت تازه! معنی کنیم، که هم خلاف معنی خود این کلام است و هم مخالف ضرورت و مدارك دین ــ پس گلپایگانی باسفسطه وحیله خواسته است که آنرا از قویترین و آشکارترین براهین وادله خود قلمداد کند.

تا آنکه جاهل میگوید : **مٰا لِلّٰهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ حٰاجَةٍ** خداوند را با آل محمد حاجتی نیست .

و نیز درغیبت نعمانی از مفضل بن عمر روایت میکند که گفت امام جعفر صادق (ع) فرمود : اگر معنای یك روایت را بدانی بهتر از ده روایت است که ندانسته برای مردم نقل کنی! هر حقی حقیقتی و هر راستی نوری دارد بخدا قسم ما کسی از شیعیان خود را فقیه نمیدانیم جز اینکه باوی برمز واشاره سخن بگوئیم واومقصود ما را بفهمد.

امیر المؤمنین (ع) درمنبر کوفه میفرمود : شما آشوبهای تاریك و روزگار مبهم درپیش دارید ، که جز «نومه» کسی از آن ماجرا نجات نمی یابد عرض کردند : یاامیر المؤمنین ! نومه کیست ؟ فرمود : کسی است که مردم را میشناسد ولی مردم او را نمیشناسند. بدانید که زمین از وجود حجت خدا خالی نمیماند ، و بزودی خداوند بندگان گناهکارش را بکیفر ظلم و ستم و زیاده رویهای خود میرساند .

وَلَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سٰاعَةً وٰاحِدَةً مِنْ حُجَّةِ اللّٰهِ لَسٰاخَتْ بِأَهْلِهٰا وَ لٰكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النّٰاسَ وَلٰا يَعْرِفُونَهُ ؛ كَمٰا كٰانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النّٰاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ .

اگر یك لحظه زمین از حجت خدا خالی بماند ، ساکنان خود را فرومیبرد. حجت خدا درروی زمین هست، او همه را میشناسد ولی کسی او را نمیشناسد چنانکه یوسف مردم را میشناخت ولی کسی او را نمیشناخت. آنگاه این آیهٔ شریفه را تلاوت فرمود :**يٰا حَسْرَةً عَلَى الْعِبٰادِ مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلّٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۱)**

یعنی : وای برمردم که هر پیامبر وراهنمائی که برای راهنمائی آنها فرستاده میشود ، او را بباد مسخره میگیرند ! !

ابن عیاش در کتاب «مقتضب الاثر» میگوید : شیخ ثقه ابو الحسین بن عبدالصمد ابن علی درسال دویست وهشتاد و پنج ، نزد عبید بن کثیر ، از نوح بن دراج واو از یحیی ابن اعمش واو اززید بن وهب واو از ابو جحیفه وحرث بن عبدالله همدانی وحرث بن

(۱) سورهٔ یس آیهٔ ـ ۲۹ .

شرب روایت نموده که آنها درخدمت علی علیه السلام بودند، حضرت بفرزندش امام حسن علیه‌السلام ، فرمود : مرحبا ای پسر پیغمبر ! وچون امام حسین علیه السلام آمد فرمود : پدرومادرم قربانت شود ای پدرفرزند بهترین کنیزان ! عرض شد یا امیرالمؤمنین چرا بحسن آنطور و بحسین اینطور خطاب فرمودی ؟ و فرزند بهترین کنیزان کیست ؟ (۱) .

فرمود : او گم‌شده‌ایست که‌از کسان‌ووطن دورومهجور است ؟ نامش (م‌ح‌م‌د) فرزند حسن بن‌علی بن محمدبن‌علی بن‌موسی بن‌جعفر بن محمدبن علی‌بن الحسین است ، در این وقت‌حضرت دست مبارك بر روی سرامام حسین علیه السلام نهاد و فرمود **همین حسین !**

درنهج‌البلاغه است (۲) که‌امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : چون اوضاع دنیا بآنجارسد (که‌ازهر سوبلواوآشوب وظلم وستم بوقوع پیوندد) آقای بزرگوار ظاهرشود و بر تخت‌سلطنت‌قرار گیرد ، یاران‌وی از هرطرف چون پاره‌های ابر که درفصل پائیز جمع‌شده‌بهم می‌پیوندد بدوراو گردآیند واو و پیروانش بردین‌حق پایدار باشند .

مؤلفـ گفته‌اند : این کلام ازجمله اخبارغیبی آنحضرت است که در آن مهدی‌موعود علیه السلام راذکر فرموده است .

و نیز آن‌حضرت دریکی ازخطبه‌های نهج‌البلاغه‌میفرماید (۳):(مهدی‌موعود) سپرحکمت راپوشیده وآنرا باتمام شرائطش ازتوجه بآن وشناختن آن‌وآمادگی برای‌اخذ آن، فرا گرفته پس‌حکمت گم‌شده‌ایست که‌آنرایافته‌است و آرزوئی‌است که درخواست‌مینموده. اوازمردم کناره گرفته‌ودر گوشه‌ای بسر برده‌واین‌هنگامی

---

(۱) درصفحهٔ ۲۰۸ علت‌اینکه‌چرامادر امام‌زمان‌راکنیز گفته‌اند، بیان کردیم‌وهمچنین درچندصفحه بعدتذکر میدهیم .

(۲) نهج‌البلاغهٔ فیض الاسلام صفحه ۱۱۹۲ .

(۳) فیض‌الاسلام صفحه۵۸٦ .

است که (بر اثرفتنه‌ها) اسلام‌غریب گشته ومانندشتری است که رنجیده ودم‌خودرا بحرکت آورده‌وجلو گردنش‌را بزمین‌میچسباند،او(مهدی)ازبازماندگان‌حجت‌خدا ویکی‌از جانشینان پیغمبراست .

گفتار ابن‌ابی‌الحدید راجع به‌مهدی موعود (ع)

مؤلف : ابن‌ابی الحدید درشرح این‌خطبه مینویسد: « شیعه‌امامیه می‌گویند: مقصود ازاین‌شخص قائم منتظر است وصوفیه گفته‌اند او « ولی‌الله »است ومعتقدند که‌دنیاازچهل نفرابدال وهفت‌نفر اوتاد ویکنفر بنام « قطب » خالی(۱)

(۱) صوفیه اعتقاد به‌ولایت عامه ومهدویت نوعیه‌دارند ، واولیاءرا منحصر بدوازده امام نمیدانند .

امروزهم‌اغلب‌عقیده‌دارندکه‌پیرآنهادرزمان‌خود ولی‌است ،وهرقطبی منصب ولایت دارد .

و کسانی امثال بایزید بسطامی ، و منصور حلاج ؛ محیی‌الدین عربی ؛ و احمد غزالی ، جنید بغدادی را « ولی » ، میدانند.عجب است که صوفیان شیعه با این عقیده که مخالف اساس‌معتقدات شیعه‌است : بازدم‌ازتشیع ولاف‌محبت امام‌زمان میزنند ، و سایر شیعیان وعلمای‌ربانی‌رااهل‌ظاهروقشری‌وخودرا باانکارضمنی‌ولی‌الله المطلق ومهدی موعود جهان‌که بعدازامام‌عسکری جزاو ولی‌وقطبی وامامی‌نیست ، اهل‌معنی ؛ واهل لب و « اهل حق » میدانند !!

پیشوای‌اهل‌تصوف ورئیس خرقه‌پوشان‌شیعه‌وسنی‌مولوی بلخی‌که مثنوی اورا(بدروغ) اززبان شیخ بهائی‌کتاب آسمانی دانسته ، وحتی شیعیان خوش‌باور اورا عارف شیعی مذهب میدانند درجلددوم مثنوی مهدویت‌را چنین بیان میکند :

* * *

پس بهر دوری ولیی قائم است ... تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام‌حی‌قائم آن‌ولی است ! ... خواه ازنسل‌عمرخواه‌ازعلی‌است!

مهدی وهادی‌وی‌است ای‌راه‌جو! ... هم نهان و هم نشسته پیش او!

اوچه نوراست وخردجبرئیل‌او ... ان ولیی کم از او قندیل او

نیست بگمان فلاسفه مقصود « عارف » است و اهل تسنن عقیده دارند « مهدی» است که من بعد متولد خواهد شد . همهٔ مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف مردم در عهد مهدی بپایان میرسد ، و اینکه حضرت میفرماید او از مردم کناره میگیرد، یعنی این مرد هنگامیکه فسق و فجور ظاهر گشت مخفی میشود و غربت اسلام موقعی است که عدل و صلح غریب شود و از میان برود و این دلالت بر اعتقاد شیعه نسبت به مهدی موعود دارد .

درغیبت نعمانی از آنحضرت روایت نموده که فرمود : « صاحب الامر » از فرزندان من است و او کسی است که در باره‌اش گفته میشود : مرده است و اگر هست بکدام بیابان رفته است ؟

نیز در کتاب مزبور است که آنحضرت فرمود : (روزی بیاید) که شیعه مانند بز باشند که شیر نداند دست روی کدام یك از آنها بگذارد ! یعنی عزت آنها از دست رفته و کسی احترامی برای آنها قائل نیست ، و کسی ندارند که در کارهای خود بوی پناه برند .

هم در آن کتاب از عبدالله شاعر یعنی ابن ابی عفیف روایت کرده که گفت : شنیدم امیر المؤمنین علی عليه السلام میفرمود : ای شیعیان ! شمارا آنچنان می بینم که مانند شتران درپی چراگاه هستید و آنرا نمی یابید .

و نیز در کتاب مزبور از حضرت صادق عليه السلام و آنحضرت از پدران خود از امام حسین عليه السلام روایت نموده که مردی نزد أمیر المؤمنین عليه السلام آمد و گفت : یاامیر المؤمنین ! ما را از مهدی خودتان مطلع نمائید ، فرمود: چون قرنها بر مردم بگذرد و مؤمنین اندك و طرفداران حق از میان رفته باشند ، در آنوقت او ظهور کند ! راوی گفت : یا امیر المؤمنین ! مهدی از چه طایفه ای می باشد ؟ فرمود : از بنی هاشم و قلهٔ شامخ نژاد عرب . هر کس با او نزدیك شود او را دریای سرشاری می بیند و هنگامیکه ظهور کند نزدیکانش نسبت باو بی وفائی میکنند ؛ ودر آنموقع که آنها آلوده شوند

او کان پاکی است . کسی که هنگام هجوم مرگ بمردم، ترس بخود راه نمیدهد و در موقعی که مؤمنان اطرافش گرد آیند ، بکسی ظلم نمیکند ، و بهنگام مبارزهٔ شجاعان ازمیدان بیرون نمیرود . مردی است آماده کارزار ، مغلوب کننده دشمنان ، پیروز وشجاع ، مخالفین را با شمشیر درو میکند وبر پیکر آنها زخمهای گران وارد میسازد .

مردی است نیرومند ، شمشیری است ازشمشیرهای خدا، بزرگی است بخشنده وبااستقامت . فرق او بقلهٔ عظمت میساید ، وبزرگواری همیشگی او بر بهترین اصول استوار است . هیچ فتنه انگیزی تورا ازپیروی او بازندارد ، فتنه جویانی که بهرطرف میروند واگر سخنی بگویند بدترین گوینده ها هستند ، واگر ساکت شوند قصد افساد دارند .

آنگاه بذکر اوصاف مهدی (ع) پرداخت وفرمود: پناه دادن وی بمردم بی پناه از شما بهتر، علمش ازشما افزونتر و جهدش درصلهٔ ارحام از همه بیشتر است . خداوندا ! با بیعت کردن باوی ، مردم را از اندوه بیرون آور ! ومسلمانان را از پراکندگی نجات ده! اگر بتوانی اورا ملاقات کنی بسوی وی بشتاب . وهرگاه باورسیدی ازاو روی متاب ؛ آه! آنگاه اشاره بسینهٔ مبارك خود نمود که چقدر مشتاق دیدار اوست ! .

مؤلف: نسخه ای که ما این روایت را از آن نقل کردیم دست خورده بود واکثر الفاظ آن تحریف شده بود .

سید بن طاووس در کتاب طرائف از کتاب « الجمع بین الصحاح السته » از ابواسحق روایت میکند که امیر المؤمنین (ع) بفرزندش حسین (ع) نگاه کرد وفرمود :این فرزند من آقا است ، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اورا آقا نامید . از نسل وی مردی متولد گردد که همنام پیغمبر شما وخویش شبیه خوی اوست ، واو زمین راپر از عدل کند .

ونیز آنحضرت درنهج‌البلاغه میفرماید : (۱)مردم دنیاپرست دل گمراهی و انحراف ازراه مستقیم بچپ‌وراست‌خواهندرفت. ای‌مردم درامری که تحقق‌خواهد یافت شتاب نکنید وآنچه‌را که فرداواقع‌میشود دیر مشمارید (مقصودسوانح‌ایام‌و آشوب‌های سهمگین است)چه‌بسا کسی که‌برای چیزی شتاب‌نماید، چون‌بآن‌برسد آرزو کند کاش‌بآن نرسیده‌بود ! وچه‌بسیار نزدیك‌است‌آثاروعلائم فردا! .

ای‌مردم ! هم‌اکنون آنچه‌میبایدواقع‌شود، ظاهر گشته‌ووقع‌دیدن آشوب‌هائی که ازآن آگاهی ندارید فرارسیده . بدانید کسیکه‌از ما(یعنی امام زمان) آن‌آشوبها را درك کند ، درتاریکی آن‌فتنه‌ها با چراغی روشن (نور امامت) راه خواهد رفت وبروش نیکان رفتارنماید ، درآن وضع بحرانی بندی را بگشایدو اسیری را(ازبند جهل ونادانی) آزاد گرداند ،وجمعیت گمراهان راپرا کنده‌سازد وپراکندگی حق‌جویان را گرد آورد .

اواز نظرمردم پنهان میماند وبیننده هرچند درپی اونظراندازد،اورانمی‌بیند.پس گروهی پاك وثابت ومهذب گردند، مانندشمشیری که آهنگرآنراصیقل دهد . دیدگان آنها بنورقرآن روشن‌شودو تفسیر آن در گوشهایشان جایگزین گردد . وجام‌حکمت رادرصبح‌و شام‌بآنها بنوشانند .

شیخ طوسیدر کتاب «امالی» از آنحضرت روایت میکند که فرمود : (زمانی خواهدآمد) که‌زمین ازظلم‌و ستم پرشود تاجائیکه نام‌خدارادرپنهانی‌بزبان آورند ، آنگاه‌خداوند قومی‌صالح بوجود آورد وآنهازمین‌راپر ازعدل‌وداد کنند چنانکه پرازظلم‌وستم باشد .

درکمال‌الدیناز اصبغ‌بن نباته نقل میکند که گفت:بحضور امیرالمؤمنین شرفیاب شدم‌و اورا متفکر یافتم‌و دیدم که سرچوبی را بزمین‌میزند . عرضکردم : یاامیرالمؤمنین می‌بینم درفکر هستیدو سرچوب‌را بزمین میزنید . آیا باین زمین رغبت‌و نظری دارید؟!فرمود : بخدا سوگند ، نه‌بزمین ونه بدنیا یك روز رغبت

(۱) نهج‌البلاغهٔ فیض الاسلام صفحهٔ ٤٤٨ .

پیدا نکرده‌ام ، ولی دربارهٔ مولودی که درپشت یازدهمی من است فکرمیکردم. او مهدی است که زمین راپر ازعدل میکند چنانکه پراز ظلم‌و ستم باشد . اوراغیبت‌و حیرتی است که فرقه‌هائی‌بخاطر آن گمراه‌و گروهی هدایت میابند . عرضکردم: یا امیرالمؤمنین ! اینکه میفرمائی پدید میآید؟ فرمود : آری ! (پدید میآید) همانطور که خلق شده‌است . تواز کجاها خبرداری ؟ ! ای‌اصبغ! اینان‌بر گزیدگان این‌امت میباشند که خوبان عترت‌طاهره‌هستند. عرضکردم : بعدچه‌میشود ؟فرمود: آنچه‌خدا خواهد میکند ، چه ذات‌الهی‌رااراده‌ها ومقاصد و نهایات است .

در غیبت‌شیخ این‌حدیث ازدو راوی دیگرهم روایت‌شده ، ودرغیبت‌نعمانی ازراوی دیگری‌هم‌نقل کرده،ودراختصاص‌مفیدازراوی‌دیگرهم آورده‌است .

در کمال‌الدین نیز ازاصبغ بن‌نباته روایت‌نموده که‌آنحضرت قائم آل‌محمد را نام‌برد وفرمود : وی‌غیبتی خواهد کرد که مردم‌میگویند خدارا چه‌حاجتی‌بآل محمداست ؟ این‌حدیث درآن کتاب باطریق‌دیگرهم ذکرشده .

ونیز درکتاب مزبور است که زید ضخم گفت : **شنیدم** امیر المؤمنین علیه‌السلام میفرمود شماچون چهارپایان عقب‌چرا گاه‌رویدوآنرا پیدانکنید وهم درآنکتاب ازاصبغ بن‌نباته نامبرده روایت کرده که گفت : شنیدم امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود : صاحب‌الامر ازوطن و کسانش دوراست وتنها بسرمیبرد .

شیخ درکتاب‌غیبت ازاعمش ازابی‌وائل‌روایت‌میکند که گفت:امیرالمؤمنین بفرزندش حسین علیه‌السلام نگاه کرد و گفت : این فرزند من، آقاست ، چنانکه خدا اوراآقا نامیده ، بزودی ازنسل وی مردی بوجود میآید که همنام پیغمبرتان ودر صورت وسیرت شبیه‌باو میباشد . دروقتیکه مردم ازخود غافل‌باشند وحق‌را ازمیان برند وستمگری پیشه‌سازند ، قیام میکند . بخدا قسم اگرقیام نکند او را گردن میزنند . ازقیام‌وی اهل‌آسمان وساکنان زمین فرحناک‌میشوند . اوزمین‌را پر از عدل کند چنانکه پرازظلم‌وستم باشد .

گفتار ابن ابی الحدید

مؤلف : ابن ابی الحدید در شرح این خطبه میگوید : سیّد رضی(۱) این خطبه

(۱) ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی علوی بغدادی معروف به (سیّد رضی) یا (شریف رضی) یکی از بزرگترین نوابغ شیعه است . وی فرزند طاهر ذوالمناقب ، نقیب علویان عصر ، ودخترزادهٔ ناصر کبیر است که از علما ورزم جویان وسالها در مازندران با سامانیان جنگها کرد .

سیدرضی در سال ۳۵۹ هجری ، چهار سال بعد از برادر عالیقدرش (سیّد مرتضی) رئیس شیعیان عصر ، در بغداد متولد گردید ، وهمانجا بسال ٤٠٦ بسن ٤٧ سالگی بجهان باقی شتافت .

از پنجسالگی همراه برادرش سیّد مرتضی نزد شیخ مفید بآموختن فقه ودیگر علوم دین پرداخت ، ودر نزد استادان مشهوری مانند : سیرافی ؛ قاضی عبدالجبار معتزلی ، محمد بن عمران مرزبانی ، علی بن عیسی رمانی ، ابوموسی تلعکبری ، محمد بن خوارزمی ، ابواسحاق زجّاج ، اخفش ، ابن جنّی ، ابن نباته ، که همه از اساتید مسلّم عصر و مبتکرین علوم عربیت بودند ، صرف ونحو ؛ کلام ، تفسیر وحدیث و عروض وبلاغت واصول را فراگرفت .

در ده سالگی بسرودن شعر پرداخت . در هفده سالگی دست بتألیف وتصنیف زد ، در بیست وسه سالگی از تمام علوم متداول عصر بی نیاز گشت . سیدرضی در عزت نفس ؛ وفاداری ؛ سخاوت و سایر ملکات فاضله ، مانند نداشت .

کتاب « نهج البلاغه » مشهورترین آثار سیدرضی است . وی در این کتاب سخنان جاویدان مولای متقیان علی علیه السلام را از کتب مختلف سنی وشیعه استخراج وپس از بررسی وتحقیق دربارهٔ متن وسند آن درچهار قسمت : خطابه ها ، کلمات ؛ نامه ها ، سخنان کوتاه (کلمات قصار) تنظیم وبامقدمه پرارزش وتوضیحات لازم ، در این کتاب جمع آوری کرده است . متأسفانه جمعی از متعصّبین اهل تسنن چندان از مرز واقع بینی وانصاف بدورند ، که همه نهج البلاغه یا بعضی از آن را ساخته سیدرضی دانسته اند ! درصورتیکه امروز دانشمندان منصف سنی و حتی غربیان نیز ، اعتراف دارند که گویندهٔ نهج البلاغه کسی جز امیر بلغاء علی علیه السلام نیست .

رادر نهج‌البلاغه آورده است . این‌خطبه مشتمل بر بیان‌حال‌بنی‌امیه است . جمعی‌از مورخین نیز آنرا نقل کرده‌اند و میان علما متداول وبحد استفاضه رسیده است . درمتن مفصل آن کلماتی است که سیدرضی در نهج‌البلاغه نیاورده ازجمله این‌عبارت است : پس باهلبیت پیغمبرتان نظر کنید . اگر در یکجا اجتماع کنند شما نیز اجتماع کنید واگر از شمایاری خواستند ، آنهارا یاری نمائید ، که خداوند شما (پیروان حقیقی اهلبیت)را بوسیلهٔ مردی‌ازما پیروز گرداند .

پدر ومادرم فدای‌فرزند بهترین کنیزان . اودشمنان ماواهل باطل را ازدم شمشیر گذرانده همه‌را تارومار کند وهشت‌سال‌سلطنت نماید . تااینکه قریش می - گویند اگراین‌مرد ازفرزندان فاطمه زهراء بود ، بمارحم میکرد ! اوبنی‌امیه را دنبال میکند تاهمه‌راقلع‌وقمع کرده ونابود سازد . چه‌آنها ملعون میباشند وهرجا یافته‌شوند ، گرفتارشده بقتل‌میرسند . این‌سنت الهی‌است که در بارهٔ مردم گذشته پیوسته جاری بوده و هیچگاه نخواهی دید که سنت خدا تغییر یابد . آنگاه ابن ابی‌الحدید میگوید : اگر گفته شود : این‌مرد موعود کیست ؟ میگویم:شیعه‌امامیه عقیده‌دارد که وی امام‌دوازدهم آنها وفرزند کنیزی بنام‌نرجس است . ولی‌مااهل تسنن معتقدیم اومردی ازاولادفاطمه‌زهراء است که‌در آخرالزمان از کنیزی‌متولد شود واکنون موجود نیست ! (۱) .

اگر گفته‌شود : درآنموقع بنی‌امیه کجا هستند که حضرت میفرمایدمردی بااین‌نشانه‌ها ازآنها انتقام‌میگیرد ؟ **میگویم** : علمادرجواب گفته‌اند : عقیده‌شیعه

(۱) درصفحه ۳٤۰ نیزدر این‌باره‌مؤلف سخن کوتاهی‌ازابن‌ابی‌الحدید نقل‌کرد.چون مادرامام‌زمان رادرحالت اسارت خریده‌اند، کنیز بوده هرچنداین‌کنیز دختر پادشاه باشد ما نمیدانیم اهل‌تسنن که‌بگفته ابن‌ابی‌الحدید دانشمندمعروف آنها عقیده دارند مهدی موعود هنوز متولدنشده ، آنهمه‌اخبار وگفتار راکه‌خودشان‌در کتب‌مربوطه‌راجع به‌ظهور و غیبت طولانی‌آنحضرت‌نقل‌کرده‌اند واینکه وی‌پسرامام‌حسن‌عسکری است‌چگونه‌معنی میکنند ؟ما شیعیان نظربآن روایات کثیره عقیده‌داریم که‌وی‌متولدشده‌وپس‌ازعمر طولانی ظهورمیکند .

امامیه اینست که چون امام منتظر شان ظهور کند قومی از بنی امیه وغیره دوباره بدنیا رجعت میکنند وامام منتظر دستها وپاهای گروهی از آن مردم(بیدین) راقطع میکند وچشمهای برخی را کور می نماید ، وعده دیگری را بدار میزند وبدینگونه ازدشمنان آل محمد عموماً خواه متقدمین وخواه متأخرین آنها انتقام میگیرد .

ولی ما اهل تسنن عقیده داریم خداوند در آخر الزمان مردی از اولاد فاطمه(ع) را که فعلا وجود ندارد بخلافت میرساند واو انتقام آل محمد را از دشمنان خواهد گرفت، وزمین را پر ازعدل میکند چنانکه ازظلم ستمگران پر باشد ، وآنها را به بهترین وضع بکیفر اعمالشان میرساند. او چنانکه دراین روایت وسایر روایات رسیده فرزند کنیزی است وهمنام پیغمبر میباشد . وهنگامی ظهور میکند که پادشاهی از نسل بنی امیه و ابوسفیان بنام «سفیانی» که در روایت صحیح از وی خبر داده اند ، بر بسیاری از مسلمانان مسلط باشد . امام فاطمی ، سفیانی وبنی امیهٔ پیروان اورا میکشد ، ودر آنوقت عیسی مسیح عليه‌السلام از آسمان فرود میآید وعلائم قیامت آشکار میگردد ودابة‌ـ الارض ظاهر میشود وتکلیف مردم باانقراض عالم ساقط خواهد شد وصور دمیده و رستخیز مردگان پدید میآید چنانکه خدا درقرآن مجید فرموده است» .

در کافی از مسعدة بن صدقه ازحضرت صادق عليه‌السلام روایت میکند (۱) کـه آنحضرت فرمود : امیر المؤمنین عليه‌السلام برای مردم خطبه خواند وپس از حمد وثنای الهی ودرود برحضرت رسالت پناهی صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود : امابعد ، پروردگار عالم هیچ وقت ستمگری را نابود نکرد مگر بعد ازمدتها که بوی مهلت داد (تااتمام حجت کند یاستمگر ازعملش توبه نماید) ولی او درتوبه کردن سستی نمود ، واستخوان هیچ امتی را نشکست مگر بعد ازآنکه آنهارا ببلاها مبتلا گردانید : ای مردم ! شما نیز پیش ازاین مبتلا بگرفتاریها بودید وبعد ازاین نیز مصیبتها خواهیدداشت .

هر صاحب دلی عاقل نیست ؛ وهر صاحب گوشی شنوا نمیباشد ، وهر نگـاه‌ـ

(۱) علامهٔ مجلسی در پایان این روایت به تفصیل طبق معمول لغات مشکل ونکات مهم آنرا توضیح داده که ما ، برای سهولت امر ، آنرا در ترجمه بکا بردیم ومیان هلالین قرار دادیم.

کنندهٔ بچشم ظاهر ، بینا نیست . (۱) بندگان خدا ! درچیزی که تأمل کردن در آن مفید بحال شماست ، رغبت نشان دهید ، سپس نگاه کنید بوضع کسانیکه بشیوهٔ پیروان فرعون میرفتند وغرق در نازو نعمت بودند ودر بهترین جاها میزیستند ، و خداوند آنها را بحال خود گذاشت و به بینید که بعداز آن عیش و نوشها و گیرو بندها بچه سر نوشتی مبتلا گردیدند ! عاقبت نیك در بهشت از آن کسی است که سعی در حفظ دین وایمان خود داشته باشد . بخدا قسم آنها همیشه در بهشت خواهندبود و پایان هر کار بدست خداست .

عجبا ! چگونه من ازاشتباه این فرقه‌ها که درمسلك ودین خود این همه با هم اختلاف دارند تعجب نکنم که از دستور هیچ پیغمبری پیروی نمیکنند وبعمل جانشین پیغمبری هم توجه ندارند وایمان بغیب وروز جزا نمیآورند وازعیب جوئی مردم چشم نمی پوشند. کار خوب درمیان آنها چیزی است که خودشناخته وپسندیده‌اندو کار بدآنست که آنها بد میدارند ؟ هریك از آنان خودرا پیشوائی میداند و باعتمادهوای نفس وخیالات فاسده وتوسل بزور وقدرتهای فانی پیوسته بمردم ستم میکنند وجزخطا چیزی بسرمایهٔ زندگی نمیافزایند .

هرگز بخدا نزدیك نمیشوندوبیش ازحدازدرگاه الهی دور گردند .یکعده بدسته‌ای دل‌بندد وجمعی تصدیق جمعی دیگر کنند ، اینها همه ، ترس از پیروی سفارش پیغمبر دربارهٔ ائمه طاهـرین ونفرت وبی‌اعتنائی نسبت باماناتی است کـه بفرمان الهی بآنها سپرده‌است .

آنها مردمی حسرت‌مند هستند ، ودلی‌پراز شبهه وشك دارند ، وافـرادی

---

(۱) مقصوداینست که‌هرچند درظاهرمردم‌چشم‌وگوش‌ودل‌دارند ولی‌ممکن‌است‌بعضی‌ها چشم‌بینا وگوش‌شنوا ودل داننده‌حق نداشته باشندکه‌حق‌رابه بینند وبآن گوش‌فرادهند وبآن دل به‌بندند. چنانکه‌خداوندد‌رقرآن‌مجید میفرماید : **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ** (سورهٔ‌اعراف‌آیه ۱۷۸)

سر گردان و گمراه میباشند، کسیکه خداوند او را بحال خود بگذارد، البته در نزد کسی که اورا نمیشناسد تأمین دارد و متهم نیست! چقدر شباهت دارند این عده با چارپایانی که مهترشان غائب شده باشد!!

افسوس بر کارهائی که شیعیان بعد از من درباره هم معمول میدارند، با اینکه امروز باهم نزدیك ودوست میباشند!!

بعضی از آنها موجبات بدبختی دیگری را فراهم میآورند، و برخی برخی دیگر را بقتل رسانند. آنها بعد از من از دور امامان بحق پراکنده شوند و بسوی آنها که از حقیقت اسلام دورند میروند، و از غیر اهلش آرزوی پیروزی بر دشمن و مشکلات کنند (۱).

خداوند آنها را در روز نکبت بنی امیه گرد آورد. چنانکه قطعات ابر را در فصل پائیز جمع کند و نسبت بهم یکدل نماید و جمعیت آنها را افزون گرداند. آنگاه درهای آزادی بروی آنها بگشاید، وچون سیل اِرَم که موشی سدّ آنها را نقب زد و آبها بهشت زندگی آنان را در زیر گرفت، و بلندیها و کوهها نتوانست جلو آنرا بگیرد (۲) آنها نیز سیل آسا در روی زمین بحرکت درآیند و در جاهای مناسب قرار گیرند و بدینگونه خداوند بوسیلهٔ آنها حقوق ازدست رفتهٔ قومی را از قومی دیگر بگیرد (یعنی بوسیله بنی عباس انتقام آل محمد را از بنی امیه بگیرد هر چند آل محمد صلی الله علیه و آله بازهم بحق خود نمیرسند) وقومی را در اماکن قومی دیگر ساکن گرداند، تا بنی امیه (که آل محمد را از محل وموطن خود پراکنده ساختند)

---

(۱) منظور بنی عباس است، که مردم آنها را تقویت کردند، تا ریشهٔ ظلم و بیدادگری بنی امیه را قطع کنند، و انتقام اهلبیت ومسلمانان را از آنها بگیرند. ولی چون بنی عباس خود زمام امور را بدست گرفتند؛ از همان راهی رفتند که بنی امیه میرفتند!

(۲) داستان سیل اِرَم وسد مأرب واقع در خاك یمن و نقبی که یك موش در آن پدید آورد، و بهشت زندگی آنها را نابود ساخت، در قرآن مجید سورهٔ (سبأ) از آیه ۱۴ تا ۱۹ بیان شده است.

خود نیز آواره و سر گردان شوند، و دیگر نتوانند حق دیگران را پایمال کنند (۱)

خداوند بوسیلهٔ آنها (بنی‌عباس) ستون‌دولت‌بنی‌امیه‌را ویران‌سازدو کاخ-هائی که (درشام) بنا کردند منهدم کندو کوه‌ودشت شام ازلشکر آنها(بنی‌عباس) مملو گردد.

سوگندبخدائی که دانه‌را شکافت‌وانسان‌را آفرید ، آنچه گفتم واقع‌خواهد شد گویاصدای شیههٔ‌اسبان وفریادوهمهمهٔ مردان آنهارامیشنوم ! بخدا قسم آنچه دردست (بنی‌امیه) است (زروسیم‌وثروت وجاه)بعداز آن‌شکوه وجلال‌در همه جا آب‌شود . ماننددنبه گوسفند که روی‌آتش آب گردد . هر کس‌ازآنها بمیرد ، در گمراهی‌مرده است ، مگر اینکه توبه کند . وبسوی خدا باز گردد تاخداوند از تقصیروی بگذرد . امیداست‌خداوند شیعیان مرا در روز نکبت اینان (بنی‌امیه یا بنی‌عباس)ازپراکندگی گرد آورد (۲).

کسی‌را نرسد که دربرابر ذات‌الهی تدبیرامور کندبلکه خیروثواب کارها وتدبیرهمهٔ امور بسته‌باراده‌ومشیت‌اوست .

ای‌مردم ! کسانیکه‌بدون‌حق منصب امامت‌رابخودمی بندند بسیارند. اگر شما بواسطهٔ‌تلخی‌حق از آن‌روی‌نتابید وخودراخوارنکنید ودرنکوهش‌باطل سستی نشان ندهید، آنها که در شجاعت بپایهٔ شما نمیرسند ، برشما دلیر نمیشوند و اقویا بر شما مسلط نمی گردند وپیروی حق را ترك نمی کنند واهل طاعت را ازمیان

---

(۱) اشاره بایام سقوط بنی‌امیه‌و کشمکش آنها با بنی عباس ، برسر خلافت اسلام است که شیعیان فرصت یافتند پس از سالها محدودیت از گوشه وکنار بسوی امام محمدباقر وامام جعفر صادق علیهما السلام‌شتافته وباتشکیل‌انجمن‌هائی ازشیعیان‌تاحدی‌آزادی بدست آورند وازآن محدودیتها نجات یابند .

(۲) این‌جمله‌نیز چنانکه‌علامهٔ‌مجلسی‌احتمال داده‌اشاره بزوال‌دولت مقتدربنی‌عباس وآزادی واجتماع مجدد شیعیان وبالا گرفتن‌کار آنهاست .

نخواهند برد .

ولی افسوس که (دوباره) مانند بنی اسرائیل عهد موسی علیه السلام در کار خود حیران و سر گردان میشوید ! سوگند یاد میکنم که تحیر شما بعد از من بمراتب بیش از حیرت و سر گردانی بنی اسرائیل خواهد بود (زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان تیه حیران و سر گردان بودند ولی مسلمانان بعد از غصب حق آل محمد و ظلم نسبت باهلبیت عصمت تا ظهور مهدی موعود در امر دین خود حیران می مانند)

باز هم سوگند یاد میکنم که اگر مدت حکومت بنی امیه بسر رسد شما بدولت باطل دیگری که بعد از آنها خواهد آمد می پیوندید و بدور آنها اجتماع میکنید و باطل را زنده نموده حق را پشت سر میگذارید ! و از کسانیکه از همه نزدیک تر و در غزوهٔ بدر نخستین جنگ اسلام شرکت داشتند (منظور خود آنحضرت است که اول مؤمن بخدا و رسول و قهرمان جنگ بدر بود) جدا گشته بآنها که در جهاد با پیغمبر علیه شرک و کفر ، دور زند (یعنی عباس بن عبد المطلب و اولاد او) میپیوندید .

اینرا بدانید که اگر حشمت آنها (یعنی بنی عباس) نیز بپایان رسد و دولتشان از دست برود ؛ موقع پاداش هر کس نزدیک شود و موعد فرا میرسد . ایام دولت باطل سپری گردد **و ستارهٔ دنباله دار برای شما از سمت مشرق پیدا شود و ماه تابان برای شما طلوع نماید** . پس چون این علائم پدیدار گردد بسوی خدا باز گردید و توبه کنید این را بدانید که اگر از طلوع کنندهٔ مشرق پیروی نمائید ، شما را به طریقه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله راهنمائی کند و از کوری و کری و گنگی نجات دهد و رنج طلب روزی را از شما بر طرف گرداند و این بار گران را از روی دوش شما بردارد . در آن روز کسی از خداوند دور نمی شود مگر آنکه از پذیرش حق سر باز زند و ظلم پیشه سازد و بر مردم سخت گیرد ، و آنچه را مال او نیست تصاحب کند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

مؤلف « ستارهٔ دنباله دار که از سمت مشرق پیدا میشود » از علامات ظهور امام زمان علیه السلام است چنانکه خواهد آمد و « ماه تابان برای شما طلوع نماید » ممکن

است کنایه ازقائم عليه السلام باشد ، واحتمال هم‌میرود که ازعلامات ظهور باشدوه‌طلوع‌ـ کنندهٔ‌مشرق » و برای‌اینست که ظهور آنحضرت‌ازمکه‌است که درشرق مدینه‌قرار دارد. یااینکه اجتماع‌سپاهش‌وتوجه آنحضرت‌برای‌فتح‌شهرهاو کشورها ازه کوفه» است که‌نسبت بمکه ومدینه درشرق قراردارد(۱)

ونیز دریکی ازخطبه‌های نهج البلاغه میفرماید : (چون‌قائم‌ما ظهور کند) هوای‌نفس رابهدایت ورستگاری برمیگرداند (یعنی گمراهان رابراه‌راست دلالت میکند) واین‌درزمانی‌است که هدایت‌بهوای‌نفس‌تبدیل شود . ورأی‌بقرآن‌بر گردد (تامردم‌بجای‌اظهاررأی ازدستورقرآن‌الهام بگیرند)این‌درزمانی‌است که‌مردم‌قرآن رابرأی خودمبدل کنند تااینکه (قیافهٔ مخوف) جنگ وخونریزی مانند شیردرنده وخشمگین باقوتی هرچه تمامتر بشما روی آورد ، و همچون شتری که پستانهای پرشیر دارد (یعنی‌شربت مرگ) پدیدآید که نوشیدن شیرآن نخست شیرین ودر پایان ، تلخ میباشد .

آگاه‌باشید ! آنچه (امروزخبر میدهم) فرداواقع میشود ، وبزودی‌باآنچه نمی‌شناسید (یعنی‌اطلاع ندارید) میآید ، حاکمی غیر از طبقهٔ حکام و سلاطین کارگردانان را (که‌زمام امورمردم رادردست دارند) ببدی اعمال و کردارشان کیفردهد ، وزمین‌آنچه درددل‌دارد برای‌او بیرون‌آورد ، و کلیدهای(شهرهای‌روی زمین) بوی‌تسلیم‌شود . آنگاه روش دادگستری رابشمانشان دهد وآنچه از کتاب (قرآن) وسنت (پیغمبر) ترك‌شده ، همه رازنده گرداند (۲)

بازهم گفتاری از ابن ابی الحدید

مؤلف : ابن‌ابی‌الحدید شارح نهج‌البلاغه درشرح‌یکی ازخطبه‌های حضرت میگوید : شیخ‌ماابوعثمان و ابوعبیده گفته‌اند ازجعفربن محمد (امام ششم عليه السلام) روایت شده که‌آنحضرت ازپدرانش‌نقلکرده که فرموده : آگاه‌باشید ! نیکان‌عترت

---

(۲) نهج‌البلاغه‌فیض‌الاسلام صفحه ۴۱۵ (۱) درصفحه ۳۳۶ توضیح دادم که منظور از شرق در اینگونه روایات ، شرق نبی است . ملاحظه کنید که علامهٔ مجلسی نیز پیش از آنکه سید باب بهوس ادعای امام زمانی بیافتد و علمای شرق را شیراز و ایران ... اینگونه معنی کرده است ؟!

و پاکان اهلبیت من در کوچکی از همهٔ مردم بردبارتر ودر بزرگی از هر کس داناتر میباشند .

آگاه باشید ! ما اهلبیتی هستیم که از چشمهٔ علم خداوند دانا شده‌ایم ؛ و با حکم وی داوری میکنیم ، و آنچه میگوئیم از مخبر صادق شنیده‌ایم . پس اگر از آثار ما پیروی کنید ، باروشنی ماراه راست را پیدا میکنید . واگر ازما روی بگردانید خداوند شمارا بدست ما خواهد کشت (یعنی با نفرین ما کشته خواهید شد) پرچم حق باماست . پس هر کس از آن پیروی کند بما پیوسته است و آنکس که از آن دوری نماید بهلاکت افتد .

گرفتاری هر مؤمنی بوسیلهٔ ما تدارك میشود و بخاطر ما طوق بندگی از گردنها گشوده گردد .

سپس ابن ابی‌الحدید میگوید : « این سخنان اشاره بمهدی موعود است که در آخر الزمان ظاهر میشود . اکثر محدثین معتقدند که وی از اولاد فاطمه علیها السلام است، علمای ما معتزله هم منکر او نیستند ودر کتابهای خود تصریح بذکر وی نموده و بزرگان محدثین آنها اعتراف دارند . جز اینکه بعقیدهٔ ما او هنوز متولد نشده است بلکه بعدها متولد میشود ، سایر محدثین اهل سنت نیز همین عقیده رادارند ! (۱)

قاضی القضاة(۲) از کافی الکفاة اسمعیل بن عباد (۳) بسند متصل از امیر المؤمنین

(۱) چنانکه گفتیم اینطور نیست . بسیاری از علمای سنی و بزرگان آنها مهدی را غائب و فرزند امام عسکری میدانند ، ومثل شیعه عقیده دارند روزی ظاهر میشود و دنیارا پر از عدل و داد میکند چنانکه درمقدمهٔ کتاب توضیح دادیم .

(۲) مقصود قاضی عبدالجبار معتزلی متوفی بسال ۴۱۵ پیشوای علمای معتزلهٔ عصر خود می باشد .

(۳) کافی الکفات صاحب بن عباد طالقانی یا اصفهانی ، وزیر دانشمند شیعی مذهب است که از وزرای نامی و باکفایت پادشاهان آل بویه است ، اوقاضی عبدالجبار را از بغداد به ری طلبید ، و بامر قضا منصوب داشت .

علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت فرمود : مهدی از اولاد حسین است ؛ سپس اوصاف او را بیان کرد و فرمود : پیشانیش روشن و بینیش باریک ، شکمش عریض ، رانش پهن ، میان دندانهایش بازو خالی در ران راستش میباشد. این حدیث را عیناً عبدالله بن قتیبه (۱) نیز در کتاب «غریب الحدیث» آورده است» .

۞ ۞ ۞

مؤلف : در پایان این باب چند شعر زیر دربارهٔ امام زمان عجل الله فرجه از دیوان منسوب بامیرالمؤمنین علیه السلام نقل میشود :

۞ ۞ ۞

بُنَيَّ اِذا ما جاشَتِ التُّرْكُ فَانْتَظِرْ ... وِلايَةَ مَهْدِيٍّ يَقُومُ فَيَعْدِلُ

وَذَلَّ مُلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هاشِمٍ ... وَبُويِعَ مِنْهُمْ مَنْ يَلَذُّ وَيَهْزِلُ

صَبِيٌّ مِنَ الصِّبْيانِ لا رَأْيَ عِنْدَهُ ... وَلا عِنْدَهُ جِدٌّ وَلا هُوَ يَعْقِلُ

فَثَمَّ يَقُومُ الْقائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ ... وَبِالْحَقِّ يَأْتِيكُمْ وَبِالْحَقِّ يَعْمَلُ

سَمِيُّ نَبِيِّ اللهِ نَفْسِي فِداؤُهُ ... فَلا تَخْذُلُوهُ يا بَنِيَّ وَعَجِّلُوا

۞ ۞ ۞

یعنی: فرزندان من! هنگامیکه قبائل ترك بحرکت در آمدند، منتظر سلطنت مهدی باشید که قیام می کند و بعدل حکومت مینماید . پادشاهان دودمان هاشم خوار گردند (گویا مقصود بنی عباس است) بچه ای که نه رأی و نه تدبیر و نه عقل دارد بسلطنت رسد وافراد عیاش و بی مصرف با او بیعت کنند ، آنگاه قائم بحق از دودمان شما قیام کند او بحقیقت بیاید و بحق عمل نماید . او همنام پیغمبر خداست. جان من فدای او باد فرزندانم ! او را خوار مسازید و باشتاب او را بپذیرید .

---

(۱) ابن قتیبه متوفی بسال ۲۷٦ مؤلف کتابهای «الامامة والسیاسه» و «عیون الاخبار» و «غریب الحدیث» از دانشمندان معروف اهل تسنن است .

باب هشتم

روایاتی که در بارهٔ مهدی موعود جهان

از حضرت امام حسن وحضرت امام حسین علیهما السلام رسیده است

شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» از ابوسعید عقیصاء روایت میکند که چون حضرت امام حسن علیه السلام بامعاویه صلح کرد و مردم نزد وی میآمدند، عده‌ای حضرتش را از صلح بامعاویه سرزنش کردند، فرمود: وای برشما! نمیدانید مقصود من چه بود صلح من با معاویه از آنچه آفتاب بر آن میتابد وغروب میکند، برای شیعیانم بهتر است. نمیدانید که من امام شما هستم واطاعت از فرمان من برشما واجب است، وبفرموده پیغمبر یکی ازدو آقای اهل بهشت میباشم؟ (۱)

گفتند چرا، میدانیم فرمود: نمیدانید، که چون خضر علیه السلام کشتی راسوراخ کرد، وآن کودك را بقتل رسانید ودیواررا استوار نمود (۲) باعث خشم موسی بن عمران علیه السلام شد که حکمت آن کار براو پوشیده بود ولی نزد خداوند عمل خضر کاری موافق حکمت وصحیح بود؟.

نمیدانید (چنین مقدر شده) که هریك ازما ائمه سازش باسلطان زمانش رابه گردن میگیرد، جز قائم ما که عیسی روح‌الله پشت سر او نماز میگذارد وخداوند ولادت اورا ازمردم پوشیده میدارد او خودوی از نظرها پنهان خواهدشد تاچون ظهور کند بیعت هیچکس درگردن وی نباشد.

---

(۱) اشاره است بروایت متواتر: اِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ

(۲) اشاره بداستان موسی وخضر وآیات ۵۹ تا ۸۲ سورهٔ کهف است.

(ومجبور نشود در برابر سلاطین زمانش سکوت نموده با آنها بیعت وسازش کند) او فرزند نهمی برادرم حسین پسر فاطمه بانوی بانوان است ، خداوند در طول غیبت عمر اوراطولانی گرداند آنگاه با قدرت کاملهٔ خود بصورت جوانی که کمتر از چهل سال داشته باشد ظاهر سازد . تاهمه بدانند که : **خداوند برهمه چیز تواناست .**

ونیز در آن کتاب ازامام صادق عليه السلام از آنحضرت روایت نموده که حضرت امام حسین عليه السلام فرمود : پسر نهمین من سنتی ازیوسف وسنتی ازموسی بن عمران داردواوقائم مااهلبیت است که خداوند دریك شب کاراورا اصلاح میکند (وسائل ظهوراورا فراهم میآوردویاران اورا نزداو گردآورد).

نیز در آن کتاب ازعبدالله بن زبیرروایت نموده که گفت : شنیدم امام حسین علیه السلام میفرمود : قائم این امت نهمین فرزندمن است وهم اواست که ازنظرها غائب شود ودرحال حیات ارثش راتقسیم میکنند (۱)

ونیز در کمال الدین از امام حسین عليه السلام روایت شده که فرمود : ما دوازده مهدی داریم . اول آنها امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام وآخر آنها نهمین فرزندمن است ، اوامامی است که قیام بحق می نماید خداوند زمین را پس از آنکه (باکفرو بیدینی اهلش) مرده باشد ، بوسیلهٔ اوزنده میکند وهم بوسیلهٔ اودین حق (اسلام) را بر همهٔ ادیان غالب میگرداند ، هرچند مشرکان نخواهند . او غیبتی دارد که در آن مردم بسیاری ازدین برمیگردند . وگروهی دیگر بردین حق(اسلام) ثابت باشند . برخی (ازروی سرزنش) بآنها میگویند : اگرراست میگوئید موقع ظهورامام زمان شما چه وقت است ؟!

اَما اَنَّ الصّابِرَ فی غَیبَتِهِ عَلَی الاَذی وَالتَّکذیبِ بِمَنزِلَةِ المُجاهِدِ بِالسَّیفِ بَینَ یَدَی رَسُولِ اللّهِ .

آگاه باشید آنها که درغیبت وی باتحمل رنجها وتکذیب بی دینان برعقیدهٔ

(۱) بااینکه امام زمان(ع) بعدازرحلت پدربزرگوارش زنده بود ماترك امام حسن عسکری (ع) رابه برادرش جعفر کذاب ومادرش تقسیم نمودند (المقالات والفرق سعدبن عبدالله اشعری)

خودثابت میمانند ، مثل کسانی هستند که باشمشیردرر کاب رسولخداجهاد کردند !.

همچنین در کمال‌الدین ازعبدالله‌بن عمرروایت کرده که گفت :ازحسین‌بن علی(ع) شنیدم می‌فرمود : اگرجزیك روزازعمر دنیاباقی نمانده باشد ، خداوند آن روزراچندان درازگرداند ، تامردی‌ازاولادمن‌قیام کند وزمین‌راپرازعدل‌وداد نماید ، چنانکه‌پراز ظلم‌وستم شده‌باشد ، اینطور ازپیغمبر شنیدم .

هم‌در آن کتاب از عیسی خشاب نقل کرده که گفت به حسین‌بن علی عليه‌السلام عرضکردم : صاحب‌الامر شما هستید ؟ فرمود : نه ! صاحب‌الامر کسی است که ازاهل‌ووطن‌دوروم‌هجور ، پدرش راکشته‌اند واوخونخواهی نکرده است. کنیه‌اش کنیهٔ عمویش (۱) می‌باشد وهشت‌ماه شمشیرش‌را روی دوشش گذاشته است .

درغیبت‌شیخ‌طوسی ازعبدالله‌بن شریك حدیث مفصلی‌نقل میکندکه مختصر آن‌اینست : امام‌حسین (ع) از کنار جماعتی از بنی‌امیه که درمسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودند گذشت وروبآنها کرد وفرمود : بدانید که بخداقسم ! عمر دنیابپایان نمیرسد تااینکه خداوند مردی از نسل من برانگیزد وهزارنفر ازشما را بقتل رساند وباآن هزارنفر هزاردیگر وباآن هزارنفر نیزهزار نفردیگر !

من عرضکردم : فدایت شوم اینان اولاد فلان وفلان میباشند وباین تعداد که‌فرمودید نمیرسند . فرمود : درآن‌زمان ازصلب هریك ازبنی‌امیه عده‌ای بسیار خواهندبود وبزرگ آنها نیزاز خودشان می‌باشد (۲) .

---

(۱) درپاورقی صفحه ۳۰٤ نوشتیم که‌چون اینگونه‌روایات‌مخالف‌روایات کثیرهٔ شیعه‌وسنی‌است که‌میفرماید کنیه‌اش کنیه‌پیغمبر است ، اعتبار ندارد وگفتیم که‌برفرض‌صحت ، حتماً اشتباهی‌ازطرف راوی‌یاکاتب‌روی‌داده ، شاید(کُنیتُهُ کُنیةُ عمّه) لفظ «عمه» دراصل «جده» بوده‌واشتباه ضبط‌شده‌است. البته‌این‌احتمال همهست‌که کنیهٔ عموی‌امام‌زمان هم مثل کنیهٔ پیغمبر ابوالقاسم‌بوده است.

(۲) مقصودسفیانی است .

باب نهم

روایاتی که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام وارد شده است

شیخ صدوق(ره) در کمال الدین از ابوحمزه ثمالی روایت میکند که امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرمود: آیه شریفه **وَاُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ** (۱) یعنی: خویشان انسان برخی بر برخی دیگر مقدم میباشند دربارهٔ ما نازل گردیده **وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ** (۲) یعنی: خداوند امامت را در نسل حسین علیه السلام تا روز قیامت برقرار داشته است و فرمود: قائم ما دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی تر میباشد.

غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است و غیبت دومی چندان طولانی می‌گردد که اکثر آنها که بوی عقیده دارند منحرف میگردند و جز کسانیکه یقین قوی و معرفت صحیح دارند و از آنچه بآنها دستور داده‌ایم درخود ناراحتی و تنگی نمی بینند، و تسلیم ما اهلبیت میباشند، کسی براین عقیده ثابت نمی‌ماند.

مؤلف: آنچه امام علیه السلام میفرماید «غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است» شاید اشاره باختلاف احوال حضرت در طول غیبتش باشد که شش روز کسی جز افراد مخصوص بستگان آنحضرت از ولادتش اطلاع حاصل نکردند، سپس بعد از شش ماه سایر خواص هم مطلع شدند و بعد از شش سال موقع وفات پدر بزرگوارش بسیاری ازمردم پی بوجود آن سرور بردند.

---

(۱) سورهٔ انفال آیهٔ ۷۴

(۲) زخرف ۲۷

یا اشاره باین است که بعداز نیل بمنصب امامت تا ۶ روز کسی مطلع نگردید و بعد ازششماه مردم دانستند که امام دوازدهم کیست ، آنگاه پس ازشش سال و خورده‌ای محرز و سفرای آنحضرت معلوم گردید .

بنظر من اینمطلب اشاره بزمان‌های مختلفهٔ غیبت وی میباشد که ازنظر علم الهی قابل بداءاست (یعنی ممکن است واقع نشود) مؤید این مطلب روایتی است که کلینی رضوان‌الله‌علیه ازاصبغ بن نباته درحدیثی طولانی که برخی از آن درباب هفتم گذشت ازامیرالمؤمنین (ع) نقلکرده است .

ازجمله اینکه اصبغ گفت : یاامیرالمؤمنین حیرت مردم وغیبت مهدی (ع) چقدر طول میکشد ؟ فرمود: شش روز وششماه وشش سال. اصبغ عرضکرد : یاامیر المؤمنین ! این مطلب شدنی است ؟ فرمود : بلی ! همچنانکه تا کنون خلق شده و تو اطلاع نداری ! .

ای اصبغ ! اینان بر گزیدگان این امت هستند که با بر گزیدگان نیکان این عترت طاهره میباشند. عرضکرد : یا امیرالمؤمنین ! بعدازآن چه خواهدشد ؟ فرمود: آنگاه خدا آنچه خواهدمیکند ! چه ذات الهی را بداها و اراده‌ها و مقصودها ونهایت هاست . . .

اینروایت بخوبی میرساند که آنچه درغیبت امام زمان گفته شد : شش روز و ششماه و شش سال . . . قابل بداءاست و تردیدی که درروایت است قرینه آن میباشد . والله یعلم.

و نیز در کمال‌الدین ازسعیدبن جبیر ازامام زین‌العابدین عليه‌السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود: قائم ماولادتش برمردم پوشیده میماند تا جائیکه میگویند **هنوزمتولدنشده است (۱)**

---

(۱) درصفحه ۳٤٠ و ۳٤٦ ازابن‌ابی‌الحدید نقل‌شد که وی گفته است : اهل‌سنت عقیده دارندمهدی موعود هنوزمتولد نشده است. این یکی ازعلائم فکردوربین ائمه‌طاهرین واخبار غیبیه آن ذوات مقدسه‌علیهم السلام است ، که‌حق کشی فرقه‌ای ازمسلمین‌راپیشبینی کرده اند وقرنها قبل‌ازآن خبرداده‌اند !

شیخ مفید در کتاب « مجالس » از ابوخالد کابلی روایت نموده که گفت: امام علی بن الحسین بمن فرمود: ای ابوخالد! فتنه هائی پدید خواهد آمد که مانند شب ظلمانی تاریك باشد. کسی از آن فتنه‌ها نجات پیدا نمیکند مگر آنانکه خداوند از آنها پیمان گرفته (که در راه حفظ ایمان پیوسته ثابت بمانند) آنها چراغهای هدایت وچشمه‌های دانش میباشند.

پروردگار آنها را ازهر فتنه و آشوب تاریك نجات خواهدداد. گویا صاحب الامر رامیبینم که بر بالای نجف شماواقع در پشت کوفه باسیصدواندی مرد بر آمده، در حالیکه جبرئیل درسمت راست ومیکائیل درجانب چپ واسرافیل درجلو اوقراردارند پرچم پیغمبراکرم ﷺ رابا هتزازدرآورده وآهنك قومی نمیکندجز این که آنها رابدیارعدم بفرستد (۱)

---

(۱) درروایات باب علائم ظهوراز نظرخوانندگان خواهد گذشت که امام زمان (ع) نخست درمکه ظاهر میشود، وسپس باسیصدوسیزده نفرازیارانش بمدینه آمده وازآنجا به نجف وکوفه میآیند و چون سپاهش بده هزار نفررسید، قیام میکند، وخراسان وشام وقسطنطنیه؛ وفلسطین وزنگبار، وحجاز ویمن ودیگر نواحی جهان را (چنانکه درخطبهٔ معروف به «بیان» ذکر شده) فتح میکند وشرق وغرب عالم را در زیر لوای اسلام در میآورد. علیهذا آنها که عقیده بامام زمان شیرازی، یا پیغمبر مازندرانی جانشین اودارند، تنها بقاضی نروند و اینگونه روایات راهم بخوانند وبیاندیشند که آیا این امام زمان آمده و رفته است؟

باب دهم

روایاتی که از حضرت امام

محمد باقر علیه السلام رسیده است

شیخ صدوق (ره) در کمال‌الدین از ابوالجارود نقل‌میکند که گفت: امام محمدباقر ؑ بمن‌فرمود: ای ابوالجارود! موقعی که اوضاع روزگار دگرگون شود و مردم بگویند: قائم آل‌محمد مرده یا هلاك‌شده، یا بگویند بکدام بیابان رفته است، و آنها که خواستار نابودی او میباشند بگویند: کسیکه استخوانهایش پوسیده چگونه ظهور میکند؟! شما بظهور وی امیدوار باشید، وچون بشنوید که ظهور نموده بسوی وی بشتابید ولو با خزیدن از روی برف باشد (۱)! درغیبت نعمانی نیز از احمدبن‌هوذهٔ نهاوندی از ابوالجارود آنرا نقلکرده است.

نیز کمال‌الدین از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت امام محمد باقر ؑ روایت میکند که گفت: از آن‌حضرت شنیدم فرمود: نزدیك‌ترین ودانا‌ترین ومهربان‌ترین مردم بخداوند متعال، محمد و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند. پس از هر راهی که آنها میروند شماهم بروید واز هر کس کناره گرفتند شما نیز کناره بگیرید. مقصودم از ائمه امام حسین ؑ و فرزندان اوست. زیرا حق در خاندان آنهاست وجانشینان حقیقی پیغمبر آنها میباشند و امامان از آنها خواهند بود. پس هرجا آنهارا به بینید پیروی کنید. اگر روزی هیچکس از اولاد امام حسین را

---

(۱) این روایت پاسخ گویائی برای منکرین طول عمر امام‌زمان(ع) است، زیرا امام باقر(ع) تقریباً ۱۵۰ سال قبل از ولادت آنحضرت وهزارسال بعداز ولادت وی این موضوع را میدانسته واز آن خبرداده ـ توضیح اینکه این روایت در کمال‌الدین صدوق است که هزار وسه سال پیش درگذشته است!

نبینید ، ازخداوند روشنائی کسب کنید و بطریقه‌ای که عمل میکنید (مذهب تشیع توجه نموده ازآن پیروی‌نمائید وهر که (ازطایفهٔ شیعه)را دوست داشتید ، دوس بگیرید وهر آنکس را که دشمن‌میدارید، باچشم دشمنی نگاه کنید که بزودی‌فر امام زمان فرامیرسد .

همچنین در آن کتاب‌ازمعروف بن‌خر بوذ نقل‌میکند که گفت: بحضرت‌ام محمد باقر عليه السلام عرضکردم : فضائل‌خودتان رابرای‌من بیان‌فرمائید! حضرت‌فرمو مابمنزلهٔ ستارگان میباشیم که چون ستاره‌ای پنهان‌شود ستارهٔ دیگر که محل‌ام وامان وسلم واسلام وفاتح ومفتاح‌است ، پدیدار گردد . موقعیکه اولادعبدالمطل (بنی‌عباس) برشهرها مسلط‌شوندو کسی‌چیزی‌راتمیز ندهد ، خداوندصاحب‌الزما را ظاهر گرداند ، پس‌شما ذات‌الهی را ستایش کنید ، خداوند اورامیان صعب ذلول مخیرمیکند . عرضکردم : او کدام‌را انتخاب‌خواهد کرد ؟ فرمود :اوصع راانتخاب میکند .

مؤلف : « کسی چیزی‌راتمیز نمیدهد» یعنی هیچکس امام نمی‌شناسد مقصود اینست که مردم‌از بی‌تمیزی میان کمال‌و غیرآن فرق نمیگذارند . چو امام‌در میان‌آنها ظاهر نیست (که‌سطح افکارمردم رابالا ببرد وآنها بتوانندخوب بدراازهم تمیز بدهند)

و«صعب‌راانتخاب‌میکند »اشاره‌است بدوقطعهٔ ابری بنام‌صعب‌وذلول که‌خداون اسکندر ذوالقرنین رابرای انتخاب‌یکی ازآنها مخیر گردانیدو اوذلول را انتخاب کرد وصعب‌را برای‌قائم ما گذاشت‌چنانکه خواهدآمد .

وهم کمال‌الدین از ابراهیم‌بن عطیه‌و اوازام‌هانی ثقفیه روایت‌میکند که‌وی گفت : بحضرت امام‌پنجم عليه السلام عرضکردم : آقای من ! یك‌آیه ازقرآن مجیددر دلم خطور کرده که معنی‌آن مرانارا‌حت‌نموده ؛ فرمود : ام‌هانی!سؤال کن‌عرض کردم ،آیهٔ **فَلَا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْكُنَّسِ** است .

فرمود : ای‌امهانی چه‌مسئله‌خوبی ازمن پرسیدی ؟مقصود ازاین آیه‌مولودی است که درآخر الزمان خواهدآمد واومهدی این عترت طاهره است . اوراست حیرت وغیبتی که مردمی بوسیله‌آن گمراه گردند و گروهی هدایت شوند خوش بحال‌تواگراورا درك کنی وخوشاحال کسیکه‌اورا می‌بیند . (۱)

(۱) این حدیث وترجمه‌آیه درصفحه۲۵۸گذشت.درآنجا نوشتیم که این‌آیه وروایت نیز مورد دستبرد فرقه بهائی‌قرار گرفته ، وباتردستی مخصوصی بنفع خود معنی‌کرده‌اند .

میرزا ابوالفضل گلپایگانی‌بزرگترین مبلغ‌بهائی‌درکتاب«فرائد» این‌حدیث‌راجزو ادلهٔ نقلیه برای‌اثبات‌اینکه میرزاعلی‌محمدباب‌شیرازی متولددرسال ۱۲۳۵ هجری ، همان مهدی موعود است ، دانسته‌است .

درکتاب (بهائی‌چه میگوید؟) جلداول‌صفحه۸۹درپاسخ گلپایگانی مینویسد:«مقدمتاً میگویم‌بعضی‌راعقیده چنین‌بوده‌که مهدی‌موعود همان عیسی‌بن‌مریم(ع) است که‌قبل ازخاتم انبیا‌بدنیاآمده‌وسپس غیبت نموده ودرآخرالزمان مجدداً ظهور کرده و باصلاح جهان قیام مینماید (رجوع کنید بصفحه۳۰۹ این‌کتاب)

واینك درمقام جواب استدلال گلپایگانی میگویم : امابحسب‌عقیدهٔ‌اهل‌بها(!) که‌پس ازگذشتن هزارسال‌دیگرازز‌مان‌حسینعلی بهاء ، بازهم مظهر امری‌ازجانب‌خدا پیدا خواهد شد، بلکه بهمین‌قسم‌بعدازآنهم‌بازظهورات آخری‌الی‌مالانهایه‌خواهدبود، پس‌سنوات‌تولدسیدباب هم‌درآخر الزمان نخواهدبود(!)

واما بحسب عقیدهٔ مامسلمان هاکه‌محمدبن عبدالله (ص) خاتم‌انبیاء است ، بنابر این ازسنوات‌پیدایش‌آنحضرت‌را به‌بعدمیتوان‌آخرالزمان گفت،وازاین‌جهت‌آنحضرت‌راهم‌پیغمبر آخرالزمان گفتند.بنابراین‌ـ حجة ـ بن‌الحسن‌العسکری‌هم‌مولود آخرالزمان‌خواهدبود

ومراداز‌کلام‌امام باقرعلیه‌السلام که درتفسیر **الخُنَّسِ الْجَوارِ الْکُنَّسِ** فرموده (هذا مَوْلُودٌفِی‌آخِرِ الزَّمانِ هُوَالْمَهْدیُّ مِنْ‌هذِهِ‌الْعِتْرَةِ) اینست‌که معنی ومصداق حقیقی (الخنس الجوار الکنس) مهدی‌موعوداست واومولوددرازمنهٔ سابقهٔ‌برخاتم‌انبیاوازعترت‌پیشینیان که‌ـ

وهم در کتاب مزبور از ابوایوب مخزومی نقلکرده که امام محمدباقر (ع) دربارهٔ جانشینانِ شایستهٔ پیغمبر گفتگو میفرمود چون بآخرین آنها رسیدفرمود: دوازدهمی آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نمازمیگذارد. (اگر اورادیدی) طریقهٔوی و قرآن کریم را بپذیر! .

ودرغیبت نعمانی ازاسید بن ثعلبه از امهانی روایت نموده که گفت: از آنحضرت پرسیدم معنی **فَلاٰ اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ** چیست ؟ فرمود : ای امّ هانی اوامامی است که از

←قبل ازخاتم انبیا دردنیا متولد شده باشد (مثلاًعیسی بن مریم چنانکه بعضی توهم نموده اند) نیست .

بلکه اومولود درآخرالزمان (یعنی ازمنهٔ نبوت خاتم انبیاء) ومهدی ازاین عترت (یعنی عترت وذریهٔ خاتم انبیاء ـ ص) میباشد .

پس حدیث مزبور برمعتقد مسلمانها منطبق میگردد بلکه چون (خنوس) و (کنوس) مصدرالخنس والکنس برحسب لغت بمعنی پس رفتن وپنهانی واختفاء است ، وامام باقر(ع) نیزدرحدیث فرموده که: **لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ** (مردم درطول عمراو متحیرمیشوند واز نظرها غائب میگردد) ازاین جهت انطباق حدیث تنها برمعتقد مسلمانها تأیید میگردد .

سپس مؤلف (بهائی چه میگوید) ، توضیح بیشتری میدهد که خلاصهٔ آن بدین قرار است:

بفاصله یك حدیث، باز در بحار حدیث دیگری ازامهانی ازحضرت باقر(ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه (بوی فرمود: **يَا اُمَّ هَانِي اِمَامٌ يَخْنِسُ نَفْسَهُ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ النَّاسِ عِلْمُهُ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِأَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَاقِدِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ** . » یعنی :ای امهانی مقصود از الخنس الجوار الکنس (ستاره‌ای که حرکت نموده و پنهان میشود) امامی است که در سال ۲٦۰ (هجری) خودرا پنهان میکندتاخبروی بمردم نرسد (ونداننداکجاست) آنگاه مانند ستارهٔ درخشان درشب تاریک، ظاهر میشود .

این دوحدیث که درتفسیر این آیهٔ شریفه رسیده است با مهدی موعود که بعقیده شیعه قبل ازسال ۲٦۰ متولدشده و ازآن تاریخ از نظردشمنان وبواسطه مصالح دیگرغائب گردیده است ، کاملاًمنطبق میباشد وهیچگونه تناسبی باپندار بابی‌ها وبهائیها وازلیها ، ندارد !

نظرها غائب گرددو مردم‌اطلاعی ازوی نداشته‌باشند. واین‌در سنه ۲۶۰ خواهد بود. آنگاه‌مانند شعله‌ای روشن‌در شب‌تاریك پدیدار گردد ، اگر آن زمان‌رادرك كنی شادمان خواهی‌بود .

ونیز در غیبت نعمانی‌از محمدبن اسحاق‌مانند آنرا روایت کرده جز آنکه دراینجا میگوید : مانندشعله‌ای که درشب تاریك‌بدرخشد ؛ ظاهرشود .

نیزغیبت‌نعمانی ازمعروف‌بن خرّبوذازآنحضرت روایت‌میکند که فرمود: ستارگان شما مانندستارگان آسمان است که چون‌ستاره‌ای پنهان شود ، ستارهٔ دیگری طالع گردد ؛ تا موقعیکه باانگشتان دست و اشارهٔ ابروبوی نگاه کنید (یعنی درصدد گرفتن و کشتن و باشید) خداوند اورا از نظر شما غائب گرداند سپس اولادعبدالمطلب (بنی‌عباس) برهمه جااستیلاءیابند و هرج‌ومرج پدیدآید(و کسی امام‌خود رانشناسد) پس چون‌ستاره برای‌شماطلوع کندحمدخدارابجا آورید.

همچنین درآن کتاب ازعبدالله‌بن عطا نقلکرده که گفت بحضرت‌امام‌محمد باقر عليه‌السلام عرضکردم:شیعیان شمادر عراق بسیارند بخداقسم درخاندان شما کسی بپایهٔشمانمیرسد . پس‌چراقیام نمی‌فرمائید؟ (۱) این روایت در کتاب غیبت نعمانی نیز نقل‌شده .

هم درآن کتاب‌ازعبدالله‌بن‌عطاروایت نموده که گفت : بآنحضرت‌عرضکردم: راجع‌بقائم بمااطلاع دهیدفرمود : بخداقسم من‌قائم نیستم و کسیکه گردنها بسوی وی‌افراشته میدارید (یعنی منتظر ظهوراو هستید) وولادتش برمردم پوشیده‌است ، نمیباشم.عرضکردم : بکی اشاره فرمودید ؟ فرمود : بآنکس که پیغمبر خدا بوی اشاره فرمود .

وهم‌در کتاب مزبور از ابوالجارود روایت نموده که گفت: شنیدم‌امام‌محمد باقر (ع) میفرمود : ما وشما پیوسته بحالت انتظار بسر خواهیم برد تا گاهیکه خداوند برای اینکار کسی را برانگیزد که ندانیدآفریده شده است یانه ! نعمانی

(۱) درصفحه۳۹ گذشت .

این روایت را بسند دیگر هم نقل کرده است.

همچنین در آن کتاب از ابوالجارود نقل میکند که آنحضرت فرمود: پیوسته گردنهای خود را بسوی یکی از مردان ما، دراز نموده و میگوئید: این همان صاحب‌الامر است وبعد از چندی می‌بینید که وفات می‌یابد، تازمانی که خداوند برای اینکار کسی را برانگیزد که ندانید متولد وآفریده شده یا نه! در آن کتاب این حدیث بسند دیگر هم آمده است.

نیز از آنحضرت روایت‌نموده که فرمود: گویا می‌بینم شما (شیعیان در جستجوی قائم‌ما) بالاروید کسی رانبینید وپائین بیائید کسی راپیدا نکنید.

ونیز درغیبت‌نعمانی ازغیبت شیخ مفید از ابوحمزهٔ ثمالی نقل میکند که گفت: روزی درخدمت حضرت امام محمد باقر (ع) بودم. چون مجلس خلوت شد، فرمود: ای‌ابوحمزه! یکی‌از اموری که حتماً تحقق می‌یابدوباقلم قضا نوشته شده‌است، قیام‌قائم ماست. هر کس در آنچه میگویم شك کند، کافرازدنیا میرود آنگاه فرمود: پدر ومادرم فدای او که نامش نام من‌و کنیه‌اش کنیهٔ من وهفتمین فرزند من‌است. زمین‌را پرازعدل کند چنانکه پرازظلم وستم شده‌باشد.

ای ابوحمزه! هر کس‌او رادرك نمایدومانند پیغمبروعلی (ع) ازوی‌پیروی کند، بهشت بر او واجب میشود. وهر کس تسلیم فرمان وی نشود بهشت براو حرام گردد وجایگاهش آتش خواهد بود وچه بداست‌آتش برای ستمگران!

سپس‌فرمود: بحمدالله‌آیهٔ شریفهٔ **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَىٰ عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ** (۱) یعنی:تعداد ماهها در کتاب خداوند دوازده ماهست، گفتهٔ مرا روشن وآفتابی کرده‌است. چه‌مقصود، ماههای محرم وصفر وربیع وغیره نیست.

---

(۱) سورهٔ توبه آیهٔ ۳۵

زیرا خداوند بعد میفرماید: **ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** این ماه ها دین پایدار میباشند؛ درصورتیکه یهود و نصارا و گبران و سایر مردم و ملل دوست و دشمن، همه این ماه‌ها را میشناسند و بنام میشمارند (بنابراین دانستن آنها دین پایدار نیست) بلکه مقصود ما ائمه هستیم که دین خداوند بوجود ما پایدار است. (۱)

یکی از چهارماه محترم سال، امیرالمؤمنین (ع) است که خداوند نام علی را از نام «العلی» خود مشتق گردانید، چنانکه نام محمد را از «محمود» نام دیگر خود مشتق نمود و سه نفر از نوادگان او نامشان علی است: علی بن الحسین و علی بن موسی و علی بن محمد؛ و این اسم که از نام خداوند اشتقاق یافته محترم است.

---

(۱) چنانکه هست فلک را دوازده تمثال / که آفتاب بر آن دور میکند مه و سال
بر آسمان ولایت دوازده برجند / چو آفتاب نبوت همه براوج کمال
قضا چو آینهٔ نور احمدی میریخت / بریخت زآینهٔ او دوازده تمثال
ستارگان سپهر ولایت شرفند / که ایمنند زنقصان واحتراق و وبال
ز آفتاب نبوت صدور این انجم / مثال صورت تفصیل آمد از اجمال

باب یازدهم

روایاتی که ازحضرت امام جعفرصادق (ع)

راجع بامام زمان (ع) رسیده‌است

صدوق (ره) در کمال‌الدین وعلل‌الشرایع ازسُدیر روایت میکند که گفت : ازحضرت امام‌جعفرصادق(ع)شنیدم‌میفرمود : درزندگانی‌قائم ماسنتی‌ازیوسف(ع) است.من‌عرض کردم : مثل‌اینکه شماازحیرت‌یاغیبتی خبرمیدهید ؟ فرمود ازاین امت ، جزخوک‌صفتان کسی‌امثال‌این کارهارا دورنمیدانند . برادران‌یوسف،اولاد انبیاءبودند ، معهذایوسف برادرشان رادرمعرض‌خرید وفروش درآوردند و(بعداز آنکه‌یوسف عزیزمصر شدو برادران برای‌تأمین‌روزی بمصر آمدند) با وی گفتگو نمودندواو رانشناختند . تاآنکه‌یوسف (ع) گفت : من‌همان‌یوسف‌هستم .

بااین‌وصف چگونه‌این امت‌ملعونه منکرمیشوند که‌خدای عزّوجلّ‌در وقتی ازاوقات حجّت‌خودرا پنهان‌بدارد ؟ پادشاه‌مصر یوسف‌را دوست میداشت وفاصله‌بین اوو‌پدرش یعقوب‌هیجده روزراه‌بود و اگراراده‌خداوند تعلق میگرفت قـادربود که جای‌یوسف را نشان دهد .

چون‌مژدهٔ یوسف‌به‌یعقوب (ع)رسید ، از راه بیابان باتفاق پسرانش مسافت میان(کنعان‌ومصر) رانه‌روزه طی کرد . بنا براین‌چگونه این‌امت‌باور نمیدارند که حجت‌خداما نند یوسف‌در بازارها واماکن‌آنها آمدورفت کند و در عین‌حال او را نشناسند ، تازمانیکه‌خداوند فرمان‌دهد که‌خودرا بشناساند . چنانکه‌بیوسف‌فرمان دادودروقتیکه ببرادرانش گفت : آیامیدانید موقعیکه جاهل بودید بایـوسف و برادرش‌چه کردید ؟ یوسف‌خودرا معرفی کرد ، و برادران گفتند : آیاتویوسفی ؟

گفت : آری‌من یوسفم‌واین(بن‌یامین) هم‌برادرم‌میباشد .

و نیز شیخ‌صدوق (ره) درعلل‌الشرایع ازسدیر نقل میکند که‌امام‌جعفرصادق (ع) فرمود : قائم‌مارا غیبتی‌است که مدت‌آن‌طولانی‌خواهد شد . عرضکردم: یابن رسول‌الله برای‌چه غیبت‌میکند ؟ فرمود : خداوندعزّوجلّ اراده نموده که علائم تمام‌انبیاء رادرمدت غیبتشان ، دربارهٔاو نیزعملی گرداند ، ای‌سدیر ! قائم ناچار از آن است که برابرمدت‌غیبت‌تمام‌پیغمبران ، غیبت کند چنانکه خداونددرقرآن میفرماید : **لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ** یعنی‌هرسنتی که قبل ازشما بوده دراین‌امت‌نیز جاری‌است .

و نیز صدوق‌علیه‌الرحمه در «امالی»ازآنحضرت نقل میکند که درباره امام زمان‌عجل‌الله فرجه‌این‌شعر را فرمود :

لِكُلِّ اُناسٍ دَوْلَةٌ يَرْقَبُونَهَا وَدَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ

یعنی : هر گروهی‌از مردم‌دولتی‌دارند که‌انتظارآنرامیکشند و دولت ما نیز درآخرالزمان ظاهر میگردد .

در کمال‌الدین ازصفوان‌بن مهران‌از آن‌سرور روایت نموده که فرمود : هر کس تمام ائمه‌طاهرین را تصدیق کندولی منکروجودمهدی موعود باشد مثل این‌است که‌اعتقاد بتمام پیغمبران داشته باشدولی منکر نبوت پیغمبر اسلام شود . عرض شدیابن رسول‌الله ! مهدی کیست ، آیا او از فرزندان شماست ؟ فرمود : پنجمین‌نفر ازاولادهفتمین‌امام‌است . اوازنظرشما غائب‌شود وجایز نیست نامش را ببرید (۱)

(۱) درپاورقی‌صفحه ۲۳۶ راجع‌بمنع ازبردن‌نام مخصوص‌امام‌زمان (ع) سخن گفتیم دراینجا بازهم‌متذکرمیشویم که‌برخی‌ازعلماومحدثین گذشته‌ما ازقبیل‌شیخ‌صدوق‌وعلامه‌مجلسی ←

در آن کتاب این روایت بسند دیگر نیز از آن حضرت روایت شده است.

نیز در کمال الدین آورده است که امام ششم فرمود: هنگامیکه سه اسم متوالی در میان ما ائمه پیدا شود: محمد و علی و حسن، چهارمی آنها قائم است (۱). نیز

واخیراً محدث نوری و دیگران اینگونه روایات را حمل بر ظاهر نموده و ذکر نام حضرت را مطلقا قبل غیبت و بعد از آن حرام میدانند ولی عدهٔ دیگر آن را مکروه دانسته اند. بطوریکه در نجم الثاقب مینویسد: این موضوع درزمان شیخ بهائی و میر داماد دو دانشمند بزرگ شیعه مورد بحث و گفتگو واقع شد، وهر کدام نظری ابراز نموده و جمعی هم بطرفداری یك برخاسته و كار بالا گرفت!.

ما نوشتیم که ازمجموع روایات استفاده میشود که اصرار و تأکیدی که در این خصوص رسیده، مربوط بایام ولادت آنحضرت و بعد از آن پیش از غیبت کبری بوده است. دانشمند نامی «سعد بن عبدالله اشعری» قمی متوفای بسال ۲۹۹ یا ۳۰۱ در کتاب ارجدار «المقالات والفرق» که اخیراً منتشر شده و بدست ما رسیده است ضمن بحث از عقیده شیعه امامیه دربارهٔ حضرت مهدی حجت بن الحسن العسکری (ع) (صفحه ۱۰۵) مینویسد وقتی امام صادق و امام کاظم علیهما السلام از اینکه مشهور شوند و نام آنها را ببرند بخاطر حفظ از دشمنان و رعایت تقیه جلوگیری نموده اند، چگونه جایز است که ما دراین زمانها (ایام ولادت و کودکی امام زمان) ترک تقیه کنیم و با اینکه میدانیم دشمن سخت درجستجوی آنحضرت است و کاملا مراقبت دارند و حکومت بر آنها ستم روا میدارد، نام حضرت را ببریم وازمحل وی سخن بگوئیم؟ بنا بر این باید بگذاریم حضرت مخفی بماند تا خود وی و دوستانش ودوستان پدرش از خطر محفوظ بمانند.

و بنقل محدث نوری در نجم الثاقب باب دوم، حسن بن موسی نوبختی فیلسوف و دانشمند نامی شیعه متوفی بسال ۳۰۰ یا ۳۱۰ نیز در کتاب «الفرق والمقالات» مینویسد: **وَلَا يَجُوزُ ذِكْرُ اسْمِهِ وَلَا السُّؤَالُ عَنْ مَكَانِهِ حَتَّى يُؤْمَنَ بِذَلِكَ** یعنی: جایز نیست نام آنحضرت برده شود وازمحل وی سؤال شود؛ تا از خطر محفوظ بماند. این همان معنی است که بعقیدهٔ ما منع از ذکر نام حضرت مربوط بزمان تقیه؛ یعنی ایام ولادت وغیبت صغرای حضرت است.

(۱) این اسامی مبارك، نام چهار امام بوده که پی در پی برای پدر و پسر نامگذاری شده بود. امام نهم محمد تقی، وامام دهم علی النقی، امام یازدهم حسن العسکری، سپس چهارمی بازبنام اول که نام پیغمبر است، موسوم گردید. واین خود یکی از بهترین علائم مهدی موعود جهان بعقیده شیعه امامیه است.

در آن کتاب وغیبت شیخ مانند این روایت باسناد دیگرهم نقل شده است .

همچنین در کمال الدین ازمفضل بن عمر روایت کرده که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) شرفیاب شدم وعرض کردم : آقا ! ممکن است جانشین خودتان را معرفی فرمائید ؟ فرمود : ای مفضّل امام بعدازمن فرزندم موسی است وامامی که همه آرزودارند ظهور کند (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است .

هم در کمال الدین ازابراهیم کرخی روایت کرده که گفت : خدمت حضرت صادق نشسته بودم دیدم امام موسی بن جعفر (ع) که جوانی نورس بود ، واردشد. من برخاستم واورا بوسیدم ونشستم . حضرت صادق (ع) فرمود : ای ابراهیم ! بعدازمن امام تو این است . بدانکه دربارهٔ امامت او قومی گمراه شوند وجماعتی سعادتمند گردند خدا قاتل اورا لعنت نماید وعذابش را زیاد کند .

آگاه باش که خداوند کسی را که درزمان خود بهترین اهل زمین است از نسل وی بوجود آورد (یعنی امام رضا ـ ع) . اوهمنام جدش (امیرالمؤمنین) و وارث علم و احکام وفضائل او ومعدن امامت و سرچشمهٔ حکمت است . ستمگری از اولاد فلان (مقصودمأمون عباسی است) بعداز مشاهدهٔ کارهای عجیب وی(معجزات حضرت رضا) ازروی حسد اورا بقتل رساند . ولی خداوندآنچه اراده کرده عملی میکند هرچند مشرکین نخواهند .

خداوند از نسل او بقیهٔ مهدیان دوازده گانه راپدیدآورد ولطف خودرا دربارهٔ آنها تکمیل نموده وهر کدام وفات کنند دربهشت مقدس خود جای دهد . هر کس بوجودامام دوازدهم معتقدباشد ، مانند اینست که شمشیر برهنه بدست گرفته و در رکاب پیغمبر ﷺ ازآنحضرت دفاع نموده است .

راوی میگوید : درآن هنگام مردی ازدوستداران بنی امیه واردشدحضرت سخن راقطع فرمود ، بعدازآن دوازده بار بخدمتش رسیدم تامگر سخن آن روزرا تمام

فرمایدولی موفق نشدم . چون سال بعد بخدمتش رسیدم دیدم نشسته‌اند . بیدرنك فرمود : ای ابراهیم ! آنکس که اندوه شیعیان خودرا برطرف میکند ، پس از فشار شدید و بلای طولانی و بیتابی و ترس از دشمن خواهد آمد . خوش بحال کسانیکه آن زمان رادرك کنند. ای ابراهیم ! آنچه گفتم مقصودت را تأمین میکند من نیز چون این کلام شنیدم باشادی وسرور فوق العاده مراجعت کردم .

نیز در کمال الدین از آنحضرت روایت نموده که فرمود : خداوندچهارده هزار سال پیش از آنکه مخلوقی بیافریند ، چهارده نور خلقت فرمود و آن نورها ارواح ماست عرض شد: یابن رسول‌الله ! چهارده نور کیانند ؟ فرمود : محمدوعلی وفاطمه وحسن و حسین و نه امام از اولاد حسین ، آخرین آنها قائم است که بعداز غیبتش قیام کند و دجال را بقتل رساند وزمین را از هر گونه ظلم وستم پاك گرداند .

نیز در کمال الدین است که ابوبصیر گفت : شنیدم آنحضرت میفرمود : ما دوازده مهدی هستیم . شش نفر گذشته وشش تن دیگر باقی است . خداوند آنچه را که نفر ششمی باقی مانده بخواهد برای اوعملی سازد .

وهم در آن کتاب از آنحضرت روایت شده که فرمود : آگاه باشید بخداقسم غیبت مهدی شما چندان طولانی شود که مردم (بیدین) میگویند خداوند چه حاجتی بآل محمددارد ؟ آنگاه مانندشعلهٔ نوری آشکارشود ، وزمین راپر ازعدل کند چنانکه پر ازظلم شده باشد .

وهم در کتاب یادشده ازمحمدحمیری ضمن روایتی طولانی نقل میکند که گفت : بآنحضرت عرضکردم : یابن رسول‌الله روایات بسیاری از پدران شما در بارهٔ غیبت وصحت بودن آن برای ما روایت شده است . شما بمن اطلاع دهید که مصداق این اخبار کیست ؟ فرمود : اوششمین فرزند من است که دوازدهمین از ائمهٔ هداة بعداز پیغمبر میباشد ، که اول آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر آنها قائم بحق بقیة‌الله صاحب الزمان وخلیفة الرحمن است بخداقسم اگر باندازه مدت

توقف نوح (۱) در میان قومش ، در پرده غیبت بماند ازدنیا نمیرود مگر اینکه ظاهرشود وزمین را پرازعدل‌وداد کند چنانکه پرازظلم‌وجورشده باشد .

ونیز در کمال‌الدین است که آنحضرت بهانی تمّارفرمود:صاحب‌الزّمان‌را غیبتی است که بایددرغیبت‌وی بندگان‌خدا ازانحراف پناه‌بخدا ببرندودین‌خود را ازکف ندهند .

نیز ازابوبصیر روایت کرده که گفت : شنیدم‌آنحضرت‌میفرمودتمام‌غیبت‌های پیغمبران‌درزندگی قائم ما اهلبیت طابق‌النعل بالنعل نیزجاری است.عرض کردم: آیاقائم ازشما اهلبیت است ؟ فرمود : ای ابو بصیر او پنجمین فرزند پسرم موسی(کاظم عليه السلام) وفرزند بانوی کنیزان عالم است .

غیبتش چندان طولانی گردد که اهل‌باطل دچارتردید شوند .سپس‌خداوند اورا ظاهر کند وشرق وغرب جهان رابدست او بگشاید ، وعیسی‌بن‌مریم‌ازآسمان فرودآید وپشت سراونماز گذارد.زمین بانور خداوند منور گردد وجائی در روی زمین نمیماند که‌درآن غیرازخداوند عزوجل پرستش شود همهٔ‌ادیان‌ازمیان‌برود وفقط‌دین‌خدا می ماند ، هرچند مشرکین نه پسندند .

درغیبت‌شیخ است که آنحضرت به ابو بصیر فرمود : چون‌بشماخبررسد که صاحب‌الزّمان غیبت میکندآنرا انکار نکنید !

نیزدرآن کتاب ازیحیی‌بن‌علاء رازی روایت‌نموده که گفت:شنیدم‌امام‌جعفر صادق عليه السلام میفرمود : خداوند دراین امت مردی پدیدآورد که اوازمن ومن‌از او باشم (۲) خداوندبه خاطراوبرکات آسمان‌وزمینرابمردم‌روزی کند. آسمان‌باران

---

(۱) مطابق‌آیهٔ شریفه‌**فَلَبِثَ فِي قَوْمِهِ اَلْفَ سَنَةٍ اِلّا خَمْسِينَ عاماً** حضرت‌نوح مدت نهصد وپنجاه‌سال درمیان قوم‌خود توقف‌داشته است .

(۲) این‌روایت درلفظ ومعنی‌مانند روایتی است‌که ازپیغمبردربارهٔ امام‌حسین علیه‌السلام واردشده: **حُسَيْنٌ مِنّي وَاَنَا مِنْهُ** همانطورکه معنی‌آن روایت اینست‌که بقای اسم و رسم ودین وقرآن‌من بوسیلهٔ قیام‌حسین پایدارمیماند ؛ دراینجا نیزمقصود امام علیه‌السلام همین‌مطلب بوده است .

نافع خودرا بموقع فروریزد وزمین بذرخودرا بیرون دهدوهمهٔ وحوش ودرندگان درامن باشند اوزمین را پر ازعدل وداد کندچنانکه پر ازظلم وجورشده باشدچندان ازدشمنان خدارا بقتل میرساند که نادانان میگویندا گر این مرداز نسل پیغمبر اسلام بود ، بمردم رحم میکرد (۱)

در غیبت نعمانی از آن حضرت روایت کرده که فرمود :صله رحم و کار نیك و ترحم پیشه گیرید . زیرا بخدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید ، زمانی فرا میرسد که محلی برای درهم ودینار خود پیدا نکنید ، یعنی دروقت ظهورقائم علیه السلام محلی برای صرف درهم ودینار (که اندوخته اید) پیدا نمیکنید . چه مردم بفضل خدا و ولی او ، در آن روز همه بی نیاز میباشند . عرضکردم : این معنی کی واقع میشود ؟

فرمود : در وقتیکه امام خود را گم کنید و پیوسته در جستجوی او باشید تا گاهیکه مانند خورشید طلوع کند پس هرجاهستیدازشك وتردیددر بارهٔ وی خود - داری نمائید وهر گونه شکی را ازخود دور کنید ، واز آنچه گفتم احتراز جوئید . توفیق وارشادشمارا براه راست ازخداوند متعال خواستارم .

مؤلف : ظاهراً جمله « یعنی دروقت ظهورقائم محلی برای صرف درهم ودینار پیدا نمیکنید» جزء روایت نیست واز کلام نعمانی میباشد و گویا وی دراین مورد بخطا رفته است.زیرا امام علیه السلام زمان غیبت را توصیف میکند نهزمان ظهوررا چنانکه از آخر خبر معلوم میگردد.معنای روایت اینست که درزمان غیبت امام زمان علیه السلام مردم چنان خائن خواهند بود که امینی پیدا نمیشود درهم ودینار خودرا نزدوی امانت بگذارند! .

و نیز نعمانی در کتاب «غیبت» ازمفضّل بن عمر نقل کرده که گفت: درمجلس امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم و کسی دیگر هم بامن بود.حضرت فرمود:ازتصریح بنام مخصوص قائم اجتناب کنید.من تصور کردم که حضرت این را بدیگری میفرماید

(۱) کشتن دشمنان خدا وانتقام خون بی گناهان جزو قانون لاینفك جامعه انسانی و طبق دستور صریح قرآن مجیدودین مقدس اسلام است ، قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً.وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ.

ولی حضرت (مرا مخاطب ساخت) وفرمود : ای اباعبدالله (۱) از بردن نام قائم خود- داری کنید . بخدا قسم سالها از نظر شما غائب شود . وچندان در آن غیبت صبر کند که بیدینان میگویند او مرده یا بهلاکت رسیده واگر هست بکدام بیابان رفته است ؟ ولی دیدگان اهل ایمان در راه او اشکبار است . غیبت وی مانند کشتی طوفانی در امواج خروشان دریاست که جز آنان که خداوند از آنها پیمان گرفته وایمان را در لوح دلشان نوشته و با امداد خود مؤید داشته است ، کسی از آن ورطه نجات نمیابد .

در آن زمان دوازده پرچم برافراشته گردد وطوری بهم شبیهند که هیچیك از دیگری شناخته نمیشود . من گریه را سردادم . حضرت فرمود : برای چه گریه میکنی ؟ عرض کردم : فدایت گردم ! چگونه گریه نکنم که میفرمائی دوازده پرچم بر افراشته می گردد ، و طوری بهم شبیهند که هیچیك از دیگری شناخته نمی‌شود ؟

نیز در کتاب مزبور از آنحضرت نقلکرده که فرمود : هنگامیکه قائم ما قیام میکند ، مردم میگویند: چگونه ظهور نمود و حال آنکه استخوانهایش پوسیده است ؟ ! (۲)

هم در آن کتاب از مفضل بن عمر از آنحضرت روایت نموده که گفت : ازحضرت صادق علیه السلام پرسیدم : علامت ظهور قائم چیست ؟ فرمود : موقعیکه اوضاع جهان دستخوش تغییرات شود وبگویند که قائم مرده یا بهلاکت رسیده واگر هست بکدام بیابان رفته است ؟ عرضکردم : فدایت گردم بعد از آن چه خواهد شد ؟ فرمود : باشمشیر قیام میکند (۳)

(۱) اباعبدالله دراینجا کنیهٔ مفضل بن عمر است .

(۲) درصفحه ۳۶۹ گذشت .

(۳) فرقهٔ بهائی چون دیده‌اند که میرزاعلی محمد باب امام زمان شیرازی ؛ شمشیری نداشته ، واهل جنگ وقیام وفتح وفیروزی نبوده است ؛ ناچار تأویل کرده ومیگویند منظور ازقیام بشمشیر ، شمشیر بیان وتبلیغ بهائیت است ! ! ولي اصولا چرا اغنام‌الله شمر بگویند که

همچنین در آن کتاب ازمحمدبن مسلم‌ازآنحضرت روایت کرده که‌فرمود : چون مردم‌امام را ازدست‌بدهند سالیانی درازبی‌امام مانده واوراپیدا نمیکنند ، تا آنگاه که خداوند متعال صاحب شمارا آشکار گرداند .

نیز در کتاب مزبوراست که ازآنحضرت پرسیدند : آیاقائم‌متولد شده‌است ؟ فرمود : نه ! اگرمن‌اورا میدیدم ، درمدت عمرخدمتگذاراومیگشتم .

مؤلف : یعنی: اوراتربیت میکردم و کمك می‌نمودم .

سیدبن طاووس در کتاب«اقبال»ازابان‌بن‌محمدروایت کرده که‌سالی‌حضرت صادق علیه السلام بحج‌رفت ودرزیر ناودان خانهٔ خداایستاده دعافرمود . عبدالله بن‌حسن درجانب راست ، وحسن‌بن‌حسن درسمت‌چپ ، وجعفربن حسن (۱) پشت سرآن حضرت ایستاده بودند . دراین وقت عبادبن کثیر بصری‌آمد و عرضکرد : یاابا عبدالله ! (۲) حضرت در جواب وی سکوت فرمود . عباد سه‌بار بدینگونه حضرت راصدازدو پاسخی نشنید. سپس حضرت رابنام‌مخاطب ساخت‌و گفت : یاجعفر! حضرت فرمود : یااباکثیر! هرچه میخواهی‌بگو !

عرضکرد: کتابی دارم که درآن‌نوشته‌است مردی‌این خانه رابکلی منهدم خواهدکرد . حضرت‌فرمود : ابو کثیر! کتاب‌تودروغ میگوید ، بخداقسم‌من‌آن مرد رامیشناسم‌پاهای‌اوزرد وساقهای‌وی مجروح ، گردنش باریك ، سرش بزرگ ودرکنار این‌رکن ، (اشاره‌بر کن یمانی فرمود) مردم رااز‌طواف خانهٔ خدا منع کند (۳) بطوریکه ازدور او متفرق گردند. آنگاه خداوند برای دفع وی مردی

← بعداً درقافیه گیر کنند؟و بقول‌شاعر:

درختی درلرستان می‌بریدند　　　که ازبوی دل‌آویزتومستم !

(۱)-این‌سه‌تن فرزندان حسن‌مثنی پسرامام‌حسن‌مجتبی علیه‌السلام میباشند .

(۲) اباعبدالله کنیهٔ حضرت‌صادق علیه‌السلام است .

(۳) مقصود دجال‌است .

ازاولاد من (وبادست اشاره بسینه خود فرمود) برانگیخته کند واورا مـانند قوم عادوثمود وفرعون بقتل رساند . در این موقع عبدالله بن حسن گفت : بخدا قسم اباعبدالله راست میگوید ، وبعداز اوسایراولاد امام‌حسن نیزفرمایش امام ششم‌را تصدیق کردند .



باب دوازدهم

روایاتی که از حضرت امام موسی کاظم (ع)

رسیده است

درعلل‌الشرایع ازعلی‌بن‌جعفر(۱) واوازبرادرش حضرت موسی کاظم(ع) روایت کرده که‌فرمود : هنگامیکه پنجمین امام‌از اولادهفتمین امام پنهان گردد ، برای‌حفظ دیانت‌خود پناه‌بخدا ببرید . مبادا کسی دین‌را از کف شما بر باید . ای فرزند ! صاحب‌الامر ناگزیراز غیبتی‌است که بعضی‌از معتقدین بوی‌از اعتقاد خود برگردند . غیبت اوامتحانی است که خداوند بندگان خود را بدانوسیله امتحان میکند . اگر پدران ونیاکان شما دینی صحیحتر از این سراغ داشتند ، ازآن پیروی میکردند .

علی‌بن‌جعفر میگوید : عرضکردم : آقا ! پنجمین امام ازاولاد هفتمین امام کیست ؟ فرمود : فرزند ! عقول‌شما ازدرك‌حقیقت این‌مطلب ، کوچك وسینه‌هاتان از تحمل آن تنگ‌است . ولی‌اگر زنده‌باشید ، اورا خواهیددید .

در کمال‌الدین وغیبت‌شیخ وغیبت نعمانی و(کفایةالاثر) نیزاین حدیث باسناد دیگرنقل شده‌است .

مؤلف ـ مقصود از «فرزند» علی‌بن جعفر برادر کوچك حضرت موسی کاظم عليه‌السلام راوی‌این حدیث است که امام‌از روی لطف وشفقت‌بوی میفرماید : ای فرزند !

ونیز شیخ صدوق در کمال‌الدین از محمدبن زیاد ازدی روایت میکند کـه

---

(۱) پسرامام جعفرصادق (ع) است واز علمای‌آل پیغمبر(ص) بشمار میرود و درنزد ائمه‌طاهرین دارای‌عظمت شأن‌وجلالت قدربوده است .

گفت : ازحضرت موسی بن جعفر عليه السلام تفسیر آیهٔ **وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً** راپرسیدم . فرمود : نعمت ظاهر امام ظاهر و نعمت باطن امام غائب است. عرضکردم: در میان شما ائمه کسی هست که غائب شود ؟ فرمود : **نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ اَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَلَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا يُسَهِّلُ اللّٰهُ لَهُ كُلَّ عُسْرٍ وَيُذَلِّلُ لَهُ كُلَّ صَعْبٍ وَيُظْهِرُ لَهُ كُنُوزَ الْاَرْضِ وَيُقَرِّبُ لَهُ كُلَّ بَعِيدٍ وَيُبِيرُ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ابْنُ سَيِّدَةِ الْاِمَاءِ** آری او کسی است که شخصاً ازدیدگان غائب میگردد ولی یادش ازدلهای مؤمنان نمیرود ٠ او دوازدهمین ما ائمه است . خداوند هرمشکلی را برای او آسان میکند وهر گردن کشی را بوسیله اوسر کوب مینماید. گنجها ومعادن زمین را برایش ظاهر میگرداند وهرچیز دوری را برای او نزدیك میکند؛ ستمگران بی‌دین رانابود می سازد وشیاطین متمرّد را بهلاکت میرساند ، او فرزند سرور کنیزان است .

ولادتش برمردم پوشیده میماند وبرای شما جایز نیست که اورا بنام ذکر کنید تا زمانیکه خداوند اورا ظاهر گرداند وبوسیله او زمین راپراز عدل وداد کند چنانکه پراز ظلم وستم باشد .

شیخ صدوق (ره) میفرماید : من این حدیث را فقط از احمدبن زیادبن جعفر همدانی موقعی که ازسفر حج بیت‌الله مراجعت میکردم استماع نمودم . وی مردی متدین وفاضل بود ٠ «رحمة‌الله علیه ورضوانه» .

در کتاب کفایة‌الاثر نیزاین حدیث بسند دیگر مذکور است .

وهم شیخ صدوق (ره) در کمال‌الدین از عباس بن عامر روایت نموده که گفت : شنیدم امام موسی بن جعفر (ع) میفرمود : مردم دربارهٔ صاحب‌الامر خواهند گفت : هنوز متولد نشده‌است !

نیز در کتاب مزبور از داودبن کثیر نقل میکند که گفت : ازآنحضرت

پرسیدم صاحب‌الامر کیست ؟ فرمود : کسی است که ازمردم‌دوروتنها وغریب‌است واز نظر کسانش غائب میباشد . پدرش را کشته‌اند واو خونخواهی نکرده است .

ونیز درآن کتاب است که علی‌بن جعفر گفت ازآنحضـرت پرسیدم تفسیر آیهٔ «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا» چیست ؟ فرمود :یعنی : هرگاه‌امام‌خودرا ازدست بدهید واورا نبینید ، چه خواهید کرد ؟

همچنین درکمال الدین ازیونس‌بن عبدالرحمن روایت نموده که گفت : خدمت آنحضرت رسیدم وعرضکردم : آقاآن کسیکه قیام‌بحق میکندشماهستید؟ فرمود :من‌برای ترویج‌حق‌قیام کرده‌ام ولی‌آن قائم که زمین‌را ازوجوددشمنان خدا پاك میگرداند وپراز عدل‌و دادمیکند ، فرزند پنجم‌من است . اوبخاطر حفظ جانش غیبتی میکند که مدت‌آن طولانی‌است‌بطوریکه مردم بسیاری مرتدمیشوندو عده دیگر ثابت میمانند .

آنگاه فرمود : خوش‌بحال آن‌دسته ازشیعیان ما که در غیبت قائم‌ما چنگ بدوستی ما زده ، وبر محبت ما ثابت میمانند و از دشمنان ما بیزاری میجویند . آنها ازما وماازآنهاهستیم . آنها بما امامان دل بسته‌اند وما نیز آنها را شیعیان خود میدانیم وازآنها خشنود میباشیم . خوش بحال‌آنها‌بخداقسم آنهادرروزقیامت دردرجهٔ ماخواهند بود . این‌حدیث‌درکفایةالاثر بسنددیگر نیز ازآنحضرت‌ذکر شده است .

باب سیزدهم

روایاتی که ازامام علی بن موسی الرضا(ع)

رسیده است

شیخ صدوق«ره» در کتاب «علل الشرایع» وعیون اخبار الرضا ازحسن بن فضال و اواز پدرش ازحضرت امام رضا علیه السلام روایت میکند که فرمود : گویا شیعه را درموقع ازدست دادن سومین امام از فرزندانم می بینم که از هر سو اورا جستجو کنند نیابند . عرضکردم : یابن رسول الله برای چه ؟ فرمود : برای اینکه امام آنها غائب میگردد : **فَقُلْتُ وَلِمَ؟ قالَ: لِئَلّا يَكُونَ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذا قامَ بِالسَّيْفِ.** عرض کردم چرا غائب میشود ؟ فرمود: برای اینکه وقتی با شمشیر قیام میکند ، بیعت هیچ (پادشاهی) در گردن اونباشد .

وهم در کتاب عیون ازحسن بن محبوب روایت نموده که آنحضرت بمن فرمود: دنیا فتنه‌ای درجلو دارد که آتش آن دامن خاص وعام راخواهد گرفت، واین درموقعی است که شیعیان مافرزند سوم مرا ازدست بدهند واهل آسمان وزمین ومردوزن دل‌سوخته وهرغم زده مصیبت رسیده‌ای بخاطر ازدست دادن وی گریه کند. پدرومادرم فدای اوباد که همنام جدم (پیغمبر)و شبیه من وشبیه موسی بن عمران (ع) است . لباسهای نورانی پوشیده که ازشعاع انوارقدس ، میدرخشد چه بسیارند زنان ومردان باایمانی که چون «ماء معین» (۱) راازدست بدهند ، حیران و غمگین ومتأسف گردند

گویا آنهاراما یوس ومتحیرمی بینم ، آنهارا چنان صدا زنند که ازدور شنیده شود ، چنانکه از نزدیک شنیده میشود .

---

(۱) درصفحه ۲۵۵ گذشت که «ماء معین» یعنی آب زلال جاری؛ درآخرسورهٔ تبارك تفسیر بامام زمان ارواحنا فداه شده است ودراینجا نیز مقصود آنحضرت میباشد .

او (امام زمان) برای مؤمنین رحمت و برای کفار عذاب است.

در کمال الدین این حدیث را از ریان بن صلت نیز روایت کرده جز اینکه در آنجا میگوید: درمرگ وی اهل آسمان وزمین غمگین شوند.

مؤلف: جملهٔ «لباسهای نورانی پوشیده که ازشعاع روشنی قدس میدرخشد» احتمال دارد مقصود این باشد که ازوجودحضرت انوارفضل وفیض خداساطع است وبطور خلاصه منظور اینست که: وجوداقدس امام زمان (ع) لباسهای مقدس وخلعت‌های ربانی که انوارفضل وهدایت از آن میدرخشد، پوشیده است.

و نیزشیخ صدوق در کمال الدین وعیون اخبار الرضا ازدعبل خزاعی روایت نموده که گفت: چون قصیدهٔ خودرا که باین ابیات شروع میشد:

☆

مَدارِسُ آیاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلاوَةٍ   وَمَنْزِلُ وَحْیٍ مُقْفِرُ الْعَرَصاتِ(۱)

برای حضرت امام رضا علیه السلام خواندم موقعیکه باینشعر رسیدم:

☆

خُرُوجُ اِمامٍ لا مَحالَةَ خارِجٌ   یَقُومُ عَلَی اسْمِ اللهِ وَ الْبَرَکاتِ
یُمَیِّزُ فینا کُلَّ حَقٍّ وَ باطِلٍ   وَیُجْزی عَلَی النَّعْماءِ وَالنَّقِماتِ

☆

(یعنی: ظهورامامی که ناچارمیباید بیاید، حتمی است او بنام خدا و برکات او قیام میکند تادرمیان ماهر حقی را از باطل تمیز دهدوپاداش هر نعمت و نقمتی را عطا نماید) ازشنیدن این اشعارحضرت امام رضا علیه السلام سخت بگریست، آنگاه رو بمن کردوفرمود: ای خزاعی! روح القدس بازبان تو این دو بیت را خواند! میدانی این امام کیست و کی قیام میکند؟ عرضکردم: آقا! نه! اینقدرشنیده ام که امامی ازشما قیام میکند، و زمین را از لوث فساد پاك میگرداند و آنرا پر ازعدل خواهد کرد چنانکه پر ازظلم

(۱) یعنی: مدارسی که درآن آیات خداخوانده میشد؛ ازآهنگ تلاوت خالی شده، ومحل وحی خدا همچون بیابان هموار گشته است.

شده باشد .

حضرت فرمود : ای دعبل ! امام بعدازمن پسر من محمداست و بعدازاو علی پسر او بعد از او پسرش حسن میباشد و بعد ازحسن پسرش ، حجت قائم امام است که (اهل ایمان) درزمان غیبتش انتظار اورامیکشند و بعد ازظهورش ازوی فرمان - برداری میکنند .

اگرازعمر دنیا جزیکروز نمانده باشد خداوند آنروز را چندان طولانی میگرداندتااو بیایدوجهان را پر ازعدل کندچنانکه پر ازظلم شده باشد .

اما چه وقت ظهور خواهد کرد ؟ نمیشود وقت آنرا تعیین نمود . چه پدرم (موسی بن جعفر) از پدرش و آنحضرت از پدرانش ازعلی علیه السلام روایت کرده اند که از پیغمبر (ص) سؤال شد : قائم که ازنسل شماست کی ظهور خواهد کرد ؟ فرمود: آمدن وی مثل آمدن روز رستخیز است که خداوند درقرآن میفرماید: **لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً** (۱) یعنی : کسی جز خداوند وقت آنرا معلوم نمیکند ، این مطلب درآسمانها وزمین گران آمده ، بطور ناگهانی بسوی شما خواهد آمد (۲)

در کفایة الاثر مانند این روایت بسند دیگر ازابوصلت هروی نیز آمده است .

در کمال الدین ازایوب بن نوح روایت کرده که گفت : بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : ما امیدواریم که شما صاحب الامر باشید وخداوند دولت آل محمد را بدون کشیدن شمشیر بشما تفویض کند. چه می بینیم برای شما بیعت گرفته شده و بنام مبارکت

---

(۱) اعراف - ۱۸٦ .

(۲) بااینکه تعیین وقت ظهور امام زمان دراخبار اهلبیت جداً ممنوع شده ونهی اکید بعمل آمده معهذا فرقه بهائی گاهی دست درروایت مفضل بن عمر برده وجمله «فی شبهة ایستبین» را تغییر داده «ویظهر فی سنة ستین» خوانده وآنرا تطبیق بسال ۱۲٦۰ تاریخ ادعای باب میکنند ؛ وزمانی آیه «یدبّر الامر» رادستاویز قرارداده ومیگویند پس از هزارسال تمام ظهورقائم آل محمد و بنظر آنها (سید باب) خواهدبود . آنهم چه ظهوری ، وچه امامی وچه قائم درماندهٔ بیچاره ای !

سکّه‌زده‌اند .

حضرت‌فرمود : هریك ازما ائمه که‌مردم برای‌او نامه‌ها نوشتندوازاو مسائل دین‌پرسیدند وانگشت‌نماشدووجوه‌شرعی‌برای‌وی فرستادند ، یانا گهان کشته‌میشود ویا بوسیله سم‌میمیرد ، تاموقعی که خداوند عزوجل امامی‌بر انگیرد که ولادت و جایش مخفی‌ولی‌نسبش معلوم باشد .

و نیز در کمال‌الدین ازاحمدبن زکریا نقل‌میکند که گفت: حضرت‌امام‌رضا ﷺ از من پرسید : خانه ات در کجای بغداد است ؟ گفتم درمحلهٔ کَرْخ (۱) فرمود : آنجاازهمه جا سالمتراست . روزی خواهدآمد که‌چنان فتنه سختی در گیرد که زیرکان‌قوم نیزدرآتش آن بسوزند واین‌درهنگامی‌است که‌مردم فرزند سومی‌مرا ازدست بدهند .

درغیبت‌نعمانی از محمدبن ابی یعقوب بلخی روایت میکند که گفت : از حضرت امام‌رضا (ع) شنیدم میفرمود : بزودی مردم‌مبتلا بامتحان‌سختی خواهند شد . باین‌معنی که بوسیلهٔ طفلی که درشکم مادر و شیرخوارمیباشد ، امتحان‌شوند وکار بآنجارسد که میگویند او ناپدید شده‌ومرده است و دیگرامامی‌نیست ، در حالیکه پیغمبر خدا بارها ناپدید میشد . آگاه باشید که من‌هم بزودی وفات میکنم . (۲)

مؤلف: «پیغمبرا کرم ﷺ چندین‌بارناپدید گردیده» . مانندمدتی که‌در کوه‌حَریٰ بسرمیبردوسه‌سالی که درشعب‌ابوطالب وسه‌روزی که‌درغار ثورپنهان‌بود

(۱) کرخ‌ازروزگار نخست‌محلهٔ‌شیعه‌نشین بغدادبوده «مسجدبراثا»وخانه‌شیخ‌مفیدوسید مرتضیٰ وشیخ‌طوسی‌ودیگردانشمندان شیعه درآنجا بوده‌است .

(۲) درجمله اخیرحضرت رضاعلیه‌السلام ازمرگ خودکه بزودی اتفاق میافتاد،خبر داده تاپس‌از وقوع‌آن وصدق گفتارحضرتش ؛ آنچه دربارهٔ مهدی‌موعود فرموده نیز تصدیق شود . دیگراینکه چون بافقدان‌آنحضرت نمیتوان‌گفت دیگر امامی نیست ؛ اگر امام‌زمان هم‌ازنظرها پنهان‌گردید نباید موجب تزلزل مردم‌شود وگمان‌کنندکه دیگرامامی نیست ؛

وازغارتا مدینه‌نیز ازنظرمردم‌مکه‌ناپدیدشده‌بود . وممکن‌است حضرت‌بلفظ جمع فرموده که پیغمبران خدا هم بارهاغائب میشدند ، ولی‌راوی بلفظ مفرد و « غابَ رَسُولُ‌اللهِ »نقل کرده باشد .

نیـز در غیبت نعمـانی است که ایوب بن نـوح از آن حضرت روایت کرده که فرمود : هنگامیکه‌علم ازمیان‌شما برداشته شداززیر پاهای خود انتظار فَرَج بکشید . (۱)

(۱) منظوراز‌علم (بفتح‌لام) که ازمیان‌خلق برداشته‌میشود ، کنایه‌ازوفات‌خودآنحضرت یاغیبت‌امام‌زمان‌است ، زیراهرامامی‌علم‌هدایت‌خلق‌وپرچم‌فضیلت‌است‌ودردعای‌ندبه میخوانیم «اَیْنَ اَعْلامُ الدّینِ وَقَواعِدُ الْعِلْمِ» یعنی پرچمهای دیانت‌واستوانه‌های دانش‌کجا هستند ؟ .



باب چهاردهم

روایاتی که‌ازناحیهٔ مقدسهٔ حضرت امام محمدتقی (ع)

شرف صدور یافته‌است

شیخ صدوق در کمال‌الدین ازحضرت‌عبدالعظیم حسنی‌نقل‌میکند که گفت : خدمت‌امام محمدتقی (ع)رسیدم تا دربارهٔقائم‌ازوی سؤال کنم که‌آیا مهدی‌اوست؟ حضرت‌پیش ازمن‌بسخن‌پرداخت وفرمود : ای‌ابوالقاسم ! قائم‌ماهمان مهدی‌است که‌بایددر غیبتش‌منتظراوباشند ! ودرموقع‌ظهورش فرمانبرداری‌او کنند . اوفرزند سومی‌من است.بخدائی که‌محمد را بپیغمبری و مارابامامت بر گزیده‌است ، قسم یادمیکنم که اگرجز یکروز ، ازعمردنیانمانده‌باشد ، خداوندآن روزرا چندان درازگرداند تا اوظهور کند و زمین را پراز عدل و داد نماید چنانکه پـر از ظلم وجورشده‌باشد . خداوندمتعال کاراورا دریك‌شب‌اصلاح‌نماید چنانکه‌مشکل‌موسی کلیم رادریکشب اصلاح کرد ؛ یعنی‌ازساحل مصر بوادی ایمن‌آمد تامگر بـرای گرم کردن زنش آتشی‌ببرد ولی‌وقتی‌آمد خداوند درهمانجا اوراپیغمبر گردانید وچون مراجعت کرد پیغمبر بود . آنگاه‌فرمود : بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج امام زمان است .

درغیبت‌نعمانی ازاحمدبن هلال‌ازپدرش وعلی‌قیسی‌روایت‌نموده که‌گفت : ازحضرت‌امام‌محمدتقی(ع) پرسیدم‌امام‌بعدازشما کیست ؟ فرمود:فرزندم‌علی. آنگاه مدتی‌سرمبارك بزیرانداخت ، سپس‌سر برداشت‌وفرمود : بزودی‌حیرتی‌برای‌مردم پدیدآید .

عرضکردم: درآنوقت بچه کسی پناه ببریم ؟ حضرت سکوت نمود آنگاه سه بار فرمود: کسی نیست که بوی پناه برید ! من دوباره پرسیدم : بکی پناه ببریم ؟ سه بار فرمود : راهی باو نیست برای سومین بار پرسیدم: بچه کسی پناه ببریم؟ فرمود: گاهی اوقات اودر مدینه است : عرضکردم کدام مدینه؟ فرمود: همین مدینه که ما در آن هستیم مگر غیر از این جا مدینه دیگری هم هست ؟ احمد بن هلال راوی این حدیث میگوید : ابن بزیع نقل کرد که امیة بن علی قیسی بخدمت حضرت رسید و همین سؤال را کرد وحضرت نیز همین جواب راداد .

مؤلف : اینکه فرمود : گاهی اوقات در مدینه است، اشاره باینست که بعضی ازمردم آنحضرت رامی بینند .

درغیبت نعمانی نیز مانند این حدیث را آورده است .

نیز غیبت نعمانی از عبدالعظیم حسنی روایت نموده که گفت : شنیدم حضرت ابوجعفر امام محمدتقی علیه السلام میفرمود: چون فرزند علی (امام علی النقی علیه السلام) وفات کند، چراغی بعد ازوی پدید آید و بعد پنهان شود . وای بر کسیکه در بارهٔ او شك کند و خوش بحال عربها که دین خودرا حفظ کرده اند . بعداز آن حوادثی روی دهد که جوانان راپیر کند واوضاع بحرانی وهرج ومرج سختی بوقوع پیوندد .

در کفایة الاثر نیز از حضرت عبدالعظیم روایت نموده که گفت : بآنحضرت عرض کردم : من امیدوارم قائم آل محمد که میآید وزمین را پر ازعدل وداد میکند چنانکه پر ازظلم وستم شده باشد ، شما باشید . فرمود : ای ابوالقاسم ! هریك ازما ائمه برای پیشرفت فرمان خدا قیام کرده ایم وراهنمای دین الهی میباشیم ولی آن قائم که خداوند بوسیلهٔ او زمین را ازدست کفار ومنکران گرفته و پرازعدل وداد میکند من نیستم . او کسی است که ولادتش برمردم پوشیده خواهد ماند و خودش غائب میشود وافشای نامش حرام است . اودر نام و کنیه همنام پیغمبر خداست . اوست که زمین برایش هموار میگردد ، و هر امر دشواری برایش آسان میشود ، و سیصد وسیزده تن ازیارانش بتعداد نفرات لشکر اسلام درجنگ بدر ازنقاط دور زمین در اطرافش-

گردآیند. چنانکه خداوند در این آیه شریفه میفرماید: **اَیْنَمَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیعاً. اِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ. (۱)**

چون این عده در نزد وی اجتماع کنند، کاراو بالا گیرد و بعداز آنکه پیمان وفاداری میان او ویارانش که ده هزار مرد میباشند، منعقد گردید، بفرمان الهی قیام می نماید وچندان ازدشمنان خدارا بقتل رساند که خداوند خشنود گردد.

عرضکردم: آقا! چگونه بدانیم خداوند خشنودشده است؟ فرمود: خداوند رحمتی بدل وی میفرستد واومیداند که دیگر خداوند از کشتن آنهمه دشمنان دین خشنودشده است.

نیز درکفایة الاثر از صَقربن ابی دلف روایت کرده که گفت: از آنحضرت شنیدم میفرمود: امام بعدازمن پسرم علی است امراوامرمن و گفته او گفته من وپیروی ازاوپیروی ازمن است. امام بعدازاوفرزندش حسن است امراوامرپدرش گفتهٔ او گفتهٔ پدرش وطاعت وی طاعت پدرش میباشد. سپس حضرت سکوت فرمود. من عرضکردم: یابن رسول الله بعداز فرزند شما حسن، امام کیست؟ حضرت سخت گریست. آنگاه فرمود: امام بعداز حسن فرزندش قائم بحق ومنتظر است. عرضکردم: چرا اورا قائم میگویند؟ فرمود: زیرا بعدازآنکه مردم اورا فراموش کردند وغالب معتقدین بامامتش منحرف شدند قیام خواهد کرد. عرضکردم: چرا اورا منتظر گویند؟ فرمود: زیرا اوغیبتی طولانی خواهد کرد وعلاقمندانش در انتظار اوبسر برند و آنها که تردید دارند منکرش شوند ودشمنان وجوداورا بمسخره گیرند **و آنها که وقت ظهورش راتعیین میکنند دروغگو باشند**، و کسانیکه درآمدنش شتاب دارند بهلاکت افتند، و آنان که تسلیم تقدیر الهی هستند از آن ورطه نجات یابند.

نیز در کتاب یادشده ازآنحضرت روایت شده که فرمود: چون سه اسم محمد وعلی وحسن درمائمه دنبال هم باشد، چهارمی قائم آنهاست.

(۱) در صفحه ۲۶۲ گذشت.

باب پانزدهم

روایاتی که از امام علی النقی و امام حسن عسکری (ع) رسیده است

شیخ صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» و «کمال الدین» از ابوهاشم جعفری (۱) روایت نموده که گفت: ازامام حسن عسکری علیه السلام شنیدم میفرمود: جانشین من فرزندم حسن است ولی باجانشین او چگونه خواهید بود؟ من عرضکردم فدایت گردم! مگرچه میشود؟ فرمود: شما او را نمی بینید و بردن نام او برای شما جایز نیست عرضکردم: پس چگونه او را نام ببریم؟ فرمود: بگوئید **حجّت آل محمد**. در کفایة الاثر نیز این معنی را ازسعدبن عبدالله اشعری روایت کرده است.

نیز در کمال الدین ازابراهیم بن مهزیار و او ازبرادرش علی بن مهزیار روایت

---

(۱) ابوهاشم جعفری ــ نواده جعفرطیار است، باین شرح: داودبن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب. از راویان عظیم الشأن و بزرگوار شیعه و شاگرد حضرت رضا، وامام محمدتقی وامام علی النقی وامام حسن عسکری وامام زمان علیهم السلام است، و نزدآنها باعظمت واحترام میزیست.

تمام علما وراویان شیعه ازوی روایت کرده اند، اوراست اخبار وسائل واشعار زیبا در مدح ائمه اطهار.

مردی پرهیزکار، زاهد، وعالمی پارسا بوده، ودرمیان فرزندان دودمان ابوطالب (بعداز ائمه) هیچکس دربلندی نسب بپایهٔ اونمیرسد. بگفتهٔ سید بن طاووس وی از وکلای ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان (ع) بوده است. اوسال ۲۶۱ هجری بعالم باقی شتافت؛ پدرش قاسم بن اسحاق حکمران یمن ومردی عالیقدر بود، ومادرش دخترقاسم بن محمدبن ابی بکر است؛ وازاین روی پسرخالهٔ حضرت صادق میباشد (الکنی والالقاب).

نموده که گفت : نامه‌ای بخدمت امام‌حسن عسکری عليه السلام نوشتم و سؤال کردم : فَرَج آل‌محمد کی‌خواهد بود؟ حضرت‌درجواب‌نوشتند : هنگامیکه صاحب الزمان ازدیار ستمگران غائب گردید منتظر فَرَج باشید .

همچنین در کمال‌الدین ازاسحاق‌بن ایوب‌روایت نموده که ازامام حسن عسکری عليه السلام شنیدم میفرمود : صاحب الزمان کسی است که مردم خواهند گفت هنوز متولدنشده است . محمدبن ابراهیم‌این حدیث رااز اسحق‌بن ایوّب‌برای ما روایت کرد .

ونیز در کمال‌الدین‌از سعدبن عبدالله ازمحمدبن عبدالله‌بن‌ابی‌غانم‌ازابراهیم ابن‌محمدبن فارس روایت نموده که گفت : باایوب‌بن‌نوح‌درراه‌مکه‌همسفر بودیم درمنزل «زُباله» فرودآمده‌نشستیم‌وبگفتگو پرداختیم تاآنکه‌از حضرت‌صاحب‌الامر ودوری ما ازحضرتش‌سخن بمیان‌آمد . ایوب‌بن نوح گفت : درسال جاری‌نامه‌ای راجع بآنحضرت خدمت امام‌حسن عسکری عليه السلام نوشتیم.در جواب‌مرقوم فرمود : موقعی که علم‌شما ازمیان‌شما برداشته‌شد (مقصودرحلت خودآنحضرت است)اززیر قدمهای خودمنتظر فَرَج‌باشید .

مؤلف : انتظار فَرَج از زیرقدم ـ کنایه‌از نزدیکی فَرَج وآسانی حصول آنست : یعنی‌درآن زمانها درعین اینکه‌باید درانتظار فرج‌بسر برید ، از آمدن آنحضرت هم‌مأیوس نباشید . زیراوقتی نادانی‌وگمراهی‌مردم‌ازحد گذشت بروفق قضای الهی باید امام که‌رهبر خلق است ظهور کند ، چنانکه اخباروتاریخ ازامتهای گذشته خبر میدهد .

ونیز در کمال‌الدین ازعلی‌بن عبدالغفار روایت میکند که چون‌حضرت‌امام علی‌النقی عليه السلام ازدنیا رفت،شیعیان‌نامه بحضرت‌امام حسن‌عسکری عليه السلام نوشته واز امام‌بعد ازحضرت پرسیده بودند . در جواب فرمود : مادام که من زنده‌ام ، امام من‌میباشم ، وچون من‌ازدنیا بروم؛جانشین‌مراخواهیدیدولی دسترسی‌باو نخواهید

داشت ! (۱)

نیزدر **کمال الدین** است که موسی بن جعفر بغدادی گفت : شنیدم امام حسن عسکری ﷺ میفرمود : شمارا چنان می بینم که بعدازمن درباره جانشین من اختلاف پیدا میکنید . آگاه باشید ! کسیکه معتقد بامامت ائمه بعد ازپیغمبر باشد ولی فرزند مرا انکار کند ، مانند اینست که تمام انبیاء راباورداردولی نبوّت پیغمبر خاتم ﷺ رامنکر شود . درصورتیکه هر کس منکر رسولخدا ﷺ باشد ، همه پیغمبران راانکار نموده است. زیرا اطاعت آخرین نفرما، مانند نیروی اولین آنهاست وهر کس منکر اولین معصوم ماشود آخرین نفرمارا انکار نموده است .

آگاه باشید : فرزند مرا غیبتی است که مردم درباره آن دچارشك و تردید شوند ، مگر کسانیکه خداوند آنهارا ثابت میدارد. در کفایة الاثر نیز این روایت آمده است .

نیزدر کمال الدین است که ابوعلی بن همام گفت : ازمحمدبن عثمان (نائب دوم امام زمان ﷺ) قدس الله روحه شنیدم که گفت :ازپدرم (عثمان بن سعیـد نائب

---

(۱) ودر کمال الدین شیخ صدوق نقل میکند که صَقْر بن ابی دُلف گفت : وقتی امام علی - النقی (ع) درزندان متوکل محبوس بودرفتم بسامره نزد زراقی حاجب . چون زراقی مرا دید سخن خودرا قطع کرد تااهل مجلس برخاستند و رفتند ـ بعد گفت من هم با تو در عقیده بامامت این آقا که درزندان خلیفه است موافقم. سپس مرا بزندان فرستاد تاحضرت را دیده وسؤالات خودرا پرسیده وبزودی برگردم .

وقتی بزندان رفتم دیدم حضرت در زندان نمناك و تاریك برروی حصیری نشسته و قبری درجلو آنحضرت حفر کرده اند ـ من گریستم حضرت فرمود گریه مکن اگر سؤالی داری بپرس وزود برگرد که میترسم خطری متوجه تو گردد .

عرضکردم :آقا ! روایتی ازجدشما پیغمبر رسیده است که فرموده است **لَاتُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيكُمْ** یعنی بدشمنی با روزها مکنید که آنها هم با شما دشمنی خواهد کرد. معنی این حدیث چیست ؟. ←

اول حضرت) شنیدم که گفت : درخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودم که ازآنحضرت این حدیث را که ازپدران آن بزرگوار روایت شده است ، پرسیدند : زمین تا روز قیامت از حجّت خدا خالی نخواهد ماند . هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد ، چون مردم جاهلیت مرده است . آگاه باشید امام زمان را غیبتی است که در آن نادانان حیران گردند و اهل باطل بهلاکت افتند و کسانیکه وقت ظهور او را معین کنند ، دروغگو باشند **ثُمّ یخرُجُ ، فکأنّی أنظُرُ الی الاعلامِ البیضِ فوقَ رأسِهِ بنجفِ الکوفَة** آنگاه ظهور می کند . مثل اینکه هم اکنون پرچمهای سفیدی را که در بلندی کوفه (نجف) بر بالای سرش باهتزاز در آمده است می بینم !

این حدیث در کفایة الاثر هم بسند دیگر نقل شده .

نیز در کمال الدین ازموسی بن جعفر بغدادی روایت نموده که گفت : توقیعی از ناحیهٔ مقدسه امام حسن عسکری (ع) باین مضمون صادر گشت : مردم چنین پنداشته‌اند که مرا خواهند کشت تا نسل مرا قطع کنند . ولی خداوند منظور آنها را غیر عملی ساخت (۱) والحمدلله .

وهم در آن کتاب از احمدبن اسحاق قمی روایت کرده که گفت :ازآنحضرت شنیدم میفرمود : خدارا شکر میکنم که مرا ازدنیا نبرد تا آنکه جانشین مرا بمن نشان داد . اودرصورت وسیرت از همه کس بپیغمبر شبیه‌تر است . خداوند اورا در طول غیبتش ازهر سانحه‌ای حفظ کند . تا گاهیکه اورا ظاهر نموده واوزمین راپر ازعدل و

←حضرت فرمود : منظوراز ایام وروزها ماهستیم ، تاآنگاه که آسمان وزمین برقرار است.باین شرح که منظورازشنبه پیغمبراکرم ویکشنبه امیرالمؤمنین علی (ع) وروز دوشنبه امام حسن وامام حسین سه‌شنبه علی بن الحسین ومحمدبن علی وجعفربن محمد ، چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی ومن و پنجشنبه حسن عسکری فرزندم حسن و جمعه فرزندفرزندم (حجت قائم است) که اهل حق بسوی او گردآیند . پس در دنیا باآنها دشمنی نکنید که آنها در آخرت باشما دشمنی خواهند کرد .

(۱) درصفحهٔ اول کتاب نزدیک باین مضمون نیزازآنحضرت روایت شد بآنجا رجوع شود

داد کند چنانکه پراز ظلموستمشده باشد .

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» ازبنان بن حمدویه روایت میکند که گفت : درحضورامام حسن‌عسکری راجع برحلت‌امام‌علی‌النّقی علیهما السلام سخن‌بمیان آمد آن‌بزرگوارفرمود : امور شیعیان‌بعد ازپدرم‌تامن زنده‌هستم بوسیلهٔ من‌حل وفصل میگردد ولی شیعیانی که بعداز من امـام خود را از دست می‌دهند چـه وضعی خواهندداشت ؟ !

نیز درغیبت‌شیخ ازابوهاشم جعفری‌روایت‌شده که گفت : باامام‌حسن‌عسکری (ع) عرضکردم :آقا ! بزرگواری‌شما اجازه نمیدهدازحضرتت‌پرسشی‌بکنم اجازه میفرمائید ازشماسؤالی بنمایم ؟ فرمود : سؤال کن.عرضکردم : آقا ! شمافرزندی دارید ؟ ! فرمود: آری‌دارم . عرضکردم : چنانچه‌پیش‌آمدی کند ازکجاسراغ‌او رابگیرم ؟ فرمود : ازمدینه !

ونیز در کتاب مزبوراست که احمدبن‌اسحاق‌قمی ازامام‌حسن عسکری(ع) درخصوص حضرت‌صاحب‌الزمان سؤال کرد ، حضرت‌بااشارهٔ‌دست بوی‌حالی کرد که‌اوزنده وسالم‌است ! (۱)

درکفایةالاثر ازشیخ کلینی‌واواز دائیش‌علان رازی‌روایت‌نموده که گفت : یکی‌ازعلمای ما(شیعه) بمن‌خبرداد که چون مادرامام زمان‌آبستن شد امام حسن عسکری (ع) بوی‌فرمود : بزودی‌پسری‌میاوری که نامش(م‌ح‌م‌د) خواهدبود واو قائم‌بعدازمن‌است .

ونیز در کمال‌الدین ازابوحاتم نقلکرده که گفت : در سال دویست وشصت (هجری) ارامام‌حسن عسکری‌شنیدم که‌فرمود : « **شیعیان‌من پراکنده شدند !!** » درهمان‌سال‌حضرت‌وفات‌یافت‌وشیعیان‌ویارانش‌دچارتفرقه‌وانشعاب گردیدند. برخی

(۱) این‌روایت بخوبی‌میرساند که پدربزرگوار امام‌زمان تاچه‌اندازه تحت‌نظربوده وامام‌عصرنیز درچه‌شرائطی متولدگردیده‌که بایدبانزدیکان وخواص‌آنها نیزبااشاره سخن بگویند ، مباداکسی سخن‌اورا بشنود وبدولت‌گزارش‌دهد ، وایجاد خطرکند .

جعفر کذاب را جانشین امام دانستند ، و گروهی دستخوش شك و تردید شدند ، وعده‌ای در حالت تحیر بسر بردند ، و بعضی که توفیق الهی شامل حالشان بود ، بردین خود ثابت ماندند .

قطب‌الدین راوندی در کتاب خرایج از عیسی بن شحّ روایت نموده که گفت : موقعیکه من زندانی بودم امام حسن عسکری (ع) را نیز بزندان ما آوردند و من آن حضرت را میشناختم . حضرت بمن فرمود : سن تو شصت و پنجسال و یکماه و دو روز است کتاب دعائی نزد من بود که تاریخ ولادتم در آن نوشته شده بود ، چون در آن نظر کردم دیدم همانطور است که حضرت فرموده بود !

سپس حضرت پرسید : آیا فرزندی داری ؟ عرضکردم : نه ! فرمود : خدایا پسری بوی روزی کن که پشتیبان او باشد ، چه خوب پشتیبانی است اولاد برای آدمی ! آنگاه باین شعر تمثّل جست :

مَنْ كانَ ذا عَضُدٍ يُدْرِكْ ظَلامَتَهُ   إنَّ الذَّليلَ الَّذي لَيسَتْ لَهُ عَضُدٌ

یعنی : کسیکه پشتیبان داشته باشد ، میتواند بر دشمنان خود چیره شود . ذلیل کسی است که پشتیبان ندارد ! من عرضکردم : شما پسری دارید ؟ فرمود : آری ، بخدا قسم بزودی پسری بمن موهبت میشود که جهان را پر از عدل کند ! ولی تا کنون متولد نشده است . آنگاه باین دو شعر تمثّل فرمود :

لَعَلَّكَ يَوْماً اَنْ تَراني كَأنَّما   بَنِيَّ حَوالَيَّ الأُسُودَ اللوابِدُ
فَانَّ تَميماً قَبْلَ اَنْ يَلِدَ الْحَصا   اَقامَ زَماناً وَهُوَ فِي النّاسِ واحِدُ

یعنی : شاید روزی مرا به بینی که فرزندانم مانند شیرهائیکه یالشان روی هم ریخته است در پیرامنم اجتماع نموده باشند ، چنانکه تمیم پیش از آنکه چون ریك بیابان زاد و ولد کند ، سالها تنها میزیست (۱) .

(۱) شعر از دیگری است . حضرت باین لحاظ انشاد فرموده که پیش از وقت ؛ اطلاع بمیلاد فرزندش امام زمان ارواحنا فداه و بقای نسل خود بدهد .

باب شانزدهم

اخبار کاهنان بظهور امام زمان (ع)

این باب مشتمل است بر خبر دادن کاهنان و امثال آنها بظهور امام زمان، و آنچه در الواح و صخره‌ها دربارهٔ آنحضرت عجّل‌الله فرجه نوشته‌شده است.

در کتاب «مشارق‌الأنوار» (۱) از کعب‌بن حرث نقل میکند کــه «ذاجدان» شاه برای استفسار ازموضوعی که در آن‌شك داشت بطلب «سُطَیْح» کاهن (۲) فرستاد

---

(۱) این کتاب تألیف حافظ شیخ‌رجب بُرسی است که‌ازعلما ومحدثین شیعه‌است وآنرا دربارهٔ حقایق‌اسرار زندگانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نوشته‌است.

وی‌درنقل فضائل واعتقاد بوجود امیرالمؤمنین و سایر ائمه غلّومینموده وگاهی ازحد میگذشته؛ بهمین‌جهت علّامه‌مجلسی درمقدمهٔ بحارمیگوید: من‌آنچه راکه در دوکتاب او «مشارالانوار» و«الفین» موافق اخبار کتب معتبر دیدم؛ دربحارآورده‌ام. (الکنی‌والالقاب)

«بُرْس» بضم‌باء وسکون‌راء دهکده‌ای واقع دربین کوفه وحله عراق‌عرب است.

(۲) سطیح‌غسانی ازکاهنان‌عرب‌وازمردم غسان‌اردن‌است، که نصرانی مذهب وعرب زبان بوده‌اند.

سطیح مانند «شق» که او نیزازکاهنان‌همعصراو بود، انسان عجیب‌الخلقه‌ای‌بوده‌اند. زیرا «شق» نصف‌بدن‌یعنی‌یکدست ویك‌پا و یك‌چشم‌داشته‌است و«سطیح» نیز استخوان در بدن نداشته وبدون‌سروگردن وانگشت بوده وصورت وی درسینه‌اش قرارداشته‌است.

هرگاه میخواستنداورا بجائی ببرند مانندحصیر تامیکردند! وجز زبانش که‌سخن‌میگفته؛ سایر اعضاءبدنش حرکتی نداشته‌است.

ابوالحسن بَکری نقل کرده که سطیح جزاندکی ازشب‌نمیخوابید؛ وبدنش را بطرف آسمان میگردانید وبستارگان فروزان‌و حرکات کواکب‌وانوارآنهامینگریست؛ واز اسرار مکتوم مطلع‌میگشت؛ اورا درمیان‌صندوقی مینهادند ونزد پادشاهان، وامرا میبردند، و آنهااخبار مشکل واسرار مخفی سؤال‌میکردند، واونیز آنهارا ازعجائبی‌که درجهان‌پدید میآید واسرار درونی‌آنهامطلع‌میساخت. (مروج‌الذهب وسفینة البحار)

چون سطیح آمد، خواست اورا امتحان کند. پس یکدینار در کفش خود پنهان کرد آنگاه بوی اجازه داد که داخل شود، وچون وارد شد شاه گفت: ای سطیح! برای تو چه پنهان کرده‌ام؟ سطیح گفت بخانهٔ خدا وصخرهٔ صمّاء وشب ظلمانی و صبح نورانی و هر گویا و گنگی سوگند یاد میکنم که میان کفش پای خود یك دینار پنهان کرده‌ای!

شاه پرسید: این را از کجا دانستی؟ گفت: از یك نفر جن که مانند برادر همه جا با من است. شاه گفت: ای سطیح! از آنچه در روزگاران پدید میآید، مرا مطلع گردان. گفت: ای شاه! هنگامیکه نیکان ازمیان بروند واشرار بجاه ومقام برسند، و مقدرات الهی راتکذیب نمایند، واموال را بسختی حمل کنند، ودیدگان از گناه‌کاران بترسد، وقطع رحم نمایند، وغذاهائی که در عالم اسلام حرام ولی نزد خورندگان شیرین ولذیذاست پیداشود، واختلاف نظرها پدید آید، و عهد وپیمانها نقض گردد، واحترام بیکدیگر کم شود، آنوقت ستارهٔ دنباله‌داریکه عرب را پریشان کند، طلوع نماید.

در آن هنگام باران نبارد ورودها خشك شود، واوضاع روزگار دگر گون گردد ونرخها درهمه جای جهان بالا رود. در آنموقع طایفهٔ بربر باپرچمهای زرد سوار اسبان ترکی درمصر فرود آیند. آنگاه مردی از اولاد صَخْر (۱) خروج کند. و پرچمهای سیاه را تبدیل بسرخ نماید ومحرمات را مباح گرداند وزنان را درمقام شکنجه با پستانها آویزان نماید و کوفه را غارت کند.

راهها از زنان مکشفهٔ سفید ساق که آنها را همچون چهارپایان عبور میدهند پرشود. شوهران آنها مقتول وعجز ولابهٔ آنان بسیاروست تعرض مردم بناموسشان درازاست. درآنموقع مهدی فرزند پیغمبر ظاهر گردد، واین هنگامی است که مظلومی درمدینه وپسر عموی وی درخانهٔ خدا کشته شود، وامر پوشیده آشکار گردد، وباعلائم خود موافق باشد.

(۱) صخر نام ابوسفیان پدرمعاویه‌است، ومقصود (سفیانی) میباشد.

دراین وقت مرد وحشتنا کی بایاوران ستمگرش میآید وروميان اقدام بقتل بزرگان کنند . آفتاب گرفته شود . ولشکرها بیایدوصفها بسته‌شود . آنگاه پادشاه صنعای یمن که چون‌پنبه سفید ونامش حسین یاحسن است خروج کند وباخروج وی فتنه‌ها ازمیان برود .

درآن وقت مردی مبارك وپاکیزه سرشت وراهنمائی راه‌یافته وسیدی علوی نسب ظهور نماید ، ومردم رااز پریشانی نجات‌دهد . تیرگیها بانور روی او برطرف شود وبوسیله اوحق آشکارشود ، واموال رامیان مردم علی‌السویه تقسیم نماید ، آنگاه شمشیر در غلاف کند ودیگر خون کسی رانریزد .

مردم باکمال نشاطوسرور زندگی کنند . وباآبی که چشمهٔ روزگارآنرا ازخس وخاشاك پاك نگاه داشته ، غسل کند، وحق را بروستائیان برگرداند ، و میهمانی‌را درمیان‌مردم ودهات افزون گرداند . وباعدل خود گمراهیها را ازمیان ببرد ، گوئی‌غباری بود که ازبین رفت . پس‌زمین راپرازعدل وداد کند وعالم را پرازبرکت‌نماید .واین‌بدون شك علائم قیامت‌است .

ابن عیّاش درکتاب «مقتضب الاثر»ازحسین‌بن‌علی‌بن سفیان بزوفری از محمدبن علی‌بن حسن نوشجانی واواز پدرش‌واو از محمدبن سلیمان واو ازپدرش واواز «نوشجان‌بن‌بودمردان» نقلکرده که چون‌ایرانیان‌درجنگ «قادسیه»شکست خوردند ، ویزدگرد ازکشته شدن «رستم فرّخ زاد» سردار لشکرش وعدالت عرب مطلع گشت ودانست که‌پنجاه‌هزارتن ازسپاهش درنبردبا مسلمین کشته شده‌اند .

درحالیکه باکسانش عزم فرار داشت در ایوان کاخ خود ایستاد و گفت : هان‌ای‌ایوان ! درودمن برتوباد !آگاه‌باش !هم‌اکنون ازتوروی‌برمیتابم‌تاوقتیکه من یا مردی ازفرزندان من که هنوز زمان وی نزدیك نشده وموقع آمدن او فرا نرسیده است ؛ برگردیم .

سلیمان دیلمی میگوید : خدمت‌امام جعفرصادق علیه‌السلام رسیدم وعرضکردم : قربانت‌گردم مقصود یزدگرد از «یامردی از فرزندان من» چیست ؟ حضرت

فرمود : اومهدی صاحب‌الزمان است که بفرمان‌خدا قیام خواهد کرد . واوششمین فرزندمن واولاد دختری یزدگرداست . اواز فرزندان یزدگرد است ویزدگرد نیزپدر وی میباشد . (۱)

و نیز در کتاب مزبور بسند خوداز هرمزبن حوران ازفراس نقل میکند که گفت : عبدالملك مروان‌مرا خواست‌و گفت : موسی بن نصر (۲) بمن نوشته‌است خبر رسیده که شهری‌از «صفرکان» را حضرت سلیمان بنا کرده و گویند سلیمان به‌جنی‌ها دستور داد که‌آنرا بنا کنند ، پس جماعتی ازجن اجتماع نموده‌آنرا بنا کردند . ونوشته‌اند که : آن شهر از چشمه مس گداخته است که خداوند برای حضرت سلیمان پدیدآورد وآن قصر در بیابان اندلس (اسپانیا) است و گویند : گنجهائی که خداوند برای حضرت سلیمان بودیعت گذارده درآنست .

اکنون اجازه میخواهم که بسوی آن قصر بروم . میگویند راه آن بسی دشوار است وجز باساز وبرگ وغذای کافی این مسافرت طولانی‌را نمیتوان طی کرد وهرکس تاکنون بقصدآن‌شتافته دست بآن نیافته‌است ، مگر «دارا»پسردارا چون اسکندر مقدونی دارا را بقتل رسانید ، گفت: بخدا قسم همه اقالیم و نقاط زمین‌رازیر پا گذاردم‌واهل‌هرسرزمین‌درپیش‌من‌سر تسلیم‌فرود آوردندوهرمحلی را گشودم ، مگراین‌قسمت ازسرزمین اندلس که پیش‌ازمن دارابآن رسیده بودوبر من‌نیزلازم است که آهنگ آنجا کنم ، تاازدست یافتن بجائی که داراقدام نهاده بازنمانم پس خود را برای رفتن بآنجا مهیا کرد ویکسال تمام تهیه‌کاردید . چون آماده حرکت شد ، بوی‌اطلاع دادند که بعلت موانعی رسیدن بآنجا مشکل است

---

(۱) میدانیم که شاهزنان دختر یزدگرد معروف‌به «شهربانو» مادر امام زین‌العابدین (ع) است .

(۲) وی ازطرف عبدالملك مروان فرمانروای‌کل افریقا بود وهمانست‌که « طارق ابن‌زیاد » غلام خودرا فرستاد واندلس (اسپانیا) راگشود وامروز تنگه معروف جبل ـ الطارق بنام اواست .

عبدالملك به موسی بن نصیر نوشت که برای رفتن بآنجا خود را مهیا سازد . او نیز بدانجا شتافت و بعد از مراجعت ماجرای آنرا برای عبدالملك نگاشت . موسی بن نصیر در پایان نامه نوشته بود: چون روزها سپری شد و آذوقه‌ما با تمام رسید ؛ بجانب دریاچه پردرختی رهسپار گشتیم و من بطرف دیوار شهر رفتم . دیدم بر دیوار شهر مطالبی بعربی نوشته‌اند . ایستادم ومشغول خواندن آن شدم ودستور دادم که آنرا یادداشت کنند . آن نوشته اشعار زیر بود :

لِیَعْلَمِ الْمَرْءُ ذُو الْعِزِّ الْمَنِیعِ وَمَنْ — یَرْجُو الْخُلُودَ وَمٰا هِیَ بِمَخْلُودِ
لَوْ اَنَّ خَلْقاً یَنٰالُ الْخُلْدَ فِی مَهَلٍ — لَنٰالَ ذاکَ سُلَیْمٰانَ بْنُ داوُدِ
سٰالَتْ لَهُ قِطْرُ عَیْنِ الْقِطْرِ فائِضَةً — بِالْقِطْرِ مِنْهُ عَطاءً غَیْرَ مَصْدُودِ
فَقٰالَ لِلْجِنِّ اَبْنُوا لِی بِهِ اَثَراً — یَبْقیٰ اِلَی الْحَشْرِ لا یَبْلیٰ وَلا یُؤْدی
فَصَیَّرُوهُ صِفاحاً ثُمَّ هِیلَ لَهُ — اِلَی السَّمٰاءِ بِاَحْکٰامٍ وَتَجْوِیدِ
وَاَفْرَغَ الْقِطْرَ فَوْقَ السُّورِ مُنْصَلِتاً — فَصٰارَ اَصْلَبَ مِنْ صَمّاءِ صَیْخُودِ
وَبَثَّ فِیهِ کُنُوزَ الْاَرْضِ قاطِبَةً — وَسَوْفَ یَظْهَرُ یَوْماً غَیْرَ مَحْدُودِ
وَصٰارَ فِی قَعْرِ بَطْنِ الْاَرْضِ مُضْطَجِعاً — مُصَمَّداً بِطَوابِیقِ الْجَلامِیدِ
لَمْ یَبْقَ مِنْ بَعْدِهِ لِلْمُلْکِ سٰابِقَةٌ — حَتّیٰ یُضَمِّنَ رَمْساً غَیْرَ اُخْدُودِ
هٰذا لِیَعْلَمَ اَنَّ الْمُلْکَ مُنْقَطِعٌ — اِلّا مِنَ اللهِ ذِی النَّعْماءِ وَ الْجُودِ
حَتّیٰ اِذا وَلَدَتْ عَدْنانُ صٰاحِبَهٰا — مِنْ هٰاشِمٍ کٰانَ مِنْهٰا خَیْرُ مَوْلُودِ
وَ خَصَّهُ اللهُ بِالْآیٰاتِ مُنْبَعِثاً — اِلَی الْخَلِیقَةِ مِنْهَا الْبِیضُ وَالسُّودُ
لَهُ مَقالِیدُ اَهْلِ الْاَرْضِ قاطِبَةً — وَ الْاَوْصِیاءُ لَهُ اَهْلُ الْمَقالِیدِ
هُمُ الْخَلائِفُ اِثْنٰا عَشْرَةٍ حُجَجاً — مِنْ بَعْدِهَا الْاَوْصِیاءُ السّٰادَةُ الصِّیدُ
حَتّیٰ یَقُومَ بِاَمْرِ اللهِ قائِمُهُمْ — مِنَ السَّمٰاءِ اِذا مٰا بِاسْمِهِ نُودِی

حاصل معنی اینکه : مردمی که در این جهان ناپایدار میخواهند همیشه بمانند بدانند که اگر کسی درجهان جاوید میماند ، اوسلیمان بن داود بود ، که چشمه‌مس گداخته برای او جاری گشت و به جنی‌ها گفت خانه‌ای برای من بنا کنید که تاروز

رستخیز سالم بماند ، آنهاهم کاخی ساختند که‌ازعظمت سر بفلك میکشید . سلیمان گنجهای روی زمین‌رادر آن‌پنهان کرد تاروزی کشف شودولی بالاخره سلیمان مرد ودرزیر خاك پنهان شد .

این‌ماجرا برای اینست که مردم‌بدانند زندگی‌دنیا فانی‌است وجزذات بی‌ـ زوال خداوند احدیت کسی باقی‌نیست .

تازمانیکه ازنسل‌عدنان واولادهاشم بهترین مولود بوجودآید وخداوند اورابا نشانه‌های مخصوص درنزد مردم جهان ممتاز گرداند . او اختیاردار مردم روی‌زمین‌است وجانشینان اونیزچنین هستند . آنهاپیشوایان دوازده گانه وحجت پروردگارند **تازمانیکه قائم آنهابفرمان خداوندقیام کند واین‌هنگامی‌است که اورا ازآسمان‌بنام صدازنند .**

چون عبدالملك این‌نامه راخواند ، یا (بنابروایتی) طالب‌بن مدرك‌فرستادهٔ موسی‌بن نصیرماجرارابوی گذارش داد عبدالملك ازمحمدبن شهاب‌زُهری (۱) که درمجلس حضورداشت‌پرسید ، درباره این‌موضوع عجیب چه‌میگوئی ؟

(۱) مقصود محمدبن مسلم‌بن‌عبیدالله‌بن حرث‌بن‌شهاب‌بن زهره‌است . زهری‌درمدینه ازفقهای تابعین اصحاب پیغمبر (ص) بوده ونزدخلفای اموی جایگاهی بزرك داشته است . وی معاصر امام زین‌العابدین (ع) بوده و ازحضرت روایاتی نقل‌کرده است ، دانشمندان ما در بارهٔ عقیدهٔ مذهبی او اختلاف نظر دارند ، سیدابن طاووس (ره) ودیگران اورا از دشمنان شیعه دانسته اند ؛ ولی مرحوم وحید بهبهانی (ره) نظر بروایتی‌که وی‌راجع بائمه دوازده‌گانه نقلکرده‌اوراشیعه میداند . محدث نوری هم بملاحظه ارتباطی‌که زهری باامام زین‌العابدین (ع)داشته‌است‌بعیدمیداند که‌اوسنی‌باشد، ولی‌ظاهراینست که‌بگفتهٔ‌ابن‌ابی‌الحدید وی‌ازمخالفین امیرالمؤمنین (ع) بوده.ابواسحاق شیرازی‌درطبقات الفقهاءدرگذشت‌اورابسال ۱۲٤ دانسته.زهری‌همان‌است که‌باامام‌زین‌العابدین (ع)حج کرده ودرعرفات‌ازکثرت‌حاجیان تعجب‌نمود وحضرت بوی فرمود : **مٰا اَکْثَرَ الضَّجیجُ وَاَقَلَّ الحَجیجُ** . یعنی:چقدر ناله‌ها زیاد وحاجی‌ها کم‌است ! !

زهری گفت : چنان میبینم وچنین‌پندارم که جماعتی از جن نگهبان شهر مزبور بوده ونمیگذاشتند کسی بآنجادست‌یابد ! عبدالملك پرسید راجع بکسیکه اورا ازآسمان بنام صدا کنند ، اطلاعی داری ؟گفت : یا امیرالمؤمنین ! این موضوع رانشنیده بیانگار ! عبدالملك گفت : چگونه میتوانم چیزیکه بزرگترین مطلب مورد احتیاج من‌است نشنیده انگارم ؟آنچه دراین باره میدانی باصراحت هرچه تمامتر بگو !

زهری گفت :علی‌بن‌الحسین (علیهما السلام) بمن خبر داده که : این شخص مهدی‌ازفرزندان فاطمه‌دختر پیغمبر است.عبدالملك گفت: شماهردو دروغ میگوئید این مردی ازماست ! !

زهری گفت : من آنرا ازعلی‌بن الحسین نقل کردم . اگر میخواهی ازوی جویاشو . مرانباید نکوهش کرد. اگردروغ است ، اودروغ گفته واگر آنچه شما میگوئید ، درست‌باشد ، دشمن نظر شمارا تأیید کرده است .

عبدالملك گفت : من‌احتیاج به‌پرسش ازاولاد ابوتراب ندارم . ای‌زهری ! آنچه را گفتی مخفی‌بدار مبادا کسی‌آنرا ازتو بشنود . زهری گفت : مطمئن باش بکسی نخواهم گفت ! (۱) .

---

(۱) این روایت ازکتاب « مقتضب‌الاثر » تألیف احمدبن محمدبن عبدالله بن حسن بن‌عیاش جوهری معروف‌به «ابن عیاش» ازعلما وادبا وخشنویسان شیعه وهمعصر شیخ صدوق است . کتاب « مقتضب‌الاثر » وکتاب « اخبار ابوهاشم جعفری » و «کتاب‌الاغسال» ازجمله تألیفات اوست . بگفتهٔ محدث‌نوری «مقتضب‌الاثر» اوازکتب معتبر ونفیس‌است .

شیخ‌طوسی (ره) درفهرست میگوید : وی حدیث بسیاری استماع‌نمود ولی‌درآخرعمر اختلال‌حواس پیداکرد . نجاشی‌میگوید: این‌شیخ‌رادیدم . اودوست‌من وپدرم‌بود وروایات بسیاری ازوی‌استماع نمودم‌علمای‌مااورادرنقل‌روایات‌ضعیف می‌شمردند ولذامن‌هم‌ازاوروایت نمیکنم وازوی‌اجتناب نمودم . بسال ۴۰۱ درگذشت » .

کتاب «مقتضب‌الاثر» اخیراً بقطع‌خشتی درقم‌چاپ ومنتشرشده‌است .

باب هفدهم

گفتار شیخ الطائفه راجع باثبات غیبت وجود اقدس امام زمان عجّل الله فرجه

شیخ الطائفه (۱) در کتاب «غیبت» میفرماید: سخن ما دراثبات غیبت حضرت امام زمان علیه السلام بدوطریق است: نخست اینکه میگوئیم: چون ثابت شده که باید امام درهر حال وجود داشته باشد، ومردم هم که معصوم نیستند نمی‌توانند در هیچ زمانی از وجود رئیسی (که امور دنیا و آخرت آنهارا اصلاح کند) بی‌نیاز باشند، واین رئیس نیز حتماً باید معصوم باشد، علیهذا این رئیس یا آشکار ودردسترس مردم است ویا غائب واز نظرها پنهان میباشد. زیرا میدانیم کسانی که مردم آنهارا امام میدانند (مانند خلفا که اهل سنت آنهارا اولوا الامر وامام وجانشین پیغمبر میدانند) یقین بعصمت آنها نداریم، بلکه ظاهر افعال واحوال آنها منافی عصمت است، پس بیقین خواهیم دانست که امام معصوم، غائب واز نظرها پنهان میباشد.

وچون قطع داریم که عقیدهٔ فرقه‌های کیسانیه وناووسیه وفطحیه وواقفیه (۲) وغیرهم نسبت به شخصی که اورا امام غائب میدانند. باطل است؛ یقین حاصل میکنیم که امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام وغیبت وولادت آنحضرت صحیح است. وباثبوت این موضوع دیگر برای اثبات ولادت وعلت غیبتش محتاج بحث و

---

(۱) مقصود شیخ طوسی است که در پاورقی صفحه ۸۸ معرفی گردید. آن بزرگ مرد را بلحاظ شخصیت بزرگش درمیان طائفه شیعه (شیخ الطائفه) میگویند.

(۲) این فرقه‌ها درصفحات آینده شناخته میشوند.

گفتگوی بیشتر نیستیم مضافاً باین که میدانیم نقطه حقی درمیان امت اسلام هست، وجاین نیست که ازمیان آنها خارج باشد.

طریق دوم اینکه: میگوئیم گفتگودربارهٔ غیبت فرزندامام حسن عسکری علیه السلام متفرع برثبوت امامت آنحضرت است. پس اگرمخالف ماتسلیم عقیدهٔ ماشودوباقبول امامت حضرت، ازعلت غیبتش پرسش نماید باید پاسخ آن را ازخوداوخواست واگر امامت آنحضرت رانمیپذیرد، پرسش وی ازعلت غیبت بی موردخواهدبود.

هرگاه دربارهٔ ثبوت امامت آن سرورباما گفتگو کنند، خواهیم گفت که: درجای خودبا دلیلهای قانع کننده ثابت شده که: واجب است درهمهٔ احوال واعصار، امام درمیان مردمی که معصوم نمیباشند ومکلف به تکالیف شرعی هستند وجود داشته باشد، وهم ثابت شده که یکی ازشرائط امام قطعی بودن عصمت اوست و گفتیم که حق ازمیان امت اسلام بیرون نمیرود.

بعدازذکر این مقدمات، میگوئیم: مسلمانان در اعتقاد بوجود امام بچند گروه تقسیم میشوند:

گروهی عقیده دارند که امامی درمیان مردم وجودندارد. ولی بنظرمادلیلی که لزوم وجود امام را درهرحال وزمانی ثابت مینمود، این عقیده را فاسدمیگرداند.

دستهٔ دیگر کسانی راامام میدانند که عصمت آنها قطعی نیست. این عقیده نیز بااعتقادما که گفتیم بایدقطع بعصمت امام داشته باشیم، باطل میشود. مضافاً باینکه کردار ظاهری واحوال امام آنها نیز بامقام عصمت منافات دارد. پس گفتگودر بارهٔ موضوعیکه ما بالبداهه علم بخلاف آن داریم، بی مورداست.

دستهٔ دیگر کیسانیه هستند که معتقدبامامت محمدبن الحنفیه (۱) میباشند. **ناووسیه** نیزعقیده دارند که امام جعفرصادق (ع) رحلت نکرده و(امام آخرالزمان اوست) فرقهٔ **واقفیه** هم بعداز حضرت موسی بن جعفر علیه السلام کسی راامام نمیدانند و میگویند: آنحضرت نمرده است.

---

(۱) پسرحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

چنانکه خواهیم گفت بچند دلیل اعتقاد همه آنها باطل است .

پس دو طریقی را که در اثبات غیبت امام زمان عجّل الله فرجه برگزیدیم مبتنی بر اینست که اعتقاد این فرقه ها را رد کنیم ، و هم محتاج به سه اصلی است که بیان داشتیم . یعنی : لزوم وجود رئیس و یقین داشتن به عصمت امام ، و اینکه حق از میان امت اسلام بیرون نیست .

اکنون بطور اختصار سه اصل و قاعدهٔ مزبور را مورد بحث و استدلال قرار می‌دهیم : مباحث مفصل آنرا در کتابهائی که دربارهٔ اثبات امامت نوشته‌ایم نموده‌ایم. در این کتاب فقط بمطالبی میپردازیم که اختصاص به غیبت حضرت ولی‌عصر (ع) داشته باشد خداوندمنان ما را در نیل باین مقصود موفق بدارد . پس میگوئیم :

دلیل بر اثبات وجوب ریاست عالی دینی

اصل اول - یکی از واجبات عقلی اینست که ریاست دینی از جانب خداوند بر بندگان لطفی است الهی (۱) همانطور که معرفت بر هر مکلفی واجب است ، ریاست دینی نیز واجب میباشد .

زیرا ما بالعیان می‌بینیم که هر گاه مردم از وجود رئیس بامهابتی که دشمنان را عقب زند و جنایتکاران را ادب کند و دست افراد متقلب را کوتاه گرداند و شرّ اقویا را از سر ضعفا برطرف نماید ، بی نصیب بمانند در اجتماع فساد پدید میآید و نیرنگها شایع میشود ، وفساد اخلاق افزون میگردد، و اصلاحات تقلیل مییابد . ولی اگر رئیس متصف باوصاف مذکوره درمیان مردم باشد درست کار بعکس خواهد بود ، یعنی احتیاجات آنها بصلاح میانجامد و درزندگی آنان گشایش روی میدهد و فساد و تباهی تقلیل مییابد چنانکه برخردمندان پوشیده نیست. این از بدیهیات است و کسی که آنرا انکار نماید شایستهٔ گفتگو نیست .

---

(۱) لطف یعنی کسی یا چیزی که بندگان را از معصیت دوره و باطاعت خدا نزدیک گرداند، که از نظر عقل ، انتصاب چنین کسی بمقام ریاست دینی و رهبری خلق بر خدا واجب است .

هر اشکالی که بر این مطلب (وجوب ریاست عالی دینی در میان خلق) وارد کرده‌اند ما در کتاب «تلخیص الشافی» و «شرح الجمل» پاسخ گفته‌ایم و دیگر در اینجا به تفصیل آن نمی‌پردازیم.

گفتار یکی از علمای اهل تسنن

یکی از دانشمندان متأخر اهل سنّت در این باره سخنی دارد که بر گفتار سیّد مرتضی در باب غیبت، اعتراض نموده و نزد مردم بی‌اطلاع چنین وانمود کرده که گفتار سیّد مرتضی (١) را رد کرده و بر وی غلبه یافته است! این مرد میگوید: ما با سه دلیل اعتقاد به غیبت را رد میکنیم:

اول آنکه فرقهٔ امامیه در بارهٔ غیبت یا اعتقاد بغیبت، باید جهت قبحی را ملتزم شوند، و بر آنها است که ثابت کنند در غیبت و اعتقاد بآن قبحی متصور نیست. چه اگر قبحی در آن به ثبوت رسد، غیبت امام آنها قبیحی خواهد بود، هر چند ثابت شود که از جهتی حسن هم دارد. چنانکه ما (اهلسنت) عقیده داریم که «تکلیف مالایطاق» (تکلیفی که از عهدهٔ انسان خارج است) قبیح است ولی ممکن است از لحاظی دارای جهت حسن بوده و برای دیگری لطف باشد.

دوم اینکه اعتقاد بغیبت، با اعتقاد بلزوم وجود امام در هر زمان مناقض است. زیرا اجتناب مردم از ارتکاب افعال قبیح، بواسطهٔ رئیس باهیبت و اختیار داری که بعقیده شیعه وجودش لطفی واجب است، و قبیح بودن تکلیف در صورت نبودن او، اعتقاد به غیبت را نقض میکند. چه بعقیده ما اهل تسنن در زمان غیبت، چنین رئیسی را داریم که از ارتکاب قبایح دور و بر کنار باشیم و لازم هم نیست که این رئیس غائب و با فقدان وی تکلیف قبیح باشد پس قاعدهٔ لطف که دلیل وجوب وجود امام است، هست ولی مدلول آن که وجود امام (درزمان غیبت) باشد، نیست و این خود موجب نقض دلیل است.

---

(١) شرح حال این دانشمند بزرگ شیعه خواهد آمد.

سوم اینکه باعتقاد شما (شیعه) فائده‌وجود امام‌اینست که مردم‌را از ارتکاب قبائح برحذر میدارد ، درصورتیکـه این معنی بافرض غائب بودن وی حـاصل نمیشود ؛ وبااین‌فرض وجود اوبی‌اثر خواهد بود .

علیهذا چون‌لازم میآید که وجودش‌در زمان‌غیبت موجب‌دوری مردم‌ازقبایح نباشد ، دلیل‌شما که قاعدهٔلطف است ، اقتضا ندارد که درزمان غیبت هم واجب‌است چنین امامی وجود داشته‌باشد . پس‌دلیل شما (شیعه) منتقض میگردد .

زیرا بدلیل‌مذکور بایدامام حاضر ومبسوط الیدباشد ، وباانبساط ید واجب نیست که غائب شود ، پس‌دلیل شما (قاعده لطف) شامل وجود امام (غـائب) غیر مبسوط الید نمیشود وامام درحال غیبت مبسوط‌الید نمیباشد .

پاسخ او

جواب اعتراض اول او اینست : آنچه وی میگوید که : لازم میآید مـا شیعیان در زمان غیبت ملتزم کار قبیحی شویم ، فقط بمنظور ترساندن ماست ، و دلیلی براین مطلب ندارد . چه‌اگر دلیل میداشت لازم بود علت قبح‌آنرا بیـان میکردتاماهم بدانیم . بنابراین چون‌علت‌راذکر نکرده ، ایرادوی متوجه‌ما نیست.

اگراین ایرادرا بطور پرسش برما وارد کند ، میگوئیم : کـار قبیح وقتی متعقل‌است، که عملی ازروی‌ظلم وبیهودگی ودروغ وفسادوجهل انجام پذیرد ، وبا فرض‌غیبت امام زمان هیچیك ازاینها پدید نمیآید وازهمین جاخواهیم دانست که غیبت امام موجب ارتکاب کار قبیح‌نیست .

اگر گفته شود : قبحی که درغیبت متصور است ، برطرف نکردن مانع از مکلف میباشد ،زیرا بسط‌یدامام که‌درحقیقت‌لطف‌است‌وترس مردم‌از تأدیب‌بوسیلهٔاو حاصل‌نیست،این‌معنی موجب‌اخلال درلطف مکلف‌است وبهمین جهت قبیح میباشد .

میگوئیم : درباب‌لزوم وجود امام توضیح دادیم (١) که بسط‌یدامام وترس

---

(١) یعنی‌درر کتاب «غیبت» .

مردم‌ازتأدیب بوسیلهٔاو که مکلفین درحال غیبت ازدست داده‌اند ، باعث‌آن خود مردم میباشند . زیراآنها بودند که امام را ترسانیدندوناگزیر مسئله غیبت پیش آمد وامام‌تمکن بسط‌یدوتصرف دراهور وشئون‌مردم را پیدانکرد . پس باعث این موضوع خود مردم هستند .

این‌اعتراض‌مانند اینست که‌بگویند، کافری که معرفت‌به‌خدا نداردتکلیفش قبیح است . زیرامعرفت که لطف‌است برای وی‌تحقق نیافته‌پس بایدتکلیف او نیز قبیح باشد . جوابیکه اهل تسنن باین اشکال داده اند اینستکه دوری کافر از معرفت‌خدا ازجانب خود اوست.زیرا خداوندآورا بسوی‌معرفت‌خودراهنمائی‌نموده واز رسیدن بآن متمکن‌فرموده واگر دنبال نکند و خدا شناس نشود ، مقصرخود اوست بنابراین تکلیف‌وی قبیح نیست ، ما نیز همین جواب راباعتراض‌خودشان‌در باره غیبت‌امام‌زمان داده‌ومیگوئیم : اگرچه مکلف از بسط ید وتصرف‌امام‌در امور بندگان محروم مانده ولی‌خود وی مرتکب‌این‌جریان گردیده است .

چه‌اگرامام‌تمکن‌میداشت‌آشکارمیشدودرتمام کارهاتصرف مینمود بنابراین درحال غیبت‌نیزلطف وجود امام برای‌مکلفین هست وتکلیف آنها (که خود باعث ازدست‌دادن وغیبت امام شده‌اند) قبیح‌نیست . مانظیر این‌بحث‌را مفصلادر مبحث امامت‌نموده‌ایم واگردر اینجاهم‌حاجت به‌بیان‌پیدا کرد؛ ذکر میکنیم .

جواب اعتراض دوم : اعتراض دوم معترض مغالطه‌است . نمیگوئیم وی نفهمیده چه میخواهد بگوید . زیراشأن اوبالاتر ازاینست . ولی‌اینقدر هست که وی‌خواسته عمداًحقیقت راپوشیده داردوآنرا طوردیگرجلوه دهد ! زیراوی گمان کرده مامیگوئیم درزمان غیبت دلیل‌وجودامام (قاعدهٔلطف) هست ، ولی خودامام نیست ، ولذا گفته‌است این دومطلب باهم مناقض است ؛ درصورتی که مـااین را نمیگوئیم .

بلکه دلیل‌مادرزمان حضورامام وغیبت‌اویکی‌است ووجودامام درهردوحالت لطف‌است . مانمیگوئیم زمان‌غیبت ازوجود امام‌خالی است ، بلکه‌بعقیدهٔمادرهمان

زمان هم چنین رئیسی (امـام) موجوداست ، ولی‌بسط یدی که مفیدبحال مکلفین باشدندارد . نه‌اینکه بازنبودن دست‌امام در کارهای مردم اورا ازعنوان‌لطف‌بودن خارج میکند . بلکه‌اوهمچنان‌لطفی است‌الهی ، وعلت‌عدم حصول‌این لطف‌ازجانب خدانیست، بلکه‌چنانکه گفتیم مردم‌باعث آن گشته‌اند . (۱)

این درست مثل‌این میماند که کسی بگوید : چگونه ممکن است معرفةالله لطف‌باشد بااینکه کافرخدارا نمیشناسد ؟ . پس‌مکلف بودن کافر ازطرفی ونداشتن معرفت بخدا ازطرف دیگردلیل است که معرفةالله لطف‌نیست . چه‌اگر لطف باشد متناقض‌خواهد بود .

جوابی که مادراشکال‌به لطف بودن امام درحال غیبت بآنها میدهیم درست مانند جوابی‌است که‌آنها‌باین‌اشکال‌دراین‌مورد میدهند ، چه‌آنهادرپاسخ‌این‌اشکال میگویند : لطف کافر بسته بخداشناسی اوست .

اگراومعرفت بخداندارد ، کوتاهی ازجانب خوداست که دنبال‌آن نرفته ، علیهذا تکلیف وی‌قبیح نیست .

مانیزمیگوئیم وجودامام‌درزمان غیبت‌برای مکلف‌لطف‌است ، واگرمی‌بینیم بسط‌ید ندارد ونمیتواند درامورمردم تصرف کند ، تقصیرازناحیه مردم‌است . این موضوع رانیزدرجای خودبه تفصیل بحث کرده‌ایم .

جواب اعتراض سوم : درپاسخ اشکال‌سوم میگوئیم : این‌نیزمغالطه‌است و مقصودبیان حقایق‌نبوده . وگرنه مطلب روشنتر ازاینست که بر کسی‌پوشیده‌بماند شیعه نمیگوید : واجب نیست‌امام‌درزمان غیبت‌بسط یدنداشته‌باشد ، تاشمابگوئید : دلیل‌شیعه دلالت‌بروجوب‌امام‌غیرمبسوط‌الیدندارد،چه وی درزمان‌غیبت‌چنین‌است .

---

(۱) خواجه‌نصرالدین طوسی فیلسوف‌معروف درکتاب«تجریدالاعتقاد»درمبحث‌امامت میگوید : «وجوده‌لطف وتصرفه‌لطف‌آخر وعدمه‌منا» یعنی : وجودامام‌زمان ازجانب‌خداوند برای‌بشریت لطف‌است ، تصرف‌وی درامور بندگان نیزلطف‌دیگری ، وعدم‌دسترسی مابوی، مربوط بخود ماست .

آنچه ما مکرر گفته‌ایم اینست که: امام چه درزمان حضور و چه درحال غیبت واجب است متصرف در امور و دارای بسط ید باشد، با این فرق که درزمان حضور چون مردم از وی تمکین نمودند دستش باز بود ولی درحال غیبت که تمکین نیست دست او نیز بسته است و گفتیم که این تقصیر مکلفین است که اورا از رسیدگی بامور و بازشدن دستش در کارها مانع شدند و از وی تمکین نکردند. پس این ضرری است که مردم بخود زده‌اند. چنانکه مکرر آنرا بمعرفةالله که کافر از دست داده است، تشبیه نمودیم.

توضیحات بیشتری از شیخ الطائفه

برای توضیح بیشتر میگوئیم: ما میدانیم که انتصاب رئیس دینی بعد از پیدایش دین واجب است. زیرا انتصاب وی لطف است چون او اقدام بـاموری میکند که از دیگران ساخته نیست، معهذا بنا بر مذهب عدلیه(۱) که روی سخن با آنهاست، اهل حل و عقد از کسی که صلاحیت این منصب راداشت تمکین نکردند، و با این وصف کسی نمیگوید: انتصاب رئیس دینی که از وی تمکین نکرده‌اند واجب نیست جواب ما درباره غیبت امام همان جوابی است که از تمکین نکردن اهل حل و عقد در انتخاب رئیس شایسته‌ای برای امت، داده‌اند، و میان این دو فرق نیست. اختلافی که هست اینست که ما میگوئیم وجوب نصب امام را از راه عقل دانسته‌ایم ولی آنها میگویند: از طریق شرع استفاده شده، و این فرقی نیست که نتوان آنهارا باهم جمع کرد.

اگر گفته شود: هرچند اهل حل و عقد برای انتخاب کسیکه صلاحیت زمامداری امت راداشت تمکین نکردند، ولی خداوند بجای آن، لطف خودش را شامل حال مردم می کند و بدینگونـه تکلیف هم ساقط نمیشود. بعضی از بزرگان گفته‌اند

(۱) عدلیه در اصطلاح علم کلام شیعهٔ امامیه و طائفهٔ معتزلهٔ اهل سنت است، که بعکس فرقهٔ «اشاعره» یعنی جبریان اهل تسنن، عقیده‌دارند خداوند عادل است، و بندگان در اعمال و رفتار خود فاعل مختارند. و بهشتی و جهنمی بودن افراد، پاداش و کیفر اعمال خود آنهاست.

اصلا انتصاب امام برای مصالح دنیوی مردم شرعاً واجب است بدون این که لطف واجب باشد.

می گوئیم : کسیکه انتصاب امام را فقط برای مصالح دنیوی میداند. عقیده‌اش فاسداست. زیرادراین صورت امامت امام واجب نمیباشد. درصورتیکه امت اسلام اختلافی در این ندارند که: واجب است امامی درمیان مردم وجود داشته باشد. بعلاوه آنچه امام بخاطر آن برگزیده میشود مانند جهاد و تولیت در کار امراء و قضات و تقسیم اموال وغنائم واجراء حدود و قصاص ، همه‌ازامور دینی است که ترك آن‌ها جایز نیست. بنابراین اگرانتخاب امام فقط برای مصالح دنیوی بودواجب نمیگشت. پس بهمین دلیل گفتهٔ معترض ازدرجهٔ اعتبار ساقط است.

و نیز کسیکه گفته است خداوند بجای امام لطف دیگری بمردم ارزانی میدارد نیز باطل است. زیراا گر چنین میبود، انتصاب امام مطلقاً و درهمه حال برخداواجب نبود. بلکه در آن صورت ازباب تخییر بود (که خداوند بین انتصاب امام ویالطف دیگری بجای اومخیر بود، درصورتیکه چنین نیست) مانند واجبات کفائی (که اگر یك نفرمکلف آن راانجام داد ازدیگری ساقط میشود) واینکه ما عقیده داریم انتصاب امام درهرزمان واجب است، خوددلیل بر رد گفتهٔ مخالفین است. بعلاوه لازمهٔ گفتهٔ آنها اینست که بگویند: اگر شخص کافر معرفة الله برایش حاصل نشد، خداوند چیزی را بجای معرفت خود باوخواهدداد وبنابراین تحصیل معرفةالله هیچوقت بر اوواجب نیست !! یااین که بگویند: درمقام حصول معرفةالله انزجار ازظلم فقط درامردنیوی است که آن هم تحصیلش واجب نیست و بدینگونه وجوب معرفة اللهاز کافر ساقط میگردد.

پس اگر گفتند: کافر ناچاراز تحصیل معرفةاللهاست، وچیزی جای آنرا نمیگیرد. میگوئیم: انتصاب امام هم واجب است وچیزی جای آنرانخواهد گرفت! ؛ چنانکه در کتاب «تلخیص الشافی» بیان کرده‌ایم.

همچنین اگر گفتند نفرت از کار بددرمقام حصول معرفت، یك امردینی است

میگوئیم: ما نیزهمین را در خصوص وجود امام قائل هستیم.

اگر گفته شود: وجود رئیس مطاع ومنسبط الید، از سه حالت بیرون نیست: یا انتصاب او بر خداوند واجب است، یا بر ما واجب است، ویا این که بر ما واجب است ازوی اطاعت کنیم ودست اورا در کارها باز گذاریم و بر خداوند واجب است اورا بوجود آورد.

پس اگر بگوئید: انتصاب او بر خداوند واجب است، با زمان غیبت وفق نمیدهد چه که امام در آن حالت بسط ید ندارد. واگر بگوئید بر ما واجب است چنین کسی را بوجود آوریم، تکلیف ما لایطاق است که ازعهدهٔ ما مخلوق خارج میباشد.

واگر بگوئید اطاعت وی بر ما لازم وایجاد او بر خداوند واجب است، میگوئیم: چه دلیلی بر آن دارید؟ زیرا که در آن صورت واجب است چیزی را که برای دیگری لطف است، ما انجام دهیم. مثل این که بر زید واجب باشد دست امام را باز گذارد تا لطف عمرو حاصل گردد. آیا این نقض اصول نیست؟!

بعلاوه ما میگوئیم: امام منبسط الید واختیاردار که گفتیم وجودش برای ما لطف است وما قدرت بر ایجاد او نداریم، معنی ندارد که ما ناگزیر از ایجاد وی باشیم زیرا این تکلیف ما لایطاق است، ولی باز گذاردن دست او در تصرف امور و تقویت سلطنت وی گاهی، هم ما توانائی بر آن داریم وهم مقدور خداوند است. پس اگر خداوند بوی بسط ید ندادودست اورا در کارها باز نگذاشت. میدانیم که تقویت وبسط ید او بر ما واجب است، زیرا امام ناچار از اینست که منبسط الید باشد تا غرض از تکلیف مخلوق کامل شود.

اگر بسط ید امام از کارهای خداوند میبود، مردم بستوه می آمدند و میان امام و دشمنانش فاصله میافتاد واورا بوسیله فرشتگان یا چیزیکه منجر بسقوط غرض تکلیف و حصول اضطرار شود، تقویت میکرد بنا بر این بر ما واجب است که در هر حال دست اورا در امور باز گذاریم، واگر انجام وظیفه نکردیم ضرری بخود زده ایم.

واینکه گفته اند: «در آنصورت بر ما واجب است چیزی را که برای دیگری

لطف است ما انجام دهیم » صحیح نیست زیرا ما میگوئیم : کسیکه یاری امام و تقویت سلطنت او بروی واجب میشود ، در اینکار برای او مصلحتی است که مختص با او است هرچند برای دیگری هم نفعی داشته باشد . چنانکه اگر مردم گوش بفرمان پیغمبران دادند هم خودشان از این اطاعت و پیروی سودمی بر ندو هم دیگران از آن منتفع میگردند

بعلاوه ما باین شخص مخالف ، در بارهٔ اهل حل و عقد جواب نقضی داده و می گوئیم : چگونه (آنها) خود واجب دانستند امامی انتخاب کنند که مصلحت وجود او عاید همهٔ امت میشود؟ آیا این چیزی جزوجوب کاری بر آنها ، بخاطر مصلحتی که بدیگران میرسد ، هست ؟ هرجوابی که در این مقام میدهند ، همان جواب را ما درخصوص اطاعت و تقویت امام بر حق میدهیم .

اعتراضات دیگر و پاسخ آنها

اگر گفته شود : شما که عقیده دارید امام در زمان غیبت واجب است موجود باشد چرا عدم او را جایز نمیدانید ؟

میگوئیم: از این جهت وجود او را درزمان غیبت واجب میدانیم که تصرف وی در امور برای ما لطف است و این هم منوط بوجود و ایجاد اوست که البته درحدود توانائی ما نیست .

پس برخداوند واجب است که اورا موجود گرداند ، وچنانچه اورا ایجاد نکند ، موانع تکلیف را ازما برطرف نکرده است · ولی اگر خداوند او را موجود گرداندو ما اورا یاری و تمکین نکنیم و بسط ید ندهیم ؛ باعث عدم لطف ما هستیم و تکلیف ما هم ازجانب خداوند بجاست و درصورت نخست اگر خداوند اورا ایجاد نکند خود باعث عدم لطف شده و تکلیف مورد ندارد .

اگر گفته شود : مقصود شما از تمکین امام چیست ؟ اگر مقصود اینست که نزد وی برویم و اورا از نزدیك به بینیم و خدمت کنیم ، بدیهی است که این متوقف برظهور اوست و ممکن است بشما ایراد کنند که بنابراین لازم است صبر کنید

امام‌ظهور کند ومردم یا برخی بدانند او کجاست .

واگر مقصود اطاعت وی‌وآمادگی برای‌یاری اوست که هروقت‌ظهور کند وبا دلائل امامت ومعجزات ، مارادعوت نمایدمهیاباشیم ، ممکن‌است مااهل‌سنت هم‌چنین تمکینی‌رانسبت‌بامام‌داشته‌باشیم ، هرچندامامی وجودنداشته‌باشد ، پس‌بچه دلیل‌میگوئیدتکلیف مابدون وجودامام کامل نیست ؟ .

میگوئیم : آنچه میبایددراین‌باب بگوئیم سَیِّدِمرتضی(ره) در کتاب«ذخیره» بیان فرموده‌ومن‌نیز در کتاب «تلخیص‌الشافی» ذکر کرده‌ام وآن‌اینست که: لطف خدا درباره ما که عبارت‌است‌ازتصرف امام وبسط‌ید وی . کامل‌نمیشود مگر باسه چیز :**یکی**‌از آن سه چیزمتعلق بخداست که ایجاد امام‌باشد :**دوم** متعلق‌بخـود امام است که بایدمنصب امامت‌را اشغال کند واقدام بامر آن نماید : **سوم**‌تعلق بما دارد که باید اورا یاری وپشتیبانی کنیم‌وتسلیم فرمان‌او باشیم . پس‌اقدام‌امام‌بامر امامت‌فرع‌وجوداوست. زیراتکلیف‌برامرمعدوم عقلاقبیح‌است. پس‌ایجادامام‌باراده حق اصل،ووجوب قیام وی بامرامامت فرع آن ووجوب یاری کردن مااز‌اوفرع این هردو است .

زیرا هنگامی پیروی امام‌برما واجب است که وجود داشته باشد وبـامر امامت رسیدگی کند . پس‌با این‌تحقیق چگونه ازماانتظار دارند که ملتزم بعدم وجود امام‌شویم ؟ .

اگرگفته شود : چه فرق‌است بین‌اینکه امام‌غائب‌باشد یااصلاوجود نداشته باشد ، وهرگاه خداوندبداند مااز‌وی تمکین‌خواهیم کرد ، اورابوجود آورد ؟

میگوئیم:از ساحت الهی دور است که تمکین کسیکه‌وجود ندارد ، برما واجب کند ، چه‌این‌تکایف مالایطاق وازعهده مابیرون است که عقلا قبیح ومحال میباشد . پس‌ناچار بایداووجود داشته‌باشد تااز‌وی تمکین کنیم .

اگرگفته شود : هرگاه‌خداوند بداندمادرفلان موقع‌از‌وی‌تمکین میکنیم اورابوجود خواهدآورد ، چنانکه درمثل‌چنین‌موردی هم ظهور میکند.

میگوئیم : تمکین ازوی وقصد پیروی او درهمهٔ اوقات برما واجب است .

پس تمکین ازفرمان او وپیروی او ، واجب است درهمهٔ احوال برای ماممکن باشد ،وگرنه تکلیف حسنی نخواهدداشت ! آنچه این معترض گفته درصورتی درست است که تکلیف برما واجب نبودو درتمام احوال مکلف باطاعت و انقیاد فرمان وی نمیشدیم و فقط تکلیف مامنحصر بود بایام ظهور او ، درصورتیکه اینطور نیست (ودر همه اوقات و زمانها اطاعت و فرمانبرداری امام برما واجب است.)

سخنی چند با منکرین وجود امام زمان (ع)

در اینجا روی سخن را بطرف کسانیکه درباب وجود امام غائب باما اختلاف نظر دارندو میخواهند مارا ملزم کنند که معتقد بعدم وجودوی شویم ، نموده واز آنها میپرسیم : آیاجایز است که خداوندما رامکلف بمعرفت خود نماید ، وبااین که میداند ما درصدد کسب معرفت اونیستیم ، راه یافتن معرفة‌الله رابما نشان ندهد مگر هنگامی که بداندما میخواهیم خدا رابشناسیم و درصددپیدا کردن راه آن هستیم آنگاه دلیل و راه را بما نشان دهد ؟.

ونیزاز آنها سؤال میکنیم : چه فرق است میان وجوددلیلی که خدا برای راهنمائی مردم قرارداده وعدم وجود آن، بطوریکه اگرقصد کنیم و بآن ادله نظر افکنیم خداوند معرفت خودرا برای ما پدید آورد ؟ .

هرگاه درپاسخ بگویند : نصب ادله ازجملهٔ تمکین است که بدون آن تکلیف حسنی نداردو نیکو نیست ، مانندقدرت ووسیله .

میگوئیم : بهمین دلیل وجود امام هم مانند قدرت بر وجوب پیروی ازاو ، از جملهٔ تمکین است ، که هروقت امام نباشدقدرت برپیروی ازاونداریم : چنانکه اگر ادلهٔ خدا شناسی ومعرفة‌الله نباشد . ماقادربنظر کردن و تأمل در آن نیستیم .

پس نصب دلیل برای خداشناسی و نصب امام برای طاعت باهم برابر هستند : بااین تحقیق تمام ایرادهائیکه دراین باب نموده اند ، ازدرجهٔ اعتبار ساقط

میگردد این معنی را من به تفصیل در کتابهایم بخصوص در کتاب «تلخیص الشافی» مورد بحث قرار داده‌ام و دیگر در اینجا تکرار نمیکنم .

مخالف ما مثالی آورده که : اگر خداوند بر ما واجب کند از چاه معینی با نداشتن ریسمان ، آب برداریم ، و وضو بگیریم ، و بفرماید هروقت نزدیك چاه رسیدید ریسمانی برای شما خلق میکنم که بوسیلهٔ آن آب بکشید . بدیهی است که این وعده مانع تکلیف را از ما برطرف میکند ، پس اگر ما بچاه نزدیك نشدیم ، خود ما باعث بر عدم انجام تکلیف (وضو) شده‌ایم نه اینکه از ناحیهٔ خداوند باشد .

همچنین اگر آقا بنوکرش که از او دور است بگوید . برو بازار و برای من گوشت خریداری کن، و نوکر بگوید : من نمی‌توانم گوشت بخرم زیرا پول آن را بمن نداده‌ای و آقا بگوید : اگر نزدیك آمدی پول آنرا بتو میدهم ، این نیز مانع تکلیف را از مکلف برطرف میسازد ، و چنانچه نوکر برای گرفتن پول نزد آقا نرود تقصیر متوجه خود اوست نه آقایش ؛ حالت ظهور امام و تمکین از وی نیز همینطور است باین معنی که عدم تمکین ما موجب شده امام در این مدت ظهور نکند ، نه عدم وجود او زیرا اگر از وی تمکین میکردیم ، ظاهر میگشت .

میگوئیم این سخن کسی است که گمان کرده که فقط در وقت ظهور تمکین امام بر ما واجب است و در سایر اوقات و زمانها واجب نیست ، ما مثالی را که شخص مخالف آورده میپسندیم و بوسیلهٔ آن پاسخ او را میدهیم . زیرا اگر خداوند ما را مکلف کند که آب از چاه بکشیم ، واجب است در همانحال ریسمان وجود داشته باشد چه آن که ریسمان است که مانع را برطرف میکند.

هنگامیکه میگوید : هروقت نزدیك چاه رفتید ریسمان برای شما خلق می کنم این تکلیف نزدیك شدن بچاه است نه آب کشیدن از چاه ! پس در آنحال فقط باید قدرت رفتن بطرف چاه را داشته باشد . زیرا در اینحال مکلف بکشیدن آب نیست . ولی موقعی که نزدیك چاه رسید ، مکلف است آب بکشد و در آن هنگام واجب است خداوند ریسمان خلق کند .

این سخن مثل این میماند که بگوئیم : پیروی وتمکین از امام همه وقت بر ماواجب نیست ، ودراین صورت، وجوداو ، واجب نمیباشد .

اگردرزمانی پیروی ازاوواجب شدوشرط وجوب وموقع ظهوراورا ندانیم واجب است که خود امام موجود شودتامانع تکلیف برطرف گرددوتکلیف نیکو باشد. جوابی که درمثال نوکروآقادادیم مانندجواب این مثال است. زیرادرآن مثال آقا نوکر راتکلیف نمود که بوی نزدیك شود ، نه خریدن گوشت ازبازار. اماوقتی نزد اورفت واورا تکلیف بخریدن گوشت کرد واجب است که پول آنرا باوبدهد .

بهمین جهت است که میگوئیم : خداوندتمام مردم راتاروزقیامت مکلف کرده وواجب نیست که آنهارافعلا مکلف نفرموده ولی اگرآنهارا بیافریندوبه آنهاقدرت و وسیله کار بدهد وادله برای نیل بمقصود نصب کند . مکلف خواهندشد. وبدینگونه مغالطه مزبور ارزش خودرا ازدست میدهد .

علاوه براین اگر امام برای قیام بامرامامت مکلف گردد، چگونه ممکن است وجود نداشته باشد ؟ آیامکلف داشتن شخص معدوم درنزدعقلاء صحیح است؟ ونیز مکلف شدن امام برای قیام بامرامامت ، اصلاارتباط بتمکین ازوی ندارد بلکه موقعی تمکین ازوی برماواجب است که خداوندااورا موجود کند واوهم بمنصب امامت منصوب گردد . چنانکه تفصیل آن گذشت ومطلب روشن است .

ونیز ازآنها سؤال میکنیم : آیا پیغمبرسه سال درشعب ابوطالب (۱) پنهان نگشت بطوری که هیچکس دسترسی باو نداشت ؟ و سه روز در غار ثور (موقع مهاجرت بمدینه) مخفی نشد؟ مع الوصف نمیتوان این پنهانی وغیبت رادلیل گرفت و گفت : بااین که آنحضرت وجودش برای مردمی که میان آنهامبعوث شده ومکلف

(۱) شِعب ابوطالب دره ای واقع در بیرون مکه بوده که پیغمبر ومسلمانان بسرپرستی عمویش ابوطالب برای حفظ ازشردشمنان بآن پناه برد. کفارقریش معاهده بستند که آنحضرت ومسلمانان را درمحاصره اقتصادی قراردهند . مدت تحصن درشعب سه سال بوده ، وسرانجام کفار براثر یك خبرغیبی که پیغمبرداد محاصره راشکستند ومتحصنین بشهر بازگشتند .

به‌راهنمائی آنها واجب بود ،خداوند اورا معدوم گردانید .

اگر بگوئیم : پیغمبر صلی‌الله علیه وآله نخست مردم‌را دعوت‌بدین‌خود کردو پیغمبری خودرا آشکارساخت وچون‌حضرتش‌را درمعرض‌خطر انداختند ، پنهان گشت .

میگوئیم : امام زمان نیز نخست پدران بزرگوارش محل و اوصاف اورا بیان کردندواورا بمردم معرفی نمودند . ولی‌چون‌پدرش امام‌حسن‌عسکری علیه‌السلام از جان‌وی‌ایمن‌نبوداورا پنهان کردو بنابراین‌هردو مورداز‌این‌لحاظ‌برابرند .

وهم از آنهامیپرسیم : بما بگوئید : اگرخداوند مصلحت شخصی‌را در این بداند که‌پیغمبر معینی رابرای‌راهنمائی اوبرانگیزدتااورا رهبری کند ،وبداند که اگر این‌پیغمبر‌را مبعوث گردانید ، آن‌شخص اورابقتل‌میرساندوچنانچه خداوند آن‌شخص را از کشتن‌آن پیغمبر منع کند ، برای‌اویا دیگری‌فسادی پدیدمیآید ، آیا خداوند این‌مردرا بایدبعقیده‌شما بایدبدون‌اینکه پیغمبر بسوی اوبفرستدمکلف بداردیااصلاتکلیف‌را از اوساقط گرداند ؟

اگر بگویند خدالازم‌نیست خدا اورا مکلف بداندمیگوئیم کسیکه بوسیله پیروی‌ازپیغمبری راه برای‌شناختن مصالح خودداردبرای‌چه خدااورامکلف‌ندارد

واگر بگویند خدا اورا تکلیف‌کند، ولی پیغمبر بسوی‌اونفرستد، میگوئیم چگونه‌جایز است‌خدا اورامکلف‌کند ولی‌ازبعثت پیغمبر که‌برای اولطف ودر حد توانائی اوست ، محروم سازد؟

واگر بگویند : این محرومیت‌را آن‌شخص برای‌خودپدیدآورده است .

میگوئیم : او کاری‌نکرده است فقط‌خداوند میداند که اوازپیغمبر تمکین نخواهد کرد ، بنابراین بادانستن‌خدا ،ونفرستادن پیغمبر تکلیف‌چنین‌شخصی‌نیکو نخواهدبود چنانچه باوجود این ، تکلیف‌جایز باشد ، بایددر موردی که خداوند دلیلی‌نصب‌نکرده ومیداند که شخص‌در دلیل تأمل نمیکند ؛ اورا مکلف بدارد در صورتی که این‌باطل است(وخداوندبدون‌نصب‌دلیل کسی‌رامکلف نمیکند)

بنابراین ناچاراز آن‌هستید که بگوئیدخداوندبرای‌این‌شخص‌پیغمبر میفرستد

وفرمانبرداری ازاورا بروی واجب میگرداند ، تامانع تکلیفش برطرف شود ، ولی خداوند پیغمبرش راازآن شخص حفظ میکند ، بطوریکه باتکلیف اومنافات نداشته باشد ، یااورا بنحوی نگاهمیدارد که آن شخص نتوانداورا بقتل رساندودراین حالت این شخص خود موجب دست نیافتن بپیغمبرش شده است . **مانیزدر زمان غیبت امام زمان خود چنین وضعی داریم** .

اگر بگویند : لازم است خداوند بوسیلۀ دیگری بآن شخص اعلام کند که صلاح او درفرستادن آن پیغمبر است تا آن شخص بداند که اگر بپیغمبر دست نیافت خودش مقصر است .

می گوئیم : خداوند بوسیلۀ پیغمبر اکرم ﷺ وائمه طاهرین پدران بزرگوار امام زمان آنحضرت را بما معرفی کرده و پیروی اورا برما واجب نموده ، پس اگر آن حضرت آشکار نیست و ما دسترسی باو نداریم واورا نمی بینیم ، می دانیم که ما مقصر هستیم (وگرنه او مانند پدرانش درمیان مردم ظاهر میبود . آنچه تا کنون گفته شد دراطراف اصل اول بود . یعنی لزوم وجود ریاست دینی که برای بندگان خدا لطف است و گفتیم این رئیس دین که وجودش لطف است فعلا امام زمان است).

دلیل بر اثبات عصمت امام

اصل دوم این بود که : امام باید بطور قطع معصوم باشد ، دلیل بر اثبات عصمت امام اینست که آنچه موجب شده ما محتاج بوجود امام باشیم ، معصوم نبودن ماست . زیرا اگر همۀ مردم معصوم بودند ، احتیاج بامام نداشتند . ولی چون معصوم نیستند محتاج بامام معصوم میباشند . وازاینجا میدانیم که علت احتیاج ما بامام ، معصوم نبودن افراد اجتماع است ، چنانکه علت احتیاج فعل بفاعل را حدوث فعل میدانیم ومیگوئیم: چیزی که نمیخواهد حادث شود محتاج بفاعل نیست ، ولذامیگوئیم هرفعل حادثی

(پدیده‌ای) محتاج بمحدث (یعنی پدید آورنده‌ای است).

بهمین دلیل واجب است بگوئیم هر شخص غیر معصوم نیازمند بامام است، وگرنه علت احتیاج نقض میشود. پس اگر امام هم معصوم نباشد او نیز مانند دیگران محتاج بامام معصوم است و هکذا تا آنکه منجر به تسلسل شود (پس برای رفع تسلسل که محال است) ناچار از آنیم که بگوئیم: مردم غیر معصوم محتاج بامام معصوم هستند.

اینگونه استدلال را ما در کتابهای کلامی خود به تفصیل و با استدلالات محکم بیان کرده‌ایم، برای رعایت اختصار از ذکر آن در این کتاب (غیبت) خودداری نموده و بهمین اندازه قناعت میکنیم.

حق از میان امت اسلام بیرون نیست

اصل سوم این بود که: حق از میان امت اسلام بیرون نیست. این مطلب مورد اتفاق ما، ومخالفین ما (اهل تسنن) است هر چند در خصوص علت آن باهم اختلاف نظر داریم.

دلیل بر اثبات این مطلب اینست که: ما معتقدیم هیچ زمانی از وجود امام معصوم خالی نیست. وچنانکه گفتیم عمل ناپسند هم درحریم امام معصوم راه ندارد، علیهذا حق از میان امت اسلام بیرون نیست. زیرا امام معصوم درمیان آنهاست. ودر نزد مخالفین ما (اهل تسنن) بیرون نبودن حق ازمیان امت بجهت دلیلهائی است که دلالت دارد بر اعتبار اجماع که ما احتیاج بذکر آن نداریم.

چون سه اصل یادشده ثابت گردید، امامت حضرت صاحب الزمان نیز ثابت میگردد. زیرا هر کس یقین به ثبوت عصمت برای امام دارد یقین دارد که امام او است. کسی نیست که یقین بعصمت امام داشته باشد و مخالف امامت او باشد. مگر فرقه‌ای که دلیل بر بطلان عقیده آنها داریم. مانند کیسانیه و ناووسیه و واقفیه. وچون (عنقریب) اعتقاد این فرقه‌ها را ردمی کنیم، امامت **حضرت بقیة الله** ثابت میگردد.

رد عقیدهٔ کیسانیه

آنچه دلالت دارد بر فساد عقیدهٔ فرقهٔ کیسانیه که قائل بامامت محمد بن الحنفیه (یکی از پسران امیرالمؤمنین علیه السلام) هستند و معتقدند که او زنده و امام زمان است، چند چیز میباشد:

یکی اینکه اگر محمد حنفیه امام معصوم بود واجب بود نص صریحی در تأیید و اثبات آن رسیده باشد. زیرا عصمت جز بنص صریح از پیغمبر دانسته نمیشود خود کیسانیه هم در این خصوص مدعای نص صریح نیستند بلکه بچیزهای ضعیفی که باعث اشتباه وانحراف آنها گشته، متوسل شده‌اند، و نصی بر آن دلالت ندارد مانند اینکه میگویند: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درروز جنگ جمل، پرچم را بدست او داد! و گفتهٔ آنحضرت که بوی فرمود: تو فرزند من هستی! با اینکه حسن و حسین هم فرزندان او بودند!! (۱)

درصورتیکه اینها هیچگونه دلالتی برامامت او نداردو فقط دلیل بر فضیلت و منزلت اوست مضافاً باین که شیعه روایت میکنند که میان او (محمد حنفیه) با امام زین العابدین علیه السلام درباب امامت گفتگوئی درگرفت و حکمیت را نزد «حجرالاسود» بردند و حجرالاسود گواهی بامامت امام زین العابدین علیه السلام داد و این خود معجزه امام زین العابدین علیه السلام بود ومحمد تسلیم شد و اقرار بامامت حضرت کرد. چنانکه این ماجرا درمیان طائفهٔ شیعه امامیه مشهور است.

ودیگر روایاتی که شیعه امامیه از پدران امام زمان وجد آنحضرت در باره امامتش نقل کرده‌اند، منصوص و متواتر و در کتب معتبر موجود است که از ذکر آنها بلحاظ اختصار خودداری میکنیم (بنابراین موضوع امامت محمد حنفیه مورد

---

(۱) اتفاقاً درجنگ جمل نیز، محمد حنفیه باهمه شجاعتی که داشت کاری ازپیش نبرد، وحمله امام حسن (ع) بود که صفوف لشکر راشکافت وشتر عایشه را پی کرد وباسقوط اوشیرازه لشکرازهم گسیخت وجنگ پایان یافت.

پیدا نمیکند) .

ودیگر : روایاتی است که‌ازطریق‌شیعه‌وسنی از پیغمبراکرم ﷺ درخصوص امامت دوازده‌امام رسیده است . هر کس معتقد بامامت آنها باشدمیداند که‌محمد حنفیه فوت‌شده وامام عصرصاحب‌الزمان عجل‌الله فرجه است .

ودیگر : منقرض شدن این‌فرقه است . زیرادرزمان‌ما وزمان طولانی پیش ازاین (مقصود بعدازانقراض‌آنهاست) کسی نمانده که‌معتقد بامامت محمدبن‌حنفیه شود . اگراعتقاد آنها درست بودنمیباید منقرض گردند .

اگر گفته شود : ازکجا معلوم‌است که‌آنها منقرض شده‌اند ؟ شاید دربعضی ازشهرهای دوردست وجزیره‌ها واطراف زمین مردمی باشند که هنوز محمد حنفیه را امام‌بدانند .

چنانکه ممکن‌است دراطراف زمین‌افرادی پیرومذهب حسن (بصری) باشند وبگویند کسی که مرتکب معصیت کبیره میشود ، منافق است ، وبنابراین نمیتوان ادعا کرد که این فرقه منقرض شده‌اند .

بلکه در صورتی ممکن است یقین بانقراض‌آنها پیدا کرد ، که مسلمانان اندك‌وعلماء معدود باشند . امادر همه‌جا وقتیکه مسلمانان پراکنده وعلماء بسیار باشند ازکجا دانسته میشود ؟

میگوئیم : این حرف بازگشت باین معنی میکند که مانتوانیم بهیچوجه علم‌باجماع‌امت‌اسلام‌پیدا کنیم ، چه که شاید در اطراف زمین شخصی‌مخالف‌اجماع باشد! درواقع‌لازمهٔ‌این‌حرف‌اینست که‌مثلا بگوئیم : شاید دراطراف زمین کسی پیدا شود که بگوید **تگرك** روزه‌را باطل نمیکند یااینکه‌برای روزه‌دار جایزاست تاطلوع آفتاب خوردن وآشامیدن را ادامه‌دهد ! زیراقول‌اول مذهب« ابوطلحه انصاری» وقول دوم مذهب «حذیفه»و«اعمش» است .

وهمچنین بسیاری ازمسائل فقه که میان صحابه وتابعین مورد اختلاف بوده وبعدها این اختلاف برطرف گردید وعلمای اعصار متأخر ، اجماع بر خلاف‌آن

نمودند پس لازم‌است که انسان‌دراین باره‌شك کند واطمینان باجماع بر مسئله‌ای که سابقاً مختلف فیه بوده‌است ، حاصل ننماید این گفتار بیهوده از کسانیست که میگویند شناختن اجماع ورسیدن بآن ممکن نیست .

ما میدانیم که طایفه «انصار» بعد از پیغمبر کوشیدند که مقام امامت را تصاحب کنند ولی «مهاجرین» آنها راعقب زدند ، وبعدها انصار نیزقول مهاجرین را پذیرفتند. پس اگر کسی بگوید: منصب امامت برای انصار که درصدر اسلام با مهاجرین برسر آن اختلاف داشتند جایز است وشایددر اطراف زمین کسی یافت شود که معتقد باین معنی باشد جواب آنها چیست ؟ هر جوابی که آنها دراین‌مورد دارند همان جواب‌ماست .

اگر بگویند : اجماع‌در نزدشما شیعه‌باین علت‌حجت است که‌امام معصوم درمیان اجماع کنندگان است ؛ ولی از کجا دانستید ، که قول امام معصوم در میان‌اقوال همه امت است ؟

میگوئیم : اگرمعصوم ازعلماء امت‌باشد ، مسلماً قول اودراقوال علماءامت خواهدبود ، زیرا اونمیتواند منفردباشد واظهار کفر کند ، والبته‌این معنی برای اوجایزنیست . پس‌ناچار قول‌اواز جملۀاقوال امت‌است ، هرچند درامامت‌اوشك داشته باشیم .

هر گاه مااقوال‌امت رادرمسئله‌ای معتبردانستیم ودیدیم‌یکی‌ازعلماء مخالف آنست ، اگر آن‌شخص‌عالم بودومحل‌ولادت ووطن اوراشناختیم ، بگفتۀوی‌ترتیب اثر نمیدهیم ، چه‌میدانیم که‌اوامام‌نیست (بنابراین‌مسئله اجماعی‌است) ولی‌اگردر نسب‌آن عالم‌تردید داشتیم ، دیگرمسأله اجماعی‌نخواهد بود .

بنابراین ، ما اقوال علماء امت رامعتبر میدانیم ودر میان آنها کسی پیدا نمیکنیم که معتقدبمذهب کیسانیه وواقفیه‌باشد . واگر بالفرض یکنفریا دونفرپیدا کنیم که پیرواین مذهب‌باشند ومنشأومولداورا بدانیم ، ترتیب‌اثر بقول‌او نمیدهیم بلکه‌اقوال سایر علماءامت را که‌یقین‌داریم‌امام معصوم‌ازجملۀ آنهااست‌معتبر میدانیم

پس اشتباه مزبور بااین دلیل و بیان مرتفع گردید .

ناووسیه

ناووسیه فرقه‌ای هستند که معتقدند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هنوز زنده ومهدی موعود اوست . دلیل بر بطلان عقیده آنها روشن است . زیرا ما یقین بوفات حضرت صادق علیه السلام داریم ، همانطور که یقین بمرك پدروجدش وشهادت امیرالمؤمنین ورحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله داریم . اگر بااینوصف دروفات حضرت صادق علیه السلام شك داشته باشیم، باید در وفات و شهادت آباء و اجداد بزرگوارش هم شك کنیم ، وآنوقت است که باید مانند « غُلات » و «مفوّضه» منکر شهادت امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام شویم ، درصورتیکه این سفسطه است .

واقفیه

واقفه یاواقفیه فرقه‌ای هستند که برامامت امام هفتم حضرت موسی کاظم علیه السلام باقی ماندند ومیگویند مهدی موعوداوست (ودیگر امام هشتم راقبول ندارند) عقیدهٔ اینان نیز باطل است .

زیرا رحلت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای همه کس آشکارشد ومیان مردم مشهورومسلم است . همانطور که رحلت آباء واجدادطاهرینش معروف ومسلم میباشد . اگرمانیز دربارهٔ فوت آنحضرت شك کنیم ، باناووسیه و کیسانیه وغلات ومفوضه که مرگ پدران امام هفتم رامنکرهستند ، فرقی نخواهیم داشت . مضافاً باینکه وفات امام موسی بن جعفر علیه السلام بقدری مشهوراست که مرك هیچیك ازپدران عالیقدرش بدان شهرت نرسیده .

زیراهنگام وفات آنحضرت جنازه‌اش را (بامرهارون الرشید) بمردم نشان دادند وقضات وشهودحاضر کردند(تا گواهی دهند که حضرت بمرك طبیعی مرده است) آنگاه جنازه رابرسر جسر بغداد نهادند واعلام کردند که اینست کسیکه

رافضیان (شیعه) معتقدند اوزنده‌است ونمیمیرد بدانید که وی بمـرك طبیعی مرده است ! وقتیکه ماجرای رحلت حضرت بدینگونه مشهور باشد نمیتوان دربارهٔ آن تردید کرد .

مؤلف : دراینجا شیخ طوسی علیه‌الرحمه اخبار بسیاری دربارهٔ وفـات حضرت‌موسی‌بن‌جعفر ﷺ نقل‌میفرماید که‌مادرجلد یازدهم‌درباب وفات آنحضرت ذکر کردیم . بعداز نقل آن اخبارشیخ میفرماید :

وفات آنحضرت مشهورتر ازآنست که محتاج بذکر روایت باشد . وکسی که مخالف آنست در حقیقت منکر بدیهیات شده‌است . شك درباره مرك آنحضرت بازگشت بشك درباره وفات هریك‌از پدران بزرگوار آن سرور وسایرین است ، بلکه بنابراین دیگر نمیتوان اطمینان بمرك کسی پیدا کرد !

بعلاوه آنچه مشهور است ، حضرت موسی کاظم ﷺ در حال حیات وصیت بفرزندش علی (امام‌رضا ﷺ) نمود وامر امامت رابعداز خودبوی واگذار کرد وروایات مربوط باین باب بیش‌ازآنست که شمـاره شود .

مؤلف : دراینجا نیز شیخ بعضی‌از روایاتی که من درباره امام‌زمـان از آنحضرت روایت کردم نقل‌نموده سپس فرموده‌است :

پرسش

اگر گفته شود : بعقیده‌شما هما نطور که یقین‌بمرك پدران واجداد موسی‌بن جعفر ﷺ دارید یقین بوفات آنحضرت نیز دارید - ممکن است کسی ازاین گفته اتخاذسند کند وبگوید : مانیزمیدانیم که امام حسن‌عسکری ﷺ فرزندی نداشته هما نطور که میدانیم‌مثلا ده‌پسر نداشته ومیدانیم که پیغمبر ﷺ پسری نداشت که بعداز رحلت خودش زنده‌باشد .

پس اگر بگوئید : چنانچه یکی ازاینها را دانستیم دیگـری راهم خواهیم دانست وهمانطور که دردومی اختلاف‌نیست دراولی‌هم اختلاف‌نخواهدبود، مخالف

شماهم خواهد گفت : اگرما دانستیم که وفات محمد حنیفه وامام جعفر صادق و موسی بن جعفر علیهما السلام مانند وفات امام محمد باقر عليه‌السلام مسلم است. دیگر نمی‌باید دریکی اختلاف پدیدآید ودردیگری خلاف نباشد !

پاسخ آن

میگوئیم : نفی اولاد ؛ موضوعی است که صحیح نیست درمـوردی از کسی صادرشود . وامکان ندارد انسان دربارهٔ کسیکه معلوم نیست فرزندی دارد یانه ، ادعا کند که دارای فرزند نیست . بلکه دراینموارد غالبـاً ازراه ظنّ وعلائم حکم میشود ، باین بیان که بگوئیم:اگر فلانی فرزندی میداشت معلوم میشد ومـردم میفهمیدند .

چه عقلاء گاهی مصلحت خویش را درآن میبینند که بجهاتی وجود فرزند خودرا از مردم مکتوم بدارند . چنانکه برخی از پادشاهان مانند سلاطین قدیـم ایران فرزندان خودرا ازبس‌دوست میداشتند ، ازنظرها پنهان میکردند ، چنانکه داستان‌آن درکتب‌تاریخ معروف است .

درمیان مردم عادی نیز گاهی افرادی پیدا میشوند که از کنیزی یااز زنی که پنهانی‌عقد کرده‌است ، دارای فرزند میشود وازترس دشمنی‌زن دیگر واولادش اورا ازخود دور میگرداند یا انتساب اورا بخود منکر میشود ، واین‌نیز درمیان عامهٔ مردم نظائر بسیار دارد . برخی‌از مردم هم گاهی بازنی‌از طبقهٔ پائین وصلت میکنند وبعد که صاحب فرزند شدند کسر شأن خود می‌بینند که فـرزندآ نزن را بخود نسبت دهندولذا انتساب اورا بخود،بکلی منکر میشوند .

برخی دیگر بعکس گاهی بازنی‌ازطبقهٔ اشراف پنهانی ازدواج میکنند وبعد که‌فرزندی متولد میگردد هرچند مردفرزند چنین زنی‌را دوست میدارد وافتخار میکند ولی‌از ترس کسان زن کـه متنفذ هستند اورا ازخود نفی میکنند ! وهکذا سایر نظائر آن که‌ما ازذکر آنها خود داری میکنیم .

بنا براین نمیتوان بمجرد اینکه کسی دارای اولاد نبود ، مطلقا اورا ازداشتن فرزند نفی کرد . بلی گاهی وضع‌طور دیگراست وما ازنزدیك آشناهستیم ومیدانیم که طرف مانعی در کارش نیست ومع الوصف فرزندی ندارد ، که دراینمورد بخصوص بتوان ادعای نفی اولاد ازاو کرد .

اما اینکه پیغمبر ﷺ بعد ازرحلتش فرزندی نداشت که زنده مانده باشد این راماازراه مقام عصمت وپیغمبری حضرت میدانیم، چه اگرچنین فرزندی میداشت اورا درزمان خود آشکارمیساخت و درآشکارساختن او از کسی ترسی نداشت بعلاوه باجماع امت میدانیم که رسول خدافرزندی نداشت که بعدازحضرتش زنده مانده باشد.

ولی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام اینطور نبوده ، زیراامام حسن عسکری علیه السلام ازطرف خلیفهٔ عصر تقریباً تحت نظر ومحبوس بود وقهراً ازوجود فرزندش در برابر دشمنان هراسناك بود . چه آنحضرت میدانست وازمذهب شیعه مشهور بودوهمه کس میدانست که امام دوازدهم قائم آل محمد دولتهای باطل را ازمیان خواهدبرد. بنا براین پنهان نمودن چنین فرزندی کاری پسندیده است .

بعلاوه حضرت از کسان خود مانندبرادرش جعفر کذاب که چشم طمع بارث واموال او دوخته بود هم ترس داشت . بهمین جهت ناگزیر ازآن شد که فرزندش رامخفی بدارد وبدینگونه ولادت آنحضرت برای مردم تولیدشك نمود. چنین موردی را نمی‌توان مانند موردی دانست که مثلا کسی بمیردومایقین بمردن اوداشته باشیم(زیرا آن مورد وضع غیر عادی داشته و حقیقت برمردم پوشیده بوده است) .

ولی درمورد دوم مردن فلان شخص معلوم ودرمنظرعموم بوده وبا نشانیهای مخصوص همه میتوانند مردن او راتشخیص دهند وتصدیق کنند .

فرق میان این دومورد (ولادت امام ـ ومعلوم بودن مردن کسی) باین میماند که فقهاء میگویند اقامهٔ شهوددر مقام اثبات حق است نه برای نفی حق زیرا نفی شیء محتاج باقامهٔ شهود نیست مگر اینکه متضمن اثبات باشد . وبااین بیان فرق میان دو مورد معلوم گشت .

اشکال

اگر گفته شود: عادتاً میان این دو مورد فرق نیست زیرا همانطور که انسان مردن کسی را مشاهده میکند؛ قابله ها نیز ولادت بچه ها را می بینند. و نیز همانطور که لازم نیست مردن هر کسی را مردم به بینند، همچنین لازم نیست که هر بچه ای متولد میشود؛ کسی شاهد میلاد او باشد.

ازجمله مواقعی که انسان یقین بمردن کسی پیدا میکند، موقعی است که شخصی درهمسایگی انسان باشد و بداند که مریض است و اوبعیادتش برود، بعداً مرضش شدت کند. سپس ازخانه اوصدای گریه وزاری بلندشود ودر آن خانه هم جز اومریضی نباشد و کسان آن مریض مجلس ترحیم برپا کنند و آثار حزن واندوه از چهرهٔ آنان آشکارشود؛ وبعد ارث او راتقسیم کنند. آنگاه مدت زمانی بگذرد و اورا نبیند وبعدبداند که بستگان مریض مزبور؛ این عزاداری را برای درگذشت او منعقدساختند، نه اینکه اوزنده است وآنها بعللی دست باین تظاهرات زده اند (از این علائم یقین بمردن همسایه اش پیدا میکند).

همچنین ولادت کودکان نیز بدین منوال است، که زنان اثر حمل رادرزنی می بینند وبرای یکدیگر بازگو میکنند، مخصوصاً اگر آن زن آبستن همسر مرد بزرگی باشد مردم بیشتر دربارهٔ آبستنی اوصحبت میکنند، بعداز آنکه بچه متولد شد، آثارشادی وسرور دراهل خانه آشکار میگردد، واگر پدرطفل مرد بزرگی باشد، مردم ولادت فرزند اورا بوی تبریك میگویند سپس خبر میلاد طفل منتشر میشود ومردم برحسب مقام وبزرگی پدرطفل دربارهٔ آن گفتگومیکنند، وبالاخره میفهمند که فلان کس صاحب فرزندی شده است. مخصوصاً که بدانند آنمرد از اظهار ولادت فرزندش قصد دروغ وتوریه نداشته است. پس اگرما عادت رامعتبر بدانیم این دومورد رایکی خواهیم دانست. واگر خداوند عادت انسانی را تغییردهد هرچه در یکی امکان داشت، دردیگری نیزممکن است.

چه ممکن است گاهی خداوند بجهاتی نگذارد کسی زن آبستن‌را هنگام وضع حمل ببیند ، ودرموقع ولادت طفل‌جز کسانی که موضوع را پنهان میدارند حضور نیابند . بعداً خداوند بچه‌را ازمحل ولادتش بفراز کوه، یا بیابانی نقل مکان دهد که کسی در آن بیابان نباشدوجزافراد مورداطمینان‌هیچکس ازمحل‌اواطلاع پیدا نکند .

وقتیکه اینمعنی امکان داشت ، ممکن است که شخص مریض شود ومردم بعیادتش بیایند سپس مرضش‌شدت کند وازز ندگیش مأیوس‌شوند . آنگاه خداوند اورا بفراز کوهی برده ، مرده ای که از هر جهت شبیه باوست بجای او بگذارد وبعدبجهاتی‌نگذارد کسی‌از زنده‌بودن‌آن مردو محل اواطلاع پیدا کند مگر افرادی که موردوثوق باشند بعدمردم‌آن مرده‌را بگمان اینکه‌همان مریض است تشییع کرده دفن‌نمایند !

ونیزممکن است گاهی‌نبض دست‌وتنفس انسان‌ازحرکت بایستد ،وخداوند حرکت آنرابرخلاف عادت‌ازمحل‌خود بیرون‌ببردو درعین حال‌اوزنده‌باشد.زیرا حیات نیازمند باین‌دو : یعنی‌حرکت نبض و تنفس است‌تا بخارهای محترقه رااز اطراف قلب‌خارج سازدوبجای‌آن‌هوای‌صاف وخنك داخل کند ، خداوندهم‌هوای اطراف قلب‌را خنك‌و صاف گرداندو باتنفس داخل قلب کندو بدینگونه همیشه اطراف‌قلب سردباشدو محترق‌نشود . زیراحرارتی که‌درقلب پدیدمیآید با خنکی هوای‌قلب ازمیان‌میرود .

پاسخ آن

درپاسخ اشکال‌مزبور میگوئیم اولا : کسیکه‌در پیرامون غیبت امام زمان مناظره میکنداگر ازدلیل ومنطق واشکال‌محکم عاجزنباشد ، هیچگاه زبان‌بامثال اینگونه خرافات نمیگشاید ، ناچارما هم‌بطرز اشکال‌مزبور بپاسخ آن پرداخته ومیگوئیم :

آنچه وی دربارهٔ مردن آدمی ازراه یقین بیان داشته‌است بهیچوجه ، درست نیست. زیرا گاهی اوقات تمام علائم یادشده جمع میشود ولی محتضر نمی‌میرد . مثلا ممکن است علامات مزبور از کسی ظاهر شود که صلاح خود را دراین می‌بیند که تمارض کند و نزد کسانش تمام آنچه گفته شد بعمل آورد تا میزان دوستی وعلاقهٔ کسانش را نسبت بخود آزمایش کند . این مطلبی است که بسیاری از پادشاهان وحکما وقتی مصلحت خودرا دراین کار میدانسته‌اند ، بعمل میآوردند .

گاهی هم ممکن است همهٔ علائم مزبوردر شخصی جمع شود ولی اوسکته کند ومردم دچار اشتباه شوند واورا مرده پندارند وبعد معلوم شود که نمرده‌است ! چنانکه بسیار اتفاق افتاده‌است .

موقعی واقعاً مردن آدمیزاد مسلم میشود که خود انسان مشاهده کند و تغییر رنگ اورا بنگرد ونبض وی از کار بایستد وعلائم مزبور مدت زیادی استمرار داشته باشد (تامرگ وی محقق شود) گاهی علامات دیگری نیز علاوه براینها ذکر میکنند که عادتاً معلوم است. کسانیکه بیماران را تجربه کرده وممارست نموده‌اند اطلاع دارند .

این علامات که گفتیم درموقع وفات امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام آشکار شد . زیرا بسیاری ازمردمی که حقیقت بر آنها پوشیده نبود وشکی بدل آنها راه نمی‌یافت مرگ حضرت را باعلامات مزبور مشاهده نمودند .

اینکه معترض میگفت : ممکن است خداوند مرد محتضری راغایب گرداند وشخص دیگری شبیه اورا بجای او گذارد ؛ نیزدرست نیست . زیرا اگر بنای بحث بر اینگونه احتمالات واهی باشد ، باب استدلال بسته میشود ودر محسوسات ومشاهدات شك راه می‌یابد وباید بگوئیم : آنچه امروز می‌بینیم غیراز چیزهائی است که دیروز دیده‌ایم وهم لازم است که دربارهٔ مرگ تمام مردگان شك کنیم ؛ وباغلات ومفوضه که منکر شهادت حضرت امیرالمؤمنین وسیدالشهداء علیهما السلام شده‌اند ، درعقیده یکی شویم . وبدیهی است مطلبی که باینجا منجر شد باطل است .

و اینکه گفته : خداوند بجای حرکت نبض و تنفس هوای داخل قلب را مانند هوای صاف وخنك اطراف قلب میکند ، نیز ناشی ازهوس وی بدست اندازی درعلم طب میباشد ازاین گذشته چنانکه گفتیم لازمهٔ آن اینست که ما درمرك همه بزرگان شك کنیم . علاوه براین مطابق قانون علم طب، حرکات نبض و شریانات از قلب است و بیرون رفتن حرارت غریزی از بدن موجب از کارافتادن آن میباشد .

پس وقتیکه نبض از کارافتاد ، معلوم میشود که حرارت مزبور از بدن خارج شده ، ودراین وقت است که انسان میمیرد واین دیگر متوقف به تنفس نیست بهمین جهت است که هرگاه نفس قطع ، یا تنفس ضعیف گردد نبض را بدست میگیرند .

بنابر این آنچه وی گفته وولادت طفل را قیاس بآن نموده ، بااین بیان ارزش خودرا ازدست میدهد .

وآنچه معترض راجع بمیلاد طفل گفته است که چون مسرت اهل خانه مشهود شود ، معلوم میگردد که درآن خانه طفلی متولد شده ، همانطور که خود وی گفته این دروقتی است که بچه از مردی بزرك وسرشناس باشد ومطلب معلوم شود ومانعی ازپنهان داشتن آن نباشد . ولی وقتی بعللی که گفتیم فرضاً ولادت اورا پنهان نمائیم دیگر لازم نیست یقین بمیلادوبودن اوواشتهار موضوع پیدا کنیم .

ازاین گذشته هنگامیکه ولادت وفوت طفلی بااظهار قابله ثابت و پذیرفته میشود ، چگونه اقوال و اظهارات جماعتی که ازولادت حضرت صاحب الامر عليه السلام خبر داده اند ، پذیرفته نگردد! بخصوص که بسیاری ازموثقین خود حضرت رادیده اند وما اخبار آنرا از کسانیکه حضرت رادیده وماجرای ولادت آن روزرا برای آنها نقل کرده اند ، درجای خودذکر میکنیم .

معترض مزبورخود جایز دانسته که اگر مصلحت ایجاب کند ، پروردگار عالم طفلی را که تازه متولد گردیده بفراز کوهی نقل مکان دهد یادرمحلی حفظ کند تاازنظرها پنهان گردد و کسی برآن اطلاع نیابد ، این گفتهٔ اوصحیح است ولی معترض همین فرض رادربارهٔ مرگ هم بیان داشته که ما گفتیم میان موضوع ولادت

طفل ومرگ شخصی فرق است .

سایر فرقه‌ها چه میگویند ؟

سایر فرقه‌ها که امامت حضرت بقیة‌الله را قبول ندارند مانند: «فرقهٔ محمدیه» که قائل بامامت (سیدمحمد) پسر امام علی النقی هستند وفرقهٔ «فطحیه» که اعتقاد بامامت عبدالله پسر امام جعفر صادق علیه‌السلام دارند ودرزمان مااعتقاد بامامت خودحضرت صادق علیه‌السلام دارند ! و فرقه ای که میگویند امام زمان درشکم مادر است و هنوز متولد نشده وفرقه‌ای که میگویند امام حسن عسکری مرده‌است وبعداً زنده‌میشود وفرقه‌ای که امام حسن عسکری رابامامت قبول دارند ولی میگویند : ولادت فرزند برای او مسلم نشده وما فعلا در ایام فترت هستیم ، عقیدهٔ همه آنها از چند جهت فاسد و باطل است :

اول اینکه : پیروان این‌عقائدهمه منقرض شده‌اند (یعنی‌درعصرشیخ-قرن پنجم‌هجری) واگر برحق‌بودند منقرض نمیشدند .

دوم‌اینکه : سیدمحمد پسر امام‌علی‌النقی علیه‌السلام درزمان‌حیات‌پدر بزرگوارش وفات‌یافت وهمه‌ازمرگ اومطلع‌شدند . اخبارفوت‌او بقدری مشهوراست که هر کس آنرا رد کند مثل‌اینست که وفات پدران اورارد کرده‌است ...

مؤلف : شیخ‌بزرگوار دراینجا بعضی‌ازاین اخبار را نقل‌میکند که‌ما آنرا درجلد دوازدهم بحارالانوار نقل کردیم آنگاه فرموده است :

کسانیکه میگویند (۱) امام حسن عسکری (ع) دارای‌فرزندی‌نبوده بلکه مشهور است که‌چنین فرزندی که‌امام زمان خواهدبود بعداً‌متولد میگردد ، عقیدهٔ اینان نیز باطل‌است . زیرالازمه این‌عقیده اینست که زمان‌ازوجود امام‌خالی‌بماند. درصورتیکه پیشتر فسادآنرا بیان کردیم . مضافاً باینکه ماعنقریب اثبات خواهیم کرد که ولادت پسرامام‌حسن عسکری (ع) معروف بوده‌است وروایات‌آنرا نقل

(۱) چنانکه پیشتر گفتیم این‌عقیدهٔ بسیاری ازاهل‌سنت است .

میکنیم . وبنابراین عقیدهٔ اینان باطل است.

وآنها که میگویند : موضوع برای‌مامشتبه شده‌نمیدانیم امام‌حسن عسکری پسری داشته‌است یا نه ، پس‌بامامت خودوی باقی‌خواهیم بود تاولادت‌فرزندش‌مسلم گردد ، عقیدهٔاینان‌بدلیلی که گفتیم‌لازمهٔ این‌عقیده اینست که زمان ازوجود امام خالی‌بماند ، باطل‌میشود . زیراوفات‌امام‌حسن‌عسکری (ع)را مانندسایر ائمه هدی میدانیم وعنقریب ولادت‌فرزند دلبندش راثابت میکنیم . (یعنی درکتاب غیبت)

ونیز کسانیکه معتقدند بعداز امام‌حسن عسکری (ع) امامی نیست ، بهمان دلیل که گفتیم ازنظرعقل وشرع زمانه‌نمیتواننداز‌وجودحجت‌خداخالی بماند،عقیده آنها نیزباطل است .

آنها که میگویند امام‌حسن‌عسکری رحلت کرده وبعدازمرك زنده میشود ، نیزعقیده‌ای باطل دارند .

زیرا چنانکه گفتیم‌لازم می‌آید که ازهنگام‌مرك‌تاوقتی که خداونداورازنده کند زمان‌ازوجود امام خالی‌بماند واین‌محال‌است . روایتی که اینان در اینمورد دستاویزقرارمیدهند که : «صاحب الامر بعدازمردن زنده میشود واز اینجهت اورا قائم میگویند که بعداز مرگش‌قیام خواهد کرد»، برفرض که این روایت صحیح باشد ، منظوراینست که بعدازآنکه‌نامش فراموش‌شد بطوریکه مردم‌نام‌اورابزبان نمی‌آورند مگر کسانیکه معتقد بامامت اوهستند ، خداوند اورا برای همهٔ مردم ظاهر میگرداند . ازاین گذشته ماسابقاً بیان‌داشتیم که : هر امامی که بعداز امام دیگر می‌آید قائم‌نامیده میشود .

همچنین عقیده فطحیه که قائل بامامت عبدالله‌افطح پسر امام جعفر صادق هستند و کسانیکه جعفر کذاب را بامامت قبول دارند نیز باطل است . چه پیشتر گفتیم که امام‌باید معصوم‌باشد و آن دونفر معصوم‌نبودند .اعمالی که ازآنها ظاهر گشت وعلماء درکتابها نقل کرده اند ومااز ذکر آن خود داری می کنیم بامقام عصمت منافات دارد . بعلاوه آنچه میان طائفه امامیه مشهور است و تردید بردار

نیست ، اینست که بعداز امام‌حسن وامام حسین علیهما‌السلام منصب امامت در دو برادر قرار نمیگیرد . بنابراین اعتقاد بامامت جعفر کذاب بعداز برادرش امام‌حسن عسکری علیه‌السلام باطل است.

چون بطلان این‌عقاید بکلی ثابت گردید، فقط‌عقیده شیعهٔ امامیه باقی میماند که‌معتقد بامامت‌امام‌زمان فرزندامام‌حسن عسکری علیه‌السلام هستند . چه‌اگر این عقیده هم‌باطل باشد لازم می‌آید که حق از میان امت اسلام بیرون رود و البته این باطل‌است .

نتیجهٔ بحث

وچون‌بااین‌بیان‌امامت امام زمان علیه‌السلام ثابت گردید ودانستیم که حضرتش‌از نظرها غائب‌است ، خواهیم‌دانست که‌آنحضرت‌بامقام‌عصمت‌وفرض‌امامت‌غیبت نموده زیرا اگرجز این‌باشد ، بایدمعتقد شویم که حق‌درامت اسلام‌نیست . پس‌ازهمین جاناچار ازآنیم که امام‌غائب رامعصوم بدانیم‌هرچند تفصیل‌آن معلوم‌نباشد . مانند بیماری اطفال وحیوانات (که درست نمیدانیم آنها که گناه‌کار نیستندچرا باید در آتش‌بیماری و ناراحتی بسوزند) ومانند آفرینش جانوران موذی وصورتهای زشت وآیات متشابه قرآن مجید ، که‌اگر علت‌آن ازما سؤال شود ، بتفصیل نمیتوانیم جواب دهیم (چون‌درك حقیقت وعلت‌آن برای مامشکل‌است) ناچاراجمالا جواب میدهیم که چون میدانیم خداوند متعال حکیم است و برحکیم جایز نیست کاری برخلاف حکمت وصواب کند ، ازاینجا خواهیم‌دانست‌آنها(که‌بنظرمادرست‌میآید) دارای جهت حکمتی‌هستند ، اگرچه حکمت‌آن برای ماروشن ومعین‌نیست .

همچنین دربارهٔ وجوداقدس امام زمان‌نیزمعتقدیم که غیبت‌آنحضرت دارای حکمتی‌است هرچندتفصیل آنراندانیم .

اشکال دیگر

اگر گفته‌شود : مادرباب غیبت‌امام زمان عقیدهٔ شماراتخطئه میکنیم . باین

بیان که میگوئیم : هنگامیکه شماقادر نباشید ، علت وحکمت غیبت اورا شرح دهید خود دلیل است که اعتقاد بامامت او باطل است . زیرا اگر امامت وی صحیح بود ، شماقادر بودید که حکمت و علت خوبی آنرا بیان کنید .

پاسخ آن

میگوئیم : لازمهٔ اشکال شما اینست که اشکال ملحدین نیز بر اهل عدل (خدا-پرستان) وارد باشد. زیرا آنها هم میگویند ما از راه مشاهدهٔ کارهائیکه ظاهرا بر اساس حکمت نیست ، پی میبریم که آن کارها کار حکیم نیست . چه اگر فاعل این کارها (خدا) حکیم بود شما خداپرستان میتوانستید حکمت آنرا بیان نمائید .

پس اگر (شما که درخصوص غیبت امام زمان بما اعتراض میکنید) در اینمورد بگوئید : ما نخست دربارهٔ حکیم بودن خدا سخن میگوئیم ، و بعداز آنکه از راه دلیل-های دیگر (غیراز کارها و آثار صنع الهی) ثابت شد که خداوند عالم حکیم است و با اینوصف کارهائی دردنیا دیدیم که ظاهر آن بر وفق حکمت نیست ؛ میگوئیم واقعاً دارای حکمت است هرچند ما ندانیم ، و این مناقض عقیده ما که خدارا حکیم میدانیم نیست . هرگاه حکیم بودن خداوند را نپذیرند ، باز باید اول این مطلب را اثبات وسپس کارهای الهی را مطابق حکمت بدانیم .

میگوئیم: ما شیعیان نیز پاسخ اشکال شما را دربارهٔ غیبت امام زمان عليه السلام باهمین منطق میدهیم ، ومیگوئیم : گفتگو در پیرامون غیبت امام زمان عليه السلام فرع امام بودن حضرت است ، اگر از روی دلیل یقین بامامت آن بزرگوار کردیم و با دلیل دیگری دانستیم که او معصوم است و دانستیم که از نظرها غائب شده است ، آنگاه غیبت آنحضرت را بر وجهی حمل میکنیم که مطابق عصمت وی باشد چنانکه، معترض خود در جواب ملحدین گفت .

از این گذشته اصولا ازمخالف عقیدهٔ خود میپرسیم : آیا جایز است درغیبت علتی صحیح وحکمتی باشد که مقتضی غیبت وموجب آن باشد یا نه ؟ اگر بگوید جایز

میدانم میگوئیم وقتی این احتمال جایزاست ، چرا غیبت رادلیل بر نبودن امام در طول‌زمان میدانی ؟ بااینکه غیبت‌را علتی‌میدانی که منافی باوجود امام‌نیست ؟ آیا این گفته بدان‌نمی ماند که کسی ازراه بیماری اطفال منکرحکمت کار باریتعالی شود ؟ بااینکه جایزمیداند که‌بسیاری از آنهادارای‌علت صحیحی‌باشد که باحکمت منافی‌نیست ، یامثل کسیکه برخی‌از آیات متشابه قرآن (مثل **يَدُاللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ** یا **اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ** وغیره) رادستاویز قرارداده‌قائل‌شود که‌خداوند شبیه اجسام‌است وخود کارهای بندگان راخلق میکندبا اینکه احتمال هم میدهد که‌آیات مزبور تأویل وتفسیری داشته باشد که موافق حکمت وعدل و توحید و جسمانی‌نبودن خداوندباشد .

واگر بگوید : علت صحیح وحکمتی درغیبت جایزنمیدانم ؛ درجواب گفته شده : این‌ادعا از کسیکه ازاسراریشت پرده‌اطلاع ندارد و نمیتواند ازحقیقت آن آگاه‌شود ، پذیرفته‌نیست . این‌راچگونه میگوئی‌بااینکه جایزمیدانی‌آیات‌متشابه دارای وجوه صحیحی‌بروفق‌ادلهٔ عقلی‌باشد ؟

هرگاه گفته شود : برای ماامکان دارد که تفصیلا از معانی آیات متشابه اطلاع پیدا کنیم ، اگربااین معنی دل‌خوش داشته وقانع شوید ، مانیزمیگوئیم : برای‌ما امکان دارد که‌علت غیبت و غرض‌از حکمت آنرا که باعصمت‌امام‌منافات ندارد بدانیم . مااز این‌پس‌آنرابیان میکنیم ، ودر کتاب «امامت» نیزمفصلا دربارهٔ آن گفتگو کرده‌ایم .

ونیز ازمخالف پرسیده شود که‌امامت پسرامام حسن‌عسکری عليه السلام که باادلهٔ عقلی‌ثابت کردیم‌چگونه باقول باینکه غیبت‌آنحضرت دارای‌حکمت وعلت صحیح نیست ، جمع‌میشود ؟ آیااین تناقض نیست ؟ این‌بدان میماند که عقیدهٔ‌بتوحید و عدل داشته‌باشی ودرعین‌حال یقین کنی که آیات متشابه‌قرآن جهتی که باتوحید و عدل مطابق‌باشد ، ندارد !

اگر بگویند : ماامامت پسرامام حسن‌عسکری رامسلم‌نمیدانیم ، بایدنخست

با آنهادر اثبات امامت گفتگو کنیم ، نه درعلت غیبت آنحضرت . چون‌سابقاً بادلیل امامت آنحضرت را ثابت کردیم ، دیگر در اینجا محتاج بتکرار نیستیم . زیرا گفتگودر پیرامون علت‌غیبت‌امام ، فرع‌ثبوت امامت‌آنحضرت است‌وپیش ازثبوت آن معنی‌ندارد که دربارهٔ علت غیبت حضرت سخن بگوئیم . چنانکه پیش‌ازاثبات توحیدوعدل، گفتگودربارهٔوجوه آیات‌متشابه و بیماری‌اطفال وخوبی‌تعبّدباموردینی موردندارد .

سؤال

اگر گفته‌شود : انسان‌مختاراست که‌دربارهٔامامت‌پسر امام‌حسن‌عسکری علیه‌السلام گفتگو کند تا اینکه صحت‌وسقم آنرا بداند ، یااینکه در خصوص علت غیبت او بحث کند .

جواب

میگوئیم : کسی‌چنین اختیاری ندارد . زیرا کسیکه درامامت‌پسر امام‌حسن عسکری علیه‌السلام شك داردلازم است‌بااودرخصوص امامت گفتگو کرده وبادلیل آنرا اثبات کنیم . وباوجودشك درامامت آنحضرت بحث‌ازعلت غیبت موردندارد. زیرا بحث ازفروع پیش‌از بحث دراصول جایز نیست . چنانکه پیش‌از ثبوت حکمت کارهای باریتعالی‌واینکه ازخدا کارقبیح‌صادرنمیشود ، گفتگودرباره علت‌بیماری اطفال بیگناه وغیره ، موردندارد .

علت اینکه ما بحث امامت را مقدم بر گفتگو در بارهٔ علت غیبت داشتیم این‌بود که بحث‌امامت مبتنی‌برامور عقلی‌است که شبهه واحتمال درآن راه‌ندارد ، ولی‌مسئله غیبت ممکن‌است غامض‌ومورد شبهه‌قرار گیرد .

ولذابحث ازامرواضح وروشن‌را از گفتگوی درباره مسئله غامض ومشکل اولی‌دانستیم . چنانکه در گفتگوی باپیروان ملل‌غیرمسلمان نیزبهمین طریق‌عمل

کردیم وبحث نبوّت پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله رامقدم داشتیم بر گفتگو در بارهٔ فساد اعتقادات ومنسوخ بودن ادیان آنها . چه بحث ازنبوّت پیغمبر روشن و سهل است ، ولی ردّ معتقدات آنها پیچیده میباشد . این معنی درست دراینجا (بحث ازامامت وعلّت غیبت امام زمان) نیز جاری است .

اگرمعترضین گفتهٔ خودرادنبال کنند وبگویند : مسئله غیبت دارای جهت قبحی است ، میگوئیم : پاسخ این مطلب قبلا گذشت (در کتاب غیبت) بعلاوه کارقبیح درمثل این موردرا میتوان بظلم ودروغ وعبث ونادانی وافساد ، تعبیروتعقّل نمود ، واینهادر اعتقادبه‌غیبت امام زمان علیه‌السلام وجود ندارد . بنابراین لازم است کسی دراین موردمدعّی وجود کارقبیحی نشود .

سؤال دیگر

اگر گفته‌شود : چراخداوند ازآزارمردم نسبت‌بامام زمان علیه‌السلام جلو گیری نکرد ، تاحضرت ناگزیر بغیبت نگردد ، بلکه قیام کند ولطف وجودش برای ما حاصل گردد ، همانطور که خداوند هرپیغمبری را معبوث گردانید ، پیش‌ازاعلام دین ،آنهارا ازآسیب مردمان محفوظ نگاه داشت ، ولازم‌است دراین خصوص امام هم‌مانند پیغمبر باشد؟.

پاسخ آن

میگوئیم : جلوگیری خداوند دراین مورد دونوع است: یکی اینکه باتکلیف مردم منافات نداشته‌باشد . مثلامردم رامجبور بترك کارقبیح نکند ؛ ودیگراینکه منافی تکلیف باشد .

نوع اول راخداوند دربارهٔ بندگان عملی فرموده است . باین معنی که آنها را ازارتکاب ظلم بوسیلهٔ نهی‌ازآن ، جلوگیری نموده وبروجوب پیروی وانقیادازامر ونهی خودترغیب فرموده ودستورداده که ازهیچیك ازتعالیم اوسرپیچی نکنند

وخداوند رابر آنچه موجب تقویت دستورات وتشید مبانی سلطنت مطلقهٔ اوجلّ و علاست ، یاری نمایند .

اینها هیچکدام با تکلیف منافات ندارند ؛ پس وقتی بنده ای ازیکی‌ازاین دستورات سرپیچی نمود و کاری‌را که غرض‌مطلوب‌بدان‌حاصل میشود ، انجام‌نداد (مثلاً ازاطـاعت امام‌سر باززد)خودموجب‌ازدست‌دادن لطف‌حق شده، نه اینکه‌خالق متعال باعث بر آن گردیده است .

نوع دوم اینست که : خداوند میان‌مردم‌وامام‌زمان فاصله‌اندازد ، بطوریکه ازظلم بوی ونافرمانی‌او، ناتوان گردند . این‌نوع‌جلو گیری‌باتکلیف(که خداوند مردم‌را بانجام کارنیك ودوری‌از کردارزشت‌دستورداده) جمع‌نمیشود ، وازخداوند حکیم هم‌صادر نمیگردد .

امتیازات وجهات مشترك پیغمبر وامام

ما دربارهٔ پیغمبرعقیده داریم که واجب‌است پیش‌از اعلام رسالت ، خداوند وجود اوراازآسیب مردم‌حفظ کند تابتواند تعالیم‌دینی رابمردم اعلام نماید . چه که دینداری‌مردم فقط بسته به‌تبلیغ پیغمبراست واز اینرو واجب است که هرطور شده‌خداوند شردشمنان راپیش‌از ابلاغ‌دستورات دین ، ازحریم پیغمبران برطرف کند. ولی‌امام اینطور نیست . زیراعذر مکلّفین دردانستن احکام شرع‌مرتفع‌شده، وآنهاپیش‌ازامام معنی‌دین را دانسته‌اند .راه‌های‌دینداری‌بآنها‌نشان داده‌شده‌است، وبدون گفتهٔ امام هم‌میتوانند پی‌باحکام دین‌ببرند .

اگرفرضاً گاهی کار دین بجائی انجامد که دانستن احکام حقهٔ دین فقط منوط بتبلیغ امام‌باشد ، البته برخداوند لازم است که وجود اورا ازآسیب دشمنان حفظ کرده واو را آشکار گرداند ، بطوریکه مانندپیغمبران ، مردم قادر بآزار وی نباشند .

ازنظری پیغمبر نیز مانندامام است واین‌درصورتیست که‌پیغمبردستورات دین

رابمردم رسانده باشد ، سپس ازمخالفت مردم گناهکار ترسی برای او پدید آید که دراین صورت واجب نیست خداوند حتماً دشمن راازاو منع کند .

زیرا عذرمکلفین بواسطهٔ اعلام دستورات دین برطرف شده ، وآنها راه بسوی شناسائی مظهر لطف پروردگار (پیغمبر) دارند، مگر اینکه با اینوصف هم پیغمبر مأموریت دیگری داشته باشد ، ولی وقت انجام آن نرسیده باشد ، که دراینصورت هم واجب است هرطور شده، ازخطر آسیب دشمن درامان باشد ؛ چنانکه درآغاز کار واجب بود. پس ازاین حیث پیغمبر و امام برابر هستند .

اگر گفته شود : بااین وصف هرچند برشما واجب نیست ، ولی علت غیبت امام زمان یا آنچه راممکن است علت آن شمرد ، بیان کنیدتادلیل شماروشنتر وبرهانتان بلیغ تر باشد ،

میگوئیم : ازجمله چیزهائی که یقین داریم علت غیبت امام است ، هجوم ستمگران بوی وممانعت او ازایفای وظایف امامت ، وترس وی ازکشته شدن خود است ، وچون میان او ومقصودش (انجام وظایف امامت) مانع شدند ، مسئلهٔ قیام بامر امامت منتفی شد . هرگاه امام برجان خود ایمن نبود غیبت ، وی واجب میگردد ولازم است که ازنظرها ناپدیدشود چنانکه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله گاهی در شعب ابوطالب و گاهی درغارثور پنهان گشت . وجهت آن هم چیزی جز ترس برجان خویش و آزاری که ممکن بوداز کفارقریش بحضرتش برسدنبود کسی رانمیرسد که بگوید: پنهان شدن پیغمبر بعدازابلاغ رسالت واداء تکالیف واجبهٔ مردم بود ودرآنموقع کسی باو احتیاج نداشت ، وباآنچه شمادربارهٔ امام میگوئید فرق دارد . و نیز کسی حق ندارد بگوید : (عمل پیغمبر و امام باهم فرق دارد) چه که پنهانی پیغمبر چندان طولانی نبود ولی غیبت امام زمان قرنهاست که میگذرد .

زیرا پنهان شدن پیغمبر درشعب ابوطالب وغارثور پیش ازهجرت بود وآنموقع هنوزتمام دستورات دین مقدس اسلام را ابلاغ نفرموده بود . چه اکثر احکام دین وبیشترقرآن مجیددرمدینهٔ منوره تکمیل شد . پس بچه دلیل می گوئید پنهانی پیغمبر

بعد از رساندن تمام دستور دین بود؟ اگر اینطور که اینان می گویند پیغمبر (ص) پیش از اداء وظائف پیغمبری پنهان شد، باز اینموضوع احتیاج مردم را از تدبیر و سیاست و امر و نهی پیغمبر برطرف نمی کند، و هیچکس نمی گوید: بعد از تکمیل دین دیگر کسی محتاج به پیغمبر نیست، و نیازمند به تدبیر وی نمی باشد، حتی دشمن هم این را نمیگوید.

و نیز کسی که گفته است: پیغمبر آنچه تعلق بمصلحت ما داشته است رسانده و آنچه را میباید در آینده بما برساند، فعلا بصلاح خلق نیست، و بهمین جهت پنهان شدن وی جایز است، ولی امام در نزد شما اینطور نیست، چه بعقیدهٔ شما تصرّف وجود امام در هر حال برای مردم لطف است و جایز نیست که بهیچ وجه غائب گردد، بلکه باید تقویت شود و دشمن را از او دور کرد، تا ظاهر گردد و موانع تکلیف مردم را برطرف کند، پاسخ این شخص همانست که در بالا گفتیم.

زیرا بیان نمودیم که هرچند پیغمبر در آنموقع آنچه را که تعلق بمصلحت مردم داشت، ابلاغ فرموده بود، اما در عین حال مردم از امر و نهی و تدبیر وی بینیاز نبودند، و با وجود این خداوند اجازه داد که وی پنهان شود. امام نیز چنین است علاوه بر اینکه گاهی پیغمبر (ص) بامر خداوند در شعب ابوطالب و زمانی درغار ثور پنهان میگشت، خود یك نوع حفظ جان از آسیب دشمن بود. زیرا حفظ جان و برطرف ساختن دشمن، تنها باین نیست که خداوند دشمن او را عاجز کند یا او را بوسیلهٔ فرشتگان تقویت نماید.

چه اگر همه وقت بدینگونه خداوند پیغمبرش را در برابر دشمن حفظ کند ممکن است فسادی در دین پدید آید. بهمین جهت انجام این کار (در همهٔ اوقات) از خداوند شایسته نیست.

ولی اگر فسادی پدید نیاید و خداوند بداند که مصلحتی اقتضا می کند، البته پیغمبر را بوسیلهٔ فرشتگان تقویت نموده و میان او و دشمنانش فاصله می اندازد ولی هنگامی که چنین نکرد و می دانیم که کار خداوند از روی حکمت است و رفع موانع

مكلفين واجب ميباشد . خواهيم دانست كه دور كردن دشمن بنحو مذكور صلاح نبوده بلكه توليد مفسده ميكرده است .

دربارهٔ امام نيز چنين مى گوئيم : كه خداوند باغائب نمودن وی جان اورا از خطر كشته شدن حفظ كرده و اگر ميدانست تقويت وی بوسيلهٔ فرشتگان مصلحت است ، اورا تقويت ميكرد . ولی چون می بينيم كه چنين نكرد و می دانيم كارهای الهی بر اساس حكمت و رفع موانع مكلفين است، خواهيم دانست كه در اين كار مصلحتی نبوده است، وای بسا كه مفسده هم داشته است .

عقيدهٔ اجمالی دربارهٔ امام اينست كه بر خداوند واجب است امام را نيرو دهد تا بتواند قيام كند ودست اورا باز گذارد و فرشتگان و بشر اورا ياری نمايند، پس وقتی كه فرشتگان اورا ياری نكردند ميدانيم ياری آنها توليد مفسده مينموده است . بنا بر اين واجب است كه جامعهٔ بشری اورا اطاعت كنند . اگر آنها دست از اطاعت و پيروی وی برداشتند خود موجب ازدست دادن وغيبت امام شده اند نه آنكه خداوند بدون مصلحت امام را امر بغيبت كرده است ، وبا اين توضيحات اينگونه اشكالات بكلی باطل ميگردد .

اگر جايز باشد با اينكه جامعه احتياج به پيغمبر دارند ، در صورتی كه ضرری هم متوجه او شود ، غائب گردد ، همان مصلحت وعلت درغيبت امام هم هست و اينكه گفته اند : فرق است بين غيبت كوتاه پيغمبر و غيبت طولانی امام زمان ، می گوئيم : هيچ فرقی نيست و غيبت از اين نظر كوتاه و طولانی ندارد . زيرا وقتی خود او محتاج بغيبت نبوده بلكه مردم اورا ناگزير بآن نموده باشند ، جايز است كه علت غيبت طولانی گردد ، چنانكه جايز است زمان آن كوتاه باشد .

اشكال

اگر گفته شود: درصورتی كه بيم جان ، امام را ناگزير بغيبت نموده است و بعقيدهٔ شما پدران آنحضرت نيز در تقيه و ترس ازدشمن بسر می بردند ، پس چرا آنها

غائب نشدند ؟

پاسخ

میگوئیم : پدران امام زمان (ع) باالتزام به تقیه وعدم تظاهر بامامت ونفی امامت ازخود (درنزددشمنان) دیگر ترس نداشتند ، ولی ترس زیاد متوجه امام زمان است . زیرا (همه‌میدانستند که او کسی‌است) که‌با شمشیر قیام خواهد کرد و زمام‌سلطنت را بدست میگیرد وبادشمنان جهاد میکند ، بنابر این شباهتی میان ترس‌وی ازدشمن‌وترس پدرانش نیست ، مگر با کمی تأمل . بعلاوه موقعی که‌یکی ازپدران امام زمان علیه‌السلام بشهادت میرسید یاوفات مییافت فرزندی داشت که دارای صلاحیت امامت باشد وجای اورا بگیرد ، ولی حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام درست بعکس‌است . چه مسلم‌است که هیچکس نبود و نمیباید کسی جانشین وی شود . پس این‌دوموضوع باهم‌فرق دارد .

ماسابقاً بیان کردیم که فرق‌است بین‌وجود امام در حالت غیبت که کسی یا اشخاصی دسترسی‌بوی نداشته باشند ، وبین‌اینکه‌اصلاوجود نداشته‌باشد تا گاهیکه معلوم‌شود مردم‌ازوی تمکین‌خواهند کرد یانه ، آنگاه خدااوراموجود گرداند .

همچنین اینکه میگویند : چه‌فرق است‌بین وجودامام بطوریکه دست کسی بوی‌نرسدو بین‌اینکه‌در آسمان‌باشد؟ باین‌معنی که بگوئیم : اگرامام درآسمان‌باشد واخبارساکنان زمین‌بروی پوشیده‌نباشد.آنوقت‌آسمان برای‌اومثل زمین‌است . و اگراخبار اهل‌زمین درزمین‌بروی پوشیده بماند ، بودن ونبودنش یکی‌است ، ما درپاسخ ، نقل کلام درشخص پیغمبر کرده و میگوئیم : چه فرق‌است بین‌اینکه او موجودوپنهان باشدیااینکه اصلاوجود نداشته ودرآسمان ساکن‌باشد ؟ هرجوابی که‌بمادادند ، همان‌پاسخ مابآنهاست!.

دیگر نمیتوانند بین‌این دومورد فرق بگذارند وبگویند پیغمبراز نظرهمهٔ مردم‌پنهان نشدبلکه پنهانی‌او ازدشمنان بودولی‌امام زمان‌از نظرهمهٔ مردم غائب

شده است.

زیرا اولا مایقین نداریم که امام ازنظر تمام دوستانش پنهان باشد! وتجویز همین معنی دراین مورد کافی است. بعلاوه موقعیکه پیغمبر درغار «ثور» مخفی شد، ازنظر دوستان ودشمنان پنهان بود وجز ابوبکر (که خود ازمکه همراه پیغمبر حرکت کرده بود!) کسی با حضرت نبود.

درصورتیکه مصلحت ایجاب میکرد، طوری پنهان شود که ازدوست ودشمن کسی بااو نباشد.

اجراء حدود درزمان غیبت امام زمان (ع)

اگر گفته شود تکلیف حدود درزمان غیبت چیست؟ اگرمثلا حدّ جانی که شرع واجب دانسته، دربارهٔ او اجرا نشود، لازم میآید که احکام دین منسوخ گردد واگر آنطور که شرع دستور داده حدود باید جاری شود، چه کسی آنرا اجرا می کند؟.

میگوئیم: حدود در گردن مستحق آن باقی خواهد ماند. اگر امام ظاهر گردد وآن افرادهم زنده باشند، امام (طبق قانون شرع) بااقامهٔ شهود واقرار آنها حدّرا اجاری میسازد، واگر آنروز مرده باشند، گناه عدم اجراء حدّ؛ در گردن کسانی است که جان امام زمان رادرمعرض خطر انداختند واورا مجبور کردند که غائب شود، واین موجب نسخ احکام دین نیست. زیرا اجراء حدود درصورت تمکن وبرطرف شدن مانع واجب است، واگرمانعی ایجادشود ساقط میگردد، ودرصورتی تعطیل حدود موجب نسخ احکام دین است، که: باامکان وبرطرف شدن موانع جاری نگردد.

درضمن ماهم ازآنها میپرسیم: اگراهل حل وعقد شما قادر نباشند، امام انتخاب کنند: تکلیف حدود چیست؟ اگر بگوئید: اجراء آن ساقط میشود میگوئیم این نیز مانند الزامی که برما نمودید، نسخ است. واگر بگوئید: در گردن مستحقین

آنها باقی خواهد ماند ، این‌همان جوابی‌است که مابشمامیدهیم!.

اگر گفته‌شود : ابوعلی (۱) گفته است : هنگامیکه، اهل‌حلّ وعقد نتوانند امام‌انتخاب نمایند ، خداوند کاری میکند که جای‌اجراء حدود رابگیرد وموانع تکلیف مکلفین برطرف گردد ، واینکه ابوهاشم گفته : که‌اقامهٔ حدود درامورد‌نیوی است ومربوط باموردینی‌نیست .

میگوئیم : اگرما گفتهٔ ابوعلی راهم‌بپذیریم بازضرری‌باعتقاد مـا نمیرساند زیراما انتصاب امام رابخاطر اجراء حدودواجب ندانسته‌ایم تاازدست رفتن اجراء حدّ بادلیل امامت مناقض باشد .

بلکه اجراء حد تابع شرع است . ولذا گفتیم که اگر دست ما دراجراء آن باز نباشد ، ممکن‌است اجراءآن‌واجب‌نشود ، یااینکه تاظهور امام در گردن مستحقین‌آنها باقی‌بماند ، وهم‌جایز است که خداوند چیزی راجانشین‌حدود کند. پس‌اگر گفتهٔ ابوعلی‌را نیز بپذیریم ، اعتقاد ما که لزوم وجود امام‌باشد ؛ منتقض نمیشود .

آنچه ابوهاشم گفته که : «اقامه حدوددرامور دنیوی است ومربوط بامور دینی‌نیست » نیـز نمی‌توانیم بپذیریم،زیرا اجرای‌حد ، عبادت واجبی است واگر برای مصلحت دنیوی‌بود واجب‌نمیشد ؛ علاوه براین بعقیدهٔ ابوهاشم اقامهٔ حدّ که پاداش وسختی داشته‌باشد ، جزئی‌از عذاب اخـروی است که خداوند قسمتـی از آنرابخاطر مصالحی پیش ازآخرت در دنیا پیش‌آورده است . علیهذاباید پرسید : ابوهاشم‌بچه دلیل مدعی است که اجراءحداز مصالح دنیوی است؟ پس اعتقاد وی نیز باطل‌است .

---

(۱) مقصودابوعلی جبائی : محمدبن عبدالوهاب‌بن عبداسلام متوفی بسال ۳۰۳ از بزرگان معتزله‌اهل‌سنت‌است . درکتب‌کلامی ابوعلی وفرزندش ابوهاشم عبدالسلام‌متوفی‌در سنهٔ۳۲۱راکه اونیزاز متکلمین نامی‌معتزله بوده ؛ «جبائیان» میخوانند.

درغیبت امام چگونه میتوان بحق رسید ؟

اگر گفته شود درحال غیبت امام چگونه میتوان بحق رسید ؟ اگر بگوئید: نمیتوان بحق رسید ؛ مردم رادرتمام کارهاشان درحیرت و گمراهی شك انداخته اید؛ واگر بگوئید : بادلیلهائی میتوان بحق رسید ، این خود اعتراف است باینکه بواسطه آن دلیلها از وجود امام بی نیاز میباشید .

میگوئیم : حق بردو گونه است : یکی عقلی ودیگری سمعی (شنیدنی) حق عقلی آنست که ازراه دلیل عقلی بآن میرسیم ، وحق سمعی آنست که بوسیله فرمایش پیغمبر وائمه طاهرین علیهم السلام بدست میآوریم ، چنانکه اینگونه حقائق را پیغمبر وائمه برای ما بیان کرده وروشن نموده اند و چیزی را بدون دلیل نگذاشته اند .

بعلاوه مااحتیاج نداریم که ازاین راه نیاز خود رابامام ثابت کنیم ، بلکه چنانکه پیشتر گفتیم جهتی که درهرحال وزمانی مارا محتاج بوجود امام میگرداند، همان قاعدهٔ لطف است، وبادر نظر گرفتن این مطلب دیگرچیزی جای آنرا نمیگیرد.

احتیاج بحق سمعی نیز معلوم است . زیر و لو آنچه مردم در امور دین نیازمند بآن می باشند ، از پیغمبر وائمه طاهرین علیهم السلام رسیده است ، ولی ممکن است ناقلان اخبار عمداً یا اشتباهاً ، حقی راتغییر داده وآنرا بما نرسانند ، وبنابراین امکان دارد که آثار اهلبیت قطع شود ویانزد کسی باشد که نقل از وی اعتبار ندارد . این موضوع راما در کتاب «تلخیص الشافی» مفصلا بیان نموده ایم و دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم .

اگرمخالف ما بگوید : فرض میکنیم ، برخی از ناقلان اخبار احکام ودستورات شریعت را کتمان نمودند واحتیاج پیدا شود که امام خودآنرا بیان کند وجز بوسیلهٔ اوحق شناخته نشود ، وهمواره هم ترس از دشمنانش باقی باشد ، پس بنظر شما وضع چگونه خواهد بود ؟

اگر بگوئید : دراین وقت باید امام ظاهر شود هر چند، تأمین جانی نداشته باشد. لازم می آید که ترس از کشته شدن ، موجب غیبت ایام نشود ؛ و باید حتماً ظاهر گردد.

واگر بگوئید : امام ظاهر نمی‌شود وتکلیف آن مورد که بـر امت پوشیده مانده ،ساقط میگردد ، از اجماع بیرون رفته‌اید.زیرا این اجماعی امت است که آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله تشریع فرموده وبیان‌داشته ، تاروزقیامت برای امت لازم است .

واگر بگوئید : تکلیف ساقط نمی گردد ، این‌خودتصریح به‌تکلیف‌مالایطاق ووجوب عمل بچیزی که راه بآن ندارید ؛ میباشد .

میگوئیم ، مادر کتاب «تلخیص الشافی» به‌تفصیل دراین بارهٔ سخن گفته‌ایم وخلاصهٔ آن بدین‌قرار است که : اگر خداوند متعال بداند در زمانی که غیبت امام بطول میانجامد وترس وی‌ازدشمنان باقی میماند ، قسمتی‌از احکام واجب دین‌قطع میشود ، قهراًتکلیف را ازکسانی که دسترسی بآن‌ندارند ، ساقط می گرداند .

پس‌وقتی که بوسیلهٔ اجماع‌دانستیم که‌تکالیف‌دینی‌تاروز قیامت برتمام افراد امت مستمر وثابت است ، خواهیم‌دانست که اگرچیزی‌ازدستورات شرع‌قطع شود وبما نرسد ، حتماًدرزمانی است که می‌تواند ظاهرشود وخودرا نشان‌دهدومردم‌را راهنمائی کند وازنافرمانی خداوند بترساند .

سخن سیّد مرتضی

سیّد مرتضی در کتاب « شافی » در این مورد گفته است : دور نیست که بسیاری ازامورهنوز بمانرسیده ودرنزدامام علیه السلام بودیعت‌نهاده شده باشد ، یاناقلان اخبارآن راکتمان نموده وروایت نکرده باشند ، وبااین وصف لازم نمی‌آید که تکلیف ازمردم برداشته شود .

زیرا اگرعلت غیبت امام علیه السلام ، اینست که وی از دشمنان تأمین‌جانی‌ندارد ، کسانی که اورا ناگزیر بغیبت نموده‌اند خود موجب ازدست دادن آن قسمت از

احکام ودستورات دینی‌شده‌اند . همچنانکه علت نبودن امام وعدم‌تصرّف آن‌حضرت درامورمردم‌نیزخودآنها میباشند ، زیراآنها بودند که اورا ناچار به غیبت‌نمودند . واگرترس وی ازمردم برطرف گردد ، مسلماً آشکار گشته وباتصرف دراموردین ودنیای مردم ، لطف وجودش حاصل می‌شود ، وآنچه ازمردم پنهان بوده برای آنها آشکار میگردد وچیزی نا گفته نمی‌ماند .

پس هرگاه امام ظاهر نگردد ، بلکه همچنان درپردهٔ غیبت باقی بماند ، مکلّفی که طوق تکلیف‌را بگردن دارد ، خودباعث‌ازدست رفتن برخی‌ازاحکام‌دین وعدم ظهور امام واستفادهٔ ازوجود حضرتش گردیده است » .

این بیان محکمی است که براساس صحیح استوار است .

نظریکی از دانشمندان

یکی ازدانشمندان ما (شیعه) ها گفته است : علّت اینکه امام زمان عليه‌السلام از نظر دوستانش غائب شده اینست که‌میترسد اخبار وی شایع گردد و شیعیان در اجتماعات خود ازروی خوشحالی دربارهٔ ملاقات وی گفتگو کنند و همین موضوع باعث ترس او ازدشمنان شود ، ولی این‌جواب ضعیف است .

زیرا خطرافشای این‌معنی ، برآنها پوشیده نیست‌وهنگامیکه‌زیان‌ومفسدهٔ آن‌را دانستند چگونه ممکن است‌آنرا نزد همه کس اظهار کنند واگریکی‌دونفر بگویند ، عموم شیعیان چنین نیستند . بعلاوه لازمهٔ این حرف اینست که شیعیان امام زمان‌نفعی‌را که از وجودآنحضرت میبرند از دست بدهند ، بطوریکه ملاقات باحضرت بهیچوجه برایشان میسر نباشد .

زیرا شخص‌اشکال کننده میگفت : علّت‌غیبت امام زمان‌اینست که‌آنحضرت میدانست ، اگرخودرا بشیعیان نشان دهد ، اخبار اورا فاش میسازند . بنابراین درآنموقع چیزی که مقتضی ظهور امام زمان عليه‌السلام باشد ، مقدورآنها نبود . واین معنی هم اقتضا دارد تکلیفی که وجود امام در آن تکلیف لطف است ، از آنها

ساقط گردد .

پاسخ دانشمند دیگری

دیگری از دانشمندان ما در پاسخ اشکال مزبور گفته است : علّت غیبت امام از نظر دوستان ، وجود دشمنان وی میباشد . زیرا نفعی که عموم مردم دوست ودشمن از وجود امام میبرند ، در صورتی است که امام نافذالأمر ومبسوط الید باشد وبدون موانع و منازعی ظاهر گشته دست به تصرّف کارها بزند ، ومعلوم است که دشمنان میان امام فاصله انداختند واز تصرّفات وی در امور مردم جلوگیری کردند، وبودن در حال تقیه وترس از دشمن وآشکار شدن برای بعضی از دوستانش هم سودی ندارد .

زیرا نفعی که در تدبیر امور امت انتظار میرود ، جز در حال ظهور حضرت برای همهٔ مردم ونافذبودن فرمانش ، میسّر نیست . پس علّت غیبت که عبارت از لطف ومصلحت برای عموم است در این صورت یکسان خواهد بود .

پاسخ شیخ طوسی

ممکن است مخالف ما براین جواب اعتراض کند وبگوید : هرچند دشمنان از ظهور وتدبیر وتصرّفات امام حائل ومانع شدند ، ولی مانع از ملاقات دوستان آنحضرت که معتقد باطاعت ولزوم پیروی از اوامر او میباشند، نیستند . پس اگر گوئی ملاقات دوستان امام که فقط معتقدین حضرت میباشند ، سودی نداشته باشد بدلیل اینکه امام باید برای همه نافذالامر باشد .

میگوئیم : گفته شما تصریح باین معنی است که شیعهٔ امامیه از موقع وفات حضرت امیرالمؤمنین تا روزگار امام حسن عسکری علیهما السلام باین جهت که هیچیك از ائمه نسبت بهمهٔ امت نافذالامر نبودند، از وجود آنها نفعی نبردند وهم موجب اینست که بگوئیم شیعیان پیش از آنکه امیرمؤمنان بخلافت ظاهری برسد از ملاقات ودیدن وی سودی نبرده باشند .

میگوئیم : این سخن از کسی سرمیزند که در گفتار خود تأمل نمیکند. زیرا اگر قائل شویم که انتفاع بوجود امام فقط در موردی است که برای عموم مردم آشکار گردد وفرمانش درمیان همهٔ آنها مؤثر باشد ، گفتهٔ مخالف ازراه دیگر باطل میشود زیرا التزام باین گفته موجب آنست که تکلیفی که وجود شخص امام در آن لطف است از گردن شیعه ساقط شود .

زیرا هرگاه امام برای شیعیان آشکار نگردد واین بواسطهٔ مانعی باشد که برطرف ساختن آن مقدور شیعیان نباشد ، ناچار میباید تکلیف از آنها ساقط گردد . چه اگر جایز باشد گروهی از مکلفین (مانند مخالف) گروه دیگری را (شیعه) از لطفی که دارند منع کنند وباوجود این تکلیفی که لطف (وجود امام) در آنست برای آنها همیشه باشد ، جایز خواهد بود که یکی از مکلفین پای دیگری را به بند واز راه رفتن منع کند ، بطوریکه قادر نباشد آن قید وبند را برطرف نماید وبااین وصف راه رفتن برای وی استمراری باشد !.

مخالف ، نمیتواند دراینجا میان قیدوبند ولطف فرق بگذارد وبگوید باقید وبند راه رفتن محال است ولی فقدان لطف عمل بتکلیف را ممتنع نمیسازد .

زیرا اکثر طایفهٔ عدلیه (شیعه ومعتزلهٔ اهل سنت) معتقدند که فقدان لطف با فقدان قدرت ووسیله یکی است وتکلیف نمودن بافقدان لطف ، برای کسی که لطف معلومی دارد (معتقد بوجود امام است) مانند تکلیف نمودن درصورت فقدان قدرت ووسیله وجود موانع است .

ونیز بعقیدهٔ اهل عدل کسی که لطف برایش حاصل نگردیده ، محذور تکلیف ازوی برداشته نشده است .

چنانکه شخصی که ازراه رفتن بعلت مقید بودن ممنوع شده، بدان جهت است که مانع ازپیش پایش برداشته نشده است .

پاسخ دیگر

جواب شایسته‌ای که میتوان بسؤالی که ما ازجانب مخالفین نمودیم داد، اینست که بگوئیم : اولاً معلوم نیست که امام از نظر تمام دوستانش غائب باشد. بلکه ممکن است برای اکثر علاقمندان بوجود اقدسش آشکار گردد . هیچکس جز از خود خبر ندارد . پس اگر امام برای کسی ظاهر گردد و او امام را به‌بیند ، موانع تکلیف از وی برطرف میشود ، و اگر برای او آشکار نشود ، آنگاه خواهیم دانست که وی علّت عدم ظهور حضرت میباشد . هرچند درست علت آنرا نداند ، زیرا کوتاهی ازطرف خود اواست و بهمین جهت است که تکلیف ازوی ساقط نمیشود .

ولی هنگامی که معلوم شد باغیبت امام او همچنان مکلّف میباشد ، خواهیم دانست که علّت عدم ظهور امام اوست . چنانکه ما طایفهٔ امامیه عقیده داریم کسیکه درراه خداشناسی تعقّل ننموده وتوحیدش براساس فکر ومداقه قرار نگرفته وتحصیل علم نکرده ، مسلماً خود وی دراین خصوص کوتاهی نموده و اگر کوتاهی نمیکرد، تکلیف ازوی ساقط می گردید ؛ هرچند معلوم نباشد که درچه چیز تقصیر و کوتاهی نموده است .

بهتر بگوئیم : اگر امام ظاهر گردد ومردم اورا امام ندانند لازم است امام با آشکارساختن معجزات خود را معرفی کند تا اورا بشناسند . ازآن‌طرف دانستن اینکه فلان چیز معجزه است یانه محتاج بدقّت و تأمّلی است که از رخنهٔ شبهه ایمن نیست . پس امکان دارد که چون مردم درمعجزهٔ امام بنگرند دچار اشتباه‌شوند و آنرا معجزه ندانند وامام را نشناسند .

علیهذا ممکن است کسانیکه امام برای آنها آشکار نمی گردد افرادی باشند که اگر امام و معجزهٔ اورا ببینند ، درست دقّت ننمایند و دچار اشتباه شده اورادروغگو بدانند واین مطلب شیوع یابد و موجب شود که امام ملاحظه نموده ظاهر نگردد . . . »

سؤال

اگر گفته شود : چنانچه درمقام شناختن معجزه امکان اینکه انسان اشتباه کند هست وبا این فرض ممکن است کسیکه در معجزه درست مداقه ننماید چیزی دستگیرش نشود وموجب آن گردد که نبوّت پیغمبر اسلام وصدق دعوی اومعلوم نشود والبتّه کسیکه چنین بود ، نه تنها ایمان ندارد بلکه مسلمان هم نخواهد بود .

جواب

میگوئیم: چنین ملازمه ای پیش نمی آید . زیرا ممکن است انسان در قسمتی ازمعجزات شك کند ولی قسمتی را بی چون وچرا بپذیرد ، وچنین نیست که اگر دربرخی ازآنها شك نمودیم درهمهٔ آنهاشك داشته باشیم ، چه ممکن است معجزه‌ای که دلیل بر نبوّت پیغمبرخاتم است هیچگونه تردیدی درآن راه نیابد و انسان یقین کند که معجزه است وازآن راه بداند که آنحضرت پیغمبر خداست .

وهم امکان دارد معجزه‌ای بدست امام ظاهر گردد که انسان درمعجزه بودن ونبودن آن دچارتردید شودودرنتیجه درامامت وی شك نماید ، هرچندیقین بنبوّت پیغمبر اسلام داشته باشد .

این درست مثل اینستکه بگوئیم : کسیکه یقین به نبوّت حضرت موسی علیه السلام راازراه معجزاتی که دلیل بر نبوّت اوست نمود ، هرگاه درست در معجزاتی که برای عیسی بن مریم وپیغمبر ما ظاهر گشت امعان نظر ننمود،واجب نیست بگوید از معجزات حضرت موسی هم چیزی نفهمیده است چه امکان دارد که بواسطه روشنی دلالت آنها برمقصود ؛حقیقت رادریافته باشد ؛ هرچندواقعیّت معجزات عیسی ومحمّد (ص)رانداند ودلالت آنها رابرمقصود بروی مشتبه شده باشد . .

غیبت امام هم لطف است

سیّد مرتضی دراین باره میگوید: اینکه مخالفین ازمامیپرسند: چرا امام زمان برای

---

(۱) علم الهدی علی بن احمد موسوی بغدادی متوفی بسال۴۳۶معروف به «سید—

دوستانش آشکار نمیشود ؟ سؤال بی موردی است : زیرا اگر مقصود آنها اینست که در حال غیبت لطف (۱) برای دوستان امام حاصل نیست ، وبنابر این تکلیفی نخواهند داشت میگوئیم این اشکال برما وارد نیست ، چه که برای دوستان امام ، در حال غیبت هم لطف حاصل است .

زیرا هنگامی که دوستان امام دانستند که هر لحظه منتظر ظهور امام غائب خود میباشند وانتظار آمدن وبسط یدو امامت اورا میکشند ، قهراً از امرونهی وی میترسند وبدین ملاحظه ازارتکاب زشتیها بر کنار میمانند وواجبات رابجا میآورند . پس

←مرتضی» برادر بزرگتر نابغهٔ نامی مرحوم «سیدرضی» ازپیشوایان فقها ومتکلمین ونوابغ شیعه است . سیدمرتضی فرزند ، طاهرذوالمناقب ؛ بزرگترین شخصیت علوی عصر سلاطین آل بویه دربغداد ونوهٔ دختری ناصر کبیر است که درمازندران قیام نمود وباسلاطین سامانی جنگها کرد وبسیاری ازمردم آن سامان راشیعه نمود .

مادر سیدمرتضی نیز ازبانوان فاضله شیعه بوده وهمانست که شیخ مفید کتاب «احکام النساء» رابخاطر اوتألیف کرد .

سیدمرتضی درزمان خود مشهورترین شخصیت علمی عصر بود ونزدخلفای عباسی وسلاطین دیلمی وعامهٔ مردم محترم میزیست .

وی بزرگترین شاگرد شیخ مفیدواستاد عالیقدر شیخ طوسی است . درعلوم فقه واصول و کلام وفنون ادب ولغات عرب سرآمد دانشمندان عصر بوده .

ابن خلکان مینویسد : « وی پیشوای دانشمندان مخالف وموافق عراق بود . علمای عراق درمسائل علمی بدرگاه وی رومیآوردندوبزرگان آنجا علوم خودرا ازاومیگرفتند وبدینگونه اخبارش درجهان منتشر گشت وآثارش شناخته شد » .

کتابهای : الذریعه و خلاف دراصول، امالی ، تنزیه الانبیاء ؛ مقنع درغیبت ؛ شافی در کلام ازتصنیفات مشهوراوست . این کتاب راشیخ خلاصه کرده « وتلخیص الشافی» نامیده است .

(۱) پیشتر گفتیم « لطف» در اصطلاح دانشمند عقائد بمعنی دوری کردن از گناهان و نزدیک شدن باطاعات پروردگار است .

غائب بودن امام‌در نظر دوستانش مثل اینست که وی‌در شهری ودوستانش‌درشهری دیگر باشند . بلکه‌ملاحظهٔ دوستان‌ازشخص‌امام زمان ؑ درحال‌غیبتش بیشتر است،

زیرا در حال غیبت ، دوستان احتمال میدهند امام درشهر و نزدیك بآنهاو درهمسایگی آنها باشد و آنها رابه‌بیند ولی‌آنها امام را نشناسند وازاخبار اوآگاهی نیابند . اما اگرمثلاً درشهری باشداحتمال میدهند خبروی بامام‌نرسد و کارهای اوازنظرامام مخفی بماند .

و نا گفته معلوم است که درصورت نخست‌دوری دوستان‌ازارتکاب‌قبائح‌بیشتر ازصورت دوم‌است ، پس‌وقتی‌لطف‌وجود امام‌برای‌دوستان‌درهرحال‌حاصل باشداگر ازنظرآنها غائب گردد ، اشکالی‌ندارد .

اگرمخالفین حصول لطف رابرای دوستان امام اعتراف کنند ولی بگویند چرا امام برای‌آنها ظاهرنمیگردد ؟.

میگوئیم: بعقیدهٔ مادر همه‌حال واجب نیست امام‌میان دوستانش آشکارباشد ازاینرو سؤال آنهابی مورداست . بعلاوه لطف وجودامام زمان ازراه دیگری هم بواسطه آنحضرت‌برای دوستانش حاصل است . باین بیان که دوستان امام‌بواسطهٔ وی نسبت بتمام‌احکام دین‌اعتمادووثوق‌دارند واگر امام‌نمیبود چنین‌اعتمادووثوقی برای آنهاپیدانمیشد ، واحتمال میدادند که‌بسیاری‌ازاحکام‌دین‌ازنظر آنها پوشیده باشد ویا ازمیان رفته و بآنهانرسیده باشد ، ازاینرو موقعیکه یقین بوجود اقدسش نمودند . ازاینگونه‌اشکالات واحتمالات ایمن‌خواهند بود . بنابر این‌بواسطه‌وجود امام‌زمان،ازاین‌لحاظ‌هم‌لطف‌حاصل است.

مولودهائی که رازولادت آنهامخفی ماند

بعلاوه ماپیشتر ذکر کردیم که چگونگی‌ولادت امام‌زمان ؑ خارق‌العاده نبوده ، چه امثال‌آن دراخبار پادشاهان گذشته‌هم اتفاق‌افتاده است چنانکه‌علمای ایران‌ومورخین، آنهارانقل‌میکنند. مانند داستان کیخسرو که مادرش‌حمل‌وولادت

اورا از نظرمردم پنهان داشت ؛ مادر کیخسرو دختر پسر افراسیاب پادشاه ترکستان بود. جدّ وی کیکاوس میخواست اورا بقتل رساند ؛ مادر کیخسرو اوراپنهان نگاه داشت تازمانی که متولد گردید . این داستان در کتب تواریخ مشهور است وطبری (۱) هم آنرا نقل کرده‌است.

ومانند داستان حضرت ابراهیم که قرآن مجید آنرا ذکر فرموده که مادرش اورا بطور پنهانی زائیدودرغار پنهان نمود تا بحدّ بلوغ رسید .

ومانند داستان حضرت موسی (ع) که مادرش از بیم جان وی وازترس فرعون اورا در صندوق نهاد و بدریا انداخت که آن هم مشهور و قرآن مجید به آن

(۱) محمدبن جریر طبری مازندرانی ، ازفقهاء ومحدثین ومورخین بزرك اهل تسنن است . درتمام رشته‌های علمی وفنون اسلامی یگانه عصر بود . تألیفات اوهمه مهم ومورد توجه دانشمندان جهان قرار گرفته‌است . مانند تفسیر بزرگ وی که معروف به «تفسیرطبری» است. تاریخش که مشهور به «تاریخ طبری» است. اسمعیل بن عمر شافعی نوشته‌است من کتابی ازطبری دیده‌ام که دربارهٔ اثبات داستان غدیرخم وفضائل امیرمؤمنان علی (ع) دردوجلد بزرگ نوشته‌است. ذَهَبی میگوید : وقتی من آن کتاب رادیدم از کثرت سلسله سندوراویان اهل تسنن که حدیث غدیر رانقلکرده‌اند بوحشت افتادم !

مسعودی درمروج الذهب مینویسد: علوم فقها ومحدثین عصر بوی منتهی میگشت، وابن خلکان نوشته‌است طبری درتفسیر وحدیث وفقه وتاریخ وغیره پیشوای علمای عصر بود ، اوراست تصنیفات نمکینی که درفنون مختلف نوشته وحکایت ازوسعت اطلاع وفضل سرشار او میکند. طبری بسال ٢٢٤ در شهر «آمل» مازندران متولدشد ، ودرسنهٔ ۳۱۰ در بغداد وفات یافت .

طبری درپایان زندگی کتابی بنام « اختلاف الفقهاء » نوشت ودرآن ازاحمدبن حنبل پیشوای حنبلی های اهل تسنن نام نبرد ، وقتی سبب پرسیدند گفت احمدبن حنبل فقیه نبود ، بلکه محدّث است .

این موضوع برحنبلی‌ها سخت گران آمد ، واورامورد تعقیب قرار دادند وبکفر والحاد متهم کردند ، وچون ازدنیا رفت ازترس حنبلی‌ها درخانه‌اش مدفون ساختند (الکنی والالقاب)

گواهی میدهد .

داستان میلاد حضرت‌صاحب‌الزمان ﷺ هم مانند آنهاست! پس چگونه بعضی بدون تعمّق میگویند ولادت آنحضرت امرغیر عادی بوده است . با اینکه بسیار اتفاق می‌افتد که انسان از کنیز خود صاحب فرزندی میشود که ازترس زنش مدتی او را مخفی میدارد و گاهی تا موقع مرك کسی ملتفت نمی‌شود واو خود موضوع را آشکار می‌سازد !

افرادی در میان مردم پیدامیشوند که فرزندان خود را ازترس کسانشان پنهان می کنند ، نکند بطمع ارث‌اورا بقتل‌رسانند ،چنانکه‌عادت براین‌جاری‌است بنابراین سزاوار نیست که این‌معنی‌در بارهٔ میلاد امام‌زمان‌باعث‌تعجب شودبااینکه ازاین‌قبیل‌زیادمشاهده‌میکنیم، وبسیارشنیده‌ایم‌ودیگر دراینجاازذکر آن درمیگذریم زیرا امری است که عادتاًمعلوم است .

چه‌بسیار افرادی‌میابیم که‌سالها بعد ازمرك‌پدرانشان‌نسب‌خودرا ثابت‌واظهار میکنندوقبلاًهیچکس‌اورا نمیشناخت ونیز بسیاردیده‌ایم که‌افرادی‌بوسیله شهودی که پدرانشان پنهان‌ازکسان وازترس زن‌خود ، شاهد گرفته‌بودوبعد وصیّت کرده بود که‌بموقع آن رااظهار دارند ، نسبشان ثابت گشته است ، یابعدازمرك آنشخص ، شهود گواهی‌بصحت عقدآنمرد بازنی داده وفرزندی ازآنها پدید آمده که ممکن است بحکم‌شرع اورا بآن‌زن ومرد نسبت‌داد .

چرا مهدی موعود در شرائط غیرعادی

متولد شد ؟

خبرولادت‌فرزند امام‌حسن عسکری (ع) بجهات‌چندی‌بیش ازجهاتی که در شرع‌واز راه انساب ثابت میگردد ، بما رسیده است که‌بخواست‌خداقسمتی ازآنرا ازاین‌پس ذکر خواهیم کرد .

اینکه جعفر (کذّاب)عموی امام زمان گواهی شیعهٔ امامیه را درخصوص

میلادفرزند برادرش امام‌حسن عسکری (ع) درزمان حیات آنحضرت منکرشد و بدینگونه بعدازوفات حضرت وجود چنین فرزندی رانفی نمود و ارث‌اوراتصاحب کردوسلطان وقت‌را وا داشت که کنیزان برادرش را حبس نمود، تاثابت شودآنها آبستن‌به فرزندی هستند یانه ! و بدینوسیله عدم وجود فرزند برادرش را تاکید کردوریختن خون شیعیان‌راکه مدّعی بودند امام چنین فرزندی دارد و او برای جانشینی حضرت‌ازجعفر کذّاب سزاوارتراست‌مباح‌دانست،اینهاهمه‌موضوعاتی‌است که‌اعتماد بوقوع آنها برای‌مخلصین امام زمان بهیچوجه باعث اشتباه نمیشود .

زیرا عموم‌مسلمین اتفاق دارند که جعفر(کذّاب) مانند پیغمبران معصوم نبودتا ازانکار حقّ ودعوی باطل بر کنارباشد، بلکه‌ادعای خطاازوی سرخواهدزد وصدور کار غلط ازاوامکان داردچنانکه قرآن مجید ماجرای‌پسران‌یعقوب که یوسف‌برادرشان را درچاه افکندند وبعد اورا به‌ثمن بخسی فروختند، کاملاً بیان کرده است با اینکه آنها پیغمبر زاده بودند ! بلکه بعضی از اهل سنّت آنها را پیغمبر میدانند !!.

پس وقتیکه سرزدن چنین خطای عظیمی از آنها جایزباشد ، چرا از مثل جعفر(کذّاب) بابرادر زاده‌اش‌وانکار وجود او بطمع‌رسیدن‌بمال‌دنیاجایزنباشد؟!

آیا جز نابخردان ودشمنان ، کسی‌هست که این معنی را انکار کند ؟

اگر گفته شود : چگونه‌ممکن است امام‌حسن عسکری فرزندی‌داشته‌باشد بااینکه آنحضرت در بیماری که منجر بمرگ وی شد دربارهٔ موقوفات و صدقات خود ، مادرش «ام‌ّالحسن»راوصی‌قرار داد تادربارهٔ آن‌نظارت کند ؟ اگروی‌پسری داشت ؛ قهراً اورا درضمن وصیّت نام میبرد !

درجواب‌گفته‌شده : حضرت این کاررا نیز برای‌تکمیل‌قصد خود بمنظور پنهان نگاهداشتن ولادت فرزندش از خلیفه وقت کرده‌است.اگرنام فرزندش را میبرد وازوجود او اطلاع میداد واورا وصّی خود مینمود ، نقض غرض بود .

بخصوص که‌آنحضرت هنگام وفات رجال دولت‌ونزدیکان خلیفه‌وقضات‌رادر

خانه‌اش بروصیّت خود گواه گرفت تا موقوفاتش محفوظ بماندووجود فرزندش‌را ازنظرها پوشیده دارد.چه آنحضرت با نبردن نامی ازوی،جان اوراحفظ کردپس کسیکه این ماجرارا دلیل بر باطل بودن ادعای شیعه امامیه‌نسبت بوجود فرزند امام‌حسن عسکری (ع) گرفته ، دورازعقل‌وعادت‌رفتار کرده است .

بعلاوه مامی بینیم نظیراین‌وصیّت راحضرت امام‌جعفرصادق علیه السلام هم‌نمود.چه آنحضرت‌هنگام وفات پنج نفررا وصّی کرد : اول‌آنها منصور خلیفهٔ عباسی‌سلطان وقت بود.امام فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام را بتنهائی وصّی ننمود ، بلکه برای اینکه‌جان وی ازهر گونه خطری محفوظ بماند اووقاضی وربیع حاجب‌وخلیفه‌و زوجهٔ خود حمیده بربریه(مادرامام‌موسی‌بن‌جعفر علیه السلام)رابافرزندش‌دستجمعی‌وصّی گردانید ووصّیت را با فرزندش ختم فرمود تا امامت اورا پنهان‌نگاهداردودیگر ازمیان فرزندانش هیچکس را دروصّیت شریك نگردانید ، چه ممکن‌بود میان آنها افرادی باشند که بعدازوفات حضرت‌مدعی جانشینی‌وی‌شوند وباامام موسی‌بن جعفر (ع) بمنازعه ورقابت برخیزند ! وبه‌بهانه اینکه وصّی بوده‌اند خودرا امام بدانند ! !

اگرامام موسی‌بن جعفر درمیان‌فرزندان حضرت‌صادق (ع)مشهورومقامش معلوم نبود ، ونسب صحیح وفضل وعلمش شهرت نداشت وکسی اورا نمیشناخت امام‌اورا هم‌دروصّیت خودنام نمیبرد ، وبذکر نام دیگران اکتفا میکرد ، چنانکه امام‌حسن عسکری علیه السلام چنین کرد .

سؤال

اگر بگویند : بنا بگفتهٔ شما از زمان ولادت مهدی موعود تا کنون مدت زمانی است که هیچکس از جای‌او خبر ندارد و کسیکه‌مورد اطمینان باشد اورا ندیده‌واز وی خبری نیاورده‌است‌واین‌امر خارق‌العاده‌ایست ؛ زیرا کسانیکه ازترس ستمگران یابعلل دیگر غیبت نموده‌اند ، مدت غیبتشان به‌بیست سال نکشید ودر

مدت‌غیبت محلّ آنها برعموم مخفی نبود ، بلکه‌مسلماً بعضی‌از دوستان و نزدیکان ، از محلّ اختفای آنها اطلاع داشتند و آنها را میدیده‌اند ، درصورتیکه عقیده شما نسبت بصاحب الزّمان چنین نیست .

جواب

میگوئیم : مطلب اینطور که شمامیگوئید نیست . زیرا بعقیدهٔ ماجمعی از یاران حضرت امام‌حسن عسکری ؑ درزمان خودآنحضرت فرزندش امام زمان رادیدند ، وبعد ازوفات حضرت همانها ازاصحاب خاص ونواب امام زمان ورابط میان آنجناب وشیعیان بوده وچنانکه خواهیم‌دید همهٔ آنهاهم سرشناس بودند .

اینان‌احکام دین‌را ازوجود اقدس‌امام زمان ؑ میپرسیدند وبرای شیعیان نقل میکردند وهرگاه سؤال کتبی داشتند بحضور امام برده وپاسخ آنرا گرفته بآنان میرسانیدند وهم وجوه شرعی شیعیان را باوکالتی که ازامام داشتند ازآنها میگرفتند واینان جمعی بودند که امام‌حسن عسکری ؑ در زمان حیات خود عدالت آنها را ستود وهمه‌را بعنوان امین‌امام زمان معرفی کرد وبعداز خود ناظر املاك ومتصدّی کارهای خود گردانید ، وآنهارا بشخص‌ونام ونسب‌بمردم‌شناساند.

این‌عده : ابوعمر عثمان‌بن سعیدروغن فروش وفرزندش محمدبن عثمان ودیگران بودند که عنقریب اخبارآنها رابیان میداریم.اینان همه دارای عقل و امانت ووثاقت ودرایت‌وفهم وتحصیل وعظمت بودند ، وهم درنزدسلطان‌وقت‌بواسطهٔ جلالت‌قدر ومقام والائی که داشتندبزرك و گرامی بودند . چه که در امانت‌داری معروف‌ودرعدالت‌مشهوربودندتاجائی که‌اگر دشمن برآنهافشارمیآوردسلطان‌ازآنها حمایت نموده دفع شرّمیکرد .

این موضوعات همه‌ایراد شمارا که میگوئید کسی صاحب‌الزّمان را ندیده است ، ازدرجهٔ اعتبار میاندازد .

بعداز درگذشت اصحاب امام حسن عسکری ؑ باز تامدت زمانی اخبار

امام‌زمان بوسیلهٔ‌این افراد که رابط میان حضرت وشیعیان بودند ، بآنها میرسید .
اینان که سفراءامام بودند نیز مردمی موثق‌بشمار میآمدند ، وبملاحظهٔ امانت و دیانت وپاکی که داشتند شیعیان در امورد ینی بآنها مراجعه میکردند ، چنانکه شمّه‌ای‌از احوال‌آنها نیزدر جای‌خود مذکور خواهد شد .

پیشتر،ازپدران بزرگوارش روایاتی نقل کردیم که فرمودند : قائم مارادو غیبت است : «**غیبت دوم ازاول طولانی‌تر میباشد . در غیبت اول اخبار وی بمردم میرسدولی‌درغیبت‌دوم‌خبری‌ازاو نخواهد رسید**» واکنون‌می‌بینیم آنچه اتفاق افتاده درست‌بر وفق این اخبار بوده‌است . پس این روایت نیز مؤیدآنچه گفتیم‌میباشد.وبعدازاین‌نیزدراین‌خصوص توضیح بیشتری خواهیم داد .

اینکه ایرادکننده میگوید : چگونگی ولادت امام زمان علیه‌السلام بر خلاف عادت‌است ، صحیح نیست .

وبرفرض که درست باشد ، ممکن است خداوند عادت‌را بخاطرپنهان‌نگاه‌ـ داشتن‌شخصی ، نقض کندو بملاحظهٔ مصلحت وحسن‌تدبیر وموانعی که بواسطه‌آشکار شدن‌او پدید میآید اورا ازنظرها پوشیده دارد !

غیبت پیغمبران

چنانکه‌بعقیدهٔاکثرمسلمانان‌وطبق‌نوشتهٔ‌مورخین،خضر پیغمبراززمان حضرت موسی علیه‌السلام تاکنون زنده‌است . نه‌کسی از محلّ اواطلاع دارد ونه‌کسی میداند که اورا یارانی است ، واینقدر میدانیم که داستان وی باحضرت موسی در قرآن ذکر شده است (۱) .

بگمان‌بعضی ازمردم او گاهی آشکار میشود . کسی که او را می‌بیند گمان میکندیکی‌از زهاداست‌وچون‌از نظرش‌ناپدید گردد میپندارد که اوخضر بوده‌است. اماموقع‌دیدن اورانمیشناسد و گمان‌آن‌راهم نداشته ، بلکه‌اورایکی ازمردم زمان

(۱) سورهٔ کهف ـ ازآیهٔ ۵۹ تا ۸۲ .

باورمیداشته‌است .

همچنین غیبت‌موسی بن عمران‌ازوطن ، که ازفرعون وقوم اوفرار نمود و قرآن آن رانقل‌فرموده ، طوری‌بود که‌هیچ کس درطول آن‌مدت‌ازاواطلاع نداشت وموسی‌رانمیشناخت ، تازمانی که‌خداوندا‌ورا برانگیخت واو بدعوت‌خلق برخواست ودوست ودشمن‌او راشناختند !

ونیز داستان‌یوسف پسر یعقوب‌پیغمبر معروف‌است . بطوریکه‌یك‌سورهٔ‌قرآن متضمّن‌پوشیده‌ماندن خبرغیبت‌اواز‌پدرش‌میباشد، باوجودیکه‌یعقوب‌پیغمبر بودوصبح وشام‌باو وحی‌میشد . معهذاازغیبت‌پسرش یوسف‌خبر نداشت وبرسایرفرزندانش‌نیز پوشیده‌بود . تاجائیکه فرزندان یعقوب از فلسطین بمصر میآمدند وبریوسف وارد میشدند و با او معامله و دادوستد می کردند . ولی‌اورا نمیشناختند ، تاآنکه‌سالها و زمانها گذشت و آنگاه خداوند واقع امر را برآنها مکشوف داشت و خبرزنده بودن یوسف آشکار گشت ، و خدا او را با پدر و برادرانش‌دریك جا گرد آورد ، در صورتی که چنین داستانی امروز عادتاً برای ما اتفاق نمی‌افتد ومانند آن‌رانمیشنویم !

ودیگر داستان یونس‌پسرمتی پیغمبر خدا باقوم خودو گریختن وی‌ازمیان آنهاست ، دروقتیکه‌قوم برمخالفت‌خودافزودند واوراسرزنش کردند واوهم‌ازمیان آنهافراراختیارنمود ، وازنظر همهٔ‌قوم‌پنهان گردید . بطوری که‌هیچکس نمیدانست اودرکجاست . خدااورا درشکم‌ماهی پنهان‌نمود وتا پایان‌مدت‌بعلت‌مصلحتی‌اورا زنده‌نگاهداشت . سپس‌اورا بیرون‌آورد وسالم‌بسوی‌قومش باز گردانید . این نیز خارج‌ازعادت‌وعرف ماست. ولی‌می‌بینیم که‌قرآن‌مجید ناطق‌بآنست وتمام‌مسلمانان آنرا‌باوردارند !

وازجمله داستان‌اصحاب کهف‌است که درقرآن‌ذکرشده . و کتاب آسمانی مامتضمّن‌شرح حال‌آنها است ؛ که بخاطر حفظ دینشان از ترس قوم خود فرار کردند . اگر قرآن داستان‌آنها رانقل‌نمیکرد ، مخالفین‌بمنظور انکارغیبت‌امام

زمان (ع) آن‌رامنکر میشدند ! ولـی خداوند در قرآن خبرداده که اصحاف کهف سیصد و نه سال از نظر قوم غائب و باحالت ترس درغار باقی‌ماندند تا آنکه خداوند آنها را زنده گردانید و بسوی قومشان برگشتند ؛ چنانکه داستان آنها مشهور بوده‌است (١)

و نیز داستان مردی که اهل کتاب اورا پیغمبرمی‌دانندوخداوندا و والاغش‌را صدسال‌میرانید و بعداورازنده گردانیددرحالیکه آب‌وغذایش‌هنوز باقی‌وتغییر نکرده بود ، درقرآن آمده‌است(٢) بدیهی‌است که آن‌نیز کارخارق‌العاده‌ای‌بوده‌است،پس بااینکه‌این‌وقایع‌روی‌داده‌ومعروف‌میباشدچگونه‌ممکن‌است‌با این‌وصف‌غیبت‌صاحب الزمان را منکرشد؟ نه ! کسی منکر نمیشود ، مگر این که مخالفین ما مردمی دهری‌باشند وخدارا ازایجاد اینگونه وقایع عاجز بدانند و آنرا از محالات بشمار آورند که البته‌ماهم‌در بحث‌غیبت‌امام‌زمان با آنهاسخن‌نمیگوئیم بلکه‌نخست‌ازتوحید واین که این کارها مقدورخداوند است گفتگو میکنیم . ما با کسانی در بارهٔ غیبت سخن‌میگوئیم که معتقدبدین‌اسلام باشندوصدوراین کارهارا ازخداوندجایز بدانند. آنگاه در اثبات مدعای خود ، نظائر آن‌را که‌درعرف وعادت‌اتفاق‌افتاده‌برای او بیان میداریم .

امثال آنچه گفتیم‌بسیاراست ودر کتب سیروتواریخ نظیر آن‌راجع‌بپادشاهان ایران‌وغیبت آنهاازیاران‌نشان‌درمدتی که‌خبری‌ازآنها نمیرسیدوبازگشت آنها که‌خود نوعی‌ازتدبیر بوده‌است ، زیاددیده‌میشود . این‌داستانهاراهرچند قرآن‌نقل نکرده ولی‌درتواریخ مذکوراست .

همچنین گروهی ازحکمای‌روم وهندغیبتها وحالاتی‌داشته‌اند که خارج از

---

(١) داستان اصحاب کهف به‌تفصیل درسورهٔ کهف بیان‌شده ، فارسی زبانان میتوانند آنرادرکتاب «قصص‌قرآن» سیدصدرالدین بلاغی بخوانند .

(٢) مقصود داستان عزیر پیغمبر است‌که خداوند بدون اینکه نام اورا ببرد درسورهٔ بقره آیهٔ ٢٦١ بیان فرموده‌است . نیز بکتاب‌قصص‌قرآن‌رجوع‌شود.

عادت می‌باشد وما آن‌را نقل نمی کنیم . زیرا ممکن‌است مخالفین ما منکر آن شوند چنانکه آنها عادت دارند اخبار تاریخ را انکار نمایند .

طول عمر امام زمان خلاف عادت نیست

اگر گفته‌شود : ادعای شما نسبت بطول عمر صاحب‌الزمان که میگوئید با کمال عقل وقوا وجوان میباشد ، امر خارق العاده‌ای است . زیرا بعقیدهٔ شما در اینوقت که سال‌چهارصد وچهل وهفت است ، سن‌امام زمان ۱۹۳ سال میباشد . چه ولادت آنحضرت بگفتهٔ شمادرسنهٔ دویست وپنجاه وشش اتفاق افتاده‌است ، و عادت براین جاری نگردیده که شخصی‌تا این‌مدت زنده‌باشد . پس چگونه ممکن است دربـارهٔ او عادت شکسته شود ، وحال آنکه عـادت فقط بدست پیغمبران شکسته میشود؟(۱)

میگوئیم : پاسخ‌این پرسش بدو گونه‌است : یکی اینکه ماقبول نداریم که سنّ‌حضرت دراین مدت خارق همه عادات‌است ، بلکه در گذشته نیز عادت بامثال اینها جاری بوده‌وازاینهم بیشتر چنانکه‌قسمتی‌ازآنهارامانندداستان‌خضر ﷺ واصحاب کهف‌وغیره‌پیشتر نقل کردیم. بعلاوه‌خداوند‌درقرآن‌ازحضرت‌نوح خبرداده که وی نهصد وپنجاه سال در میان‌قومش‌زیسته است **(فَلَبِثَ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً)**

مورخین میگویند : نوح‌بیش‌ازاین‌مدت‌درجهان‌زیسته‌است‌واین‌نهصدوپنجاه سال‌مدتی بوده که قوم‌خودرا دعوت بخداپرستی مینموده ودرسن‌شصت سالگی‌باین کارپرداخته‌است .

همچنین مورخین آورده‌اند که سلمان‌فارسی عیسی‌بن مریم‌راملاقات نموده وتازمان پیغمبرمازنده مانده چنانکه داستان وی دراین‌خصوص مشهوراست و نیز اخبار راجع بوجود اشخاص طویل‌العمر «معمّرین» درمیان عرب وعجم معروف ودر کتب وتواریخ مسطوراست .

وهم محدثین روایت کرده‌اند : دجّال که هم اکنون وجود دارد در عصر

(۱) چنانکه ملاحظه میشود با اینکه هنگام تألیف کتاب «غیبت» حضرت امام زمان (ع) ۱۹۳ سال داشته و مانند افراد دارای چنین سنی زمان ما حتی امروز هم هستند مع‌الوصف مخالفین کوردل مستبعد آنرا جا نکرده، وازعادت را مثبوت میکردند

پیغمبر ﷺ نیز بوده است وتاوقتیکه خروج میکند زنده خواهد ماند. بااینکه وی دشمن خدامیباشد. پس‌وقتی بعلّت مصلحتی جایز است که دشمن‌دارای چنین عمردرازی‌باشد چرابرای دوست خدا این‌عمرطولانی جایزنباشد؟ روشن‌است که انکارآن فقطازروی دشمنی‌است.

مؤلف: دراینجا شیخ اخبار معمّرین راکه مادرباب جداگانه میآوریم ذکرنموده وسپس‌میگوید:

اگرمخالفین به‌پیروی ازمنجمین وطبیعیّون طول عمررامحال‌بدانند، باید باآنهادراصل مسئله گفتگو کرده بگوئیم: عالم مصنوع‌است، وهرمصنوعی صانعی داردوآن صانع‌عادت رابکوتاهی ودرازی عمرهاجاری گردانیده، وقدرت‌بردراز گردانیدن بیشتروفانی نمودن‌آنها هم‌دارد. وقتیکه این‌مطلب روشن‌شد، گفتگو درپیرامون‌طول عمرآسان میگردد.

اگر مخالفین طول‌عمررا بپذیرند ولی‌آنرا خارج‌ازعادت‌بدانند **میگوئیم**: چنانکه پیشترهم گفتیم: این برخلاف همه‌عادات ورسوم‌نیست. وهرگاه بگویند بیرون‌ازعادات ماست، میگوئیم: چرا ازعادات ماخارج استوچه اشکالی پدید می‌آورد؟

واگر بگویند: طول عمرهای خارق‌العاده راجز درزمان پیغمبران جایز نمیدانیم.

میگوئیم: این‌را ازشمانمیپذیریم، چه‌بعقیدهٔ ما کارخارق‌العاده جایزاست که‌ازدست پیغمبران وامامان و افراد صالح صادرگردد. چنانکه بیشتر محدثین وبسیاری از «معتزله» و «حشویه» آنرا جایز میدانند. آنها اگرچه نام کرامات برآن میگذارند ولی‌بیش‌از اختلاف عبارت‌نیست. ماهم‌این مطلب راباذکردلیل درکتابهای خود آورده‌ایم، وگفته‌ایم که: معجزات نخست دلیل برراستگوئی صاحب آنست سپس‌آنرا باگفتهٔ وی‌یقین‌میکنیم که‌اوپیغمبریا امام یامرد صالحی میباشد، وآنچه ازقبیل‌آنهاذکرنمایند، وماعلت آنرادرکتب خودتوضیح‌داده و

دیگر در اینجا اطاله سخن نمیدهیم .

واینکه مخالف ما میگوید امتدادزمان وزیادی سنّ موجب پیری و نقص بدن آدمی میشود ، صحیح نیست ، وهمیشه اینطور نخواهد بود ، بلکه خداوند عادت را براین جاری نموده که درروزگاران زیاد ، امتدادزمان وزیادی سنّ دوعامل پیری و نقص آدمی باشد ولی این قدرت راهم دارد که جلواین عادت رابگیرد !

چون این مطلب بطوراجمال معلوم شد میگوئیم: عمرهای طولانی امکان پذیر است ومحال نمیباشد . ماپیشتر جماعتی رانام بردیم که باتطاول عمر وزیادی سنشان، ابداً تغییر نکردند . اصولا مانمیدانیم کسیکه عقیده دارد خداوندمؤمنین رابصورت جوان وارد بهشت میکند ، چگونه منکر طول عمر میشود ؟ کسی این مطلب راانکار میکند که آمدن مؤمنین را ببهشت به هیئت جوان نیز منکر باشد ورشد انسانی را مستند به طبیعت و تأثیر ستارگان بداند که ما وعلمائی که در این مسئله باما مخالف هستند ، عقیده آنها را بادلیل تخطئه میکنیم . پس اشکال طول عمر بکلی بی اساس است .

واز جمله دلیلی که مثبت امامت حضرت صاحب الزّمان وصحت غیبت آنسرور میباشد روایتی است که دو طایفهٔ مختلف العقیده و جدای ازهم یعنی شیعه وسنی نقل کرده اند که : **ائمه بعداز پیغمبر دوازده تن میباشند نه بیشتر ونه کمتر!** چون این حدیث ثابت شد ، هر کس بدان پابنداست باید باامامان دوازده گانه وشخص پسر امام حسن عسکری (ع) وصحت غیبت وی ایمان بیاورد . زیرا مخالف ، ائمه رازیاده از دوازده تن میداند . وچون طبق اخبار مذکور تعداد ائمه معلوم گردید ، مقصود ما نیز حاصل میشود .

مؤلف : آنگاه شیخ (ره) اخباری راکه ماسابقاً دربارهٔ ائمه دوازده گانه نقل کردیم بیان نموده وسپس میگوید :

اشکال

اگر بگویند : این اخبار همه خبرواحد است ودر مسائل علمی به آن استناد

نمیشود . باید نخست در بارهٔ صحت و اتقان آن گفتگو کنید وسپس اثبات نمائید که مقصود از آن اخبار ائمه دوازده گانه است . چه اخباری که شما دراین زمینه از اهلسنت وبیش از آن ازطرق شیعه روایت کرده اید اگر هم اخبار صحیحی باشد بازهم چیزی که دلیل بر صحّت عقیدهٔ شما نسبت بامامت ائمه دوازده گانه باشد در آن نیست. زیرا آن اخبار متضّمن معنی دیگری است . شما از کجا دانستید که مقصود از آن اخبار ائمه شما هستند نه دیگران ؟ .

پاسخ

میگوئیم : دلیل برصحّت این اخبار برای اثبات مدعای ما اینست که: شیعهٔ امامیه یکی پس از دیگری آنرا بطور تواتر نقل کرده اند . طریق اثبات تواتر در در کتب امامیه درباب اثبات خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ازراه اخبار موجوداست ، و طریق هردودسته اخبار یکی است .

بعلاوه اینکه می بینیم دوطایفهٔ شیعه وسنی کدازهم دورودراعتقادات دارای جهات اختلاف میباشند، اخبار مزبور را روایت کرده ، خود دلیل بر صحّت آنهاست . چه عادت براین جاری گشته که هر کس معتقد بمذهبی شود ، وراه شناخت آن مذهب هم دلیل نقلی باشد ، میل وی بنقل آن افزون میگردد ، و بهمان میزان هم ازطرف مخالفین برای ابطال آن ابرازمخالفت میشود، و آنرا بباد سرزنش وانکارمیگیرند. چنانکه درستایش و نکوهش وبزرك داشت و تنقیص مردم نیز بهمین کیفیت عمل میشود !

هنگامیکه مادیدیم مخالفین فرقهٔ شیعهٔ امامیه امثال این اخبار را نقل کرده اند وسند آنرا مورد انتقاد قرار نداده مضمونش رامنکر نشده اند ، این خود دلیل است که خداوند خواسته است نقل وافشا گردد ودشمن آن، را روایت کندو همین معنی خوددلیل برصحّت مضمون آن اخبار است .

نظری به دلیل ما

دلیل اینکه مقصود از اخبار مزبور، ائمه طاهرین ما میباشد اینست که میگوئیم: چون ثابت شد امامت منحصر در دوازده امام است و آنها هم نه زیاد و نه کم میشوند، منظور ما تأمین خواهد شد. زیرا مسلمانان در بارهٔ اعتقاد با مامت دو دسته اند: دسته‌ای تعداد آنها را منحصر در دوازده تن میدانند که البته این اخبار صراحت در تأیید منظور آنها دارد و دسته‌ای که مخالفین میباشند عدد را در تعیین امام معتبر نمیدانند. کسانی که عدد را معتبر میدانند ولی میگویند: این دوازده تن غیر از ائمه معصومین شیعه است «خرق اجماع نموده» و اجماع علمای اسلام را نقض کرده اند. و آنچه موجب بیرون رفتن از دائره اجماع باشد، باید آنرا فاسد دانست.

و نیز از جملهٔ اخباری که دلیل بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام و صحّت غیبت اوست، روایات مشهور و شایعی است که مدتها پیش از میلاد آنحضرت از پدران بزرگوارش در بارهٔ غیبت وی و چگونگی آن و اختلافات و حوادثی که در بارهٔ آن میان مردم پدید میآید، و اینکه او دو غیبت دارد یکی از دیگری طولانی تر است، و در غیبت اول (صغری) اخبار او بمردم میرسد و در غیبت دوم (کبری) کسی از وی خبر ندارد، رسیده است. چنانکه می بینیم آنچه فرموده اند درست در آمده. اگر اخبار مزبور و امامت آنحضرت صحیح نمیبود، حوادث بعدی با اخبار وارده وفق نمیداد چه اطلاع از احوال امام زمان بنحوی که کاملا مطابق در آید، چیزی جز اعلام خداوندی بزبان پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست. این هم طریقه ایست که بزرگان علمای گذشته بر آن اعتماد میکردند.

ماقسمتی از این اخبار را که متضمّن این معنی است نقل میکنیم تا صحّت مدعای ما بخوبی معلوم گردد. زیرا اگر بخواهیم تمام روایاتی را که در این خصوص وارد شده است نقل کنیم، بطول میانجامد. بعلاوه این اخبار در کتب حدیث موجود است، خواستاران میتوانند از آنجا بجویند.

مؤلف : شیخ علیه‌الرحمه سپس اخباری را که ما از کتاب «غیبت» وی در بابهای پیش نقل کردیم ودر ابواب آینده نیز خواهیم آورد ، روایت میکند آنگاه میگوید :

اگر بگویند : این اخبار همه خبر واحد است ودر اینگونه مسائل بر این قبیل احادیث نمیتوان اعتماد کرد ، زیرا بحث ما یك مسئله علمی است ؟

میگوئیم : آنچه ما از این روایت گرفته واستدلال میکنیم اینست که اخبار مزبور متضمّن چیزی است که پیش از وقوع آن ، خبر داده شده ، وبا آنچه بعداً واقع گردیده کاملا مطابق در آمده است ، واین خود دلیل بر صحّت عقیده ما نسبت بامامت پسر امام حسن عسکری عليه‌السلام است .

زیرا دانستن چیزی که بعدها واقع میشود فقط اختصاص بخداوند دارد . علیهذا اگر یك روایت هم در این زمینه وارد شود که مضمون آن با آنچه خبر داده شده مطابق در آید ، برای تأمین مقصود کافی است . بهمین جهت اخبار غیبی قرآن که بعدها مصداق آن تحقق می‌یافت دلیل بر راستگوئی پیغمبر میباشد وهم نشانهٔ آنست که قرآن از جانب خداوند متعال آمده است .

گرچه اخبار غیبی قرآن محدود وبا اینوصف از مخبر واحد شنیده شده ولی بهمان علّتی که گفتیم خود دلیل برصدق دعوت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است .

معنی خبر واحد و متواتر

بعلاوه اخبار درخصوص امامت حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام از نظر لفظ ومعنی بطور متواتر رسیده است .

تواتر لفظی این است که علمای شیعه تمام آن اخبار را بهمان الفاظ نقل کرده اند وتواتر معنوی باین معنی است که اخبار مزبور با کثرت واختلافی که در بعضی جهات باهم دارند وتباین سند ودوری راویان که در آنها دیده میشود ، خود دلیل بر صحت مضمون آنست . زیرا نمیتوان تمام آنرا باطل دانست ولذا در بسیاری ازموارد باهمین اخبار

استدلال براثبات معجزات پیغمبر میشود ، وما امور کثیری را درشرع مطّهرداریم که‌ازنظرمعنی متواتراست ، هرچند که‌الفاظ آن بطریق آحاد نقل‌شده . این‌طریقه نزدآنها که درمسئله وجودامام زمان بامامخالف‌هستندهم معتبرمیباشد . پس‌شایسته نیست که‌این‌شیوه راترك کنندوموقعی که ماازامامت گفتگومینمائیم‌فراموش کنند.

سزاور نیست که عصبیّت انسان‌را باانکاراموروشن‌وادارد . شیوه‌ای که ذکر کردیم درمقام مدح وفضائل مردم‌نیز معتبراست . لذا ازهمین راه سخاوت حاتم طائی وشجاعت عمروبن عبدودّ وغیره راثابت مینمایند ، ولوهریك ازبخشش های حاتم‌طائی واستقامت عمرودربرابر اسخیاوپهلوانان وصفوف دشمن (که‌جمعاً باعث شهرت سخاوت حاتم‌وشجاعت عمروشده) ازراه خبرهای واحدبما رسیده‌است .

ونیز ازجمله چیزی که دلالت برامامت پسرامام حسن عسکری علیه السلام دارد گذشته ازآنچه گفتیم این است که مسلمانان اتفاق دارند که شخصی درامت اسلام بنـام «مهدی» ظهورمی کند ودنیارا پراز عدل و داد خواهد کرد چنانکه ازظلـم وستم پر باشد .

چون مااثبات کردیم که این‌مهدی ازاولاد حسین علیه السلام است و گفتهٔ کسی را که میگوید : شخصی که‌ازاولادحسین‌بنام مهدی‌است ، غیرازپسرامام‌حسن‌عسکری است ، باطل نمودیم ، مسلم‌خواهد بود که‌مقصوداز«مهدی»همان‌امام‌زمان علیه السلام است.

مؤلف . دراینجا شیخ‌بزرگوار روایات‌شیعه‌و سنی‌را دربارهٔمهدی‌موعود (ع) که ما سابقاً ازوی‌نقل کردیم ، بیان کرده سپس‌میگوید :

«آنچه‌دلالت‌میکند که‌مهدی‌از اولادامام حسین علیه السلام است ، اخباری‌است که دربارهٔانحصار ائمه‌در دازده‌تن وتفصیل‌احوال آن‌بزرگواران‌نقل کردیم.

بعلاوه کسیکه عدد دوازده رادرتعیین ائمه معتبر میداند می گوید : مهدی‌از فرزندان امام حسین است علیه السلام » .

آنگاه شیخ‌اخباری راکه‌ما دراین‌خصوص‌پیشتر،ازوی، نقل کردیم دراینجا ذکرنموده ومیگوید :

سؤال

اگر بگویند :عده‌ای گفته‌اند : مهدی از اولاد شخص امیرالمؤمنین‌علی و همان محمد حنفیّه است وعده‌ای‌ازپیروان‌عبدالله سبا(۱) قائلند که مهدی‌خودامیر- المؤمنین میباشد وهنوز نمرده‌است ، جمعی هم‌معتقدند که امام جعفر صادق همان مهدی است که تاکنون زنده میباشد ، جماعتی دیگر عقیده دارند که او موسی‌بن جعفر است ومیگویند:اونیز نمرده‌و هنوززنده است ، عدهٔ دیگر پنداشته‌اند که مهدی خودامام حسن عسکری واوهم زنده است.عده‌ای هم معتقدند که برادر امام حسن عسکری (حضرت سیّدِ محمد) مهدی است واو نیز زنده وباقی‌است ، پس‌با چه‌دلیلی‌باینان‌پاسخ میدهید وعقیدهٔ آنهاراباطل میدانید ؟

جواب

میگوئیم:این‌عقائدهمه‌فاسداست. ماپیشتردرردآن توضیحات‌لازم‌رادادیم که‌این بزرگواران که اینان آنهارا«مهدی موعود» میدانندومیگویند هنوززنده‌هستند، همه رحلت‌نموده‌اند،و گفتیم که‌امامان‌دوازده‌تن‌میباشندواثبات کردیم که مهدی پسر امام

(۱) اخیراً کتابی‌بنام «عبدالله‌بن‌سبا» تألیف سیدمرتضی عسکری‌ازعلمای کاظمین‌عراق منتشرشده، که مؤلف‌ضمن‌بررسی وتحقیقات‌خود ثابت‌کرده‌است که عبدالله‌بن‌سبا ، اصلاًوجود خارجی‌نداشته وپنداری بیش نبوده است ! .

وی‌میگوید : داستان‌عبدالله‌بن‌سبا ساختگی‌است . دشمنان‌شیعه‌اورا یکنفر یهودی میدانند که‌اسلام‌آورد ، وبعددرشهرها وکشورها دست‌به‌تبلیغات بنفع‌شیعه وشخص‌امیرمؤمنان ، وعلیه خلافت‌عثمان وسایرخلفازد ؛ وازاینرو نویسندگان متعصب اهل‌سنت درکتب‌خود ، ابن‌سبا راموجد مذهب شیعه دانسته‌اند !

ومیگوید : مأخذداستان عبدالله‌سبأ وفعالیتهای‌او بنفع‌شیعه ، تاریخ‌طبری‌است . طبری هم‌ازسیف‌بن عمرنقل کرده که بگفته دانشمندان اهل‌تسنّن‌وی‌مردی‌دروغگوومتهم‌وجاعل‌حدیث بوده ، وروایاتش‌رامردودوازدرجهٔ‌اعتبارساقط‌میدانند !!

حسن عسکری (ع)است عنقریب نیزروایاتی در صحت ولادت‌واثبات معجزات آن حضرت که دلیل برامامت‌اوست ذکرمی کنیم (یعنی : در کتاب غیبت) .

کسی که عقیده دارد امیرالمؤمنین علیه السلام هنوززنده است برخلاف‌قانون‌عقل رفتار کرده . چه‌یقین بشهادت حضرت‌امیرومرك آنسروز ، ازقتل هر کس‌و مرك هر آدمی ، آشکارترو مشهورتراست .

شك دراین مورد منجر بشك درمرگ‌پیغمبروتمام اصحاب آنحضرت‌خواهد گشت .علاوه‌براین‌وصیّت پیغمبر بآنحضرت که فرمود : تو کشته میشوی‌ومحاسنت از خون‌سرت رنگین‌خواهدشد ، هم‌این‌عقیده‌را فاسدمیگرداند.این‌مطلب‌مشهورتر از آن‌است که محتاج‌باشدخبری‌برای اثبات آن نقل شود .

و اما وفات محمدبن حنفیه را و بطلان عقیدهٔ کسانیکه معتقد بامامت وی می‌باشند ، پیشتر توضیح‌دادیم‌ومخصوصاً‌وقتی‌ما ثابت کردیم که «مهدی» ازنسل‌امام حسین علیه السلام است ، اعتقادبامامت محمدبن‌حنفیه نیزباطل خواهد بود .

واما ناووسیه که دربارهٔ امامت امام جعفر صادق علیه السلام توقف نمودند . فساد اعتقاد آنهارا نیز بدلیل اینکه یقین بمرك آنحضرت وشهرت آن وصحت امـامت فرزندش موسی‌بن جعفرداریم ، ونظر بآنچه‌ثابت کردیم که ائمه‌دوازده‌تن‌میباشند باطل نمودیم. مخصوصاً آنچه درخصوص‌وصیت آنحضرت بکسانیکه‌وصی خودنموده بودوچگونگی آن که مسطور گشت ، بیشتراین منظوررا تأییدمینماید .

واما واقفیه که درامامت امام‌موسی کاظم علیه السلام توقف نمودند و گفتند:مهدی موعود اوست ، آراء وعقائد آنهارانیز بوسیلهٔدلیلهائی که‌بیان داشتیم و گفتیم که آنحضرت مرده‌ووفات او مشهوروامام بعد ازوی فرزندش علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام است ؛ فاسد گردانیدیم ؛ وبرای اهل انصاف کافی است .

واما عقیده کسانیکه معتقد بامامت‌سیّدمحمد (پسر امام‌علی‌النقی) بوده‌اندو میگفتند : او زنده است ونمرده ، بادلیلی که امامت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام رااثبات میکند ؛ مردود خواهد گشت. بعلاوه سید محمددرزمان حیات‌پدرش

بطور آشکار مانند پدرو جدّش وفات یافت . مخالف آن ، درحقیقت مخالف امور بدیهی است .

واما آنها که قـائلند امام‌حسن عسکری(ع) نمرده‌و زنده‌وباقی است ومهدی اوست‌عقیدهٔ آنان‌نیز باطل میباشد .چه ماثابت کردیم که‌مایقین بوفات آنحضرت داریم ، چنانکه یقین بوفات پدران آنسروردایم وفرقی بین این‌دویقین نیست ، وردّمنکرین هردو نیزیکیست.ازاین گذشته‌این‌فرقه‌ها فعلاًمنقرض گشته‌وعقائدشان پوسیده شده است ، اگرعقیدهٔ آنها حق بودنمیباید منقرض گردند !

مؤلف : شیخ طوسی‌درردّعقیدهٔ هریك ازفرقه‌های مزبور روایـات بسیاری ذکر نموده‌وما نیز آن‌اخبارو روایات دیگری‌را در مجلدات پیش‌ازاین در باب‌های مناسب‌نقل کردیم . سپس شیخ میفرماید :

واما کسیکه میگوید : امام حسن عسکری (ع) بعد از وفات زنده شده و زندگی‌را ازسرمیگیرد وعقیده داردقائم اوست‌واین‌روایت امام جعفرصادق عليه السلام را که فرموده : «باین‌جهت‌مهدی‌را قائم‌میگویند که‌بعداز مردن‌قیام خواهد کرد » دستاویزقرارداده‌اند جواب‌اوهمان است که گفتیم : امام‌حسن‌عسکری‌وفات یافته و ادعای آنها باینکه‌وی بعدازمرك زنده‌میشودمحتاج‌بدلیل‌است(ودلیل‌هم‌ندارند)اگر چنین ادعائی برای آنهاجایز باشدفرقهٔواقفیه هم‌میتوانند بگویند : امام‌جعفرصادق عليه السلام بعدازوفات زنده میشود.بعلاوه این‌عقیده‌مستلزم‌اینست که‌بعدازرحلت‌امام‌حسن عسکری عليه السلام تاهنگام زنده‌شدن مجدّد وی ، زمان ازوجودامام خالی بماند . در صورتیکه‌بادلیل‌عقلی‌این عقیده‌راردّ کردیم . ونیزاخبار گذشته که میگفت : اگر زمین یکساعت ازوجود امام خالی بماند ، بااهلش فرو میرود ، دلیل برفساداین عقیده است .

همچنین اینکه‌امیرالمؤمنین فرموده‌است:«خدایا توزمین رابی‌حجّت نمی‌گذاری : یاحجّت‌آشکارومشهور ، ویاحجّت خائف و پنهان » هم‌دلیل بررد عقیدهٔ آنهاواثبات مدعای‌ماست .

بعلاوه درروایت امام جعفر صادق عليه السلام که میفرماید : باین جهت او را قائم گویند که بعد ازمردن قیام خواهد کرد ؛ برفرض که روایت صحیحی باشد ، احتمال دارد کنایه ازاین باشد که : بعدازآنکه اغلب اورافراموش کنند وناپدید گردد و شناخته نشود ، قیام خواهد کرد . چنانکه اینگونه استعمالات درلغت جایز است علاوه براین آنچه ما اثبات کردیم که ائمه دوازده تن میباشند خودموجب ابطال این مقال است زیرا که امام حسن عسکری عليه السلام یازدهمی است. ازاین هم گذشته پیروان این عقیده نیز بحمدالله منقرض گشته اند درصورتیکه اگر برحق بودند نمیباید منقرض شوند .

واما کسیکه عقیده دارد بعدازمرك امام حسن عسکری تازنده شدن مجدد وی (بعقیدهٔ او) زمان فترت بود وازوجودامام خالی ؛ نیزعقیده‌اش فاسد میباشد زیرا پیشتر با دلیل عقلی ونقلی مدلّل داشتیم که زمان درهیچ حالی نمیتواند از وجودامام خالی بماند. استنادآنها بفترت‌های میان پیغمبران نیز باطل است زیرا فترت عبارت است ازخالی بودن زمان ازپیغمبر. ما نبوت را درهر حال واجب نمیدانیم بعلاوه فترت هیچگونه دلالتی ندارد که زمان میتواند ازوجودامام خالی بماند. ازاین گذشته الحمدلله پیروان این عقیده نیز فعلامنقرض شده واین گفته اعتبار خود راازدست داده است .

و اما آنها که قائل بامامت جعفر کذاب بعد ازبرادرش امام حسن عسکری عليه السلام هستند ، دررد آنها چنانکه پیشتر اثبات نمودیم هم میگوئیم : واجب است که امام معصوم وازخطامصون باشد وهم واجب است که اعلم امت باحکام دین باشد . درحالی که همهٔ مسلمین اتفاق دارند، که جعفر معصوم نبود بعلاوه اعمال منافی عصمت وی بیش ازاین است که احصاء شود وماهم کتاب را بانقل آن طولانی نمینمائیم. اگر بعدها لازم شد ممکن است قسمتی را ذکر کنیم (یعنی در کتاب غیبت)

ونیز همه اتفاق دارند که وی ازعلم محروم بوده. بنا براین امامت اوچطور ثابت میگردد ؟ بعلاوه معتقدین این آراء نیز بحمدالله دیگر منقرض گشته اند .

و اما کسانیکه میگویند : امام حسن عسکری عليه السلام فرزندی نداشته است ،

گفتۀ آنها نیز بعداز اثبات انحصار امامت درائمه‌دوازده گانه ،مردوداست. کسانی که میگویند : مطلب برما مشتبه گشته و نمیدانیم امام‌حسن‌عسکری فرزندی داشته یانه واکتفابامامت خود آنحضرت نموده‌اند تا فرزندی برای‌اوثابت گردد ،

نیز بعدازاثبات‌امامت فرزند امام‌حسن‌عسکری عليه السلام واینکه‌ائمه‌دوازده‌تن‌میباشند مردود خواهد بود . بنابر این نمیتوان توقف نمود بلکه واجب‌است یقین بامامت فرزندآن حضرت پیدا کرد . علاوه برابن چنانکه گفتیم هیچ امامی نمی‌میرد جز اینکه فرزند جانشین‌او متولد گردد واورا ببیند وهم گفتیم که ازنظر عقل وشرع زمان نمیتواند ازوجود امام خالی بماند .

روایتی که اینان‌نقل کرده‌اند که : «چنگ زنید بامام‌اول تازمانی که‌امامت امام دیگر ثابت گردد » وبآن استناد جسته‌اند ، خبر واحد است که دراینگونه موارد کسی بآن استناد نمی‌جوید وبرفرض صحت آن «سعدبن عبدالله اشعری»آن راتأویل نموده‌است .

باین تقریب که : چنگ زنید بامام اول تاگاهی که امام‌بعد ظاهر گردد . واین خود دلیل براثبات وجود جانشین امام‌حسن عسکری است (که این‌جماعت آن حضرت راآخرین امام میدانند) زیرا این‌معنی مقتضی تمسك بامام‌اول است‌و دیگراز احوال امام‌آخری اگر بواسطۀ تقیه‌پنهان وغائب باشد ، گفتگوئی‌نمیکند تازمانی که خداوند بوی اجازۀ ظهور دهد . واو راآشکار گردانیده مشهور عالم نماید . گذشته ازاین پیروان این عقیده‌نیز الحمدلله منقرض گشته‌اند .

واما کسانی که امام‌حسن عسکری‌را امام میدانندومیگویند : دوران‌امامت مانند‌دوران نبوت بسر آمده ، چنانکه گفتیم عقیده اینان نیز بدلیل اینکه ازنظر عقل وشرع زمان نمی‌تواند از وجود امام خالی بماند ، واز اینکه گفتیم امامان دوازده‌تن میباشند ، باطل‌است . عنقریب ولادت امام بعدازآن حضرت : قائم‌آل محمدرا شرح‌خواهیم داد (یعنی در کتاب‌غیبت) بنابراین عقیده‌آنها از هرلحاظ از درجۀ اعتبار ساقط‌است. بعلاوه‌این جماعت‌نیز فعلا منقرض شده‌اند وما سابقاً فساد

عقیدهٔ کسانی که جعفر کذاب را امام‌میدانند نیز بیان کردیم .

واما فرقهٔ فحطیه که‌اعتقاد بامامت عبدالله پسر امام‌جعفر صادق ﷺ داشتند چون عبدالله وفات‌یافت وپسری نداشت که‌جانشین‌وی‌باشدورجوع باعتقاد بامامت حضرت موسی‌بن‌جعفر نمودند ، عقیدهٔ‌اینان‌رانیز باچنددلیل رد کردیم . بعلاوه‌در این خصوص میان علمای شیعه اختلافی نیست که بعداز امام حسین وامام حسن منصب‌امامت‌دردو برادرجمع نمیشود ، ودراین مورد اخبار بسیاری ذکر کردیم .

از این گذشته‌عبدالله معصوم نبوده،درصورتی که پیشتر توضیح‌دادیم که یکی ازشرائط امامت عصمت‌است . ولی‌افعالی‌ازاو سرزد که منافی‌بامقام عصمت‌بود .

روایت شده که چون جعفر «کذاب» متولد شد ، مردم‌بمبارك‌باد امام علی النقی‌پدرش آمدند ولی‌اثر شادمانی درچهرهٔ حضرت ندیدند . چون جهت پرسیدند فرمود : **کاراو ساده‌نیست!عنقریب مردم بسیاری راگمراه میکند !** روایات بسیاری دربارهٔ کارها و گفته‌های زشت جعفر کذّاب دردست است که ما کتاب خود راپاك‌تر ازاین می‌دانیم که آنرا نقل کنیم .

واما آن عده که معتقدندامام‌زمان‌راپسری است وامامان سیزده‌تن می‌باشند عقیده‌شان بهمان دلیل که ثابت نمودیم ائمه دوازده‌تن می‌باشند ، مردود است . این‌عقیده‌را بایدبدور انداخت . بخصوص که این آراء وعقائد الحمدلله همه منقرض گشته‌اند وامروز کسی پیدا نمیشود که این‌سخنان را برزبان‌براندیا به‌یکی ازآنها معتقدباشد ، وهمین انقراض‌آنها خود دلیل بربطلان عقائدآنان است . **پایان گفتار شیخ‌قدس‌الله روحه درکتاب «غیبت»** (۱) .

(۱) گفتارشیخ بزرگوار دراینجاخاتمه‌میابد . چندقسمت مختصرآنرا که جنبه علمی بیشتری‌داشت ، درآنجا که‌سه‌نقطه(...) نهاده‌ایم ، برای‌سهولت‌امر ، حذف‌کردیم ، سخنان شیخ درکتاب «غیبت» و «تلخیص‌الشافی» درزمینهٔ اثبات وجود امام زمان حجةبن الحسن العسکری ، وغیبت وطول‌عمرآن حضرت ، وپاسخ اشکالات مخالفین‌شیعه‌ازتمام‌فرقه‌هائی که آنروزوجود داشته‌اند یامنقرض شده‌بودند ، مانند ،کیسانیه ، فطحیه ، ناووسیه ،ومتعصبین

توضیح علامهٔ مجلسی

مؤلف: بعضی از تحقیقاتی که شیخ الطائفه در کتاب غیبت در این باره نموده محتاج به تفصیل و توضیح است، ولی کتاب ما جای آنرا ندارد. ما از این جهت سخنان شیخ (ره) را نقل کردیم که دارای ابحاثی مشتمل بر اصول عقائد بود. این بحثها از نظر عقلی باید در کتب کلامی تحقیق شود. آنچه با کتاب ما مناسبت دارد که ذکر اخبار وجود اقدس امام زمان علیه السلام باشد، بقدر کافی نقل کرده‌ایم. بطوریکه جای تردیدی برای اهل انصاف و عناد باقی نمی ماند...

بنظر ما خوبست که پاسخ مخالفین را بدینگونه بدهیم که: لطف درصورتی

-اهل تسنن، بعد از هزار سال، هنوز اهمیت خود را حفظ کرده و مورد استفادهٔ طالبین است.

با اینکه سبک استدلال شیخ یادگار ده قرن پیش است، وروی سخن با مردمی دیگر، غیر از مردم عصر ما و مسلکهای کنونی، و دشمنان فعلی امام زمان و گمراهان قرن بیستم، یا دین سازان، و یا دیبیگانه و عمال استعمار میباشد، و با اینکه مطابق گفتهٔ شیخ در صفحه ۲۶۲ همین کتاب موقع نوشتن کتاب غیبت (سال ۴۴۷) ۱۹۳ سال از سن امام زمان (ع) میگذشته، مع الوصف می بینید، تمام اشکالات امروز وطرز فکر مخالفین شیعه با منحرفین آنروز چندان فرقی ندارد، بلکه یکی است ومکرراتی بیش نیست. احاطه شیخ بمبانی کلامی وعقائد ومذاهب وملل ونحل، وقدرت نویسندگی وی بخوبی ازاین سخنان هویداست. شما خوانندگان باخواندن مطالب شیخ دراین باب تصدیق خواهید کرد که اشکالات افراد متعصبی مانند: ابن حجر مکی، ویافرومایگانی همچون سران حزب بهائی واحمد کسروی متاع جدیدی ببازار نیاورده اند. اشکالات آنها حربه های زنگ زده‌ایست که قرنها پیش ازآنها، متعصبین وفرومایگان دیگر یا گمراهان بیابان اجتماع که در هرزمانی وجود دارند این اشکالات واعتراضات را دربارهٔ مهدی موعود جهان وقائم آل محمد بعلمای شیعه نموده، وازهمان زمانها نیز پنبه آنها زده شده و پاسخهای قانع کننده دریافته اند.

شرط تکلیف است که مشتمل بر مفسده‌ای نباشد. چه میدانیم که خداوند متعال اگر علامت مشیّت‌خود را درمقام ارتکاب گناه‌بر گناهکاران آشکارسازد. مثلاصورت آنها سیاه گردد، واینکار برای نزدیك‌شدن آنها بطاعت ودوری از معصیت بهتر باشد، چون سیاه گردانیدن روی گناهکاران مشتمل بر بسیاری‌ازمفاسداست، خداوند هم اینکاررا نمیکند.

دربارهٔ امام‌زمان علیه السلام هم‌میگوئیم: ممکن است‌آشکار بودن حضرت برای عقیده‌مندان مشتمل برمفسده عظیم باشد، بطوریکه موجب‌استیصال واحتیاج آنها شود. وناگفته معلوم است که ظاهر بودن‌امام بااین‌حالت برای معتقدین‌بحضرتش لطف‌نیست. اگر گفتار شیخ‌بزرگوار راکه فرمود: «تکلیف بافقدان لطف مانند تکلیف بدون‌وسیله‌واسباب‌است» ازوی‌بپذیریم، درصورتی‌مناسبت‌خواهد داشت که لطف‌باشد ومفاسدی که مانع‌ازلطف‌بودن‌آنست ازمیان‌برداشته شود.

جملهٔ کلام اینکه بعدازثبوت حسن‌و قبح‌عقلی، وحکم عقل‌بوجوب لطف‌بر خداوند احدیت، واینکه وجودامام‌باتفاق تمام‌عقلاء‌لطف‌است. ومصلحت دروجود رئیس جامعه که مردم رابصلاح میخواندوازفساد بازمیداردو اینکه وجودامام‌مفید بحال بندگان وموجب نزدیکی آنها به اطاعت پروردگاراست.

واینکه امام بایدمعصوم باشدو عصمت هم جزاز جانب‌خداوند دانسته‌نمیشود واینکه اجماع داریم که غیر از صاحب‌الزمان معصومی نیست، وجود شخص امام ثابت خواهد شد.

اما غیبت آنحضرت ازنظر مخالفین ظاهرآمر بوط به تقصیر خودآنهاست واز نظردوستان‌وعقیده‌مندانش، ممکن است‌بعضی‌مقصرو بعضی بااینکه مقصر نیستند ازقسمتی ازفوائد که مترتب برظهورآنحضرت است‌محروم‌باشند. چه ممکن‌است مفسده‌ای‌ازجانب مخالفین برای آنان‌پدید آید، یابعلت صلاح خودآنهادرغیبت امام که درحال پنهان‌بودن آنحضرت وپدیدآمدن شبهه‌ای‌ومشقت سخت‌بوی‌ایمان آورند، ممنوع‌باشند تاثواب‌بیشتری برند.

ازاین گذشته فوائد دسترسی بامام منحصر بظهورآنحضرت نیست ، که حتماً بایداورا بشناسند ، چه‌ممکن است الطاف‌بسیاری از ناحیهٔ مقدسه جنابش‌بشیعیان برسد وآنهاهم اورانشناسند ، چنانکه خواهیم گفت : بودن‌آنحضرت درحال‌غیبت مانندآفتاب پنهان‌گشته در میان ابرهاست .

بعلاوه غیبتهای پیغمبران دلیل روشنی است که دراینگونه غیبتها مصلحتی نهفته است . وگرنه خداوندنمیگذاشت هیچیك ازآنان ازنظرخلق غائب شوند . ایرادهائی که ممکن‌است برآنچه‌نقل کردیم‌وارد سازندو پاسخهای آنهارا بکتب استدلالی که دراین زمینه‌نوشته شده‌است محول میکنیم ،



باب هیجدهم

آنچه از سنن پیغمبران در وجود مبارك امام زمان است

و تطبیق غیبتهای آنها با غیبت آنحضرت

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین بسند خود از زید شحام روایت نمودم که حضرت امام جعفر صادق فرمود: صالح پیغمبر مدتی از نظر قومش غائب شد.

وی در روز غیبت مردی کامل و دارای شکمی هموار و اندامی زیبا و محاسنی انبوه و گونه‌های کم گوشت، میانه بالا و متوسط القامه بود ولی چون بسوی قوم باز گشت تغییر کرده بود و اورا نشناختند در موقع باز گشت وی قوم سه دسته گشتند: یکدسته منکر وی شدند، و دسته‌ای بشك افتادند، و دسته دیگر یقین داشتند که او همان صالح پیغمبر است.

صالح چون بجانب قوم باز گشت نخست بدسته‌ای که دربارهٔ وی شك داشتند برخورد نمود و فرمود: من صالح هستم. ولی قوم اورا تکذیب نمودند و بوی دشنام دادند و آزار رسانیدند، و گفتند: ما از تو بخدا پناه میبریم! صالح پیغمبر شکل تو نبود!.

سپس بنزد دستهٔ منکرین آمد. آنها نیز سخن اورا نشنیدند و سخت از وی دوری گزیدند! آنگاه از پهلوی دستهٔ سوم که اهل یقین بودند گذشت و بآنها گفت: من صالح هستم. آنها گفتند: اگر راست میگوئی خبری بما ده که بدان وسیله در باره‌ات شك نکنیم و بدانیم تو صالح هستی، چه ما تردید نداریم که خالق متعال قادر است انسان را در هر صورتی که میخواهد تغییر دهد! گفت: من همان صالح هستم که ناقه را برای شما آوردم.

گفتند: راست گفتی منظور ما نیز پرسش از همین مطلب بود، ولی بگو

بدانیم ناقه‌چه علائمی داشت ؟ صالح فرمود : علامت ناقه این بود که یکروز برای خوردن آب بآبشخور میرفت وروز دیگر آنرا برای شتران دیگر میگذاشت . گفتند : راست گفتی ما بخدا و آنچه تو ازنزد او آوردی ایمان آوردیم .دراینجا خداوندفرمود : صالح پیغمبر فرستاده‌ای از جانب خدای خوداست. اهل‌یقین هم گفتند: ماهم به‌آنچه‌صالح بخاطر آن‌فرستاده شده ، ایمان آوردیم‌ولی‌دستهٔ‌متکبرین که‌اهل شك بودند ودستهٔ‌منکرین بآنها گفتند :ما بآنکس که شمابوی‌ایمان آوردید کافر گشتیم .

زیدشحّام : راوی خبر میگوید : ازحضرت صادق علیه السلام پرسیدم : آیا آنروز درمیان‌قوم‌صالح‌عالمی بود؟فرمود :خداعادل‌تر ازاینست که‌زمین‌رابدون‌وجودعالمی که مردم‌راراهنمائی کند ، رها نماید . قوم بعدازبیرون رفتن‌صالح ، هفت روز در حال فترت بسر بردندودرآنمدت‌پیشوائی نمیشناختند ،جزهمان‌اندازه‌احکام دین خدارا که‌دردست داشتند . چون صالح بسوی‌آنها بازگشت بدوروی گرد آمدند.

این‌رابدانیدکه مثل‌علی‌علیه‌السلام‌وقائم‌آل محمد ؛ مانند صالح‌پیغمبر است!

نیز درکمال الدین است که عبدالله‌بن سنان گفت : ازحضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : درقائم علامتی ازموسی‌بن عمران وجود دارد . عرضکردم : آن علامت چیست ؟

فرمود : پنهان بودن ولادت‌وغیبت اوازقومش . پرسیدم : موسی چندمدت ازکسان وقوم خود غائب گردید ؟ فرمود : بیست وهشت سال !

نیزدرکمال‌الدین‌است که ابوبصیر گفت :شنیدم‌حضرت امام‌محمدباقر علیه السلام میفرمود : درصاحب‌این امرچهارسنت‌از پیغمبران‌است : یك‌سنت‌ازموسی‌بن‌عمران ویك‌سنت ازعیسی ویك‌سنت ازیوسف‌ویك‌سنت ازمحمد صلوات‌الله علیهم سنتی که از موسی‌داردترس‌وانتظار است(۱)سنت‌یوسف‌زندان‌وسنت‌عیسی‌اینست که‌خواهند گفت

---

(۱) اشاره بآیه‌شریفهٔ فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ است ، که‌موسی‌با ترس ازمیان‌قوم‌بیرون رفت وسالها انتظار میکشید ،تاخدا اراده کند واورا برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان ، بازگرداند .

اومرده‌است بااین که نمرده است واماسنتی که ازمحمد (ص) دارد ، **شمشیر است** درغیبت‌شیخ‌ازمحمدحمیری‌ازپدرش‌مانندآن‌راروایت کرده . ونیزدر کتاب «امامت» و«تبصره» تألیف علی‌بن بابویه از عبدالله‌بن جعفر حمیری مانندآن نقل‌شده .

ونیز در کمال‌الدین ازسعیدبن جبیر روایت میکند که گفت شنیدم حضرت امام زین‌العابدین علیه‌السلام میفرمود: درقائم‌ماچندسنت‌ازسنن پیغمبران‌است؛ یك سنت‌از آدم‌ویك سنت ازنوح‌ویك سنت ازابراهیم ویك‌سنت‌ازموسی ،ویك‌سنت‌ازعیسی‌ویك سنت‌ازایوب‌ویك سنت‌از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اما سنتی که از آدم ونوح دارد : طول عمر است،ازابراهیم پنهان‌بودن ولادتش‌ودوری گزیدن‌وی‌ازمردم‌است.از موسی ترس وغیبت ازمردم . ازعیسی اختلافی که مردم دربارهٔ اودارند . وازایوب فرج بعداز شدت . از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله **قیام باشمشیر است !.**

نیز درآن کتاب از سعیدبن جبیر نقل شده که آن حضرت فرمود : درقائم علامتی‌از نوح‌است وآن‌طول عمراوست . هم در کتاب مزبوراز حمزة‌بن حمران مانندآنرا روایت کرده است .

همچنین در کمال الدین از محمدبن مسلم روایت نموده که گفت : خدمت امام محمد باقر علیه‌السلام رسیدم تادرباره قائم‌آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ازآن حضرت پرسشی کنم . پیش ازآنکه من‌سؤال بنمایم‌فرمود : ای محمدبن مسلم ! درقائم‌آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پنج‌شباهت‌ازپیغمبران است : شباهت یونس‌بن متی ویوسف‌بن یعقوب وموسی وعیسی ومحمد صلوات‌الله علیهم .

شباهتی که به یونس دارد ، غیبت اوست که بعداز پیری بصورت جوانی بسوی قومش بازگشت .

شباهت‌اوبه‌یوسف : غیبت وپنهانی اوازخواص‌خودوعموم‌مردم‌وبرادرانش‌و اشکالی بود که کار وی برای پدرش یعقوب پدیدآورده بود بااینکه مسافت بین او وپدر وکسان وعلاقمندانش نزدیك بود !

شباهتی که از موسی دارد ، ترس ممتد وی از مـردم وغیبت طولانی و

مخفی‌بودن ماجرای ولایتش ، وپنهان گشتن پیروان او بواسطهٔ آزار وخواری که بعد از وی بآنها رسید (۱) تا گاهی که خداوند عزوجل فرمان ظهور اورا صادر کردوبر دشمنانش پیروزو مؤید داشت .

شباهت وی بعیسی : اختلافی است که مردم دربارهٔ او دارند . زیـرا جماعتی گفتند : او متولد نشده . وعده‌ای گفتند : او مرده‌است ، وگروهی گفتند اورا کشتند وبدار زدند . (۲)

واما شباهتی که به‌جدش‌محمدمصطفی صلی الله علیه وآله دارد: **قیام بشمشیر و کشتن دشمنان خدا ورسول وجباران وگردنکشان وپیروزی وی بوسیلهٔ شمشیرو رعبی‌است که دردلها پدید میاورد** ، ازجمله علامات‌قیام او : خروج سفیانی ازجانب شام وشخص یمنی ازیمن وصدائی‌آسمانی درماه مبارك رمضان ، وندا کننده‌ای است که اورابنام ونام پدرش ، صدا میزند .

ونیز درکمال‌الدین از ابوبصیر نقلکرده که گفت : از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم میفرمود : در صاحب‌الامر سنتی‌از موسی(علیه السلام)وسنتی از عیسی و سنتی‌از یوسف وسنتی ازمحمد صلی الله علیه وآله است . سنتی که ازموسی علیه السلام دارد اینست که پیوسته هراسان ومنتظراست . سنتی که ازعیسی دارد اینست که‌آنچه درباره عیسی گفته شد دربارهٔاو نیز گفته میشود . سنتی که از یوسف دارد زندان وحفظ خود

---

(۱) میدانیم که شیعیان ومعتقدین بوجوداقدس‌امام زمان‌تاقبل‌از ظهورصفویه ، درتقیه میزیستند ، وتحت‌فشار حکومتهای سنی‌وخلفای جورقرارداشتند . مخصوصاً بموازات ولادت وغیبت‌امام‌زمان‌درسال‌های ۲۵۵-۲۶۰ هجری ، که‌مصادف‌بارحلت‌امام‌حسن‌عسکری بوداین محدودیت وسختگیری‌ها بیشتراحساس‌شد . واحتیاط وخودنگاهداری‌آنها ، افزایش‌یافته‌بود

(۲) قرآن‌مجیداین سه‌عقیده‌را ردکرده‌است درسورهٔ‌مریم‌ازآیهٔ۱۶ تاآیهٔ۳۷داستان ولادت‌عیسی به‌تفصیل‌ذکرشده‌است‌ودرسورهٔ‌نساءآیه۱۵۶میفرماید : **وَمٰا قَتَلُوهُ وَمٰا صَلَبُوهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ** تا**وَمٰا قَتَلُوهُ يَقِيناً بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ** یعنی اورانکشتندودارنزدند، بلکه مطلب بر آنهامشتبه‌گشت ، ویقین‌است که اورانکشتند ، بلکه خدااورا بسوی‌خودبالابرد .

از مردم است ، **وامامن محمد فالقیام بسیرته وتبیین آثاره ثم یضع سیفه علی عاتقه ثمانیة اشهر ولایزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله** . سنتی که ازمحمد (ص) دارد ، قیام بسیرت وی و بیان آثار اوست. آنگاه شمشیرش را برداشته وتاهشت ماه چندان ازدشمنان خدارا بقتل میرساند که خدا خشنود گردد . عرضکردم: ازکجا میداند که خدا خشنود شده است ؟ فرمود : رحمتی دردل وی پدید میآورد که بر آنها ترحم کند (۱) .

---

(۱) بطوریکه دراین باب ازنظرخوانندگان میگذرد، چندروایت باین مضمون ازحضرت امام محمدباقر وامام جعفرصادق علیهما السلام رسیده ، که درآن شباهت امام زمان (ع) را بچندتن ازپیغمبران توضیح داده اند .

میرزاحسینعلی مازندرانی که خودرا (بهاء الله) نامیده وبهمین جهت نیز پیروانش معروف به (بهائی) شده اند ، درکتاب «ایقان» صفحه ۲۱۱ تنها این روایت را که تاحدی مجمل است ، آنهم باتغییراتی آورده ! وازآن سوء استفاده نموده است .

اینك عین گفته او وروایت مزبور راهمانگونه که نقل کرده است میآوریم. میرزا بهاء مینویسد: «فی البحار انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبیّ موسی وعیسی ویوسف ومحمّد . اما العلامة من موسی الخوف والانتظار وامّا العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه والعلامة من یوسف السجن والتقیة ، **والعلامة من محمّد فیظهر بآثار مثل قرآن !** باابن حدیث باین محکمی که جمیع امورات (!) رامطابق آنچه واقع شده ذکرفرموده اند معذلك احدی متنبه نشده وگمان ندارم که بعد هم متنبه شوند » !!

اولاً ـ لفظ امورات ، غلط است ، جمع امر ، امور است والف وتازیادی است !

ثانیاً ـ دراینگونه روایات بجای «فی قائمنا» فی القائم منا ، یا (فی القائم من آل محمد) یا (فی صاحب الامر) (یافی صاحب هذاالامر) آمده است !

ثالثاً ـ بجای علامة و علامات که میرزا بهاء نقلکرده ، شباهت ، وسنن وسنت ، آمده است بدینگونه **سُنَنٌ مِنْ اَرْبَعِ اَنْبِیاءَ یا شُبَهاً مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الرُّسُلِ .**

رابعاً ـ جمله آخرحدیث رابکلی تغییرداده ، وجمله (یظهر بآثار مثل قرآن) بجای آن

نیز در کمال‌الدین‌ازضریس کناسی‌روایت نموده که گفت : شنیدم‌آنحضرت میفرمود : صاحب الامر سنتی از یوسف دارد ، وی فرزند کنیزی سیاه است . خداوندکاراورا در یکشب اصلاح گرداند . درغیبت‌نعمانی نیز مانند این‌روایت را آورده است .

گذارده‌است ! درصورتیکه چنین چیزی اصلا دربحار نیست ! وددرتمام این روایات علامت وشباهت قائم‌را بجدش‌پیغمبر، قیام بشمشیر وپیروی‌ازدین‌اسلام وطریقهٔ‌آنحضرت دانسته‌است . مخصوصاً مادرترجمهٔ این روایات ، شباهت صاحب الامررا، بجدّش رسول‌اکرم‌روشن نوشتیم وچند جاعبارت عربی آنراآوردیم ، تاخوانندگان ازمیرزابهاء که‌هم‌جانشین‌امام زمان‌است، وهم‌پیغمبروهم‌خداست! بپرسنددرکجای‌بحارمجلسی‌یاهیچ کتاب دیگری‌است که(یَظْهَرُ بآثارٍمِثْلَ قُرْآنٍ) یعنی‌قائم‌آثاری مثل‌قرآن‌میاورد ؟ تاآنراتطبیق به‌مهملات وکلمات بی‌معنی وخنده‌آورباب کنند، کلماتی که‌شمه‌ای ازآن‌درمقدمه کتاب ازلحاظ‌خوانندگان گذشت!! دروغ‌ازاین بزرگ‌تر،ودزدی ازاین‌رسواتر ، سراغ دارید ؟ !

در باب ۳۲ ـ سیرت آنحضرت ـ نیز ابوبصیر روایتی بهمین مضمون ازحضرت باقر علیه‌السلام نقل میکند ودرآخر میگوید :«قُلْتُ وَمَاشِبْهُ مُحَمَّدٍ (ص) قال : اذاقامَ سارَبسیرَةِ رَسُولِ‌اللّهِ (ص) الاانَهُ یُبینُ‌آثارَ مُحَمَّدٍ وَیَضَعُ السَّیْفَ ثَمانِیَةَ اَشْهُرٍ ...»

یعنی : پرسیدم شباهت قائم به‌پیغمبرچیست ؟ فرمود : وقتی‌قیام‌کند (مردم‌را) بروش رسول‌خداراه میبرد . آگاه باش‌که : که قائم‌آثار (دین) محمد راآشکارمیگرداند ، و شمشیر برداشته تا هشت‌ماه دشمنان‌خدارا بقتل‌میرساند .

بعلاوه،بااینکه شباهت‌نوح وأیوب وموسی وابراهیم، هم‌درروایات‌بوده‌است ، چرافقط شباهت بیوسف‌راذکر کرده‌است؟ بدیهی است که‌منظوراززندان‌دوری‌ازپدر وبرادران ومردم است که همان غیبت باشد ، چنانکه دراول‌باب یازدهم حضرت‌صادق (ع) ودرهمین‌صفحه‌امام محمد باقر میفرماید : شباهت قائم به‌یوسف حیرانی وغیبت وی‌میباشد !

خوانندهٔ‌محترم یك‌باردیگرروایت‌میرزابهاء راباآنچه‌دراین باب‌نقل‌شده ، وتوضیحاتی که‌مادراین پاورقی‌داده‌ایم ، بادقت وکمال‌انصاف وبی طرفی مقایسه‌کند : تاسیه روی‌شود هرکه دراوغش باشد !

مؤلف: «فرزند کنیزی سیاه» ظاهراً باروایات بسیاری که راجع بمادر آنحضرت رسیده مخالف‌است . ممکن‌است ؛ از کنیزسیاه مادریامربیهٔ مادرحضرت منظور باشد (۱) .

حدیث سُدَیر صیرفی

نیز در کمال‌الدین است که سدیرصیرفی گفت : من‌ومفضّل بن‌عمروابوبصیر وابان‌بن تغلب بحضور امام جعفر صادق ﷺ شرفیاب شدیم . دیدیم حضرت روی زمین‌نشسته وعبائی بی‌یقه پوشیده ، که‌آستینهایش کوتاه‌بود ، ودر آنحال‌مانندپدر فرزند مردهٔ جگرسوخته گریه میکرد و آثار حزن از رخسار مبارکش پیدابود بطوریکه رنگش‌تغییر کرده‌بودودرحالیکه کاسهٔ چشمش‌پراز اشك‌بود ، میفرمود:

ای آقای من ! غیبت‌توخواب را ازمن ربوده ولباس‌صبر برتنم‌تنگ نموده وآرامش‌جانم راسلب کرده!.

ای آقای من ! غیبت‌تومصائب مرابأندوه ابدی که‌یکی بعدازدیگری ازمارا میرباید ، وجمع‌مارا بهم‌میزند ، کشانده‌است . من‌باشك چشم‌وناله های سینه‌ام که ازمصائب وبلاهای گذشته دارم‌نمی‌نگرم ، جزاینکه درنظرم‌بزرگتر وبدتراز آنها مجسم میگردد .

سدیرمیگوید : ازاین‌امرعظیم وناله های‌جانگداز هوش‌ازسرما پریدودل‌ما ازجا کنده شدوپنداشتیم که مصیبت بزرگی برای حضرت روی داده‌است.من‌عرض کردم : ای‌فرزند بهترین مردم روی زمین ! خدادیدگان شمارا نگریاند . برای چه اینطور سیلاب اشك ازدیدگانت فرو میریزد ؟ وچه چیز باعث این مصیبت گشته‌است ؟.

حضرت‌آه سختی کشید که ازاثر آن شکم مبارکش برآمده وبشدت حالش

(۱) رجوع کنید بمقدمه کتاب دربحث ماراجع بمادر امامزمان علیه‌السلام .

تغییر کرد آنگاه فرمود : امروزصبح در کتاب جفر (١) مینگریستم . این کتاب مشتمل است برعلم مرگها و بلاها ومصائب ، وعلم گذشته وآینده تاروز قیامت که‌خداوند متعال بمحمد وامامان بعد ازاوارزانی داشته‌است . درآن کتاب‌دیدم که نوشته قائم‌ما متولد میگردد وغیبت مینماید . غیبت‌اوطولانی میشود وعمرش بطول میانجامد . درآن‌زمان اهل‌ایمان امتحان میشوند وبواسطهٔ طول‌غیبتش شك‌وتردید دردل آنها پدیدمیآید وبیشتر آنها ازدین‌خود برمیگردند ورشتهٔ‌اسلام را از گردن خودبیرون‌میآورند، بااینکه‌خداوندمیفرماید : «وَكُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»(٢)

(١) محدّث‌قمی (ره) در « سفینةالبحار » مینویسد :

شیخ‌بهائی درشرح‌اربعین‌فرموده :اخبار بسیاری رسیده،که پیغمبر اکرم (ص) دوکتاب باملاء امیر المؤمنین علیه‌السلام بنام «جفر» و «جامعه» باقی گذارده که آنچه تاروزقیامت پدید میآید درآنست .

شیخ‌کلینی درکافی‌روایات بسیاری ازحضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام نقلکرده که آن دوکتاب نزد حضرت امام زمان (ع) است . آن دوکتاب پیوسته درنزد ائمه بوده وهر امامی آنرا ازامام پیش از خود بارث میبرده . محقق مشهور میرسید شریف‌جرجانی (گرگانی) درکتاب « شرح مواقف » درمبحث «تعلق‌علم واحد بدو معلوم»گفته‌که : جفر وجامعه دو کتابی از علی کرّم الله وجهه بوده . حضرت درآن کتابها حوادثی را که تا انقراض‌جهان پدید میآید‌آورده‌است . آن‌دوکتاب نزدامامان اولاداوبوده ،آنرا میشناختند وبروفق‌آن حکم میکرده‌اند . درعهدنامه‌ای که‌حضرت رضا علیه السلام برای مأمون‌نوشته ازبودن‌این‌کتاب درنزداهلبیت نیزسخن بمیان‌آورده است» .

بایددانست‌که برخی‌از علمای متعصب‌اهل تسنن ، موضوع‌کتاب جفررادستاویزقرار داده وچنین‌پنداشته‌اند ،که شیعه قرآن راناقص‌میدانند ، وائمه بعضی‌از احکام‌دین را ازآن میگرفته‌اند ، درصورتیکه قرآن بنظرشیعه هیچ‌نقصی ندارد ، وکامل ومکمل‌است ، وکتاب جفر وجامعه‌مشتمل‌بریك‌سلسله دستورات‌خاص ،واسرار مخصوص باهلبیت (ع)بوده ، که‌هر امامی بروفق‌آن عمل میکرده است .

(٢) سورهٔ‌اسراء آیهٔ ١٤ .

یعنی: رشته عمل‌هر کس‌رابگردن خودش انداخته‌ایم.

ازمطالعه اینهارقت گرفتم واندوه بردلم مستولی گردید. عرضکردیم: یابن رسول الله! مارا نیزدر اطلاع قسمتی از آنچه در این باره میدانید سهیم نموده سرافرازفرمائید!.

فرمود: خداوند متعال سه‌چیزرا که درمورد پیغمبران عملی ساخت، در خصوص قائم مانیز عملی میسازد: ولادت اورامانند ولادت موسی وغیبتش‌راچون غیبت‌عیسی وطول‌عمرش‌رابسان‌طول‌عمر نوح مقدرفرموده،وسپس‌طول‌عمر بندۀصالح خدا، خضر پیغمبررا دلیل‌طول عمر آنحضرت قرار داده‌است.

عرضکردیم: یابن‌رسول‌الله! علل‌این‌معانی راکه‌فرمودی برای ماشرح بده فرمود:

ولادت حضرت موسی

ولادت موسی علیه السلام بدینگونه بود که چون‌فرعون دانست زوال ملکش‌بدست اوانجام میپذیرد، کاهنان رااحضار کرد وآنها بوی گفتند این مرد ازتیرۀ بنی‌اسرائیل‌خواهدبود؛ اوهم بمأمورین‌خود دستور داد که شکم‌زنان‌آبستن راشکافته واطفال آنها راسر ببرند. برای نیل باین منظور بیش‌از بیست هزار طفل‌را بقتل رساندند، ومع‌الوصف‌خداوندموسی راحفظ کردوآنها بوی‌دسترسی نیافتند.

بنی‌امیه وبنی‌عباس هم چون‌دانستند که دولت‌و امراءو ستمگرانشان بدست قائم مانابود میشود، دشمنی مارا بدل گرفتند وباشمشیر کشیده بکشتن وقطع‌نسل خاندان پیغمبر پرداختند، بااین‌امید که **«قائم آل‌محمد»** را بقتل رسانند، ولی خداوندنگذاشت که یکنفر ازستمگران بوی‌دست یابدوبدینگونه نورخودرا کامل کرد، هرچند مشرکین ناخوش بدارند.

غیبت حضرت عیسی

غیبت عیسی(ع)نیزبدینگونه‌بود: یهود ونصاری اتفاق‌دارند که وی کشته

شده ، ولی خداوند آن‌ها راتکذیب فرمود : قال‌الله‌تعالی : **وَمٰاقَتَلُوهُ‌وَمٰا صَلَبُوهُ وَلٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ** (۱)(یعنی‌اورانکشتندودار نزدندبلکه مطلب بر آنان مشتبه گشت) غیبت قائم ما نیز چنین‌است . زیراامّت اسلام بواسطهٔ طولانی شدن غیبتش وجود اورا انکار میکنند . بعضی خواهند گفت . هنوزمتولد نشده ، و گروهی میگویند: متولد شده ووفات کرده . وطایفه‌ای‌میگویند : امام‌یازدهم عقیم بوده ، وجماعتی ائمه را سیزده تن ، بیشتر خواهند دانست . وعده‌ای هم‌میگویند . روح‌قائم‌دربدن دیگری سخن میگوید !

طول عمر حضرت نوح

طول عمر نوح(ع) همچنین بود که چون‌ازخداوندخواست‌تا برقومش عذاب فرو فرستد ، جبرئیل‌هفت دانه هسته‌نزدوی آورد و گفت : ای‌پیغمبر خدا پروردگارمیفرماید : اینهامخلوق‌وبندگان‌من هستندآنهارا باصاعقه‌هلاك نمیگردانم مگر بعد ازتأکید دعوت والزام‌حجت بر آنها . پس‌دوباره قوم‌را بخداپرستی‌دعوت کن که در مقابل آن بتوثواب خواهیم داد .

این‌هسته هارا کشت کن موقعی که روئیدندو بحدّ کمال‌رسیدندو بارورشدند هنگام نزول رحمت الهی‌فرا رسد وازشر قوم‌آسوده خواهی‌شد ، ومؤمنین رابابن خبر مژده ده . چون درختها روئید وشاخ و برك درآورد و باردارشد وبعداز مدتی چنانکه میباید ثمرداد ، نوح‌از خداوند درخواست نمود که طبق‌وعده او را ازشر قوم خلاصی دهد ، ولی‌خداوندندوباره دستور داد که ازهسته‌آن درختها بکاردوصبر پیشه گیرد وسعی کند وحجت را برقوم مؤکدبدارد . نوح حکم جدید را باطلاع کسانیکه بوی‌ایمان آورده‌بودند رسانید وسیصدتن ازآنها ازوی بر گشتندو گفتند اگردعوت نوح‌حق بودنمیباید خدایش خلف‌وعده کند .

سپس خداوندمتعال‌هفت باربی‌در پی‌او رامأمور گشت تخم‌آن درخت نمود

(۱) سورهٔ نساء ـ آیهٔ ۱۵۶ .

وهر بار گروهی ازمؤمنین ازوی رو برمیتافتند تا اینکه پیروان او مرتد شدند و بهفتاد و چند مرد تقلیل یافتند. آنگاه خداوند بوی وحی فرستاد که: نقاب شب ظلمانی از چهره صبح نورانی درپیش رویت برداشته شد. زیرا حق آشکار گشت و نور ایمان از زنگار ارتداد کسانیکه دارای سرشت پلید بودند پاك گردید.

اگر من کفار را نابود کنم، ولی کسانی را که بتو ایمان آورده بودند و بعد از تو روی برتافتند ومرتد گشتند باقی گذارم، بوعده خود عمل نکرده‌ام، وعده ای که بمؤمنین سابق قومت که در ایمان بیگانگی خدا اخلاص ورزیده و بریسمان پیغمبریت چنك زده‌اند، دادم که آنها رادر روی زمین جای دهم ودردین ثابت بدارم وترس آنها راتبدیل بأمن کنم، تاشك از لوح دلشان برطرف شود و مرا با اخلاص، پرستش کنند چطور ممکن بود کسانی را که مرتدشدند درزمین جای دهم ودینشان راثابت نگهدارم وترسشان را تبدیل بأمن کنم؟! در صورتیکه میدانم که ایمانی ضعیف وسرشتی پلید وباطنی بد دارند؟.

اگر درموقع نابود ساختن دشمنان، که میخواستم مؤمنین را درزمین جای دهم، آن طایفه مرتد بوی خلافت را که بمؤمنین داده شده، استشمام میکردند، در نفاق و گمراهی راسختر میگشتند وبا برادران خود بدشمنی بر میخواستند و بخاطر ریاست باآنها میجنگیدند، بنابراین بااین فتنه‌هاوجنگها بابرادران چطور ممکن است تمکین ازدین وانتشار ایمان درمیان مؤمنین جمع شود؟ **پس با امداد ووحی ماکشتی رابساز!**.

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودقائم‌ماهم غیبتش طولانی‌میگردد تا آنکه حق آشکار گردد، و نور ایمان از زنگار ارتداد شیعیانی که‌دارای سرشت پلیدهستندپاك شود بطوریکه اگر آنها احساس کنند درایام ظهور مهدی مؤمنین بااخلاص ازعزت وثبات ایمان وامنیت آن زمان بهره‌مند خواهندبود، بواسطهٔ نفاقی که‌دارند، بوحشت میافتند

مفضل میگوید: عرضکردم: یابن‌رسول‌الله! ناصبی‌هامیپندارند که‌این آیه(۱)

(۱) منظور آیه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ ←

دربارهٔ ابوبکر وعمر وعثمان وعلی نازل شده است فرمود : خداوند دلهای ناصبی‌ها را هدایت نکند . چه‌وقت دینی را که خدا ورسول پسندیده‌اند ، از انتشار امن میان امت ورفع ترس از دلها و برطرف ساختن شك از سینه های آنها ، درزمان یکی از این سه نفر ودرخلافت ظاهری امیر المؤمنین که مسلمین مرتد گشتند وفتنه‌ها وجنگهائی که میان آنها و کفار واقع شد ، برخوردار بود ؟.

آنگاه حضرت این آیهٔ شریفهٔ را تلاوت فرمود :**حَتّٰى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا** (یعنی :موقعیکه پیغمبران از راهنمائی مردم مأیوس گشتند و گمان کردند بآنها دروغ گفته شده ، یاری ما بآنها رسید) .

عمر طولانی حضرت خضر

واما طول عمر خضر ، برای آن نبود که منصب نبوت بوی اعطا شود یا کتابی براو نازل گردد ، یادینش ، دین انبیاء پیش ازخودرا نسخ کند ، یا دارای مقام امامت باشد که مردم پیروی اورا لازم بدانند ، یا بخاطر اطاعتی باشد که خداوند بروی واجب گرداند ، بلکه چون درعلم ازلی خداوند مقدارعمر قائم ما وطول غیبت اوتقدیر شده بود ومیدانست که بندگانش طول عمر اورا انکارمیکنند ؛ از اینرو عمرخضررا طولانی گردانید ، تادراثبات طول عمرقائم ما بوسیلهٔ آن استدلال شود. وبدانوسیله ایراددشمنان ازمیان برود ومردم را برخدا حجّت وایرادی نباشد.

درغیبت شیخ مانند این روایت ازعلی بن حرث هم نقل شده است .

نیز درکتاب کمال الدین است که ابوبصیر گفت : امام صادق علیه السلام فرمود : درصاحب این امر سنتهائی (علاماتی) از پیغمبران است یك سنّت ازموسی ویك سنّت ازعیسی ویك سنّت ازیوسف ویك سنّت ازمحمّد صلی الله علیهم اما شباهت وی بموسی این است که از مردم وحشت داشت ومراقب خود بود .

وشباهت او بعیسی اینست که آنچه دربارهٔ وی گفته میشود همانست که دربارهٔ

← فِي الْأَرْضِ... است که حضرت مضمون آنرا نقل فرموده ودرصفحهٔ ۲۵۹ گذشت.

عیسی کنند **واما سنته من یوسف فالستر جعل الله بینه وبین الخلق حجاباً یرونه ولا یعرفونه واما سنته من محمد(ص) فیهتدی بهداه ویسیر بسیرته.**

واماعلامتی که ازیوسف دارد ، پوشش وی است.بطوریکه اورا میبینند، ولی نمیشناسند! **وعلامتی که ازمحمد (ص)دارد اینست که بطریقه وشیوهٔ او مردم را رهبری وراهنمائی میکند!.**

درکتاب مزبور ازحسن بن محمد بن صالح بزاز روایت میکند که گفت: شنیدم امام حسن عسکری علیه السلام میفرمود: فرزندمن همان قائم بعداز من است وهمان کسی است که دارای علائم پیغمبران یعنی طول عمروغیبت طولانی خواهدبود، وبر اثر طولانی بودن مدت غیبتش ، دلها قساوت میگیردوجز افرادی که خداوندمُهر ایمان بردلشان زده وبا امدادغیبی مؤیدداشته کسی درراه اعتقاد بهوی ثابت نمیماند.

درغیبت شیخ مینویسد: ابوبصیر ازامام پنجم روایت نموده که فرمود: شباهتی ازیوسف درقائم است. من عرضکردم: آن شباهت چیست؟ **قال الحیرة و الغیبة** فرمودآن شباهت حیرت وپنهانی است.

سخنی ازشیخ الطائفه

شیخ طوسی مینویسداخباری که متضمن این معنی است که صاحب الزمان میمیرد سپس زنده میشود ، یا کشته میشود وبعدزنده میگردد مانند این خبر که فضل بن شاذان از موسی بن سعدان ازعبدالله بن قاسم حضرمی ازابوسعید خراسانی روایت نموده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چراقائم راقائم میگویند؟فرمود: زیرا اوبعد ازمردنش قیام می کند ، قیام برای کاربزرگی ، قیام بفرمان پروردگار.

ومانند این خبر که محمدبن محمدبن عبدالله جعفر حمیری بسندخودازابو بصیر نقل کرده که گفت: شنیدم امام محمدباقر علیه السلام میفرمود: کارما مانندآنکسی است که خداوندا ورا صدسال میرانید آنگاه دوباره برانگیخت.

ومانند این خبر که حمیری مزبور ازعلی بن خطاب واواز مؤذن مسجداحمر روایت

نمود که گفت ازحضرت‌صادق ﷺ شنیدم، آیامثال قائم‌درقرآن‌مجیدهست ؟ فرمود: بلی‌اومانند همان کسی است که خداوند اوراصدسال میرانید سپس‌زنده گردانید.

ومانند این‌خبر که فضل‌بن شاذان ازحمادبن عبدالکریم نقل کرده که امام جعفرصادق ﷺ فرمود : چون‌قائم‌ما قیام کندمردم‌میگویند ؛ چطورممکن است این‌قائم‌باشد ، وحال‌آنکه‌استخوانهای اوسالهاست که‌پوسیده ؟.

آنچه‌دربارهٔ این‌اخبارونظائرآن میتوان گفت اینست که : باید مردن قائم رابمعنی مردن یاداوبگیریم،بطوریکه مردم گمان میکنندا‌ستخوانهایش پوسیده ، سپس‌خداوند همانطور که «عُزَیر» رابعدازصدسال مردن‌حقیقی آشکار ساخت ، قائم رانیز(بعدازصدهاسال‌غیبت‌وپنهانی)ظاهرمی گرداند . این‌توجیهی‌است که‌درتأویل اینگونه‌اخبار نزدیك‌بفهم‌است .

بعلاوه‌این‌اخبار ، همه‌خبرواحد هستندومفیدعلم‌نیستند (۱) وباآنچه‌عقول‌ما پذیرفته ، واعتبارصحیح واخبارمتواتره که‌پیشترنقل کردیم آنراامضاوتقویت کرده است ، نمیتواند معارض‌باشد . بلکه‌واجب‌است درمعنی‌اینگونه‌اخبار توقف‌نمود و بآنچه‌معلوم وروشن‌است چنك‌زد .

ماهم‌بعدازفرض‌صحت آن‌بتأویل آن‌پرداختیم‌همانطور که درامثال اینگونه اخبارکه بابرخی اخباردیگر منافات دارد ، همین کاررامیکنیم .

---

(۱) درصفحه ۳۳۰ گفتیم که خبرواحدعکس‌خبر «متواتر» است . خبرواحد هرچند روایات متعددباشد ، ولی‌چون باندازه ای‌نیست ،که‌ازطرق مختلف وروات بسیار روایت کرده باشند ، که‌ازلحاظ سند ومضمون‌یقین‌حاصل‌شود لذاتمام‌آنها حکم‌یك‌روایت دارد ، که مورد اعتماد واطمینان نیست .

باب نوزدهم

اخبار معمّرین تاریخ بشر

و دفع استبعاد مخالفین غیبت طولانی آنحضرت

دراین باب نخست بذکر آنچه راشیخ صدوق (ره) در کتاب« کمال الدین و تمام‌النعمة» نقلکرده‌است ، مبادرت میورزیم : (۱)

ابو دنیای معمّر

در کتاب‌مزبورمینویسد : عبدالله‌بن‌محمدبن‌عبدالوهاب شَجَری نقل کرد که محمدبن‌قاسم‌رقی ، وعلی‌بن‌حسین‌بن حبکاءلائکی گفتند : مردی‌ازاهل‌مغرب را در مکه معظمه‌ملاقات‌نمودیم . ماباجمعی‌ازمحدثین که درآنسال یعنی سنهٔ سیصد و نه هجری برای‌انجام مراسم حج‌آمده بودند ، بنزدوی‌رفتیم . دیدیم او مردیست که موی‌سروریشش سیاه‌ومانند پوست‌پوسیده‌ای است که هنوزموی سیاه‌آن باقی‌مانده است. عده‌ای‌ازفرزندان‌ونوادگان‌وپیرمردان‌همشهریش‌اطراف‌اورا گرفته بودند

---

(۱) دراین‌باب خوانندگان سرگذشت بسیاری‌از اشخاص‌طویل‌العمرعرب و غیرعرب راکه مورخین ونویسندگان وعلمای‌اسلامی‌ازشیعه وسنی نقل‌کرده‌اند وهمچنین‌افرادی‌که‌کتب آسمانی‌مانند قرآن وتورات وغیره معرفی‌کرده است ،آشنا میگردند . دانشمندانی‌که این اشخاص‌رانام‌برده‌ودربارهٔ عمرطولانی‌آنها سخن‌گفته اند ، بیش‌از هزارسال پیش درجهان میزیسته اند .

حتی‌یکی‌از دانشمندان مشهوراهل تسنن « ابوحاتم سیستانی» که‌درسال ۲۵۰ هجری درگذشته‌کتابی بنام «المعمّرون» یعنی‌اشخاص طویل‌العمر نوشته‌که‌بسیارجالب ودرهمین‌باب ازوی وکتابش‌نام میبریم .

ومیگفتندمااز مردم دورترین شهرهای مغرب نزدیك «باهرهٔ علیاء» هستیم . پیر — مردهامیگفتند مااز پدران خودشنیده‌ایم و آنهااز پدران‌واجدادخود نقل‌میکردند که آنهااین پیرمرد را که‌معروف به «ابودنیای معمّر» و نامش علی‌بن عثمان بن‌خطاب ابن‌مرة‌بن مؤیداست دیده‌اند .

خود پیرمردمیگفت‌من‌ازقبیله«هَمْدان»واصلاازصَعْدةالیمن(۱)میباشم‌ما پرسیدیم آیاتوعلی‌بن ابی‌طالب (ع) رادیده‌ای ؟ پیرمرددیدگانش‌را مانند دو چراغ اززیر ابروانی که‌چشم‌اورا پوشیده‌بود گشود و گفت : **آری‌بااین‌دو چشم‌آنحضرت‌را دیده‌ام !**

من‌خادم آنحضرت‌بودم ودرجنگ‌صفین النزام‌رکابش راداشتم واین‌اثر زخم که درسرمن‌است‌ازصدمهٔ‌اسب آنحضرت میباشد ، سپس‌اثر زخم را در جنب ابروی راستش‌را بمانشانداد .

جماعتی که اطراف او بودند نیز گواهی بعمر طولانی وی داده و گفتند : مااز وقتی‌خودراشناخته‌ایم‌اورا باهمین‌شکل‌دیده‌ایم‌واضافه کردند که‌ازپدران‌واجدادخود شنیده ایم که آنها هم از وقتی خود را میشناختند ، این پیر مرد را با این حال دیده‌اند !.

سپس‌ماسر صحبت‌راباز کرده داستان واحوال‌او وعلّت‌عمر طولانیش‌راازوی جویاشدیم . دیدیم‌عقلش ثابت‌است وآنچه‌بوی گفته‌میشود ، بخوبی‌میفهمد وازروی عقل ودرایت جواب میدهد !

پیرمرد گفت . پدرمن‌در کتب گذشتگان خوانده‌بود که چشمهٔ‌حیوان در ظلمات‌است وهر کس‌ازآن بنوشدعمرش‌طولانی میگردد ، بهمین‌جهت‌اشتیاق زیاد پیدا کرد که بظلمات رفته از آن آب‌بنوشد .

پس پدرم‌توشه‌ای برداشت‌وآنرابار کرد ومرا هم باخودبرد . دوشتر نه‌ساله

---

(۱) صَعْدَة . از شهرهای‌معروف یمن است که شخص منسوب بآنجا را «صاعدی» میگویند (مراصد) .

که توانائی بیشتری داشتند وچند شتر شیردار وچند مشك آب برداشته وحرکت نمودیم . من در آنموقع سیزده ساله بودم. شش شبانه روز راه رفتیم تا بظلمات رسیدیم . روزهارا اینطور تشخیص می‌دادیم که روشن‌تر وتاریکی نسبت بشب کمتر بود . پس از آن درمیان کوهها وبیابان ها منزل نمودیم . پدرم در کتابها خوانده بود که مجرای آب زندگانی در آن محلّ است . چند روز درآنجا ماندیم . آبی که با خود آورده بودیم بشتران دادیم وتمام شد . اگر شتران ما بچه‌سال ونیرومند نبودند ، ما از تشنگی مرده بودیم .

پدرم در آنمحل بجستجوی آب پرداخت وبما دستور داد که آتش روشن کنیم تا بوسیلهٔ آن، موقع بر گشتن مارا پیدا کند. پنجروز درآنجا ماندیم در آنمدت پدرم مرتب در پی آب زندگانی میگشت ولی پیدا نمیکرد . وقتی از زحمت خود مأیوس گردید آهنك مراجعت نمود . زیرا آب وتوشهٔ ما تمام شده بود ، بعلاوه خدمتکاران از بیم تلف‌شدن اصرار در مراجعت داشتند .

در آن میان روزی من برای کاری باندازهٔ مسافت یك تیر که رها کنند ازمحلّی که بودیم دور شدم ناگاه بانهری سفید رنك وزلال ولذیذ برخوردم که نه کوچك ونه بزرك بود وبآرامی جریان داشت . نزدیك رفتم ودو سه کف از آن نوشیدم . دیدم آبی زلال ولذیذ وخنك است . پس با عجله بمحلی که بودیم مراجعت نمودم و بخدمتکاران مژده دادم که من آب را پیدا کردم . آنها هم تمام مشکها وظرفهائی که داشتیم برداشتند تاهمه راپر کنند. در آنموقع ازشدّت شوق ندانستم که پدرم درآن حوالی پی آب میگردد من باخدمتکاران مدتی هرچه گشتیم نهر مزبور راپیدا نکردیم . خدمتکاران هم مراتکذیب نمودند و گفتند: راست نگفتی!.

چون بمحلّ بازگشتیم وپدرم نیز بازگشت ، ماجرارا برایش نقل کردم پدرم گفت : فرزند آنچه مرا به پیمودن اینراه وتحمّل خطر انداخت ، دست‌یافتن باین نهر آب بود ، ولی روزی من نشد و نصیب تو گردید . تو ازاین پس عمر طولانی خواهی یافت بطوریکه از زندگی عاجز میشوی سپس بوطن برگشتیم وچند سال بعد

ازآن پدرم بدرود حیات گفت .

چون سنّ من قریب بسی رسید ، رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وپس از وی به ترتیب خلیفه اول ودوم وفات کردند. سپس بعزم حج بیت‌الله بمدینه آمدم وروزهای آخر خلافت عثمان‌را درك کردم ، در مدینه‌میان گروهی ازیاران پیغمبر بشخص‌علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام میل‌قلبی پیدا کردم، پس بمنظور انجام خدمت در نزدحضرتش‌ماندم‌و در جنگها ملتزم رکابش بودم . در جنك صفین این ضربت وجراحت را ازآسیب اسب آنحضرت دیدم .

من همواره‌ملازم‌حضرتش بودم‌تا آنکه‌بشهادت‌رسید. پس‌ازآن‌فرزندان‌و کسان امام‌اصرار کردند نزدآنان بمانم‌ولی‌من‌نماندم وبوطن مألوف‌برگشتم ؛ آنگاه‌در روزگار خلفای بنی‌مروان برای‌دومین باربحج آمدم وباهمشهریانم‌مراجعت‌نمودم ودیگرتا این‌سفر، بحج‌نیامدم. چون‌پادشاهان مغرب ازطول عمرمن اطلاع‌میافتند مرابحضور میطلبیدندوعلّت طول‌عمرم وآنچه‌دیده‌ام جویامیشدند . بسیارآرزومند بودم یکبار دیگرحجّ کنم تااینکه این‌عده که میبینید اطراف مرا گرفته‌اند وهمه فرزندان ونوادگان من‌میباشند ، اینبارمرابحج آوردند . وهم پیرمرد گفت که : تاکنون دوسه‌باردندان درآورده‌است.

احادیث ابودنیای معمر

ماازوی خواستیم که آنچه ازحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیده‌است برای مانقل کند ولی‌او گفت : موقعیکه خدمت آنحضرت بوده رغبت وهمتی‌بکسب علم نداشته‌است ، بعلاوه صحابهٔ پیغمبر (برای کسب علم) نزدحضرت بسیاربودند . و میگفت : من‌ازفرط علاقه ومحبتی که باآنحضرت داشتم ، جزبخدمتگذاری بچیز دیگری‌نپرداختم .

آنچه من‌ازآنحضرت میشنیدم ، بسیاری ازعلمای مغرب ومصر وحجاز که امروز منقرض شده ووفات یافته‌اند ، ازحضرتش استماع نموده واین همشریان و

فرزندان من آنهارا جمع آوری کرده‌اند. آنگاه همراهان پیرمرد نسخه‌ای بیرون آوردند واو آنرا گشود وباین شرح خواند :

۱- حدیث کرد برای ما ابوالحسن علی بن عثمان بن خطاب بن مرة بن مؤید هَمْدانی معروف به «ابودنیای مغربی» رضی‌الله عنه حیّاً ومیّتاً . او گفت : علی بن ابیطالب گفت که پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله فرمود : هر کس اهل یمن را دوست بدارد مرا دوست داشته وهر کس اهل یمن را دشمن بدارد ، مرا دشمن داشته است (۱) .

۲- حدیث کرد برای ما ابودنیای معمّر گفت : علی بن ابیطالب علیه السلام گفت : پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله فرمود : هر کس دلشکسته‌ای را یاری کند خداوند ده حسنه برای او بنویسد وده گناه از وی محو کند وده درجه باو بدهد . آنگاه علی علیه السلام گفت : پیغمبر فرمود : هر کس سعی در بر آوردن حاجت برادر مسلمان خود کند که خشنودی خدا وصلاح وی در آن باشد ، مثل اینست که هزار سال خدارا پرستش نموده واصلاً بمعصیت نیافتاده است .

۳- حدیث کرد برای ما ابودنیای معمّر مغربی گفت : شنیدم علی بن ابیطالب علیه السلام میفرمود : روزی پیغمبر صلی‌الله علیه وآله در خانه دخترش فاطمه علیها السلام سخت گرسنه شد ، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت : پیغمبر بمن فرمود : یا علی آن خوان طعام را نزد من بیاور من آنرا آوردم دیدم نان و گوشت بریان در آنست ! .

۴- حدیث کرد برای ما ابودنیای معمّر که از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم میفرمود : در جنگ خیبر بیست وپنج زخم برداشتم ودر آنحال نزد پیغمبر آمدم . چون زخمهای مرا دید گریست ، آنگاه قدری از اشکهای چشم مبارك را

---

(۱) بسیاری از شیعیان با اخلاص وبزرگان اصحاب حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام ازمردم یمن بودند . این روایت وروایات دیگر که قریب باین مضمون وارد شده ، نظر بآن مردان جانباز وفداکار دارد .

ازقبیل مالك اشتر ، حارث همدانی ، اویس قرنی ، کمیل بن زیاد نخعی وغیرهم که همه از مردم یمن بودند .

گرفت وبرزخمهای من مالید وهماندم ازدردآن آسوده گشتم !.

۵- حدیث کرد برای ما ابودنیا ، گفت: حدیث کرد برای من علی بن ابیطالب علیه السلام که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود : هر کس یکبار قل هو الله احد را بخواند مثل اینست که ثلث قرآن را خوانده ، وهر کس دوبار بخواند مثل اینستکه دوثلث قرآن راخوانده ، وهر کس سه بار بخواند مثل اینستکه تمام قرآن راخوانده باشد .

۶- حدیث کرد برای ما ابودنیا گفت: شنیدم علی بن ابیطالب علیه السلام میفرمود : پیغمبر اکرم ﷺ فرمود : من گوسفند میچرانیدم روزی گرگی برسرراه خود دیدم ، ازآنحیوان پرسیدم : دراینجاچه میکنی؟ گفت : تودر اینجا چه میکنی ؟ گفتم من گوسفند میچرانم . گفت : این تو واین راه بگذر !

چون گوسفندان راحرکت دادم و گرگ دروسط گوسفندان قرار گرفت، دیدم گوسفندی را گرفت و کشت . من هم گرگ رادنبال کردم تا او را کشتم . سپس دوباره گله راحرکت دادم، قدری که دورشدم سه فرشته جبرئیل ومیکائیل وملك الموت رادیدم . چون آنها مرا دیدند گفتند : این است محمد که خداوندوجوداورا مبارك گردانیده .

پس آنها مرا برداشته خوابانیدند وباچاقوئی که همراه داشتند شکم مرا پاره نمودند وقلبم را بیرون آورده داخل شکم راباآب سردی که درشیشه ای باخودداشتند شستند تا از خون پاك گردید ، آنگاه قلبم را بجای خود بر گردانیدند ودست بر روی شکمم کشیدند فی الحال جراحت آن بـرطرف شد بدون این که دردی احساس کنم !

از آنجا نزد مادرم حلیمه آمدم (حلیمه دایه پیغمبر بود) حلیمه پرسید گوسفندان کجا هستند ؟ آنچه گذشته بود برای وی نقل کردم گفت: مقام والائی در بهشت خواهی داشت (۱)

---

(۱) این موضوع درتواریخ و کتب حدیث سنی وشیعه آمده است ، بااین فرق که درروایات دیگر میگوید: پسرحلیمه دید که افرادی آمدندوشکم محمد(ص) راشکافتند . وبمادرخود←

گفتار شیخ صدوق دربارهٔ ابو دنیای مغربی

سپس صدوق علیه‌الرحمه میگوید : ابوسعید عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب برای ما حدیث کرد و گفت : ابوبکر محمد بن فتح مرکنی و ابوالحسن علی بن حسن لائکی نقل کردند که چون خبر ابوالدنیا بحاکم مکه رسید ، بوی تعرض کرد و گفت : تورا میفرستم بغداد نزد المقتدر (خلیفهٔ عباسی) چه اگر نفرستم می‌ترسم خلیفه مرا مورد مؤاخذه قرار دهد .

ولی حاجیان مغرب ومصروشام ازحاکم خواهش کردند ازابودنیا در گذرد واورا ببغداد نفرستند . چه وی پیرمردی ضعیف است .حاکم نیزازوی در گذشت .

آنگاه شیخ صدوق میفرماید : ابو سعید گفت : اگر آن سال من هم بحج رفته بودم اورا میدیدم : زیرا ماجرای اوشایع ودر تمام شهرها مشهور گشت ومردم مصروشام وبغداد که درآن موقع بحج آمده بودند ، اخبار یاد شده راازوی شنیده و یادداشت کردند . مردم سایر بلاد که آن سال بحج آمده بودند، چون از ماجرا اطلاع یافتند دوست داشتند اورا ببینند وازوی حدیث بنویسند .

و نیز ابومحمد حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام ضمن روایاتی که بمن اجازه داده وصحّت آنها نزد من ثابت گشته وازجمله این حدیث است که نزدمن صحیح و آن راشریف ابو عبدالله محمد بن حسن بن اسحق بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام ازوی روایت نموده است ، برای من حدیث کرد که ابومحمد حسن نامبرده گفت :من درسال سیصد وسیزده بحج بیت‌الله رفتم. در آن سال نصر قُشُوَری وزیر مقتدر (خلیفهٔ عباسی) با عبد الرحمن بن حمران

← حلیمه خبردادند ممکن است، این موضوع پرتوی ازانعکاس شخصیت نورانی وملکوتی پیغمبر اکرم درآینده بوده ، که آنروز ، بدانگونه بنظرفرزندان حلیمه آمده ، تابانقل آن ، ازهمان روزگار بدانند که محمّد کودك یتیم ،آیندهٔ درخشان ومقام عالی خواهدداشت .

که‌اورا ابوالهیجاء میگفتند نیز بحج آمده بودند .

من‌درماه ذیقعده بمدینه آمدم وبکاروان مصری که ابوبکرمحمد بن علی مادرانی‌با مردی ازاهل مغرب‌درآن بود ، برخورد کردم، پیرمردی‌مغربی‌میگفت اصحاب پیغمبررا دیده است‌مردم بدوروی ازدحام نموده وبااومصافحه میکردند. بطوریکه نزدیك بود از کثرت ازدحام هلاك شود . دراینموقع‌عموی‌من‌ابوالقاسم طاهربن یحیی بجوانان وغلامان خود دستور داد که مردم را ازدورپیر مرد دور کنند. آنهاهم مردم را دور کردند واورا برداشته بخانهٔ« ابوسهل طفی» که عمویم درآنجا منزل کرده بود آوردند .

آنگاه بمردم اجازه دادند که هرکس میخواهد اورا به‌بیند بخانه مزبور درآید مردم‌هم آمدند . پیرمرد پنج نفرهمراه‌داشت که میگفتند آنها نوادگان اوهستند ودرمیان آنها پیر مرد هشتاد وچند ساله ای بود . ماازپیر مرد پرسیدیم این کیست ؟ گفت این نوهٔ‌من است ! یك‌نفرآنها هفتادسال‌ودونفردیگردر حدود پنجاه یاشصت‌سال داشتندودیگری‌هفده‌ساله‌بود. پیرمردمیگفت‌این نوهٔ پسرمن‌است! وازآن‌پسر هفده ساله کوچکتر میان آنهانبود. هرکس پیرمردرامیدیداورامردی سی‌ساله یا چهل ساله ،یدانست موی‌سروصورتش سیاه،لاغراندام‌ومتوسط القامه‌بود موی‌صورتش کم‌و کوتاه بود .

ابومحمّد علوی گفت : این پیر مرد که‌نامش علی‌بن‌عثمان بن خطاب بن مرة‌بن مؤید بود ، آنچه راماازوی‌نوشتیم‌اززبان‌خودوی شنیدیم وشخصاً برای ما روایت کرد. ما اوراچنان دیدیم که درموقع گرسنگی گوئی موی زیر لبش سفید میگشت وهنگام سیری سیاه میگردید !

ابومحمد علوی میگوید : اگر جماعتی‌ازاشراف‌وحاجیان‌اهل‌مدینه‌وغیرهم که‌ازهمه جا بحج آمده بودند حکایت پیرمردرا نقل نمیکردند ، من‌هم آنچه‌از اومیشنیدم ازوی‌روایت نمی نمودم. من‌هم‌درمدینه‌وهم‌درمکه‌درخانه‌ای که معروف‌به «مکتوبه » وخانهٔ علی‌بن عیسی جراح بودازوی‌حدیث استماع کردم همچنین در

«منی» درخیمه قشوری وخیمه مادرانی وخیمه ابوالهیجاء وهنگام مراجعت بمکه در خانهٔ مادرانی واقع در «باب الصفا» ازوی حدیث شنیدم .

قَشُوری نامبرده میخواست اوو فرزندانش را نزد مقتدر عباسی به بغداد ببرد فقهاء مکه نزد وی آمده گفتند خداوند استادرا مؤید بدارد ، دراخبار از گذشتگان برای ما روایت کرده اند که چون معمر مغربی ببغداد در آید ، فتنه ای بوقوع پیوندد وشهر خراب شود و شوکت ملك ازمیان برود ، بنابراین اورا ببغداد مبرو بمغرب بر گردان ! .

ابومحمد علوی میگوید : ما احوال اورا از پیرمردان مغرب ومصر پرسیدیم گفتند : ماهمیشه میشنیدیم که پدران وپیران ما این مرد واسم شهروی «طنجه»(۱) را که در آن مقیم بود ، میبردند و میگفتند وی روایاتی برای ما نقل میکرد ؛ که قسمتی از آنهارا من دراین کتاب آورده ام .

ابومحمد علوی میگفت : همین پیر مرد یعنی علی بن عثمان مغربی ، موقع بیرون آمدنش ازحضر موت (۲) شهر خودرا برای ما نقل کرد که پدر وعمویش بقصد حج وزیارت مرقد منور پیغمبر ﷺ حرکت نموده اورا نیز باخود بردند .

آنها ازشهر خود حضرموت خارج شده وچندروزی طی مسافت نمودند ، سپس راه را گم کرده وسه شبانه روز حیران وازراه دورافتاده بودند در آنحالت بکوهی ازرمل رسیدند که آنرا «رَمْلِ عَالِج» میگفتند وبریگزاری میرسند که دارای سنگلاخ بزرگ بود

وی میگفت : درآنمیان جای پاهای طولانی مشاهده کردیم ماهم جای پاهارا گرفته میرفتیم تا آنکه به بیابانی رسیدیم و دیدیم که دومرد برسر چاه یا

---

(۱) طنجه بندرقدیمی شمال افریقاست که بربلندی کوهی قراردارد ، وامروز جزء کشور مراکش است . (مراصد)

(۲) حضر موت . ازدواسم « حضر » و « موت » بفتح میم ترکیب یافته وجمعاً اسم ناحیهٔ وسیعی واقع درشرق عدن نزدیک دریاست . حضرموت دارای شنزار بسیاری است که معروف به «احقاف» میباشد ، وگفته اند که ازشهرهای یَمَن بوده است . (مراصد)

چشمه ای نشسته‌اند . چون آن‌دو نفر مارا دیدند ، یکی‌از آنها برخواست ودلوی برداشت واز آن‌چاه یاچشمه آب بیرون‌آورد وباستقبال ماشتافت و دلو پرآب را بپدرم داد .

پدرم گفت ماامشب برسراین‌آب میمانیم وموقع افطار بخواست خدا از آن مینوشیم . آنگاه دلورا نزد عمویم برد وگفت بیاشام . عمویم‌هم نیاشامید و مانند پدرم پس‌داد . سپس نزدمن‌آمد وگفت‌توبیاشام . من‌نوشیدم گفت گوارایت باد ، عنقریب علی‌بن‌ابیطالب راخواهی‌دید . ای‌جوان چون‌اورادیدی‌خبرمارا باوبرسان وبگوخضر والیاس بتوسلام رساندند .

توآنقدر عمر خواهی کرد که مهدی وعیسی علیهماالسلام رامی‌بینی . چون آنهارا دیدی‌سلام مارانیز ابلاغ کن . آنگاه گفتند این‌دونفر چه‌نسبت باتودارند؟ گفتم اینان پدر وعموی‌من میباشند ، گفتند : عمویت بمکه‌نمیرسد ، ولی‌تووپدرت خواهیدرسید،واز آن‌پس پدرت میمیرد وتوعمری طولانی‌میکنی .

شما پیغمبر (ص) را نخواهید دید . زیرا مرگ او نزدیك شده . سپس آن دونفراز نظرما ناپدید گشتند . وبخداقسم نمیدانیم‌بآسمان عروج‌نمودند ، یابزمین فرورفتند . هرچه نگاه کردیم هیچگونه اثری ازآنها وازآن آب نیافتیم ، واین باعث تعجّب ما گردید .

سپس براه‌خود ادامه‌دادیم تابه «نجران» رسیدیم . درآنجا عمویم بیمارشده فوت کرد ؛ من‌وپدرم بحجّ‌رفتیم وازآنجا بمدینه‌رهسپار گشتیم پدرم نیز درمدینه مریض‌شد وهمانجا بدرود حیات گفت ، وپیش‌از مرگ‌سفارش‌مرا بحضرت علی بن ابیطالب (ع) نمود ازاینرو درزمان ابوبکر وعمر وعثمان وخلافت خود حضرت باآن‌سرور بودم تاآنکه ابن ملجم‌آنحضرت راشهید کرد .

اومیگفت : موقعی که‌مردم‌عثمان بن‌عفان رادر خانه‌اش محاصره کردند ، عثمان مرا خواست‌ونامه‌ای وشترتند روی‌بمن‌داد و گفت:فی‌الفور سوار شده‌بعلی ابن‌ابیطالب‌برسان . حضرت درمحلی‌بنام«ینبع» سرملك خودتشریف داشت . من

نامه‌را گرفتم ورفتم تا بجائی رسیدم که آنرا دیوار ابوعبایه میگفتند . در آنجا صدای قرائت قرآن شنیدم . دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام ازینبع بطرف من تشریف می آورد واین آیه را میخواند: اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمٰا خَلَقْنٰاكُمْ عَبَثاً وَاَنَّكُمْ اِلَيْنٰا لاٰ تُرْجَعُونَ (یعنی آیا گمان کردید شمارا بیهوده خلق کرده‌ایم وشما بسوی ما باز گشت نمیکنید ؟) .

چون حضرت مرا دیدفرمود : ای ابودنیا عثمان چه امانتی بتوداده؟ عرض کردم این نامه را بمن داده است .

حضرت نامه‌را از من گرفت وخواند . دید نوشته است : اگر من استحقاق کشته‌شدن دارم تو مرا بکش و گرنه پیش از آنکه پاره‌پاره‌شوم مرادریاب ! .

چون حضرت ازمطالعه نامه‌فارغ شدفرمود : برویم. چون بمدینه‌رسیدیم‌همانا عثمان را کشته‌بودند، حضرت هم به نخلستان بنی‌نجّار تشریف بردند .

چون مردم‌ازمحل حضرت اطلاع پیدا کردند ازهرسو بجانب وی شتافتند . مردم میخواستند باطلحة‌بن عبیدالله بیعت کنند ، ولی‌چون حضرت رادیدند بگرد وی‌ازدحام نمودند . مانند گله گوسفند که گرگ‌بآن‌زده‌باشد .

در آنمیان نخست طلحه‌باحضرت بیعت کرد . بعدزبیر وسپس مهاجرین وانصار بیعت‌نمودند من‌هم‌نزد حضرت ماندم وبخدمت وی پرداختم . درجنگ جمل و صفین نیزدر خدمتش بودم . درجنگ صفین درپهلوی راست حضرت ایستاده بودم که تازیانه ازدست مبارکش افتاد . من‌خم شدم تا آنرا بردارم وبحضرت بدهم . لگام‌اسب آن جناب‌از آهن تیزونازك بود . در آنموقع اسب سر برداشت ولگامش بسرمن اصابت نمودوزخمی که علامت آن اکنون‌ما بین گوش وچشم‌من باقی‌است ، پدید آورد .

حضرت مراخواستند ، قدری‌آب دهان‌بر آن مالید ومقداری خاك‌روی آن ریخت ، بخداقسم دردآنراحس نکردم . وهمچنان ملازم حضرت بودم تا بشهادت رسید . آنگاه درساباط خدمت حضرت امام‌حسن علیه السلام بودم که ضربتی‌بآنحضرت زدندسپس درمدینه بخدمتگذاری وی وامام حسین علیه السلام قیام‌نمودم تا آنکه‌امام حسن

بوسیله زهری که زن او دختر اشعث بن‌قیس با تحریك و دسیسهٔ معاویه بآنحضرت خورانید ، شهید گردید . سپس باحضرت امام‌حسین ﷺ حرکت کردم تاامام بکربلا آمدو بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت‌رسید . من از بنی‌امیه گریختم وامروزدر مغرب بسرمیبرم ومنتظر قیام مهدی وعیسی بن‌مریم علیهماالسلام میباشم .

ابومحمد علوی میگفت : چیزعجیبی که ازاین پیرمرد موقعی که درخانهٔ عمویم طاهر بن‌یحیی (رض) بود، دیدم این بود که وی‌دروقتیکه این‌وقایع‌عجیب را ازهنگام بیرون‌آمدن ازوطن نقل‌میکرد ؛ میدیدم مو های زیرلب او نخست سرخ وبعد سفید میشد . من‌مرتب بدان مینگریستم زیرا درتمام سروصورت وزیرلبش اصلاموی سفیدنبود .

پیرمرد که متوجه شدمن‌دروی خیره شده‌ام گفت : چه‌رانگاه میکنی ؟ من هروقت گرسنه باشم موی‌قسمت زیرلب وچانه‌ام ، سفید وچون سیرشوم مانند‌اول سیاه میشود !

عمویم دستور غذاداد . سه‌خوان طعام ازمنزل آوردند . یك خوان راپیش روی‌پیرمرد نهادند . من‌هم‌ازهمان خوان باپیرمرد غذاخوردم . دوخوان دیگررا دروسط خانه گذاردند . عمویم بمردمی که حاضر بودند گفت : شمارا بحقی که بر شمادارم سوگند میدهم ازغذای من تناول کنید وخود را ازآن محروم مگردانید عده‌ای خوردند وجمعی از خوردن امتناع ورزیدند . عمویم سمت راست پیرمرد نشسته‌بود وغذامیخورد وهم‌غذاپیش پیرمرد مینهاد .

پیرمردمانند جوانان غذامیخورد وعمویم‌بوی قسم‌میداد که‌تاسیر نشود دست نکشد . من‌به‌چانه وموهای زیرلبش نگاه میکردم ، دیدم‌اندك‌اندك سیاه میشودتا آنکه‌بکلی سیاه‌شد .

چون ازخوردن غذافارغ گردید گفت : علی‌بن ابیطالب ﷺ بمن‌خبرداد که پیغمبراکرم ﷺ فرمود : هرکس اهل‌یمن رادوست بدارد مرادوست داشته وهرکس آنهارا دشمن بدارد مرادشمن داشته‌است .

شیخ طوسی در کتاب «مجالس» از استادش شیخ مفید و او از ابراهیم بن حسن ابن جمهور نقلکرده (۱) که ابن جمهور گفت : ابو بکر مفید جرجانی در ماه رمضان سال سیصد و هفتاد و شش برای من حکایت نمود که : درسال سیصد و شانزده در مصر با ابو عمرو عثمان بن خطاب بن عبدالله بن عوام ملاقات نمودم .

در آنروز مردم برای دیدار او چنان ازدحام نمودند که ناچار او را به پشت بام بزرگی که در آن میزیست بردند . من باوی بمکه رفتم و چندان با او معاشرت نمودم تا توانستم پانزده حدیث ازوی بنویسم .

وی میگفت : من در ایام خلافت ابو بکر متولد شده‌ام . چون امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام بخلافت رسید من و پدرم برای درك فیض ملاقات آنحضرت رفتیم وقتی نزدیك کوفه رسیدیم چندان میان راه تشنه شده بودیم که مشرف بمرك گردیدیم پدرم پیرمردی سالخورده بود . من بوی گفتم تو همینجا بنشین تا من در این بیابان بجستجوی آب بپردازم یا کسی را پیدا کنم تا ما را بمحل آب برساند ، هنوز چندان از پدرم دور نشده بودم که آبی در نظرم نمایان گشت . چون سر آب رسیدم دیدم چاهی شبیه گودال پر آبی است .

من لباسم را کنده و در آن آبتنی نمودم و چندان نوشیدم که سیر شدم . سپس گفتم بروم پدرم را نیز بیاورم چه وی نزدیك باینجاست . نزد وی رفتم و گفتم برخیز که خداوند فرج نموده و آبی یافته‌ام که نزدیك همین موضع است . ولی وقتی با پدرم آمدم اثری از آب ندیدم ازاین رو پدرم همانجا میان بیابان نشست و من هم نزد وی نشستم و لحظه‌ای بعد وفات یافت . و بازحمت او را دفن کردم و از آنجا حرکت کرده تا در کوفه بحضور مولی امیر المؤمنین عليه السلام رسیدم در حالیکه حضرت عازم جنك صفین بود من قاطر را برای وی بیرون آوردم و رکاب را برای حضرت گرفتم . حضرت متوجه من گردید خواستم رکاب را ببوسم ، مرکب زخمی در صورتم بجای گذارد .

(۱) این قسمت تا داستان (عبد بن شرید جرهمی) درحاشیه جلد ۱۳ بحار چاپ امین الضرب آمده است و درچاپهای دیگر نیست .

ابوبکرمفید گفته : اثر آن ضربت وزخم درصورت وی کاملا آشکار بود.
پیرمرد گفت :سپس حضرت امیرمؤمنان ازسر گذشت من جویا شدند ومنهم ماجرای خودوپدرم وچشمه‌ای را که یافته بودم برای حضرتش نقلکردم . حضرت فرمود: آن چشمه‌ای است که هر کس از آن آشامیده باشدعمر طولانی خواهد کرد . بتو مژده میدهم که عمرت دراز خواهد بود ، ولی دیگر آنچشمه را نخواهی یافت . حضرت خودشان مرا « معمّر » خواندند .

ابوبکرمفید گفته : وی روایاتی ازحضرت امیر المؤمنین عليه السلام برای من نقلکرد همراه‌او جتماعتی از پیرمردان شهروی (طنجه) نیزبودند.ماازپیرمردان مزبور راجع به‌عثمان بن خطاب سؤال کردیم ، آنها گفتند ما همشهری اوهستیم ونزدما بطول عمر معروف است ، ومیگفتند : پدران‌واجداد ما نیزاورا بعمردراز میشناختند ، ومعتقد بودند که‌وی توفیق ملاقات‌باحضرت‌امیر عليه السلام رایافته‌است پیر-مرد نامبرده در سال سیصد وبیست وهفت وفات یافت (۱)

---

(۱) داستان ابودنیای معمّر که دراینجا به‌تفصیل از اوسخن‌میرود ، نه‌تنها در کتب علمای شیعه‌مانندشیخ‌صدوق وشیخ‌طوسی وابوالفتح کراجکی ، ازوی‌نامبرده‌اند ، بلکه‌نزد دانشمندان و مورخین بزرگ اهل‌تسنن مشهور تراست ، و داستان اورامفصلتر ازآنچه در اینجا ذکر میشود ، نقل کرده اند .

خطیب‌بغدادی‌متوفی‌بسال۴۶۳ درتاریخ‌بغدادجلد۱۱صفحه۲۹۷مفصلاازوی‌نامبرده وازمفید ابوبکرجرجانی‌ودیگران، نقل‌میکند که‌ابودنیادرسال ۳۰۰هجری‌واردبغدادشد ، جماعتی‌ازپیر مردان‌همشهری‌وی‌بااوبودند. چون‌داستان‌اورا ازآنهاپرسیدند ، گفتند : راست‌است واومیان مامشهور بطول عمراست . سپس خطیب میگوید : بطوریکه بمن‌خبر داده‌اند ، وی در ۳۲۷ وفات یافته‌است .

ابن‌حجرعسقلانی هم‌درلسان المیزان‌جلدچهارم‌صفحهٔ۱۳۴ ازوی‌بنام(عثمان بن‌الخطاب ابوعمرالبلوی المغربی ابوالدنیا الأشجّ) درشش‌صفحه‌مفصلا نام‌برده‌است ، ابن‌حجرمیگوید : روایات ابوالدنیاازطریق ابونعیم‌اصفهانی بمن‌رسیده ، سپس میگوید:ابن‌عتاب‌درفهرست

مؤلف : عالم بزرگوار ابوالفتح کراجکی در کتاب (کنز الفوائد) این روایت را باروایاتی کهابودنیاازحضرتامیر نقلکرده‌است ؛ ومابیشتر ازشریف طاهر

←خود ازابوعمرودانیواو ازعبدالرحمن‌بن‌عثمان‌قشیری ازتمیم‌بن محمدتمیمی نقلکرده که گفت: درسال ۳۱۱ علی‌بن‌عثمان‌بن‌الخطاب‌درشهرقیروان (کشور لیبی) برای‌ماحدیث‌نقل‌کردو گفت : من ۳۵۰ سال دارم ، و میگفت : ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وبسیاری‌از صحابه را دیدم .

ابوعمرودانی میگفت : «درکتاب‌یکی‌ازعلمای شرق‌خواندم‌که ازابوالدنیا نام برده و نام ونسب‌اورا بعنوان‌ابوعمر عثمان‌بن‌الخطاب اشج ذکر کرده است» .

ومیگوید : چون وی‌بقیروان‌آمد ، حاکم‌آنجا عده‌ای‌را فرستادتادربارهٔوی‌تحقیقات نموده صحت وسقم‌گفته اوراگزارش دهند ، آنهاهم‌برگشتند وگفتندپدران ماازپدران خودداستان وروایات اورابرای ما نقل‌کرده اند، وقاضی‌قیروان هم‌گفت پیرمردان‌مااورامیشناختند واز وجوداو وطول‌عمرش خبرمیدادند» .

ابن‌عساکرهم‌درتاریخ‌خود بسلسلهٔسند ازاحمدبن‌یحیی‌دینوری‌نقلکرده که‌گفت : درسال ۳۵۵ که بحج‌رفتم ابودنیای اشج‌رادیدم . . وهم‌ابن عساکر میگوید : ابوالقاسم‌بن یحیی‌بن علی‌طحّان‌درذیل«تاریخ‌مصر»نوشته‌است:درسال ۳۱۰ ابودنیاعلی‌بن عثمان‌بن خطاب ازمغرب (شمال‌افریقا) بمصرآمدومیگفت‌که علی‌بن‌ابیطالب (ع) ومعاویه‌وغیرایشان رادیده‌است .

وازکتاب «الانساب» همدانی‌نقل میکندکه: دراول‌سال ۲۹۰ مردی‌ازاهالی‌مغرب بمکه آمدکه میگفتند او ۳۰۰ سال‌دارد وخادم‌علی‌بن ابیطالب‌بوده‌است ...»

ابن‌حجر درآغازشرح حال‌ابودنیابنقل‌ازتاریخ بغدادمینویسد : چون وی به‌بغدادآمد وازعلی‌بن‌ابیطالب‌حدیث‌نقل‌کرد ، ریشخندش‌کردند ودروغگویش دانستند ! »

بدیهی‌است‌که این‌ریشخند ودروغگو دانستن وی‌جزاین نبوده‌که اوخودرا خادم‌خاص امیرمؤمنان میدانسته وتمام‌روایاتش ازآنحضرت ومشتمل برفضائل وموضوعات مربوط بهشیعه بوده ،که خوشآیند مردم‌سنّی متعصّب‌بغدادواقع نشده‌است.وگرنه‌این همه دانشمندان‌بزرگ سنی بدینگونه‌ازوی نام نمیبردند ودر باره‌اش‌سخن نمیگفتند .

ابن موسی حسینی روایت نمودیم مفصلاً ، آورده است . سپس داستان مرد دیگری معروف به «معمّر مشرقی» را ذکرمیکند ومیگوید : وی دریکی ازشهرهای ایران میزیسته ومدعّی بوده که امیرالمؤمنین علیه‌السلام رادیده‌است . مردم هم سالهای درازاورا بدین معنی میشناخته‌اند . وی میگفته زخمی مانند زخمی که برصورت معمّر مغربی بوده ، نیزدرزمان حضرت برداشته وازاصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام هم‌بشمارمیآمده وخدمتگذار حضرت بوده‌است .

جماعتی که پیرومذاهب مختلف بوده‌انداستان این مرد معمّرمشرقی را برای من نقلکردند که خودشان اورادیده و سخنان اورا شنیده‌اند . از جمله ابوالعباس احمدبن نوح بن محمدحنبلی شافعی است که‌درشهر «رمله» (۱) سال‌چهارصدوپانزده برای من نقل کرد و گفت : من درسال سیصدوپنجاه بمنظورتحصیل علم‌فقه ؛ عازم عراق‌بودم وازشهری بنام «سُهْرَوَرْدَه» نزدیك زنجان گذشتم . کسی بمن گفت مردی دراینجاهست که معتقداست امیرالمؤمنین علیه‌السلام رادیده است اگراورا ملاقات کنی فایدهٔ بزرگی خواهد داشت .

منهم نزدوی بخانه‌اش رفتم . دیدم‌پیرمردی است‌لاغر اندام ودارای ریشی بزرگ ومدوراست ؛ وبچهٔ کوچك یکساله‌ای هم‌دارد .

دراین‌وقت بوی گفتند : اینان جمعی ازاهل‌علم میباشند که عازم‌عراق هستند ومیل دارندآنچه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیده‌ای ، ازشمابشنوند . پیرمرد گفت : علت‌اینکه من بشرف ملاقات حضرت نائل گشتم این بود که : وقتی‌درجائی ایستاده

← ضمناً این راهم‌بایددانست که‌موضوع آب زندگانی وظلمات‌ویا دونفری که بوی‌آب دادند ، ممکن‌است درنقل‌آن مسامحاتی روی داده باشد ، ولی اینقدر مسلم است‌که ، وی بطورخارق‌العاده‌ای عمرطولانی یافته‌ودانشمندان دوست‌ودشمن‌اعتراف بآن‌نموده‌وروایاتش را نقل‌کرده‌اند ، ولی علت وکیفیت ورازطول عمراوچه‌بوده‌وکدام‌داستان‌آن درست‌است ، باصل‌موضوع که وجودچنین شخص معمّری‌باشد ، زیانی‌نمیرساند .

(۱) رمله شهری‌ازفلسطین واقع‌دردوازده میلی‌بیت‌المقدس بوده (مراصد)

بودم . دیدم سواری از آنجا گذشت . چون سر برداشتم مردی مشاهده کردم که دست خود را روی سر من حرکت داده و برایم دعامیکند . وقتی سوار گذشت اطلاع یافتم که وی علی بن ابیطالب عليه السلام است ، پس بدنبال او دویدم تا آنکه بوی ملحق گشتم وملازم حضورش گردیدم .

پیرمرد میگفت: سپس در «تکریت»(۱) وموضعی دیگر ازعراق بنام «تل فلاذ» در خدمت حضرت بودم و بعدها تاهنگامیکه وفات یافت افتخار خدمتگذاری حضرت را داشتم آنگاه بخدمتگذاری فرزندان امام پرداختم .

احمدبن نوح میگفت : عده‌ای ازمردم آن شهررا دیدم که میگفتند : ما نیز این قصه‌را ازوی شنیده‌ایم وهم ازپدران واجدادمان شنیده‌ایم که ازوضع این پیرمرد وداستانش برای ماحکایت میکردند ، ومیگفتند : وی بعدازشهادت حضرت علی در اهواز اقامت گزید ، وبعداز آنکه طایفه دیلم برآنجا دست یافتند و بآزار مردم پرداختند ، بسهرورد منتقل گردید .

ونیز ابوعبدالله حسین بن محمدقمی حکایت نمود که : جماعتی این داستان رانقل میکردند ومیگفتند که این‌مرد معمّررادیده واین‌ماجرارا ازوی شنیده‌اند ، همچنین عده‌ای از مردم سُهْرَوَرْد (۲) اورا با همین حکایت و جریان برای من توصیف نمودند.

عبید بن شریة جُرهمی

ونیز شیخ‌صدوق (ره) در کمال‌الدین میگوید : ابوسعید عبدالله بن محمدبن عبدالوهاب شَجَری برای من حدیث کرد و گفت : در کتاب برادرم ابوالحسن که بخط خود نوشته‌بود دیدم نوشته‌است : ازیکی ازدانشمندان که کتابها خوانده واخبار

(۱) تکریت ـ بفتح تاء وسکون کاف وکسرراء ـ شهری‌مشهور واقع‌درغرب دجله‌میان بغداد وموصل‌است وتابغداد ۳۰ فرسخ فاصله‌دارد (مراصد) .

(۲) سُهْرَوَرْد ـ بضم‌میم‌وسکون‌راء وفتح واوشهری نزدیک‌زنجان بوده است (مراصد)

بسیارشنیده‌بود ، شنیدم‌میگفت : عبیدبن‌شرید جرهمی معروف ، سیصدوپنجاه سال عمر کرد .

اوپیغمبر ﷺ را درك نمود و اسلام آورد بعداز رحلت آنحضرت تازمان معاویه هم‌زنده‌بود . درایامی که معاویه بی‌رقیب فرمانروائی میکرد روزی بروی درآمد. معاویه‌بوی گفت : ای‌عبید مراخبرده ازآنچه دیده‌وشنیده ودرك کرده‌ای بگوبدانم روزگار راچگونه دیده‌ای؟

عبید گفت : روزگار را مانند شب وروزی دیدم که یکی میآید و دیگری میرود . هرکس‌را دیدم‌اززمانهٔ خودنکوهش میکرد . شخصی‌رادیدم که هزارسال عمر کرده‌بود واومیگفت که قبل‌ازاوشخصی دو هزارسال عمر نموده بود :

واما آنچه شنیده‌ام : یکی ازپادشاهان حمیر(۱) برای من‌نقل کرد که یکی ازسلاطین‌نابغه که کشورها فتح کرده بودواورا «ذوسرح» میگفتند درریعان‌جوانی به‌سلطنت رسید ، ودرامرمملکت داری‌باتدبیر وسخی‌الطبع ومطاع‌بود.اوهفتصدسال درمملکت خودسلطنت کرد . اغلب اوقات‌بانزدیکان خودبشکارو گردش میرفت .

روزی درگردشگاه بدومار برخورد کرد که یکی‌مانندنقره‌سفید ودیگری سخت تیره بود ، وهردو باهم میجنگیدند . مار سیاه بر سفید غلبه یافت و نزدیك بود آنرا بکشد پادشاه دستور داد مار سیاه را کشتند ومارسفید را گرفتند وبرسر چشمه ای که درختی در آن بود آوردند و آب روی آن پاشیدند و کمی هم خورانیدند تابحال‌آمد ، آنگاه‌آنرا رها کردند واوهم‌رفت . آنروز پادشاه تمام وقت‌بشکار و گردش پرداخت . چون شب‌شد وبخانه‌برگشت ورویتخت خود که دربان وغیره دسترسی بمحل آن نداشتند ، نشست ، در آنمیان دیدجوانی‌خوش‌لباس وزیبا که ازحدوصف بیرون‌بود ، درآمد وبوی سلام کرد . پادشاه ازدیدن او خشمگین‌شد وپرسید : تو کیستی ، چه کسی‌بتوراه دادواجازه دادباینجا که‌نه‌دربان

(۱)حمیر نام قبیله‌ای‌ازعرب بوده که درقسمت‌غربی‌شهر صنعاء یمن سکنی گزیدند. سپس بدین یهودان‌آنجادرآمدند ، وازآن‌پس‌بقیهٔ ملوك حمیر یهودی‌گشتند .

و نه کمی دیگر دسترسی دارد بیائی ؟ .

جوان گفت: ای پادشاه ناراحت مباش ! من از آدمیزاد نیستم ، بلکه جوانی جنّی هستم . آمده‌ام پاداش کار نیکی که نزد من داری ، بتو بدهم ، پادشاه پرسید : کدام کار نیك ؟ گفت : من همان مار هستم که روز گذشته از خطر مرگ نجاتم دادی آن مار سیاه که اورا بقتل رساندی غلام ما بود . او جماعتی از کسان مرا کشته بود . او هر وقت یکی از ما را تنها گیر میآورد ! میکشت تو دشمن مرا بقتل رساندی و مرا زنده کردی ، اکنون آمده‌ام پاداشی که نزد من داری بتو بدهم . سپس گفت ای پادشاه ما جن هستیم ولی نه جن . پادشاه پرسید : فرق میان این دو چیست؟ راوی ابو ـ سعید شجری میگوید : برادرم ابوالحسن در اینجا سخن را قطع کرده وحدیث بپایان نرسیده است .

ربیع بن ضبع فزاری

نیز در کمال الدین میگوید : خبر داد بمن احمد بن یحیی مُکتب از ابوالطیب احمد بن محمد ورّاق و او از محمد بن حسن بن درید ، ازدی عمانی ، تمام اخباری که داشت و کتابهائی را که تصنیف کرده بود ، ازجمله دراخبار وی دیدم که نوشته است : وقتی جماعتی بر عبدالملك مروان وارد گشتند که ربیع بن ضبع فزاری نیز جزو آنها بود. وی یکی از معمّرین بود . نوهٔ او وهب بن عبدالله بن ربیع که پیر مردی سالخورده وابروهایش روی چشمهایش افتاده و آنرا بادستمالی بسته بود ، نیز بااو بود . دربانها مردم رااز روی سن میطلبیدند . چون اورا خواندند دربان بوی گفت : پیرمرد داخل شود ! او درحالیکه تکیه بعصا کرده بود وبکمك آن راه میرفت وریشش تازانوهایش میرسید ، برعبدالملك وارد شد .

چون عبدالملك اورادید بحال اورقّت بردو گفت : پیرمرد بنشین ! گفت : من بنشینم وجدّم دم درایستاده باشد ؟ ! عبدالملك گفت : تو فرزند ربیع بن ضبع هستی ؟ گفت : بلی من وهب بن عبدالله بن ربیع بن ضبع هستم . عبدالملك بدربان

گفت : بر گرد وربیع رانیز بیاور . وقتی‌دربان بیرون‌آمد اورا نشناخت بطوریکه صدازد : ربیع کجاست؟ دراین‌وقت‌ربیع آمد و گفت‌من‌ربیع‌هستم، سپس برخاست و باعجله‌نزد عبدالملك آمد . چون‌بـر عبدالملك وارد شد سلام کرد . عبدالملك گفت : من سوگند میخورم که این‌مرد ازپسر و نوه‌اش جوان‌تر است ! **ای‌ربیع!** آنچه‌در طول زندگانی دیده‌ای بمااطلاع بده . ربیع گفت : این‌شعر ازمن است که گفته‌ام : (۱) .

هٰا اَنَاذَا آمِلُ الْخُلُودِ وَ قَدْ — اَدْرَكَ عُمْرِی وَمَوْلِدِی حَجَرا

اَمّا اُمْرُءُ الْقَیْسِ قَدْسَمِعْتُ بِهِ — هَیْهٰاتَ هَیْهٰاتَ طٰالَ ذٰاعُمُرا

(یعنی : آگاه‌باش ! من کسی هستم که‌آرزوی عمرطولانی دارم . درحالیکه من‌حَجَر پسر امرءالقیس را دیده‌ام . اما خود امرء القیس را شنیده‌ام که او کی بوده‌است. پس خیلی دوربنظر میرسد که دیگرمن زنده‌بمانم)،

عبدالملك گفت این‌اشعار رامن در وقتیکه طفل‌بودم ، ازتو برای من نقل میکردند ـ ربیع گفت این‌بیت راهم گفته‌ام :

اِذا عٰاشَ الْفَتیٰ مٰأتَیْنِ عٰامًا — فَقَدْ ذَهَبَ اللَّذٰاذَةُ وَالْغَنٰاءُ

(یعنی : وقتیکه جوانی دویست سال عمر کـرد ، لذت وثـروت ازوی دور میشود) عبدالملك گفت : این‌شعرتورانیزدر زمان کودکی برای‌من نقل‌میکردند!

سپس عبدالملك گفت : ای‌ربیع ! توازبخت نیك وبهرۀوافر برخورداری . پس از فوائد عمرت چیزی برای من نقل کن ! گفت : دویست سال در فترت بین عروج عیسی وظهور محمد ﷺ وصدوبیست سال‌در جاهلیت وشصت‌سال دراسلام

(۱) بطوریکه ملاحظه‌میشود ، دراین‌باب‌ضمن شرح حال وسرگذشت معمّرین عرب اشعار بسیاری ازآنها نقل‌شده‌است ؛ گرچه این‌اشعار عربی‌است ،ولی‌نظربا‌ینکه‌سراسرپند واندرز و سخنان حکیمانه است ؛ وحتی بعضی ازآنها درزبان عربی وکتب ادبی بصورت ضرب‌المثل درآمده‌است ، لذا ماعیناً نقل‌کردیم ودربین هلالین ترجمه‌آنرا آوردیم‌تاهم‌اصل آن‌محفوظ بماند وهم‌کسانی‌که اززبان عربی‌اطلاعی ندارند از مضامین‌آنها استفاده‌کنند .

زیسته‌ام !

عبدالملك گفت ای ربیع از آن عده جوانان قریش که نامهاشان یکی است بمن خبر ده.

گفت : از هر کدام میخواهی سؤال کن ، عبدالملك گفت : از عبدالله بن عباس خبر ده : گفت : اودارای فهم وعلم وبخشش وحلم وقرآن دان بزرگ بود ، گفت : ازعبدالله بن عمر خبرده گفت دارای حلم وعلم واحسان بود ، خشم خودرا فرومیبرد وازظلم دوری میجست . (۱) پرسید : از عبدالله بن جعفر خبرده! گفت : او گلبرگی خشبو ولطیف وزیانش برای مسلمین اندك بود !

گفت : ازعبدالله بن زبیر خبرده . گفت او همچون کوه صعبی بود که صخره‌ها از آن فروریزند. عبدالملك گفت : خدا تورا نگهدارد چطور بر اخبار آنها دست یافتی ؟ گفت: بآنها نزدیك شدم و آنان را امتحان نمودم .

شقّ کاهن ونصائح حکیمانهٔ او

نیز « در کمال الدین» میگوید ، خبرداد بما احمدبن یحیی مُکتب او گفت خبرداد بما ابوالطیب احمدبن محمدوراق . او گفت خبرداد بمامحمدبن حسن بن دریدازدی عمانی ، او گفت خبرداد بما احمدبن عیسی ابوبشرعقلی ازابوحاتم ازابو- قبیصه ازابن کلبی واو ازپدرش نقلکرده که گفت : ازمشایخ بجیله که در سیرت وهیئت نیکو ، مانندآنها ندیده بودم شنیدم که میگفتند : شق کاهن سیصدسال زندگی کرد . چون وقت وفاتش رسید ، بستگانش نزد وی گرد آمدند و گفتند ماراوصیتی کن که نزدیك است روزگارتو راازدست مابگیرد .

شق گفت : به‌یکدیگر نزدیك شویدوازهم جدانگردید ، بیکدیگر روآورید وازهم رونگردانید وصله رحم کنید وعهدوپیمان خودرا محکم نگاه دارید ، حکمها را بزرگ شماریدو اهل کرم رااحترام کنید ، پیران خودرا توقیر نمائید وافراد

(۱) تصور میرود ربیع سنی بوده یاتقیه میکرده یااینرابرای خوش‌آیند عبدالملك که بابنی هاشم کینه ذاتی داشت گفته بود .

لئیم راپست شمارید ،درجائی که میبایدسخنان جدیومنین گفت ، ازشوخیو بیهوده گوئی اجتناب‌ورزید .

بخششهای خودرابا منتگذاری آلوده مسازید ؛ وچون بردشمن چیره‌شوید ازتقصیر اودر گذرید ، واگر براثر نفاق ازهم‌جدا گشتید باهم‌سازش کنید.اگر کسیبا شما ازدر نیرنگ درآمد ، دربارهٔوی نیکی کنید ، نصایح پیران‌را بشنوید وپیشنهاد کسانی که بعداز ستیزه شمارا صلح می‌دهند بپذیرید.زیرا رسیدن بمنتهای پشیمانی‌زخمی‌است که دیرالتیام می‌یابد .

أزسرزنش درانساب خود پرهیز کنید وازجستجوی بدیهای یکدیگر دوری نمائید دختران فهمیدهٔ خودرا بهمسری کسانی که درنجابت‌وفهم بپایهٔ شما نمیرسند ندهید ،چه که باعث ننگ‌وموجب‌فسادورسوائی است . درمعاشرت بامردم ملایمت‌و نرمی‌پیش گیرید ، واز درشت‌خوئی احتراز جوئید ، زیرادرشتخوئی‌در آخر کار موجب ندامت خواهد بودوبرای صاحبش نکوهشها کسب میکند .

صبر مؤثرترین مؤاخذه ، وقناعت بهترین سرمایه است.مردم پیروطمع و دستخوش آزوبار کش بی‌تابی‌میباشند. حقیقت‌ذلت ،دوری‌ازیاری‌یکدیگر است.باین معنی‌که چون دشمن‌طمع باموال شما کند ورعب دردلهای‌شما ایجاد نماید ، شما باچشمان خواب گرفته بآنها نگاه کنید. سپس گفت : عجب نصیحتهائی است که ازمرد شیرین‌زبان‌فصیحی‌سرزد . امااگر دلهای‌مردم‌محکم وآماده‌پذیرش آن‌باشد! شق کاهن‌این را گفت‌و سپس‌مرد .

شیخ‌صدوق رضی‌الله عنه‌در اینجا میفرماید : مخالفین‌ما (اهلسنّت) اینگونه داستانها را نقل‌میکنندو تصدیق مینمایند : همچنین‌داستان شدادبن‌عاد‌را نقل‌میکنند ومیگویند که : نهصدسال‌عمر کرد و بهشت اوراتوصیف‌مینمایند که از نظر مـردم پوشیده‌است،وهیچکس آن‌را نمیبینندومیگویند که‌درروی زمین‌است‌ولی‌طول‌عمر قائم آل‌محمد (ص)راباور نمیدارندو اخباری که دربارهٔاو رسیده است دروغ‌میپندارندو درحقیقت منکرحق ودشمن‌طرفداران حقند !.

مؤلف : سپس صدوق علیه‌الرحمه داستان شداد بن عاد را نقل می کند. ما هم آنرا در کتاب «نبوّت» (جلد پنجم بحار) از وی نقل کردیم. آنگاه میگوید :

اوس بن ربیعة بن کعب بن اُمیّة اسلمی

دویست و چهارده سال در جهان زیست. خود وی در این باره میگوید :

لَقَدْ عُمِّرْتُ حَتّٰی مَلَّ اَهْلِی　　ثَوائی عِنْدَهُمْ وَسَئِمْتُ عُمْرِی
وَحَقَّ لِمَنْ اَتیٰ مِأتٰانِ عامٍ　　عَلَیْهِ وَاَرْبَعٌ مِنْ بَعْدِ عَشْرٍ
یَمَلُّ مِنَ الثَّوٰاءِ وَصُبْحُ یَوْمٍ　　یُغادِیه وَلَیْلٌ بَعْدَ یَسْرِی
فَاَبْلیٰ شِلْوَتِی وَتَرَکْتُ سُلْوِی　　وَباحَ بِما اُجِنُّ ضَمیرُ صَدْرِی

(یعنی: چندان عمر کردم که بستگانم از بودن من در نزد آنها خسته شدند و خود من هم از عمر درازم بتنگ آمدم. شایسته است برای کسیکه عمرش بدویست و چهارده سال رسیده که از محلّ و زندگی صبح و شام که براو میگذرد خسته شود. عمر دراز اعضای مرا پوسانید، من هم لذت زندگی را ترک گفتم. بهمین جهت آنچه را درسینه پنهان میکردم آشکار گردید) !

ابوزید منذر بن حرمله طائی که مردی نصرانی بوده صدو پنجاه سال عمر کرد.

نَصْر بن دُهْمان بن سُلَیم بن اشجع بن زید بن غطفان صدو نود سال عمر کرد.

بطوریکه دندانهایش ریخت و عقلش خلل پیدا کرد و موی سرش سپیدشد. در آنموقع مطلبی برقوم وی مشکل گردید و محتاج برأی و تدبیر او شدند و بهمین جهت از خداوند مسئلت نمودند که عقل و جوانی اورا بوی بر گرداند. خداوند هم جوانی را باو باز گردانید و موی سرش سیاه شد. سلمة بن خُرشُب یا عباس بن مرداس سلمی درباره وی این ابیات را سروده است :

لِنَصْرِ بْنِ دُهْمانَ الْهُنَیْدَةَ عاشَها　　وَتِسْعینَ حَوْلاً ثُمَّ قُوِّمَ فَانْصاتا
وَعادَ سَوادُ الرَّأسِ بَعْدَ بَیاضِهِ　　وَعاوَدَهُ شَرْخُ الشَّبابِ الَّذی فاتا
وَراجَعَ عَقْلاً بَعْدَ ما فاتَ عَقْلُهُ　　وَلٰکِنَّهُ مِنْ بَعْدِ ذا کُلِّهِ ماتا

(یعنی : نصر بن‌دهمان صدو نودسال‌عمر کرد . قامتش پس ازخم‌شدن راست گردید . سپیدی‌موی‌سرش بسیاهی‌وپیریش بجوانی‌عودنمود و بعد ازآنکه‌عقلش از دست رفت، دوباره بر گشت، ولی‌باوجودهمهٔ اینهااو سرانجام‌مرد) ! .

ثوب بن صداق عبدی دویست‌سال درجهان زیست .

خثعم‌بن عوف‌بن‌جذیمه روز گاری درازعمر کرد واین‌شعر بگفت :

حَتّیٰ مَتیٰ خَثْعَمُ فِي الْأَحْيٰاءِ   لَيْسَ بِذِي أَيْدٍ وَلٰاغَنٰاءِ   هَيْهٰاتَ مٰا لِلْمَوْتِ مِنْ دَوٰاءِ

(یعنی : خثعم‌چندان‌در جهان‌زیست که‌دیگر نه‌نیروئی‌برایش‌ماندونه ثروتی افسوس که ازمردن‌چاره‌ای‌نیست !)

ثعلبة‌بن کعب‌بن‌عبدالاشهل بن‌اشوس دویست سال عمر کرد . این ابیات ازاوست :

لَقَدْ صٰاحَبْتُ أَقْوٰامٰاً فَأَمْسَوْا   خُفٰاتٰاً لٰا يُجٰابُ لَهُمْ دُعٰاءُ
مَضَوْا قَصْدَ السَّبِيلِ وَخَلَّفُونِي   فَطٰالَ عَلَيَّ بَعْدَهُمُ الثَّوٰاءُ
فَأَصْبَحْتُ الْغَدٰاةَ رَهِينَ شَيْءٍ   وَأَخْلَفَنِي مِنَ الْمَوْتِ الرَّجٰاءُ

(یعنی : بامردمی‌تماس داشتم که‌بامرك ناگهانی‌در گذشتند ، درحالیکه‌هیچ دعائی‌برای رهائی‌آنها از مرك سودی نداشت . آنها رفتند و مراباقی‌گذاشتند و بعد ازآنها زندگانی‌من بطول‌انجامید پس‌من‌در گروچیزی‌ماندم ، وامید بمرك ازمن‌سلب‌شد) .

کعب‌بن‌رداة بن کعب بن ذهل بن قیس نخعی(۱) سیصدسال‌عمر نمود . خود وی‌میگوید :

لَمْ يَبْقَ يٰا خُذْيَهُ مِنْ لِدٰاتِي   أَبُو بَنِينَ لٰا وَلٰا بَنٰاتِ
وَلٰا عَقِيمٌ غَيْرُ ذِي سُبٰاتِ   إِلّٰا يُعَدُّ الْيَوْمَ فِي الْأَمْوٰاتِ
هَلْ مُشْتَرٍ أَبِيعُهُ حَيٰاتِي ؟

(یعنی: رفقای‌من‌چه‌آنها که اولادداشتند وچه‌آنها که‌اولادنداشتند کسی‌نمانده است . مگر کسی که‌امروز درصف اموات بشمارآید . آیا خریداری هست که من

(۱) در «المعمّرون» [illegible] آمده است .

زندگی خود را باو بفروشم ؟!

عدّی بن حاتم طائی صدوبیست سال درجهان زیست.

اما بات بن قیس بن حرملة بن سنان کندی - صدوشصت سال زندگی کرد.

عُمیرٌ بن هاجر بن عمیر بن عبدالعُزّی بن قمیر خزاعی صدوهشتاد سال درجهان زیست ابیات زیر از اوست:

بَلِيتُ وَأَفْنانِي الزَّمانُ وَأَصْبَحَتْ هُنَيدَةُ قَدْ أَبْقَيْتُ مِنْ بَعْدِها عَشْرا
وَأَصْبَحْتُ مِثْلَ الْفَرْخِ لا أَنا مَيِّتٌ فَأُبْكَى وَ لا حَيٌّ فَأَصْدُرَ لِي أَمْرا
وَقَدْ عِشْتُ دَهْراً ما تُجِنُّ عَشِيرَتي لَها مَيِّتاً حَتَّى تَخُطَّ لَهُ قَبْرا

(یعنی: پوسیده گشتم و روزگار مرا از میان برد. صد سال عمر کردم و میخواهم ده سال دیگر هم بمانم (۱) امروز من مانند جوجه‌ای هستم که نه مرده‌ام تا بر من گریه کنند و نه زنده‌ام تا کاری برایم انجام دهند. من در روزگاری زندگی میکردم که عشیره‌ام مرده‌ای را که پیش از مرگ قبر خود را نکنده بود، دفن نمیکردند) (این از عادات مردم جاهلیت بوده است).

عوام بن منذر بن زید بن قیس بن حارثة بن لام روزگار درازی در عصر جاهلیت زیست و عمر بن عبدالعزیز خلیفهٔ اموی را درك نمود. روزی اورا بنزد عمر بن عبدالعزیز آوردند. از بس ضعیف بود استخوان گردنش جدا جدا دیده میشد، وابروانش روی چشمش ریخته بود. از وی پرسیدند در دنیا چه چیزها دیده‌ای؟ گفت:

فَوَاللهِ مَا أَدْرِي أَأَدْرَكْتُ أُمَّةً عَلَى عَهْدِ ذِي الْقَرْنَيْنِ أَمْ كُنْتُ أَقْدَما
مَتَى يَخْلَعُوا عَنِّي الْقَمِيصَ تَبَيَّنا جَناحَيَّ لَمْ يَكْتَسِبَنْ لَحْماً وَلا دَما

(یعنی: بخدا سوگند نمیتوانم بخاطر بیاورم که مردم عهد ذوالقرنین را درك کردم یا پیش از آن بوده‌ام. هرگاه پیراهن از برم بیرون آورند، معلوم خواهد شد که بدنم نه گوشت دارد و نه خون).

---

(۱) پیداست که عمیر این ابیات را درصدسالگی گفته‌است.

سیف بن وهب بن جذیمهٔ طائی دویست سال درجهان زیست. این ابیات از اوست :

اَلا اِنَّنی کاهِبٌ ذاهِبٌ	فَلا تَحْسَبُوا اَنَّنی کاذِبٌ
لَبِسْتُ شَبابی فَأَفْنَیْتُهُ	وَاَدْرَکَنی اَلْقَدَرُ الْغالِبُ
وَخَصْمٌ دَفَعْتُ وَمَوْلیً نَفَعْتُ	حَتّی یَئُوبَ لَهُ ثائِبُ

(یعنی : آگاه باشید من رفتنی هستم . پس مرا دروغگو مشمارید . پیراهن جوانی را پوشیدم و بعد کهنه نمودم و تقدیر الهی که چیره دست است، مرا در چنبر قدرت خود گرفت . دشمنان را ازخود دفع میکردم و بدوستان نفع میرساندم ، تا ثواب آن عائد من گردد) .

ارطاة بن سُهَیّهٔ مُزنی صدوبیست سال زندگی نمود . کنیهٔ او ابو ولید بود عبدالملك مروان از وی پرسید ای ارطاة ! ازشعر تو چه مانده است ؟ گفت . دیگر شراب نمینوشم و کار طرب انگیز نمیکنم و بر چیزی غضب نمینمایم وجز برای یکی از اینها شعر برای من نمیآید ! بعلاوه من این اشعار را گفته‌ام :

رَأَیْتُ الْمَرْءَ تَأْکُلُهُ اللَّیالی	کَأَکْلِ الْأَرْضِ ساقِطَةَ الْحَدیدِ
وَما تَبْقَی الْمَنِیَّةُ حینَ تَأْتی	عَلیٰ نَفْسِ ابْنِ آدَمَ مِنْ مَزیدِ
وَاَعْلَمُ اَنَّها سَتَکُرُّ حَتّی	تُوَفّی نَذْرَها بِأَبی الْوَلیدِ

(یعنی : مردم را چنان دیدم که شبها آنان را میخورند و فانی میگردانند؛ همچون زمین که پاره‌های آهن را میخورد و میپوساند ، چون مرك اولاد آدم میرسد ، چیزی از وی فرو نمیگذارد ومیدانم که شبح مرك چندان خود را نشان میدهد تا نذر خود را نسبت با بوولید هم ایفا کند !)

عبدالملك ازشنیدن معنی بیت آخر بوحشت افتاد . زیرا کنیهٔ او نیز ابوولید بود! ولی او گفت : مقصود خود من هستم ! چه کنیهٔ من ابوولیداست .

عَبیدُ بن اَبرص سیصدسال زندگانی نمود . او میگوید :

فَنیتُ وَاَفْنانِی الزَّمانُ وَاَصْبَحَتْ	لِداتی بَنُو نَعْشٍ وَزُهْرُ الْفَراقِدِ

(یعنی از بین رفتم وزمانه هم مرا از بین برد . درحالیکه همسالان من چهره بخاك

کشیدند) ابن عبیدرا نعمان بن منذر درروز بؤس(۱) گرفت وبقتل رسانید .

شریح ابن هانی صدو بیست سال عمر کردتادرجنگ حجاج بن یوسف بقتل رسید وی درحال کِبَرسنّ وضعف پیری گفته است :

أَصْبَحْتُ ذَابَثٍ أُقَاسِي الْكِبَرَا . قَدْ عِشْتُ بَيْنَ الْمُشْرِكِينَ أَعْصُرًا
ثُمَّةَ أَدْرَكْتُ النَّبِيَّ الْمُنْذِرَا وَ بَعْدَهُ صِدِّيقَهُ وَ عُمَرَا
وَيَوْمَ مِهْرَجَانَ وَيَوْمَ تُسْتَرَا وَالْجَمْعُ فِي صِفِّينِهِمْ وَالنَّهَرَا
هَيْهَاتَ مَا أَطْوَلَ هٰذَا عُمُرًا

(یعنی : دراین سن پیری بامحنت واندوه دست بگریبانم . سالهادر بین مشرکین زیستم ، تا آنگاه که پیغمبر رحمت را یافتم ، و بعداز پیغمبر ابوبکر وعمر را دیدم . در جنگ روز مهرگان وجنك شوشتروصفین و نهروان نیز شرکت جستم . ای وای که این عمرچه طولانی گشته است . ؟!

مسجاح بن سباع که مردی از بنی ضبّه بودنیز روزگاری درازدر جهان زیست . اودراین باره میگوید :

لَقَدْ طَوَّفْتُ فِي الْآفَاقِ حَتَّى بَلِيتُ وَقَدْ أَنَّى لِي أَنْ أَبِيدُ
وَ أَفْنَانِي وَلَا يَفْنَىٰ نَهَارٌ وَلَيْلٌ كُلَّمَا يَمْضِي يَعُودُ
وَ شَهْرٌ مُسْتَهِلٌ بَعْدَ شَهْرٍ وَحَوْلٌ بَعْدَهُ حَوْلٌ جَدِيدُ

(یعنی : چندان دراکناف جهان گشتم که پوسیده شدم واگر بمیرم بموقع است . روزگار مرافانی گردانید ولی خود روزها فانی نمیشود ، چنانکه شبها و ماهها وسالها هروقت برونددوباره بازمیگردند) .

لقمان بزرك عاد پانصدوشصت سال یعنی باندازهٔ عمرهفت کر کس زندگی کرد . هر کرکسی هشتادسال عمرمیکرد . لقمان نامبرده باقی ماندهٔ قوم عاد بود. وهم روایت شده که وی سه هزار و پانصد سال عمر نمود . وی ازاولاد عاداست که قوم آنها

(۱) نعمان بن منذر پادشاه معروف حیره دوروزبرای خود مقرر کرده بود. یکی روز خوشی ومسرت ، ودیگر روزبؤس وغضب .

را بجانب حرم فرستادند تا برای آنها جستجوی آب نمایند . لقمان عمر هفت کرکس یافت ، اوجوجهٔ نرین کرکس رامیگرفت ودر کوهی که کرکس در آنجا زندگی میکرد جای میداد ، کرکس هم در آنجامیماند تاسرموعد بمیرد . چون کرکس اول‌میمرد ، دیگری راتربیت میکرد . آخرین آن کرکس ها «لُبَد» نام داشت وازهمه آنها عمرش درازتر بود . مردم‌دربارهٔ اومیگفتند : عمرش‌بسی‌طولانی گشت وهم‌اشعار مشهوردربارهٔ لقمان زیاد گفته‌شده ؛ قوهٔشنوائی و بینائی رابمیزان لازم‌داشته واخباروی زیاداست .

زهیر بن‌جناب بن هبل بن عبدالله بن بکر بن عوف بن عذرة بن زیدبن‌عبدالله ابن‌وهدة‌بن ثوربن کُلَیْب کلبی سیصد سال‌عمر کرد .

مزیقیاعمروبن‌عامر که از نظر نفع وجودش بوی لقب «آب‌آسمان» داده بودند هشتصدسال درجهان زیست : چهارصدسال جزومردم عادی‌بود وچهارصدسال هم‌سلطنت کرد، ازاین‌جهت‌اورا (مزیقیا) مینامیدند، که‌هرروزدودست‌لباس‌میپوشید و بعد دستور میدادآنهارا پاره کنند تا دیگری آنرا نپوشد .

هبل‌بن‌عبدالله بن‌کنانه هفتصد سال درجهان زندگی‌نمود .

ابوطحان قَیْنی صدوپنجاه سال عمرکرد .

مستوغر بن ربیعة بن کعب‌بن‌زیدبن مناة‌بن‌تمیم ، سیصدوسی‌سال عمرنمود سپس اسلام‌رادرك كرد ولی‌اسلام نیاورد . شعراو معروف‌است .

دُوَید بن‌نَهْد چهارصدوپنجاه سال‌درجهان زیست . دربارهٔ طول عمر خود گفته‌است :

اَلْقی‌عَلَیَّ الدَّهْرُ رِجْلاً وَیَدَا وَ الدَّهْرُ مٰایُصْلِحُ یَوْماً اَفْسَدَا
یُصْلِحُهُ اْلیَوْمَ وَیُفْسِدُهُ غَدَا

(یعنی : روزگار دست‌وپای مرا ازکار انداخت روزگار آنرا که روزی فاسد شده ، اصلاح‌نخواهد کردبلکه‌یك روزآنرا اصلاح‌وروزدیگرفاسدمیگرداند دویدهنگام‌وفات‌فرزندان‌خود را جمع نمود و گفت : فرزندان من ! بشما

وصیت میکنم که : عذر مردم شرور را نپذیرید و از خطای آنها نگذرید !

تیم الله بن عکایه (بن ثعلبه) دویست سال در جهان زیست .

مرتع بن ضبع بن وهب بن بعیض بن مالک بن سعدی بن عدی بن فزاره، دویست و چهل سال عمر نمود او نیز اسلام را درک کرد ولی اسلام نیاورد .

مَعْدی کَرْب حمیری از آل « ذی رعین » دویست و پنجاه سال در جهان زیست

ثریة بن عبدالله جعفی سیصد سال زندگانی کرد. وی بمدینه آمد و نزد عمر بن الخطاب رفت و گفت : من این بیابان را که شما در آن مسکن کرده اید قبلاً بدون آب و درخت دیده بودم ، و مردمی دیدم که مانند شما « اشهدان لا اله الا الله » میگفتند ! پسر ثریه نیز با او بود و بواسطه ضعف پیری تکیه به پدرش کرده و خرف شده بود . عمر پرسید : ای ثریه ! چرا پسر تو خرف گشته ولی عقل تو هنوز باقی است ؟ گفت : علت اینست که من تا هفتاد سالگی زن نگرفتم و بعد هم زن عفیف و نیک سیرت گرفتم **زن من چنان بود که هنگام خوشحالی من برمسرّتم میافزود وموقع خشم و غضب مرا دلشاد مینمود!** ولی این پسرم زنی موذی و بدزبان گرفت که چون او را خوشحال میدید کاری میکرد که دلتنگ و خشمگین شود و هر گاه او را گرفته و غضبناک میدید جانش را بلبش میرسانید .

عوف بن کنانه و سخنان حکیمانه او

عوف بن کنانه کلبی سیصد سال در جهان زیست . چون حال احتضارش فرا رسید فرزندان خودرا جمع کرد و بآنها وصیت نمود و گفت : فرزندان من! وصیت مرا حفظ کنید که بعد از من بوسیله آن بریاست و آقائی قوم خواهید رسید .

پارسائی پیشه سازید و خیانت نکنید و محزون نباشید درندگان را از خوابگاهشان پراکنده مسازید . با مردم آمیزش کنید ولی بدیهای آنهارا پوشیده دارید تا کارتان بهبود یابد و اصلاح گردد (۱) . دست سؤال بطرف آنها دراز نکنید تا برایتان گران

(۱) از نظر اسلام باید بدیهای اشخاص را فاش کرد تا ریشه بدیها کنده شود و افراد بد و خطرناک ←

تمام نشود:

تا میتوانید حالت سکوت پیش گیرید مگر برای اظهار حقّی که پسند یده می‌دانید. مردم‌رادوست‌بداریدتاسینه‌های آنهااز کینهٔ شماپاک‌شود. آنها را ازاستفادهٔ منافع محروم‌نسازید،تاازشما شکایت نکنند. ازآنها فاصله‌بگیرید تادلتان آرامش یابد. زیاد باآنها نشست و برخاست نکنید که موجب‌خواری شماست. چون کار مشکلی برای شماپدید آید، دربرابر آن ثبات وصبرپیشه گیرید، با گذشت زمان بسازید که‌اگرزبان راستی وذلّت خواری بماند، بهتراز آنست که درحال خوشی نام‌انسان ببدی یادشود.

خودرا برای احترام بکسیکه نسبت بشما فروتنی میکندآماده سازید.زیرا نزدیکترین خواهشهادوستی ودورترین نسبتهادشمنی است‌ووفا پیشه گیرید، نقض عهدمکنید که جمعیت‌شما را تأمین‌خواهد کرد.

حسب خودرا بواسطه‌ترک‌دروغ زنده کنید. که‌دروغ آفت‌جوانمردی‌است تنگی معیشت خودرا برمردم معلوم مسازید که موجب خواری‌و سرشکستگی‌شما خواهد شد. ازغربت اجتناب‌ورزید که باذلّت توأم‌است: زنان نجیبه واصیل‌خود رابهر کسی تزویج‌نکنید، مگردر اصالت ونجابت باشمابرابر باشند: همیشه‌سعی کنید فضیلت وبزرگی کسب نمائید. زیبائی زنان، شما را ازتوجه بخوبی آنها فریب‌ندهد، که‌خوبی‌زنان‌بکمال وبشرافت آنها بستگی دارد! (١)

← درجامعه‌راه‌پیدا نکنندونضج‌نگیرندمگراینکه فاش‌ساختن وذکر بدیهای‌آنان موجب خطر برای‌مسلمانان‌باشدکه‌البته حکم‌دیگری‌دارد. اسلام‌صراحت‌اجه‌دارددوازدوروئی‌و نفاق‌و تماس با افرادبدکردار وناهل جداً جلوگیری‌نموده ودستورمیدهد که‌با نیکان نیک وبابدان‌بدباش وباافکار صوفیانه‌واین‌شعرعرفی شاعر مخالف است که میگوید:

چنان‌با نیک وبدخوکن که‌وقت مردنت عرفی   مسلمانت بزمزم شوید وهند وبسوزاند

(١) خواننده محترم دراین‌باب ضمن‌شرح حال بعضی‌از معمّرین عرب که درزمان

در نزد فامیل وقوم خود فروتنی نمائید وبر آنها ستم روا مدارید تا بملکات فاضله نائل گردید . در موضوعی که آنها اتفاق بر آن دارند ، مخالفت نکنید ، که مخالفت برای مرد مطاع موجب نقص وعیب است. کارهای نیك شما پیش از دیگران باید برای قوم خودتان باشد . ساحت خانه‌های خود را از ساکنین آن متوحّش مسازید که موجب سلب برکت وجلوگیری از حقوق آنهاست . سخن چینی رادر میان خود ترك نمائید تادر پیشآمدهای ناگوار مدد کارهم باشید وبر دشمن غلبه یابید . ازسود پرستی بپرهیزید مگر در مواردی که بر خورد باشکال ننمائید . همسایه‌ها را گرامی ومهمان‌را درپذیرائی برخود مقدم بدارید .

← جاهلیت یعنی پیش از ظهوردین مبین اسلام میزیسته‌اند علاوه از سر گذشت جالب وخواندنی آنها ؛ سخنان حکیمانه وپندواندرز وامثال وحکمی که از آنها نقل شده است؛ هم میخوانند

بااینکه دردوران جاهلیت ، تعداد باسوادها در تمام عربستان از تعداد انگشتان دست تجاوز نمیکرد ، مع الوصف سخنان دانایان عرب که دراینجا ازنظر قارئین میگذرد ؛ هنوزهم زنده وآموزنده ونغز ودلکش است .

فرقه بهائی در کتب خود خیلی سعی کرده‌اند کلمات قصار وگفتار آسمانی ازمیرزا علی محمد باب وحسینعلی مازندرانی بنام (بهاء) وپسرش عباس افندی (عبدالبهاء) ونوهٔ عباس ؛ شوقی افندی ؛ نقل کنند ودرعصر تسخیر فضا آنهارا برخ مردم فهمیده بکشند . ولی شکی نیست که آنها وقتی دراین باب نصائح سودمند وسخنان اجداد شق کاهن وعوف بن کنانه واکثم بن صیفی و غیره راکه هر کدام یك دوره دستورالعمل کامل اخلاقی وآئین زندگی است ؛ بخوانند ، سپس آنرا باسخنان نقطه اولی در «بیان» وجمال مبارك ؛ در « قدس» و «ایقان» ، ویا گفتار عبدالبهاء در «مفاوضات» و «مقالهٔ سیاح» ، که همه نقل عبارات کتب اسلامی ویامشایخ صوفیه واهل عرفان است؛ ولی باسبکی مبتذل وکلماتی مغلق ونامفهوم ، مقایسه کنند پیش وجدان سر کوب شدهٔ خود شرمسار میشوند وتصدیق خواهند کرد که سطح آن بمراتب ازسخنان کاهنان وعقلای جاهلیت پائین تر است ؛ بااین فرق که آنها هیچگونه ادعائی هم نداشته‌اند ، نه هوس نبوت ونه جرئت الوهیت ومراتب بالاتر ازآن کرده‌اند ؛ **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ.**

باسفیهان شکیبا باشید تا ازاندوه وناراحتی شما کاسته شودواز تفرقه و جدائی دوری کنید که موجب‌خواری شماخواهد بود . جزدر موقع ناچاری خود را بیش ارحد توانائی ، در مشقّت نیاندازید .

زیرا اگرعذر شما پذیرفته‌بود ، مردم شماراسرزنش‌نخواهند کرد ، واگر نیرومندوقوّی‌باشید، بهتراز این‌است که‌موقع‌اضطرار بکمك‌دیگران‌بشنابید. بخشش کنیدولی تفریط ننمائید که بذل وبخشش مانع‌احتیاج شماست . آنچه می گوئید یکسان‌باشد ، تانزد خلق عزیز شوید ، وشمشیرتان بران باشد .

ازاسراف بپرهیزید وخود را رسوا مسازید . از مردم پست انتظار کاری نداشته باشید که درآن کوتاهی میورزند وبعمل نمی‌آورند ، نسبت بیکدیگر رشك وحسدنبرید تاباعث هلاکت شما نگردد . ازبخل اجتناب کنید که بخل یك‌نوع بیماری است .

برای‌خود ازفضیلت وجود وادب ودوستی بااهل فضل‌وحیا خانه‌ها بنا نمائید وبابذل وسخاوت محبت مردم‌را جلب کنید . افراد بافضیلت رامحترم شمارید واز تجربهٔ اشخاص آزموده سرمشق بگیرید ، کوچکی کار نیك شمارا از انجام‌آن بازندارد ، که همان نیز دارای ثواب خواهد بود .

مردم‌را کوچك نشماریدوناتوان ندانید که مردی بروشنی دل وزبان گویا بستگی‌دارد . هرگاه‌از سانحه‌ای‌بوحشت‌افتادیدتأمّل‌نمائید وشتاب‌مکنید . برای نزدیکی‌بسلاطین‌نسبت بآنها مهرورزید که‌هر که را بخواهندبلند می کنند وهر که را نخواهند بزمین می‌زنند . درکارها شجاع باشید تادیدگان مردم بشمامعطوف گردد . ازراه وفافروتنی‌پیشه گیرید و کاری کنید که‌بزرگان شما ، شمارادوست بدارند . سپس این دو بیت را گفت :

وَمٰا کُلُّ ذِي لُبٍّ بِمُؤْتِيكَ نُصْحَهُ ... وَلاٰ کُلُّ مُوْتٍ نُصْحَهُ بِلَبِيبٍ

وَلٰکِنْ اِذٰا مٰا اسْتَجْمَعٰا عِنْدَوٰاحِدٍ ... فَحَقٌّ لَهُ مِنْ طٰاعَةٍ بِنَصِيبٍ

یعنی : هرعاقلی ترا پند نمیدهد ،وهرپندواندرزدهی عاقل نیست ولی اگر

هردو درشخصی جمع شد (یعنی عاقلی ترا نصیحت کرد) سزاواراست که پیروی اورا بگردن گیری .

آنچه در لوح اهرام مصر نوشته بود

عبدالله بن **محمد** بن عبد الوهاب از احمد بن محمد بن عبدالله بن یزید شعرانی که ازفرزندان عمّار یاسر رضی‌الله‌عنه است‌برای‌من‌نقل کرد، که‌ابوالقاسم محمدبن قاسم بصری ، میگفت : ابوالحسن خمارویه‌بن احمدبن طولون (۱) در مصر(۲) گنجهائی بدست آورد که پیش‌ازوی نصیب هیچکس نشده بود .سپس‌اورا ترغیب کردند تا دوهِرَم ازاهرام (۲) ثلاثه مصررا خراب کند ، شاید در آن‌نیز

(۱) احمدبن‌طولون حکمران‌معروف‌مصروشام‌بوده که ازسال۲٥٤ هجری‌تاسنه ۲۷۰ درآن‌کشور باکمال قدرت حکومت داشته است .

(۲) «مصر» که‌این‌کشور بدین‌نام‌موسوم‌است ، دراصل‌اسم‌نوهٔ حضرت نوح‌علیه‌السلام بوده بدین‌شرح:مصربن بنصربن‌حام‌بن‌نوح(ع)وی‌نخستین کسی‌است که‌درآن‌سرزمین‌سکونت گزید. بعدازطوفان«مصر»با ۳۰ نفرازبرادرانش درآنجااقامت نمودند .

(الخطط والآثار مقریزی ج۱ص۳٥)

(۳) اهرام‌مصر ـ سه‌بنای عظیم وبسیاربلند وتاریخی‌کشور مصراست‌که پنجهزارسال پیش فراعنه مصربرای مدفن خود ، ساخته‌اند . این‌بناها سراپا ازسنگ ساخته شده ، واز عجائب هفتگانهٔ دنیابشمارمیرود .بزرگترین‌آنها۱۳۸متراست. اینك‌توصیف‌آنرااز(جغرافی جهان) بخوانید :

«این‌کوههای‌آدمی‌آفریدهٔ سنگی‌که برفرازجسد پادشاهان‌دیرین مصری‌ساخته‌اند، یکی‌دیگرازشگفتیهای هفتگانهٔ‌جهان بشمارمیرفت ، وآنهارا بمناسبت شکل‌مخصوصشان «هرم» نام‌نهاده‌اند . همه‌این هرمهارا صاحبانشان‌دردوران زندگی‌خویش برپاداشته وبرای‌روزهای پس‌ازمرگ آماده کرده‌بودند . ضمناً هرپادشاه‌میکوشیدکه‌آرامگاه‌کوه مانند خودرابرتر و بزرگتر ازآن‌فرمانروایان پیش‌خویش ، بسازد .

این‌اهرام سه تابیش نیستند وبه‌اهرام‌سه‌گانه مشهورند . اندازهٔ‌آنها باهم یکی‌نیست .

گنجی بیابد ! ولی اطرافیان و مشاورین وافراد مورد اعتماد وی اوراازخراب‌کردن اهرام برحذرداشتند وخاطر نشان‌ساختند که هر کس متعرض‌اهرام‌شده ، عمرش کوتاه گشته است .

او بنصیحت آنها اعتنانکردودستورداد هزار کارگر دیوار اهرام رابکنند تا درب آن پیدا شود ، پس‌ازیکسال کار ،خسته‌وعاجزشدندموقعی که ازتعقیب‌منظور مأیوس گشتند ومیخواستند دست‌بردارند ، راهی‌پیدا کردند که‌مانندنقب‌بود. راه‌را گرفته پیش رفتند تابآخر آن رسیدند . درآنجا سنگ مرمری دیدند و دانستند که‌درب اهرام‌است . سپس چندان سعی کردندتا دررا ازجا کنده‌بیرون آوردند ، دیدند با خط یونانی چیزی برآن نوشته است .

بزرگترآنها به‌خئوپس تعلّق داشته‌است . پادشاه مزبور نزدیك بسه هزارسال پیش اززادن مسیح‌میزیسته‌است . میگویند برای‌ساختن این‌هرم‌گروهی کارگربالغ برصد هزار نفردرطول مدتی‌نزدیك به‌ده‌سال‌یکسره بکارمشغول‌بوده‌اند ... آرامگاه خئوپس ودیگراهرام مصرهمه یکپارچه وتوپرازسنگ بناشده‌است . فقط‌جائی‌کوچك درمیان آن، برای‌نهفتن‌جسد فرعون ووسائل وافزارهائی‌که دردوران زندگی‌بکار میبرده خالی‌گذارده اند .

مصریان قدیم برآن بودندکه‌مرك‌خواب درازی بیش‌نیست وآن‌سرانجام‌روزی‌بپایان میرسد . درآن روزکه روزحساب وداوری است ، همه مردگان ویاخواب‌رفتگان ازخواب برمی‌خیزند وازنو بکارهای خودمی‌پردازند . ازاینرو به‌هنگام‌مرگ وسائل‌ونیازمندی های آنان رادرکنارشان می‌گذاردند ، تاوقتی‌که ازخواب گران بهوش آمدند ، وسائل زندگی وکارشان پهلویشان‌باشد. بدین‌گونه وقتی‌که خئوپس راپس‌از مرگ درمیان‌هرم‌بزرگ‌جای دادند وسائل کارش رانیزدرکنارش‌نهادند ومدخل‌آنرا باسنگهای‌جزم وجفت‌محکم واستوار کورکردند وآثارونشانه‌ها ودرزهارا ازمیان‌بردند تاهیچکس نتواندبرجسد وی‌دست‌یابد . ولی‌بااین‌همه‌بعدها کسی‌جای این‌دریچه وراهروئی راکه بگور وی منتهی میشد ، یافت . تن مومیائی‌شده اووهمه‌لوازم وافزارهائی راکه‌برای‌دنیای‌دیگرنزداوگذاشته‌بودند ، ربوده.

(جغرافی جهان صفحه ۵۰۹)

حکماو علماء مصر را جمع کردند تا آنرا بخوانند ولی کسی نتوانست آنرا بخواند. درمیان آنها شخصی بنام ابو عبدالله مدنی بود که یکی از حفاظ دنیا و علمای روزگار بشمار میرفت. وی با بوالحسن خمارویه گفت: اُسقفی را در حبشه میشناسم که سیصد و شصت سال دارد؛ واوقادراست این خطرا بخواند. اومیخواست این زبان را بمن بیاموزد، ولی چون بعلوم عرب رغبت داشتم، آنرا فرا نگرفتم وآن اسقف هنوز زنده است.

ابو الحسن خمارویه نامه‌ای بپادشاه حبشه نوشت که اسقف مزبور را نزد وی بفرستد ولی پادشاه حبشه جواب داد که این مرد پیر گشته وزمانه اورا فرسوده نموده فقط هوای شهر ماست که تاکنون اورا زنده نگاه‌داشته‌است. بیم آنست که اگر بهوا واقلیم دیگر نقل مکان کند وحرکت نماید ورنج ومشقت سفر بکشد، تلف گردد درصورتیکه بقاء اوموجب شرف وافتخار ماست. اگر چیزی دارید که میخواهید او بخواند ویاتفسیر کند ویا میخواهید چیزی ازوی بپرسید: آنرا بنویسید و بفرستید تاخوانده ومقصود شما تأمین گردد.

خمارویه دستورداد سنك مرمر رادر کشتی کوچکی نهاده از «صعیداعلی» (۱) به «اسوان» حمل کردند وباشتاب از اسوان بحبشه آوردند چون سنك را نزد اسقف رساندند، نوشته را خواند وبزبان حبشی معنی کرد. سپس از حبشی بعربی ترجمه گردید. معلوم شد نوشته‌است **من ریّان بن دومغ هستم** ابوعبدالله مدنی که همراه

(۱) صعید مصر. بلوك وسیعی بوده که چندشهر بزرك داشته‌است. مانندشهر اسوان که نخستین شهر صعیداز ناحیه جنوب است. وشهرهای دیگر: قوص، قفط، اخمیم، بهنساة بوده‌است. صعیدسه‌بخش بوده: صعیداعلی (بالا) وآن‌عبارت بوده‌از اسوان تانزدیک اخمیم، وصعیداوسط (میانه) از اخمیم تابهنساة، وصعید ادنی (پائین) از بهنسا تا نزدیك فسطاط امتداد داشته است.

یکی از نویسندگان نامی‌مصر نوشته‌است: «صعید» - دارای ۹۵۷ قریه بوده. ودرجنوب فسطاط ودرپناه کوه قرار داشته است که‌رود نیل از میان آن میگذشته است.

سنك بحبشه رفته بوداز اسقف پرسید : ریان بن دومغ کی بوده؟ گفت : او پدر عزیزمصر است که حضرت یوسف درخانه او وهمسرش زلیخا بوده است .

عزیز هفتصدسال وپدرش «ریان» هزاروهفتصدسال وپدر ریان «دومغ» سه‌هزار سال در جهان زیستند. روی آن سنك نوشته بود : من ریان بن دومغ هستم برای اطلاع ازمنبع رود نیل ازوطن خویش بیرون آمدم . چه که جریان آنرامیدیدم ومیخواستم ابتداومنبع آنراهم بدانم . بهمین منظور همراه هشت هزار نفر از مردم کشور هشتاد سال به جستجو پرداختیم ، تا آنکه بظلمات ودریای اطلس رسیدیم ودیدم رودنیل دریای اطلس راقطع میکندودرآن عبور مینماید ومنفذ هم ندارد همراهان من بجز چهارهزار نفر همه مردند من از زوال سلطنت خود ترسیدم و مراجعت نمودم و «اهرام» و «برابی» (۱) واین دوهرم را بنا کردم ؛ وتمام گنجها واندوخته‌های خود را درآن پنهان نمودم ودراین خصوص این اشعار را گفته‌ام : (۲)

من بعضی چیزهارا که بوقوع خواهد پیوست میدانم ، علم غیب ندارم . زیرا تنهاخداوند عالم بغیب است هرچه‌را خواستم محکم ومتقن گردد ؛ آنرا محکم ساختم بااین وصف خداوند قوی‌تر وصنع او محکم‌تر است .

خواستم سرچشمهٔ رود نیل‌را پیدا کنم ، ولی از کشف آن عاجز گشتم ، چه که آدمی باعجز وزبونی توأم است . مدت هشتادسال(۳) جاهای دیدنی را همراه خردمندان ولشکر بسیار پیمودم . تا آنجا که سرزمین جن وانس‌را زیرپا نهادم

(۱) برابی - این کلمه یک لفظ قبطی است که جمع «بربا» بوده‌است . برابی چندقصر باستانی پادشاهان مصراست که درچندموضع صعیدمصر ساخته‌شده‌بود ، ودرآن اشکال مختلفی ازهرحیوانی وجودداشته‌است (مراصد) (۳) ممکن است هشت سال بوده وبهشتاد اشتباه شده.

بطوریکه مقریزی‌در (الخطط والاثار) ج ۱ - ص ۵۳ مینویسد برابی سه‌بنا بوده‌است . باین‌شرح : اول - «بربا» سمنود که درسال ۳۵۰ هجری ویران‌شد . دوم - «بربا» اخمیم که صورتهای عجیب واشکال پادشاهان قدیم‌مصردرآن بوده وذوالنون اخمیمی اکثرآنرامحو کرد. سوم - «بربا» دندره‌بوده که دارای ۱۸۰ روزن وهرروزآفتاب ازیك روزن واردروزن دیگر وچون بآخر میرسیده‌است ، مجدداً واردروزن نخست‌شده وگردش‌خودراازسرمیگرفته‌است!

(۲) چون‌اشعار عربی‌ترجمه‌از زبان‌یونانی‌است.مانیزفقط ترجمه فارسی آنراآوردیم.

و گردابهای دریای ظلمانی مرا از کار بازداشت. آنوقت یقین کردم که قبل و بعد ازمن هیچ مرد باهیبتی از آنجا نگذشته و نخواهد گذشت. سپس بکشور خود باز گشتم ومجلس آراستم و بعیش ونوش نشستم. چه که روزگار گـاهی باسختی و زمانی بانعمت توأم است.

من صاحب همهٔ اهرام مصر هستم و بانی «برابی» آنجا میباشم. آثار دست و قدرت وحکمت خودرا برای اینکه نپوسد ومنهدم نگردد، درآنجا جای دادم. دراهرام گنجهای زیاد وعجائب بسیارهست، زمانه گاهی انسان را کامروامیگرداند وزمانی مورد هجوم خود قرار میدهد. روزی فرا میرسد که ولی پروردگار من قفلها ازاین اسرار بگشاید وعجائب کار وصنعت مرا آشکار سازد!

او کسی است که در آخرالزّمان ودر اطراف خانه خدا ظاهر میشود. و کارش بالا می گیرد ونامش مشهورمیگردد. گروه انبوهی‌از مردم هنگام ظهورش کشته خواهندشد وجمعی اطاعت مینمایند. این «برابی» هم مسخرویمیشود، و سپس‌منهدم میگردد. گنجهای من‌همه‌پیدا شود، جزاینکه میدانم همه صرف جهاد خواهد شد. گفتار خود را درتخته سنگها نوشتم، ولی بزودی آنها فانی‌خواهند شد، خودمن نیز بعد از آن ازبین میرَوم ومعدوم میگردم.

چون ابوالحسن خمارویه از مضمون لوح اطلاع حاصل کرد گفت: جز قائم آل محمد کسی براسراراهرام دست نخواهدیافت، سپس‌سنگ رابر گردانیده درجای‌خودنصب کردند ودرهرم رابستند. یکسال‌بعد ازاین ماجرا طاهر، خادم ابوالحسن خمارویه را در رختخواب وحالت مستی‌بقتل رسانید. آنگاه مردم از این‌ماجرا مطلع گردیدند. (شیخ صدوق میفرماید) آنچه دربارهٔ داستان رود نیل واهرام مصر گفتیم از هرچه دراین زمینه‌گفته میشود صحیحتر است.

ضبیرةبن سعدبن سهم قرشی صد و هشتاد سال عمر کرد. وی اسلام را درک نمود و بمرگ ناگهانی بدرود حیات گفت، واسلام نیاورد.

داستان لبیدبن ربیعه

لبیدبن ربیعة جعفری صد وچهل سال عمر نمود . اونیز اسلام رادرك کرد ومسلمان شد . چون بسن هفتاد سالگی رسیداین شعر بگفت :

كَأَنِّي وَقَدْ جَاوَزْتُ سَبْعِينَ حَجَّةً   خَلَعْتُ بِهَا عَنْ مَنْكِبَيَّ رِدَائِيَا

یعنی : سنّ من از هفتاد گذشت . ازاینرو رداء را ازدوش بر گرفتم (رسم معمول آن روزگار بوده) وچون سنش بهفتاد وهفت سالگی رسید گفت :

بَاتَتْ تَشَكَّى إِلَيَّ النَّفْسُ مُجْهِشَةً   وَقَدْ حَمَلْتُكِ سَبْعاً بَعْدَ سَبْعِينَ
فَإِنْ تَزَادِي ثَلٰثاً تَبْلُغِي أَمَلاً   وَ فِي الثَّلٰثِ وَفَاءٌ لِلثَّمَانِينَ

یعنی : اعضاء وجوارح باحالتی افسرده‌از من شکایت دارند . میگویند هفتاد وهفت‌سال تورا کشیدیم . اگرسه سال دیگر بآن افزوده گردد که هشتاد سالت‌تمام شودآنگاه‌بآرزوی‌خودخواهی‌رسید. هنگامیکه بنود سالگی‌رسید گفت:

كَأَنِّي وَقَدْ جَاوَزْتُ تِسْعِينَ حَجَّةً   خَلَعْتُ بِهَا عَنِّي عِذَارَ لِثَامِي
رَمَتْنِي بَنَاتُ الدَّهْرِ مِنْ حَيْثُ لَا أَرَىٰ   فَكَيْفَ بِمَنْ يُرْمَىٰ وَلَيْسَ بِرَامِي
فَلَوْ أَنَّنِي أُدْمَىٰ بِنَبْلٍ رَأَيْتُهَا   وَ لٰكِنَّنِي أُدْمَىٰ بِغَيْرِ سِهَامِ

یعنی : من‌اکنون ازنود سال گذشته‌ام . ازین‌رونقاب از چهره (طبق رسوم آن عهد) برمیدارم .

دختران‌روزگار ازجائیکه من‌نمی‌بینم تیر عشق‌خودرا بسوی‌من‌رها کردند بیچاره کسیکه تیر بسوی او بیاندازندوتیر اندازرانبیند ! اگرتیری بسوی‌من رها میشد آنرامیدیدم ولی‌تیری که بسوی‌من‌رها میکنندتیر کمان نیست !

موقعیکه بصدوده سالگی رسید گفت :

وَلَيْسَ فِي مِأَةٍ قَدْعَاشَهَا رَجُلٌ   وَفِي تَكَامُلِ عَشْرٍ بَعْدَهَا عُمْرٌ

یعنی : صدسالی که مردی عمر نمودوده‌سال بعدازآن ، عمری‌نیست !چون صدوبیست ساله‌شد گفت :

قَدْ عِشْتُ دَهْراً قَبْلَ حِجْرِي وٰاحِسٍ لَوْ كٰانَ فِي النَّفْسِ اللَّجُوجِ خُلُودُ

روزگاری پیش‌ازدویدن «واحس» من‌زندگی کردم . کاش‌این نفس لجباز همیشه دردنیا میبود (مقصود اینست که صد وبیست سال عمر من کمتر از دویدن «واحس» (اسب‌قیس بن‌زهره است)وچون بصدوچهل سالگی رسید گفت:

وَلَقَدْ سَئِمْتُ مِنَ الْحَيٰوةِ وَطُولِهٰا وَسُؤٰالِ هٰذَا النّٰاسِ كَيْفَ لَبِيدُ؟!

غَلَبَ الرِّجٰالُ فَكٰانَ غَيْرُ مُغَلَّبٍ دَهْرٌ طَوِيلٌ دٰائِمٌ مَمْدُودُ

يَوْمٌ إِذٰا يَأْتِي عَلَيَّ وَ لَيْلَةٌ وَ كِلاٰ هُمٰا بَعْدَ الْمُضِيِّ يَعُودُ

یعنی : اززندگی‌ودرازی‌آن خسته شدم ، مخصوصاً ازاینکه مردم میپرسند لُبَید حالت چطوراست ؟ زمانه‌برمردم چیره میشود ، ولی چیزی برروزگار دائم طولانی چیره‌نمیگردد .زمانه روزوشبی‌است که برمن میگذرند وهردوبعدازرفتن من دوباره بازمیگردند .

چون‌هنگام وفاتش‌رسید بفرزندش گفت : ای‌فرزند، پدرت‌نمرد،بلکه فانی گشت.چون قبض روح‌شوم ،مراروبقبله بگذاروبا پیراهنم بپوشان‌ومرگ‌مرااعلام مکن‌تا کسی‌برمن‌شیون‌نکند و گریه‌ننماید. آنگاه‌ظرف‌بزرگی که در آن‌طعام‌مینهادم وبا آن‌مردم‌راضیافت‌مینمودم‌برداروپرازطعام کن‌وبمسجد ببر.وقتی‌امام‌جماعت‌سلام گفت ، ظرف‌طعام رانزدمؤمنین بگذار تاهمه‌بخورندوبعداز اتمام‌غذابآنها بگو : برادرشما لبیدوفات یافته، برجنازهٔ اوحاضر گردید . سپس‌این‌اشعار بگفت :

وَ اِذٰا دَفَنْتَ اَبٰاكَ فَـــــاَجْعَلْ فَوْقَهُ خَشَباً وَطِينٰا

وَ صَفٰايِحاً صُمّاً رَوٰاســـــيِهٰا تُشَدِّدُ وَ الْغُصُونٰا

لِيَقِينَ حِرَّ الْوَجْهِ سَفْـــــسٰافَ التُّرٰابِ وَلَنْ يَقِينٰا

یعنی : وقتیکه پدرت‌را دفن کردی ، چوب‌وخاك وسنك سخت برروی آن قرارده ، وقبراورامحکم نگاهدار ، تااطراف آن‌محفوظ بماندوخاك‌تیره‌ازحرارت صورت وی‌مانع شود ، هرچندمشکل‌است بتواند مانع گردد !

داستان وصیت‌لبیدرا بطریق دیگرهم‌آورده‌اند میگویند:عادت‌وی این بود

که‌چون باد شمال میوزید گوسفندان ذبح میکرد وطبخ مینمود ودر«جفنه» همان ظرف بزرگی که در صدرداستان گفته شد ، ریخته وبرای مردم میفرستاد .

زمانیکه ولیدبن عقبة‌بن ابی‌معیط والی کوفه شد ، برای مردم‌خطبه خواند وپس‌ازحمدوثنای‌الهی ودرودبرحضرت رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت : مردم! داستان لبیدبن‌ربیعه جعفری وشرافت ومردانگی وعادت وی‌را که هروقت بادشمال‌میوزید گوسفندانی‌طبخ میکند ، میدانید . پس‌اورا دراین مردانگی یاری‌نمائید . سپس ازمنبر بزیر آمد وپنج گوسفند وابیاتی‌چند برای‌لبیدفرستاد . اشعاراین‌بود :

أَرَی الجَزّارَ یَشْحَذُ شَفْرَتَیهِ — اِذا هَبَّتْ رِیاحُ اَبی عَقیلِ
طَویلُ الْباعِ اَبْلَجُ جَعْفَرِیٌّ — کَریمُ الجَدِّ کَالسَّیفِ الصَقیلِ
وَفَی ابنُ الجَعْفَرِیُّ بِما لَدَیهِ — عَلَی العَلّاتِ وَ الْمالِ القَلیلِ

یعنی : می‌بینم‌قصاب کاردخودرا برای‌ذبح گوسفندان‌تیزمیکند ، دروقتیکه بادشمال‌ابوعقیل‌میوزد (مقصودلبیداست) لبیدجعفری‌مردی سخی‌الطبع ودست‌ودل‌بازودر کرم‌وبذل‌وبخشش بی‌آلایش‌همچون‌شمشیرصیقل‌زده‌است لبیدآنچه‌غله‌ومال اندك دارد ، بارباب احتیاج‌بذل کرد .

گویند: گوسفندانی که برای‌لبیدبردندبیست‌رأس‌بوده‌وقتی آنهارابوی‌تسلیم نمودندگفت : خداوند بامیرپاداش‌خیردهد ، اومیداندکه من‌شعرنمیگویم. سپس دخترش‌راصدازدو گفت : اشعارامیرراپاسخ ده ! دخترهم گفت:

اِذا هَبَّتْ رِیاحُ اَبی‌عَقیلِ — دَعَوْنا عِنْدَ هَبَّتِها الْوَلیدُ
طَویلُ الْباعِ اَبْلَجُ عَبْشَمِیّاً — اَعانَ عَلی مُرُوَّتِهِ لُبَیدُ
بِاَمْثالِ الهِضابِ کَاَنَّ رَکْباً — عَلَیها مِنْ بَنی‌حام قُعُودُ
اَباوَهَبٍ جَزاكَ اللهُ خَیْراً — نَحَرْناها وَاَطْعَمْنا الثَّرید
فَعُدْ اِنَّ الکَریمَ لَهُ مَعادُ — وَعَهْدی یاابنَ اَرْوی اَنْ تَعُودُ

حاصل‌معنی اینکه :وقتی بادشمال ابی‌عقیل‌وزید، ولیدرا که مردی جواد ونظربلند و گشاده‌روست می‌خوانیم ، ولید بامردانگی چندرأس گوسفندفـربه‌و

بزرگ به«لُبَید» کمك کرد ، خداترا خیر دهاد . ما آن گوسفندان راذبح کردیم وآن راتلیث کرده بمردم خوراندیم ، ای‌ولید اینگونه‌عطایا رامکرر کن که‌مردم کریم را عطای مکرر میباید ومن هم انتظارعطای مجدد تورا دارم !

چون دختر این‌اشعاربساخت ، لبید گفت : آفرین برتوای‌دخترك‌من!شعر را نیکو گفتی ولی تقاضای‌عطامکرر رابی جا کردی!دختر گفت : تقاضای عطااز پادشاهان‌شرم ندارد! لبید گفت : دراین‌خصوص خود بهترمیدانی .

ذوالاصبع‌عدوانی جرثان بن‌محرّث سیصد سال در جهان زیست .

جعفر بن‌قرط سیصدسال‌عمر کرد ، واسلام رانیزدرك نمود.

عامر بن ظرب عدوانی سیصد سال در جهان ماند .

مُحَصّن‌بن‌عتبان بن‌ظالم دویست وپنجاه سال زندگی کرد . اشعار زیر از او است :

أَلَا يَا سَلْمَ إِنِّي لَسْتُ مِنْكُمْ — وَلٰكِنْ أُمْرُءٌ قَوْمِي شُعُوبُ
دَعَانِي الدَّاعِيَانِ فَقُلْتُ هَيَّا — فَقَالَا: كُلُّ مَنْ يُدْعَى يُجِيبُ
أَلَا يَا سَلْمَ أَعْيَانِي قِيَامِي — وَأَعْيَتْنِي الْمَكَاسِبُ وَالرُّكُوبُ
فَصِرْتُ رَذِيئَةً فِي الْبَيْتِ كَلًّا — تَأَذَّى بِي الْأَبَاعِدُ وَالْقَرِيبُ
كَذَاكَ الدَّهْرُ وَالْأَيَّامُ حُزْنٌ — لَهَا فِي كُلِّ سَائِمَةٍ نَصِيبُ

(یعنی ، ای‌اولاد سلم ! من‌ازشمانیستم . بلکه مردی هستم که قومش‌ازهم‌پاشیده است ، مرا خواندند که استفاده‌ای برم . گفتم:من حاضرم . گفتند:آری هر کس دعوت‌میشود، اجابت‌میکند.ای‌اولادسلم! ایستادن مراناتوان‌وخسته‌میکند و کسب معیشت وسواری بستوهم آورده . پس رفتم و در گوشه خانه افتادم . دور و نزدیك‌ازحال من‌درزحمت هستند . آری زمانه وروزگارحزن‌آوراست ؛ودرهر پیشامدی ، ارباب‌لذت رابی نصیب‌نمیگرداند) .

عابدبن شداد یربوعی صدو پنجاه‌سال درجهان‌زیست .

داستان اکثم بن صیفی

اکثم بن‌صیفی دانای عرب سیصد سال وبعضی گفته‌اند یکصد و نود سال‌عمر کردواسلام را درك نمود. راجع بمسلمان شدن او نظرمورخین مختلف است. اکثر علماء معتقدند که وی اسلام نیاورد. این اشعار ازاوست:

وَاِنْ أمرءً قَدْ عٰاشَ تسْعینَ حجّةً   الیٰ مأةٍلَمْ یسأمِ الْعَیْشَ جاهِلُ
مَضَتْ مـأتانِ غیرَسِتٍّ وَاَرْبعٍ   وَذلِكَ مِنْ عَدِ اللّیالِیْ قلائـلُ

یعنی: اگر مردی تاصد ونودسال عمر کردواز زندگی خسته نشد، نادان است. صدونود سال ازعمرمن گذشت ولی اگر شبها را بشماریم خواهیم دید که این مدت اندك است (۱)

شیخ صدوق: محمدبن‌سلمه گفت: اکثم بن‌صیفی خواست بحضور پیغمبر آمده اسلام بیاوردولی پسرش اورادرحال تشنگی بقتل رسانید. شنیده‌ام که‌این آیه‌درباره او نازل گردید: **وَمَنْ یخرُجْ مِنْ بیتِهِ مُهٰاجِراً اِلَی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ یدْرِکْهُ الْموْتُ فقَدْوَقعَ اَجْرُهُ عَلَی‌اللّٰهِ** (۲) یعنی: کسیکه ازخانه‌اش بیرون آید وبجانب خدا و پیغمبراو رهسپار گرددوسپس جان دهدپاداش‌وی برخداست.

عرب هیچکس را درحکمت وعقل براکثم بن‌صیفی مقدم نمیداشت. (۳)

---

(۱) شایدکسانیکه عمراکثم‌را صدونودسال دانسته اند نظر باین شعر داشته‌اند، در صورتیکه‌ممکن است اومدتها بعد ازگفتن این‌ابیات زیسته باشد، چنانکه‌نظیرش‌راپیشتر خواندیم. بعلاوه تفاوت سیصدسال وصدونودسال؛ دلیل‌روشنی برای‌اثبات این‌معنی‌است.

(۲) س: نساء آیه۱۰۱

(۳) احنف‌بن قیس‌یکی ازبزرگان بصره وازیاران امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام‌بود، وبگفتهٔ ابن‌اثیردر «اسدالغابة» یکی‌ازحکمای عصروعقلای روزگار بشمار میرفته. احنف درسخنوری‌وحلم‌وبردباری وشهامت مشهور بود. نقل‌میکنندکه ازوی‌پرسیدند: این‌حکمتها وحلم‌وبردباری‌راازچه کسی‌آموختی؟ گفت: از(قیس‌بن‌عاصم‌منقری) فراگرفتم که‌درحلم و ←

گویند چون وی از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطلع گشت فرزندش را بالشکری بسوی حضرت فرستادو گفت : ای فرزند ! من باسخنانی چندتورا پنددهم . پس از من بنویس وازهنگامیکه میروی تا گاهیکه برمیگردی درنظرداشته باش !

نخست اینکه احترام ماه رجب را ازدست مده (۱) ودرآن دست بجنگ مزن زیرا احترام ماه درحقیقت احترام بمردمی است که درآن ماه زندگی میکنند . درمیان هرقوم برمردم سربلندآنها فرودآی ، وبابزرگان آنان عهدوپیمان به بند. باافرادپست وفرومایهٔ آنها آمیزش مکن، زیرا اوخودراخوار کرده واگرخویشتن راعزیزمیداشت قوم اونیزاورا عزیز میداشتند .

من این مرد(پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله) رامیشناسم . نسب اورامیدانم . ازخاندان قریش وعرب اصیل است . این مرداز دوحال بیرون نیست : یا میخواهد برمردم سلطنت کند که دراینصورت میباید تواورامحترم وبزرگ شماری ومقابل اوبایستی وجز بااجازه یااشارهٔ وی ننشینی ، چه اگرپادشاه باشد ، اینکار توبرای دفع شر وجلب نفع خودت لازم وضروری است .

واگر اوپیغمبر باشد ؛ بازاحترام وبزرگداشت وی برتوحتمی است . چه خداوند دوست نمی‌دارد کسی نسبت به آنها عمل زشت مرتکب شود . پیغمبر کاری نمیکند که موجب پشیمانی باشد . بلکه افرادنیك وبرگزیده رابسوی خود راه میدهد . خطاواشتباه نمیکند ، تا مورد سرزنش قرار گیرد. کاراوبافکروصلاحدید

← حکمت یگانه‌عصرخودبود . ازقیس‌هم پرسیدند : چه‌کسی‌رادیدی‌که این‌حلم‌وحکمت را از وی آموختی؟ گفت : از (اکثم بن صیفی تمیمی) حکیمی که‌پیوسته راه و رسم‌حکمت را مرعی‌میداشت ؛ وچون‌ازاکثم پرسیدندحکمت‌وریاست وبردباری وسروری‌را ازکی‌آموختی؟ گفت : ازبزرگمردعلم و ادب ، وآقای عجم وعرب ابوطالب‌بن عبدالمطلب .

(سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۳٤۹)

(۱) درایام جاهلیت چهارماه‌رجب ؛ محرم ، ذی‌القعده‌وذی‌الحجه محترم وجنك در آنها حرام بوده است .

خودش انجام می‌پذیرد. پس اگر او پیغمبر بود خواهی دید تمام کارهایش براساس صلاح مردم و آنچه میگوید همه‌راست وشخصاً مردی متواضع‌است ، ودرپیشگاه خداخود رابسیار کوچك وحقیرمیشمارد ، پس‌تو نیز درنزدوی فروتن‌باش ، وجز آنچه گفتم کاری مکن ، چه که‌فرستاده اگرازپیش خود عملی‌انجام‌دهد بحساب فرستنده گذاشته میشود.هنگامی که این مرد (پیغمبر) میخواهد تورا بجانب من بر گرداند، هرچه بتو گفت ؛ ازحفظ کن . زیراا گرفراموش کنی‌ناچاراز آنم که دیگری رانزد اوبفرستم . سپس نامه‌ای بدین شرح به محضر مبارك رسولخـدا ﷺ نوشت :

بنام خدا نامه‌ای ازبنده‌ای ببندهٔ دیگر. اما بعد آنچه بتوابلاغ شده‌بماهم رسیده‌است .خبری‌ازشما بمارسیده که ازحقیقت‌آن بی‌خبریم . اگرچیزی دیده‌ای بمانشان ده واگرچیزی‌میدانی‌باطلاع‌ما نیز برسان‌ودر گنجینهٔ‌علم‌خودماراهم‌شریك گردان.والسلام .

پیغمبر ﷺ همچنانکه نقل کرده‌اند پاسخ اورا بدینگونه نوشت : این نامه‌ایست ازمحمد پیغمبر خدا به‌اکثم‌بن صیفی.من ستایش‌خـدا را بتوالقامیکنم خداوند بمن‌فرمان داده که بگویم : جزخدای یگانه خدائی‌نیست.هم‌خودبگویم وهم مردم رابگفتن‌آن وادارم . مردم‌همه‌بندگان خدایند ، وهر کاری بسته‌بنظر اوست. آنهارا می‌آفریندومیمیراند، ودرروی زمین پراکنده میسازد ، وبازگشت همه‌بسوی‌اوست . شمارا بآداب پیغمبران‌تربیت می‌نمایم وعنقریب ازشماامرعظیمی پرسند وخبرآنرا ازاین‌پس خواهی‌دانست .

چون نامه‌پیغمبر ﷺ به‌اکثم رسید ، بفرزندش گفت : ای فرزند ! این مردراچگونه دیدی ؟ گفت : دیدم اخـلاق ستوده بمردم تعلیم میداد وازاوصاف نکوهیده نهی‌می کرد . پس‌اکثم قبیله‌بنی‌تمیم رانزدخود گردآورد و گفت : ای بنی‌تمیم! آدم‌سفیه‌نزدمن‌نیاورید ، چه‌هر کسی‌چیزی‌ازسفیه بشنود دچارشك‌وتردید میگردد . هر کسی‌برای خودرأی وعقیده‌ای دارد . ولی‌آدم سفیه رأیش‌سست‌است

هر چندبدنش نیرومندباشد . آدمی که‌ازنعمت عقل‌محروم‌است ، ارزش‌ندارد .

ای‌بنی‌تمیم ! من‌خیلی‌پیرشده‌ام‌وضعف‌پیری مرا بستوه آورده‌اگر کارخوبی ازمن‌دیده‌ایدازآن‌پیروی کنیدواگرعمل‌زشتی‌مشاهده کرده‌اید، بمن‌بگوئیدتاخود رااصلاح کنم . ای‌بنی‌تمیم! پسرمن‌اینمرد را که مدعی پیغمبری استدیده‌است که مردم رابمکارم‌اخلاق دستور میدهد، وازصفات‌ناپسندمنع‌می کند،وآنهارابپرستش خداوندیگانه‌می‌خواند ؛ وازبت‌پرستی وقسم‌خوردن‌بآتش ، برحذر میدارد. پسرم میگوید : این‌مرد (پیغمبر) عقیده‌دارد که اوفرستاده‌خداست‌وپیش‌ازاو پیغمبرانی بوده و کتابهائی‌داشته‌اند.من‌اورا پیغمبری‌میدانم که مردم رابپرستش خدای یکتا دعوت‌میکند سزاوار ترین مردم برای‌یاری کردن اوو کمك بوی‌شماهستید.اگر دعوت وی حق باشدآنرا بپذیرید که نافع بحال شماست ، وچنانچه‌باطل‌بود شما ازهر کس درپوشاندن‌عیب ونقص آن سزاوارترمیباشید.اسقف‌نجران‌اوصاف‌حمیده اوراتوصیف میکرد وپیش ازوی « سفیان‌بن‌مجاشع » نیزازوی‌اطلاع‌میدادوبهمین جهت اونام‌فرزندخودرا محمد گذارده بود !.

خردمندان شما میدانند که فضیلت درچیزی‌است که‌این مردمردم رابآن میخواند وبعمل کردن به‌آن مأمور می سازد ، پس در فرمانبرداری وی پیشقدم شویدواز او پیروی نمائید که‌درمیان‌عرب‌باعث‌شرافت‌وبزرگواری‌شماخواهدبود.

پیش‌ازآنکه شمارا‌بااجبار نزدوی‌ببرند ، بامیل ورغبت باو بگروید ! چه می‌دانم که کار این‌پیغمبر سخت بالامیگیرد.جای‌بلندی نخواهدماند که‌وی‌به‌آن نرسد ومقامی نمیماند جزاینکه بدان‌نائل گردد. آنچه وی مردم را بپذیرش آن می‌خواند :اگردین‌الهی‌نباشدقهرآدستورالعمل‌مفیداخلاقی‌است(که‌بهرصورت‌لازم استازآن بهره مند شوید) .

ای‌بنی تمیم ! دراین خصوص ازمن پیروی کنید وآنچه گفتم بکاربندید . میخواهم افتخاری پیدا کنید که‌هیچگاه‌ازشماسلب نگردد .

امروز جمعیت شماازهمهٔ عرب‌بیشتروموزوبوم شما ازآنها وسیعتراست.من

آیندهٔ این‌مرد(پیغمبر) راچنان‌می‌بینم که هر کس‌ازوی‌پیروی کندعزیزوهر کس سرپیچی نماید ذلیل خواهدشد. باعزتی که داریدازوی پیروی کنیدتا برعزت شما افزوده گرددودراین‌فخر همانند نداشته باشید.چه آنها که‌پیشی گیرندچیزی‌برای طبقه بعدی نمیگذارند. آنکس که بدین محمد بگرود با افتخار خواهد زیست و آیندگان‌ازاوسرمشق گیرند . پس دراین بارەهرچه زودترتصمیم‌بگیرید که عزم وتصمیم‌نشان نیرومندی شما ، ووسوسه علامت‌عجزشماست .

دراین موقع مالك‌بن‌نویره گفت : ای‌بنی تمیم پیر مردشما خرف شده ، اکثم درجواب گفت : وای‌برافرادی که بابی‌غمی‌مواجه گردند.افسوس که میبینم دربرابر این همه پند واندرز سکوت اختیار کرده‌اید ، در صورتیکه‌آفت موعظه دوری کردن ازآنست.وای برتو ای‌مالك‌تومالك‌نیستی بلکه‌هالك‌میباشی.هنگامی که‌حق پدیدار گشت‌آنکس که‌آنرااجرا کند نیز آشکار میگردد ،و غافلان از خواب‌غفلت بیدار میشوند . بهوش باش که ازآنان‌نباشی ! اکنون آنچه‌بودبشما گفتم‌ولی میدانم که پیشقدم نمیشوید. شترم رانزدیك‌آوریدتا سوار گشته ازاینجا کوچ کنم .

پس شترخود را خواست وسوار شد ، فرزندان وبرادر زادگانش نیز باوی سوار گردیدند . آنگاه گفت: آوخ‌بروزگارشما ! که من مسلمان شوم‌وشما خودرا محروم سازید !

مردم قبیله «طی» یا قبیله دیگر که‌دائیهای‌اکثم بودند، بوی نوشتند : اگر حادثهٔ برای ماپدید آمدچگونه عمل کنیم؟اکثم درجواب‌نوشت. شمارا به‌پرهیز-گاری‌ازخداوند وصلهٔ رحم ، سفارش میکنم .

پرهیزکاری و صلهٔ رحم درختی است که ریشه آن ثابت و شاخه‌وبرگش همیشه سبزاست .

وهم شمارااز نافرمانی خدا وقطع پیوند باارحام وبستگان‌برحذرمیدارم چه این‌نیز درختی‌است که ریشه‌اش‌پوسیده وشاخ وبرگش‌خشکیده‌است!ازازدواج

بازنان بی‌شعور اجتناب‌ورزید ، چه آنکه مؤانست با آنها پلید واولادشان ضایع خواهد بود . شتران خودراعزیز دارید که شتر برای عرب مانند دژهای محکم است وآنها رانفله نسازید که شترمهرزنان فهمیده و خونبهای شما و شیرآن تحفهٔ کبیر وغذای صغیر میباشد . واگر آنها را بآسیا کردن وادارید ، اطاعت میکنند. کسیکه قدرخود راشناخت هرگز بهلاکت نمیافتد .

آنچه آدمی رامعدوم میسازد؛ نداشتن عقل است. شخص نیکو کارمال خودرا ازمیان نمیبرد،وچه بسا که یك مردخیراندیش ازصدمرد بی خیر بهتر باشد،وچه بسا که یك طایفه نزدمن ازدوطائفه محبوب‌تر باشند. کسیکه اززمانه گله مندو ناراضی است، نارضایتی او پیوسته باشد . وآنکسکه بآنچه قسمت شده، خشنود گردد، براحتی زندگی کند. هوا پرستی آفت رأی وتدبیراست ، عادت شخص بسته بکسب ادب است . انسان محتاجی که نزد مردم محبوب باشدبهتر ازثروتمندی است که موردخشم عمومی واقع شود .

معیشت دنیوی بدوگونه است : آنچه به‌نفع تو است باندازهٔ بهره‌ایست که بتومیرسد هرچند درطلب آن کوتاهی کنی ، وآنچه بضررتو است ، باتمام قواهم نمیتوانی ازآن جلوگیری نمائی . گمان بد بردن بمردم شرافت آدمی رااز بین میبرد . حسد دردی است که دوا ندارد . سرزنش مردم سرزنش درپی خواهد داشت. هرکس نسبت بقومی نیکوئی کند ، نیکوئی بیند . سفاهت پشیمانی بازآرد؛ ستون عقل، بردباری است . صبر واستقامت ، کارهارا بسامان آورد . بهترین کارها پایان عفواست . دوستی ثابت درگرو نیکو داشتن عهد وپیمان است . هرکس چند روزی یکبار بدیدن دوستش برود ، دوستی آنها افزایش مییابد .

وصیت حکیمانهٔ اکثم بن صیفی بفرزندان خود

اکثم بن‌صیفی درهنگام مرگ فرزندان خودرا جمع کرد وآنهارا بدینگونه وصیت نمود (۱): فرزندان من ! روزگاری درازبر من گذشت . میخواهم پیش از

(۱) بعضی ازمضامین وصیت اکثم بفرزندانش درنصائح وی بقوم نیز بود ، ولی‌چون دارای نکات دیگری بود ؛ همهٔ آنرا ترجمه نمودیم .

مرك توشه‌ای برای شما بگذارم . بشماسفارشی میکنم که :ازخدا بترسیدوپرهیز- گاری وصله رحم پیشه سازید .

نیکو کار باشید که موجب ازدیاد افراد شماست . ودرختی است که‌ریشه و شاخه آن از میان نمیرود . شما را ازنا فرمانی خداوند و قطع پیوند با ارحام برحذر میدارم . زیراریشهٔاین درخت‌سست‌وشاخه وبرگش‌خشك است . زبان‌های خودرا حفظ کنید ؛ چه که جای کشته شدن آدمی‌میان دهان اوست . گفتن‌حق برای من دوستی‌باقی نگذارد. باین شتران‌بنگرید (که‌چه وجود نافعی‌است)آنها راعزیز شمارید که مهرزنان فهمیده‌و نجیب‌وخونبهای‌شما درآنست .

ازوصلت با زنان بیشعور بپرهیزید ، که وصلت‌با آنها پلیدی است واگـر فرزندی بیاورند،ضایع‌خواهدبود . میانه‌روی در سفرمرکوب را سالم‌نگاه‌میدارد اگر کسی برآنچه ازدست میدهدافسوس‌نخوردبدنش سالم‌میماند . هرکس‌نسبت بوضعی که دارد قناعت کندهمیشه خوشنود خواهدبود . اقدام درکارها باید قبل‌از حصول پشیمانی باشد . بودن درآغاز هرکاری نزد من پسندیده‌تر از اینست که درآخر متوجه‌بآن گردم . کسیکه قدر خود راشناخت هلاك نمیشود . ناتوانـی بهنگام گرفتاری‌برای شخص گرفتار آفت‌است .

آنکس که‌تورا پند میدهداگر خودبدان عمل‌نماید هرگز بهلاکت نیافتد. وای بر عالمی که از ترس‌جاهلی‌ایمن‌باشد . ازبین‌رفتن علائم راه‌ها باعث وحشت آدمی‌است؛زیرا که‌چون‌قصد عزیمت کند مطلب بروی مشتبه گـردد ، وموقعی که گذشت زیرکان‌و سفیهان‌او رامیشناسند . نشاطزیاد درحال توانگری ، حماقت است .

کسبِ ملکات‌فاضله موجب قرب بحق‌است . نسبت‌به چیز جزئی خشمگین نشوید که بیشتر برخشم شما می‌افزاید . چیزی که از شما سؤال نمیکنند پاسخ نگوئید . از چیزی که خنده‌آور نیست نخندید . درجهان باهم آمیزش کنید، و نسبت به‌یکدیگر دشمنی‌نورزید . همیشه حسد درنزدیکان است . زیرا کسانی که

دریکجا اجتماع میکنند. چیزی نمیگذرد که پایهٔ دوستی‌شان بهم‌می‌خورد وازهم جدا میگردند. اعتماد برخویشی منمائید که باعث جدائی شما خواهد شد. خویش کسی است که دلش بتو نزدیك باشد.

اموال خودرا بنگرید و آنرا اصلاح کنید، که اصلاح آن بسته باصلاح شماست. هیچکس برمال برادرش چنان اعتماد نمینماید که رفع احتیاج خودرادر آن ببیند هر کس چنین کند مثل اینست که آب رادرمشت خودنگهدارد. کسیکه استغناء طبع دارد نزد کسانش بزرگ است. اسبان رانیکو بدارید. چرخ ریسی شعار خوبی برای زنان است. چارهٔ آدم نا امید فقط صبروشکیبائی است.

فروة بن ثعلبة بن نفاثیه سلولی؛ یکصد وسی سال درعهد جاهلیت زیست، سپس اسلام را درك نمود ومسلمان شد.

مصاد بن جناب بن مراره ازاولاد عمرو بن یربوع بن حنظلة بن زید بن منات صدوچهل سال عمر نمود.

قُسّ بن ساعده ششصدسال عمر کرد. اشعار زیر از اوست:

هَل الغیثُ یُعطی الأمْنَ عندَ نزُوله　　بحال مُسیءٍ فی الاُمُور وَمُحْسن؟
وَمَنْ قَدْ تَولّی وَهُوَقَدْ فاتَ ذاهِباً　　فَهَلْ یَنْفَعَنّی «لیتَنی» وَ «لَوانّنی»

یعنی: آیااثر نافع باران هنگام فرودآمدنش، نسبت بمردم بدکردار و نیکوکار یکسان است؟ کسیکه مرگش فرا رسد دیگراز میان رفته است، آیا گفتن: «ایکاش من نمی‌مردم» سودی بحال من دارد؟ (یعنی همانطور که باران برای بدکاران مفیدنیست همینطور تمنای نمردن‌هم‌سودی‌بحال‌من ندارد) چنانکه لُبَید گفته است:

وَاَخْلَفَ قسّاً لیتَنی وَلوْ انّنی　　وَأعْیا عَلَی لُقْمانُ حُکمُ التّدبُّر

یعنی: قسّ بن ساعده جمله «کاش من نمیمردم» رابعد ازخود باقی گذارد ومرك تدبیر وحکمت لقمان را درمانده کرد.

حٰرث بن کعب مِذْحَجی صدوشصت سال درجهان زیست.

نظر شیخ صدوق

شیخ صدوق پس از نقل مطالب گذشته میفرماید: این اخبار را که من در بارۀ معمرین ذکر نمودم مخالفین ما (اهل‌سنت) ازطریق محمدبن سائب کلبی و محمدبن اسحاق‌بن بشاروعوانةبن الحکم وعیسی‌بن یزیدبن رئاب وهیثم بن عدی طائی، نقل کرده‌اند،ازپیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود: آنچه درمردم پیشین‌بوده طابق‌النعل بالنعل دراین امت‌نیز هست.

اینگونه عمرهای طولانی‌وغیبتهائی که برای‌پیغمبران درقرون گذشته واقع شده، ازنظر تاریخی ثابت وصحیح‌است. بنابراین منکرین چه راهی‌برای انکار وجود قائم‌آل محمد وغیبت وطول عمر آنحضرت، باآنهمه اخباری که از پیغمبر وائمه‌درباره اورسیده،دارند؟ مااین اخبار راباسنادش دراین کتاب ذکر کردیم.

علی‌بن احمددقّاق بااسناد خودبرای من ازامام جعفر صادق علیه‌السلام روایت نمود که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: **کُلُّ ما کانَ فِي الْاُمَمِ السّالِفَةِ فَاِنَّهُ یَکُونُ فِي هٰذِهِ الْاُمَّةِ حَذْوَالنَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ**: آنچه‌درمردم‌پیشین‌بوده‌طابق النعل بالنعل وبدون کم و کاست دراین امت هم میباشد.

سر بابك هندی

وهم صدوق درکمال‌الدین ازعلی‌بن عبدالله اسواری ازمکی‌بن احمد نقل میکند که گفت: از اسحاق‌بن ابراهیم طوسی که نود وهفت سال داشت درخانۀ یحیی‌بن منصور شنیدم میگفت: سر بابك پادشاه هند رادرشهری‌بنام «صوح» دیدم‌و از وی پرسیدیم: چند سال از عمرشما گذشته؟ گفت: نهصدو بیست وپنجسال! او مسلمان‌بود ومعتقد بود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ده‌نفراز اصحاب‌خود را که‌از جمله‌حذیفة ابن‌الیمان وعمروبن‌العاص‌واسامة‌بن زید وابوموسی اشعری وصهیب رومی وسفینه وغیرهم بودند، نزدی‌وی فرستاده‌واو رادعوت باسلام نمود. اوهم پذیرفته واسلام

آورده نامه پیغمبر را بوسیده بود .

من از وی پرسیدم . با این ضعف پیری چگونه نماز میخوانی ؟ گفت خداوند درقرآن میفرماید : **وَالَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلیٰ جُنُوبِهِمْ** ....(۱) یعنی: خردمندان با ایمان ، خدارا درحال ایستاده ونشسته و دراز کشیده ، ذکر میگویند . . . .

پرسیدم : غذایت چیست ؟ گفت . آبگوشت وتره. پرسیدم : مدفوع هم داری ؟ گفت : هفته‌ای یکبار چیز کمی دفع میشود. از دندانش سؤال کردم . گفت بیست بار ریخته ومجدداً در آمده ! درطویله‌اوحیوانی دیدم که ازفیل بزرگتر بود و «زندفیل» میگفتند. ازوی پرسیدم : با این حیوان چکارمیکنی ! گفت: لباس خدمت‌کاران بارآن نموده پیش رخت شوی میبرند .

وسعت کشورش درطول و عرض تقریباً چهار سال راه بود(۲) شهری که خودوی در آن میزیست تقریباً پنجاه فرسخ مربع وبرهردری ازآن صدو بیست هزار سرباز بود. چون دریکی ازآن دروازه‌ها اتفاقی بیافتدوجنك درگیرد ، بدون اینکه محتاج بکمك باشند خودبدفع آن میپردازند . قصرسرباباك پادشاه‌مزبوردروسط‌شهر بود :

سرباباك‌میگفت : سفری بمغرب کردم درراه به‌زمینی‌شنزاررسیدم‌و بجانب‌قوم‌موسی (یهودیها) رفتم، دیدم که تمام‌پشت بامهای آنها باهم مساوی‌است. خرمن‌هادربیرون شهر بودوآنها باندازهٔ‌احتیاج ازآن برمی‌داشتندومابقی‌را همانجا میگذاشتند. قبور آنهادرخانه‌هاشان بودوباغهای آنان درد‌و فرسخی شهر بود . میان‌آنها پیرمرد و پیرزن نبود و بیماری‌نداشتندودر مدت عمرمریض نمی‌شدند .

بازارآنها چنان بود که چون مشتری چیزی میخرید خودش می کشید و میبرد بدون اینکه صاحبش حاضر باشد. درموقع‌نماز دستجمعی نماز می‌خواندند و سپس متفرّق میگشتند. میان‌آنها دشمنی‌وسخنان‌زشت‌نبود. بیشترسخن‌آنهاذکرخدا ونمازویاد مرك بود .

---

(۱) سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۹۰ . (۲) اینگونه تحدیدها که درکتب قدیمی زیاد دیده میشود مبنی برحدس ومبالغه بوده ونیازی بشرح وتوضیح ندارد

شیخ صدوق سپس میفرماید : وقتی مخالفین ما برای سرباپك پادشاه هند این گونه حالات را قبول داشته و نقل کرده باشند ، سزاوار چنانست که دیگر طول عمر امام زمان ؏ را محال ندانند! ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم

ابن ابی جمهور احسائی (۱) در کتاب « غوالی اللئالی » باسناد خود از احمدبن فهد (حلی) از بهاءالدین علی بن عبدالحمید از یحیی نجل کوفی از صالح بن عبدالله یمنی که بکوفه آمده بود نقل میکند که یحیی گفت : درسال هفتصد و سی و چهار اورا در کوفه دیدم واو (صالح) از پدرش عبدالله یمنی که از معمّرین بشمار میآمد و سلمان فارسی را دیده بود ، از پیغمبر (ص) روایت میکرد که فرمود : **حُبُّ الدُّنیا رَأسُ كُلِّ خَطیئَةٍ وَرَأْسُ العِبادَةِ حُسْنُ الظَّنِ بِاللّٰهِ** یعنی : محبت دنیا سر آمد همه خطاهاست وسر آمد همهٔ عبادتها حسن ظن بخداست .

نیز در « غوالی اللئالی » میگوید : واعظ دانشمند عبدالله بن فتح الله بن عبدالملك از تاج الدین حسن سرایشنوی واو از جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر « علاّمهٔ حلّی » نقل میکرد که فرمود : از شرف الدین اسحق بن محمود یمانی قاضی قم از دائیش

---

(۱) محمدبن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور احسائی عالمی فاضل ، حکیمی متکلم ، و محققی محدث و بامهارت بوده است . کتابهای « غوالی اللئالی » و « المجلی » که درسال ۸۹۵ هجری تألیف کرده است ، از آثار قلمی اوست . وی معاصر محقق کرکی بوده و هردو از شاگردان شیخ زین الدین علی بن هلال جزائری واو شاگرد ابن فهد حلی واو شاگرد علی بن خازن که وی شاگرد شهید اول و فخرالمحققین پسر علاّمهٔ حلّی رضوان الله علیهم بوده اند .

علی بن هلال جزائری همان دانشمندی است که هرگاه بعد از نماز تسبیح حضرت زهرا (ع) میگفت ، بیش از یکساعت طول میکشید ؛ زیرا بالفظی که الله اکبر ، یا الحمدلله یا سبحان الله میگفت ، اشك چشمش نیز با آن لفظ فرو میریخت !! (الکنی والالقاب) .

باید دانست که بعضی کتاب « غوالی اللئالی » را « عوالی اللیالی » خوانده اند ، در صورتیکه اشتباه است ، بدلیل اینکه سید نعمت الله جزائری دانشمند معروف این کتاب را شرح کرده بنام « عوالی اللیالی فی شرح غوالی اللئالی »

مولانا عمادالدین محمدبن محمدبن فتحان قمی ازشیخ صدر الدین ساوه‌ای روایت میکنم که‌شخص اخیرالذکر گفت : برشیخ «بابارتن» که‌از کثرت‌پیری ابروهایش روی‌چشمش افتاده‌بود،وارد گشتم .شیخ مذکور ابروهارا بالازد ومرا نگریست و گفت :این دوچشم مرا می‌بینی؟ مدتها با آنها برخسارهٔ پیغمبر نگریسته‌ام.در روز کندن خندق آنحضرت رادیدم که‌باسایر مردم بادوش‌مبارك خاك برمیداشت،وهم در آن‌روزشنیدم که میفرمود : خدایاازذات مقدست‌مسئلت‌دارم که‌زندگی‌مرا گوارا وه‌مردنم‌را آسان کنی وفردای‌قیامت رسوایم‌نسازی .

سرگذشت عجیبی‌ازمعمرین

مؤلف : سیدعلی‌بن‌عبدالحمید (١) در کتاب «الانوار المضیئه »از جدش عبدالحمید نقل‌میکند که باسناد خود ازرئیس ابوالحسن کاتب بصری که از ادبا بشمارمیآمد نقل کرده که درسال سیصد ونود ود و هجری چند سالی قحط وغلا بود.ولی‌اطراف بصره‌ازنعمت وگشایش برخورداربود.چون عربها ازوضع‌معیشت بصره اطلاع‌یافتنداز‌جاهای‌دور،دستجات مختلف‌آنها که‌هر کدام‌بطرزی‌تکلم می - کردند،به‌بصره روآوردند.من‌با جمعی‌رفتم که ازاحوال‌آنهااطلاعی‌حاصل کنیم. شایدازمکالمه فصیح بعضی ازآنها استفاده نمائیم .

درآنجا چادربلندی دیدیم چون بطرف آن‌رفتیم پیرمردی رادر گوشه آن مشاهده نمودیم که ابروانش برویدیدگانش افتاده وجمعی از غلامان ورفقایش اطراف‌اورا گرفته‌اند.مابه‌پیرمردسلام کردیم.اوهم‌جواب‌داده‌ومارا بگرمی‌پذیرفت

یکی ازهمراهان مامرا به پیره‌ردمعرفی کردو گفت:این‌مردی‌بزرك است ونظارت‌راهها را بعهده داردوازفصحا واولاد اصیل‌عرب‌میباشد.همچنین‌اینان که‌با وی‌هستند همه منسوب بقبیله‌ای ودارای شخصیت وفصاحت میباشند.اووما از وقتی

---

(١) درصفحه٢٦٧ازاین دانشمندبزرگوار نام‌بردیم.

دیدیم شمادر این‌محل‌رحل‌اقامت افکنده‌اید، نزدشما آمده‌ایم که‌ازیکی‌ازشمافوائد وطرفه‌ای اخذ کنیم . اکنون که شمارا دیده‌ایم امیدواریم با بزرگواری خودما را محروم نسازید .

پیرمرد گفت : عزیزان‌من!خداوند شمارازنده نگاهدارد،دنیامرااز آنچه شماازمن میخواهید محروم ساخته‌است.اگرفائده‌ای ازلغت‌عرب‌راخواستارباشید میتوانید از«ابووهابیه» اخذ کنیدوبا دست‌اشاره‌بچادر بزرگی‌نمود که‌مقابل‌آن‌بود ما نیز بچادر مزبور رفتیم . دیدیم پیرمردی دراز کشیده‌وعده‌ای‌ازخدمتکارانش دوراورا گرفته‌اند. بوی سلام‌نمودیم و آنچه‌میان‌ماوپسرش(پیرمرداولی) گذشته‌بود باطلاع اورساندیم . او گفت : عزیزان من ! خداوند شمارازندهٔ نگاهدارد . من نیزهمان‌عذری رادارم که‌پسرم‌ازشماخواست ! ولی‌میتوانیدازپدرمن که درخانه‌اش میباشد استفاده کنید وبادست‌اشاره‌بچادری‌پاکیزه‌نمود .

ما بیکدگر گفتیم دیدن‌پدراین پیرمرد فرتوت ازهرفائده که بخواهیم‌ازاو ببریم‌بهتراست . اگرفائده‌ای هم‌ببریم‌استفاده جداگانه‌ایست که بحساب‌نمیآوریم! پس‌بجانب چادر مزبور رفتیم . دیدیم عدهٔ زیادی از غلامان و کنیزان دور اورا گرفته‌اند . چون‌آنهامارادیدند بطرف‌ما شتافتند وبماسلام کردند و گفتند : خدا بشماعمردهد ، چه‌میخواهید ؟ گفتیم : میخواهیم بآقای شماسلام کنیم وازمحضرش استفاده‌نمائیم . گفتند : هرگونه استفاده‌ای میتوانید از آقای ما ببرید .

سپس‌یکی ازخدمتکاران رفت وبرای مااجازهٔ ورود گرفت‌ومارانزداو برد. وقتی‌وارد چادرشدیم دیدیم‌سریری درصدر قرارداده ودردوطرف‌آن پشتیهاوبالشی گذارده‌اند وپیرمردی سالخورده که موی سرش ریخته است سرخودرا روی آن نهاده‌است . ماباصدای‌بلند سلام‌کردیم واوهم‌بخوبی جواب داد .

سخنگوی ما آنچه رابفرزندش‌گفته بودبوی نیز گفت ؛ وتوضیح دادیم که شمارابما معرفی کرده‌اند تافوائدی‌از شما دریافت داریم . پیرمرد دیدگان خود را که درحدقه های گودش فرورفته بود گشود وبغلامان خود گفت:مرا بنشانید .

آنگاه گفت : عزيزان من ! خبرى براى شما نقل ميكنم آنرا از بر كنيد . پدرمن فرزند برايش نمى‌ماند ودوست داشت نسلش باقى‌باشد . سپس درسنين پيريش‌من متولد گرديدم واوازولادت من‌بسيار مسرور گرديد . آنگاه درسن‌هفت سالگى‌من پدرم‌بدرود حيات گفت وبعدازاو عمويم مانندپدرم ازمن‌سرپرستى نمود .

روزى عمويم مرا بحضورپيغمبر صلى الله عليه وآله بردوعرضكرد : يارسول‌الله ! اين‌بچه برادرزادهٔ من‌است . پدرش وفات كرده ومن‌ازوى سرپرستى مينمايم . حيف دارم كه‌اين‌يادگار برادرم‌بميرد ، تعويذى‌بمن‌تعليم‌فرماتا ازبركت آن ، بچه سالم‌بماند حضرت‌فرمود : چرااز**ذاتُ القَلاقِل** بى‌خبرى ؟ عرضكرد: يارسول‌الله ذات‌القلاقل چيست ؟ فرمود : يعنى سورهٔ جحد (قل‌ياايهاالكافرون) وسورهٔ اخلاص (قل‌هوالله احد) وسورهٔ‌فلق(قل‌اعوذبرب‌الفلق)وسورهٔ‌ناس(قل‌اعوذبرب‌الناس)رابراوبخوان » من‌هرروز صبح آنرا خوانده وميخوانم وبوسيلهٔ آن بخداپناه ميبرم وتاكنون كه باين سن رسيده‌ام نه‌آسيبى ديده ونه مريض گشته‌ام . پس آنرا حفظ كنيد وزياد بخوانيد وبوسيله‌آن ازآسيب حوادث بخداوندعالم پناه بريد» سپس ماازخدمت پيغمبر صلى الله عليه وآله مرخص‌شديم .

حارث بن كعب مذحجى

سيّدمرتضىٰ قدس الله روحه در كتاب « الغرروالدّرر » مينويسد : يكى از معمّرين حارث بن كعب بن‌عمروبن علة بن‌خالد بن‌مالك بن‌ادد مذحجى است . مِذْحج‌نام مادرمالك‌بن‌اددبود. علت‌اينكه اورامذحج ميگفتنداين‌بود كه‌وى برروى تلّى كه‌آنرا «مِذْحَج» ميگفتند متولد گرديد ومذحج دختر«ذى مهجشان»بود .

بگفته ابوحاتم سيستانى حارث بن كعب در وقت مرگ اولاد خودرا جمع كردوگفت :

فرزندان من ! صدوشصت سال‌برمن گذشت . دراين مدت طولانى هيچگاه دست دوستى‌بطرف نيرنگ‌بازى درازنكردم ، وباهيچ فاسقى‌طرح دوستى نريختم

و بدختر عمو وعروسم نظر بدندوختم ، و بازنان بد کاره هم‌آغوش‌نشدم ؛ ورازخود رابرای هیچ یك‌ازدوستان فاش‌نساختم .

من‌دیانت شعیب‌پیغمبر رادارم ودرمیان عرب جزمن واسد بن‌خزیمه وتمیم ابن‌مر، کسی دیگراین دیانت رانپذیرفته . (۱) پس‌بوصیت من‌عمل‌نمائید و بردین من‌بمیرید . وازخداوند خود بپرهیزید تا کارهای مهم شمارا کفایت کند واعمال شمارا اصلاح گرداند ، وازنا فرمانی اوحذر نمائید ؛ تا بیهوده کشته نشوید و با مرگ‌ناگوار خودخانه هارابوحشت نیاندازید .

فرزندان من ! بایکدیگر متحدشوید وازهم جدانگردید تامحتاج شویداز دیگران پیروی کنید . مردن‌باعزت بهتراز‌جان دادن‌باذلت وناتوانی است. آنچه میبایدپدیدآید ، بوقوع‌میپیوندد .

هراجتماعی بـالاخره به پراکندگی میگراید.روزگار بردو گونه است : یکی‌روزگاروسعت‌ودیگرروزگارسختی.روزنیز بردوقسم‌میباشد :یکی‌روزشادمانی ودیگرروزگریه وزاری . مردم هم‌بردونوع‌اند : جمعی‌بسودتومی‌باشند و گروهی بزیان توخواهندبود : با زنانی ازدواج کنیدکه همشأن شما باشند ودرعطری که استعمال‌میکنند ،آب داخل نمایند !

ازازدواج بازنان احمق بپرهیزید : زیرافرزندان‌آنهااحمق‌خواهند بود ! کسیکه باخویشان‌خودرابطهٔ‌خویشی‌راقطع کند ، آسودگی ندارد ،وهرگاه دشمن آهنك او کند قادربدفع‌وی نخواهدبود · اختلاف کلمه‌آفت اجتماع‌است.احسان بمردم موجب حفظ ازشرّ آنها ست.اگرپاداش‌بدی رابابدی‌بدهی درزمرهٔ بدکننده خواهی‌بود . عمل‌ناشایست باعث‌زوال نعمت‌می‌باشد . قطع‌ارحام موجب‌غم واندوه است وهتك حرمت مردم محترم نعمت راازمیان میبرد .

کسیکه عاق پدرو مادرباشد پریشانی وتفرقه درپی خواهدداشت وموجب خرابی شهرمیشود . نصیحت بی‌مورد بمردم رسوائی ببارمی‌آورد . حسد مانع از

(۱) اینان درزمان جاهلیت وپیش‌ازظهوراسلام میزیسته‌اند .

تحصيل كمك ديگران است . اشتباه آدمی گرفتاری ببار می‌آورد . رفتار بد اسباب منفعت را قطع میكند . كينه ها باعث جدائيها ميگردد . سپس اين شعرها بگفت :

أَكَلْتُ شَبَابِي فَأَفْنَيْتُهُ وَأَفْنَيْتُ بَعْدَ دُهُورٍ دُهُوراً
ثَلَاثَةُ أَهْلِينَ صَاحَبْتُهُمْ فَبَادُوا فَأَصْبَحْتُ شَيْخاً كَبِيراً
قَلِيلُ الطَّعَامِ عَسِيرُ الْقِيَامِ قَدْ تَرَكَ الدَّهْرُ خَطْوِي قَصِيراً
أَبِيتُ أُرَاعِي نُجُومَ السَّمَاءِ أُقَلِّبُ أَمْرِي بُطُوناً ظُهُوراً

يعنى : من جوانی خود را پشت سر گذاشتم ، وبعد از زمانها ، روزگارها بسر آوردم . در اين مدت باسه فرقه هم‌صحبت گشتم ، همهٔ آنها مردند ولی من ماندم وامروز پير مردی سالخورده ميباشم . غذايم كم وايستادنم مشكل . زمانه مرا خميده گردانيده شب را بيدارم وستارگان آسمان را مينگرم ، و از سرنوشت ووضع خود ناراحت هستم .

مستوغر بن ربيعه

مستوغر بن ربيعة بن كعب بن زيد بن مناة بن تميم بن مرّ بن ادّ بن طابخة بن الياس ابن مضر معروف به «مستوغر» نيز يكی از معمّرين است . علت اينكه اورا مستوغر ميگفتند ، اين شعری است كه وی گفته است دربارهٔ اسبی كه عرق شد :

يَنِشُّ الْمَاءُ فِي الرَّبَلَاتِ مِنْهَا نَشِيشَ الرَّضْفِ فِي اللَّبَنِ الْوَغِيرِ

يعنی آب درميان گوشتهای سخت می جوشيد مانند جوشيدن سنگ داغ درشير جوش آمده (بمناسبت لفظ «وغير» در اين شعر اورا «مستوغر» گفتند) علمای انساب گفته‌اند : مستوغر سيصد وبيست سال درجهان زندگی كرد و اسلام را درك نمود يا نزديك بود درك كند . ابن سلام گفته است مستوغر از قديم الايام مانده بود وعمر طولانی نمود تاجائيكه راجع بطول عمر خود گفت :

وَلَقَدْ سَئِمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَطُولِهَا وَعُمِّرْتُ مِنْ عَدَدِ السِّنِينَ مِئِينَا
مِائَةٌ أَتَتْ مِنْ بَعْدِهَا مِائَتَانِ لِي وَازْدَدْتُ مِنْ عَدَدِ الشُّهُورِ سِنِينَا

هَلْ مٰا بَقِیْ اِلّٰا کَمٰاقَدْ فٰاتَنٰا ... یَوْمٌ یَمُرُّ وَ لَیْلَـةٌ تَحْدُونٰـا

یعنی : از زندگی ودرازی آن بتنك آمدم وچندان عمر کردم که ازعمرم صد سال گذشت . صدسال آمد وبعدازآن دویست سال دیگر وچندسالی را برآن اضافه نمودم ، آیا آنچه ازعمر من‌مانده‌مانند گذشته نیست ؟ ! روزی میآیدو شبی برای سرگرمی ما آهنگ‌حُدی راکه برای شتران میخوانند ، مینوازد !وهم او گفته است :

اِذاما الْمَرْءُصَمَّ فَلَمْ یُکَلَّمْ ... وَاَوْدیٰ سَمْعَهُ اِلّٰا نِدٰایٰا

وَلاٰعَبَ بِالْعَشِیِّ بَنِیْ بَنیهِ ... کَفِعْلِ الْهِرِّ یَحْتَرِشُ الْعَظٰایٰا

یُـلاٰعِبُهُمْ وَ وَدُّوا لَوْسَقَوْهُ ... مِنَ الذیقٰانِ مُتْرَعَةً مَلاٰیٰا

فَلاٰ ذاقَ النَّعیمَ وَلاٰ شَرٰابًا ... وَلاٰیَشْفی مِنَ الْمَرَضِ الشِّفٰایٰا

یعنی:موقعیکه مردبراثر پیری کرشد با وی سخن نمیگویند . گوش او نمی‌شنود؛مگر فریادبلندرا.چندان‌خرف شود که‌مانندا‌طفال با نوادگان‌خودبیازی میپردازد ، همچون گربه که چون جانور «عظایه» را صید کند باآنها بازی‌نماید وجانوران مزبور هم‌دوست می‌دارند که کاسه های زهرخودرا بوی‌بنوشانند .وهم آنها دوست دارند که گربه هیچ وقت خوردنی وآشامیدنی تناول نکند وهیچگاه ازبیماری شفا نیابد !

دُوَید بن نهد

دویدبن نهد بن‌فهدبن زیدبن لیس بن‌اسودبن‌اسلم بن الحاف بن‌قضاعة بن مالك‌بن‌مرةبن مالك‌بن‌حمیر ، نیز بگفتهٔأبوحاتم‌سیستانی‌چهارصدوپنجاه‌وشش‌سال درجهان زیست . ابن‌دُرَید (۱) میگوید : دویدبن ازمعمرین‌است ، عرب کسی

(۱) ابن‌دُرَید ـ بضم‌دال‌وفتح‌راء: محمدبن حسن بن‌دریدازدی‌ازمردم‌بصره وشیعه‌امامی مذهب بوده است . ابن درید اذادبا ، شعرا ومحدثین بزرگ‌است ، ودرنحو ولغت مهارت داشته‌است . شاگردریاشی وابوحاتم‌سیستانی وازلحاظ‌نیروی حافظه‌نظیرنداشته‌است .ـــ

را که بیش ازصد وبیست سال‌عمر کند معمّرمیدانند . چون حال احتضار دویدبن فرارسید ، بفرزندانش گفت: بشماوصیت می کنم که برمردم شرورترحم‌نکنید وبرمرك آنها اشك مریزید و از لغزش آنهاچشم نپوشید . لگام اسبان راکوتاه گیرید ونیزه‌های درازانتخاب کنید ؛ ضربت خودرا ازجانب چپ‌وراست‌بردشمن واردسازید ؛ تاآنهارا قطعه‌قطعه نمائید .

هرگاه خواستیدکسی‌را ازخواسته هایش جلوگیری کنید ، بایداین‌جلو-گیری پیش‌از برآورده شدن خواسته های اوباشد ، چه‌بعداز انجام خواسته‌ها و حوائج ، منع‌ازآنها ننگ‌است .

انسان‌باید مقاصدخودرا باسعی‌و کوشش‌تأمین کندنه‌بانیرنك ودام ! برآنچه ازشمافوت شده‌افسوس مخورید ، هرچند فوت‌آن برای شما گران‌باشد . بکسانی که ازشماسرزنش می کنند مهرنورزید هرچنداز بستگان شماباشند . طمع نداشته باشیدتاناگزیرازاطاعت نشوید . خودراپست‌نشماریدتاشمارا ضعیف ندانند .

بوصیت من‌عمل نمائید ؛ ومانندآنها نباشید که وصیت راشنیدند ولی آنرا فراموش کرده وبکار نبستند .

← گویندا گردیوان‌شعری را یکبار میخواندند ، ازاول تاآخرحفظ میکرد ! مسعودی مینویسد : ابن‌درید کسی است که‌درعصر مادرفنّ شعردربغدادیگانه ، ودرلغت سرآمد همگان است ، ودرشعرولغت‌جانشین خلیل‌بن‌احمد نحوی است ...

کتاب«الجمهره»درلغت‌ازمصنّفات‌اوست که‌از حفظ نوشته جزدرباب «همزه» و«لفیف» که محتاج‌بمراجعه‌گردید ! کتاب‌الجمهره و«المقصورة» ابن‌درید از کتب پرارزش ومعتبر ومشهوراست که بسیاری‌از دانشمندان‌بشرح‌آن پرداختند ...

ابن‌شهرآشوب مازندرانی ابن‌دریدرااز شعرای‌اهلبیت عصمت (ع) بشمارآورده . ابن دریددرسال۳۲۱ دربغداد وفات‌یافت .

درهمان‌روزهم ابوهاشم‌جبائی دانشمندکلامی درگذشت . ازاینرومردم گفتند : امروز علم‌لغت وعلم‌کلام ، بامرگ ابن‌دریدوابوهاشم‌مرد ! (الکنی‌والالقاب) .

چون من‌وفات کنم گورمرا فراخ گیرید واز توسعه‌دادن‌زمین دربار‌ه‌ام دریغ مدارید . وسعت قبر ، روح مرا آسوده نمیگرداند ، ولی‌اینقدر هست که موجب آرامش‌دل ازوحشت واضطراب میباشد .

ابن‌درید میگوید : گفته‌اند : دوید هنگام وفات این اشعار بگفت :

اَلْیَوْمَ یُدْنِی لِدُوَیدٍ بَیْتُهُ　　یَارُبَّ نَهْبٍ صَالِحٍ حَوَیْتُهُ
وَ رُبَّ قِرْنٍ بَطَلٍ اَرْدَیْتُهُ　　وَ رُبَّ غَیْلٍ حَسَنٍ لَوَیْتُهُ
وَ مِعْصَمٍ مُخَضَّبٍ ثَنَیْتُهُ　　لَوْ کَانَ لِلدَّهْرِ بَلیً اَبْلَیْتُهُ
اَوْکَانَ قِرْمِي وَاحِداً کَفَیْتُهُ

یعنی : امروز خانه گور دوید بوی نزدیك شده . چه غارتها که کردم وچه پهلوانها که بخاك‌افکندم وچه‌بازوان نیرومند را که درهم‌پیچیدم وچه‌بسیاردستهای حنا گرفته رابعقب‌زدم . اگرممکن بودروز گار پوسیده شودآنرا میپوساندم ، و چنانچه پهلوان حریف من‌یکی میبود اورا ازمیدان‌بدرمیبردم . این اشعار نیز از وی‌است :

اَلْقَیٰ عَلَیَّ الدَّهْرُ رِجْلاً وَیَداً　　وَالدَّهْرُ مَا اَصْلَحَ یَوْمٌ اَفْسَدَا
یُفْسِدُ مَااَصْلَحَهُ الْیَوْمَ غَدَا

یعنی: زمانه‌دست وپای مراقطع کرد (مرابستوه‌آورد) زمانه‌آنچه راروزی فاسدگردانیده اصلاح نمی‌کند ، بلکه چیزی را که امروز اصلاح نمود فردا فاسد میگرداند .

زُهیربن جناب

زهیربن‌جناب (۱) نیزیکی از معمّرین است . ابوحاتم سیستانی در کتاب «المعمّرون» گفته : وی‌دویست وبیست سال‌عمر کرد ، ودویست جنگ نمود ودر

(۱) درمتن عربی بحارنسب‌اورا با نوزده واسطه بمالك‌بن‌حمیرمیرسانند ، ولی‌ما برای رعایت اختصار ذکرنکردیم .

میان‌قوم خودبزرگ و مطاع و شریف بود . گویند : ده صفت در وی بوده است که هیچك ازمردم عصراو نداشته‌اند وآن‌اینکه : وی بزرگ وشریف وخطیب و شاعرقوم خود ونمایندهٔ آنهادر دربارسلاطین،وطبیب قوم‌بوده ، ودرآن زمان طب فنّی‌بس‌شریف بوده‌است ، ومردی باتدبیر وسواری دلاور وخانواده وجمعیت دار بوده‌است

زهیرفرزندانش را وصیت کرد و گفت : فرزندان من ! سنّ‌من‌بسی طولانی گشت روزگارها دیدم ودرکارها تجربه ها آموختم . پس‌آنچه بشما میگویم از حفظ کنید .

چون مصیبتی‌بشماروی‌آورد خود را ضعیف مشمارید ، ودرپیشامد هاکارها را بیکدیگر وامگذارید ، کـه برای شمـامحنت واندوه پدید میآورد وموجب سرزنش دشمن‌میشود ، وبـاعث‌سوء ظن‌بخدا خواهد بود .

ازپیشآمدهاغفلت‌نورزید وایمن‌نباشید وآنهارابیادمسخره مگیرید. زیراهر قومی که‌حوادث روزگاررابیادمسخره گرفت،خودبآنهامبتلا گردید . پس‌خودرا دربرابر حوادث آماده سازید که آدمی درجهان نشانه‌ایست وکمان حوادث هر لحظه تیری بسوی‌وی رها میکندو بعضی بنشانه میخورندو بعضی اصابت نمیکنندو ازآن میگذرند ، و گاهی ازطرف چپ‌یا راست‌آدمی اصابت مینمایند تابالاخره‌از هرطرف که باشدبوی‌برخورد می کنند . **سخن سید مرتضی**

سیّد مرتضی(ره) گفته‌است : این‌پندزهیرراکه‌«آدمی‌در جهان‌نشانه‌ایست و کمان‌حوادث هر لحظه‌تیری‌بسوی وی رها میکند . » ابن‌رومی شاعرمعروف(۱)

(۱) ابن‌رومی ـ ابوالحسن‌علی‌بن عباس‌بغدادی‌شاعری‌مشهوراست. بعضی‌ازدانشمندان گفته‌اند: وی‌ازشعرای‌شیعه‌است . ابن‌صبّاغ مالکی‌در « فصول‌المهمه » مینویسد :«ابن‌رومی شاعرامام علی‌النقی (ع) بود . تمام‌مورخین ازوی‌نام‌برده واوراستوده‌اند » ابن‌رومی‌درسال ۲۸۳ دربغداد درگذشت . مسعودی وبعضی دیگر نوشته‌اندکه قاسم‌بن عبیدالله وزیرالمکتفی باللهٔ‌عباسی ابن‌رومی‌راباز‌هر بقتل‌رسانید . (الکنی والالقاب) .

بسلك نظمی بدیع کشیده است : بدینگونه .

كَفىٰ بِسَراجِ الشَّيْبِ فِي الرَّأْسِ هٰادِيٰا لِمَنْ قَدْ اَضَلَّتْهُ الْمَنٰايٰا لَيٰالِيٰا
اَمِنْ بَعْدِ اِبْدٰاءِ الْمَشَيْبِ مَقٰاتِلي لِرٰامِي الْمَنٰايٰا تَحْسَبِينىٰ رٰاجِيٰا
غَدَا الدَّهْرُ يَرْمِيني فَتَدْنُو سِهٰامُهُ لِشَخْصِي اخلق يُصْبِنَ سَوادِيٰا
وَكٰانَ كَرٰامِي اللَّيْلِ يَرْمِي وَلايَرىٰ فَلَمّٰا اَضٰاءَ الشَّيْبُ شَخْصِي رَمٰانِيٰا

یعنی : این چراغ پیری (موی سفید) که درسر من روئیده . درشبهای تـار برای راهنمائی مرگها بطرف کسیکه اورا گم کرده بود ، کافی است . آیا بعد از آشکار شدن پیری برای تیرانداز مرگ ، گمان میکنی من میتوانم امیدوار به نجات از مرگ باشم ؟

گذشت روزگار مرا به تیر بست وتیرهایش بمن نزدیك گشت ، ومن نیزدر معرض آنها قرار گرفته‌ام . جوانی من که گذشت مانندتیر اندازشب بود که تیر میانداخت ولی تیرانداز دیده نمیشد . اماچون پیری من آشکار گشت مرا هدف گرفت.

سیّد مرتضی پس ازنقل اشعار فوق میفرماید : شعر اخیر ابن رومی بسیار بدیع وعالی است ، وفکر نمیکنم کسی در این معنی بروی پیشی گرفته باشد . زیراوی جوانی را همچون شبی میداند که برانسان میگذرد وبواسطه تاریکی آن ، میان او و کسی را که میخواهدهدف تیرقرار دهد ، مانع میشود .

همچنین پیری راعلامت قتل وی قرار داده که بواسطهٔ روشنی و سفیدی آن (موی سفید سر) تیرانداز مرگ را ، راهنمائی مینمایدتا تیرش بهدف اصابت کندو این منتهای حسن معنی است . چنانکه شاعر دیگری هم گفته است :

فَلَمّٰا رَمىٰ شَخْصِي رَمَيْتُ سَوادَهُ وَلابُدَّ اَنْ يَرْمِي سَوادَ الَّذِي يَرْمِي

یعنی : چون تیرانداز درشب بسوی من تیر انداخت ، منهم بطرف سیاهی او تیر رها کردم . وقتیکه تیرانداز دیده نمیشود چاره‌ای جز آن نیست که بطرف سیاهی وی تیر رها شود .

باری زهیر بن جناب در زمان کلیب وائل میزیست . در عرب کسی ناطق‌تر

اززهیر نبود ومقام‌اورادرنزد پادشاهان هیچکس نداشت . بواسطه رأی متینش اورا کاهن گفتند . قبیلهٔ قضاعه فقط بروی‌و زراح‌بن ربیعه اجتماع میکردند .

گویند: وقتی زهیر شنید که یکی اززنانش سخنی میگوید که شایسته‌نبود زنی چنین‌حرفی‌نزد شوهرش بگوید : زهیرهم اورامنع نمود . زن گفت : ساکت باش‌وگرنه بااین چوب‌تورا خواهم زد . بخداقسم تاکنون ندیده‌ام چیزی راکه میشنوی‌دربارهٔ آن تعقل‌ننمائی . دراین‌وقت زهیر گفت :

أَلاٰ یاٰ لَقَوْمِ لاٰ أَرَیٰ اَلنَّجْمَ طاٰلِعاً　　وَلاٰ الشَّمْسَ اِلاّٰ حاٰجِبی بِیَمیٖنی
مُقَرَّبَتی عِنْدَ الْقَفاٰ بِعَمُوْدِهاٰ　　یَکُونُ نَکیٖری اَنْ اَقُولَ ذَرِیٖنی
اَمِیْناً عَلیٰ سِرِّ النِّساٰءِ وَرُبَّماٰ　　اَکُوْنُ عَلَی الْاَسْراٰرِ غَیْرَ اَمیٖنِ
فَلِلْمَوْتِ خَیْرٌ مِنْ حَداٰجٍ مُوَطّأً　　مَعَ الظَّعْنِ لاٰ یَأْتِی الْمَحَلَّ لِحیٖنِ

یعنی : ای‌قوم ! من‌دیگرطلوع ستاره وآفتاب رانمیبینم،جزاینکه‌ابروهایم رابیکسوزنم.زن‌من‌باچوب درپشت سرم‌ایستاده وازاینکه میگویم:ازمن‌دست بردار تهدیدم‌میکند . ازاین‌پس‌اسرارزنان‌رامیپوشانم ، بااینکه کم اتفاق میافتد که‌نسبت بکتمان اسرارامین‌باشم. برای من‌مردن بهترازاینست که بازنان درمحمل‌بنشینم و بجائی‌بروم : وقت مردن من‌بطول‌انجامید وموقع‌آن نمیرسد .

این‌چند شعر نیزاززهیراست:

اَبَنِیَّ اِنْ اَهْلِكْ فَقَدْ اَوْرَثْتُکُمْ مَجْداً بَنِیَّهْ　　وَتَرَکْتُکُمْ اَبْناٰءَ ساٰداٰتٍ زِناٰدُکُمْ وَرِیَّهْ
مِنْ کُلِّ ماٰ ناٰلَ الْفَتیٰ قَدْ نِلْتُهُ اِلاَّ التَّحِیَّهْ　　وَقَدْ رَحَلْتُ الْباٰذِلَ الْکَوْماٰءَ لَیْسَ لَهاٰ وَلِیَّهْ
وَخَطَبْتُ خُطْبَةَ حاٰزِمٍ غَیْرَ الضَّعیٖفِ وَلاٰ الْعَیِیَّهْ　　وَالْمَوْتُ خَیْرٌ لِلْفَتیٰ فَلْیَهْلِکَنْ وَبِهِ بَقِیَّهْ
مِنْ اَنْ یُریٰ اَلشَّیْخَ الْجِباٰلِ وَقَدْ یُهاٰدیٰ بِالْعَشِیَّهْ

یعنی : ای‌پسران من ! اگرمن‌مردم (غمگین نباشید) زیرابنائی ازمجد و شرافت برای شما بارث گذاشته‌ام . هنگامی شما را ترك میگویم که شما بزرگ‌ـ زادگانید ومقصود خودرادریافته‌اید . ازهرچه جوان‌درمدت‌عمر بآن‌نائل‌میگردد من‌نیز برخوردارشدم ، مگرعمر جاوید که کسی بآن نمیرسد . برشتری بزرگ

سوار گشته مسافرت نمودم که کوهان نداشت . و خطبه‌ای باحزم واراده خواندم که‌ازعجز واغلاق پیراسته بود . مرگ برای‌جوانی که هنوزاز توانائی‌بهره مند میباشد بهتر از دیدن پیرمردی بزرگ است که در شامگاه عمر بمردم تکیه نموده‌است .

وهم‌این‌دو بیت ازاوست :

لَيْتَ شِعْرِي وَالدَّهْرُ ذُو حَدَثَانٍ اَيُّ حِينٍ مَنِيَّتِي تَلْقَانِي
أَسُبَاتٌ عَلَى الْفِرَاشِ خُفَاتٌ اَمْ بِكَفَّيْ مُفَجَّعٍ حَرَّانٍ

یعنی: ای کاش دراین روزگار پرحادثه میدانستم که‌چه هنگام‌مرگ‌بسراغ من‌میآید . آیادروقت شب بسراغ من‌میآید که دربسترخواب آسوده خفته‌باشم ، یادردستهای من‌غمگین دلی‌است که باناراحتی بخواهدازمن‌انتقام‌بگیرد ؟.

سپس‌سیّد مرتضی میگوید : زهیردر موقعیکه دویست سال‌از عمرش گذشته بود گفت :

لَقَدْ عَمَّرْتُ حَتَّى مَا اُبَالِي أَحَتْفِي فِي صَبَاحِي اَوْمَسَائِي
وَحُقَّ لِمَنْ اَتَتْ مِائَتَانِ عَامًا عَلَيْهِ اَنْ يَمَلَّ مِنَ الثَّوَاءِ

یعنی: چندان عمر کردم که نمیترسم در صبح یاشام جان بدهم . سزاوار است کسیکه دویست سال‌دارد که ازز ندگی‌خسته وملول گردد .

وهم‌این‌دوشعررا اززهیر بن جناب‌روایت میکنند :

اِذَا مَاشِئْتَ اَنْ تَسْلَى خَلِيلاً فَاَكْثِرْ دُونَهُ عَدَدَ اللَّيَالِي
فَمَا سَلَّى حَبِيبَكَ مِثْلَ نَائِي وَلاَ بَلَّى جَدِيدَكَ كَابْتِذَالِي

یعنی : چون خواستی دوستی‌را تسلیت دهی ، درشبها زیادنزد وی‌آمدوشد کن.دوربودن توبرای‌دوستت‌تسلیت نخواهدبود ، وروی تورا چیزی مانندابتذال فاسدنمیگرداند .

ذوالاصبع عدوانی و دختران او

ذُوالاِصْبَع عَدْوانی حرثان بن محرث بن حارث بن‌ربیعه که باده واسطه به‌یشکر بن عدوان‌می‌پیوندد ، نیزیکی‌ازمعمرین‌است . علت‌اینکه اورا «عدوان» میگفتنداین بود که وی‌ازروی‌ظلم‌وعدوان برادرخود «فهم» رابقتل‌رسانیدو گویند: اورانابینا کرد ، وازاین جهت‌بوی«ذوالاصبع» گفتند که ماری‌انگشت اوراگزید وشل گردید (ذوالاصبع یعنی‌صاحب‌انگشت).

گویند : ذوالاصبع صدوهفتاد سال عمر کرد . وابوحاتم گفته که وی‌سیصد سال درجهان زیست ودرعصر جاهلیت یکی ازحکام عرب بود ، وجاحظ گفته که دندان‌های ثنایای وی ریخته‌بود ، واین‌چند شعررا ازاونقلکرده‌است :

لٰا یَبْعُدَنَّ عَهْدُالشَّبٰابِ وَلٰا　لَذّٰاتُهُ وَ بَنٰاتُهُ النَّظِرُ
لَوْلٰااُولٰئِكَ مٰاحَفَلْتُ مَتیٰ　عُولِیتُ فی‌حَرَجی اِلیٰ قَبْری
هَزِئَتْ اُثَیْلَةُ اَنْ رَأَتْ هَرَمی　وَ اَنْ اَنْحَنیٰ لِتَقٰادُمٍ ظَهْری

یعنی : زمـان جوانی‌ولذتها وشکوفه های‌نوشکفته‌آن ازمن دورنمیشوند اگراینها نمی‌بود ، درمحفلی نمی‌نشستم ، چون مرادر تابوت نهاده بجانب گور برند « اثیله » پیری وخـم‌شدن پشت مرابعلت شکستگی میبیند ، وبه سرزنشم خواهد پرداخت .

ذوالاصبع چهار دختر داشت . چون خواست آنهارا شوهردهد ، نپذیرفتند و گفتند خدمت کردن به‌تووبودن درنزدتورا بیش‌از شوهر کردن دوست داریم . ولی روزی ذوالاصبع ازمحلی که دختران اورانمی دیدند بآنها مینگریست . دید دختران بیکدیگر گفتند خوب است هر کدام آنچه‌در دل‌دارد بزبان‌بیاورد . دختر بزرگتر گفت :

اَلٰاهَلْ اَرٰاهٰا لَیْلَةً وَضَجیعُهٰا　اَشَمُّ کَنَصْلِ السَّیفِ عَیْنُ مُهَنَّدِ
عَلیمٌ بِاَدْوٰاءِ النِّسٰاءِ وَاَصْلِهِ　اِذٰامٰاانْتَمیٰ مِنْ سِرِّ اَهْلی وَمُحْتِدی

یعنی : آیا شبی را خواهم دید که همبسترم مردی پاکدامن و در رویدادها همچون شمشیر تیز باشد ؟ وهم آشنای بدردهای زنان (نیازهای آنها) بوده ، اصل وی درمقام نسبت ، ازخاندانهای اصیل و نجیب باشد؟

دختر دوم گفت :

أَلاَ لَيْتَ زَوْجِي مِنْ أُنَاسٍ أُولِي عِدًى   حَدِيثُ الشَّبَابِ طَيِّبِ الثَّوْبِ وَالْعِطْرِ
لَصُوقٌ بِأَكْبَادِ النِّسَاءِ كَأَنَّهُ   خَلِيفَةُ جَانٍ لاَ يَنَامُ عَلَى وِتْرِ

یعنی : کاش شوهرمن ازمردمی باشد که دشمن‌هاداشته‌باشند ! وهم‌نوجوان وخوش‌لباس ومعطرباشد وازشدت علاقه مانند مـار بزنان به‌پیچد ودر روی فرش نخوابد (بلکه‌فقط بازنها درآمیزد) .

برخی‌آخر شعر دوم را «علی هجر» خوانده‌اند وبنابراین چنین معنی میدهد که : چندان‌زنان رادوست داشته‌باشد که بی‌زن بخواب نرود .

چون‌دختردوم‌این‌شعر بگفت خواهران بوی گفتند: توجوانی رامی‌خواهی که‌از بستگانت نباشد.دخترسوم نیز مافی‌الضمیر خودرا بدینگونه ابراز داشت :

أَلاَ لَيْتَهُ يَكْسِي الْجِمَالَ نَدِيَّهُ   لَهُ جَفْنَةٌ تَشْقَى بِهَا الْمَعْزُ وَالْجُزُرُ
لَهُ حُكَمَاتُ الدَّهْرِ مِنْ غَيْرِ كِبْرَةٍ   تَشِينُ فَلاَ فَانٍ وَلاَ ضَرَعٌ غُمْرُ

یعنی : کاش شوهر من کسی‌باشد که مجلس گرفته باظرفی پـراز گوشت بزغاله و گوسفند بمردم طعام دهد . ودرسنین جوانی ازگذشت روزگار حکمتها بیاندوزد نه‌پیرمردی سالخورده ونه‌جوانی خام‌باشد . خواهران بوی گفتند : تو میخواهی شوهرت مردی بزرگ وشریف‌باشد .

سپس‌بخواهر چهارمی گفتند توهم بگو ! گفت من‌چیزی نمیگویم ، گفتند: ای بدجنس ! دست‌مارا خواندی وحال نمیخواهی ما ازآنچه درخیـالت میگذرد مطلع شویم ؟ ! .

اوهم‌گفت :اگرزن ازچوب شوهر اختیار کند بهتر ازاینست که‌بی‌شوهر بنشیند!ازآن روزاین‌حرف که عربی آن«زَوْجٌ مِنْ عُودٍ خَيْرٌ مِنْ قُعُودٍ» است‌جزءامثال

عرب درآمد، چون زهیر از نیات دختران خود مطلع گردید، آنهارا شوهرداد. یکسال بعد نزد دختر بزرگتر رفت و گفت ای دختر! شوهرت را چطور می بینی ؟ گفت . بهترین شوهری میدانم، که زن خودرا گرامی داشته وخواهش اورا برمیآورد. پرسید مالی که دارید چگونه است ؟ گفت: بهترین اموال شتر است کمی ازشیر آن مینوشیم و گوشت آنرا میخوریم وموقع سواری از آن استفاده میکنیم. گفت : ای دختر! شوهرت مردی کریم است ومالت بسیار میباشد .

سپس بنزد دختر دوم آمد و گفت دخترم ! شوهرت چطور است ؟ گفت بسیار خوب شوهری است .

زن خود را گرامی میدارد . واگر بکسی چیزی دهد ؛ آنرا فراموش میکند پرسید: مالتان چیست ؟ گفت : ماده گاوی داریم که میچرد وبخانه باز میگردد و کاسه را پراز شیر وخیك را پر از روغن میکند وبا زنان زن است ! گفت : نزد شوهرت محبوب وخوشبختی .

آنگاه نزد دختر سومی آمد و گفت : دخترم ! شوهرت چطور است ؟ گفت : نه چندان سخی است که اسراف کند و نه بخیلی است که اصلا چیزی بکسی ندهد. پرسید: مال چه دارید؟ گفت چند رأس بز داریم، گفت: چگونه از آنها استفاده میکنید ؟ گفت: وقتی بچه سال باشند آنرا خورش سفره خود قرار میدهیم. گفت بقدر کفایت مال دارید .

ازآنپس نزد دختر کوچك رفت وپرسید : دخترم ! شوهرت چطور است گفت : بدترین شوهرهاست ؛ خودرا عزیز وزنش را خوار میدارد ! پرسید : مال چه دارید! گفت : بدترین مالها را داریم . پرسید چیست ؟ گفت : گوسفندانی چند است که از آب وعلف سیر نمیشوند و گوش کری دارند که حرف نمیشنوند . اگر یکی از سر پلی بدود بقیه هم پیروی کرده همه در آب میافتند (۱) گفت : پدرت مردی است

(۱) این کنایه از بلادت و کودنی گوسفندان است که به نفهمی معروفند. شاید علت اینکه حسینعلی مازندرانی بهائیان را «اغنام‌الله» نامیده نظر به نفهمی وحماقت پیروان خود داشته که کورکورانه و گوسفندوار، دنبال وی افتاده و اورا پیغمبر مازندرانی بلکه خدای محبوس میدانند !

که در بعضی از دختران خوشبخت و در بعضی دیگر بد شانس است !

عبدالملك بن مروان و مردان عدوانی

ابو الحسين علی بن محمد کاتب برای‌ما نقل کرد که ابن درید گفت: ابو۔ حاتم سیستانی ازابوعبیده از یونس ، ونیزابن‌درید گفته : عکلی‌ازابن‌ابوخالد از هیثم‌بن عدی از مسعر بن کدام نقلکرده که گفت : سعیدبن خالد جدلی حکایت نمود که : عبدالملك مروان بعداز قتل‌مصعب بن‌زبیر بکوفه آمد ومردم را برای اخذ بخششهای‌لازم خواند.مانیز نزدوی‌رفتیم . عبدالملك‌پرسید : شماازچه‌قبیله‌ای هستید ؟ گفتیم : ازتیرۂ جدلی گفت : جدلی‌عدوانی؟ گفتیم: آری . پس‌عبدالملك بااین‌اشعار تمثل‌جست :

عَذِيرَ الْحَيِّ مِنْ عَدْوَانَ كَانُوا حَيَّةَ الْأَرْضِ — بَغَى بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَلَمْ يَرْعَوْا عَلَى الْبَعْضِ
وَمِنْهُمْ كَانَتِ السَّادَاتُ وَالْمُوفُونَ بِالْقَرْضِ — وَمِنْهُمْ حَكَمٌ يَقْضِي فَلَا يُنْقَضُ مَا يَقْضِي
وَمِنْهُمْ مَنْ يُجِيلُ النَّاسَ بِالسُّنَّةِ وَالْفَرْضِ

یعنی : یاوران‌قبیلهٔ عدوان‌مارهای‌زمین بودند ؛ برخی‌بربرخی دیگرستم کردندوحق‌طرف رارعایت‌ننمودند . بعضی‌ازآنها بزرگانی‌بودند که بادای‌قرض خودوفامیکردند ، وبرخی‌چون‌حکم مینمودندحکم‌خود رانمی شکستند ، وبعضی دیگرمردم رابفرایض وسنن‌حواله میدادند .

سپس‌عبدالملك جلو آمد وازمرد بزرگ ومحترمی که ما اورا جلو انداخته بودیم‌پرسید : کدام‌یك شما (افرادقبیله جدلی‌عدوانی) این‌اشعار را گفته‌اید؟ مرد یادشده گفت : نمیدانم . من‌ازپشت او گفتم: این‌اشعار را «ذوالاصبع» گفته‌است . عبدالملك مرا گذاشت وازمردمزبورپرسید : نام‌ذوالاصبع چه‌بوده ؟ گفت‌نمیدانم بازمن‌ازپشت سروی گفتم: نامش «حرثان» بوده‌است .

دوباره‌مرا گذاشت وازمرد مذکورپرسید : چرااورا «ذوالاصبع» میگویند؟ گفت : نمیدانم . بازمن‌ازپشت سروی گفتم برای‌اینکه ماری‌انگشت اورا گزیده

بود ! این بار نیز مرا گذاشت وازمردمحترم پرسید : ذوالاصبع از کدام تیرهٔ شما بود ؟ گفت : نمیدانم ! بازمن ازپشت سروی گفتم : وی از «بنی ناج» بود . دراین وقت عبدالملك ازمرد مزبور پرسید : بخششی که بتوداده شد چقدربود ؟ گفت : هفتصددرهم، سپس ازمن پرسید: مال توچقدر بود ؟ گفتم: چهارصددرهم .

عبدالملك کسی بنام «ابن زغیرعة» راصدازدو گفت : سیصددرهم از بخشش این مرد (همان مردبزرگ ومحترم) بردار و روی بخشش این مرد بگذار . چون از آنجابرگشتم ، بخشش من هفتصددرهم وبخشش مرد محترم چهارصددرهم بود .

بروایتی وقتی عبدالملك از آن مردپرسید ذوالاصبع از کدام تیرهٔ شما بوده واو گفت نمیدانم، سعیدبن خالد جدلی ازپشت سروی جواب داد : ازتیرهٔ بنی ناج بود که شاعردرباره آنها گفته است :

وَ اَمَّا بَنُو نَاجٍ فَلا تَذْكُرَنَّهُمْ　وَلاَ تَتْبَعَنْ عَيْنَيْكَ مَنْ كَانَ هَالِكَا
اِذَا قُلْتُ مَعْرُوفاً لِتُصْلِحَ بَيْنَهُمْ　يَقُولُ وُهَيْبٌ لاَ اُسَالِمُ ذَالِكَا
فَأَضْحَى كَظَهْرِ الْعُودِ جُبَّ سَنَامُهُ　تَحُومُ عَلَيْهِ الطَّيْرُ اَحْدَبَ بَارِكَا

یعنی : اسم بنی ناج رانبرید . وبمردمی که خودرابهلاکت میاندازند ، نظر نیافکنید. موقعیکه سخن مفیدی میگفتم تامیان آنها راصلح دهم ، «وهیب» میگفت : زیربارذلت تونمیروم . چیزی نگذشت که وهیب ماندپشت شترسالخورده‌ای شد که روی زمین افتاد وپرندگان دورش را گرفته بخوردن گوشت آن مشغول شدند. (یعنی وهیب درجنگی کشته گشت وبدنش درمیان میدان افتاد وطعمه پرندگان شد)

ابیات زیرنیزازاشعار مشهور ذوالاصبع است :

اُكَاشِرُ ذُوالضِّغْنِ الْمُبِينَ عَنْهُمُ　وَاُضْحِكُ حَتَّى يَبْدُوالنَّابُ اَجْمَعُ
اُهَدِّنُهُ بِالْقَوْلِ هَدْناً وَلَوْيَرَى　سَرِيرَةَ مَا اُخْفِي لَبَاتَ يَفْزَعُ

یعنی : درنزد حسودان آنها ، چنان تبسم میکنم ومیخندم که دندان بزرگ آشکارمیشود ، وازروی خیرخواهی ، باسخنانی نرم اورا ازحسدش بازمیدارم. اگر او آنچه درباطن من میگذشت میدید ، باآرامش نخواهدخوابید .

نيز ازاوست :

إذا مَا الدَّهرُ جَرَّ عَلىٰ أُناسٍ شَرًا شرهُ أَناخَ بِآخرينا
فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنا أفيقوا سَيلقى الشَّامِتُونَ كَما لَقِينا

يعنى : وقتى زمانه سنگينيهاى خودرا برمردمى واردساخت ، تا آخر آنهارا هلاك نمود ، بآنها كه ازمابد گوئى ميكنندبگو : بهوش باشيد كه عنقريب بد گويان هم آنچه بما رسيده است خواهند ديد !

وهم ازاوست :

ذَهَبَ الذِّينَ اذا رأَوْنى مُقبلاً هَشُّوا اِلَىَّ وَرَحَّبُوا بالْمُقبلِ
وَهُمُ الَّذِيْنَ اِذا حَمَلْتُ حَمالَةً فَلَقِيتُهُمْ فكأنّنِى لَمْ أَحْمِلِ

يعنى : رفتند آنها كه چون مراميديدند نزد آنهاميروم ، مسرور ميشدندو جلومى آمدند وبمن مرحبا ميگفتند . آنها كسانى بودند كه هر گاه ناراحتى داشتم وآنها راملاقات مينمودم ، طورى خوشحال ميگشتم كه گوئى ناراحتى ندارم .

اين اشعارنيز ازوى مشهور است :

لِيَ ابْنُ عَمٍّ عَلىٰ مَا كانَ مِنْ خُلُقٍ مُخْتَلِفانِ فَأَقْلِيهِ وَ يَقْلِينِى
أَزْرىٰ بِنا أَنَّنا شالَتْ نَعامَتُنا فَخالَنِى دُونَـهُ وَخِلْتُهُ دُونِى
لَاهِ ابْنُ عَمِّكَ لَاأَفْضَلْتَ فِى نَسَبٍ عَنِّى وَلَا أَنْتَ دَيّانِى فَتَخْزُونِى
إنِّى لَعَمْرُكَ مَنْ يَأبىٰ بِذِى خُلُقٍ عَنِ الصَّدِيقِ وَلَا خَيْرِى بِمَجْنُونِ
وَلَا لِسانِى عَلىٰ الأَدْنىٰ بِمُنْطَلِقٍ بالفاحِشاتِ وَلَا أَغْضىٰ عَلىٰ الْهُوْنِ
مَاذا عَلَىَّ وَاِنْ كُنْتُمْ ذَوِى رَحِمِى أَنْ لَا أُحِبَّكُمُ اِنْ لَمْ تُحِبُّونِى
يَاعَمْرُو اَنْ لَا تَدَعْ شَتْمِى وَمَنْقَصَتِى أَضْرِبْكَ بِحَيْثُ تَقُولُ الْهامَةُ اسْقُونِى
وَ أَنْتُمْ مَعْشَرٌ زَيْدٌ عَلىٰ مَاءِ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ طُرّاً فَكِيدُونِى
وَلَا يَخْرُجُ الْقَسْرَ مِنِّى غَيْرُ مَأبِيَةٍ وَ لَا أَلِينُ لِمَنْ لَا يَبْتَغِى لِينِى

يعنى : من پسرعمى دارم كه بواسطه اخلاق بدش ، باهم مخالف هستيم .من اورا بدميدانم واونيز مرادشمن ميدارد . مرابمصيبتى مبتلا كرد كه ناچارازهم جدا

شده‌جلای وطن نمودم اومرا مخالف‌خود میداند ، منهم اورا مخالف‌خویش‌میدانم ای پسرعمو! بخدا قسم‌تو درنسب ازمن بهتر نیستی ، وبرمن حکومتی نداری که مرا خوار کنی . بجان تو ، من بواسطهٔ بدخلقی کسی ، ازدوستی باوی دریغ ندارم واگر کاری برای اوانجام دهم ، براومنت نمیگذارم وزبان‌خودرا ببدگوئی پست‌ترین‌مردم نمیگشایم ولی ازخوار شدن‌چشم نمیپوشم . برای‌من‌چه زیانی دارد که اگرشماخویشان‌من‌مرا دوست نداشته‌باشید،منهم‌شمارادوست نداشته‌باشم ؟ ای‌عمرو! اگربدگوئی‌وعیب‌جوئی‌مراترك‌نکنی‌ضربتی‌برسرت‌خواهم‌زد که‌بحالت مرك‌افتاده ازمردم‌آب طلب کنی .شمامردمی هستید که بیش‌ازصدنفرمیباشید؛همه‌باهم‌دست‌بهم دهیدوبجنگ‌من‌بیائید.سخت گرفتن برمن‌جز‌براستقامت من‌نمیافزاید . من‌نسبت بکسی که دربارهٔ‌ام ملاحظه ندارد ، سرزنش روا نمیدارم .

معدی کرب حمیری

معدی کرب حمیری ازخاندان «ذی‌رعین» نیز یکی‌از معمرین است .ابن سلام گفته است معدی کرب دروقتیکه عمرش طولانی گشته بوداین دوبیت گفت :

أَرانِي كُلَّما أَفْنَيْتُ يَوْماً أَتانِي بَعْدَهُ يَوْمٌ جَدِيدٌ
يَعُودُ ضِيائُهُ فِي كُلِّ فَجْرٍ وَيَأبىٰ لِي شَبابِي لايَعُودُ

یعنی : خودرا چنان می‌بینم که هرروزی را پشت سرمیگذارم ؛ روزتازه‌ای دنبال آن خواهم داشت . روشنی آن‌در هرصبحگاه‌برمی گردد ؛ اما جوانی‌من‌از بازگشتن‌امتناع دارد .

نیز ربیع بن ضبع فزاری

ربیع بن ضبع فزاری وی‌نیز ازمعمّرین میباشد . گویند ربیع‌تاروزگار خلافت بنی‌امیه زنده بود . آورده‌اند که روزی بر عبدالملك مـروان وارد گشت عبدالملك گفت : ای‌ربیع آنچه در طول عمرخود وروزگار درك کرده یااز امور

گذشته دیده‌ای برای من نقل کن . تا آخر خبر که قبلا ازشیخ صدوق نقل کردیم .

ولی در این روایت میگوید: عبدالملك بوی گفت : بختی خلل ناپذیر تورا بپرواز در آورده وعطائی سریع بتو روزی شده وظرف بزرك وضخیمی برای طعام داری!

سپس سیدمرتضی فرموده است : اگر این خبر صحیح باشد میباید که سؤال عبدالملك از ربیع درزمان سلطنت معاویه باشدنه درعصر خلافت خودعبدالملك؛ زیرا در این خبر ربیع می گوید : من شصت سال دراسلام زندگی کردم، درصورتیکه عبد-الملك درسال شصت‌وپنج هجری بخلافت رسیدو هم گفته‌اند که ربیع سلطنت معاویه‌را نیزدرك نمود (بنابر این ممکن است عبدالملك در آن اوقات ازوی سؤال مزبوررا نموده)

میگویند : چون سن ربیع بدویست سال رسید گفت :

اَلاٰ اَبْلِـغْ بَنِیَّ بَنِـیَّ رَبیع ... فَاَشْرٰارُ الْبَنینَ لَکُمْ فِداءُ

بِاَنّی قَدْ کَبِرْتُ وَدَقَّ عَظْمی ... فَلاٰ تَشْغَلْکُمْ عَنّی النِّسآءُ

وَ اِنَّ کَنٰائِنی لَنِسآءُ صِدْقٍ ... وَمٰا آلیٰ بَنِیَّ وَلاٰ اَسٰاؤُا

اِذاکٰانَ الشِّتٰاءُ فَاَدْفِئُونی ... فَاِنَّ الشَّیْخَ یَهْدِمُهُ الشِّتٰاءُ

اِذا مٰاحینَ یَذْهَبُ کُلُّ قُرٍّ ... فَسِرْبٰالٌ خَفیفٌ اَوْ رِدٰاءُ

اِذا عٰاشَ الْفَتیٰ مِأتَینْ عٰاماً ... فَقَدْ ذَهَبَ اللَّذٰاذَةَ وَالْفَتٰاءُ

یعنی : به فرزندان من برسانید ، که ربیع گفته است : فرزندان بد فدای شما گردند . بگوئید : من پیرشدم واستخوانم فرسوده گشت . ازمن غفلت نورزید وبزنان خود مشغول مشوید . همسران من راستگو وفرزندانم دربارهٔ من بدی نکرده‌اند. چون فصل زمستان فرا رسد مواظب من باشید ؛ که زمستان پیرمرد رانابود میگرداند .ولی وقتیکه هر گونه سرمائی ازمیان برود ، یك پیراهن نازك ورداء برای پوشش بدن من کافی است. وقتی شخص جوانی دویست سال عمر کند ، هم لذت وهم جوانی ازمیان رفته‌است !

وچون ربیع پابسن دویست وچهل سالگی نهاد گفت :

اَصْبَحَ مِنّی الشَّبٰابُ قَدْ حَسِرا ... اِنْ بٰانَ عَنّی فَقَدْ ثَویٰ عُصُرا

وَ دَعنـا قَبلَ اَنْ نُوَدِّعَهُ لَمّا قَضَى مِنْ جِماعِنا وَطَرا
ها اَنَا ذا آمُلُ الْخُلُودَ وَقَدْ اَدْرَكَ سِنّي وَ مَوْلِدي حُجُرا
اَيَاامْرُءُ الْقَيْسِ هَلْ سَمِعْتَ بِهِ هَيْهاتَ هَيْهاتَ طالَ ذا عُمُرا
اَصْبَحْتَ لا اَحْمِلُ السِّلاحَ وَلا اَمْلِكُ رَأسَ الْبَعيرِاِنْ نَفَرا
وَالذِّئبُ اَخْشاهُ اِنْ مَرَرْتَ بِهِ وَحْدي وَاَخْشَى الرِّياحَ وَالْمَطَرا
مِنْ بَعْدِ ما قُوَّةٍ اَنُوءُ بِها اَصْبَحْتُ شَيْخاً اُعالِجُ الْكِبَرا

يعنى: ايام جوانى‌ازدست من رفت . اگررفت چه‌باك زيراروزگاران زياد بامن بود . پيش ازآنكه مااورا وداع كنيم اومارا وداع گفت ومقصود خود را به چنگ‌آورد .

بدانيد من كسى هستم كه‌آرزو دارم هميشه درجهان بمانم ، من‌در روزگار خود «حُجَر» پدر امرءالقيس را ديده ام .

اى امرءالقيس ! آيا چنين‌عمر طولانى‌شنيده‌اى؟بسيار بعيد وخيلى دوراست كه شنيده‌باشى ! چه‌عمر طولانى ؟ !

امروزمن ازكثرت پيرى قدرت برداشتن سلاح جنگ ندارم واگر شترى بخواهد فراركند نميتوانم سراورا نگهدارم ، اگر تنها باشم ازگرگ ميترسم و هم‌ازبادو باران وحشت‌دارم ، بعدازآن توانائى كه ميتوانستم ازجابرخاسته‌حركت نمايم ، طورى‌پير شده‌ام كه بازيادى سن دست بگريبانم .

ابوطمحان قَينى

ابوطمحان قَينى . نامش حنظلة بن شرقى‌از اولاد كنانة بن قين است . ابو حاتم سيستانى گفته است : ابوطمحان قينى دويست‌سال عمر نمود . درسر دويست سال اين‌اشعار را گفت :

حَنَتْني حانِياتُ الدَّهْرِ حَتّى كَأَنّي خاتِلٌ يَدْنُو لِصَيْدٍ
قَصيرُ الْخَطْبِ يَحْسَبُ مَنْ رَآني وَلَسْتُ مُقَيَّداً اَنّي بِقَيْدٍ

یعنی : پیش آمدهای روزگار مرا خمیده ساخت؛ مانند شکارچی که در کمین نشسته و بطرف صید نزدیک شود ، یا مانند کسی گشته‌ام که بنظر کوچك میرسد، هر که مرا می‌بیند خیال میکند مرا در زنجیر کرده‌اند، درصورتیکه در زنجیر نیستم .

ابوحاتم سیستانی گفته‌است: جمعی از علمای ما (اهل‌سنت) روایت نموده‌اند که دوشعر فوق را ازیونس‌بن حبیب شنیده‌اند وهم گفته‌اند که‌وی این‌شعر را نیز میخواند :

تَقَارَبَ خَطْوُ رِجْلِكَ يَادُوَيدُ　　وَقَيَّدَكَ الزَّمَانُ بِشَرِّ قَيْدٍ

یعنی : ای دوید ! (ازشدت پیری) پاهایت بهم نزدیك گشته ، وزمانه تورا به‌بدترین زنجیرها بسته‌است . این‌اشعار نیزاز ابوطمحان است :

وَاِنِّي مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ هُـمُ هُمُ　　اذا مٰات مِنْهُم سَيِّدٌ قٰامَ صٰـاحِبُه
نُجُومُ سَمٰاءٍ كُلَّمٰا غٰابَ كَوْكَبٌ　　بَدٰا كَوْكَبٌ تَأْوِيَ اِلَيْهِ كَواكِبُه
اَضٰائَتْ لَهُمْ اَحْسٰابُهُمْ وَوُجُوهُـهُمْ　　دُجَىٰ اللَّيلِ حَتَّى نَظَّمَ الجزْعِ ثٰاقِبُه
وَمٰازٰالَ مِنْهُمْ حَيْثُ كٰانَ مُسَوِّدٌ　　تَسِيرُ الْمَنٰايٰا حَيْثُ سٰارَتْ كَتٰائِبُه

یعنی : من از قومی هستم که از رفعت شأن محتاج بمعرفی نیستند . چون بزرگی ازآنها بمیرد، بزرك دیگری جای اورا میگیرد . مانند ستارگان آسمان که هروقت یکی غروب کند ، ستاره دیگری طلوع نموده ، و ستارگان دیگر بآن‌رو میکنند.(یعنی یاران‌و بستگان‌قومش بدوراو جمع‌هستند) شخصیت‌هاوصورتهارا در شب‌ظلمانی مانندستاره روشنی که سایرستارگان‌را باطراف خود گردآورد، برای آنان نورافشانی میکنند هیچگاه قوم‌من ازداشتن اشخاص سرشناس وشریف خالی نبود ، بهرجا که لشکر برای جانبازی میرود ، آنها نیز بدنبال مرك همراه لشکر میروند .

معنی دو بیت نخست شبیه گفتهٔ اوس‌بن‌حجراست که گفته :

اِذٰا مَقْرَمٌ مِنّٰا ذَرٰاحَدُّ نٰابِهِ　　تَخَمَّطَ فِينٰا نٰابُ آخَرُ مَقْرَمٍ

یعنی : هرگاه یکی از شتران ما برای جفت گیری نگاهداشته شوند ،

دندان بزرگش میافتد ، دندان شتر دیگرما ازروئیدن بجوش میآید (یعنی چون بزرگی ازما بمیرد بزرك دیگری بجای اومی‌نشیند) .

درشعر طفیل غنوی نیزمضمون این شعرهست وآن این شعراست :

كَواكِبُ دُجْنٍ كُلَّما انْقَضَّ كَوكَبٌ بَدا وَانْجَلَتْ عَنْهُ الدُّجُنَّةُ كَوكَبُ

یعنی : آنهامانند ستارگان شب تاریك هستند که هر وقت ستاره‌ای ناپدید شود ، ستاره دیگری که ابر آنرا پوشیده باشد آشکار گردد . خریمی شاعر دیگر هم اینمعنی‌را درشعرزیر آورده است :

اِذا قَمَرٌ مِنّا تُغُوِّرَ اَوْخَبا بَدا قَمَرٌ لي جانِبَ الْأُفْقِ يَلْمَعُ

یعنی : چون ماهی ازماغروب کندیا پنهان‌شود : ماه‌دیگری که ازطرف افق بدرخشد برای من آشکارمیگردد . شعرزیرهم قریب باین مضمون است :

خَلافَةُ اَهْلِ الْأَرْضِ فينا وِراثَةٌ اِذا ماتَ مِنّا سَيِّدٌ قامَ صاحِبُه

یعنی : خلافت اهل‌زمین درمیان ما بارث برده‌میشود بطوریکه چون بزرگی ازما بمیرد دیگری درجای‌وی قرار گیرد ؛ همچنین‌شعر زیر ناظر باین‌معنی است:

اِذا سَيِّدٌ مِنّا مَضَىٰ لِسَبيلِه اَقامَ عَمُودَ الْمُلْكِ آخِرُ سَيِّدُ

یعنی . موقعیکه بزرگی ازما بدرودحیات گوید ، بزرك دیگری ، ستون سلطنت رااستوار دارد ؛و نیز «مزاحم عقیلی» درشعرزیر بشعرابوطمحان «اَضائَتْ لَهُمْ اَحْسابُهُمْ وَوُجُوهُهُمْ» نظرداشته وازاو بهتر گفته است :

وُجُوهٌ لَوْ اَنَّ الْمُدْلَجينَ اعْتَشَوا بِها صَدَعْنَ الدُّجىٰ حَتّىٰ تَرَى اللَّيْلَ يَنْجَلي

یعنی : صورتهای آنها بقدری نورانی است که اگرشبروان همراه آنها باشند خواهند دید که نورآنها ظلمت شب‌را برطرف ساخته وروشنی دمیده‌است :

حجیة بن مضرب سعیدی هم قریب باین مضمون گفته است :

اَضائَتْ لَهُمْ اَحْسابُهُمْ فَتَضائَلَتْ لِنُورِهِمُ الشَّمْسُ الْمُضيئَةُ وَالْبَدْرُ

یعنی : شخصیت وحسب آنهاچنان برای آنان روشنی بخشید ، که آفتاب‌روشن وماه تابان‌ارزش خودرااز دست دادند .

محمدبن یحیی صَوْلی (١) اشعارزیررا درمعنی شعرابوطمحان سروده است:

مِنَ الْبِیضِ الْوُجُوهِ بَنِی سِنَانٍ لَوْ اَنَّکَ تَسْتَضِیءُ بِهِمْ اَضَاؤُا
هُمْ حَلُّوا مِنَ الشَّرَفِ الْمُعَلَّیٰ وَمِنْ کَرَمِ الْعَشِیرَةِ حَیْثُ شَاؤُا

یعنی : اواز قبیلهٔ بنی سنان است که رخسارههای سپیددارند . اگر بخواهی بوسیله آنها روشنی گیری بتو روشنی میدهند . آنها درشرافت عالی و کرم عشیرهای بمیزانی که خواستند قرار گرفتند . این دوشعر نیزازابوطمحان است :

فَلَوْ اَنَّ السَّمَاءَ دَنَتْ لِمَجْدٍ وَ مَکْرُمَةٍ دَنَتْ لَهُمُ السَّمَاءُ

✿ ✿ ✿

اِذَا کَانَ فِی صَدْرِ ابْنِ عَمِّکَ اِحْنَةٌ فَلَا تَسْتَثِرْهَا سَوْفَ یَبْدُو دَفِینُهَا

---

(١) محمدبن یحیی بن عبدالله بن عباس بن محمدبن صول کاتب معروف به «صولی» ازادبا وفضلای مشهوراست . شاگردابوداود سیستانی وثعلب ومُبَرّد وابوالعینا ، واستاددارقطنی و مرزبانی است. کتاب«الوزراء» و«اخبارالشعراء» و«آدابالکُتّاب» ازتصنیفات اوست اطلاعاتش وسیع ، حفظش نیکو ، ودرچیز نویسی مهارت داشت . خطیب درتاریخ بغدادمینویسد : ندیم عدهای ازخلفا بود . اخبار وتاریخ واشعار آنهارا گردآورد . اعتقادش خوب ، وطریقهاش پسندیده وگفتارش مورد قبول همهبود .

ازهری ازابوبکر بن شاذان نقل کرده که گفت : صولی یك خانه مملواز کتاب داشت . هرردیفی که چیده بود ، یك رنك داشت، سرخ، سبز ، زرد وهکذاومیگفت همهاین کتابهارا درس گرفتهام ! صولی درسال ٣٣٥ یا٣٣٦ دربصره درگذشت ، ابن شهرآشوب درمعالم العلماء میگوید :صولی دراشعار خود ، ازاهلبیت عصمت مدح وستایش مینمود .

گاهی عموی پدرصولی یعنی ابواسحاق ابراهیم بن عباس ، همصولی خوانده میشود که نویسندهای بلیغ وشاعری توانابود . ازحضرت رضا علیه‌السلام روایت نموده ودرسامره سال ٢٤٣ درگذشتهاست .

صول تکین ـ جدصولی که بنام وی نسبت میرساند . یکی ازامرای گرگان وازنژادترك بوده که بدست یزیدبن مهلب اسلام آورد . (الکنیٰ والألقاب)

یعنی : اگر آسمان برای مجد وبزرگواری کسی فروتنی‌میکرد ، برای آنها هم خاضع میگشت. وقتی کینهٔ تودرسینه پسر عمویت جای گرفت ، بر آن نیافزا که باعث ازدیاد کینه خواهد شد. وهم شعرزیر ازابوطمحان است :

إِذا شاءَ رَاعِيها اَسْتَقى مِنْ وَقيعَةٍ كَعَيْنِ الْغُذَابِ صَفْوَةٌ لَمْ يُكَدَّرِ

یعنی . اگرشبان آنها بخواهدمیتواند آنها را ازوقیعه ، که مانند چشمهٔ آب گواراو زلال‌است وآلوده‌نگشته‌سیراب کند .

سیدمرتضیٰ میفرماید : وقیعه گودی روی تخته سنگ است که برای آب درست‌میکنند. آبی که‌ازاین‌سنگها بیرون‌میآیدودرسنك دیگری‌میریزد آنرا «وقیعه» می‌نامند ، چنانکه ذی‌الرّمه گفته‌است :

وَنِلْنا سَقاطاً مِنْ حَدِيثٍ كَأَنَّهُ جَنَى النَّحْلِ مَمْزُوجاً بِماءِ الْوَقائِعِ

یعنی : رسیدیم‌بپاره‌ای ازحکایتی که مانند خانه زنبور باآب وقیعه‌آمیخته بود .

عرب به‌آبی که که ازروی‌سنك جاری‌میگردد «آب‌حشرج» وبه آبی که از میان‌سنگریزه وریك‌جاری‌است «آب‌مفاصل» میگویند ، چنانکه شعر «ابوذویب» رادلیل براین معنی گرفته‌اند :

مَطافِيلُ أَبْكارٍ حَدِيثٌ نِتاجُها تُشابُ بِماءٍ مِثْلَ ماءِ الْمَفاصِلِ

یعنی : بدن شتران جوان تازه‌زائیده باآب آلوده‌ای که مانندآب مفاصل است‌چرکین خواهدشد .

ابومحلم‌سعدی این‌اشعاررا ازابوطمحان نقلکرده‌است :

بُنَيَّ إِذا ما سامَكَ الذُّلَّ قاهِرٌ عَزِيزٌ فَبَعْضُ الذُّلِّ أَتْقىٰ وَأَحْرَزُ

وَلا تَحْرِمَنَّ بَعْضَ الْأُمُورِ تَعَزُّزاً فَقَدْ يُورِثُ الذُّلَّ الطَّوِيلَ التَّعَزُّزُ

یعنی : ای‌فرزند ! هرگاه شخص‌مقتدری تو را تکلیف بذلت‌نماید ، ذلتی رااختیار کن که موجب‌حفظ‌وتأمین‌تو باشد . وازبرخی امور که موجب‌عزت‌است خودرامحروم‌مکن ، که‌ذلت‌طولانی باعث عزت‌میگردد . دوبیت‌مذکوربعبدالله بن

معاویه (۱) جعفری هم نسبت داده‌شده‌است :

و نیز درهمین معنی‌دوشعر زیررا نیزازابوطمحان نقلکرده اند :

یٰارُبَّ مَظْلَمَةٍ یَوْماً لَطَئْتُ بِهٰا تَمْضی عَلَیَّ اِذا مٰا غٰابَ أَنْصٰاري
حَتّیٰ اِذامٰا انْجَلَتْ عَنّي غِیٰابَتُهٰا وَثَبْتُ فیهٰا وُثُوبَ الْمُخْذِرِ الضّٰاري

یعنی : ظلمهائی بمن‌رسید که مرا پایمال کرد . آن ظلمها موقعی بـر من میگذشت که یاوران من‌نبودند . چون غیبت آنها بسر رسید و آنها رادیدم ، مانند شیری که درخوابگاه خوابیده وبرای‌شکار ازجای جستن میکند ، من نیز بـرای جبران آن ظلمهاازجای خودجستم .

عبدالمسیح غسّانی

این‌مرد نیزازمعمرّین تاریخ بشمارمیرود . نام‌وی عبدالمسیح بن عمـرو بن قیس بن حیان‌بن‌بقیله‌است . و نام‌بقیله ، ثعلبه یاحارث بوده است . علت این که اورا بقیله گوینـد اینست که روزی وی دو پیراهن سبز پوشید و بمیان قوم خود آمد ، مردم بوی گفتند توبقیله هستی ، یعنی شبیه باقله میباشی وازآن‌روز بدین نام مشهور شد .

هشام‌کلبی و ابومخنف وغیر اینان گفته‌اند ، که : عبدالمسیح سیصد و ـ پنجاه سال درجهان زیست ، او اسلام را درك کرد ولـی مسلمان نشد ، و همچنان کافرماند .

گویند چون‌خالد بن‌ولیدبحیره (۲) لشکر کشید ومردم‌آنجادر شهر خود متحصّن گردیدند ، بآنهاپیغام داد که مردی‌ازعقلاو صاحب نسب‌خودرا بسوی من بفرستید . اهل‌شهرعبدالمسیح رانزدوی‌فرستادند . چون عبدالمسیح بیامد گفت :

---

(۱) فرزند عبدالله بن جعفر طیار است .

(۲) حیره شهری واقع‌درسه فرسخی کوفه‌ودرجاهلیت مسکن پادشاهان عرب وپایتخت نعمان‌بن منذر بوده است .

اَنْعِمْ صَبٰاحاً اَیُّهَا الْمَلِكُ (ای پادشاه صبح بخیر).

خالد گفت: خداوند مرا ازاینگونه تحیت گفتن بی‌نیاز گردانیده. لیکن ای پیرمرد! بمن پاسخ ده که آغاز کارتو از کجا شروع شد؟ گفت: از پشت پدرم. پرسید از کجا بیرون آمدی؟ گفت از شکم مادرم. پرسید بر روی چه قرار گرفتی؟ گفت: بر روی زمین. پرسید درچه هستی؟ گفت درلباسهایم. پرسید عقلت خوب کار می کند؟ گفت: آری والله، و نفعم میرساند! خالد گفت: بهترین این قوم توهستی.

آنگاه پرسید فرزند چندمیباشی؟ گفت فرزند یکمرد! خالد گفت: مانند چنین روزی ندیده‌ام، آنچه ازوی سؤال میکنم. او عکس آنرا پاسخ میدهد! عبد المسیح گفت: آنچه ازمن پرسیدی جواب دادم. بازهم بپرس تاجواب دهم؛ خالد پرسید: شما ازتیرهٔ عرب هستید یا ازطایفه «نبط»؟ (۱) گفت از تیرهٔ عرب، ولی بصورت نبطی درآمده‌ایم وازنبط میباشیم که عرب گشته اند!!

گفت: آیا بامن می جنگید یا صلح میکنید؟ گفت صلح خواهیم کرد پرسید: پس این سنگرها برای چیست گفت: برای اینست که اگر نادانی بر ما هجوم آورد در آن متحصن گردیم، تاموقعیکه بردباری بیاید ونادان را ازآن عمل بازدارد.

خالد پرسید: چندسال داری گفت: سیصدو پنجاه سال. پرسید دراین مدت چه چیزها دیده‌ای؟ گفت: دیدم که کشتیهای دریا درسیل گاه جهان بسوی ما می آیند زنهائی ازمردم حیره رادیدم که زنبیل برسر نهاده و بیش از یك قرص نان توشه برنداشته وبدینگونه ازحیره بشام میروند (یعنی ملك حیره بقدری پهناور بوده که تا شام چندان فاصله نداشته است).

ولی «حیره» امروز ویران شده، وعادت خدامیان بلادوعبادش نیزهمینطور جاری بوده است.

---

(۱) نبط ونبطی تیره‌ای ازعجم بودند که مابین عراق عرب وعجم سکنیٰ داشتند وباعرب اصیل مخلوط گشتند. (المنجد)

راوی میگوید : عبدالمسیح سمی باخودداشت که آنرا در کف دست می ـ گردانیدخالد پرسید اینکه‌در کف‌دست داری‌چیست؟ گفت : سم است . پرسیدبرای چه‌میخواهی ؟ گفت: اگرتوبا مردم شهر بنیکی‌رفتار کردی خدارا ستایش‌می کنم‌و آنرامی‌بوسم ، وگرنه‌من‌نمی‌توانم نخستین کس‌باشم که‌ذلت و گرفتاری آنها را به بینم ، این‌سم رامیخورم‌وخودرا ازرنج زندگی‌آسوده میگردانم ، چه‌اندکی‌بیش ازعمرمن باقی نمانده است .

خالد گفت : این‌سم‌را بمن بده! سپس آنرا گرفت‌و گفت: **بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمٰاءِ الَّذِي لٰايُضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ** یعنی‌بنام‌خداوندفرد یگانه، خدای زمین‌وآسمان که با ادای‌نام او چیزی‌زیان‌بخش‌نیست . آنگاه‌سم‌راخوردواندکی بیهوش شد . سپس‌چانهٔ خودرا مدتی‌روی‌سینه چسبانید وعرقی نمود تا بهوش‌آمد ، مانند شتری که ازقیدرسته باشد .

عبدالمسیح چون‌این بدید بسوی‌قوم‌خودبر گشت‌و گفت : من‌ازنزدشیطانی میآیم که سم‌راخوردودروی تأثیری نبخشید ! کاری کنید که‌خطرایشان‌متوجه شما نگردد . مردم نیزسخن اورا شنیدند وبا پرداخت دویست هزار درهم صلح کردند آنگاه این‌ابیات را سرود :

أَبَعْدَ الْمُنْذِرَيْنِ أَرَىٰ سَوٰاماً تُرَوَّحُ بِالْخَوَرْنَقِ وَ السَّدِيرِ

تَحٰامٰاهُ فَوٰارِسُ كُلِّ قَوْمٍ مَخٰافَةَ ضَيْغَمٍ عٰالِي الزَّئِيرِ

وَ صِرْنٰا بَعْدَ هُلْكِ أَبِي قُبَيْسٍ كَمِثْلِ الشّٰاءِ فِي الْيَوْمِ الْمَطِيرِ

فَقَسَّمْنٰا الْقَبٰائِلَ مِنْ مَعَدٍّ عَلٰانِيَةً كَأَيْسٰارِ الْجَزُورِ

نُؤَدِّي الْخَرْجَ بَعْدَ خَرٰاجِ كِسْرَىٰ وَخَرْجٍ مِنْ قُرَيْظَةَ وَ النَّضِيرِ

كَذٰاكَ الدَّهْرُ دَوْلَتُهُ سِجٰالٌ فَيَوْمٌ مِنْ مَسٰاةٍ أَوْ سُرُورِ

یعنی: آیا بعداز درگذشت منذربن محرق وفرزندان‌و نعمان‌بن‌منذر میشود چهارپایان را به‌بینم که برای چریدن بجانب‌خورنق‌وسدیر میروند؟(۱) بقدری

(۱) «خَوَرْنَق» نام قصری نزدیك کوفه بوده که نعمان بن منذر پادشاه حیره آنرا بنا ـ

آنجا . تا أمن شده که سواران هر قومی از صدای وحشتناك شیر ، از رفتن بآنجا خودداری میکنند . ما بعدازمردن ابوقبیس ، مانند گوسفندان درروز بارانی، عاجز ودرمانده گشتیم .

قبیله‌های او که ازمعدبن عدنان میباشند ، ماهاراما نند شتران قماری که در جاهلیت مشهور بوده است ، میان‌خودتقسیم کردند ، روزی بپادشاه ایران مالیات میدادیم‌وزمانی‌ازیهودان بنی‌قریظه‌و بنی‌نظیر مالیات‌میگرفتیم ، اوضاع روزگارهمین طوراست. یك‌روز انسان گرفتار وپریشان‌است‌وروزدیگرشاد ومسرور میباشد .

گویند : موقعیکه قصرعبدالمسیح را که معروف‌به«قصر بنی بقیله» بود در حیره بنا کردند ، این دو شعررا گفت :

لَقَدْ بَنَیْتُ لِلْحَدَثَانِ حِصْناً — لَوَانَّ الْمَرْءَ تَنْفَعُهُ الْحُصُونُ
طَوِیلُ الرَّأْسِ اَقْعَسَ مُشْمَخِرّاً — لِاَنْوَاعِ الرِّیَاحِ بِهِ حَنِینُ

یعنی: برای حفظ‌ازحوادث‌روزگارقلعه‌ای‌بنا کردم،اگرمردرادرموقع‌جنگ قلعه‌ها بکار آید! قلعه‌من‌سر بفلك کشیده ، وسینه وپشت خودرا برای‌انواع بادها که بآن‌خواهد وزید ، آماده ساخته‌است ! ونیزازجملهٔ اشعاری که ازعبدالمسیح‌نقل کرده‌اند این‌ابیات‌است :

وَالنَّاسُ اَبْنَاءُ عَلّاتٍ فَمَنْ عَلِمُوا — اَنْ قَدْ اَقَلَّ فَمَجْفُوٌّ وَ مَحْقُورُ
وَهُمْ بَنُونَ لِاُمٍّ اِنْ رَأَوا نَشَباً — فَذَاكَ بِالْغَیْبِ مَحْفُوظٌ وَمَخْفُورُ

یعنی : مردم زمانه مانند فرزندان پدری هستند که‌ازمادرجدا باشند (یعنی باهم مهربان نیستند) ، پس‌اگر بدانند کسی بیچاره ومالی‌اندك دارد اورا گرسنه وحقیرمیشمارند، ولی‌همانها اگر کسی‌را به‌بینند که مال وثروت‌دارد ، برادرمادری

نمود ، و(سدیر) نام جوئی یاقصری بوده است . دراین‌شعرمنظور اینست که بعدازدرگذشت منذرها خورنق وسدیر بطوری ویران گشتند که جایگاه شیر ودرندگان شده واز بیم آنها حیوانات اهلی نمیتوانند بآنجا بروند .

هم‌میشوند ، ودرغیاب‌او ، احترامش رامرعی داشته ، باوی عهدوپیمان می‌بندند .

این‌مضمون شبیه شعر اوس بن حجر است :

بَنِي أُمِّ ذِي الْمَالِ الْكَثِيرِ يَرَوْنَهُ ... وَإِنْ كَانَ عَبْداً سَيِّدُ الْأَمْرِ جَحْفَلا
وَهُمْ لِلْقَلِيلِ الْمَالِ أَوْلَادُ عِلَّةٍ ... وَإِنْ كَانَ مَحْضاً فِي الْعُمُومَةِ مُخْوِلا

یعنی : فرزندان مادرمن ، چشم‌بمال بسیار دارند ، اگرصاحب آن مال بنده‌ای‌باشد ، آنهااورابزرگ قوم وسرورآنها میدانند . ولی‌همانها نسبت‌به‌کسی که مالی اندك دارد فرزندان پدری میباشند ! هرچند عموها و دائی های اصیل داشته باشد .

آورده‌اند : که‌یکی‌از پیرمردان اهل‌حیره ، رفت که دربیرون حیره‌نقشهٔ دیری‌بریزد. وقتی‌شالودهٔ آنرا کندند ودر کندن آن‌تلاش‌نمودند ، محلی‌مانندخانه درآن‌یافتند ، پس‌آن پیرمرد اهل‌حیره واردخانه‌شد ، دید مردی‌برتختی ازشیشه نشسته و بربالای سرش‌نوشته شده : **من‌عبدالمسیح بن‌بقیله‌هستم** . واین‌اشعارهم مسطور است :

حَلَبْتُ الدَّهْرَ أَشْطُرَهُ حَيَاتِي ... وَنِلْتُ مِنَ الْمُنَى بَلَغَ الْمَزِيدِ
وَكَافَحْتُ الْأُمُورَ وَكَافَحَتْنِي ... وَلَمْ أَحْفِلْ بِمُعْضِلَةٍ كَؤُودِ
وَكِدْتُ أَنَالُ مِنْ شَرَفِ الثُّرَيَّا ... وَلَكِنْ لَا سَبِيلَ إِلَى الْخُلُودِ

یعنی : روزگاررامانند شتردوشیدم ، نصف زندگی‌خودرا درآن گذراندم. وبآروزهایم بیش‌از آنچه انتظارداشتم رسیدم . باامورجهان مواجه گشتم وآنهاهم بامن تصادم کردند ، ولی‌من از کارهای‌مشکل روزگارنهراسیدم . چیزی نمانده بود که ازکثرت شرافت سربستاره پروین بسایم ولی چه سود که همیشه نمیتوان درجهان زیست ! !

نابغه جعدی

قیس بن‌عبدالله بن‌عامر بن ربیعة‌بن جعده‌مکنی‌بهابولیلی ومعروف‌به

«نابغهٔ جُعْدی» نیزازمعمّرین‌است . ابوحاتم سیستانی روایت نموده که‌نابغه جعدی مسن‌ترازنابغه ذبیانی بوده‌است (۱) دلیل‌براین ، گفته خوداوست که میگوید :

تَذَكَّرْتُ وَالذِّكْرىٰ تَهِيجُ عَلَى الْهَوىٰ　وَمِنْ حٰاجَةِ الْمَحْزُوْنَ اَنْ يَتَذَكَّرَا
نَدامٰایَ عِنْدَ الْمُنْذِرِبْنِ مُحَرِّق　اَرَیٰ الْيَوْمَ مِنْهُمْ ظٰاهِرُالْاَرْضِ مُقْفِرَا
كُهُولٌ وَ شُبّانٌ كَاَنَّ وُجُوهَهُمْ　دَنانِيرُ مِمّٰا شِيفَ فِي اَرْضِ قَيْصَرا

یعنی : روزگار گذشته رابیاد آوردم ، یادآنها شوق مرا بهیجان میآورد . بدیهی است که آنچه درسینهٔ انسان پنهان گشته محتاج بیاد آوری است . رفقا و ندیمان خود راکه روزی نزد منذربن مُحَرِّق (پادشاه حیره) بودند ، می‌بینم که امروز زمین‌از وجود آنهاهموار وخالی مانده . آنها پیران وجوانانی بودند که رخسارهاشان مانند اشرفیهای براق سرزمین قیصر؛ سرخ وروشن‌بود . این‌اشعار نابغه‌جعدی دلیل‌است که وی‌بامنذربن مُحَرِّق همعصر بوده درصورتیکه نابغهٔذبیانی معاصر نعمان بن‌منذر پسراو بوده است .

گویند : نابغه جعدی درمدت سی‌سال‌لب بسخن‌نگشود ،آنگاه بشعر گفتن پرداخت وسپس‌مرد ، درحالیکه صدوبیست ساله‌بود . وی دراصفهان وفات‌یافت و دیوان شعرش نیزدرآنجابود . اشعارزیرازنابغه جعدی‌است .

فَمَنْ يَكُ سٰائِلاً عَنِّي فَاِنّي　مِنَ الْفِتْيٰانَ اَيّٰامَ الْخَنانِ
مَضَتْ مِأةٌ لِعٰامِ وُلِدْتُ فِيهِ　وَعَشْرٌ بَعْدَ ذٰاكَ حِجَّتٰانِ
فَاَبْقَى الدَّهْرُ وَالْاَيّٰامُ مِنّي　كَمٰا بَقِيَ مِنَ السَّيْفِ الْيَمٰانِي
يُعَلَّلُ وَ هُوَ مَأْثُورٌ جُرٰازٌ　اِذا اُجْتُمِعَتْ بِقٰائِمِهِ الْيَدٰانِ

یعنی : هر کس میخواهد احوال‌مرا بپرسد ، بداند که من ازجوانان ایام خنان هستم (وآن‌ایامی بوده که درقدیم میان عرب بیماری، دربینی‌ها وگلوی‌آنها پدیدآمده‌آنها رابهیجان‌آورده‌بود) صدسال‌از ولادتم گذشته است وده‌سال بادوسال دیگر برآن افزوده شده (یعنی یکصد ودوازده سال دارم) ایام وروزگار هنوز

---

(۱) نابغه ذبیانی نیزازشعرای معروف عهدجاهلیت است .

نیروی مرا باقی گذاشته اند ، چنانکه شمشیر کهنه با اینکه زنگ زده میشود ؛ جوهرش باقی میماند که اگر زنگار آنرا برطرف کنند وصیقل آن آشکار گردد و دستهٔ آنرا به دست گیرند، بخوبی کار میکند .

وهم در بارهٔ طول عمر خود گفته است :

لَبِسْتُ أُنَاساً فَأَفْنَيْتُهُمْ … وَأَفْنَيْتُ بَعْدَ أُنَاسٍ أُنَاساً
ثَلَاثَةَ أَهْلِينَ أَفْنَيْتُهُمْ … وَكَانَ الإِلٰهُ هُوَ الْمُسْتَآساً

یعنی : با گروهی آمیزش نمودم و آنانرا ازدست دادم (یعنی مردند) بعداز آنها نیز جماعتی و بعد از آنان هم‌دستهٔ دیگررا ازدست دادم . پس سه گروه رامن ملاقات نمودم که امروز همه فانی گشته‌اند وبجای آنها خداوند مردمی دیگر را آورده . زیرا اوست که عوض هراز دست رفته‌ای را ازاومیخواهند .

هشام‌بن محمد کلبی[1] روایت نموده که نابغه یکصد وهشتاد سال در جهان زیست وابن دُرَید از ابوحاتم سیستانی درجای دیگر نقلکرده که گفته است، نابغه جعدی دویست سال زندگی کرد واسلام را درك نمود .

این چند شعر راهم بنابغه جعدی نسبت داده‌اند :

قَالَتْ أَمَامَةُ كَمْ عَمِرْتَ زَمَانَةً … وَذَبَحْتَ مِنْ عِتْرٍ عَلَى الْأَوْثَانِ
وَلَقَدْ شَهِدْتُ عُكَاظَ قَبْلَ مَحَلِّهَا … فِيهَا أَعُدُّ كَوَامِلَ الْفِتْيَانِ
وَالْمُنْذِرَ بْنَ مُحَرِّقٍ فِي مُلْكِهِ … وَشَهِدْتُ يَوْمَ هَجَائِنِ النُّعْمَانِ
وَعَمِرْتُ حَتَّى جَاءَ أَحْمَدُ بِالْهُدَىٰ … وَقَوَارِعاً تُتْلَىٰ مِنَ الْقُرْآنِ
وَلَبِسْتُ فِي الْإِسْلَامِ ثَوْباً وَاسِعاً … مِنْ شَيْبٍ لَا حَرِمٍ وَلَا مَنَّانِ

یعنی : امامه از من پرسید درزمانه چقدر زندگی نمودی ؟ وچند گوسفند را درجاهلیت وماه رجب نزدبتها ذبح کردی ؟ گفتم : پیش‌از موسم آمدن مردم بآنجا حاضر گشتم،درحالیکه ازجوانها بشمار می‌آمدم واین‌بوقتی بود که منذربن محرق (پادشاه حیره) را براریکه سلطنت دیدم وهم در روز«هجاین»نعمان حاضرگردید

(۱) هشام کلبی سرآمد مورخین اسلام وتشیع است . شاگرد برومند امام باقر وصادق (ع) درتمام رشته‌های وسیر کتاب نوشته . پدرش سائب نیز کتابی درتفسیر دارد . هشام بسال ۲۰۶ رحلت کرد. معمولا بیشتر مواد تاریخ طبری وابن عساکر وسایر مستندان از این دو بزرگ

چندان عمر کردم که پیغمبر اسلام برای هدایت خلق ظهور کرد و آیاتی از قرآن را برای ترساندن مردم از عذاب الهی بر آنها خواند. مدتی نیز لباس اسلام را پوشیدم بدون اینکه منتی بر من گذارده شود.

و نیز نابغه دربارهٔ طول عمر خود گفته است:

أَلْمَرْءُ يَهْوی أَنْ يَعِيشَ وَطُولُ عَيْشٍ مَا يَضُرُّه	تَفْنی بَشَاشَتُهُ وَ يَبْقی بَعْدَ حُلْوِ الْعَيْشِ مُرُّه
وَتَتَابَعَ الْأَيَّامُ حَتّی لَا يَرَی شَيْئاً يَسُرُّه	كَمْ شَامِتٌ بِي إِنْ هَلَكْتُ وَقَائِلٌ: لِلّهِ دَرُّه

یعنی: آدمی میخواهد طوری زندگی کند که طول زندگانی زیانی بوی نرساند، ولی افسوس که خوبی و لذت عیش از میان میرود، و پس از شیرینی زندگی، تلخی آن باقی میماند، چنان روزگار از پی روزگار میآید که چیزی نمی‌یابد او را شاد گرداند، چون من بمیرم بسیاری مرا نکوهش میکنند و بسیاری هم میگویند: یادش بخیر.

آورده‌اند که نابغهٔ جعدی افتخار میکرد و میگفت چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم و این شعر گفتم: (۱)

بَلَغْنَا السَّمَاءَ مَجْدُنَا وَجُدُودُنَا	وَإِنَّا لَنَرْجُو فَوْقَ ذٰلِكَ مَظْهَرا

یعنی: در مجد و عظمت خود سر بآسمان سودیم، و امیدواریم از این نیز بالاتر برسیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بالاتر از آن کدام است؟ عرض کردم: یا رسول الله! بهشت است. حضرت فرمود: آری ان شاء الله. سپس این شعر را برای حضرت انشاء نمودم:

فَلَا خَيْرَ فِي حِلْمٍ إِذَا لَمْ تَكُنْ لَهُ	بَوَادِرُ تَحْمِي صَفْوَهُ أَنْ يُكَدَّرا
وَلَا خَيْرَ فِي جَهْلٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ	حَلِيمٌ إِذَا مَا أَوْرَدَ الْأَمْرَ أَصْدَرا

یعنی. خیر و خوبی نیست در حلم و صبری که چیز روشنی آنرا بغضب آلوده سازد و خیری نیست در مرد نادانی که چون بر سر غیظ آید، مرد بردباری نباشد که او را از اعمال غضب بازدارد.

حضرت فرمود . خداوند دهان تورا پاره نگرداند ،و بنقلی فرمود . دهانت پاره نشود .

گفته‌اند نابغه یکصد وبیست سال عمر نمود ویك دندانش نیافتاد .وهم آورده‌اند که‌شخصی گفت:من نابغه‌رادرسن‌هشتادسالگی دیدم درحالیکه دندانهایش براق ولطیف بود ؛ هروقت یکی‌از دندانهای‌ثنایای‌وی میافتاد دندان‌دیگری‌بجای آن میروئید ،او ازلحاظ‌دندان ازهر کس نیکوتربود .

سَیّد مُرتضیٰ فرموده : اینکه نابغه‌درجواب پیغمبر (ص) گفت«بهشت»است نظیر هم دارد وآن گفتهٔ « اخطل » شاعرمعروف است ، دروقتیکه نزد عبدالملك مروان آمد وازه«حجاف سلمی» شکایت‌نمود ؛ هرچند متضمن عکس معنای عبارت نابغه است .

اخطل بعبدالملك گفت :

لَقَدْ اَوْقَعَ الحَجّٰافُ بِالْبِشْرِ وَقْعَةً ... اِلیٰ اللهِ مِنْهٰا الْمُشْتَکیٰ وَالْمُعَوَّلُ
فَاِنْ لَمْ تَغَیِّرْهٰا قُرَیْشٌ بِحُکْمِهٰا ... یَکُنْ مِنْ قُرَیْشٍ مستمازٌ وَمَزْحَلُ

یعنی . حجّاف دربارهٔ مردم کاری نموده ، که باید ازآن بخداوند شکایت کرد وباوپناه‌برد اگرقریش آن واقعه‌را تغییر ندهد ، من‌از قریش‌دوری‌نموده‌و ودرجای دیگرمنزل میکنم .

عبدالملك گفت‌در کجامنزل‌میکنی گفت : درجهنم!عبدالملك گفت:اگرجز این میگفتی‌زبانت راقطع می کردم !

اول قصیدهٔ نابغهٔ جعدی که دو شعر گذشته رااز آن نقل کردیم اینست :

خَلِیلَیَّ غُضّٰا سٰاعَةً وَ تَهَجَّرٰا ... وَلُوما عَلیٰ مٰا اُحْدَثَ الدَّهْرُ اَوْذَرٰا
وَلاٰ تَسْئَلاٰ اِنَّ الْحَیٰوةَ قَصیرَةٌ ... فَطیرَ الرَّوْعٰاتِ الحَوادِثَ اَوْ قَرٰا
وَاِنْ کٰانَ اَمْرٌ لاٰتُطِیقٰانِ دَفْعَهُ ... فَلاٰتَجْزَعٰا مِمّٰا قَضَی اللهُ وَاَصْبِرٰا
اَلَـمْ تَعْلَمٰا اِنَّ الْمَلاٰمَةَ نَفْعُهٰا ... قَلیلٌ اِذٰا مٰا الشَّیْءُ وَلّیٰ فَاَدْبَرٰا
یَهِیجُ اللّحٰافِي المَلاٰمَةِ ثُمَ مٰا ... یُقَرِّبُ مِنّٰا غَیْرَ مٰا کٰانَ قَدَّرٰا

یعنی : ایدوستان‌من ! لحظه‌ای‌چشم‌برهم گذارید ودوری گزینید وروزگار را در آنچه پدید آورده یا نابود کرده است سرزنش کنید ، از زندگی کوتاه دنیوی چیزی نپرسید ، بلکه ازترس حوادث پرواز نموده در جائی دیگر قرار گیرید ، واگرازچیزی بتنگ آمدید و نتوانستیدآنرا برطرف سازید ، ازآنچه خدا تقدیر کرده ناراحت نشوید ، وبرآن صبر کنید . آیا نشنیده‌اید که سرزنش از چیزی که گذشته است‌چندان‌سودبخش نیست ، نکوهش ازآنهاانسان راتهییج می کند ولی‌جزآنچه دربارهٔ ماتقدیر شده ، نصیب‌مانخواهدشد .

وهم دراین اشعار میگوید :

لَوَی اللهُ عِلْمَ الْغَیْبِ عَمَّنْ سِوَاه   وَیَعْلَمُ مِنْهُ مٰا مَضیٰ وَتَأَخَّرا
وَجٰاهَدْتُ حَتّیٰ مٰا أُحِسُّ وَمَنْ مَعِی   سُهَیْلاً اِذٰا مٰالاٰحَ ثُمَّ تَغَوَّرا

یعنی: خداوند علم‌غیب را ازغیر خودپوشیده داشته ولی‌خود گذشته وآینده رامیداند ، چندان‌راه‌رفتم که دیگرستارهٔ سهیل‌رادر موقع طلوع‌وغروبش‌نمیدیدم (مقصود اینستکه درشام بوده ودرآنجاسهیل‌یمنی هیچ دیده‌نمی‌شود).

وهم دراین قصیده میگوید :

وَ نَحْنُ اُنٰاسٌ لاٰ نُعَوِّدُ خَیْلَنٰا   اِذٰا مٰا الْتَقَیْنٰا اَنْ تَحِیْدَ وَتَنْفِرا
وَتُنْکِرُ یَوْمَ الرَّوْعِ اَلْوٰانُ خَیْلِنٰا   مِنَ الطَّعْنِ حَتّیٰ یَحْسَبُ الْجَوْنُ اَشْقَرا
وَلَیْسَ بِمَعْرُوفٍ لَنٰا اَنْ نَرُدَّهٰا   صِحٰاحاً وَ لاٰ مُسْتَنْکِراً اَنْ تُعْقَرا

یعنی: ماмردمی هستیم که‌اسبان‌خودرا عادت نداده‌ایم که موقع‌ملاقات‌دشمن رم کنندوفرار نمایند . درروز جنك‌بواسطهٔ زخمهای‌نیزه که بر بدن‌اسبان‌مامیرسید رنك آنها شناخته نمیشود .

بطوریکه اسب سفیدرنگ ، سرخ بنظرمیآید.ماعادت‌نداریم که اسبان خود رازخم نخورده‌ازرزمگاه برگردانیم واگرپاهای آنها پی‌شودبرای ما ننگ‌نیست

مقام ادبی نـابغهٔ جعدی

سپس سیدمرتضی میفرماید :مرزبانی (۱)میگفت : علی‌بن سلیمان اخفش از احمد بن یحیی واواز محمد بن سلام وغیره نقل کرده که این اشعار از نابغهٔ جعدی است :

تَلُومُ عَلیٰ هُلْكِ الْبَعیرِ ظَعینَتی وَ کُنْتُ عَلیٰ لَوْمِ الْعَواذِلِ زاریا

(۱) ابوعبدالله محمدبن عمران‌بن موسی‌بن سعید بن عبدالله مرزبانی از دانشمندان شیعه‌است . اصلا خراسانی‌ولی در بغداد متولدشده‌است . ازتصنیفات‌مشهوروی‌کتاب « ما نزل من القرآن فی علی (ع) » یعنی‌آیاتی‌که درشأن علی (ع) نازل شده : و کتاب «المفصل» درعلم‌بیان‌است.گفته‌شده که‌او نخستین کسی است‌که علم بیان‌را تدوین کرد هرچند عبدالقاهر گرگانی رانام میبرند .

ابن خلّکان مینویسد : مرزبانی استاد ادب ، وتاریخ بود وتألیفات بسیار دارد ؛ در حدیث موثق ودرمذهب‌متمایل به‌تشیع است » خطیب‌درتاریخ بغداد مینویسد : ابوعبیدالله کاتب مرزبانی از ابوالقاسم بغوی واحمدبن سلیمان طوسی وابن دُرَید ونفطویه و ابوبکر انباری ، روایت میکند . . . کتابهای بسیاری نوشته ازجمله‌دراخبار شعرای پیشین وپسین به ترتیب طبقات‌آنهاست . علی بن ایوب قمی میگفت سلیقه و مهارت مرزبانی در تصنیف کتب از « حافظ » بهتربود ، وگفت : روزی وارد شدم برابوعلی فارسی دانشمند (نحوی معروف) پرسید : ازکجا میآئی ؟ گفتم : ازنزد ابوعبیدالله مرزبانی - ابوعلی‌گفت:مرزبانی ازخوبان روزگار است » .

وهم خطیب ازعلی‌بن ایوب‌نقل میکندکه : عضدالدوله دیلمی‌وقتی‌از درخانهٔ‌مرزبانی میگذشت ، میایستاد تاوی بیرون‌آید وباوسلام‌کند واحوالش‌را بپرسد .

ابن‌ندیم مینویسد : وی‌آخرین دانشمند بزرگ‌آشنای بادب‌وتاریخ ووقایع گذشتگان ونویسندهٔ نامی این قسمت‌ودارای صراحت لهجه واطلاعات وسیع بود » مرزبانی‌بسال ۳۸۴ دربغداد درگذشت . (الکنیٰ‌والالقاب)

أَلَمْ تَعْلَمِي أَنِّي رُزِيتُ مُحَارِباً فَمَالَكَ مِنْهُ الْيَوْمَ شَيْئاً وَلاٰلِيَا
وَمِنْ قَبْلِهِ مَا قَدْ رُزِيتُ بِوَحْوَحٍ وَكَانَ ابْنَ أُمِّي وَالْخَلِيلَ الْمُصَافِيَا
فَتًى كَمُلَتْ خَيْرَاتُهُ غَيْرَ أَنَّهُ جَوَادٌ فَمَا يُبْقِي مِنَ الْمَالِ بَاقِيَا
فَتًى تَمَّ فِيهِ مَا يَسُرُّ صَدِيقَهُ عَلَى أَنَّ فِيهِ مَا يَسُوءُ الْأَعَادِيَا
أَشَمُّ طَوِيلُ السَّاعِدَيْنِ سَمَيْدَعٌ إِذَا لَمْ يَرُحْ لِلْمَجْدِ أَصْبَحَ غَادِيَا

یعنی : تو مرا بر هلاك شدن شترم سرزنش می کنی ، ومن هم در صددم که سرزنش کنندگان را سرزنش کنم‌ای زن ! تو نمیدانی که‌درجنگ برای من‌اتفاق سوئی‌افتاد که امروز نه توونه من اثری از آن نداریم ؟

پیش‌از آن هم‌من بواسطه یکفرد مبارز سوگوار گشتم . اوفرزند مادرم و دوست پاکباز من بود .

اوجوانی بود که نیکوئیهایش بسرحد کمال رسیده‌بود، جز این که از بس سخی بود چیزی ازاموالش‌راباقی نمیگذاشت . جوانی‌بود که دوست‌داشت همیشه دوستش را مسرور نگاهدارد . بعلاوه در وی صفاتی بود که خوش آیند دشمنان نبود . وی‌جوانی بلند بالا ودارای بازوانی درازوخودباشخصیت بود . بطوری که اگردرشب ظلمانی‌بمجد و بزرگواری نمیرسید ، صبح‌بآن نائل میگشت .

این‌اشعارهم ازنابغه‌است :

عُقَيْلَةٌ أَوْ مِنْ هِلَالِ بْنِ عَامِرٍ بِذِي الرِّمْثِ مِنْ وَادِي الْمَنَارِ خِيَامُهَا
إِذَا ابْتَسَمَتْ فِي الْبَيْتِ وَاللَّيْلُ دُونَهَا أَضَاءَ دُجَى اللَّيْلِ الْبَهِيمِ ابْتِسَامُهَا

یعنی : محبوبهٔ من ازقبیلهٔ عقیل یا هلال بن عامر است . خیمه های اودر «ذی‌الرمث» واقع در بیابان منار است . اواگردر خانه وموقع شب‌تبسم نماید ، با دندانهای سفید و روشنش ، ظلمت شب را بر طرف نموده بکلی نورانی میگرداند .

اصمعی (۱) ازابوعمروبن علانقلکرده که گفت : ازفرزدق (۲) پرسیدند

---

(۱) اصمعی ازادباوشعراوظرفای‌معروف‌عرب است . نامش‌عبدالملك‌بن قریب‌واز←

اشعار نابغهٔ جعدی چگونه بود ؟ گفت : اودارای دو نوع شعر بود . وماننداباس‌فروشی‌بود که رداء خزهزار دیناری وروسری یك درهمی میفروخت !

سپس‌اصمعی‌میگوید : فرزدق(۱) راست گفته است چه : سخنان نابغه ازیك طرف روان تراز آب زلال واز طرفی سخت تر از سنگ بود . سپس فرزدق این اشعاررا ازنابغه انشاد کرد :

سَمٰالَكَ هَمٌّ وَلَمْ تَطْرُبِ   وَ بَتَّ بِبَثٍّ وَلَمْ تَنْصَبِ
وَقٰالَتْ سُلَيْمٰى اَرَىٰ رَأْسَهُ   كَنٰاصِيَةِ الْفَرَسِ الْاَشْهَبِ
وَذٰلِكَ مِنْ وَقَعٰاتِ الْمَنُونِ   فَفِيئِي اِلَيْكَ وَلَا تَعْجَبِ

یعنی : رنج‌ومحنت توبرخاست وتوخشنود نشدی ، وبامشقت‌پی درپی بسر بردی اماتومشقت نکشیدی . سلیمی گفته‌است : سراورا مانند پیشانی‌اسب سفیدی که مایل‌بسیاهی‌باشد می‌بینم . باو گفتم : این‌بواسطهٔ جنگهای مرگ‌است که بامن نموده . پس‌بجای خودبر گرد وتعجب مکن . وبعدازاین ابیات میگوید :

اَتَيْنَ عَلىٰ اِخْوَةٍ سَبْعَةٍ   وَعِدْنَ عَلىٰ رَبْعِيَ الْاَقْرَبِ
فَأَدْخَلَكَ اللّهُ بَرْدَ الْجِنَانِ   جَذِلَانَ فِي مَدْخَلٍ طَيِّبِ

یعنی : مرگها برهفت برادرمن وارد گشتند وآنها را بردند. آنگاه بخانهٔ من که یآنها نزدیك‌بودبر گشتند (سپس‌خودرامخاطب ساخته ومیگوید :)خداوند

← ندمای خلفای عباسی مخصوصاً در دربار منصور وهارون الرشید موقعیت‌بسزائی‌داشت . اصمعی درسال ۲۱۶ بسن نود سالگی در گذشت .

(۱) فرزدق ازشعرای بزرگ اسلام است ؛ وهمان‌است‌که دعبل خزاعی‌اشعارمشهور خودراکه دربارهٔ اهلبیت عصمت گفته بود نزد او خواند وفرزدق ذوق سرشار اورا ستود و دستور دادآنرا منتشر سازد ، وهمان است که در زمان خلافت عبدالملك مروان باپسر او هشام بن‌عبدالملك بحج‌آمدوعلی‌رغم هشام که‌از دیدارامام‌زین‌العابدین ناراحت‌شدونتوانست جلالت‌آنحضرت را به‌بیند ؛ قصیده‌ای در مدح آن امام همام بالبداهه سرود و فی‌الحال خواندکه شاهکاری ماندنی است ،

تورا درجای خنکی ازبهشت درآورد ، بحالتی مسرورو درجایگاهی مطلوب .ولی بااین‌وصف‌سخنان‌نابغه‌روان ونرم‌شد . (چون موحد بود وبگفتهٔ خودایمان‌داشت واشعار درخیر وخوبی میگفت) اگرابوشمقمق‌این بیت(بیت آخر) را میگفت : خوش‌آیند نبودوضعیف شمرده میشد(زیرا اهل این حرفها نبود) .

اصمعی میگوید : روش شعر اینست که اگر آنرادر باب خیربکار بری روان ونرم گردد . نمی‌بینی که حسان بن ثابت (۱) از نظر شعر چه مقامی در جاهلیت‌و اسلام‌یافت . ولی هنگامیکه‌اشعارخود را درباب خیر مانند مراثی‌پیغمبر و حمزه و جعفر وغیره گفت ، شعرش روان شد وبر زبان همه جاری گشت ؟

پاسخ سیّدِ مرتضی بایراد مخالفین

سپس سید مرتضی رضی‌الله عنه فرموده است : اگر کسی بپرسد : آنچه را دربارهٔ عمرهای طولانی‌و تطاول آنها نقل کردید ، چطور میتواند صحیح باشدبا اینکه شما میدانید که بسیاری از اهل تسنن آنرا انکار میکنند ومحال میدانندو میگویند : قدرت براینگونه عمرها نیست و کسی‌نمیتواندابن همه‌عمرهای‌طولانی داشته باشد ؟.

حتی بعضی‌ها انکار خودرایکدرجه تنزل داده ومیگویند : اینگونه‌عمرهای طولانی ، اگرچه از نظر قدرت وامکان جایز است ،ولی یقین داریم که تحقق نیافته . زیرا که برخلاف عادت‌است،چه‌وقتی‌بادلیل محکم دانستیم که کارمخالف عادت فقط‌بهنگام امتیاز حق‌از باطل واثبات صدق ادعای پیغمبران است(یعنی

(۱) حسان‌بن ثابت‌نخست ازشعرای جاهلیت بود ، سپس اسلام‌آورد ، وشاعر رسمی محضرپیغمبر اسلام‌گردید. وتمام اشعار هجائیه شعرای مشرکین‌را رد میکرد ،درغدیرخم نیزبعد ازآنکه پیغمبراکرم (ص) علی علیه‌السلام رابجانشینی خود منصوب داشت ، اشعاری بهمان مناسبت گفت ؛ ولی بیچاره‌مانند غالب شعرای‌متملق ونگون‌بخت ، بعد ازپیغمبر(ص) ازعلی(ع)روی‌گردانید وحتی‌ازبیعت باحضرت‌مانندعبدالله‌بن عمرواسامة‌بن‌زید، سرباززد !

معجزات) خواهیم دانست که اینگونه حکایات که راجع بطول‌عمرها نقلکرده‌اند ساختگی وباطل است وشایسته جواب گفتن نیست ! ! .

در جواب چنین کسی گفته شده که: کسیکه عمرهای طولانی‌را ازراه محال بودن باطل دانسته وازباب امکان بیرون برده است ، فساد گفتارش آشکار است زیرا اگردر حقیقت معلوم شودعمر چیست ومقتضی‌امتدادو کوتاهی‌آن چه میباشد آنچه‌راما دربارهٔ جواز امتداد آن گفتیم ، خواهد دانست . عمر عبارت‌است از: دوام عمرصاحب عمر که زندگی‌و عدم زندگی‌او مساوی است . یااینکه باین‌معنی است که بگوئی عمرعبارت است از استمرار حیات کسی که از اول دارای حیات بوده است .

علت اینکه استمرار را در عمر شرط دانستیم اینستکه بعید بنظر میرسد بگوئیم‌انسانی که در یك‌آن زنده بوده ، بعداًهم زنده و دارای عمرمیباشد ، بلکه ناچار برای عمرداشتن‌او باید نوعی‌از امتدادو استمرار رامراعات کردولو اندك باشد ،و اینکه شرط کردیم که : هر کس زنده بودن ونبودن برایش یکسان است استمرار حیات دارد ، وازابتداء میتوان بوی صاحب حیات گفت ، برای این بود که‌خداوند قدیم لایزال که دوام حقیقی دارد ، در این تعریف داخل‌نگردد ، وبا اینکه حیاتش استمرار دارد ، ازعنوان صاحبان عمرخارج شود . بنابر این فعل حیات وایجادآن مختص‌ذات اقدس الهی است . همچنین‌آنچه محتاج بحیات‌است مانند بدن آدمی‌و رطوبت آن ، نیز ایجادش اختصاص بخداوند دارد وداخل در حیز قدرت اوست .

پس وقتیکه خداوند متعال حیات ولوازم آنرا مانند بدن‌آدمی که جایز البقاء است ، آفرید ، این حیات منقضی نمیگردد ، مگر باضدی که برآن عارض شودیا ضدی که لوازم حیات‌رامنتفی‌سازد ،ورأی صائب‌اینست که حیات‌ضدی‌ندارد

جماعتی گفته‌اند: حیات درفنای خود درحقیقت‌محتاج بضدنیست .ولی‌اگر واقعاً حیات ضدی داشته باشد دراین باب‌خللی بمقصود مانمیرساند . **پس‌تاموقعی**

که خداوند قدیم ، ضد حیات یا ضد لوازم حیات را ایجاد ننماید ، وتاوقتی که ساختمان بدن صاحب‌حیات‌فرو نریزد ؛ خواهیم گفت‌حیات شخص ، ممتدومستمر است واگر بنا بمذهب کسیکه میگوید : حیات استمرار ندارد هم ملاحظه کنیم باز نظرما صحیح است . زیرا خداوند متعال‌قادر است هر آن حیات ولوازم آنرا ایجاد کند ، پس‌حیات داشتن‌میتواند طولانی‌و مستمر شود .

اما پیری وزیادی سن‌ونقص بنیهٔ انسان که‌بواسطهٔ طول‌زمان‌عارض‌میگردد چیزی نیست که حتماً باید پدیدآید ، جزاینکه خداوند عادت را براین جاری نموده که این امور درامتداد زمان روی دهد . بنابراین ، زمان در این خصوص بهیچوجه نه‌تأثیر ونه‌ایجابی دارد . این‌هم باید دانسته شود که خداوند قادر است آنچه‌را که عادت بر آن جاری گشته ، پدید نیاورد (یعنی سالها بانسان عمر دهد بدون اینکه اورا پیر کند یادر بنیهٔ وی نقص پدیدآورد) .

چون این مقدمات ثابت گردید ، روشن میگردد که درازی عمر امری ممکن است ومحال نمی‌باشد . کسی که‌آنرا محال میداند معتقد است که استمرار حیات شخص زنده بایداز طبیعت ونیروی خود وی‌باشد ، واین دونیز نسبت بماده حدی دارند که اگر بآن رسیدند منقطع میگردند ، وبنابراین محال است که دوام داشته باشند. ولی بنظر مااگر اینان امتدادآنرانسبت بفاعل مختاری میدادند که دست تصرف وی در همهٔ امور باز است دیگر آن را محال نمیدانستند (ولی آنها نگاه بطبیعت ونیروی‌آدمی میکنند که قادر نیست واز اینروآنرا محال میدانند) .

واما گفتگو در اینکه‌آیا پیری ونقص بدن‌آدمی داخل در عادت است یااز آن خارج میباشد ، باید گفت : تردید نیست که عادت چنین است که عمرهای زاید از میزان متعارف ، امری خارق‌العاده ، ومقدارآنها بهم نزدیك‌است. جز اینکه مسلم است که عادت در اوقات واماکن نیز مختلف میباشد .

علیهذا لازم است که نسبت عادت را بکسی که برای‌آنها در زمان ومکان

عادت گشته است مراعات نمائیم . والبته بی گفتگو این سخن مانع از این نیست که آنچه عادت بر آن جاری گشته ، تدریجاً روبقلت برود تا جائیکه پدیدآمدن آن خارق‌العاده گردد ؛ وهم مانع از این نیست که امر خارق عادت چنان شیوع یابد و کثرت بهم رساند که پدیدآمدن ، خارق‌العاده شمرده نشود . چنانکه نزد دانشمندان مسلم است .

چون این مطلب روشن شد **میگوئیم** : مانعی ندارد که عادت در زمان پیش جاری شده باشد بامتداد عمرها واستمرار ودوام آنها ، بطوریکه چندان رو بنقص برود که عادت ماامروز بعکس آن جاری باشد ، واگر آن عمرهای عادی معمّرین سابق میان ما باشد ، آنرا خارق‌العاده بدانیم . این بود مختصری که میخواستیم دربارهٔ معمّرین وطول عمر آنان در اینجا بیاوریم . وگمان می کنم کافی باشد . (پایان سخن سیّد مرتضیٰ) .

مؤلف : شیخ طوسی (درکتاب غیبت نیز از معمّرین سخن بمیان آورده واز جمله) لقمان بن عاد را (۱) نیز از معمّرین دانسته ومیگوید : وی سه‌هزار و پانصد سال در جهان زیسته . وهم گفته است که «اعشی» شاعر معروف دراین باره گفته است (مضمون آن قبلا گذشت) .

وهم گوید یکی از معمّرین **ربیع بن ضبع** بن وهب بن نغیض بن مالك بن سعدبن عبس بن فزاره است که سیصد وچهل سال زندگانی کرد . سپس قصص واشعار او را که ما پیشتر نقل کردیم ؛ آورده است (۲) .

سپس شیخ ؛ اکثم بن صیفی (۳) را نیز از معمّرین دانسته ومیگوید : وی سیصدوسی سال عمر نمود . ومیگوید : پدر او صیفی بن ریاح نیز دویست وهفتاد

(۱) درصفحه ۵۱۸ نیزازوی سخن رفت . این لقمان غیراز لقمان حکیم است که نامش درقرآن مجید آمده است . (شرح قاموس)

(۲) درصفحه ۴۵۷ هم ازکمال الدین ذکرشد .

(۳) درصفحه ۴۷۶ نیز بنقل ازکمال الدین دربارهٔ اکثم بن صیفی به تفصیل سخن رفت.

سال در جهان زیست . بدون اینکه چیزی از قوهٔ تفکرش کم شود وهم او معروف به «ذوالحلم» بود «ملتمس یشکری» شاعر در بارهٔ او گفته است :

لِذی الحِلْمِ قَبْلَ الْیَوم ما تُقْرَعُ العَصَا   وَما عُلِّمَ الانْسانُ الّا لِیَعْلَما

یعنی : صیفی‌بن ریاح معروف به ذی‌الحلم را پیشتر نرمی وملاطفت بود . انسان چیزی نمیداند مگر اینکه بدیگران تعلیم دهد .

ضبیرة‌بن سعید بن سعدبن سهم‌بن عمر ، بگفتهٔ شیخ دویست وبیست سال عمر نمود ، واصلاً پیر نشد . او اسلام را درک کرد ولی اسلام نیاورد .

ابوحاتم سیستانی (۱) وریاشی از عتبی واو از پدرش نقلکرده که گفت :

---

(۱) ابوحاتم سهل‌بن محمدبن عثمان سیستانی ـ متولدسال ۱۶۰ ومتوفی دریکی از سالهای ۲۴۸ ـ ۲۵۰ ـ ۲۵۴ هجری ازشاگردان دانشمندنحوی‌معروف « اخفش » واستاد ابن درید ومبّرد ، وخود سرآمد دانشمندان بصره بود . در علوم نحو ، لغت ، قرائت و حدیث شهرتی بسزا داشته است .

ابوحاتم کتابهای زیادی نوشته که ازجمله کتب جالب‌زیراست : کتاب اعراب قرآن، کتاب قرائات ، کتاب فصاحت ؛ کتاب وحوش ، کتاب پرندگان ، کتاب نخله (درخت‌خرما) کتاب تیروکمان ، کتاب شمشیرونیزه‌واسب وزره ، کتاب حشرات ، کتاب‌زمستان‌وتابستان کتاب زنبورو عسل . کتاب‌شتر ؛ کتاب گیاهان، کتاب‌وصایا ، وکتاب‌معمّرین. کتب‌ابوحاتم همه بزبان عربی بقلم‌آمده . معروفترین‌اثراوکتاب اخیریعنی « المعمّرون » است .

« المعمّرون » نخستین‌کتاب در بارهٔ اشخاص طویل العمر است‌که نزدیک به ۱۲۰۰ سال‌از عمرآن میگذرد ا بنقل‌نجاشی هشام کلبی‌پیشوای مورخین‌نیز« المعمّرون» نوشته است .

بگفتهٔ «عبدالمنعم‌عامر» درمقدمه‌طبع‌جدیدالمعمرون: خوانندگان‌معمرین دیگری‌رادر تاریخ‌اسلام‌وعرب نمی‌بیندکه ابوحاتم نقل نکرده است .

آنچه درکتابهای دیگرآمده است ، دراین‌کتاب موجود ، ولی هرچه دراین‌کتاب آمده ، درکتب‌دیگرنیست . واین‌معنی خود دلیل برقدمت واهمیت‌تاریخی‌کتاب«المعمّرون» است ، ومیرساندکه‌این‌کتاب‌جامعترین‌اثر ، دربارهٔضبط احوال‌اشخاص‌طویل‌العمر‌است. ـ

وقتی ضبیرهٔ سهمی مرد ، دویست و بیست سال داشت . موی سرش سیاه و دندان‌هایش سالم بود . پسر عمویش قیس بن عدی اورا مرثیه گفت :

وَمَنْ يَأْمَنِ الْحَدَثَانِ بَعْدَ ضُبَيْرَةَ السَّهْمِيِّ مَاتَا سَبَقَتْ مَنِيَّتُهُ الْمَشِيبَ وَكَانَ مَنِيَّةً أَفَلاتَا
فَتَزَوَّدُوا لَا تُهْلِكُوا مِنْ دُونِ أَهْلِكُمْ خُفَاتَا

یعنی : هر کس بعد از در گذشت ضبیرهٔ سهمی از حوادث روزگار تأمین داشته باشد حتماً خواهد مرد !

چه مرگ ناشی از آمدن حوادث نیست ، چنانکه مرگ ضبیره بر پیری وی تقدم جست و ناگهان گریبان اورا گرفت ، پس توشه راه بر گیرید و گرنه ناگهان خواهید مرد بنوعی که خویشان شما از مردنتان مطلع نگردند .

درید بن صمهٔ جشمی او نیز از معمّرین است ، دویست سال در عالم زندگی کرد . درید اسلام را درک کرد ولی مسلمان نشد . وی در جنگ حنین یکی از رؤسای مشرکین بود که بجنگ پیغمبر شتافت و در آن جنگ کشته شد .

محصن بن عتبان بن ظالم زبیدی . دویست و پنجاه و شش سال در جهان زیست.

عمرو بن حممهٔ دوسی .چهارصد سال زندگی کرد . ابیات زیر از اوست :

ـ کتاب «المعمّرون » نخست در سال ۱۸۹۹ میلادی توسط « گلدزهیر » خاورشناس یهودی آلمانی در شهر « لیدن » هلاند بتنهائی چاپ ومنتشر شد . و در سال ۱۹۶۱ میلادی باپیوست کتاب کوچك « الوصایا » بامقدمه و تعلیقات عبدالمنعم عامر در مصر انتشار یافته است .

قسمت عمدهٔ این کتاب راشیخ صدوق در « کمال‌الدین » وشیخ طوسی در « غیبت » وسید مرتضی در «الغرر والدرر » نقلکرده‌اند که قسمت مهم آن در این کتاب آمده‌است .

بقیه نیز برای تکمیل این مطلب در آخر این باب بطور فهرست ثبت میگردد .

تذکر این نکته ضروری است که آنچه‌را دانشمندان ما از ابوحاتم وسایر دانشمندان اهل تسنن ، در این باب نقلکرده‌اند نه اینست که صد درصد پذیرفته‌اند ؛ بلکه خواسته‌اند بگویند اهل تسنن چگونه عقیده باینها دارند ، ولی طول عمر امام زمان را انکار میکنند ، یامحال میدانند !؟.

كَبِرْتُ وَطَالَ الْعُمْرُ حَتّٰى كَأَنَّنِي　　سَلِيمُ أَفَاعٍ لَيْلَةً غَيْرُ مُوَدَّعٍ
فَمَا الْمَوْتُ أَفْنَانِي وَلٰكِنْ تَتَابَعَتْ　　عَلَيَّ سِنُونٌ مِنْ مَصِيفٍ وَ مَرْبَعٍ
ثَلَاثُ مِآتٍ قَدْ مَرَرْنَ كَوَامِلًا　　وَهَا أَنَا ذَا أَرْتَجِي مِنْهُ أَرْبَعُ

یعنی : پیرشدم وعمرم چندان طولانی گشت ، که مانند افعی گزیده‌ام در شبی که‌برای ودیعه گذاردن‌مناسب نیست.(یعنی‌ازآزارآنها‌ایمن‌نیستم) مرگ مرا فانی‌نگردانید ، بلکه سالهای پی درپی تابستان و بهار بر من گذشت . تاکنون سیصد سال تمام از عمر من گذشته است ، وهم اکنون امید دارم که بچهار صد سال برسم !.

حارث‌بن مضاض جرهمی چهارصدسال‌درجهان‌زیست . گوینده‌این دوشعر اوست :

كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجُونِ إِلَى الصَّفَا　　أَنِيسٌ وَلَمْ يَسْمُرْ بِمَكَّةَ سَامِرُ
بَلَىٰ نَحْنُ كُنَّا أَهْلَهَا فَأَبَادَنَا　　صُرُوفُ اللَّيَالِي وَالْجُدُودُ الْعَوَاثِرُ

یعنی : مثل‌اینکه ما بین کوه «حجون» مکه‌تا «صفا» انیسی نبود ، و بهنگام شب کسی باما صحبت‌نکرد .

بلی‌ماخود اهل‌مکه‌بودیم . ناگهان‌سوانح شبهاوبختهای بر گشته ولغزش‌خورده مارااز‌پادرآورد .

عبدالمسیح‌بن‌بقیلهٔ‌غسانی هشام کلبی وابوعبیده وغیرایشان گفته‌اند : وی سیصدو‌پنجاه‌سال‌درجهان‌زیست . سپس‌شیخ احوال‌واشعاراورا همانطور که‌نقلکردیم آورده‌است .

واز‌آن‌پس‌نابغه جعدی وابوطمحان قینی‌وذوالاصبع عدوانی‌وزهیر‌بن‌جناب ودوید‌بن‌نهد وحرث بن کعب رانام‌برده‌واحوال و اقوال‌آنها را بهمانگونه که ما پیشتراز سیّد مرتضی‌نقلکردیم ذکرنموده‌است . سپس فرموده : **این بود قسمتی از اخبارمعمرین‌عرب که درکتابهای مربوطه جمع آوری‌گردیده‌است .**

ایرانیان هم‌معتقدند که درمیان‌پادشاهان آنها گروهی‌طویل العمر بوده‌اند

مثلامیگویند ضحاك ماردوش هزارودویست سال زندگی کرد ، وفریدون عادل بیش ازهزارسال درجهان زیست . ومیگویند پادشاهی که روز «مهرگان» رابوجود آورد هزاروپانصد سال زنده ماند . ازاین مقدارششصد سال آنراازاهل کشورش پنهان بودو کسی اورا نمیدید وغیر اینان که سرگذشت آنها درتواریخ وکتب ایرانیان موجود است وماهم سخن رابذکر آن تطویل نمیدهیم ، بنابراین مخالف ماچگونه بخودحق میدهد که بگوید: طول عمری که مادربارۀ حضرت صاحب الزمان ﷺ نقلکردیم ، بیرون از عادت است .

یعرب بن قحطان ـ وی نیز یکی ازمعمّرین است ، نام اوربیعه ونخستین کسی است که بعربی سخن گفت (۱) و دویست سال درمیان عرب حکومت نمود. چنانکه ابوالحسن نسابۀ اصفهانی در کتاب «الفرع والشجر» آورده است . یعرب بن قحطان اهل یمن وپدرتمام یمنیهااست .

عمرو بن عامر مزیقیا ـ ابوالحسن اصفهانی ازعبدالمجید بن ابی عبس انصاری وشرقی بن قطامی روایت نموده اند که وهشتصد سال زندگی نمود وقسمتی ازآنچه در گفتارشیخ صدوق گذشت ، دراین باره ذکر کرده. سپس گفته است: علت اینکه اورا مزیقیا میگویند اینست که بروزگار اوقبیلۀ «ازد» پراکنده گردیدند(۲) وباطراف زمین کوچیدند .

وی پادشاه سرزمین «سبأ» بود . کاهنان بوی گفتند که سبأرا «سیل عَرِم» ویران میسازد . پس زرنگی کرد وپیش از آمدن سیل املاك خود رافروخت وبا فرزندانش که فرمانش راپذیرفتند ازسبأ بیرون رفت وقبیلۀ «ازد» ازاومنتشر گردید ، و«انصار» هم ازنسل اویند .

جلهمة بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن مالك بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشجب بن یعرب. جلهمه را «طیّ» میگویند . قبیلۀ «طیّ» همه بوی نسبت میرسانند .

(۱) لفظ عرب وعربی هم ازاسم وی « یعرب » گرفته شده است .

(۲) مزق یعنی پراکنده شدن .

اوراست خبری که شرح آن بطول میانجامد.وی برادر زاده‌ای داشت بنام یسجا بن مالك بن ادد وهردوهریك پانصدسال درجهان زیستند .

میان این عمووبرادر زاده برسرچراگاه نزاعی در گرفت.جلهمه‌از نابودی عشیرهٔ خود خائف گردید . پس‌از نزد برادر زاده‌اش کوچ نمودومنازلی راطی کرد وازاین جهت‌او وقبیله‌اش را«طیّ» گفتند . وهم «اجاء و«سلمیٰ» دو گروه از قبیلهٔ طی‌است و آنهاداستانی معروف‌دارند که ذکر آن طولانی‌است .

عمرو بن لُحَیّ نامش ربیعة‌بن‌حارثه‌است چنانکه علمای خزاعه گفته اند:وی درجنگ قبیلهٔ خزاعه وجرهم‌رئیس خزاعه‌بود، وهم‌اوست که سنت‌و آداب«بحیره»و «سائبه»و«وصیله»و«حام»رادرروزگارجاهلیت‌میان‌مشرکین‌مکه‌مقررداشت(۱)ودو بت

---

(۱) مفسرین درآیهٔ : مٰاجَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِیرَةٍ وَلاٰسٰائِبَةٍ وَلاٰ وَصِیلَةٍ وَلاٰحٰامٍ وَلٰکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ وَاَکْثَرُهُمْ لاٰیَعْقِلُونَ (سورهٔ مائده آیه ۱۰۲ -) گفته‌اند که : عمروبن لحی هفت قبیله عرب وازجمله قریش‌را‌از دین‌حضرت اسماعیل منحرف نمود وبت‌پرست گردانیدورسوم‌جاهلیت‌را میان‌آنها مقرر داشت . ازجمله «وقتیکه شتر میزائید وبچه پنجمی آن نر بود ، گوش‌آنرا میشکافتند وآنرا « بحیره » میگفتند ، وازبریدن مو و سوارشدن وبارکردن برآن منع‌میکردند، وازهیچ‌آب وعلف دور نمی‌نمودند ، وآنرا « سائبه » میگفتند وبرای شفای بیماران وآمدن مسافرین خود به آن شترمیگفتند : هذه سائبة . یعنی‌این درچریدن‌آزاد است .

همچنین وقتی‌گوسفندان آنها هفت شکم میزائید ؛ اگر بچه هفتم ماده بود میگفتند بخود ما تعلق دارد وچنانچه نربود میگفتند مال خداست وآنرا ذبح میکردند ، ودرصورتی که‌دو بچه نروماده میزائید نررا نمیکشتند ومیگفتند : وصلت اخاها‌یعنی این ماده به‌برادر خود پیوست واز اینروآنرا « وصیله » میخواندند . وبشتر نری‌که ده سال شتر ماده‌ای‌را آبستن مینمود میگفتند«حمی ظهره»یعنی پشت‌خودراحمایت کرد ودیگرسوارآن نمیشدندواز هیچ‌آب وعلفی منع نمیکردند.وآنرا« حام » میگفتند ، ومعتقد بودند که این‌آداب‌ورسوم‌را خداوندمیان‌آنهامقررداشته‌است . لذاخداوند درآیه فوق‌آنرااز‌خود نفی کرده‌ومیفرماید: ←

معروف بنام «هبل» و «منات» را ازشام بمکه آورد و آنهارا برای عبادت قرارداد . وی بت هبل را بخزیمة بن مدرکه تسلیم نمود و از این جهت مردم میگفتند: هبل خزیمه .

وهم بکوه ابوقبیس بالا رفت و بت منات را در محلی بنام «مشلّل» گذارد ، وهم او نخستین کسی است که نرد را بمکه آورد ، و صبح و شب در خانه کعبه با آن بازی نمودند .

از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: درشب معراج چون مرا از بالای آتش دوزخ بالا بردند عمرو بن لحی را دیدم که مردی کوتاه قد و سرخ روی مایل بکبودی است و ساقهای خود را در آتش میکشید .

من پرسیدم : این کیست ؟ گفتند: عمرو بن لحی است. عمرو بن لحی تا هنگام مرگ متولی امور کعبه بود چنانکه پیش از او قوم «جرهم» بودند .

گفتاری از علامهٔ کراجکی

کراجکی (۱) رحمة الله علیه در کتاب «کنزالفوائد» مینویسد : تمام پیروان

خدا آداب زشت بحیره وسائبه ووصیله وحام را قرار نداده ، ولیکن کافران بخدا افترا بستند ودروغ گفتند واکثر آنها تعقل نمیکنند .

(۱) فقیه نامی ودانشمند بزرگوار : ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراجکی متوفی بسال ۴۴۹ هجری ازشاگردان شیخ مفید وسیّد مرتضی است ، درشخصیت این بزرگ مردعالم تشیع این بس که شهید اول ازوی به « علامه » تعبیر نموده بااینکه علامهٔ حلی را « فاضل » میخواند ! علامهٔ مجلسی درمقدمه بحار مینویسد : کراجکی از بزرگان علما وفقها ومتکلمین است . تمام دانشمندان صاحب اجازه بوی استناد میجویند . کتاب «کنزالفوائد» تألیف وی ازکتابهای مشهوری است که غالب دانشمندان بعدازوی ؛ ازآن استفاده بردهاند . سایر کتابهایش نیزدرنهایت اتقان است . شیخ منتجب الدین درفهرست مینویسد :«شیخ عالم موثق ابوالفتح محمد بن علی کراجکی فقیه شیعه است ... »

باید دانست که بحث کراجکی راجع بامام زمان درکتاب کوچکی پیوست کنزالفوائد است بنام « البرهان علی صحة طول عمر الامام صاحب الزمان » .

اديان آسمانی در اين عقيده متفقند كه عمرهای زياد و طول آن ، امر جايزی است چنانكه تورات هم متضمن اين معنی هست ، وازاين حيث ميان يهود در گفتهٔ تورات اختلافی نيست .

در تورات نوشته است كه : حضرت **آدم ابوالبشر** نهصدوسی سال در جهان زيست **شيث** نهصدودوازده سال ، **انوش** نهصدوپنج سال ، **قينان** نهصد وده سال ، **مهلائيل** هشتصدو نودوپنجسال ، **بود** نهصدوشصت ودوسال ، **اخنوخ** كه همان ادريس پيغمبر است نهصد وشصت وپنجسال ، **لمك** هفتصدوشصت وهفت سال ، **نوح** نهصدوپنجاه سال **سام** ششصد سال ، **ارفخشاو** چهارصدو نودهشت سال ، **شالخ** چهارصدو نودوسه سال **عابر** هشتصدوهفتادسال، **فالغ** دويست ونود و نه سال . **ارغو** دويست و شصت سال ، **ياحور** صدوچهل وشش سال ، **تارخ** صدوهشتاد سال . **ابراهيم** صدوهفتاد وپنجسال **اسمعيل** صدوسی وهفت سال ، اسحاق صدوهشتادسال .

سپس **كراجكی** ميگويد : اين بود آنچه تورات ثبت كرده ونزد تمام يهود و نصارا مسلم است وخلافی نيست ، دين مقدس اسلام هم متضمن اينگونه عمرهای طولانی هست . ماهيچيك ازعلمای اسلام را نيافته ايم كه عمرهای طولانی راانكار كرده باشد بلكه همه اتفاق دارند كه طول عمر امری جايز الوقوع است . سپس كراجكی جمعی ازمعمّرين گذشته را نام برده واحوال واشعار آنها را نقل ميكند .

بخط شريف بزرگوارسيدرضی (رضی الله عنه) (۱) حاشيه ای ديدم كه بر تقويمی كه بتاريخ يكشنبه پانزدهم محرم سال ۳۸۱ جمع آوری كرده نوشته بود : برای وی نقل كرده اند كه پيرمردی درشام بوده كه سنش ازصدوچهل سال تجاوز كرده بود . من سوار شده نزدوی رفتم واورا باخود آورده ونزديك خانه ام در محلهٔ كرخ جای دادم . وی مردی اعجوبه بود . اوامام حسن عسكری عليه السلام راديده بود واوصاف آن حضرت را نقل ميكرد ونظير اين عجائب بسيار ديده بود .»

مؤلف : باب اخبار معمّرين تااينجا پايان ميابد علت اينكه اين باب رابا

(۱) رجوع كنيد بصفحه ۳۴۵ .

این که کم فائده است طولانی گردانیدم این است که خواستم مانند علمای گذشته عمل کرده باشم تا نگویند این کتاب از فوائدی که در این باب آورده‌اند، خالی است. (۱)

---

(۱) بطوریکه درخلال این باب ازنظرخوانندگان گذشت دانشمندان بزرگ شیعه : شیخ صدوق ، سیدمرتضی ، ابوالفتح کراجکی ، شیخ طوسی ؛ وخود علامهٔ مجلسی اعلی‌الله مقامهم سر گذشت اشخاص طویل العمر و اعمار طولانی آنها را اغلب از منابع غیر شیعه نقل کرده‌اند .

شکی نیست که بهمهٔ آنها نمیتوان اطمینان پیدا کرد و مانند سایر موضوعات تاریخی، بخصوص آنها که مربوط بقبل ازاسلام است ، درنقل وضبط آن تغییراتی روی داده ودرمقدار عمرها حدس وتخمین ومبالغه هم دخالت داشته است

نکتهٔ جالب توجه اینست که درزمان تألیف « کمال‌الدین » شیخ‌صدوق متوفی بسال ۳۸۱ هجری که قسمت‌عمدهٔ این باب ازآن نقل‌شده ، سن‌حضرت قائم (ع)که درسال ۲۵۵ متولدشده درحدود ۱۳۰ سال بیشتر نبوده ، واین مقدار عمراندك،همانموقع نیز دستاویز دشمنان شیعه بوده ؛ وصدوق ناگزیرشده بانقل‌سرگذشت‌اشخاص‌معمر اشکال واستبعادمخالفین شیعه‌را پاسخ دهد !

برای تفصیل وتوضیح بیشتر رجوع کنید بمقدمه‌کتاب دربحث‌ما راجع بطول عمرامام زمان **ارواحنا فداه** .

ضمناً برای تکمیل باب « معمّرین » قسمت‌دیگری ازآنهارا که‌درکتاب « المعمّرون» ابوحاتم سیستانی‌ذکرشده‌و وعده دادیم بطور فهرست درزیر میاوریم .

این افراد وبعضی دیگر که در اصل‌کتاب ازآنها نام بردیم ، درکتاب « معمرون » ابوحاتم بااجمال وتفصیل شناخته شده‌اند .

* * *

کهمس‌بن شعیب دوسی	۱۴۰ سال
سویدبن خذاق بن عبدالقیس دوسی	۲۰۰ «

باب بیستم

معجزاتی که ازوجود اقدس امام زمان (ع)

بظهور رسیده وقسمتی ازاحوال آنحضرت وسفرای بزرگوارش

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد: جماعتی ازعلماء ازحسین بن علی ابن بابویه(برادرشیخ صدوق) نقلکرده‌اند که گفت: گروهی ازمردم‌شهرما(قم) در

ـ مجمع بن هلال بن مالك	۱۱۹ سال
عمرو بن ثعلبه	۲۰۰ »
انس بن مدرك خثعمی درجاهلیت بزرك خثعم ودلاور آنها بود. اسلام‌را درك کردو مسلمان شد	۱۵۰ »
ذوجدن حمیری	۳۰۰ »
عبدالله بن سبیع حمیری	۱۵۰ »
عدی بن‌وداع ازدی اسلام آورد وبجنگ کفار رفت	۳۰۰ »
عامرة بن حوسن	۲۰۰ »
عبادبن انف‌الکلب‌صیداوی	۱۲۰ »
فالج بن خلاوة	۱۸۰ »
بحربن حارث بن‌امریء‌القیس بن زهیر بن جناب کلبی	۱۵۰ »
یزیدبن جابر	۱۵۰ »
جابلة بن کعب	۱۹۰ »
کعب بن رداءة	۱۷۰ »
حارثة بن مرة	۱۵۰ »
ربیعة بن‌عبدالله بجلی	۱۹۰ »
حارث بن‌حبیب باعلی	۱٦۰ »
عمر بن مسبح‌طائی	۱۵۰ »
جرنفش بن‌عبده	۱۲۰ »

سال ۳۲۹ هجری که «قرامطه» علیه حجاج بیت الله طغیان نمودند ، برای من نقل کردند که پدرم رضی‌الله‌عنه (یعنی علی بن بابویه پدر شیخ صدوق وپیشوای علمای قم) نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (نوبختی) قدس‌الله‌روحه (سومین نائب خاص امام‌زمان) نوشت که به‌پیشگاه امام‌زمان تقدیم‌دارد وازحضرتش برای حج بیت‌الله کسب اجازه نماید . پاسخ ناحیهٔ مقدسه این بود :

دراین سال بحج مرو . پدرم مکتوب دیگری نوشت که حج من نذرواجب

مسعودبن مصاد	۱۴۰ سال
عوف بن سبیع	» ۱۸۰
عامر بن تغلب	» ۵۲۰
حارثةبن صخر بن مالك اسلام‌را درك کرد ومسلمان نشد ولی پسرش جناب‌بن حارثه بمدینه‌رفت‌واسلام‌آورد .	» ۱۸۰
همام‌بن ریاح	» ۱۸۰
اسیدبن اوس تمیمی	» ۱۹۰
ابیردبن معذر ریاحی	» ۱۲۰
کبیربن ربیعة ـ مسلمان‌شد	» ۱۳۰
نمربن تولب‌بن اقیش	» ۲۰۰
زهیر بن مرخه	» ۱۷۰
ربیعةبن عدوان	» ۱۷۰
زهیربن ربیعة	» ۱۲۰
ثوب‌بن تلدهٔ اسدی	» ۲۲۰
خنابةبن کعب عبشمی	» ۱۴۰
امد بن ابد	» ۳۶۰

است ، آیاجایزاست‌خودداری نمایم ؟ جواب آمد که : **اگر ناگزیر برفتن‌هستی باکاروان آخری حرکت‌کن**

چون‌پدرم باکاروان آخری حرکت کرد ، سالم‌ماند ولی کاروانهائی که پیش‌ازآن رفته‌بودند همگی‌تلف شدند !

نیزشیخ در کتاب‌غیبت‌فرموده: شلمغانی(۱) در کتاب «الاوصیاء» ازابوجعفر مروزی‌روایت‌نموده که گفت : جعفر بن‌محمدبن‌عمرو باجمعی بعسکر(۲)رفتندآنها حضرت امام‌حسن عسکری عليه‌السلام رادرزمان حیاتش دیده‌بودند ، علی‌بن‌احمدبن‌طنن هم‌میان‌آن جماعت‌بود .

جعفر بن محمدبن عمر نامه‌ای بناحیهٔ مقدسه‌نوشت واجازه خواست که‌برای زیارت واردحرم مطهر امام عليه‌السلام شود . علی‌بن‌احمد بوی گفت : نام مرا ننویس زیرامن اجازه‌نمیگیرم . اوهم‌نام‌وی‌را‌ننوشت . درجواب مرقوم بود : **تووکسیکه اجازه‌نخواست هردوداخل شوید !**

ونیز درخرایج‌راوندی مینویسد : ازمحمدبن هارون همدانی روایت شده که گفت : پانصددینار سهم‌امام بردمه داشتم وازاین‌جهت دلتنگ بودم . پیش‌خود گفتم‌چندباب دکان دارم که به‌پانصد وسی‌دینارخریده‌ام ، آنهارابناحیهٔ مقدسه‌امام درعوض پانصد دینار تفویض میکنم . بخدا قسم این را بزبان نیاوردم وبکسی هم نگفتم . بااین وصف حضرت بمحمدبن جعفرمرقوم فرمود : دکانهارا ازمحمدبن هارون بعوض پانصد دیناری که درذمه اوداریم تحویل بگیر !

یک داستان جالب

همچنین درخرایج میگوید : محمدبن یوسف شاشی‌روایت نموده که چون

(۱) شرح‌حال این‌مرد وسوء عاقبت اورا درچندمورد همین باب خواهید خواند .

(۲) عسکر محله‌ای درسامره‌بوده که امام‌حسن عسکری (ع) درآن‌سکونت‌داشته ، وامروزقبرآنحضرت‌وپدرش‌امام‌علی‌النقی‌علیهما‌السلام‌درآنجاست . بهمین مناسبت‌آنحضرت‌را عسکری وباپدر عالیقدرش « عسکریین » مینامند .

ازعراق بر گشتم ، درشهر «مرو» مردی نزد ما بود که اورا محمد بن‌حصین کاتب میگفتند . وی‌اموالی برای امام زمان ؑ جمع‌نموده بود ، اوازمن درباره امام زمـان پرسش مینمود ومن هم نشانه هائی که از آن حضرت دیده بودم برای او نقل کردم .

محمدبن حصین گفت : نزدمن اموالی برای «غریم» است (۱) بنظرتو باید آنرا چه‌کرد ؟ گفتم آنرا نزدحاجز (۲) بفرست . گفت : آیا بالاتراز او کسی نیست ؟ گفتم : چرا شیخ‌ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی‌هست .

گفت : اگرفردای قیامت خداوند دراین خصوص ازمن‌سؤال نمودبگویم که‌این دستور راتو بمن‌دادی ؟ گفتم‌آری .

من‌ازوی جدا گشتم وچندسال بعد که اورا ملاقات نمودم گفت : من همان کسی‌هستم که میخواستم بعراق بروم واموالی برای‌امام زمان ؑ داشتم‌واکنون بتوخبرمیدهم که : من‌دویست دینارتوسط عابدبن یعلی‌فارسی واحمدبن‌علی‌کلثومی فرستادم‌ونامه‌ای‌دراین‌خصوص بحضرت نوشتم‌والتماس دعا کردم .

امام درجواب‌آنچه رافرستاده بودم‌مرقوم فرموده ونوشته‌بود : «که هزار دیناردرذمهٔ من‌دارد ولی‌من‌دویست دینارفرستادم» ! من‌درباقی آن شك داشتم ولی مطلب همان‌بود که حضرت نوشته‌بود .

همچنین درنامهٔ مزبور مرقوم‌بود اگرخواستی وجوهات رابپردازی بابو-الحسین اسدی مقیم‌ری تسلیم کن .

گفتم : آیا آنچه نوشته‌بود درست‌است؟ گفت : آری زیرامن دویست دینار فرستادم ودرمازاد آن‌شك‌داشتم‌وخداوندبدینوسیله شك مرا برطرف ساخت .

راوی میگوید : دویاسه‌روربعدخبرفوت حاجزرسید . من‌رفتم نزدمحمدبن

(۱) غریم یعنی بدهکار یاطلبکار ـ ازالقاب امام‌زمان است.وجه‌تسمیهٔ حضرت‌باین لقب درچندصفحه بعد خواهدآمد .

(۲) حاجزبن یزید وشاء دربغداد ازوکلای امام‌زمان (ع) بوده است .

حصین وخبرمرگ حاجز را باودادم واواندوهگین شد . گفتم متأثرمباش که این خبردرتوقیع امام علیه السلام بود . زیرا دستور فرموده بود که وجه هزاردینار بوده وامر کرده بود که بابوالحسین اسدی تسلیم کن . زیرا حضرت میدانسته که حاجز بزودی خواهد مرد(منظوراینست که اگر حاجز مرده دیگری رامعین فرموده است که بوی رجوع نمائی).

وهم راوندی درخرایج ازمحمدبن حسین روایت نموده که گفت : تمیمی از مردی از اهل گرگان نقل کرد که گفت : درحالیکه سی دیناردرپارچه‌ای باخود داشتم به عسکر رفتم . یك دینار آن شامی بود . چون بدرخانهٔ حضرت رسیدم ، نشستم. دیدم کلفتی یاجوانی (تردیداز راوی است) ازخانه بیرون آمد و گفت : آنچه آورده‌ای بده ! گفتم. چیزی بامن نیست .

پس بدرون خانه‌رفت وسپس بر گشت و گفت : سی دینار نزدتو هست که در پارچه سبزی بسته‌ای ویك دینار آن شامی است با یك انگشتر که تو آنرا فراموش کرده‌ای . پس من پولهارا بحضرت دادم وانگشتر خود را برداشتم .

نیز درآن کتاب از مسرور طباخ روایت میکند که گفت : بواسطهٔ سختی معیشتی که بمن رسیده بود ، روزی بدیدن حسن بن راشدرفتم ، ولی اورادرخانه نیافتم پس ازمراجعت به بغداد نزدعثمان بن سعید (اولین نائب حضرت) رفتم . وقتی بدر شهر رسیدم ، مردی مقابل من آمد که صورتش راندیدم . اودست مرا گرفت وبااحتیاط کیسهٔ سفیدی بمن نشان داد . نگاه کردم دیدم روی آن نوشته است : دوازده دینار در آنست وهم روی آن نوشته بود **مسرور طباخ!** .

همچنین در کتاب مزبوراز محمدبن شاذان نقلکرده که گفت : پانصددرهم سهم امام متعلق بشیعیان نزدمن جمع شد، ولی بیست درهم آن کم بود . من ازمال خودم آن راتکمیل نمودم وبرای محمد بن احمدقمی فرستادم که بحضرت برساند . من درنامهٔ خودننوشته بودم چه مقدار آن پول مال خودم هست . محمد بن احمد جواب امام رابرای من فرستاد که نوشته بود : **پانصددرهم رسید که بیست درهم**

از آن تو بود !

و نیز درخرایج ازابوسلیمان محمودی روایت نموده که گفت : من و جعفر ابن‌عبدالغفار والی دینور(۱) شدیم . قبل‌ازحرکت بصوب مأموریت حسین‌بن‌روح نزدمن آمد و گفت : هنگامیکه بری رفتی چنین‌وچنان کن . چون‌ما بدینور رسیدیم یك ماه‌بعدفرمان حکومت‌ری برای‌من‌رسید . من بسوی ری شتافتم وبحکومت آنجارسیدم وهمانطور که اودستور داده بودعمل‌نمودم .

نیز در کتاب مز بورازغلال‌بن احمداز ابوالرجاء مصری که‌از نیکان بود روایت نموده که گفت : بعدازرحلت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بجستجوی امام زمان علیه‌السلام بیرون آمدم . پیش خود گفتـم: اگرچیزی‌بود ، بعد ازسه سال آشکارمیگشت . دراین وقت صدائی‌شنیدم ولی‌صاحب صدا را ندیدم که میگفت : ای‌نصر بن‌عبدربه ! باهل‌مصر بگو : آیاشما پیغمبر رادیده‌اید که باوایمان آورده‌اید؟ ابوالرجاءمیگوید : من‌تا آن‌موقع نمیدانستم که‌نام پدرم عبدربه است !

زیرا من‌درزمدائن متولدشدم . سپس ابو عبدالله نوفلی مرا که‌یتیمی بودم با خودبمصر برد ودرآنجا پرورش‌یافتم . چون آن صداراشنیدم دیگر به‌تعقیب‌منظور نپرداختم ومراجعت‌نمودم .

داستان جالب دیگری

همچنین درخرایج راوندی‌ازاحمدبن ابی‌روح‌نقل میکند که گفت : زنی ازاهل‌دینور مراخواست : چون‌نزدوی‌رفتم گفت : ای‌پسرابی‌روح ! تو دردیانت وتقوی‌ازتمام‌مردمی که درناحیه‌ماهستندموثق‌تری . میخواهم‌اما نتی‌نزدتو بگذارم وآنرابذمه بگیری وبصاحبش برسانی .

گفتم : بخواست‌خداچنین‌میکنم . گفت : مبلغی درهم دراین کیسهٔ مهر-

---

(۱) دینور شهری نزدیك کرمانشاه بوده وتاهمدان بیش ازبیست فرسخ فاصله داشته است . (مراصد)

کرده‌است ، آنرا بازمکن و در آن منگر تا آنکه بکسی بسپاری که قبل از باز کردن بتو بگوید : در آن چیست . این هم گوشوارهٔ من است که مساوی باده دینار است ؛ سه مروارید در آنست که آن نیز مساوی با ده دینار میباشد .

مرا با امام زمان حاجتی است که میخواهم پیش از آنکه ازوی سؤال کنم بمن خبر دهد . گفتم : آن حاجت چیست ؟ گفت : مادرم ده دینار در عروسی من قرض کرده ولی من حالا نمی‌دانم از کی قرض کرده و باید بچه کسی بپردازم . پس اگر امام زمان عليه‌السلام خبر آن‌را بتو داد ، این کیسه را بآنکس که بتو نشان میدهد ، تسلیم کن .

گفتم : اگر جعفر بن علی (جعفر کذاب پسر امام علی النقی) آنرا از من بخواهد چه بگویم ؟ زن گفت : این خود میان من و جعفر امتحانی است (یعنی اگر او امام زمان است ، نا گفته میداند ومحتاج بتوضیح نیست).

احمد بن ابی‌روح میگوید : آن مال‌را برداشتم و باخود ببغداد آمدم و نزد حاجز بن یزید وشاء رفته سلام کردم و نشستم . حاجز پرسید : آیا کاری داری ؟ گفتم : مالی نزدمن‌است ، آنرا تسلیم نمیکنم مگر اینکه از جانب امام اطلاع دهی مقدار آن چنداست وچه کسی آنرا بمن‌داده است اگر اطلاع دادی بشما میسپارم .

حاجز گفت: ای احمد بن ابی‌روح ! این مال را بسامره ببر . من گفتم: لااله الاالله چه کار بزرگی را بعهده گرفته‌ام. پس بتعقیب آن شتافتم تا بسامره رسیدم گفتم : نخست سری بجعفر کذاب میزنم ؛ سپس فکری کردم و گفتم : نه ، اول میروم بخانهٔ امام حسن عسکری (ع) اگر بوسیلهٔ امام زمان (ع) امتحان آشکار شد فبها و گرنه بنزد جعفر خواهم رفت .

چون نزدیك خانه امام‌حسن عسکری عليه‌السلام رسیدم ، خادمی ازخانه بیرون آمد و گفت : تو احمد بن ابی‌روح هستی ؟ گفتم : آری . گفت: این نامه‌را بخوان نامه را گرفته خواندم دیدم نوشته است :

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم : ای پسر ابی‌روح ! عاتکه دختر دیرانی کیسه‌ای بتو امانت داده که بر خلاف آنچه تو گمان کرده‌ای ، هزار درهم در آنست ! تو

امانت راخوب ادانمودی ، نه سر کیسه را باز کردی و نه فهمیدی چه در آنست ولی هم اکنون بدان که آنچه در کیسه است هزار درهم وپنجاه دینار میباشد ،و نیز گوشواره‌ای با تو هست که آن زن گمان کرده مساوی با ده دینار است .

گمان اودرست است ولی بادونگینی که در آنست . ونیزسه دانه مروارید در آنست که اوآنهارادەدینارخریدەومساوی‌بابیش ازده دینار است این گوشواره را بفلان خدمت کار ما بده که ما آنرا باو بخشیدیم سپس ببغداد مراجعت کن‌و پولها را بحاجز بده وآنچه ازآن برای مخارج‌راهت بتومیدهد ازاوبگیر .

واما ده‌دیناری که زن گمان نموده مادرش در عروسی او قرض کرده‌وحالا نمیداندصاحب‌آن کیست ؟ بدانکه اوصاحب آنرا میشناسدومی‌داند که مال کلثوم دختر احمد است که زنی ناصبی میباشدولی عاتکه برایش گران بود که آن‌پول را بآن زن‌ناصبی(۱) بدهد ، اگر او بخواهد این‌ده دینار را میان برادران خود تقسیم کند واز مـا اجازه میخواهد ، مانعی ندارد،ولی‌آنرا بخواهران تهی دست خود بدهد .

ای پسر ابی‌روح لازم نیست‌پیش جعفر بروی‌وازاونیز امتحان کنی.زودتر بوطن خود مراجعت کن که‌دشمنت مرده وخداوند زن ومال اورا بتوروزی‌نموده است ؟ !

پس ببغداد بر گشتم و کیسه‌پول را بحاجز سپردم واو پولهـا راشمردهمان طور که امام نوشته بود هزار درهم وپنجاه دیناربود . حاجز سی‌دینار آنرا بمن داد و گفت : امام بمن دستور داده‌این مقداررا برای مخارج راه‌بتو بدهم.من هم سی دیناررا گرفتم‌و بمحلی که منزل نموده بودم بر گشتم درآنجا کسی آمدوبمن اطلاع‌داد که‌عمویم‌در گذشته‌و کسان‌من‌مراخواسته بودند که‌نزدآنها بروم . من‌هم بوطن بر گشتم دیدم عمویم مرده‌است و از اوسه‌هزار دینار وصد هزار درهم بمن

---

(۱) ناصبی بکسی‌میگویند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) وسایر ائمه اطهاررا دشمن بدارد ، یامناقب وفضائل‌آنهارا انکار کند .

ارث رسیده !!

شیخ مفید در ارشاد از عبدالله سیاری روایت کرده که گفت: اشیائی برای مرزبانی حارثی فرستادم که از جمله خلخال طلائی بود. او آن اشیاء راقبول کرد ولی خلخال را پس فرستاد ودستور داد که آن را بشکنم. من هم آن را شکسته دیدم چند مثقال آهن ومس وبرنج در آنست! آنها را بیرون آورده ومجدداً خلخال طلائی رافرستادم وآنرا قبول کرد.

نیز در کافی وارشاد از علی بن محمد از ابوعبدالله بن صالح نقلکرده که گفت: در یکی از سالها به بغداد رفتم - سپس از ناحیهٔ مقدسه - اجازهٔ حرکت خواستم ولی اجازه داده نشد.

ناچار بیست ودو روز بعد از حرکت کاروان بسوی نهروان(۱) در بغداد ماندم. آنگاه اجازه صادر گردید که روز چهارشنبه حرکت کنم. من هم حرکت نمودم درحالی که ازرسیدن بکاروان مأیوس بودم، چون بنهروان رسیدم دیدم کاروان در آنجا توقف نموده، تامن شتر خودرا علف دادم. کاروان حرکت کرد ومن هم با آنها عزیمت نمودم. چون حضرت برای من دعا کرده بود که سلامت باشم، هیچگونه اتفاق سوئی برایم پدید نیامد **و الحمد لله**

همچنین در کافی وخرائج وارشاد ازعلی بن محمد از نصر بن صباح بلخی ازمحمد بن یوسف شاشی (۲) نقلکرده که گفت: ناسوری (۳) از من بیرون آمد آنرا باطباء نشان دادم وخرج زیاد نمودم ولی دوا درروی آن ناسور تأثیر نبخشید. پس نامه

(۱) نهروان - بلوك وسیعی واقع درپائین بغداد ازسمت مشرق «تامرا» تا «واسط» ومشتمل برچند شهر متوسط از قبیل اسکاف، جرجرایا، صافیه، دیرقنی وغیره بوده است. (مراصد)

(۲) شاش - قریه‌ای ازری، وشهر بزرگ‌وبانزهی درماوراءالنهر بوده‌است(مراصد)

(۳) نواسیر وناسور - رگ شکافته‌ایست که داخل آن فاسد گردیده وخودیکنوع بیماری است که دراطراف تهیگاه انسان (مقعد) پدیدمیآید.

بحضور امام نوشتم وازحضرت تقاضای دعا کردم . در جواب مرقوم فرموده بود : اَلبسَكَ اللهُ العافِيَةَ وَجَعَلَكَ مَعَنا في الدُّنياوَالاخِرَة یعنی: خداوند بتو سلامتی دهد وتورا دردنیا و آخرت باماقراردهد .

هنوز جمعه دیگر نرسیده بود که بهبودی یافتم وجای آن ناسور مانند کف دستهایم صاف شد . من طبیبی از شیعیان خواستم وناسور را باونشان دادم. گفت :از نظر طبی دوائی سراغ نداریم که آنرا بر طرف کرده باشد ومسلماً سلامتی تو از جانب خداست!

ماجرای اسناد محمد بن صالح

نیز در کافی وارشاد ازعلی بن محمد ازمحمدبن صالح نقلکرده که گفت : چون پدرم مردومن بجای او نشستم وعهده دار کارهای اوشدم ، دیدم پدرم اسنادی راجع باموالی متعلق به«غریم» یعنی صاحب الزمان (ع) دارد .

من نامه ای بامام نوشتم ووجود آن اسنادرا اعلام داشتم درجواب فرمودند : ازروی آن نوشته ها ، اموال رامطالبه کن ، ودرمطالبهٔ آن کوشش نما ،پس من از مردم اموال را مطالبه کردم وهمه راپرداختند ، مگر مردی که سند چهارصددینار بنام وی بودواز پرداخت آن خودداری نمود .

چون نزدوی رفتم که آنرا مطالبه کنم ، ازپرداخت آن سرباززدوپسرش مرا مسخره کرد وسفیه دانست .من شکایت اورا نزدپدرش بردم. او گفت اینطور که تو میگوئی نیست ! من هم- طاقتم طاق شد - ریش اورا گرفته بوسط خانه آوردم دراین وقت پسرش بیرون رفت و مردم بغدادرا بکمك طلبید و گفت :یکنفر قمی رافضی پدر مرا کشت .

جماعت بسیاری دور مرا گرفتند.من هم سوار مرکوب خود شدم و گفتم آفرین برشما ای اهل بغداد بطرفداری ظالم برخواستید وحق غریب مظلوم رازیر پا گذاشتید.من مردی ازاهل همدان وسنی میباشم ولی این پیرمرا به قم نسبت میدهد

ورافضی میداند تا بدین‌وسیله حق ومال مرا پایمال کند !

مردم بر آن مردشوریدند وخواستندبدکان اوهجوم آورند ، ولی‌من آنهارا آرام گردانیدم ، مردمدیون چون این‌وضع‌رادید ، مراطلبید و گفت: آنچه‌درسند نوشته ازمن‌بگیر وبه طلاق دادن زنش قسم خورد که مال‌را همان وقت بدهد.منهم طلبم را گرفتم !

مؤلف «غریم»درابتدای‌روایت از باب‌تقیه گفته شده‌ومقصودامام‌زمان علیه السلام است . این لفظ یا بمعنی بدهکار یا طلبکار است : اگر مقصود معنی اول باشد باید گفت : امام زمان بدهکار مردم‌است . زیرا مردم‌اورا میطلبند تاعلوم‌واحکام دین‌را ازوی بگیرندولی او- روی‌مصالحی - ازمیان‌جامعه غائب شده‌پس‌او غریم ومدیون مردم وغائب وپنهان است.واگر بمعنی دوم باشد ، خیلی‌روشن‌است.زیرا اموال امام دردست مردم وبه‌ذمهٔ آنهاست وبنابراین امام طلبکار مردم است .

بگفتهٔ شیخ مفید درضمن‌همین روایت ، غریم که‌جزو القاب‌امام زمان است رمزی بوده که ازقدیم شیعیان بدان‌وسیله امام‌را می‌شناختند .

نیز درارشاد شیخ مفید ، ازابن‌قولویه واوازشیخ کلینی‌واوازعلی‌بن محمد ازحسن‌بن عیسی عریضی نقل کرده که گفت : چون‌امام‌حسن‌عسکری علیه السلام رحلت فرمود، مردی ازاهل مصر مالی رابمکه‌آورد برای صاحب الامر. مردم گردوی اجتماع نمودند جمعی ازسنّیان گفتند : حسن‌عسکری بلاعقب وفات‌یافت وعده‌ای گفتند : جانشین‌وی‌جعفر (کذّاب)است، گروهی هم گفتند، جانشین‌اوپسرش‌میباشد،

مردمصری یکنفر بنام ابوطالب‌رابه محله «عَسکر» واقع‌در سامره‌فرستاد تا حقیقت‌امر را کشف کند ، نامه‌ای‌هم باآن‌مرد بود.

فرستاده نخست‌نزدجعفر (کذّاب) رفت‌وازاو دلیل‌بر صدق‌امامتش خواست جعفر بوی گفت: فعلاً دلیلی آماده‌ندارم . سپس آن مرد بدرخانهٔ‌امام حسن‌عسکری علیه السلام رفت ونامه‌رابه چندنفر ازشیعیان که معروف‌بود ازجانب سفیرحضرت و کیل بودندداد،جواب‌نامه بدینگونه‌از ناحیهٔ‌مقدسه امام‌زمان علیه السلام صادر گشت :«خداوند

بآن کس که تورافرستاده پاداش خیر دهد، او وفات نمود ووصیت کرد مالی که با خود آورده بود، مرد موثقی در هر کاری که مناسب میداند صرف کند». حضرت جواب نامهٔ مرد صاحب مال رادرست دادند، زیرا بعد که مراجعت کردم دیدم آنچه فرموده بود مطابق در آمد.

وهم درارشاد بسند گذشته ازعلی بن محمد نقلکرده که گفت: مردی ازاهل آبه(۱) میخواست چیزی بامام عصر عليه السلام برساند وفراموش کرد شمشیری با خود بردارد. چون آن چیز رسید، حضرت رسید آنرا باو نوشت وهم نوشته بود: داستان شمشیری که فراموش کردی چه بود؟!

داستان احمد دینوری

نیز در آن کتاب ازحسن بن محمداشعری نقلکرده که وی گفت: نامههائی ازامام حسن عسکری عليه السلام درخصوص وکالت جنید قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه وابوالحسن وشخص دیگری میرسید؛ ولی بعدازوفات آنحضرت، نامهای ازصاحب الزمان عليه السلام رسید که ابوالحسن وشخص دیگر را وکیل کرده بود. ولی دربارهٔ جنید چیزی واردنشد. من اندوهگین شدم، اما چیزی نگذشت که خبروفات جنید رسید!

سیدبن طاووس در کتاب «فَرَج المهموم» باسناد خود ازمحمدبن جریرطبری نقل کرده که وی باسناد خوداز احمد دینوری سراج مکنی بابوالعباس وملقب به «استاره» نقلکرده که گفت: من از اردبیل بقصد حجّ بدینور آمدم و در آنموقع یکی دوسال از درگذشت امام حسن عسکری عليه السلام میگذشت ومردم در خصوص جانشین آنحضرت متحیّر بودند.

---

(۱) آبه شهری نزدیك ساوه واز شهرهای شیعه نشین قدیم ایران بوده. از این شهر علما ودانشمندان ووزرای بزرگی از شیعیان برخاستهاند که هرکدام از مفاخر شیعه بشمارمیآیند.

اهل دینور از آمدن من خشنود گشتند شیعیان آنجا نزد من جمع شدند و گفتند سیزده هزاردینارمال امام نزدما جمع‌شده ومیخواهیم که تو آن رابسامره برسانی‌و رسیدآنرا گرفته‌برای ما بیاوری من گفتم: این‌روزها مردم درحیرت‌بسر میبرند ومانمیدانیم‌جانشین امام‌حسن عسکری عليه‌السلام کیست؟ آنها گفتند : علت‌اینکه ماتورا برای اینکارانتخاب کردیم این‌است که توراموثق وبزرگوار میدانیم،آنرا باخود ببروازدست مده‌تا اینکه‌دلیلی برای پرداخت آن‌باهلش ، بیابی.

آنها آن مال رابمن سپردند ومن‌هم ازدینوربیرون آمدم.وقتی به‌قرمیسین (۱)رسیدم بملاقات احمدبن حسن‌بن حسن که درآنجامقیم بود شتافتم وبوی سلام نمودم.چون مرادید مسرور گردید.اونیزهزاردینار که در کیسهٔ وچندبقچه پارچه رنگارنگ که آنرامحکم بسته‌بودند ومن نمیدانستم درآن‌چیست‌بمن‌داد و گفت: اینهارابا خود داشته‌باش وازدست مده‌تاباهلش برسانی .

من کیسهٔ پول‌وبقچه پارچه‌ها را گرفته حرکت نمودم ـ چون ببغداد آمدم تمام هم‌ّخود رامصروف‌داشتم که دربارهٔ نائب‌امام تحقیق کنم . بمن گفتند:مردی دراین جاست که اورا **باقطانی** میگویند ومدعی‌نیابت‌امام‌است.ودیگری که‌معروف به‌**اسحق‌احمر** است وسومی که معروف به‌**ابوجعفرعمری** است نیز ادعای نیابت دارند .

من نخست ازباقطانی شروع کردم وسری بوی زدم.دیدم‌پیر مردی مهیب و سرشناس وباشخصیت‌است.اسبی عربی وغلامان بسیاردارد . مردم‌بسیاری دوراورا گرفته بگفتگو می‌پرداختند . من‌داخل شده سلام کردم . اوهم بمن‌مرحبا گفت‌و نزد خود جای‌داد واز دیدن من مسرور گردید . چندان نزدوی نشستم که اکثر مردم بیرون رفتند .

باقطانی ازمذهب من‌جویا شد. گفتم : من‌مردی ازاهل دینورهستم .مقداری

---

(۱) قرمیسین - عربی کرمانشاه است ، ولی چنانکه می بینید هیچگونه شباهتی باهم ندارند !

اموال آورده ام که تسلیم کنم ، گفت آنها را بیاور ! گفتم: میخواهم دلیلی بر اثبات نیابت شما بیابم. سپس آنرا تسلیم کنم، گفت: فردا نزد من بر گرد .

چون فردا نزد وی رفتم هیچگونه دلیلی برای اثبات مدعای خود نیاورد روز سوم هم نزد وی رفتم ودلیلی نیاورد .

سپس سری به اسحق احمر زدم . دیدم وی جوانی تمیز ، وضع او بهتر اسبها ولباسها ونفوذ وغلامانش بیشتر از باقطانی است . مردمی که دوراو بودند نیز از آنها که در نزد باقطانی بودند فزونتر بود . داخل شده سلام کردم . او نیز مرحبا گفت ومرا نزدیك خود نشانید . من هم چندان صبر کردم که جمعیت تخفیف یافت . آنگاه پرسید آیا حاجتی داری من هم همان جوابی را که به باقطانی دادم باو نیز گفتم وازوی دلیلی برصدق ادعایش خواستم وسه روز پی‌درپی نزد اورفتم ولی او نتوانست برای اثبات نیابت خود دلیل بیاورد .

آنگاه رفتم نزد ابوجعفر عمری (۱) . دیدم پیر مردی متواضع ، لباس سفیدی پوشیده ودر اطاق کوچکی روی گلیم پشمی نشسته ، نه غلامی ونه دم و دستگاهی ونه اسبی دارد . من سلام کردم واوجواب داد ومرا بخود نزدیك گردانید .

سپس ازحالم پرسید. گفتم : من از جبل میآیم وحامل اموالی هستم . او گفت: اگر میخواهی این اموال را بکسی بدهی که واجب است باوبرسد ، برو سامره وخانهٔ ابن‌الرضا (مقصود امام حسن عسکری است) و وکیل امام راسراغ بگیر . کسانی در خانهٔ ابن‌الرضا هستند وآنکس راکه تو میجوئی آنجا خواهی یافت .

من از نزد وی بیرون آمدم وبسامره رفته درآنجا آهنگ خانه ابن‌الرضا نمودم وسراغ وکیل امام راگرفتم . دربان گفت : وی درخانه مشغول کاری است وهم اکنون بیرون می‌آید . من دم درب خانه نشستم ومنتظر بیرون آمدن او شدم

(۱) مقصودمحمدبن عثمان دومین نائب‌خاص‌حضرت‌امام‌زمان (ع) است .

لحظه‌ای بعدآمد . من برخاستم و بوی سلام نمودم واودست مرا گرفت وبخانه‌خود آورد وازحالم وآنچه برای اوآورده‌ام جویا شد .

بوی اطلاع دادم که مقداری مال از ناحیه جبل آورده‌ام که از هر کس دلیلی بر اثبات نیابت وی یافتم باوتسلیم کنم . او هم گفت : درست است .

در اینوقت غذا برای من آوردند واو گفت فعلاً غذا تناول کن و کمی استراحت نما که خسته هستی فعلا یکساعت بوقت نماز مغرب داریم . سپس بکار تو رسیدگی خواهم کرد . من غذا خوردم و خوابیدم . چون موقع نماز شد برخاستم ونماز گزاردم . آنگاه بکنارشط رفتم وآب‌تنی کردم . سپس بخانه برگشتم ونشستم تا پاسی از شب گذشت وآن مرد نامه‌ای بمن داد که نوشته بود :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - احمدبن محمد دینوری آمده وشانزده هزاردینار در فلان کیسه وبقچهٔ آورده که درآن کیسه ایست وفلان مقدار پول درآنست تا آنجا که تمام کیسه‌ها را نام برده و گفته بود کیسهٔ فلانی پسر فلانی دراع[1] شانزده دینار درآنست.من پیش خود گفتم: آقـای من این جریان را بهتر از من میداند پس نامه را تا آخر خواندم که تمام کیسه‌ها وصاحبان آنها را نام برده بود .

درآن‌نامه نوشته‌بود : از کرمانشاه نیزیك کیسه که‌هزار دیناروفلان‌وفلان بقچهٔپارچه ازاحمدبن حسن‌مادرانی[2] که‌برادرش‌پشم‌فروش‌است‌باخود آورده.یکی‌از این پارچه هافلان جنس ودیگری رنگش چنان وهمچنین تمام لباسها را با تمام خصوصیات نام برده بود.من‌حمدالهی بزبان‌آوردم وشکر نمودم که برمن‌منت‌نهاد وتردیدم را برطرف کرد .

حضرت درنامهٔ مزبور مراامأمور کرده بود که‌آنچه باخود آورده‌ام نزد ابوجعفر عمری (عثمان‌بن سعید نائب اول حضرت)ببرم وهرطوراودستورمیدهد عمل نمایم.من‌هم ببغداد مراجعت نمودمو نزدعثمان بن سعید رفتم.رفتن وبرگشتن من‌جمعاً سه‌روز طول کشید.چون عثمان‌بن سعیدمرا دیدپرسید: چرا نرفتی؟ گفتم رفتم‌وهم‌اکنون از سامره برمیگردم

(۱) دراع - زره ساز - (۲) مادرانا - گویا از توابع بصره بوده . احمدبن‌حسن همان کسی است که درسال۲۷۵ بر ری‌مستولی شد وبوسیله‌او تشیع در ری رسوخ کرد .

درهمین وقت که‌من باوی گفتگومیکردم نامه‌ای از جانب حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام برای‌عثمان‌بن سعیدآمد ، نظیرهمان‌نامهٔ سربمهری که‌برای‌من‌شرف صدوریافت وبامن بود . درنامهٔ اونیزپولها وپارچه‌هارا نام‌برده‌ودستورفرموده‌بود که‌همهٔ‌آن را بابوجعفر محمدبن احمدبن جعفرقطان قمی تسلیم کن .

عثمان بن سعید لباسهای خودرا پوشید وبمن گفت : آنچه باخودآورده ای بردار وبخانه‌محمدبن احمد قمی بیاور.من نیز آنهارا آوردم‌وبوی‌تسلیم‌نمودم و بحج بیت‌الله رفتم .

وقتی بدینوربر گشتم مردم‌نزد من‌آمدند . من‌هم‌نامه‌ای راکه وکیل‌امام به‌افتخارم صادرشده وآورده‌بود ، بیرون‌آوردم وبرای مردم خواندم . چون‌یکی ازحضار نام‌کیسه‌ای باسم‌دراع شنید بیهوش شدوبروی زمین افتاد . ماهم دوراورا گرفتیم‌تابهوش‌آمد . آنگاه‌بزمین افتاده‌سجدهٔ‌شکربجاآوردو گفت : سپاس‌خدائی راکه برمامنت‌نهاد ومارا بحقیقت وشناخت امام خود راهنمائی کرد . هم‌اکنون دانستم که ممکن‌نیست زمین‌ازوجودحجت خداخالی بماند . بخداقسم‌این کیسه‌را این‌درآع بمن‌داد وجزخداوند هیچکس اطلاع نداشت .

سپس ازدینور حرکت نمودم بعداً «ابوالحسن مادرانی» را (درکرمانشاه) ملاقات نمودم وماجرا راباو نیز گفتم ونامه‌ای که ازناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان عليه‌السلام صادرشده بودبرای‌اوخواندم . گفت : سبحان‌الله ! اگردرچیزی شك‌داشته‌باشی ، دراین تردید مکن که خداوند زمین خودرا ازحجت خالی نمیگذارد . موقعیکه «اذکوتکین» بایزیدبن عبدالله در«شهرزور» (۱) جنگ‌نمود وبرشهرهای وی‌ظفر یافت وخزینه های اورا ضبط کرد ، مردی نزد من آمد و گفت: یزیدبن عبدالله فلان اسب وفلان شمشیررا ، برای امام زمان گذاشته . ماهم بعد ازجنگ خزینه یزیدبن عبدالله رابخانه«اذکوتکین»نقل نمودیم . ولی نمی گذاشتم که آن اسب و

(۱) شهرزور - باوك وسیعی بوده که از مرزعراق تاهمدان امتداد داشته واهالی آن همه «کُرد» بوده‌اند . (مراصد)

شمشیر را ببرند ، تا آنکه همه اشیا را بردند و جز اسب و شمشیر چیزی نماند . من امیدوار بودم که آنها را ، برای مولی صاحب الزمان بردارم .

ولی چون دیدم «اذکوتکین» سخت آنرا مطالبه میکند و قادر بعدم تسلیم آن نیستم ؛ پیش خود اسب و شمشیر را هزار دینار قیمت نمودم و وزن کرده بخزینه‌دار سپردم و گفتم : این پولها را در مطمئن ترین جاها بگذار و آنرا هیچوقت نزد من نیاور هر چند احتیاج مبرم بآن پیدا کنم . سپس اسب و شمشیر را باذکوتکین تسلیم کردم . تا اینکه یکروز درجای خود نشسته بودم و بحل و فصل کارها میپرداختم ، ناگهان دیدم ابوالحسن اسدی بیامد . او گاه و بیگاه نزدمن میآمد ، ومن حوائج او را انجام میدادم . چون زیاد نشست ومن هم زیاد خسته شدم ، پرسیدم چه کارداری ؟ گفت : میخواهم باشما خلوت کنم . بخازن گفتم تاجائی درخزینه برای ما آماده سازد ، سپس بآنجا رفتیم .

ابوالحسن اسدی در آنجا نامهٔ کوچکی ازمولی حضرت صاحب الامر عليه السلام بیرون آورد که نوشته بود : ای احمدبن حسن ! هزار دیناری را که نزدتو داریم و پول اسب و شمشیر است ، بابوالحسن اسدی تسلیم کن . پس بروی زمین افتادم و خدارا شکر گذاردم که برمن منت نهاد و دانستم که او حجّت خداست زیرا هیچکس غیراز خودم از آن مطلب اطلاع نداشت ؛ من از بس مسرور بودم که خداوند چنین منتی برمن نهاده سه هزار دینار روی آن گذاردم و باو دادم !

سیدبن طاووس در کتاب «فَرَج المهموم فی معرفة النجوم» بااسناد خود از محمدبن جریرطبری (۱) در کتاب «دلائل الامامه از ابوالمفضل شیبانی و او از شیخ کلینی روایت نموده که : قاسم بن علا گفت : سه نامه دربارهٔ حوایج خود بامام - زمان عليه السلام نوشتم وعرضه داشته بودم که من مردی مسّن هستم وهنوز صاحب فرزندی نشده‌ام .

حضرت جواب حوایج مرا دادند ولی دربارهٔ فرزندم جوابی نداده بود ،

---

(۱) مقصود محمدبن جریرطبری شیعی مؤلف کتاب « دلائل الامامه» است .

بازنامهٔچهارمی نوشتم واستدعا کردم که درحق من‌دعافرمایند تا خداوند فرزندی بمن‌روزی کند ، حضرت درپاسخ ضمن‌جواب حاجات دیگرم مرقوم فرموده‌بود : **اَللّٰهُمَّ ارْزُقْهُ وَلَداً ذَكَراً تُقِرُّ بِهِ عَيْنَهُ وَاجْعَلْ هٰذَا الْحَمْلَ الَّذِي لَهُ وَلَداً ذَكَراً** یعنی : پروردگارا ! پسری‌بوی روزی کن تاچشمش‌بوی روشن گردد وآنچه را زن‌وی بدان حامله‌است ، پسرقراربده!.

موقعی که این جواب رسید من نمیدانستم که همسرم حامله است ! ازوی پرسیدم واو گفت‌آری علت من‌مرتفع‌شده وچیزی نگذشت که پسری‌آورد ! این حدیث راحمیری درقرب الاسناد نیزروایت کرده‌است .

ابوالحسین کاتب

و نیز محمدبن جریرطبری مزبوردر کتاب خود گفته‌است : ابوجعفرمحمد ابن‌هارون بن‌موسی تَلّعکُبَری برای‌ما نقل کرد که ابوالحسین‌بن‌ابی‌البغل کاتب‌برای اونقلکرده‌بود که گفت : کاری ازابومنصوربن صالحان بگردن گرفتم ، ولی‌میان من‌واواتفاقی افتاد که موجب پنهانی من گشت . اومرا خواست‌وتهدیدنمود . ولی من‌همچنان پنهان میزیستم وبرخویشتن می ترسیدم تاآنکه یك شب جمعه بطرف مقابر قریش رفتم وقصد نمودم که شب را (در حرم مطهر کاظمین علیهما السلام) بیتوته کنم .

آنشب ، بادوبارانی‌بود.لذا ازابوجعفرقیّم ـ کلیددار ـ خواستم که درهارا به‌بندد ، وسعی کند محلی‌را خلوت‌نماید ، تا من‌درخلوت‌بدعاو سؤال از خداوند پرداخته واز داخل شدن آدمی که ازاو ایمن نبودم و میترسیدم مرا به بیند ؛ در امان باشم .

ابوجعفر کلیددارهم پذیرفت‌ودرهارا بست‌تاآنکه شب به‌نیمه رسید وباد و باران راه آمدن مردم رابحرم مطهر بست،ومن بافراغت‌بال بدعا وزیارت ونماز مشغول گشتم.درهمان موقع که سرگرم کار خودبودم ، صدای‌پائی از طرف قبر

مطهر حضرت موسی کاظم (ع) شنیدم.

وقتی نگاه کردم دیدم مردی زیارت میکند و بر حضرت آدم و پیغمبران اولوا-العزم درود میفرستد. سپس بر یك یك امامان درود فرستاد تا بصاحب الزمان (ع) رسید ولی او را نام نبرد، من تعجب نمودم و گفتم: شاید فراموش کرد، یا اینکه امام زمان را نمی شناسد، یا اینکه مذهب او چنین است که امام دوازدهم را قبول ندارد.

بعد از زیارت دو رکعت نماز گزارد، آنگاه آمد بجانب قبر امام محمد تقی (ع) وهمان طور زیارت کرد و بر انبیاء وائمه درود فرستاد ودو رکعت نماز خواند من از او وحشت کردم. زیرا او را نمی شناختم.

ولی دیدم جوانی که علائم مردی در وی کامل است لباس سفیدی پوشیده؛ و عمامه‌ای جنك دار برسر وردائی بردوش دارد. دراین وقت آن جوان مرا مخاطب ساخت و گفت: یا اباالحسین بن ابی البغل! چرا دعای فَرَج نمیخوانی؟ گفتم: آقای من دعای فَرَج کدام است؟ گفت: دو رکعت نماز میخوانی وسپس میگوئی:

یٰامَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یٰامَنْ لَمْ یُؤاخِذْ بِالْجَرِیرَةِ وَلَمْ یَهْتِكِ السِّتْرَ یٰاعَظِیمَ الْمَنِّ، یٰاکَرِیمَ الصَّفْحِ، یٰاحَسَنَ التَّجٰاوُزِ؛ یٰابٰاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یٰامُنْتَهیٰ کُلِّ نَجْوَیٰ؛ یٰاغٰایَةَ کُلِّ شَکْوَیٰ. یٰاعَوْنَ کُلِّ مُسْتَعِینٍ یٰامُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقٰاقِهٰا.

سپس ده مرتبه بگو: **یا رباه** وده مرتبه **یاسیداه** وده مرتبه **یا مولاه** وده مرتبه **یا غایتاه** وده مرتبه **یا منتهی غایة رغبتاه** آنگاه بگو: **اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمٰاءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّٰاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلاٰمُ اِلاّٰ مٰاکَشَفْتَ کَرْبِی وَنَفَّسْتَ هَمِّی وَفَرَّجْتَ غَمِّی وَاَصْلَحْتَ حٰالِی.**

آنگاه هر حاجتی داری از خدا بخواه. سپس گونهٔ راست را روی زمین بگذار وصد مرتبه بگو **یٰامُحَمَّدُ یٰاعَلِیُّ یٰاعَلِیُّ یٰا مُحَمَّدُ اِکْفِیٰانِی فَاِنَّکُمٰا کٰافِیٰایَ وَانْصُرٰانِی فَاِنَّکُمٰا نٰاصِرٰایَ** (۱) بعد از آن گونهٔ چپ را برزمین بگذار وصد مرتبه بگو **ادرکنی**

---

(۱) این توسل و شفاعت؛ منافات با این ندارد که ما تمام امور را باراده ←

وآنرا بسیار تکرار کن ! سپس بایك نفس بگو: **الغوث الغوث** آنگاه سر بردار که خداوند با کرم خود حاجت تورا رواخواهد نمود .

موقعیکه من مشغول بنماز و دعا شدم ، او از حرم بیرون رفت، چون فارغ گشتم رفتم که از ابوجعفر کلید دار سراغ آنمرد را بگیرم و سؤال کنم با اینکه در بسته بود چگونه او داخل شد ؟ دیدم درها همچنان قفل است . تعجب کردم و پیش خود گفتم شاید حرم در دیگر دارد که من نمیشناسم . رفتم بطرف ابوجعفر کلید دار ؛ دیدم که از اطاقیکه روغن چراغ در آن گذارده اند بیرون می آید . من سراغ آن مرد را از او گرفتم که چگونه داخل حرم شد . ابوجعفر گفت : چنانکه می بینی درها همه بسته است و من هنوز درها را باز نکرده ام .

من جریان را برای او نقل کردم : ابوجعفر گفت : این مرد مولی صاحب الزّمان صلوات الله علیه بوده ، مکرر در مثل چنین شبی که حرم خلوت است حضرتش را دیده ام . من بر آنچه از دست داده بودم تأسف خوردم. آنگاه نزدیك طلوع فجر از حرم بیرون آمدم و بجانب محلهٔ « کَرْخ » وجائی که در آن پنهان بودم رفتم هنوز آفتاب سر نزده بود که دیدم اصحاب ابن صالحان سراغ مرا میگیرند و محل مرا از دوستانم میپرسند .

آنها از وزیر برای من امان آورده بودند و نامه ای بخط وی نشان دادند که نوشته بود : « همه چیز خوب است » من با یکی از دوستان موثقم بنزد ابن صالحان رفتم . او باحترام من بر خاست و مرا کنار خود نشانید و طوری با من رفتار کرد که نظیر آنرا از او بیاد نداشتم ، سپس گفت: کار را بجائی رساندی که شکایت مرا بصاحب الزّمان ﷺ نمودی ؟ گفتم : من دعا کردم و از وی سؤال نمودم . گفت: خوش بحالت . دیشب یعنی شب جمعه در خواب دیدم که مولی صاحب الزّمان مرا بانجام کارهای نیك امر می فرماید و چندان بر من سخت گرفت که هراسناك گشتم .

خداوند بدانیم وحل همه مشکلات و کارهای خودرا فقط از ذات قادر متعال بخواهیم ، وخلاصه توسل وشفاعت بائمه منافاتی با اتکال امور و توکل مطلق بخداوند ندارد .

گفتم : لااله‌الاالله گواهی میدهم که آنها برحق وهرحقی با آنها میپیوندد چه که دیشب مولی صاحب الزمان را در بیداری دیدم که بمن چنان وچنین میفرمود. سپس ماجرای حرم مطهر را شرح دادم واو ازاین مطلب تعجب کرد. بعدهـا کاری بزرك و نیکوی بخاطر این معنی ازوی بعمل آمد ومن‌هم به برکت وجودمبارك امـام زمان صلوات‌الله علیه نزداو بجائی رسیدم که گمانش را نمیکردم.

مؤلف : این روایت وسایر روایات گذشته را که از کتاب طبری نقل شد من در اصل کتاب طبری موافق آنچه نقل‌شده دیده‌ام. رحمة الله علیهما.

نیز سیدبن طاووس در کتاب « فَرَجُ المهموم » میگوید : از جمله اخباری که بااسناد ازشیخ ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری درجزء دوم کتاب «دلائل‌الأئمه» طبری سابق‌الذکر روایت‌شده اینست که میگوید : مردی ازرَبَض‌حمید (۱) نامه‌ای بحضرت نوشته وبرای بچه‌ای که مادرش بآن حامله بـود التماس‌دعا نموده بود، جواب‌نامه اوچهارروزقبل ازوضع‌حمل زنش رسید که نوشته بود : بزودی همسرت پسری میآورد ، وهمانطورهم شد.

در کتاب مزبور است که حسن بن علی بن ابراهیم، ازسیاری روایت نموده که گفت : علی بن محمد سیمری نامه‌ای بحضور امام نوشت وتقاضای کفنی نمود. در جواب مرقوم بود که : تودرسال ۸۰ (۲) محتاج بآن خواهی شد واودر همان‌سال درگذشت واتفاقاً دوماه پیش ازوفات وی حضرت کفنی برایش فرستاد !

شیخ کشّی دررجال خودآورده است که ابوعبدالله بلخی نامه‌ای بمن نوشت وازحسین بن روح نام‌برده‌و نوشته‌بود که احمدبن اسحاق قمی نامه‌ای بـاو نوشت‌واجازهٔ رفتن بحج خواست. حسین بن روح ازجانب امام (ع) بوی‌اجازه‌داد و پارچه‌ای هم برای اوفرستاد ، احمدبن اسحاق وقتی آنرا دید گفت : این‌خبر مرگ من‌است ،

---

(۱) ربض‌حمید ،محلی‌واقع‌درسمت‌غربی بغدادبوده‌است.

(۲) درصفحات‌آینده، مؤلف‌آنرا توضیح‌میدهد.

اتفاقاً هنگام بازگشت ازسفرحج ، درحلوان (۱) درگذشت .

دررجال نجاشی‌است که علی‌بن بابویه‌قمی (پدرشیخ صدوق) با ابوالقاسم حسین‌بن‌روح ملاقات‌نمود ومسائلی‌چندازوی (حسین‌بن‌روح) پرسید. سپس نامه‌ای نوشت‌وتوسط علی‌بن جعفر بن‌اسود (۲) برای‌حسین بن‌روح‌فرستاد وازوی‌خواسته بود که‌نامهٔ اورا بحضرت صاحب علیه‌السلام برساند .

علی‌بن‌بابویه درنامهٔ خوداز‌حضرت درخواست فرزندی کرده‌بود . حضرت درجواب‌نوشت : ما دراین‌خصوص برای تودعا کردیم و عنقریب خداوند دوپسر نیکوبتو ارزانی میدارد . بعدهامحمد (شیخ‌صدوق) وحسین از کنیزی بوی روزی شد . ابو عبدالله‌حسین بن‌عبیدالله (غضائری)میگفت : ازابوجعفرشیخ صدوق‌شنیدم میگفت:**من‌بادعای‌حضرت‌صاحب‌الامر(ع)متولدشده‌ام** و باین افتخار میکرد .

محمد بن علی علوی حسینی

سیدبن‌طاووس در کتاب **مهج‌الدعوات** از احمدبن محمد علوی عریضی از محمدبن‌علی علوی حسینی که ساکن مصر بود روایت میکند که گفت : یك وقت بطورناگهانی امرعظیم ومحنت سختی‌ازجانب حاکم مصربرای من‌روی داد . من ازآن امر بوحشت افتادم ، زیرا ازمن نزداحمد بن‌طولون (حاکم‌مصر)سعایت شده‌بود .

پس‌بآهنگ حج بیت‌الله ازمصر خارج شدم واز حجاز بعراق‌آمدم . سپس بزیارت مرقد منوّر حضرت امام حسین‌بن‌علی صلوات‌الله علیهمارفتم . و درآنجا بحضرتش پناه بردم‌وبقبرشریفش توسل‌جستم وازقدرت کسی که ازوی میترسیدم بآن سرورملتجی گشتم . پانزده‌روز در کربلاماندم وشب‌وروز بدعاوتضرع‌پرداختم

(۱) حلوان بضم‌حاء از شهرهای بزرگ ومرزی عراق در ناحیه خانقین فعلی بوده است . (مراصد)

(۲) گویا همان محمد بن علی اسوداست که‌ازمشایخ قم‌بوده

تاآنکه روزی بین خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان وولی‌الرحمن را دیدم که‌بمن میفرمود : امام حسین (ع) بتو میفرماید: ای فرزند از فلانی میترسی ؟ گفتم : آری . اومیخواهد مرابقتل رساندناچاربشما پناه‌آوردم و ازاین پیش‌آمد بزرك بشما شکایت میکنم .

فرمود : چرا خدای خود وپدرانت رابا دعای‌انبیاء گذشته که‌آنهادر نهایت سختی‌آنرامیخواندند وخداوندآن سختی را ازآنها برطرف مینمود ، نخواندی ؟ گفتم : آن دعا چیست ؟ فرمود . چون شب جمعه فرا رسد ، غسل کن و نماز شب بخوان .چون سجدهٔ شکر نمودی درحالیکه‌روی زانووانگشتان پاهایت‌نشسته‌ای این‌دعا رابخوان ، سپس دعائی را برای من خواند .

تا پنج شب‌در همان وقت امام زمان درحالتی بین خواب و بیداری تشریف میآورد وآن دعا را برای من تکرار میفرمود تاآنکه از حفظ کردم ودیگر شب جمعه بعد تشریف نیاورد .

من‌هم غسل نمودم ولباسم را تغییر دادم ،آنگاه عطر استعمال کردم ونماز شب گذاردم ، سپس سجدهٔ شکرنموده وبعد نشستم وباآن دعا،خدا را خواندم . مجدداً حضرت در شب شنبه بدیدنم تشریف‌آورد وفرمود : ای محمد ! دعای تو مستجاب گردید وبعد از آنکه ازدعا فارغ شدی‌دشمنت پیش همان کس (احمدبن طولون) که نزد وی‌از توسعایت نموده بود ،بقتل‌رسید .

صبح‌آن روز با حضرت اباعبدالله وداع‌نمودم وبطرف مصر رهسپار گشتم . چون به «اردن» رسیدم یکی از همسایگانم راکه مردی مؤمن بود ، دیدم‌اوبرایم نقل کردکه احمدبن‌طولون ، دشمن‌تو راگرفت ودستور داد اورا ازقفاسربېرند وگفت‌که این واقعه‌درشب شنبه‌بود . واضافه کردکه‌احمدبن‌طولون‌دستورداد‌بدن او را برودخانه نیل انداختند .

بعدها نیز جمعی ازبستگان وبرادران شیعه نقل کردندکه قتل وی درست موقع فراغت من از دعا بوده ، همانطور که امام فرموده بود !

شیخ‌مفید درارشاد از ابن‌قولویه واو ازکلینی واو ازعلی بن محمد روایت نموده که وی گفت : یکی ازاصحاب‌برای من نقل کرد که خداوند فرزندی بمن روزی فرمود من نامه‌ای خدمت‌امام زمان (ع) نوشتم واجازه‌خواستم که روزهفتم اورا شستشو دهم . امام درجواب مرقوم فرمود : نه ! اینکاررا مکن . بعداً بچه درروز هفتم یا هشتم مرد . من‌نامهٔدیگری‌نوشتم ومرك اوراالطلاع دادم .درجواب مرقوم فرمود : خداوند فرزندان دیگری بتوروزی میکند . پسر اول رااحمدو بعداز اورا جعفر نام بگذار . بعدها نیزهمان طور شد .

وقتی‌آهنگ‌حج بیت‌الله نمودم وبا مردم وداع کرده آماده حرکت شدم دیدم‌نامه‌ای ازحضرت رسید که نوشته‌بود : مااین‌مسافرت‌راناخوش میداریم،دیگر بسته بنظر تواست . من‌دلتنك وغمگین شدم . سپس‌نامه‌ای نوشتم که‌گوش‌بفرمان شما دارم وفسخ عزیمت نمودم ولی غمگین هستم که مبادا ازحج بازمانم . جواب آمد:دلتنگ مباش که سال‌آینده خواهی رفت ! انشاءالله .

سال بعد نامه‌ای نوشتم واجازه خواستم حضرت اجازه صادر فرمود . سپس نامه‌ای بحضورش فرستادم که من دراین مسافرت بامحمدبن عباس همراه هستم . زیراباامانت ودیانت وی اطمینان دارم . جواب آمد که اسدی (محمد بن عباس) همسفرخوبی‌است . اگراوآمد دیگری‌رابجای وی انتخاب مکن . وچون‌اسدی آمدباتفاق عازم‌شدیم .

درغیبت‌شیخ طوسی نظیر این روایت را تاجملهٔ « بعدها نیزهمان طور شد » آورده‌است .

حسن بن نضر

کلینی درکافی ازعلی‌بن محمداز سعدبن عبدالله (اشعری) روایت‌نموده که گفت : حسن‌بن‌نضر وابوصدام وجماعتی‌بعد ازرحلت امام حسن عسکری علیه‌السلام در بارهٔ‌آنچه دردست و کلای حضرت‌بود، گفتگومیکردندومیخواستند تحقیقاتی‌بعمل

آورند . پس حسن بن نضر نزد ابوصدام آمدو گفت : من میخواهم بحج بروم . ابو صدام گفت : آنرا امسال بتأخیر بیانداز. حسن بن نضر گفت: من بقدری ناراحت شده‌ام که خوابم نمیبرد و ناچار بحرکت هستم . سپس احمدبن یعلی بن حماد راوصی خود گردانیدو وصیت کرد که وی مقداری ازمالش را بناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان عليه السلام تسلیم کند وچیزی از آن رابیرون ندهد مگر این که بعد از ظاهرشدن حضرت با دست خود بدست او بسپارد !.

حسن بن نضر میگوید : هنگامی که به‌بغداد رسیدم ؛ خانه‌ای اجاره کرده منزل نمودم. در آن اثنا یکی از وکلای حضرت نزد من آمد ومقداری پارچه وپول آوردو نزدمن گذارد. گفتم : اینها چیست ؟ گفت اینستکه می‌بینی ! سپس وکیلی دیگر آمدوهمین کار را کرد. آنگاه چندنفر آمدندتا آنکه‌خانه راپر کردند .

بعداز آن احمدبن اسحق -قمی- با آنچه باخود داشت نزد من آمد. من‌در شگفت ماندم وبفکر فرورفتم. سپس نامه‌ای رسید که‌چون قسمتی ازروز بگذرد. آنچه مال‌باتو هست‌بردارو بیاور .من‌نیزهمه‌آن‌اموال رابرداشته‌براه افتادم شصت نفر (ازمخالفین) سرراه‌را گرفته بودند ولی من از بین‌آنها گذشتم وخداوند مرا سالم نگاهداشت .

وقتی‌بمحلهٔ «عسکر» رسیدم فرودآمدم.درآنجا نامه‌ای بمن دادند که‌آنچه باخودداری بیاور . من‌نیزآنچه آورده‌بودم .درزنبیل دوحمال‌نهادم وبراه افتادم. چون بدهلیز خانه‌رسیدم دیدم‌مردی سیاه‌آنجا ایستاده‌وازمن پرسید: حسن‌بن نضر توهستی؟ گفتم :آری. گفت : داخل‌شو ! من بخانه درآمدم وباطاقی‌رفتم وزنبیل حمالها راخالی کردم. دیدم در گوشهٔ‌خانه نان‌بسیاری‌هست.دودانه‌نان‌بحمالها دادند وآنهارا روانه کردند .

بعداز آن اطاقی‌رادیدم که پرده بدرآن آویخته‌اند . ازپشت آن پرده کسی صدازد : ای‌حسن‌بن نضر ! خدارا شکر کن که برتو منت نهاد وتردید مکن،چه که شیطان‌میخواهد توشك کنی ! پس‌دوقطعه‌پارچه ازآنجا بیرون‌آمد وبمن‌دادند

و گفتند: اینهارا بگیر که بآن احتیاج پیدا می کنی. من آنهارا گرفتم و بیرون آمدم سعدبن عبدالله میگوید: حسن بن نضر رفت وماه رمضان همان سال وفات یافت واورا باهمان دو قطعه پارچه کفن کردند!

نیز در کافی ازعلی بن محمد ازفضل خزاز مدائنی غلام خدیجه دختر ابوـ جعفر (امام محمدتقی) نقلکرده که گفت: مردمی ازسادات اهل مدینه اعتقاد بائمه دوازده گانه داشتند بهمین جهت درموقع معین وجوهی ازجانب امام حسن عسکری (ع) بآنها میرسید. چون آنحضرت رحلت فرمود، گروهی از آنها منکر شدند که آن حضرت فرزندی داشته باشد. از آن پس مقرری برای آن دسته ای آمد که معتقد بودند؛ آن حضرت فرزند دارد، وازدسته دیگر قطع شده؛ ونام آنهاازردیف شیعیان ثابت حذف گردید. والحمد لله ربّ العالمین.

فرزندان قاسم بن علا

نیز در کافی از قاسم بن علا (یکی ازوکلای حضرت) روایت کرده که گفت: خدا چند فرزند بمن عنایت فرمود. موقع ولادت هریك از آنها نامه ای خدمت امام زمان (ع) مینوشتم والتماس دعامینمودم ولی جوابی نمیآمدتااینکه فرزندم «حسن» متولد گردید. طبق معمول نامه ای نوشتم وخواهش کردم درحق اودعافرماید. از ناحیهٔ مقدسه جواب آمد که: **مادعاکردیم واومیماند. والحمدلله**.

جواب نیامد؟

هم در کتاب مزبوراز حسن بن فضل بن یزید همانی نقل کرده که گفت: پدرم باخط خودنامه ای بحضورامام نوشت، وجواب آمد. بعد بخط من نامه نوشته ارسال داشت جواب آن نیز آمد سپس بخط یکی ازفقهای خودمان نامه ای نوشت ولی جواب آن نیامد. چون تحقیق کردیم معلوم شد آن مردفقیه، ازعقیدهٔ حق بیرون رفته «وقرمطی» شده است(۱)

عزل خادم

همچنین درآن کتاب ازحسن بن خفیف از پدرش روایت نموده که گفت:

(۱) دربارهٔ قرمطی‌ها درآینده سخن‌خواهیم گفت

چند نفر خدمتکار که دو نفر آنها ازجانب امام عصر (ع) بود بمدینه فرستاده شدند حضرت نامه‌ای بخفیف نوشتند که او نیز با آنها حرکت کند واوهم عزیمت نمود. موقعیکه بکوفه رسیدند، یکی از خدام شراب خورد، هنوز از کوفه خارج نشده بودند که نامه‌ای ازمحلهٔ «عسکر» مبنی برارجاع خادم مزبور وعزل وی ازخدمت رسید.

محمد بن احمد

ونیز در کافی ازحسن بن حسن علوی روایت کرده که گفت: روزی یکی از ندیمان «روزحسنی» بادیگری نزدوی بودند. مردبه ندیم «روزحسنی» گفت «او» همان است که اموال ازاطراف برایش میآورند (مقصودامام زمان (ع است) و وکلائی دارد سپس تمام وکلائی را که درهر ناحیه بودند، نام برد، چون خبر آن به عبیدالله بن سلیمان وزیر (۱) رسید اقدام بگرفتن آنها نمود. خلیفه گفت: جستجو کنیدبه بینید این مرد کجاست زیرا این کاردشواری است. عبیدالله بن سلیمان گفت: و کلایش را میگیریم: خلیفه گفت: نه اینکاررا نمیکنیم. ولی اموالی بافراد معینی بدهید که به نزد آنها ببرند، هر کدام مال را بعنوان وکالت ازآنها گرفت اوراجلب میکنیم.

در همان موقع توقیعی از ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان صادر شد که هیچکس از وکلاچیزی از مردم نپذیرند واز آن امتناع ورزند وخودرا بی اطلاع نشان دهند.

سپس وزیر مالی بوسیله مردی نـا شناس نزد محمد بن احمد که ازوکلای حضرت بود فرستاد و در خلوت باو گفت: من مالی با خود آورده‌ام که تو آنرا بامام برسانی. محمد گفت: غلط کردی، من از این مطلب چیزی نمی شناسم. جاسوس مرتب اورابرسر لطف میآورد، ولی محمدبن احمد تجاهل میکرد. بهمین ترتیب هر چه جاسوس نزد وکلای حضرت فرستادند، و کلا از پذیرفتن آنها و اموالشان خود داری کردند، زیرا که مطلب قبلا باطلاع آنها رسیده بود!.

(۱) در پاورقی صفحهٔ ۲۱٦ از وی نام بردیم.

محمد بن ابراهیم مهزیار

شیخ طوسی(ره) در کتاب «غیبت» می نویسد . معجزات وجود اقدس امام زمان ﷺ بیش از آنست که‌شمرده شود ،ولی مادر اینجا قسمتی از آنرا میاوریم از جمله: جماعتی ازعلماء برای ماازابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه ازمحمد ابن یعقوب کلینی(ره) نقل کرده‌اند که او باسند خودازمحمدبن ابراهیم‌بن‌مهزیار روایت نموه که گفت : بعد ازرحلت حضرت عسکری ﷺ در خصوص امام‌بعد از وی تردید کردم .

اموالی از سهم امام نزدپدرم جمع شده بود ، من آنها را برداشته بکشتی نشستم واورامشایعت کردم . ناگاه تب شدیدی بروی(پدرم) عارض‌شد . بطوریکه گفت:فرزند ! مرابر گردان ! مرابر گردان ! که این‌تب علامت‌مرگ است‌سپس گفت:درخصوص این‌مال راه‌احتیاط‌راپیش گیر . آنگاه‌وصیت نمود ووفات‌یافت .

من پیش خود گفتم : پدرم بچیز نادرست‌وصیت نکرده است . این‌اموال‌را بعراق حمل میکنم وخانه‌ای کنار شط اجاره کرده میمانم وهیچکس راازجریان مطلع نمی‌گردانم ، اگر مطلب برایم روشن شد و همانطور که زمان حیات امام حسن‌عسکری ﷺ روشن بود ، دانستم امام کیست این‌اموال را بآنکس که‌امام است میدهم و گرنه بفقراقسمت میکنم .

پس بعراق‌آمدم و کنارشط خانه‌ای اجاره کردم وچندروزی ماندم.روزی دیدم قاصدی‌آمد ونامه‌ای بمن داد که نوشته بود . ای‌محمد ؟ فلان مقدارمال‌در فلان چیز نزد توهست ! هرچه من‌آورده بودم وخودم ازآن اطلاع نداشتم ، نام برده بود . من‌آن اموال را بقاصد تسلیم نمودم و چند روزی منقلب و غمگین ماندم تا اینکه نامهٔ دیگری بافتخار من صادرگشت که :**ما تو را بجای پدرت وکیل نموده‌ایم پس حمدخدای را بجای‌آور.**

در ارشادمفید نیزازابن قولویه از کلینی ازعلی‌بن‌محمد ازمحمد بن‌جمهور

ازمحمدبن ابراهیم نظیراین روایت آمده‌است .

درغیبت شیخ باهمین سنداز حسن‌بن فضل بن زید یمامی نقلکرده که گفت: دربارهٔ دو مطلب نامه‌ای بحضرت نوشتم ومیخواستم راجع بمطلب سوم هم چیزی بنویسم ، ولی بملاحظه اینکه مبادا خوش آیند نباشد سومی را ننوشتم . جواب آن دومطلب وتفسیر مطلب‌سوم هرسه صادر گشت ! .

احمد بن حسن

نیز در غیبت شیخ بسند مزبوراز «بدر» غلام احمد بن حسن نقل کرده که گفت: بصوب‌جبل (۱) آمدم درحالیکه دربارهٔامامت چیزی‌نمیگفتم‌وآنهارا بجملگی دوست داشتم . تا آنکه‌یزیدبن‌عبدالملك در گذشت ؛ اودرمرض خویش بمن‌وصیت نمود که اسب سمند وشمشیر و کمربند مرابمولایم بده . من ترسیدم که‌اگراسب اورابه «اذکوتکین» ندهم از جانب اوسرزنش خواهم شد .

پس‌اسب‌وشمشیر و کمربنداورا‌پیش‌خودبه هفتصددینار قیمت کردم‌وهیچکس رابراین مطلب آگاهی‌ندادم. بعدازچندی‌نامه‌ای‌از ناحیهٔ‌مقدسه‌حضرت‌صاحب(ع) ازعراق رسید که : هفتصددینارپول اسب وشمشیر و کمربند را که‌مال‌ماست‌بفرست

درارشاد مفیدازابن قولویه‌از کلینی ازعلی‌بن محمد ازجمعی ازاصحاب ازاحمدبن حسن وعلاءبن رزق‌الله ازبدر مانندآن روایت شده‌است .

مؤلف : ازروایت طولانی که درهمین‌زمینه سابقاًاز کتاب «النجوم» و«دلائل الامامه طبری‌نقل کردیم آشکاربود که صاحب‌این داستان‌احمد بوده‌نه بدرغلام‌او. پس‌باید گفت:دراین‌جابدر هم مطلب را ازآقای خوداحمد نقل کرده‌است . ودر روایت‌ارشاد ، علاءبن‌رزق‌الله عطف‌است‌به «جمعی‌ازاصحاب» یعنی‌جمعی ازاصحاب

(۱) جبل یاجبال ـ منظورسلسله کوهی‌است که ازالوندتاحدود تهران‌وقزوین کشیده شده ، شهرهای واقع درپیچاپیچ‌این‌سلسله‌جبال عبارت بوده ازهمدان ، دینور ؛ اصفهان، قم ،کاشان ، اراك ، نهاوند وغیره که‌آنهارا « بلادجبل» میگفتند » .

وعلاءبن رزق‌الله . این سند دیگری است که باحمد منتهی میشود ، علت اینکه دراین روایت احمد ذکر نشده ؛ یاوضوح مطلب بوده یااینکه لفظ احمد ازقلم ناسخ حذف شده است.

همچنین درغیبت شیخ ازعلی بن محمدبن ابی‌عقیل عیسی بن نصر روایت نموده که گفت : علی بن زیاد سیمری نامه‌ای خدمت حضرت نوشت وخواهش کفنی نمود. درجواب مرقوم بود : تو در سال ۸۰ محتاج بآن خواهی شد . پس اوهم درسال ۸۰هجری مرد . حضرت هم پیش ازمرگ کفن را برای او فرستادند .

مؤلف : از سال هشتاد ، یاهشتاد سال از عمر وی منظور است . و یا مراد سال ۲۸۰ هجری است . ودر کافی مینویسد : چند روز پیش ازمرگش کفن باو رسید .

نیز درغیبت شیخ از کلینی واوازعلی بن محمدروایت نموده که گفت : توقیعی ازناحیهٔ مقدسه بیرون آمد که اززیارت مقابر قریش (۱) نهی فرموده بود . بعدازچند ماه وزیر «باقطانی» راخواست و گفت : طایفهٔ «بنی فرات» و «برْسیها» راملاقات کن وبگو : نباید مقابر قریش رازیارت کنید ، زیراخلیفه امر نموده که مواظبت کنند هرکس بزیارت آنجا رفت ، اورابگیرند !

مؤلف : بنی‌فرات قبیلهٔ وزیرابوالفتح فضل بن جعفر بن فرات است که ازوزراء بنی‌عباس بوده وهم اوست که سلسلهٔ سندخطبهٔ شقشقیه حضرت امیر علیه السلام راتصحیح نمود. احتمال هم دارد که بنی فرات مردمی باشند که درکنار شط فرات منزل کردند «برْس» قریه‌ای واقع میان دجله و کوفه است (ازاینجا معلوم میشود بنی‌فرات وبرسیها شیعه بوده‌اند) ومقصوداز زیارت مقابر قریش ، زیارت کاظمین علیهماالسلام است .

شیخ صدوق (ره) درکمال‌الدین ازمظفرعلوی واوازابن عیاشی ازپدرش از علی بن احمد رازی نقل میکند که گفت : بعدازرحلت امام‌حسن عسکری علیه السلام یکی

(۱) مقابر قریش - قبرستان بنی هاشم وعلویان بوده ، وهمین جاست که هم‌اکنون بارگاه امام موسی‌کاظم وامام‌محمدتقی (کاظمین) علیهماالسلام واقع است .

ازبرادران دینی اهل ری که دربارهٔ جانشین حضرت مردد بود ، به منظور تحقیق در این امر سفر کرد . پس‌در وقتیکه او درمسجد کوفه بفکر رفته وبا دست خود سنگریزه های مسجد رابهم میزد ، ناگهان سنگریزه‌ای پیدا شد که‌بر آن نوشته بـود «محمد» (۱) ! چون آنرا نگریستم دیدم باخط برجستهٔ طبیعی‌نوشته شده و نقاشی نیست .

ماجرای عجیب قاسم بن علا

شیخ‌الطائفه : در کتاب «غیبت» ازشیخ مفیدوحسین بن‌عبیدالله غضائری از محمدبن احمدصفوانی‌نقل‌می کند که گفت : قاسم‌بن‌علا (۲) رادیدم که صدوهفده سال داشت ، درهشتاد سالگی که دوچشمش سالم بود ، بشرف ملاقات مولی امام علی‌النقی وامام‌حسن عسکری علیهما‌السلام رسیده ، سپس بعداز هشتاد سالگی‌نابینا شد ،آنگاه هفت روزپیش ازوفاتش دوباره‌بینا گردید .

جریان بدین قراربود که من‌درشهر «ران» (۳) آذربایجان نزد وی اقامت داشتم . مرتب توقیعاتی ازجانب امام زمان عليه السلام بدست محمدبن عثمان وبعدازاو بدست حسین‌بن روح قدس‌الله روحهما بوی میرسید ، ولی‌بعد ازآن قریب دوماه ، توقیعی‌نرسید واوازاین‌جهت ناراحت شد .

روزی‌دراثنای‌اینکه‌باوی‌غذامیخوردیم‌ناگهان‌دربان‌خوشحال‌واردشدو گفت: پیکی‌ازجانب عراق‌آمده . قاسم مسرور گردیده روی‌بجانب قبله نمود و بسجده افتاد . فی‌الوقت پیرمردی کوتاه‌قد باعلامت‌قاصدی‌درحالیکه جامهٔ دوخته‌ای‌بتن و کفش‌مخصوص سفرپپاوخرجینی بدوش داشت ،واردشد .

---

(۱) نام مبارک‌امام زمان‌است .

(۲) وی‌وکیل‌امام زمان‌درآذربایجان بوده‌است .

(۳) ران‌یااران - شهری‌میان مراغه وزنجان بوده. گویند درآنجا معدن‌طلا وسرب است (مراصد) .

قاسم برخاست و بااو معانقه کرد وخرجین راازدوشش برداشت ، آنگاه طشت وآب طلبید ودست او راشسته پهلوی خود نشانید . و بخوردن غذا مشغول گشتیم . سپس دستهارا شستیم. دراین موقع پیرمرد برخاست و نامه‌ای که از نیم‌ورق بزرگتر بود بیرون آورد وبقاسم داد ، قاسم نامه‌را گرفت و آنرا بوسید وبکاتب خود ابن ابی‌سلمه داد.

ابوعبدالله (۱) نامه‌را گرفت‌ومهرش‌را برداشت‌وخواند . قاسم‌احساس مطلب حزن‌آوری از آن‌نمود . لذاپرسید : یا اباعبدالله خیراست ! گفت : خیر است . قاسم‌پرسیدآیا راجع بمن دستور آمده ؟ ابو عبدالله گفت : اگرخوش نمیداری تا نگویم . گفت : مگرچیست ؟ گفت‌خبر مرگ تواست که نوشته چهل روز دیگر خواهی‌مرد واینها هفت قطعه‌پارچه است که‌برای کفن تو آورده‌اند !

گفت : آیامن بادین‌سالم ازدنیـامیروم ؟ گفت : آری چون‌بمیری دینت سالم‌است . قاسم‌خندید و گفت : بعدازاین‌عمرطولانی دیگرآرزوئی‌ندارم . مجدداً مردتازه واردبرخاست وسه‌طاقه پارچه ولباس‌یمنی‌سرخ رنگی‌وعمامه‌ای ودو دست لباس‌ودستمالی بیرون آوردوبقاسم‌داد . ونیزپیراهنی نزداوبود که حضرت‌امام‌رضا علیه‌السلام بوی‌خلعت داده‌بود . وهم‌قاسم دوستی‌داشت بنام‌عبدالرحمن بن‌محمد سنیزی که بااهلبیت‌عصمت‌سخت‌دشمن بودولی‌میان‌او وقاسم در امردنیوی دوستی محکمی برقرار بود .

درآنموقع‌عبدالرحمن برای‌صلح دادن ابوجعفر بن حمدون‌همدانی وپسر قاسم که داماد وی بود بخانهٔ قاسم‌آمد . قاسم‌بدو نفر پیرمرد شیعه که نـزد وی میزیستند ونام یکی ازآنها ابوحامد عمران‌بن مفلس ودیگری علی‌بن‌جحدر بود گفت:این‌نامه را برای عبدالرحمن بن‌محمد بخوانید ،زیرا که دوست دارم اورا هدایت کنم و امیدوارم خداوند باخواندن این‌نامه‌اورابمذهب‌حق راهنمائی کند.

پیر مردها گفتند : از این فکر درگذر زیرا مضمون این نامه را جماعت

(۱) کنیهٔ ابن‌ابی سلمه کاتب‌وی‌بوده .

شیعه نمیتوانند تحمل کنند تاچه رسد به عبدالرحمن بن محمد . قاسم گفت : من میدانم‌سری رافاش‌میکنم که نمیباید آنرا اظهاربدارم‌ولی بملاحظه دوستی که‌باعبد ـ الرحمن‌بن‌محمد داشته ومیلی که براهنمائی او بوسیلهٔ این‌موضوع دارم میخواهم نامه‌را برای عبدالرحمن بخوانم .

آنروز گذشت . چون روزپنجشنبه سیزدهم‌ماه‌رجب‌فرا رسیدوعبدالرحمن ابن‌محمدبنزد قاسم آمد وبوی‌سلام کرد ، قاسم‌نامه‌را بیرون‌آوردو گفت : این‌نامه رابخوان ! ودربارهٔ آن‌بیاندیش ! عبدالرحمن نامه راخواند . چون بآنجا رسید که‌خبرمرك‌قاسم راداده‌بود ، نامه‌راپرت کردو بقاسم گفت : ای‌ابومحمد ! ازاین عقیده که داری‌بخدا پناه ببر ، زیراتومردی هستی که ازلحاظ دیانت بردیگران برتری داری‌وعقلت‌را ازدست نداده‌ای . خداوند میفرماید :

وَمٰاتَدْرِي نَفْسٌ مٰاذٰاتَكْسِبُ غَدًا وَمٰاتَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ یعنی : هیچکس نمیداندفردا چه‌خواهد کرد ، وهیچکس نمیداندد‌ر کدام زمین‌خواهد مرد (سوره لقمان آیه ٣٤) وهم‌میفرماید **عٰالِمُ الْغَيْبِ فَلٰا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا** خداوند داننده غیب‌است وهیچکس‌را برغیب خود مطلع نمیگرداند (سوره جن آیـه ٢٦) قاسم خندید و گفت : بقیه‌آیه رابخوان که خدا می‌فرماید : **إِلّٰا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ** یعنی‌مگر فرستاده‌ای که موردرضایت خداباشد ومولای‌من‌هم‌موردرضایت‌خداست!

سپس قاسم بوی گفت : من میدانستم که توچنین خواهی گفت ولی تاریخ امروز رانگاهدار . اگرمن بعدازآن تاریخی که دراین نامه‌است زنده ماندم ، بدان که اعتقادمن چیزی نبوده‌اما اگر وفات یافتم دربارهٔ معتقدات خود تجدید نظر کن .

عبد الرحمن تاریخ روز مقرر درنامه رایادداشت کردوازهم جدا گشتند .

چون‌هفت‌روز ازتاریخ‌رسیدن‌نامه گذشت ، درهمان‌روزقاسم‌سخت بیمارشد ومیان‌بسترش تکیه‌بدیوارداد . پسرش حسن‌بن‌قاسم دائم الخمر وداماد ابوعبدالله بن‌حمدون‌همدانی‌بود ،حسن‌درآن‌هنگام‌عبا بصورت‌انداخته‌ودر گوشه‌خانه‌نشسته‌بود

ابوحامد نیز در گوشهٔ دیگر خانه نشسته بود ، ابوجعفر بن جحدر ومن و گروهی از مردم شهر هم گریه میکردیم .

در این وقت قاسم تکیه بدودست وپشت خود داد و شروع بگفتن این کلمات کرد: **یَامُحَمَّدُ یَاعَلِیّ یَاحَسَنُ یَاحُسَیْنُ! یَامَوَالِیَّ کُونُوا شُفَعَائِي اِلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ** سه بار این کلمات را تکرار نمود ، چون بار سوم باین جا رسید که گفت : **یَاعَلِیُّ یَا مُوسَیٰ** مژگانش بحرکت آمد ، همانطور که کودکان لالهٔ نعمانی را حرکت میدهند . حدقهٔ چشمش ورم کرد ، آستین خود را روی دیدگان میکشید و آبی مانند آبگوشت از چشمانش بیرون آمد ،

آنگاه روی بجانب پسرش کرد و گفت : حسن بیا ! ابوحامد بیا ! ابوعلی بیا ! ما همه نزد وی جمع شدیم ونگاه بحدقه‌های او کردیم دیدیم که هردوسالم است ، ابو حامد دست روی هر یك از ما میگذارد و از وی میپرسید: آیا مرا می‌بینی ؟

بالاخره خبر وی در میان خلق شایع شد ودسته دسته از مردم میآمدند و او را مینگریستند . وقاضی شهر نیز سوار شده نزد وی آمد . نام اوابو سائب‌عقبة ابن عبیدالله مسعودی ، که وقاضی القضاة بغداد بود . چون قاضی آمد پرسید .ای ابومحمد ؟! این چیست که دردست منست؟ودر آن انگشتری بود که یك نگینی فیروزه داشت· پس انگشتررا نزدیك آوردو باو نشان دادو گفت: سه‌سطر بر آن منقوش است قاسم (ره) آنرا گرفت ولی نتوانست بخواند ، مردم باحالت تعجب بیرون میرفتند وجریان اورا برای دیگران نقل میکردند .

سپس قاسم متوجه پسرش حسن شد و گفت ! ای فرزند ! هرمقام ومرتبه‌ای که خداوند بتو داده باشکر الهی قبول کن : حسن گفت : ای پدر ! قبول کردم قاسم گفت : چطور قبول میکنی ؟ .

حسن گفت : هرطور که تو بمن فرمان دهی ! قاسم گفت :من ازتومیخواهم که از می‌خواری دست برداری گفت : ای پدر ! بآن کسیکه تونام اورا بردی

سوگند که از خوردن شراب واعمال دیگری که تو نمیدانی دست برمیدارم .

قاسم دست بسوی آسمان برداشت وسه بار گفت : خدایا فرمانبرداری خود را بحسن الهام کن واورا از نافرمانی خود دور گردان . پس کاغذی خواست و با دست خود وصیت نوشت . رحمة‌الله علیه .

زمینهائی که در دست او بود متعلق به‌امام زمان وآن‌ اوقف آنحضرت کرده بود . از جملهٔ وصیتهای قاسم به پسرش حسن این بود که گفت : اگر شایستگی وکالت امام را پیدا کردی ، مخارج زندگی خود را از نصف ملك‌من که معروف به «فرجیده» است تأمین کن ، وبقیهٔ آن ملك امام زمان عليه السلام است . ولی اگر بوکالت نرسیدی ، خیر خود را از راهی که مورد قبول حق باشد ، جستجو کن. حسن نیز وصیت پدر را بدین امر پذیرفت .

چون روز چهلم شد وفجر طالع گردید ، قاسم وفات یافت. خدا اورارحمت کند . درآنموقع عبدالرحمن آمد وباسر وپای برهنه فریاد میکـرد ومیگفت : **واسیداه** ! ای وای کـه آقایم از دنیا رفت ! مردم این وضع را از عبدالرحمن بسیار بزرگ شمردند ومیگفتند: چه شده که چنین میکنی ؟ عبدالرحمن میگفت : ساکت باشید من چیزی دیدم که شما ندیده‌اید. سپس قاسم را تشییع کرد وازعقیدهٔ سابق خود بـر گشت (یعنی‌شیعه شد) وبسیاری از املاك خود را وقف امام زمان عليه السلام نمود .

ابوعلی بن جحدر قاسم را غسل داد وابوحامدآب بروی میـریخت واورا در هشت پارچه کفن نمود وپیراهنی که از امام رضا (ع) خلعت گرفته بود ، نیز بر وی پوشـانیدند وآن هفت قطعه پارچه که از عـراق آورده بودند نیز بر وی پوشاندند .

بعد از مدتی کوتاه نامه‌ای که متضمن تسلیت بحسن بود ، از ناحیهٔ مقدسه امام صادر گشت ودرآخر آن باین عبارت دعا فرموده بود : **خداوندفرمانبرداری خود را بتو الهام فرماید واز نافرمانی خود باز دارد !** .این همان دعائی‌بود

که پدرش در بارهٔ او نموده بود ! ودر آخر نامهٔ حضرت مرقوم بود که : ما پدرت را برای تو پیشوا واعمال او را مثال و نمونه قرار دادیم.

سیدبن‌طاووس در کتاب «فرج المهموم» بعد از نقل این داستان مینویسد : ما آنرا از یك نسخه بسیار عتیقه از کتب قدیمی علمای خودمان نقلکردیم که شایددر زمان وکلاء حضرت (یعنی‌غیبت صغری‌وپیش ازسال ۳۲۹هجری) نوشته‌شده‌است.

فرستادهٔ اهل‌قم

ونیز درغیبت شیخ طوسی از حسین بن ابراهیم از احمدبن علی‌بن نوح‌از ابونصرهبةالله‌بن‌محمد دخترزادهٔام کلثوم دختر ابوجعفر (محمدبن عثمان نائب دوم امام‌زمان) نقلکرده که گفت : جماعتی از بنی نوبخت که ازجمله ابوالحسن ابن کثیر نوبختی‌بود، برای من نقل کردند ، وهمچنین‌جده‌ام ام کلثوم نیز آنرا نقل کرد و گفت : روزی مقداری اموال ازقم وحوالی آنجا نزد محمدبن عثمان آوردند که بحضرت صاحب ؑ برسانند . موقعیکه فرستادهٔ آنها به بغدادآمد و بر محمدبن عثمان وارد گشت.سپس آنچه بوسیلهٔ اوفرستاده شده بود بوی تسلیم نموده‌وخدا حافظی کرد که برگردد .

محمدبن عثمان بوی گفت : چیز دیگری که بتوامانت داده‌اندباقی‌است و آنرا نسپردی . آن کجاست ؟ فرستاده گفت : آقا! چیزی‌نزد من‌باقی نمانده .هر چه‌بود تسلیم نمودم ، محمدبن عثمان گفت : نه ! هنوزچیزدیگری باقی مانده ، برو و آنچه باخودداری جستجو کن وبخاطر بیاور که چه بتودادند.

آن‌مرد رفت وچند روزی فکر کرد ودرمیان اثاث‌خود جستجو نمود ولی چیزی نیافت،همراهانش هم‌خبری باو ندادند .

سپس‌بنزد محمدبن‌عثمان برگشت و گفت: سوای‌آنچه بحضور شما آورده تسلیم نمودم ، چیزی نزد من باقی نمانده است . محمد بن عثمان گفت : میگوید (یعنی‌امام ؑ)دودست لباس رزم ، که فلانی پسرفلانی داد بما برسانی چه‌شد ؟

فرستاده گفت : آری ! بخدا قسم هست . ولی من فراموش کردم ، بطوریکه از خاطرم رفته است ، وهم اکنون هم نمیدانم آنها را کجا گذاشته ام.

سپس بمنزل خود بر گشت و آنچه را با خود داشت بازرسی کرد وازرفقایش هم خواست که درمیان اثاث خودجستجو کنند ، آنهاهم جستجو کردند ولی چیزی نیافتند. مجدداً بنزد محمدبن عثمان بر گشت ویأس خودرا باطلاع او رسانید . محمدبن عثمان گفت : گفته میشود (یعنی امام میفرماید) برو نزد فلان بن فلان پنبه‌فروش که دوعدل پنبه بانبار پنبهٔ اوبردی ویکی ازآن بارها رابگشاو آن همان باری است که روی آن چنین وچنان نوشته‌شده ، خواهی دید ودست لباس مزبور در گوشهٔ آن بارپنبه‌است !

مرد بیچاره از گفتهٔ محمدبن عثمان متحیرشد وفوراً بمحل مزبور رفت و یکی از دوعدل‌پنبه را گشود ولباس‌هارا که درمیان‌پنبه‌ها پنهان‌شده بود، پیدا کرد. پس آنها را بر داشتو نزدمحمد بن‌عثمان آورد وبوی تسلیم نمود و گفت : من آنها رابکلی فراموش کرده‌بودم . زیرا وقتی **کالا** رابستم آنهارا میان عدل پنبه گذاشتم که محفوظ بماند .

توضیح شیخ طوسی

بعداز این واقعه آنمرد این موضوع عجیب را که او فراموش کرده‌بود و محمدبن عثمان بیاد اوآورد وجز پیغمبر وامام منصوب ازجانب‌خداوندی که عالم باسرار وآنچه دردلها پنهان است ؛ کسی دیگر اطلاع ندارد، برای دیگران نقل کرد . آن مرد ابوجعفر محمدبن‌عثمان را نمیشناخت . او فقط آن مال‌رابدست او سپرد ، همانطور که تجار اموال را بوسیلهٔ افراد موثق بهمکاران خود تسلیم میکنند . بعلاوه آن مردنه براتی ونه نامه‌ای همراه خود نداشت که به محمدبن عثمان بدهد.

زیرا این واقعه‌درزمان‌معتضدعباسی‌و موقعی بود که کار شیعیان بسیارسخت

شده بود ، و چنانکه می گویند ازشمشیر دشمن خون میچکید ! واین کارهامیان آشنایان وخواص جزء اسرار بود، آنچه شیعیان نزدمحمدبن عثمان میآوردند طوری بود که هیچکس از حمل و نقل و خبر آن اطلاع نمییافت ، و فقط فرستندگان بفرستادهٔ خود میگفتند: بروبفلان جا واین اموال راتسلیم کن ، بدون اینکه توضیحی بدهند ، یانامه ای بوی تسلیم کنند ، نکند فرستادگان ازماجرا مطلع گردند !

ونیز درغیبت شیخ ازجماعتی ازعلما وآنهاازحسن بن حمزهٔ علوی ازعلی بن محمد کلینی روایت نموده است که: گفت : محمدبن زیاد صیمری نامه‌ای بحضور امام زمان (ع) نوشت وازآنحضرت کفنی برای تیمن در خواست کرده بود . در جواب مرقوم بود که تودر سال (۸۱) بآن احتیاج پیدا خواهی کرد . واو هم در همان وقتی که معین فرموده بود وفات یافت . حضرت هم یکماه پیش ازمرگش کفن رابرای اوفرستاد .

در کتاب فرج المهموم بااسناد خود از کتاب «دلائل الامامهٔ» طبری شیعی از ابوالمفضل شیبانی از کلینی ازعلی بن محمدسیمری (نائب سوم امام زمان) مثل آنرا نقلکرده است .

ابوسورهٔ زیدی

همچنین درغیبت شیخ از گروهی ازعلماء وآنها ازابوغالب احمد بن محمد زراری واوازابوعبدالله محمدبن زیدبن مروان واواز ابوعیسی محمدبن علی جعفری وابوالحسین محمدبن علی بن رقام وآنها ازابو سوره نقلکرده‌اند که ابوغالب گفت پسری ازابوسوره دیدم ـ ابوسوره یکی ازبزرگان «زیدیه» وسرشناس بود ـ او گفت ابوسوره میگفت : یکروزعرفه بزیارت مرقدمنور حضرت اباعبدالله عليه السلام رفتم .

چون موقع نماز عشارسید ، نماز گزاردم وشروع بخواندن سورهٔ حمد کردم درآن هنگام جوانی نیکوروی راکه پیراهن تابستانی به‌تن داشت ، دیدم که‌او نیز شروع بخواندن سورهٔ حمدنمود وپیش ازمن تمام کرد ، بااینکه گفتمن قبل ازاو

تمام کردم .

فرداصبح همهٔ زوار از کربلا بیرون آمدیم واز کنار نهرفرات باوطان خود مراجعت نمودیم. همان جوان که باما بود ازمن پرسید : اگر میخواهی بکوفه بروی برو ، من ازراه فرات حرکت نمودم وخوداوازراه بیابان عزیمت نمود .

ابو سوره میگوید : من ازفراق آن جوان متأسف شدم وهمراه اوازراه بیابان براه افتادم . اوهم گفت: بیا،ماهم رفتیم تابقلعهٔ «مسناة» رسیدیم ،وقدری خوابیدیم وسپس برخواستیم دیدم در بالای خندق کوفه هستیم . سپس جوان بمن گفت:زندگی تو بسختی میگذرد وعیال بار هستی ، بر ونزدابوطاهرزراری که بزودی ازخانه بیرون میآید درحالیکه دستش بخون گوسفند قربانی رنگین است. باو بگو :جوانی باین اوصاف بتو میگوید : کیسهٔ که بیست دیناردرآنست ویکی ازبرادرانت نزدتو آورد بمن بده . ابوسوزه میگوید : رفتم نزد ابو طاهر زراری وهمان طور که جوان گفته بود اورا توصیف نمودم . او گفت: الحمدلله!سپس کیسه راآورد ومن گرفتم وبر گشتم .

ابو عبدالله محمدبن زیدبن مروان که اونیز یکی ازمشایخ زیدیه بود گفت: این داستان راموقعی که درزمین «هر» (۱)فرودآمده بودیم ، برای ابوالحسین محمد ابن عبیدالله علوی نقل کردم.او گفت : صحیح است واضافه کرد که:مردجوانی نزدمن آمد من بدقت اورا نگریستم سپس مردم رابر گردانیدم وپرسیدم تو کیستی ؟ گفت من فرستادهٔ امام زمان(ع)هستم که بسوی یکی ازبرادرانش به بغدادمیروم.پرسیدم:مرکوب سواری داری؟ گفت: آری درخانه «طلحیین» است گفتم: برخیز بروو آنرا بیاورغلامی هم بااوفرستادم و مرکوب راآوردند . آنروزرا نزدمن ماند وازغذای من هم تناول کرد ؛ وبسیاری ازاسرار ومافی الضمیر مرابرایم شرح داد .

پرسیدم : ازکدام راه خواهی رفت ؟ گفت : ازراه نجف واز آنجا به «رمله» واز

(۱) هُرّ- بضم هاء وتشدید راء ، تلی درسرزمین «یمامهٔ»حجاز ، وخودیمامه نیزشهری بزرگ وداری دهکده‌ها ، قلعه‌ها ، چشمه‌ها ونخیلات است (مراصد)

آنجا به «فسطاط» میروم . سپس‌ازآنجا سوارشده وموقع‌مغرب خدمت‌خلف مهدی عليه‌السلام مشرف میگردم .

محمدبن عبیدالله گفت : فردای آنروز سوارشد ومن‌هم سوارشدم ، تا آنکه به‌پل «دارصالح» رسیدیم . اوتنها ازخندق عبور کرد ومن‌اورا میدیدم که درنجف فرودآمد وازنظرم غائب شد .

داستان ابوغالب زراری

نیزشیخ‌درغیبت‌میفرماید: این‌حکایت راجماعتی‌ازعلماء ازابوغالب‌احمدبن محمدبن سلیمان زراری بطور اجازه برای من‌نقل کردند که : ابوالفرج محمد ابن‌المظفراین حکایت‌را درخانهٔ وی (زراری) واقع در بغداد « بازار چهٔ غالب» در روز یکشنبه پنجم ذی قعـده سال (٣٥٦) از او شنیده و نوشته است بـدین شرح که :

ابوغالب زراری گفت : بامادر فرزندم که نخستین زن من بود ، در اوائل جوانی که بیست سال کمترداشتم ازدواج‌نمودم . مراسم‌عروسی من درمنزل‌پدرزنم انجام‌گرفت ، بعدآنیزچندین سال‌همسرم درخانهٔ پدرش‌بود ودراین مدت من‌سعی می‌کردم که آنها اجازه دهند اورابخانهٔ خودم منتقل سازم ولی آنها پاسخ مثبت بمن‌نمیدادند .

دراین مدت‌زنم ازمن باردارشد ودختری آورد ، بچه مدتی زنده‌بود وبعد فوت‌شد . من‌نه دروقت ولادت ونه درموقع فوت دخترم حاضرنبودم وحتی‌اوراهم ندیدم . زیرامیان من‌وکسان همسرم آتش نفاق‌شعله وربود . بعدازاین‌واقعه صلح کردیم وآنها حاضر شدند که زنم‌را بخانه من‌بیاورند ؛ اماوقتی بمنزل آنهارفتم کهٔزنم‌را بیاورم آنهابازهم ازسپردن‌وی‌بمن‌خود داری کردند .

تابرحسب تقدیرزنم درآن گیر ودار مجدداً باردارشد. من‌برای‌چندمین‌بار ازآنها خواستم که مطابق اصلاحی که نموده بودیم بگذارند اورابخانهٔ خود ببرم

ولی آنها امتناع ورزیدند و بدینگونه دوباره آتش نفاق میان ما زبانه کشید و من هم ناچار از نزد آنها رفتم، و در غیاب من باز دختری متولد گردید و از آن تاریخ تا دو سال همچنان بحالت قهر بسر بردیم. سپس ببغداد آمدم.

در آنموقع رئیس شیعیان کوفه ابوجعفر محمد بن احمد زجوزجی بود که نسبت بمن حکم عمو و پدر داشت. من نزد وی به بغداد رفتم و از وضع خودم و اختلافی که میان من و زنم و کسان او بود بوی شکوه نمودم. ابوجعفر گفت: نامه‌ای بحضور امام زمان عليه‌السلام بنویس و از حضرتش بخواه که برای کارت دعا فرماید.

من هم نامه‌ای نوشتم و شرح حالم و آنچه میان من و دشمنانم گذشته بود و امتناعی که آنها از سپردن زنم بمن نموده بودند، در آن نگاشتم و آنرا برداشته و باتفاق ابوجعفر نزد محمد بن علی شلمغانی بردیم شلمغانی آنروزها میان ما شیعیان و حسین بن روح «رضی‌الله عنه» واسطه بود و حسین بن روح هم آنموقع نائب خاص امام زمان عليه‌السلام بود.

ما نامه را بوی دادیم و خواهش کردیم که به پیشگاه حضرت تقدیم کند. او هم نامه را از من گرفت ولی چند روز جواب آن بتأخیر افتاد سپس او را ملاقات نموده و گفتم: تأخیر جواب نامه موجب تأثر من شده ولی او گفت: نه! متأثر مباش که من تأخیر جواب را به نفع تو میدانم. و با اشاره گفت که اگر جواب زود بیاید بواسطه حسین بن روح (۱) است و اگر دیر صادر شود بملاحظه‌ای است که خود صاحب الامر دارد.

من هم برگشتم. بعد از اندك مدتی ابوجعفر زجوزجی مرا خواست وقتی نزد وی رفتم برگی از نامه‌ای در آورد و گفت: این جواب نامه تو است. اگر میخواهی آنرا

(۱) درروایت دیگری که شیخ در کتاب غیبت نزدیك بهمین مضمون نقل میکند، نوشته است که حسین بن روح درآنموقع در زندان مقتدر خلیفهٔ عباسی بوده و کارهای او را شلمغانی انجام میداده است. چنانکه در صفحه بعد میخوانید، شلمغانی از موقعیت خود در غیاب حسین بن روح سوء استفاده کرد، و سرانجام از جاده حقیقت منحرف گردید.

استنساخ کنی ، استنساخ کن و آنرا بر گردان . چون آنرا گرفتم وخواندم دیدم نوشته است : کار مرد وزن راخداوندا صلاح فرمود . من آنرا یادداشت کردم و ورقه را بوی پس دادم . سپس بکوفه بر گشتیم وخداوندآن زن را به بهترین وجه فرمانبردار من گردانید. سالها با هم بودیم. خداوند ازوی فرزندانی بمن موهبت کرد . بااینکه پیشامدهای ناگواری برایش روی داد ، بطوری که زنان دیگر تحمل آن‌را ندارند بر خودهموار نمودواز آنروزمیان من واووبستگانش یك کلمه بد ردوبدل نشدتا آنکه‌زمانه‌میان‌ماجدائی‌انداخت (یعنی‌اومرد).

داستان دیگر

وهم آن جماعت برای‌من(شیخ طوسی) نقل کردند که ابوغالب گفت :مدتی قبل‌ازاین ماجرا نامه‌ای بحضورامام عليه السلام نوشته وازحضرت خواسته بودم که‌حضرت قطعه ملك مرا بپذیرد . آن موقع مقصودم ازاین کار تقرب بخداوندنبود بلکه‌میل داشتم بدینوسیاه با نوبختیها آمیزش پیدا کنم و از نظر عنوان و ثروت دنیا در سلك آنهادرآیم ، ولی جواب نامه‌ام نرسید . بعد که اصرار زیاد نمودم ، نامه‌ای برایم نوشته شد که : شخص موثقی را پیدا نموده واملاك خود را بنام او ثبت کن زیرا بآن محتاج خواهی شد .

من آنرا بنام ابوالقاسم موسی‌بن‌حسن‌زجوزجی برادر زاده‌ابوجعفر سابق‌الذکر که مورد وثوق من واز لحاظ دیانت داری ونعمت دنیوی معتبر بود ثبت کردم .

چند روزی نگذشت که اعراب مرا اسیر کردند ومحصول املاکی که‌هنوز در ملك من‌بود ، غارت نمودند ، وغلات وچهار پایان وآلات ـ کشاورزی ـ که درآن بود ، وهزاردینار ارزش‌داشت همه را بتاراج بردند ، خودم نیز مدتی در اسارت آنها بسر بردم تااینکه‌صد دینار وهزار وپانصد درهم دادم وخود راخلاص گردانیدم ، بعلاوه هفتصد درهم برای خاطر قاصدها که باطراف فرستاده بودم

متضرر شدم . موقعیکه از چنگ آنها بیرون آمدم محتاج باملاکی شدم که بنام ابوالقاسم‌زجوزجی ثبت کرده بودم ، ناچار آنرا فروختم .

نیز شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد : حسین‌بن عبیدالله غضائری از ابوالحسن محمدبن احمدبن داود قمی از علی‌بن همام برای من روایت نمود که علی‌بن همام گفت : محمدبن علی شلمغانی عزاقری کسی نزد حسین بن روح فرستاد که بیا با هم مباهله کنیم .

نائب امام زمان من هستم که مأمور باظهار علم گشته‌ام ولی تو بطور آشکار ونهان ،آنرا ظاهر گردانیدی . پس بیا تا باهم مباهله (۱) نمائیم شیخ‌ابوالقاسم حسین بن روح در جواب اوپیغام فرستاد که هر یك از ما برای مباهله پیشی گیرد ، دشمن امام خواهد بود . شلمغانی پیشی گرفت و بهمین جهت کشته شد وبدارآویخته گردید وابن ابی عون را هم با وی گرفتند . این واقعه در سال (۳۲۳) اتفاق افتاد .

محمدبن نوح میگوید : جدم محمد بن‌احمدبن عباس‌بن نوح رضی‌الله‌عنه بمن‌خبر دادو گفت:ابومحمدحسن‌بن جعفر بن‌اسماعیل بن صالح صیمری بمن‌خبر داد که در ماه ذی الحجهٔ سال (۳۱۲) هجری توقیعی از ناحیهٔ مقدسه در بارهٔ لعن شلمغانی ، توسط حسین بن روح در خانهٔ مقتدر خلیفهٔ عباسی برای شیخ ابوعلی‌بن همام فرستاده شده،ابوعلی آنرا برای من خواند و گفت : وقتی این توقیع صادر شد ، حسین‌بن روح از حضرت خواست که‌آنرا آشکار نسازد ، زیرا آنموقع حسین‌بن روح در دست دشمن گرفتار ودر خانهٔ مقتدر عباسی‌محبوس بود ، حضرت امر فرمود که‌آنرا آشکار کن و نترس که از شر آنها ایمن خواهی بود . بعد از آشکار ساختن توقیع لعن شلمغانی ، حسین‌بن روح‌دراندك مدتی‌از زندان‌آزاد شد والحمدلله .

(۱) مباهله‌یعنی به‌نفرین‌کردن یکدیگر تاهر کس برباطل بوده مورد غضب الهی قرار گیرد وآنکس که برحق بودشناخته شود وبدینگونه حق‌از باطل امتیاز یابد.

مردی که فرزندش را نفی میکرد

شیخ طوسی سپس میفرماید: دریك کتاب اصل(۱) قدیمی که درمحرم سال ۳۱۷ هجری دراهواز نوشته شده ، دیدم که نوشته‌است : ابوعبدالله روایت نموده‌از ابومحمد حسن‌بن علی‌بن اسماعیل‌بن جعفربن محمدبن عبدالله‌بن محمدبن علی‌بن ابیطالب گرگانی که گفت وقتی در شهر قم میان برادران شیعه دربارهٔ مردی که فرزندش را از خود نفی می کرد ، اتفاقی روی داد . مردم شخصی نزد شیخ صیانة الله که من نیز پیش اوبودم فرستادند .

فرستاده نامهٔ بوی‌داد ولی‌او نامه را نخواند ودستورداد که آنرا نزدابوعبدالله بزوفری-اعزه‌الله- ببرد تا اوجواب نامه را بدهد . فرستاده موقعیکه من‌در مجلس ابوعبدالله نشسته بودم واردشد .

ابوعبدالله در جواب گفت : این بچه فرزند همین مرد است که در فلان‌روز وفلان جا نزدیکی نمود ونطفه این بچه بسته شد.باین مرد بگو نام بچه‌رامحمد بگذار . فرستاده به شهر برگشت وجریان رابآنها اطلاع داد ومطلب روشن شد وقتی هم که بچه متولد گردید نام اورا« محمد» گذاردند .

شیخ صدوق وبرادرش

و نیزمحمد بن نوح گفت : هنگامیکه ابوعبدالله حسین‌بن محمدبن سورهٔ قمی از سفر حج مراجعت میکرد . از علی‌بن حسن‌بن یوسف صائغ(زرگر) قمی ومحمدبن احمدبن محمد صیرفی معروف‌به « ابن دلائل» وغیر ایشان از بزرگان علمای قم نقل کرد که : علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه با دختر عمویش محمد

---

(۱) کتابهائی که‌اصحاب ائمهٔ‌اطهارونا قلان‌آثارشیعه قبل‌ازغیبت‌امام زمان(ع) درحدیث واحکام‌نوشته‌اند معروف به«اصل»است‌وبطوریکه نوشته‌اند این‌اصل‌ها چهارصدکتاب بوده‌است معروف به‌اصول‌اربعمأة یعنی اصلهای چهارصدگانه

بن موسی‌بن بابویه ازدواج کرد ولی ازآن زن صاحب فرزند نشد .

پس نامه‌ای برای شیخ ابوالقاسم حسین‌بن روح رضی‌الله عنه نوشت که از حضرت صاحب عليه‌السلام مسئلت دارد تا در بارهٔ اودعا کند وخداوند اولاد فقیهی بوی روزی فرماید . در جواب اومرقوم بود : عنقریب کنیزی دیلمی خواهی گرفت ، واز اوصاحب دوفرزند فقیه میشوی .

وهم ابن نوح گفت : ابوعبدالله‌بن سوره حفظه‌الله بمن گفت : علی‌بن‌بابویه سه پسر داشت . محمد (شیخ صدوق) وحسین که هردو فقیهی ماهردر حفظ حدیث بودند . احادیثی که آنها‌حفظ داشتند ، هیچکس‌ازدانشمندان‌قم‌حافظ‌نبودنداین‌دو، برادری بنام حسن داشتند که نفر وسط وبعبادت و زهد اشتغال داشت و با مردم آمیزش نمیکرد وازفقه بی بهره بود .

ابن‌سوره‌میگفت : هر وقت ابوجعفر (صدوق) وابوعبدالله(حسین برادراو) شروع بنقل روایت میکردند ، مردم ازقوهٔ حافظه آنها متعجب میشدند ، وبآنها میگفتند: «اینمقام اختصاصی راشما براثر دعای امام‌زمان عليه‌السلام یافته‌اید» این‌مطلب درمیان اهل‌قم مشهور است.

باز شدن زبان سرور

همچنین ابن نوح گفت : شنیدم ابو عبدالله بن سورهٔ قمی میگفت : از «سرور» که مردی عابدومتهجدبودومن‌دراهواز اورادیدم‌ولی‌حالا نسبش‌را فراموش کرده‌ام ، شنیدم که میگفت : من‌لال بودم و سخن نمیگفتم پدرو عمویم مرا در بچگی که سیزده یاچهارده سال داشتم نزدحسین بن‌روح بردند وازاو خواستند که ازحضرت خواهش کند دربارهٔ من‌دعا فرماید تاخداوند زبان مرابگشاید .

حسین بن روح گفت : دستور رسیده که برای تأمین این منظور بکربلا بروید. «سرور» گفت من‌وپدر وعمویم بکربلارفتیم وغسل‌نموده بزیارت پرداختیم در اثنای زیارت پدر و عمویم صدا زدند : ای‌سرور ! با زبان فصیح گفتم : بله !

گفتند : آفرین ! حرف‌زدی ؟ گفتم: بله ! ابوعبدالله بن‌سوره گفت : این«سرور» مردی بود که صدایش بلندنبود .

مؤلف : ازاین روایت پیداست که بزوفری از سفرای حضرت صاحب علیه‌السلام بوده‌ولی در کتاب نقل نشده . ممکن‌است واسطهٔ درسفارت بوده‌یعنی سفیرسفیرامام بوده است ، یااینکه درخصوص همین موردبی واسطه سفارت داشته‌است .

محمد بن شاذان

صدوق (ره) در کمال الدین از استادش ابن ولید قمی از سعد بن عبدالله اشعری وا واز علان کلینی واو از محمدبن شاذان بن‌نعیم روایت نموده که گفت : اموالی نرد من برای غریم (امام زمان) بمبلغ چهار صد و هشتاد درهـم جمع شد . نخواستم این مبلغ ناتما م را خدمت حضرت بفر ستم ، لذا از مال خودم بیست درهم روی‌آن گذاردم و آنرا .برای محمد بن جعفر (یکی ازوکلای امـام زمان) فرستادم ولی ازاضافه خودم چیزی‌ننوشتم محمدبن جعفررسیدآنرافرستاد ودر آن نوشته بود .پانصد درهم رسید وبیست درهم‌آن مال‌تو بود !

شیخ مفیـد در ارشاد و قطـب راوندی در خرایـج نیز بطرق دیگـر آنرا نقل کرده‌اند .

مردی از اهل سواد

نیزصدوق درکمال الدین ازسعدبن عبدالله ازاسحاق بن‌یعقوب نقل میکند که گفت : ازعثمان بن‌سعید (نائب اول‌امام زمان) شنیدم میگفت . مردی‌از اهل سوادعراق‌نزد من‌آمد ومالی‌برای امام‌آورد . حضرت آنراپس دادو فرموده‌بود: حق پسر عمویت راکه چهارصد درهم است ، ازآن بیرون کن . آن‌مرد مبهوت و متعجب ماند و بحساب‌اموال خود نظر کرد .

معلوم شد زمین زراعتی پسر عمویش در دست او بوده که قسمتی را باو بر گردانده وقسمتی‌هنوز ردنکرده بود،وقتی کاملا حساب کرد معلوم‌شد،سهم پسر عمویش ازآن زمین، چهارصد درهم میشود، همانطور که حضرت فرموده بود پس

آن‌مبلغ رابیرون نموده وبقیه را تسلیم کرد ومورد قبول واقع‌شد . درارشاد مفید این روایت رااز ابن قولویه از کلینی ازعلی بن‌محمد نقل کرده است.

کم بود قیمت غلام

صدوق در کمال الدین ازپدرش ازسعد بن‌عبدالله ازعلی بن‌محمد رازی‌از گروهی از علمای شیعه ، روایت نموده که : حضرت صاحب ﷺ غلامی نزد ابوعبدالله بن‌جنید که در« واسط» بود، فرستادند که آنرا بفروشد «ابن جنید» هم غلام‌را فروخت ووجه اورا گرفت، وقتی دینارهارا وزن کرد دید که هیجده‌قیراط ویك‌حبه کم‌بود،از مال‌خود این مقداررا کشید وروی آن‌نهاد وبرای امام فرستاد. حضرت یك‌دینار برای او فرستاد که وزن‌آن ، هیجده قیراط ویك حبه‌بود ! در خرایج میگوید این‌خبر راشیخ کلینی‌هم نقل کرده است .

نیزمحمد بن ابراهیم مهزیار

نیز در کمال الدین‌با اسناد خوداز محمدبن ابراهیم بن‌مهزیارنقل میکند که گفت: بقصدزیارت‌امام‌حسن‌عسکری وامام‌علی‌النقی‌علیهما‌السلام‌بمحلهٔ «عسکر» رفتم.سپس‌قصدناحیه مقدسه‌نمودم،زنی‌مرا ملاقات کرد وپرسید تومحمدبن ابراهیم هستی ؟گفتم :آری. گفت : بر گرد ، زیرا دراین وقت نمیتوانی بیائی،موقع‌شب بیا که درخانه برای‌تو بازمیشود وداخل شوویکراست باطاقی که چراغ در آنست برو.من هم‌رفتم‌وچون شب‌هنگام بر گشتم دیدم دربازاست داخل خانه‌شدم وبطرف اطاقی که توصیف کرده بود رفتم .

درهمان‌موقع که میان دوقبر باصدای بلند گریه میکردم، ناگهان صدائی شنیدم که میگفت : **ای محمد ازخدا** بترس وازآنچه‌مرتکب‌میشوی‌توبه کن،زیرا کاربزرگی‌را بگردن گرفته‌ای .

کاتب خوزستانی

همچنین در کمال‌الدین ازابن‌ولید قمی‌از سعدبن عبدالله از علی‌بن محمد

رازی‌از نصربن‌صباح بلخی‌روایت میکند که گفت: «کاتبی درشهر«مرو»بود که‌اورا خوزستانی می‌نامیدند. هزاردینار برای‌ناحیهٔ مقدسهٔامام علیه‌السلام نزدوی‌جمع‌شد.او با من‌در خصوص‌آن مشورت کرد . من گفتم: آنرانزدحاجز (وکیل امام زمان)در ری بفرست گفت : مسئولیت‌آن‌را اگرفردای قیامت‌خداوندازمن‌خواست‌بگردن میگیری؟ گفتم : آری .

نصر میگوید : ماباهمین‌قرار ازوی جدا گشتیم،آنگاه‌دوسال‌بعد مراجعت نمودم وازآن پول‌جویاشدم، گفت : دویست‌دینار آنرابرای«حاجز»فرستادم.رسید آن بادعا دربارهٔ من‌رسید ونوشته بود که پولهاهزاردینار بوده‌است !ولی‌تودویست دینار فرستاده‌ای ! اگربخواهی بقیه‌آنرابکسی‌بسپاری‌آنرادرری به«اسدی»بسپار!

نصر گفت:درآن اوقات‌خبر وفات‌حاجز بوی رسیدسخت‌ناراحت‌ومحزون گردید.من گفتم:چراناراحت ومحزون شدی‌بااینکه خداوند برتومنت نهاد و در نامه‌ای که‌ازناحیهٔ‌مقدسه برایت‌آمده بدو چیز راهنمائی شده‌ای : یکی‌اینکه امام مبلغ پولهارا معلوم‌فرموده ودیگرتعیین وکیلی‌در«ری» است‌وبعداًخبروفات‌حاجز را بتو اعلام فرمود .

نیز در کمال‌الدین میگوید ؛پدرم ازسعدبن عبدالله‌اشعری واواز علان‌رازی ازنصربن صباح‌نقل میکندکه مردی‌ازاهل بلخ پنج دینارسهم امام برای«حاجز» فرستاد ونامه‌ای‌همراه‌آن ارسال‌داشته نام‌خودرا تغییردادولی جواب آن مشتمل بررسید پول ونام ونسب صاحب‌پول ودعابرای اوبود .

فرستادهٔ مرد بلخی

ونیز در کتاب مزبورمینویسد : پدرم ازسعدبن عبدالله‌ازابوحامدمراغه‌ای‌از محمدبن شاذان‌بن‌نعیم روایت میکندکه : مردی از اهل‌بلخ مالی همراه نامه‌ای که چیزی‌درآن نوشته نبود وفقط‌باانگشت‌روی‌آن بدون‌حروف گردانیده بود ؛ برای امام علیه‌السلام فرستاد وبفرستاده گفت : این‌اموال رابیرهر کس داستان آنرا با

جواب نامه بدون نوشته بتوداد، باو تسلیم کن.

پس فرستاده اموال را برداشت و بمحله «عسکر» درسامره رفت وسری بجعفر ـ کذاب ـ زد و بوی گفت: مالی بامن است وصاحب آن گفته هر کس جریان رادرست بیان داشت آنرا بدو بسپار اکنون بگو تا بتو بسپارم.

جعفر گفت توعقیده به «بداء» داری؟ گفت: آری. گفت: پس بدان که صاحب این مال بدا برایش حاصل شد، وتورا مأمور کرده که بدون تحقیق این اموال را بمن بدهی! فرستاده گفت: این جواب مرا قانع نمیسازد. پس از نزدا بیرون آمد ودرخانه بزرگان شیعه آمدورفت میکردومترصدوقت بود. درآن میان نامه‌ای بدست اورسید که نوشته بود:

این مالی است که دیگری میخواست با نیرنك آنرا تصاحب کند (یعنی جعفر کذاب) این مال روی صندوق بود، دزدها بخانه‌ای که صندوق درآنجابود دستبرد زده آنچه درصندوق بود به یغما بردند ولی این مال سالم ماند. نامهٔ صاحب مال هم بر گشت ودرآن مرقوم بود: انگشت خودرادرروی آن گرداندی وازماخواهش دعا نمودی خدا حاجت تورا بر آورد.

همچنین در کمال الدین میگوید: پدرم از سعدبن عبدالله واواز محمدبن صالح نقل کرده که گفت: نامه‌ای بناحیهٔ مقدسه نوشتم وازحضرت خواستم که برای رهائی مردی که پسرعبدالعزیز اورا حبس کرده بود، دعا فرماید. ونیز بـرای وصلت با کنیزی بمنظوربچه دارشدن، اجازه‌خواستم. درجواب مرقوم بودبا کنیز نزدیکی کن، آنچه خداخواهد انجام میپذیرد. محبوس راهم خداآزاد می کند، کنیز بچه‌ای زائید: سپس خودش مرد وهمان روز که توقیع باافتخار من صادر گشت محبوس هم آزادشد.

ونیز پدرم ازابوجعفر مروزی نقل کرد که مولودی خدا بمن روزی نمود. نامه‌ای بحضرت نوشتم که اجازه فرمایدروز هفتم یاهشتم اورا شستشو کنم جوابی نیامد. بچه هم روزهشتم در گذشت. مجدداً نامه‌ای مبنی برمرگ بچه تقدیم داشتم.

درجواب مرقوم‌فرمود : ازاین‌پس صاحب دوفـرزند خواهی‌شد . نام‌اولی‌رااحمد ودومی را جعفر بگذار . وهما نطور که فرموده‌بود نیزواقع شد .

احمد بن هلال صوفی

همچنین او گفت : موقعیکه خبر فوت احمدبن‌هلال‌ملعون ازناحیه مقدسه رسید . پیری نزدمن آمد و گفت : کیسه‌ای‌را که‌نزدتوست‌بیرون‌بیاور . آنرابیرون آورده گشودم دیدم‌نامه‌ای‌بدین مضمون‌بنام من‌صادر گشته : آنچه راجع بصوفـی بدعت‌کار یعنی«هلالی» گفته بودی‌خداوند پیوند عمراورا برید . پس‌ازمرك احمد ابن‌هلال‌نیز، نامه‌ای‌بدین مضمون‌آمد : اوقصد کشتن‌ما کرد . ماهم صبر کردیم تاخداوند بانفرین ماپیوند عمراورا برید .

فضل بن حسن یمنی

ونیز صدوق‌علیه‌الرحمه در کمال‌الدین‌ازپدرش ازسعدبن‌عبدالله‌ازعلان‌رازی ازحسن‌بن‌فضل یمنی نقلکرده است که گفت : چون‌آهنك سامره کردم ، کیسه‌ای که چنددینار ودودست‌لباس‌در آن بودبرایم فرستاده‌شد .

من‌آن را بر گردانیدم‌وپیش‌خود گفتم : من‌درنزدائمه چنین‌مقامی‌دارم ؟ ! مغرورشدم و قبول‌آن راکسرشأن خوددانستم ، سپس پشیمان شدم ناچارنامه‌ای نوشتم ومعذرت‌خواستم وازاین‌عمل‌استغفارنمودم .

سپس‌با خود گفتم : اگر آن کیسه بـر گردانیده شود . آنراباز نمی کنم وپول آن را خرج نمـی‌نمایم ، بلـکه‌آن راپیش پدرم میبرم ، چه که او از من داناتراست .

پس قاصدی ازناحیهٔ امام‌نزد من‌آمدو گفت : اشتباه کردی‌زیرایقین‌بمطلب نداشتی ، بسیاراتفاق میافتد که مابرای‌دوستان‌خود چنین کنیم وهم بسیارشده که آنهاخود بعنوان‌تبرك‌این خواهشهارا ازما . نموده‌اند .

پس فرستادن آنها اشتباه بود ، ولی حالا استغفار نمودی خداوند، تورا بخشید چون قصد داری پولها را در راه سفر خود مصرف نکنی ، ما نیز آنرا بتو نمیدهیم ولی لباسها را باید برداری و با آن در حج محرم شوی .

همین راوی میگوید : آنگاه نامه‌ای درخصوص دو مطلب نوشتم و خواستم مطلب دیگر بنویسم ، پیش خود گفتم : شاید زیاد باشد وخوش آیند امام نباشد جواب دو مطلب آمد ، وراجع بمطلب سوم که آنرا پوشیده داشتم و ننوشته بودم . مرقوم بود که خواهش عطر کرده بودی . پس مقداری عطر در پارچهٔ سفیدی برایم فرستاده شدو درمحمل باخودداشتم ، درمنزل عسفان(۱) شترمن رم کرد ، و محملم افتاد وآنچه داشتم باطراف پرت شد .

سپس اثاث خود را جمع کردم ودر آن میان کیسه عطر را گم نمودم ، چندان گشتم که یکی از همراهان پرسید چه میجوئی ! گفتم : کیسه‌ای که باخود داشتم . گفت : چه در آن بود ؟ گفتم : مخارج را هم . آن مرد گفت : دیدم کسی آنرا برداشت ولی من ازهر کسی پرسیدم ازیافتن آن مأیوس شدم. موقعیکه بمکه رسیدم و خورجین خودرا گشودم اول چیزی که در آن دیدم، همان کیسه بود ! بااینکه کیسهٔ مزبور بیرون خورجین ودر محمل بود و موقعیکه اثاث من باطراف پخش شد . آن هم افتاد !

همین شخص میگوید : وقتی در بغداد بودم براثر ماندن در آنجا دلتنگ شدم وباخود گفتم : میترسم امسال بحج نروم و بمنزل خود بر نگردم . پس رفتم پیش محمد ابن عثمان وجواب نامه‌ای که دراین خصوص نوشته بودم خواستم . محمد بن عثمان گفت بفلان مسجد برو ، مردی در آنجاست که جواب تو را میدهد وآنچه احتیاج داری بتو اطلاع خواهدداد. من هم بآن مسجد رفتم ودرموقعیکه نشسته بودم، ناگاه مردی آمد ومرا نگریست وسلام کرد و خندید و گفت : مژده باد ! زیرا امسال بحج خواهی رفت وانشاءالله بسلامت نزد کسانت مراجعت میکنی .

(۱) عسفان ـ محلی واقع دربین جحفه ومکه‌است . (مراصد)

من‌هم رفتم نزد «ابن وجناتا» محملی و کجاوه‌ای برایم کرایه کند ، دیدم چهره‌اش درهم فرورفت . آنگاه چند روز بعد اورا دیدم که بمن گفت : من چند روزاست که سراغ تورا میگیرم امام بمن نوشته است محملی و کجاوه‌ای برای تو کرایه‌ومهیاسازم.علان‌رازی‌میگوید :حسن‌بن‌فضل که‌این‌اخباررا نقل کرده‌است برای من‌نقل کرد که دراین‌سفرده معجزه‌ازامام‌دیدم **والحمد لله ربّ‌العالمین .**

علی‌بن محمد شمشاطی

نیز در کمال‌الدین میگوید : پدرم ازسعدبن عبدالله اشعری ازعلی‌بن محمد شمشاطی فرستادهٔ جعفربن ابراهیم یمنی نقل کرد که گفت : من در بغداد اقامت داشتم‌روزی‌دیدم کاروان‌یمنی‌ها آماده‌حرکت‌است . نامه‌ای‌نوشتم وازحضرت‌اجازه خواستم که باآنها حرکت کنم . جواب آمد که بااین کاروان حرکت مکن که خیری برای تو ندارد ودر کوفه توقف کن .

کاروان حرکت کرد . درمیان راه طایفهٔ «بنی حنظله» برسرآنها ریختند وآنهارا غارت وهلاك نمودند ! بازنامه‌ای نوشتم که‌اجازه فرماید باکشتی‌حرکت کنم . جواب‌آمد: اینکار را هم مکن . اتفاقاًدرآن سال هرکشتی که بحج رفت طایفه «بوارج» راه را برآنها بستند . پس‌بقصد زیارت امام حسن عسکری علیه‌السلام بسامره رفتم .

موقع مغرب که درمسجدبودم ، غلامی‌نزد من‌آمدو گفت : برخیز! پرسیدم من‌کیستم وبکجابروم ؟ گفت توعلی‌بن محمدفرستادهٔ جعفربن ابراهیم یمنی‌هستی برخیز وبخانه‌بیا ! درآنموقع کسی ازشیعیان ازآمدن من‌بسامره اطلاع نداشت من‌برخاستم وبخانه رفتم واجازه گرفتم که امام علی‌النقی وامام حسن عسکری علیهماالسلام‌را ازداخل‌زیارت کنم واوهم‌بمن اجازه داد .

درارشاد مفید این روایت را ازابن‌قولویه ازکلینی ازعلی‌بن محمدبن علی بن‌حسین یمنی نقل کرده‌است .

ابورجاء مصری

ونیز صدوق در کمال‌الدین مینویسد : پدرم‌ازسعدبن عبدالله اشعری‌ازعلان رازی ازاعلم بصری واواز ابورجاء مصری روایت نموده که گفت : دوسال بعداز رحلت حضرت امام‌حسن عسکری علیه‌السلام برای‌تحقیق دربارهٔ جانشین آنحضرت سفر کردم ، ولی‌چیزی دستگیرم‌نشد . سال‌سوم که درمدینه درجستجوی‌پسرامام‌حسن عسکری علیه‌السلام بودم ابوغانم دعوت کرد که شام رانزد اوباشم . درآن هنگام نشسته بودم ودراندیشه فرورفته وباخود میگفتم : اگرامام‌پسری داشت‌لابدبعدازسه‌سال ظاهرمیشد . ناگاه صدای‌هاتفی راشنیدم‌ولی‌خود اوراندیدم که می گفت :

ای‌نصر بن عبدالله (نام‌ابورجاءبوده) باهل مصر بگو : **شماکه‌به‌پیغمبر ایمان آورده‌اید اورا دیده‌اید ؟** نصر میگوید : من تاآنموقع نام پدرم را نمیدانستم . زیرامن درمدائن متولدشده بودم ، ونوفلی مرا بمصر آورد ، وبعدازمرگ پدرم درآنجا پرورش یافتم . بعدازشنیدن آن‌برخاستم وحرکت کردم ودیگر پیش‌ابو-غانم‌نرفتم وراه مصررا گرفته عازم‌شدم .

وهم ابورجاء مصری گفت : دونفرازاهل مصر نامه‌ای درباره دوفرزندشان بحضورامام نوشتند . جواب‌آمدکه ای فلانی خداوند بتوپاداش دهد ، ودر بارهٔ دومی‌دعا کرد . پس‌ازچندی‌پسراولی که‌باوتسلیت گفته‌بود وفات‌یافت .

ونیز ابورجاء گفت : ابومحمد وجنائی‌برای من‌نقل کرد که اوضاع شهرما بهم خورد وآشوبی پدیدآمد . من‌ببغدادآمدم وهشتاد روزدرآنجا ماندم . روزی پیرمردی‌آمد وبمن گفت : برگرد بشهرخود .

من‌هم‌بابی میلی‌ازبغداد بیرون‌آمدم . وقتی‌بسامره رسیدم خواستم درآنجا منزل کنم، زیرا اخباری ازوضع‌آشفتهٔ وطن‌بمن میرسید ، هنوز در سامره بمنزل نرسیده‌بودم که دیدم‌پیرمردی نزدمن‌آمد ونامه‌ای‌ازخانواده‌ام‌آورد که‌ازآرامش اوضاع شهرخبرداده وازمن‌خواسته بودند برگردم .

همچنین در کمال‌الدین مینویسد : پدرم ازسعدبن‌عبدالله ازمحمدبن‌هارون روایت میکند که گفت‌پانصددینارمال‌امام ﷺ را بذمه‌داشتم‌یکشب که در بغدادبودم‌و شبی تاریك وبادهای شدید میوزید ، ومن‌هم سخت‌ترسیده بودم ؛ ودربارهٔ مال‌امام که بذمه داشتم میاندیشیدم ، پیش خود گفتم:چندباب دکان دارم‌که آنـرا به پانصدوسی دینارخریده‌ام . همهٔ‌آنهارا درعوض پانصد دینارمال امام ﷺ میدهم . همانموقع شخصی آمد که آنرا درعوض پانصد دینار بگیرد ، بااینکه هنوزقباله آنرانانوشته وبکسی‌هم خبر نداده بودم .

ابوالقاسم بن‌ابی حابس

ونیزدر کمال‌الدین‌ازپدرش ازسعدبن‌عبدالله ازابوالقاسم‌بن‌ابی‌حابس‌روایت نموده که گفت:من‌درشب‌نیمه شعبان بزیارت حضرت امام‌حسین ﷺ میرفتم ؛ در یکی‌ازسالها قبل‌ازماه شعبان بسامره رفتم‌وسعی داشتم که پیش‌از دخول ماه شعبان زیارت‌نکنم. چون ماه شعبان‌آمد گفتم‌زیارتی‌را که‌همه‌وقت میخواندم ترك‌نخواهم کرد . پس‌بزیارت رفتم . من‌هروقت بسامره میآمدم بوسیلهٔ نامه‌ای آمدنم رابه حضرت اطلاع میدادم ، دراین دفعه بابوالقاسم حسن‌بن احمد وکیل آنحضرت گفتم : آمدن‌مرا اطلاع مده‌زیرامیخواهم زیارتم دراین‌مرتبه زیارتی‌خالص‌باشد .

بعداً ابوالقاسم درحالیکه‌تبسمی بر لب داشت‌نزدمن آمد و گفت : این‌دودینار برای‌من فرستاده شده که‌آنرابه «حابسی» بده وبگو: **هرکس درفکرخدا باشد خدا هم بیاد اوست !** .

حابسی‌میگوید : من درسامره سخت مریض‌شدم ، وازبهبودی خود مأیوس گردیده آماده مرگ گشتم . در آن موقع دو ظرف که دوشاخهٔ بنفشه درآن بود برای من‌فرستاده شد وبمن دستوردادند که‌آنراببویم . مشغول بوئیدن آن بودم که‌بهبودی یافتم ـ والحمدلله رب‌العالمین .

وهم حابسی گفت : یکی‌از بدهکاران من مرد ، نامه‌ای نوشتم که حضرت

اجازه بدهند بشهرواسط بروم وورثه اورا ببینم ، وبا خود گفتم : اوائل مرگ او میروم شایدبتوانم حق‌خود رابگیرم . ولی‌حضرت اجـازهٔ رفتن ندادند . مجدداً نامه‌ای نوشتم که اجازه صادر فرماید ؛ بازاجازه ندادند . چون چند سال گذشت نامه‌ای‌آمد که اکنون بسوی آنها برو.من‌هم رفتم وطلب خودرا گرفتم .

وهم ابوالقاسم حابسی گفت : پسر رئیس ده دینارسهم‌امام‌برای حاجز(یکی ازوکلای امام) فرستاد ، ولی حاجز فراموش کرد آنرا بامام برساند ؛ نامه‌ای برای حاجز آمد که نوشته‌بود : **دینارهای‌پسر رئیس رابفرست!**

وهم او گفت : هارون‌بن موسی‌بن فرات‌طی‌نامهٔدرخواست‌اموری‌چند کرد ازجمله باقلم بی‌مرکب برای دوپسر برادرش که در زندان بودند ، خواهش دعا کرده‌بود ، جواب‌نامه اوآمد که برای‌آنها باسم‌دعافرموده‌است.

وهم حابسی گفت : مردی‌ازاهل «رَبَض‌حمید» نامه‌ای بحضورامام نوشت و برای وضع حمل زنش خواهش دعا کرد ، چهار روزپیش از وضع حمل جواب آن‌آمد که دعا کردیم وزنت دخترمیزاید ، همانطورهم‌شد .

وهم‌او گفت : محمدبن محمدقصری نامه‌ای خدمت‌امام نوشت که : ازشر دختران خود آسوده گردد وحجّ بیت‌الله بوی روزی شود ، واموالی که ازدستش رفته دوباره باو بر گردد . جواب خواهشهای او رسید : همان‌سال بحجّ رفت . واز شش دختری که داشت چهار نفرشان مردند و اموال از دست رفته‌اش را باز یافت ! !

وهم او گفت : محمدبن یزدادنامه‌ای نوشت وازحضرت طلب‌دعا برای‌پدر ومادرخود نمود ، جواب‌آمد که : خداوند توو‌پدرومادر وخواهرمتوفایت را که نامش «کلکی» بود ، آمرزید. این‌زن ، زنی‌صالحه‌بود .

ونیزحابسی گفت : نامه‌ای بحضورامام عليه‌السلام نوشتم وپنجاه دینار که‌ازجمعی مؤمنین نزد من‌بود برای‌آنحضرت فرستادم . ازجمله‌ده دینار آن‌ازپسرعموی من بود که‌ایمان درستی‌نداشت . لذامن‌هم نام‌اورا درآخر نامه نوشتم وخواهش‌نمودم

که برای اودعا نفرماید . درفصل اسامی جواب نامه مرقوم بود : خداوند از آنها قبول فرماید وبتو وبآنان احسان کند ، ولی برای پسرعمویم دعائی نفرموده بود .

همچنین حابسی گفت : چند دینار ازعده‌ای ازمؤمنین ونیزمبلغی را مردی بنام محمد بن سعید بمن داد که برای حضرت بفرستم . من هم آنهارا فرستادم وپول محمدبن سعید را عمداً بنام پدرش سعید فرستادم زیرا خود وی اهل دیانت نبود ، جواب وصول آن بنام «محمد» که من اسم آنراتغییر داده بودم رسید .

وهم حابسی گفت: درهمین سال که این علائم ازناحیه مقدسه برای من آشکار گشت ، هزاردیناری را که ابوجعفر مُرْوَزی فرستاده بود، باتفاق ابوالحسین محمد ابن محمد بن خلف واسحاق بن جنید ، برای امام بردم . ابوالحسین خورجین‌ها را به دور برد(۱) تاسه‌راس الاغ کرایه کردیم. چون به قاطول(۲) رسیدیم الاغی ندیدیم . من به ابوالحسین گفتم این خورجین‌های اموال را بردار وباقافله حرکت کن تامن بمانم والاغی برای اسحاق بن جنید پیدا کنم تا بر آن سوارشود ، که وی پیراست : سپس الاغی برای او کرایه نمودم ودرحیر (۳) سامراء با بوالحسین ملحق شدیم .

میان راه باابوالحسین صحبت میکردم ومیگفتم خدارا شکر کن که این اموال رادراین راه حمل میکنی . گفت: من دوست دارم این کار راهمیشه میکردم . موقعیکه به «سامره» رسیدیم آنچه باخودداشتیم بو کیل امام تسلیم نمودیم واودرحضور من آنراگرفت ودردستمالی بست وبوسیلهٔ غلام سیاهی ارسال داشت . چون عصر شدابو - الحسین بقچه سبکی نزدمن آورد .

---

(۱) دُوْر - بضم دال ، نام هفت موضع سرزمین عراق از نواحی بغداداست . یکی از آنها «دورتکریت» واقع در بین سره وتکریت است (مراصد) .

(۲) قاطول - اسم نهری بوده که هارون الرشید درمحل فعلی شهرسامره بناکرده بود (مراصد) .

(۳) حیر - بفتح حاء نام قصری است که متوکل عباسی درسامره ساخت وبعدازاوخراب شد . (مراصد)

فرداصبح ابوالقاسم (وکیل امام) بامن خلوت نمود . ابوالحسین واسحاق هم آمدند . ابوالقاسم گفت غلامی که بقچه رابرد ، این درهم ها را آورد و بمن گفت : این درهمها رابفرستاده ای که بقچه را آورد بده . من هم بقچه را ازوی گرفتم وهمین که ازدرخانه بیرون آمدم ، پیش از آنکه من صحبت کنم ، ابوالحسین بدون اینکه بداند چیزی نزدمن است ، گفت : موقعیکه در «حیر» بودم آرزو داشتم که حضرت چنددرهمی بمن عطافرمایدتا بآن تبرك جویم . این آرزورا از سال اول که باتو در «عسکر» بودم هم داشتم - من باو گفتم : این درهم هارا بگیر که خداوند برای تو رسانیده است . والحمدلله ربّ العالمین .

وهم حابسی گفت : محمد بن کشمردیسال ، نامه ای برای امام زمان ﷺ نوشت وخواهش کرد که دعا فرماید پسرش احمد درخصوص ام ولدش(۱) آزادباشد جواب آمد که : خداوند اورا برای «صقری» حلال گردانید» حضرت بدینوسیله خبرداد که کنیهٔ او ابوالصقر است .

زنیکه حامله نبود

شیخ صدوق در کمال الدین از علی بن محمدبن اسحاق اشعری نقلکرده که گفت: من کنیزی داشتم که مدت مدیدی ازوی دوری نموده بودم . روزی نزد من آمد و گفت : اگرمرا طلاق گفته ای بمن اطلاع بده . من گفتم نه ! طلاق نداده ام ، ودر همان روز باوی نزدیکی نمودم . سپس او بعداز یکماه نامه ای برای من نوشت که از تو حامله شده ام .

من نامه ای در خصوص حامله شدن این زن وهم دربارهٔ خانه ای که دامادم طبق وصیت آنرا بامام زمان ﷺ داده بود ، خدمت حضرت نوشتم که آن خانه را بخودم بفروشد وپولش را بمرور وبامهلت بپردازم . جواب آمد که راجع بخانه همانطور که میخواهی اجازه دادیم ، واز گفتگو دربارهٔ زن وحامله بودنش خودداری کن .

(۱) ام ولد - کنیزی بوده که ازصاحب خود بچه دار بوده است .

چیزی نگذشت که زن نامه‌ای بمن نوشت که آنچه نوشته بودم بیخود بود و حامله نیستم ! والحمدلله ربّ العالمین .

خبر از حوادث آینده

نیز صدوق در کمال الدین از پدرش، از سعد بن عبدالله اشعری از ابوعلی نیلی روایت نموده که : ابو جعفر (گویا محمد بن عثمان بوده) نزد من آمد و مرا با خود به «عباسیه» برد و بخرابه‌ای در آمدیم سپس نامه‌ای را در آورد و برای من خواند ، دیدم آنچه در خانه‌ام پدید آمده بود ، شرح داده شده و هم نوشته بود که فلان زن یعنی مادر عبدالله گیسویش را میگیرند و از خانه بیرون کشیده ببغداد میبرند و نزد خلیفه می‌نشانند ، و هم چیزهای دیگری پدید می‌آمد . آنگاه بمن گفت : این‌ها را از حفظ کن ، سپس نامه را پاره کرد ، این واقعه مدتی پیش از پدید آمدن آن حوادث بود .

روایات سعد بن عبدالله اشعری

وهم گفت که : ابوجعفر مَرْوَزی(۱) از جعفر بن عمر برای من نقل کرد و گفت : درزمانی که هنوز مادر امام حسن عسکری عليه السلام زنده بود ، سفری باتفاق جماعتی بمحلهٔ «عسکر» رفتیم ، پس همراهان نامه‌ای نوشتند واجازه خواستند که بیایند باندرون خانهٔ حضرت واز نزدیك امامان خود را زیارت کنند : این نامه را باسم یك یك همراهان نوشتند . من بآنها گفتم اسم وهویت مرا ننویسید ، زیرا که من اجازه نمیگیرم . آنها نام مرا ننوشتند ، جواب آمد که همهٔ شما و آنکس که اجازه نگرفت داخل شوید (۲) .

وهم او گفت : ابوالحسن جعفر بن احمد برای من روایت نمود که ابراهیم بن محمد بن فرج رخجی نامه‌ای درخصوص بعضی امور به پیشگاه امام عليه السلام نوشت و

(۱) هنگامیکه درعربی کسی به «مرو» شهر تاریخی ایران نسبت میدهند «مَرْوَزی» میگویند
(۲) شاید جعفر بن عمر از محارم مادر حضرت عسکری و آن بانوی عالیقدر بوده است

از جمله تقاضا کرده بود امام ﷺ اسمی برای نوزاد او بگذارد . جوابی بافتخار او صادر گشت که پاسخ همه خواسته های او بود ، ولی اسمی برای پسرش نگذاشته بود . سپس بعداز چندی بچه مرد ! .

وهم سعدبن عبدالله گفت ؛ در مجلسی میان جمعی ازشیعیان گفتگوئی شد امام نامه‌ای برای یکی از آنها نوشت که مشتمل بر شرح گفتگوی مجلس آنها بود.

وهم گفت : عاصمی برای من نقل کرد که‌یکی از شیعیان مالی متعلق‌بامام ﷺ بذمه داشت ، روزی‌درباره اینکه‌چه کسی بایدآنرا بامام برساند فکرمیکرد ودلتنك‌بود ، ناگاه صدای هاتفی شنید که میگفت آنرا بحاجز برسان .

وهم‌او گفت . ابومحمد سَرَوِی (۱)مالی باخود بسامره حمل‌نمود ، بدون مقدمه توقیعی برای اوصادر شد که : دربودن ما ونواب ما شکی نیست . آنچه‌با خود آورده‌ای به « حاجز» تسلیم کن .

وهم‌او گفت : ابو جعفر مروزی برای من نقلکرد که چیزی بوسیلهٔ یکی ازموثقین‌شیعیان به‌محله «عسکر» فرستادیم‌آن مردبدون اینکه‌بما اطلاع‌دهدنامه‌ای هم نوشت وباآنچه باوی‌بود فرستاد . پس‌نامهٔ اوبدون جواب بر گردانده شد .

ونیز سعدبن عبدالله گفت : ابو عبدالله حسین بن اسماعیل کندی نقل کرد که : ابوطاهر بلالی بمن گفت توقیع امام‌حسن عسکری ﷺ که درباره‌جانشین آنحضرت ، بافتخار من (یعنی ابوطاهر) صادر گشته است بااشیاء دیگری درخانهٔ تو امانت باشد . من‌بحسین گفتم: ازشماتقاضامی کنم که‌ازروی‌آن توقیع‌نسخه‌ای هم برای من بنویسی . حسین درخواست مرا باطلاع ابوطاهر رسانید واو گفت حسین‌سعدرا نزد من‌بیاور تامطلب توقیع را بدون واسطه ازخودمن‌بشنود .

چون نزدوی‌حاضر گشتم ابوطاهرمطلب توقیع‌راباطلاع من‌رسانید و گفت دو سال پیش ازمرگ امام‌حسن عسکری ﷺ توقیعی که درآن ازجانشین خود بمن اطلاع داده‌بود ، برای‌من‌صادرشد . سه‌روزبعداز رحلت‌آنحضرت نیزتوقیعی

(۱) سروی ـ منسوب‌به «ساری» شهرمعروف مازندران‌است .

در همین‌خصوص آمد . خدا لعنت کند کسی‌را که حقوق‌اولیاء خدارا انکار میکند ومردم را بجان هم میاندازد . والحمدلله کثیراً .

مؤلف : کلینی در کافی این توقیع را از خود ابوطاهر بلالی روایست کرده است .

نیز صدوق در کمال الدین آورده است که : علی بن‌محمد صیمری نامه‌ای خدمت آنحضرت نوشت ودر خواست کفنی نمود . جواب آمد که تو درسال ۸۰ یا ۸۱ بدان احتیاج پیدا خواهی کرد ، اوهم در همان سال وفات یافت وکفنش یك ماه قبل‌ازمرگش باورسید !

محمد بن علی‌اسود

ونیز در کتاب‌مزبور است که :محمدبن علی اسود رضی‌الله عنه گفت:سالی از سالها زنی‌پارچه‌ای بمن داد وگفت آنرا به عثمان بن‌سعید (نائب اول‌حضرت) برسان . من‌آنرا باپارچه‌های بسیاری دیگر باخودآوردم ، چون به‌بغداد رسیدم عثمان بن‌سعید دستور داد که همهٔ آنرا به محمدبن عباس‌قمی بدهم ، من هم‌تمام آنهاراغیراز پارچه‌آن زن‌بوی سپردم .

پس ازآن عثمان‌بن‌سعید پیام فرستاد که‌پارچهٔ پیرزن رانیز بوی‌تسلیم کن در آنموقع بیادآوردم که زنی هم پارچه‌ای از مال امام بمن داده است . چندان که‌آنرا جستجو نمودم نیافتم ، عثمان‌بن سعیدبمن فرمود:غمگین مباش که‌عنقریب پیدا میکنی: سپس آنرا پیدا کردم ، در صورتیکه صورت‌آنچه‌با من بود نزدعثمان ابن سعید نبود .

شیخ‌صدوق محمدبن بابویه

همچنین در کمال‌الدین ازمحمدبن‌علی‌اسود رضی‌الله‌عنه‌نقلکرده که گفت بعد ازرحلت‌محمدبن‌عثمان‌علی‌بن‌حسین‌بن‌موسی‌بن‌بابویه ازمن‌خواست که‌از ابوالقاسم

حسین بن روح استدعا کنم واو ازمولی صاحب‌الزمان(ع)خواهش کند که برای‌او (علی‌بن‌بابویه)دعا نماید تاخداوند پسری بوی مرحمت فرماید .حسین‌بن‌روح هم بحضرت‌رسانید . سه روزبعد بمن اطلاع داد که امام‌برای‌علی‌بن‌بابویه دعا فرمود وعنقریب‌پسری بابرکت که خداوند از وجود اوبمردم نفع رساند برای اومتولد میگرددو بعدازاوهم فرزندانی دیگرخواهدآمد (۱)

ابوجعفر محمدبن علی‌اسود میگوید : ازحسین بن‌روح خواستم که دربارهٔ خودم نیزچنین استدعائی ازحضرت بنماید که خداوند پسری بمن روزی فرماید ولی‌او خواهش مرا نپذیرفت و گفت راهی برای این خواهش نیست . پس برای علی‌بن بابویه همان سال فرزندش محمد (شیخ صدوق) وبعد از اواولاد دیگری متولد گردید ، اما فرزندی روزی من‌نشد .

شیخ‌صدوق رحمةالله‌علیه سپس میفرماید : هروقت ابوجعفر محمدبن علی اسود رضی‌الله عنه مرا میدید که بمجلس درس استادم محمدبن حسن بن احمد بن ولید-قمی-رضی‌الله عنه‌میروم،ومیدید که‌بمطالعه کتب‌علمی وحفظ‌آنها رغبتی زیاد دارم میگفت: برای توعجب نیست که چنین‌رغبتی‌بعلم‌داشته باشی . **زیراتوبدعای امام زمان (ع) متولدگشته ای .**

درغیبت‌شیخ مینویسد : جماعتی ازعلما این روایت را از خود صدوق نقل کرده اند که گفته است: موقعی که هنوز بیست‌سال نداشتم ، مجلس درس تشکیل دادم، بسیارمیشد که ابوجعفر محمدبن علی‌اسود درمجلس‌درس من‌حاضر میگشت چون سرعت انتقال مرادر جواب دادن بمسائل حلال وحرام میدید ، از کمی‌سن من‌بسیار تعجب مینمود ؛ و میگفت عجبی نیست ! زیراتو بدعای امام زمان عليه‌السلام متولد شده‌ای !

زنی از اهل آبه

نیزدر کمال الدین ازمحمد بن‌علی بن‌متیل روایت نموده که‌زنی بنام«زینب»

(۱) تفصیل این مطلب‌درصفحه ٦٣٧بروایت‌ابن‌نوح ازکتاب «غیبت»شیخ‌طوسی گذشت

ازاهل آبه (۱) زوجهٔ محمدبن عبدیل آبی، سیصد دینار سهم‌امام‌داشت . آنرانزد عموی من‌جعفر بن‌محمد بن‌متیل آورد و گفت میخواهم که این‌مال رااز دست‌من گرفته بدست ابوالقاسم حسین‌بن روح(ره) بسپاری .

سپس عمویم مرابا آن‌زن نزد حسین بن روح فرستاد تا درخواست او را برای وی ترجمه کنم . چون بخدمت‌حسین‌بن روح رسیدیم ، بازبان فصیح اهل آبه‌بازن سخن گفت وپرسید «چونا ، چونا ، بداکولیه چونسته ؟ » یعنی چطوری وقبلادرچه حالی بودی وازبچه هایت‌چه خبرداری ؟چون من‌دیدم حسین‌بن روح بزبان آن‌زن آشنائی کامل دارد دینارها راباو سپرده‌بر گشتم ؛ وازترجمه‌خود - داری کردم . درغیبت شیخ مانند این روایت رااز جماعتی ازعلما از صدوق نیز روایت کرده است .

جعفر بن محمد بن متیل

و نیزدر کمال‌الدین ازمحمد بن‌علی بن‌متیل‌روایت میکند که عمویم جعفر بن‌محمد بن متیل گفت : ابوجعفر محمدبن عثمان عمری‌مراخواست وچند طاقهٔ پارچه و کیسه ای که مبلغی درهم درآن بود بیرون آورد و گفت : لازم است که همین موقع‌بروی به واسط (۲) وآنچه بتومیدهم بکسیکه قبل‌ازهمه موقع سوار شدن برمر کب ورفتن‌بطرف شط تورا ملاقات میکند بدهی. من‌ازین جهت سخت غمگین شدم‌و پیش خود گفتم آیا کسی مانند من برای اینکار اعزام میشود که این اموال ناچیزرا ببرد ؟.

---

(۱) درصفحه‌٦٠٥ گذشت .

(۲) واسط ـ نام چندین موضع در عراق وحجاز وسوریه و ایران بوده ـ دراینجا منظور واسط‌عراق‌شهری واقع درمیان راه کوفه وبصره بوده که حجاج بن یوسف‌ثقفی آنرا تعمیر کرد وبهمین‌جهت «واسط حجاج» هم‌میگویند واسط چون‌درست دروسط‌بصره و کوفه‌بود باهریك ازاین‌دوشهر پنجاه فرسخ فاصله داشته است . (مراصد)

پس بجانب «واسط» حرکت نمودم و سوار مرکب شدم. اول مردی که با من ملاقات نمود، ازحسن بن‌محمد بن‌قطاة صیدلانی که درواسط وکیل موقوفات بودجویاشدم. آنمرد گفت: من‌هستم! تو کیستی؟ گفتم: من‌جعفر بن‌محمد بن‌متیل هستم. اومرا باسم شناخت وبمن سلام کرد ومن‌هم باو سلام نمودم وبا هم معانقه کردیم.

آنگاه بوی گفتم ابوجعفر عمری (محمد بن عثمان) بشما سلام رسانده و این‌پارچه و کیسهٔ پولرا بمن داده که بشما تسلیم کنم. سپس گفت الحمدلله (که‌تو رادیدم) زیرا محمدبن عبدالله عامری وفات یافت ومن‌حالا میروم که کفنی برای اوتهیه کنم. آنگاه پارچه‌ها را باز کرد دیدیم مایحتاج دفن میت درآنست مانند کفن و کافور، وآنچه درکیسه بودمزد مرده کش و گورکن بود. پس ماجنازه راتشییع کرده دفن نمودیم وسپس مراجعت کردیم.

ابوالحسن عقیقی

نیز درکتاب مزبور ازابومحمد حسن بن‌محمد بن‌یحیی علوی برادر زادهٔ طاهردر بغداد درخانهٔ خود واقع درسمت‌بازار پنبه فروشان، بمن‌خبردادو گفت: ابوالحسن علی‌بن‌احمد بن‌علی عقیقی درسال (۲۹۸) به‌بغداد آمد وبرعلی‌بن‌عیسی ابن جراح که آنموقع وزیربود وارد گشت، تا از املاك خود سرکشی کند و حاجت خودرا از وزیر بخواهد.

وزیر گفت: بستگان تودر این‌شهر بسیارند. اگر هرچه آنها بخواهند، بآنهابدهیم‌کار بدرازامیکشید، ونمیتوانیم ازعهدهٔ آن برآئیم. عقیقی گفت: من حاجت‌خود را از کسی می‌طلبم که مشکل آن بدست وی گشوده میشود. علی‌بن عیسی‌پرسید او کیست؟ گفت: خداوند عزوجل. این‌را گفت و باخشم بیرون رفت. عقیقی‌میگفت: باحالتی‌خشمگین بیرون‌آمدم ومیگفتم: خداوند صبر هر هرهلاك شده‌ای‌رامی‌دهد، وجبران هرمصیبتی‌را می نماید. این‌را گفتم‌وازنزدوی

بیرون رفتم .

سپس فرستاده‌ای ازجانب حسین بن روح رضی‌الله عنه نزدمن آمد .من شکایت وزیر راباو نمودم . اوهم رفت و بحسین بن روح گفت . آنگاه همان فرستاده نزد من آمدوصد درهم برای من آورد همه‌راشمردو وزن کرد ودستمالی ومقداری حنوط و چند کفن بمن داد و گفت : آقایت بتوسلام میرساند ومیفرماید هروقت مشکلی یا اندوهی بتو روی آورد ، این دستمال را بصورت خودبمال ، کـه دستمال آقایت میباشد . این درهم‌ها و حنوط و کفن‌هـا رابردار ، و بدان که امشب حاجتت برآورده‌میشود .

چون بمصر برسی ، محمدبن‌اسماعیل‌ده روزپیش‌از تومیمیرد . سپس تو نیز خواهی مرد . این کفن و حنوط مال تواست . من آنها را برداشتم و آنرا نگاه داشتم وقاصدبرگشت . ناگاه‌خودرا در کنارچراغ درخانهٔ خوددیدم ! دراینوقت کوبنده‌ای‌درزد . من بغلام‌خود گفتم : خیراست ! خیراست ! ببین کوبنده کیست؟ اورفت و گفت : خیراست ! غلام حمید بن محمدکاتب پسرعموی وزیراست . او رانزدمن آورد گفت : وزیر شمارا می‌طلبد وآقای‌من حمید میگویدسوار شوونزد من‌بیا ! من‌هم‌سوارشدم وراه‌هارا گشودم تابخیابان‌قپان‌داران‌رسیدم ، ناگاه‌حمید رادیدم که‌نشسته منتظر من‌است .چون‌اومرادید دستم‌را گرفت وسوارشدیم‌وبخانهٔ وزیرآمدیم . وزیربمن گفت : ای‌پیرمرد ! خداوندحاجت تورا برآورد . سپس ازمن‌معذرت‌خواست‌وچندقبالهٔ مهر کرده‌بمن‌داد . من هم‌آن‌هارا گرفتم و بیرون آمدم .

ابومحمد حسن بن محمد گفت : ابوالحسن علی بن احمد عقیقی در شهر «نصیبین» (١) این‌حکایت‌را برای‌من‌نقل کردو گفت : اول‌حنوط‌برای عمه‌ام‌آمد

(١) نصیبین ـ بصورت‌جمع ، شهرآبادی واقع‌درجادهٔ موصل بشام بوده ، وبصورت تثنیه ، دهکده‌ای ازحلب‌واقع درکشور سوریه‌وهم‌شهری درکنار شطفرات‌بوده‌است که‌آنرا نصیبین روم میگفتند (مراصد)

من‌هم برای خودخواستم . حسین بن روح رضی‌الله عنه بمن گفت املاك خود را بدست خواهی آورد ودراین‌خصوص نامه بحضور امام نوشت .

من‌هم برخاستم وسرودیدگان او (عقیقی) رابوسیدم و گفتم : ای آقای من ! کفنها وحنوط ودرهمهارا بمن نشان بده . اوهم کفنها رابیرون آورد دیدم یك طاقه پارچه مخطط یمنی و سه طاقه پارچه بافتهٔ «مرو» ویك عمامه است . حنوط هم دریك ظرف بود . درهمهارا بیرون آوردومن آنهارا شمردم صددرهم بود. من گفتم :آقای من ! یك درهم آنرا بمن بده تا ازآن انگشتری بسازم .

عقیقی گفت: ازمال خودم هرچه میخواهی بردار ، گفتم : من ازاینها میخواهم واصرار نموده سر ودیدگانش را بوسیدم ؛ او هم یك درهم بمن داد و من آنرا در دستمالی بستم ودر آستینم گذاشتم .

موقعی که بکاروانسرا برگشتم زنبیل خود را گشودم و دستمال را که چند درهم درآن بسته بود . درآن نهادم . کتابها ودفترهایم را نیز در بالای آن گذاشتم وچندروزی درآنجاماندم .سپس آمدم که آن درهم را بردارم دیدم کیسه بسته است ولی چیزی درآن نیست !

از این موضوع تقریباً وسواسی پیدا کردم . پس لذا خانه عقیقی رفتم و بغلام او گفتم : میخواهم خدمت آقا برسم . اوهم مرا نزد وی برد . گفت : چه‌شده ؟ گفتم آقا آن درهم که بمن دادی میان دستمال نیافتم . عقیقی زنبیل راخواست ودرهمها رابیرون آوردوشمرد . ازلحاظ عدد ووزن صددرهم بود ! کسی هم نزد من نبود که در برداشتن آن موردسوء ظن من قرار گیرد ، پس من ازوی خواستم آنرا بمن بدهد ولی او نپذیرفت .

عقیقی سپس بجانب مصررفت واملاك خود را تصاحب کرد. ده روز قبل از او محمدبن اسماعیل درگذشت ، وبعدهم اورحلت کرد ودر همان کفن که بوی داده شده بود کفن شد . در غیبت شیخ از جماعتی از صدوق مانند این نیزروایت شده است .

محمد بن شاذان

همچنین در کمــال‌الدین از عطار واواز پدرش از محمدبن شاذان‌بن‌نعیم شاذانی نقل کرده که گفت : چهار صد و هشتاد درهم سهم مبارك امام عليه‌السلام نزد من جمع شد ؛ من بیست درهم از مال خودم وزن کرده‌روی‌آن گذاشتم وباابو - الحسين اسدی رحمةالله علیه (وکیل حضرت)دادم ودر بارهٔ بیست درهم اضافی‌آن چیزی بوی نگفتم . در جواب‌آن مرقوم بود : پانصد در همی که بیست درهم‌آن مال خودت بود ، رسید .

محمدبن شاذان گفت : بعد از آن نیز اموالی را برای حضرت فرستادم و توضیح‌ندادم که مال کیست . درجواب‌نوشته بود که : فلان‌مبلغ رسید فلان‌مبلغ‌از فلان وفلان مبلغ ازبهمان است .

وهم محمدبن شاذان گفت ابوالعباس کوفی نقل کرد که : مردی مالی را برد که بامام برساند و میخواست بر معجزه‌ای اطلاع یابد . پس توقیعی صادر گشت که : اگر حقیقت را بجوئی بآن میرسی واگر طالب چیزی باشی ؛خواهی یافت . آقایت بتو میگوید :آنچه‌آورده‌ای بیاور . مرد گفت : من شش درهم از پولهائی که‌آورده بودم بر داشتم وباقی را فرستادم . توقیعی‌آمد که فلانی !آن شش درهم که وزن نکرده برداشتی ، وزن کن خواهی دید شش دینار وپنج‌دانگ ویك حبه‌ونصف است . مرد گفت : من همدینار ها را وزن کردم . دیدم‌همانطور است که امام فرموده بود !

شخصی از مرجئه

درکمال‌الدین از احمدبن هارون از محمد حمیری از پدرش‌از اسحق‌بن حامدکاتب روایت نموده که گفت : مرد بزاز مؤمنی در قم بود که یکنفر شریك مرجئی (١) داشت روزی طاقه پارچه‌ای بدست‌آنها افتاد . مرد مؤمن گفت : این

(١) مرجئه گروهی هستند که تمام اعمال محرمه را تجویز میکنند برای اطلاع

پارچه لایق آقای من است . شریك وی گفت : آقای تو را نمیشناسم ولی پارچه‌را بر دار وهر طور میخواهی عدل کن . چون پارچه بامام رسید . آنرا از درازی دو نصف کـرد ، یك نصف را بر داشت و نصف دیگـر را بر گردانید وفرمود : ما احتیاجی بمال مرجئی نداریم !

محمدبن حسن صیرفی

و نیز در کتاب مزبور از محمدبن علی‌بن احمدبن روح‌بن عبدالله‌بن منصور بن یونس‌بن روح از یاران صاحب الزمان علیه‌السلام روایت نموده که گفت : ازمحمد بن حسن صیرفی که‌درسرزمین بلخ اقامت داشت شنیدم کـه میگفت : قصد رفتن حج داشتم . وجوهی با من بود که نصف‌آن طلا و نصف دیگر نقره بود . طلاها را ذوب نموده بصورت شمش و نقره هارا چند پاره نمودم .

این وجوه را بمن داده بودند که بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس‌الله روحه بسپارم . چون بشهر «سرخس» رسیدم ، خیمه خود را در ریگستانی برسر پا نمـوده ، بملاحظهٔ طلاها ونقره ها پرداختم ، در آن اثنا یك شمش طلا از دستم افتـاد و در ریگهـا فرو رفت ولی من متوجه نشدم . موقعیکه بهمدان رسیدم ، دوباره آنها را ملاحظه کردم ، چه سعی داشتم آنها راحفظ کنم ، درآنجا متوجه شدم که‌یك‌شمش‌طلارابوزن‌صدوسه مثقال‌یا نود وسه مثقال(تردید ازراوی است) گم کرده‌ام .

ناچار در همانجا یك‌شمش بهمان وزن از مال خودم ساخته بجای‌آن گذاردم . وقتی وارد بغداد شدم ، بسراغ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم وآنچه آورده بودم بوی تسلیم نمودم . اودر میان شمش های‌طلا دستی بهمان شمش که من درهمدان ازمال‌خودم ریخته‌بودم مالید وآنراپیش من‌انداخت و گفت : این‌شمش

ـــــــــــــ

← کامل‌ازمعنی‌حقیقی‌مرجئه ووجه‌تسمیه‌آنها باین‌اسم ؛ رجوع‌کنیدبه «مجمع البحرین» و «ملل ونحل» شهرستانی والمقالات والفرق‌سعدبن عبدالله‌اشعری‌وسایر کتب مربوطه .

مال ما نیست آن شمش را که جزو مال ما بود ، در سرخس موقعیکه میان ریگستان خیمه زدی گم کردی. برگرد بهمان محل و آنرا جستجو کن که آنرا خواهی یافت و بعد باینجا مراجعت کن ولی مرا دیگر نمیبینی .

من هم بسرخس مراجعت نموده و بهمان جائی که منزل کرده بودم رفتم و شمش طلا راپیدا کرده بشهر خود برگشتم ، سال بعد نیز آهنگ حج بیت الله نمودم و شمش طلارا باخود به بغداد آوردم . حسین بن روح رحلت نموده بود ، پس شیخ ابوالحسن سیمری راملاقات کردم و آنرا بوی سپردم .

ابو علی بغدادی

همچنین در کتاب مزبور مینویسد : خبرداد بما حسین بن علی بن محمد قمی معروف با بوعلی بغدادی و گفت : شخصی معروف به «ابن جاوشیر» درشهر «بخارا» هشت شمش طلا بمن داد وامر نمود که آنرا دربغداد بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه تسلیم کنم . پس آنرا باخود آوردم . چون به آمویه (١) رسیدم یکی از آنها را گم کردم ومتوجه آن نشدم ؛ تا آنکه به بغداد آمده و آنهارا بیرون آوردم تاتسلیم کنم . دیدم یکی از آنها کم است . پس شمشی ازطلا بهمان وزن خریدم واضافه برنه شمش دیگر نمودم وسپس بنزد حسین بن روح رفتم وشمشهای طلارا پیش روی وی نهادم .

حسین بن روح (ره) بادست اشاره بهمان شمشی که خریده بودم نمودو گفت: این را که خودت خریده ای بردارچه آن شمش را که گم کردی بمارسید و آن همین است ! پس آنرا بیرون آورد وبمن نشان داد دیدم همان است که در آمویه گم کرده بودم .

یکی از بانوان شیعه

راوی : حسین بن علی بن محمد قمی معروف با بوعلی بغدادی گفت : درهمان

(١) آمویه - همان آمل مازندران است که «آمو» هم خوانده میشود (مراصد)

سال زنی را در بغداد دیدم که از من پرسید وکیل امام زمان علیه السلام کیست ؟ بعضی از قمیها بوی اطلاع دادند که وکیل حضرت حسین بن روح است و بآن زن اشاره کردند که این مرد اورا میشناسد .

وقتی من بخدمت حسین بن روح رسیدم زن هم در آنجا بود . زن به حسین بن روح گفت ای شیخ ! در نزد من چیست ؟ حسین بن روح گفت : آنچه نزد توست در دجله(۱) بینداز سپس بیا تا خبر آن را بتو بدهم . زن رفت و آنچه با خود آورده بود در دجله انداخت آنگاه بنزد حسین بن روح باز گشت. حسین بن روح بکنیزش گفت : برو و آن حقه (۲) را بیرون بیاور . کنیز هم حقه را برای او آورد .

حسین بن روح بزن گفت این همان حقه است که نزد تو بود و آنرا در دجله انداختی ، اکنون بگویم چه در آنست ، یا خودت میگوئی ؟! زن گفت شما بفرمائید! گفت : یك جفت خلخال طلا وحلقه بزرگی است که گوهری در آنست و هم دوحلقهٔ کوچك است که درهر کدام یکدانه گوهر است . و نیز دو انگشتر فیروزه و یك انگشتر عقیق است ! !

آنچه در حقه بود همان بود که حسین بن روح گفته بود ، بدون کم و کاست . سپس سر حقه را باز کرد و آنچه در آن بود بمن نشان داد ، زن هم نگاهی بمن کرد و گفت درست همان چیزهائی است که من آورده بودم و در دجله انداختم من و آن زن بامشاهدهٔ آنچه از حسین بن روح دیدیم ، چنان شاد شدیم که نزدیك بود هوش از سرما برود !

شیخ صدوق سپس میفرماید : حسین بن علی بن محمد قمی بعد از نقل این حدیث بمن گفت : خدارا گواه میگیرم که این حدیث درست همین است که بیان کردم بدون اینکه زیاده و نقصانی در آن پدید آمده باشد . و هم بامامان دوازده گانه صلوات الله علیهم قسم خورد . آنگاه صدوق میگوید : آنچه وی گفت مسلماً راست است . نه

(۱) نهر دجله واقع در شهر بغداد است که امروز بغداد را بدو قسمت نموده است .

(۲)- حقه بضم حاء و تشدید قاف، ظرف چوبین کوچکی بوده که مروارید یا لعل یا سایر اشیاء قیمتی و آلات طلا و نقره در آن مینهاده اند .

چیزی بر آن افزود و نه چیزی کم کرد.

جوانی از بنی عباس

نیز: در کمال‌الدین از محمد بن علی بن احمد زرچی روایت نموده که گفت: مرد جوانی را در سامره در مسجد معروف به «مسجد زبید» دیدم که میگفت: من از بنی هاشم (یعنی بنی‌عباس) و از اولاد موسی بن عیسی عباسی هستم.

موقعیکه با من سخن گفت صدا زد: یاغزال! یازلال! ناگهان دیدم کنیز پیری آمد و او گفت: ای کنیز! داستان میل و مولود را برای آقای خود نقل کن. کنیز گفت: روزی طفل ما بیمار شد؛ خانم بمن گفت: برو بخانه حسن بن علی عليه السلام (امام حسن عسکری) و بحکیمه (عمهٔ آن‌حضرت) بگو: چیزی بما مرحمت کن تا بوسیلهٔ آن شفای مولود خود را از خدا بگیریم من هم بخدمت حکیمه خاتون رفتم و از وی مسئلت نمودم.

حکیمه بیکی از اهل خانه فرمود: آن میلی که چشم نوزاد دیشب (یعنی امام زمان عليه السلام) را با آن سرمه کشیدیم، بیاورید، آن میل را آوردند و بمن داد و من هم بخانم خود دادم و با آنچشم طفل خودمان را سرمه کشیدیم و همان باعث شفای طفل شد آنمیل نزد ما بود ولی بعدها گم شد (۱)

(۱) چنانکه ملاحظه میشود با اینکه در اخبار پیغمبر و اهلبیت علیهم السلام آمده است که ولادت صاحب الامر پنهان و در وضع خوفناکی اتفاق میافتد، معهذا در همین باب و در خلال سائر ابواب میخوانید که عده‌ای بالغ بر بیست نفر از ولادت آن موعود جهان بعنوان فرزند امام حسن عسکری (ع)، در شهر سامره اطلاع داده‌اند جمعی از آنان از مخالفین شیعه یعنی اهل تسنن بوده‌اند که از جمله همین مورد است. علت خفاء ولادت آنحضرت در روایات بیان شده، زیرا امام منتظر مانند، ولادت او از جهاتی مانند موسی بن عمران است که از ترس فرعونیان تا لحظه تولد اثر حمل در مادرش معلوم نبود، و خدا او را با وجود آن همه دشمن از آسیب آنان حفظ کرد، تا اشکار شد و به سرنوشت بیدادگران خاتمه داد.

باب بیست و یکم

سفرای امام زمان که در غیبت صغری میان شیعیان

و آن حضرت واسطه بودند

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد: در برخی از روایات آمده است که: «خدمتکاران و کسانیکه اقدام بخدمتگذاری مامیکنند، بدترین خلق خدا هستند» این روایت بمعنی عام خود نیست که شامل عموم خدمتگذاران ائمه طاهرین گردد بلکه این را بدین سبب فرموده اند که گاهی درمیان شیعیان افرادی پیدا میشوند که (بواسطه نزدیکی با آن ذوات مقدسه) دست بتغییر و تبدیل گفتار آنها زده و چنانکه خواهیم گفت؛ نسبت بآنان خیانت میورزند.

محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش و او از محمد بن صالح همدانی روایت نموده که گفت: نامه ای خدمت حضرت امام زمان عليه السلام نوشتم که خانوادهٔ من، بمن آزار میرسانند و از روایتی که از پدران بزرگوار شما وارد شده: **خُدّامُنا وَ قُوّامُنا شِرارُ خَلْقِ اللهِ** بمن سرزنش میکنند.

حضرت در جواب نوشت: خوش بحال شما! آیا این آیهٔ شریفه را در قرآن مجید نخوانده اید: **وَجَعَلْنا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتي بارَكْنا فيها قُرًى ظاهِرَةً** (۱) یعنی: میان آن ها و قریه هائی که در آن برکت داده ایم قریه هائی ظاهره قرار دادیم. بخدا سوگند قریه ای که خداوند در آن برکت قرارداده مائیم و قریه های ظاهره شما هستید.

صدوق: در کمال الدین اینحدیث را باهمان سند روایت نموده وسپس فرموده است: عبدالله بن جعفر (حمیری) گفته: این حدیث را علی بن محمد کلینی از محمد

---

(۱) سوره سبا - آیه ۱۷

ابن صالح (همدانی) ازحضرت صاحب‌الامر علیه السلام برای من روایت کرد .

(۱) ابوعمرو عثمان بن سعید عَمْرِی

مؤلف : شیخ‌طوسی بعدازنقل اینمطالب ، جمعی ازاصحاب ائمه‌را که‌مدح شده اند نام برده، آنگاه میگوید : سفرائی که از جانب ائمه بنیکی یاد شده اند نخستین آنها مردجلیل القدری است که امام علی‌النقی وامام حسن‌عسکری علیهما السلام اورا توثیق‌فرموده‌اند ،واو شیخ موثق ابوعمرو عثمان‌بن‌سعیدعمری‌است. وی از تیرهٔ عرب بنی اسد بوده وعلت اینکه اورا « عَمْرِی » میگویند اینست که ابو نصرهبة‌الله‌بن احمد کاتب‌دخترزادهٔ ام کلثوم دختر محمدبن عثمان گفته است : وی اصلا اسدی استولی او را بجدش منسوب‌داشتند .و بدین نام‌شهرت یافت .

گروهی ازشیعیان گفته‌اند : حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: کنیهٔ «ابن‌عثمان» و«ابوعمرو» دریك شخص‌جمع نمیشود ودستور دادند که کنیه اورا که «ابوعمرو» بودبرهم‌زنندوازآنوقت«عَمْرِی»خوانده شد . عثمان‌بن‌سعید را عسکری نیز گویند ، زیراوی از قریهٔ « عسکر » سامره بوده است ، واورا « سمان » هم میگویند زیرا بخاطرپنهان داشتن منصب سفارتی که ازجانب امام‌زمان(ع)داشت ، روغن فروشی میکرد .

رسم‌وی چنین بود که شیعیان اموالی راکه برای امام حسن عسکری علیه السلام میآوردند بوی میدادند واوازترس آنهارا میان‌خیك‌روغن پنهان نموده‌وبدینگونه بخانهٔ امام میرسانید !

جمعی از راویان حدیث ، از هارون بن موسی تلعکبری برای‌ما (شیـخ طوسی) بسند خود از احمد بن اسحاق قمی روایت نموده‌اند که‌وی گفت:روزی بخدمت حضرت‌امام علی‌النقی علیه السلام رسیدم وعرضکردم : آقا‌امن گاهی سعـادت درك حضورتان‌رادارم و گاهی ازاین‌فیض بی‌نصیب میمانم ودر اینجاهمهٔ اوقات‌این فیض برایم میسر نمیگردد .

سخن چه کسی‌را بپذیریم وازچه کسی‌پیروی نمائیم ؟ فرمود : این‌ابوعمرو (عثمان بن‌سعید) مردی موثق وامین‌است . آنچه‌وی برای‌شما نقل کند ،ازطرف من‌میگوید .وآنچه بشما میرساند ازجانب من‌میرساند .

احمدبن اسحق‌میگوید : بعد از رحلت‌آنحضرت روزی بخدمت امام حسن عسکری عليه السلام شرفیاب شدم وهمان‌سؤال‌را ازآنحضرت نیز کردم .آنحضرت هم فرمود : این ابوعمرومردی موثق‌وامین است ، هم موردوثوق‌امام گذشته (امام علی‌النقی)بود وهم‌نزدمن درزمان حیات وممات موثق میباشد . آنچه بشما برساند از جانب‌من میگوید وازطرف من‌میرساند .

هارون بن‌موسیاز ابوعلی ابن‌همام واواز ابوالعباس حمیری نقل میکند که ما اغلب‌اوقات‌دربارهٔ این‌حدیث باهم مذاکره میکنیم ومقام والای عثمان بن سعید را میستائیم .

ونیز جماعتی از هارون بن‌موسی‌ازمحمدبن همام ازعبدالله بن‌جعفرحمیری روایت نموده‌اند که : بعد ازرحلت‌امام حسن‌عسکری عليه السلام سالی بعزم حج‌بیت‌الله در بغداد بخانه احمدبن اسحاق‌رفتیم ، دیدیم‌عثمان بن‌سعید نیزنزد وی است.من به عثمان‌بن سعید گفتم : این‌شیخ(واشاره باحمدبن‌اسحاق‌نمودم) که نزدماثقه‌ای پسندیده است درباره شماچنین وچنان میگوید،سپس حدیث گذشته را که درباره مقام والای او رسیده بود بازگو کردم‌و گفتم : اکنون شما کسی هستید که در راستگوئی شما تردیدی نیست . شما را بخداوند ودو امام بزرگواری که تورا بوثاقت ستوده‌اند قسم میدهم آیا پسرامام حسن‌عسکری عليه السلام راکه صاحب‌الزمان است دیده‌ای ؟.

عثمان بن سعید گریست ، سپس گفت : جواب تورا میدهم بشرطی که تامن زنده‌ام بکسی‌نگوئی گفتم : تعهد میکنم که‌بکسی نگویم .آنگاه گفت :**آری‌او را دیده‌ام‌و گردنش چنین بود**مقصودش‌این بود که از سایر گردنها ضخیمترو زیباتر ومتناسبتر بود . عرض کردم : نام‌وی چیست ؟ گفت : از بردن نام او

نهی شده‌اید .

ابوالعباس احمدبن علی بن نوح سیرافی بسندخوداز محمدبن اسماعیل وعلی ابن عبدالله حسینان روایت نمودند که گفتند: درسامره خدمت حضرت امام حسن عسکری رسیدیم، دیدیم گروهی ازشیعیان ودوستان حضرت نیز در حضورش شرفیاب هستند درآنوقت «بدر» خادم حضرت آمد و عرضکرد : آقا ! جمعی با حالت افسرده وغبارآلود، آمده‌اند درخانه. حضرت فرمود : اینان عده‌ای از شیعیان ما در «یمن» هستند . . . تا آنجا که حضرت بخادم فرمود : برووعثمان بن سعید را نزدمن بیاور! چیزی نگذشت که عثمان بن سعید آمد . حضرت بوی فرمود : ای عثمان تو وکیل من وبر ضبط مال خدا موثق وامین هستی برووامو‌الی را که این چند نفر یمنی آورده‌اند بگیر .

راوی میگوید : ما حضار عرض کردیم : آقا ! بخدا قسم ما عثمان بن سعید را از شیعیان برگزیده میدانیم وامروز با این فرمایش مقام اورا در خدمتگذاری حضرتت آشکارتر فرمودی وبخوبی میدانیم که او وکیل شما ودر ضبط اموال خدا مورد وثوق شماست . فرمود : آری گواه باشید که عثمان بن سعید عمری وکیل من است وفرزندش محمدبن عثمان وکیل فرزند من مهدی شماست .

هم در غیبت شیخ از ابونصر هبةالله بن محمد بن احمد کاتب دختر زادهٔ ام کلثوم دختر ابوجعفر محمدبن عثمان عمری قدس‌الله روحه واواز استادان خود روایت نموده که چون امام حسن عسکری عليه‌السلام رحلت فرمود ، عثمان بن سعید حضرت را غسل داد و کفن وحنوط ودفن نمود . اوشخصاً (از جانب امام) مأمور باینکار شدکه در ظاهر باین کار پردازد ، وما هم حکم بظاهر میکنیم اگر کسی آنرا نپذیرد ظواهر حقایق را نپذیرفته وزیر پا گذارده است . توقیعات حضرت صاحب عليه‌السلام بدست عثمان بن سعید وفرزندش محمدبن عثمان برای شیعیان و خواص پدر امام زمان علیهما السلام صادر میگشت .

آن توقیعات متضمن امر ونهی وجواب سؤالات شیعیان از حضرتش و بهمان

خطی بود که درزمان امام حسن عسکری علیه السلام نوشته میشد . شیعیان نیز بالاتفاق عدالت آن‌ها را می‌شناختند تا این که عثمان بن سعید رحلت نمود ، وپسرش ابو - جعفر محمدبن عثمان اورا غسل‌داد وپس ازوی بجای او منصوب گشت ، و همهٔ اموری را که پدرش متکفل بود بوی تفویض شد تمام شیعیان عدالت ووثاقت وامانت - داری اورا ستودند .

زیرا پیشتر گفتیم که از جانب امام حسن عسکری علیه السلام تصریح برامانت - داری و عدالت اوشد و دستور دادند که مردم در حال حیات حضرت و بعد از رحلت وی وزمان پدرش عثمان بن سعید ، درامور دینی خود بوی مراجعه کنند .

وهم صدوق علیه الرحمه فرموده است جعفر بن محمد بن مالك فزاری بزاز از جماعتی از شیعه منجمله علی بن هلال ومحمد بن معاویة بن حکیم وحسن بن ایوب بن نوح در خبری طولانی مشهور نقلکرده که همهٔ آنها گفتند : بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم تادرخصوص امام بعد ازوی ازحضرت جویاشویم چهل نفر دیگرغیر ازما نیزدر مجلس حضرت بودند .

دراین وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد : یابن رسول‌الله ! میخواهم مطلبی رااز حضرتت سؤال کنیم که خود داناترمیباشید . حضرت فرمود : ای عثمان بنشین ! سپس حضرت باحالتی خشمگین برخاست که بیرون رود وفرمود : هیچکس بیرون نیاید . کسی ازماهم بیرون نرفت ، بعدازلحظه‌ای حضرت، عثمان بن سعیدراصدازد واوبرخاست وایستاد. حضرت فرمود: بگویم برای چه نزدمن آمده‌اید؟ حضار گفتند بفرمائید یابن رسول‌الله ! فرمود : آمده‌اید ازمن بپرسید امام بعدازمن کیست ؟ عرضکردند : آری یابن رسول‌الله !

دراین وقت جوانی را که مانندپارهٔ ماه بود وازهر کس بپدرش امام حسن عسکری علیه السلام بیشترشباهت داشت در برابرخود دیدیدیم . حضرت فرمود : بعداز من این امام شما وجانشین من میباشد ازوی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امردین خود بهلاکت میرسید . بدانید که بعداز امروزدیگر اورانخواهیددیدتاعمر

او کامل شود . پس هر چه عثمان بن سعید از جانب او بشما خبر میدهد ، بپذیرید . او نمایندهٔ امام شماست و نیابت بوی تفویض میگردد .

در حدیث دیگر ابو نصر هبةالله بن محمد گفت : قبر عثمان بن سعید در شارع میدان (خیابان میدان) سمت غربی بغداد، دراول محل معروف جنب دروازه «حبله» و مسجد دروازهٔ طرف راست کسی که داخل می‌شود واقع است ، وقبر درخود قبله مسجد میباشد .

شیخ طوسی میگوید : من قبر اورا درهمین محلی که ابو نصر هبةالله بن محمد ذکر کرده دیدم دیواری برروی قبر بنا کرده بودند که محراب مسجد هم در آن دیوار بود. ازیك قسمت محراب دری به محل قبر که درجای تنگ و تاریك واقع بود باز میشد ما به آنجا میرفتیم و بطور آشکار زیارت میکردیم . قبر وی از موقع آمدن من ببغداد یعنی سال ٤٠٨ تا سنهٔ ٤٣٠ واندی بهمین صورت باقی بود بعداز آن رئیس ابومنصور محمدبن فَرَج آن دیواررا فروریخت وقبررا بیرون گذاشت وصندوقی روی آن نهاد. قبر در زیرسقفی بود که هر کس میخواست وارد میشد وزیارت میکرد .

تمام همسایگان محله (١) بزیارت او تبرك می‌جستند ومیگفتند : او مردی صالح است و گاهی هم میگویند: وی پسر دایهٔ امام حسین عليه السلام است ؛ وحقیقت امر بر آنها پوشیده است ، وتاامروز که سال ٤٤٧ است ، بهمان حالت میباشد .

(٢) ابو جعفر : محمدبن عثمان عمری

چون ابوعمرو عثمان بن سعید رحلت نمود ، پسر او ابو جعفر محمدبن عثمان طبق دستور حضرت امام حسن عسکری عليه السلام ونص پدرش عثمان بن سعید از جانب امام قائم عليه السلام بجای پدر نشست .

جماعتی ازعلماء ازابوالقاسم جعفر بن محمدبن قولویه وابوغالب زراری وابو-محمد تلعُکبری برای من (شیخ طوسی) روایت نموده اند که همه از محمدبن یعقوب

(١) اینان همه ازاهل تسنن بوده‌اند .

کلینی واوازمحمدبن‌عبدالله ومحمدبن یحیی‌ازعبدالله بن‌جعفرحمیری نقلکرده‌اند که گفت : من‌وشیخ ابوعمرو (عثمان بن‌سعید) نزد احمدبن اسحاق قمی‌بودیم . احمدبن اسحاق باچشم بمن اشاره کرد که از عثمان بن‌سعید در بارهٔ جانشین امام عسکری عليه‌السلام سؤال کنم . من هم گفتم : ای ابوعمرو ! می‌خواستم سؤالی از شما بنمایم .

قبلا بگویم که‌من‌در آنچه‌میپرسم‌شك‌ندارم زیرا اعتقاددینی‌من‌اینست که زمین نمیتوانداز‌وجود حجت خداخالی‌بماند ، مگر چهل روزپیش ازقیامت ، که‌آنموقع حجت‌برداشته میشود ودرتوبه‌بسته میگردد ، و کسی که تاآن زمان‌ایمان نیاورده یادرزمان‌ایمان داشتن‌کارخیری نکرده ، اگر ایمان بیاورد‌ایمانش سودی‌نخواهد داشت وآنها بدترین خلق خدایند ، وآنها هستند که قیامت درزمان آنان روی میدهد.ولی‌بااینوصف میخواهم‌سؤالی کنم که بریقینم افزوده گردد .

همانطور که حضرت براهیم از خداوند خواست که باو نشان دهد چگونه مردگان رازنده میکند ، وخداوند فرمود : مگرایمان نیاورده‌ای ؟ عرضکرد : چرا ، ولی‌میخواهم دلم آرام گیرد .

ابوعلی‌احمد بن‌اسحق ازامام علی‌النقی عليه‌السلام برای من‌روایت نمود که‌از آن حضرت پرسیدم : با کی‌طرف سخن‌شوم ، واحکام دین‌خودرا ازچه کسی بگیرم ، و گفتهٔ چه کسی رابپذیرم ؟ حضرت فرمود : عثمان بن سعید عمری مردی موثق است ؛ آنچه‌او بتو برساند ، ازجانب من‌میرساند وهرچه بتوبگوید ازجانب من میگوید ، ازاوبشنو واطاعت کن ، که‌اوثقهٔ امین‌است .

نیز ابوعلی روایت نموده که از امام حسن عسکری عليه‌السلام همین سؤال را نمودم فرمود : **العَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتانِ فَما أَدَّيا إِلَيْكَ فَعَنّي يُؤَدِّيانِ ؛ وَما قالا لَكَ فَعَنّي يَقُولانِ وَاسْمَعْ لَهُما وَأَطِعْهُما فَإِنَّهُما الثِّقَتانِ الْمَأْمُونانِ .**

یعنی : عثمان بن سعید وفرزندش دونفر موثق اند . هرچه‌آنها بتو برسانند

از من میرسانند وآنچه بتو بگویند از جانب من میگویند . پس از آنها بشنو و اطاعت کن ، که آنها موثق وامین هستند .

سپس عثمان بن سعیدبمن گفت : این فرمودهٔ دوامام گذشته ، درخصوص تعیین وظیفهٔ توست. عثمان‌بن سعید اینرا گفت وسپس بسجده رفت و گریست آنگاه سر بر داشت و گفت : هرچه میخواهی سؤال کن !

پرسیدم : شما جانشین امام حسن عسکری عليه‌السلام را دیده اید ؟ گفت : آری والله ! گردن اومثل اینست وبا دست خود اشاره نمود (١) گفتم : یك سؤال دیگر دارم گفت : بگو ! گفتم : نام آنحضرت چیست ؟ گفت : برای شما حرام است که نام اورا سؤال کنید . من اینرا از پیش خود نمیگویم ومرا نمیرسد که چیزی را حرام یا حلال کنم واین گفتهٔ خود آن حضرت است .

علت آن اینست که خلیفه اینطور فهمیده که امام حسن عسکری عليه‌السلام وفات کرده وپسری از اونمانده وارث آنحضرت تقسیم شده وجعفر کذّاب آنرا برده است . اینك کسان اورا مورد باز پرسی قرار میدهند وهیچکس جرأت نمیکند خود را بآنها بشناساند یا چیزی بآنها برساند . اگر نام حضرت افشا شود بتعقیب وی خواهند پرداخت . پس از خدا بترسید واز پرسیدن نام وی خود داری کنید!

کلینی فرموده : شیخی ازاصحاب ما (شیعه) که نامش فراموشم شده برای من روایت نمود که در حضور احمدبن اسحق ازعثمان‌بن سعید اینمطلب را پرسیدند ،وهمین جواب را داد .

وهم کلینی میگوید : جمعی ازعلماء ازمحمدبن علی‌بن بابویه (شیخ صدوق) واو ازاحمدبن هارون فامی، برای ماروایت نمودند که وی گفت: محمدبن عبدالله‌بن جعفر حمیری از پدرش عبدالله بن جعفر نقل کرد که : توقیعی از ناحیهٔ مقدسهٔ امام‌زمان عليه‌السلام برای ابوجعفر محمدبن عثمان قدس‌الله روحه درتعزیت پدرش رضی‌الله عنه‌صادر گشت وازجمله مرقوم بود : **انا لله وانا اليه‌راجعون .**

(١) یعنی اشاره بگردن خودنمودکه ضخیم وزیبا ومتناسب بود .

تسلیم فرمان وراضی بقضای الهی هستیم. پدرت باسعادت زیست وبا افتخارمرد، خدا اورا رحمت کند، وباولیاء خدا وسروران خود علیهم السلام ملحق سازد. او پیوسته درآنچه اورا بخدا وموالیان خود نزدیك مینمود تلاش وکوشش داشت، خداوند روی اورا تروتازه گرداند واورا بیامرزد.

ودرفصل دیگر توقیع نوشته بود: خداوند ثواب تورازیاد گرداندودراین مصیبت صبر نیکو مرحمت فرماید. تو مصیبت زده‌ای وماهم اندوهناك هستیم فراق پدرت برای تووما هر دو وحشتناك است خداوند او را در جائی که دارد شاد گرداند

از کمال سعادت او این بود که مثل توفرزندی داشت که بعداز او بماند و بدستوروی جانشین اوگردد وبرای او طلب رحمت ومغفرت کند!

من هم میگویم: الحمدلله، زیرا شیعیان بوجودتو وآنچه خداونددرتوونزد توقرار داده است، مسرورند پروردگار عالم تورا یاری کندونیرو بخشدوپشتیبانی نماید ودرکار خود توفیق دهد خداوند دوست ونگهبان تو باشد. این حدیث درخرایج راوندی نیز آمده است.

ودر کمال الدین نیزازاحمدبن هارون تلعکبری آنرا روایت کرده است. در غیبت شیخ مینویسد: جماعتی ازهارون بن موسی تلعکبری ازمحمدبن همام روایت نموده‌اند که عبدالله بن جعفر حمیری گفت: چون عثمان بن سعید رضی الله عنه وفات یافت مکتوبی بهمان خطی که ماها مینویسیم در خصوص انتصاب فرزندش محمد بن عثمان رضی الله عنه بجای اوصادرگشت در کتاب مذکور باهمین سنداز محمدبن همام روایت نموده که گفت: محمدبن حمویه بن عبدالعزیز رازی در سال ۲۸۰ (هجری) برای من روایت نمود وگفت: محمدبن ابراهیم بن مهزیار اهوازی برای ما نقلکرد که: بعد ازوفات عثمان بن سعید توقیعی بدین مضمون برای من آمد: خداوند پسر اورا حفظ کند. اودرزمان پدرش مورد اعتماد ما بود، خداازاوو پدرش خشنود باشد، وروح پدرش را شاد گرداند، پسرش در نزدما مانند اوست ودر جای وی نشسته است آنچه از ما بگوید گفتهٔ ماست وبفرمان ما عمل میکند

خداوند اورا تأیید کند. پس گفتهٔ اورا قبول کن و نظر مارادربارهٔ اوبدان.

وهم در کتاب یادشده میگوید: جماعتی ازعلماءاز ابوالقاسم جعفر بن محمد ابن قولویه‌وابوغالب زراری وابومحمد تلعکبری‌روایت نموده‌اند که همهٔ آنهااز محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت کرده‌اند که گفت: از محمد ابن‌عثمان‌خواهش نمودم، نامه‌ای که در آن مسائل مشکله خودرا نوشته بودم بحضور امام ﷺ تقدیم بدارد ـ اوهم پذیرفت.

در جواب من توقیعی بخط امام‌زمان ﷺ باین عبارت صادر گشت: «محمد ابن عثمان که‌خداوند از اوو پیش ازوی ازپدرش خشنود باشد، مورد وثوق من است و نامهٔ اونامه من‌میباشد» درخرایج این‌روایت رااز کلینی نیز آورده است.

همچنین در غیبت شیخ است که: ابوالعباس‌ابن‌نوح گفت: خبر داد بمن هبةالله بن محمد دخترزاده ام کلثوم دختر محمدبن عثمان رضی‌اللهٔعنه، ازمشایخ خودش که آنها گفتند: طایفه شیعه همیشه‌عثمان بن سعید را بعدالت قبول داشتند موقعی که‌وفات یافت فرزندش محمدبن عثمان اورا غسل داد وبر جای اونشست‌و تمام‌امورمربوط بسفارت‌ونیابت‌امام‌زمان ﷺ بوی تفویض شد. شیعیان نیزاتفاق بعدالت‌ووثاقت‌وامانت‌داری‌اوداشتند. چه که‌درزمان‌امام‌حسن‌عسکری(ع)ازطرف حضرت‌تصریح‌بامانت‌وعدالت‌اوشده بودومردم‌را امر برجوع‌باوفرمود. بعدازرحلت امام حسن عسکری وزمان حیات پدرش عثمان‌بن سعید نیز کسی در بارهٔ عدالت او اختلاف نظر نداشت ودرخصوص امانت وی‌تردید نمی‌نمود.

توقیعات امام زمان ﷺ درامور مهم‌دینی، درطول حیات وی‌باهمان خطی که‌در زمان پدرش عثمان‌بن سعید صادر میشد، بدست‌او صادر میگشت و بشیعیان میرسید.شیعیان جزاو کسی رابنیابت نمی‌شناختند. وبدیگری مراجعه نمی‌نمودند علائم و کرامات زیادی ازوی ظاهرشد. معجزات امام زمان ﷺ بدست‌او آشکار میگردید؛ وامور بسیاری رااز جانب امام بشیعیان خبر داد که همه‌باعث بصیرت شیعیان درخصوص‌وجودامام دوازدهم گردید. این‌مطلب درنزد شیعه مشهور است.

چون پیشتر قسمتی از آنها رانقل کردیم (در کتاب غیبت) دیگر در اینجا بتکرار آن‌نمی پردازیم وهمین اندازه برای شخص باانصاف کافی است.

ابن‌نوح میگوید : ابو نصرمذکور گفت : ابوجعفرمحمدبن عثمان کتاب - هائی‌داشت که‌درفقه‌تصنیف کرده‌وهمه‌را ازامام‌حسن‌عسکری‌وامام‌زمان‌علیهما‌السلام وپدرش عثمان‌بن سعید که اونیزازامام علی‌النقی وامام حسن عسکری علیهما السلام روایت نموده بود،شنیده بود.از جمله آن کتابها کتاب «الاشربة» بودام کلثوم دختر وی (مادرابو نصر) رضی‌الله عنها‌میگفت: این کتاب موقع‌وصیت محمدبن عثمان‌بحسین ابن‌روح‌رسیدودردست‌او بود. ابو نصرمیگوید : گمان‌میکنم‌بعداز آن‌بشیخ‌ابوالحسن سیمری رضی‌الله عنه‌رسید .

ابوجعفربن‌بابویه (صدوق) فرمود : محمدبن عثمان‌قدس الله‌روحه روایت نموده که بخدا قسم حضرت صاحب الامر علیه السلام هرسال درموسم حج‌در مکه است **اومردم رامی‌بیند وهمه‌را می‌شناسد ومردم‌هم اورامی‌بینندولی‌نمی‌شناسند** .

وهم جماعتی ازعلماء ازشیخ صدوق برای‌من (شیخ طوسی) روایت نمودند که گفت: پدرم(علی‌بن بابویه) . ومحمدبن حسن‌و محمدبن موسی‌بن متوکل‌از عبدالله‌بن جعفر حمیری روایت نموده اند که گفت : ازمحمد بن‌عثمان رضی‌الله‌عنه پرسیدم :آیا صاحب الامررا دیده‌ای ؟ گفت : آری . آخرین بار که‌آن حضرت‌را دیدم‌در خانه‌خدا بود(یعنی‌مسجد الحرام) ومیفرمود: «**اَللّهُمَّ‌اَنْجِزْ لی‌ما وَعَدْتَنی** خداوندا آنچه‌را بمن‌وعده فرمودی‌عملی گردان !»

وهم‌محمد بن‌عثمان رضی‌الله عنه گفت : آن‌حضرت‌صلوات‌الله‌علیه رادیدم که در«باب‌المستجار» پرده‌خانهٔ‌خدارا گرفته‌ومیفرماید : **اَللّهُمَّ اِنْتَقِمْ‌بی مِنْ‌اَعْدائِكَ** یعنی پروردگارا ! بوسیلهٔ من‌از دشمنانت انتقام‌بگیر ! .

وبسند مذکور ازشیخ صدوق ازپدرش ازعلی بن‌سلیمان‌زراری واوازعلی‌بن صدقهٔ قمی روایت نموده که گفت : محمدبن عثمان رضی‌الله عنه‌بی مقدمه وبدون اینکه سؤالی ازوی بکنم‌بنزد من‌آمد تابآنها که نام حضرت راپرسیده بودندخبر

دهدو گفت : یا بایداز بردن نام‌حضرت سکوت کنند تا به‌بهشت بروند ویادر بارهٔ او گفتگو کنند تادر آتش بیفتند . زیرا اگر آنها بر نام امام مطلع گردند ، آنرا شهرت میدهند وچنانچه جای‌او رابدانند ، مردم رابدانجا راهنمائی مینمایند.

وهم ابن‌نوح گفت : ابو نصر هبةالله‌بن محمد بمن‌خبر دادو گفت : ابوعلی ابن‌ابی جیدقمی (ره) بمن خبرداد و گفت : ابوالحسن علی‌بن احمد دلال‌قمی‌نقل کرد که گفت : روزی برابو جعفر محمد بن عثمان وارد شدم تابوی سلام کنم . دیدم‌لوحی پیش روی‌او نهاده ونقاش بر آن نقش میکشدو آیاتی از قرآن درآن مینویسد ؛ واسامی ائمه‌را درحواشی آن مینگارد .

من گفتم : آقا! این‌لوح چیست ؟ فرمود: این‌برای قبرم میباشد ومرا روی آن خواهند گذاشت ، یا اینکه گفت : بر آن تکیه میدهم . وهم فرمود : هرروز داخل‌قبرم میشوم ویك‌جزو قرآن میخوانم سپس بیرون میآیم .

ابوعلی‌راوی این‌خبر میگوید : گمان میکنم ابوالحسن علی‌بن احمد گفت: محمدبن عثمان دست مرا گرفت وقبر خود رابمن نشان داد و گفت : چون فلان روزو فلان ماه وفلان سال‌فرا رسد، بسوی خدا میروم ودرآن مدفون میشوم واین لوح‌هم بامن‌خواهد بود .

چون از نزد او خارج شدم ، آنچه فرموده بود یادداشت کردم وهمواره مراقب‌آن اوقات بودم . چیزی نگذشت که او بیمارشد وبالاخره در همان روز وماه وسالی که گفته بود وفات یافت ودر همان قبر نیز دفن شد .

ابو نصر هبةالله گفت : اینروایت را از دیگری غیراز ابوعلی نیزشنیدم ، همچنین‌این حدیث را(مادرم) ام کلثوم دخترمحمدبن عثمان‌رضی‌الله‌عنهماهم برای من‌نقلکرد . وهم‌جماعتی ازعلماء ازشیخ‌صدوق (ره) واوازمحمدبن علی‌اسود قمی بمن‌خبردادند که : محمدبن عثمان‌قدس‌الله روحه‌قبری برای‌خود حفر نمودوآنرا باچندقطعه تخته‌آماده ساخت .

وقتی‌علت آنراپرسیدم گفت : برای مردن اسبابی هست ! بعدازآن نیزاز

وی پرسیدم ، گفت : مأمور شدم که خودرا جمع وجور کنم . سپس دوماه بعدوفات یافت . رضی الله عنه وارضاه . درکمال الدین هم این روایت آمده است .

ونیز درغیبت شیخ ازابونصر هبةالله روایت میکند که گفت : دیدم بخط ابو-غالب زراری نوشته بود : ابوجعفر محمدبن عثمان (ره) درآخر ماه جمادی الاولی سال سیصدو پنج وفات یافت .

وهم ابونصرذکر نموده که : محمد بن عثمان درسال سیصد وچهار رحلت فرمود ومدت پنجاه سال نیابت حضرت امام زمان علیه السلام راداشت . مردم اموال خودرا بوسیلهٔ اوبامام میرسانیدند ، وتوقیعاتی بهمان خطی که درزمان امام حسن عسکری علیه السلام برای شیعیان ، درامورمهمهٔ دین ودنیای آنان میرسید ، ومسائلی که میپرسیدند جوابهای عجیب آنها بوسیلهٔ اوصادرمیگشت .

وهم ابونصر گفت : قبر محمد بن عثمان (دربغداد) پیش قبرمـادرش در سرراه دروازهٔ کوفه درمحلی که خانه‌اش آنجا بود ، واقع است ، و فعلا در وسط بیابان است .

(۳): ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» مینویسد : حسین بن ابراهیم قمی بمن خبرداد و گفت: ابوالعباس احمدبن علی بن نوح ازابوعلی احمدبن جعفربن سفیان بزوفری روایت نموده که گفت : ابوعبدالله جعفر بن محمدمدائنی معروف به «ابن قزدا» در مقابرقریش نقل کردو گفت : رسم من این بود ، هروقت اموالی که دردست من بود برای محمدبن عثمان میبردم ، بازبانی باوی سخن میگفتم که هیچکس نمیگفت . میگفتم : آیااینمال که مبلغ آن فلان مقداراست مال امام علیه السلام است ؟ اوهم میگفت آری، آنرابگذار . سپس میپرسیدم : بمن میگوئید که این اموال مال امام است ؟ میگفت: آری، مال امام است . آنگاه آنرا ازمن میگرفت .

آخرین باری که نزد وی رفتم وچهارصد دینار برده بودم ؛ طبق معمولی

که داشتم هما ن سؤال را کردم ، محمدبن عثمان گفت : آن را برای حسین بن روح ببر !

من‌اندکی تأمل نمودم وسپس گفتم : شما مانند همیشه آنرا ازمن تحویل بگیرید . حرف مرا نپذیرفت و گفت : برخیز ! خدابتوسلامتی بدهد؛ آنرا بحسین بن‌روح تسلیم کن ! چون اثرخشم درصورت وی مشاهده نمودم ، بیرون آمدم و سوارالاغم شده عازم‌رفتن‌شدم. وقتی مقداری‌راه رفتم بشك افتادم ومراجعت نمودم و درب خانهٔ محمد بن عثمان‌را کوفتم .

خادم وی‌آمدپشت در وپرسید : کیست ؟ گفتم من‌فلانی‌هستم . اجازه بگیر داخل شوم . مثل‌اینکه اطمینان‌بمن وبر گشتنم نداشت ولذا بازپرسید تو کیستی ؟ گفتم : بروو برای من اجازه بگیر که لازم‌است ملاقات کنم . اوهم رفت و خبر باز گشت مرا بوی‌اطلاع‌داد ،او(محمدبن عثمان) باندرون‌رفته‌بود. دراینوقت‌بیرون آمد و روی تختی نشست ، پاهایش روی زمین بود و نعلینی بپاداشت که رنگ آن رفته‌بود .

آنگاه پرسید چرابر گشتی وچرا آنچه رابتو گفتم امتثال‌نکردی ؟ گفتم : نسبت‌بآنچه بمن‌امر فرمودی جسارت نورزیده‌ام. ولی اودرخشم فرورفت و گفت : برخیز! خداوندبتوسلامتی‌بدهد . من‌ابو القاسم حسین‌بن‌روح رابجای خودمنصوب داشته‌ام واوفعلامنصب مرادارد. گفتم : آیا بامر امام اوراجانشین خود فرموده‌ای ؟ گفت : برخیزخداوند بتو سلامتی بدهد چنان است که بتو میگویم . دیدم چاره ندارم جزاینکه‌نزدابو القاسم‌حسین بن روح بروم چون‌بنزد اورفتم ، دیدم‌درخانه تنگی‌نشسته است. ماجرای‌خودم ومحمدبن عثمان‌را بوی اطلاع‌دادم اوهم مسرور شدوشکر خدارا بجا آورد. من‌هم پولهارا بوی‌تسلیم نمودم وازآنروز پیوسته آنچه مال‌امام‌بدست من میآمد باو میسپردم .

وازابوالحسن علی‌بن بلال‌بن معاویه مهلبی شنیدم که گفت: ازابوالقاسم بن قولویه شنیدم که میگفت : از جعفربن احمدبن‌متیل قمی‌شنیدم که گفت: محمدبن

عثمان رضی‌الله عنه ده نفر و کیل در بغداد داشت که ابوالقاسم حسین بن روح رضی‌الله عنه‌هم درمیان آنها بود ، وهمهٔ آنها از حسین بن روح بوی نزدیك ترو خصوصی‌تر بودند .

تا آنجا که‌هروقت محمدبن عثمان کاری داشت یا محتاج بواسطه‌ای بود . آنکاررا بدست‌دیگری غیرازحسین‌بن روح انجام میداد ،زیرااوچنین خصوصیتی با محمدبن عثمان نداشت ولی‌با این‌وصف محمدبن عثمان در موقع رحلت او را برای جانشینی خود انتخاب کرد !

مشایخ ما میگفتند : ماشکی‌نداشتیم که چون‌محمدبن‌عثمان‌بمیرد کسی‌جز جعفر بن احمدبن متیل یاپدر اوجای وی‌رانخواهدگرفت ، چه که‌خصوصیت‌اورا با‌محمدبن عثمان دیده بودیم ومیدانستیم که چقدر درمنزل‌وی‌میزیست،تاجائیکه محمدبن عثمان درآخرعمر بعلتی فقط غذائی که درمنزل جعفر بن متیل وپدرش تهیه میشد میخورد ، یااینکه بخانهٔ‌جعفر یا پدرش میرفت ودرآنجا غذا میخورد.

خواص شیعیان تردید نداشتند، که اگر برای محمدبن عثمان‌حادثه‌ای‌پدید آید (یعنی‌وفات کند) فقط‌بجعفر بن متیل وصیت‌خواهد‌کرد.ولی‌وقتی دیدند او وصیت‌به‌ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نمود ، تسلیم شدندواورا بجانشینی‌محمدبن عثمان پذیرفتند ، ومانندمحمدبن عثمان باوی‌رفتار کردند ، جعفر بن متیل‌هم‌تا زنده‌بود مانند زمان محمدبن عثمان دردستگاه حسین بن روح کار میکرد رضی‌الله عنه . پس‌هر کس ازحسین‌بن روح نکوهش نماید ، ازمحمدبن عثمان نکوهش کرده‌و هر کس ازوی نکوهش کند، در حقیقت نکوهش وسرزنش امام‌زمان‌نموده‌است.

وهم درغیبت شیخ‌میگوید: جماعتی‌ازعلما ازشیخ صدوق، برای‌من‌نقلکرده‌اند که ابوجعفر محمدبن‌علی اسود گفت : من اموالی‌را که ازموقوفات بدست‌میآمد نزد محمدبن عثمان میبردم واوهم ازمن‌میگرفت دویاسه سال قبل‌از آنکه وفات کند ، دریکی ازروزهای‌آخر عمرش ، چیزی ازاینگونه اموال‌را پیش‌او بردم ، دستور داد که آنرا بحسین بن روح تسلیم نمایم . من هم تسلیم کردم ورسیدآنرا

از وی خواستم .

حسین بن روح در اینباره بمحمد بن عثمان شکوه نمود ، واوهم دستورداد که قبض رسید مال را از وی (حسین بن روح) مطالبه نکنم ، و اضافه کرد که آنچه بدست حسین بن روح میرسد مثل اینستکه بدست من میرسد . بعداز آن هروقت اموالی نزد حسین بن روح بردم مطالبهٔ رسید نکردم در کمال الدین هم مانند آن را نقل کرده است.

نیز درغیبت شیخ بهمین سند از علی بن محمد بن متیل از عمویش جعفر بن احمد ابن متیل نقلکرده که گفت : موقع وفات محمد بن عثمان رضی الله عنه من در جنب سر وی نشسته بودم واز او سئوال میکردم و گفتگو مینمودم حسین بن روح هم در سمت پائین پای او نشسته بود . در آن هنگام محمد بن عثمان رو کرد بجانب من وفرمود : مأمور هستم که وصیت خودرا بحسین بن روح نمایم .

پس من ازجانب سراو برخاستم ودست ابوالقاسم حسین بن روح را گرفته در جای خود نشاندم و خود در پائین پای او نشستم ! . این روایت در کمال الدین نیز نقل شده .

همچنین درغیبت شیخ است که ابن نوح گفت : حسین بن علی بن بابویه (برادرشیخ صدوق) که درماه ربیع الاول سال ۳۷۸ وارد بصره شد و نزدما آمده بود برای من نقلکرد که : ازعلویه صفار وحسین بن احمد بن ادریس شنیدم که هردواین روایت را نقل میکردند ، ومیگفتند : ما آن موقع دربغداد حاضر بودیم واینواقعه را مشاهده کردیم .

نیز در کتاب نامبرده از ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری واواز ابوعلی محمد بن همام برای من روایت نمود که: محمد بن عثمان قدس الله روحه پیش از رحلتش رؤسای شیعه را جمع کردو گفت : اگرحادثهٔ رحلت من بوقوع پیوست جانشین من حسین بن روح نوبختی است . چه که مأمورشده ام اورا بجای خویش تعیین نمایم . پس شما هم باومراجعه کنید ودر کارهای خود بوی اعتماد نمائید .

نیز در کتاب مذکور مینویسد : حسین بن ابراهیم از ابن نوح از ابونصر

هبةالله بن محمد نقلکرده که گفت : دائی من جعفر بن احمد نوبختی میگفت : پدرم احمد بن ابراهیم وعمویم عبدالله بن ابراهیم و گروهی از بستگان ما یعنی اولاد نوبخت ، نقل کردند که : چون حال احتضار محمد بن عثمان شدت گرفت ، جماعتی از معروفین شیعه مثل ابوعلی بن همام و ابوعبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطانی وابوسهیل اسماعیل بن علی نوبختی وابوعبدالله بن وجنا وسایر سرشناسان وبزرگان ، اجتماع نموده بنزد محمد بن عثمان رفتند وپرسیدند : اگر برای شما اتفاقی افتاد جانشین شما کیست ؟.

محمد بن عثمان گفت : این حسین بن روح بن ابوجعفر نوبختی جانشین من ومیان شما وحضرت صاحب الامر سفیر ووکیل ومورد وثوق وطرف اطمینان اوست . پس شما در امور خود بوی مراجعه نمائید ودر کارهای مهم خود اعتماد باو داشته باشید . من این مأموریت را داشتم وآنرا ابلاغ نمودم .

وهم در کتاب غیبت شیخ بسند مذکور از هبةالله بن محمد دختر زادۀ ام کلثوم دختر محمد بن عثمان روایت میکند که گفت ام کلثوم دختر محمد بن عثمان برای وی نقلکرد که : حسین بن روح رضی‌الله عنه سالهای درازی وکیل محمد بن عثمان وناظر املاك اوبود واسرار اورا برؤسای شیعه میرساند . وهم از مخصوصین وی بود. بطوریکه بواسطۀ نزدیکی ومؤانستی که با هم داشتند ، اسرار خانه‌اش را برای او نقل میکرد .

پدرم ماهیانه سی دینار بعنوان حقوق بوی میداد ، واین مبلغ غیر ازوجوهی بود که از طرف وزراء ورؤسای شیعه مانند آل فرات وغیرهم ، بعلت مقام و احترام وجلالتی که نزد آنها داشت ؛ باو میرسید .

از اینروحسین بن روح در دلهای شیعیان جایگاه بزرگی پیدا کرد .زیرا آنها میدانستند که اواز خواص پدرم میباشد ونزد شیعیان از وی توثیق نموده بود وفضل وامانتش همه جا منتشر گشت ، وهم بواسطۀ لیاقتی که از خود نشان داد در تمام زمان حیات پدرم آماده اینکار بود ، تاآنکه پدرم بدستور حضرت ولی

عصر عليه السلام مأمور شد اورا بجانشینی خود برگزیند واز هیچکس جز آنها که از روز نخست پدرم را نمی شناختند ؛ در خصوص وکالت وی اختلافی پدیدنیامد و کسی تردید ننمود ، ومن یکنفر از شیعه را نمی شناسم که در بارهٔ وکالت اوشك داشته باشد .

راوی میگوید : اینمطلب را من ازبسیاری از نوبختیان رحمةالله علیهم مانند ابوالحسین بن کبریا وغیرهم شنیدم (۱) .

وهم در کتاب نامبرده میگوید : جمعی‌از دانشمندان‌از ابوالعباس ابن‌نوح نقل کردند که وی گفت : بخط محمد بن‌نفیس که در اهواز نوشته بود،دیدم که نوشته است: نخستین توقیعی که بدست حسین‌بن روح از ناحیهٔ مقدسه‌شرف صدور یافته بود اینست : ما او (حسین‌بن روح) را میشناسیم .

خدا همهٔ خوبیها ورضای خود راباو بشناساند واورا با توفیق‌خود سعادتمند گرداند . از نامهٔ اواطلاع یافتیم وبوثوق اواطمینان داریم . وی در نزدمامقام و جایگاهی دارد که اورا مسرور میگرداند خداوند احسان خود را دربارهٔاوافزون گرداند **إِنَّهُ وَلِيٌّ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ لَاشَرِيكَ لَهُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيماً** این توقیع در روز یکشنبه که شش شب از ماه شوال گذشته بودبسال ۳۰۵ هجری رسیده بود .

مؤلف : شیخ طوسی سپس توقیعاتی راکه برای حمیری بیرون‌آمده همانطور که ما در «باب توقیعات» میآوریم ، ذکر نموده وسپس گفته است :

ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نزد دوست ودشمن داناترین مردم بود وازمخالفین تقیه میکرد .

---

(۱) این روایات باآنچه قبلاگذشت که تاروز وفات‌محمدبن عثمان کسی باور نمیکرد که حسین‌بن روح وکیل اوباشد منافات ندارد ، زیرا بزرگان شیعه که از وصیت محمدبن عثمان وانتصاب حسین بن‌روح بجای وی‌مطلع شدند ؛ یکدل آنراپذیرفتند وبقیه شیعیان‌نیز پیروی‌نمودند.وازاین‌رو بعدازمحمدبن‌عثمان ، موضوع کاملاروشن‌بودواختلافی‌پدید نیامد .

ابونصر هبةالله بن‌محمد گفت: ابوعبدالله بن‌غالب وابوالحسن بن‌ابی الطیب برای من نقل کردند که : خردمند تر ازشیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیدیم . روزی اورا درخانهٔ «ابن‌یساره وزیر دیدم. اودر نزدبزرگان مملکت وشخص المقتدر بالله خلیفهٔ عباسی دارای مقام بزرگی بود. اهل سنت هم او رابزرگ میداشتند. حسین‌بن روح ازروی تقیه وترس درخانهٔ «ابن‌یساره» حاضرمیگشت .

روزی درآنجا دونفر ازدانشمندان بگفتگو پرداختند و حسین بن‌روح هم حاضر بود. یکی‌از آن‌دو نفرمعتقد بود که ابوبکر بعداز پیغمبر صلی‌الله علیه وآله افضل‌مردم است و بعداز اوعمر وپس‌از وی‌علی علیه‌السلام دومی گفت : علی‌از عمر افضل بودودراین باره‌میان ایشان گفتگوی زیاد در گرفت .

درآن میان ابوالقاسم حسین‌بن روح رضی‌الله عنه گفت : آنچه مورداتفاق اصحاب پیغمبر علیه‌السلام میباشد اینست که صدیق‌را مقدم میدارند : بعداز او فاروق و پس‌از وی‌عثمان ذوالنورین آنگاه علی وصی! اهل حدیث هم‌بر این‌عقیده اندودر نزدما شیعه‌هم صحیح همین است . آنها که درمجلس حضور داشتند ازین سخن در شگفت ماندند واورا روی سر خود بر داشتند و برای او دعای بسیار نمودند و بکسانیکه او را رافضی میدانستند بد گفتند .

من‌از این منظره خنده‌ام گرفت ولی خودداری میکردم و آستین خوددرادر دهان فرو میبردم مبادا مفتضح شوم سپس بر خاستم که از مجلس بیرون بیایم . حسین‌بن روح نگاهی بمن‌نمود ومتوجه‌وضع من گردید . چون بخانه آمدم‌دیدم کسی درمیزند وقتی در راباز کردم دیدم ابوالقاسم حسین‌بن روح سواره پیش‌از آنکه بخانه خود برود نزدمن‌آمده است .

او مرا مخاطب ساخت و گفت : ای بندهٔ خدا چرا در مجلس خندیدی و میخواستی مرا بمخاطره بیاندازی ؟ ! آیا آنچه گفتم بنظرتو مناسب‌آنجا نبود؟ گفتم : چرامناسبت داشت . گفت:پس‌از خدا بترس من تو را حلال نمی گردانم اگر این‌سخن رادر چنین شرایط ومجلسی ازمن بزرگ شماری. گفتم : ای‌آقای

من امردی که خودرا نمایندهٔ امام میداند اگر این چنین سخنی بگوید نباید ازوی تعجب نمود و بگفتهٔ او بخندند ! گفت : اگر بار دیگر این سخن را بگوئی باتو قطع علاقه میکنم سپس خدا حافظی کرد ورفت .

ابو نصر هبةالله بن محمد گفت : ابوالحسن بن کبریاء نوبختی برای من نقل کرد که بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی‌الله‌عنه خبر رسید که یکی ازدربانهای شما معاویه رالعنت میکند وبوی ناسزا میگوید .

حسین بن روح هم دستور داداورا راندند واز خدمت معزول کردند . دربان مدتی طولانی بیکار بود والتماس میکرد اورا بکار سابق برگردانند ولی بخدا قسم حسین بن روح اورا دیگر بسر خدمت خود نیاورد ، تاآنکه یکی از بستگان حسین بن روح اورا استخدام کرد که باوی در جائی کار کند . حسین بن روح همه اینکارها راازروی تقیه انجام میداد (۱)

وهم ابو نصر گفت : ابو احمدبن درانویه ابرص که خانه‌اش واقع در «باب القراطیس» بود برای من نقل کرد که : من وبرادرانم نزد حسین بن روح میرفتیم وباوی گفتگو مینمودیم . موقع رفتن مثلا اگر ده نفر بودیم نه نفر ما اورا لعن می کردند و یکنفر در بارهٔ او تردید مینمود .

ولی بااین وصف وقتیکه از نزد اومیرفتیم نه نفر ازما بدوستی او وتقرب بخداوند می‌جستیم ویکنفر متوقف میبود . زیراوی احادیثی در فضیلت اصحاب پیغمبر(ص) برای ما نقل میکرد . برخی ازآنرا شنیده بودیم وبرخی راکه نشنیده بودیم از وی یادداشت میکردیم ، چه که‌او خوش مجلس بود . رضی‌الله عنه .

وهم شیخ طوسی میگوید: حسین بن ابراهیم از احمدبن علی بن نوح ازابونصر

---

(۱) شاید بعضی در این عصر که تقیه موضوع خودرا ازدست داده است ، نتوانند پی بحکمت تقیه حسین بن روح ببرندوازکاراو در دل خورده بگیرند . ولی اگر شرائط‌آن عصروطرز زندگی شیعه وسختگیری که علیه‌آنها بعمل‌میآمد ؛ مخصوصاً نسبت به‌نواب امام زمان درنظر گرفته شود ،مطلب‌خیلی‌آسان خواهد شد .

هبةالله بن محمد کاتب دخترزادهٔ ام کلثوم دختر محمد بن عثمان رضی‌الله‌عنه برای من نقل کرد که قبر ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی در «بغداد» جنب دروازه‌ایست که خانهٔ علی بن احمد نوبختی در آنجا واقع است واز آنجا بتل و دروازه دیگر وپل‌شوك میروند. رضی‌الله‌عنه.

وهم ابونصر گفت. ابوالقاسم حسین بن روح درماه‌شعبان سال ۳۲۶هجری وفات یافت ومن اخبار بسیاری ازوی روایت‌نمودم.

همچنین شیخ درغیبت مینویسد: ابومحمدمحمدی رضی‌الله‌عنه‌ازابوالحسین محمد بن فضل بن تمام برای من نقل کرد که گفت: از ابوجعفر محمد بن احمد زکوزکی دروقتیکه از کتاب «التکلیف» سخن بمیان آوردیم وبعقیده ما اسناد روایات آن همه عالی بود - زیرا که آن نخستین کتابی بود که ما درحدیث نوشته بودیم - شنیدم که میگفت: ابن ابی عزاقر (شلمغانی) در تألیف کتاب «التکلیف» کاری نکرده بود. اوفقط ابواب آنرا مرتب میکرد ونزد حسین بن روح میبرد و بوی نشان میداد وآنرا حك واصلاح مینمود. وپس از اصلاح بیرون میآمد سپس برای ما نقل میکرد وبامر حسین بن روح دستور میداد که نسخه ای از روی آن برداریم. ابوجعفر زکوزکی گفت: من کتاب مزبور را بخط خود در بغداد در چند طومار نوشتم.

ابن تمام میگوید: بوی گفتم: آقا! بمن‌افتخار دهیدتا من‌هم ازروی‌خط شما استنساخ کنم! ابوجعفر گفت: کتاب از دست من بیرون آمده است‌پس رفتم و از دیگری گرفتم،وبعد ازشنیدن‌حکایت نسخه‌ای‌از آن‌برداشتم.

ابن تمام گفت: عبدالله کوفی خادم حسین بن روح رضی الله عنه برای من نقلکرد و گفت: بعد ازصدورتوقیع درمذمت ولعن محمد بن علی شلمغانی‌درباره کتابهای او ازحسین بن روح‌سؤال شد که چگونه عمل‌بکتاب‌های او نمائیم زیرا خانه‌های ماپر ازآن است؟ گفت: من‌همان جوابی را بشما میدهم که امام‌حسن عسکری ؏ بکسانیکه از حضرتش پرسیدند: چگونه عمل کنیم بکتب بنی فضال

که خانه‌های ما پر از آنست، داد حضرت بآنها فرمود. **خذوا ماروواوذروا مارأوا** یعنی هرچه آنها از راویان دیگر نقلکرده‌اند، عمل کنید و آنچه را خودشان نقلکرده‌ودر آن اظهار نظر نموده‌اند ترك نمائید. وهم در غیبت شیخ است که:

ابوالحسن ایادی از ابوالقاسم حسین بن روح پرسید. چرا متعهٔ دختر باکره مکروه است؟ در جواب گفت: پیغمبر ﷺ فرمود: حیاء از ایمان است. شرط اینکار هم میان تو واوست، وقتی دختری راواداشتی که قبول کند از او لذت ببری از حیاء بیرون رفته وایمانش از میان میرود. پرسید: اگر بااینفرض از دختر لذت ببرد زنا کرده؟ گفت: نه.

وهم در کتاب «غیبت» است که: حسین بن عبیدالله غضائری (۱) ازابوالحسن محمد ابن احمد بن داود قمی نقل کرد که سلامة بن محمد گفت: حسین بن روح رضی الله عنه کتاب «التأدیب» را بقم فرستاد وبجمعی از فقهاء آنجا نوشت که: این کتاب را مطالعه کنید وببینید آیا چیزی بر خلاف نظر شما در آن هست؟ فقهای قم هم پس ازملاحظه نوشتند که: تمام مسائل آن صحیح است وچیزی مخالف رأی ما در آن نیست؛ جزاینکه مسئله‌ای راجع بز کوة فطره در آن بود که «مقـدار فطرهٔ یکنفر نصف صاع از گندم است» درصورتی که نظر ما این بود که گندم هم مانند جو، هر کسی بایدیك صاع (هرصاع تقریباً سه کیلو است) بدهد: (۲)

ابن نوح گفت: درمصر از جماعتی از علمای شیعه شنیدم که میگفتند: از

(۱) مقصود «غضائری» فقیه عالیقدر معاصر شیخ مفید واستاد شیخ طوسی و نجاشی ودیگران است. وی پیشوای علمای شیعه واز مشاهیر فقهای عصرخود بوده وبسال ۴۱۱ درگذشته‌است.

فرزند اوابوالحسن احمد نیز از بزرگان علما ومفاخر دانشمندان بوده که درکتب رجال وفقه وحدیث معروف به «ابن الغضائری» است.

(۲) ازاینجا میزان علم وفقه واحاطه شیخ بزرگوار حسین بن روح بخوبی معلوم می‌گردد زیراقم مرکز فقهاء و محدثین شیعه بوده، وبااین وصف کتاب او مورد تصویب کامل آنها قرار گرفته است.

ابوسهل نوبختی پرسیدند. چطورشد که حسین بن روح نائب امام زمان شدو تو نشدی؟ در جواب گفت: ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام بهتر میدانند چه کسی را باینسمت بر گزینند. من مردی هستم که دشمنان شیعه (اهل تسنن) را ملاقات نموده وبا آنها در امور اعتقادی مناظره میکنم.

اگر من مانند ابوالقاسم (حسین بن روح) مکان امام زمان علیه‌السلام رامیشناختم شاید در موقع مناظره که در آوردن دلیلی معطل میشدم برای اثبات مدعا جای اورا بدیگران نشان میدادم ولی ابوالقاسم اگرفی‌المثل امام درزیر دامنش باشد واورا باقیچی پاره پاره کنند، دامنش را نمی‌گشاید که دشمنان اورا ببینند!!.

شلمغانی در اول کتاب «غیبت» که خودتصنیف کرده نوشته است: دربـاره اختلافی که میان من و آنمرد (یعنی حسین بن روح) که خدا توفیقات اوراافزون گرداند پدید آمده من دخالتی در آن نداشته‌ام، بلکه جنایتی (۱) بمن رسیده بود که ناچار بودم بگویم بمن جنایت شده است.

ودر فصل آخر همان کتاب می‌نویسد: «کسیکه منت خداوند بروی بزرگ باشد، حجت بر او زیاد میگردد و همواره در خوشیها و بدیها راستگوئی پیش میگیرد. میان من وخداسزاوار نیست که جز راستگوئی از امر اوچیزی بگویم با اینکه جنایت او نسبت بمن بزرگ است اینمرد (حسین بن روح) ازجانب امام زمان علیه‌السلام برای کاری از کارها منصوب گشته وشیعه رانمیرسد که ازوی روی بگردانند با اینکه او بمن جنایت نموده مع الوصف حکم اسلام مانند سایر مؤمنین بر او جاری است.

(٤) ابوالحسن علی بن محمد سیمری

آخرین نائب حضرت امام زمان علیه‌السلام

شیخ طوسی قدس‌الله اسراره در کتاب «غیبت» ازجمعی ازعلماء ازشیخ صدوق

(۱) این جنایت رادرچندصفحه بعد تحت عنوان «شلمغانی» بخوانید.

واواز محمدبن ابراهیم بن‌اسحاق واواز حسن بن‌علی بن‌زکریااز ابو عبدالله محمد ابن‌خلیلان‌واواز پدرش‌از جدش‌عتاب که‌ازاولادعتاب بن‌اسیدبودروایت‌نموده‌است که گفت : مهدی صلوات‌الله‌علیه درروزجمعه متولدشد . نام‌مادرش «ریحانه» بود که‌نرجس وصیقل وسوسن هم‌میگفتند . جزاین که بواسطه حملی که داشت اورا بیشتر صیقل می‌نامیدند . میلادآنحضرت روز هشتم ماه شعبان سال ۲۵۶ هجری بود . وکیلش‌عثمان بن‌سعید بود واو بعدازخود بدستور حضرت فرزندش محمد ابن‌عثمان رابجای‌خود منصوب‌داشت واوحسین‌بن‌روح واوابوالحسن علی بن‌محمد سیمری‌را انتخاب‌نمود .

چون‌عمرسیمری بسررسید ازاو خواستند که کسی‌رابجانشینی‌خودبر گزیند ولی‌او گفت : خدارا امری‌است که خودآنرا باهلش‌میرساند .

بنابر این غیبت تامه همان است که بعدازدر گذشت سیمری‌بوقوع‌پیوست .

وهم شیخ‌در کتاب مزبورمینویسد : شیخ‌مفید وغضائری‌ازابوعبدالله‌صفوانی نقلکرده‌اند که گفت : شیخ ابوالقاسم (حسین‌بن‌روح) رضی‌الله عنه ابوالحسن علی ابن‌محمد سیمری‌رابجای خودمنصوب‌داشت واوهم‌قیام کردبآنچه حسین بن‌روح انجام‌میداد . هنگامیکه وفات‌اونیز فرارسید ، شیعیان‌نزد وی‌اجتماع‌نمودند.من ازوی‌پرسیدم : وکیل‌بعداز شما کیست ، وچه کسی باید جانشین شماباشد ؟ او سخنی‌دراینباره اظهارنداشت و گفت : مأمورنیستم که کسی را بعداز خود بعنوان نائب‌امام بمردم معرفی کنم .

ونیز جماعتی‌از دانشمندان ازشیخ‌صدوق‌نقلکرده‌اند که گفت : ابوالحسن صالح‌بن‌شعیب طالقانی‌رحمه‌الله درذی‌القعدهٔ سال ۳۳۹ برای‌من‌نقلکرد که : احمد ابن‌ابراهیم‌بن‌مخلد گفت : من‌دربغدادبحضورمشایخ‌شیعه‌رحمة‌الله‌علیهم‌حضوریافتم . درآن‌محفل شیخ‌ابوالحسن علی‌بن‌محمد سمری‌قدس‌الله روحه‌بدون مقدمه‌فرمود :

«خداعلی‌بن بابویه‌قمی (پدرشیخ صدوق) رارحمت‌کند»

مشایخ حاضردر مجلس‌تاریخ‌آن روز را نوشتند تاآنکه خبررسید که علی

ابن‌بابویه‌همانروز وفات‌یافته‌است ! خودابوالحسن سمری‌هم‌بعدازاین خبردرنیمهٔ شعبان‌همان سال (۳۲۹) رحلت کرد. این‌روایت در کمال‌الدین با همین سندذکر شده‌است .

نیزشیخ درغیبت میفرماید : جماعتی ازعلماء ازشیخ صدوق روایت نمودند که حسن‌بن‌احمد بن مکتب گفت‌درهمان سالی که ابوالحسن علی‌بن‌محمد سمری وفات یافت من‌در بغداد بودم . چندروز پیش‌از رحلتش بخدمت‌وی رسیدم . آن بزرگوارتوقیعی که ازناحیهٔ مقدسه صادرشده بودباین عبارت‌برای مردم خواند .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . ای‌علی‌بن‌محمد سمری ! خداوند پاداش‌برادرانت رادرمرگ توبزرگ گرداند.چه که‌توتاشش روزدیگر خواهی‌مرد ، پس‌بکارهای خود رسیدگی کن وبهیچ کس بعنوان جانشین خود وصیت منما که غیبت کامل واقع شده‌است .

من آشکارنمیشوم مگربعدازاجازهٔپروردگارعالم ؛ واین‌بعدازگذشت زمانها وقساوت‌دلها وپرشدن زمین‌ازستم خواهدبود . عنقریب درمیان شیعیان کسانی‌پیدا میشوندکه ادعامیکنند مراديده‌اند . آگاه‌باش که هرکس پیش‌ازخروج سفیانی وصیحهٔآسمانی‌ادعا کند که مرادیده‌است ، دروغ گواست وافترامی‌بندد ، ولاحول ولاقوةالابالله العلی‌العظیم» .

راوی حسن‌بن احمدبن مکتب میگوید : ازروی‌این توقیع‌نسخه‌ها نوشتیم وازنزدوی بیرون‌آمدیم.چون روزششم‌شد ، نزدوی باز گشتیم ، دیدیم‌نزدیك‌است جان بدهد . باو گفتند جانشین شما کیست ؟ گفت : خدارا امری است که خود رساننده آنست . این راگفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد ، و این آخرین کلامی بود که ازوی شنیده‌شد . رضی‌الله عنه . این‌روایت درکمال‌الدین هم‌نقل شده‌است .

همچنین درغیبت شیخ‌است که : جماعتی ازعلما ازحسین بن علی‌بن بابویه قمی برای من‌روایت نمودند که گفت : جماعتی ازعلمای قم ازجمله علی‌بن‌احمد

ابن عمران صفار وحسین بن احمدبن ادریس رحمة‌الله‌علیهم نقل میکردند که: درهمان سال که پدرمن (علی‌بن بابویه) وفات یافت به بغداد آمدند. ابوالحسن علی‌بن محمد سمری ازهر کدام که نزدیك بودیم میپرسید ازعلی‌بن بابویه چه خبردارید؟ ماهم میگفتیم: نامه رسیده که حالش خوب است.

تا آن روز که وفات یافت باز احوال اورا ازما پرسید، ماهم همان‌جواب‌را دادیم. ولی او گفت: خداوند درمرگ علی‌بن بابویه بشما اجردهد. چه درهمین موقع وی بجهان‌باقی شتافت، ماهم‌تاریخ آن لحظه‌وروز وماه رایاد داشت کردیم چون هفده یا هیجده روز گذشت، خبر رسید که علی‌بن بابویه در همان ساعتی که شیخ ابوالحسن سمری فرموده بود وفات یافته است!

وهم شیخ طوسی میگوید: حسین بن ابراهیم از ابوالعباس محمدبن نوح از ابونصر هبة‌الله‌بن محمد کاتب برای من نقل کرد که گفت: مقبرهٔ ابوالحسن سمری رضی‌الله عنه درجادهٔ معروف به «شارع خلنجی» جنب «باب المحول» نزدیك نهر آب «ابوعتاب» واقع است، وهم او گفت که آن بزرگوار درسال ۳۲۹ (هجری) وفات یافت.

قطب الدین راوندی در کتاب «خرایج» مینویسد: دربانان‌وسفرائی که در غیبت صغری (از طرف امامان عالیمقام) مدح بسیاری از آنها شده است، نخست: شیخ موثق ابوعمروعثمان‌بن سعید عمری است. که ابتداء حضرت‌امام علی‌النقی عليه السلام اورا باین سمت منصوب داشت‌وسپس فرزندش‌امام‌حسن‌عسکری عليه السلام اورا ابقاء نمود وآن مرد بزرگ هم کارهای آن دو امام علیهما السلام رادرزمان حیات آنها بعهده گرفت وبعد از آن دو بزرگوار قیام بانجام کارهای امام زمان عليه السلام نمود؛ توقیعات وجواب مسائل شیعیان هم بدست اوصادر میگشت.

چون عثمان بن سعید بجوار رحمت حق شتافت، فرزندش محمد بن عثمان بجای وی نشست و رسیدگی بهمهٔ کارهای اورا بعهده گرفت. وقتی او هم وفات یافت، أبوالقاسم حسین بن روح نوبختی جانشین وی گردید، وبعد ازدر گذشت

او ابوالحسن علی بن محمدسمری بجای او نشست هیچیك ازاینان بدینمصب بزرك نرسیدند مگراینکه قبلاازطرف حضرت صاحب الامر(ع)فرمان انتصاب آنها صادر میگشت وشخص قبل از اوجانشین خودرا تعیین مینمود. شیعیان هم تا معجزهٔ حضرت صاحب الامر که دلیل براستگوئی وصحت نیابت آنها بود ،ازآنها آشکارنمی گردید گفتار آنها را نمی پذیرفتند .

چون هنگام رحلت ابوالحسن سمری فرا رسیدومرك وی نزدیك گردیدبوی گفتند : چه کسی را جانشین خودتان قرار میدهید ؟ اودرجواب توقیعی درآورد که نوشته بود . . .(مقصود همان توقیع سابق الذکر است).

نمایندگان نواب امام زمان (ع)

شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد : در زمان سفرای بزرگوار امام زمان (ع) عده‌ای ازمردم موثق بودند ، که از طرف سفراء توقیعاتی برای آنها میرسید ،ازجمله اینان **ابوالحسین محمدبن جعفراسدی** بود (۱)

ابوالحسین بن ابی جید قمی ازمحمدبن حسن بن ولیدواوازمحمدبن یحیی عطار واوازمحمدبن احمدبن یحیی ازصالح بن ابی صالح برای من روایت کرد که صالح بن ابی صالح گفت : درسال ۲۹۰ هجری عده‌ای ازمن خواستند که چیزی را بعنوان مال امام ازآنها بپذیرم ولی نپذیرفتم نامه‌ای نوشتم و کسب تکلیف کردم جوابی برای من آمد که : محمدبن جعفر اسدی درری است.مال باوداده شود که اواز موثقین ماست .

کلینی ازاحمدبن شاشی روایت نموده که گفت: محمدبن حسن کاتب مروزی گفت دویست دینار پیش **حاجزبن یزید** وشاء (یکی ازنمایندگان نائب امام زمان)

---

(۱) این روایات ، در باب بیستم هم ذکرشد ، ودر ضمن آنها چگونگی ارتباط شیعیان با این اشخاص که در شهر ها سمت وکالت امام زمان (ع) را داشتند ، شناخته شد . دراین باب نیزبمناسبت تکرار شده است ؛

فرستادم ونامه‌ای‌هم دراین خصوص خدمت‌حضرت‌نوشتم ، درجواب نوشته‌بود که: تو هزار دینار بذمه‌داری . دویست دینارآنرا بحاجزدادی !

ونوشته بود که اگر بخواهی بکسی دراین خصوص مراجعه نمائی در ری بابوالحسین اسدی مراجعه کن ، دو روزیاسه روز بعد ازآن که‌خبر وفات حاجز رسید ، من‌مطلب‌را بوی اطلاع دادم واو غمگین شدمن باو گفتم: غمگین مباش ! زیرادر توقیع مزبور تورا بدوچیز راهنمائی کرده بود : یکی اینکه حضرت بتو اعلام‌فرمود که هزار دینارسهم امام بذمه‌داری،ودوم اینکه تورا بابوالحسین‌اسدی حوالت داد ، چه‌که حضرت میدانست عنقریب حاجز خواهد مرد .

بهمین سند ازابوجعفر محمدبن علی‌بن نوبخت روایت‌شده که گفت:موقعی که خودرا آماده‌ساخته عازم حج بیت‌الله بودم ، توقیعی بافتخارم صادرشد که: ما این‌سفررا خوش نداریم من‌دلتنك شدمو غمگین گشتم . نامه‌ای بخدمت حضرت نوشتم که من گوش بفرمان دارم ولی فقط ازاین‌غمگین هستم که‌از حج‌بازمیمانم. جواب‌آمد که دل‌تنك مباش که سال‌آینده بحج‌خواهی‌رفت .

چون سال دیگر فرا رسید ؛ نامه‌ای نوشته اجازه حرکت خواستم،جواب مساعدآمد بازنوشتم که میخواهم بامحمدبن جعفر(اسدی) که بدیانت وخویشتن‌داریش‌اعتماددارم مسافرت کنم ، درجواب مرقوم بود که : اسدی(محمدبن‌جعفر) خوب‌همسفری‌است . اگراوآمددیگری را انتخاب‌مکن‌راوی گفت:اسدی بموقع آمد، ومن‌هم‌باتفاق وی‌حرکت کردم .

کلینی ازعلی‌بن محمد واو ازمحمدبن شاذان نیشابوری‌نقلکرده که گفت: چهارصدوهشتاد درهم‌مال امام عليه السلام پیش‌من جمع شده بود . دوست نداشتم‌این‌مبلغ ناقص راخدمت حضرت بفرستم پس‌آنهارا وزن کردم وبیست‌درهم‌ازمال خودم بر آن افزودم وآنرابه «اسدی» سپردم ودرنامهٔ خوداز کمبودآن‌وبیست درهم‌خودم چیزی ننوشتم . درجواب مرقوم بود که : پانصد درهم‌رسید بیست درهم ازمال تو هم‌درآن بود . اسدی درماه ربیع‌الثانی سال ۳۱۲ در حالیکه مردم اورا بعدالت

میستودند ، بدون تغییر عقیده بدورد حیات گفت .

وازجملهٔ نمایندگان سفراءامام زمان احمدبن اسحق قمی وجماعت دیگر هستند که توقیع درمدح آنها وارد گشته است.احمدبن‌ادریس ازاحمدبن‌محمدبن عیسی ازابومحمد رازی نقلکرده که گفت : من با احمد بن ابی عبدالله در محله «عسکر» بودیم که قاصدی ازجانب امام‌زمان آمد و گفت:احمدبن اسحق اشعری ، وابراهیم‌بن محمد همدانی ، واحمدبن حمزة بن الیسع ، همه نزد ما از موثقین بشمار میآیند .

درکمال‌الدین ازمحمدبن الحسین‌بن شاذویه ازمحمد حمیری ازپدرش از محمدبن جعفرازاحمد بن ابراهیم روایت کرده که گفت : در سال ۲۶۲ بخدمت حکیمه‌خاتون‌دختر امام‌محمدتقی‌وخواهر امام‌علی‌النقی‌علیهما‌السلام رسیدم وازپشت پرده‌باوی‌سخن گفتم، وازعقیدهٔ وی‌درباره‌امامت‌استفسارنمودم.اوهم یکایك ائمه را شمرد وازجمله **حجةبن‌الحسن** رانام برد. من گفتم : خدامرافدای شما گرداند : آیا!حجة بن‌الحسن رادیده‌اید وازوی خبر دارید ؟ گفت : پدرش نامه‌ای دربارهٔ اوبمادرش نوشته بود ومن‌ازمادرش‌پرسیدم بچه کجاست ؟ گفت : پنهان‌است (۱) .

من از حکیمه پرسیدم در غیاب او شیعیان بچه‌کسی پناه برند و مشکلات خودرا نزدکی حل‌نمایند ؟ گفت: نزدمادر امام حسن عسکری علیه السلام بروند وازوی جویاشوند من گفتم : امام‌حسن عسکری علیه السلام دراین وصیت که بزنی نموده، بکی اقتدا کرده است ؟ گفت : به حسین بن‌علی علیهما السلام اقتدا نموده است . چه آنحضرت روز عاشورا درظاهر امربه خواهرش زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام وصیت نمود .

---

(۱) این روایت با روایات سابق که گفتیم حکیمه خود موقع‌تولد حضرت حاضربوده ومکرر اورا دیده است منافات ندارد . چه ممکن است حکیمه خاتون در اینجا از بیان اطلاع کامل خود ملاحظه داشته است ، یا اینکه منظور سائل سالهای بعد از ولادت‌بوده ؛ وحکیمه نیزنظر بآن ایام داشته که آنحضرت را نمی دیده است .

بطوریکه علومی که ازامام زین العابدین ﷺ ظاهرمیگشت ، بحضرت‌زینب نسبت میرسانید ، وامام حسین ﷺ برای حفظ جان فرزندش زین العابدین ، آنعلوم را بخواهرش وصیت کرده بود که بعدها بامام زین العابدین بدهد.

سپس حکیمه گفت : شما مردمی هستید که اهل روایت میباشید آیا برای شما نقل نکرده اند که : نهمین فرزند حسین‌بن علی‌ارثش در حال حیات خودش تقسیم میشود ؟ ! در کمال الدین اینروایت ازعلی بن‌احمد بن مهزیار ازمحمد بن جعفراسدی ودرغیبت شیخ از محمد بن جعفرهم نقل شده است .

نیز در خرایج راوندی‌میگوید : ازمحمد بن‌ابراهیم بن‌مهزیار روایت‌شده که گفت : بعد از رحلت امام حسن عسکری(ع)در خصوص امام بعدازوی تردید نمودم (١).

سخن امین الدین طبرسی

امین‌الدین‌طبرسی (٢)در کتاب«اعلام‌الوری»مینویسد : «ازجمله اموری که

(١) درصفحه ٦٢١ گذشت بآنجا رجوع شود .

(٢) امین الدین ابوعلی فضل بن حسن طبرسی از علما ومفسرین نامی شیعه متوفی بسال ٥٤٥ واز دانشمندان مشهور قرن ششم هجری است . وی تألیفات بسیاری دارد که ازجمله « اعلام‌الوری » وتفسیر « مجمع‌البیان » و تفسیر « جامع الجوامع » میباشد .

برای درك مقام علمی و پایهٔ فضل امین الدین طبرسی کافی است‌که تفسیر بزرگه او « مجمع البیان » را مورد مطالعه قرار دهیم ، تا کاملا پی بمقام شامخ علمی مؤلف عالیمقام آن ببریم .

زیرا بشهادت اینکتاب طبرسی ، فقیهی متبحر ومحدثی‌بزرگه ومتکلمی داناوادیبی خوش ذوق وتوانا وعالمی نحوی ، لغوی ، صرفی وعروضی ومخصوصاً نویسنده‌ای مقتدر وباسلیقه وبتمام معنی علامه بوده‌است . باهمین‌جامعیت ومزایا بودکه تفسیر« مجمع‌البیان » او شاهکاری بشمارآمده ومورد توجه خاص کلیهٔ دانشمندان‌خودی‌وبیگانه قرارگرفته←

دلیل بر صحت امامت وجود اقدس امام زمان (ارواحنا فداه) است اینست که از پیغمبر ﷺ درخصوص وی وغیبتش و کیفیت مخصوص بآن تنصیص شده (یعنی با صراحت دربارهٔ آن سخن گفته اند) وبدون اختلاف هم واقع‌شده وچیزی از آن فروگذار نشده‌است. برحسب عادت نمیشود باور کرد که جماعت بسیاری به‌دروغ از موضوعی خبر دهند، وهمان طور که آنها گفته ووصف نموده‌اند هم‌مصداق پیدا کند !.

پس وقتی که اخبارغیبت امام زمان پیش‌از میلادوی بلکه قبل اززمان پدر وجدش رسیده ودردسترس مسلمانان قرارگرفته باشد ، بطوریکه فرقهٔ کیسانیه و ناووسیه وواقفیه آنرادستاویز اصلاح عقایدخود قراردهند، ومحدثین شیعه واصول مؤلفه‌آنها درعصر حضرت‌امام محمدباقروامام جعفرصادق علیهماالسلام ثبت‌نموده وآنرا ازپیغمبر ﷺ ویك‌یك ائمه‌طاهرین علیهم‌السلام نقل کرده باشند، اعتقاد بامامت حضرت صاحب الزمان ﷺ بدلیل‌این‌صفت وغیبت مزبور که در دلائل و اعلام امامت‌آن سرور ذکر شده ، صحیح می‌باشد وهیچکس رانمیرسد که آنرا انکار کند .

یکی‌از محدثین موثق‌شیعه «حسن‌بن محبوب‌زراد »است که کتاب «مشیخه» راکه در میان اصول شیعه مشهور تر از کتاب مُزنی (۱) وامثال آنست ، افزون

است . برای اطلاع بیشتر بشرح حال نسبتاً کامل او بقلم‌نویسندهٔ این سطور درشمارهٔ هشتم سال اول مجلهٔ « مکتب اسلام » رجوع کنید . ونیزدومقالهٔ «شلتوت‌ومجمع‌البیان» بقلم شیخ محمود شلتوت رئیس متوفای دانشگاه الازهر مصر ؛ ترجمه نویسندهٔ این سطور در شمارهٔ سال پنجم‌آن مجله رابخوانید .

(۱) اسماعیل بن یحیی بن عمربن اسحاق مزنی شافعی متوفی در مصر بسال ٢٦٤ ومؤلف‌کتاب « المختصر » درفروع‌مذهب شافعی ؛ ازفقهای‌فرقهٔ شافعی ، وعلمای‌نحواست.

ابن ندیم درفهرست‌مینویسد : مزنی از « مزینه » است‌که قبیله‌ای دریمن‌بوده‌اند . فقه‌را ازشافعی اخذکرد ودرمیان اصحاب شافعی‌کسی از اوفقیه تر نبود .

از صد سال پیش از زمان غیبت امـام زمان عليه‌السلام تصنیف کرده است . حسن بن محبوب قسمتی از اخبار غیبت حضرت را در آن کتاب ذکر کرده و بدون تفاوت همان طور که خبر داده نیز واقع شده است .

از جملهٔ روایاتی که وی نقل کرده ، حدیثی است که از ابراهیم خادقی از ابو بصیر از حضرت صادق عليه‌السلام روایت نموده که گفت : بحضرت عرضکردم : امام محمد باقر عليه‌السلام میفرمود : آل‌محمد را دو غیبت است : یکی طولانی ودیگری کوتاه . حضرت صادق فرمود : «آری ای ابو بصیر ! یکی از دیگری طولانی تر است ، چون غیبت طولانی شروع شود دیگر کسی اورا نمی‌بیند تا اینکه اولادفلانی بخلافت رسد و حلقه جمعیت شیعه تنگ شود و سفیانی ظاهر گردد و بلا شدت یابد ومـرگ وقتل مردم را فرا گیرد ، واز ترس کشته شدن بخانهٔ خدا وحرم پیغمبر پناه برند»

سپس طبرسی میگوید : نگاه کن که چگونه این دو غیبت بـرحسب آنچه اخبار سابقه متضمن آن بود،واز پدران وجدامام زمان رسیده مطابق در آمده است .

غیبت کوتاه حضرت همان بود که سفرای امام زمان ودربانان حضرت وجود داشتند ومیان شیعیان معـروف بودند وشیعهٔ امامیه که معتقد بامـامت امام حسن عسکری عليه‌السلام بودند در بارهٔ آنها اختلاف نظر ندارند .

از جملهٔ سفرا ودربانان اوابوهاشم داودبن قاسم جعفری ومحمدبن علی بن بلال وابوعمرو عثمان بن سعید روغن فروش وفرزندش ابوجعفر محمد بن عثمان رضی‌الله عنهما وعمر اهوازی واحمدبن اسحاق (قمی) وابومحمد وجنائی وابراهیم بن مهزیـار ومحمد بن ابراهیم بن مهزیار فرزند او، وگروه دیگری که شاید بموقع در جای خود از آنها نام ببریم.مدت این غیبت هفتاد و چهار سال بود. پایان سخن طبرسی در کتاب «اعلام الوری» .

مؤلف : سپس طبرسی علیه الرحمه احوال سفرای چهارگانه را بهمان

نحو که گذشت نقل میکند (۱) باید دانست که ظاهراً مدت غیبت صغرای امام زمان از ابتداء امامت حضرت تا وفات ابوالحسن سمری است که از هفتاد سال کمتر میباشد .

زیرا بنابر مشهور ابتداء امامت حضرت روز هشتم ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری ووفات سمری در نیمه شعبان ۳۲۸ اتفاق افتاده است واینطور که طبرسی وفات سمری را نقل کرده یکسال هم کمتر میشود زیرا میگوید:وفات سمری در نیمهٔ شعبان سال ۳۲۸ روی داد .

شـاید اوابتداء غیبت صغری را موقع ولادت امام قرار داده . اوولادت حضرت را سال ۲۵۵ میداند وبنابر این با آنچه شیخ طوسی در بارهٔ وفات سمری نوشته (۳۲۹) وفق میدهد (یعنی مدت غیبت صغری هفتاد وچهار سال خواهد بود) ولی بگفتهٔ طبرسی که وفات اورا (۳۲۸) دانسته یك سال کم میشود . شـاید این تاریخ سهو القلمی از طبرسی (یا کاتب)باشد .

---

(۱) احمدکسروی مدیر روزنامه « پرچم » که مردی تند خو ونسبت بروحانیون سخت دشمن بود، تا جائیکه پا را فراتر نهاد و گستاخی بساحت مقدس ائمه اطهار حتی شخص پیغمبر اکرم (ص) نمود ؛ وجسارتها بمذهب شیعه واعتقاد بامامت مهدی موعود(ع) و غیبت آنحضرت نمود ؛ در یکی از کتابهایش مینویسد : عثمان بن سعید ؛ محمدبن عثمان ، حسین‌بن روح و ابوالحسن سیمری ، که‌ادعای نیابت امام‌ناپیداکردند ، افرادی گمنام بوده ، وکسی‌آنهارا نمی‌شناخته وخواسته‌اند ؛ ازاین راه بریاست برسند ، ونیابت آنها وشخص امام ناپیدا ! دروغ بوده‌است !»

در صورتیکه در این باب وسایر ابواب گذشته و آینده خوانندگان این اشخاص‌را بخوبی از زبان بزرگان دین وعلمای عالیمقام شیعه ، شناخته اند که حتی در زمان امام علی النقی‌وامام‌حسن‌عسکری(ع)هم‌معروف وجزو خواص آنحضرت بوده وهمه‌ازدانشمندان پاکدل وعلمای موثق شیعه میباشند .

باب بیست ودوم

کسانیکه بدروغ ادعای بابیت وسفارت کردند

ابومحمدحسن‌شریعی- شیخ‌الطائفه در کتاب «غیبت» فرموده : نخستین کسی که بدروغ‌وافتراء،ادعای بابیت وسفارت ازجانب امام‌زمان علیه السلام کرد شخصی‌معروف به «شریعی» بود .

جماعتی‌ازعلماءازابومحمدتلعکبری ازابوعلی‌محمد بن‌همام نقلکردندکه : کنیۀ شریعی‌ابو محمد بود . تلعکبری گفت : گمان دارم‌نام‌وی حسن بود . اواز اصحاب امام‌علی‌النقی وبعد ازآنحضرت ازیاران امام حسن‌عسکری علیهما‌السلام بشمارمیآمد .

اواول کسی‌است که مدعی‌مقامی شد که خداوند برای‌اوقرارنداده وشایسته آنهم‌نبود . وهم اونخستین کسی‌است که دراین خصوص برخدا وحجتهای پروردگار دروغ‌بست ، وچیزهائی‌بآنها نسبت داد که شایستۀ مقام والای‌آنان‌نبود وآنهاازآن بیزاربودند .

ازاین‌روشیعیان هم‌اوراملعون دانسته وازوی‌دوری‌جستند،وتوقیعی ازامام‌زمان علیه السلام درخصوص لعن‌او ودوری ازوی‌ازناحیۀ مقدسۀ آنحضرت بیرون آمد .

ابومحمد تلعکبری گفت : بعدازآن عقیدۀ بکفروالحاد ازاوآشکار گشت . این‌مدعیان‌نخست برامام دروغ میبستند ومیگفتند : ما وکلای‌آنحضرت هستیم . جمعی‌ازمردم ضعیف الایمان‌هم بااین ادعا ، نسبت‌بآنها اظهاردوستی میکردند . سپس کارشان بالامیگرفت وبعقیدۀ حلاج (۱) منتهی گشت . چنانکه ازابوجعفر

---

(۱) مقصود حسین‌بن منصور حلاج صوفی معروفست که‌عقائد خرافی‌مخالف شریعت داشت ، وازجمله قائل بوحدۀ وجود بود .

شلمغانی وامثال اولعنة‌الله علیهم‌اجمعین بظهور رسید .

محمد بن نصیر نمیری - ابن نوح گفت: ابو نصر هبة‌الله بن‌محمد بمن‌خبر داد که محمد بن نصیر نمیری ازاصحاب امام‌حسن عسکری علیه‌السلام بود . چون آنحضرت وفات‌یافت مدعی‌منصب‌محمد بن عثمان‌شد ؛ و گفت : نائب‌امام زمان علیه‌السلام من‌هستم ولی‌خداوند اورارسوا گردانید . زیرا که الحادو نادانی وی‌آشکار گشت . محمد بن‌عثمان‌هم‌اورا لعنت کرد وازوی دوری نمود وخودرازاوپنهان‌نگاه‌داشت. نمیری بعداز شریعی ادعا کرد . ابوطالب گفت : چون اینگونه اعتقادات از نمیری‌ظاهر شد؛ محمدبن‌عثمان‌اورا لعنت کردوازوی‌دوری‌جست،چون‌این‌خبر بوی‌رساندندآمد نزد محمدبن‌عثمان تااورابرسرمهر آورد ، وازوی معذرت بخواهد ، ولی‌محمدبن عثمان‌اجازۀ ورودباو نداد ، وخودرا پنهان کرد ، واوراباافتضاح بر گردانید .

سعد بن‌عبدالله (اشعری) گفت : محمدبن نصیر نمیری مدعی بود که پیغمبر است‌وامام‌علی‌النقی علیه‌السلام اورافرستاده‌است ، وعقیده به‌تناسخ‌داشت ، ومعتقدبخدائی امام علی‌النقی علیه‌السلام بود . نزدیکی بازنان محارم راجایز میدانست وعمل (لواط) راحلال کرده بود !

نمیری ایـن را موجب تواضع و فروتنی و تذلل مفعول ولذت و کامرانی فاعل محسوب میداشت و میگفت خدا هیچیك از اینها را برای بندگانش حرام نکرده‌است ! محمدبن موسی‌بن حسن‌بن‌فرات (۱) اسباب کاراورا آماده میساخت واورا تقویت میکرد .

سعدبن‌عبدالله میگوید : ابوزکریایحیی‌بن عبدالرحمن‌بن‌خاقان‌نقل کرد که‌وی‌نمیری رابالعیان دیده‌بود که جوانی برپشت اوقرار گرفته‌است!ابوزکریا گفت : بعدازآن نمیری را ملاقات کرده واورا ازاین کار سرزنش نمودم ، ولی اوجواب داد که : این‌عمل‌لذت داردوباعث فروتنی‌انسان (مفعول) درنزدخداوند وترك نخوت‌است !

(۱) ابوالحسن‌بن‌فرات وزیرالمقتدربالله‌عباسی‌است . که‌درزمان‌اوسه‌بارعزل‌ونصب‌شد

سعدبن عبدالله میگوید : نمیری در آخر عمر بیمارشد ودر آن‌حال‌مرد. در مرض‌فوتش ازوی پرسیدند : جانشین‌تو کیست ؟ بازبان ضعیف و گرفته‌ای گفت : احمد ! ولی کسی نفهمید احمد کیست . بهمین جهت این حـرف موجب انشعاب پیروان اوشد بطوریکه سه دسته گردیدند . عده ای گفتند : مقصود نمیری،احمد فرزندش بوده ، جمعی هم گفتند مقصود احمد بن محمدبن موسی بن فرات است ، وفرقه‌ای گفتند: منظوروی‌احمدبن‌ابوالحسین‌بن‌بشربن‌یزیدمیباشد ، واین انشعاب باعث پراکندگی اتباع او گردید .

احمدبن‌هلال کرخی ـ این‌شخص نیزیکی ازمدعیان بابیت‌است.ابوعلی‌بن همام میگفت: احمدبن‌هلال از اصحاب امام حسن عسکری عليه‌السلام بود.در زمان‌آن حضرت شیعیان اتفاق داشتند که وکیل امام بفرمان خود حضرت محمدبن عثمان است .

بعداز رحلت‌حضرت شیعیان ازاحمد بن‌هلال پرسیدندچرا وکالت محمد بن‌عثمان راقبول نمیکنی‌و درامور دینی‌خود بوی مراجعه نمی‌نمائی، بااینکه امام مفترض الطاعه اورا باین‌سمت تعیین فرموده است ؟ احمدبن هلال گفت : من‌از امام‌حسن عسکری عليه‌السلام چیزی راجع‌بوکالت محمدبن عثمان‌نشنیدم و وکالت‌پدرش عثمان‌بن سعیدرا انکار نمیکنم اگر بدانم محمدبن عثمان وکیل صاحب الزمان است بوی‌جسارت نمی‌ورزم .

گفتند: دیگران ازامام شنیده‌اند که محمد بن‌عثمان وکیل‌آنحضرت وبعد ازوی وکیل‌امام زمان‌است ، گفت: اگرشما شنیده‌اید ، اطاعت ازمحمد بن‌عثمان برشما فرض‌است ، نه‌بر من،از اینرودر بارهٔ وکالت محمد بن‌عثمان خود داری کرد، واورا باین‌سمت نپذیرفت. شیعیان هم‌او راملعون دانسته‌ازوی دوری‌جستند.

سپس توقیعی بدست حسین بن‌روح صادرشد که ازجمله حضرت اورا لعنت نموده، بشیعیان امر کرده بود که ازاو دوری جویند .

محمد بن علی بن بلال ـ ابوطاهر محمدبن علی بن بلال نیز ازکسانی

است که مدعی و کالت و بابیت امام زمان شد . ماجرای او بـا محمد بن عثمان که بادعای نیابت حضرت اموالی‌راضبط کرد وازتسلیم‌آن بوی‌خودداری نمود و ادعا کرد که از طرف امام زمان در اخذ آنها و کالت دارد ، ودوری شیعیان ازوی ولعن او که از ناحیهٔ مقدسه توقیع مبنی بر لعنت وی بیرون‌آمد ، معروف‌است .

ابوغالب زراری (۱) گفت : ابوالحسن محمدبن محمدبن یحیی معاذی‌نقل کرد که : یکی از شیعیان بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام وتفرقه شیعه وانحراف ابوطاهر بن بلال بوی پیوست . سپس او بر گشت و در سلک‌ما درآمد، ما جهت این پیوستن و گسستن را ازاوپرسیدیم. گفت : روزی نزد ابوطاهر بودم برادرش ابوالطیب وابن خزر وجمعی از پیروانش هم بودند .

در آنوقت پیشخدمت آمد و گفت : ابوجعفر عمری (محمد بن‌عثمان) درب خانه است ! از شنیدن این‌خبر پیروان ابوطاهر مضطـرب شدند ، وآمدن‌اورا نـاخوش داشتند . ابوطاهر گفت : بگو بیاید . محمدبن‌عثمان هم‌وارد شد .ابوـ طاهر وپیروانش باحترام اوبر خاستند . محمدبن عثمان درصدر مجلس وابوطاهر پیش روی اونشست .

سپس صبر کرد تا حضار ساکت شدند . آنگاه گفت : ای ابوطاهر ! تورا بخدا سوگند میدهم آیـا امام زمان بتو فرمان نداد اموالی که نزد تو است بمن

(۱) ابوغالب زراری نامش احمد ونسبش بدینگونه است : احمدبن محمدبن سلیمان بن‌حسن‌بن جهم‌بن بکیر بن‌اعین ؛که پدر درپدر از اصحاب نامدار وفقهای عالیمقدار ائمه اطهار بوده اند . زراری بواسطه تقیه‌ازدشمنان‌شیعه ، بنام‌مرد بزرگ‌دودمان‌خود«زرارة‌بن اعین» عموی‌جدخود که بزرگترین شاگردامام صادق(ع) بود ، مشهور به «زراری» شد.

ابوغالب‌زراری‌شاگردشیخ کلینی‌وازافاضل ناقلان آثاراهلبیت‌است. کتاب‌های سودمندی نوشته که‌ازجمله‌رساله‌ای‌دراحوال‌رجال‌خاندان‌خوداست. دربسیاری‌ازمواردداین‌کتاب(مهدی موعود) نام‌وی‌برده‌شده‌وازجمله‌درصفحه۶۳۳داستان‌جالب‌خواندنی‌اومذکورافتاد. ابوغالب در سال۳۶۸درکوفه رحلت‌نمود ودر نجف اشرف مدفون گشت .

تسلیم کنی ؟ گفت : چرا حضرت این را فرمود ! محمدبن عثمان هم بر خاست و بیرون رفت . ازاین‌جریان‌حاضران مجلس‌سراسیمه‌شدندوچون‌بخودآمدند، ابو-الطیب از برادرش ابوطاهر پرسید : صاحب‌الزمان را در کجا دیدی ؟ گفت‌ابو-جعفر (محمدبن عثمان) مرا بیکی از خانه‌های خود وارد ساخت ، ناگهان دیدم حضرت در بالا خانهٔ وی مرا نگریست وامر کرد اموالی که نزد من بود ، بوی بدهم . ابوالطیب پرسید : از کجا دانستی که‌اوامام زمان است ؟ گفت وقتی اورا دیدم مهابتش‌مرا گرفت وسخت‌مرعوب گردیدم ، ودانستم که صاحب‌الزمان‌است علت‌جدائی من از محمدبن‌عثمان نیز همین‌مطلب است(که امام فرمان داداموال را بدو بدهم !)

حسین بن منصور حلاج

حسین‌بن ابراهیم از ابوالعباس احمد بن‌علی بن‌نوح ازابونصر هبةالله بن محمدکاتب دخترزادهٔ ام کلثوم دخترمحمدبن عثمان، برای‌من(شیخ طوسی)نقل کرد که : چون‌خداوندخواست اعمال«حلاّج» را آشکارسازد واورا رسوا وخوار گرداند ، اینطور پیشامد کرد که «حلاّج» خیال کرد ابوسهل بن‌اسماعیل‌بن‌علی نوبختی رضی‌الله عنه هم‌ازکسانی‌است که فریب دوز و کلك‌اورامیخورد و نیرنك‌او دروی مؤثرواقع‌میشود ؛لذافرستادنزدوی واوراباطاعت خود دعوت نمود .

اوباکمال نادانی چنین پنداشته بود که ابوسهل (۱) هم‌در اینخصوص مانند

(۱) ابوسهل بن علی‌بن اسحاق‌بن‌ابی‌سهل‌بن نوبخت ، رئیس متکلمین‌شیعه وپیشوای آنهادربغداد وسرآمد دانشمندان‌آل‌نوبخت بود .

در امور دینی ودنیوی مقامی تالی تلو وزارت داشته است . کتابهای بسیاری نوشته که قسمتی ازآنها در رد عقائد فاسده مخالفین اسلام وتشیع است . کتاب « الانوار » در تاریخ ائمه اطهار از اوست . ابوسهل امام زمان (ع) را هنگام رحلت پدر بزرگوارش دیده است .

سایر افرادضعیف‌الایمان است ، وفریفتهٔ وی میشود ، ازاین روپیوسته اورا بسوی خود دعوت میکردوبآرامی نیرنگهای‌خودرا برای‌جلب وی برخ‌اومیکشید،زیرا موقعیت‌علم وادب ابوسهل درمیان مردم مشهور بود .

حلاج درنامه‌های خود بابوسهل مینوشت : من‌وکیل صاحب‌الزمان علیه السلام هستم.اونخست بااین مطلب میخواست ابوسهل رابسوی‌خود بکشاند ،سپس ادعای خود را بالابرد ونوشت که : من مأمورم بتو بنویسم که هرگونه نصرت ویاری خواسته باشی برایت‌آشکار سازم‌تا دلت‌قوت گیرد ودرنیابت من‌تردید نکنی !

ابوسهل هم‌بوی پیغام داد که من درمقابل آن همه معجزات وکرامات که (بادعای تو) از تو بظهور رسیده ، فقط موضوع مختصری را پیشنهاد کرده از تو میخواهم ! وآن‌اینست که من مردی زن دوست هستم ، ومایل بمعاشرت با آنها میباشم.چندین کنیز دارم که پیری‌مرا ازنزدیکی باایشان دور کرده‌است وناچارم هرجمعه محاسن‌خودرا حنابگیرم ومتحمل رنج زیاد شوم‌تاموهای‌سفیدم‌رابپوشانم وگرنه کنیزان خواهند دانست که من‌پیرشده‌ام وبمن‌رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی‌ما بدوری‌میگراید و وصال بجدائی میکشد .

ازاینروازتومیخواهم کاری کنی که مرا ازحنابستن بی‌نیاز نمائی وزحمت آنرااز‌من‌برطرف سازی وموی‌ریشم راسیاه گردانی . اگرچنین کنی‌هرچه‌بگوئی

خواهر زادهٔ وی : ابو محمدحسن‌بن موسی نوبختی ،مؤلف‌کتاب «المقالات‌والفرق» ازمتکلمین و فلاسفهٔ شیعه بود، وتألیفات وتصانیف بسیاری درکلام و فلاسفه نوشته است . ابواسحاق ابراهیم‌بن اسحاق‌بن ابی‌سهیل ،مؤلف‌کتاب «الیاقوت » است‌که علامهٔ حلی‌آنرا شرح‌کرده بنام « انوارالملکوت فی شرح الیاقوت » واورا «استاد اقدم وپیشوای اعظم » خوانده‌است !

آل نوبخت اصلا ایرانی وطائفه بزرگی بودند ، که بسیاری از دانشمندان ، ادبا ، منجمین ، فلاسفه ، متکلمین ، نویسندگان ، حکام وامرا از میان آنان برخاستند ، ودر دولت بنی‌عباس جایگاهی بزرگ داشتند . ازجمله مردان بزرگ این‌سلسله جلیله شیخ‌اجل ابوالقاسم حسین‌بن روح‌نوبختی یکی‌ازسفرای‌امام زمان (ع) بوده‌است . (الکنی‌والالقاب)

اطاعت میکنم و گفتهٔ تورامیپذیرم وبطریقهٔ تومیگروم . زیرا که این معنی موجب بصیرت من میشود واز کمك بتو دریغ نخواهم داشت !

چون حلاج سخن اورا شنیدونتیجه دسیسه ها وجواب خودرا بدینگونه شنید دانست درنامه های خود که پرازادعا واظهار کرامات ومعجزات بوده ، خطا کرده وطریقهٔ خودرا بنادانی برخ او کشیده است . بدین لحاظ خودداری کرد وجواب ابوسهل رانداد ودیگر کسی نزدوی نفرستاد.

ابوسهل هم این ماجرا رااتفاقی خوش و باعث تفریح وخنده قرارداده بود و نزد همه کس باز گومیکرد ، وحلاج راریشخند مینمود . بدینگونه نزدبزرك و کوچك شهرت یافت و همین بـاعث شد که کار حلاج برملا گردد ، و مـردم از دور وی پراکنده شوند .

جمعی ازدانشمندان ازحسین بن علی بن بابویه قمی (برادرشیخ صدوق) نقل کرده اند که وی گفت : پسر حلاج بقم آمد و نامه ای بخویشان ابوالحسن (۱) نوشت وآنهاوابوالحسن رابسوی خود دعوت نمود ومیگفت : من فرستادهٔ امام زمان ووکیل اوهستم . چون نامهٔ اوبدست پدرم (علی بن بابویه) رسید ، آن راپاره کرد وبآورندهٔ نامه فرمود : چه چیز تورابنادانی واداشته است ؟ آورندهٔ نامه ـ که گمان میکنم ، گفت : پسرعمه یاپسرعموی حلاج هستم ـ بپدرم گفت : حلاج نامه ای بما نوشته ومارا دعوت کرده است ، چرانامهٔ اوراپاره کردی ؟ حضار بوی خندیدند و اورامسخره کردند .

سپس پدرم برخاست ودرحالیکه جماعتی ازاصحابش وغلامانش همراه او بودند ، به حجرهٔ تجارت خودرفت . موقعیکه بدرخانه ای رسید که حجره اش در آنجاواقع بود ، کسانیکه آن جا نشسته بودند ، باحترامش برخاستند ، فقط یکنفر که پدرم اورا نمیشناخت ازجابرنخاست . موقعیکه پدرم درحجره نشست ودفتر حساب وقلم ودوات خودراچنانکه معمول تجاراست درآورد ، رو کرد بجانب شخصی که

(۱) کنیهٔ علی بن بابویه است .

حاضر بود و پرسید: اینمرد ناشناس کیست؟ آن شخص هم جواب پدرم را گفت. مرد ناشناس که شنید از هویت وی سؤال میکند، برخاست و نزد پدرم آمد و گفت با اینکه من حاضر هستم احوال مرا از دیگری میپرسی ؟ .

پدرم فرمود : ای مرد ! احترام تورا نگاه داشتم وتورا بزرگ شمردم واز خودت نپرسیدم . گفت : وقتی تو نامهٔ مرا پاره میکردی من میدیدم .

پدرم فرمود : توپسر حلاج هستی ؟ خدا ترا لعنت کند ، ادعای اظهار معجزه میکنی ؟ سپس پدرم بغلام خود گفت : پاها و گردن اورا بگیر واز خانه بیرون کن ! واز آن روز دیگر اورا در قم ندیدیم .(١)

محمد بن علی شلمغانی

یکی دیگر از کسانیکه ادعای بابیت نمودند «ابن ابی العزاقر» است . حسین بن ابراهیم از احمد بن نوح واو از ابو نصر کاتب برای من (شیخ طوسی) نقل کرد و گفت : ام کلثوم دختر محمد بن عثمان که زنی بزرگوار بود گفت : ابوجعفر ابن ابی العزاقر (شلمغانی) نزد بنی بسطام محترم وموجه بود . زیرا شیخ ابوالقاسم (حسین بن روح) رضی الله عنه مقام اورا در نزد مردم محترم و بزرگ میداشت .

اوهم از این سابقه سوء استفاده کرد ، وموقعی که از طریقهٔ حق برگشت همه گونه دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برای بنی بسطام نقل میکرد . بنی بسطام هم سخنان اورا میپذیرفتند . چون خبر آن بحسین بن روح رسید . نسبت آن سخنان را از خود انکار کرد و آنرا بهتان بزرگ شمرد وبنی بسطام را از شنیدن کلام شلمغانی نهی فرمود. آنگاه دستور داد که اورا لعنت کنند واز وی دوری جویند . ولی بنی‌بسطام سخن حسین بن روح را نشنیدند ودر ارادت بشلمغانی ثابت ماندند .

---

(١) حسین بن منصور حلاج ازمردم بیضاء فارس بوده ودرواسط عراق نشوونما یافته است باید دانست که بگفتهٔ عطار در « تذکرة الاولیاء » وجامی در «نفحات الانس» وسایر منابع، اکثرمشایخ صوفیه حسین بن منصور حلاج را ازسلك تصوف خارج دانسته‌اند ←

علت آنهم این بود که شلمغانی به بنی بسطام گفت: آنچه من بشما گفته‌ام سرّی بود که آنرا افشا ساختم. حسین بن روح ازمن پیمان گرفته بود که آن سرّ را کتمان کنم و بکسی نگویم. ولی اکنون که آنرا افشا نموده‌ام، باهمهٔ خصوصیتی که باوی

—و نیزدرتمام تذکره‌ها و کتب صوفیه حلاج را سنی میدانند. ولی در این مورد که از غیبت شیخ نقل میشود، بنظرمیرسد که وی ادعای تشیع داشته، که بدروغ مدعی نوابت امام زمان (ع) و بابیت بوده است. نکتهٔ دیگراینکه گروهی ازصوفیه نظر به حالات عجیب وادعاهای غریب او، گفته‌اند دوحسین بن منصور بوده؛ یکی حلاج که مردی ربانی بوده ودیگری حسین بن منصورملحد! که درسحر وشعبده دست داشته است!

بهرصورت که باشدآن حسین بن منصورحلاج که درسال ۳۰۹ هجری درزمان خلافت مقتدر عباسی بجرم ادعای خدائی و «اناالحق» گفتن وساير ادعا های خلاف شرع بقتل رسید، همان است که دراینجا معرفی میگردد، واوچه سنی وچه شیعی؛ خواه صوفیه اورا ازخودبدانند، یا برانند؛ ازنظر شیعه مطرود وملعون وساحری شعبده بازومرتاضی افسونکار بوده است که بااین فوت وفن‌ها مردم ساده‌را بدام میانداخته وسرانجام نیز جان خودرا دراین راه باخته وسپس مریدانش اورا ولی‌خدا بلکه بعقیدهٔ حلول‌واتحادباخدا یکی دانسته ومعجزات وکراماتی برایش نقل کرده‌اند که برای هیچ پیغمبر مرسل وامام معصومی نقل نشده‌است. نمونهٔ کامل آنرا شیخ عطار در جنك الخرافات خود بنام «تذکرة الاولیاء» وجامی درجنگل مولایش موسوم به «نفحات الانس» که پراز اکاذیب وجعلیات وشطحیات وخرافات است، نقل‌کرده‌اند وفقط بدرد خرقه پوشان خانقاه الحاد وخراباتیان آلوده بمعاصی‌میخورد. ازاین رو؛ صوفیان یا شعرائی مانند مولوی وشبستری وحافظ وغیرهم که حلاج‌راصاحب اسرار ومقام فنای فی‌الله‌دانسته‌اند، از طریقه شیعه بدورند؛ وگرنه اورا بدینگونه نمی‌ستودند.

شبستری بپیروی ازگفته عطار در تذکرة الاولیاء میگوید:

روا باشد اناالحق از درختی   چرا نبود روا از نیکبختی

ومولوی گفته است:

چون قلم در دست غداری فتاد   لاجرم منصور برداری فتاد—

داشته‌ام مرا ازخود دورمیکند. آن «سر» امری عظیم بود که کسی جز فرشتهٔ مقرب وپیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده قادر بنگاهداری آن نیست .

شامغانی بااین سخنان بی‌اساس سابقه خودرا نزدآنها محکمتر نمود و کارش بالا گرفت و مقامی بزرگ یافت . چون این خبر بحسین بن‌روح رسید ، مکتوبی مبنی بر لعن او ودوری ازوی وکسانیکه ازسخنان اوپیروی می نمایند ، ودردوستی اوباقی مانده‌اند برای بنی‌بسطام فرستاد . آنهاهم نامه رابشلمغانی نشان دادند واو سخت ناراحت ومنقلب گردید .

---

* * *

گفت فرعونی اناالحق گشت پست — گفت منصوری اناالحق و برست !
آن انا را لعنةالله در عقب — وین انا را رحمت‌الله ای محب ؟
زانکه او سنگ سیه بود این عقیق — او عدوی نور بود واین عشیق !
او انا هو بود در سرای فضول — زاتحاد نور نز رأی حلول ! !

حافظ هم سروده است :

گفت آن یار کز و گشت سردار بلند — جرمش آن بود که اسرار هویدامیکرد!

باید ازاینان پرسید کدام اسرار ؟ آیا ادعای خدائی کردن وقائل بحلول واتحاد ؛ ووحدت‌وجود شدن وتمام‌اشیارا نظر باینکه‌سهمفهوم وجود بآنهاسرایت کرده وهمه‌موجودند، خدا دانستن « اسرار » است ؟ آیا اگرحافظان شریعت اسلام وپاسداران دین خدا یعنی فقهاء ومجتهدین که نمایندگان امام وپیغمبرند ؛ صاحبان این کفریات والحاد رامحکوم کردند ، بایدآنهارا ازروی خیره سری وفرومایگی ، قشری ، واهل‌ظاهروغدارخوانند ؟ ! زهی نادانی وخرافاتی‌وبی‌بندوباری که تصوف‌آنرا باخرقهٔ خودبرای مردم‌بارمغان‌میآورد! تعجب دراین است که بعضی‌سرسپردگان‌تصوف بازحمت زیاد وتکلف ، اینان‌راشیعه‌میدانند ، در صورتیکه بزرگترین دانشمندان شیعه‌که معاصر حلاج بوده‌اند یعنی : ابوسهل نوبختی وعلی بن بابویه پدرشیخ صدوق ودانشمندبزرگ دیگر،شیخ‌صدوق وقطب راوندی‌چهارتن از پیشوایان‌ما؛حلاج راساحروملعون‌ومطرودخدا ورسول‌وامام دانسته‌اند .

سپس گفت : اینکه حسین بن روح گفته است : مرا لعن کنید ، در معنی خیلی بزرگ است ! باین معنی که : لعنت بمعنی‌دور گردانیدن است . و «لعنه‌الله» یعنی‌خدا اورا ازعذاب و آتش دوزخ دور گردانید و بنابر این من‌هم اکنون مقام خود راشناختم ! آنگاه صورتش‌رابخاك نهادو گفت : این‌سخن را کتمان کنید و بکسی‌نگوئید .

ام کلثوم گفت : من‌بشیخ ابـوالقاسم (حسین‌بن روح) خبردادم که روزی بخانه مادر ابوجعفر بن‌بسطام رفتم . او هم ازمن استقبال نمود ومرا بسیار بزرگ داشت بطوری که‌خم‌شد پای‌مرا ببوسد . ولی‌من‌نگذاشتم و گفتم:ای بانوی من ! نمیگذارم.زیراپابوسی کاری بس‌بزرگ‌است . اوگریست و گفت چرا اینطورازتو احترام‌ننمایم بااینکه توفـاطمهٔزهرا علیهاالسلام هستی ! !

گفتم : ای‌بانوی من ! چطور من فاطمه‌زهراعلیهاالسلام هستم ؟ گفت شیخ یعنی محمدبن‌علی (شلمغانی)دراین‌باره سرّی بماسپرده‌است.پرسیدم : چه سرّی بشما سپرده ؟ گفت : او از من پیمان گرفته که آنرا افشا نسازم ، می‌ترسم اگر آنراباز گو کنم‌خدامرا عذاب کند .من‌بوی‌اطمینان‌دادم که‌آنرابکسی‌نخواهم گفت ولی پیش‌خود ، شیخ ابولقاسم‌حسین بن‌روح رااستثناء کردم.

آنگاه گفت : شیخ‌ابوجعفر (شلمغانی) بما گفته‌است که : روح‌پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بپدر شما محمد بن عثمان وروح امیر المؤمنین علیه‌السلام ببدن شیخ ابوالقاسم حسین ابن‌روح وروح‌فاطمه‌زهراء علیهاالسلام بتومنتقل شده‌است ! ! بنابراین‌ای بانوی ماچراتورا بزرگ‌ندانم ؟ !.

من گفتم ؛ این‌چه‌حرفی است ؟ مبادا آنرا باور کنی که همه دروغ است . گفت : این‌سری عظیم است ، شلمغانی ازما پیمان گرفته که برای هیچکس نقل نکنیم . ای بانوی من خدا نکند که در این خصوص‌من عذاب شوم . اگر شمـا مرا وا نمی‌داشتید کـه آن‌را افشاء کنم نه برای شما و نـه برای احدی باز گو نمی کردم !

ام کلثوم گفت : چون ازنزد آن زن بیرون آمدم ، بخدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی‌الله‌عنه رسیدم‌وداستان رابا طلاع وی‌رساندم . شیخ ابوالقاسم بمن وثوق‌داشت وبگفتهٔمن اعتمادمیکرد . دراینوقت‌فرمود : ای دخترمن ! بعدازاین ماجرا دیگربخانهٔ این‌زن مرو ، اگرنامه‌یاقاصدی‌نزد توفرستاد قبول‌مکن وبعد ازاین‌بدیدن اومرو .

این حرفها کفر بخداو الحادی‌است که اینمردملعون (شلمغانی)در دلهای این‌مردم وارد نموده ، تاازاین راه بتواند به آنها بگوید : خدا او (یعنی خود شلمغانی) رابر گزیده و دروی حلول کرده است . چنان که نصاری همین‌عقیده را در بارهٔ عیسی علیـه السلام دارند ، او می‌خواهد بقول « حلاج » علیه‌اللعنه معتقدشود .

پس من‌از بنی بسطام دوری نمودم و دیگر پیش‌آنها نرفتم و عذرآنها را نپذیرفتم و دیگر مادر آنها را ملاقات نکردم . این حکایت درمیان طایفهٔ بنی‌نوبخت‌شیوع یافت . شیخ ابوالقاسم هم‌بتمام‌شیعیان نامه نوشت وابوجعفر شلمغانی را لعنت کرد و مردم را ازمعـاشرت با وی و دوستداران او و کسانی کـه گفتهٔ او را قبول می کردند یاباوی سخن می گفتند ، برحذرداشت ، تاچه‌رسد که اورا دوست‌بدارند .

آنگاه توقیعی‌از حضرت صاحب‌الزمان (ع)درلعن شلمغانی ودوری ازاو و پیروان‌او و کسانیکه‌بگفتهٔاو رضایت داده وبعدازاین‌توقیع‌بدوستی‌اوباقی‌میمانند صادر شد .

سپس‌شیخ‌طوسی‌مینویسد : شلغمانی‌حکایات‌زشتی‌دارد و کارهای‌مفتضح‌نموده من کتاب خود(غیبت) راپا کیزه‌تراز آن میدانم که‌آنهارا در آن بیاورم ، احمدبن نوح وغیره‌آنها رانوشته‌اند .

علت کشته‌شدن‌شلمغانی‌این‌بود که چون ابوالقاسم حسین بن روح لعن‌اورا آشکارساخت ودرهمه جاشهرت‌یافت ومردم‌از وی‌دوری‌جستند وتمام‌شیعیان را ازاو

برحذرداشت ، بطوریکه دیگر نتوانست نیرنك بازی کند . روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند وهمه لعن شلمغانی ودوری ازاورا ازابوالقاسم حسین بن‌روح نقل‌میکردند ، شلمغانی بحضار گفت : من واورا درجائی بخواهید تامن دست او واوهم دست‌مرا بگیرد ودرحق یکدیگر نفرین کنیم اگر آتشی نیامد واورا نسوزانید هرچه‌اودربارهٔ من گفته‌است ، درست‌است . اینخبردر خانهٔ ابن مقلـه (۱) اتفاق افتاد وازآنجابگوش «الراضی بالله» خلیفهٔ‌عباسی‌رسید «راضی» هم دستور داد او را گرفته‌بقتل‌رساندند وبدینگونه شیعیان‌از شرّاوراحت شدند . (۲)

ابوالحسن محمد بن احمد بن داود میگفت : محمد بن علی شلمغانـی

---

(۱) ابن مقله‌وزیرالمستکفی بالله والراضی والقاهر بالله عباسی وخشنویس معروف عرب است .

(۲) ابن‌اثیر جَزَری درجلد ۶ «کامل‌التواریخ» ماجرای شلمغانی وعقائدوادعاهای اووچگونگی قتل‌وی را به‌تفصیل شرح داده که خلاصه‌آن بدینقرار است : وهم دراین سال (۳۲۲) ابوجعفرمحمد بن علی شلمغانی معروف‌به‌ابن ابی‌عزاقر کشته شد . شلمغان‌قریه‌ای ازنواحی « واسط » بوده است . علت‌قتل وی‌این بودکه مذهبی در تناسخ وحلول وغلو در تشیع وچیزهای‌دیگردرست‌کرد ، وابوالقاسم حسین‌بن روح که شیعه امامیه اورا « باب » مینامند ؛ درزمان وزارت‌حامدبن عباس ، اسراراوراآشکار ساخت .

شلمغانی به محسن‌بن ابی‌الحسن فرات دردورهٔ سوم‌وزارت پدرش ابوالحسن‌بن‌فرات پیوست وازخطرجست . سپس که‌ابن‌فرات‌عزل شد ، بموصل گریخت‌وچندسال درآنجاماند؛ آنگاه به بغدادآمد ومخفی‌گردید ، ومشهورگشت که‌وی ادعای خدائی دارد ، وگفته‌شدکه حسین‌بن قاسم وزیرمقتدر بالله عباسی‌وابوجعفروابوعلی‌بن بسطام‌وابراهیم‌بن‌محمدبن‌ابی‌عون وابن‌شبیب زیات واحمدبن محمدبن‌عبدوس ؛ بوی‌گرویدند . در زمان وزارت ابن‌مقله‌این عده مورد تعقیب قرارگرفتند ، ولی دستگیر نشدند تا اینکه درسال ۳۲۲ نخست شلمغانی وسپس ابن‌عبدوس وابن‌ابی‌عون دستگیر وزندانی گردیدند.وسپس‌درزمان‌خلافت الراضی‌بالله فقهای (اهل تسنن) آنهارا مهدورالدم دانسته وشلمغانی وابن ابی‌عون رانخست‌بدار زده‌و سپس سوزاندند »

معروف به‌ابن ابی‌عزاقر لعنه‌الله معتقدبود : آن کس که درمنصب امامت با امـام رقیب‌است وباصطلاح ایشان «ضد» امام‌است ازامام افضل‌میباشد ـ معنی‌این‌عبارت اینست که هیچ‌فضیلتی برای ولی‌خدا متحقق‌نمیشود ، مگراین که ضداو و رقیب اومورد سرزنش قرار گیرد . چه که‌وقتی مردم سرزنش ضدومخالف ولی خدا را شنیدند ، بفکریافتن فضیلتی برای‌ولی میافتند . بنا براین ضدورقیب‌ولی خدا از خود وی‌افضل میباشد ، زیرا بوسیلهٔ سرزنش وطعن اوست ، که ولی فضیلت پیدا می کند !

پیروان‌شلمغانی میگویند : این‌مذهب‌اززمان آدم اول تاآدم هفتم جریـان داشته‌است ! چه‌آنهامعتقد بهفت‌عالم‌وهفت‌آدم هستندومیگویند : فرعون ازموسی‌و ابوبکر ازمحمدومعاویه ازعلی افضل‌است .

واما : خودضدیعنی‌چه ؟ بعضی‌ازاین فرقه گفته‌اند:ولی‌خدا ، ضد(ورقیب) خودرا منصوب‌میکند ، چنانکه‌جمعی ازاصحاب حدیث‌اهل سنت میگویند : علی ابن‌ابیطالب خودابوبکر رابمنصب خلافت‌منصوب داشت، وبعضی‌دیگر گفته‌اند : «ضد» هرولی قدیم است ، یعنی‌همه وقت‌وپیش ازبدنیا آمدن‌اوبا وی‌بوده‌است .

آنهامیگویند:قائمی که اصحاب‌ظاهر میگویند ازاولاد امـام یازدهم استو قیام‌می کند ، همان‌شیطان است (نعوذبالله) زیراخداوند فرمود : **فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلاَّ إِبْلِيسَ** ، یعنی‌همه فرشتگان آدم‌را سجده کردند جز ابلیس که سجده‌نکرد . سپس‌خدامیفرماید : شیطان گفت : **لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ** یعنی : درراه‌راست تودر کمین بندگانت‌مینشینم .

این‌آیه دلالت دارد که شیطان موقع سجدهٔ فرشتگان ایستاده بود که گفت در راه راست در کمین بندگـانت خواهم نشست . وبا این‌دلیل‌میگویند : قیام قائم یعنی‌آن قـائمی که مأمور بسجده شد وسجده نکرد واوابلیس بود . شاعر ملعون این‌فرقه اشعار زیررا در این‌معنی سروده است :

یَا لاعِناً بِالضِّدِّ مِنْ عَدِي   مَا الضِّدُّ إِلاَّ ظَاهِرُ الْوَلِيِّ

وَ اَلْحَمْدُ لِلْمُهَیْمِنِ اَلْوَفِیّ لَسْتُ عَلیٰ حَالٍ کَحَمّامِی
وَلَا حَجّامِیّ وَلَا جُغْدِیّ قَدْفقتُ مِنْ قَوْلٍ عَلیَ الفَهْدِیّ
نَعَمْ وَجَاوَزْتُ مَدَی الْعَبْدِیّ فَوْقَ عَظِیمٍ لَیْسَ بِالْمَجُوسِیّ
لِاَنَّهُ اَلْفَرْدُ بِلاکَیْفِیّ مُتَّحِدٌ بِکُلِّ اوحَدِیّ
مُخَالِطُ لِلنُّورِ وَالظُّلْمَیِّ یَا طَالِباً مِنْ بَیْتِ هَاشِمِیّ
وَجَاحِداً مِنْ بَیْتِ کِسْرَوِیّ قَدْ غَابَ فِی نِسْبَةٍ اَعْجَمِیّ
فِی اَلْفَارِسِیّ الْحَسَبِ الرَّضِیّ کَمَا الْتَوَیٰ فِی الْعُرْبِ مِنْ لَوِیّ

یعنی : ای لعن کنندهٔ ضد که ازطایفه عدی است (مقصود عمر بن الخطاب ضد ورقیب امیر المؤمنین است) اورا لعن مکن که ضد، چیزی جز ظاهر ولی نیست (یعنی عمر در ظاهر همان علی است !) خدا را ستایش میکنم که حال من چون حجامت کننده وحمامی وجغدی نیست من در گفتهٔ خود بر « فهدی » فائق شدم آری واز منتهای فضل وعلم عبدی هم گذشتم وبمقام بلندی رسیدم ومذهب مجوس ندارم . زیرا خداوند فرد بدون کیفیت است وبا هر موحدی متحد میشود وبا نور وظلمت درآمیخته است .

ای طالب خاندان هاشمی و منکر دودمان ساسانی که در نسب عجمی وفارسی پسندیده پنهان شده ؛ چنانکه «لوی» در میان عرب ناپدید شده است !»

صفوانی میگفت : از ابوعلی بن همام شنیدم که میگفت : از محمدبن‌علی عزاقری شلمغانی شنیدم که میگفت : حق یکی است وپیراهنهای آن گوناگون است .

روزی حق در لباس سفید وروزی در لباس سرخ وروز دیگر در لباس سیاه است . ابن همام میگفت : این نخستین کلام زشتی بود که از شلمغانی شنیده شد . چه که این گفتهٔ اهل «حلول» است (۱).

---

(۱) اهل حلول ـ کسانی هستند که عقیده‌دارند خداوند درافرادبشرحلول میکند ، ودرآن‌موقع‌هر بنده‌ای خداست . چنانکه‌حلاج گفت: **لیس فی جبتی الا الله !**

وهم جماعتی از علماء از هارون بن موسی تلعکبری و او از ابن همام نقل کرده که گفت: محمدبن علی شلمغانی باب وطریق یعنی در وراهی نبود که مردم بوسیلهٔ آن بابوالقاسم حسین بن روح راه یابند وحسین بن روح هم اورا باین سمتها منصوب نداشته بود، وبین او ومردم هم واسطه نبود. هر کس اینعقیده را داشته باشد، اشتباه کرده اوفقط فقیهی از فقهاء ما بود که فکرش آشفته شد وچیزهای ناهنجاری از اوسر زد و کفر والحادش منتشر گشت. سپس بوسیلهٔ حسین بن روح توقیع مبنی بر لعن ودوری از وی وپیروان اوصادر شد.

ونیز حسین بن ابراهیم ازمحمد بن نوح از ابونصر بن احمدکاتب نقل کرده که گفت: ابوعبدالله حسین بن احمد حامدی بزاز معروف بغلام ابوعلی بن جعفر معروف به «ابن رهومه» نوبختی که پیر مردی گوشه گیر (مستور) بود روایت نموده که گفت: از روح پسر ابوالقاسم حسین بن روح شنیدم که گفت: موقعیکه محمد بن علی شلمغانی کتاب «التکلیف» را تصنیف کرد، شیخ یعنی ابوالقاسم حسین بن روح گفت: آن کتاب را بیاورید تاآن را ببینم. کتاب را آوردند واو از اول تا آخر آن را خواند سپس گفت: چیزی بر خلاف روش اهلبیت در آن نیست مگر در دو یا سه جا که بر ائمه طاهرین دروغ بسته، خدا اورا لعنت کند.

نیز جماعتی از علماء از ابوالحسن محمد بن احمدبن داود وحسین بن علی بن بابویه قمی روایت کردند که آنها گفتند: ازجمله خطاهائی که از شلمغانی در خصوص مذهب (فروع فقهیه) سر زد اینست که وی در باب «شهادت» از عالم (یعنی امام موسی بن جعفر که بخاطر تقیه از دشمنان در برخی از روایات از آن حضرت تعبیر بعالم شده) روایت کرده که حضرت فرمود:

«اگر برادر مؤمن تو در گردن مردی حقی داشته باشد، وطرف آن حق را انکار کند، وبرادر تو هم جز یکشاهد عادل وموثق نداشته باشد، نزدشاهد میروی وشهادت اورا میپرسی، وقتی نزد تو گواهی داد، با وی نزد حاکم بروومانند اوشهادت بده بلکه حق مردمسلمانی ضایع نشود» سپس شلمغانی گفته است: «

این عبارت ابن بابویه‌است»ولی ابن بابویه گفت: اودروغ گفته،مااز چنین حکمی اطلاع نداریم ابن بابویه درجای دیگر گفته‌است:«شلمغانی دراین حکم دروغ گفته است» .

نیز جماعتی ازدانشمندان ازهارون بن موسی تلعکبری روایت کرده‌اند که گفت: محمدبن همام گفت:درماه ذی‌الحجه سال۳۱۲ هجری توقیعی بوسیلهٔ حسین بن‌روح دربارهٔ ابن‌ابی عزاقر(شلمغانی) ازناحیهٔ مقدسه بیرون آمد که‌مرکب آن هنوزتر بود وخشك نشده بود .

وهم جماعتی ازابن داود نقلکردند که گفت:توقیعی بوسیلهٔ حسین بن روح راجع بشلمغانی صادر گشت . حسین بن روح نسخه‌ای ازآن رادر ماه ذی‌الحجهٔ ۳۱۲ برای ابوعلی بن‌همام فرستاد. ابن نوح گفت : ابوالفتح احمدبن ذکاء غلام علی‌بن محمد بن‌فرات برای مانقلکرد که ابوعلی بن‌سهیل، خبرتوقیعی راکه‌در ذی‌الحجه سال۳۱۲ ازناحیه مقدسه بیرون آمده بودبما داد.

همچنین محمدبن حسن‌بن جعفر بن اسماعیل‌بن‌صالح صیمری گفت :حسین بن‌روح نسخه آن‌توقیع رادر ماه ذی‌الحجه‌سنه ۳۱۲از زندان خود واقع درخانهٔ «مقتدر»خلیفهٔ عباسی، برای ابوعلی بن‌همام فرستاد،ابوعلی هم آنراخواند وبمن گفت: چون حسین بن‌روح دردست دشمن گرفتار ودر زندان آنها بود ، نامه‌ای خدمت امام‌زمان علیه‌السلام نوشت‌و ازحضرت خواست که اجازهٔ این‌توقیع راافشا نسازد ولی حضرت دستور فرمود که آنراافشا کند واز کسی نترسد وتأمین‌داشته باشد. سپس باندك مدتی‌اززندان آزاد گردید. والحمدلله .

نسخهٔ توقیع (بااختلافی که‌محدثین‌درضبط بعضی‌ازفقرات آن‌دارند خطاب به حسین بن‌روح) ازاینقرار است:« خداوند عمر تورا طولانی گرداند وهمهٔ‌خوبیها را بتوبشناساند ، وسرانجام تو را بنیکی کامل گرداند و سعادت تورا پیوسته کند بکسانیکه بدیانت آنها اطمینان داری اعلام کن که محمدبن‌علی معروف بشلمغانی خداوند درعذاب‌وی تعجیل نموده ودیگرمهلت‌باو نمیدهد. چه‌اوازدین‌اسلام‌بر گشته وازآن جداشده وملحد گردیده وچیزهائی ادعا کرد که موجب کفر بخالق متعال

شد . وبخدادروغ وبهتان بست‌و گناه بزرگی نمود . آنها که از خداوند بر گشتند سخت گمراه واز رحمت خدا دور شده اند وزیانی بس آشکار بردند .

ماازطرف‌خدا وپیغمبر ازاو بیزاری جسته واورا لعنت میکنیم: در ظاهر و باطن‌وپنهان‌و آشکار ودرهروقت وهرحال‌وبر کسیکه ازوی پیروی وتبعیت کند و بعداز صدور این‌توقیع ما، باز دردوستی اوثابت بماند ، لعنت‌های‌خدا باد ومردم‌را ازاین موضوع مطلع گردان » صیمری گفت : بعدنوشته بود: «خدا شمارا دوست بدارد»وابن‌ذکا گفت‌نوشته بود:«خداوند شماراسرافراز گرداند من‌نظرخود راازوی‌بازمیدارم» وابن‌داود گفت‌نوشته‌بود : «بدانکه‌ماديگراز‌تلطف‌بوی ، خودداری میکنیم»هارون‌بن‌موسی‌تلعکبری گفت: نوشته‌بود«بمردم‌اطلاع‌بده که ماازدوستی‌وی خودداری نموده ازاودوری‌می‌جوئیم».

ابن‌داود وتلعکبری وابن‌ذکاوصیمری گفته‌اند:«بعدنوشته‌بودوازامثال‌او از کسانیکه قبلا ازآنها‌بیزاری نمودیم» وهمه گفته‌اند:بعدنوشته بود «مانندشریعی‌و نمیری وهلالی وبلالی وغیرهم » ودرپایان توقیع نوشته‌بود:«قبل ازوی(شلمغانی) وبعداز اوما عادت خدارا نیکو دانسته ومیدانیم وباو اعتمادمیکنیم وازوی یاری می‌جوئیم ودرهمهٔ امور،او برای‌ما کافی است‌ونگهدار خوبی است».

تلعکبری گفت : ابوعلی این‌توقیع را گرفت‌وتمام شیوخ و رؤسای شیعه را دعوت‌کرد وبرای‌آنها خواندوسپس ازروی آن‌نسخه‌ها نوشته وبشهرها فرستادند تاآنکه درمیان طایفه‌شیعه شهرت‌یافت وهمه‌بالاتفاق اورالعن کردند وازوی‌دوری جستند قتل شلمغانی درسال ۳۲۳هجری روی داد .

ابوبکر بغدادی . ابو دلف مجنون

شیخ مفید(ره) ازابوالحسن علی‌بن بلال مهلبی نقل‌کرد که‌گفت : شنیدم ابوالقاسم جعفربن‌محمدبن قولویه قمی میگفت : خداوند ابو دلف کاتب رانگاه ندارد ،ما اوراشخص‌ملحدی میشناختیم ، سپس‌اظهارغلو نمودآنگاه دیوانه‌وبعداز

آن زنجیری شد ، پس از آن ازمفوضه (۱) بشمار آمد ، ما اصلااورا نمیشناختیم . او بهرمجلسی که سرمیزد موردسرزنش وخفت قرار میگرفت شیعیان اندك مدتی با وی آشناشدند ، سپس ازاو وهمکاران وی دوری جستند .

ما با بوبکر بغدادی پیغام فرستادیم که توچنین ادعائی داری. ولی اومنکر شد وقسم خورد این ادعاها رانکرده است . ماهم انکار اوراپذیرفتیم ، ولی موقعیکه وارد بغدادشد ، بطرف ابودلف رفت وازطایفه شیعه برگشت وهنگام مرگ هم وصیت با بو-دلف نمود . ماهم یقین کردیم که وی باابودلف هم مذهب است . بهمین جهت اورا لعن کردیم وازوی دوری جستیم، چه کهماعقیده داریم هر کس بعدازشیخ ابوالحسن سمری ادعای نیابت و وکالت امام زمان کند ، کافر و نیرنگ بازو گمراه و گمراه کننده است وبالله التوفیق .

ابو عمر محمد بن محمدبن نصر سکری (شکری) گفت : موقعی که ابن ولیدقمی از جانب پدرش وشیعیان آمد ،شیعیان ازوی پرسیدند: آیا راست است که میگویند : تو نائب امام هستی ؟ اومنکرشد و گفت : موضوع نیابت باختیارمن نیست وچنین ادعائی هم اصلانکرده ام . ابوعمر گفت : من در بصره در مجلس مذاکرهٔ آنها حاضر بودم .

ابن عیاش گفت : روزی درجائی با ابودلف جمع شدیم ودربارهٔ ابوبکر بغدادی گفتگو نمودیم. ابودلف گفت : میدانی از کجا آقای ماشیخ (ابوبکر بغدادی) برحسین بن روح فضیلت دارد ؟ گفتم : نه ! نمیدانم . گفت : علت اینستکه ابو-جعفر محمدبن عثمان در وصیتش اسم اورا براسم خودمقدم داشت .

---

(۱) مفوضه : فرقه ای هستند که میگویند : خداوند حضرت محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله راخلق کرده و تمام امور آفرینش رابوی تفویض نموده وهمه کارهٔ آفرینش اوست . بعضی گفته اند :مفوضه عقیده دارندکه این کاربامیر المؤمنین (ع) واگذارشده . و در حدیث است که هرکس قائل به تفویض شود ، خدا را از اقتدار وسلطنت خود خارج نموده .

(مجمع البحرین)

من گفتم : بنا براین باید منصور خلیفهٔ عباسی ازامام موسی کاظم عليه‌السلام افضل باشد ؟ ! گفت: چطور ؟ گفتم : برای اینکه امام جعفر صادق عليه‌السلام در وصیت خود نام منصور راپیش از نام امام موسی کاظم عليه‌السلام برده است (از روی تقیه و بخاطر مصلحتی) .

گفت : نسبت به‌آقای ما تعصب ودشمنی میورزی؟! گفتم : نه‌تنها من بلکه جزتو همهٔ مردم دشمن ابوبکر بغدادی هستند. نزدیك بود که برسر اینموضوع گریبان یکدیگررا گرفته دعوا کنیم. قلت‌دانش ونامردی ابوبکربغدادی وجنون ابودلف بیش‌ازاینستکه بتوان شمرد . ماهم کتاب‌خود راباآن مشغول نمیداریم‌ابن نوح قسمتی ازآن رانقلکرده است .

نیز ابومحمد هارون بن‌موسی تلعکبری ازابوالقاسم حسین بن عبدالرحیم «ابراروری» روایت نموده که گفت : پدرم عبدالرحیم مرا نزد ابوجعفر محمدبن عثمان عمری رضی‌الله عنه برای کاری که مربوط بمن وخودش بودفرستاد . پس بخدمتش رسیدم دیدم جمعی از شیعیان هم‌حضور دارند ودربارهٔ بعضی ازروایات‌و گفتار ائمه مذاکره می کنند. تااینکه ابوبکر محمد بن احمدبن عثمان معروف بابوبکر بغدادی ، برادرزادهٔ ابوجعفر محمد بن عثمان رضی‌الله عنه‌آمد . وقتی محمدبن عثمان او رادید ، بحضار گفت : چیزی نگوئید که این شخص که میآید از جمع شمانیست !

گویند : ابوبکر بغدادی در بصره وکیل یزیدی بود مدتی درآن سمت ماند واموال بسیاری بچنك‌آورد . آنگاه شکایت اورا نزدیزیدی بردند یزیدی هم او را گرفت واموالش‌را مصادره کردوضرباتی‌چند بر سرش کوفت که‌چشمش آب‌آورد وبا حالت کوری در گذشت .

ابونصر هبةالله بن محمدبن احمد کاتب‌دخترزاده ام کلثوم دختر محمدبن عثمان رضی‌الله عنه گفت : ابو دلف محمد بن مظفر کاتب قبلاکارش جمع‌آوری خمس‌اموال‌شیعیان‌بود .زیرا وی‌درمیان‌شیعیان کرخ تربیت‌شده‌وشاگردی آنهارا

کرده بود . مردم کرخ هم خمس مال خود را می‌پرداختند وهیچیك از شیعیان در این خصوص تردید نداشتند . ابودلف‌هم اینمعنی را اعتراف‌میکرد وبآن‌افتخار مینمود . او بعدها که منحرف‌شد میگفت: آقای من شیخ صالح (ابوبکر بغدادی) مرا از مذهب ابوجعفر کرخی(محمدبن عثمان) بمذهب خود یعنی‌مذهب‌ابوبکر بغدادی منتقل نمود .

سپس‌شیخ‌میگوید: جنون ابودلف وحکایات فساد مذهب وی‌بیش ازاین‌است که‌شماره شود . بهمین جهت‌مادر اینجابذکر آن اطاله کلام نمیدهیم .

ماقسمتی ازاخبار سفراء ود. بانان امام‌زمان علیه‌السلام رادرزمان‌غیبت از اینجهت ذکر نمودیم که‌صحت‌وثبوت آن‌مبنی بر ثبوت‌امامت‌حضرت‌صاحب‌الزمان علیه‌السلام است .

پس‌ثبوت وکالت‌آنها وظهور بعضی‌از معجزات امام‌بدست آنهادلیلی واضح‌بر اثبات‌امامت آنحضرت‌است، بهمین‌جهت‌هم‌ما آنها رانقل کردیم. پس کسی رانمیرسد که‌بگوید : ذکراخبار سفراء دربخشی که مربوط‌به غیبت است، چه فائده دارد . زیرابعد ازبیان فائده‌آن ، این اعتراض منتفی میشود (پایان کلام شیخ‌الطائفه در کتاب‌غیبت).

قطب‌الدین‌راوندی در کتاب «خرایج» میگوید: علمای ماروایت کرده اند که ابومحمد حسن‌شریعی نخست ازاصحاب امام‌علی النقی بود وبعداز آنحضرت ازاصحاب امام حسن عسکری علیهما‌السلام‌بشمار آمد .

او نخستین کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند از جانب امام زمان برای‌او قرارنداده بود. او برخدا وحجت های‌خدا دروغ بست، و چیزهائی بائمه نسبت‌داد که شایستهٔ مقام‌آنها نبود وازآن‌بیزاری میجستند .سپس اقوال کفرآمیز والحاد ازوی‌سر زد.

همچنین محمدبن نصیر نمیری هم نخست از اصحـاب امام حسن عسکری علیه‌السلام بود. چون‌آنحضرت وفات کردمدعی‌نیابت‌امام‌زمان علیه‌السلام شد . خداوند هم‌اورا بعلت الحاد وغلو وعقیدهٔ بتناسخ که از اوبظهور رسید ، رسوا گردانید . وهم او

مدعی بود که پیغمبر است وامام علی النقی علیه السلام اورا برانگیخته ومیگفت آنحضرت خداست . نمیری نزدیکی با محارم را جایز میدانست !

احمد بن هلال کرخی نیز یکی ازغلاةاست وی اول از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود . سپس تغییرعقیده داد ومنحرف گشت . ومنکر وکالت محمد ابن عثمان از جانب امام زمان شد . از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام هم توقیعی مبنی بر لعن اوودوری از وی وسایر منحرفین صادر گشت .

همچنین ابوطاهر محمدبن علی بن بلال وحسین بن منصور حلاج ومحمد ابن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزاقر لعنةالله علیهم همه ازکسانی هستند ، که از راه حق منحـرف شدند واز ناحیهٔ مقدسهٔ ولی عصر بوسیلهٔ شیخ ابوالقاسم حسین بن روح توقیع در لعن ودوری از آنان صادر گشت . نسخه توقیع این است (در صفحه ۷۰۱۳) گذشت (۱) .

(۱) اینان عده‌ای ازافراد منحرف وفاسدبودند ، که‌هرکدام ازسادگی وعدم‌تشخیص مردم سوءاستفاده نموده وادعای بابیت ونیابت امام‌زمان (ع) کردند . ادعای واهی این‌عده بی‌اثرهم نبود وهریك تـامدتی پیروانی داشتند وسپس بمرورزمان که فساد عقیده‌وبطلان‌ادعای رئیس آنها آشکارشد ، متفرق ومنقرض گشتند .

میرزا علی‌محمد شیرازی نیزیکی دیگر ازکسانی‌بوده ، که‌به تحریك بیگانه ادعـای بابیت‌کرد ؛ وخودرا «باب» امام‌زمان نامید .

ولی‌سید باب چون‌کارش بالاگرفت مدعی شدکه خود امام‌زمان‌است ؛ وبعدهم‌ادعای پیغمبری والوهیت وربوبیت‌کرد ، تاآنجاکه مانندهمکاران پیشین‌خود جانش‌رادرراه‌هوس بابیت وکوس‌خدائی ازکف داد !

باب بیست و سوم

کسانیکه آنحضرت را دیده‌اند

شیخ اجل : محمدبن‌حسن طوسی‌در کتاب «غیبت» مینویسد گروهی‌ازعلماء ازهارون‌بن موسی‌تلعکبری‌واو ازاحمدبن‌علی رازی‌نقل میکند که گفت : وقتی‌پیر مردی‌درری براابوالحسین محمدبن جعفر اسدی (یکی‌ازوکلای امام‌زمان) وارد شدودو حکایت‌راجع بحضرت‌صاحب الزمان (ع) نقل کردومن هم‌شنیدم . گمان میکنم‌این‌واقعه قبل‌ازسال ۳۰۰ هجری‌یاقریب بآن‌بود .

پیرمرد ازعلی‌بن‌ابراهیم فدکی‌حکایت کرد که «أودی» گفت:هنگامیکه در خانهٔخدا طواف‌میکردم وشش‌طواف‌راتمام‌نموده میخواستم‌طواف‌هفتم کنم ، ناگاه چشمم‌بجمعی افتاد که درسمت راست کعبهٔشریفه نشسته وجوانی نیکوروی‌وخوش‌بوی‌بامهابت بآنها نزدیك‌شد وبسخن گفتن‌پرداخت . سخنی‌ازسخن اوبهتر وبیانی ازبیان‌او شیرین‌تر ونشستنی‌از نشستن‌وی‌بهتر ندیده‌ام .

من‌پیش رفتم که باوی‌سخن بگویم ولی ازدحام جمعیت مانع شد . ازیکی پرسیدم‌این کیست؟ گفت:این‌پسر پیغمبراست ، هرسال یکروز برای خواص‌خود آشکارمیگردد وباآنها سخن‌میگوید .

من‌رو کردم‌بجانب آن‌شخص‌و گفتم : من‌بخدمت شمارسیده‌ام مراراهنمائی کنید،خداوند راهنمای شماباشد .

اومشتی سنك‌ریزه‌در کف دست من‌ریخت ، چون‌روی خودرا بر گردانیدم یکی‌ازحضار گفت : فرزند پیغمبر بتوچه‌عطا فرمود ؟ گفتم : سنگریزه ! سپس

دست خود را گشودم دیدم پراز طلای ناب است ! ! چون از آنجا رفتم دیدم همان آقا بمن رسید وفرمود : علامت حقیقت و آثار حق برایت آشکار گشت و نابینائی قلبت برطرف شد ، مرا میشناسی ؟ گفتم : نه بخدا .

فرمود : من همان مهدی هستم . من قائم میباشم که زمین را پراز عدل میکنم بعداز آنکه پراز ستم شده باشد ، بدانکه زمین از حجت خدا خالی نمیماند ، ومردم بیش از آنچه بنی اسرائیل در «تیه» ماندند (مدت چهل سال) نمیتوانند درفترت بمانند روزهای ظهورم آشکار گشته است . این را که گفتم امانت من در گردن تواست که ببرادران شیعه بازگو کنی .

این روایت در خرایج ازفدکی و در کمال الدین ازطالقانی از علی بن احمد خدیجی کوفی از«ازدی» هم روایت شده است .

مؤلف : «روزهای ظهورم آشکار گشته است» شایدازجمله چیزهائی است که بداء در آن راه یافته و حضرت از امر غیر حتمی معلّق بشرط خبر داده باشد ، وممکن است منظور از «ظهور» آشکار شدن امر برای اکثر شیعیان بوسیلهٔ سفراء آنحضرت باشد .

پیرمردی در شهر فسطاط

نیز درغیبت شیخ باسناد مزبور از احمدبن علی رازی واو ازمحمدبن علی ازعلی ابن محمدبن احمدبن خاف نقل میکند که گفت : درمسجد منزل عباسیه واقع در دو منزلی شهر فسطاط مصر ، فرود آمدیم غلامانم هر کدام پی کاری رفتند وفقط غلامی عجمی بامن درمسجد ماند .

دیدم پیرمردی در گوشه مسجد نشسته وپی درپی ذکر میگوید . چون ظهر شد در اول وقت ، نماز ظهر گذاردم، سپس غذا طلبیدم وپیرمرد را هم دعوت نمودم که بامن غذا صرف کند اوپذیرفت پس ازصرف نهار نام اووپدرش وشهر وکارش را جویا شدم . گفت : نامم محمدبن عبیدالله است و ازاهل قم میباشم و اضافه کرد که مدت

سی سال است که در جستجوی «حق» شهرها وسواحل را گشته وسیاحت نموده ام. بیست سال درمکه ومدینه توطن گزیده وهمواره اخبار ظهورحق راسراغ میگرفتم و در پی آثار آن بودم.

چون سال ۲۹۳ فرارسید خانه خدارا طواف نمودم وبطرف مقام ابراهیم رفتم و نماز گذاردم ودرهمانجا بخواب رفتم. درعالم خواب صدای دعائی که تا آنموقع نظیر آنرا نشنیده بودم ازخوابم ربود. چون درصاحب صدا دقیق شدم دیدم جوانی گندم‌گون است که کسی را در حسن صورت واعتدال قامت چون وی ندیده ام. جوان مزبور بعد ازدعا نماز گذارد واز مسجد خارج شد وبعمل سعی بین صفا ومروه مشغول گشت.

من پشت سراو مشغول سعی شدم وبخاطرم رسید که وی حضرت صاحب الزمان علیه السلام است. چون ازعمل سعی فارغ شد؛ بطرف دره ای رفت، منهم بدنبال اورفتم وقتی بوی نزدیك شدم، دیدم مرد سیاهپوستی جلوراه را گرفته وباصدای مهیبی که هول انگیزتر ازآن نشنیده بودم مرا بنام صدازد وپرسید: خدا تورا سلامت بدارد؛ چه می خواهی؟ من لرزیدم ودرجای خود ایستادم وآن مرد ازنظرم ناپدید گشت وهمانجا متحیر ماندم.

مدتی طولانی درآنجامات ومبهوت ایستادم، سپس مراجعت کردم درحالی که خودرا ملامت مینمودم ومیگفتم چرا به بانك مرد سیاهپوست برگشتم. آنگاه درخلوت بدرگاه خداوند بی نیاز برازونیاز پرداخته، پیغمبروآل اورا شفیع قرار دادم که کوشش من ضایع نشود وچیزی که موجب آرامش دل وازدیاد بصیرتم شود، برای من ظاهر گرداند.

دوسال بعدازآن بزیارت قبرمطهر پیغمبر صلی الله علیه وآله توفیق یافتم، موقعیکه بین قبرومنبر نشسته بودم، بخواب رفتم. درخواب دیدم کسی مرا تکان میدهد، از خواب پریدم دیدم همان مرد سیاهپوست است! سیاهپوست پرسید: چه خبرداری و حالت چطوراست؟ گفتم: خداراشکرمیکنم وتورا نکوهش مینمایم. گفت: نه!





کردم سپس بآهنك شام ازمکه بیرون آمدم . در اثنای راه نمازصبح ازمن فوت شد پس ازمحمل بزیر آمدم ومهیای نماز شدم .

ناگاه دیدم، چهار نفردر محملی هستند ، من هم ازروی تعجب بآنها مینگریستم یکی ازآنها پرسید : ازچه تعجب میکنی ؟ نمازت راترك نموده وبامذهبت مخالفت کردی ؟ گفتم :از کجادانستی که مذهب من چیست؟ گفت: آیا میخواهی امام زمان خودرا ببینی ؟ گفتم : آری سپس گوینده بیکی ازچهار نفراشاره کرد .

من گفتم امام زمان علائم ونشانه هائی دارد. گفت : برای دیدن علامت او ، میخواهی شتری که سواراست بابارش بآسمان بالارود یا محمل به تنهائی صعود کند گفتم : هر کدام باشد دلیل براینست که وی صاحب الزمان است. پس دیدم که شتر با بارش بسوی آسمان بالارفت وهمان مرد گوینده اشاره بمردی گندم گون کرد که رنگ رخسارش مانند طلاواثرسجده برجبین داشت. درخرایج راوندی این روایت را از یوسف بن احمد هم نقل کرده است .

احمد بن عبد الله هاشمی

همچنین در غیبت شیخ ازاحمدبن علی رازی از محمدبن علی ازمحمدبن - عبدربه انصاری همدانی؛ ازاحمدبن عبدالله هاشمی؛ که ازبنی عباس بود نقل میکند که گفت : روزی که حضرت امام حسن عسکری (ع) درسامره وفات یافت، من در خانه اش حاضر بودم جنازه راازخانه بیرون بردند ودر محلی نهادند. ماسی و نه مرد بودیم که منتظر بودیم کسی بیاید برجنازه نماز گذارد .

دیدیم پسر بچه ای که ده وجب قدداشت (غلام عشاری القد) باپای برهنه درحالیکه عبا بخود پیچیده بود نزدیك آمد بدون اینکه اورا بشناسیم باحترامش ازجا برخاستیم جوان جلو آمدو بنماز ایستاد مردم پشت سرش صف کشیدند وبر امام نماز گذاردند سپس جوان رفت وداخل خانه شد . آن خانه غیر از خانهٔ اول بود که ازآن بیرون آمده بود .

ابو عبدالله همدانی گفت : مردی از اهل تبریز را در شهر مراغه دیدم که معروف به ابراهیم‌بن محمد تبریزی بود ، اوهم عین حکایت بالا را که‌احمد ابن عبدالله‌هاشمی نقل کـرده ، برای من بیان نمود . من از وی پرسیدم جوان مزبور که ده وجب قد داشت آیا مقصود اینست که ده وجب قد اوست یا ده سال عمر اومیباشد ؟

چـه روایت شده که ولادت امام زمان عليه السلام سـال ۲۵٦ ووفات امام حسن عسکری عليه السلام سنه ۲٦۰ ؛ چهار سال بعد از ولادت فرزند دلبندش اتفاق افتاد ؟ ابراهیم بن محمد گفت : نمیدانم من هم‌اینطور شنیده‌ام (یعنی گفته‌اندغلام‌عشاری) ولی پیر مردی از اهل شهر ، با وی بود که خوش فهم ودارای علم وروایت‌بود . او گفت : مقصود اینست که **ده وجب‌قداوست.**

مؤلف «عشاری القد» یعنی : کسی که ده وجب قد داشته‌باشد .

ابو نعیم انصاری

نیز در غیبت‌شیخ ازعلی بن‌عائذ رازی واواز حسن‌بن وجناء نصیبی واواز ابو نعیم محمدبن احمدانصاری‌نقل میکند که گفت : در مکه معظمه جنب «مستجار»(۱) حضور داشتم وعده‌ای در حدود سی مرد هم بودند ، در میان آنها جز محمد بـن قاسم‌علوی با اخلاص‌نبود ، روزششم ذی‌الحجه سال۲۹۳ دراثنای اینکه‌بدینگونه اجتماع داشتیم ، ناگاه دیدیم‌جوانی که دو حولهٔ احرام پوشیده ونعلین خود را در دست گرفته‌بنزد ما آمد .

وقتی او را دیدیم طوری تحت تأثیر مهابت‌وی قرار گرفتیم که همه‌برای او برخاستیم. او بما سلام کرد ودر وسط جمع ما نشست وما نیز دراطـراف وی نشستیم . آنگاه بسمت راست وچپ خود نگـریست وسپس گفت : آیا میدانید حضرت اباعبدالله دردعای‌الحاح چه‌میگفت؟ گفتیم : چه میفرمود؟ گفت : میفرمود: «اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذي تَقُومُ بِهِ السَّماءُ وَبِهِ تَقُومُ الْأَرْضُ وَبِهِ تَفَرَّقُ بَيْنَ الْحَقِّ

(۱) مستجار - واقع در مین رکن یمانی ودرسته پشت کعبه بوده که «ملتزم» هم میگفتند . [illegible] گناهان خویش پناه میآوردند (شفاء الغرام)





پرسیدم اشراف طایفه کیستند؟ گفت بنی‌هاشم گفتم شما از کدام‌دسته‌بنی‌هاشم میباشید ؟ (۱) گفت‌از دستهٔ‌والاو بلندقدر آنها. گفتم: ازاولاد کدام‌یك‌از آنها؟ گفت: از کسی که سرهای گردنکشان‌رامیشکافت و بمردم‌طعام‌میداد و بوقتی که مردم در خواب‌بودند ، نمازمیگذارد . من‌دانستم که اوعلوی‌است‌سپس‌دیدم ناپدید گشت و نفهمیدم بکجا رفت .

پس ازمردمی که در اطراف اوبودندپرسیدم‌آیا اینمرد راشناختید؟ گفتند: آری ،هر سال پیاده باما بحج‌میآید ، گفتم : سبحان‌الله بخدا قسم اثرپیاده‌روی دروی ندیدم .

سپس من به‌مزدلفه (۲)رفتم در حالیکه ازفراق اوغمگین وافسرده بـودم چون‌آنشب را خوابیدم دیدم‌پیغمبر ﷺ بخوابم‌آمد وفرمود : ای‌احمدمطلوب خود را دیدی ؟ گفتم : آقا ! او کیست ؟ فرمود : همان کسی که دیروز عصر دیدی امام زمان تو بود .

ابونعیم محمدبن احمدانصاری راوی این حکایت میگفت :وقتی این‌مطلب را از ابوعلی محمودی شنیدیم اورا مورد سرزنش قرار دادیم که چرا بمـوقع بما نگفت. ابوعلی گفت : من‌هم فراموش کردم ، تا موقعی که شمادربارهٔاو بسخن گفتن پرداختید!!.

نیز شیخ در کتاب «غیبت»میگوید:هارون‌بن موسی تَلَّعُکْبَری ازابوعلی‌محمد بن همام و اواز جعفربن‌محمدبن‌مالك کوفی ، ازمحمدبن‌جعفربن عبدالله ازابو- نعیم محمدبن احمد انصاری‌هم حدیث‌مفصل مزبوررا نقل کرده است .

---

(۱) بایددانست‌که بنی‌هاشم تنهاسادات واولادپیغمبر نیست ، بنی‌عباس و سایر مردمی که ازاولاد هاشم‌بن عبدمناف جددوم پیغمبرمیباشند نیز بنی‌هاشم خوانده میشوند . در دورهٔ خلافت بنی عباس ، هرگاه مردی را هاشمی میخواندند ، منظور اولاد عباس بود ؛ و در مقابل‌اولاد پیغمبررا نظر باینکه همه‌به‌علی (ع) نسبت میرسانند «علوی» میگفتند .

(۲) مزدلفه همان مشعرالحرام است که‌حاجیان شب‌عیدقربان درآنجابسر برند .

صدوق (ره) در کمال‌الدین ازاحمدبن زیادبن جعفر بن همدانی ازجعفر بن احمد علوي واواز علی‌بن احمدعقیقی ازابو نعیم انصاری زیدی روایت‌نموده که: در مکه با جمعی از حاجیان که تقصیر کرده بودند (یعنی موی سر وشارب خود را زده بودند) در محل مستجار نشسته بودیم واز جمله محمودی وعلان کلینی وابوالهیثم دیناری وابوجعفر احول حاضر بودند وماقریب سی‌نفر مردبودیم . در میان‌آن جمع ، کسی‌را که می‌شناختم نسبت‌بامام زمان اخلاص‌داشته‌باشد ،محمد بن‌قاسم علوی‌بود . . . .».

سپس‌این خبررا بهمانگونه که شیخ‌روایت نموده‌است ، نقل‌کرده وآنگاه گفته‌است : این‌حکایت راعماربن‌حسین‌بن‌اسحاق‌ازاحمدبن خضرازمحمدبن‌عبدالله اسکافی‌از سلیم‌بن‌ابی‌نعیم‌انصاری هم‌برای‌ماروایت‌نمود . وهم‌ازمحمدبن‌علی‌بن‌حاتم ازعبیدالله‌بن محمدقضبانی ازعلی‌بن‌محمد بن‌احمدبن‌حسین ازابوجعفر محمد بن علی‌منقذی‌حسنی هم‌شنیدم . ونیزطبری (۱) در کتاب «دلائل‌الامامه» ازهارون بن موسی‌تلعکبری هم‌آورده‌است .

---

(۱) ابوجعفرمحمدبن جریربن رستم‌طبری‌آملی ؛ از عاظم وبزرگان‌وموثقین‌علمای شیعه درقرن چهارم هجری و مؤلف‌کتابهای : دلائل الامامه ، وایضاح و مسترشد است . نجاشی مینویسد : ابوجعفر طبری ازبزرگان علمای ماست . دارای‌علمی بسیار وحسن‌کلام ودرنقل حدیث موثق بود » .

باید دانست‌که محمدبن جریربن رستم طبری‌آملی‌شیعی دونفرهستند : یکی‌محمدبن جریر طبری‌کبیراست‌که همعصرمحمدبن جریر طبری مورخ معروف سنی متوفی‌بسال ۳۱۰ بوده‌است ،وشیخ‌طوسی‌ازاو به‌طبری‌کبیرتعبیرمیکند ودیگر ، طبری صغیرمعاصر شیخ‌طوسی ونجاشی بوده است .

طبری‌کبیر امام عسکری‌را دیده است ، وهردو ازبزرگان وموثقین علمای‌ماهستند وهردودرامامت‌کتاب نوشته‌اند. نفرنخست‌کتاب مسترشد ، ودومی‌کتاب « دلائل‌الامامة» را درامامت نوشته است . (سفینة‌البحار درلفظ جَرَر)




مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

نمازش راتمام کرد وسوار شدوبمن هم‌دستور دادسوار شده‌باوی حرکت نمودم تا آنکه قلعه کوه طائف پیدا شد.

پرسید: آیاچیزی می بینی ؟ گفتم: آری تل ریگی‌می‌بینم که خیمه‌ای بربالای آنستو نوراز داخل آن میدرخشد . وقتی آنرا دیدم خوشحال گشتم گفت : امیدو آرزوی تودرآنجاست . آنگاه گفت برادر بامن‌بیا . اومیرفت ومن‌هم ازهمان‌راه میرفتم‌تا اینکه‌از بلندی کوه پائین‌آمدیم سپس گفت: پیاده‌شو که دراینجا سرکشان ذلیل‌و جباران خاضع میگردند . آنگاه گفت : مهارشتر رارها کن. گفتم: بدست کی‌بدهم ؟

گفت: اینجاحرم‌قائم آل‌محمداست کسی‌جزافرادباایمان‌بدینجاراه‌نمی‌یابد وهیچکس‌جز مؤمن‌ازاینجا بیرون‌نمیرود . من‌هم‌مهار شترم‌رارها کردم وبااورفتم تانزدیك چادررسیدیم . اونخست‌بدرون چادررفت وبمن‌دستور داد که در بیرون چادرتوقف کنم تااوبر گردد . سپس گفت : داخل‌شو که دراینجا جزسلامتی‌چیزی نیست . من‌واردچادر شدم‌و آنحضرت رادیدم که نشسته‌ودوبردیمانی‌پوشیده قسمتی ازیکی‌را روی‌دوش انداخته‌است .

اندامش‌در لطافت مانندگل بابونه ورنك مبارکش در سرخی همچون گل ارغوانی است که‌قطراتی ازعرق‌مثل شبنم‌برآن نشسته‌باشد ولی‌چندان‌سرخ‌نبود. قدمبارکش مانندشاخه درخت‌بان (۱) یاچوبۀریحان‌بود . جوانی‌ذیجود، پاکیزه وپاکسرشت بود که‌نه‌بسیار بلند ونه خیلی کوتاه بود ، بلکه متوسط القامه‌بود . سرمبارکش گرد ، پیشانیش گشاده ، ابروانش بلند و کمانی ، بینیش کشیده ومیان‌برآمده ؛ صورتش کم گوشت وبرگونه‌راستش‌خالی مانندپارۀ مشکی‌بود که برروی‌عنبر کوبیده‌قراردارد.

(۱) بان - نام‌درختی‌است که‌تنۀ‌آن‌راست‌ونرم میباشد . برگ‌آن ماننده‌برگ‌درخت صفصاف وازتخم‌آن روغن خوشبو میگیرند ، و اندام رسا رابآن درخت بلند تشبیه میکنند (المنجد) .

هنگامی که حضرتش رادیدم ، سلام نمودم وجوابی ازسلام خود بهتر شنیدم. سپس مرا مخاطب ساخت واحوال مردم عراق راپرسید . عرضکردم: آقا! مردم عراق (شیعیان) در کمال ذلت بسرمیبرند ومیان سایرمردم خوارند . فرمود : پسر مهزیار روزی فرا میرسد که شما بر آنان مسلط گشته ومالك آنها (یعنی مردم غیرشیعه) باشید چنانکه امروز آنها بر شما مسلط شده‌اند، آنها در آن روز ذلیل وخوارخواهندبود .

عرضکردم :آقا ! جای شماازما دور وآمدنتان بطول انجامیده ! فرمود : پسرمهزیار ! پدرم ابومحمد (امام حسن عسکری ﷺ) ازمن پیمان گرفت که‌مجاور قومی نباشم که‌خداوند بر آنها غضب نموده ودردنیاو آخرت موردنفرت ومستحق عذاب دردناك هستند . وامر فرمود : که‌جز در کوههای سخت و بیابانهای هموار نمانم . بخداقسم مولای شما (امام حسن عسکری ﷺ) خودرسم تقیه پیش گرفت ومرانیز امر به‌تقیه فرمود ، ومن اکنون در تقیه بسرمیبرم تا روزی که خداوند بمن اجازه دهد و قیام کنم . عرضکردم : آقا ! چه‌وقت قیام میفرمائی ؟ فرمود : موقعیکه راه حج را بروی شما بستند ، وخورشیدوماه دریکجا جمع شود ، ونجوم وستارگان در اطراف آن بگردش درآیند .

عرضکردم : یابن رسول‌الله ! این علائم کی خواهدبود ؟ فرمود : درفلان سال وفلان سال «دابة‌الارض» دربین صفا ومروه قیام کند ، درحالیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان بااوباشد ومردم را بسوی محشر سوق دهد (دابة‌الارض یعنی متحرك درروی زمین ومقصودخودآنحضرت است) .

علی بن مهزیار افزود که : چندروزدر خدمت حضرت ماندم ، وبعدازآنکه بمنتهای آرزوی خودرسیدم رخصت گرفته بطرف منزلم برگشتم . بخداقسم ازمکه بکوفه آمدم ، درحالیکه‌فقط غلام خدمتکارهمراه داشتم و هیچگونه خطری ندیدم و صلی‌الله علی محمدو آله وسلم تسلیماً(۱) درکتاب «دلائل الامامة» تألیف محمدبن جریر

(۱) دراین باب ماجرای ملاقات علی بن مهزیار باحضرت ولی عصر (ع) سه‌بار بطور مختصر ومفصل ذکرشده‌است . یکی بنام ابراهیم بن مهزیار ودوحکایت دیگر بنام علی←


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بیست سال داشت ، ودست وسر مبارکش را بوسیدم .
در ارشاد شیخ مفید این روایت را از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد از احمدبن ابراهیم‌بن ادریس از پدرش ، نیز نقل کرده است . وبهمین سند درغیبت از ابوعلی بن مطهر نقل میکند که گفت : اورا دیدم ، سپس اندام حضرت را توصیف می‌نماید .

ابو سورهٔ زیدی

نیز شیخ در غیبت از احمدبن علی رازی از ابوذراحمدبن ابی‌سوره محمد بن حسن‌بن عبدالله تمیمی که زیدی مذهب بود روایت نموده که احمدبن ابی‌سوره گفت : این حکایت را از جماعتی شنیدم که آنها از پدرم روایت میکردند و میگفتند : پدرت میگفت : وقتی به‌آهنگ دیدن حیر (۱) سفر کردم .

وقتی وارد حیر شدم ، ناگاه جوان خوش روئی را دیدم که نماز میگزارد سپس وی آنجا را ترك گفت ومن هم آنجا را ترك گفته با هم بیرون‌آمده بطرف مشرعه آمدیم . جوان بمن گفت : ای ابو سوره میخواهی بکجا بر وی ؟ گفتم: میخواهم بکوفه بروم ؟ پرسید : میخواهی با چه کسی بروی ؟ گفتم : با مردم .

گفت : نمیخواهی همه با هم برویم ؟ گفتم : دیگر چه کسی با ماخواهد بود ؟ گفت : نمیخواهیم کسی بـا مابیاید. آنشب را باهم براه افتادیم تابه قبور مسجد سهله رسیدیم واو گفت : اینك‌آن خانه ات میباشد . اگر میخواهی برو !

سپس گفت : وقتی علی‌بن یحیی پسر زراری را ملاقات نمودی ، از وی بخواه تا اموالی راکه پیش اوست بتو بدهد . گفتم : اونمیدهد . گفت : بفلان نشانی که فلان مقدار دینار وفلان مبلغ درهم در فلان جا گذارده است ، وفلان چیز بر روی‌آنست ودر فلان چیز پیچیده است ، خواهد داد .

(۱) حیر ـ چنانکه گفتیم حیر نام قصرمتوکل‌عباسی نزدیك‌سامره‌بوده که بعد ازوی خراب شد .

پرسیدم : شما کیستید ؟ فرمود : من محمد بن الحسن هستم . گفتم: اگر این نشانی‌هار ازمن نپذیرد ، ودلیلهای دیگری بخواهد چه کنم ؟ فرمود : من پشت سر توهستم . من‌هم‌رفتم نزدپسرزراری واموال‌را ازوی‌خواستم‌واوبمن‌نداد . گفتم: نشانی‌هائی که بمن‌داده همین‌بود که بتو گفتم و گفته‌است که اگرتو نپذیرفتی من درپشت سرت‌هستم . گفت : بیش‌ازاین نشانی‌لازم نیست . زیراجزخداوند کسی‌از جریان‌این مال‌اطلاع نداشت ، آنگاه‌آن مال‌رابمن داد !

درحدیث دیگری اضافه دارد که : ابوسوره گفت‌آن مردحالم راپرسید و من‌جواب دادم که باسختی وعیال‌باری میگذرانم . پس‌باهم‌آمدیم تاآنکه سحر به «نواویس» (۱) رسیدیم ، واوبادست زمین‌را کاوید . ناگاه‌از زمین آب جوشید ، ووضو گرفت وسیزده رکعت نماز گذارد ، سپس گفت : برونزد ابوالحسن‌علی‌بن یحیی وسلام برسان وبگوآن مرد میگوید:از آن هفتصد دیناری که در فلان‌جا گذارده‌ای صددینار بابوسوره بده !

من‌نیز همان موقع‌بخانه علی‌بن‌یحیی رفتم‌ودق‌الباب نمودم . گفت: کیست؟ گفتم : بابوالحسن‌بگو: ابوسوره‌است . شنیدم که گفت : من‌با ابوسوره‌چکاردارم؟ آنگاه‌ازخانه بیرون‌آمد ومن‌سلام نمودم وبوی‌دست داده پیغام راباوادادم . اوهم بدرون خانه‌رفت وصددینار آوردوبمن داد .

من‌هم گرفتم . سپس‌پرسید : بااین‌مرد مصافحه هم کرده‌ای ؟ گفتم: آری . پس‌اودست مراروی دیدگان نهادوبرصورت خویش مالید . احمدبن علی گفت : این‌خبراز محمدبن علی‌جعفری وعبدالله‌بن الحسن‌بن بشیرخزاز وغیراینان هـم روایت شده ودرنزدآنها مشهوراست» درخرایج راوندی هم‌این‌حدیث ازابوعلی‌بن سوره آمده‌است .

زهری

نیزدر خرایج وغیبت شیخ ازکلینی واوباسلسلهٔ سند اززهری روایت نموده

(۱) نواویس ـ محلی‌نزدیك کربلای کنونی بوده است .

که گفت : بقدر کافی در جستجوی امام زمان گردش کردم ،و مال زیادی ازمن در این راه صرف‌شد . سپس بخدمت‌محمد بن‌عثمان‌رسیدم ،وبهمین منظور مدتی نزدوی‌بخدمتگزاری پرداختم تاآنکه روزی ، ازصاحب‌الزمان ﷺ سراغ گرفتم واو گفت : نمی‌توانی‌حضرت‌را ببینی.

من با التماس زیادمقصود خودراتکرار کردم ، گفت : فردا صبح بیا.چون فردا صبح نزدوی رفتم ، دیدم جوانی که در زیبائی وخوشبوئی از همه کس بهتر ولباس تجاربر تن داشت ؛باوی است و بهیئت تجارچیزی درآستین دست‌دارد .

وقتی نظرم باو افتاد ، نزدیك‌محمدبن عثمان رفتم ولی‌او بمن اشاره‌نمود که بطرف‌آن جوان بر گردم .

من‌هم بطرف جوان بر گشتم وسؤالاتی‌ازوی نمودم و هرچه میخواستم بمن جواب داد ،آنگاه رفت‌که داخل خانه شود ،وآن خانه ، چندان موردنظر نبود. محمدبن عثمان بمن گفت : اگر میخواهی چیزی بپرسی بپرس که دیگر بعد از این اورا نمیبینی . من‌هم‌بدنبال اورفتم که‌سؤالاتی بنمایم‌ولی‌او گوش ندادوداخل خانه شد،وجزاین دوجمله:«ملعون است ملعون‌است کسی که‌نماز عشا(۱)راچندان بتأخیر بیاندازد که ستارگان‌آسمان همچون‌تیر بگذرند ، ملعون است‌ملعون‌است کسی که نماز صبح راچندان‌بتأخیر بیاندازد که‌ستارگان آسمان‌ناپدیدشود» چیزی نفرمود ، وسپس‌داخل‌خانه شد .

ابوسهل نوبختی

همچنین شیخ در کتاب‌غیبت‌از احمدبن علی‌رازی واوازمحمدبن‌علی واواز عبیدالله بن‌محمدبن‌جابان دهقان ازابوسلیمان‌داودبن غسان‌بحرانی‌روایت‌نموده که

(۱) عالم‌بزرگوار مرحوم میرزامحمد قمی معروف به«ارباب» که مصحح چاپ دوره بحار چاپ‌حاج امین‌الضرب بوده‌است، مینویسد : مقصودنمازمغرب‌است ، چنانکه‌درروایات دیگرهم‌آمده است .

گفت : بخدمت ابوسهل اسماعیل بن علی نو بختی رسیدم وسلام نمودم ، ابو سهل گفت : ولادت (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین درسامره بسال ۲۵٦ اتفاق افتاد . مادرش صیقل ، و کنیه اش ابوالقاسم میباشد ، وهمین کنیه است که پیغمبر خبر داده وفرمود : نام او چون نام من و کنیه اش مثل کنیه من است ، لقبش مهدی وحجت ومنتظر است وهم او صاحب الزمان میباشد .

سپس ابوسهل گفت : درمرض مرگ امام حسن (عسکری عليه السلام) روزی من در خدمتش بودم ، حضرت بعقید خادم خود که غلامی سیاه چهره واهل نوبه (۱) بود وپیش از آن حضرت خدمتکار پدرش امام علی النقی بود . وامام حسن عسکری علیهما السلام رابزرگ کرده بود ، فرمود : ای عقید! قدری آب مصطکی برای من بجوشان عقید هم آب راروی اجاق نهاد ، و صیقل مادر امـام زمان عليه السلام آنـرا بخدمت حضرت آورد .

حضرت کاسه را گرفت وخواست بیاشامد ولی دست مبارکش لرزید وبدندان نازنینش خورد و سپس آنرا بزمین نهاد . آنگاه رو کرد بعقید و فرمود : بـرو باندرون که میبینی کودکی درسجده است ، اورانزد من بیاور .

ابوسهل میگوید : عقید گفت : وقتی باندرون برای جستجوی اورفتم ، دیدم کودکی سجده میکند ، وانگشت سبابهٔ (۲) خود را بسوی آسمان گرفته است . من سلام کردم واو نمازش را کوتاه کرد ، سپس گفتم : آقا شما را میطلبد کـه بخدمتش درآئی . دراین وقت مادرش صیقل آمد و دست او را گرفت و اورا نزد پدرش آورد .

(۱) نوبه - محلی است که تامدینه سه روز راه است (مراصد)

(۲) انگشت سبابه دومین انگشت واقع در بین انگشت ابهام وانگشت وسط است . چون عرب موقع سب کردن یعنی بدگوئی باشخاص باآن بطرف مقابل اشاره میکرد ، آنرا « سبابه » گفتند .

ابو سهل میگوید : موقعیکه بچه خدمت حضرت رسید ، سلام کرد. رنگش همچون در° (سفید) موهای سرش کوتاه ومیان دندانهایش بازبود . وقتی امام حسن عسکری ؑ اورادید ، گریست وفرمود : ای آقای خاندانم ! این آب را بمن بده که من اینك بسوی خدای خود میروم . بچه کاسه آب جوش را برداشت و بدهان پدر بزرگوارش نزدیك ساخت تا آنرا نوشید .

آنگاه امام حسن عسکری ؑ فرمود : مرا آمادهٔ نماز کنید . بچه حوله‌ای دردامن امام پهن کرد و بدینگونه حضرت ، یك یك اعضاراشست و سروپـای رامسح نمود . آنگاه امام حسن عسکری ؑ فرمود : ای فرزند ! بتو مژده میدهم که صاحب الزمان ومهدی وحجت خدا در روی زمین توئی . تو فرزند من وجانشین من میباشی. از من متولدشده‌ای وتو(م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) میباشی وهم از نسل پیغمبر ﷺ وخاتم ائمه طاهرین هستی .

پیغمبر (ص) مژده تورا داده ونام و کنیهٔ تورا تعیین فرموده است . این را پدرم از پدران پاك سرشتش بمن اطلاع داد . صلی الله علی اهلبیت ربنا انه حمید مجید حضرت این را فرمود وهمان موقع رحلت نمود . صلوات الله علیهم اجمعین .

یعقوب بن یوسف غسانی

وهم در کتـاب غیبت از احمد بن علی رازی واواز ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی واواز محمدبن عامر اشعری قمی روایت کرده که گفت : وقتی یعقوب بن یوسف ضراب غسانی از اصفهان بر میگشت برای من نقل کرد و گفت : در سال ۲۸۱ هجری با گروهی از اهل سنت که همشهری ما بودند بحج رفتم .

وقتی بمکه معظمه رسیدیم ، یکی از همراهان رفت وخانه‌ای سر راه دربین بازار « سوق اللیل» اجاره کرد . این خانه حضرت خدیجهٔ کبری علیها السلام و معروف بخانه امام رضا ؑ بود . زنی گندم گون درآن خانه بود ، وقتی من

فهمیدم آنجا را خانه امام رضا عليه السلام میگویند ، از پیر زن پرسیدم تو باهل این خانه چه نسبت داری وچرا اینجارا خانهٔ امام رضا میگویند ؟

پیر زن گفت : من از دوستان ائمه هستم . این خانه امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام است که امام حسن عسکری عليه السلام مرا درآن ساکن گردانیده است ، زیرا من از جملهٔ خدمتکاران حضرتش بودم . چون این را از پیر زن شنیدم با اوانس گرفتم ومطلب را از همراهانم که در مذهب با من مخالف بودند پنهان داشتم .

من وقتی شبها از طواف بر میگشتم با همراهان در رواق خانه میخوابیدم ودر خانه را بسته سنگ بزرگی را غلطانده پشت درمیگذاشتیم . چند شب‌پی‌در ـ پی دیدم نور چراغی شبیه نور مشعل ، رواقی را که ما میخوابیدیم روشن کرده است ؛ ومیدیدم در گشوده میشد ، بدون اینکه کسی از اهل خانه آنرا بگشاید . سپس مردی معتدل‌القامه و گندم گون مایل بزردی رادیدم . صورتش کم گوشت ودر پیشانیش علامت سجده نمودار بود .

دوپیراهن‌بتن وسرو گردن خودرابا پارچهٔ نازکی‌پیچیده و کفش‌بی‌جوراب بپا کرده‌بود ، وبغرفه‌ای که محل سکونت پیرزن بود بالامیرفت . قبلاهم پیرزن بما گفته‌بود که دختری درآن‌غرفه سکونت داردو نمیگذاشت کسی‌بآنجا برود .

نوری را که موقع عبور آن مرد در رواق پرتوافکنده بود ، بهمان درجه موقع‌بالا رفتن‌بطرف غرفه‌هم‌میدیدم وسپس‌درخودغرفه میدیدم‌بدون‌اینکه چراغی درآنجا به‌بینم . آنچه من‌میدیدم ، آنها که بامن بودندهم میدیدند . آنها گمان میکردند این‌مرد بادختر پیرزن آمدورفت وسروسری دارد . بهمین‌جهت میگفتند این شیعیان متعه (١) راحلال میدانند ولی‌بعقیده آنها (اهل‌تسنن وهمراهان او)

---

(١) متعه ـ درلغت بمعنی تمتع بردن است ؛ ودراصطلاح فقها ازدواج موقت است ، که‌بآن « صیغه » هم‌میگویند . شیعه‌وسنی روایت کرده‌اند که عمربن‌الخطاب گفت : مُتْعَتانِ مُحَلَّلَتانِ کانَتا عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ، اَنَا اُحَرِّمُهُما وَاُعاقِبُ مَنْ یَفْعَلُهُما : مُتْعَةُ الْحَجِّ =

حرام بود .

مامیدیدیم مرد ناشناس داخل وخارج میشود . می آمدیم پشت درخانه میدیدیم

← وَمُتْعَةُ النِّسَاءِ . یعنی : دومتعه درزمان پیغمبر حلال بود ، ولی من آنهاراحرام میکنم ! ومرتکب آنرا مجازات مینمایم : وآن دو ، حج تمتّع ، ومتعه زنان است !

بخاری ومسلم دوتن از بزرگترین محدثین اهل سنت در « صحیح » واحمدحنبل در « مسند » خود نقلکرده اند که عمر « متعه » را حرام کرد . احمدحنبل ازابن عباس روایت میکند که گفت : متعه ترحمی ازجانب خدا برامت محمد(ص) بود ، اگرعمرآنرامنع نمیکرد، جز افراد شقی ، کسی محتاج به زنا نمیشد » .

ترمذی ازبزرگان علمای سنی در « صحیح » نقل میکند که : یکنفرشامی ازعبدالله بن عمرراجع به « متعه » سؤال کرد عبدالله گفت : حلال است . شامی پرسید : مگر پدرت آنرا منع نکرده ؟ گفت : مگرنمیدانی پیغمبر (ص) آنرا حلال ؛ وپدرم حرام کرد ؟ آیا سنت پیغمبر را ترك میکنی واز پدرم پیروی مینمائی » ؟ ! ! .

بااین وصف جای بسی تعجب است که اهل تسنن وبسیاری از نادانان شیعه ، برخلاف دستور خدا وپیغمبروفقط به تقلید ازعمر ؛ یك حکم مسلم الهی را ، زیرپا نهاده ؛ وفکر نمیکنند که اگردرمواقع ضرورت وناچاری از « متعه » ونکاح موقت استفاده میشد، جامعه اسلامی دچار این همه فحشا ومنکر نمیگردید .

برای اطلاع بیشتر خوانندگان شرح مختصروجامع زیرراازکتاب « الزواج والطلاق» تألیف شیخ محمدجواد مغنیه دانشمند شیعی لبنانی ، که مورد استفاده علمای سنی وشیعه است ، وخلاصه نظریات شیعه درباب « متعه » است ترجمه میکنیم :

« شیعه وسنی متفق هستند که نکاح متعه (ازدواج موقت) بحکم پیغمبراکرم (ص) حلال بوده ، وصحابه درزمان آنحضرت از «متعه» استفاده میکردند . ولی دراینکه آیا بعد ازپیغمبر (ص) این حکم نسخ شده یانه اختلاف نظردارند .

دانشمندان اهل تسنن میگویند : این حکم بعداز پیغمبرنسخ شدوحرام گردید ! ولی علمای شیعه میگویند : نسخ حکم ثابت نشده ، متعه در زمان پیغمبر(ص) حلال بوده ، وتا روزقیامت هم مانند سایرمحللات اسلامی ؛ حلال خواهد بود .

از جملهٔ ادله ای که شیعه برای مشروع بودن ، متعه ذکرمیکنند ، آیه ۲۳ سورهٔ ←

سنك همان طوراست که گذاشته‌ایم ما برای حفظ اثاث ولوازم خود ، درخانه را می‌بستیم و کسی‌را نمیدیدیم که آنرا باز کندیا ببندد مگر موقع بیرون‌رفتن که‌خودمان آنرا بکنارمیزدیم .

وقتی این‌ماجرا رادیدم غافل‌بودم ودلم‌پریشان گشته‌بود . نا گزیر رفتم‌نزد پیرزن تااز آن‌مرد اطلاعی کسب کنم . به‌پیرزن گفتم: من‌میخواهم دو بدو باهم‌صحبت کنیم‌ و پرسشی‌ازتو بنمایم ، ولی‌وجود رفقامانع میشود . خواهش دارم‌وقتی‌مرادر خانه تنهادیدی، ازغرفه‌پائین‌بیا تامطلبی‌دارم ازتو بپرسم . پیرزن‌فوراً گفت : منهم میخواهم‌رازی‌را باتودرمیان‌بگذارم ولی‌همین‌وجودرفقایت‌تا کنون‌مانع بوده‌است .

پرسیدم : می‌خواهی چه‌بگوئی ؟ گفت : بتودستور میدهد (پیرزن نام کسی را نبرد) بارفقا وشر کاء خود دشمنی مکن‌ودعوا منما که‌آنها دشمنان تومیباشند ، بلکه‌با آنان‌طریق‌رفق ومدارا پیش گیر! پرسیدم این‌حرفهارا که‌میگوید ؟ گفت : من‌میگویم . ازهیبتی که بدلم‌راه یافته‌بود جرئت‌نکردم که مجدداً بپرسم این‌حرف راچه کسی گفته‌است !

ولی پرسیدم : مقصودت کدام رفقای من است ؟ زیرا من گمان کردم که

= نساء است که‌میفرماید: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ یعنی : هر قدر که‌از زنان ؛ تمتع بردید ، واجب‌است که مهرآنهارا بآنان بدهید

واز جمله اینکه مسلم (دانشمند بزرك سنی) در « صحیح » خود روایت کرده که اصحاب ، درزمان پیغمبر وابوبکر وعمر ، از « متعه » استفاده میکردند ؛ ولی بعداً عمر آنرا حرام‌کرد .

نکاح متعه مدت معین دارد ؛ و مثل ازدواج دائم است که جز با عقد صحیح متحقق نمیشود ، ورضایت طرفین‌کافی نیست .

مانند ازدواج دائم ، مهردارد واولاد او ؛ ارث میبرد ، وزن باید عده نگاه‌دارد ، بااین فرق‌که عدهٔ آن دوطهر یعنی ٤٥ روز است .

زنی‌که « متعه » شده ازشوهرخود ارث‌نمیبرد ، وواجب‌النفقه نیست‌وبدون اجازهٔ او میتواند ، ازخانه‌خارج شود ؛ ولی‌اگراینهارا نیزدرضمن عقد شرط‌کنند ؛ مانند ازدواج دائمی‌است ، وفقط مدت‌آن محدوداست .

مقصود او رفقای حاجی‌من‌است که‌در آن‌خانه‌باهم‌بودیم گفت : مقصود کسانی‌است که‌دروطن شریك‌تو هستند وفعلادراین خانه باتومیباشند اتفاقاً درسابق‌بین من و کسانیکه‌درآن خانه بودند گفتگوئی برسر مذهب در گرفته‌بود وآنها دربارهٔ‌من نزدحکومت سعایت کردند تا جائیکه فرارنموده پنهان گشتم . واز اینجا فهمیدم مقصود پیرزن همانهاست .

آنگاه پرسیدم : تواز کجا باامام‌رضا (ع) مربوط‌هستی ؟ گفت:من خادمهٔ امام‌حسن عسکری ﷺ بودم . وقتی‌یقین کردم پیرزن ازدوستان اهلبیت‌است‌پیش خود گفتم : احوال‌امام غائب راازوی میپرسم. لذا گفتم تورابخداقسم !آیا باچشم خود امام‌زمان‌را دیده‌ای ؟ .

گفت : ای‌برادر !نه ! باچشم خودندیده‌ام زیرااوقتی‌من ازنزد امام حسن عسکری ﷺ بیرون‌آمدم ، خواهرم(مقصود مادر امام‌زمان است که روی علاقه اورا خواهر خوانده است) آبستن بود وامام‌حسن عسکری ﷺ بمن مژده داد که درآخر عمر ، او را خواهی دید وفرمود : تو برای او چنان هستی که نزد من میباشی .

راوی این‌خبر(یعقوب غسانی) میگوید : من‌مدتی‌در مصر بودم وعلت‌این که بحج مشرف‌شدم این‌بود که‌امام‌زمان ﷺ نامه‌وسی دینار مخارج راهم‌را بوسیلهٔ مردی‌خراسانی که درست عربی نمیدانست برای‌من‌فرستاد وامر نموده‌بود که آن سال را بحج بیت الله بروم . من هم بشوق اینکه حضرتش را ببینم بآن مسافرت مبادرت ورزیدم .

وقتی درآنموقع با پیرزن صحبت میکردم بدلم گذشت که نکند مردی را که شبها می بینم خودامام زمان (ع) باشد .

من‌پیشترده درهم که‌سکه شش درهم‌آن بنام حضرت رضا ﷺ بود، وآنرا پنهان کرده بودم‌نذر کرده بودم که درمقام ابراهیم بیاندازم، پیش‌خود گفتم: آنرا بپیرزن‌میدهم که‌بسادات‌ذریهٔ‌حضرت‌زهرا(ع)بدهد، زیرا بهتر ازاین‌است که‌آنرا در

مقام ابراهیم بیاندازم ، ثواب آن‌هم بیشتر است . بدین جهت آنرا بپیر زن دادم و گفتم : این ده درهم را بسادات مستحق بده من فکر میکردم آنمرد ناشناس همان امام زمان است ؛ وپیر زن هم این وجه را باوخواهد داد .

پیرزن‌درهم‌راازمن گرفت وبطرف‌غرفه خودبالارفت وساعتی‌ماندوسپس‌پائین آمد و گفت:میفرماید:ما،دراین‌حقی‌نداریم ،چون نذراست آنرادرهمانجا که‌نذر کرده‌ ای‌بیاندازولی **آن‌شش‌درهم‌را که‌سکه‌امام رضاعلیه‌السلام دارد بمابده و عوض آنرابگیر!** وبهمان‌جا که نیت کرده‌ای بیانداز. من‌هم چنین کردم وپیش‌خود گفتم کسی که پیرزن این‌دستورات را از جانب اوبمن‌میدهد ، مسلماً همان مردی است که‌شبهااورا می‌بینم.

یك‌نسخه ازتوقیع‌امام‌زمان علیه‌السلام نزدمن‌بود که ازناحیهٔ‌مقدسه درآذربایجان برای‌قاسم‌بن علابیرون آمده‌بود . بپیرزن گفتم : این‌نسخه رابآدمی که توقیعات قائم‌آل محمد رادیده باشدنشان‌بده . گفت : بده‌بمن که آنرا میشناسم . نسخه‌را بوی‌نشان دادم و گمان میکردم میتواند بخواند .

ولی پیرزن گفت: نمی‌توانم آنرادر اینجابخوانم، پس‌بغرفهٔ‌خودرفت‌واز آن پس آنراآورد و گفت: عبارات آن صحیح است عبارت نسخه این‌بود: **ابشرکم‌به بشری‌ما بشرت‌به وغیره** یعنی:شمارابچیزی که اکنون‌مژده‌نداده ام مژده‌میدهم وبغیر آن هم‌مژده خواهم‌داد .

آنگاه پیرزن گفت: میفرماید : وقتی درود بر پیغمبرت میفرستی ، چه میگوئی ؟ گفتم : میگویم : **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَبٰارِكْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مٰاصَلَّيْتَ وَبٰارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلیٰ اِبْرٰاهِيمَ وَآلِ اِبْرٰاهِيمَ اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ** گفت: نه!وقتی خواستی بر آنها درود بفرستی‌برهمهٔ‌آنها درودبفرست ویك یك رانام ببر. گفتم : بسیارخوب .

فردای آنروز نیز پیرزن در حالیکه دفتر کوچکی دردست داشت ازغرفه بزیر آمد و گفت : میفرماید : وقتی خواستی درود بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرستی

اینطور که دراین نسخه نوشته‌است بر آنحضرت‌وجانشینانش درود بفرست .

من دفترچه را گرفتم وازروی آن میخواندم . بعدازآن همچندین‌شب ، همان مردرا میدیدم که ازغرفه پائین‌آمد ونور چراغ پشت‌سراوباقی است . من درخانه راباز کرده وازپی آن‌روشنی میرفتم ولی‌در آن روشنائی کسی رانمیدیدم تاآنکه بمسجد الحرام رفت .

جماعتی ازمردم راکه از شهرهای متفرقه آمده بودند میدیدم که بدرآنخانه میآمدند وبعضی نامه هائی که باخود داشتند بپیرزن میدادند وپیرزن هم نامه‌را برمیگردانیدو بآنها میداد. آنها با پیرزن‌صحبت میکردند وپیرزن هم‌با آنها گفتگو مینمود . من‌آنها رانمی شناختم، ولی‌بعضی ازآنها راموقع بر گشتن درراه بغداد دیدم .

صورت صلواتی که دردفترچه مزبوربود اینست : **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، اَلْمُنْتَجَبِ فِي الْمِيثَاقِ ، اَلْمُصْطَفىٰ فِي الظِّلَالِ ، اَلْمُطَهَّرِ مِنْ كُلِّ آفَةٍ ، اَلْبَرِيءِ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ ، اَلْمُؤَمَّلِ لِلنَّجَاةِ، اَلْمُرْتَجىٰ لِلشَّفَاعَةِ ، اَلْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ دِينُ اللّٰهِ .اَللّٰهُمَّ شَرِّفْ بُنْيَانَهُ وَعَظِّمْ بُرْهَانَهُ وَأَفْلِجْ حُجَّتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ ، وَأَضِئْ نُورَهُ وَبَيِّضْ وَجْهَهُ ، وَأَعْطِهِ الْفَضْلَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الْوَسِيلَةَ الرَّفِيعَةَ ؛ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغْبِطُهُ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ .

وَصَلِّ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ ، وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ ، وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلىٰ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَصَلِّ عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . وَصَلِّ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ الْمُرْسَلِينَ وَحُجَّةِ رَبِّ

العالمين .

وَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ اِمامِ الْمُؤمِنينَ وَوارِثِ الْمُرْسَلينَ ، وَحُجَّةِ رَبِّ الْعالَمينَ وَصَلِّ عَلىٰ عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ اِمامِ الْمُؤمِنينَ وَ وارِثِ الْمُرْسَلينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعالَمينَ وَصَلِّ عَلىٰ الْحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ اِمامِ الْمُؤمِنينَ ، وَوارِثِ الْمُرْسَلينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعالَمينَ وَصَلِّ عَلىٰ الْخَلَفِ الصّالِحِ الْهادِي الْمَهْدِيِّ اِمامِ الْمُؤمِنينَ وَوارِثِ الْمُرْسَلينَ وَ حُجَّةِ رَبِّ الْعالَمينَ .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الاَئِمَّةِ الْهادينَ الْمَهْدِيّينَ ، الْعُلَماءِ الصّادِقينَ الأَبْرارِ الْمُتَّقينَ ، دَعائِمِ دينِكَ وَاَرْكانِ تَوْحيدِكَ ، وَتَراجِمَةِ وَحْيِكَ وَحُجَجِكَ عَلىٰ خَلْقِكَ وَ خُلَفائِكَ فِي اَرْضِكَ ، الَّذينَ اخْتَرْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَاصْطَفَيْتَهُمْ عَلىٰ عِبادِكَ وَارْتَضَيْتَهُمْ لِدينِكَ وَ خَصَصْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ ، وَ جَلَّلْتَهُمْ بِكَرامَتِكَ وَغَشَّيْتَهُمْ بِرَحْمَتِكَ ، وَ رَبَّيْتَهُمْ بِنِعْمَتِكَ وَ غَذَّيْتَهُمْ بِحِكْمَتِكَ وَاَلْبَسْتَهُمْ نُورَكَ ، وَرَفَعْتَهُمْ فِي مَلَكُوتِكَ ، وَ حَفَفْتَهُمْ بِمَلائِكَتِكَ وَ شَرَّفْتَهُمْ بِنَبِيِّكَ .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِمْ صَلَواتٍ كَثيرَةً دائِمَةً طَيِّبَةً ، لا يُحيطُ بِهَا اِلّا اَنْتَ وَ لا يَسَعُها اِلّا عِلْمُكَ وَلا يُحْصيها اَحَدٌ غَيْرُكَ . اَللّٰهُمَّ وَصَلِّ عَلىٰ وَلِيِّكَ الْمُحْيِي سُنَّتَكَ الْقائِمِ بِاَمْرِكَ الدّاعِي اِلَيْكَ ، الدَّليلِ عَلَيْكَ وَحُجَّتِكَ عَلىٰ خَلْقِكَ وَخَليفَتِكَ فِي اَرْضِكَ وَشاهِدِكَ عَلىٰ عِبادِكَ .

اَللّٰهُمَّ اَعِزَّ نَصْرَهُ وَمُدَّ فِي عُمْرِهِ وَ زَيِّنِ الأَرْضَ بِطُولِ بَقائِهِ . اَللّٰهُمَّ اكْفِهِ بَغْيَ الْحاسِدينَ وَاَعِذْهُ مِنْ شَرِّ الْكائِدينَ ، وَازْجُرْ عَنْهُ اِرادَةَ الظّالِمينَ وَخَلِّصْهُ مِنْ اَيْدِي الْجَبّارينَ اَللّٰهُمَّ اَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَشيعَتِهِ وَرَعِيَّتِهِ وَخاصَّتِهِ وَعامَّتِهِ وَعَدُوِّهِ وَجَميعِ اَهْلِ الدُّنْيا ما تُقِرُّ بِهِ عَيْنَهُ وَتَسُرُّ بِهِ نَفْسَهُ وَبَلِّغْهُ اَفْضَلَ اَمَلِهِ فِي الدُّنْيا وَالآخِرَةِ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ .

اَللّٰهُمَّ جَدِّدْ بِهِ ما مُحِيَ مِنْ دينِكَ وَاَحْيِ بِهِ ما بُدِّلَ مِنْ كِتابِكَ وَاَظْهِرْ بِهِ ما غُيِّرَ مِنْ حُكْمِكَ حَتّىٰ يَعُودَ دينُكَ بِهِ وَعَلىٰ يَدَيْهِ غَضّاً جَديداً خالِصاً مُخْلَصاً لا شَكَّ فيهِ وَلا شُبْهَةَ مَعَهُ وَلا باطِلَ عِنْدَهُ وَلا بِدْعَةَ لَدَيْهِ .

اَللّٰهُمَّ نَوِّرْ بِنُورِهِ كُلَّ ظُلْمَةٍ وَهُدَّ بِرُكْنِهِ كُلَّ بِدْعَةٍ وَاهْدِمْ بِعِزَّتِهِ كُلَّ ضَلالَةٍ وَاقْصِمْ

بِهِ كُلَّ جَبّارٍ وَاخْمِدْ بِسَيْفِهِ كُلَّ نارٍ وَاَهْلِكْ بِعَدْلِهِ كُلَّ جائِرٍ وَاَجْرِ حُكْمَهُ عَلىٰ كُلِّ حاكِمٍ وَاَذِلَّ بِسُلْطانِهِ كُلَّ سُلْطانٍ ! اَللّٰهُمَّ اَذِلَّ كُلَّ مَنْ ناواهُ وَاَهْلِكْ كُلَّ مَنْ عاداهُ وَاْمكُرْ بِمَنْ كاداهُ وَاسْتَأْصِلْ بِمَنْ جَحَدَ حَقَّهُ وَاسْتَهانَ بِاَمْرِهِ وَسَعىٰ فِي اِطْفاءِ نُورِهِ وَاَرادَ اِخْمادَ ذِكْرِهِ .

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفىٰ وَعَلِيٍّ الْمُرْتَضىٰ وَفاطِمَةَ الزَّهْراءِ وَالْحَسَنِ الرِّضىٰ وَالْحُسَيْنِ الْمُصْطَفىٰ ، وَجَمِيعِ الْاَوْصِياءِ ؛ مَصابِيحِ الدُّجىٰ وَاَعْلامِ الْهُدىٰ وَمَنارِ التُّقىٰ وَالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَالصِّراطِ الْمُسْتَقِيمِ وَصَلِّ عَلىٰ وَلِيِّكَ وَوُلاةِ عَهْدِهِ وَالْاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَمُدَّ فِي اَعْمارِهِمْ وَزِدْ فِي آجالِهِمْ وَبَلِّغْهُمْ اَقْصىٰ آمالِهِمْ دِيناً وَدُنْياً وَآخِرَةً **اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .**

محمدبن جریرطبری در کتاب « دلائل‌الامامة» مینویسد: این روایت‌رامن ازروی نسخه‌اصل بخطاستاد ابوعبدالله حسین‌بن عبیدالله غضائری که نوشته بود : خبرداد بماابوالحسن علی‌بن عبدالله کاشانی ازحسین‌بن محمد ازیعقوب بن‌یوسف نقل‌میکنم .

شیخ طوسی در کتاب «امالی» ازابومحمد فحام واو از ابوالطیب احمدبن محمدبن بطه که عادت داشت هنگام‌زیارت داخل مرقد منور نمی‌شدوازبیرون ضریح زیارت میکرد روایت نموده که ابن‌بطه گفت : روز عاشورا موقع ظهر که آفتاب درمنتهای شدت گرمی وراه‌ها ازراهگذر خلوت بود وازمردم نااهل وبدکارشهر وحشت داشتم ، قصدزیارت امام حسن عسکری عليه‌السلام نمودم ، تابدیواری که سابقاً ازآنجابیستان میرفتم‌رسیدم . درآنجادیدم مردی‌پشت سرمن‌دم درنشسته و گوئی دردفتری نگاه میکند .

اوبالحنی که شبیه‌آهنك حسین‌بن علی‌بن ابی‌جعفربن الرضا بودبمن گفت : ابوطیب ! کجا میروی ؟ من پیش خود گفتم : این همان حسین است که بزیارت برادرش (امام‌حسن‌عسکری) آمده‌است . لذا گفتم : آقا ! میروم‌ازبیرون ضریح زیارت میکنم‌سپس‌خدمت شمامیرسم وشرائط‌ادب واحترام‌بعمل‌میآورم .

گفت : ای‌ابوطیب ! چراداخل حرم‌نمیشوی ؟ گفتم : خانه مالك‌دارد ومن بدون‌اجازه صاحب خانه داخل نمیشوم . گفت : ای‌ابوطیب ! بااینکه‌توازدوستان حقیقی ماهستی چطور ممکن است تورا ازآمدن بخانه منع کنیم ؟ ! بااینوصف من پیش خود گفتم میروم واز بیرون ضریح زیارت میکنم واین حرف را از وی نمی‌پذیرم .

سپس نزدیك درحرم مطهر آمدم دیدم‌هیچکس نیست . کار برمن مشکل‌شد، ناچاررفتم‌نزدمردی ازاهل‌بصره که خادم‌حرم بودواودرحرم‌را گشودوداخل‌شدم . راوی خبرابومحمد فحّام میگوید ٠ ازابوطیب پرسیدم : مگررسم شمااین‌نبود که داخل حرم نمیشدی پس چطور این باررفتی ؟ گفت : بمن اجازه دادند ولی‌شما بی‌اجازه میروید .

احمد بن اسحاق قمی

صدوق (ره) در کمال‌الدین ازعلی‌بن عبدالله وراق ازسعدبن عبدالله‌اشعری واواز احمدبن اسحاق قمی روایت نموده که گفت : خدمت حضرت امام حسن عسکری عليه‌السلام شرفیاب‌شدم تادربارهٔ جانشین حضرتش سؤال کنم .

حضرت ابتداء بسخن‌نمودوفرمود : ای‌احمدبن اسحاق ! خداوند متعال‌ازروزی که آدم‌راآفرید تا روز قیامت زمین راازوجود حجت خود که گرفتاری هارااز اهل زمین‌بر طرف کند وبوسیلهٔاوباران ببارد ومواهب زمین بیرون‌بیاید،هیچگاه خالی نگذارده ونخواهدگذارد .

عرضکردم : یابن‌رسول‌الله‌امام وجانشین بعدازشما کیست؟ حضرت‌برخاست وتشریف برد بدرون خانه ، سپس در حالیکه بچه سه ساله‌ای را که رخساری همچون ماه شب چهارده داشت روی دوش گرفته بود ، بر گشت . آنگاه فرمود : ای احمدبن اسحاق !اگر پیش خدا وسفرای الهی قرب ومنزلت نداشتی‌فرزندم را بتو نشان نمیدادم . این همنام‌وهم کنیهٔپیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌است که زمین‌را پرازعدل

وداد کند ، چنانکه پر ازظلم وجورشده باشد .

ای احمدبن اسحاق این طفل در این امت ، مانند خضر وذوالقرنین است بخدا قسم غیبتی میکند که کسی از مهلکه (بی دینی و گمراهی) نجات نمی یابد جز آنان که خداوند آنها را درعقیدهٔ بامامتش ثابت قدم داشته وموفق نموده است که دعا کنند خداوند زودتر اورا ظاهر گرداند .

احمدبن اسحاق میگوید :عرضکردم : آقا علامتی در این طفل هست که قلباً اطمینان پیدا کنم این همان قائم بحق است ؟ ناگهان طفل بسخن آمد وبازبان فصیح عربی گفت : «اَنَا بَقِيَّةُ اللهِ فِي اَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمِ مِنْ اَعْدائِهِ فَلاتَطْلُبْ اَثَراً بَعْدَعَيْنٍ يا اَحْمَدَبْنَ اِسْحاقَ» یعنی : من آخرین سفیر الهی درروی زمین وانتقام گیرندهٔ از دشمنان اویم . ای احمدبن اسحاق بعد از آنکه باچشم ، حقیقت را دیدی ،دیگر دلیلی مخواه !

احمدبن اسحاق گفت : آنروز دلشادومسرور ازحضرت امام حسن عسکری (ع)رخصت طلبیده بر گشتم . فردای آنروز که بحضورش شرفیاب شدم ، عرضکردم یابن رسول الله از مرحمتی که دیروز دربارهٔ من فرمودید (وآقازاده را بمن نشان دادید) بسی مسرور گشتم . ولی نفرمودی علامتی که از خضر وذوالقرنین دراوست چیست ؟ فرمود : **مقصود غیبت طولانی اوست** !

عرضکردم : یابن رسول الله ! مگر غیبت او بطول میانجامد ؟ فرمود: آری بخدا قسم بقدری طولانی میگردد که اکثر معتقدین بوی منحرف میشوند وجز آنها که خداوند درخصوص دوستی ما از آنان پیمان گرفته وایمان را در لوح دلشان ترسیم نموده وبا تأییدات خود مؤیدداشته است ، کسی برعقیدهٔ حق باقی نمی ماند .

ای احمدبن اسحاق غیبت او شاهکار الهی وسرّی ازاسرار خدا وغیبی ازغیبهای پروردگار است ، پس آنچه میگویم قبول کن واز غیراهلش مکنوم بدار وبراین نعمت شکر کن تا فردای قیامت دربهشت برین باما باشی » .

شیخ صدوق علیه الرحمه سپس میفرماید :من این حدیث را ازعلی بن عبدالله

وراق شنیده‌ام . اواین‌حدیث‌را بخط خود نوشته بود ، من از خود وی پرسیدم‌و او هم‌آنرا از سعد بن عبدالله از احمد بن اسحاق رضی الله عنه همانطور که نقل کردیم بیان کرد .

یعقوب‌بن منفوس

نیز صدوق‌در کمال‌الدین‌ازمظفرعلوی‌ازابن‌عیاشی‌ازپدرش‌از آدم‌بن‌محمد باخی واو از علی بن الحسین بن‌هارون ازجعفر‌بن محمد بن‌عبدالله بن قاسم ازیعقوب بن منفوس روایت کرده که گفت : روزی بخدمت امام حسن عسکری عليه‌السلام رسیدم دیدم‌در دکانی که جلوخانه اش‌بود نشسته است‌در سمت‌راست حضرت خانه‌ای‌بود که‌پرده‌ای بردر آن‌آویخته بود .

عرضکردم :آقا!صاحب الامر کیست ؟ فرمود: پرده‌را بالا بزن چون‌پرده را بالازدم دیدم طفل‌پنجساله‌ای که تقریباًده‌یاهشت وجب‌قد داشت‌وپیشانیش‌روشن، روی‌مبارکش سرخ‌و سفید ، دیدگانش درخشنده، کف دست‌ها وزانوهایش سخت ونیرومند بود ، خالی درگونه راست داشت ، وقسمتی از موی سرش باقی بود ، ازخانه بیرون‌آمد وروی زانوی، امام حسن عسکری عليه‌السلام نشست .

حضرت فرمود : این‌صاحب شماست، سپس طفل بر خاست امام فرمود : فرزند! بروبخانه تاوقتی که معلوم است!او میرفت باندرون ومن بوی مینگریستم آنگاه امام فرمود : ای یعقوب ! ببین کیست در خانه ، وقتی وارد خانه شدم هیچکس راندیدم .

ابو هارون

نیزدر کمال‌الدین‌است که : علی‌بن الحسین بن‌فرج‌ازمحمدبن‌حسن کرخی روایت کرده که گفت : ازابوهارون که مردی‌ازاصحاب مابودشنیدم که میگفت : من‌صاحب‌الزمان عليه‌السلام رادیدم . رویش‌مانندماه شب‌چهارده میدرخشیدوخط موئی

ازروی ناف مبارک کش میگذشت . لباس اورا کنارزدم دیدم ختنه کرده است . وقتی از امام حسن عسکری جریان را پرسیدم ، فرمود : «او ختنه کرده متولد شده ، وما ائمه همه همین طورمتولد میشویم . ولی بااین وصف بخاطراجرای سنت، تیغ برروی آن می کشیم » این روایت در غیبت شیخ از جمعی از علماء بنقل از صدوق هم آمده است .

همچنین در کمال الدین از ماجیلویه از محمدبن عطار ازجعفر فزاری از محمدبن معاویة بن حکیم ومحمدبن ایوب بن نوح و محمدبن عثمان عمری روایت میکنند که همه گفتند : حضرت امام حسن عسکری ؑ درخانهٔ خود فرزندش را بما نشان داد ودرآنموقع ماچهل نفر مردبودیم .

حضرت فرمود : بعدازمن این امام شما و جانشین من است ، از وی پیروی کنید و بعد ازمن پراکنده مشوید که در اعتقادات دینی خود بهلاکت میرسید . آگاه باشید که اورا بعد ازاین نمیبینید ، راویان خبر گفتند : از خدمت حضرت مرخص شدیم ، چند روزی نگذشت که امام حسن عسکری علیه السلام وفات یافت .

مؤلف : اینکه امام ؑ فرمود : «بعد ازاین دیگر اورانمی بینید» یعنی بیشترشما حضاراورا نمی بینید. یامقصوداین باشد که همهٔ شماحضار باین زودی اورا نمی بینید زیرامحمدبن عثمان که یکی ازحاضران محضر امام بوده ، امام زمان ؑ را درایام سفارت خود می دیده چنانکه روایت آینده گواه بر این است . البته این احتمال هم هست که اونیز درایام سفارتش حضرت را نمی دیده ونامه هارا ازپشت پرده یا بوسیلهٔ کسی دریافت می داشته واین که درخبر آینده میگوید: محمد بن عثمان حضرت رادیده است مربوط بهمین دفعه باشد . ولی این دواحتمال بعیدبنظرمیرسد .

محمدبن عثمان

نیز درکمال الدین ازابن ولید (قمی) از حمیری روایت نموده که گفت : بمحمدبن عثمان عمری رضی الله عنه گفتم : من میخواهم همان سؤالی را ازشما بکنم که

ابراهیم ازخداوندعزوجل نمود ، آنجا که گفت : «پروردگارا بمن بنما که چگونه مرده‌ها را زنده‌میگردانی ؟ ندارسیده‌مگر ایمان نیاورده‌ای ؟ گفت : ایمان آورده‌ام ولی‌می‌خواهم قلبم مطمئن‌شود » شما هم بمن بگوئید : آیا صاحب الامر عليه السلام را دیده‌اید ؟ گفت : آری‌دیده‌ام و گردنش‌مثل‌اینست ، واشاره‌بگردن خودنمود !

مرد فارسی

هـم درآن کتاب از(ابوعلی) دقاق‌وابن عصام ووراق نقل‌میکند که همه‌از کلینی واوازعلی‌بن‌محمدبن‌محمد ومحمد وحسین فرزندان علی‌بن‌ابراهیم درسال (۲۷۹)روایت کرده‌اند که دونفراخیر گفتند : محمدبن علی‌بن عبدالرحمن‌عبدی ازعبدقیس ازضوءبن علی‌عجلی واوازمردی ازاهل فارس که‌نامش‌را بردنقل کرده است که گفت : دریکی‌ازسالها رفتم بسامره ودرخانه‌امام‌حسن عسکری عليه السلام توقف نمودم . بدون‌اینکه اجازه ورودبخواهم .

حضرت خود مراطلبیدند . وقتی داخل شدم‌وسلام نمودم فرمود : فلانی حالت چطوراست ؟ سپس‌فرمود : فلانی‌بنشین! آنگاه‌احوال مردان‌وزنان‌فامیلم‌را جویا شد ، بعداز آن فرمود : چه شدکه بـاینجا آمدی ؟ عرض کردم : شوق خدمتگذاری شمامرا باینجا آورد ، فرمود : دراین‌خانه باش.ازآنروزمن درخانهٔ حضرت باخدمتکاران‌ماندم‌ومایحتاج خانه‌را برای حضرت ازبازارمیخریدم .

من اینطور عادت کرده بودم که هروقت مردم درخانه بودند بدون اجازه واردمیگشتم ، روزی‌بهمین منوال واردخانه شدم که ناگاه صدای‌تکان چیزی از داخل‌خانه شنیدم . حضرت بمن‌بانك زد که درجای خودبایست وحرکت مکن ! من‌هم نه جرأت کردم بروم ونه توانستم‌بر گردم .

سپس دیدم کنیزی که چیزسرپوشیده‌ای دردست داشت آمدو بمن گفت بیاتو . من‌هم‌داخل‌شدم، بعداً بکنیزفرمود: روپوش ازروی آنچه دردست داری‌بردار. پس روپوش راازروی‌بچهٔسفیدرنگ زیبائی‌برداشت وشکمش‌را نشان‌داد؛ دیدم‌خط موئی

که‌چندان سیاه‌نبودازسینه تانافش امتداددارد ، آنگاه‌فرمود : این‌صاحب‌الزمان شماست ، سپس بکنیزفرمود : اورابگیر . کنیزهم اورا گرفت ودیگر بعدازآن تا زمانیکه امام‌حسن عسکری عليه السلام رحلت فرمود اورا ندیدم .

ضوء بن علی میگوید : ازمرد فارسی‌پرسیدم : بنظرت‌بچه درآنموقع‌چند ساله‌بود ؟ گفت : دوساله‌بود . عبدی‌میگوید : بضوء گفتم:میتوانی حدس بزنی که فعلابچه‌چندساله است ؟ گفت : چهارده‌ساله . ابوعلی وابوعبدالله وراق گفتند : ما اورا بیست ویکساله میدانیم» (۱) این‌روایت درغیبت‌شیخ نیزآمده‌است .

ابو سعید غانم بن‌سعید هندی

و نیز درکمال‌الدین ازمحمدبن علی بن محمدبن حاتم‌ازعبدالله بن محمدبن جعفرازمحمدبن‌جعفر فارسی واواز محمدبن اسماعیل‌بن‌بلال واواز ازهری‌مسرور ابن عاص ازمسلم بن‌فضل‌روایت‌نموده که گفت : درکوفه بملاقات‌ابوسعیدغانم‌بن سعیدهندی‌رفتم‌ومدتی‌نزد وی‌نشستم ، سپس‌احوالش‌را که‌قبلاچیزی‌شنیده‌بودم‌جویا شدم . گفت : من ازاهل هندوستان وشهری بنام کشمیر داخلی هستم وما چهل نفر مرد بودیم . . .

وهم صدوق (ره) در کتاب‌مزبور مینویسد : پدرم‌ازسعدبن عبدالله‌اشعری‌واو ازعلان کلینی واوازعلی‌بن‌قیس واوازغانم‌بن سعیدهندی نقل‌نموده که‌بگفتۀ علان جماعتی ازمحمدبن محمد اشعری ازغانم‌نقلکردند که گفت : ماچهل‌نفرمردبودیم که‌درحضور پادشاه‌هند بسرمیبردیم ، مادراطراف‌تخت اومی‌نشستیم‌همه‌ما تورات‌و انجیل وزبور خوانده‌بودیم هروقت مسئله‌ای‌برای‌سلطان پیشآمدمیکردبمارجوع مینمود. روزی‌باما دربارۀ محمد(ص) گفتگو نمود .ما گفتیم: نام‌وی‌در کتب‌آسمانی ما آمده است . آنگاه‌همه‌نظردادند که من برای‌پیدا کردن اووتحقیق دربارۀ وی

(۱) البته مطابق تاریخ نقل‌این روایت یعنی سال ۲۷۹ امام زمان‌که درسال ۲۵۵ متولد شده ، درآنموقع ۲٤ سال داشته ومرد فارسی درحدیث اشتباه نموده است .

بمسافرت اقدام کند.

پس بارسفر بسته واموالی‌هم باخود برداشته ازهند بیرون آمدم،در بین‌راه جمعی ازترکان‌راهزن راه‌را برمن گرفتند وآنچه‌داشتم بتاراج بردندسپس بکابل آمدم و ازآنجا به بلخ رفتم. حکمران بلخ درآنموقع ابن ابی شور بود. علت مسافرت‌ومقصدی راکه داشتم باطلاع وی رساندم واوهم فقهاءوعلمای‌شهررا برای مناظره و گفتگوی بامن احضار نمود.

من ازدانشمندان مجلس پرسیدم : محمد(ص) کیست ؟ گفتند : او محمدبن عبدالله (ص) پیغمبرما است که‌رحلت فرموده. گفتم :ازکدام‌طایفه‌است ؟ گفتنداز طایفه قریش. پرسیدم : جانشین‌او کیست؟ گفتند : ابوبکراست. گفتم : آنچه‌مادر کتابهای آسمانی خود یافته‌ایم موضوع جانشینی وخلافت پسر عموی‌او و شوهر دختر اوو‌پدر فرزندان او میباشد! دانشمندان مجلس(که‌همه ازاهل‌تسنن‌بودند) بحاکم گفتند : این‌مرد ازشرك بیرون آمده وبکفر گرویده است ، فرمان ده تا گردنش را بزنند!

گفتم : من بدینی چنك زده‌ام وبدون دلیل ازآن‌دست بر نمیدارم. دراین موقع‌حاکم حسین‌بن شکیب‌را خواست‌وبوی گفت : ای‌حسین‌بااینمردمناظره کن! حسین گفت : علماوفقهاء دراطراف‌مجلس نشسته‌اند ، بآنهافرمان‌ده‌تاباوی‌مناظره نمایند حاکم گفت : چنانکه‌بتومیگویم باوی مناظره کن ودرجای خلوت و بالطف ومهربانی گفتگو نما.

غانم بن سعید گفت : باحسین بجای خلوتی‌رفتیم‌ومن‌ازوی‌پرسیدم:محمد کیست ؟ گفت :همان است که‌علماء گفتند جزاینکه جانشین‌وی پسرعمش‌علی‌بن ابیطالب (ع) است ! که‌شوهر دخترش فاطمه وپدرفرزندانش حسن‌وحسین‌میباشد. من‌هم گفتم : گواهی میدهم که جزخدای‌یکتا خالقی نیست‌ومحمد فرستادۀاوست

سپس رفتم نزدحاکم واسلام‌آوردم واوهم مرا بحسین سپرد واواحکام‌دینی را بمن‌یاد داد.

من بحسین گفتم : مادر کتابهای خود خوانده‌ایم که هیچ جانشین پیغمبری نمیمیرد ، مگر اینکه قبلا جانشین اوتعیین گردد بنا.براین جانشین علی کیست ؟ گفت : جانشین‌وی‌فرزندش حسن‌وجانشین اوحسین ویك‌یك‌ائمه را نام‌بردتا بامام حسن‌عسکری عليه السلام رسید ، سپس گفت : برای شناسائی جانشین اولازم‌است بروی وفحص‌وتحقیق نمائی‌واینك من‌درپی این‌مطلب آمده‌ام .

راوی خبرمحمدبن محمد گفت : غانم‌بن‌سعیدباما ببغداد آمد . اونقل کرد که‌قبلا باتفاق رفیقی بجستجوی این‌مطلب‌پرداخته بود ،ولی بعضی‌ازاخلاق اورا نپسندیده وبهمین‌جهت ازوی‌جدا گشته بود .

غانم بن‌سعید میگفت : روزی تنهااز راهی میگذشتیم ودربارهٔ مقصد خود میاندیشیدم ، ناگاه دیدم کسی نزدمن‌آمد و گفت : دعوت‌آقایت رااجابت‌کن !

سپس مرا ازراههائی عبور داد تابخانه وباغی رسیدیم . دیدم آقایم نشسته است . چون‌نظرمبارکش بمن‌افتاد بزبان هندی‌بامن سخن گفت وبمن‌سلام‌نمود . حضرت مراباسم صدا کرد وازاحوال چهل نفررفقایم که درمجلس پادشاه‌هندبودیم جویاشد ، ویك‌یك رانام برد . آنگاه فرمود : قصد داری امسال بااهل قم بحج بروی ، ولی‌امسال به‌حج‌مرو وبخراسان‌برگرد وسال‌آینده حج کن . بعدکیسهٔ پولی بمن‌داد وفرمود : این‌راصرف مخارج راه خود کن ، ودربغداد بخانهٔ کسی مروو آنچه دیدی بکسی‌مگو !

محمد راوی خبر گفت : آنسال نتوانستم بمکه برسم و از منزل عقبه (واقع درسرزمین حجاز) برگشتیم وغانم‌بن سعیدهم بجانب خراسان رفت وسال بعدبقصدحج‌مراجعت نمود ، درآن‌سفر بالطاف حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله فرجه) نائل گشت . اودیگر بقم نیامد وبعد ازحج بخراسان رفت و سپس وفات کرد . رحمةالله علیه .

محمدبن شاذان از کابلی‌نقل میکرد که‌او گفت : من‌ابوسعید (غانم) رادیدم که‌میگفت : حقیقت‌این‌دین (اسلام) رادرانجیل یافته‌بودم ، واز کابل بجستجوی

آن‌پرداختم تا بدان رسیدم .

سپس صدوق (ره) میگوید : محمدبن شاذان‌در نیشابور برای من نقل کرد که‌خبر تشرف غانم بخدمت‌امام زمان (ع) بمن رسید ، ازاین‌جهت‌منترصداو بودم تا اینکه اورا دیدم وجریان‌را ازوی‌پرسیدم واو گفت: همواره‌درجستجوی‌حضرت بودم ، ومدتی درمدینه اقامت نمودم ومطلب را بهر کس اظهار میداشتم مرا منع میکردند ، تا اینکه پیرمردی ازبنی هاشم‌را بنام‌یحیی‌بن محمد عریضی‌دیدم واو گفت : آنچه تومیخواهی درصریاء (۱) است .

من بصریاء رفتم وبدهلیزی که جاروب کرده بودندآمدم وخودرا بدکسانی که درآنجا بود انداختم .درآنوقت غلام‌سیاهی بیرون‌آمدو بمن گفت: برخیز و ازاینجا برو ! گفتم: نمیروم . غلام بدرون‌خانه‌رفت وسپس برگشت‌و گفت‌بیاتو ، من‌وارد خانه‌شدم‌دیدم‌مولایم‌در وسط‌خانه نشسته‌است . چون‌نظرش‌بمن‌افتاد ، مرا بااسمی که هیچ کس جز بستگانم در کابل نمیدانستند ، نام برد و چیزهائی بمن اطلاع داد .

من عرضکردم: خرجی‌راهم تمام شده بفرما که‌خرجی بمن بدهند! فرمود : بدانکه بواسطهٔ این‌دروغی که گفتی بزودی آنچه‌داری‌ازدست‌میدهی. سپس‌مقداری خرجی بمن‌عطافرمود، چیزی نگذشت که آنچه باخود داشتم گم شدوفقط آنچه حضرت‌لطف فرموده بود برایم‌ماند ! سال‌بعد که بمدینه برگشتم کسی‌را در آن خانه ندیدم .

نیز محمد بن عثمان

ونیزشیخ‌صدوق(ره)در کمال‌الدین‌ازمحمدبن‌موسی‌متوکل‌ازحمیری(۲)روایت

---

(۱) نام محلی است

(۲) شیخ طوسی در کتاب فهرست «قرب‌الاسناد» راتألیف ابوالعباس‌عبدالله بن‌جعفر بن‌حسین بن‌مالك بن‌جامع حمیری قمی‌دانسته ، و در کتاب رجال‌حمیری را ازاصحاب امام علی‌النقی وامام حسن‌عسکری علیهماالسلام بشمارآورده . =

نموده که گفت. از محمدبن عثمان پرسیدم. آیا حضرت صاحب‌الامر عليه السلام رادیده‌ای گفت : آری ، آخرین بارآنحضرت را درمسجدالحرام دیدم که میفرمود: خدایا

= نجاشی مینویسد: اوازمشایخ ورؤسای علمای قم بود درسال دویست و نود واندی بکوفه‌آمد ودانشمندان احادیث بسیار ازوی شنیدند . کتابهای بسیاری نوشته از جمله کتاب امامت ، کتاب دلائل ، کتاب عظمت وتوحید ، کتاب غیبت وحیرت ، کتاب قرب الاسناد الی الرضا ، کتاب قرب الاسناد الی ابی‌جعفربن‌الرضا علیهما السلام ، کتاب قرب الاسناد الی صاحب الامر ؛ کتاب مسائل‌امام حسن‌عسکری (ع) وتوقیعات آنحضرت و کتاب «طب»

ابوالعباس حمیری‌از: ابوغالب زراری ، احمد بن‌محمدبن اسحاق ، ابن‌ابی‌حمزه ایوب‌بن نوح ؛ حسن‌بن جهم ، ریان‌بن صلت ، محمدبن علی‌بن خلف عطار ، ابراهیم بن مهزیار ومحدثین بسیاری دیگر که همه ازاصحاب ائمه بوده‌اند روایت‌میکند .

و نیز این عده از بزرگان‌هم‌ازوی‌حدیث‌نقل کرده‌اند : احمدبن محمدبن یحیی‌عطار ؛ سعدبن عبدالله اشعری قمی ؛ علی‌بن بابویه ، محمدبن حسن‌صفار ، محمدبن‌حسن‌بن‌ولید ؛ محمدبن قولویه ، محمدبن یحیی عطار ، محمدبن موسی بن متوکل وفرزندش محمد بن عبدالله : حمیری .

مؤلف درفصل‌اول‌مقدمهٔ بحار ضمن نقل‌مصادر ، کتاب قرب الاسناد را تألیف‌فرزند او : ابوجعفر محمدبن‌عبدالله حمیری‌میداند ، ولی‌اضافه‌میکند که بگمان‌من‌آن کتاب‌تألیف پدرش عبدالله‌بن جعفراست وحمیری‌آنرا روایت نموده ، چنانکه نجاشی تصریح کرده است واگر بگفتهٔ ابن‌ادریس ، تألیف ابوجعفرباشد ، پدرش‌میان‌او واسناد کتاب‌واسطه‌بوده‌است .

باید دانست که ابوجعفر محمدبن عبدالله‌حمیری ازبزرگان مشایخ‌حدیث ورؤسای‌شیعه است . نجاشی‌مینویسد : « وی ازمفاخر ثقات وکاتب حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام بود ؛ وازآنحضرت مسائلی درابواب‌احکام دین‌پرسید ، اوراست برادرانی‌بنامهای جعفروحسین واحمد که‌همه ازمحدثین وعلما بودند » .

شیخ کلینی ، احمدبن داودقمی ؛ جعفربن‌حسین ؛ ابوالقاسم جعفربن‌محمدبن‌قولویه قمی وسعدبن‌عبدالله اشعری ازشاگردان‌اوبشمارمیآیند وهم کتاب‌حقوق ؛ کتاب‌اوائل، کتاب آسمان ، کتاب‌زمین ؛ کتاب‌مساحت ، کتاب‌بلدان؛ کتاب‌شیطان‌ولشکراو ، وکتاب‌احتجاج ازتصنیفات اویعنی ابوجعفرمحمدبن عبدالله حمیری است .

آنچه بمن وعده داده‌ای ، بمن مرحمت فرما !

ونیز بسند مزبور حمیری از محمدبن‌عثمان رضی‌الله عنه نقلکرده که گفت: آنحضرت ﷺ رادر «مستجار» دیدم که بپرده های کعبه آویخته وعرض میکند: خداوندا انتقام مرااز دشمنانم بگیر ! .

در غیبت شیخ ازگروهی از علما وآنها از صدوق (ره) واواز پدرش وابن متوکل وابن‌ولید قمی دو روایت گذشته را ازحمیری نقل میکند .

نسیم خادم

وهم‌درکمال الدین از مظفر علوی ازابن‌عیاشی از پدرش ازآدم‌بن محمد بلخی ازعلی بن‌حسن دقاق (۱) از ابراهیم بن محمد علوی نقلکرده که : نسیم خادم امام حسن عسکری ﷺ گفت : یکشب بعد ازولادت صاحب الامر نزدوی رفتم وناگهان عطسه‌ام گرفت . فرمود: یرحمك الله (من از حرف زدن‌آن نوزاد نازنین خشنود شدم) ای‌نسیم دربارهٔ عطسه مژده‌ای بتوندهم ؟ گفتم: بفرما. گفت: عطسه تاسه‌روزآدمی‌را از مردن‌حفظ میکند .

ابونصر طریف

نیزدرکمال الدین بسندمزبور ازابراهیم بن محمدعلوی روایت میکند که ابونصر طریف گفت : بخدمت صاحب الزمان (ع) رسیدم وآنحضرت فرمود :ای طریف ! قدری صندل سرخ (۲) برای من بیاور !وقتی‌آوردم فرمود:مرامیشناسی؟ عرضکردم :آری فرمود :من کیستم ؟عرضکردم : شماآقا وپسرآقای من هستید، فرمود : مقصودم سؤال از این نبود ؛ طریف میگوید : عرضکردم : فدایت شوم پس‌بفرما تا خشنود گردم ! فرمود : من‌خاتم اوصیاءهستم که‌خداوند گرفتاریهارا

(۱) نام دقاق حسن‌بن علی است .

(۲) صندل‌نام درختی‌است که درهند میروید ، وبوی‌خوشی‌دارد ـ شایدمقصودحضرت عطری بوده که ازآن میگرفته اند .

بوسیلهٔ من‌از بستگان وشیعیانم بر طرف میکند .

این‌روایت درغیبت شیخ و«دعوات»راوندی ازعلان رازی ازطریف‌ابـو نصر خادم نیز آمده است .

فهرست اسامی کسانیکه حضرت‌را دیده‌اند

و نیزدر کمال الدین از محمدبن محمد خزاعی از ابوعلی اسدی‌از پدرش از محمدبن ابیعبدالله کوفی روایت نموده که وی کسانی راکه واقف بمعجزات صاحب‌الزمان شده وآنحضرت رادیده‌اند ، بدین‌شرح نام‌برد و گفت :

از وکلای آنحضرت (۱) که در بغداد میزیستند عثمان بن‌سعید پسرش (**محمدبن‌عثمان**) ؛ **حاجز** ، **هلالی** ، **عطار** .

از کوفه:عاصمی

از اهواز : محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار .

از قم : احمد بن اسحاق .

از همدان : محمدبن صالح .

از ری : بسامی‌واسدی(مقصودابوعلی‌اسدی‌است که‌خودراوی‌این‌خبراست)

از آذربایجان : قاسم‌بن علا

از نیشابور محمدبن شاذان .

غیروکلا : از بغداد

ابوالقاسم‌بن حابس ، ابوعبدالله کندی ، ابوعبدالله جنیدی ، هارون قزاز، نیلی ، ابوالقاسم بن دبیس ، ابوعبدالله بن فروخ ، مسرور طباخ خادم امام علی النقی علیه‌السلام ، احمد ومحمدبن الحسن‌اسحق کاتب نوبختی ، صاحب فرك؛ صاحب

---

(۱) وکلای حضرت دودسته بوده‌اند : دسته اول‌همان نواب چهارگانه‌اند ؛ و دسته دوم وکلائی هستندکه ازجانب این‌عده درشهرها وکالت داشته و حوائج شیعیان را باطلاع نواب یا خود حضرت میرسانیده‌اند .

کیسه مهر شده (۱) .

از همدان : محمدبن کشمرد ، جعفر بن حمدان، محمدبن هارون بن عمران،

از دینور حسن بن هارون ، برادر زاده‌اش احمد وابوالحسن .

از اصفهان : ابن بادشاله .

از ضیمره : زیدان .

از قم : حسن بن نضر ، محمدبن محمد ، علی بن محمدبن اسحاق ، پدرش محمدبن اسحق ، حسن بن یعقوب .

از اهل ری : قاسم بن موسی وفرزندش ، ابومحمد بن هارون ، وصاحب سنگریزه (۲) وعلی بن محمد کلینی ، وابوجعفر رفاء .

از قزوین : مرداس ، و علی بن احمد .

ازقابس :(۳) دونفر .

از شهرزور : ابن خال .

از فارس : مجروح .

از مرو : مردی که هزار دینار داشت ، وشخصی که اموال ونامهٔ سفیدی آورده بود وابوثابت .

از نیشابور : محمدبن شعیب بن صالح ،

از یمن:فضل بن یزید وفرزندش حسن ، جعفری ، وابن عجمی ، شمشاطی ،

از مصر:شخصی که دوبچه داشت ، ومردی که مالی با خود بمکه آورده بود وابورجاء .

از کاشان:ابومحمدبن وجناء .

از اهواز : حصینی .

---

(۱) درباب بیستم گذشت .

(۲) نیزدرآن باب گذشت .

(۳) قابس شهری واقع درکنار دریای مغرب افریقا نزدیکه طرابلس بوده .

حسن بن وجناء

نیز در کمال‌الدین از طالقانی از علی‌بن احمد کوفی ؛ از سلمان‌بن ابراهیم رقی، از حسن‌بن وجناء نصیبی روایت میکند که در اثناء حج پنجاه وچهارمی خود موقعی که پاسی‌ازشب گذشته‌بود ، در زیر ناودان (مسجدالحرام)سجده میکردم و دعاوتضرع مینمودم که‌ناگاه کسی مراتکان دادو گفت : ای‌حسن‌بن‌وجناء‌برخیز وقتی برخاستم دیدم کنیزی‌زردرنگ ولاغراندام است که تقریباً بیش ازچهل سال داشت . اوازجلومیرفت ومن‌ازدنبال‌او ، بدون‌اینکه چیزی‌ازوی بپرسم . تااینکه مرابخانه خدیجهٔ کبری علیها‌السلام‌آورد .

درحیاط خانه مزبور ، خانه‌ای بود که درش دروسط خانه‌نصب شده‌بود ، وبانردبانی ازچوب‌ساج‌ازآن بالامیرفتند ، کنیزاز نردبان بالارفت وسپس بانگی شنیدم که میگفت : ای‌حسن بیابـالا ! من‌هم بالارفتم ودم درایستادم . فی‌الحال صدای‌امام‌زمان عليه‌السلام راشنیدم که میفرمود : ای‌حسن گمان میکنی که‌ازمن‌پنهانی؟! بخداقسم من‌درهمه حجهائی که نموده‌ای باتوبودم . سپس‌اوقاتی را که درمکانهای مختلف‌بکاری مشغول‌بودم شمرد.

من‌ازشنیدن آن تعجب‌نموده ، بزمین افتادم وآنحضرت دست روی دوش من گذاشت ومن‌برخاستم . آنگاه فرمود : ای‌حسن ! بروبمدینه ودرخانهٔ جعفر ابن‌محمد (امام ششم) اقامت کن واز خوردنی و نوشیدنی ومخارج ولباس خود اندیشه مکن !

سپس دفتری بمن داد که مشتمل بردعای فرج و درود برآنحضرت بود و فرمود : بدینگونه خدارا بخوان وبرمن درود بفرست .آنرا بکسی جزدوستان حقجوی من‌مده که خداوند توراموفق میدارد .

عرضکردم : آقا ! بعدازاین دیگرشما رانمی‌بینم ؟ فرمود : ای‌حسن‌اگر خدابخواهد خواهی‌دید . سپس‌من ازحج برگشتم وبخانه امام جعفرصادق عليه‌السلام

آمده توقف نمودم . هروقت ازخانه بیرون میرفتم دیگر بر نمی گشتم مگر برای تجدیدوضوء ، یاخواب ویا افطار کردن .

موقع افطار که وارد اطاق خود میشدم ، کاسهٔ چهار گوشی را پراز آب میدیدم که یك‌دانه نان بالای آن گذارده و آنچه در روزمیل داشتم‌روی آن‌نان‌بود ! من‌هم ازغذای مزبور بقدر کافی میخوردم. لباسهای زمستانی‌وتابستانی‌من‌هم بموقع بمن‌میرسید روزها آب میآوردم واطراف خانه را جاروب میکردم و کوزهٔ آب‌را خالی‌مینهادم .وقتی‌غذابرایم میآوردند ، احتیاج‌نداشتم درعین‌حال‌آنرا نگاه‌داشته شبانه‌بفقراء میدادم، مبادا کسانیکه بامن بودند باسرارمن پی برند .

ابراهیم بن مهزیار

صدوق (ره) در« کمال‌الدین» ازموسی‌بن‌متوکل‌واوازحمیری،ازابراهیم‌بن مهزیار روایت نموده که‌گفت : «در یکی از سالها سفری بمدینه کردم ودر بارهٔ اولادامام‌حسن عسکری ؑ تحقیقاتی نمودم ، ولی‌چیزی دستگیرم نشد . آنگاه بمکه‌رفتم تامگر درآنجا اطلاعی بدست آورم.روزی دراثنای‌طواف جوانی گندم‌گون وزیبا روی دیدم که داشت‌بمن نگاه میکرد.من بآرزوی اینکه‌شاید مقصود خودرا یافته باشم بطرف اورفتم . وقتی بوی نزدیك شدم سلام نمودم واو جوابی ازسلام من بهتر داد .

سپس پرسید :اهل کجائی؟ گفتم: ازمردم‌عراق میباشم . گفت: کدام‌عراق؟ گفتم : اهواز . گفت:ازدیدنت خوشوقتم . آیادراهوازجعفر بن حمدان خصیبی‌را میشناسی؟ گفتم : اوندای‌حق‌را لبیك گفت . فرمود : خدا اورارحمت کند.شبهای درازی‌را بعبادت گذرانید وخداوندپاداش‌بسیاربوی عطافرمود.سپس‌فرمود:ابراهیم ابن‌مهزیارراميشناسی ؟ گفتم : ابراهیم‌بن‌مهزیارمن‌هستم . پس‌بامن‌معانقه طولانی نمود، آنگاه پرسید:ای‌ابواسحاق ! مرحبا بتو ! آن‌علامتی که بواسطه آشنائی که باامام حسن عسکری ؑ داشتی نزدتوبود ، چه کردی ؟ گفتم ؛ شاید مقصودت

انگشتری است که امام‌حسن عسکری عليه‌السلام بمن لطف‌فرمود ؟ ! .

گفت : آری ، مقصودم‌همانست . وقتی آنرا بیرون آوردم و نظرش‌بآن‌افتاد ازدست من گرفت و بوسید وسپس نقش آنرا کـه نوشته‌بود: «یاالله یامحمدیاعلی» خواند . آنگاه‌فرمود : قربان‌پدرم گردم! که‌جواب مسائل بسیاری‌را برای‌امروز که‌بآن‌احتیاج‌دارم ازوی گرفتم وهمه نوع احادیث و اخبارازاو استفاده نمودم . تا آنجا که‌فرمود : ای‌ابواسحاق! مطلب‌مهمی‌را که‌بعدازحج‌قصد کرده‌ای‌بمن‌اطلاع بده ! گفتم : آنچه‌درنظرداشتم‌هم اکنون‌بتومیگویم. گفت : هرچه‌میخواهی‌بپرس تابخواست‌خدا برایت شرح دهم .

گفتم : آیاازاولاد امام‌حسن‌عسکری صلوات‌الله‌علیه خبری داری ؟ گفت : آری والله ! من‌نورحقیقت‌را درجبین‌محمد وموسی(١) پسران آنحضرت میبینم‌واز طرف آنهاست که نزدتوآمده‌ام تاازآنها برای‌توخبر آورم . اگرمیخواهی‌بشرف ملاقات‌آنها فائزشوی ودیدگانت بنورجمال‌آنان روشن گردد، بامن‌بطائف‌بیا (٢) ولی ازرفقایت پوشیده‌دار تامطلب‌بر آنها مکنوم‌بماند .

ابراهیم‌بن مهزیار گفت: باوی‌بطائف‌رفتم‌وازریگستانی گذشته‌ازدورچادری دیدیم که برسینهٔ‌تل‌ریگی نصب کرده‌اندواز نور آن‌صحنه‌بیابان روشن گشته‌است.او نخست بدرون چادررفت تابرای‌ورودمن‌اجازه‌بگیرد ، پس‌بآنها سلام کردواطلاع داد که من‌بیرون‌منتظرم . یکی‌ازآنها (که‌میان‌چادر بود) وبزرگتربود و نامش (م‌ح‌م‌د) بود بیرون‌آمد .

دیدم‌رنك صورتش باز ، پیشانیش روشن ، میان ابروانش گشاده،رخسارش

---

(١) نگاه‌کنید به توضیحات ما درپاورقی‌آینده ذیل‌حکایت «علی‌بن‌مهزیار».

(٢) طائف محلی واقع در١٢ فرسخی مکه معظمه است‌که ازروزگارپیش‌ازاسلام تا کنون باقی‌است .

صاف ، بینیش کشیده ومیان بر آمده ، ودر طراوت همچون شاخهٔ بان بود و گوئی صفحهٔ پیشانیش ستارهٔ درخشانی است ، که میدرخشد بر گونهٔ راستش خالی مانند پارهٔ مشکی برروی نقره خام ، نمایان بود وموی سرمبارکش تابیده وتانرمی گوشش میرسید . قیافه نورانی اوراهیچ چشمی ندیده ؛ وزیبائی و وقاروحجب و حیای بی‌نظیرش رانمیتوان توصیف کرد .

چون نظرم‌بوی افتاد بسویش شتافتم ودست وپایش‌را بوسیدم . فرمود : ای ابواسحاق ! خوش آمدی ! روزگار قبل‌ازاین، پیوسته وعدهٔ ملاقات رابمن‌میداد ، ورابطهٔ قلبی که میان من‌وتو برقراراست ، باوجود بعد منزل وتأخیر ملاقات ، همواره‌تورادرنظرم‌مجسم مینمود ، بطوری که هیچگاه‌ازلذت صحبت‌وخیال‌مشاهده یکدیگر بی‌خبر نبودیم . خداراشکر که ملاقات ماصورت گرفت وازانتظار وفراق بیرون آورد .

سپس ازتمام برادران سابق ولاحق‌من ؛ پرسش فرمود . عرضکردم : پدر ومادرم‌قربانت شود ، من‌از موقع رحلت مولایم امام حسن عسکری (ع) تاکنون همواره شهربشهر درجستجوی شماهستم ، وهمه‌جا درهای امیدبرویم بسته میشد ، تااینکه خدابرمن منت‌نهاد و کسی آمد ومرابخدمت شما آورد . خدارا شکرمیکنم که‌بزرگواری واحسان حضرتت رابمن‌الهام نمود . حضرت خود وبرادرش موسی رامعرفی کرد وازآن‌پس مرابگوشهٔ خلوتی‌برد وفرمود :

پدرم بامن‌پیمان بست که جزدرپنهان ترین ودورترین نقاط زمین مسکن نکنم تااسرار وجودم مخفی شود ، وجایم از نقشه‌های گمراهان‌محفوظ‌بماند واز خطرات مردم سرکش وبداندیش‌درامان بـاشم‌از اینرو مرا بطرف‌تلهای شنزارو بیابانهای خشك وریگزار انداخت ، وپایانی که فریادمردم روی زمین رابرطرف سازد ، درانتظارمن‌است . پدرم صلوات‌الله علیه ازحکمتهای مخزون وعلوم مکتوم چیزگورا بی‌نیازهائی بمن‌آموخت که اگر شمه‌ای رابتو بگویم تردانند .

ای‌ابواسحاق ! پدرم صلوات‌الله‌علیه بمن‌فرمود : ای‌فرزند ! خداوند اقطار

زمین و آنهارا که سعی‌درعبادت واطاعت اودارند بدون حجتی که مقام آنهارا بالا برد وبدون امامی که مردم‌بوی اقتدانمایند وبروش اوروند ومنظوراورا دنبال کنند ، نمیگذارد . وفرمود : ای فرزند ! امیدوارم توازکسانی باشی که خداوندآنهارا برای نشرحق وبرچیدن‌اساس باطل واعلاء دین وخاموش ساختن آتش گمراهی آماده ساخته‌است .

ای‌فرزند ! همیشه درجاهای‌پنهان ودوربگذران زیرا که هریك‌ازدوستان خدا دشمنی خطرناك ومخالفی مزاحم دارند ، خداوند جهان جهاد بااهل نفاق و خلاف ؛ یعنی‌ملحدان ودشمنان راواجب میداند ؛ پس‌زیادی دشمن تورا بوحشت نیاندازد .

ای فرزند ! بدانکه دلهای مردم دیندار و با اخلاص مانند پرندگانی که میل‌بآشیان دارند مشتاق‌لقای تومیباشد . آنهادرمیان خلق‌باذلت بسر برندولی‌در نزدخدانیکو کاروعزیزند ، ودرظاهرمردمی‌بیچاره ومحتاجمیباشند ، درصورتیکه قناعت وخویشتن داری آنها رابدانگونه درآورده است .

دین‌خودرا بوسیلهٔ مبارزه با آنچه ضددین‌است کامل نگاه میدارند . خداوند آنهارابااستقامت دربرابرظلم امتیازداده تادرسرای باقی‌مشمول عزت وسیع خود گرداند . آنهاراطوری قرارداده که درپیشامدهای ناگواربردباری زیادنشان‌دهند تاعاقبت نیکی‌داشته‌باشند .

ای‌فرزند ! درهر کاری ازنوراستقامت وپایداری استضائه کن تابدرك‌صنع خداوامداد غیبی‌فائزشوی . هرگونه گرفتاری ومصیبت که پیدا کنی‌بالاخره‌باعث سرفرازی توخواهدبود وانشاءالله تورابعزت وسعادت میرساند .

ای‌فرزند ! چنان می‌بینم که زمان‌تأیید توباامداد خداوندنزدیك وبزودی مجدوشرافت توآشکارگردد . روزی رامی‌بینم که پرچمهای زردوسفید بین‌حطیم وزمزم (۱) دراطراف توبرافراشته باشد ، ودسته دسته‌باتوبیعت میکنندودردوستی

(۱) زمزم وحطیم دو محل درمسجد الحرام نزدیك خانهٔ «کعبه» است .

توصفانشان میدهند ، ومانند دانه‌های در که یك رشته گردن بندرا تشکیل دهد ، دورتورا احاطه کرده باشند ! **دراطراف «حجرالاسود» دستهاشان برای رسیدن بتوبهم میخورد** خداوند آنهارا ازدوستی پاك وسرشت پاکیزه آفریده . دلهاشان ازآلودگی نفاق وپلیدی شقاق پاك وپوست بدنشان برای دینداری نرم است (یعنی تن بانجام وظایف دینی میدهند) دلهای آنان باپذیرش حق از ستمگری پیراسته ، ورخسارشان بواسطه فضل و کمال خرم است ، ومتدین بدین حق وپیروان آنند .

وقتیکه کارهای آنهاسخت محکم شد ، وستون نفرات آنان نیرومند گردید باحملات آنها اجتماع ملتهای (باطل) متلاشی گردد . در وقتیکه آنها در سایهٔ درخت بزرگی که شاخ و برگ آن بر اطراف در یاچهٔ طبریه (۱) سر کشیده با تو بیعت میکنند ؛ آنگاه صبح حقیقت دمیده شود وتیرگی باطل از میان برود وخداوند بوسیلهٔ تو پشت طغیان را در هم بشکند و راه ورسم ایمـان را (بصورت نخست) بازگرداند . وبیماریهای عمومی آفاق (بی دینی) و سلامتی دوستان(ثبات و دینداری آنهـا) راآشکارگرداند (۲)

(۱) طبریه شهر کوچکی ازکشوراردن در کناردریاچه طبریه بوده که تاشام وبیت المقدس هریك سه روز راه است . دریاچه طبریه بنام آن شهرمعروف است (مراصد) طبرانی دانشمند معروف اهل تسنن نیزازآن شهربوده است .

(۲) این قسمت ازحکایت ابراهیم بن مهزیارنیز دستاویز خوبی برای سران حزب (بهائی) شده و آنرا بالطائف الحیل تطبیق بسکونت میرزا حسینعلی مازندرانی در « عکا» واقع درفلسطین کرده وبطورفوق العاده ازآن بهره برداری نموده وازهان ساده لوحان را مشوب ساخته اند . ابوالفضل گلپایگانی مبلغ کهنه کاربهائی در کتاب «فرائد» که بهترین کتب بهائی است ، طبق معمول ازمیان تمام مطالب حکایت مفصل ابراهیم بن مهزیارکه در اینجا ازنظرخوانندگان گذشت فقط این قسمت راکه بگمان وی میتواند با منظورش تطبیق کند ، نقل کرده ومیگوید : «وازاحادیث مشهوره که محل و مـوقع ظهور ازآن بصراحت مستفاد میشود ، حدیث علی بن مهزیاراست ، وآن حدیث مفصلی است وازجمله عبارات‌آن اینست ، . . در کتاب « بهائی چه میگوید» جلد ۱ صفحه ۱۰۷» به‌تفصیل پاسخ آنرا داده —

کودکان که در گهواره‌اند ، دوست‌دارند که کاش میتوانستندحرکت‌نموده بسوی توآیند ،ووحوش صحرا مایلند که کاش راهی از کنار تو داشتند . اطراف

← که‌خلاصهٔ‌آن بدین‌قرار‌است: **اولاً** راوی این‌حدیث‌ابراهیم بن‌مهزیاراست نه علی‌بن مهزیار چنانکه گلپایگانی میگوید . **ثانیاً** گلپایگانی صدر حدیث را که صریحاً بزبان مدعای اوست اسقاط نموده و درترجمهٔ‌آن مقدار ازحدیث‌که نقلکرده نیز مختصر تحریفی نموده است .

ثالثاً غیرازدوجملهٔ اول‌حدیث ، بقیه را خود امام زمان (م ح م‌د) پسرامام حسن عسکری (ع) نقلکرده‌است ،وآنحضرت درآنموقع‌زنده بوده وبعدهاهم‌زنده ولی‌ازنظرمردم پنهان‌است ،تاآنکه‌باتأییدات الهی وامداد غیبی پرچمهای زرد و سفید درمسجدالحرام در پیرامونش‌باهتزازدرآید .

واز همانجا پی‌درپی با اوبیعت‌کنند تاآنکه ارکان حضرت قوت‌گیرند ، وهمان(م ح م د) پسرامام حسن عسکری دراین حدیث ؛ ازمکه حرکت نموده و بکنار «طبریه» و در سایه یك درخت بزرگی (با لخصوص) جمعیتی باوی بیعت‌کنند ، تا بالاخره درهمان موقع بسبب‌کثرت یاران ومؤمنین‌باآنحضرت طبقات امم ضاله (که اگرفرقهٔ بهائیه‌که درآن‌حدود تمرکزپیداکرده اند ودرآنروز باقی بمانند از آنجمله خواهند بود) پراکنده و مستأصل شوند . پس درآنموقع حق درخشان و باطل زائل شود و پشت طغیان باآنحضرت شکسته و معالم ایمان راجع‌گردد ؛ تا بالاخره امرآنحضرت منتهی بآن شود که همهٔ دشمنان وی بدست‌آنحضرت خفه وهلاك‌گردند ؛ وددروی زمین یك جبارظالم ویك منکرومماند برای وی باقی نماند .

«واینك میگوئیم :(اگربخواهند برای‌سیدباب‌باین‌حدیث‌استدلال کنند)آیا سید باب هیچ به «طبریه» رفته است ؟ (و اگربخواهند برای میرزای بهاء استدلال‌کنند چنانکه ظاهراً این‌معنی مرادگلپایگانی است) آیا میرزای بهاءکه بعکاء نزدیکی طبریه رفته است ، هیچ بمکه هم قبلا یابعداً رفته ؟ تاچه رسدکه دعوت علنی‌آنجا نموده و باوددرآنجاقسمی‌بیعت ←

جهان نزهت گیرد ، وهر شاخهٔ شکسته وخشکیده‌ای سر سبز گردد واساس عزت و شرف درجای خودقرار گیرد ، وآنها که از دین (اسلام) روی بر تافته‌اند بمحل خودبر گردند ، وابرهای فتح‌وپیروزی برتو ببارد .

آنگاه تو تمام دشمنان‌خودرا نابودمیکنی‌ودوستانت رایاری می‌نمائی‌بطوری که نه ستمگر متجاوز ونه منکری که حق حقجویان را زیر پا می‌نهد ونه عیبجو وکینه توز ودشمن وبدخواه تو ، بهیچ‌وجه در روی زمین باقی نمی‌ماند : **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ أَمْرِهِ (١)**

سپس فرمود : ای ابواسحاق ! این گفتگو را پنهان بدار ، مگر از برادران دینی وافراد با صداقت هرگاه علامات ظهور واقتدار مرا دیدی ، خودوبرادران دینی‌خود که همواره سعی دررسیدن بمرکز نور یقین وروشنی چراغهای دین‌دارند کوتاهی مکن ، وبسوی من بیا تا بحقیقت نائل گردی .

ابراهیم مهزیار گفت : مدتی درخدمت حضرت توقف نمودم واز آنحضرت

شده باشد که گفته شود : دراطراف وجوانب وی پرچمها افراشته بوده‌است ؟ !

آیا دشمنان ونوکران سید باب وجناب بهاء ، وجباران وستمکاران درروی زمین ، بدست آنها همه مغلوب وهلاك شده ؛ بقسمی که احدی ازآنها باقی نمانده اند ؟ پیداست که جواب این سؤالات همه منفی (نه) است .

بالاترازهمه آیا سید علیمحمد پسرمیرزا رضای شیرازی متولد سنهٔ ١٢٣٥ هجری یا حسینعلی پسرمیرزا عباس نوری متولد سنهٔ ١٢٣٣ همان شخص م ح م د پسر امام حسن عسکری موجود درمتجاوز ازهزارسال قبل‌است (که دراین حدیث‌آمده است ؟) البته صد البته جواب خردمندان منصف منفی خواهد بود» .

اصولا باید دانست که‌این‌حکایت هزارسال‌پیش؛ازابراهیم بن‌مهزیارنقل‌شده واوخود گوینده این‌سخنان راکه همان امام زمان (م ح م د) باشد دیده‌است ؛ ما نمیدانیم‌کجای این حدیث باسید باب ، یامیرزا بهاکه هزارسال بعد پیداشده اند تطبیق میکند ؟ !

(١) سورهٔ طلاق آیه ٣

حقایق روشن‌واحکام نورانی ولطائف وحکمت ونکات ممتازی که خداوندد‌رسینهٔ گهربارش بودیعت نهاده بود ، استفاده مینمودم . تا اینکه ترسیدم مبادا کسانی را که‌در اهواز بجای گذارده‌ام ؛ بواسطهٔ تأخیر دیدارآنها ،ازکف بدهم . ازاینروواز حضرت اجازه‌حرکت خواستم وبعرض رسانیدم که ازدوری حضرتش ، نا راحتی بسیار خواهم داشت وازمحرومیت درك‌حضورش ، اندوهگین میشوم .

حضرت دعای خیری که انشاءالله برای من وفرزندان وبستگانم ذخیره‌و حرزی خواهد بود ، نمود.موقعی که‌آماده حرکت شدم وعزمم‌جزم‌شد بخدمتش رسیدم که با حضرتش وداع کنم و تجدید عهد نمایم ، و پولی‌که با خود داشتم وقریب‌پنجاه هزاردرهم‌بود ، تقدیم‌نمودم وخواهش کردم که برمن‌منت بگذارد و آنراپبذیرد ، ولی‌اوتبسمی کرد وفرمود :

ای ابواسحاق ! این‌وجه راهنگام مراجعت‌بوطن مصرف کن ! زیراسفری طولانی وبیابانی‌وسیع درپیش‌داری . ازاینکه مااین‌وجه رانپذیرفتیم دلتنك مباش زیرامااز‌تو قدردانی نمودیم ، ویادآوری وقبول منتی راکه‌بافرض نگاهداری در نزدما ، میباید از تو بنمائیم ،کردیم . (یعنی منتی که خواستی بـا قبول پولها برتوبگذاریم وبعدهانیز ازتویاد آوری بنمائیم ، بدون پذیرفتن آنهم ، خواهیم نمود) .

خداوندآنچه رابتوارزانی فرمود ، مبارك گرداند ، وهرچه عطا کرده‌باقی بدارد وبهترین ثواب احسان کنندگان وارجدارترین آثارفرمانبرداران رابرای توبنویسد چه که هرزیادتی مال‌اوست وبایدازاو گرفت . امیدوارم خداوند تورا بابهرهٔ کافی وسلامتی وخوشحالی بسوی دوستانت بر گرداند ، وراه رابرای‌تو دشوارنسازد ، ودریافتن راه سراسیمه ننماید.تورا بخدامیسپارم که انشاءالله درسایهٔ لطف‌اوهیچگونه خطری متوجه تو نگردد .

ای ابواسحاق ! خداوند متعال ماراباعوائد احسان‌وفوائدامتنان خودقانع گردانید ، وازکمك بدوستان ، بازداشته مگر بخاطر نیت خالص‌وبلحاظ نصیحت

ومحافظت آنچه پاکیزه وپایدار ونامش بلنداست (که دراینصورت بدوستان خود عملا کمك میکنیم) .

ابراهیم بن‌مهزیار گفت : باحضرت، خدا حافظی نمودم در حالیکه خدا را سپاسگذاربودم که مراراهنمائی وارشاد کرد تابمقصود حقیقی‌نائل گردم . بااینکه میدانستم که خداوند زمین‌خودرا تعطیل وازوجود حجت‌آشکار وامام قائم خالی نخواهد گذاشت . سپس‌این ماجرارا برای مزید بصیرت اهل‌یقین (شیعیان) نقل کردم تابدانند که خداوند ذریهٔطیبه وسرشت‌پاك آنها را باقی گذاشته است ، وهم این‌امانت‌را باهلش تسلیم کنم تاوقتی آشکار گشت ، خداوند فرقهٔ ناجیه وطریقهٔ مرضیه را عزمی قوی وتأییدی بیشتر عطا فرماید ، وبراعتقاد راسخشان بیافزاید **وَاللهُ یَهْدِیْ مَنْ یَشٰاءُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیم (۱)**

✡ ✡ ✡

عبدالله سوری

نیز در کمال‌الدین ازمظفر علوی ازابن عیاشی ازپدرش ازجعفر بن‌معروف روایت‌نموده که گفت : ابوعبدالله بلخی برای‌من نوشت که‌عبدالله سوری برای‌من نقل کرد که : روزی رفتم بباغ بنی عامردیدم چند کودك در گودآبی‌بازی‌میکنند وجوانی درمحل‌نماز نشسته وآستین خودرا بردهن‌نهاده‌است. پرسیدم :این کیست گفتند او(م ح م د) بن حسن (عسکری علیه‌السلام)است . وآن‌جوان‌شبیه‌پدرش‌بود.

راشد همدانی

همچنین در کتاب‌مزبور مینویسد : ازیکی ازبزرگان محدثین‌بنام احمدبن فارس ادیب شنیدم که میگفت : حکایتی در همدان شنیدم و سپس برای یکی از برادران دینی نقل کردم واوازمن خواست که‌آنرا بخط خودبنویسم چون نمی ـ توانستم خواهش اورا رد کنم ناچار نوشتم وبنظر کسی که نخست برای من نقل

---

(۱) سورهٔ‌بقره آیهٔ ۲۰۹

کرده‌بود رساندم (تا اشتباهی در نقل آن روی نداده باشد).

حکایت اینست: طایفه‌ای درهمدان بنام « بنی‌راشد » سکونت داشتند که همه‌شیعه وپیرو مذهب امامیه بودند من از آنها جویا شدم که علت اینکه در میان اهل‌همدان فقط آنها شیعه میباشند چیست؟ یکی ازپیر مردان آنها که اورامردی صالح وخیراندیش‌دیدم، گفت: علت آنست که‌جدما (راشد) که طایفه‌ما بدومنسوب است، سالی بزیارت بیت‌الله رفت.

بعدازمراجعت نقل‌میکرد که هنگام‌بازگشت‌ازحج که‌چند منزل‌رادربیابان پیموده بودیم، میل‌پیدا کردم که‌از شترفرودآیم و قدری پیاده راه بروم. آنگاه پائین آمدم وچندان پیاده راه رفتم که‌خسته‌وکوفته شدم، ناچار گفتم‌اندکی می‌خوابم و هنگامیکه دنبالهٔ کاروان رسید بر میخیزم، ولی آنقدر خوابیدم که حرارت‌آفتاب ازخوابم ربود چون‌برخاستم کسی‌را ندیدم وازاینرو بوحشت‌افتادم نه‌راهرا میشناختم ونه‌اثری نمایان بود. ناچارتوکل بخدا نمودم و گفتم: بهرجا که خدا بخواهد میروم.

هنوزچندان نرفته بودم که‌خودرا درزمین سرسبز وخرمی‌دیدم مثل اینکه بتازگی باران درآن‌باریده است؛ وزمین‌آن خوش‌بوترین زمینها بود.

دروسط آن‌سرزمین‌خرم قصری‌دیدم که‌مانندبرق شمشیرمیدرخشید. گفتم: ای کاش‌میدانستم این‌قصر که‌تاکنون‌ندیده‌ووصف‌آنرا از کسی نشنیده‌ام چیست؟ پس بطرف‌قصر رفتم. وقتی‌بدرقصر رسیدم دیدم‌دو پیشخدمت سفیدپوست‌ایستاده‌اند سلام کردم وآنها به‌بهترین وجه جواب‌مرا دادندو گفتند: بنشین که‌خداوند خیری بتو روزی نموده‌است.سپس یکی‌ازآنها برخاست وبدرون قصر رفت واندکی‌ماند آنگاه بیرون‌آمد وبمن گفت: برخیز وبدرون قصر بیا!

وقتی‌وارد قصرشدم دیدم‌قصری است که بهترو روشنتر از آن‌ندیده‌ام. درآن وقت پیشخدمت رفت‌بطرف پرده‌اطاقی وآنرا بالازد وبمن گفت بدرون‌بیا، من‌هم بدرون رفتم! دیدم جوانی در وسط اتاق نشسته و شمشیر بلندی که نزدیك سروی

بود بالای سرش آویخته‌اند . جوان مانند مـاه شب چهارده بود که درتـاریکی بدرخشد !:

من‌سلام کردم واونیز بالطیف ترین کلام وبهترین بیان جواب داد ، سپس گفت : میدانی من کیستم ؟ گفتم : نه بخدا . فرمود : **من‌قائم‌آل محمد هستم؟. من همان‌کسی هستم‌که درآخرالزّمان بااین شمشیرقیام میکنم** (اشاره بهمان شمشیرآویخته نمود) وزمین‌را پرازعدل وداد میکنم همچنانکه پرازظلم وستم‌شده باشد . پس‌من‌افتادم وصورت بخاك‌مالیدم . فرمود : اینکاررامکن وسربردار .

سپس‌فرمود : توفلانی ازاهل‌محال‌همدان‌نیستی ؟ گفتم : بلی‌ای‌آقای من! فرمود : میل‌داری بسوی کسان خودبرگردی ؟ گفتم : آری‌آقا ! میل‌دارم آنها راببینم وآنچه خدا بمن موهبت فرموده بآنها مژده دهـم . دراین هنگام بادست مبارك اشاره بپیشخدمت نمودواوهم دست مراگرفت و کیسه‌ای بمن‌داد وبیرون آمدیم .چندقدم که رفتیم نـاگاه چشمم بسایه‌ها ودرختها ومنارهٔ مسجدی افتاد . پیشخدمت گفت : آیـا این شهررا میشناسی ؟ گفتم : نزدیك شهرما شهری بنام «استابـاد» است که این شهرشبیه بآنست . گفت : این‌همان استاداباد است بروکه بمنزل میرسی!.

وقتی‌باطراف خودنگریستم اورانديدم .پس‌وارد استابادشدم‌ودر کیسه‌راباز کردم دیدم چهل‌یاپنجاه‌دینار‌در آنست سپس‌بهمدان‌آمدم‌و کسان‌خودرا جمع کردم وآنچه دیده‌بودم‌برای آنها نقل کردم‌و تاموقعیکه دینارها راداشتیم همواره خیرو برکت بماروی میآورد .

مؤلف :شاید«استاباد»همان‌جاست که‌امروزمعروف‌به«اسدآباد» میباشد . باید دانست که قطب‌الدین راوندی (ره) نیزنظیراین حکایت را از جماعتی که از اهل‌همدان شنیده‌بودند ، روایت کرده‌است .

خادم حضرت رضا (ع)

ونیزدر کمال‌الدین ازمظفرعلوی ازابن عیاشی ازپدرش ازجعفربن معروف

ازابوعبدالله بلخی‌واواز محمدبن صالح‌بن علی‌بن محمد بن‌قنبر کبیرخادم حضرت رضا عليه السلام نقل کرده‌است که گفت : موقع‌رحلت حضرت امام‌حسن‌عسکری عليه السلام که برادرش جعفر کذاب برسرارث آنحضرت نزاع‌داشت ، ناگهان امام‌زمان عليه السلام از محلی که شناخته‌نشد ، بیرون‌آمد وفرمود : ای‌جعفر ! برای چه متعرض‌حق‌من میشوی ؟ جعفر کذاب مات ومبهوت شد . سپس حضرت از نظروی ناپدید گشت . بعدازآن چندان که‌جعفر کذاب دربین‌خلق جستجونمود ، اثری‌ازوی‌نیافت .

وقتی‌مادرامام حسن‌عسکری عليه السلام جدهٔ‌امام زمان وفات‌یافت ، من‌مأمورشدم که‌آن‌مخدره رادرخانه‌حضرت دفن کنم ، بازجعفر کذاب‌آمد ومیخواست‌ازدفن‌کردن‌آن مخدره جلوگیری کند ومیگفت : خانه من‌است‌اورا اینجادفن‌نکنید ، مجدداً امام‌زمان عليه السلام بیرون‌آمد وفرمود : ای جعفر ! خانه تواینجاست ؟ ! سپس ناپدید گردید وبعدازآن دیگردیده‌نشد .

علی بن مهزیار

همچنین در کمال‌الدین ازابوالحسین علی‌بن‌موسی‌نقل کرده که گفت:دیدم در کتاب پدرم‌نوشته‌است : محمدبن احمد طوال ازپدرش ازحسن‌بن علی‌طبری از ابوجعفر محمد بن‌علی‌بن مهزیار برای من‌روایت کرد و گفت : ازپدرم شنیدم که میگفت :جدم‌علی‌بن مهزیار میگفت : وقتی درعالم رؤیادیدم کسی بمن میگوید : امسال‌بحج برو که امام زمان خودراخواهی دید .

علی‌بن مهزیار گفت : فرحناك ومسروربیدارشدم وبنمازمشغول گشتم‌تاصبح شد . سپس نماز صبح گذاردم آنگاه رفتم تا ازکاروان حجاج سراغی بگیرم . دیدم عده‌ای ازرفقاقصد حرکت دارند ، من‌هم بااولین دسته بسمت‌کوفه حرکت نمودم . چون بکوفه رسیدم ازمرکوب پیاده شدم و اثاث خودرابه برادران امین خود سپردم سپس‌رفتم تاازاولاد امام‌حسن عسکری عليه السلام استفساری بنمایم . ولی‌نه اثری‌ازآنهادیدم ونه خبری شنیدم .

ناچار با نخستین دسته بآهنگ مدینهٔ منوره عزیمت نمودم ، موقعی که وارد آنجاشدم ، پیاده‌شده اثاث خودرا برفقا سپردم و بسراغ مطلوب رفتم ولی نه‌خبری شنیدم و نه‌اثری دیدم .

سپس باجمعی که بمکه میرفتند حرکت‌نموده واردآنجاشدم . درآنجا نیز اثاث خودرا بهمراهان امین‌سپردم و به‌تحقیق مقصودپرداختم . ولی‌نه خبری شنیدم و نه‌اثری دیدم .

یکشب که دربین‌بیم وامیددربارهٔ هدفی که داشتم‌میاندیشیدم‌و بخودمیگفتم: این‌چه کاری بود که من کردم ؟ ومنتظر بودم اطراف کعبه خلوت شودتا مشغول طواف شوم وازخداوند بخواهم که مرا بآرزوی خود برساند ، وقتی اطراف کعبه خلوت شد ، برخاستم وبطواف مشغول گشتم .

درآن هنگام جوانی‌دیدم که رخساری‌نمکین‌ومنظری نیکوداشت.پارچه‌ای از بردیمانی روی‌لباس‌پوشیده وقسمتی ازردای‌خودراروی دوش انداخته‌بود . من اوراتکان دادم‌نظری بمن‌افکند وپرسید : تو کیستی ؟ گفتم : مردی‌ازاهل اهواز هستم . پرسید :درآنجاپسرخطیب(۱)رامیشناسی ؟ گفتم : خدا اورابیامرزد ،آری اوبرحمت حق‌واصل گشت . گفت : خدا اورارحمت کند . روزها راروزه‌بودوشبها رابنماز میگذرانید وپیوسته قرآن میخواند وازدوستان مابشمارمیآمد .

سپس پرسید : علی‌بن‌مهزیارراهم‌میشناسی ؟ گفتم : علی‌بن مهزیارمن‌هستم گفت : ای‌ابوالحسن خوش‌آمدی ! آیادونفری‌را که‌ازشهر ودیاردورند میشناسی؟ گفتم : آری . پرسید: آنها کیستند ؟ گفتم : محمد وموسی !

آنگاه پرسیدآن نشانه‌ای که‌میان‌تووامام‌حسن‌عسکری(ع) بودچه کردی؟ گفتم: بامن‌است . گفت:آنرا درآور، من‌هم انگشتری نیکو که درنگینش نوشته بود:**محمدوعلی** درآورده باونشان دادم وقتی‌نظرش بآن افتادگریه ای‌طولانی

---

(۱) خصیب هم نوشته‌اند .

کردو درآن‌حال میگفت : ای‌ابو محمد (۱)خدا تورا رحمت کند . توامام عادل فرزندامامان‌وپدرامام‌بودی. خداوندتورادر فردوس‌اعلی‌باپدران‌خودهم‌نشین کرد.

سپس گفت :ای ابوالحسن بر گرد بمنزل‌و مهیای‌سفرشو!وقتی ثلثی ازشب گذشت خودرا بما برسان که نزدما بآرزوی خود میرسی . ابن مهزیار گفت : من هم‌بمنزل بر گشتم ومدتی بفکرفرو رفتم‌تاوقت سر رسید. پس برخاستم واثاث‌خود راجمع وجور کرده روی شتر گذاشتم وخود سوارشده حرکت نمودم ، تابدره‌ای رسیدم. دیدم‌همان جوان درآنجاست وبمن میگوید : خوش آمدی ای‌ابوالحسن ! خوش بحالت که اجازهٔ ملاقات یافتی.

آنگاه اوازجلوومن‌از دنبال‌او براه‌افتادیم وازعرفات‌ومنی(۲) گذشته‌بدامنهٔ طائف رسیدیم . جوان همراه گفت : ای ابوالحسن ! پیاده‌شو وخود را آماده کن برای‌نماز. سپس‌او پیاده‌شد ومن‌هم فرودآمدم ،بعداز اینکه‌او نمازش راتمام‌کرد من‌نیز ازنمازفارغ‌شدم. گفت: نمازفجر بخوان ولی مختصر کن من‌هم نمازفجر راباختصار خواندم . جوان بعداز سلام‌نماز صورت بخاك نهاد وسپس‌بر خاست و سوارشد وبمن‌هم دستورداد سوارشوم .

من‌هم سوارشده باتفاق راندیم تا ببلندی طائف رسیدیم . پرسید نگاه کن ببین‌چیزی‌می‌بینی ؟ من‌هم‌نظری افکنده دشتی‌دلگشا پر از گیاه وعلف‌دیدم . گفتم : آقا!دشتی دلگشا وسبزوخرم می‌بینم . گفت: آیا دربالای آن زمین سرسبز چیزی هست ؟چون نظر کردم دیدم تل‌ریگزاری است که چادری ازمو بر بالای‌آن قرار داردونور از آن میدرخشد . پرسید: آیاچیزی میبینی ؟ گفتم : آری چنین وچنان می‌بینم .

آنگاه گفت : ای‌پسر مهزیار ! خوش بحالت وديدگانت روشن باد. بدانکه آرزوی هر آرزومندی درآنجاست ! سپس گفت : بامن بیا.من هم‌بااو رفتم‌تابدامنه

---

(۱) ابومحمد کنیه امام حسن‌عسکری (ع) است .

(۲) منی وعرفات واقع درسه فرسخی وچهارفرسخی مکه است .

آن تل رسیدیم ، آنگاه گفت : پیاده شو که در اینجا هر دشواری آسان گردد . چون پیاده شدیم گفت : مهار ناقه رارها کن ، گفتم : ناقه‌را بکی بسپارم ؟ کسی در اینجا نیست .

گفت: اینجاحرم محترمی است که جزدوست باینجا نمیآیدو غیراز دوست کسی بیرون نمیرود . پس‌مهار ناقه‌را رها کرده وهمراه‌او رفتم چون نزدیك‌چادر رسیدپیش‌ازمن بدرون‌آن‌رفتو بمن گفت: صبر کن تااجازه‌ورودبرسد ، لحظه‌ای نگذشت که آمد ودر حالیکه میگفت: خوش بحالت که بمقصود رسیدی ،مرا باخود بدرون چادربرد .

وقتی بحضور امام‌صلوات الله‌علیه شرفیاب گشتم. دیدم روی‌تشك پوست‌سرخ که‌روی نمدی پهن کرده اندنشسته وببالشی ازپوست سرخ‌تکیه داده‌است. من‌سلام نمودم وحضرت هم‌جواب داد.سپس که حضرتش رانگریستم، رخساری دیدم‌مانند پاره‌ماه،نه‌لاغرو نه‌فربه‌و نه‌زیاد بلند ونه بسیار کوتاه بود ، بلکه قامتی‌معتدل‌ورسا داشت. پیشانیش باز،ابرویش بلند ؛ چشمانش سیاه، بینیش کشیده ومیان برآمده صورتش صاف‌و بر گونه‌راستش خالی‌بود . وقتی اورادیدم عقلم‌در نعت‌و وصف‌او حیران گشت !

حضرت فرمود: ای‌پسر مهزیار! برادران دینی‌خود رادر عراق بچه‌حال گذاشتی ؟ عرضکردم : آنهارا در مضیقه زندگی وشرو فساد وسختی گذاشتم ، در حالیکه شمشیرهای اولاد شیطان (یعنی‌بنی عباس) مرتب برسر آنها فرو میآید . فرمود : خداآنها (بنی‌عباس) رابکشد .**قَاتَلَهُمُ اللهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ** (۱) من‌میبینم که گویاآنها(بنی عباس) درخانه‌خود کشته‌شده اندوشب وروزبغضب‌الهی گرفتارند .

عرضکردم :یابن رسول‌الله! این معنی کی خواهدبود ؟ فرمود : هنگامیکه مردمی‌بدسیرت که خداو رسول ازآنها بیزارند راه‌خانه خدا (حج) رابروی شما

---

(۱) سورهٔ توبه آیه ۳۰

ببندند، وسرخی در آسمان پدید آید وعمودهائی از نوراز آن متلاءلیء باشد، وشروسی از ارمنستان و آذربایجان بقصد کوه سیاه پشت شهرری که متصل بکوه سرخ وجبال طالقان است ، قیام کند ومیان او و «مروزی» جنك سختی در گیرد که کودکان را پیر وپیران را فرسوده کند واز دوطرف جمعی کشته شوند در آنموقع منتظر او (قائم آل محمد) باشید که درزوراء (۱) قیام نماید ودر آنجا درنگ نکرده بماهان (۲) میرود ، سپس رهسپار «واسط» عراق میگردد ویکسال یا کمتر در آنجا می‌ماند آنگاه بکوفه میرود .

ومیان آنها جنگی از نجف تاحیره واز آنجا تاغری در میگیرد که عقلها مات میشود . آنگاه هردو طرف بهلاکت میرسند ، وبر خداست که باقی را نیز درو کند سپس این آیهٔ شریفه‌راقرائت فرمود :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَتاٰهاٰ اَمْرُناٰ لَيْلاً اَوْ نَهاٰراً فَجَعَلْناٰهاٰ حَصِيداً كَاَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ (۳)

یعنی . شب وروزامرما بآن دهکده رسید، سپس آنرا طوری ازمیان بردیم که گوئی دیروز نبوده‌است .

عرضکردم: آقا مقصود از «امرخدا» در این آیه‌چیست ؟ فرمودامر خداوند عزوجل ولشکر اوما هستیم.عرضکردم : یابن رسول‌الله ! آیاوقت آمدن‌شما نزدیك است ؟فرمود . اِقْتَرَبَتِ السّاٰعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (٤) یعنی :قیامت نزدیك شد وماه‌شکافت.

مؤلف : اختلاف اسامی ناقلان این‌داستان،احتمال دارد که ناشی‌ازاشتباه راویانی باشد که این اخبارر روایت کرده‌اند .

یا اینکه تمام این‌وقایع نظیرهم برای این‌افرادواقع‌شده باشد ومقصود از

(۱) معروف اینست که زوراءبغداد است وبعضی گفته‌اند «ری» است .

(۲) درمراصد میگوید ، ماهان ـ نهاوند ودینور است ، وهم شهری نزدیك کرمان است. علامه‌مجلسی ذیل‌این‌روایت همان‌نهاوندودینوردانسته‌است .

(۳) یونس آیه ۲۵ و (٤) سورهٔ قمر آیه ـ ۱

علی‌بن مهزیار ، علی‌بن ابراهیم بن‌مهزیار است که او را بجدش نسبت میدهند(و علی‌بن مهزیار می گویند)واوبرادر زادهٔ علی‌بن مهزیار مشهور است .چه اگراو همان علی بن مهزیار باشد بعید است که این زمانرا درك کرده باشد . مؤید این مطلب اینست که : در سند این‌خبر ، محمد بن علی بن مهزیار ، علی بن مهزیار راجد خوددانسته . البته اینهم‌درصورتی‌است که کلمه «ابن » دربین لفظ ابوجعفر ومحمد حذف شده باشد .

احتمال دارد خبری که پیشتر ازعلی بن‌ابراهیم بن مهزیار نقل شدبا این روایت یکی‌باشد هرچند امکان‌تعدد آن نیز هست‌ولی ظاهر اینست که هردویکی هستند ونسخه نویسان وراویان آن اشتباه نموده‌اند .(۱)

---

(۱) بطوریکه‌دراین‌باب ازنظر خوانندگان گذشت، این‌روایات که مضمون‌آن نزدیك بهم‌است، ازسه‌تن بنام «ابن مهزیار» نقل‌شده‌است : نخست‌ازعلی بن‌ابراهیم مهزیار، دوم ازابراهیم بن‌مهزیار، وسوم ازعلی‌بن‌مهزیار . اختلاف روایات‌وراویان‌آنها ، موجب‌تحیر دانشمندان‌حدیث وعلمای رجال‌شده است .

محدّث متتبع بصیر علامهٔ نوری‌درنجم الثاقب باب‌هفتم‌میگوید : «بنظرحقیر اشتباهی دراسم‌شده وحکایت علی‌راگاهی‌نسبت باومیدهندوگاهی بابراهیم‌ودوواقعه نقل‌میکنند،وظاهراً یك‌واقعه‌باشد والله‌العالم ! »

محدث‌قمی‌نیز در«الکنیٰ‌والالقاب»مینویسد : ابوالحسن‌ازعلی‌بن‌مهزیاراهوازی‌دورقی؛ پدرش‌نصرانی بود ، وگویندکه‌خود علی‌نیز درکوچکی‌نصرانی بوده‌است، ولی‌بعدمسلمان شد وازفقها بشمارآمد ؛ ازشاگردان حضرت‌امام‌رضا وامام‌جواد وامام هادی‌علیهم‌السلام ؛ واز اصحاب خاص‌آنحضرت ونمایندگی‌وی وامام هادی را داشته‌است . . .

«وباید دانست‌که وی‌غیراز علی‌بن ابراهیم مهزیار است‌که بعداز بیست‌حج‌که برای تشرف‌بحضور امام‌زمان نمود؛ سرانجام بملاقات حضرت‌شرفیاب‌شد . چنانکه در۱۳ بحار۔ الانوار خبرآن‌آمده‌است ، ولی‌آن‌خبر‌بعداً مفصلتر ازکتاب‌کمال‌الدین ازابواسحاق ابراهیم ابن‌مهزیار‌نقل‌شده‌است ؛ واین‌ابراهیم‌بن‌مهزیارازسفرای‌مهدی(ع)است‌که سیدبن‌طاووس←

عجب اینستکه محمدبن ابیعبدالله کوفی پیشتر محمد بن ابراهیم مهزیار را یکی از کسانی دانسته بود که بخدمت حضرت رسیده ، ولی یکنفر از راویان این خبررا ذکرنکرده است .

باید دانست که این اخبار مشتمل بر این است که امام زمان برادری بنام موسی داشته است ، درصورتیکه این غریب است (۱) .

جد ابو الحسن و جنا

نیز در کمال الدین از علی بن حسن بن علی بن محمد علوی نقلکرده که گفت : از ابوالحسن وجنا شنیدم میگفت : پدرم ازجدش روایت نموده که گفت :(بعداز

= اورا ازوکلا وابواب معروف ناحیه مقدسه امام عصر(ع) شمرده است که معتقدین بامام حسن عسکری ، دربارهٔ آنها اختلافات نظری نداشته اند » .

در «قاموس الرجال» جلد اول میگوید : «خبرابراهیم بن مهزیار «شاذ» است مانند علی بن مهزیار . زیرامشتمل است بروجود برادری بنام موسی برای امام زمان که باوی در غیبت بسر میبرد؛ واین برخلاف اجماع علمای امامیه است » .

بنظرما ناقلان این سه واقعه یکنفر بوده ، واوهم چنانکه مؤلف عالیقدر فرموده است : علی بن ابراهیم بن مهزیار ، برادرزادهٔ علی بن مهزیار معروف است . زیرا علی بن مهزیار آخرین بار وکیل امام علی النقی متوفای سال ۲٥٤ هجری بوده ؛ وبنابراین ؛ اگروی بعد از غیبت امام زمان ارواحنا فداه بیست مرتبه بحج رفته تابالاخره بفیض ملاقات حضرت نائل شده باشد، کاملاً مطابقت دارد .

ولی ابن مهزیار مدفون دراهواز ؛ کدام یك ازاینان است که نام بردیم ؛ درست برای ما روشن نیست .

(۱) محدث بزرگوار حاج میرزاحسین نوری در «نجم الثاقب» باب چهارم - ازنصر ابن علی جهضمی استادبخاری ومسلم که (درصفحه ۳۲۹) ازوی نام بردیم نقل میکند که در کتاب «تاریخ موالیدائمه علیهم السلام» هنگامیکه نام امام حسن عسکری (ع) رامیبرد ؛ مینویسد : اولاد او: محمد وموسی وفاطمه وعایشه میباشند .

وفات امام حسن‌عسکری) من در خانه آنحضرت عليه السلام بودم : گروهی سواره که از جمله جعفر کذاب بود ما را احاطه کردند وبه نهب‌وغارت‌اشتغال ورزیدند،در آنوقت امید من‌بمولایم قائم (ع)بود ،ناگاه دیدم‌آنحضرت‌آمد وبآنها حمله نمود تا ازدر خانه‌بیرون راندومن بوی‌مینگریستم در حالیکه او شش ساله بود .هیچ کس اورا ندیدتا غائب‌شد .

جماعتی از اهل‌قم و جبل

ونیز در کتاب یاد شده ازاحمدبن حسین‌بن عبدالله اززیدبن عبدالله بغدادی و اواز علی‌بن‌سنان موصلی ازپدرش روایت نموده که : چون امام حسن عسکری عليه السلام وفات یافت ، جماعتی از قم وجبل بااموال زیادی که مرسوم بود می‌آوردند، آمدند و از رحلت آنحضرت اطلاع نداشتند ، وقتی بسامره رسیدند جویای حال امام حسن عسکری عليه السلام شدند : بآنها گفته‌شد که : حضرت‌وفات کرده‌پرسیدند: وارث‌او کیست ؟ .

گفتند :وارث او جعفر پسر امام علی النقی عليه السلام است (جعفر کذّاب) پرسیدند .فعلا او کجاست گفتند . اوفعلا رفته برای تفریح وسوار زورقی شده دردجله تفریح میکند و بمیگساری مشغول وجمعی از خواننده ونوازنده برای او خواندگی میکنند . وقتی آنها این را شنیدند باخود گفتند : این اعمال اوصاف امام نیست . بعضی‌از آنها گفتند : این اموال رابر گردانده بصاحبانش مسترد میداریم .

ولی ابوالعباس احمدبن جعفرحمیری قمی گفت : نه ! ما صبر میکنیم تا اینمرد (جعفر کذاب) بر گردد و کاملاازحال اوباخبرشویم ، وقتی‌جعفر بر گشت بوی‌سلام نموده گفتند : ای‌آقای ما ! مامردمی‌ازاهل‌قم‌هستیم و جماعتی از شیعه وغیرشیعه‌نیز باماهست که اموالی برای مولی‌امام‌حسن عسکری عليه السلام آورده‌ایم . جعفرپرسید : آن‌اموال فعلادر کجاست ؟گفتند : نزدماست . گفت : آنهاراپیش

من بیاورید . گفتند : این اموال که معمولا ما برای امام میآوردیم خبری طرفه دارد.
گفت : خبر چیست ؟ .

گفتند : این اموال بدینگونه جمع میشود که ازعموم شیعیان یك یادودینار در کیسه ای نهاده و آنرا مهروموم میکنند وبمامیدهند . وقتی این اموال رانزد امام حسن عسکری علیه السلام میآوردیم ، آنحضرت میفرمود که : تمام آن چقدراست ، چند دینار از کی و کی و کی است . تا آنکه اسامی صاحبان اموال راذکر میفرمود ونقش مهرهائی را که هر کس روی کیسه خود زده بود ، قبل از اینکه بآنحضرت نشان دهیم ، بیان میکرد .

جعفر (کذاب) گفت : شمادروغ میگوئید . شما چیزی را ببرادرم نسبت میدهید که دروی نبود . وقتی آنها سخنان جعفر راشنیدند ، بیکدیگر نظر افکندند. بازجعفر گفت : معطل نشوید واین اموال رابرای من بیاورید . آنها گفتند : ما اجیر ووکیل صاحبان این اموال هستیم وآنرا جزبانشانه هائی که بوسیله آن امام رامیشناختیم ، بکسی تسلیم نمی کنیم . اگر توامام هستی ، آن نشانه هارابیان کن وگرنه ما آنرا بصاحبانش مستردمیداریم تاهرطورصلاح دیدندعمل کنند .

جعفر رفت بسامره نزد خلیفه وازآنها شکایت نمود ، وقتی خلیفه آنهارا احضار کرد گفت : اموالی که باخود آورده اید بجعفر بدهید . آنها گفتند مامردمی هستیم که اجیرو وکیل صاحبان این اموال میباشیم وصاحبان آن هم بما دستور داده اندفقط بکسی بدهید که بانشانه ودلیل استحقاق خودرادراخذآن ، ثابت نماید چنانکه باامام حسن عسکری علیه السلام نیزما بهمین گونه عمل میکردیم .

خلیفه ازآنها پرسید علامتی که درحسن عسکری بود چیست ؟ آنها گفتند : امام دینارهاوصاحبان آن ونوع ومقداراموال را (قبل ازتسلیم ودیدن) بیان میداشت وقتی این نشانه ها رامیداد ماهم اموال را بوی تسلیم مینمودیم . بارها بحضورش میرسیدیم وهمین علامت ودلیل را ازاومیدیدیم . حالا آنحضرت رحلت فرموده اگر اینمردجانشین اوست مانندبرادرش علائم ونشانه های این اموال رابگوید تاباوتسلیم

نمائیم و گرنه بصاحبانش برمیگردانیم !

چون جعفر این راشنید ، بخلیفه گفت : اینان مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می‌بندند و آنچه آنها دربارهٔ اومعتقدند علم‌غیب است (که جزخدا نمی‌داند) خلیفه گفت اینها فرستادگان مردمند **وَمٰاعَلَى الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاٰغُ** !فرستاده فقط باید مطلب را ابلاغ کند . جعفر ازحرف خلیفه‌مات ومبهوت شدوجوابی نداد !.

سپس آنهاازخلیفه خواستند کسی راباآنها بفرستد که تابیرون شهر آنها را بدرقه کند (مبادا کسی بآنهاتعرضی نماید) خلیفه‌هم راهنمائی همراه آنها کرد که تابیرون شهر آنها رامشایعت کند . چون ازشهر دورشدند ، ناگاه‌جوان زیبائی‌را دیدند که بنظر خدمتکارمیرسید .جوان زیبابانگ زدای‌فلانی پسر فلانی وفلانی‌پسر فلانی دعوت‌آقای خودتانرا بپذیرید .

آنها پرسیدند : آقای ماتوهستی ؟ گفت : خیر ! من‌خادم مولای شماهستم بسامن‌بیائید تابخدمت اوبرویم .آنهاهم بااورفتند تاوارد خانهٔامام حسن‌عسکری عليه السلام شدند . دیدند فرزندآنحضرت قائم عليه السلام مانندپارهٔ ماه درحالیکه لباس سبزی پوشیده روی سریری نشسته است . مابوی سلام نمودیم واوهم‌جواب مارااداد سپس فرمود : تمام‌اموالی که آورده‌اید فلان مقداروچند دیناراست وچه کسانی آنهارا آورده‌اند تاآنکه نشانی‌همه آنهارااداد .

آنگاه لباسها وتوشه‌ها وچارپایانی که داشتیم همه‌راتوصیف فرمود دراین وقت‌همه بشکرانه شناخت مقصودخدارا سجده‌نمودیم وزمین جلوروی اورا بوسه دادیم. سپس سؤالاتی که داشتیم نمودیم‌واموالی‌را که آورده‌بودیم تسلیم کردیم.او بما دستورداد که بعدازاین دیگرآنچه‌میآوریم بسامره نبریم وفرمود : وکیلی‌را دربغداد تعیین می کنم که هرچه دارید باوبدهید ، و توقیعات ماازپیش او صادر می گردد سپس ازنزدوی خارج شدیم .

حضرت مقداری حنوط و کفن بابوالعباس احمدبن جعفر قمی حمیری مرحمت فرمود و گفت : خدا پاداش‌تورا بزرك گرداند همراهان گفتند :ماهنوز

بگردنهٔ همدان نرسیده بودیم که ابوالعباس فوت کردرحمة‌الله علیه .

ما بعدازآنروز دیگر آنچه سهم امام‌داشتیم ببغدادمیآوردیم‌و بیکی ازو کلای حضرت که از جانب امام‌معین شده بود میسپردیم : وجوابهای آنها بوسیلهٔ همان شخص وکیل‌امام صادرمیگشت .

مؤلف: **شیخ صدوق** (ره)میفرماید این‌خبردلالت دارد که‌خلیفه موضوع وجودامام زمان‌را اطلاع داشته که چگونه‌است وجای‌حضرت کجاست بهمین‌جهت متعرض آنهاواموالشان‌نشد وشرجعفر کذاب‌را ازسر آنها برطرف کرد،ودستور نداد که‌آنها اموال را بوی تسلیم نمایند ، خلیفه میخواست موضوع وجود امام زمان بآن کیفیت پوشیده‌ماند وآشکار نگردد ، تامبادامردم‌بآن‌حضرت راه‌یابند واورا بشناسند (وبرای‌او ایجادخطر کنند) .

جعفر کذاب هنگام‌وفات امام حسن عسکری علیه السلام بیست هزار دینار برای خلیفه (١) رشوه‌برد وازاوخواست که اوراجانشین برادش(امام حسن‌عسکری) کند ولی‌خلیفه باو گفت : مقامی که برادرت داشت‌ازجانب ما نبود ،بلکه‌خداوند اورا اینطوردرنظر مردم بزرك ومحترم کرده بود ماسعی‌میکردیم مقام‌اورا پائین بیاوریم ودرنظر مردم ازاعتبار بیاندازیم ، **ولی‌خداوند نمیگذاشت‌وهرروزمقام اورا بواسطه‌تقوی‌وحسن منظر وعلم‌وعبادتش بالامیبرد** اگر تو نزد پیروان برادرت ، دراین‌جهات مثل‌اوهستی احتیاج بمانداری ، واگر نزدآنهاچنین‌نیستی وآنچه‌دراو بوددرتو نیست ، بفرض‌اینکه‌تورا تقویت کنیم چیزی عایدت نمیشود !

کامل بن ابراهیم مدنی

شیخ طوسی در کتاب « غیبت » از جعفر بن محمد بن مالك از محمد بن عبدالله‌بن جعفر ازمحمدبن احمدانصاری روایت‌میکند که گفت: گروهی ازمفوضه

---

(١) خلیفه که‌هنگام رحلت‌حضرت‌عسکری (ع)درسامره حکومت‌داشته ؛ معتضدخلیفه عباسی بوده است .

ومقصره (۱) کامل بن ابراهیم مدنی‌را نزد امام حسن عسکری عليه‌السلام فرستادند.
کامل میگوید: من پیش خود گفتم. بامام خواهم گفت هیچکس داخل بهشت نمیشود، مگر اینکه آنچه من شناخته‌ام او بشناسد واعتقاد بچیزی داشته باشد که من معتقدم.

وقتی بخدمتش رسیدم دیدم لباس سفید و نرمی پوشیده است پیش خود گفتم: ولی الله و حجت خدا لباسهای نرم ولطیف میپوشد ولی بما امر میکند که در فکر برادران دینی خود باشیم و مارا ازپوشیدن اینگونه لباسها منع میکند درآنموقع که در این اندیشه بودم، حضرت تبسمی نمودو آستینهای مبارك را بالازد، ولباس سیاه زبری که درزیر لباس سفید بتن کرده بود، نشان داد وفرمود: ای کامل! **این لباس‌را برای خدا پوشیده‌ام وآنرا برای‌شما!**

من سلام کردم‌و کنار دری که پرده‌ای ازآن آویزان‌بود، نشستم‌ناگاه باد گوشهٔ پرده‌را بالازد، ومن بچهٔ ماه پاره‌ای که تقریباً چهارساله بنظرمیآمد، دیدم که‌فرمود: ای کامل‌بن ابراهیم! ازاین‌حرف چنان تعجب نمودم که مو بربدنم راست گردید، ومثل اینکه‌بمن الهام‌شدکه بگویم: بله‌آقای‌من!فرمود: آمده‌ای ازولی‌الله وحجت خدا سؤال کنی که کسی داخل بهشت‌میشود که آنچه‌تو شناخته‌ای اوهم بشناسد وهرچه تومعتقدی اوهم معتقد باشد.

گفتم: آری بخدا قسم برای پرسیدن این‌مطلب آمده‌ام. فرمود: بخداقسم آنها که داخل بهشت‌میشوند تقلیل می‌یابند: بخداقسم مردمی‌داخل‌بهشت‌میشوند که‌آنهارا «حقیه» میگویند. گفتم: آقا آنها کیستند؟ فرمود: آنها کسانی‌هستند که از بس علی عليه‌السلام را دوست دارند؛ بحق او قسم میخورند ولی حق اووفضل اورا نمیدانند. آنگاه لحظه‌ای ساکت شد وسپس فرمود: آمده ای که از عقائد مفوضه سؤال کنی؟ مفوضه‌درعقیدهٔ خوددروغ گفتند. (نه! خداوند امورعالم‌را بماتفویض،

---

(۱) مفوضه ومقصره مردمی ازشیعه‌بودند، که‌میگفتند: خداوند تمام کارهارا به‌پیغمبر یاامامان (ع)تفویض و واگذار نموده؛ وخودش دخالتی درآنها ندارد، بلکه از دخل و تصرف درآنها قاصراست!

نکرده) بلکه‌دلهای‌ما ظرفهائی برای‌تعلق‌مشیت خداوندداست. پس هروقت‌خداچیزی را بخواهد ما نیز میخواهیم چنانکه خود فرموده : وَمٰا تَشٰاؤنَ اِلّا اَنْ یَشٰاءَاللّٰهُ (۱) یعنی : بمراد خودنمیرسید.مگر اینکه‌خداوند بخواهد . آنگاه پرده مانند‌اول پائین‌آمد ومن نتوانستم‌آن را بالا بزنم .

دراین هنگام امام حسن عسکری عليه السلام نظری بمن نمود وتبسمی فرمودو گفت : ای کامل ! دیگر برای چه نشسته ای ؟ شنیدی که امام بعد از من‌آنچه میخواستی بتو گفت ؟ من بر خاستم وبیرون‌آمدم ودیگر آنحضرت (امام زمان)را ندیدم . ابونعیم گفت : من کامل را ملاقات نمودم واین حدیث را از وی‌پرسیدم واونیز ، همینطور برای من نقل کرد .

نیز در غیبت شیخ است که احمدبن علی رازی از محمدبن علی واواز علی بن عبدالله بن عائذ از حسن بن وجنا نقل کرده که گفت : این روایت رااز ابو- نعیم محمدبن احمد انصاری شنیدم .

مؤلف : احتمال دارد مقصود از «حقیه» مستضعفین سنی یا شیعه یا هردو باشند . تحقیق این مطلب را در کتـاب «ایمان و کفر» بحارالانوار خواهیم‌نمود.

سه مأمور خلیفه

ونیز شیخ طوسی در کتاب غیبت از محمد بن‌یعقوب کلینی ازاحمد بن نظر از قنبری که از فرزندان قنبر غلام حضرت رضا عليه السلام بود روایت نموده که گفت با کسی در بارهٔ جعفر کذاب صحبت میکردیم وطرف من جعفر را دشنام داد .من گفتم : غیر از جعفر فعلا امامی نیست .آیا تو غیر از جعفر را دیده‌ای ؟ گفت: من ندیده ام ، ولی کسی را میشناسم که اورا دیده است . گفتم : او کیست؟ گفت: کسی است که جعفر اورا دوبار دیده است واوداستانی دارد . سپس گفت :

(رشیق) دوست (مـادرانی) نقل کرد که ما سه نفر بردیم . روزی معتضد

(۱) سورهٔ تکویرآیه ۲۹ .

خلیفه عباسی ما را خواست وامر کرد که هریك سوار اسبی شده واسبی دیگر با خود ببریم ، وجز توشه مختصری چیزی حمل نکنیم ، و گفت : میروید بسامره سپس نشانی محله وخانه ای را داد و گفت : وقتی بآن محله وخانه رسیدیدغلام سیاهی رامی بینید که‌دم درنشسته‌است ؛ فی‌الوقت واردخانه‌شوید وهر کس رادر خانه دیدید بکشید وسرش بریده برای من بیاورید .

ماهم وارد سامره شده وهمانطور که نشانی داده بود خانه‌ای‌راپیدا کردیم ودیدیم که خادم سیاهی در دهلیز نشسته وبند شلواری را می‌بافد . پرسیدیم این خانهٔ کیست وچه کسی درآنست ؟ ! گفت : صاحبش ! بخدا قسم خادم توجهی بما نکرد واز ما چندان نترسید . ماهم یکباره وارد خانه شدیم دیدیم مثل اینکه‌خانهٔ امیر لشکری است . در جلواطاق پرده‌ای دیدیم که بهتر وبزرگتر ازآن ندیده بودیم . گوئی درآن موقع دست کسی بآن نرسیده بود .

کسی در خانه نبود . وقتی پرده را بالا زدیم دیدیم خانهٔ بزرگی است که دریائی درآنست ودر انتهای خانه حصیری انداخته اند که فهمیدیم روی‌آبست و شخصی که‌از همه کس زیباتر بود بالای‌آن ایستاده نماز میخواند وتوجهی‌بما ندارد وهم اعتنا بآنچه با خود داشتیم نمیکند .

احمدبن عبدالله بر ما پیشی گرفت و رفت که وارد خانه شود ولی درآب‌فرو رفت وچندان مضطرب شد ودست وپا زد تا من توانستم دستش گرفته نجات دهم و اورا ازآب بیرون‌آورم . وقتی بیرون‌آمد ، غش کرد ومدتی باین‌حال باقی‌ماند.

بعد از اورفیق دوم من هم جلو رفت ودچار همان سرنوشت شد . من‌مبهوت ماندم . ناچار بصاحب خانـه گفتم : از شما عذر تقصیر به پیشگاه خدا میبرم . بخدا قسم نمیدانستم موضوع‌چیست؟ ونمی فهمیدم‌برای‌جلب کی میآئیم ؟فعلا بسوی خدا توبه میکنم .

ولی اوبه‌آنچه من‌میگفتم توجهی‌ننمود ، وازحالتی که داشت بیرون‌نیامد. این‌وضع او مارا بوحشت‌انداخت ناچار برگشتیم ، خلیفه معتضد منتظر ما بود .

وبدربان سپرده بود هروقت ما آمدیم نزد وی ببرد . دربان هنگام شب ما رانزد اوبرد . معتضدپرسید : چه کردید ؟ ماهم آنچه‌دیده بودیم برای‌اونقل کردیم .

گفت : ای‌وای آیا قبل‌ازمن کسی شمارادیده واین‌ماجرارابکسی گفته‌اید؟ گفتیم : نه . گفت : من‌دیگر ازسعی‌خود دربارهٔ اومأیوسم . سپس‌قسم‌های‌محکم خورد که اگراین مطلب‌بکسی برسد ، گردن شمارامیزنم . ماهم‌تا او زنده بود جرأت‌نکردیم ، جریان رابکسی‌بگوئیم . (۱)

درخرایج راوندی‌نیزاین‌حدیث‌راازرشیق نقل کرده‌ودرجای‌دیگر آن کتاب مینویسد : آنگاه‌لشکر بسیاری فرستادند وقتی‌داخل‌خانه‌شدند، صدای‌قرائت‌قرآن راازسرداب‌خانه‌شنیدند . سربازان درسرداب‌را گرفتند تاازبالارفتن‌و بیرون آمدن خوانندهٔ قرآن‌جلوگیری نمایند .

امیرلشکرهم ایستاد تاهمهٔ‌لشکر بخانه‌بریزند واورابگیرند، ولی اوازراهی که‌پهلوی درسرداب‌بود بیرون‌آمد وازجلوسربازان گذشت . وقتی‌ناپدیدشدامیر لشکر گفت: واردسرداب‌شوید واورا دستگیر کنید ! سربازان گفتند : مگراونبود که‌ازپهلوی تو گذشت ؟ امیرلشکر گفت : من‌اوراندیدم . چرا گذاشتیدبرود ؟ ! گفتند :وقتی‌مادیدیم تواورامی‌بینی وچیزی‌نمیگوئی ماهم‌چیزی نگفتیم !.

مرد ناشناس

سیدرضی‌الدین علی‌بن‌طاوس‌در کتاب «فرج‌المهموم» مینویسد: من‌جماعتی‌را دیدم که‌میگفتند : مهدی‌صلوات‌الله‌علیه‌را دیده‌ایم . حتی کسانی‌درمیان آنها بودند که‌نامه‌هائی‌را که‌بحضرت‌تقدیم‌شده‌بود ، ازدست‌حضرت گرفته‌بود. ازجمله‌حکایات آنهاداستانی‌است که صدق‌آن برای من‌ثابت‌شده ولی اجازه نداد که نام‌ناقل آنرا

---

(۱) ازاین‌خبر بخوبی استفاده میشود که تمام‌خلفای بنی‌عباس مأمورین وجاسوسهائی برای‌یافتن وکشتن امام‌زمان گماشته‌بودند ، حتی خلیفه‌ای مثل‌معتضدبالله که بهترین خلفای بنی‌عباس‌بوده هم‌ازاین‌فکر بی‌نصیب نبوده‌است .

ذکر کنم . او میگفت : من از خداوند متعال مسئلت مینمودم که برمن تفضل نموده ملاقات حضرت را بمن روزی کند .

وقتی درخواب میبیند که فلان وقت اورا خواهد دید . میگفت : بعدازآنکه ازخواب برخاستم وآن وقت که درخواب دیده بودم ، درحرم مطهر حضرت موسی کاظم علیه‌السلام بودم . ناگاه صدائی شنید که قبل ازآن وقت نیز آن رامیشناخت . صاحب صدا حضرت امام محمدتقی علیه‌السلام رازیارت میکرد .

او نخواست که درآنجا خودرا باو برساند بلکه درپائین پای ضریح امام موسی کاظم علیه‌السلام توقف میکند. دراین وقت کسی ازحرم بیرون می‌آید که یقین میکند حضرت مهدی صلوات‌الله علیه است . حضرت یکنفر همراه داشت . او امام را میدید ولی بخاطر لزوم ادب درپیشگاه حضرت باوی صحبت نکرده بود .

ابوالعباس واسطی

واز جمله رشید ابوالعباس بن میمون واسطی درسفری که بسامره میرفتیم نقل میکرد که : چون شیخ یعنی جدمن ورام بن ابی‌فراس (۱) قدس‌الله روحه بواسطه

---

(۱) ورّام بن ابی‌فراس - شیخ زاهد ، وعالم فقیه ؛ و محدث بزرگوار صاحب کتاب «تنبیه الخاطر» معروف به «مجموعه ورام» در«خاتمه مستدرک» مینویسد : ورام در مجموعه خوداخبارامامیه را باآثارمخالفین ، ومواعظ خلفاء راشدین علیهم السلام را با بافندگیهای منافقین مخلوط کرده واز حسن بصری سامری این امت زیاد نقلکرده است» .

شیخ منتجب‌الدین رازی میگوید : وی دانشمندی فقیه وصالح بود . اورا درحله دیدم و چنان بود که شنیده بودم .

شیخ ورام درسال ۶۰۵ هجری درشهر حله وفات کرد (سفینة البحار) .

علامه نوری درباب هفتم «نجم الثاقب» ذیل حکایتی که ازفرَج المهموم سیدبن طاووس از ورام بن ابی‌فراس نقل میکند میگوید : «شیخ ورام مذکور اززهاد علما واعیان فقهاست ، واز اولاد مالک اشتراست ومصنف کتاب «تنبیه الخاطر» است که معروف به «مجموعه ورام» واوجد=

جنك و ناامنی ازحله خارج شده، بکاظمین آمد ودوماه وهفت روز کم در آنجا توقف نمود . من هم همان موقع ازواسط بسامره آمدم ویاددارم که سرمای سختی بود .

من باشیخ(ورام بن ابی فراس)درحرم مطهر کاظمین علیهما السلام ملاقات نموده وعزم خود را در خصوص زیارت سامره بوی اطلاع دادم .شیخ گفت : می خواهم نامه ای بتو بدهم که آنرا درلباس خودمحکم به بندی . من هم گرفته درلباس خودمحکم بستم ، سپس گفت :

چون بصحن شریف رسیدی ، شب وارد حرم مطهر شو ، وقتی دیدی کسی نزد تو نیست وتو آخرین کسی هستی که میخواهی ازحرم بیرون بروی، این نامه راجنب قبرمنور بگذار . وقتی طرف صبح آمدی وآنرا ندیدی ! بکسی مگو .

ابوالعباس واسطی گفت : من هم بدستور شیخ عمل کردم وچون طرف صبح آمدم نامه راندیدم . آنگاه بواسط نزد کسانم بر گشتم ، شیخ هم قبل از من بامیل خودبحله رفته بود ،چون باردیگر درراه زیارت درحله بخدمت شیخ رسیدم فرمود: آن حاجتی که داشتم (موضوع نامه) برآورده شد. ابوالعباس بمن گفت : پیش از تواین مطلب را برای کسی نقل نکرده ام، واز موقع رحلت شیخ تاکنون تقریباً سی سال است .

نیز ابو العباس واسطی

وازجمله یکنفر که راستی گفتارش نزدمن به تحقیق رسیده میگفت: من پیوسته

= مادری ابن طاووس است ؛ومادراو دختر شیخ طوسی است ، ومادراین دختر، ودختردیگر که مادرابن ادریس (مؤلف کتاب سرائر) است ؛ دخترمسعودورام است ، وهرسه از فضلا و داخل دراجازاتند . وآن مسعود ورام باین ابن ورام ، برجماعتی مشتبه شده بسیاری از کتب مؤلفه دراین باب ؛ اشتباهات عجیبه درترجمهٔ «ابن طاووس» و«ابن ادریس» کرده اند که مقام آن نیست ؛ حتی بعضی این دوعالم را پسرخاله یکدیگر شمرده ، واین از اغلاط فاحشه است؛ و مخفی نیست برآنکه فی الجمله معرفتی بطبقات علما دارد » .

ازمولی مهدی صلوات الله علیه تمنا مینمودم که مرادر زمرهٔ کسانی قرار دهد که بشرف ملاقات وخدمتگذاری درایام‌غیبتش نائل گشته‌اند، تا بدین‌وسیله بنوکران وخواص وی‌تأسی جویم، وهیچکس راازمافی الضمیر خودباخبر نگردانیدم.

تا آنکه‌رشید ابوالعباس واسطی درروز پنجشنبه بیست‌ونهم ماه‌رجب سال۶۳۵ بدون مقدمه گفت: بتومیگویند ماجز محبت نظری‌بتو نداریم. پس اگر خودرا باصبر وبردباری تسکین‌دهی، مقصودحاصل‌میگردد. من‌پرسیدم این‌را از جانب چه‌کسی میگوئی؟ گفت: ازجانب مولانامهدی صلوات الله‌علیه میگویم.

یکی از موثقین

وازجمله از کسی که صدق حدیث و گفتارش نزدمن به‌تحقیق رسیده‌شنیدم که‌میگفت: نامه‌ای متضمن پاره‌ای ازامور مهمه‌بحضور مولی‌مهدی موعود صلوات الله‌علیه‌و علی‌آبائه الطاهرین نوشتم وازحضرتش خواستم که باقلم شریف جواب آنرا بنویسند، وآنرا بسرداب سامره‌برده درآنجا نهادم ولی‌بعد ترسیدم بدست دشمنان بیافتد؛ ناچارآنرا برداشتم.

آنشب شب‌جمعه بود،من هم‌رفتم باطاقی‌از صحن مطهرو نشستم. چون شب به‌نیمه رسید، خادمی‌باشتاب آمد و گفت: نامه‌را بمن‌بده! یااینکه گفت: گفته‌اند: نامه رابمن بده (تردید از راوی است) بعد نشستم که برای نمازوضو بگیرم و آنراطول دادم، وبعداز آنکه بیرون‌آمدم نه‌خادمی دیدم ونه مخدومی.

سپس‌سیدبن طاووس میگوید: منظور ازذکر اینحکایت اینست که: امام‌زمان علیه‌السلام از نامه‌ای‌اطلاع داشت که آدمیزادی مطلع‌نبود، وخادمش رافرستاد تاآنرا بگیرد. پس‌این آیت خدائی ومعجزهٔ آن‌امام علیه‌السلام است که هر کس بنگرد آنرا میشناسد.

پیرمرد کوفی - شریف عمر بن حمزه

نیزدر **تنبیه الخاطر** مینویسد: سیداجل علی بن ابراهیم عریضی علوی حسینی ازعلی بن علی بن نما برای من نقل کرد که : حسن بن علی بن حمزهٔ اقساسی در خانهٔ شریف علی بن جعفر بن علی مدائنی علوی نقل کرد که پیرمردی رختشوی در کوفه بود ، که بزهد نام بردار ودرسلك اهل سیاحت منسلك بود، وبعبادت و گوشه گیری میپرداخت ودرطلب آثار واخبار خوب بود. یکروز من در مجلس پدرم بودم دیدم این پیر مردبا پدرم صحبت میکند وپدرم گوش میداد.

پیرمرد میگفت : شبی در مسجدجعفی بودم که مسجدی قدیمی واقع در بیرون کوفه بودم . شب بنیمه رسیده بودومن هم تنها محلی را برای عبادت خلوت دیدم ، ولی ناگاه سه نفرداخل مسجد شدند. وقتی بوسط حیاط مسجد رسیدند یکی از آنها روی زمین نشست ودست راست وچپ خود را بر زمین کشید وآبی بیرون آمد .

سپس از آن آب وضو گرفت وبآن دو نفر دیگرهم اشاره نمود که وضو بگیرند آنها هم وضو گرفتند .سپس جلوایستاد وآن دو نفر بوی اقتدا نموده نماز گزاردند من هم رفتم وباو اقتدا کردم ونماز خواندم .

بعداز آنکه سلام نماز گفت ونماز راتمام کرد ، وضع اومرامتحیر نمودو آب بیرون آوردنش رابزرگ شمردم . من ازشخصی که پهلوی راست من نشسته و یکی ازآن دونفر بود، پرسیدم این کیست؟ گفت : این حضرت صاحب الامر پسر امام حسن عسکری عليه‌السلام است . من نزدیك رفتم ودستهای مبارك حضرت را بوسیدم و عرضکردم : یابن رسول‌الله ! در خصوص شریف عمربن حمزه چه میفرمائی ؟آیا او بر حق است فرمود : نه،ولی بالاخره هدایت میشود وپیش از مرك مرا میبیند.

راوی خبر حسن بن علی بن حمزهٔ اقساسی میگوید : این حدیث ممتاز را ضبط کردیم ومدتی دراز از این مـاجرا گذشت ، تا اینکه شریف عمربن حمزه وفات کرد وشنیده شد که اوامام زمان عليه‌السلام را دیده است .

روزی باپیر مرد زاهدی در محلی ملاقات نمودم وداستان مزبور را که گفته بود بیاد او آوردم وبطور ایراد پرسیدم : مگر شما نگفتید شریف پیش از وفاتش صاحب‌الامر را که بوی اشاره نمودی خواهد دید؟ پیرمرد گفت : از کجا دانستی که اوحضرت را ندیده است ؟ ! بعد از آن باشریف ابوالمناقب پسرشریف عمرو۔ بن حمزه ملاقات نمودم ودر بارهٔ پدرش به گفتگو پرداختم .

شریف ابوالمناقب گفت درآخر یکی از شبها که پدرم در بسترمرض مرگ قرار داشت ، نزدوی بودم . نیروی بدنی پدرم از کار افتاده وصدایش ضعیف شده ودرها هم بروی ما بسته بود ، ناگهان دیدم مردی بر ما وارد شد که ازوی‌وحشت نمودیم وآمدنش راباا ینکه درها بسته بود ، خیلی مهم وعجیب دانستیم وتوجهی نداشتیم که چگونگی‌ورودش راجویا شویم .

آنمرد آمد وپهلوی پدرم نشست ومدتی آهسته باوی گفتگو نمود و پدرم میگریست ، سپس برخاست ورفت ، موقعی که ازنظرما ناپدید شد پدرم باسختی تکان خورد و گفت مرابنشانید ، ماهم‌اورانشاندیم . آنگاه دیدگان گشودو گفت: این‌شخص که نزد من‌بود کجاست ؟ گفتیم : ازهمان‌جا که‌آمده بودبیرون رفت.

گفت : بروید واورا جستجو کنید . وقتی‌بدنبال وی‌رفتیم دیدیم درها بسته است واثری‌ازوی نیست . ناچارنزد پدرم بر گشتیم و گفتیم که‌درها بسته‌است واورا درجائی‌ندیدیم . سپس‌ازپدرم پرسیدیم این کی‌بود ؟ گفت : این‌امام زمان علیه‌السلام بود بعدازآن سختی‌مرضش عود کرد و بیهوش گشت .

ابو عبدالله حسین حاکم قم

قطب‌الدین راوندی در کتاب‌خرایج‌ازابوالحسن‌مسترق‌ضریر (نابینا)روایت کرده که گفت : روزی درمجلس حسن‌بن عبدالله‌بن حمدان ناصرالدوله بودم و دربارهٔ امام زمان مذاکره مینمودیم . من آنرا بی‌اهمیت تلقی میکردم تـااینکه روزی عمویم حسین وارد مجلس گشت . بـاز من شروع کردم که در آن بـاره

صحبت کنم .

عمویم گفت : فرزند ! من‌هم‌سابقاً عقیدهٔتوراداشتم تااینکه‌بحکومت شهرقم رسیدم ، واین‌موقعی بود که‌اهل آنجاسر بنافرمانی خلیفه برداشته بودند .

زیراهروقت حاکمی‌ازطرف خلفابآنجا اعزام میشد اهل‌قم سربنافرمانی برمیداشتند و باوی بجنگ و جدال بر می‌خواستند ، پس‌لشکری به من دادند و بدین گونه‌رهسپارقم شدم .

وقتی بناحیهٔ «طرز» رسیدم ، بعزم شکار بیرون رفتم ، شکاری را دنبال کردم ولی‌ازنظرم ناپدیدشد . ناچاربه تعقیب آن پرداختم تابنهر آبی رسیدم واز کنارآن‌اسب میدوانیدم تاجائیکه نهربنظرم بزرگ وبی انتهاآمد . ناگاه سواری رادیدم که‌سوار اسب سفیدی است وبطرف من میآمد وعمامهٔ خزّسبزی بسرنهاده و رویش را گرفته بود ، بطوریکه فقط چشمش پیدا بود ، و دو کفش سرخ هم پوشیده بود .

سوار بمن گفت : ای‌حسین ! ومرا امیر نگفت وباسم کنیه ام نخواند (وفقط نامم رابرد) . گفتم : چه میخواهی ؟ گفت : چرا از ناحیهٔ مقدسه (امام زمان) انتقاد میکنی وبرای چه‌خمس اموالت راباصحاب من‌نمی پردازی ؟ من‌مردی دلیر وشجاع بودم مع‌الوصف این هنگام ، برخویشتن لرزیدم ومهابت اومرا گرفت .

گفتم : آقا ! آنچه امرمیفرمائی اطاعت میکنم .

گفت: وقتی بمحلی که‌قصدآنجاراداری(قم)رسیدی وبدون‌جنگ وستیزوارد شهرشدی‌وبمرور اموالی‌بچنگ‌آوردی،خمس آنرا بافرادمستحق‌بده . گفتم:اطاعت میکنم سپس گفت : بروبسلامت . اینرا گفت وعنان‌اسب‌بگردانیدورفت . نفهمیدم ازکدام راه‌رفت . هرچه ازسمت‌راست وچپ او راجستجونمودم پیدا نکردم واین خودموجب ترس‌بیشتر من‌شد .

آنگاه بجانب‌لشکر خودمراجعت نمودم‌وجریان رافراموش کردم.وقتی‌بقم رسیدم وقصدداشتم که‌با مردم‌آنجا جنك کنم ، اهل‌قم‌ازشهر خارج شده نزد من

آمدند و گفتند : پیش ازاین هرحاکمی که برای ما فرستاده میشد ، چون با ما بعدالت سلوك نمیکرد ، بجنك و ناسازگاری باوی برمی‌خواستیم ولی اکنون که تو آمده‌ای حرفی نداریم ، وارد شهرشو وچنانکه میخواهی به‌تدبیر امور آن بپرداز!

من‌هم مدتی درقم ماندم واموال بسیاری بیش‌ازآنچه انتظار داشتم ، اندوختم بعضی ازسران لشکر ازمن نزدخلیفه سعایت نمودند وازطول توقف من درقم بعکس حکام سابق ومال بسیاری که جمع نموده بودم ؛ حسدبردند ، و درنتیجه من معزول شدم و به‌بغداد بر گشتم ویکراست نزدخلیفه رفتم وسلام نمودم وسپس بخانه خودرفتم.

ازجمله کسانیکه ازمن دیدن کردند محمدبن عثمان عمری(نائب دوم امام زمان‌درزمان غیبت صغری)بود اوازمیان‌جمعیت آمد وتکیه ببالش من داد ونشست بطوریکه کار اوموجب خشم من گردید اوزیاد نشست وبر نخاست که‌برود. مردم دسته‌دسته میآمدند و میرفتند واوهمچنان نشسته بودوموجب ازدیاد خشم من میگشت.

وقتی مجلس بکلی خلوت شد محمدبن عثمان نزدیکتر آمدو گفت : میان من‌وتورازی است که میخواهم گوش‌دهی . گفتم: بگو ! گفت:صاحب آن اسب‌سفید که‌جنب آن‌نهرآب توراديد ، میگوید : مابوعدهٔ خودوفا نمودیم(یعنی‌وعده کردیم که‌اهل قم بدون‌جنك‌وستیز تورامی‌پذیرند واموال زیادی‌بچنك خواهی‌آورد)من یکباره ماجرارا بیادآوردم وتکان سختی خوردم .

سپس گفتم : چشم ، اطاعت‌میکنم . آنگاه‌برخاستم ودست محمد بن عثمان راگرفته و اموالم را حساب نموده‌خمس آنرا بیرون کردیم‌حتی قسمتی را که من فراموش کرده بودم ، خمس آنرا نیز معین کرد ورفت . بعدازاین ماجرا دیگردر بارهٔ وجود امام‌زمان ﷺ واینکه نواب او از ناحیهٔ مقدسه‌اش مأموریتهائی دارند تردید نکردم ، وحقیقت‌امر برمن روشن‌شد .

ابوالحسن مسترق‌راوی‌این‌خبر میگوید : من‌هم‌ازوقتی این‌واقعه‌راازعمویم ابوعبدالله(حسین) شنیدم شکی که دراین‌باره داشتم بکلی بر طرف گردید .

ابن هشام نائب ابن قولویه قمی

نیز در «خرایج» راوندی است که : ابوالقاسم جعفربن محمد بن قولویه روایت نموده که درسنهٔ سیصدوهفت (۳۰۷) بعزم حج بیت‌الله وارد بغداد شدم و آن سالی بود که قرامطه (۱) حجرالاسودرا بجای خود بر گردانیده بودند . بزرگترین سعی من این بود که امسال را بحج بروم و به بینم چه کسی حجرالاسود رادرجای خود نصب میکند .

زیرا در خلال بعضی از کتابها دیده بودم که نوشته بود : حجرالاسود را میربایند ومجدداً امام آن عصر درجای خود نصب میکند ، چنانکه درزمان حجاج بن یوسف امام زین‌العابدین علیه السلام آنرا درجای خود نهاد وبهمان حال مـاند .

ولی دربغداد بیماری سختی پیدا کردم ، بطوریکه جان خود را درمعرض خطر دیدم و نتوانستم شخصاً بحج بروم . ناچار شخصی بنام (ابن‌هشام) را نائب گرفتم و نامه سربسته‌ای بوی دادم که بحضرت امام زمان نوشته وازمدت عمر خودواینکه دراین مرض میمیرم یانه ، سؤال کرده بودم . بابن هشام نائب خود گفتم: تمام مقصود من اینست که این نامه را بدست کسی برسانی که حجرالاسودرا درجای خودمیگذاردو جواب گرفته بیاوری ، و من هم ترا فقط برای اینکار میفرستم .

وقتی ابن‌هشام بر گشت ، نقل کرد که چون واردمکه شدم ، ومردم قصد کردند حجرالاسود رابجای خودنصب کنند . من مبلغی پول به‌عده‌ای ازخدام حرم دادم تاراه باز کنندومن بتوانم آنکس که حجرالاسودرا درجای خود میگذارد به بینم . پس چندنفرازخدام را باخود نگاه‌داشتم که ازدحام جمعیت رابیکسو زنند (و بدینگونه بنزدیك محل رسیدم)

(۱) قرامطه همان اسماعلیه بودند که درآنروزگار سربشورش برداشتند . رئیس آنها ابوطاهر قرمطی بود . قرامطه حجرالاسودرا ازجا کنده وبه‌بحرین مسکن خود بردندومدت بیست ودوسال نزدخود نگاهداشتند .

هر کس حجر الاسودرا برداشت که درجای خودنصب کندقرارنگرفت ،تا اینکه جوانی گندم گون و زیبا روی آمد وآنرا برداشت ودرجای خود گذارد ، بطوری که گوئی اصلا کنده نشده بود .

در اینموقع صدای شادی حاجیان ازهر سو برخاست ، سپس جوان مزبور ازیکی ازدرهای مسجدخارج‌شد،من‌هم‌برخاستم‌وازهرطرف مردم رامتفرق ساختم وبدنبال وی شتافتم : مردم هم بمن‌راه میدادند ومرادیوانه می‌پنداشتند ،ولی من درآن گیر ودار چشم ازاوبر نمیگرفتم‌تااینکه از میان جمعیت بیرون‌آمدم.

من با سرعت پشت سر او میدویدم ؛واوآهسته راه میـرفت ، معهذا بـاو نمیرسیدم .وقتی بجائی‌رسیدم که جز من کسی‌اورا نمیدید ، ایستاد وبمن‌نگریست وگفت :آنچه با خودداری بیاور ! من هم‌نامه را باو دادم . بدون اینکه درآن بنگرد گفت : بگو از این بیماری‌وحشت مدار که بعد ازسی سـال دیگر خواهی مرد ! در این‌وقت گریه‌ام گرفت وچندان گریستم که قدرت هر گونه حرکتی‌از من‌سلب‌شد : درهمین‌حال مرا گذاشت ورفت .

ابن قولویه گفت : این داستان راابن هشام بعد ازمراجعت نقل کرد .

چون سال سیصد و شصت و هفت (۳٦۷) رسید ، ابن قولویه مریض شد و بامور خود پرداخت وتهیه لوازم قبرمیدید ، وصیت خود رانوشت و در این باره سعی بلیغ‌مبذول میداشت .

باو میگفتند این همه‌ترس‌برای چیست ؟ امید است خداوند سلامتی‌بدهد، ترس ندارد .ولی ابن‌قولویه میگفت : این‌همان سالی‌است که قبلاوعدهٔ مرگ مرا داده‌اند وبالاخره‌درهمان‌بیماری رحلت فرمود .

مؤلف . ابن‌قولویه‌استادشیخ مفیداست (۱) : شیخ طوسی در کتاب‌رجال

(۱) شیخ‌اجل‌اقدم ابوالقاسم جعفر بن محمدبن‌جعفربن موسی‌قولویه‌قمی ، ازمفاخر دانشمندان شیعه‌است . مؤلف‌درفصل دوم‌مقدمهٔ بحار میگوید :کتاب «کامل‌الزیاره» تألیف ابن‌قولویه ازاصول معروفه‌است که شیخ‌طوسی درکتاب«تهذیب»وسایرمحدثین‌درآثارخود=

نوشته است : « وی بسال ۳٦۸ وفات کرد. وفات اودر اوائل سال شصت‌وهشت بوده ودر اینخبر (که‌شصت وهفت است) مقدار کسری را معتبر ندانسته‌اند ، بخصوص که‌اسقاط کمتر از نصف‌هم در حساب شایع است» .

ابو محمد دعلجی

ونیز قطب‌الدین‌راوندی‌در کتاب(خرایج)مینویسد : روایت‌شده که‌ابومحمد دعلجی ، دوپسر داشت . او ازبرگزیدگان علمای ما بود ، احادیث بسیارازائمه علیهم السلام شنیده بود . یکی‌ازپسرانش بنام‌ابوالحسن بود که مردی‌متدین‌و بغسل اموات‌اشتغال داشت . پسر دیگرراه انحراف و گناه می‌پیمود .

یك سال ابومحمد اجیرشد که‌به‌نیابت‌امام زمان عليه السلام بحج‌برود . این کار درآنموقع میان شیعیان‌مرسوم بود . ابومحمد مبلغی‌ازپولی راکه برای‌سفرحج گرفته بودبه‌پسری که‌اهل‌فساد بود داد وبحج‌رفت ، بعدازمراجعت نقل کرد که: در اثنای اعمال حج در عرفات ایستاده بودم ، جوانی خوش روی و گندم‌گون راکه موی سرش از دو طرف گوشش‌دیده میشد ، پهلوی خوددر حال‌خشوع‌ودعا

= ازآن استفاده کرده‌اند .

نجاشی دررجال مینویسد : «وی درجلالت قدر ووثاقت و تبحر درفقه‌وحدیث مورد اتفاق‌همه‌دانشمندان‌ماست . پدرش‌محمدبن‌قولویه‌ملقب به«مسلمه» ازبرگزیدگان شاگردان سعدبن‌عبدالله اشعری‌بود . استادما شیخ‌مفیدعلم فقه‌راازوی (جعفربن قولویه) فراگرفت . هرچه مردم‌دربارهٔ فقه‌او وخوبیهای‌وی بگویند اوبالاتر ازآنست» .

ابن‌حجر عسقلانی‌دانشمندسنی‌در«لسان‌المیزان» مینویسد: جعفربن‌قولویه‌ازبزرگان‌شیعه وعلمای مشهورآنهاست ... حسین‌بن‌عبیدالله غضائری ومحمدبن سلیم‌صابونی درمصرازوی استماع حدیث کردند .

شیخ طوسی نیزدر«فهرست» مینویسد: ابن‌قولویه‌بعددابواب‌فقه کتاب‌نوشته‌است،ابن‌قولویه درحرم‌کاظمین (ع) وپدرش‌درباغ‌ملی‌قم مدفون‌است .

وزاری دیدم .

وقتی نزدیك شد که مردم متفرق شوند ، متوجه من شد و گفت : ای شیخ حیا نمیکنی ؟ گفتم : آقا ازچه چیز حیا کنم ؟ گفت : پولی برای نیابت حج کسی که میدانی کیست ؛ بتو میدهند و تو آنرا بفاسق شرابخواری میدهی ، عنقریب این چشمت نابینا میشود ، واشاره بچشم من نمود ، من از آنموقع تـا کنون بیمناك و خائف هستم .

(**شیخ مفید**) ابو عبدالله محمد بن محمدبن نعمان نیز این راشنید او گفت: هنوز چهل روز از مراجعت وی از سفر مکه نگذشته بود که دملی درهمان چشمی که حضرت اشاره فرموده بود پدیدآمد ونابینا شد .

مردی از اهل مدائن

همچنین در کتاب مزبورمینویسد: ازابواحمدبن راشد واوازیکی از برادران دینی اش از اهل مدائن روایت کرده که گفت : با یکی از دوستان مشغول اعمال حج بودیم ، ناگاه دیدم جوانی نشسته و قبا وردائی بتن دارد که مـا آنرا صد و پنجاه دینار قیمت کردیم ، و کفش زردی پوشیده بود که نه غبار گرفته بودونه اثر سفر داشت .

دراین وقت فقیری بوی نزدیك شد واوهم چیزی اززمین برداشت وباو داد فقیرهم دعای زیادی برای اونمود . سپس جوان برخاست ورفت وناپدید گشت. مارفتیم پیش فقیر وپرسیدیم چه بتو داد ؟ گفت : سنگریزه‌های طلائی ! ما آن سنگریزه‌ها را بیست مثقـال تخمین زدیم .

من برفیقم گفتم : آقای ما با ماست واورا نمی شناسیم . برویم واورا پیدا کنیم . تمام صحرای عرفات را گشتیم واورا پیدانکردیم . سپس بجای اول مراجعت کردیم واز کسانیکه اطراف اوبودند پرسیدیم این شخص کی بود ؟ گفتند : جوانی علوی از اهل مدینه است ، که هرسال پیاده بحج میآید !

حسن بن حسین

نیز در خرایج راوندی است که : از جعفر بن حمدان از حسن‌بن حسین روایت شده که گفت : در حالیکه مشغول طواف بودم ، شك داشتم که چند بار طواف نموده‌ام ؟ ناگاه دیدم جوانی نیکو روی نزد من آمد و گفت : هفت‌شوط دیگر طواف کن !

عثمان بن سعید

شیخ مفید «در ارشاد» از ابن قولویه واواز کلینی واواز علی‌بن محمد و او از حمدان قلانسی روایت میکند که گفت : به عثمان بن سعید عمری (نائب اول امام زمـان) رحمةالله علیه گفتم‌امام‌حسن عسکری علیه السلام وفات کرد ؟ گفت: آری ولی‌فرزندی را میان شما گذاشت، که گردنش مثل اینست ، و با دست اشاره بگردن خودنمود .

وهم از علی‌بن محمد از فتح خادم ابوغالب زراری نقل میکند که گفت : از ابوعلی بن مطهر شنیدم که خودوی امام زمان ؑ را دیده بود ، وقدحضرت را برای من وصف‌نمود .

عبد الله بن صالح

نیز در ارشاد بسند خود از علی‌بن محمد از ابیعبدالله‌بن صالح روایت‌نموده که وی امام زمان را روبروی حجر الاسود دیده است ؛ ومیگفت : درآنموقع کثرت جمعیت بحدی بود کـه بوی نیز صدمـه میرسید ، وآنحضرت میفرمود : کهاینطور نگفته‌اند طواف کنند !

جعفر کذاب

نیز در ارشاد بسند خود از ابی عبدالله‌بن صالح واحمدبن نظر از عنبری

روایت نموده که : در مجمعی از جعفر کذاب سخن بمیان آمد ، شخصی اورامذمت نمود ، من گفتم: جز اوامامی نیست چرامذمت میکنی ؟ گفت:چرا! امامی دیگر هست. گفتم : آیاتواورا دیده‌ای گفت : من اورا ندیده‌ام ولی دیگری اورا دیده است ، پرسیدم او کیست ؟ گفت : خود جعفر (کذاب) دوبار اورا دیده است .

ابوعمرو اهوازی

نیز در ارشاد بسند خود از علی‌بن محمد از جعفر بن محمد کوفی واواز جعفر مکفوف و اواز ابوعمرواهوازی روایت نموده که گفت : امام حسن‌عسکری علیه السلام فرزندش امام زمان را بمن نشان داد وفرمود این صاحب شما است .

طریف خادم امام حسن عسکری (ع)

نیز در کتاب مزبور از استادش ابن قولویه از شیخ کلینی واواز محمدبن حسن‌بن یحیی از حسن‌بن علی نیشابوری از ابراهیم‌بن محمد از ابونصر طریف خادم روایت کرده که وی امام زمان علیه السلام را دیده است .

سید بن‌طاووس در کتاب «مهج الدعوات» نوشته است : سحر گاهی در سامره صدای دعا خواندن حضرت قائم علیه السلام را شنیدم و از جمله حضرت برای کسانیکه اورا یاد کرده اند دعا میکردومیفرمود : **اَلْاَحْیٰاءَ وَ الاَمْوٰاتِ اَبْقِهِمْ** یا اینکه میفرمود:**وَاَحْیِهِمْ فِي عِزِّنٰا وَمُلْکِنٰا وَسُلْطٰانِنٰا وَدَوْلَتِنٰا** واین در شب چهارشنبه سیزدهم ذی القعده سال ۹۳۸ بود .

اسماعیل هرقلی

در کشف الغمه مینویسد : ومن‌هم(۱)دراین‌خصوص (یعنی کسانیکه حضرت رادیده‌اند)دوحکایت‌نقل میکنم که قریب بزمان ما واقع‌شده‌است‌این‌دوحکایت را جماعتی‌ازموثقین برادران دینی برای من‌هم نقل کردند .

(۱) مقصودعلی‌بن‌عیسی‌اربلی‌مؤلف کشف‌الغمه‌است که‌ازادباوداشمندان‌معروف‌قرن‌هشتم هجری است .

حکایت‌این‌است:شخصی در نواحی حله سکونت داشت که اورا اسمعیل بن حسن هرقلی می گفتند واهل‌قریهٔ «هرقل» بود . وی‌درزمان‌من‌وفات‌یافت و‌من‌او را ندیدم ولی پسراو شمس الدین میگفت : پدرم نقل‌میکرد که در ایام جوانی ، جراحتی‌به پهنی کف دست‌آدمی درران چپم پیدا شد .

این‌جراحت درفصل بهار میشکافت وخون‌وچرك ازآن بیرون میآمد ودرد آن مرا ازبسیاری‌از کارهایم باز میداشت درآنموقع‌در «هرقل »بودم (۱) روزی آمدم بحله ورفتم بخانه سیدرضی‌الدین علی‌بن طاووس (ره) وازناراحتی خود نزد وی درددل کردم‌و گفتم : میخواهم درشهر آنرا مداوا کنم .

سیداطباء حله‌را خواست ومحل دردرا بآنها نشان داد اطباء گفتند:این‌زخم دربالای رك اکحل قرار گرفته ومعالجهٔ آن خطرناك است.این جراحت را باید برید ولی اگر بریدند رگ هم قطع میشود وشخص میمیرد .

سید رضی‌الدین بن طاووس ، قدس‌الله روحه ، بمن گفت : من میخواهم به بغداد بروم ، وبسا هست که اطبای‌آنجا حاذقتر باشند ؛ بهتر اینست که‌توهم‌بیائی.

سید علیه‌الرحمه مرا با خود برد ووارد بغداد شدیم . درآنجا نیز اطباء‌را خواست وموضع دردرا بآنها نشان‌داد . آنهاهم همان‌جوابی‌رادادند که اطباء حله گفته بودند ؛ واز این حیث دلتنگ شدم .

دراین موقع سیدبن طاوس فرمود : شرع تورا از لحاظ نمازگزاردن در این لباس در وسعت گذارده فقط باید سعی کنی حتی الامکان از خون ونجاست دوری جوئی وبی جهت خود را ناراحت مکن که خدا ورسولش تورا از این‌عمل نهی فرموده‌اند(یعنی حالا که اطبـاء چنین میگویند ، بهمین حال باش وازحیث لباس برای نماز گزاردن در زحمت مباش) .

من گفتم : حالا که چنین است وبه بغدادآمده‌ام از همین جا میروم سامره برای زیارت وازآنجـا بوطن باز میگردم ، سیدبن طاوس این فکر را تحسین

(۱) هرقل‌دهکده‌ای نزدیك حله‌بوده است .

کرد سپس اثاث خود را نزد سید گذاردم وحرکت نمودم .

چون‌وارد سامره شدم ائمه‌را زیارت کردم سپس از سرداب پائین رفتم‌پاسی ازشب را در سرداب گذراندم وخداوامام‌رابکمك‌طلبیدم وتا روزپنجشنبه‌درسامره ماندم‌آنگاه رفتم‌کنار شط‌دجله وغسل کردم ولباس تمیزی پوشیدم وآبخوری که باخود داشتم پر کردم وبیرون‌آمدم که بشهر بر گردم .

درآن حال دیدم چهار نفرسوار ازدر حصار شهربیرون می‌آیند دراطراف شط عده‌ای از سادات هم گوسفندان خود را می چرانیدند ، لذا گمان کردم‌که سواران ازآنها هستند .

وقتی بهم رسیدیم، دیدم یکی ازآنها جوانی است که تازه خط محاسن بر صورتش نقش بسته وهر چهار نفرشمشیری حمایل دارند . یکنفرشان پیرمردی بود که نیزه‌ای دردست داشت ،ودیگری شمشیری حمایل نموده و نقاب بصورت وقبائی روی شمشیر پوشیده و گوشهٔ‌آنرا اززیر بغل گذرانیده بود .

پیر مرد نیزه دار در سمت راست جاده ایستاد وته نیزهٔ خود را بزمین زد آن دوجوان هم درسمت چپ‌ایستادند وشخص قباپوش هم دروسط راه مقابل‌من ایستاد .آنها بمن سلام کردند ومن‌هم جواب‌آنها رادادم . مرد قباپوش‌بمن گفت: تو فردا میخواهی نزدکسانت بروی ؟گفتم :آری . گفت بیاجلو تاجراحتی که تورا رنج میدهدبه‌بینم .

من نمی‌خواستم که آنهابامن تماس‌پیدا کنند وپیش خود گفتم مردم‌بیابان‌ـ گرد ، ازنجاست‌پرهیزی‌ندارند، ومن‌هم ازآب بیرون‌آمده ولباسم تراست ،بااین وصف‌نزدوی رفتم‌واودست مرا گرفت وبطرف خود کشید وبادست دوشم راتاپائین لمس‌نمود تاآنکه دستش بجراحت خورد وآنرا طوری فشارداد که دردم گرفت . سپس‌مانند‌اول سواراسب شداین‌هنگام پیرمرد نیزه‌بدست گفت : اسماعیل ! راحت شدی ؟ من‌تعجب کردم که از کجااسم مرا میداند . گفتم:ماوشما انشاءالله راحت و رستگارهستیم .

بعد پیرمرد گفت : این آقا امام زمان عليه السلام است . باشنیدن این کلام پیش رفتم و همانطور که سوار بود پای حضرتش را بوسیدم . سپس براه افتادند ومن با آنها میرفتم ! امام عليه السلام فرمود: بر گرد ! گفتم. من ابداً ازشماجدا نمیشوم .فرمود صلاح دراینست که بر گردی ! ولی من همان جواب را دادم ، پیرمرد گفت ای اسمعیل شرم نمیکنی دوبار امام بتو میگوید بر گرد و گوش نمی گیری ؟ ناچار توقف نمودم .

امام چند قدم رفت وسپس متوجه من شد وفرمود: وقتی به بغدادرسیدی حتماً ابوجعفر (یعنی المستنصر باللهخلیفه عباسی)تورا میطلبد .وقتی نزد او رفتی وچیزی بتوداد قبول مکن وبفرزند مارضی(سیدبن طاووس)بگو که توصیه‌ای برای توبه علی بن عوض بنویسد، من بوی سفارش میکنم چیزی که میخواهی بتوبدهد . آنگاه باهمراهانش حرکت فرمود : من همچنان ایستاده آنهارا مینگریستم تااز نظرم دورشدند ، ومن از جدائی آنحضرت متأسف بودم .

پس لحظه‌ای روی زمین نشستم آنگاه برخاستم وواردشهرشدم وبه حرم مطهر رفتم خدام حرم دور مرا گرفتندو گفتند : روی تو راچنان می بینیم که بااول تغییر کرده است . آیا هنوز احساس درد میکنی ؟ گفتم: نه ! گفتند : کسی با تو نزاع کرده ؟ گفتم نه !.

من از آنچه شمامیگوئید خبری ندارم ولی از شماسؤال میکنم: آیاسوارانی را که نزد شمابودند، میشناسید ؟ گفتند: آنهااز سادات وصاحبان گوسفندان هستند گفتم نه ! اوامام زمان عليه السلام بود گفتند : امام آن پیرمرد بودیامرد قباپوش ؟ گفتم همان مرد قباپوش امام بود . گفتند جراحتی را که داشتی باو نشان دادی ؟ گفتم : خود او بادست آنرافشار داد ومرابدردآورد .

سپس جلو آنها لباس را بالازده پایم را بیرون آوردم و از آن بیماری اثری ندیدم . من از کثرت اضطراب تردید کردم که کدام پایم درد میکرد .بهمین جهت پای چپم رانیز بیرون آورده نگاه کردم واثری ندیدم .

وقتی مردم این را مشاهده کردند شادی کنان بسوی من هجوم آوردند و لباسم‌را برای تبرك پاره پاره کردند ، خدام مرا بخزانه بردندو جمعیت‌را از آمدن بطرف‌من منع کردند . ناظر بین النهرین آنروزدر سامره‌بود ، چون آن سروصدا راشنید، پرسیده‌بود : چه‌خبر است؟ گفته بودندمریضی به‌برکت امام‌زمان شفا یافته‌است . ناظر آمددرخزانه‌واسم‌مرا پرسیدو گفت‌چندروز است که ازبغدادبیرون آمده‌ای ؟ گفتم:اول هفته‌از بغدادخارج شدم .

اورفت ومن آنشب رادرسامره ماندم‌و چون نماز صبح‌خواندم ازشهر بیرون آمدم‌مردم هم‌متوجه‌شدندوبا من آمدند . ولی‌وقتی ازشهردورشدم مردم بر گشتند . شب‌رادر «اوأنا» (۱) خوابیدم وصبح آنروز ازآنجا عازم‌بغداد شدم. دیدم جمعیت روی‌پل‌عتیق ازدحام‌نموده وازهرکس واردمیشود نام‌ونسبش رامیپرسندومیگویند کجابودی ؟ ازمن‌هم پرسیدند نامت چیست واز کجا میآئی؟من هم‌خودرا معرفی کردم . ناگهان بطرف من‌هجوم آوردند ولباسم راپاره‌پاره نمودند وهرتکهٔ آنرا بعنوان تبرك بردند ، بطوریکه دیگرحالی برایم‌نماند .

علت‌این بودکه ناظر امور بین النهرین نامه‌ای به بغداد نوشته وماجرای مرا گذارش داده‌بود . آنگاه مردم‌مرا به‌بغداد بردند ، و چنان ازدحامی شد که نزدیك بوداز کثرت جمعیت‌تلف شوم .

وزیر قمی (۲) سیدرضی‌الدین ابن‌طاووس راخواست تادراین بارهٔ تحقیقاتی نموده وصحت خبرمزبور رأ باطلاع وی برساند . رضی‌الدین هم با اصحاب خود نزدیك‌دروازهٔ «نوبی» بمن‌برخوردند همراهان وی‌مردم‌را ازاطراف من‌پراکنده ساختند . وقتی مرادید گفت : این‌خبررا ازتومیدهند ؟ گفتم : آری . آنگاه از مرکوب خودپیاده شدوپای مرا گشود واثری‌از زخم‌سابق ندید .

---

(۱) اوأنا ـ شهر کوچکی‌واقع درده فرسخی بالای بغداد ودارای‌باغ‌ودرختان‌بسیار بوده است(مراصد)

(۲) مقصود مؤیدالدین‌ابن علقمی‌است که پیرومذهب شیعه بوده است .

سیدهمانجا لحظه‌ای بحالت بیهوشی افتاد ، سپس دست مرا گرفت و نزد وزیر آورد ودرحالی که میگریست گفت : مولانا ! این برادر من و نزدیکترین مردم بمن است .

وزیر شرح واقعه راجویاشدومن ازاول تا آخر برای او حکایت نمودم .وزیر اطبائی که قبلا آن زخم رادیده بودنداحضار نمود و گفت : جراحت پای این مردرا که دیده‌اید معالجه کنید ! اطبا گفتند : تنهاراه علاج این زخم اینست که با آهن قطع بشود و اگرقطع شد میمیرد . وزیر گفت : بفرض اینکه قطع کنید و نمیرد چقدر طول میکشد که بهبودیابد ؟ گفتند : دوماه طول میکشد و بعدازبهبودی درجای آن گودی سفیدی میماند که دیگردرجای آن موی نمی‌روید .

وزیرپرسید : شماچه وقت آنرا دیده‌اید ؟ گفتند : ده‌روزپیش.وزیرپای مرا که‌قبلا مجروح بود نشان‌داد که مانند پای دیگر هیچگونه علامتی که حاکی از سابقه دردباشد دروی دیده‌نمیشد . یکی ازاطباء فریاد کشیدو گفت : این کار عیسی بن‌مریم‌است ! وزیر گفت : وقتی‌معلوم شد که کار شما نیست ، ماخود میدانیم که کار کیست !

سپس خلیفه وزیررا احضارنمود وماجرارا ازوی‌پرسید . وزیرهم واقعه را برای خلیفه نقل کرد . خلیفه‌مرا احضارنمود وهزاردینار بمن داد و گفت اینرا بگیر وبمصرف خود برسان . گفتم . جرئت‌نمی کنم‌یك دینار آنرابردارم . خلیفه گفت : ازکی میترسی ؟ گفتم : ازهمان کسی که مرا مورد عنایت‌قرارداد . زیرا گفت : چیزی‌از ابوجعفر قبول مکن . خلیفه‌ازشنیدن اینکلام گریست ومکدرشد آنگاه من‌بدون‌اینکه چیزی‌ازوی بپذیرم بیرون آمدم .

علی‌بن‌عیسی‌اربلی (مؤلف کشف الغمه) میگوید : یکروزمن این حکایت رابرای‌جمعی که نزدمن بودندنقل میکردم .شمس‌الدین‌پسر اسماعیل هرقلی (۱)

(۱) علامهٔ نوری درذیل این حکایت مینویسدشیخ حرعاملی درکتاب امل الامل میفرماید: شیخ‌محمدبن‌اسمعیل بن‌حسن‌بن‌ابی‌الحسن‌بن‌علی هرقلی فاضل‌عالم ازتلامذه‌علامه(حلی) بود ＝

هم حاضر بود ولی من اورا نمی‌شناختم . وقتی حکایت تمام شد ؛ گفت : من فرزند او هستم .

من ازاین حسن اتفاق تعجب کردم وازوی پرسیدم آیاران پدرت رادروقتیکه مجروح بود ، دیده بودی ؟ گفت : نه . زیرامن درآن موقع طفل بودم ، ولی وقتی بهبودی یافت دیدم که اثری از زخم نداشت . ودر جای آن جراحت مو روئیده بود .

همچنین من این حکایت را ازسید صفی‌الدین محمدبن محمدبن بشیر علوی موسوی ونجم‌الدین حیدربن ایسر رحمةالله علیهما که هردوازمردم سرشناس بودند، وبامن سابقه دوستی داشتند ونزدمن بسیار عزیز بودند ، پرسیدم وآنها نیز حکایت را تصدیق کردند و گفتند : ما آن جراحت رادرحال بیماری اسمعیل وجای آنرادر موقع بهبودیش درران وی دیدیم .

ونیز شمس‌الدین فرزند اونقل میکرد که اسمعیل بعداز اینواقعه ازفراق آنحضرت سخت محزون بود تاجائیکه درفصل زمستان دربغداد توقف نمود . وهر چندروزبرای زیارت بسامره میرفت وباز ببغداد برمیگشت حتی درآن سال چهل باربزیارت عسکریین علیهما السلام رفت ، بااین امید که بار دیگر حضرت را به‌بیند و

= ومن کتاب «مختلف» را بخط اودیده‌ام وازآن پیداست که آنرادرزمان مؤلف (علامهٔ حلی) نوشته ونزد وی یافرزندش فخرالمحققین خوانده‌است» .

سپس علامهٔ نوری میگوید : حقیر بردو نسخه از شرایع واقف شدم که بخط شیخ محمد مذکور است یکی دریکجلد وخوانده شده در نزد محقق اول ومحقق ثانی واجازه بخط هردو بزرگوار درآن موجود وحال دربلد کاظمین در نزدجناب عالم جلیل وسید نبیل سیّدمحمد آل سیدحیدردام تأییده است وصورت آخر مجلداول آن چنین است: فرغ من کتابته العبدالفقیرالی رحمةالله تعالی: محمدبن اسماعیل بن حسن بن ابی‌الحسن بن علی الهرقلی غفرالله له ولوالدیه وللمؤمنین والمؤمنات آخر نهارالخمیس خامس عشر شهر رمضان سنة سبعین وستمأة (٦٧٠) حامداً مصلیاً مستغفراً والحمدلله رب العالمین وحسبناالله ونعم الوکیل .

بمقصود خود برسد وتقدیر باوی مساعدت نماید ، ولی اودر حسرت دیدار مجدد حضرت مردو باغصهٔ او بجهان باقی انتقال یافت . **رحمة الله علیه رحمة واسعة .**

عطوهٔ حسنی

نیز در کشف الغمه مینویسد : سیدباقی بن عطوهٔ حسنی برای من حکایت میکرد که پدرش عطوه بیضه اش ورم کرده بود . اوزیدی مذهب بود ، ونمیگذاشت که فرزندانش مایل بمذهب شیعه شوند ومیگفت : من عقیدهٔ شمارا تصدیق نمی کنم مگراینکه صاحب شما مهدی بیاید ومرا ازاین مرض شفا دهد . اینسخن را مکرر ازوی میشنیدیم .

دریکی ازشبها موقع نمازعشاء که همه دریکجا جمع بودیم دیدیم پدرمان فریاد میکشد ومارا بکمك میطلبد . باشتاب بسوی اورفتیم ، وقتی مارادید گفت : برسید بصاحب خودتان که الساعه ازپیش من رفت . ماهمه بیرون رفتیم ولـی هیچکس راندیدیم .

سپس برگشتیم پیش پدرمان وجریانرا ازوی پرسیدیم . پدرم گفت : شخصی نزدمن آمد و گفت : ای عطوه ! گفتم : تو کیستی ؟ گفت : من صاحب فرزندانت میباشم آمده ام که تورا ازاین بیماری برهانم . آنگاه دست برد بموضع دردو آنرا فشارداد ورفت . وقتی دست بردم اثری ازورم سابق درآن ندیدم .

سیدباقی میگفت : پدرم بعد ازاین واقعه همچون آهو سرحال وچابك بود ودیگرازدرد بیضه رنج نمیبرد ! این داستان درهمه جا مشهور گشت . من ازدیگران غیراز فرزندش هم پرسیدم ، وآنرا اعتراف کردند .

سپس اربلی میگوید : اینگونه اخبارواطلاعات ازحضرت دراینباب بسیاراست مانندجماعتی که درراه مکه ازکاروان وامانده بودند وحضرت آنهارا نجات داد وبه کاروان ومقصدرسانید که اگر بدرازا نمی کشید ، قسمتی ازآن رانقل می کردم ولی همین دو حکایت که نزدیك به زمان ما بوقوع پیوسته کافی است .

علی بن عبد الرحمن

مؤلف : شیخ مفید وشیخ محمدبن‌مشهدی‌مؤلف مزار کبیر رحمةالله‌علیهما در کتاب مزارشان با اسناد خود ازعلی بن‌محمدبن عبدالرحمن شوشتری روایت کرده‌اند که گفت :وقتی گذارم بطایفهٔ «بنی‌رواس» افتاد . یکی از برادران دینی بمن گفت : خوب است باهم بمسجد صعصعه برویم ودر آن‌نماز بگزاریم . چه که اینماه ، ماه رجب است ودر این‌ماه زیارت‌این‌اماکن‌شریفه که ائمه‌در آن‌قدم‌نهاده ونماز گزارده‌اند ، مستحب میباشد ، منهم‌با او بمسجد صعصعه رفتم .

چون بدر مسجد رسیدیم دیدم شتری زانوبسته ودر مسجد خوابیده است . وقتی‌وارد مسجد شدیم ، دیدیم مردی در لباس حجازی که عمامه‌ای مثل آنها بسر گذاشته نشسته ودعائی را میخواند که من ورفیقم از حفظ کردیم ، آنگاه‌سجده‌ای طولانی کرد ، سپس برخواست وسوار شترشد ورفت . رفیقم گفت که اینمردخضر بود . افسوس که باوی‌سخن نگفتیم ، مثل اینکه مهر بدهان مازد . پس ازنماز از مسجد بیرون‌آمدیم ، درمیان راه ابن‌ابی‌داود رواسی را ملاقات نمودیم . پرسید: ازکجا میآئید ؟ گفتیم : از مسجد صعصعه وسپس‌آن‌چه دیده بودیم به اطلاع وی نیز رساندیم .

ابن‌ابی‌داود گفت :این‌مرد درهر دوروز یاسه روزی یك بار بمسجدمی‌آید وباکسی هم سخن نمیگوید ، پرسیدیم :او کیست ؟ گفت : شما گمان کردید کی بود ؟ گفتیم : بنظر مااوخضر است :ولی‌او گفت : بخدا قسم او کسی است که خضر نیازمند بملاقات اوست . پس‌بروید که‌انشاءالله‌بحق‌میرسید دراین‌وقت رفیقم گفت: والله اوصاحب الزمان عليه‌السلام بود .

کلینی درکافی ازعلی‌بن‌محمد از ابومحمد وجنائی‌روایت میکند که گفت شخصی که حضرت صاحب الزمان را دیده بود میگفت : آنحضرت راده روزپیش از حادثه رحلت پدرش امام‌حسن عسکری عليه‌السلام دیده است که میگفت : خداوندا

تو میدانی که اینجا (سامره) برای توطن من بهترین جاهاست ولی اگر جلو گیری ننمایند ! !

ابو الادیان خادم

صدوق در کمال الدین میگوید : ابوالادیان گفت : من خادم امام حسن عسکری ﷺ بودم و نامه های حضرتش را بشهرها میبردم . در مرض فوتش بخدمتش رسیدم ، نامه‌هائی نوشت وفرمود : این را گرفته باین شهرها برو، سفرت پانزده روز بطول میانجامد چون روز آخر وارد سامره شوی صدای شیون از خانهٔ من میشنوی وخواهی دید که مرا غسل میدهند .

گفتم : آقا! بعد از رحلت شما چه کسی جانشین شما خواهد بود ؟ فرمود: آن کس که پاسخ نامه‌های مرا از تو طلب نماید ،او جانشین من است گفتم : بیشتر توضیح دهید . فرمود: آنکس که برمن نماز میگزارد ،جانشین من است. گفتم: بیشتر بفرمائید . گفت : هر کس خبرداد که درانبان چیست . اوقائم وجانشین من است ، دراینجا هیبت آقا مرا گرفت که سؤال کنم درانبان چیست .

بدینگونه نامه‌ها را برداشته بشهرهائی که فرموده بود بردم، وجوابهای آنها را گرفته روز پانزدهم وارد سامره شدم وهمانطور که فرموده بود ، دیدم صدای شیون وناله ازخانهٔ حضرت بلنداست وبرادرش جعفر بن علی (جعفر کذاب) دم درخانه است وشیعیان اطراف اورا گرفته ودرمرگ آنحضرت تسلیت وبخاطر مقام امامتش تهنیت میگویند .

من پیش خود گفتم : اگر این امام باشد، منصب امامت ازمیان رفته است .زیرا من اورا میشناختم که شراب میخورد وباقمار بازی وسازوضرب سروکار داشت !

ولی برای امتحان پیش اورفتم ومثل دیگران بوی تسلیت وتهنیت گفتم .ولی اوچیزی ازمن نخواست. آنگاه عقید غلام امام حسن عسکری ﷺ آمد وباو گفت: آقا برادرت را کفن کردند برخیز وبراو نماز بگذار . جعفر درحالیکه شیعیان هم اطراف

اورا گرفته‌بودند وسمان(۱) وحسن بن‌علی معروف به‌سلمه که بدستور معتصم خلیفه اورا بقتل رساندند در جلو آنها قرار داشتند وارد خانه شدند.

وقتی آمادهٔ نماز شدیم. دیدم حضرت را کفن کرده گذارده اند، همینکه جعفر خواست تکبیر بگوید، بچهٔ گندم گونی که موی‌سرش سیاه و کوتاه ومیان دندانهایش باز بود بیرون‌آمد وردای جعفر را کشید و گفت: عمو! کنار برو که من در نماز گزاردن بر پدرم از توسزاوار ترم. جعفر عقب رفت ورنگش تغییر کرد، بچه هم جلوایستاد وبر امام نماز گزارد وآنحضرت را پهلوی قبر پدرش امام علی‌النقی علیه‌السلام مدفون ساختند.

آنگاه همان بچه رو کرد بجانب من و گفت: جوابهای نامه‌ها کـه آورده‌ای بیاور! من هم بوی تسلیم نمودم وپیش خود گفتم: این‌دوعلامت: (جانشین امام که یکی نماز گزاردن بر حضرت ودیگر مطالبهٔ جواب نامه‌ها) ظاهر شد.

فعلا جریان انبان باقیمانده است آنگاه بسراغ جعفر رفتم، دیدم درمرگ برادرش ناله‌میکند. درآنموقع حاجزوشاءآمد وبجعفر گفت: آقا آن‌بچه کی‌بود؟ اگر ادعا دارد که پسر امام است لازم‌بود که از وی دلیل بخواهید، جعفر گفت: بخدا قسم من تاکنون اورا ندیده بودم ونشناختم.

در همان وقت که ما نشستـه بودیم، جمعی از قم‌آمدند وسراغ امام حسن عسکری علیه‌السلام راگرفتند، بآنها گفتند: حضرت‌رحلت فرمود. پرسیدند: پس جانشین او کیست؟ مردم اشاره به جعفر کردند و گفتند: این است.

آنها هم‌آمدند سلام کرده اورادر مرگ برادرش تسلیت وامامتش راتبریك گفتند. سپس گفتند: نامه‌هاواموالی نزد ما هست، بفرمائید که نامه‌ها از کیست واموال چقدر است؟! جعفر از جا بر خاست ودر حالیکه دامن خود را می‌تکانید گفت: اینها از ما میخواهند که غیب بدانیم!

(۱) منظور عثمان‌بن‌سعید نائب‌اول‌امام زمان‌است. پیشتر گفتیم که‌وی بخاطر پنهان نگاه‌داشتن کارخود روغن‌فروشی میکرده است.

در این وقت خادمی از اندرون آمد و گفت : شما نامهٔ فلانی و فلانی را آورده اید وانبانی دارید که هزار دینار در آنست که سکهٔ ده دینار آن صاف شده است . آنها هم نامه ها واموال را بآن خادم دادند و گفتند کسی که تورا بخاطر این فرستاده امام است .

چون جعفر این ماجرا را دید . رفت پیش معتمد خلیفه وجریان را نقل کرد ، معتمد هم خدمتکاران خود را فرستاد صیقل کنیز امام حسن عسکری را آوردند وبچه را از وی مطالبه کرد ، صیقل وجود بچه را منکر شد و گفت من آبستن هستم وهنوز وضع حمل نکرده‌ام ، این را بدین جهت گفت تا امر آن بچه را پوشیده دارد .

سپس صیقل را بابن ابی شوارب قاضی سپردند (که نزد وی بسر برد تا وضع اوروشن شود) ولی ناگهان از یکطرف عبیدالله‌بن یحیی‌بن خاقان (وزیر) مرد ، واز طرفی صاحب الزنج در بصره قیام کرد وآنها مشغول باین امور شدند واز نگهداری صیقل کنیز امام حسن عسکری (مادر امام زمان) غفلت نمودند واو از شر آنها آسوده گشت **والحمدلله رب‌العالمین لاشریك له .**

عیسی جوهری

مؤلف : در یکی از کتب علمای مااز حسین‌بن حمدان از ابومحمدعیسی بن مهدی جوهری روایت نموده که گفت : درسال ۲۶۰ بآهنگ حج بیت‌الله از وطن بیرون‌آمدم .

مقصد من مدینه بود ، زیرا بر ما ثابت شده بود که امام زمان ظهور کرده است ، من بیمار گشتم ووقتی از پرهیز بیرون‌آمدم ، میل بخوردن ماهی‌وخرما پیدا کردم . موقعی که وارد مدینه شدم وبرادران دینی خود (شیعیان) را ملاقات نمودم ، آنها نیز مژده دادند که حضرت در محلی بنام «صابر» ظهور نموده من هم بطرف صابر رفتم .

وقتی بآن بیابان رسیدم ، چند رأس بزغالهٔ لاغر دیدم وقصری هم‌درآنجا بود ، بزغاله‌ها رفتند میان قصر ومن درآنجا مانده مراقب مطلب بودم ، تاآنکه نماز مغرب وعشـا را خواندم ودعا وتضرع نمودم، ناگاه «بدر» خادم امام حسن عسکری ﷺ را دیدم کـه گفت : ای عیسی بن مهدی جوهری وارد شو! من از شنیدن این حرف تکبیر وتهلیل گفتم وبسیار حمد الهی بجاآوردم .

هنگامیکه وارد حیاط قصرشدم سفرهٔ غذائی‌رادیدم که گسترده شده‌خادم بمن‌دستورداد که کنار سفره‌بنشینم.مراپهلوی سفره‌نشانید و گفت : آقایت‌بتودستور میدهد که هرچه درموقع رفع‌پرهیزمیخواستی ، فعلابخور . من گفتم : همین‌دلیل برای من کافی‌است ، من‌چگونه غذابخورم‌بااینکه هنوزآقای خودرا ندیده‌ام؟باز اوبانگ زد:ای عیسی !غذابخور که مراخواهی‌دید .

من‌هم نشستم‌سرسفره، دیدم ماهی گرمی که میجوشید درسفره نهاده و کنار آن‌نیزخرمائی که شباهت تامی‌بخرمای مادارد گذارده‌اند وپهلوی‌آن هم‌دوغ‌است این‌هنگام مراصدا زدو گفت : ای عیسی !آیابازهم درامرماشك داری‌آیا تو بهتر میدانی‌چه چیزی‌برایت نافع‌وچه چیزضرردارديامن ؟ من گریستم واستغفارنمودم وازآنچه درسفره‌بود خوردم .

هربار که دست‌ازآن برمیداشتم ، جای‌دستم معلوم‌نبود ، من‌غذای‌آن سفره رالذیذترین غذای دنیادیدم وچندان خوردم که شرم کردم بیشترتناول کنم . ولی اوبانك زدو گفت : ای‌عیسی ! شرم‌نکن که این‌ازغذای بهشتی‌است ودست مخلوق آنرانپخته است . من‌هم بازشروع بخوردن کردم ، دیدم‌دلم نمیخواهد دست‌ازآن بردارم وسیر نمیشوم ولی‌پیش‌خود گفتم : کافی‌است .

دراین وقت بازمرا صدازدو گفت : بیانزد من ! من‌پیش‌خود گفتم : آقای من‌آمد ومن‌هنوز دستم‌رانشسته‌ام . حضرت صدازدو گفت : ای‌عیسی !آیااین غذا که‌خورده‌ای محتاج به شستن دست است . من‌دستم رابوئیدم دیدم‌ازمشك و کافور خوشبوتراست . آنگاه بسـوی‌نزدیك شدم ، نوری‌ازاوآشکار گشت که دیدگانمرا

راخیره کرد وطوری سراسیمه گشتم که گمان کردم اختلال حواس پیدا کرده‌ام .

فرمود : اگر تکذیب کنندگان من نمیگفتند او در کجاست وچه وقت بوده ودر کجامتولدشده ، وکی اورا دیده ، وچه کسی ازپیش او آمده است که بشما اطلاع دهدوچه چیز بشما خبرداده ، وچه معجزه‌ای برای شما آورده‌است ؟ لزومی نداشت که‌مرا به‌بینی .

ولی بخداقسم مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را با اینکه میدیدند واز وی روایت میکردند وبخدمتش میرسیدند عقب زدند ونزدیك بود آنحضرت رابقتل رسانند . همچنین مقام سایر پدران مراپائین آوردند ، وآنهارا تصدیق نکردند ، ومعجزات آنها راسحر وتسخیرجن شمردند ، تاهنگامیکه حقیقت ادعای آنهاروشن شد .

ای عیسی! آنچه دیدی بدوستان ما برسان وبدشمنان مامگو. گفتم : آقا! دعا کن که خداوند مرادراین عقیده ثابت بدارد ! فرمود : اگرخداوندتورا ثابت‌قدم نمیداشت؛ مرا نمی دیدی ! پس برو که همیشه رستگار وپیروزهستی . من هم بیرون آمدم درحالیکه بی‌نهایت حمد وشکرخدا مینمودم .

ابو راجح حلی

مؤلف : سیدعلی بن عبدالحمیدنیلی در کتاب «السلطان المُفَرِّج عن اهل الایمان» درذکر کسانیکه حضرت امام زمان رادیده‌اند مینویسد : وازجمله حکایتی است که مشهوراست ، ودرهمه جا شایع گردیده وخبرآن بهمه‌جا رسیده‌است ، و مردم‌این زمان بالعیان دیده‌اند ، وآن حکایت ابوراجح حمامی درحله است . حکایت راجماعتی ازدانشمندان سرشناس وافاضل باصدق وصفا ، نقل کرده‌اند ؛ که‌ازجمله شیخ‌زاهدعابد ، محقق‌شمس‌الدین محمدبن قارون سلمه‌الله‌تعالی‌است .

وی نقل میکرد که: روزی بحاکم حله که شخصی بنام «مرجان صغیر» بود گزارش دادند که این‌ابوراجح خلفاراسب میکند . حاکم‌هم ابوراجح را احضار نمودودستور داداورا چندان زدند که‌تمام‌بدنش مجروح گشت وبی‌حال‌بزمین‌افتاد

ودندانهای ثنایایش ریخت .

بدستورحاکم زبان‌اورا درآوردند وسوزن آهنی درآن‌فروبردند وبینیش‌را پاره کردند وریسمانی که ازموی زبرتابیده شده بود درسوراخ آن برد وریسمان دیگری‌بآن بست وبدست غلامان خود داد که درکوچه وبازار کوفه بگردانند ، وقتی‌اورا میگردانیدند ، ازهرطرف مردم‌هجوم‌آورده واورامیزدند بطوریکه‌افتاد روی زمین ومرگ راجلوروی خوددید .

چون خبربحاکم دادند ، دستورداد اورا بقتل رسانند . مردمی که اطراف اوبودند گفتند : اوپیرمرد سالخورده ایست وآنچه‌باید به‌بیند ، دیدوفعلا مرده‌ای بیش نیست ، اورابهمین حال بگذارید تاخود بمیرد وخون اورابگردن نگیرید ، مردم‌چندان دراین خصوص اصراورزیدند که حاکم دستوردااورا آزاد کنند .

درآنموقع صورت وزبان ابوراجح ورم کرده بود. کسان اوآمدند، وآن نیمه‌جان رابخانه‌اش بردند، وهیچکس تردید نداشت که همان‌شب خواهدمرد. ولی چون‌فردا مردم بدیدن اوآمدند، دیدندایستاده نمازمیخواند وحالش کاملارضایت‌بخش‌است . دندانهایش که افتاده‌بود بحال‌اول‌برگشته و جراحتهای بدنش بکلی بهبودی‌یافته و اثری ازآن باقی نمانده ؛ و زخم صورتش‌هم زایل گشته‌است !

مردم ازمشاهدهٔ وضع‌اوبشگفت‌آمدند وماجرا راازاوجویاشدند .ابوراجح گفت: وقتی‌من مرگ‌را بچشم‌دیدم وزبانی نداشتم که خدارا بخوانم، ناچاربازبان دل‌بدعا پرداختم وآقاوامولای خویش امام‌زمان ﷺ رابیاری طلبیدم. هنگام شب خانه‌ام نورانی‌شد ودرآنمیان امام‌زمان (ع) رادیدم که دست‌مبارك راروی صورتم کشیدوفرمود: برخیزو برای‌نان خورانت کارکن که خداوند توراشفا داد.چون صبح‌شد خودرا اینطور که می‌بینید مشاهده نمودم.

شمس‌الدین محمدبن قارون‌سابق‌الذکر میگفت: بخداقسم ابوراجح اصولا مردی‌ضعیف البنیه، لاغراندام ؛ زردرنك وزشت‌رو بود وریش کوتاهی داشت. من همه‌وقت بحمام‌او میرفتم‌وهمیشه اورا بدین‌حالت وشکل میدیدم. ولی‌چون آنروز

صبح در میان جمعیت بدیدن اورفتم دیدم، قوی پی وخوش قامت شده : محاسنش بلند رویش سرخ وبصورت جوان بیست ساله ای گشته بود، وتا زنده بود بهمین شکل و هیئت ماند .

چون این خبر شیوع یافت حاکم اورا طلبید . حاکم روز قبل اورا بآن وضع دیده بود وامروز بدین حالت می دید که درست بعکس دیروز بود. حاکم دید اثری از زخمها در بدن او نیست ودندانهایش بر گشته است ! ازمشاهدهٔ این وضع؛ رعب عظیمی بدل حاکم راه یافت .

حاکم قبلا در محلی که بنام امام زمان(ع) معروف بود مینشست وپشت خود را بقبله میکرد ولی بعد ازاین واقعه روی بقبله نشست وبامردم (حله) بامدارا ونیکی رفتار میکرد؛ واز تقصیر مجرمین آنها میگذشت وبانیکان آنان نیکی مینمود ، ولی اینکار هم سودی بحال او نبخشید وبعداز قلیل مدتی در گذشت .

مادر مردی سنی

ونیز در کتاب مزبور مینویسد: شیخ محترم عالم فاضل شمس الدین محمدبن قارون نامبرده نقل میکرد که : یکی از نزدیکان وی بنام معمربن شمس که او را «مذور» میگفتند قریه ای داشت موسوم به «برس» (۱) وآنرا وقف علویین وسادات کرده بود . معمربن شمس نائبی بنام ابن خطیب وغلامی داشت که متولی اوقاف او بود واو راعثمان می نامیدند .

(ابن خطیب) یکنفر شیعهٔ نیکوکار بود ولی (عثمان) بعکس بود. روزی آن دو نفر درمسجد الحرام درمقام حضرت ابراهیم علیه السلام درحضور جمعی از رعایا وعوام الناس نشسته بودند. ابن خطیب گفت ای عثمان هم اکنون حق آشکار وروشن میگردد من نام کسانی را که دوست میدارم یعنی: علی وحسن وحسین، را کف دستم مینویسم وتو هم نام کسانی را که دوست میداری یعنی ابوبکر وعمرو عثمان را کف دست خود

---

(۱) درصفحه ۳۹۵ شناساندیم .

بنویس. سپس دستها راباهم می‌بندیم ، هردستی که آتش گرفت برباطل وهر کس دستش‌سالم ماندبر حق‌است .

عثمان ازاین‌عمل سرباززد وحاضر نشد این کاررا انجام‌دهد ؛ حضارهم او رامورد سرزنش قراردادند .

مادر عثمان درجای بلندی آنها رامی‌دید وسخنان آنها را می‌شنید، وقتی آن منظره‌را دید برحاضران که زبان‌بسرزنش فرزندش گشودند ، نفرین کرد وآنها راباد فحاشی وبدگوئی وتهدید گرفت . فی‌الحال نابیناشد . وقتی احساس کرد که‌نابینا شده رفقای خود را صدازد زنهای دوست‌اورفتندبالا، نزدوی ودیدند که چشمش‌ظاهراً سالم است ولی چیزی نمی‌بیند!.

پس‌او را کشیده پائین آوردندو بحله بردندوخبراو میان‌خویشان وهمفکران ودوستانش شایع گشت ، آنهاهم چندنفرطبیب‌از بغدادوحله برای معالجهٔ او آوردند ولی‌اطباء نتوانستندکاری برای‌او انجام‌دهند :

موقعی که بکلی ازمعالجه مأیوس گشتند ، جمعی‌اززنان‌شیعه که باوی‌سابقه دوستی داشتند ، باو گفتند آنکس که تورا نابینا گردانید قائم آل محمداست . اگر شیعه شوی وتولی وتبری داشته‌باشی ، ماضمانت میکنیم که خداوندمتعال‌چشم‌تورا شفا دهد وجزاین‌راهی برای‌رهائی‌از این‌بلیه‌نداری زن‌نابینا هم گفتهٔ آنهاراتصدیق کرد وحاضرشد که شیعه شود .

زنهای شیعه در شب جمعه اورا برداشته وبداخل قبهٔ شریفهٔ مقام‌امام زمان ﷺ بردند ، وخودشان دم درنشستند .چون پاسی از شب گذشت ، زن نابینا در حالیکه کوری چشمش‌برطرف‌شده‌بود بمیان‌زنان‌شیعه‌آمد ، ویك یك آنهارانشانید ولباسها وزینت‌آلات آنها راشرح میداد .

وقتی زنها یقین کردند، اوبینا شده مسرور گردیدند وخدا را شکر کردندو بوی گفتند : چطور شد که بیناشدی ؟ گفت وقتی شما مرا در قبه گذاشتید وبیرون رفتید ، حس کردم که دستی روی دستم گذاشته شد و کسی گفت : برو بیرون که

خداوند تو راشفا داد. وقتی متوجه شدم‌دیدم کوریم برطرف گردیده وقبه‌پر نور شده. آنمرد را که‌با منحرف زده‌بود دیدم وازاوپرسیدم آقاتو کیستی؟ گفت: من‌محمدبن الحسن‌هستم. سپس‌از نظرم نا پدیدشد.

آنگاه زنها برخاستند وبخانه‌های خود رفتند. بعد از این ماجرا (عثمان) پسر آن زن نیزشیعه شد وعقیدهٔ خودش ومادرش‌خوب ومحکم گردید. حکایت‌او درمیان اقوامش شهرت گرفت. هر کس آن راشنید عقیده بوجود امام‌زمان علیه‌السلام پیدا کرد، اینواقعه درسنهٔ ۷۴۴روی‌داد.

دانشمند بزرك عبدالرحمن عمانی

همچنیندر آن کتاب‌است که: ازجمله مولای‌اجل‌امجدعالم‌فاضل، پیشوای کامل،محقق‌مدقق، مجمع فضائل‌ومرجع‌افاضل،افتخارالعلماء فی‌العالمین، کمال‌ـ الملة والدین: عبدالرحمن عمانی در ماه‌صفرسال۷۵۹ حکایتی برای‌من‌نقل کرد وبعدآنرا برای من‌نوشت وهما کنون دستخطاونزد من موجوداست‌حکایت‌اینست:

«بنده نیازمند بدرگاه الهی: عبدالرحمن بن ابراهیم قبایقی میگوید: من در شهرخود میشنیدم که مولای بزرگوار معظم جمال‌الدین پسرشیخ اجل اوحد فقیه نجم‌الدین جعفر بن زهدری‌سکته ناقص کرده، وبعد ازمرگ پدرش، جدهٔ پدریش اورا همه‌گونه معالجه‌نموده بود ولی تأثیرنبخشیده است. بعضی بجده‌او گفتند طبیب‌از بغداد بیاور. اوهم‌اطباء بغدادرا طلبیدوآنهامدتی‌طولانی به‌معالجه‌وی پرداختند، ولی‌بهبودی نیافت.

بعداً بجده‌اش گفتند: یکشب اورا‌ببر درقبه شریفه که درحله ومعروف به «مقام‌صاحب الزمان» است که تاصبح‌آنجا باشد، شایدخداوند اوراشفادهد. جدهٔ اوهم‌اورا‌برد ودرهمانجا شفایافت وبیماریش برطرف گردید.

چندی بعد میان من واورشته دوستی برقرار شد، بطوریکه کمتر ازهم‌جدا میشدیم. اوخانه‌ای داشت که محترمین حله وجوانان‌آنها وفرزندان اشراف در

آنجا جمع میشدند و بگفتگو میپرداختند ، من در آنجا این حکایت راازاوپرسیدم واو گفت . من فلج شده بودم .

اطباء مرا جواب کردند ـ وحکایت را همانطور که مکرر درحله‌ازدیگران شنیده بودم نقل کرد تا باینجارسید که گفت : وقتی جده‌ام مرا بقبهٔ صاحب‌الزمان علیه‌السلام برد که شب‌را در آنجا بمانم ناگاه دیدم آنحضرت آمد وفرمود: برخیز !

گفتم: آقا یکسال است که نمی‌توانم برخیزم فرمودباارادهٔ خدا برخیز! سپس دستم‌را گرفت و کمك کرد تا برخاستم واثر فلج که داشتم برطرف گردید .موقعی که مردم شنیدند ومرا سالم دیدندچنان بسرم ریختند که نزدیك بود کشته شوم. تمام لباس بدنم راقطعه قطعه کردند ، وبرسم تبرك بردند ، ولباس دیگر آوردندو بمن پوشانیدند .

سپس در حالیکه اصلا اثری ازسکته وفلج درمن نبودبخانه رفتم ولباس‌خود را عوض کرده لباس مردم رابصاحبانش پس دادم . این حکایت را مکرر من‌در موقعیکه اوزنده‌بود ازوی‌شنیدم که برای‌مردم‌نقل‌میکرد ، یابرای کسانیکه ازوی میپرسیدند حکایت مینمود .

حسین مدلل

وازجمله حکایتی است که‌ازافراد موثق‌شنیده‌ام .این‌حکایت‌نزداغلب‌اهالی نجف اشرف‌مشهور ومعروف است حکایت اینست:این خانه که فعلا ـ یعنی سال ۷۸۹ ـ من‌درآن سکنی دارم، مال شخصی‌بودبنام(حسین‌مدلل) که‌مردی‌خیراندیش ونیکوکار بود،ومحلی‌رادرآنجا بنام‌اوه‌ساباط (۱) مدلل» میگفتند این خانه‌وصل بدیوار حرم‌مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ، ودرنجف مشهور میباشد . حسین مدلل مردی عیال واربود .

وقتی مبتلا بسکته ناقص میشود ، بطوریکه قادر بایستادن نبوده ودرموقع

(۱) ساباط بمعنی گذرسرپوشیده است .

ضرورت‌عیالش اورا بلند میکرده. اومدت مدیدی را بدین منوال گذرانید و این موجب شد که فقروتنگدستی سختی بزن وفرزندانش روی‌آورد ،تاجائیکه‌محتاج بمردم شدند ومردم هم بر آنها سخت گرفتند .

در یکی ازشبهای سال هفتصدو بیست(۷۲۰)هجری که‌یك‌چهارم‌ازشب گذشته بود ، همسرش را بیدار کرد ، وبا بیدار شدن او بقیه هم بیدارشدند، ناگاه دیدند داخل‌و بالای‌خانه‌پر نورشده ،بطوریکه‌چشم راخیره میکرد‌زن‌وفرزندانش‌پرسیدند چه خبر است ؟ گفت : هم‌اکنون امام‌زمان علیه السلام آمدوفرمود :حسین‌برخیز ! من گفتم : آقامی بینی که نمی توانم برخیزم. حضرت دست مرا گرفت وبلند کرد ، دیدم ناراحتی که داشتم برطرف‌شده، واینك‌حالم‌خوب‌وازهر نظررضایت‌بخش‌است.

سپس فرمود : من‌ازاین گذرسر پوشیده بزیارت‌جدم‌میروم‌وتوهرشب آن‌را قفل کن، گفتم :آقابا گوش‌ودل فرمانبردارخداوشماهستم آنگاه برخاست‌وبزیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، من‌هم‌خداراشکر نمودم که‌این‌نعمت را بمن‌روزی کرد. گذرمذکور تاکنون مورد احترام مردم‌است ودرمواقع نیازمندی‌برای‌آن نذر می کنندوهیچگاه نذر کننده ، ازبرکت وجود امام‌زمان علیه السلام ، ناامیدنمیشود.

زن نابینا

وازجملهحکایتی است که‌شیخ بزرگوار دانشمند فاضل‌شمس‌الدین‌محمدبن قارون سابق‌الذکر نقل میکردومیگفت مردی دردهکدهٔ معروف به«دقوسا»واقع درکنار فرات بزرك بودبنام«نجم» وملقب به« اسود» وی‌مردی خیرخواه‌و نیکو کار بودوزنی بنام فاطمه داشت . اونیززنی صالحه بودودو فرزند یکی‌پسر بنام علی و دیگری‌دختر بنام‌زینب‌داشت.ازسوءاتفاق‌دوزن‌هردو نابیناشدندوسخت‌ناتوان گشتند واین‌قضیه‌درسال۷۱۲اتفاق افتاد. زن و مرد مدت مدیدی را بدینگونه گذرانیدند تااینکه دریکی‌ازشبها زن‌حس کرد که دستی روی صورتش کشیده شد وگوینده‌ای گفت : خداوند نابینائی تورا برطرف ساخت . بر خیز وبرو نزدشوهرت ابوعلی

ودرخدمتگذاری او کوتاهی‌مکن زن‌هم‌دیدگان خودرا گشود ،دیدخانه پرازنور است ودانست که اوقائم آل‌محمد (ص) بوده است .

مردی که سرش درصفین ضربت دید!

نیزدر کتاب (کشف‌الغمه) مینویسد: وازجمله‌حکایتی‌است که‌یکی‌ازعلمای بزرگ‌ما نقل کرده وبخط مبارك خود چنین‌نوشته است : حکایت میکنم‌از محیی الدین اربلی که گفت:روزی‌درخدمت پدرم بودم . دیدم مردی نزداو نشسته‌وچرت میزند . درآنحال عمامه ازسرش افتاد وجای زخم بزرگی درسرش نمایان گشت پدرم پرسید : این‌زخم چه بوده ؟ گفت : این زخم‌را درجنگ صفین‌برداشتم باو گفتندتو کجا وجنگ صفین کجا ؟ .

گفت:وقتی‌بمصر سفرمیکردم ومردی ازاهل«غزه»(۱)هم‌بامن‌همراه گردید دربین‌راه دربارهٔ جنگ صفین بگفتگو پرداختیم همسفر من گفت : اگر من در جنگ‌صفین بودم شمشیر خودرا ازخون علی‌ویاران اوسیراب‌میکردم! من‌هم گفتم اگرمن‌نیزدرجنگ‌صفین‌بودم شمشیر خودرا ازخون معاویه وپیروان اوسیر آب مینمودم،اینك من‌وتو ازیاران‌علی ﷺ ومعاویه ملعون‌هستیم بیا باهم‌جنگ کنیم

با هم در آویختیم و زد و خورد مفصلی نمودیم یکوقت متوجه شدم که براثرزخمی که برداشته‌ام ازهوش‌میروم درآن اثنا دیدم‌شخصی‌مرا با گوشهٔ‌نیزه‌اش بیدار میکند ، چون‌چشم گشودم ، ازاسب فرودآمد و دست روی زخم سرم کشید وفی‌الوقت بهبودی یافت .

آنگاه گفت : همینجا بمان وبعد اندکی نا پدید شد وسپس درحالیکه سر بریدهٔ همسفرم را که بامن به نزاع پرداخته بود ، در دست داشت باچهارپایان او بر گشت و گفت : این‌سردشمن‌تست ، توبیاری مابرخاستی‌ماهم تورا یاری کردیم

(۱) غزه‌شهری‌واقع درصحرای‌سیناست . سابقاً جزوشهرهای معروف فلسطین بوده واینکه جزو کشور مصراست .

چنانکه خداوند هر کس که اورایاری کند ، نصرت میدهد . پرسیدم شما کیستید؟ گفت : من **صاحب‌الامر** هستم . سپس فرمود : منبعد هر کس پرسید : این زخم چه بوده؟ بگو : ضربتی است که درصفین برداشته‌ام !

جماعتی از عرب

واز جمله حکایتی است که سید زاهد فاضل رضی‌الدین علی(۱) بن‌محمدبن جعفربن طاوس‌حسینی در کتاب « ربیع الالباب » نوشته ونقل آن برای من بدرجهٔ صحت رسیده‌است . سیدبن‌طاووس در کتاب مزبور نوشته است : حسن‌بن محمدبن قاسم برای ماحکایت کرد و گفت : روزی‌من وشخصی که ازمردم نواحی کوفه‌بود واورا «عمار» میگفتند ، درراه (حمالیه) از توابع کوفه باهم برخورد نموده ودر بارهٔ امام‌زمان(ع) گفتگو کردیم. عمار گفت : میخواهم داستان عجیبی‌را برایت نقل کنم . گفتم : هراطلاعی‌داری بیان کن .

گفت : وقتی کاروانی ازقبیلهٔ (طیّ) بکوفه‌آمد وازماغله‌خریدند .مردبزرگی که رئیس کاروان‌بود هم میان‌آنها بود .

من به یکنفر گفتم : برووترازورا ازخانهٔ علوی بیاور. آن مردبدوی گفت: درمیان شما علوی هم وجوددارد ؟ گفتم : سبحان الله ! بیشترمردم سادات هستند . مرد بدوی گفت : بخدا قسم علوی وسیدآن بود که من او را در یکی از نقاط از دست دادم ! پرسیدم موضوع چیست ؟ گفت : مـا سیصد تن یا کمتر بودیم واز جائی گریخته سه روزدربیان بدون نان وآب بسر بردیم تا اینکه گرسنگی سخت بما فشارآورد .

یکی‌ازما گفت بگذارید قرعه‌بنام‌اسبهای خودبزنیم‌وبه هر کدام اصابت کرد آن‌را کشته سد جوع کنیم ، رأی همه براین‌قرار گرفت . سپس قرعه انداختیم و

(۱) مقصود سیدعلی‌بن‌طاووس است که‌درصفحه ۳۲۵ شناسانده‌یم

باسب من اصابت نمود. من گفتم قرعه اشتباه بود؛ این بار قبول ندارم، بنا گذاشتیم باردیگر قرعه بیندازیم، باردوم هم باسب من اصابت کرد، بازمن نپذیرفتم و گفتم: باید برای سومین بار قرعه بیاندازیم.

بارسوم نیز قرعه باسب من اصابت نمود، اسب من مساوی باهزاردینار بود و آنرا ازپسرم بیشتر دوست داشتم، وقتی دیدم بایداورا بکشیم گفتم: اجازه دهید که من سواری مفصلی از آن بگیرم زیرا تاکنون بیابانی باین همواری برای اسب‌سواری نیافته ام. آنگاه سوارشدم وتاحدود تل دوری که یك فرسخ ازما دوربود دواندم، چون بدامنه تل رسیدم دیدم زنی هیزم می‌چیند.

پرسیدم: تو کیستی؟ و کسانت کیستند؟ گفت: من کنیز یك مردعلوی هستم که دراین بیابان است. سپس ازجلومن گذشت. من عبای خودرا برسر نیزه کرده و آمدم نزدرفقایم و گفتم: مژده باد که مردمی در نزدیکی شما سکونت دارند. پس همگی حرکت کرده بآن سمت آمدیم، دیدیم چادری دروسط بیابان برسرپاست ومرد خوش سیمائی که از همه کس زیبا تروموی سرش آویزان بود، درحالیکه می‌خندید، بیرون آمد که بماخوش آمد بگوید.

من باو گفتم: ای آبروی عرب! آب بما برسان! واو کنیزش راصدا زدو گفت: آب بیاور! کنیزد و ظرف آب آورد وباو داد، اونخست قدری ازآنرا نوشید وبعد دستی در آن برد و بماداد وماهم آشامیدیم. یکی مینوشید وبدیگری میداد وهمچنین تا نفر آخر آشامید. وقتی ظرفها را پیش ما بر گردانیدند؛ دیدیم اصلا آب آن کم نشده بود.

وقتی سیر آب شدیم باز بآن مرد گفتیم: ای آبروی عرب! ما گرسنه ایم، این بارخودش بچادر بر گشت وطبق کوچکی که غذا درآن بود بدست گرفته بیرون آمدودست درآن گذاشت و گفت: ده نفر ده نفر بیائید وتناول کنید، ماهمه ازآن غذاخوردیم، بخداقسم آن غذا نه تغییر کردو نه کم شد!

بعد باو گفتیم: میخواهیم ازفلان راه برویم، گفت: مقصودشما آن راهست وبا

دست اشاره بشاهراهی نمود وما براه افتادیم وقتی ازاو دورشدیم ، یکی ازما گفت: شما از منزل خود برای تأمین معیشت خارج شده‌اید ، بااینکه روزی بدست شما آمد ولی آنرا ازدست دادید (یعنی برویم واثاث آن مردرا غارت کنیم !)یکی ازما او را ازاین عمل برحذر داشت ودیگری گفت : برویم وغارت کنیم ! سرانجام همه بنا گذاشتیم که اورا غارت کنیم .

پس بر گشتیم ، چون اودید که مابر میگردیم کمر بندخود را محکم بست وشمشیری برداشت وحمایل کرد ونیزهٔ خود را بدست گرفت وسوار اسب اشهب شد ، وجلو آمد و گفت : نفس زشتکار شماعمل زشتی برای شماباقی نگذارد! گفتیم اتفاقاً چنین قصدی‌داریم ، سپس حرفهای درشتی بوی گفتیم ، واوطوری خشمگین شدکه از خشم وصدای اوهمه بوحشت افتادیم واز پیش رویش گریختیم . آنگاه روی‌زمین خطی میان خود وما کشید و گفت :

بجدم پیغمبر قسم که اگر یکنفر از شما از این خط بگذرد ، گردنش را میزنم . پس‌ما بارسوائی مراجعت کردیم . بخدا قسم علوی حقیقی اوبود نه‌امثال اینان که در کوفه هستند»این بودآنچه مااز کتاب«السلطان المفرج عن اهل الایمان» دراینجا نقل نمودیم .

شیخ منتجب الدین (۱) در کتاب «فهرست»مینویسد : ثارالله مهدی بن ثار

---

(۱) شیخ منتجب الدین رازی ازمشاهیر دانشمندان قرن‌ششم هجری است . وی‌نوادهٔ محدث‌نامی حسین بن‌علی‌بن‌بابویه قمی‌است‌وشیخ‌صدوق‌عموی جداوست . شیخ‌منتجب‌الدین مانندمعاصرخود «ابن‌شهرآشوب‌مازندرانی» بفیض‌ملاقات بسیاری‌ازمردان‌بافضیلت وفقهاء ومحدثین بزرگ رسیده واز آنان بدریافت اجازات نائل گشته است . و هم بسیاری از دانشمندان‌شیعه وسنی‌ازوی اجازه گرفته‌ونزد اومراسم شاگردی‌بعمل‌آورده‌اند . دانشمندانی که‌جزء اساتید شیخ‌منتجب‌الدین بشمارآمده‌اند ، بیش‌ازصدنفرمی‌باشند ؛ اغلب ایشان در شهرهای‌دوردست ونواحی مختلف‌میزیستند . اوبرای‌دیدن‌آنها بتمام‌نقاطی‌که سراغ داشته سفرنموده‌واز علم‌وفضل وکتابهای‌آنهااستفاده کرده‌است . =

بالله حسینی جیلی نخست زیدی مذهب ومدعی پیشوائی زیدیه بود ودر گیلان خروج کرد . سپس بر گشت بمذهب اثنی عشری . اواحادیثی روایت نموده ومدعی بود که حضرت صاحب الامررا دیده است وچیزها از آنحضرت روایت میکرد .

ونیز در کتاب مزبور میگوید : ابوالحسن علی بن محمدبن علی بن ابو-القاسم علوی شعرانی عالمی صالح است وبشرف ملاقات امام زمان ؑ فایز گشته است .

وهم گوید : ابوالفرج مظفربن علی بن حسین حمدانی مردی موثق ومورد اطمینان است . اواز سفرای امام صاحب الزمان ؑ است شیخ مفید را درك کرد ، ودر محضر درس سید مرتضی وشیخ ابوجعفر طوسی قدس الله ارواحهم نشسته است .

= مؤلف درمقدمه جلدیکم بحارمی نویسد: «شیخ منتجب الدین ازمشاهیر محدثین است کتاب «فهرست» اودرمنتهای شهرت میباشد .

شهید دوم می گوید : «وی درضبط حدیث دقیق بودوازاستادان بسیارروایات بیشماری نقل کرده» تمام علمای ماوجمعی ازدانشمندان اهلسنت اورا ازبزرگان ثقات وفحول محدثین دانسته ، مهارت وامانت وحفظش را به بهترین وجه ستوده اند .

رافعی قزوینی که ازدانشمندان معروف اهل تسنن وشاگرداوست درکتاب « التدوین فی اخبارقزوین» شیخ منتجب الدین استادخودرا به نیکی ستوده ومیگوید : «وی بحد اکمل ازشنیدن وضبط وحفظ وجمع حدیث بهره مندبود . آنچه می یافت یادداشت می کرد واز هر دانشمندی ومحدثی که میدیداستماع حدیث می نمود اوازلحاظ جمع حدیث واستماع از استادان فن ، دراین زمانها کم نظیراست» .

شیخ منتجب الدین بیشتر بمطالعه واستفادهٔ علوم از محضر استادان می پرداخته وکمتر بتألیف وتصنیف نظرداشته است . اویادداشت ها وتعلیقات بسیاری داشته ولی امروزجز چند کتاب چیزی ازوی نمانده ودرجائی ازآن نام نمی برند .

یکی ازتألیفات اوتاریخ بزرگی بوده که بگفتهٔ رافعی مسوده مانده ومی گوید: گمانم =

باب بیست وچهارم

خبر سعدبن عبدالله اشعری وتشرف وی

بحضور امام زمان وپرسشهائی که ازآنحضرت نموده است

صدوق در کمال الدین از محمدبن علی بن محمدبن حاتم نوفلی ازاحمدبن عیسی وشاء واواز احمدبن طاهر قمی واواز محمدبن بحر بن سهل شیبانی واواز احمدبن مسرور ازسعدبن عبدالله قمی روایت کرده که گفت : من شوق زیادی برای جمع آوری کتاب هائی داشتم که مشتمل بر علوم مشکله ودقـایق آنها باشد . میخواستم که بامطالعه آنهاحقایق(مذهب شیعه)رابخوبی آشکار کنم،واز آنچه‌موجب اشتباه مردم میشود سخن‌نگویم . تااگر با مخالفین طرف صحبت شدم ، با مطالعه غوامض ومشکلات آن ، بروی غلبه‌یابم .

من سخت پابند مذهب شیعه اثنی‌عشری بوده‌وهنگام مناظرات بااهل‌تسنن از تأمین جانی وسلامتی خود چشم پوشیده ، منتظر مناظره وهر گونه دعوا ودشمنی بودم ، تا جائیکه‌کار مناظرهٔ ما بدشمنی وناسزا گفتن میکشید .

عیب‌های آنها را میگفتم واز روی اعمال پیشوایان آنان پرده برمیداشتم ،

= مسودهٔ آن نیز ازمیان‌رفته‌است . گویا این‌همان‌تاریخ ری‌است‌که ابن‌حجر عسقلانی‌در(لسان‌المیزان) ازوی زیادنام میبردومکررمیگوید: «ابن‌بابویه درتاریخ ری گفته . . . » که‌البته این‌ابن‌بابویه همان‌شیخ‌منتجب‌الدین‌است .

ودیگر کتاب «الاربعین عن‌الاربعین من الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین » مشتمل برچهل‌روایت ازچهل‌استاد بنقل‌ازچهل‌نفر ازصحابه‌پیغمبراست !

ودیگر کتاب نفیس«فهرست» اوست‌که از مشهورترین‌کتب فهرست‌شیعه است و همین کتاب‌است که‌بیشتر نام‌اورا مشهور گردانیده‌است . فهرست‌شیخ منتجب‌الدین کتاب کوچکی است‌ولی‌محکم وپرمغزومورداعتمادواستناد تمام‌دانشمندان‌ماست .

این کتاب‌بضمیمهٔ جلد بیست وپنجم‌بحارالانوار چاپ‌شده وطبق نوشته‌علامهٔ‌مفضال‌آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی در «مصفی المقال» یکی‌از تألیفات رجالی حضرت‌آیت الله العظمی آقای بروجردی دامت برکاته ، کتابی درترتیب همین‌فهرست شیخ منتجب‌الدین ومستدرک آنست .

تااینکه وقتی دچار یکنفر دانشمند ناصبی شدم که در کشمکش عقیده سختگیرودر دشمنی بسیار کینه توز ودر جدل وپیروی از باطل ازهمه متعصب‌تر ، ودرسؤال از موضوعات‌دینی‌وعلمی،ازدیگران بدزبان‌تر، ودرامور باطل‌ازهمه‌ثابت‌قدم‌تر بود .

ایراد یکی از متعصبین مخالف شیعه

یکروزناصبی‌مزبورددراثنای‌مناظره‌بمن گفت: ای‌سعد وای برتووهمفکرانت که شما جماعت‌رافضی‌ها(۱) مهاجرین‌وانصار(خلفا) راسرزنش‌میکنیدوخلافت آنهارا انکار می‌نمائید . این‌صدیق (ابوبکر) کسی‌است که‌بواسطهٔ سابقهٔ اسلامش برتمام اصحاب پیغمبر فائق گردیدآیا نمیدانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله اورا باین منظور باخود بغار برد که میدانست اوخلیفه بعد ازوی است واوست که ازقرآن پیروی می کند وزمام امور مسلمین رابدست‌میگیرد ودفاع ازملت‌اسلام‌باو واگذارمیشود ؟ پراکندگیها را سامان می‌بخشد ، واز درهم ریختن کارها جلو گیری بعمل‌میآورد ، وحدود الهی را جاری میسازد ، ودسته‌دسته‌سپاه برای فتح‌بلادشرك گسیل میدارد ،وهمان طورکه‌بنبوت خوداهمیت میداد ، برای منصب جانشینی خود هم اهمیت قائل‌بود.

میدانیم که هرگاه کسی‌درجائی‌پنهان‌میشودیاازکسی‌فرارمیکند قصدش این نیست که جلب‌مساعدت‌ویاری کسی رانماید (یعنی‌پیغمبراحتیاج بمساعدت‌ویاری‌علی علیه السلام نداشت!) بنابراین‌وقتی‌ماسیبینیم‌پیغمبرپناه‌بغاربردوچشم‌بمساعدت‌و کمك کسی هم‌نداشت، برای‌ماروشن‌میگردد که‌مقصودپیغمبراین‌بود که ابوبکررابعللی که‌شرح دادیم‌باخودبغار ببرد. وازاین‌نظرعلی‌را دربسترخودخوابانید که از کشته‌شدن‌او باك نداشت ! بهمین جهت علی‌را باخود نبردوبردن او برایش دشوار بود . مضافاًباین که می‌دانست اگر علی کشته‌شود ، برای پیغمبرمشکل نیست که دیگری‌رابجای وی تعیین کند تادر کارهای مشکل‌جای علی رابگیرد !

(۱) متأسفانه این‌لفظی‌است که‌ازقدیم‌الایام‌متعصبین‌اهل‌تسنن، شیعیان‌یعنی‌پیروان‌اهل بیت‌پیغمبرشان‌رابدان‌نام‌می‌خواندند ؛ ودرقبال‌آن‌هم شیعیان آنهارا «ناصبی» میگفتند . ولی خوشبختانه‌فعلا بمیزان‌زیادی این‌طرزفکرجاهلانه ازمیان رفته‌است .

سعدبن‌عبدالله گفت : من‌در رد اوپاسخهای گو نا گو نی‌دادم‌ولی‌اوهر یك‌از آنهارا نقض‌وردمی کرد ، بعد گفت :ای سعدبگذار ایراد دیگری از شما بگیرم تا بینی شما رافضی‌ها بخاك مالیده شود ! آیا شما عقیده ندارید که ابوبکر صدیق که از پلیدی اوهام پیراسته است وعمر فاروق که مدافع ملت اسلام بود ، نفاق خود را پنهان میداشتند واستدلال بشب عقبه (۱)می کنید؟ .

ای‌سعد ! بگوبدانم ابوبکر وعمر از روی‌میل اسلام‌آوردند یابطور اجبار بود ؟ سعد گفت : برای برطرف ساختن این ایراد چاره‌ای اندیشیدم که تسلیم‌آن اشکال نشوم وبیم‌آن داشتم که اگر بگویم ابوبکر وعمر از روی میل اسلام آوردند ، اوبگوید: با اینوصف دیگر پیدایش‌نفاق در دل‌آنها معنی ندارد ، چه که نفاق‌هنگامی بقلب آدمی‌راه‌می‌یابد که‌هیبت‌وهجوم‌وغلبه‌وفشار سختی‌انسان‌را ناچار سازد که‌برخلاف میل قلبی خود تظاهر کند . چنانکه خداوندد‌راین آیه‌فرموده :

فَلَمّارَأَوا بَأسَنا قالُوا آمَنّا بِاللهِ وَحدَهُ وَكَفَرْنا بِما كُنّا بِه مُشرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إيمانُهُمْ . لَمّا رَأَوا بَأسَنا یعنی : وقتی‌آنها از طرف ما فشار دیدند گفتند : ایمان بخدای یگانه‌آوردیم وازآنچه قبل ازین شرك میورزیدیم ، دست برداشتیم . ولی ایمان‌آنها هنگامیکه فشارما را مشاهده کردند ، بحال‌آنها سودی‌ندارد. **واگر بگویم**: آنها با بی‌میلی‌واجباراسلام‌آوردند، مراموردسرزنش‌قرار میدادومیگفت‌موقع‌اسلام‌آوردن آنهاشمشیری کشیده‌نشد که‌موجب‌وحشت آنهاشود.

ناچارعمداً ازوی روی گردانیدم (وسخن نگفتم) درحالیکه تمام اعضایم از شدت خشم‌آماس کرده بود ، وجگرم از غصه میخواست پاره شود . پیش از این واقعه من قریب‌چهل‌وچند مسئله از مسائل‌مشکله را که کسی نیافته بودم بمن‌پاسخ دهد ، در طوماری‌یاد داشت کرده بودم ، تاازاحمدبن اسحاق (قمی) که بهترین مردم شهر من (قم) واز خواص حضرت امام‌حسن عسکری عليه السلام بود ، سؤال کنم .

(۱) شب‌عقبه ، شبی بود که پیغمبر اکرم ازجنگ«تبوک» مراجعت میفرمود ، ودر حالیکه‌عماریاسرمهارشترحضرت‌رابدست گرفته‌وحذیفهٔ‌یمانی آنرامیراندچندنفر نقابدارجلوآمده شترحضرت رارم‌دادند ونزدیك بود پیغمبر بزمین بخورد : این‌چندنفر نقابدار ، درکتب مربوطه شناسانده شده‌اند که چه‌کسانی‌بوده‌اند !

پاسخ امام زمان بایراد مزبور

درآنموقع احمدبن اسحاق قمی بسفرسامره رفته بود ، من‌هم پشت سراو حرکت کردم تادرسرابی باورسیدم . وقتی بااومصافحه کردم گفت : خیراست ! گفتم : اولاخواستم خدمت شما برسم، وثانیاًطبق معمول سؤالاتی‌دارم که میخواهم جواب مرحمت کنید .

احمدبن اسحاق گفت : تو بامن باش زیرا من بشوق ملاقات امام حسن عسکری ﷺ بسامره میروم و سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم که میخواهم ازآن حضرت بپرسم توهم‌بیا وفرصت راغنیمت دان واز محضرمبارك آقا استفاده کن . چه وقتی بخدمت آنحضرت رسیدی دریائی خواهی دید که عجائب وغرائب آن باتمام نمیرسد .

پس وارد سامره شدیم وبدرخانهٔ آقا امام حسن عسکری (ع) رفتیم واجازهٔ ورود خواستیم ، خادمی‌آمد وما را بخانه برد . احمدبن اسحاق انبانی راکه در پارچه ای بسته وصد وشصت کیسه درهم و دینار درآن بود وسرهر کیسه ای بامهر صاحبش بسته‌بود ؛ روی دوش گذاشته وبدینگونه واردخانه حضرت شدیم .

من نمیتوانم مولی امام حسن عسکری ﷺ را درآن لحظه که دیدم ونور رویش‌ماراتحت‌الشعاع قراردادبچیزی جزاینکه بگویم مثل **ماه شب چهارده** بود تشبیه کنم .

طفلی که درخلقت ومنظر بستارهٔ مشتری میماند وموی سرش ازدوسوی تا بگوشش میرسید ومیان‌آن باز بود ، همچون الفی که در بین دوواوقرار گیرد ، روی زانوی راست امام نشسته بود و یك انار زرینی که نقشهای بدیعش درمیان حلقه گونا گون ورنگارنك آن میدرخشید ، ویکی ازرؤسای اهل‌بصره‌بآنحضرت اهداء کرده‌بود ،جلوامام‌نهاده‌بود. امام حسن عسکری ﷺ قلمی‌دردست داشت وتا میخواست سطری دربیاضی که بدست گرفته بود بنویسد ،آن‌طفل انگشتان‌حضرت

رامیگرفت ، حضرت هم آن انارزرین را میانداخت روی زمین وطفل رابگرفتن و آوردن آن مشغول‌مینمود ، تامانع‌چیز نوشتن حضرت نشود .

ما بحضرت سلام کردیم ، امام عليه السلام هم باملاطفت جواب داد واشاره کرد که بنشینیم . موقعیکه حضرت ازنوشتن نامه فارغ شد ، احمدبن‌اسحاق ، انبان رااز میان پارچه بیرون‌آورد وجلو حضرت گذاشت .

حضرت‌نگاهی به‌طفل(۱) نمودوفرمود:فرزند!مهر ازهدایای‌دوستان‌وشیعیانت بر گیر ! طفل گفت: آقا ! آیا سزاوار است که‌دستی باین پا کی بطرف‌این‌هدایای آلوده‌واموال پلید که‌حلال وحرام‌آنها باهم مخلوط گشته است ، درازشود ؟

حضرت باحمدبن اسحاق فرمود :ای‌پسر اسحاق‌آنچه در انبان‌است‌بیرون بیاور تا فرزندم حلال‌آنرا ازحرام جدا کند . چون کیسه اول‌را احمدبن اسحاق درآورد ؛ طفل گفت : این کیسهٔ فلانی‌پسر فلانی ازفلان محله قم است ،وشصت‌و دودینار درآنست ، چهل‌وپنج دینار آن از پول زمین سنگلاخی است که صاحبش فروخته وازبرادرش بارث برده‌بود، وچهارده‌دینارش‌ازپول نه‌طاقه پارچه است ،و سه‌دینارهم اجاره‌د کا کین است.امام‌حسن‌عسکری عليه السلام فرمود: راست گفتی‌فرزندم! حالا باین‌مرد نشان بده که حرام‌آن‌چند است .

طفل گفت : یك‌دیناری که سکهٔ ری داردودرفلان تاریخ ضرب شده ؛ونقش یك‌رویش پاك گردیده‌باقطعه‌زری که وزن‌آن ربع‌دینار است درآورو‌ملاحظه کن! علت‌حرام بودن‌آنها اینست که صاحب‌آن درفلان ماه وفلان‌سال یك‌من وربع پنبه ریسیده کشید وبیکنفر جولا که‌همسایه اوبود داد، بعد ازمدتی دزدآنهارااز‌جولا دزدید ، جولا هم‌جریان‌را بصاحب پنبه اطلاع دادولی او گفت دروغ میگوئی . سپس‌یك‌من‌و نیم پنبه ریسیدهٔ نازکتر ازرشتهٔ خود که باو سپرده بود ، عوض‌آن از جولا گرفت آنگاه آن‌رشته‌را پارچه کردوفروخت .واین‌دینار باقطعهٔزرپول آنست!

وقتی احمدبن اسحاق درآن کیسه‌را گشود نامه‌ای میان دینارهابود که نام

---

(۱) میدانیم که این‌طفل‌پاکسرشت، حضرت امام زمان علیه‌السلام بوده است .

فرستنده‌ومقدار آنرا همانطور که طفل گفت در آن نوشته بودو آن قطعهٔ زررا با همان نشانی بیرون آورد .

آنگاه احمدبن اسحاق کیسهٔ دیگری بیرون‌آورد (پیش‌از آنکه مهر آنرا بگشاید) طفل گفت این کیسه مال فلانی پسر فلانی ساکن فلان محله قم است وپنجاه دینار درآنست که برای ماحلال نیست دست بآن بزنیم ؛ حضرت‌فرمود: برای‌چه ؟ طفل گفت : زیرااین‌پول گندمی‌است که‌صاحب‌آن‌موقع‌تقسیم، بازارعی که شریك او بود ، حیف ومیل نمود باین نحوکه وقتی سهم خود را بر میداشت پیمانه را پرمیکرد ، وچون نوبت بشریکش‌میرسید ، پیمانه راکم میگرفت امام حسن عسکری عليه السلام فرمود : راست گفتی فرزندم ! .

آنگاه حضرت فرمود : ای پسر اسحاق تمام این پول ها را جمع کن و بصاحبانش برگردان‌یاسفارش کن که بآنها برسانند. ما احتیاجی بآنها نداریم‌وفقط پارچهٔ‌آن‌پیرزن‌رابیاور!احمدبن‌اسحاق گفت آن پارچه‌را من در خورجین گذاشته بودم واصلا فراموش کرده بودم .

وقتی اورفت که آنرا بیاورد ، امام‌حسن عسکری عليه السلام نگاهی بمن نمود و فرمود : ای سعد تو برای چه آمده‌ای؟عرض‌کردم : احمد بن اسحاق مرا تشویق بزیارت‌آقایم نمود . فرمود : مسائلی‌را که میخواستی بپرسی چه کردی ؟ عرض کردم : آقا همچنان بلاجواب مانده‌است. فرمود: آنچه بنظرت‌میرسداز نورچشم من سؤال کن‌وبا دست مبارك‌اشاره بهمان طفل نمود .

من روی بآن‌آقا زاده نمودهٔ و عرض کردم :آقا وآقا زادهٔ ما ! از اجداد شمابرای ماروایت کرده‌اند که پیغمبرخدا صلی الله علیه و آله اختیارطلاق زنان خودرا بدست امیرالمؤمنین عليه السلام داده‌بود. حتی روایت شده که علی عليه السلام درجنگ جمل‌برای عایشه پیغام فرستاد که‌اسلام وپیروان‌آنرا گرفتارفتنه خود نمودی وفرزندان خودرا از روی نادانی بسراشیب مرك‌افکندی ، اگرخودبرمیگردی‌فبها و گرنه تورا طلاق میدهم ؛ بااینکه مرك‌پیغمبر، زنهای آنحضرت راطلاق داده‌بود .

امام‌زمان علیه السلام پرسید : طلاق بمعنی‌چیست ؟ عرضکردم :یعنی‌رها کردن‌زن (که‌اگر بخواهد شوهر کند آزادباشد) فرمود :اگررحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله زنهای‌اورا یله ورها کرده‌بود ، پس‌چرا جایز نبود که‌آنها بعدازپیغمبرشوهر کنند ؟عرضکردم: زیرا خداوند متعال ازدواج آنهارا (بعدازپیغمبر) حرام کرده بود . فرمود : پس چگونه رحلت پیغمبر آنهارارها گردانید ؟

عرضکردم :آقازادهٔعزیز! معنی‌طلاقی که‌پیغمبر (ص) حکم آن‌راوا گذار بامیرالمؤمنین علیه السلام نمود چیست ؟ فرمود : خداوند متعال مقام زنان پیغمبر (ص) را بزرگ داشت وآنها را بشرف مادری مؤمنین فائز گردانید ، پیغمبر هم بامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : یا علی این شرافت تا وقتیکه‌اطاعت میکنند برای‌آنها خواهدبود ، ولی‌هر کدام بعداز من نافرمانی خداوند کردند وعلیه توسربشورش برداشتند ،آنها راآزاد بگذار تا اگر بخواهند با دیگری ازدواج کنند وازمقام ام‌المؤمنینی ساقط گردند .

عرضکردم:فاحشهٔ مبینه که اگر زن در ایام عده مرتکب‌آن گردد ، مرد میتواند او را بیرون کند . چیست ؟ فرمود مقصود از فاحشهٔ مبینه، مساحقه است نه زنادادن . زیرا زنیکه زنا داد و حد بر او جاری شد ، اگر کسی بخواهد با وی ازدواج کندبواسطه حدی که باوزده‌اند ، مانعی ندارد . ولی اگرمساحقه‌نمود باید او راسنگسار کرد . سنگسار کردن برای زن ذلت و خواری است ؛ چون کسی‌راکه خداوند دستور سنگسار کردنش داده است ، خوار و رسوا گردانیده و هر کس راخدا خوار کند ، اورااز خوددور نموده‌است ، لذا کسی نمیتواند که او را نزدیك گرداند .

عرضکردم: یابن رسول‌الله ! اینکه خداوند به حضرت موسی فرمود : **فاخلع نعليك انك‌بالوادالمقدس‌طوی** (نعلینت‌رابیرون‌بیاور که‌درسرزمین‌مقدس قرارگرفته‌ای) مقصودچه بوده ؟ چه فقهای‌فریقین ، عقیده دارند نعلین حضرت موسی از پوست مردار بوده است . فرمود : هر کس این عقیده را داشته باشد به

موسی ﷺ افترا بسته و آن پیغمبر را جاهل دانسته است .

چون مطلب از دو حال بیرون نیست ، یا نماز خواندن موسی ﷺ با آن نعلین جایز بوده یا جایز نبوده ؟ اگر نمازش صحیح بوده پوشیدن آن کفش در آن زمین هم برای او جایز بوده است ، زیرا هر قدر آن زمین مقدس و پاك باشد ، مقدس تر و پاکتر از نماز نیست و چنانچه نماز خواندن موسی ﷺ با آن نعلین جایز نبوده ، ایراد بموسی وارد میشود که حلال و حرام خدا را نمیدانسته ، و از آنچه نماز با آن جایز است و آنچه جایز نیست اطلاع نداشته است ، و این نسبت بپیغمبر خدا کفر است .

عرض کردم : آقا ! تأویل آن چیست ؟ فرمود : (در آن شبی که موسی با زن خود در صحرای سینا بود واز دور آتشی دید و زنش را رها کرد و بدنبال آتش بکوه طور آمد) موسی ﷺ در آن بیابان مقدس باخدا مناجات نمود ، وعرضکرد : پروردگارا ! من محبت خود را نسبت بتو خالص گردانیده ام و دلم را از غیر تو شستشو داده ام در عین حال علاقهٔ زیادی بزن خود داشت (که او را در بیابان در حال وضع حمل رها کرده بود) خداوند فرمود : **فاخلع نعليك** (نعلینت را ازپا درآور!) یعنی اگر دوستی تو نسبت بمن خالص است ، و دلت را از توجه بغیر من شستشو داده ای ، ریشهٔ محبت زن وفرزندت را ازدل بکن ! (۱) .

---

(۱) نعلین که آنرا بجای کفش می پوشند مورد علاقه موسی بوده و می دانیم اغلب مردم بلباس خود وقبل از هرچیز به پاپوش خویش علاقمندهستند ، بنابراین نعلینی که تعلق بموسی داشت کنایه از زن وفرزند او بوده ، که موسی در آن وقت شب تعلق خاطر باتها داشت ؛ خداوند بموسی که در آنموقع اورا بمقام پیغمبری برگزید ، دستور میدهد که دوست ما باید جز ما محبت هرکس را ازلوح دل بزداید ، وتمام امورخود را وا گذار بما کند - چه نیکوسروده مرحوم عبدالحسین آیتی مؤلف «کشف الحیل» :

شبی تاریکتر از جان فرعون — رهی باریکتر ز احسان فرعون
هوا ز انفاس قبطی سرد تر بود — رخ بانو زسبطی زرد تر بود
کواکب روی خود بنهفته در ابر — شکیبائی ز دلها رفته و صبر =

عرضکردم : یابن رسول‌الله ! تأویل **کهیعص** چیست ؟ ! فـرمود : این حروف از اخبار **غیبی** است کـه خداوند باطلاع زکریا ﷺ بنده‌اش رسانید ، سپس آنرا برای محمد ﷺ نیز حکایت کـرد وآن بدینگونه بود : زکریا از خداوند خواست که اسامی پنج‌تن را باوبیاموزد پس جبرئیل آمد وآنرا بوی یاد داد ، ازآنروز هروقت زکریا اسامی محمد وعلی وفاطمه وحسن را بزبان‌میآوزد مسرور میشد وغمهایش برطرف می گـردید ، ولی چون نام (حسین) را بزبـان میآورد ، چندان میگریست که گلویش میگـرفت ونفسش قطع میشد .

روزی گفت : خداوندا ! مرا چه می‌شود که هرگاه اسامی آن چهارتن را میبرم غمهایم تسکین می‌یابد ولی وقتی نام حسین رامیبرم اشکم جاری میگردد ! خداوند متعال داستان آنرا بوی اطلاع داد وفرمود : کهیعص . کاف اسم کربلا ، وهـا هلاك عترت پیغمبر ﷺ ویـاء یزید پلید ظالم بحسین ﷺ وعین عطش آنحضرت وصاد صبر آن بزرگوار است .

چون زکریا اینرا شنید ، تاسه روز ازمسجدش خارج نشد ، ومانع شد که مردم نزد اوبیایند . دراین سه‌روز مرتب گریه وزاری مینمود ودرآنحال‌میگفت: خداوندا !آیا بهترین خلق خود را بمصیبت فرزندش مبتلا میسازی وامتحان‌این واقعه جان گداز را بنابودی اوفرود میآوری ؟

پروردگارا !آیالباس‌این‌مصیبت‌عظمی‌رابتن‌علی‌وفاطمه‌می پوشانی‌وغم‌واندوه آنرا بدل آنها می‌اندازی ؟

آنگاه گفت : پروردگارا ! پسری بمن روزی فرما که دراین سن پیری

←بناگه آتش دیرینهٔ دوست — ز سینا شعله زد بر سینهٔ دوست
ندا آمدکه ای هم صحبت ما — ببین در نار نور طلعت ما
اگرسرد است تن گرمی زما جو — خشونت کن رها، نرمی ز ما جو
بکن نعلین یعنی مهـر اولاد — گزین مهر مهین رب ایجـاد
که گردد مهر فرزندان فراموش — نگردد نار عشق دوست خاموش←

چشمم باوروشن گردد واورا وارث وجانشین من کن واورا برای من مثل حسین برای محمد ﷺ قرار بده . وقتی اورا بمن ارزانی فرمودی ؛ مرامفتون‌محبت او گردان. سپس مرا در مرك اومبتلا کن چنانکه محمد (ص) حبیب خود را در مرك فرزندش سوگوار میسازی . خداوند یحیی را باوموهبت فرمود وزکریا را درمرك اوعزادار ساخت، مدت‌حمل یحیی شش ماه وحسین ؑ نیز چنین‌بود واین خود داستانی طولانی دارد .

عرض‌کردم : آقا ! چه مانع داردکه مردم خودشان امامی‌برای خود انتخاب کنند ؟ فرمود : امام مصلح یامفسد ؟ عرضکردم :البته امام مصلح .فرمود : امکان داردکه مردم بنظر خود امام مصلحی انتخاب نمایند ولی در واقع مفسد باشد ؟ گفتم :آری ! فرمود همین علت است که مردم نمیتوانند امام انتخاب کنند. اکنون با دلیلی که عقلت وثوق بآن پیدا کند ، برای توشرح می‌دهم :

آیاپیغمبرانی که‌خداوندآنها را از میان خلق برگزید و کتاب‌های‌آسمانی برآنها نازل فرمود وبا وحی وعصمت تأیید کرد ، مانند موسی وعیسی که سرآمد مردم عصر خود بودند ودر انتخاب (نمایندهٔ خدا) ازآنها داناترند ، همه باوفور عقل و کمال (دانشی که داشتند) امکان دارد که‌منافقی را بگمان اینکه مؤمن استانتخاب کنند ؟ **عرضکردم** : نه، ممکن‌نیست. فرمود:این‌موسی کلیم‌خداست که با همهٔ وفور عقل و کمال وعلم ونزول وحی براو، هفتاد مرد را از میان‌اعیان قوم وبزرگان امتش انتخاب کرد تاآنها را بمیقات پروردگارش ببرد ، بااینکه شکی در ایمان واخلاص‌آنها نداشت ؛ معهذاآنها منافق ازکار درآمدند .

قال‌الله تعالی : «**وَاخْتارَ مُوسیٰ قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِمِیقاتِنا**» تاآنجا که میفرماید : «**قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّیٰ نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ**» یعنی : موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما انتخاب کرد .آنها گفتند ما بتوایمان نمیآوریم مگر اینکه علناً خدا را به بینیم . پس صاعقه‌ای‌آمد وآنها رابکیفر ظلم خود گرفت .

وقتی ما می بینیم کسی که خداوند اورا برای پیغمبری بر گزیده،اشخاص مفسد انتخاب کرد ؛ درحالیکه گمان میکرده افرادصالح انتخاب‌نموده است ،یقین میکنیم که انتخاب نمایندهٔ خدا ، حق‌ذات اقدس الهی است که‌از آنچه درسینه ها نهفته ودر دلها جای گرفته است ، اطلاع دارد . وقتی پیغمبر بر گزیدهٔ خدا در مقام انتخاب ، افراد فاسدرا انتخاب کند ، بطور حتم مهاجرین وانصار هم از این خطر بر کنار نبودند .

سپس فرمود : ای سعد ! وقتی دشمن بتو گفت که پیغمبر ، از این جهت انتخاب شدهٔ این امت (ابوبکر) را باخود بغار برد که اوخلیفهٔ بعد ازوی است واوست که از قرآن پیروی میکند وزمام امور مسلمین رابدست میگیرد ، ودفاع از ملت اسلام باووا گذار میشود ، واوست که پرا کندگیها را سامان می‌بخشد و از درهم ریختن کارها جلو گیری بعمل میآورد ، وحدود الهی را جاری میسازد ، ودسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرك گسیل میدارد .

پیغمبر همانطور که به نبوت خود اهمیت میداد ، برای منصب جانشینی خود هم اهمیت قائل میشد ، زیرا هر گاه کسی از چیزی فرار میکند ودر جائی پنهان میشود ، قصدش این نیست که کسی اورا مساعدت ویاری کند واز این نظر علی‌را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن اوباك نداشت ، بهمین جهت علی‌را بـا خود نبرد وبردن اورا برای خود دشوار میدانست ! مضافاً باینکه پیغمبـر میدانست اگر علی کشته شود ، برای اومشکل نیست که دیگری را بجای علی منصوب دارد تادر کارهای دشوار که علی بدرد میخورد ، بکارآید .

چرا در جواب اونگفتی : مگر پیغمبر نفرموده است : مدت خلافت بعداز من سی‌سال است واین مدت راوقف عمر این‌چهار نفر کرد که بعقیدهٔ شما خلفای راشدین هستند ؟ اگر این‌را میگفتی ، ناگزیر ازاین بود که‌بگوید: آری.فرمود:

آنگاه باومیگفتی: آیا اینطور نیست که پیغمبرچنانکه میدانست ، خلافت‌را بعد ازوی ابوبکر وبعد از ابوبکر عمر وبعد از عمر عثمان تصاحب میکند وبعد

ازعثمان‌ازآن‌علی‌است؟بازهم‌ناچار بود،بگوید: آری . سپس بوی میگفتی: بنا براین برپیغمبر ﷺ لازم‌بود که این‌چهار نفررابه ترتیب باخود بغاربیرد وهمانطور که باابوبکر مهربانی کرد نسبت‌به بقیه‌هم مهربانی کند وبابردن ابوبکر بتنهائی مقام سه‌نفردیگر راپائین نمیآورد وآنهارا خوار نمیکرد !

وقتی ناصبی،ز بور پرسید: آیااسلام آوردن ابوبکروعمر بمیل انجام گرفت یابطور اجبار ؟ چرابوی نگفتی ـ نه‌بمیل انجام گرفت ونه‌بطور اجبار ـ بلکه از روی طمع‌اسلام آوردند !

زیراابوبکر وعمر باقوم‌یهود مجالست‌مینمودند واخبارتورات وسایر کتبی‌را که‌از پیشبینی‌های هرزمان تاظهور محمدﷺ وپایان کار او،خبر میداد، ازآنها میگرفتند؛ ویهود گفته بودند که: محمد برعرب مسلط میگردد، چنانکه‌بخت‌نصر بربنی اسرائیل مسلط گشت وبالاخره برعرب‌پیروزی می‌یابد، همانطور که بخت‌ـ نصربر بنی‌اسرائیل پیروز گردید .

بااین فرق که‌بخت نصردردعوی‌خود دروغ گوبود . **آنهاهم** (ابوبکروعمر) آمدند نزدپیغمبر واورا درامر گواهی گرفتن ازمردم بگفتن‌اشهد ان‌لااله الاالله کمك کردند ،وبطمع‌اینکه‌بعد ازبالا گرفتن کار پیغمبرازجانب حضرتش‌بحکومت شهری نائل گردند ، باوی بیعت نمودند، وچون ازانجاح مقصدخود مأیوس گشتند نقاب‌بستند وباعده ای‌از منافقین امثال‌خود ازعقبه بالارفتند که پیغمبر(ص) رابقتل رسانند ، اماخداوند نیرنگ آنها را بهم‌زد ؛ وبحال کینه خودواگذاشت وبمقصود خود نرسیدند .

چنانکه طلحه‌وزبیر هم‌آمدند نزدعلی ؑ وبااو بیعت کردند وهریك چشم داشتند که ازجانب آنحضرت بحکومت شهری برسند، وچون مأیوس گشتند ،نقض بیعت کردند وبروی شوریدند وخداوند هریك‌ازآنهارا بسرنوشت سایرین که‌نقض بیعت کرده بودند ، رسانید .

دراین موقع حضرت امام‌حسن عسکری ؑ باآقازاده برخاستند و مهیای

نمازشدند. من از خدمت آنها رخصت طلبیده بیرون آمدم ورفتم ببینم احمدبن اسحق کجارفت . درمیان راه اورا دیدم که گریه میکند. پرسیدم : چرا گریه میکنی ؟ گفت پارچه‌ای که حضرت آن را خواست ، گم کرده‌ام . گفتم : طوری نیست برو بحضرت بگو. اوهم رفت خدمت حضرت وبعددرحالیکه تبسمی بر لب داشت وصلوات میفرستاد بیرون آمد. پرسیدم ها! چه‌شد ؟ گفت: دیدم پارچه کذائی زیرپای حضرت پهن است وامام روی آن نماز میخواند ماهم خدا راشکر کردیم .

بعداز آن چندروز بمنزل آقا آمدو رفت کردیم وطفل‌را **پیش** آقا ندیدیم . روز آخر که خواستیم باحضرت وداع کنیم وقتی من بخدمت حضرت رسیدم احمدبن اسحق در مقابل حضرت ایستاد وعرضکرد: **یابن رسول‌الله** ! وقت حرکت ما نزدیك واندوه ما زیاداست ، ماaز خداوند مسئلت میداریم که رحمت خودرا برجدت محمد مصطفی وپدرت علی مرتضی ومادرت سیدة النساء وبردو آقای اهل بهشت عمووپدرت وائمه طاهرین بعدازآنها : پدران بزرگوارت ووجود اقدست وفرزند عزیزت ، پی‌درپی نازل کند ، وامیدواریم که پیوسته خداوند مقام با عظمت شما رابالا برد و دشمنت راذلیل گرداند ، واین سفر راآخرین زیارت من قرار ندهد !

وقتی احمد بن اسحاق این جمله رابرزبان راند، چشمان آن حضرت (امام حسن عسکری) پراز اشك شد بطوریکه قطرات آن بر رخسار مبارکش جاری گشت ، آنگاه فرمود : ای پسر اسحاق ! دراین دعا اصرار مکن که در مراجعت بلقای پروردگار نائل میشوی ! ازشنیدن اینسخن احمدبن اسحاق بزمین افتاد و غش کرد، وقتی بهوش آمد،عرضکرد: آقا!شمارا بخداوبجدت قسم‌میدهم مرامفتخر کنید بپارچه‌ای که آنرا کفن خود کنم ، حضرت دست بردزیرفرش وسیزده درهم بیرون آورد وفرمود : این‌را بگیرو جزاین خرج‌مکن وآنچه‌را خواستی (کفن) ازدست نخواهی داد ، زیرا خداوند پاداش کسانی را که اعمال نیك کنند ، ضایع نمیگرداند .

بعدازآنکه ازخدمت حضرت مرخص شدیم وبسه‌فرسخی شهر(حلوان)رسیدیم

احمدبن اسحاق تب کرد وسخت مریض‌شد، بطوریکه از بهبودی خودمأیوس گشت موقعیکه بحلوان رسیدیم ودریکی ازکاروانسراها منزل کردیم ، احمدبن اسحاق مردی از همشهریان خود راکه ساکن آنجا بود ، طلبید وسپس گفت : امشب از اطراف من‌متفرق شوید ومراتنها بگذارید ، ماهم‌ازاودورشدیم وهر کدام‌بخوابگاه خود برگشتیم .

نزدیکهای صبح که چشم گشودم ، کافور خادم امام حسن عسکری علیه‌السلام را دیدم که روبروی من‌ایستاده ومیگوید : خداوند عزای شما رانیکوو بعوض‌مصیبتی که بشما رسیده پاداش نیك عطافرماید ، ماازغسل وکفن همسفرشما فارغ‌شدیم برخیزید واورادفن کنید ، که اودرنزدآقای شمامقام بزرگی دارد ، سپس ازنظر ماغائب گردید . مابربالین احمد بن اسحاق جمع شدیمو بگریه وزاری پرداختیم تاآنکه اورا دفن نمودیم (۱)

در«دلائل الامامه» طبری نیزاین روایت ازعبدالباقی بن یزداد ازعبدالله‌بن محمد ثعالبی ازاحمدبن محمدعطار ازسعدبن عبدالله‌نقل شده‌است ، همچنین‌مختصر آن دراحتجاج‌طبرسی آمده است .

مؤلف : نجاشی(۲) بعد از توثیق سعدبن عبدالله وحکم بجلالت قدر او

(۱) محدث‌عالیقدرمرحوم حاج‌میرزاحسین نوری‌در کتاب «نجم‌الثاقب» باب‌ششم‌مینویسد: «حلوان‌همین «ذهاب» معروف‌است که درراه کرمانشاهان‌است به‌بغداد، وقبرآن‌معظم‌در نزدیك رودخانهٔ‌آن قریه است بفاصلهٔ هزارقدم‌تقریباً ازطرف جنوب وبرآن‌قبر ، بنای محقری است‌خراب ؛ وازبی‌همتی وبی‌معرفتی‌اهل‌ثروت‌اهالی ، بلکه‌اهل کرمانشاه ومترددین‌چنین بی‌نام‌ونشان‌مانده وازهزارنفر (بلکه‌امروز ازهرده‌هزارنفر)زواریکی‌بزیارت‌آن بزرگوار نمیرود . باآنکه‌کسی‌راکه امام (ع) خادم‌خودرا بطی‌الارض باکفن‌برای تجهیز اوبفرستد ومسجدمعروف‌قم رابامرآنجناب‌بناکند وسالهاوکیل‌آنحضرت درآن‌نواحی باشد ، بیشترو بهترازاین‌باید بااورفتارکردوقبرش را مزار معتبری‌بایدقرارداد که ازبرکت‌صاحب قبرو بتوسط‌او بفیضهای‌الهیه‌برسند »

(۲) احمدبن‌علی‌بن احمدبن‌عباس نجاشی‌ازشاگردان‌شیخ مفیدوحسین بن‌عبیدالله =

میگوید :«وی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌است . بعضی ازعلما رادیدم که ملاقات سعد وامام راتضعیف میکردند ومیگفتند این‌حکایت راساخته اند وباو نسبت داده‌اند » .

ولی‌من (علامهٔ مجلسی) میگویم : شیخ صدوق ازعده ای که نجاشی اشاره کرده وشناخته نشده‌اند ، داناتر بصحت اخبارواطمینان بآنهاست . اخباری را که متن‌آنها گواهی بصحت‌آن میدهد، نمیتوان بمجرد گمان وتوهم ، مردود دانست، بخصوص که سعدبن عبدالله زمان‌امام حسن‌عسکری علیه السلام را درك کرده وامکان‌دارد که‌آنحضرت رادیده باشد . زیرا تقریباً اوچهل‌سال بعدازرحلت حضرت ، بدرود حیات گفت .

این کار بمنظور پائین‌آوردن مقام اخیار وعدم وثوق باخبار وناشی ازقلت معرفت درحق ائمه اطهاراست ، زیراما دیده‌ایم که وقتی اخباری که مشتمل بر معجزات غریبه‌است، چون بدست عده ای‌مجهول الحال میرسد ، یاخودآن اخبار رامورد انتقادقرارمیدهند ویا ازراویان‌آن‌عیبجوئی‌میکنند ، بلکه من میگویم‌جرم

= غضائری وسیدمرتضی و بسیاری‌دیگراز فحول‌محدثین وفقهاء وعلمای انساب؛ وهمعصر شیخ‌الطائفه محمدبن‌حسن طوسی‌قدس‌سره القدوسی‌است .

نجاشی‌ازعلمای متبحردرفن رجال‌ونسب‌بوده . کتاب‌رجال‌او ازمعتبرترین کتب‌رجال شیعه‌است . مؤلف‌درفصل‌دوم مقدمهٔ بحارمینویسد : کتاب‌رجال کشی‌ونجاشی درهرعصروشهری مدارافاده واستفاده‌واستنادواستدلال مابوده‌است.

علمای‌شیعه بالاتفاق‌نجاشی رابوثاقت‌درنقل‌وامانت درضبط وصداقت درگفتاروعلم و اطلاع‌بسیار واحاطهٔ درفن‌رجال مکتب‌ائمه اطهار ستوده‌اند . جد ششم وی‌عبدالله نجاشی والی‌اهواز بوده‌وباحضرت‌صادق (ع) مکاتبه‌داشته ؛ جواب‌هائی که حضرت‌بپرسش اوداده وبرای‌اوفرستاده‌مشهورومعروف به‌«رسالهٔ نجاشی»است، پدرش‌ابوالعباس‌احمدنجاشی نیزازاجلهٔ علماومحدثین بوده‌است .

اکثر راویانی که بآنها نسبت قدح وعیب داده اند ، چیزی جز نقل اینگونه اخبار نیست . (۱)

(۱) داستان احمد بن اسحاق وسعد بن عبدالله اشعری ، چنانکه از لحاظ خوانندگان گذشت متضمن مطالب جالب وسودمنداست معهذا عده‌ای ازدانشمندان ماقبل از نجاشی و بعداز وی در صحت آن دچار تردیدشده‌اند آنچه‌موجب تردید آنها گشته ، . نخست استبعاد ملاقات سعد بن عبدالله باحضرت عسکری(ع) و دوم زنده بودن احمد بن اسحاق درسنوات بعد از رحلت آن حضرت است .

برای توضیح این دومطلب متذکر می‌شویم که : وفات سعد بن عبدالله بگفتهٔ نجاشی درسال ۲۹۹ یا ۳۰۱ هجری روی داده ودرواقع چهل سال بعدازامام حسن عسکری (ع) زنده بوده و بگفتهٔ مؤلف عالیقدر امکان اینکه وی حضرت رادیده باشدهست .

ودرخصوص زنده بودن احمد بن اسحاق بعدازرحلت عسکری(ع) می گوئیم : ازروایت صفحه ٤۳٤ که شیخ کشی ازابوعبدالله بلخی نقل می کند ، وتوقیعی که شیخ طوسی در کتاب «غیبت» ازناحیهٔ مقدسه امام زمان برای احمد بن اسحاق نقل کرده ودرصفحات آخر کتاب ذکرمیشود . وروایتی که «نجم الثاقب» در باب ششم از «دلائل الامامه» طبری شیعی باین مضمون نقل می کند که : «چون امام حسن عسکری (ع) وفات یافت ، احمد بن اسحاق ازطرف امام زمان درسمت وکالت خود باقی‌باشد ، وتوقیعات آنحضرت بوی میرسید . وقتی رخصت خواست که ازسامره بقم مراجعت کند ، حضرت ضمن توقیعی اجازه داد ؛ ولی نوشته بود که وی بقم نمیرسد ، ودربین راه بیمارشده ووفات می کند سپس که بحلوان رسید مریض شدوهمانجارحلت کرد ومدفون گردید» از این سه روایت وقرائن دیگر استفاده می شود که :

۱ ـ احمد بن اسحاق سالها بعد ازحضرت عسکری (ع) زنده بودو در زمان وکالت حسین بن روح که در سال ۳۰٤ بجای محمد بن عثمان بنیابت رسید ، رحلت کرده است .

۲ ـ احمد بن اسحاق در سفر سامره ازامام تقاضای کفنی نموده وحضرت هم برای او فرستاده است ، وفرموده که بقم نمیرسی واو چنانکه امام فرموده بود ، در حلوان مریض و همانجا بدرود حیات گفت ، وامام هم ، حضرت ولی عصر بوده ؛ نه امام حسن عسکری علیهما السلام . =

۳ - سعد بن‌عبدالله خود توقیع آخر کتاب رااز احمدبن اسحـاق نقل می‌کند کـه دلیل است ، احمد بن اسحاق درنظر سعدبن عبدالله ، بعدازامام حسن عسکری علیه‌السلام زنده‌بوده .

بادرنظر گرفتن این‌جهات می‌توان گفت : که در نقل‌حدیث‌مفصل سعد بن عبدالله که بعضی‌بخاطر زنده‌بودن احمد بن‌اسحاق بعدازحضرت عسکری‌آنرا ساختگی وخلاف واقع دانسته‌اند ، اشتباه‌وخلطی‌از ناحیه‌کاتب یاراوی‌روی داده‌باشد . باین‌معنی‌که حضرت امام حسن‌عسکری (ع) هنگام‌وداع احمدبن‌اسحاق که‌عرض‌کرده‌بود : « امیدوارم خداوندااین سفررا‌آخرین زیارت‌من‌قرار‌ندهد» فرمود : وای‌احمدبن‌اسحاق دراین‌دعااصرارمکن که‌در مراجعت‌بلقای پروردگارنـائل‌میشوی» و باشنیدن‌آن‌احمدبن‌اسحاق‌نقش‌برزمین شدوغش کرد حضرت‌ازمرگ خودخبرداده‌بود نه‌وفات‌احمد بن‌اسحاق ، وبیهوش‌شدن احمدبن اسحاق هم باآن‌مقام‌علمی‌ومعنوی ، بخاطراطلاع‌ازمرگ حضرت‌بوده‌نه مردن‌خویش ؛ وتقاضای‌کفن‌هم برای‌این‌بوده که‌میدانسته‌دیگرحضرت‌رانمی‌بیند‌بنظرمیرسد‌که داستان‌سعدبن‌عبدالله‌تاهمین‌جاختم شده ، ولی راوی ویاکاتب ، دنباله‌آنرا بعنوان‌پایان‌کار احمدبن‌اسحاق ازراوی‌دیگرنقل کرده‌وباین داستان‌ملحق ساخته‌است ، البته‌احتمال، این‌هم‌میرود که‌سعدبن عبدالله دو سفربا احمدبن‌اسحاق بسامره‌رفته‌باشد یکی‌درزمان حضرت‌عسکری‌که شرح‌آن‌به تفصیل دراینجا مسطورگشت ودوم‌بعدازرحلت‌آنحضرت؛موضوع‌کافورخادم‌هم‌امکان‌دارد که سعدیا راوی‌دیگر درخواب‌دیده‌باشد ، که‌خبرمرگ وغسل‌وکفن‌احمد بن‌اسحاق راباآنها داده باشد ، بخصوص که می‌گوید : نزدیکی‌های صبح که‌چشم گشودم کافورراديدم، و بعدازنظرم‌غائب گرديد»بهر حال‌بسیارمستبعدمی‌نماید‌که‌این داستان‌اصلی‌نداشته باشد؛شیخ‌صدوق که خوددرحدود ده‌سال بعدازاحمدبن‌اسحاق‌وسعدبن‌عبدالله‌متولدشده‌است؛ بـاآن‌بصیرت‌وتسلط واحاطه‌ای که‌بحدیث‌و رجال‌حدیث‌داشته آنرادرکتاب پرارزشی‌مانند«کمال‌الدین» نقل‌کرده‌باشد .

باب بیست و پنجم

علت غیبت امام زمان (ع) و کیفیت انتفاع مردم

از وجود اقدس آنحضرت در طول غیبت

صدوق علیه‌الرحمه در کتاب « علل الشرایع » بسند خود از حضرت صادق عليه‌السلام نقل میکند که پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود : **لابُدَّ للغُلامِ مِنْ غَيْبَةٍ . فَقيلَ لَهُ: وَلِمَ يا رَسُولَ الله ! قالَ: يَخافُ القَتْلَ .** یعنی :آن جوان ناچار میباید غائب شود . عرض کردند : یارسول‌الله برای چه غیبت میکند ؟ فرمود : میترسد اورا بکشند .

نیز درعلل الشرایع از مروان انباری روایت نموده که گفت : نامه ای از امام محمد باقر رسید که نوشته‌بود : وقتی خداوند همسایگی بامردمی رابرای ما ناخوش دانست ، ماراازمیان آنها بیرون میبرد .

ونیزصدوق در کمال‌الدین وعلل‌الشرایع ازپدرش واوبسند خوداز حضرت صادق عليه‌السلام روایت‌نموده که فرمود :قائم ماراغیبتی‌است که مدت‌آن بطول‌می‌انجامد من گفتم : برای چه غیبت میکند یابن رسول‌الله ؟ فرمودخداوند عزوجل میخواهد علائم پیغمبران را در غیبتهای خود ، دربارهٔ اونیزجاری گرداند . ای سدیر ! او می‌باید باندازهٔ غیبت‌های پیغمبران غیبت نماید ، قال‌الله تعالی : **لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ** یعنی :آثاری ازشما براساس‌آثارآنها که پیشتربوده اند ، درمیان شمانیز جاری است .

نیزدر کمال‌الدین وعلل‌الشرایع‌ازعبدالله بن فضل‌هاشمی‌نقل کرده که گفت: ازحضرت صادق عليه‌السلام شنیدم میفرمود : صاحب‌الامرغیبتی دارد که ناچار ازآنست و

هر پیرو باطل ، در آن تردید میکند . من عرضکردم : یا بن رسول الله چرا غیبت میکند؟ فرمود: بعلتی که بما اجازه نداده‌اند آشکار سازیم عرضکردم چه‌حکمتی درغیبت اوست؟فرمود: همان‌حکمتی که‌درغیبت‌سفرای الهی پیش از او بوده‌است، حکمت غیبت قائم ظاهر نمیشود مگر بعد از آمدن خوداو ، چنانکه حکمت سوراخ کردن کشتی توسط خضرو کشتن آن بچه وتعمیر دیوار ، برای موسی ظاهر نگشت ، مگر موقعی که خواستند ازهم جداشوند .(۱)

ای پسر فضل ! این کارازامورالهی‌وسرّی‌ازاسرارپروردگاری‌وغیبی‌ازغیبهای خداوندی است . وقتی مادانستیم که خدای‌عزوجل‌حکیم است ، تصدیق میکنیم که تمام کارهای اوازروی حکمت میباشد . هرچند علت آن برای ما آشکار نگردد !

نیز در کمال‌الدین وعلل‌الشرایع اززراره نقل کرده که گفت: ازامام محمد باقرشنیدم میفرمود : پسر بچۀ ماپیش ازظهورش‌غیبتی دارد . گفتم : برای چه‌غیبت میکند ؟ فرمود : میترسد و بادست بشکم خود اشاره‌نمود ، یعنی‌میترسد اورابکشند این روایت در کمال‌الدین و کافی نیز بدو طریق‌دیگر از زراره نقل‌شده‌است .

مؤلف : قسمتی ازاخباری که مشتمل‌برعلت غیبت آنحضرت بوددرابواب خبردادن‌پدران آنحضرت بقیام وی گذشت .

شیخ صدوق در کتاب «امالی» بسند خوداز اعمش(۲) ازامام‌جعفرصادق علیه السلام روایت

---

(۱) داستان آنرا خداونددرسورۀ کهف ازآیۀ ۸۱تا ۲۶ بیان فرموده‌و به‌تفصیل درکتب تفاسیر آمده‌است .

(۲) سلیمان‌بن مهران کوفی معروف به «اعمش» . ازمحدثین‌نامی ورجال بزرگ و باشخصیت‌شیعه‌است . اعمش‌درشب عاشورای‌سال‌شصت‌ویکم هجری‌متولد ودر شب‌پانزدهم‌ربیع الاول‌سنۀ ۱۴۸ وفات یافت . اعمش‌بکسی‌میگویند که پیوسته قطرات‌آب‌از چشمش فرو‌ریزدو سلیمان‌اعمش‌نیزچنین‌بود بااین‌که‌ابومحمداعمش‌شیعی‌است‌بزرگان‌اهلسنت‌هم‌اوراستوده‌اند. خطیب‌بغدادی‌در تاریخ بغدادمی‌نویسد : اعمش‌ازموثقین محدثین‌کوفه‌است . چهارهزارروایت ازوی‌شنیده‌شد ، ولی‌کتابی‌تألیف‌نکرد مردی‌فصیح‌بود : پدرش از اسرای دیلم بود . وی آشنائی‌کامل باحکام دین‌داشت. درزمان‌اوهیچ کس‌ازمعاصرینش‌در کثرت‌حفظ‌حدیث‌بپایۀ —

میکند که فرمود: ازروزی که خداوندآدم را آفرید زمین ازحجت ظاهرومشهور یا غائب ومستورخدا خالی نمانده وهمچنان نیزخالی نمی‌ماند تاقیامت بر پاشود ، و اگرجزاین بودخداوندپرستش نمیشد. سلیمان اعمش گفت: بحضرت صادق عرضکردم: **فَكَيفَ يَنتَفِعُ النّاسُ بِالحُجَّةِ الغائِبِ المَستُورِ ؟ قالَ كَما يَنتَفِعُونَ بِالشَّمسِ إذا سَتَرَهَا السَّحابُ** یعنی چگونه مردم میتوانند از حجت غائب انتفاع برند؟ فرمود : همانطور که ازآفتابی که درابرهاپنهان است نفع میبرند .

قطب الدین راوندی ازکلینی واوازاسحاق بن یعقوب نقل میکند که اینمطلب ازناحیهٔ مقدسه امام زمان بوسیلهٔ محمدبن عثمان وارد شد :«واما علت غیبت که واقع

— او نمیرسیدند ، واواظهار تشیع می‌کرد .

ازهشیم نقل‌شده که گفت : درکوفه کسی‌را ندیدم که درقرائت قرآن از اعمش بهتروددر نقل وحفظ حدیث ازوی نیکوتروفهمیده ترودرجواب سؤالات از اوآماده‌تر باشد ، وشعبه گفته: سلیمان اعمش نزد من ازعاصم (یکی‌ازقراء هفتگانهٔ قرآن) بهتراست .

وازعلی بن یونس نقل‌است که گفت : «ندیدم اغنیاوسلاطین نزدهیچکس‌جز اعمش آنقدر خودراکوچك بدانند ، بااین‌که اعمش فقیرونیازمندبوده !

ابن‌خلکان درتاریخ خود مینویسد «اعمش‌دانشمندی فاضل‌بود ، پدرش‌ازمردم دماوند بود ، اورادرکوفه همطراززهری‌درحجازمی‌دانستند . انس‌بن‌مالك رادیده‌ولی‌ازوی‌حدیث استماع نکرده اوبزرگان‌تابعین رادرك‌نمود ، سفیان‌ثوری وشعبة بن‌الحجاج وحفص بن غیاث‌وبسیاری‌از مفاخرعلماء ازوی روایت‌کرده‌اند اعمش مردی خوش‌خلق‌وبذله گوبود . گویند روزی راویان‌اخبارنزد وی‌آمدندکه ازاواستماع حدیث‌کنند، اعمش هم‌از اندرون بیرون‌آمدوگفت: اگردرخانه‌ام‌کسیکه او را از شما دشمن تر می دارم نمیبود ، (مقصود زنش بوده) پیش شما نمی‌آمدم ! اعمش با ابوحنیفه و ابن ابی لیلی وابن شبرمه و شریك قاضی‌که همه از اعیان فقهاء و علمای اهل تسنن بودند مجلسها داشت و همواره با نیروی بیان وخوی نیکو واحاطهٔ برفقه وحدیث برآنها غلبه میافت و در برابرآنها ستون شیعه بشمارمیآمد .

شده، خداوند میفرماید: **یاایها الذین آمنوالاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم** (۱) یعنی: ای کسانیکه ایمان آورده‌اید سؤال نکنیداز چیزهائی که اگر برای شماظاهر گردد ، شمارا متأثرسازد» .

«هریك ازپدران من ناچار ازآن بودند که بیعت با ظالم زمان خودرا بگردن بگیرند، ولی من موقعی ظهورمیکنم که بیعت هیچ یك ازستمگران رابگردن نگرفته ام،واما چگونگی انتفاعی که مردم درغیبت من ازوجودم میبرند مانند استفاده از آفتاب است که ابر آنرااز نظرها مستورساخته است .

وجود من امان مردم روی زمین است چنانکه ستارگان امان اهل آسمان است . پس درهای سؤال‌را از چیزی که سودی بحال شما ندارد ببندید ، وبرای فهم چیزی که تکلیف بآن ندارید ، خودرا ناراحت نکنید وبرای تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام زیاد دعا نمائید که آزادی شما باین است والسلام علیك یااسحاق بن یعقوب وعلی من اتبع الهدی» در کمال‌الدین این روایت از ابن عصام واواز کلینی نیز نقل شده است .

نیز در کمال‌الدین از جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند کـه : وی از پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسید :آیا شیعه از وجود قائم در مدت غیبتش ، بهره‌مند میشود ؟ حضرت فرمود : **ای وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَّةِ ،اِنَّهُمْ لَیَنْتَفِعُونَ بِه وَیَسْتَضِیئُونَ بِنُورِ وِلاٰیَتِه فِی غَیْبَتِه کَانْتِفٰاعِ النّٰاسِ بِالشَّمْسِ وَاِنْ جَلَّلَهٰا السَّحٰابُ** یعنـی :آری بخداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانیده .آنها از وجود اومنتفع میشوند وازنور ولایتش در طول غیبت ؛ استضائه میکنند . چنانکه ازآفتاب پشت ابـر استفاده میبرند .

علت تشبیه امام غائب بخورشید پنهان در ابر

مؤلف: بقیه این روایت را در باب «اخباری که از پیغمبر رسیده» نقل

(۱) سورهٔ مائده آیهٔ ۱۰۱

کردیم ضمناً باید دانست که تشبیه وجود اقدس امام زمان ؑ بآفتاب پنهان در ابر ، اشاره باموری چند است :

اول ـ اینکه نور عالم هستی وعلم وهدایت بتوسط آنحضرت بخلق خدا میرسد ؛ زیرا با اخبار مستفیضه ثابت شده که ذوات مقدسهٔ (ائمه اطهار) علت غائی ایجاد مخلوق عالمند ؛ واگر آنها نبودند ، نور عالم ، بغیر آنها نمیرسیدوهم ثابت شده که به برکت ووساطت وتوسل بآنها ، علوم ومعارف حقه برای مردم آشکار میگردد ، وگرفتاریها از آنها برطرف میشود . واگر آنها نبودند مردم بوسیلهٔ اعمال زشت مستحق انواع عذاب الهی بودند چنانکه خداوند فرموده است **وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (۱)** یعنی : مادام که تو (پیغمبر) در میان آنها هستی ، خدا آنها را عذاب نمیکند !

ما پس از تجربهٔ زیاد باین نتیجه رسیده‌ایم که در امور پیچیده ومسائل مشکله وهنگام دوری ازذات حق وبسته شدن درهای فیض الهی بروی خلق ، هروقت ائمه اطهار علیهم‌السلام راواسطه قرارداده‌ایم ومتوسّل بآنها شده ایم ، بمیزانی که درآنوقت ارتباط معنوی باآنها پیدا کرده‌ایم ،آن کارهای پیچیده ومشکل برای ماحل‌شده و بمقصود رسیده‌ایم . چنانکه این موضوع برای کسانیکه خداوند چشم دل آنها را بنور ایمان روشن کرده‌است ، معلوم ومشهوداست . توضیح این مطلب سابقاً در کتاب «امامت» گذشت (۱) .

دوم ـ اینکه هما نطور که آفتاب پوشیدهٔ درابر با همهٔ انتفاعی که مردم از آن میبرند ، درهر آن انتظاردارند ، ابر برطرف گردد وقرص آن پیداشود تا بیشتراز آن منتفع گردند ، همینطوردرایام غیبت امام زمان نیز شیعیان بااخلاص درهمهٔ اوقات انتظار آمدن وظهور اورا دارند ، وازاین نظر مأیوس نمیگردند .

سوم ـ اینکه کسانیکه وجود آنحضرت را باهمه آثاروعلائمی که دارد ، انکار

(۱) سورهٔ انفال آیهٔ ۳۳

(۲) جلدهفتم بحارالانوار .

میکنند ، مثل انکار کنندگان وجود خورشید بوقت ناپدیدشدن درابرها ، میباشند.

چهارم - اینکه گاهی پنهان گشتن خورشیددرمیان ابرها ، از آشکار بودنش برای بندگان خداروی مصالحی بهتراست ، همچنین غیبت امام زمان علیه السلام برای مردم درطول غیبت ، نظر بمصالحی بهتراست وبهمین جهت هم از نظرها غائب گردید .

پنجم - اینکه هر کس بخورشید مینگرد ، قادر نیست آنرا بیرون ازابرها به‌بیند بلکه گاهی ممکن است بواسطه ضعف قوهٔ دید، اگر درقرص آفتاب نگاه کند ، بینائی خودرا که نمیتواندخورشید را احاطه کندهم ازدست بدهد . همینطور آفتاب وجودمقدس امام زمان علیه السلام نیز، بساهست که اگرهمه اورا به‌بینند ، زیانبخش بحال مردم باشد وموجب کوری دل آنها از دیدن آفتاب حقیقت گردد . درصورتیکه در غیبت آن حضرت چشم بصیرتشان قادراست متحمل ایمان باو گردد . چنانکه انسان میتواند ازلابلای ابر نگاه بخورشید کند وضرری هم نبیند !

ششم - اینکه گاهی آفتاب ازمیان ابرها بیرون میآید، یکی بآن مینگردودیگری توجه ندارد همینطور ممکن است آن حضرت درایام غیبت برای عده‌ای آشکارشود ولی دیگران نه‌بینند .

هفتم - اینکه اصولا ائمه اطهار ازلحاظ نفعی که برای عالم وجوددارند ، همانند خورشید میباشند ، وتنها آنها که کور دلند نمیتوانند ازاشعهٔ جمال آنان بهره مند گردند چنانکه در اخبار آیهٔ شریفهٔ **مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا** (۱) تفسیر باین معنی شده‌است .

هشتم - اینکه همانطور که شعاع خورشیدبمیزان روزنه‌هاوشبکه‌های خانه‌ها وارد آن میشود وبقدرارتفاع موانع خانه ها ، درآن میتابد ، همچنین مردم نیز باندازهٔ موانع حواس ومشاعرشان که عبارتست ازشهوات نفسانی وعلائق جسمانی وخودروزنه ها وشبکه های دلهای آنهاست، وهم بقدری که پرده‌های کثیف هیولانی را ازدلهای خود بکنارمیزنند ازانوارهدایت وراهنمائی ائمه طاهرین علیهم السلام

(۱) سورهٔ طه آیهٔ ۱۲۳

استفاده میکنند .

(وقتی پرده‌های هواپرستی وموانع راازپیش‌خود بردارد) مانند کسی میشود که درزیر آسمان قرار گرفته و نور آفتاب بدون مانع‌ازهرسواورااحاطه کرده‌باشد.

ای‌خواننده ! من‌با این‌بیان ، هشت در از این بهشت روحانی را بروی تو گشودم ، خداوندباتفضل خود هشت دردیگرهم بروی من گشوده است ؛ ولی‌اگر ذکر کنم سخن بدرازا میکشد ، امیدوارم خداوند متعال درراه شناسائی ومعرفت ائمه اطهارهزاردربروی ما وشما بگشاید که ازهردری هزاردر دیگر گشوده گردد.



صدوق علیه الرحمه در کمال الدین ازشیخ مفید روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود : بهترین وقتی که خداوند به بندگانش نزدیك وازآنها خشنود است هنگامی‌است که مردم حجت‌خداراازدست بدهند ؛ واوبرای آنها آشکارنشود وازنظر آنها غائب گردد ، وآنها ندانند جای او کجاست ، وبا اینوصف میدانند که سفرای الهی ونشانه های حق ، ازمیان نرفته‌است . درآن موقع صبح‌وشام منتظر فرج وظهورباشید .

همچنین‌سخت‌ترین‌موقعی که‌خداوندبردشمنانش‌غضب‌میکند،هنگامی‌است، که خداوند حجت خود راازمیان‌آنها بیرون برد وبرای‌آنها آشکارنگردد ، واین در موقعی است که خداوند میداند دوستانش (دربارۀ حجت‌خدا) تردید ندارند ، **وَلَوْعَلِمَ أَنَّهُم يَرْتَابُونَ مَاأَفْقَدَهُم حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ** یعنی‌اگر بداند که‌دربودن ونبودن وی‌شك دارندبمقدار یك چشم‌بهم زدن‌اوراغائب نمیکند !

در غیبت نعمانی از کلینی ازمفضل بن‌عمر نیزاین روایت‌از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است .

همچنین در کمال‌الدین اززرارة‌بن‌اعین روایت میکند که گفت : ازحضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : آن جوان پیش‌ازآنکه قیام کند غیبت میکند . عرض کردم : برای‌چه‌غیبت میکند ؟ فرمود : میترسد، ودر اینوقت‌اشاره بشکم‌و گردن

خود نمود . سپس فرمود : اوهمان منتظری است که مردم درباره ولادت اوشک میکنند : بعضی میگویند . بعد از پدرش مرد ونسل پدرش قطع شد وبعضی دیگر خواهند گفت : اودوسال پیش ازوفات پدرش متولد گردید . برخداوند لازم است که بندگانش را بدینگونه ؛ امتحان کند ، ودرآنموقع است که اهل باطل تردید خواهند کرد .

نیز درآنکتاب روایت میکند که ابوبصیر گفت حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : ولادت صاحب الامر برمردم پوشیده میماند ، تاچون ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نباشد .

نیز در کافی از جمیل بن صالح ازآنحضرت نقل کرده که فرمود : **يُبْعَثُ الْقائِمُ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ** خداوند قائم مارا برانگیخته میگرداند درحالی که بیعت هیچ کس در گردن او نیست .

هم در کتاب مزبور ازحسن بن فضال از پدرش امام رضا عليه‌السلام روایت میکند که فرمود: گوئی شیعیان را بهنگامیکه چهارمی از فرزندان مرا ازدست میدهند می‌بینم که دشت ودمن رامیگردند واورا نمی‌یابند. عرضکردم : یابن رسول‌الله چرا چنین میشود ؟ فرمود : برای اینکه امام آنها ازنظرشان غایب میگردد . عرضکردم : چراغائب میشود؟فرمود: برای اینکه وقتی باشمشیر قیام کرد ، بیعت هیچکس در گردن وی نباشد .

همچنین در کتاب یادشده ازابوبصیرروایت کرده که گفت: امام ششم فرمود: صاحب‌الامر ولادتش برمردم پوشیده میماند ، تاهنگامیکه ظهورمیکند ، بیعت کسی درگردنش نباشد ، خداوند کاراورادر یکشب اصلاح می فرماید .

نیز درکمال الدین از زراره روایت میکند که گفت : حضرت صادق (ع) بمن فرمود : ای زراره! قائم ماناچاراز اینست که غیبت کند . عرضکردم : برای چه؟ فرمود : ازجان خودبیم دارد . سپس حضرت بادست اشاره بشکم خودفرمود .

نیز در آن کتاب ، اینحدیث را از امام محمد باقر عليه‌السلام روایت کرده است

وهم در کمال الدین اززراره روایت نموده که حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: آنجوان را قبل ازقیامش غیبتی خواهد بود. عرض کردم: برای‌چه؟ فرمود: می‌ترسد کشته شود.

همچنین صدوق در معانی الاخبار و کمال الدین‌از ابن‌ابی‌عمیرو او بایك واسطه روایت نموده که گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسیدم، چرا امیرالمؤمنین عليه‌السلام در اول کار با مخالفین خود جنك ننمود؟ فرمود: بخاطر این‌آیه شریفه‌بود که‌خدامی‌فرماید: **لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** (۱) یعنی: اگر آنها جداشده‌بودند، کافران آنها را بعذاب دردناکی معذب مینمودیم

عرضکردم مقصود از «جدا شدن» در این‌آیه چیست؟ فرمود: مقصود مؤمنینی هستند که‌خداوند نطفه‌آنها رادرصلبهای پدرانی کافر بودیعت‌نهاده (۲) همینطورقائم‌هم‌مادام که ودایع‌الهی آشکار نشده: ظهورنخواهد کرد. پس وقتی آنمردان مؤمن وثابت‌قدم وفداکارپیدا شدند، اونیزظهورمیکند وبردشمنان خدا غلبه یافته‌همه راازدم شمشیرمیگذراند.

وهم صدوق دردو کتاب مزبوراین روایت را بسنددیگراز ابراهیم کرخی‌از حضرت صادق (ع)نقلکرده است.

شیخ‌الطائفه در کتاب «غیبت» از زراره روایت نموده که فرمود: قائم مارا پیش از ظهورش غیبتی خواهدبود. عرضکردم: چرا غائب میشود؟ فرمود؟ از کشته شدن می‌ترسد (۳)

وهم درآن کتاب مینویسد: ابوخالد کابلی روایت مفصلی نقل کرده که ما

---

(۱) بنا براین‌تأویل‌آیه‌اینست که اگر آن‌نطفه‌ها ازصلبهای‌پدران کافرشان جدامیشدند کافران آنهارابعذابی‌دردناك کیفر می‌دادیم. پس‌امیرالمؤمنین که دراول کاربابیدینان جنك نکردنظر بمفاداین‌آیه شریفه داشته‌است.

(۲) البته‌این‌ترس‌باعدم‌اراده‌خداوندبظهورآن‌حضرت‌توأم‌است‌وگرنه‌او نیزمانندپدران بزرگوارش ازکشته‌شدن‌درراه خدا بیم ندارد.

مختصر آن رامی آوریم میگوید . از حضرت امام محمدباقر عليه‌السلام خواستم که قائم عليه‌السلام رانام ببردتا اورا بنام بشناسم : فرمود . ای ابوخالد چیزی ازمن پرسیدی که اگر اولادفاطمه مطلع‌شوند اورا قطعه‌قطعه خواهند کرد . (۱)

نعمانی در کتاب«غیبت » اززراره‌روایت میکند که گفت . شنیدم امام‌محمد باقر(ع) میفرمود : قائم مارا پیش‌ازقیامش‌غیبتی‌خواهد بود . واوست که‌ارثش‌را طلب میکنند (۲) عرضکردم برای‌چه غیبت‌میکند ؟ فرمود . میترسد . بعداشاره بشکم خودنمود ، یعنی‌میترسد اورا بکشند .

فلسفه غیبت امام زمان (ع)

مؤلف: شیخ طوسی (در کتاب‌غیبت) مینویسد: هیچ‌علتی‌مانع ازظهور آن حضرت جز اینکه می‌ترسد کشته شود ، نیست . زیرااگرجزاین بود ، جایز نبود که‌پنهان شود. بلکه‌ظاهرمی گشت‌وهرگونه‌ناراحتی‌وآزاری رامحتمل میشد. زیرا مقام رفیع‌ائمه وهمچنین انبیاءعظام وبزرگواری‌آنها ، بواسطهٔ نا ملایماتی‌بود که درراه دین‌خدا متحمل میگشتند .

سؤال

اگر گفته شود : چرا خداوند ازکشته شدن‌آنحضرت جلوگیری نمیکند ومیان‌اوو کسیکه میخواهدآنحضرت رابقتل رساندمانعی ایجادنمینماید ؟ .

جواب

میگوئیم : ممانعتی که با تکلیف داشتن بندگان‌خدا منافات ندارد ،اینست

(۱) چنانکه جعفرکذاب عموی‌آنحضرت ، وجوداورا تکذیب‌کرد ودر مقام سعایت بمنظور نابودی وی برآمد .

(۲) درصفحات پیش‌مذکورومسطور گشت که جعفرکذاب ارث‌آن‌حضرت‌راطلب‌می‌کرد ومدعی‌بود که تنهاوارث‌برادرش امام‌حسن‌عسکری (ع) اوست .

که خداوند مردم را ازمخالفت فرمان او برحذردارد ودستور دهد که ازاوپیروی کنند واو رایاری نمایند ودربرابر او تسلیم گردند ؛ اینها همه کاریست که خدا باید بکند .

اما ایجاد مانع میان‌اوومردم ، منافی تکلیف داشتن بندگان ونقض غرض است . زیرا مقصود ازمکلف داشتن مردم ، اینست که‌آنها بثواب برسند ، وحال آنکه ایجاد مانع وحائل میان‌آن حضرت‌ومردم ، بااین‌منظورمنافات‌دارد. بعلاوه بسا هست که ایجادحائل ومانع برای جلوگیری‌ازکشته شدن‌آن حضرت موجب بروزمفسده‌ای برای مردم شود که البته‌این‌کاراز خداوند نیکو نیست .

آنچه گفتیم غیر ازآنست که یکی ازعلمای ما گفته که : «ممکن است‌ظهور حضرت دارای مفسده وغیبتش مصلحتی داشته باشد» زیراآنچه‌آن عالم فرموده موجب ابطال طریق‌اثبات رسالت درهمه‌اوقات‌است بنظرآن عالم رسالت همچون الطاف الهی است که باتغییرزمانها واوقات . تغییر میپذیرد ، درصورتیکه ایجاد مانع وحائل برای جلوگیری ازکشته شدن امام زمان ، اینطور نیست ومیتوان گفت : در ایجادمانع وحائل مفسده است ومنجر به نقض وجوب‌رسالت وریاست دینی‌هم نمیشود .

ایراد

اگر گفته شود : پدران امام زمان همه‌آشکاربودندوازدشمن‌بیم نداشتند و اینطور نبودند که کسی نتواند بآنها برسد .

پاسخ آن

میگوئیم : وضع‌آنحضرت‌عکس‌وضع پدران بزرگوارش است . زیراوضع پدران‌آن حضرت درنظر خلفای وقت ودیگران طوری بود که نمیدانستند ائمه علیه‌آنها قیام میکنند وعقیده نداشتند که‌آن ذوات مقدسه با شمشیرقیام خواهند کرد ودولتها را نابود میکنند .

بلکه همه میدانستند که‌ائمه اطهارمنتظرظهور مهدی‌خودشان هستند واعتقاد بامامت‌آنها هم برای خلفا که اطمینان بانتظام امورمملکت خود داشتند ، زیان بخش نبود .

ولی حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام اینطور نیست . زیرا همه میدانستند که‌او باشمشیر قیام نموده و کشورها را فتح میکند وهر پادشاهی را مقهور میگرداند و عدل را گسترش میدهد وظلم‌را ازمیان برمیدارد . پس کسیکه چنین باشد، قهراً دشمان از قدرت وسلطه اوخواهند ترسید وهمه‌جا درتعقیب و کمین اوخواهند بود وجاسوسها برای یافتنش میگمارند واز ترس تسلط وی قصد کشتن اورا خواهند کرد . دراین صورت البته اوهم ازجان خود بیمناك میشود وناچار پنهان میگردد واز نظر تمام کسانیکه اطمینان بآنها ندارد خواه دوست وخواه دشمن تا موقع ظهورش ، غائب میشود .

ونیز علت‌اینکه پدران‌آن حضرت‌آشکار بودند این بود که‌آنها میدانستند اگر اتفاق سوئی برای‌آنها روی‌دهد ، امام دیگری هست که جای اورا بگیرد و شکاف راپر کند ، وحال‌آنکه امام‌زمان چنین نیست . زیرا میدانیم که کسی بعد از اونیست که‌پیش ازآنحضرت باشمشیر ، قیام کند وجای‌اورابگیرد . بهمین‌جهت میگوئیم : واجب است که‌آنحضرت پنهان شود وازنظرها غائب گردد وباید میان اوو پدران بزرگوارش فرق گذاشت .

اشکال

اگرگفته‌شود : امام‌زمان ازکجا میداند که موقع ظهورش ازکسی ترس ندارد؟ اگربوسیلهٔ وحی‌دانسته، بامام که وحی نمیشود ، واگرباعلم ضروری‌فهمیده این معنی با تکلیف منافات دارد . واگر با علائمی که موجب ظن غالب است ، استنباط کرده اینهم اطمینان بخش‌نیست .

پاسخ

میگوئیم : دوجواب باین‌سؤال میدهیم . **اول اینکه** خداوند، زمان غیبت خوفناك او و موقع بر طرف شدن این ترس وخوف را ، بوسیلهٔ پیغمبر وپدران بزرگوارش بآنحضرت اطلاع داده است . واوهم ازآنچه بوی رسیده ، پیروی میکند . اگرآنرابرما پنهان داشته‌اند ، بر اساس مصلحتی بوده ، ولی امام زمان یقین باین مطلب دارد نه ظن و گمان .

دوم‌اینکه : ممکن است برحسب عادت از راه امارات وعلائم ظن‌قوی پیدا کند که کار سلطنتش بالامیگرد ، ونیرومند میشود ودرآنموقع ظهور کند . علاوه براین پدران بزرگوارش هم‌بوی اطلاع داده باشند که هروقت ظن‌قوی پیدا کرد که کار سلطنتش بالا میگیرد ، واجب است که خود راآشکار سازد ودر حقیقت ظهورش مسلم وظن قوی او، شرطآنست .

چنانکه میگوئیم : وقتی شهود ، گواهی خودرا دادند ، حکم درمحکمه شرع قطعیت پیدامیکند ؛ وهم وقتی علائم تعیین قبله معلوم گشت واجب است عمل به‌جهت قبله کنیم ، هرچند وجوب قطعیت حکم‌حاکم ، وتوجه بسوی قبله‌هم واقعاً معلوم باشند .

واما اینکه روایت شده که شیعیان درزمان غیبت حضرت امتحان میشوند وکار برآنها مشکل میگردد وخداوندآنها را امتحان میکند ، تامیزان استقامت وپایداری‌آنها درآن امور دشوار معلوم شود ، مقصود خبردان از اینگونه پیش آمدهای ناگوار است . نه اینکه خداوند امام را غائب کرده تا چنین پیش آمدی بکند .

چطور ممکن است خداوند چنین کار کند با اینکه میداندآنچه مؤمنین از ستمگران می‌بینند ، ظلم وگناهی است که ظالمان برآنها روا می‌دارند . نه!خدا این کار را اراده نمی کند . بلکه‌علت غیبت ، همانطور که گفتیم بیمی است که‌امام

برجان خویش دارد .

پیغمبر و ائمه اطهار هم آنچه را در زمان غیبت روی می‌دهد وثوابهائی که اهل ایمان در راه پایداری بر آنچه روی میدهد میبرند ، خبر داده‌اند ، که اهل ایمان بدین حق چنگ زنند، تا گاهیکه خداوند آنحضرت را ظاهر گرداند واو آنان را از اندوه بی‌شمار بیرون آورد .



باب بیست و ششم

امتحان شیعیان در زمان غیبت امام زمان(ع)

بمنظور پاك شدن آنان

ومنع از تعیین وقت ظهور آنحضرت

شیخ‌الطائفه بسند خود در کتاب غیبت از فرات بن احنف روایت میکند که گفت : امیرالمؤمنین علی علیه السلام : از قائم آل محمد سخن بمیان آورد وفرمود : او چندان از میان مردم غائب میشود که نادانان بگویند: خداوند چه احتیاجی به آل محمد دارد ؟ !

نیز در غیبت شیخ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود : ایگروه شیعه ! شیعهٔ آل محمد ! شما همچون سرمه ای که بچشم میکشند خالص میشوید . زیرا کسیکه سرمه بچشم میکشد میداند سرمه کی وارد چشم میشود ولی نمیداند چه وقت از بین میرود . شما نیز (روزگاری خواهید داشت) که یکنفر از شما صبح ، خود را در راه دین حق می بیند ، ولی شب از دین بیرون رفته است ، ودر وقت شب درراه دین حق میباشد ولی صبح از دین خارج شده است! این روایت درغیبت نعمانی بطریق دیگر نیز از آنحضرت روایت شده است .

نیز درغیبت شیخ از ربیع بن محمد مسلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : **وَاللهِ لَتُكَسَّرُنَّ كَسْرَ الزُّجاجِ وَاِنَّ الزُّجاجَ يُعادُ فَيَعُودُ كَما كانَ وَاللهِ لَتُكَسَّرُنَّ كَسْرَ الْفَخّارِ وَاِنَّ الْفَخّارَ لا يَعُودُ كَما كانَ وَاللهِ لَتُمَحَّصُنَّ وَاللهِ لَتُغَرْبَلُنَّ كَما يُغَرْبَلُ الزُّوانُ مِنَ الْقَمْحِ** یعنی: بخدا قسم شما شیعیان همچون شیشه شکسته میشوید، وشیشه را بعد از شکستن میتوان ذوب کرد و بصورت نخست بر گرداند!

بخداقسم شماما نند سفال شکسته میشوید (۱)

سفال بعد ازشکسته شدن دیگر بصورت اول بر نمی گردد . بخدا قسم شما امتحان میشوید وغربال خواهید شد (تا نیکان درغربال مانده وغیر نیکان بیرون بریزند) چنانکه دانهٔ تلخ ازمیان گندم جدامیشود .

وهم درغیبت شیخ ازعلی بن یقطین (۱) روایت نموده که حضرت موسی بن

(۱) از این سه تشبیه چنین استفاده می شود که شیعیان درزمان غیبت امام زمان جمعی سخت گمراه می شوند وسپس توبه کرده ومثل شیشه شکسته بصورت نخست بر میگردند، ودسته‌ای وقتی منحرف گشتند مانند سفال شکسته ؛ دیگر بصورت اول درنمی آیند ، وگروهی غربال شده خوبان وبدان ازهم جدا می شوند .

(۲) علی بن یقطین ازمفاخر شیعیان ورجال بلندآوازه است که دردولت بنی عباس مقامی بزرگ داشت وخودوپدرش یقطین مورد توجه کامل آنها بودند .

یقطین پدرعلی بجرم تشیع مورد تعقیب مروان حمار آخرین خلیفهٔ اموی واقع شد وناچار ازوی گریخت وپنهان گردید ، وچندانکه تجسس کردند اورا نیافتند .

زن وی درکوفه بسال ۱۲۴ علی را بزادو بافرزند دیگرش عبید ازترس مروان وجاسوسان اوبطرف مدینه رفت وپیوسته دراختفا بسرمی برد. درآن مدت آن زن ومردشیعی رنجها بردند وسختیها کشیدند . بعد ازقتل مروان وسقوط بنی امیه وروی کارآمدن بنی عباس یقطین وزن و فرزندانش بکوفه برگشتند ودرکاردولت بنی عباس واردگشت. ولی ارتباط خود راباحضرت صادق (ع) قطع نکردو گاهی مخفیانه اموالی بخدمت حضرت می فرستاد و با احتیاط زیاد می زیست تادرسال ۱۸۵ هجری رحلت نمود .

علی بن یقطین فرزنداوهم باتفاق پدردردولت بنی عباس کارمی کرد وازوزرای آنها بود . درزمان او شیعیان ازحمایت ومساعدت کامل اوبرخوردار بودند وازارکان مهم شیعه بشمار می آمد ، علی مردی فاضل وخوش قلب ؛ دیندارودست ودل بازبود

روایت شده که یک سال در (عرفات) صد وپنجاه نفررا شمردند که همه به نیابت علی بن یقطین تلبیه می گفتند . آنها کسانی بودند که علی مخارج آنها را داده وروانهٔ حج کرده بود .

جعفر علیه السلام بمن فرمود : شیعیان مدت دویست سال با آرزو تربیت میشوند . یقطین به پسرش علی گفت : چه شد که آنچه درباره ما (مقصود سلطنت بنی عباس است) گفته بودند ، واقع شد ولی آنچه دربارهٔ (ظهور دولت ائمه) گفته شده انجام نگرفت ؟ علی گفت : آنچه دربارهٔ ظهور دولت شما و ما گفته شده از یك محل سرچشمه گرفته ، با این فرق که وعده‌ای که بشما داده شد ، فعلا بوقوع پیوسته ؛ ولی وعدهٔ که بما داده اند هنوز بظهور نرسیده است و ما را در آرزوی ظهور آن توصیه کرده اند .

اگر بما میگفتند این امر تا دویست و سیصد سال دیگر واقع نمیشود ، **موجب قساوت دلها و برگشتن عموم مردم از دین اسلام میشد ، ولی گفته‌اند : ظهور دولت ما نزدیك است تا دلها را بهم پیوند دهد و فرج آل محمد نزدیك شود .**

درغیبت نعمانی نیز این روایت بسند دیگر از علی بن یقطین نقل شده است .

تحقیق مؤلف درحدیث علی بن یقطین

مؤلف : اینکه حضرت فرموده «شیعیان مدت دویست سال با آرزو تربیت

علی بن یقطین از اصحاب خاص امام هفتم حضرت موسی کاظم (ع) بود ، مقام او نزد آن حضرت بجائی رسید که فرمود : **ضَمِنْتُ لِعَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ اَنْ لا تَمَسَّهُ النّارُ** یعنی ضمانت کردم که آتش دوزخ بدن علی بن یقطین را نسوزاند ! و در روایتی فرمود : بهشت را برای او ضمانت می کنم !

داود رقی می گوید : روز عید قربان خدمت آنحضرت شرفیاب شدم . حضرت فرمود : در عرفات هیچکس جز علی بن یقطین بدل من نگذشت و همه جا با من بود .

روزی علی نزد حضرت از وضع خود و نشست و برخاست و معاشرت با بنی عباس و مخصوصاً از مصاحبت و وزارت هارون الرشید شکوه نمود . حضرت فرمود : ای علی ! خدا دوستانی دارد که با ظلمه مربوط هستند تا از دوستان خدا دفع کنند و تو از آنها هستی ! داستانهای علی بن یقطین و فرمایشات آنحضرت و پدرش حضرت صادق (ع) دربارهٔ او بسیار است که همه حاکی از جلالت قدر و عظمت نفس و شخصیت نافذ آن وزیر باتدبیر متدین می باشد . علی بن یقطین درسال ۱۸۰ یا ۱۸۲ بدرود حیات گفت .

میشوند» باین‌معنی است که‌ائمه طاهرین آنهارابا تربیت‌صحیح بارمیآورند و آنها رااصلاح نموده آرزومند تعجیل‌فرج و نزدیك شدن ظهور دولت حق‌میکنند ، تااز دین‌حق برنگردند ومأیوس نشوند.

دویست که در کلام حضرت‌است ، مبنی‌بر گفتهٔ مقرردر نزد منجمین واهل حساب است که هرگاه کسور بیش‌از نصف‌باشدآنرااتمام واگر کمتر از نصف‌باشد، اسقاط میکنند.

این‌را ازاین جهت گفتیم : که صدور خبرمزبور اگردر اواخر زندگانـی حضرت موسی‌کاظم (ع) بوده‌ازدویست سال خیلی کمتر است.زیرا وفات حضرت درسال ۱۸۳هجری روی‌داده است‌تا چه رسد که قبل‌ازاین‌تاریخ ازدنیارفته باشد؛ بنابراین‌روی حساب گذشته ذکردویست سال که‌صدسال‌آن کسرداشته باشدصحیح است . زیرا ازنصف تجاوز کرده است واینطوربذهن‌من‌خطور کرده‌است .

دوم- توجیه دیگری هم بنظرمی رسد. وآن اینکه ابتداء این دویست سال اول‌بعثت پیغمبر (ص) باشد.زیرا ازاین زمان پیغمبر شروع کـرد بخبردادن از آمدن‌ائمه ومدت ظهوروپنهان شدن‌آنها ، پس بنابریك تقدیر(بااضافهٔ سیزده‌سال قبل‌از هجرت) اینمدت نزدیك به‌دویست سال‌خواهد بود. واگر درده‌سال اخـیر (نودسال) سدهٔدوم کسری باشد، بنا برقاعده ای که گفتیم ، اشکالی ندارد.

سوم- اینکه مقصود از تربیت یافتن شیعیان زمان پیش از امام هفتم وبعد ازآنحضرت باشد، بهمین جهت‌تربیت رابلفظ مضارع آورده علی‌هذا این‌تربیت‌از موقع هجرت شروع‌وتا زمان‌امام رضا عليه السلام که (برخلاف گذشته و محدودیت ائمه پیشین)در سال‌دویست هجری‌ولیعهد مسلمین گشت وسکه‌بنام مبارکش زدند؛ پایان می‌پذیرد .

چهارم -اینکه مدت‌تربیت همانطور باشد که‌در وجه‌سوم گفتیم وشامل قبل وبعداز زمان‌موسی بن‌جعفر(ع) باشد،ولی ابتدای آنرابعد ازشهادت حضرت امام حسین عليه السلام فرض کنیم که امتحان‌بزرگی برای‌شیعه بودودر آن‌موقع شیعه‌احتیاج

بتربیت داشت که نکنددر آن امتحان لغزش‌پیدا کنند وانتهاءآن ، اول‌امامت قائم آل‌محمد (عج) باشد که بدون کسر بادویست سال مطابق می‌باشد وعلت‌اینکه بعد ازامام‌حسین تربیت شیعیان لزوم‌داشت این‌بود که شیعیان امامی‌را بعدازخود نمی دیدند که آنهارا آرزومند ظهوردولت‌حق کند (زیرا امام زین‌العابدین (ع) درتقیه میزیست‌ونمی‌توانست دراین خصوص‌سخن‌بگوید) .

پنجم آنکه‌بعدازیقین شیعیان‌بوجودمهدی موعود (ع) امیدواری‌آنها‌بظهور دولت حق قوی می‌شد . ازاین روآنهامنتظر ظهورآنحضرت بودند تااحتیاج‌برشد وتربیت نداشته‌باشند . شایداین بهترین‌وجهی باشد که دراین خصوص‌به ذهن من خطور کرده است: والله اعلم بحقیقةالحال .

یقطین ازاتباع‌بنی عباس بود :لذاپسرش علی که از خواص امام‌موسی کاظم (ع) بود گفت: اززبان پیغمبر وائمه‌بماوعدهٔظهور دولت‌بنی‌عباس داده بودندوهمان طور که گفته بودند . ظاهرشد . وعده دادند که دولت ائمه شما نیزظاهرمیگردد تاکنون عملی نشده ؟ جواب علی هم محکم بود : آن جواب راچنانکه خواهد آمد ازامام موسی‌بن جعفر گرفته بود .



نیز شیخ‌طوسی‌در کتاب‌غیبت‌ازفضیل‌بن‌یسار(۱)روایت‌نموده که گفت:ازامام

(۱) فضیل‌بن‌یسارازمردم‌بصره وازشاگردان‌دانشمند حضرت امام محمد باقر وامام جعفرصادق علیهماالسلام‌است . دانشمندان‌شیعه اوراازفقهاء بلندقدر وراویان‌موثق ومردی بزرگوار می‌دانند .

در رجال‌کشی‌می‌نویسد : هروقت‌حضرت‌صادق‌اورامی‌دیدمیفرمود : هرکس‌میخواهد یکی‌ازمردان بهشتی‌رابه‌بیند : بفضیل‌بن‌یسار نگاه‌کند ؛ وفرمود : فضیل‌ازاصحاب‌پدرمن است ، ومن‌دوست‌می‌دارم که‌آدمی اصحاب‌پدرش‌را دوست‌بدارد . قاسم بن‌فضیل وعلاء بن فضیل پسران‌او ، ومحمدبن قاسم نوهٔ او همه‌از بزرگان شاگردان ائمه و راویان ثقات بوده‌اند .

محمد باقر عليه السلام پرسیدم: آیـا ظهور صاحب الزمان وقت معینی دارد ؟ فـرمود: **كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ**: آنها که وقت آن را تعیین می کنند دروغ گفتند ، دروغ گفتند ، دروغ گفتند !

وهم در آن کتاب ازمنذر جواز نقل‌می کند که امام ششم فـرمود : آنهـا که‌وقت ظهوررا تعیین‌می کنند دروغ گفتند ، ما نه وقت گذشته را تعیین می کنیم‌و نه وقت آینده را .

وهم در کتاب مزبور بسندمذکور از عبدالرحمن‌بن کثیر روایت میکند که گفت : من درخدمت امام جعفر صادق عليه السلام نشسته بودم که مهزم اسدی آمـدو عرضکرد قربانت گردم: ظهورقائم آل‌محمد که‌انتظارآنرامیکشید کی‌خواهدبود؟ فرمود : ای مهزم ! طول‌میکشد : ای مهزم ! **كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَهَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسَلِّمُونَ وَ إِلَيْنَا يَصِيرُونَ** آنها که وقت‌آنراتعیین میکنند دروغ‌میگویند وآنان که برای ظهورش‌شتاب مینمایند بهلاکت میرسند وآنان که تسلیم‌قضای‌الهی میبـاشند نجات مییابند ، وبالاخره بسوی‌ما بازمیگردند .

درغیبت‌نعمانی نیزاین حدیث‌را بدوسنددیگرازآن‌حضرت‌نقل‌میکند علی ابن‌بابویه در کتاب «امامت وتبصره» بسنددیگر هم‌آنرا روایت کرده است .

درغیبت شیخ‌ازمحمد بن‌مسلم‌ازحضرت صادق عليه السلام نقل کرده که بوی‌فرمود: هر کس‌وقت ظهوررا برای‌تو معین‌نمود ، ازتکذیب‌آن ملاحظه مکن ، چه که ما (دراین خصوص) برای‌کسی وقت‌معین نمی کنیم .

ونیز در کتاب‌مزبورباسند خودحدیث مفصلی ازمحمدبن حنفیه نقل کرده‌و سپس‌آنرا مختصر نموده ومیگوید : امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : اولاد فلان (۱) سلطنتی طولانی خواهند داشت ، وقتی‌مطمئن شدند وگمان کردند که دولت‌آنها زوال پذیر نیست ، ناگهان چنان بعذاب الهی گرفتار شوند که بـزرگی نداشته

(۱) ازسیاق حدیث‌پیداست که مقصود بنی‌عباس‌هستند .

باشند آنها را جمع کند و بنالهٔ آنها گوش فرا دهد ، این است معنی آیه شریفه :

حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهاراً فجعلناها حصیداً کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون

عرضکردم : فدایت گردم . آیا وقت آنرا میتوان تعیین کرد ؟ فرمود : نه! زیرا علم خداوند بر علم آنها که اینگونه اوقات را تعیین میکنند ، غلبه دارد خداوند بموسی بن عمران علیه السلام وعده داد که تا سی شب بمیقات پروردگار برود ، و بعد ده روز بر آن اضافه کرد در حالیکه نه خود موسی پیشبینی ده روز اضافی را میکرد و نه بنی اسرائیل.

بهمین جهت هنگامیکه سی شب گذشت و موسی بر نگشت بنی اسرائیل گفتند موسی ما را فریب داد و بالنتیجه گمراه گشتند و گوساله سامری را پرستش کردند (بنا بر این من هم نمی توانم وقت سقوط دولت اولاد فلان را تعیین کنم) ولی موقعیکه فقر و پریشانی در میان مردم زیاد شد و گروهی عقیدهٔ گروه دیگر را انکار نمودند، در آن زمان روز وشب منتظر آمدن امر الهی باشید .

نیز در غیبت شیخ از ابو بصیر روایت میکند که گفت : بحضرت عرضکردم : این امر (ظهور ولی عصر) را وقت معینی هست که با دانستن آن بدنهای خود را از غم هجران ودرد انتظار آسوده گردانیم ؟ فرمود : آری ولی چون شما آنرا فاش کردید خداوند بر مدت آن افزود !

وهم در کتاب مزبور از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده که گفت : بامام محمد باقر علیه السلام عرضکردم : امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است تا هفتاد سال بلا پدید میآید و میفرمود بعضی از بلاها آسایش است در صورتیکه هفتاد سال گذشته و ما آسایشی نمی بینیم ؟ حضرت فرمود : خداوند مدت ناراحتی را تا هفتاد سال قرار داده بود ولی چون امام حسین علیه السلام کشته شد ، غضب الهی بر مردم روی زمین شدت یافت و

آن‌مدت‌را تاسال صد وچهل بتأخیر انداخت .

ما این‌مطلب‌را بشما گفتیم وشما این‌رازرا آشکار نمودید ، خداوندهم آنمدت را(ازصدوچهل سال) هم بتأخیر انداخت . و دیگروقتی برای آن تعیین نکرد . **یمحوالله مایشاء ویثبت وعنده ام‌الکتاب** (١)یعنی : خداوندآنچه‌را بخواهداز میان‌میبرد وآنچه بخواهد باقی میگذارد وام کتاب‌درنزد اوست .

ابوحمزه گفت : این‌مطلب‌را(که‌امام‌محمدباقر فرمود) بحضرت‌صادق عليه السلام نیز گفتم ، فرمود : همینطوراست که‌آنحضرت‌فرموده .

نعمانی در کتاب‌غیبت‌نیز آنرا ازابوحمزهٔ ثمالی ازامام‌محمدباقر عليه السلام نقل کرده‌است .

نظر مؤلف دراین باره

مؤلف : گفته‌شده که‌سال هفتاد اشاره‌بقیام امام‌حسین عليه السلام ،وسال‌صدوچهل اشاره‌برفتن‌امام‌رضا عليه السلام بخراسان است‌ولی‌من‌میگویم : این‌باتواریخ مشهوروفق نمیدهد . زیراشهادت امام حسین دراول‌سال‌شصت‌ویکم‌هجری ورفتن امام‌رضا عليه السلام بخراسان‌درسنهٔ دویست‌هجری روی‌داده. آنچه‌بنظرمن میرسداینست که‌ابتداء‌تاریخ را بعثت‌پیغمبر صلى الله عليه وآله وابتداء‌نهضت‌امام‌حسین عليه السلام رادوسال پیش‌ازدر گذشت معاویه فرض کنیم زیرااهل کوفه‌درآن‌روزها باوی‌دربارهٔ خروج‌وآمدنش‌بکوفه مکاتبه میکردند (بنابراین باسال هفتاد میسازد) .

ودوم(یعنی‌سال‌صدوچهل)اشاره‌بقیام‌زیدبن‌علی‌بن‌الحسین عليه السلام باشد که درسال صدوبیست‌ودوهجری‌قیام کرد. پس‌اگرمدت فاصل‌بین‌بعثت وهجرت‌پیغمبر صلى الله عليه وآله را که (سیزده‌سال‌بوده) بآن‌منضم کنیم ، باتاریخی که‌درروایت‌بودنزدیك میشود

یا اینکه‌مقصودازسال صد وچهل اشاره‌باشد بانقراض دولت بنی‌امیه‌یا ضعف آنهاواستیلاء ابومسلم خراسانی برخراسان ، چه‌وی نامه‌هائی خدمت امام جعفر

(١) سورهٔ رعدآیهٔ ٤٠

صادق ﷷ نوشت و آنحضرت را دعوت بقیام کرد ولی حضرت بواسطهٔ مصالحی نپذیرفت.

استیلاء ابومسلم بر خراسان درسال صدوبیست وهشت هجری اتفاق افتاد و اگرمبدء تاریخ را بعثت پیغمبر (ص) قرار دهیم ، با آنچه در روایت است (صدو چهل سال) موافقت میکند .

وبنا براینکه مبدء تاریخ هجرت باشد، ممکن است مقصود از سال هفتاد استیلاء مختار باشد . قتل وی درسنهٔ شصت وهفت واقع شد و صد وچهل هم اشاره بطلوع حضرت صادق ﷷ دراین زمان وپراکنده شدن شیعیان آنحضرت دراطراف باشد، از این گذشته اصولا با تصحیح «بداء» دیگر نیازی باینگونه تکلفات نخواهد بود .

شیخ الطایفه درغیبت ازعثمان نوا روایت نموده که گفت: ازامام جعفر صادق (ع) شنیدم میفرمود : این امر (ظهور دولت آل محمد) را خداوند در من قرار داده بود ، ولی آنرا بتأخیر انداخت وبعدازمن هر طورصلاح بداند ، دربارهٔ ذریه ام عملی میسازد .

حدیث ضعیف ابولبید مخزومی

عیاشی درتفسیرخود از ابولبید مخزومی روایت میکند که امام پنجم فرمود : ای ابولبید ! دوازده تن ازاولاد عباس بسلطنت میرسند چهارنفر آنها بعد از هشتمین آنان بقتل میرسند. یکی ازآنها باگلو درد جان میدهد . عمر آنها کوتاه ، مدت دولتشان قلیل ، وسیرتشان پلید میباشد. یکی ازآنها فاسق کوچکی ملقب به «هادی» و ناطق وغاوی است .

ای ابولبید درحروف مقطعهٔ قرآن، علم سرشاری است ، وقتی خداوند « الم ذلك الكتاب » رانازل فرمود : محمد :(ص) قیام کرد تا آنجا که نوروجود اقدسش آشکار گشت وسخنانی دردلهای مردم جای گرفت . هنگام ولادت او هفت هزار و صدوسه سال ازآغاز خلقت آدم ابوالبشر میگذشت .

سپس فرمود . بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آنرا

بشماری هست. هیچیك از این حروف نمیگذرد جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام میکند. آنگاه فرمود: «الف» یك «ل» سی «م» چهل و «ص» در «المص» نود است که جمعاً صد وشصت ویك میباشد، بعد از آن ابتداء قیام امام حسین علیه السلام «الم الله لا اله» بود. وقتی مدت او بسر رسید، قائم بنی عباس قیام میکند وچون آن بگذرد قائم ما در «الر» قیام میکند. پس آنرا بفهم ودرخاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.

مؤلف: آنچه در حل این روایت که از اخبار مشکل واسرار پنهان است! بنظر من میرسد اینست که امام محمد باقر علیه السلام فرموده حروف مقطعهٔ اوائل سوره های قرآن اشاره بظهور دولت گروهی از اهل حق ودولت جماعتی از پیروان باطل است. آنحضرت ولادت پیغمبر (ص) را از عدد اسماء حروف مقطعه بازبر وبینهٔ آنها (۱)

(۱) آنها که عقیده به علم حروف دارند. برای هریك از حروف تهجی زبر وبینه ای قائل هستند. تفصیل آن بدینقرار است: حروف تهجی هنگام ترکیب یا دوحرف می شود مانند «با» و «تا» ویا سه حرف مثل «جیم» «میم» «لام» ویا بیشتر است. حرف اول اینگونه حروف مرکبه راز بر وحروف بعد از آنرا بینه می گویند. مثلاً زبر جیم (ج) وبینهٔ آن (یم) است. درعلم حروف برای زبر وبینهٔ بعضی از اسماء و الفاظ خواصی قائل هستند، از جمله اینکه بینهٔ اسم محمد که جمعاً (۱۳۲) میشود با کلمه اسلام، وبینهٔ اسم علی که (۱۰۲) است با کلمه ایمان برابر آمده، چنانکه جلال الدین دوانی حکیم مشهور در رباعیات زیر باین معنی اشاره کرده است.

البته باید دانست که علم حروف وخواص آن، در نظر علمای شیعه فاقد ارزش است وهیچگونه اثر عقیدتی ومذهبی برآن مترتب نمی گردد. علم حروف بیشتر مورد نظر عرفا و متصوفه اهل تسنن بوده واز آنها سرایت بدیگران کرده است. اشعار زیر را که متضمن معنی زبر وبینه است از جلال الدین دوانی که مشرب عرفان وتصوف داشته وقبلا نیز سنی بوده است فقط بخاطر اینکه یکی از شواهد تشیع آن فیلسوف نامی است که برخی گمان کرده اندوی تاآخر کار، سنی بوده می آوریم وگرنه هرگز با تطبیق بینات اسامی علی وایمان ومحمد واسلام، رسالت پیغمبر وامامت علی (ع) اثبات نمی شود. این حسابهای درویشی برای خراباتیان وخانقاه نشینان وکاسه لیسان آنها مانند فرقه بهائی وبابی وازلی خوبست وبس ✿

همانطور که موقع قرائت قرآن تلفظ میشود ، با حذف مکررات آنها ، استخراج فرموده است . باین معنی که باید الف ولام ومیم وانه حرف شمرد وهمین حروف‌را که دراول پنج سوره دیگر نیزذکر شده ، بشمارنیاورد . وقتی که حروف مقطعهٔ اوائل سوره‌های قرآن‌را بدینگونه بشماریم ، صد وسه حرف میشود واین موافق با تاریخ ولادت پیغمبراکرم (ص)است زیراهنگام تولد پیغمبر بعد از گذشتن هفت هزار وصدو سه‌سال ازابتدای خلقت حضرت آدم ،گذشته بود . واینکه‌فرمود :«و بیان این‌در حروف‌مقطعهٔ قرآن‌وقتی بدون تکرارآنرابشماری هست »همین‌معنی بودکه مابیان داشتیم .

واینکه حضرت‌فرمود : هریك‌ازاین‌حروف‌مقطعهٔ‌اوائل قرآن (مثلا‌جموع الم) اشاره است بظهور دولتی‌ازبنی‌هاشم ، که‌چون‌آن حروف بگذرد ،آن دولت هم پدید میآید . مثلا «الم» که دراول سورهٔ «بقره» است‌اشاره بظهور دولت‌پیغمبر ﷺ است .

زیرا نخستین دولتی که در بنی‌هاشم پدیدآمد . دولت عبدالمطلب بود . پس دولت اومبدء تاریخ‌است . وازموقع ظهور دولت اوتاظهوردولت پیغمبر وبعثت‌آن سرورنزدیك بهفتادویك سال بود که‌مطابق‌با عدد «الم»است . (باحساب ابجد)پس «الم» اشاره باین‌معنی است .

٭خورشیدکمال است‌نبی‌ماه‌ولی | اسلام محمد است و ایمان علی
گر بینه‌ای براین سخن میطلبی | بنگرکه زبینات اسماست جلی

ونیز

گر مرد رهی روشنی راه نگر | آیات علی زجان‌آگاه نگر
گر بینه بر امامتش می طلبی | در بینهٔ حروف الله نگر

و هم

از مهرعلی کسی‌که یابد ایمان | نامش همه‌دم‌نقش‌کند بردل‌وجان
این‌نکته‌طرفه‌بین‌که‌ارباب‌کمال | یابند ز بینات نامش ایمان

آنگاه به ترتیب سوره‌های قرآن «الم» دوم که دراول سورهٔ «آل‌عمران» است اشاره بقیام امام‌حسین علیه‌السلام میباشد . زیرا قیام آنحضرت در اواخر سال‌شصت‌هجری وبعثت پیغمبر (که در اینجا مبدأ تاریخ فرض میشود) سیزده سال‌بود (که جمعاً هفتاد وسه سال‌میباشد) ومیدانیم که شیوع دعوت پیغمبر وبالا گرفتن کارآنحضرت ازسال دوم‌بعثت بوده(وبنا براین ، ازآنموقع تاقیام امام‌حسین باهفتادویك سالی که‌عدد «الم» است وفق میدهد) .

سپس به‌ترتیب سوره‌های‌قرآن نوبت به«المص»میرسد که‌دراول‌سورهٔ«اعراف» است وباگذشتن آن(که۱۶۱سال میشود) دولت‌بنی‌عباس پدیدآمد،ولی‌این تطبق مشکل می‌نماید . زیراظهوردولت بنی‌عباس وابتدای‌بیعت گرفتن آنهادرسال۱۳۲ هجری‌بوده وحال‌آنکه درآنموقع ۱۴۵ سال‌از بعثت (که مبدء این تاریخ است) می‌گذشت واین موافق بامضمون روایت نیست ! ولی ممکن است این مشکل را بچندوجه حل کرد : **اول** اینکه مبدأ این‌تاریخ راغیرمبدأ«الم» بدانیم باین معنی که‌مبدأ ولادت‌پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد ! زیرا ابتدای دعوت بنی‌عباس درسنهٔ‌صد هجری بود وآشکار شدن نهضت‌آنها درخراسان درسال صدوهفت یاصدوهشت هجری‌روی داده علیهذا ازموقع ولادت پیغمبر تاآنموقع صدوشصت ویکسال میباشد (مطابق عددالمص) .

دوم اینکه منظور از قیام بنی‌عباس ؛ استقرار دولت وسلطنت آنها باشد که دراواخرزمان منصوردوانقی‌انجام گرفت. دراین صورت بااین تاریخ که مبدأآن بعثت پیغمبر باشد میسازد .

سوم اینکه‌این حساب مبنی براساس حساب‌ابجد قدیم باشد که‌آنرا«مغاربه» می‌نامند . وصعفص ، قرشت ، ثخذوضظغ درآنست ، در حساب آنها «صاد» شصت است وبنابراین «المص» صدوسی ویك میشود ، چنانکه‌در «کتاب‌القرآن» خواهم گفت‌حساب «المص» درخبررحمه بن‌صدقه مبنی برهمین حساب است (یعنی ابجد قدیم) وبنابراین تاریخ «المص» با تاریخ «الم» موافق میباشد . زیرا در سال ۱۱۷

هجری دعوت بنی‌عباس در خراسان آشکار گردید ، وبعضی از آنها را گرفته بقتل رسانیدند (وچون ۱۳سال از بعثت تا هجرت رانیز بر آن بیافزائید ، ۱۳۰ سال میشود) .

احتمال هم میرود که مبدأ این تاریخ زمان نزول آیهٔ «المص» باشد . باین معنی که اگردر مکه نازل شده چنانکه مشهور است ، نزول آن را نزدیك بزمان هجرت فرض کنیم وبااین‌فرض بابیعت ظاهری بنی‌عباس (۱۳۱) نزدیك است ، و چنانچه درمدینه نازل شده باشد ، امکان دارد نزول آن درزمانی باشد که بدون تهافت منطبق بربیعت آنها گردد .

اگر به تحقیقی که مادر «کتاب‌القرآن» درپیرامون خبررحمة بن صدقه ، نموده‌ایم مراجعه کنیدخواهیددید که وجه سوم ازوجه دیگرروشنتر ومؤیدمضمون روایت مذکوراست. اینگونه تغییرات‌از نویسندگان‌نسخه ها زیاداتفاق‌میافتد.زیرا آنها غالباً آشنای بهدف‌اخبار ومضمون‌آنها نیستند ومثلا بنظرشان میآید که شصت با حسابی که در نظر گرفته‌اند تطبیق نمی‌شود ، وناچار آنرا بروفق مراد خود تغییر میدهند .

واینکه حضرت فرمود : «وقتی‌مدت او بسر رسید» مقصودتکمیل مدت متعلق بقیام امام‌حسین عليه السلام است زیرا مدت فاصل بین شهادت‌آن حضرت وقیام بنی‌عباس نیز جزومدت قیام‌آنحضرت بشمار میرود که خداوند درآن مدت از بنی‌امیه‌انتقام گرفت تاآنکه‌آنها را مستأصل کرد .

واینکه فرمود : «قائم‌مادر «الر» قیام‌میکند» چندصورت احتمال میرود : اول‌اینکه این‌قسمت از اخباری باشد که «بداء» درآن راه‌دارد وتحقق‌آن مشروط بشرطی است که چون‌آن شرط تحقق نپذیرفته ، معنی خبرهم که مشروط آن‌باشد متحقق نگردیده است . چنانکه اخباراین باب دلالت براین دارد .

دوم اینکه «الر» دراصل«المر» بوده و کاتب اشتباهاً«الر»نوشته باشدومبدأ تاریخ‌آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیغمبر یعنی‌نزدیك بعثت‌آن حضرت باشد

مانند « الم » و مقصود از قیام قائم هم ، قیام امام زمان بامر امامت در پنهانی باشد ، زیرا امامت آنحضرت درسال ۲۶۰ هجری بوقوع پیوست . پس هنگامیکه یازده سال قبل ازبعثت را نیز برآن بیافزائیم باعدد «المر» موافق خواهد بود .

سوم اینکه مقصود تمام‌اعداد «الر» باشد که درقرآن ذکرشده‌است. زیرا «الر» در ابتدای پنج سورهٔ قرآن‌آمده است وجمع کل اعدادآن ۱۱۵۵ است . مؤید اینمطلب اینست که وقتی‌امام «الم» را ذکر فرمود ، چون مقصودش یکی‌از آنها بود لفظ‌الله را هم باآنها آوردتا برساند که فقط ابتدای یك سوره منظور بود (وآنهم سورهٔ آل عمران‌است که ابتدای‌آن «الم‌الله لااله‌الا هوالحی‌القیوم»میباشد) ولی «الر» اینطور نیست ؛ چه‌همه مکررات مقصود بوده‌است !

چهارم اینکه مقصودحضرت‌از گذشتن«المر» یا گذشتن تمام حروف مقطعه قرآن باشد که از«الر» شروع میشود : ولی‌منظور اصلی‌حذف اعداد «المص» یا «الم» باشد . وبنا برتقدیر اول جمع تمام اعداد۱۶۹۶ عدد میشود وبنابر تقدیر دوم ۱۵۲۵ میباشد وبرحسب حساب مغاربه بنابر تقدیراول ۲۳۲۵ میشودوبنا بر تقدیر دوم۲۱۹٤ میباشد واینگونه حساب‌کردن با قاعدهٔ کلی که حضرت فرمود مناسب‌تر است ؛ زیرا حضرت فرمود : باگذشت مدت هرحرفی ازحروف‌مقطعهٔ قرآن دولتی ازبنی هاشم پدیدآید اما دولت‌آل محمد‌آخرین همه دولتها است **ولی این حساب ازنظرلفظ دوراست وماهم‌آنرانمی‌پسندیم !**

این بودآنچه در حل‌این روایت مشکل‌بنظر ماآمد ! پس‌آنرا ازمابگیرو شکر نعمت را بجای‌آور ! ! ازخداوند میخواهم که از لغزش مادر کردار ورفتار درگذرد (۱)

---

(۱) حدیث‌ابولبید مخزومی‌کهمؤلف بدون‌توجه‌بضعف‌سند وصحت وسقم‌آن ؛دراینجا بهشرح و توضیحات بی فائده‌آن پرداخته است ، یکی دیگر ازدستاویزهای سران حزب سیاسی بهائی است که از آن بنفع دعوی میرزا علی محمد شیرازی استفاده کرده‌اند ابوالفضل گلپایگانی مبلغ معروف بهائی‌که درتحریف حقایق و بزرگ جلوه دادن ☼

امورخلاف‌واقع ، چیره‌دست بوده ، درفصل‌ثانی کتاب «فرائد» می‌نویسد : «دراین مختصر بذکربعضی احادیث‌صحیحه که فیما بین‌اهل‌تسنن واهل‌تشیع‌مفاهیم‌آن‌متفق‌علیه‌باشد وباقرآن مجیدمنطبق‌آیداکتفامی‌شود» تاآنجا کەمی گوید : «ازجمله احادیثی که داله‌برمیماد ظهور است ، حدیث‌مشهورابولبیدمخزومی‌است» وبعدازنقل‌وترجمه‌حدیث‌می گوید «وچون بروفق فرمان‌حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام حروف‌مقطعه اوائل سورراازالم ذلك الکتاب تا المر بشماری، ۱۲۶۷ می‌شود واین‌مطابق‌است بایوم‌طلوع نیراعظم ازفارس.واین نکته‌پوشیده‌نماند که‌حضرت‌ابی‌جعفر علیه‌السلام تواریخ‌مذکوره درحدیث‌راازیوم‌قیام حضرت رسول براعلان دعوت‌اخذفرموده. وچنانکه‌درجمیع کتب سیرمذکوراست ؛ آنحضرت‌هفت‌سال قبل‌از هجرت بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمود ؛ وچون این عددبرسنین هجریه افزوده شود بالتمام باسنهٔ ۱۲۶۰ که سنهٔ ظهور نقطهٔ اولی‌عزاسمه الاعلی‌است‌مطابق گردد» ! !

گلپایگانی‌طبق‌معمول سران بهائی‌بخاطرفریب دادن‌مردم ، ازحضرت باقرو پیغمبر اکرم‌بااحترام نام‌می‌برد ، تادرپایان کاربتواند صیدخودراکه مسلمانان ساده‌دل بی‌اطلاع هستند ، بآسانی‌بدام بیاندازد. اومی‌خواهد بگوید میرزاعلی محمدباب پسرمیرزا رضای‌بزاز شیرازی‌همان قائم‌آل‌محمد ومهدی‌موعود یابقول‌او «نیراعظم» و«نقطه‌اولی عزاسمه الاعلی» است ! که‌درسال ۱۲۶۰ هجری‌ادعای‌امام‌زمانی نمود! غافل‌ازاینکه دراین‌جاهم کورخوانده و سوراخ‌دعاراگم کرده‌است ، ونه‌تنهاتمسك بحدیث‌ابولبید کمکی‌به‌منظوراونمی کندبلکه بزیان او تمام می‌شود ؛ و بادستبرد و تحریف و جعلی که نموده مشت خود واهل بها را باز کرده است .

مرحوم‌شیخ‌علی‌بوالوردی‌در کتاب«دزدبگیر» صفحه ٤۲ که دردزدیهائی که‌بهائیان‌ازقرآن مجیدواخباراسلامی‌نموده‌اند بفارسی نوشته‌وآقای نیازمنددرآخرآن‌کتاب وآقای‌حاج‌جواد آقای‌تهرانی ازعلمای محترم‌مشهد درکتاب «بهائی‌چه‌می گوید»صفحه‌٥٧ به‌تفصیل‌درردادعای گلپایگانی سخن گفته‌اند که مابرای‌رعایت‌اختصارخلاصهٔ نظریات‌آنها وخودمان راذیلا از لحاظ اهل انصاف می گذرانیم :

۱ - ابولبیدراوی حدیث‌شخصی مجهول وناشناس‌است ودرکتب‌رجال نامی‌ازوی نیست ! ۲-

این حدیث نخست در تفسیر «عیاشی» نقل شده واو همعصر شیخ کلینی بوده یعنی بعد ازحضرت امام حسن عسکری (ع) میزیسته، ومسلماً میان اووابولبید معاصر حضرت باقر چند نفر راوی دیگر بوده اند که نامی ازآنها بمیان نیامده است . ۳ ـ بهمین جهت این حدیث مجهول وضعیف است، وبعکس گفتهٔ گلپایگانی؛ ازاحادیث صحیحه ومشهورومتفق علیه میان شیعه وسنی که باقرآن مجید هم تطبیق کند نیست !

٤ ـ دراین حدیث می گوید : ۱۲ نفرازاولادعباس بسلطنت میرسند ؛ درصورتیکه خلفای بنی عباس مطابق نوشته تاریخ ۳۷ نفر بوده اند .

٥ ـ می گوید : یکی ازخلفا فاسقی ناطق و گمراه ملقب به «هادی» است ، در صورتیکه درمیان خلفای بنی عباس فاسق تر و گمراه تر ازهادی بسیار بوده اند مانند هارون الرشید و متوکل، چرا آنهارا نام نبرده است ؟

٦ ـ درحدیث می گوید : خدا (الم ذلك الكتاب) رانازل کرد وبعد محمد (ص) قیام نمود درصورتی که این سوره مسلماً بعدازبعثت بوده، وازاین گذشته سورهٔ مزبوردرمدینه نازل شده و پیغمبر درمکه قیام نمود ! ۷ ـ ابتدای قیام امام حسین (ع) را (الم الله لااله) میداندکه بحساب ابجد ۷۱ سال می شود ، درصورتی که آنحضرت درسال ٦۰ قیام نمود ، واگرمبدء بعثت باشد ۷٤ سال خواهدبود .

۸ـ قیام اولادعباس رادر (المص) میداند که حساب آن ۱٦۱ سال می شود ، درصورتی که برحسب نقل تاریخ خلافت سفاح نخستین خلیفهٔ بنی عباس درسال ۱۳۲ هجری بود ، واگر با مبدء جعلی گلپایگانی حساب کنیم که ۷ سال قبل ازهجرت باشد ۱۲۹ سال خواهدشد وبازهم تطبیق نمی کند

گلپایگانی می نویسد«وچون ۱٤۲ سال ازقیام سیدرسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح بامرخلافت هاشمیه قیام نمود» نمی دانیم این دیگر چه صیغه ایست که نه بامبدء تاریخ هجری تطبیق می کندو نه بامبدء جعلی خودش ؟ وی بطوری گیج شده که توجه بخود حدیث هم نداشته است ! ۹ ـ دراین روایت وقت ظهورقائم آل محمد را تبیین می کند ؛ درصورتیکه مخالف روایات معتبر بسیاری است که اکیداً ازآن نهی شده وصریحاً فرموده اند: كَذَبَ الوَقّاتُونَ

این نه مطلب که نزداهل بهاء عددمقدسی است، ایراد ما باصل روایت بود که بنا براین حدیث ابولبید ازدرجه اعتبارواستناد ساقط است ـ ٥

از حضرت صادق ؏ پرسیدم تفسیر آیهٔ«اتی امر الله فلا تستعجلوه»(۱) چیست؟فرمود: وقتی خداوند چیزی را به پیغمبر خبر داد که درفلان وقت واقع میشود ، همان امر خدا (امر الله) است (فلاتستعجلوه) پس دربارهٔ آن شتاب مکنید. وهم فرمود: چون خداوند خبر دهد که کاری شدنیست مثل اینست که شده است .

نعمانی در کتاب غیبت از ابوالجارود روایت میکند که ازامام محمد باقر ؏ شنیدم میفرمود : شما چندان درانتظار(دولت آل‌محمد) بسر می برید که همچون بزوحشت زده‌ای از اینکه‌قصاب دست روی بدنش بگذارد وچاقی ولاغری آنرا برای ذبح کردن امتحان کند، وحشت‌میکنید . آنروز شما احترامی ندارید که بدان سربلند باشید وتکیه گاهی نخواهید داشت که کارهای خودرا بوی‌مستند کنید !

درقرب‌الاسناد است که احمدبن ابی‌نصر بزنطی گفت : ازامام رضا ؏ در بارهٔ (خواب)سؤالی نمودم . حضرت ازپاسخ دادن خودداری کردند.سپس‌فرمود:

---

*واماایراد بخود گلپایگانی: اولادرحدیث می گوید : قائم‌مادر (الر) قیام می کند ولی گلپایگانی آنرابه (المر)تغییرداده! تاحسابش درست‌درآید . واین‌بزرگترین خیانت اوست‌که عنوان‌تحریف ودزدی دارد . ثانیاً می‌نویسد‌پیغمبر۷سال قبل‌از هجرت باعلانیه بدعوت‌قریش‌قیام‌نموده،چون‌وی‌از (الم) تا(المر) رابـاحذف مکررات حساب‌کرده‌و۱۲۶۷ شده‌ناچار هفت‌سال‌بعقب‌بر گشته‌است‌تا بامنظورش‌که ۱۲۶۰ وزمان‌ادعای میرزای باب‌است، وفق‌دهد ! درصورتیکه تمام تواریخ‌اسلامی نوشته‌اند دعوت‌علنی پیغمبرسه سال بعد ازبعثت ودهسال‌قبل ازهجرت بوده‌است !

این‌اولین استدلال گلپایگانی بااحادیث‌صحیحه ! بود که‌آنرااقوی‌واظهر براهین‌خود براثبات عقیدهٔ بهائیان قلمداد‌کرده است! راستی که چه حدیثی وعجب استدلال محققانه و منصفانه‌ایست ! !آیامسلکی که بااین‌دوزوکلک‌ها ترویج‌شود پایدارمی‌ماند. آیامی‌توان‌نام‌دین‌و مذهب‌برآن نهاد ؟ !

(۱) این آیه نیز دستاویز فرقهٔ بهائی شده است ؛ از آن نیز سخن خواهیم گفت .

اگر آنچه شما از ما میخواستید بشما بدهیم (یا بگوئیم) برای شما بدبود. آنگاه دربارهٔ (صاحب‌الامر) بسخن گفتن پرداخت وفرمود: شمادرعراق اعمال این فرعون‌ها و مهلتی که خدا بدانها داده‌است (از نزدیك) می‌بینید، پس روی بجانب خداوند بیاورید ودنیا شما را فریب ندهد، وهم ازوضع کسانیکه خداوندبآنها مهلت داده (تاحجت رابرآنها تمام کندوآنها نیزتوجه خودرا ازخدابکلی قطع کرده‌اند) فریب نخورید چنان‌می‌بینیم که حقیقت بشما رسیده‌است.

نیز در قرب الاسناد است که بسند مزبور بزنطی گفت: بحضرت رضا (ع) عرض کردم: فدایت شوم، راویان‌ما ازشهاب بن (فرقد) روایت کرده‌اند که وی از جدت (امام جعفر صادق) روایت نموده که فرمود: خداوندآنچه را پیغمبر در مدت بیست وسه‌سال پیدا کرد (نفوذسریع ورواج‌دین‌مقدس‌اسلام) بدیگری نخواهد داد. فرمود: اگراین‌را جدم گفته باشد همینطور خواهدبود. عرضکردم‌قربانت گردم شماچه میفرمائید؟

قال: مااحسن الصبرو انتظار الفرج فرمود: چقدر صبر پیشه گرفتن و انتظار فرج کشیدن نیکواست!

آیا نشنیده‌اید که پدرم امام موسی کاظم (ع) فرمود چشم براه باشید که من نیز چشم براهم ومنتظر باشید که من هم‌با شمامنتظر میباشم؟ پس‌صبرپیشه گیرید که فرج آل محمد (وظهوردولت‌حق) هنگام یأس ونومیدی خواهد رسید واین را بدانیدآنها که پیش ازشما بودند بیش‌از شما صبر کرده‌اند. امام محمد باقر (ع) فرمود: بخدا قسم آنچه در این‌امت است، درست در امتهای پیشین‌هم بوده است، ازاینرو می‌باید درمیان‌شما آن باشد که در میان‌پیشینیان وجودداشته است بطوریکه‌اگر بطرزخاصی‌زندگی میکردید برخلاف‌روش‌مردم‌پیشین بودید.

اگر علماء (۱) افرادی رامی‌یافتند که حقایق دین‌خدا ورازهای‌جهان‌هستی

(۱) مقصوداز‌علماء دراینجا ائمه طاهرین‌است، چنانکه‌درکافی امام‌ششم‌می‌فرماید: **نَحْنُ الْعُلَماءُ وَشِیعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَأَعْدَائُنَا الْغُثَاءُ** ودرتفسیر **اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ**

رابآنها بگویند ومیدانستند که این راز هم سربسته میماند (وبـدشمن نمیگویند) بسیاری ازحقایق واسرارامیگفتند وحکمت‌هارامنتشر میساختند ، ولی خداوندشما را طوری آفریده که اسرارراافاش‌میسازید ، شما مردمی هستید که بادل‌مارا دوست داریدولی عمل شمامخالف آنست ؛ بخدا قسم‌اختلاف شیعیان آرام نمیگیرد وبهمین جهت صاحب شما پنهان میگردد ، چرا نمی‌توانید جلوخودرا بگیریدوصبر کنید تاخداوند متعال آنکس راکه میخواهد بیاورد ؟ این کار (ظهور دولت آل محمدو قیام امام‌زمان) بدلخواه‌مردم‌انجام‌نمی‌پذیرد ، بلکه این‌امرخداوند وبسته‌بمشیت اوست . وبرشماست که صبر کنید (تاآنوقت که خدا خواهد اوبیاید) همه‌وقـت کسانی که ازفوت شدن کاری وحشت‌دارند ، درآن شتاب‌می کنندآنگاه فرمود :

روزی‌امیرالمؤمنین ﷺ بعیادت‌صعصعة‌بن‌صوحان (۱) تشریف برد،وبوی‌فرمود: **یاصعصعةُ! لاتفتخر علی‌اخوانك بعیادتی‌ایاك وانظر لنفسك وكأن‌الامر قد وَصَلَ الیكَ ولایلهینَّكَ الامل** یعنی ای‌صعصعه‌ازاینکه‌من بعیادت‌تو آمده‌ام، بر برادرانت فخر مکن‌وخود رانگاه کن گویاآن‌امر(وعدهٔ‌ظهوردولت آل محمدوقائم‌منتظر) بتو رسیده است ، آرزوی آنروز ، تو را بخود مشغول نسازد .

---

* **العُلَماءُ** فرمود : نحن‌العلماء‌واخبار بسیاردیگر نیز بهمین‌مضمون‌واردشده‌است . ونیزیکی‌از القاب‌امام موسی‌کاظم(ع)عالم است؛ که گاهی‌بخاطر تقیه‌واحتیاط ازدشمن آنحضرت‌راءعالم» می خواندند .

(۱) ازبزرگان‌اصحاب‌آنحضرت‌بوده‌است . صعصعه‌ازخطبای عرب‌وبزرگان‌اهل‌ادب ومردی فصیح وسخنور وشجاع بوده‌اوو برادرش زید در جنك جمل‌شهیدشد چون معاویه وارد کوفه‌شدوازوی خواست که بمنبررود وعلی (ع) رالعن کند ، صعصعه بمنبررفت و درحضور معاویه اورا بیادلعنت گرفت. معاویه‌نیزاورا ازشهر بیرون کرد. روزی‌مغیرة‌بن‌شعبه‌حاکم کوفه اورامجبورساخت که‌آنحضرت‌رالعن کند. صعصعه‌برخاست‌وخطاب‌بمردم گفت: **اِنَّ اَمیرَكُمْ هٰذَااَمَرَنی اَنْ اَلعَنَ عَلِیّاًفَالعَنُوهُ لَعَنَهُ‌اللّهُ** . یعنی : این‌امیرشما بمن‌دستورداده‌علی(ع)را لعنت کنم ، اورالعنت کنید ، خدااورا لعنت کند .

آنگاه فرمود : (ای بزنطی) مگر ندیدی مولای آل یقطین آنچه، در نزد فراعنه دید ؟ چه بر سرشما آمد ، اگرخداوند شردشمنان رااز ساحت صاحب شما برطرف نگرداند ، وحسن تقدیرش دربارهٔ او وشما نباشد کاردشوارمی گردد . بخداقسم حفظ جان شمااز جانب خداست که هرگونه خطری رااز دوستانش برطرف می سازد.

آیا ازماجرای پدرم موسی کاظم علیه السلام وآنچه از هشام برید، پند نگرفتید که چه کاری برسر آن حضرت آورد ؟ هرچه حضرت بوی فرمود . او بدشمنان گفت و بآنها اطلاع داد ،آیا چنان می بینی که خداوند اورا از آنچه برسرما آورد می بخشد؟ آنگاه فرمود: اگر آنچه ازما بخواهید بشما بدهیم برای شمازیان بخش خواهد بود. این رابدانید که شخص دانا بآنچه میداند ، عمل میکند .

صدوق در (علل الشرایع) بسندخود ازعلی بن یقطین روایت کرده که گفت: بحضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام عرضکردم : چراآنچه دربارهٔ شماپیش بینی شده آنطور که روایت شده بوقوع نه پیوسته ولی هرچه دربارهٔ دشمنان شما نقل شده درست در آمده است ؟ حضرت فرمود : آنچه درباره دشمنان روایت شده ازمصدر حق سرچشمه گرفته وهمانطور هم واقع شده ، وبشما هم سفارش کرده اند که آرزوی ظهوردولت حق را داشته باشید وهم اکنون چنین هستید ، همانطور که روایت شده است یعنی درروایات است که بنی عباس بسلطنت میرسند آنها هم رسیدند،وهم درروایت شماست که باید شیعیان منتظر ظهور دولت حق وقائم آل محمد باشند شماهم منتظر هستید. بنابراین آنچه دربارهٔ هردو روایت شده درست درآمده (بااین فرق که وقت ظهور دولت شما طولانی است) .

احمدبن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب « احتجاج » از کلینی واواز اسحاق بن یعقوب روایت می کند که گفت : توقیعی بدست محمد بـن عثمان از ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان در جواب سؤالات من صادر گشت که از جمله نوشته بود: ظهور فرج موکول بخواست خداست . کسانیکه وقت آنراتعیین می کنند دروغ می گویند

صدوق در کمال الدین بسندخود از منصوربن صیقل روایت می کند که امام

صادق ؑ فرمود : «یامنصور ان هذاالامر لایأتیکم، الا بعدایاس لاوالله حتی تمیزوا لاوالله حتی تمحصوا ، لاوالله حتی یشقی من یشقی ، ویسعد من یسعد » ای منصور صاحب‌الامر نخواهدآمد مگر بعد ازآنکه بکلی مأیوس شوید . نه‌بخدا نمی‌آید مگر بعد ازآنکه خوب وبد شما امتیازیابند، نه‌بخدا نمی‌آید مگر موقعیکه پاك شوید ، نه‌بخدا اونمیآید مگر هنگامی که آنکس که شقی‌است ، شقاوتش آشکار گردد وآنکس که سعادتمند است شناخته شود !

نیزدر کمال‌الدین‌ازهانی‌تمار(خرمافروش)روایت کرده که امام صادق ؑ فرمود:صاحب‌الامر راغیبتی‌است که هر کس درغیبت او بخواهدبدین‌خودچنك زند مثل اینست که بخواهد بادست‌شاخه درخت‌خار دارقتاد (۱) راازخارصاف گرداند سپس در حالیکه با دست‌مبارك اشاره‌می‌نمود فرمود: اینطور آنگاه فرمودصاحب‌الامر راغیبتی‌است که بایدبندگان، پناه‌بخدابر ندوچنگ بدین‌خودزنند . درغیبت شیخ بسند دیگر نیزاین‌روایت آمده است .

هم در کمال‌الدین‌ازعبدالرحمن‌بن‌سیابه‌نقل‌میکند که‌حضرت‌صادق ؑ فرمود: چگونه‌خواهید بودهنگامیکه نه‌امامی‌دارید که شمارا هدایت کند و نه علمی که بعضی ازمردم‌را ازبعضی دیگر جداسازد ؟ در آنموقع ازهم‌تمیز داده می شوید و امتحان می‌دهیدو غربال‌خواهید شد .

---

(۱) قتاد ـ نام‌درخت بزرگ‌خارداری‌است که‌خارهای‌آن مانندسوزن تیزاست . عرب‌تحمل‌کارهای مشکل‌وطاقت فرسارا ، بدست زدن بخارهای این درخت تشبیه نموده ومثل‌می‌زنند . فی‌المثل می گویند : تحمل‌فلان‌کار برای‌فلانی مانندانیست که‌شاخه درخت قتادرا بدست گرفته وبایك فشارازبالا بپائین شاخه را ازخار پیراسته گرداند . بدیهی است که‌این‌کاردست‌را مجروح وپاره‌پاره می‌کندوجان‌آدمی رابه‌لب میرساند ! آری درآخرالزمان هم‌کسی که بخواهد درمیان طوفان حوادث وامواج مفاسد وهزاران‌گونه موانع دینش راحفظ کند ، مانندکسی است که‌خواسته‌باشددرخت‌قتاد را از خارهای جانکاه‌صاف گرداند !!

وَعِنْدَ ذٰلِكَ اخْتِلافُ السِّنينِ وَاِمارَةٌ مِنْ أَوَّلِ النَّهارِ وَقَتْلٌ وَقَطْعٌ فِي آخِرِ النَّهارِ

یعنی درآنوقت خشکسالی متناوب پیدا می‌شود و اول صبح کسی بحکومت و دولت میرسد که در آخر همان روز بقتل رسیده و پیوند حکومتش ازهم می گسلد !!(۱)

مؤلف ، منظوراز اختلاف سنین ، قحطی و خشکسالی است ، یااینکه کنایه ازحوادثی است که در آن سالها پدید میآید .

درغیبت شیخ ازمحمدبن منصور واو ازپدرش روایت نموده که گفت: ما درخدمت حضرت صادق(ع) گفتگومی کردیم ، حضرت متوجه ما شدوفرمود :در چه موضوعی گفتگومی کنید ؟ کجا !؟ کی؟ نه بخدا آنچه شما دیدگان خودرا بدان معطوف داشته‌اید پدیدنخواهدآمد مگر بعدازنومیدی! نه بخدا آنچه شما چشمان خود رابدان دوخته‌اید ، آشکار نمیگردد مگر اینکه غربال شوید ، نه، بخدا کسی را که شما چشم بوی دارید نمی‌آید مگربعدازآنکه از هم امتیاز داده شوید، نه بخدا امریکه شما چشم بوی دوخته‌اید ، بوقوع نمی پیوندد ، تااینکه آنکس که شقی است معلوم شودو کسی که سعادتمند است شناخته گردد .

درغیبت نعمانی این حدیث را ازاحمدبن محمدبن سعید واودرسال ۲۶۸ از کتاب ابوعبدالله جعفربن محمد محمدی واو ازمحمدبن منصور صیقل از حضرت باقر (ع) نیز نقل کرده‌است .

وهم نعمانی ازمحمدبن منصور واو ازپدرش روایت می کند که گفت :من و حرث بن مغیره و گروهی از شیعیان دانشمند درخدمت حضرت امام محمد باقر ﷺ نشسته بودیم ، حضرت صحبت مارامی‌شنید » سپس بقیه‌را مانند حدیث گذشته آورده است، بااین اضافه که هربارامام میفرمود : نه بخدا آنچه شما گردنهای خودرا بسوی آن می کشید ، درسمت راست شما نیست. نه بخدا آنچه چشم‌های خود را بسوی آن

---

(۱) این یکی ازعلامات آخرالزمان است که هرماهی بلکه درسنوات اخیر گاهی هرهفته‌ای در گوشه‌ای ازجهان با یك کودتای نظامی وغیرنظامی فردی برسرکارمیآید و روزدیگر کشته میشودوحکومتش سقوط میکند! اینهفته که مشغول تجدید نظراین کتاب هستیم سه کودتا در دوروز بوقوع پیوست بطوریکه این هفته راهفته کودتا خواندند.

دوخته‌ایدآشکار نمیشود مگرازهم تمیز داده شوید .

وهم در کتاب مزبور ازاحمدبن ابی‌نصر بزنطی روایت میکند که گفت : امام موسی‌بن جعفر ﷺ فرمود : بخدا قسم آنچه شما چشم بسوی‌آن دوخته‌اید واقع‌نمیشود مگربعدازاینکه تمیز داده‌شوید وامتحان بدهید و تا هنگامیکه جز دسته‌ای‌اندك کسی ازشما(شیعیان) نمی‌ماندسپس‌این آیه‌را تلاوت‌فرمود: **ام حسبتم ان‌تترکواولمّا یعلم‌اللّه‌الذین‌جاهدوا منکم‌ویعلم الصابرین** یعنی . آیا گمان می کنید، که شمارا بحال خود میگذارند ،وتا کنون خداوندآنهارا که‌جهادمیکنند وثابت‌قدم میمانندنمی‌شناسد. این‌حدیث‌درقرب‌الاسنادبسندیگرهم‌آمده است؛ ولی این‌جمله‌را اضافه‌دارد : تاموقعی که‌امتحان‌بدهید آنگاه‌ازهرده‌نفرچندنفر(ازدین حق بیرون) میروندوباعتقاد اول‌نمی‌مانند .

وهم درغیبت شیخ ازعلی‌بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم ﷺ روایت نموده که گفت : هنگامی که پنجمین (امام) ازاولادهفتمین(امام) مفقود گردد ، درخصوص دین خود پناه به خدا برید ، **مبادا کسی‌شمارا ازعقیدهٔ صحیح‌خود برگرداند !**

ای‌فرزند (۱) صاحب‌الامر ناگزیرازغیبتی است که‌آنها که‌ایمان‌باوداشتند (از طولانی شدن غیبتش گمراه گشته) از آن عقیده بر می گردند . غیبت او کاری‌وامتحانی است‌ازجانب خداوند که خواسته است بندگان خودرا بوسیله‌آن امتحان کند .

همدرآن کتاب‌ازمحمدبن‌مسلم‌وابو بصیر نقلکرده که گفتند : ازامام جعفر صادق ﷺ شنیدیم که‌می‌فرمود : صاحب‌الامر نمیآید مگر اینکه دوسوم مردم از میان بروند. ماعرضکردیم :وقتی‌دوسوم‌مردم ازبین‌رفتندیگر کی‌می‌ماند؟فرمود:

(۱) مخاطب‌حضرت وراوی‌خبر ؛ علی‌بن‌جعفر فقیه‌ومحدث‌معروف‌فرزندامام‌جعفر صادق (ع) وبرادرکوچکترامام‌موسی‌بن‌جعفراست که‌آنحضرت‌دربعضی‌ازروایات اورافرزند می‌خوانده است .

نمی‌خواهید دریکسوم باقیمانده باشید ؟(۱)

نیزدر کتاب مزبورازجابر جعفی روایت‌میکند که گفت: باامام‌محمد باقر (ع) عرضکردم : فرج‌شما کی خواهد بود ؟ فرمود : هیهات ! هیهات ! فرج ماتحقق نمی‌پذیرد مگراین که شماآزمایش‌شوید! بازهم آزمایش‌شوید! بازهم آزمایش‌شوید! این‌را سه‌بارفرمود تاآنجاکه آلودگی بر طرف شود ، و پاکی بماند .

نعمانی ازابراهیم‌بن هلیل‌روایت میکند که گفت: بحضرت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام عرضکردم : قربانت گردم ! پدرم درآرزوی دیدار صاحب‌الامر مرد،من هم‌باین سن‌رسیده‌ام ، آیاراضی میشوید که من‌هم بمیرم ودراین‌باره چیزی بمن‌نفرمائید؟ **فرمود:** ای‌ابواسحق ! (کنیه‌ابراهیم بوده) آیاشتاب‌داری ؟ عرض کردم : آری‌والله چراشتاب نکنم‌با اینکه باین‌سن‌رسیده‌ام که می‌بینید ؟! فرمود: ای‌ابواسحاق‌بخدا قسم‌صاحب‌الامر نخواهدآمد مگراینکه خوب‌وبدشماازهم امتیازیابند وهمه‌امتحان بدهیدوجز اندکی‌از شما(کسی براین عقیده)نماند . دراین وقت‌حضرت کف‌دست خود را کوچك کرد (یعنی جمع نمودوفرمود: باین کمی) .

نیز درغیبت نعمانی‌از صفوان‌بن یحیی‌از حضرت امام‌رضا (ع) روایت‌میکند که فرمود :

وَاللهِ مایَکُونُ ماتَمدُّونَ أعیُنَکُم اِلَیهِ حَتّی تُمَحَّصُوا وَ تُمَیَّزُوا وَحَتّی لایَبقی مِنکُم اِلّا الأَنْدَرُ فالأَنْدَرُ.

بخدا آنچه که شما چشم بسوی اودوخته‌اید نخواهدآمد ، مگر اینکه‌پاك شوید وامتحان دهیدوازهم امتیازپیدا کنید، تاآنکه‌بجزاندکی وازآن هم‌اندك‌تر

---

(۱) این‌موضوع نیزباآینده‌جهان وخطروقوع‌جنك سوم که یك‌جنك اتمی‌خواهدبود و اوضاع دنیای بعد ازجنك نیزقابل‌توجه می‌باشد . آیا امام زمان بعد ازجنك سوم است که ظلم وستم‌سراسرزمین‌راطبق‌خبرمتواتر(کما ملئت‌ظلماً وجوراً) گرفته ، و براثر تشعشعات اتمی‌دوسوم‌بشر نابود می‌گردد ، ظهور می‌کند ؟ خدا بهترمی‌داند .

کسی از شما نماند .

وهم در کتاب مزبوراز عبدالله ابن ابی یعفورروایت شده که گفت: ازحضرت صادق عليه السلام شنیدم که میفرمود: وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیك است . عرضکردم : فدایتشوم . آیا کسی ازعرب باقائم هست ؟ فرمود: کمی هست. عرض کردم: بخدا قسم بسیاری ازعرب رامی بینم که صاحب الامر راتوصیف میکنند(یعنی بااینوصف چطورمیشود ؛ کمی از عرب با قائم باشند ؟) حضرت فرمود : (بله فعلا چنین است) ولی بایدمردم آزمایش شوند وازیکدگر امتیازیابند وغربال شوند ومردم بسیاری از غربال درآیند .

ونیز در آن کتاب این روایت بسند دیگرهم ازابن ابی یعفور از آنحضرت روایت شده است. وهم بسنددیگری در«دلائل الامامة»طبری شیعی نقل شده.

همچنین درغیبت نعمانی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: ازامام محمدباقر عليه السلام شنیدم میفرمود : بخداقسم تمیزداده میشوید وآزمایش خواهیدشد. بخداقسم غربال میشوید، چنانکه دانهٔ تلخ با غربال از گندم جدامیشود .

وهم در کتاب مذکور ازامام حسن مجتبی عليه السلام روایت نموده که فرمود : این امر که مردم انتظار آنرا میکشند پدیدنمیآید مگر بعد از آنکه بعضی ازشمااز بعضی دیگر بیزاری جویند وبعضی آب دهان بصورت دیگران بیاندازند ، و یکدیگر را لعنت کنند وبعضی از شما بعضی دیگررا دروغگو بنامند .

هم در آن کتاب ازمالك بن حمزه روایت میکند که امیرالمؤمنین عليه السلام بوی فرمود: ای مالك، چه حالی خواهی داشت هنگامیکه شیعیان اینطور باهم اختلاف پیدا کنند سپس انگشتان مبارك خود رادرهم فروبرد (یعنی بجان هم بیافتند) ؟

عرضکردم : یاامیرالمؤمنین! درآنموقع خیری نیست فرمود: تمام خیرهادر آنموقع است . ای مالك درآنموقع قائم ماقیام میکند، وهفتاد مردرا که برخدا و رسول دروغ بسته اند، میآوردوهمه را بقتل میرساند، **ثمّ یجمعهم الله علی امر واحد**

آنگاه خداوند همهٔ مردم را بر یك عقیده گرد آورد (۱)

نیز در غیبت نعمانی از محمد بن خلاد روایت میکند که گفت: از حضرت موسی کاظم علیه السلام شنیدم میفرمود: **الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ** (۲) یعنی: آیا مردم گمان کردند که (خداوند) آنها را بحال خود میگذارد که بگویند ایمان آوردیم و امتحانی هم ندهند؟ سپس (حضرت از من پرسید در این آیهٔ شریفه) مقصود چه امتحانی است؟ عرض کردم: قربانت گردم بنظر ما مقصود آزمایش در امر دین است. فرمود: **مانند طلا امتحان میشوند و باز فرمود: همچون طلا خالص می گردند!**

و نیز در آن کتاب بسند خود از امام محمد باقر علیه السلام نقلکرده که براوی فرمود: این داستان شما (انتظار ظهور مهدی موعود) دلها از آن میرمد. آنهم دلهای مردان! پس شمه‌ای از این داستان را برای آنها بیان کنید، و هر کس اعتقاد پیدا کرد بیشتر بیان کنید و هر کس منکر شد شما هم اورا رها نمائید. زیرا امتحانی در پیش است که اهل راز و افراد زیرك از آن سالم نمی مانند. تا جائیکه اشخاص موشکاف هم که یك مورا دو نصف میکنند بورطهٔ آن درمی افتند، تا آنجا که جز ما و شیعیان ما کسی (بعقیده راسخ وصحیح) باقی نمیماند.

نیز در کتاب مزبور از اصبغ بن نباته روایت نموده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: چنان باشید که زنبور عسل درمیان پرندگان است. تمام پرندگان زنبور عسل را ضعیف میشمارند، در صورتیکه اگر پرندگان میدانستند چه برکتی در شکمهای آنها است اینطور با آنها معامله نمیکردند، شما با زبان و بدن خود بامردم آمیزش کنید، ولی با دل و عمل از آنها کناره بگیرید!

---

(۱) مقصود حکومت واحد جهانی و اعتقاد به تنها دین الهی و قانون آسمانی، یعنی دین مقدس اسلام است، که در دولت عالمگیر مهدی موعود جهان، تحقق خواهد یافت، و معنی **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** مصداق پیدا می کند.

(۲) سورهٔ عنکبوت آیهٔ - ۱

سوگند بخدائی که جان من‌دردست اوست آنچه را دوست دارید نمی‌بینید، مگروقتیکه آب دهان بصورت یکدیگر بیاندازید وبعضی ازشما برخی دیگررا دروغگو بنامند. وتاموقعیکه کسی‌ازشما (یااینکه فرمود) ازشیعیان من‌باقی‌نمیماند همچون سرمه درچشم، ونمك درغذا. (یعنی‌همه‌ازبین میروند واثری‌ازشما نمیماند) مثلی‌برای شما میزنم وآن اینکه: مردی گندمی‌دارد. آنرا پاك میکند ومیبرد و مدتی‌دراطاقی‌میگذارد.

سپس‌میرود می‌بیند سوس بآن زده‌است، پس‌آنرا بیرون‌آورده دوباره پاك وپاکیزه نموده وبجای اول برمیگرداند وهمینطورتا گاهیکه مقدار کمی بمقدار ته ماندهٔ خرمن ازآن میماند که زیان سوس بآن نمیرسد. شماهم چنین‌خواهید شد. چنان ازهم تمیزداده میشوید که جزعدهٔ‌قلیلی که فتنه وامتحان ضرری بآنها نمیرساند باقی نمیماند. درآن‌کتاب این حدیث بسند دیگرهم ازآنحضرت نقل شده است.

مؤلف: فرمایش‌حضرت: «چنان باشید که زنبورعسل درمیان پرندگان است»دستوریست که ماراامر به تقیه میکند یعنی‌آنچه ازدین‌حق‌دردل‌خوددارید، برای دشمنان ظاهر نگردانید، (که شمارا میکشند) چنانکه زنبور عسل آنچه در شکم داردبرای پرندگان‌آشکارنمیسازد، وگرنه اورانابودخواهند ساخت.

ونیزدرغیبت نعمانی است که ابوبصیر گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مثل‌شیعیان مامثل گندمی‌است که درخانه‌ای انبارباشد وسپس‌شپش‌بآن بزنند، بعد آنرا ازشپش پاك کنند، بازشپش‌بزنند ودوباره آن راپاك کنند، تاجائیکه مقداری ازآن بماند که شپش‌آسیبی بآن نرساند، همچنین شیعیان ما خالص میشوند و امتحان خواهند شد تاآن که جزعدهٔ قلیلی که‌ازفتنه ها محفوظ می مانند باقی نمی‌ماند!

نیزدر غیبت نعمانی‌از امام جعفرصادق علیه السلام وآن حضرت ازپدر بزرگوارش روایت نموده که فرمود: مؤمنین آزمایش‌میشوند. سپس‌خداوندآنهارا ازهم تمیز

میدهد . خداوند مؤمنین راازمحنت وبلای دنیامطمئن نمیگرداند ، ولی‌از کوردلی وشقاوت درآخرت ایمنی‌می‌بخشد . سپس‌فرمود : حسین‌بن علی‌علیهماالسلام (در روزعاشورا) کشتگان خود راروی هم‌می‌نهاد ومیفرمود : مارا همچون پیغمبران و اولادآنها کشتند !

وهم درآن کتاب‌ازابوبصیرروایت کرده که گفت : بحضرت‌صادق علیه السلام عرض کردم : ظهورصاحب الامروقت معینی‌ندارد که باوقوع‌آن ازاین‌فکر آرام گیریم؟ فرمود : چرابنابودبپایان برسد ولی‌شما موضوع را فاش ساختید وخداوندآن را بتأخیرانداخت !

وهم درآن کتاب ازمحمدبن‌مسلم(۱)روایت میکند که‌امام جعفرصادق علیه السلام

---

(۱) محمدبن مسلم ثقفی ازدانشمندان کوفه وشاگردان عالیقدرحضرت باقر وصادق علیهماالسلام بوده ، ونزدآن دوامام والاگهرجایگاهی بزرك داشته‌ودرفقه وحدیث‌وقداست نفس میان‌اصحاب‌ممتاز بوده است ، وهم‌ازکسانیست‌که به‌بهشت مژده‌داده شده‌اند .

درحدیث است‌که چهارسال درمدینه طیبه‌اقامت‌گزید واز محضر پرفیض امام محمد باقر (ع) احکام‌دینی و معارف یقینی را استفاده‌کرد ، وبعدازآنحضرت ازمحضر مبارك حضرت‌صادق (ع)بهره‌مندگشت .

زرارة بن اعین شاگرد عالیمقام حضرت‌صادق (ع) ودوست‌وهمعصر اومی‌گوید:روزی ابوکریبهٔ ازدی‌ومحمدبن مسلم ثقفی برای‌گواهی‌بنزدشریك قاضی‌کوفه(که‌ازاهل‌تسنن‌بود) رفتند . شریك مدتی‌درچهرهٔ‌آنها خیره شد وچون‌آثارصلاح وتقوی‌وعبادت‌را درسیمای‌آنها مشاهده‌کرد ، گفت : **جعفریان‌فاطمیان** ! یعنی : اینان دونفر شیعه امام جعفر صادق‌و فاطمه‌زهرا دختر پیغمبرند !

محمدبن مسلم وابوکریبه ازشنیدن‌این‌سخن گریستند . شریك‌پرسید چراگریه‌میکنید گفتند : برای اینکه مارا شیعه خواندی وجزءمردمانی شمردی‌که بواسطه نادانی و قلت پرهیزکاری ماراضی‌نمی‌شوند ماراجزء برادران‌خود بشمارآورند . ومارا بکسی‌نسبت‌دادی (حضرت‌صادق) که راضی‌نیست امثال‌مارا ازشیعیان‌خود محسوب دارد. ٥

بوی فرمود : ای محمد ! هر کس‌وقت ظهوردولت مارا ، ازطرف ما بشماخبرداد، ازاینکه اورادروغگو بدانی باک‌مدار، زیراماوقت آنرا معین‌نمیکنیم !

نیزدر کتاب یادشده‌ازاسحاق بن عمارروایت کرده که گفت شنیدم‌امام‌جعفر صادق عليه السلام میفرمود: ظهوردولت آل‌محمد وقت معینی‌داشت که سال‌یکصدوچهل بود، ولی شما آن راباز گو کردید ومنتشرساختید خداوند هم آنرا بتأخیر انداخت .

ونیزدرغیبت نعمانی‌است که : آنحضرت باسحاق‌بن عمارفرمود : ای‌اسحاق! ظهوردولت مادو بار بتأخیر افتاد .

همچنین در کتاب‌نامبرده‌ازابو بصیرروایت کرده که گفت : بآنحضرت‌عرض کردم:قائم آل‌محمد چه وقت‌قیام‌میکند ؟ فرمود: آنها که وقت‌آن راتعیین‌میکنند دروغگو میباشند.ما اهلبیتی‌هستیم که وقت‌آنرامعین‌نمیکنیم. سپس‌فرمود :خداوند برخلاف آن وقتیکه دروغگویان تعیین نموده اند، آنحضرت راظاهرمیگرداند !

هم درغیبت‌نعمانی‌ازفضیل بن‌یسارروایت نموده که گفت:ازحضرت باقر عليه السلام پرسیدم‌آیاظهور صاحب الامروقت معینی‌دارد ؟ فرمود :آنها که وقت‌آنرا تعیین میکنند دروغ میگویند ، وقتی‌حضرت موسی‌بمیقات پروردگاررفت ، بمردم گفت: من‌سی‌شب ازمیان‌شما میروم . ولی‌موقعی که خداوند ده شب‌برآن افزود، بنی‌اسرائیل گفتند : موسی‌خلف وعده کرد ، وهمه گمراه و گوساله پرست شدند . ما نیزهر گاه حدیثی‌برای شما نقل کردیم وهمانطور که گفته‌ایم ، واقع‌شد ، بگوئید: خدا راست گفت . وچنانچه مطلبی‌بشما گفتیم وبعکس ظاهرشد بازهم بگوئیدخدا راست گفت تا دوباراجر ببرید .

وهم درآنکتاب ازحسن‌بن علی‌بن ابراهیم واوازبرادرش روایت نموده که

۵اگر تفضلی نمایدومارا قبول‌فرمایدبرمامنت نهاده ومورد‌تفضل‌خود قرارداده‌است! شریکه تبسمی‌کرد وگفت : جادارد که‌اگرمردی دردنیا پیداشود !مانند شما باشد !

محمدبن‌مسلم می‌گوید : «سی‌هزارحدیث‌ازحضرت باقر(ع) وشانزده هزار حدیث‌از حضرت‌صادق (ع) اخذ کردم» .

گفت : درخدمت حضرت صادق ﷺ ازملوك بنی‌فلان (یعنی سلاطین بنی‌عباس) سخن بمیان آوردیم . حضرت فرمود : عجله دراین‌امر (ظهورقائم آل‌محمد) ایمان مردم را بباد داد، خداوند برای خاطرعجله بندگانش ، شتاب نخواهد کرد . این امر پایانی دارد که بآخرمیرسد . اگر بندگان خدابآن‌رسیدندنمیتوانندآنرایکساعت جلو بیاورند ونه بتأخیر بیاندازند .

نیزدر کتاب مزبوراز (حضرمی) نقل کرده که گفت : ازحضرت صادق ﷺ شنیدم میفرمود: مااین وقت راتعیین نمیکنیم .

ونیزدرغیبت نعمانی‌است که ابوبصیر گفت : ازحضرت صادق ﷺ پرسیدم : قربانت گردم قیام‌قائم کی‌خواهد بود ؟ فرمود: مااهلبیتی‌هستیم که وقت‌آنراتعیین نمیکنیم : زیرا پیغمبرفرمود : آنها که وقت‌آنرامعین میکنند ، دروغگو هستند . پیش‌ازظهورقائم پنج علامت میباشد .

اول صدای‌آسمانی که درماه رمضان شنیده میشود . دوم خروج‌سفیانی‌سوم خروج مردی از اهل خراسان چهارم کشته شدن نفس‌الزکیه پنجم فرو رفتن بیابان مکه . آنگاه فرمود : قبل ازظهوروی دوطاعون پدید میآید : یکی‌طاعون سفید و دیگری طاعون سرخ . عرضکردم : قربانت شوم ! طاعون سفید چیست وطاعون‌سرخ کدام است ؟ فرمود : طاعون سفید مرگ سریع‌است وطاعون سرخ شمشیرمیباشد (۱)

قائم قیام‌نمیکند مگر بعدازآنکه درشب‌جمعه و بیست‌وسوم ماه‌ازوسط آسمان

---

(۱) شایدکنایه ازجنگ وخون ریزی باشد .

شیخ‌صدوق‌درمعانی‌الاخبار طبع « مکتبةالصدوق » تهران‌صفحه ۲۵۹روایتی‌ازحضرت صادق (ع) نقل‌می‌کندکه به ذریح‌محاربی فرمود : اَلفَقرُ المَوتُ الأحمَر فَقِیلَ: اَلفَقرُ مِنَ الدَّنانِیرِ وَالدَّراهِم ؟ قالَ: لا وَلٰکِنْ مِنَ الدِّینِ یعنی : مرگ سرخ : فقر وپریشانی است . عرض‌شدمنظورتان فقرازدینار ودرهم‌است ؟ فرمود : نه ، بلکه فقرازنداشتن دین است ، بنابراین‌تعبیرمرگ سرخ بی‌دینی عمومی‌است که همه‌جارافرامی گیرد !

اورا بنام صدازنند عرض کردم : چطوراوراصدا میزنند ؟ فرمود : نام‌اوونام‌پدرش رامیبرند ، ومیگویند آگاه باشید فلانی پسر فلانی قائم آل‌محمد آشکارشد . بفرمان او گوش فرادهید وازوی‌پیروی کنید . بعد ازاین نداهیچ ذی روحی نمیماند جز اینکه این صدارا میشنوند وآنها که خوابیده‌اند بیدارمیشوند وبحیاط خانه خود میآیند و دوشیزگان ازپس پرده بیرون میدوند وبا آن‌صدا قائم قیام میکند وآن صداهم صدای جبرئیل‌است .

کلینی از ابوبصیراز حضرت‌صادق ﷺ روایت میکند که فرمود : خداوند وحی فرستاد برای عمران که من فرزندی نیکو و بابرکت بتوموهبت میکنم که کورمادرزاد وافراد پیس را شفا دهد وبااجازهٔ خدا مرده رازنده گرداند ، وخدا اورابسوی بنی‌اسرائیل مبعوث گرداند عمران هم‌بزنش «حنه» که مادر مریم بود خبرداد وقتی «حنه» بار دارشد باور میداشت که پسراست ، ولی چون دخترزائید گفت : «پروردگارا ! من که دخترزائیدم ؟! بااینکه میدانم پسرمثل‌دختر نیست » مقصودش این‌بود که دختر پیغمبر نمیشود .

خداوند هم فرمود : خدادانتراست که مادرمریم چه زائید . وقتی‌خداوند عیسی‌را بمریم موهبت کرد اوهمان پسری بود که خداوند به عمران مژده ووعده داده بود . بنابراین ماهم هرگاه دربارهٔ یکی ازمردان خود چیزی گفتیم ممکن است راجع به‌نوادگان اوباشد (پس‌اگردیدید دربارهٔ یکی‌یاچند نفرازمامصداق پیدانکرد) منکرآن نشوید .

نظرمؤلف دربارهٔ بداء

مؤلف : حاصل‌مضمون این‌روایت وامثال‌آن‌اینست که‌گاهی‌مصالح‌بزرگی موجب‌میشود که پیغمبران وجانشینان‌آنها دربارهٔ بعضی از امور بطورمجاز وتوریه وچنانکه درکتاب (محوواثبات) خواهیم گفت بأموری که « بداء » درآن‌راه دارد سخن‌بگویند، سپس‌عکس آنچه‌مردم از کلام‌اول‌فهمیده اند؛ برای آنهاظاهرمیشود.

دراین مواردباید متوجه باشند وآنرا حمل بردروغ نکنند، وبدانند که آنچه آنها فهمیده‌اند معنی حقیقی آن نیست ، بلکه‌مثل معنی‌مجازی است؛ یا اینکه‌وقوع معنی آن‌مشروط بشرطی‌است که هنوزمتحقق نگردیده است.

ازجمله قیام‌قائم آل‌محمد وتعیین شخص آنحضرت ازمیان سایر ائمه است (که‌بشیعیان‌وعده‌داده‌اند)تاامیدوارباشندوموقعیکه‌ظلمی‌ازظالمی‌دیدندبامیدنزدیکی گشایش کارشان ، استقامت ورزند .

پس گاهی که در روایات «قائم» گفته میشود مقصود کسی است که قیام‌بامر امامت‌میکند ؛ چنانکه فرموده‌اند **كُلُّنا قائِمُونَ بِأَمْرِ الله** یعنی:همهٔ ماامرخدای را بپای‌میداریم، ولی‌ممکن است‌بعضی‌خیال کنند که مقصودقائمی است که‌جهادمیکند وباشمشیر قیام‌می نماید.

وگاهی منظورائمه از«قائم» اینست که اگرخداوند بآنهااجازه دهدآنهاهم باشمشیر قیام‌میکنند، ویامقصوداین‌است که اگرشیعیان استقامت وپایداری نشان دهندواسرار ائمه‌را مکتوم‌بدارند وآنطور که میبایداز امام‌خود پیروی کنند البته امام هم‌با شمشیرقیام خواهدکرد ویابااین معنی‌باشد که حضرت صادق(ع) فرمود: فرزندمن قائم‌است که مقصودهفتمین فرزندآنحضرت است‌نه فرزندبلافصل‌او.سپس حضرت مثل‌زد باینکه خداوند وحی فرستادبرای عمران که من پسری بتوموهبت خواهم‌کرد . ومقصود فرزندفرزند بود. ولی «حنه» زن عمران اینطور فهمید که منظورفرزند بلافصل است .

پس‌مقصود حضرت که فرمود: «ماهم‌هر گاه درباره .. .» اینست که هر گاه برحسب‌فهم‌مردم‌یاظاهرلفظ‌چیزی گفتیم، یااینکه‌اگر گاهی‌درظاهرلفظ‌معنی‌حقیقی قصد کردیم ؛ مشروط بامری است که هنوزواقع نشده‌و «بداء» درآن راه میبابد ، آنهم‌بهمان معنائی که مادرباب خودش تحقیق کرده ایم‌وبنابر این‌داستان عیسی‌را حضرت‌از باب‌تنظیر نقل‌فرمود هرچند بامقصود حضرت کاملا مطابقت‌نداشت .

یااینکه داستان‌عیسی حقیقتاً همینطور بوده بااین‌معنی که اول‌بنا بوده فرزند

بلافصل عمران پیغمبر شود ولی بعد «بداء» حاصل شد و این منظور درباره فرزند فرزند وی عملی گردید (۱)

(۱) بداء ازموضوعاتی است که ازدیرزمان نخست قوم یهود و سپس متعصبین اهل تسنن و اخیراً سایر بد خواهان شیعه و ازجمله فرقهٔ بهائی دانسته و ندانسته آنرا بعنوان حربه برندهٔ علیه اسلام و شیعه بکار برده‌اند سخن یهود و پاسخ آنها در تفسیر این آیه : وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُاللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا آمده و گفتار اهل تسنن و پاسخ آنها هم در کتب کلامی ذکر شده وازجمله مؤلف علامه در بحار الانوار جلد ٤ چاپ جدید باشرح وبسط زیاد ازصفحه ۹۲ تا ۱۳٤ با نقل سخنان دانشمندان بزرگ شیعه وتحقیقات خود درمعنی «بداء» آورده است .

ازجمله ازابوبصیر وسماعه روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود :مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْدُوُ لَهُ فِي شَيْءٍ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسِ فَابْرَؤُا مِنْهُ یعنی (هرکس گمان کند چیزی برای خدا آشکار میشود که دیروز نمی‌دانسته ، ازوی بیزاری جوئید .

برای روشن‌شدن اذهان خوانندگان شرح زیر ازمجله «مکتب اسلام» شماره ٤ سال ششم نقل میشود .

«متأسفانه موضوع «بداء» ازموضوعاتی است که دستاویزعجیبی برای بعضی ازمخالفان شیعه وحتی بعضی ازدشمنان اسلام شده است آنها بدون این که کوچکترین تحقیقی درباره این مطلب درکتابهای بزرگان شیعه ودانشمندان «عقائد ومذاهب» اسلام بکنند تنها بهمین یك کلمه چسبیده وقلمفرسائیها وتفسیرهائی که کمترین ارتباط بعقائد شیعه ندارد برای آن کرده‌اند ؛ و مطالب موهوم و بی‌اساسی بما نسبت داده‌اند .

اصولا کلمه «بداء» در لغت عرب بمعنی **آشکارشدن** است . قرآن مجید درباره ظالمان وستمگران میگوید: وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا (سوره زمر ـ آیه ٤۹) یعنی درروز رستاخیز بدیهای اعمال ورفتار آنان آشکار میگردد و نتیجه کردار سوء خودرا می‌بینند. درعبارات عربی گاهی گفته میشود : « **بدا من فلان کلام فصیح** » یعنی ازفلان شخص سخن فصیحی صادرشد، وگاهی بجای کلمه «من» «لام» گذارده میشود ومیگویند : «**بدا لفلان کلام فصیح**» ومعنی آن عیناً همان معنی جمله اول است ؛ یعنی سخن فصیحی ازاو آشکارشد .←

در کتاب «المختصر» تألیف‌حسن بن‌سلیمان (شاگرد شهیداول) رحمة‌الله‌علیه

= اکنون که معنی جمله«بدالفلان»وامثال‌آنرا دانستیم بر گردیم باصل‌مطلب :

بسیار میشود که‌مقدمات کاری در نظر ماازهر جهت مهیاست ؛ ولی پیش‌آمدهای غیر منتظره‌ای رخ‌میدهدوآن‌وضع بهم‌میخوردوآن‌کار انجام نمیشود ؛ در اینجا گفته میشود : خدا نخواست‌چنین‌مطلبی انجام‌یابد .

حال‌ببینیم‌چگونه این‌موضوع باعقائدمذهبی ماآمیخته‌شده و رابطه‌پیدا کرده است ؛ مامعتقدیم (وآیات‌قرآن مجیدواخبارهم گواهی‌می‌دهد) که بسیارمی‌شود مقدمات بلاو ناراحتیهائی فراهم‌میگردد وشایدانتظارآنهم میرودامامردم بسوی خدامیروند ، دعامی‌کنند ودست‌از کارهای ناروامی‌کشند ؛ نسبت‌بیکدیگر خوبی‌می‌کنند وکارهای‌نیک انجام‌میدهند وخداوند ببرکت‌این اعمال بلاوبدبختی و ناراحتی‌را می‌گرداند ، این یکی از موارد بدا است .

گاهی‌هم‌بعکس ؛ مقدمات‌خوشبختی ونعمت‌فراهم شده ومردم‌کارهائی انجام‌می‌دهند که‌ورق‌بر می‌گردد ، این‌برگشتن‌ورق‌همان «بداء» است .

بسیارمی‌شود که سرنوشت‌انسان براثراعمال‌اوتغییرپیدامی‌کند . این‌تغییرسرنوشت‌همان بدامی‌باشد .مابااین موضوع،عقیده‌داریم‌ومعتقدیم اعمال‌خوب وبد ماممکن است مقدرات ما واجتماع مارا تغییردهد واین‌یکی از افتخارات‌ماست ، که‌سرنوشت خود را مربوط باعمال خودمی‌دانیم .

درمورد «اسماعیل» فرزندحضرت‌امام‌صادق (ع) هم‌جریان‌چنین بوده‌است که‌حضرت می‌فرماید : «چنین‌مقدربود که فرزندم اسماعیل‌بقتل‌برسد من‌دعا کردم وازخداخواستم شر دشمنان‌راازاوبگرداند ، خداوند دعای مرااجابت‌کرد و فرزندم بقتل‌نرسید ، **بدالله‌فی اسماعیل**» این‌مضمون حدیثی‌است که‌در بسیاری‌از کتب شیعه نقل‌شده‌ومعنی‌آن بادرنظر گرفتن بیانات‌گذشته بسیارروشن‌است که‌نه‌مربوط بمسأله‌امامت‌اسماعیل بوده‌ونه‌پشیمان‌شدن‌خداوند؛

ولی همانطور که‌گفتیم افراد متعصب ولجوجی‌که سعی‌دارند ازهرجریانی‌سوءاستفاده وسمپاشی کنند کلمه «بداء» رادستاویز کرده وگفته‌اند : شیعه‌عقیده‌دارد که خداوندگاهی از کارخودپشیمان میشودوتجدید نظرمی‌کند ، همانطور که‌بنابود اسماعیل‌فرزند برومند امام صادق (ع) بامامت‌برسدوبعدپشیمان گردید ! (بااینکه‌ازنظرتمام‌دانشمندان‌شیعه‌هرکس‌چنین عقیده‌ای‌داشته باشدکافراست) .

روایت شده که حدیثی بخط حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام بدین عبارت یافته‌اند که نوشته بود : با گامهای نبوت وولایت باوج حقایق بالارفتیم . تا آنجا که فرمود : بزودی چشمه های آب زندگانی برای آنها (شیعیان) بعداز چشیدن عذاب آتشها ظاهرمیشود ، واین در وقتی است که سالها بمیزان عدد «الم» و«طه» و«طس»ها برسد.

مؤلف : احتمال دارد که مقصود حضرت همهٔ «الم»هاوسایر حروف مقطعه‌ای باشد که «الم» بر سر آنهاست ، مثل «المص» و «المر» زیرا تمام آنها با «طه» و «طس»ها به ۱۱۹۵ میرسد واین از بارزترین صورتی است که در خبر ابولبید ذکر کردیم و آنرا تأییدمیکند ، چنانکه اشاره نمودیم .

ضمناً باید دانست که این گونه «وقت»ها (که دراین روایات معین شده است) **برفرض اینکه روایات آن صحیح باشد** ، بامنع از تعیین وقت ، منافات ندارد ؟ زیرا روایاتی که ازتعیین وقتها نهی کرده، مقصود تعیین وقت بطور حتم است، نه تعیین وقتیکه احتمال حصول «بداء» درآن برود . (۱)

---

(۱) اینگونه اخبار که درآن ازحروف مقطعه اوائل سوریا از رمز واشاره به بعضی ازسالها سخن رفته است مانند حدیث ابولبید وعلی بن یقطین وهمین مورد در کتب شیعه بسیار کم ومخالف انبوه اخبار صریح ومعتبر دیگری است که فرموده‌اند ـ جز خداوند کسی وقت ظهور امام زمان را نمی‌داند وگفته‌اند : كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ .

مؤلف نیز خود متوجه این معنی بوده که فرموده است: «برفرض اینکه روایات آن صحیح باشد» ولی چون علامه مجلسی همه گونه اخبار صحیح وسقیم ، ضعیف ومعتبر را دربحار الانوار گرد آورده است ، ناچارهرجا توانسته شرح وبسطی هم بآن داده بدون این که قطع ویقین بآنها داشته باشد .

باب بیست و هفتم

فضیلت انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان غیبت

و آنچه که شایسته است در آن زمان انجام داده شود

شیخ صدوق (ره) در کتاب «خصال» درخبری که اعمش ازحضرت صادق علیه السلام روایت نموده نقل میکند که حضرت فرمود : دین امامان پرهیزکاری وعفت وصلاح ، تا آنجا که فرمود : وانتظار فرج با صبر وبردباری است .

وهم صدوق در «عیون اخبار الرضا» باسه سند ازامام رضا علیه السلام نقل میکند که گفت : پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : افضل اعمال امت من انتظار فرج پروردگار است (که لطف نموده امام زمان را برای نجات مردم از چنگ ظلم وبدبختی آشکار گرداند) .

شیخ الطائفه (ره) در کتاب «امالی» ازسعیدبن مسلم واوازامام زین العابدین علیه السلام از پدرش از امیرالمؤمنین (ع) روایت نموده که پیغمبر فرمود : هر کس باندکی از روزی خدا ازخداوند راضی باشد ، خدا هم بعمل قلیلی ازوی خشنود است وانتظار فرج عبادت است .

مؤلف: درباب «مواعظ امیرالمؤمنین» خواهدآمد (درجلدهفدهم بحار) که مردی ازآن حضرت پرسید: کدام عمل نزد خدامحبوب تراست؟ فرمود انتظار فرج . احمدبن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج از ابوحمزه ثمالی واو

ازابوخالد کابلی روایت میکند که امام زین العابدین علیه السلام فرمود : غیبت بوسیلهٔ دوازدهمی از جانشینان رسول‌خداوامامان بعد ازاو ممتد میشود. ای‌ابوخالدمردم زمان او که معتقدبامامت‌وی میباشند ومنتظر ظهور اوهستند ، از مردم تمام‌زمانها بهترند ، زیرا خداوند عقل وفهمی‌بآنها داده که غیبت در نزدآنها حکم مشاهده را دارد !

خداوندآنها را درآن زمان مثل کسانی میداند که با شمشیر در پیش روی پیغمبر (علیه دشمنان دین) پیکار کرده‌اند، آنها مخلصان حقیقی وشیعیان‌راستگوی ما هستند که مردم رابطورآشکار ونهان بدین‌خدامیخوانند . وهم فرمود: انتظار فرج بزرگترین فرج است .

شیخ طوسی در کتاب « امالی» از جابر جعفی روایت میکند که گفت : بعد از خاتمهٔ اعمال حج ، باجمعی بخدمت امام‌محمد باقر (ع) رسیدیم وباحضرتش وداع‌نمودیم وعرضکردیم : یابن رسول‌الله وصیتی بمابفرمائید ! فرمود : اقویای شما بضعفا کمك کنند . واغنیای شما ازفقرا دلجوئی نمایند ، وهر مردی ازشما برادر دینیش رامانند خود نصیحت کند (آنچه برای خود میخواهد برای اونیز بخواهد) واسرار ما رااز نا اهلان مخفی دارید ، ومردم را بر گردنهای ما مسلط نکنید ، بگفته‌های ماوآنچه از مابشما میرسانند توجه کنید ، اگر دیدید موافق قرآن‌است ، آنرا بپذیرید ، وچنانچه‌آنرا موافق‌قرآن نیافتید، ازنظر بیاندازید (یعنی‌اگر موافق‌قرآن‌بود کلام ماست وگرنه ازما نیست ومجعول است) .

واگرمطلب برشمامشتبه گشت،درباره آن‌تصمیمی‌نگیریدوآنرا بماعرضه‌دارید تاهمانطور که‌برای‌شما بیان کرده‌اندتشریح کنیم‌اگرشماچنین‌بودید که‌بشماسفارش کرده‌ایم و از این حدود تجاوز نکنید و پیش از ظهور قائم ما کسی از شما بمیرد شهیدازدنیا رفته است . وهر کس قائم‌ما رادرك کندودرر کاب‌او کشته شود، ثواب‌دو شهید دارد ، وهر کس درر کاب اویکی از دشمنان ما رابقتل رساند ثواب بیست

شهید خواهد داشت .

در کمال‌الدین ومعانی‌الاخبار ازابوبصیر روایتمیکند که‌حضرت‌صادق(ع) فرمود : «طوبی‌لمن‌تمسك‌بامرنافی غیبة قائمنافلم یزغ قلبه بعدالهدایة)طوبی‌برای کسی‌است که درغیبت قائم ما چنك بگفتارما زند وبعدازآنکه هدایت یافت‌دلش‌از دین حق‌برنگردد . من‌عرضکردم: فدایت شوم ! «طوبی» چیست ؟ فرمود : طوبی درختی‌است‌دربهشت که ریشه‌آن درخانهٔعلی‌بن‌ابیطالب‌است وشاخه‌اش درخانه‌های مؤمنین میباشد . اینست معنی‌آیهٔ‌شریفهٔ **طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ** (۱) .

وهم درخصال صدوق‌از«اصول اربعمأه» (۲) روایت نموده که امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود : منتظرفرج (آل‌محمد)باشید وازرحمت خداوندنومید مشوید . زیرا که بهترین اعمال‌درنزدخداوندانتظارفرج‌است . وهم‌فرمود : طاقت کندن کوهها آسان تراز انتظار دولتی است که ظهورش بتأخیر افتاده است ! از خداوند مدد بخواهید وصبرپیشه سازید که خداوند زمین خودرا به بندهٔ شایسته خود میسپارد وعاقبت نیك ازآن‌پرهیزکاران است . پیش ازرسیدن دولت‌حق، شتاب مکنید که پشیمان میشوید ومدت‌آنرا درازمشمارید که باعث قساوت دلهاتان میگردد .

وفرمود: کسیکه عشق‌بظهوردولت مارابدل گرفته‌است ، درحظیرةالقدس(۳) (مکان مقدس‌بهشت) باماخواهد بود ، و کسیکه منتظرامرماست ، همچون‌شهیدی است که درراه خدادرخون خودغلطیده باشد .

صفار (٤) درکتاب «بصائرالدرجات» ازابوبصیرواوازامام محمد باقر علیه‌السلام

---

(۱)سورهٔرعدآیهٔ۲۸

(۲) اصول اربعمأه : یعنی : اصل‌های‌چهارصدگانه که‌اصحاب‌ائمه تألیف کردند .

(۳) معلوم‌می‌شود حزب‌بهائی اسم «حظیرة القدس» خودرااز کجا گرفته‌است !

(٤) محمدبن‌حسن‌صفا رازبزرگان دانشمندان‌قم‌وثقات راویان شیعه است‌شیخ طوسی در رجال خود اورا ازاصحاب‌امام‌حسن‌عسکری‌علیه‌السلام بشمارآورده‌است. نجاشی‌درکتاب رجال می‌نویسد: وی‌درمیان علمای‌قم ؛ رئیسی بزرك ومحدثی موثق وبلندقدر بود. صفار =

روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روزی در مجمعی از اصحاب دوبار فرمود: **اللهم لقنی اخوانی**: خداوندا! برادران مرا بمن بنمایان. اصحاب عرضکردند: یا رسول الله! مگر ما برادران شما نیستیم؟ **قال لا انکم أصحابي واخواني قوم في آخر الزمان آمنوا بي ولم يروني.** فرمود: نه! شما اصحاب(۱) من میباشید، برادران من مردمی در آخر الزمان هستند که بمن ایمان میآورند، با اینکه مرا ندیده اند. خداوند آنهارا با نام و نام پدرانشان، پیش از آنکه از صلب پدران ورحم مادرانشان بیرون بیایند، بمن شناسانده است.

ثابت ماندن یکی از آنها بردین خود، از صاف کردن درخت خاردار(قتاد) با دست درشب ظلمانی، دشوارتر است. ویا مانند کسی است که پاره‌ای از آتش چوب درخت «غضا»(۲) را دردست نگاهدارد. آنها چراغهای شب تارمیباشند، پروردگار آنان رااز هر فتنهٔ تیره و تاری نجات میدهد.

صدوق در کمال الدین از داودبن کثیرواو ازحضرت صادق علیه السلام نقل میکند که: در تفسیر این آیهٔ شریفه **هدی للمتقین الذین يؤمنون بالغيب** فرمود: آنها

← کتابهای بسیاری در فقه وحدیث تالیف کرده است. معروفترین آنها کتاب ذیقیمت «بصائرالدرجات» است. علامه مجلسی درمقدمهٔ بحار مینویسد: این کتاب ازاصول معتبره‌ایست که شیخ کلینی ودیگران ازآن روایت نموده‌اند.

صفار درحدود یکصدوسی استاد دیده وازآنها روایت کرده واجازه گرفته وهم جماعت بسیاری که ازجمله سعدبن عبدالله اشعری، ابن ولیدقمی، علی بن بابویه ومحمدبن یحیی عطار می باشند ازمحضر وی کسب فیض کرده‌اند.

این دانشمند عالیقدر بسال ۲۹۰ هجری درشهر مذهبی قم بدرود حیات گفت وهمانجا مدفون گردید.

(۱) اصحاب بکسانی میگویند که پیغمبر رادیده وازمحضرش استفاده کرده‌اند

(۲) غضا ـ درختی است که چوب آن ازسخت ترین چوبهاست وآتش آن مدت زمانی میماند وخاموش نمیشود (المنجد)

که ایمان به‌غیب میآورند کسانی‌هستند که اعتقاد بقیام قائم آل‌محمد دارند.

ونیز درآن کتاب ازیحیی بن ابوالقاسم روایت نموده که گفت: ازحضرت صادق علیه السلام معنی‌این آیه‌شریفه «الم‌ذلك الکتاب‌لاریب فیه‌هدی للمتقین، الذین یؤمنون بالغیب» راپرسیدم. فرمود: (متقین) شیعیان‌علی علیه السلام و(غیب) حجة غائب است. آنگاه صدوق‌میگوید:دلیل آن، این‌آیه است:

ویقولون لولاانزل‌علیه‌آیة من‌ربه‌فقل‌انماالغیب‌لله فانتظروانی معکم من‌المنتظرین (۱) یعنی: میگویند چه‌میشد اگر آیه ای‌از خدایش بر او نازل میگردید؟بگوغیب ازآن خداوندست. پس‌منتظر باشید که من‌نیز باشما منتظرم زیراخداوند دراینجا خبرمیدهد که آن‌آیه (وعلامت که مردم میخواستند)عبارت از«غیب» است‌وغیب هم «حجت» میباشد. مصداق‌آن، این‌آیه است:« وجعلنا ابن مریم‌وامه‌آیة» یعنی ماپسر مریم (حضرت عیسی) ومادرش راآیتی قراردادیم وآیه دراینجا بمعنی«حجت» است.

هم در کتاب مزبوراز صالح‌بن عقبه‌واو ازپدرش ازحضرت امام محمد باقر وآنحضرت از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقلکرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: **اَفْضَلُ الْعِبادَةِ انْتِظارُ الْفَرَجِ** یعنی: بهترین عبادتها انتظار فرج (آل محمد) است.

ونیز درآن کتاب ازحضرت صادق وآنحضرت ازپدرانش روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یاعلی‌آنها که بیش‌از همه‌در اموردینی‌یقین دارند، مردمی درآخرالزمان می باشند که پیغمبررا ندیده‌اند وحجت خداهم از نظرآنها پنهان گردیده‌است، معهذا بوسیلهٔ سیاهی که درسفیدی است (یعنی سطور کتابهای‌دینی خواه‌قرآن وخواه اخبار) ایمان میآورند.

همچنین در کتاب یادشده‌ازعمرو ثابت‌نقل میکند که امام‌زین العابدین علیه السلام فرمود: هر کس‌در غیبت‌قائم مابردوستی ماثابت بماند، خداوند ثواب هزار شهید امثال‌شهدای جنگ بدر واحدبوی عطامیفرماید. در«دعوات» راوندی هم‌این روایت

(۱) سوره یونس‌آیه ۲۱

آمده‌است جزاینکه درآنجا میگوید : «هر کس بردوستی ما بمیرد».

برقی در کتاب «محاسن» ازسندی واواز جدش نقل‌میکند که بحضرت صادق عليه السلام عرضکردم : چه میفرمائید دربارهٔ کسیکه درحال انتظار ظهورقائم شما بمیرد؟ فرمود: اومثل کسی است که باقائم درخیمه اش باشد. سپس حضرت لحظه‌ای‌سکوت کرد.وآنگاه فرمود: اومانند کسی است که باپیغمبر صلى الله عليه وآله بوده‌است .

ونیز درمحاسن برقی است که علاءبن سیابه گفت: حضرت صادق عليه السلام فرمود: کسیکه منتظر ظهور قائم باشد وبراین عقیده بمیرد مانندکسی است که در خیمهٔ قائم‌می‌باشد . در کمال الدین‌وغیبت نعمانی‌هم این‌روایت بااسناد دیگر آمده‌است.

خبر عبد الحمید واسطی

نیز درمحاسن ازعبدالحمیدواسطی‌روایت نموده که گفت: باامام محمدباقر عليه السلام عرضکردم : آقا! بخداقسم دکانهای‌خود را بانتظار ظهور امام زمان رها کردیم تاجائیکه چیزی نمانده که از فقر وبیچارگی دست‌تکدی‌پیش مردم دراز کنیم. فرمود : ای‌عبدالحمید ! آیا گمان‌میکنی‌اگر کسی‌خودراوقف راه‌خدا کندخداوند راه‌روزی‌بروی اونمی گشاید ؟آری‌والله ! خداوند حتماً در رحمت‌خود را بروی اوخواهد گشود. خدارحمت کند کسیکه‌خودرادراختیار ما گذاشته‌است. خدارحمت کندآنکس که امرما را زنده نگاه دارد .

عرضکردم : اگرمن پیش‌ازآنکه‌بشرف ملاقات قائم‌شما فائز گردم ،بمیرم چگونه خواهم‌بود ؟ فرمود : هر کدام‌ازشما که میگوید : اگرقائم‌آل محمد را ببینم بیاری اوبرمیخیزم، مانندکسی است که دررکاب اوشمشیربزندو کسیکه در رکاب وی شهیدشودمثل‌اینستکه دوبارشهید شده‌است . این‌روایت در کمال الدین بسنددیگرهم‌نقل‌شده،بااین‌فرق که‌میگوید:مثل کسی‌است که‌دررکاب‌اوشمشیرزند بلکه مثل کسی‌است که باوی شهید شود .

همچنین در محاسن برقی از حضرت صادق عليه السلام روایت میکند که فرمود :

اگر کسی ازشما براین عقیده (انتظارقیام امام زمان) بمیرد، مانندایست که درراه خدا شمشیرزده است .

هم در آن کتاب ازفیض بن مختار نقل شده که گفت : ازحضرت صادق ﷺ شنیدم میفرمود : هر کس ازشما بمیرددرحالیکه منتظرظهورقائم آل محمد باشدمثل کسی است که باقائم درخیمه‌اش باشد .

سپس لحظه‌ای سکوت نموده وآنگاه فرمود : نه ! بلکه مانند کسی است که در رکاب اوشمشیرزده است . بعد ازآن فرمود: نه بخدا . بدانید که اوهمچون کسی است که در رکاب پیغمبر ﷺ بعز شهادت نائل گشته است .

شیخ طوسی در کتاب غیبت ازابوبصیر روایت میکند که حضرت صادق ﷺ فرمود : موقعیکه سلمان رضی‌الله‌عنه وارد کوفه شد وبآنشهر نظرافکند، مصیبتهای کوفه را که بعدها میاید پدیدآید برای مردم بیان کرد حتی (فجایع) سلطنت بنی امیه وخلفای بعد ازآنهارا نیزذکر نمود وآنگاه گفت : چون کار باینجا کشید باگلیمهای خانهٔ خود بسر برید تاوقتیکه پاك‌نهاد پسرپاکزاد پاکیزه سرشت که غیبت میکند وازوطن وبستگانش دورمیماند ، آشکار شود .

خبر عمار ساباطی

در کمال‌الدین ازعمار ساباطی (۱) نقل میکند که گفت : بحضرت صادق ﷺ عرضکردم : ثواب عبادت پنهانی در دولت باطل باامامی از شما که مقـام امامتش ازنظر مردم پوشیده است ، بیشتر است یا عبادتی که بطور آشکار در ظهور

(۱) عمارساباطی ـ ازشاگردان نامی وفقهای اصحاب حضرت صادق وحضرت موسی کاظم (ع) است . وی فطحی مذهب بود . یعنی اعتقاد بامامت عبدالله افطح پسر امام جعفر صادق (ع) داشت، بااین‌وصف مورد وثوق واعتماد علمای شیعه‌است . در کتب رجال اوو برادرش قیس وصباح ازراویان موثق بشمارآمده‌اند . ازحضرت امام موسی‌بن جعفر(ع) روایت‌شده که‌فرمود : من‌ازخداوند خواستم که‌عمارساباطی‌را بمن‌ببخشد ، وخدا هم اورا بمن بخشید.

دولت حق‌وحکومت امام‌ظاهر میکنند ؟ حضرت فرمود : ای‌عمار ! بخشش پنهانی بهتر از بخشش آشکاراست. همچنین‌عبادت پنهانی‌شمادردولت‌باطل باامامی که (از ترس دشمن) مخفی گردیده ، ثوابش بیشتر ازعبادتی است که در دولت‌حق باامام ظاهر کرده میشود . زیرا دردولت‌باطل شماازدشمنان‌خودبیمناك‌هستید . ومسلم‌است که عبادت‌باترس وهراس دردولت‌باطل باعبادت‌مطمئن دردولت‌حق‌قابل‌مقایسه نیست .

بدانید ! هر کس‌از شما که یك نماز واجبی را از ترس دشمن در پنهانی و بطور تنهائی در اول وقت بگذارد وآنرا تمام کند ، خداونـد ثواب بیست وپنج نماز واجب منفرد برای اومینویسد . وهر کس یك نماز مستحبـی را در وقتش بخواند وآنرا تمام کند خداوند ثواب ده نماز مستحبی برای اوخواهد نوشت .

وهر کس ازشما یك کار نیك‌انجام دهد خداوند در عوض ثواب بیست کار نیك برای اوبنویسد . هروقت شخص با ایمانی‌از شما (شیعیان) حسن عمل داشته باشد وباتقیه نمودن ازدشمنان بخدانزدیك شود ودین واعتقاد بامام خود وجان و زبانش‌راازهر گونه خطری وآلودگی حفظ کند خداوند بمیزان زیاد بر ثواب اعمال‌وی‌میافزاید. زیرا خداوند خوان کرم خود را گسترده است .

عرضکردم : قربانت گردم ! شمابا این بیان رغبت و میل مرا بعبادت افزون فرمودید ولی‌من میخواهم بدانم‌چطور ثواب‌اعمال مااز ثواب اعمال یاران امام‌ظاهر شما دردولت حق ، بیشتر است بااینکه ما وآنها یك دین داریم وآنهم دین خداست ؟ حضرت فرمود : شما درپذیرفتن‌دین خدا ونماز وروزه وحج وهر عمل وعبادتی بطور پنهانی برآنها پیشی گرفتید ، باامامی که امامتش بر مـردم پوشیده است بسرمیبرید واز وی پیروی میکنید ومنتظر ظهور دولت حق هستید . درحالیکه ازسلاطین جور برجان امام وخودتان خائف میباشید .

نگاه میکنید بحق امام خود وحق خودتان که در دست ستمگران است و نگذاشته‌اند شمابآن برسید وشمارا درامردنیا وکسب معیشت مستأصل کرده‌اند ، معهذا شما باصبر وعبادت واطاعت پروردگار وترس از دشمنان میگذرانید روی

این‌جهات خداوند ثواب‌اعمال شمارا افزون گردانیده است . پس‌خوش بحال‌شما!

عرضکردم :قربانت گردم ! بنابراین‌آرزونمی کنم که در ظهور دولت حق ازاصحاب قائم ؑ باشم ، زیراما در روزگار امامت‌شما بسر میبریم وبا پیروی ازشما (که‌باتقیه زندگی می کنید) ثواب‌اعمال ماازثواب اعمال‌آنها که در دولت حق می‌باشند بیشتر است. فرمود :آیا دوست نمیدارید حق‌آشکار شود وعدالت در دنیا گسترش یابد وحال عموم مردم نیکو گردد ، وخداوند هدفها را یکی کند ودلهای پراکنده راباهم پیوند دهدو کسی در زمین خدا معصیت نکند وحدودالهی در میان‌مردم جاری گردد ، وحق باهلش منتقل شود ، وصاحب حق‌آنرا آشکار سازدتا آنکه ازترس کسی‌چیزی‌پوشیده نماند ؟!

ای‌عمار! بخداقسم هر کس از شما بااین عقیده که شما دارید بمیرد ، از بسیاری ازآنها که در جنك بدر واحد حاضر بودند ، افضل وبهتر است ، پس مژده باد !

ونیزدر کمال‌الدین‌ازحضرت‌موسی‌بن جعفرازپدران‌بزرگوارش‌روایت‌نموده که پیغمبر ﷺ فرمود : بهترین عملهای امت من‌انتظارفرج‌ازجانب‌خداست .

نیزدر کتـاب مزبورازمحمدبن فضیل نقل‌میکند که گفت : ازحضرت‌رضا ؑ پرسیدم فرج ما کی‌فرا میرسد ؟ فرمود :آیا انتظار فرج کشیدن ؛ فرج نیست . خداوند میفرماید : «فانتظروا انی معکم من‌المنتظرین» (یعنی انتظارفرج باتوجه بامرالهی در این‌آیه شریفه خودیکنوع فرج‌است) این روایت درتفسیرعیاشی‌هم آمده است .

خبرابراهیم کوفی

همچنین صدوق در کمال‌الدین ازابوابراهیم کوفی روایت نموده که گفت: خدمت حضرت‌امام جعفرصادق ؑ نشسته بودم دیدم موسی‌بن جعفر که درآنوقت بچه بود وارد گشت . من از جا برخاستم وسرمبارك اورا بوسیدم و سپس‌نشستم

حضرت صادق عليه السلام فرمود : ای ابو ابراهیم ! ایـن کودك بعد ازمن امام تواست . آگاه باش ! که قومی دربارهٔ اواز دین خود منحرف میشوند وجمعی دیگر بسعادت میرسند . خداوند قاتل اورالعنت کند وعذاب اورا افزون گرداند .

آگاه باش که خداوند بعداز کارهای عجیبی که ازراه حسد برویمیگذرد، کسی را که در زمان خود بهترین مردم روی زمـین باشد ازصلب وی پدیدآورد . خداوندآنچه را خواسته است عملی میسازد ، هرچند اهل شرك ناخوش بدارند . خداوند بقیهٔ دوازده امام‌مهدی‌را که ببزرگواری ممتاز گردانیده وجایگاه‌مقدسی بآنها روزی نموده ازوی بوجودآورد . کسیکه منتظرظهور امام دوازدهم باشد ، مانند کسی است کـه بـا شمشیر بـرهنه درر کاب پیغمبر ، دشمن را ازحضرتش دفع میکند .

دراین‌وقت‌مردی‌ازدوستان‌بنی‌امیه‌وارد گشت‌و حضرت‌هم‌سخن‌خودراقطع فرمود بعدازآن پانزده مرتبه خدمت امام جعفرصادق عليه السلام رسیدم تاسخن آنروز راتکمیل فرماید ولی میسرنگردید .

چون سال بعد بخدمتش رسیدم ، دیدم حضرت نشسته است . درآن حال فرمود : ای‌ابوابراهیم !... اوکسی است که بعد از تنگی طاقت فرسا وبلا وظلم طولانی‌شیعیان خودرا ازغم‌نجات میدهد . پس‌خوش بحال آنها که آنزمان را درك کنند . ای‌ابوابراهیم همینقدر بس‌است !!ابوابراهیم گفت: چنان خوشحال‌شدم که هیچگاه‌بدانگونه‌ازخدمتش برنگشته‌بودم .

شیخ الطایفه درغیبت ازرفاعة بن‌موسی ومعاویة‌بن وهب ازحضرت صادق و آنحضرت ازپیغمبر صلى الله عليه وآله روایت کرده که فرمود : خوش بحال کسی که قائم‌اهل بیت مرادرك‌میکند درحالیکه‌پیش‌ازقیامش ازوی پیروی مینموده،دوست‌اورادوست میداشته وازدشمنش بیزاری‌می‌جسته‌وتمام‌ائمه‌قبل‌ازاورادوست‌داشته‌است. آنهارفیقان ودوستان من‌و گرامی‌ترین امت من‌میباشند . رفاعه گفت : حضرت‌فرمود : آنهادر نزد من گرامی‌ترین خلق‌خداهستند .

ونیز درغیبت شیخ طوسی ازعبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **سَيَأْتِي قَوْمٌ مِنْ بَعْدِكُمْ الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ** یعنی: مردمی بعدازشما خواهند آمد که یك مرد آنها ثواب پنجاه نفر ازشمادارند. اصحاب عرضکردند: یارسول‌الله! مادرجنك بدر واحد وحنین در رکاب شماپیکار کرده‌ایم وقرآن درمیان‌ما نازل شده‌است (یعنی چطور میشود که مردمی بیایند که یکنفر آنها ثواب پنجاه نفرمارا داشته باشند ؟) فرمود آنچه را آنهامتحمل‌میگردند اگرشما ببینید، نمی‌توانید مانندآنهاصبر کنید!.

برقی در کتاب «محاسن» ازابوالجارود از «قنو» دختر رشید هجری (۱) روایت کرده که گفت: بپدرم گفتم چقدر درامر دین جهدو کوشش داری! پدرم گفت : دختر جان بعدازمامردمی میآیند که بصیرت آنهادرامردینشان بهتر ازجهدو کوشش مردم قبل از آنهاست .

شیخ الطائفه در کتاب غیبت ازخالد عاقولی درضمن حدیثی منقول ازحضرت صادق علیه السلام می‌فرماید : چرا چشم بآن دوخته‌اید وبرای چه شتاب می کنید ؟ مگر تأمین ندارید ؟ آیااینطور نیست که مردی ازشماازخانه بیرون میرود وپس ازانجام کارش دوباره بخانه برمیگردد ، بدون اینکه خطری باو رسیده باشد ؟ اگر آنها که پیش ازشما بودند مانند شما (دررفاه بودند وامنیت داشتند) هرمردی ازآنها

(۱) رشیدهجری - ازاصحاب خاص حضرت امیرمؤمنان علی (ع) است . بعدازرحلت آنحضرت اورا بنزدزیادبن ابیه حکمران کوفه آوردند . پرسیدعلی خبرداده که‌ماچگونه باتو رفتارمی کنیم ؟ رشید گفت اوفرمود : دستها وپاهای مراقطع می کنید ومرا دارمی‌زنید . زیاد گفت : بخدا کاری می کنم که‌وی دروغگواز کار درآید . سپس گفت : رهایش کنید همینکه رشیدخواست ازدارالاماره خارج شود ؛ زیاد پشیمان شد وگفت: اورا بر گردانید . کیفری بهتر ازآنچه آقایت گفته است برای‌توسراغ نداریم ؛ زیرا اگرتوبمانی دائماً رفتار بدی باما خواهی داشت . آنگاه گفت : دست وپای اوراقطع کنید ؛ رشیددرآنحال سخن می گفت . سپس بدنش رادارزند «هجر» که‌رشیدمنسوب بآنجاست قریه‌ای ازبحرین است (سفینة البحار)

رامیگرفتند ودست وپای اورا قطع میکردند، سپس بر تنه‌های نخل بدارمیزدندو باره بدو نیم می کردند واواین بلاها رابرای اصلاح نفس خود و کفاره گناهش بر خویشتن هموار مینمود . آنگاه این آیه شریفه راتلاوت فرمود : أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۱) یعنی آیا گمان کرده‌اید داخل بهشت میشوید ، و حکایت مردمی که قبل از شما بودند بشما نرسیده است که بآنها سختی‌ها ورنجها رسیدوچنان متزلزل شدند که پیغمبر وآنها که باو ایمان آوردند ، گفتند چه وقت نصرت خداوند فرامیرسد ؟ بدانید که نصرت خداوند نزدیك است .

همدرآن کتاب از ابن‌فضال واواز ثعلبة‌بن میمون نقل کرده که گفت: امام خودرا بشناس . زیرا شناختن او زیانی بتو نمیرساند ، خواه دولت حق قبلا پدید آید یاظهورآن بتأخیر افتد . هر کس امام خودرا بشناسد وپیش از اینکه ظهور دولت‌حق رابه‌بیند جان دهد ، وسپس قائم آل محمدقیام کند ثواب او مانند کسی است که باقائم در خیمه‌اش باشد .

ونیز در کتاب مزبور ازعبدالله بن عجلان ازحضرت صادق روایت کرده که فرمود : کسی که عقیده بظهور دولت آل‌محمدداشته باشد وبااین‌عقیده پیش‌ازقائم علیه السلام بمیرد ثواب اومثل کسی است که دررکاب وی کشته شود .

در **محاسن** برقی ازحکم بن عیینه‌روایت نموده که گفت : وقتی درجنگ نهروان امیرالمؤمنین خوارج‌رابقتل رسانید ، مردی‌بخدمت حضرت رسیدحضرت فرمود : قسم بخداوندی که دانه را شکافت وآدمی راآفرید ، مردمی دراینجا با ماآمده‌اند که هنوز خداوند پدران ونیاکان آنها را خلق‌نکرده است ! آن مرد عرضکرد : مردمی که هنوزخلق‌نشده‌اندچگونه‌میتوانند باماآمده باشند؟!فرمود: آری آنها مردمی هستند که درآخر الزمان‌میباشند ودر این هدف که ماداریم آنها

---

(۱) سوره‌بقره آیهٔ ۲۱۰

نیز شریك هستندو تسلیم ما میباشند : پس آنها در آن راه که ما گام برمیداریم شرکای حقیقی وواقعی ما میباشند ! .

ونیز در محاسن ازحضرت صادق ازامیرالمؤمنین علیهما السلام روایت میکند که فرمود : بهترین عبادت شخص با ایمان انتظار فرج است .

عیاشی در تفسیر خود ازفضل بن ابی قره روایت نموده که گفت : ازحضرت صادق عليه السلام شنیدم میفرمود : خداوند وحی فرستاد بحضرت ابراهیم که بزودی فرزندی برای تو متولد خواهد شد ! ابراهیم هم بساره (همسرش) خبر داد : ساره گفت: من پیرزن هستم ! بااین وصف خداوند وحی فرستاد بسوی ابراهیم که ساره بزودی فرزندی میآورد و اولادش چهارصد سال گرفتار خواهند بود .

آنگاه حضرت فرمود: چون گرفتاری بنی اسرائیل بطول انجامید چهل صبح رو بدرگاه الهی آورده بگریه وزاری پرداختند . خدا هم بموسی (وبرادرش) هارون وحی فرستاد که (با امداد غیبی) آنها را ازشر فرعون نجات دهد وصد وهفتاد سال ازچهار صد سال گرفتاری آنها را برداشت. سپس امام ششم فرمود: همچنین شما هم اگر مثل بنی اسرائیل در درگاه خداوند بگریه وزاری بپردازید ؛ خداوند فرج ما را نزدیك خواهد کرد. اما اگر چنین نباشید ، این سختی تا پایان مدتش خواهد رسید (۱)

همچنین در تفسیر عیاشی ازمحمد بن مسلم واواز امام محمد باقر عليه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیهٔ شریفه «**اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ**» (۲) فرمود : مقصود پیروی امام است. مردم درخواست رفتن

(۱) منظور ازگریه وزاری آمادگی افرادشیعه است برای پذیرفتن منویات حضرت مهدی موعود علیه السلام ؛ که البته نشانه این علاقه شدید وعشق سرشار و پرشور، در گریه وزاری ازهجران وی بخوبی جلوه می کند .

(۲) یعنی آیا ندیدی کسانی را که بآنها گفتند دستهای خودرا نگهدارید ونماز بخوانید وزکات بپردازید (آیه ۷۹ سورهٔ نساء)

بجهاد نمودند ، ولی وقتی جهاد در رکاب امام حسین علیه السلام بر آنها واجب گردید **قالُوا رَبَّنا اَخِّرْنا اِلیٰ اَجَلٍ قَرِیبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ** یعنی گفتند : خدا یا ما را تامدت نزدیکی بتأخیر بیانداز تا دعوت تو را اجابت کنیم و از پیغمبرانت پیروی نمائیم .

شیخ مفید در «مجالس» ازعوف بن مالك روایت نموده که گفت: روزی پیغمبر (ص) فرمود ای کاش من برادرانم را ملاقات میکردم . ابوبکر وعمر گفتند : مگر ما برادران شما نیستیم که بتو ایمان آورده وهم با تو مهاجرت نمودیم ؟ بازفرمود: **یالَیْتَنِي قَدْلَقِیتُ اِخْوانِي** سپس فرمود: **اَنْتُم اَصْحابِي وَلٰکِنْ اِخْوانِي الَّذِینَ یَأْتُونَ مِنْ بَعْدِکُمْ یُؤْمِنُونَ بِي وَیُحِبُّونِي وَیَنْصُرُونِي وَیُصَدِّقُونِي وَماراٰوُنِي فَیالَیْتَنِي قَدْلَقِیتُ اِخْوانِي** یعنی: ای کاش من برادران خود را میدیدم ، آنها هم گفتار خودرا تکرار کردند :

حضرت فرمود: شما اصحاب من هستید (۱) ولی برادران من کسانی میباشند که بعدازشما میآیندو بمن ایمان می آورند ومرا دوست دارند ویاری میکنندو تصدیق مینمایند ومرا هم ندیده اند ایکاش من برادران خودرا میدیدم !

نعمانــی در کتاب غیبت ازعلی بن حرث بن مغیره روایت میکند که پدرش گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم : آیافترتی درپیش است که مسلمانان در آن فترت امام خود را نمیشناسند ؟ حضرت فرمود: اینطور گفته میشود. عرضکردم: پس ماچکنیم؟ فرمود: هروقت در آن فترت قرار گرفتید، بهمان طریقه ای که دارید (دین اسلام) چنگ زنید تاوضع بعدی برای شماروشن گردد .

هم در آن کتاب از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: من وپدرم بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم، حضرت فرمود: چه حالی خواهید داشت هنگامیکه در وضعی قرارمی گیرید که نه امامی باشد که مردم را راهنمائی کند ونه نشانه ای از

(۱) پیشتر گفتیم: اصحاب بکسی می گویند که ازنزدیك پیغمبر رادیده باشد ، واین دلیل برنیکی وسعادت وی نیست. چه بسا که اصحاب مردمی فاسدوفاسق وگمراه باشند .

دیانت خدا دیده شود بطوریکه جز کسیکه بادعای حریق خدارا میخواند از آن سر گردانی رهائی نمی‌یابد، پدرم گفت: بخدا قسم این بلاست قربانت شوم پس من در آنموقع چکنم ؟ فرمود: اگر این روز پدید آید وامام زمان را هم درك نکردی چنگ زنید بآنچه دردست دارید تا موقعیکه حقیقت آشکار شود.

وهم در کتاب مذکور بسند مزبور ازحرث بن‌مغیرهٔ بصری روایت میکند که بحضرت صادق عليه السلام عرضکردم : برای ما روایت شده که صاحب‌الامر مدتی ناپدید میگردد ، پس ما در آنموقع چکنیم ؟ فرمود : بهمان‌طریقه که دارید(یعنی مذهب‌تشیع وعقیدهٔ بدوازده‌امام) ثابت‌بمانید تاواقع برای‌شما روشن گردد .

مؤلف: مقصود از این‌اخبار اینست که شیعیان درغیبت امام زمان عليه السلام در امر دین وعمل باحکام اسلام‌متزلزل‌وپریشان نشوند ، وبعبارت روشنتر بما دستور داده‌اند که درآنموقع اصول‌وفروع دین خودرا همانطور که ازائمه‌اطهار بشما رسیده است محکم گرفته واز دست ندهید ؛ واز دین اسلام‌برنگردید تا آنکه امام شما ظاهر شود .

واحتمال دارد که معنی روایات مزبور این باشد که هر کس مدعی‌شد که قائم آل محمد است ، بوی ایمان نیاورید تا آنکه بامعجزات ادعای‌خود راثابت کند. پیشترهم درادله‌ای که‌شیخ طوسی‌آورده بود نیز دراین باره‌از سعدبن‌عبدالله سخن رفت .

درغیبت نعمانی ابان‌بن تغلب‌ازحضرت صادق عليه السلام نقلکرده که‌گفت : موقعیکه فترتی‌بین‌دومسجد روی‌داد ، علم ودانش درآن فترت پوشیده گردد ، چنانکه مار درسوراخ خودپنهان میشودودرمیان شیعیان اختلاف‌پدیدآید ویکدیگررا دروغگو بنامند وآب‌دهان‌بروی‌هم‌بیاندازند.عرضکردم: پس‌درآنروزخیری نیست. فرمود: تمام خیروخوبی درآنروزاست . این‌راسه بارتکرارنمود ، سپس فرمود : فرج وگشایش کارشمانزدیك است .

وهم درآن کتاب این حدیث رابسند دیگرازابان‌بن‌تغلب‌ازآنحضرت‌روایت

کرده است .

ونیز در کتاب یادشده ازابان بن تغلب ازآنحضرت نقل کرده که بوی فرمود: ای ابان ! عالم دچار سبطه ای میشود که علم در بین دو مسجد پنهان میگردد ، چنانکه مار در سوراخ خود پنهان میشود . عرض کردم : سبطه چیست ؟ فرمود : پائین‌تر ازفترت است . درآنموقع که مردم در آن حیرت وفترت بسر میبرند ناگاه ستارهٔ برای آنها طلوع میکند عرض کردم: فدایت شوم درآن فترت حال‌ماچگونه خواهد بود ؟ فرمود : برهمین طریقه که هم اکنون دارید بمانید تا خداوند صاحب آنرا برای شمابیاورد .

مؤلف : در کتاب «کافی» بجای سبطه در بین دومسجد «بطشه» آمده‌است که اشاره بلشکرسفیانی واستیلاءآنها در بین مکه ومدینه‌است. (بطشه بمعنی حمله و هجوم ناگهانی‌است) واصل‌روایت شاید باینمعنی باشد که بواسطه حوادثی که‌در بین‌مسجدالحرام ومسجدپیغمبر(مکه ومدینه)روی‌میدهدعلم‌پنهان میگردد، یااینکه بعلت سلطهٔ ستمگران دراینمحل بیشترعلم پنهان میشود .

ابن‌اثیرجزری میگوید : معنی‌روایت‌اینست که : درآنموقع اسلام درمدینه پوشیده میشود ، چنانکه ماردرسوراخ پنهان میگردد . یعنی‌خود راجمع می کند وپنهان میگردد .

نیزدر غیبت نعمانی ازحضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود:صاحب‌الامر راغیبتی‌است که هر کس‌درغیبت وی‌بخواهد دین‌خودراحفظ کند ، مثل‌اینست که‌درخت‌خاردارقتادرابادست خودازخارصاف کند. سپس‌حضرت بادست‌اشاره کرد وفرمود: اینطور!وفرمود: کدام یك‌ازشما بادست خاردرخت‌قتادراچنك زده‌است؟! آنگاه‌لحظه ای‌سکوت نمود و سپس‌فرمود : صاحب این امر(قائم آل‌محمد) غائب میشود پس‌بهنگام غیبت‌او **بایـد بندگان خـدا ازخـدا بترسند ودیـن‌خـود را ازدست ندهند !**

وهم درغیبت نعمانی از صالح بن خالد روایت نموده که گفت : در خدمت

حضرت صادق نشسته بودیم حضرت فرمود : صاحب این امرغیبتی‌دارد که بهنگام غیبت‌او باید بنده‌خدا پناه بخدا ببرد وچنك بدین خودبزند . هم‌در آن کتاب بسند دیگراین روایت آمده است .

نیزدرغیبت نعمانی از ابوبصیرازحضرت صادق علیه السلام نقلکرده که گفت : پدرم فرمود: ناچاربرای مااست‌آذر بایجان . هیچ چیز نمیتواند با آن برابری کند(۱) وقتی چنین شد ، همچون گلیم پاره هـای خانه های خود باشید و مانند مـادر جای خودآرام گیرید،تا موقعی که شخص‌متحرکی حرکت کندآنگاه بسوی او بشتابید هرچند مانندکودکان بادست وشکم راه بروید. بخدا قسم گویا اورا دربین رکن ومقام می‌بینم که ازمردم بشرط عمل کردن بکتاب جدیدی (۲) که برعرب دشوار است؛ بیعت‌می گیرد سپس‌حضرت‌فرمود: **وَيْلٌ لِطُغَاةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ**

---

(۱) متن‌عربی این جمله‌اینست: «لابدلنا آذربیجان لایقوم لهاشیء» عالم خبیرمتتبع مرحوم حاج میرزا محمد قمی‌که مصحح بحارچاپ امین‌الضرب بوده درحاشیهٔ این روایت مینویسد : نسخه‌هائیکه نزدما موجوداست عبارت همینطور نوشته شده وشك‌نیست‌که تغییری درعبارت روی داده‌است .آنچه بنظرمیرسد اینستکه عبارت دراصل چنین بوده : «لابدلنا امتحان لایقوم لهاشیء» (یعنی‌ناچار بایدآتش امتحانی درگیردکه هیچ چیزبـاآن برابری نکند) وهم‌اکنون غیبت‌نعمانی نزدمن موجودنیست‌که ببینم درآنجا چه‌نوشته‌است ؟»

مترجم می‌گوید : ماغیبت نعمانی‌مطبوع رادیدیم درآنجا نیزهمینطور نوشته بود .با این‌فرق‌که اولاقبل‌از «آذربیجان» لفظ «من» بودوثانیاًدریك چاپ‌آن روی‌کلمهٔ‌آذربایجان نوشته‌است«نسخه» که میرساندداصلاکلمه «آذربایجان»دربعضی‌ازنسخه‌ها نیست . این جمله‌ازاین روایت‌نیزوسیلهٔ خوبی‌برای سران‌حزب‌بهائی‌شده‌است .

چون این قسمتی ازروایتی است‌که در اواخر «باب سی‌ویکم» خواهد آمد ، برای اطلاع ازچگونگی امرومعنی حدیث، پاورقی‌ما رادرآنجا بخوانید .

(۲) کتاب‌جدیدهمان قرآن‌جمع آوری شدهٔ علی (ع) است که با ترتیب‌قرآن کنونی فرق دارد، ازاین‌نظرعرب مکه که سنی مذهب‌هستند ، ازپذیرش‌آن سرباز‌میزنند ، وعمل‌بروفق آن که همراه بالتأویل آن توسط علی(ع) میباشد ؛ برای آنان شدیدودشواراست .

وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیك است !

همچنین در آن کتاب از ابوالجارود روایت میکند که گفت : بحضرت امام محمدباقر علیه‌السلام عرض کردم : وصیتی برای من بیان فرمائید ! فرمود: تورا وصیت میکنم که پرهیز کاری پیشه سازی وبهنگام هجوم وتسلط اینمردم در خانه خود قرار گیری واز قیام کنندگان طایفه‌ما (مثل زیدبن علی واولاد امام حسن که بدون کسب اجازه‌از امام،علیه بنی‌امیه قیام میکردند وبدون اخذ نتیجه کشته می‌شدند) دوری گزین ، زیرا قیام آنها نه‌اساسی داردونه بطرف هدف روشنی میروند .

بدانکه بنی امیه را سلطنتی است که مردم نمیتوانند از آنها بگیرند ولی مارا دولتی است که وقتی بیاید خداوند بهریك از ما اهلبیت بخواهد واگذار می کند ، هریك از شما آن دولت‌را درك کند درنزد ما مقامی عالی‌خواهد داشت واگر خداوند پیش ازآنروز اورا قبض روح کند ، درسرای دیگر کار او را اصلاح گرداند .

بدانکه هیچ‌قومی برای‌دفع ظلم وعزت دینی‌قیام نکردند ، مگر اینکه بلا آنها را کشت . تا آن که مردمی دیگر قیام کنند که در جنك بدربا رسولخداحاضر بودند . کشتهٔ آنها دفن نمیشود ومردهٔ آنها ازروی زمین‌برداشته نمیشود ،ومجروح آنها مداوا نمیگردد . عرض کردم :آنها کیستند ؟ فرمود فرشتگانند .

مؤلف: «کشته‌آنهادفن نمیشود...»یا باینمعنی‌است که‌هر کس‌رافرشتگان بقتل‌رسانند کشته‌آنهادفن‌نمیشود... ویااینکه‌آنها (فرشتگان) کسانی هستند که کشته نمیشوند مگر اینکه کشته‌آنها را دفن کنند ، وبروی زمین نمی‌افتند مگر اینکه مردهٔ خود را از روی زمین بر دارند . چنانکه روایت آینده معنی اخیر راتأیید میکند .

ونیز درکتاب نامبرده از حارث همدانی‌نقل کرده که امیرمؤمنان علیه‌السلام در منبر میفرمود : هنگامیکه خاطب (خطیب) بهلاکت افتد وصاحب عصر از مردم روی‌بگرداندودلهای‌مردم منقلب‌شود بطوریکه بعضی متوجه بحق وبرخی بی‌نصیب

باشندآنها که‌آرزوی ظهوررا دارند (براثرشتاب‌دراین کار) بهلاکت افتندوازمیان بروند وآنان که ایمان‌بآمدن صاحب عصر دارند (وبدون شتاب تسلیم پیشآمدها هستند) باقی‌وثابت می‌مانند. ولی‌اینان اندکی‌بیش نیستند، نزدیك به سیصدنفریا بیشتر می‌باشند جماعتی که باپیغمبر در جنك بدر (علیه کفار) جنگیدند و کشته شدند ونمردند، (مقصود فرشتگان است) با آنها (اصحاب امام زمان ـ همان سیصدوچندنفر) در رکاب‌آنحضرت جهادخواهندکرد.

مؤلف: شـاید مقصود از «هنگامی که خاطب بهلاکت افتد» طـالب و خواستار خلافت‌باشد، ویاخطیبی است که‌اقدام‌بکارخلاف‌حق میکند. اگر«حاطب» خوانده‌شود، بمعنی «هیزم کش» جهنم است ومقصود کسی است که درخطبه ذکر شده. زیرا بخاطردارم که این خطبهٔ طولانی را دیده‌ام وبسیاری ازحوادث‌آینده را حضرت درآن خبر داده‌است.

ونیز در غیبت نعمانی از ابو المرهف از حضرت صادق ﷺ روایت مینماید که فرمود: محاضیر بهلاکت می‌افتند. عرضکردم: محاضیر چیست؟ فرمود: آنها که «دربارهٔ ظهور» شتاب دارند. ومقرّبون نجات می‌یابند، وسنگر برشالودهٔ خودثابت‌میمانند؛ شما همچون گلیم پاره هایخانه‌خودباشید. که‌فتنه و آشوب بضرر عاملین‌آن تمام میشود، هرگاه‌آنها قصدآزار شما نمایند خداوند آنهارا بکاری مشغول می‌سازد تاازآن فکر درگذرند.

مؤلف: «محاضیر»جمع محضیراست ومحضیر بمعنی‌اسب بسیار تندرواست (وشاید مقصود جماعت بسیاری باشد که همه شتاب دارند که‌حضرت‌زود قیام کند)، «مقرّبون» اگر بکسرراءباشد، یعنی کسانی که می گویند فرج امام زمان‌نزدیك است وآرزوی نزدیك شدن وقت‌آنرا دارند، یا دعامی کنند که‌خداتعجیل‌درفرج آنحضرت کند.

وچنانچه بفتح راء باشد بمعنی صابران وبردبارانی است که بواسطهٔ صبردر انتظار ظهورآنحضرت نزد خداوندمقرب گشته‌اند جملهٔ«سنگر بر شالوده‌خودثابت

میماند » بمعنی استقرار سنگر دولت مخالفین براساس خود است، که روز بروز کار آنها بالا می گیرد . وجمله «زیرا فتنه بضرر عاملین آن تمام میشود » باین معنی است که ضرر فتنه و آشوب دامن برانگیزنده آنرا پیش ازدیگران می گیرد ، چنانکه غبـار بیشتر بحلق پدیدآورنده خودفرو میرود .

وهم در غیبت نعمانی ازابوبکر حضرمی روایت میکند که گفت : من وابان بن تغلب خدمت حضرت صادق عليه السلام رسیدیم واین دروقتی بود که پرچمهای سیاه در خراسان برافراشته شده بود (۱) ماعرضکردیم : آقا ! اوضاع راچگونه می بینید فرمود : بنشینید درخانه های خود ، هر وقت دیدید مادور مردی گرد آمده ایم باسلاح بسوی ما بشتابید .

هم در آن کتاب ازآنحضرت نقلکرده است که فرمود : زبانهای خـود را نگاهدارید واز خانه‌های خود بیرون نیائید زیراآنچه بشما اختصاص دارد(منظور خلافت ودولت حق است) باین زودی بشما نمیرسد وبسایرین هم نخواهد رسیـد وپیوسته فرقهٔ «زیدیه» جلودارشما هستند .

ونیز در کتاب مزبور از عبدالرحمن بن کثیر ازحضرت صادق عليه السلام روایت نموده که : در تفسیر این آیهٔ شریفه **اتی امر الله فلا تستعجلوه** (۲) فرمود «امر الله»

---

(۱) منظور قیام ابومسلم خراسانی است چنانکه در پاورقی صفحات ۲۹۶ و ۲۹۸ و ۳۰۵ گفتیم اخباری که ازآمدن پرچمهای سیاه (رایات سود) ازجانب مشرق سخن گفته است، نوعاً باقیام ابومسلم تطبیق می کند واینکه درحدیث می گوید : «درخانه‌های خود بنشینید ، وگلیم پاره‌های خانهٔ خودباشید » اشاره بهمین روایت دارد که دراینجا ذکر شده است . ائمه ما خواسته‌اند بفرمایند : شیعه درقیام ابومسلم سودی نمی برد ، ومهدی قیام نمی کند ، بلکه سلطنت رامخالفین مامیبرند ، واینکه در بعضی ازاینگونه روایات فرموده‌اند، بکمك آنها بشتابید ، چنانچه تطبیق بقیام بنی عباس شود ؛ فقط بمنظور برانداختن حکومت ظالمانه بنی امیه بوده که خودمژده‌ای برای شیعیان وتسکین خاطر وتسلیت دل آنها بوده است .

(۲) در «باب علائم ظهور» توضیح خواهیم داد که این آیه نیزمورد استفادهٔ کامل فرقه بهائی واقع شده است .

قیام قائم ماست که نباید برای آن شتاب نمود ، خداوند قیام اورا باسه لشکر . **فرشتگان ومؤمنین ورعب**، که در دلهای بیدینان قرارمیگیرد، تأییدمی کند. قیام اومانندقیام پیغمبر(ص)است که خداوندفرموده: **کَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ** یعنی چنانکه خداوند تورا ازخانه‌ات با نیروی حق بیرون آورد .

همچنین درغیبت نعمانی سماعه‌ازصالح بن نبط وبکرمثنی‌ازامام‌محمدباقر ﷺ روایت می کند که فرمود : آنها که دراین باره (ظهور امام زمان) شتاب میکنند هلاك میشوند ؛ وآنانکه با ایمان ثابت (وبدون تزلزل وشتاب) انتظارآنروز میکشند نجات می‌یابند واینان‌همچون سنگری برجای خود استوارند**وَأَنَّ بَعْدَ الْغَمِّ فَتْحاً عَجِيباً** یعنی : مسلماً بعد ازاین‌اندوه ، پیروزی عجیبی‌است .

ونیزدر کتاب نامبرده از جابر جعفی ازآنحضرت روایت نموده که فرمود کسانیکه از مااهلبیت پیش ازقیام‌قائم ﷺ قیام‌میکنند ، مانند جوجه‌هائی‌هستند که‌بپرند وبسوراخ دیواری درافتند ، وبچه‌ها باآنها بازی کنند (۱)

وهم درآن کتاب از جابرجعفی واوازآنحضرت روایت کرده که فرمود: همانطور که آسمان‌وزمین آرام‌است ، شما نیزآرام بگیرید ، یعنی علیه کسی‌بنفع ما قیام نکنید . زیرا امرشما (اعتقادباینکه دولت‌حق‌ازآن آل‌محمد است) چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی بدانید که‌آن از کارهای خداوند است(واو باید دولت ما راظاهر گرداند) وبدست مردم نیست(که آنهاقیام کنندوآنرابرای مابگیرند) بدانید که حق ازآفتاب‌روشنتراست ، وبر مؤمن‌وفاسق پوشیده‌نیست صبح را می‌بینید ؟ حق ماهم چون صبح‌روشن‌است که بر کسی پوشیده نیست !

---

(۱) این‌معنی‌هم‌تاکنون مطابق گفتهٔ حضرت‌باقر(ع) تحقق یافته‌است .زیرا میدانیم که‌تمام قیامهای سادات وعلویان برای‌بدست گرفتن دولت حقه وخلافت اسلامی وحکومت عادله‌جهانی بی نتیجه مانده است‌برای اطلاع بیشتر فارسی زبانان کتاب « قیام سادات علوی برای خلافت » را بخوانند .

وظیفه شیعیان درزمان غیبت

مؤلف: نعمانی رحمة‌الله علیه دراینجا میگوید: «نگاه کنیدبشیوهٔ ائمه‌و دستوری که بما داده‌اند ورسمی که داشته‌اند، وببینید چگونه در پیشآمدها صبر میکردند وخودوشیعیان را ازخطرها حفظ مینمودند! ومنتظرفرج بودندومیگفتند آنها که در این‌خصوص شتاب‌میکنند بهلاکت‌میرسند وگمراه میگردند وآنها که آرزوی (توأم‌با شتاب) دارند دروغ میگویند.

وبه بینید که چطور ازکسانیکه تسلیم‌حوادث وگوش بفرمان ائمه هستندو منتظر فرج آل محمدمیباشند (که‌هر وقت خدامصلحت دیدآشکار شود) وبردبار وثابت میمانند، تمجید نموده وفرموده: آنها رستگارند، وچگونه اینان‌راتشبیه کرده به‌سنگری که برشالوده‌های خودپایدار باشد!

پس‌ای خوانندگان! شماهم‌ازآنها پیروی کنید وتسلیم فرمان‌آنها شوید و ازشیوهٔ آنها قدم بیرون‌ننهید ...»

ونیز نعمانی‌در کتاب «غیبت» ازابوبصیرواوازحضرت‌صادق علیه السلام روایت‌میکند که روزی فرمود: آیا شمارا ازچیزی مطلع نگردانم که خداوند عمل‌بندگانش راجزبوسیله‌آن؛ نمیپذیرد؟ من گفتم: بفرمائید بدانیم‌آن چیست؟ فرمود. آن گواهی‌دادن‌بیگانگی‌خدا ورسالت‌محمد صلی الله علیه و آله واعتقادبآنچه خدافرموده ودوستی ما وبیزاری ازدشمنان ماائمه وتسلیم دربرابر آنها وپارسائی‌وکوشش درامردین و صبروانتظار برای ظهورقائم ماست.

آنگاه فرمود: مارادولتی‌است که هرگاه خداوند بخواهدآنرامیآورد. سپس افزود: هرکس‌مشتاق‌است که‌ازیاران قائم ما باشد، باید منتظرظهوراوباشد وپرهیزکاری‌پیشه سازد ودارای‌اخلاق نیکوباشد وبدینگونه انتظار آن روز کشد. اگردراین‌حالت بمیرد وبعدازمرگ‌اوقائم قیام‌نماید، ثواب کسی‌دارد که‌آنحضرت را درک کرده است. پس سعی کنید ومنتظرباشید، خوش بحال شمااي مردمی که

خداوند شمارا مشمول رحمت خود گردانیده است(۱) !

عقیدهٔ ثابت شیعیان

نیز در آن کتاب ازمحمدبن مسلم روایت کرده که گفت : ازامام محمدباقر

(۱) انتظارفرج که اخبارآنرا دراین باب می خوانید ؛ یکی ازموضوعات بسیارجالب و حساس زندگانی حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف است؛ که بایدمورد مطالعه دقیق قرار گیرد ممکن است بعضی ازخوانندگان سؤال کنندچرا پیشوایان ما تااین اندازه اهمیت بانتظار فرج داده اند وآنرا بما سفارش کرده اند ؟ ! می گوئیم : انتظارفرج یعنی آماده بودن برای ظهور امام زمان وتشکیل دولت حقه آل محمد وحکومت جهانی آخرین سفیرالهی . انتظار فرج یعنی مهیاساختن روح وجسم خود برای روزی که باطلوع پیشوای غائب جهان، گشایشی درکلیه شئون زندگی بشریت پدید میآید. روزیکه تمام بدبختیها ، ناکامیها ، نابسامانیها ؛ بیدادگریها ، ازمیان میرود ؛ وفقروتنگدستی ، بیکاری وبیماری ، وبالاخره تمام مصائب وناراحتی ها یکباره وبرای همیشه رخت ازجهان برمی بندد، روزی که بر اثراجرای صحیح دستورات دین جاویدان اسلام و احکام حیات بخش وتعالیم خردپسندقرآن مجید توسط امام زمان حجت بن الحسن العسکری ارواحنافداه دیگر کسی برای مال وجاه دنیا برادرکشی نمی کند ،وخونریزی براه نمی اندازد . کینه یکدیگررا بدل نمی گیرند ؛ وبرای زندگی بهتراجتماعی را بخاك وخون نمی کشند، همه باهم متحد ، برادر ، برابر خواهندبود. مرزها برداشته می شود، و بوسیله خودآنحضرت حکومت واحد جهانی درسراسر گیتی برقرارمی گردد. آری برای چنین روزی ازحالاوخیلی پیشتر بایدانتظار کشید وامیدوار بود. امیدبرای پیروزی حتمی و کامل حق بر باطل؛ انتظار برای اجرای حق و عدالت ؛ امید برای از میان رفتن ظلم وزور .

امیداست که انسان رادرزندگی فردی واجتماعی دربرابر نامِلایمات و ناراحتی ها و محرومیت ، بیمه می کند ، ودلگرم وبانشاط نگاهمیدارد . امیدمشعل فروزانی که همیشه در کانون وجود آدمی روشن است ، وخانه وجود انسان را گرم میکند . امیدوانتظارروح یأس و بدبینی وحالت شکست وناکامی را از انسان بر طرف می سازد ، ودائماً آماده کوشش و فعالیت برای نیل بهدف عالی زندگی میکند. پس بایدتاآنروز پیوسته منتظر بود ، وامیدوار باشیم که مصلح حقیقی جهان خواهدآمد .

ﷺ شنیدم‌میفرمود : پرهیز کاری‌پیشه‌سازید ، و باتقوی‌و کوشش‌دراطاعت‌خداوند براین‌عقیده که دارید؛ کمك بجوئید . وقتی‌یکی‌ازشما بسرای‌دیگرشتافت ودرهای دنیا بروی‌او بسته شد دین وپرهیز کاری اوسخت ترین‌چیزی‌است که موردغبطه و رشك دیگران (که‌از آن‌بی نصیب‌هستند) واقع میشود. وقتی‌آدم قدم‌بسرای دیگر گذاشت میداند که باستقبال نعمتها ووعده‌های الهی ومژدهٔ رفتن به‌بهشت ، میرود وازکسی که میترسیده ایمن‌است .

ویقین میکند که دردنیا برحق‌بوده، وکسی که درجهت خلاف دین میرفته برطریقهٔ‌باطل و گمراه‌است پس‌شمارا (براین‌عقیده) مژده میدهم ، بازهم‌مژده میدهم . شماچه می‌خواهید ؟آیا نمی‌بینید که دشمنان شما درارتکاب گناهان الهی کشته میشوند وبرای رسیدن بدنیای فانی‌یکدیگررا بقتل میرسانند ولی‌شماچنین نیستید وازآنهادوری جسته درخانه‌های خودباطیب خاطرآسوده‌اید ؟ بلای‌سفیانی که‌ازدشمنان‌شماست‌برای‌شما کافی‌است . خروج‌اوبرای‌شما ازعلامات‌ظهوراست ، مع‌الوصف‌آن فاسق‌وقتی‌خروج‌میکند شمایکی‌دوماه‌آسوده می‌مانید وخطری‌ازوی نمی‌بینید. اومردم بسیاری رابقتل میرساند ولی‌شماجزوآنها نیستید .

دراینموقع یکی‌ازاصحاب حضرت پرسید : درآنموقع زنان‌وفرزندان خود راچکنیم ؟ فرمود : مردان شما باید پنهان‌شوند ، زیراخطراوفقط متوجه (مردان) شیعیان مامی‌شود . ولی‌بخواست خدازنان شمادر معرض‌آسیب وی‌نخواهند بود . ازحضرت پرسیده‌شد : دجال‌بکجا روی‌می‌آورد وآنها که‌ازوی می گریزند بکجا میروند ؟ فرمود : هر کس می‌خواهد ازاوفرار کند بمدینه ویابمکه ویاببعضی از شهرها میرود . آنگاه فرمود : چگونه درمدینه‌میتوانیدبسر برید؟ زیراآنجامقصد لشکراین‌فاسق (سفیانی) است . بنابراین بمکه‌بروید . زیراشماهمه درآنجا گرد میآئید که فتنهٔ‌او نه ماه‌باندازهٔ مدت‌حاملگی زنان‌است وازاین‌مدت تجاوزنمی کند انشاء الله .

نیزدرآن کتاب اززراره روایت‌میکند که‌حضرت‌صادق ﷺ بوی‌فرمود :امام

خودرا بشناس زیرا شناختن او ضرری بتو نمیرساند ، خواه ظهور صاحب الامر زود واقع شود وخواه بتأخیر بیافتد .

وهم درغیبت نعمانی ازفضیل بن یسارروایت کرده که ازامام جعفرصادق علیه السلام پرسیدم مقصوداز آیهٔ **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ** (۱) چیست ؟فرمود :ای فضیل ! امام خودرا بشناس که شناختن اوضرری بتو نمیرساند خواه این امرزود واقع شود وخواه بتأخیر بیافتد . کسیکه امام خودرا بشناسد ، وسپس پیش ازقیام صاحب الامر بمیرد، مثل کسی است که درلشکراو نشسته است ،نه ! بلکه مانند کسی است که درزیر پرچم او نشسته باشد ! بعضی از اصحاب اینطورروایت کرده اند : مثل کسی است که درر کاب پیغمبر صلی الله علیه وآله شهید شده باشد .

هم درآن کتاب از ابو بصیر نقلکرده که گفت: بآنحضرت گفتم: قربانت گردم ، فرج و گشایش کارشما اهلبیت کی خواهد بود ؟

فرمود:ای ابو بصیر! تواز کسانی هستی که چشم بدنیادارند. هر کس صاحب الامر را بشناسد ، انتظار ظهوراو ، برای وی گشایش وفرج است !

همچنین در کتاب یادشده ازاسمعیل بن محمدخزاعی روایت نموده که گفت: ابو بصیر ازحضرت صادق علیه السلام سؤالی کرد که من هم میشنیدم . وی گفت : آیا من قائم (ع)را درك می کنم ؟ فرمود: ای ابو بصیر ! مگرتو امام خود رانمی شناسی؟ عرضکرد : بلی والله ، شماامام من هستید . حضرت دست اورا گرفت وفرمود : ای ابو بصیر بخداقسم توازاینکه درسایهٔ ایوان قائم شمشیرت رابدست گیری باك نداری.

مؤلف: یعنی توهر گونه آمادگی برای ظهور وجانبازی درراه قائم ماداری

ونیز درغیبت نعمانی از فضیل بن یسار نقل میکند که گفت ازامام محمدباقر علیه السلام شنیدم میفرمود : کسی که بمیرد وامامی نداشته باشد (امام خود رانشناسد) همچون مردم عهد جاهلیت مرده است . وکسیکه بمیرد درحالیکه امام خود را میشناخته زیانی نبرده، خواه ظهورامام زمان زود واقع شود ویابتأخیر بیافتد ، و

(۱) سورهٔ اسراء آیهٔ ۱۷

هر کس بمیردوامام‌خود رابشناسد مانندکسی است که بامهدی منتظردر خیمه اش بوده است .

نیز درآن کتاب ازعمروبن ابان روایت کرده که گفت : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: علامت (ظهورقائم آل‌محمد) رابشناس که اگرآنرا بشناسی ضرری بتونمیرساند خواه‌این امرزود واقع‌شود یابتأخیر بیافتد. خداوند عالم‌میفرماید: **یوم ندعوکل اناس بامامهم** یعنی : روز قیامت هر دسته‌ای را با امام خودشان میخوانیم . پس هر کس امام خودرا بشناسد، مانند کسی است که درخیمهٔ منتظر بوده است .

ونیزدر آن کتاب ازحمران بن‌اعین ازآنحضرت این روایت رانقلکرده با این تفاوت که دراین روایت میفرماید : «امام خودرا بشناس» وبجای خیمهٔ‌منتظر «خیمه‌قائم» دارد .

کلینی در کافی ازابو بصیر ازحضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود : هر پرچمی پیش‌از قیام‌قائم‌برافراشته‌شودصاحب آن‌پرچم‌بتی‌است وغیرخدارااطاعت کرده‌اند .

حدیث لوح فاطمه (ع)

مؤلف : سابقاً(در جلددهم بحار الانوار) حدیث لوح که‌با سلسلهٔ خودم نقلکردم گذشت که ازجمله این‌جملات‌بود:«... آنگاه‌رسالت‌خود رابوسیلهٔ فرزند او(م‌ح‌م‌د) که‌رحمت عالمیان، ودارای کمال موسی و نورانیت عیسی‌وصبر ایوب‌است کامل میگردانم .

دوستان من‌در زمان(غیبت) اوخوار میگردند، وسرهای آنهارا مانندسرهای ترک‌ودیلم به ارمغان میبرند ،آنها بقتل میرسند وسوخته میشوند وبیمناک‌ومرعوب وهراسان میباشند ، وزمین از خون آنها رنگین میشود ، وصدای زنان آنهابآه و ناله‌بلندمیگردد. آنهادوستان‌حقیقی من‌هستند .آشوبهای سهمگین‌رابوسیلهٔ آنها از

میان بر میدارم، وبوسیله آنها زلزله‌ها وسختیها و گرفتاریها رابر طرف میسازم .
اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون. یعنی: آنها کسانی هستند که ازجانب خدابآنها درود میرسد، وآنهاراه یافتگانند (۱)

---

(۱) منظورازحدیث لوح ، حدیثی‌است که کلینی‌در کافی جلداول‌طبع جدید صفحه ۵۲۸ ازجابر بن عبدالله‌انصاری ازحضرت‌فاطمه‌زهرا دخت‌والاگهر پیغمبر(ص) نقل می‌کند. دراین حدیث حضرت صادق (ع) می‌فرماید: پدرم(امام باقر) از جابرخواست لوحی را که دردست‌جده‌اش حضرت‌زهرا (ع) دیده‌وآنچه درآن نوشته بود وبوی‌فرموده‌است، برای آنحضرت نقل کند .

جابر گفت : موقع‌ولادت امام‌حسن‌آمدم که بآن‌بانوی‌عالیمقام تبریك بگویم لوحی از زمرددیدم . حضرت‌زهرا فرمود‌این‌راپدرم بمن‌داده واسامی پدرم وشوهروفرزندانم و جانشینان‌آنها درآن‌مسطور است . من‌خواهش کردم آنرامرحمت کند تامن‌هم‌بخوانم. سپس جابرلوح‌را ازحضرت زهرا گرفته ؛ ومی‌بیند‌اسامی پیغمبرو یك‌یك‌ائمه معصومین بامقام و موقعیت وسرانجام‌کار هریك‌نوشته شده تاآنجاکه خداوند درباره‌امام حسن عسکری (ع) می‌فرماید :

«وَاُخْرِجُ مِنْهُ الدّاعِیَ اِلیٰ سَبیلی وَالْخازِنَ لِعِلْمِی الْحَسَنَ وَاُکْمِلُ ذٰلِکَ بِابْنِهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعالَمینَ . عَلَیْهِ کَمالُ مُوسیٰ وَ بَهاءُ عیسیٰ وَصَبْرُ اَیُّوبَ - فَتَذِلُّ اَولیائی فی زَمانِهِ. . . یعنی : ازعلی‌هادی (ع) بیرون‌می‌آورم حسن (عسکری) دعوت کننده براهم وخازن‌علم‌خودرا وکامل‌می‌گردانم آنرابفرزندش «م ح م د» که‌رحمت عالمیان است . . .»

حدیث‌لوح نیز مورددستبرد حسینعلی مازندرانی‌واقع‌شده‌ودرکتاب فارسی‌خود «ایقان» درصفحه۲۰۳ می‌نویسد : «درکافی‌درحدیث‌جابر در لوح‌فاطمه در وصف قائم می‌فرماید : «علیه کمال‌موسی وبهاءعیسی‌وصبرایوب‌فیذل‌اولیائه فی‌زمانه . . .»

یعنی : براوست کمال موسی‌وروشنی عیسی‌وصبرایوب‌دوستان‌او ؛ در زمان وی خوار می‌شوند !

سپس تاآخر حدیث‌رانقلکرده وآنراتطبیق‌به‌میرزاعلیمحمد باب‌واصحاب‌ویاران‌اویعنی بابیهای‌زمان ناصرالدین‌شاه‌نموده‌است !=

خزازقمی در کفایة الاثر با اسنادسابق درباب روایاتی که درخصوص امام دوازدهم رسیده است از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر (ص) روایت میکند که فرمود: حجت‌خدا ازنظر آنهاغائب میگردد ونام‌برده نمیشود، تاآنکه خداوند اورا ظاهر گرداند. پس‌وقتیکه خداوند اورا آشکار ساخت، زمین‌را پراز عدل و دادمیکند، چنانکه پرازظلم وستم‌شده باشد. سپس‌فرمود: خوش بحال‌آنها که در غیبت وی پایدارند. خوش بحال‌کسانیکه درراه روشن خود ثابت‌قدم میمانند. اینانند که خداوند دربارهٔشان فرموده‌است: **والذین یؤمنون بالغیب(۱)** وفرموده:

= میرزا بها قسمت‌اول حدیث که‌ازامام‌حسن‌عسکری‌شروع‌می‌شودوفرزندش قائم‌را بااسم (م ح م د) نامبرده‌است بکلی‌انداخته‌وسپس کلمه «اولیائی» راکه بمعنی دوستان من‌است؛ تغییرداده و«اولیاء» نوشته‌ودرحقیقت این‌پیغمبرراستگوی‌قرن نوزدهم‌میلادی‌در این حدیث هم‌یك‌خیانت‌فاحش‌ویك‌دروغ شاخدارگفته‌است.

خوشبختانه درحدیث‌لوح ضمن اوصاف قائم‌از«صبر یوسف» که دربعضی‌ازروایات باب هیجدهم بود؛ سخنی‌بمیان‌نیامده‌واگربودمیرزا بهاء موضوع‌زندان‌رفتن‌سیدعلی‌محمدرا‌هم‌بمیان میکشید، وآنوقت دیگرغوغامیکرد.

بهرحال حدیث لوح نه‌تنها‌کوچکترین تناسبی بادعوی سید باب و ادعای میرزا بهاء ندارد، بلکه‌درست‌بعکس نتیجه میدهد. زیراباصراحت‌می‌گوید: قائم م‌ح‌م‌د فرزندحسن‌بن علی‌بن محمدبن علی‌بن موسی‌بن جعفربن محمدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن‌ابیطالب‌است، که‌اولیاء خدا یعنی‌شیعیان وی‌اززمان‌غیبتش تا کنون‌همواره‌مورد قتل وحرق‌واسارت‌وشکنجه بوده‌اند؛ وبسیار اتفاق افتاده‌که سرهای آنهارا مانندسرای‌ترک‌ودیلم بارمغان برده و زنانشان صدا بناله‌وفریاد برداشته‌اندوهمه‌را تاریخ‌اززمان‌بنی عباس تاکنون‌ثبت کرده‌است ولی‌میرزا بهاءحدیث رااز‌کلمه«علیه‌کمال موسی» شروع کرده‌بدون این که بگوید مرجع ضمیر«علیه» کیست‌وراستی که‌رسوائی‌ببار آورده! زیرا این«علیه»بخوبی‌میرساندکه‌نام‌طرف درحدیث بوده است، حال‌چرامیرزابهاء ذکرنکرده‌لابد میدیده که در آن صورت نتیجه نمی‌گیرد!!

(۱) سورهٔ بقره آیهٔ ٦

أُولٰئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱) یعنی: اینان طرفداران خدا هستند، بدانید که طرفداران خداوند رستگارند.

نعمانی درتفسیرخود باسند خود (که درکتاب «قرآن» بحار نقل خواهیم کرد) روایت کرده که: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: پیغمبر بمن فرمود: یاابالحسن شایسته است که خداوند گمشدگان‌راواردبهشت کند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مقصودپیغمبرمؤمنینی هستند که‌در زمان‌غیبت‌بسرمیبرندوازامامی که‌جایش‌نامعلوم وخودش ازنظرها غائب‌است، پیروی مینمایند. آنها عقیده‌بامامت اودارند. وبذیل عنایتش چنگ میزنند، ومنتظر آمدن اوهستند ویقین بوجود اودارند. وشکایتی ندارند، وبردبار وتسلیم خواستهٔ حقند. وازاین جهت گم شده هستند که از یافتن مکان امام‌خود واز شناختن شخص او گم شده‌اند.

دلیل براین مطلب اینست که وقتی خداوند خورشید را که راهنمای اوقات نمازاست، ازنظر بندگانش بپوشاند، آنها میتوانند وقت‌نماز را بتأخیر بیاندازند تاموقعیکه‌آشکارمیشود، وقت برای‌آنها روشن گرددویقین کنند که ظهر شده‌است.

همینطور کسیکه منتظر آمدن امام است وچنگ بدامان امامت اوزده، هم تمام واجبـات وفرایض الهی رابعهده دارد که انجام دهد ووقتی انجام داد از او پذیرفته‌است و(باغیبت امام) ازمعنی واجب بودن، بیرون نمیرود. واین بنده‌هم صبر میکند ونظر برحمت حق‌دارد وغیبت امامش ضرری بعقیدهٔ اونمیرساند.

شیخ‌مفید در کتاب «اختصاص» روایت میکند که راوی گفت: بامام جعفر صادق علیه السلام عرضکردم: مابهتر هستیم یا اصحاب قائم؟ فرمود: شما بهترازاصحاب قائم‌هستید، زیراشما ازدولتهای ظالم‌شب وروزبرجان امام‌خود وخودتان هراسان میباشید. اگر نماز میخوانید، باحالت تقیه است واگر روزه می‌گیرید، باز در تقیه‌است واگرحج میکنیدآنهم درتقیه استواگر (درمحکمه شرع وحضور قاضی) گواهی بدهید (بجرم تشیع) گواهی شما پذیرفته نیست، وازاین قبیل چند چیز

(۱) سورهٔ مجادله‌آیهٔ ۲۲

دیگر شمرد. سپس عرضکردم: وقتی اینطور باشدچه آرزوئی بدیدن قائم داریم؟ فرمود: **سبحان‌الله** نمیخـواهی عدالت آشکار گردد وراهها امن شود، ومظلوم مورد ترحم قرار گیرد؟ (۱)

ونیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام «در نهج‌البلاغه» میفرماید: درجای خود قـرار گیرید، وبر بلائی که واقع میشود صبر کنید، وبادست وشمشیر وزبان خود. حرکتی نکنید، ودرباره چیزی کـه خداوند شتاب درآنرا برای شما نخواسته است، عجله‌نکنید. زیراهر کس ازشما دربستر خود بمیردوخدا وپیغمبر واهلبیت اورا شناخته‌باشد، شهید مرده وثواب اوباخداست که پاداش نیت واعمال نیك او رابدهد، ونیت او(برای درك امام زمان) مثل اینست که شمشیر خود را (بـرای آنحضرت)آماده ساخته است. زیرا هرچیز مدت وزمانی دارد.

شیخ طوسی درامالی ازیحیی‌بن علاازامام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: هرمؤمنی شهید است. واگر در رختخواب بمیرد شهید است ومانند کسی است که درلشکرامام علیه‌السلام جان بدهد آنگـاه فرمود: آیا سزاوار است که اوخود راوقف خدا کند وداخل بهشت نشود؟!.

ودر **دعوت**راوندی روایت کرده که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: **اِنْتِظارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبادَةٌ** یعنی: انتظار فرج باصبر وبردباری عبادت‌است.

صدوق در کمال‌الدین ازجابر جعفی‌از امام‌ششم روایت نموده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد گذشت که امام آنها از نظرشان غائب گردد. خوش بحال آنها که درآن زمان بر عقیدهٔ خود نسبت‌بما ثابت میمانند. کمترین ثوابی کـه آنها دارند اینست که خداوند متعال آنهارا با این کلام صدازند: بندگان من! که‌ایمان بمن آوردید وغیب مرا تصدیق کردید، شمارا بثواب نیکوی خود مژده

---

(۱) اصحاب قائم علیه‌السلام از پرتوحکومت واحدجهانی آنحضرت‌درامن‌وآرامش بسر میبرندوازآزادی مطلق آنطور که دین‌اسلام میخواهد برخوردارند، وآرزوی‌مردم نیزبرای تحقق‌یافتن‌آن‌زمان وزندگی درآن‌عصرطلائی می‌باشد.

میدهم شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید عبادت شمارا میپذیرم واز تقصیرات شما میگذرم وشمارا می آمرزم وبخاطر شما بندگانم را ازباران سیرآب میکنم، وبلارا از مردم برطرف میسازم ،اگر برای خاطرشما نبود عذاب خودرا برآنان (که دربیدینی وغفلت ومعصیت بسرمیبرند) فرومیفرستادم . **جابر** گفت: عرضکردم یابن رسول‌الله ! بهترین کاری که شخص باایمان درآنزمان میتواند انجام دهد چیست ؟ فرمود : حفظ زبان خود وماندن درخانه !

روایت زرارة بن اعین

هم درآنکتاب اززراره(۱)روایت نموده که گفت: ازحضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : قائم پیش ازقیامش غیبتی دارد . عرض کردم : برای چه غائب میشود ؟ فرمود : میترسد ؛ دراینوقت بادست اشاره بشکم خودفرمود(یعنی میترسد شکمش راپاره کنند).

(۱) زرارة بن اعین شیبانی ازمردم کوفه وشاگردان عالیمقام حضرت باقر وصادق علیهما السلام است . درفقاهت ودیانت ووثاقت وعلم وفضل درمیان انبوه شاگردان ائمه اطهار نظیر نداشته است . روایت شده که امام صادق (ع) به فیض بن مختارفرمود : هروقت طالب حدیث ماشدی ازاین شخص نشسته اخذکن واشاره بزراره فرمود . وهم فرمود : **لَوْلاٰزُرارَةُ لَقُلتُ اَنَّ اَحاديثَ اَبي سَتَذهَبُ** یعنی : اگرزراره نبود میگفتم احادیث پدرم عنقریب از میان میرود !» روایت شده که یونس بن عمار راوی جلیل القدر ؛ حدیثی از زراره راجع به «ارث» ازامام باقربرای حضرت صادق علیهما السلام نقل کرد ؛ حضرت فرمود :آنچه زراره ازپدرم نقلکرده روانیست که ماآنرارد کنیم !!

ابوغالب زراری که در پاورقی صفحه ۷۰۰ شناساندیم در رساله‌ای که درشرح حال زراره ورجال خاندان خودنوشته؛ ودر«کشکول» شیخ یوسف بحرانی تمام آن آمده است» درباره زراره عموی جد خویش می نویسد : روایت شده که زراره مردی خوش سیما و تنومندوسفید پوست بود ؛ وقتی به نماز جمعه میرفت ، عرقچینی بسرمی گذاشت وعصائی بدست میگرفت ؛ مردم پاس احترام واحتشام اورامی داشتند ؛ وصف کشیده هیئت نیکووجمال اورامینگریستند . زراره در مناظره وسخنوری بسیار ممتازبود هیچکس قادرنبود درمناظره اورا مغلوب=

سپس فرمود: ای‌زراره! اوهمان منتظر است وهمان است که مردم دربارهٔ ولادتش تردیدمیکنند! بعضی‌می گویندا‌وهنوزدرشکم‌مادراست. وبرخی‌می گویند: اوغائب‌است، وعده‌ای هم‌می گویندا‌وهنوز متولد نشده است، وجمعی میگویندد‌و سال‌پیش‌ازوفات پدرش متولدشده است اوست که مردم همه درانتظار وی‌میباشند ولی خداوند دوست داردشیعیان را بدینوسیله امتحان کند. در آنموقع است که اهل‌باطل‌دچارشك میشوند.

زراره میگوید: عرضکردم: قربانت کردم! اگرمن آن‌زمان را درك نمایم‌چه کار کنم؟فرمود: ای‌زراره‌اگر آن‌روزرادرك کردی‌پیوسته‌این‌دعارا بخوان: **اللّهمّ عرّفني نفسك فانّك ان لم تعرّفني نفسك لم اعرف نبيّك اللّهمّ عرّفني نبيّك فانّك ان لم تعرّفني نبيّك لم اعرف حجّتك اللّهمّ عرّفني حجّتك فانّك ان لم تعرّفني حجّتك ضللت عن ديني** » یعنی‌پروردگارا! خودرا بمن‌بشناسان که‌اگرخودرا بمن نشناسانی‌نمیتوانم پیغمبرت را بشناسم، پروردگارا! پیغمبرت‌را بمن بشناسان که اگر پیغمبرت رابمن نشناسانی نمیتوانم حجت تورا بشناسم. پروردگارا! حجت

= سازد. ولی کثرت‌عبادت اورا ازسخن گفتن‌بازداشته‌بود. متکلمین‌شیعه درسلك شاگردان او بودند.

وی‌هفتادیا نودسال(سبعین‌اوتسعین‌سنة) درجهان‌زیست. اولاداعین فضائل‌بسیاری‌دارند آنچه دربارهٔ‌آنان گفته شده: بیش‌ازاینست‌که بتوانم‌برای توخواننده بنویسم».

زرارة‌بااین مقام‌عالی‌که اورا ازاوتادزمین واعلام‌دین وسرآمداصحاب اجماع (یعنی کسانی‌که هر حدیثی با سندصحیح روایت‌کنند، علمای شیعه اجماع برقبول آن‌نموده‌اند) بشمارآورده‌اند، می گوید: **باهرحرفی که‌ازامام‌جعفرصادق میشنوم‌ایمانم‌افزون میگردد!**

برادران‌زراره: بکیر، حمران، عبدالرحمن‌وعبدالملك بن‌اعین وفرزند وی ضریس‌بن عبدالملك همه‌ازبزرگان اصحاب‌ائمه اطهارمی‌باشند. فرزندان زراره: رومی؛ عبدالله، حسن‌وحسین نیزازراویان موثق وجلیل‌القدر بوده‌اند.

خودرا بمن بشناسان، که اگر حجت خودرا بمن نشناسانی دین خود رااز دست میدهم!

آنگاه فرمود ای زراره ! جوانی را درمدینه خواهند کشت. عرضکردم: این همان نیست که لشکر سفیانی اورا میکشند ؟ فرمود : نه بلکه لشکر اولادفلان اورا بقتل میرسانند ، این لشکرحرکت نموده بمدینه میآیندبطوریکه مردم نمیدانند آنها درچه وضعی واردمدینه شدند. آنگاه آن جوان را گرفته وبا بیدادگری وظلم وستم بقتل میرسانند (۱) بعد از آن خداوند دیگر بآنها مهلت نمیدهد ودرآنموقع منتظر فرج و گشایش باشید.

این روایت راصدوق در کمال الدین بدوسند دیگر ونیز درغیبت شیخ و نعمانی بدو طریق دیگروهم کلینی در کافی بدو طریق دیگر، همه ازززاره واو از آنحضرت روایت کرده اند .

وهم در کمال الدین از عمر بن عبدالعزیز ازامام صادق علیه السلام روایت نموده که بوی فرمود : هنگامیکه صبح وشام امامی ندیدی که ازوی پیروی کنی ، هر کس را دوست میداری دوست و کسانی را که دشمن میداری دشمن بدار تا آنکه خداوند آن امام را ظاهر گرداند (۲)

هم در آن کتاب ازعیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام واو ازدائیش حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که گفت : عرضکردم : اگرحادثه ای پدیدآمد (یعنی شمابمیرید) که خدا آن روز را برای من پیش نیاورد ؛ از کی پیروی کنم؟ حضرت اشاره به موسی کاظم علیه السلام نمود . عرضکردم : اگر او هم در گذشت از کی پیروی نمایم ؟ فرمود : از فرزندش پیروی کن . عرضکردم : اگر فرزند اوهم

---

(۱) این جوان (نفس الزکیه) وجوان هاشمی نیست که قبل ازظهور حضرت صاحب الزمان (ع) درمکه ، بشرحی که در باب علائم ظهورمی خوانید بقتل میرسد.

(۲) منظوراینست که باعتقاد مذهبی وتشیع سابق خود ثابت باش وو باشتاب و بدون تحقیق و بررسی هر کسی را دوستمدار وامام زمان ندان، تا آنگاه که امام زمان واقعی با تمام علائم ونشانها آشکار گردد .

در گذشت و برادر بزرك و پسر کوچکی بجای گذاشت از کدام یك پیروی نمایم ؟ فرمود از پسرش و بعد از او نیز همینطور است .

عرضکردم : اگر اورا نشناسم وجای اوراهم ندانم کجاست چه کنم ؟ فرمود: میگوئی : خدا یا ! من بازماندهٔ حجت های تو راکه از اولاد امام گذشته است دوست میدارم همین جمله عذر تورا بر طرف میسازد . این حدیث بسند دیگر هم در کمال الدین آمده است .

همچنین صدوق در کمال الدین از عبدالله بن سنان روایت می کند که حضرت صادق عليه السلام فرمود : عنقریب شبهه‌ای برای شما پدید میآید که نه علامتی برای یافتن راه (حق) هست و نه امامی که (شمارا) راهنمائی کند . کسی جز آنها که دعای غریق میخوانند از آن ورطه نجات نمی‌یابد . عرضکردم : دعای غریق چگونه است ؟ فرمود : میگوئی : **یَا اَللهُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیمُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلٰی دِینِكَ** عرضکردم: «یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینك» فرمود : خداوند مقلب القلوب والابصار است ، ولی اینطور که من میگویم بگو: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینك» .

بر عقیدهٔ خود ثابت بمانید

و نیز در کتاب مزبور ، از یونس بن یعقوب واو از کسی که روایت را نوشته از حضرت صادق عليه السلام روایت نموده که فرمود: چه‌حالی خواهید داشت زمانی که مدتی از عمرتان بگذرد وامام خود را نشناسید ؟ عرض شد اگر آن روز فرا رسد چکنیم ؟ فرمود: چنگ‌زنید به همین طریقه‌ای که دارید تا حقیقت امر روشن شود .

نیز در آن کتاب است که حضرت صادق عليه السلام به زراره فرمود : زمانی خواهد آمد که امام از نظر مردم پنهان شود ، زراره میگوید : عرضکردم : در آن زمان مردم چه‌میکنند ؟ فرمود : طریقه‌ای که دارند از دست‌ندهند تا آنکه

مطلب بر آنها روشن گردد (۱)

وهم در کمال الدین از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر آیهٔ **«یوم یأتی بعض آیات ربك لاینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل اوکسبت فی ایمانها خیراً»** فرمود: آن روز، روز قیام منتظر ماست! خوش بحال شیعیان قائم ما که درغیبت اومنتظر ظهور اومیباشند واطاعت اورا گردن مینهند. آنها دوستان خدایند و کسانی میباشند که از کسی جز خدا ترس ندارند وغمگین نمیباشند (۲)

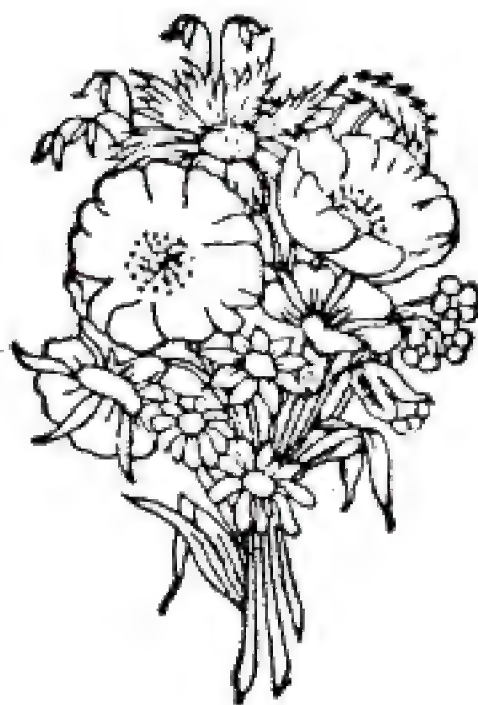
---

(۱) بیچاره آنها که چشم و گوش بسته بدون تحقیق ومطالعه لازم در اخبار اسلامی وتماس باعلمای روشن بین شیعه عقیده مذهبی خودرا ترك گفته ودنبال میرزا علی محمد شیرازی افتادند وآن بیچاره آلت فعل سیاستهای استعماری را امام زمان دانسته وبرخلاف دستورات امام خود رفتار کردند، واینك دربی ایمانی کامل بسرمی برند، وحتی نگاهی بکتب مذهبی که علائم مهدی موعود را نوشته اند، یاوظیفه شیعیان را باالتمام تعیین فرموده اند نمیکنند، کورکورانه رفتند وباکوردلی ماندند، وبفکر پایان کارخود وحساب جهان دیگر نیستند!!

(۲) ابوالفضل گلپایگانی مبلغ حیله گر بهائی بپیروی ازمیرزا بهاء در ایقان «صفحه ۴۷ که آیهٔ ۲۰۶ سورهٔ بقره «هل ینظرون الا ان یأتیهم الله» راتنبیر داده و«یأتی الله» نوشته، او هم درمواردی از «فرائد» آیه فوق را که درسوره انعام آیه ۱۵۷ واول آن چنین است: «هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکة اویأتی ربك اویأتی بعض آیات ربك یوم یأتی بعض آیات ربك ....» راتحریف کرده وازجمله درصفحه ۲۸۱ می نویسد: «ودرمقام دیگرمی فرماید: «یوم یأتی ربك اوبعض آیات ربك» ومیفرماید: «وجاء ربك والملك صفاً صفاً» (سورهٔ فجرآیه ۲۳) ونیز در جای دیگر آیه ۳۸ سوره عم «یوم یقوم الروح والملائکة صفا لایتکلمون الا من اذن له الرحمن» را منطبق به «مظهرامرالله» و«قیام روح الله» می داند که میرزا حسینعلی مازندرانی باشد!! ومیگوید: وی طبق این آیات بایددین تازه وشریعت جدیدی برخلاف اسلام بیاورد. در صورتی که اولا این آیات مربوط بانقراض جهان وآشکارشدن علائم قیامت ومردن بندگان وساکنان کره زمین است ومطابق تفاسیر شیعه وسنی هیچگونه ربطی بدین جدید و «مظهر امرالله» و «قیام روح الله» ندارد. ازاین گذشته، مظهرامرالله یاروح الله که عیسی بن مریم است چه تناسبی بامیرزا=

هم در آن کتاب از علی‌بن محمدبن زیاد روایت میکند که گفت : نامه‌ای خدمت امام موسی کاظم ﷺ نوشتم وپرسیدم‌فرج آل‌محمد کی خواهد بود ؟ در جواب مرقوم فرمود : هنگامیکه صاحب شما از دیار ستمگران پنهان گردید ، منتظر فرج‌باشید . این روایت در کتاب «امامت وتبصره» تألیف علی‌بن بابویه(پدر شیخ صدوق) هم بسند دیگر نقل شده‌است .

حسینعلی پسرمیرزا عباس نوری مازندرانی دارد ؛ تازه‌درتمام اخبارما چیزی‌که دلالت‌کند عیسی دین تازه تشریع می‌کندوجود ندارد ، اینها تفسیر برأی‌است‌که دراخبار شیعه وسنی وارد شده : **مَن فسر القرآن برایه فلیتبوء مقعده من النار** یعنی هرکس قرآن را بارأی‌ونظر خودتفسیر کند؛ جایگاه‌او آتش دوزخ‌خواهدبود. صرفنظر ازآنچه گفتیم‌در بعضی‌ازاخبار اهلبیت‌آیه فوق‌که درمتن‌کتاب‌آمده یعنی‌قسمت اخیر آن«یوم‌یأتی بعض‌آیات ربك» تفسیر بامام منتظر غائب‌شده‌چنانکه‌ابوبصیر ازحضرت صادق نقل‌می‌کند. بنابراین اولامربوط‌به میرزا حسینعلی نیست‌وثانیاسیدعلی محمدهم‌درنظربهائی هاغائب‌نبوده‌است !



باب بیست و هشتم

کسانیکه در غیبت کبری ادعای دیدن حضرت کرده‌اند واینکه حضرت بمیان مردم میاید ومردم را می‌بیند

ولی کسی اورا نمی‌بیند وسایر احوال آن حضرت در غیبت کبری

طبرسی در کتاب «احتجاج» نقل کرده که این توقیع از ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان برای ابوالحسن سمری (نائب چهارم حضرت) بیرون آمد : ای علی بن محمدسمری بشنو! خداوند پاداش برادران (دینی) تورا در مرگ توبزرگ گرداند . توتا شش روز دیگر خواهی‌مرد . پس بکارهای خود رسیدگی کن وبه‌هیچکس بعنوان جانشینی خود وصیت منما که غیبت کامل واقع‌شده ودیگر ظهوری نیست مگر بعد از آنکه خداوند اجازه‌دهد وآنهم بعد از گذشت زمانها وقساوت دلها وپرشدن‌زمین ازستم ، خواهدبود . بزودی درمیان شیعیان کسانی پیدا میشوند که ادعا می کنند مرا دیده‌اند. آگاه‌باش که هر کس پیش از خروج سفیانی‌وصیحهٔ آسمانی ادعا کند که‌مرا دیده‌است ، دروغ میگوید وبرمن افترا می‌بندد . **وَلاحَوْلَ وَلاقُوَّةَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** .این‌روایت در کمال‌الدین هم بسند دیگر ذکر شده‌است (١)

(١) پس از تنبیه‌وتأمل بخوبی‌واضح‌است که این‌توقیع مبارك درصدد بیان نفی امکان رؤیت آنحضرت درزمان‌غیبت کبری‌نیست . بلکه‌این‌توقیع شریف برای‌بستن‌دکانهاوجلوگیری ازبدعتها وتکذیب‌مدعیان نیابت‌خاصه مانندافطاب صوفیه‌ورکن‌رابع‌شیخیه ومدعیان مهدویت صادر گردیده‌است . افسوس که‌این روایت‌مبارکه؛ که‌مانند روایات دیگر دارای شاهدصدق است‌وازمعدن‌وحی‌ومطلع تنزیل‌صادرشده، موردتصدیق‌وتوجه‌وتأمل‌طوائف امامیه قرارنگرفته است ، وگرنه‌این‌دکانهامطلقا بسته‌می‌شدواین‌اختلافات بزرك که‌بدترین‌دردها است ایجاد نمی‌گشت !! (بیان‌الفرقان ـ غیبت‌ورجعت ـ صفحه١٦٨)

مؤلف : اینکه‌میفرماید :«کسانی پیدامیشوند وادعامیکنند مرادیده‌اند» شاید مقصود کسانی باشند که ادعا میکنند حضرت‌را دیده‌اندوازجانب وی نیابت دارند وبخواهند مانند سفرا اخبارآنحضرت رابشیعیان برسانند ، تا بااخباری که سابقاً گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده‌اند منافات نداشته‌باشد . عنقریب‌هم درباب کسانی که آنحضرت رادرزمانهای‌متأخر دیده‌اند بازخواهدآمد.والله‌اعلم (۱)

شیخ‌صدوق در کمال‌الدین‌اززراره روایت میکند که گفت : ازحضرت‌صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود : مردم‌امام خودرا گم می کنند ، اودر موسم‌حج در بین مردم است وآنهارا می‌بیند ولی آنهااورا نمی‌بینند . درآن کتاب این‌روایت بدوسند ودر غیبت نعمانی‌باسه سند ودرغیبت شیخ باسند دیگرهم نقل‌شده‌است .

وهم در کمال‌الدین‌ازحسن‌بن‌فضّال(۲) ازحضرت‌رضا علیه السلام روایت میکند که فرمود : چون‌خضر آب زندگانی‌نوشید تانفخ صوررزنده‌است . اونزدمامیآید وبما سلام میکند ما صدای اورا میشنویم ولی‌خود اورانمی‌بینیم . هرجا ازوی نام‌برند حاضرمیشود هر کسی‌ازشما نام‌اورامیبرد بوی سلام کند . خضرهرسال‌درموسم‌حج حاضرمیشود وتمام‌اعمال‌حج راانجام میدهد ، ودرعرفه میایستد وبرای استجابت دعای مؤمنین‌آمین میگوید . بزودی خداوند وحشت قائم مارا در طول غیبتش ، بوسیلهٔ مأنوس گشتن‌با او برطرف میکند وتنهائی‌اورا بارفاقت باوی مبدل میسازد.

نیزدرکمال‌الدین ازمحمدبن موسی‌متوکل‌واوازحمیری روایت می کند که گفت : ازمحمدبن عثمان شنیدم میگفت : **وَاللهِ اِنَّ صاحِبَ هـٰذَا الاَمرِ یَحضُرُ**

---

(۱) درپایان باب‌بیست‌وهشتم‌خواهیم گفت که منظورازتکذیب‌کسانی‌که ادعای دیدن امام‌زمان‌می‌کنند ، مدعیان‌کاذب می‌باشند وگرنه مردان‌پاکسرشت ونیکان شیعه‌ودوستان خالص امام‌زمان هم‌درغیبت کبری‌ممکن‌است حضرت‌رابه‌بینندولی برای‌هر کس‌بازگونکنند.

(۲) حسن‌بن‌فضال ازاصحاب‌خاص حضرت‌رضا (ع) وراویان‌جلیل‌القدر وعالیمقام و زاهدوپرهیزکار بوده است. درنقل روایات موثق‌ودارای تألیفاتی درعلوم دین‌بوده - کشی می‌گوید :«وی‌نخست فطحی مذهب‌بودوپس برگشت».

الموسم کل سنة فیری الناس ویعرفهم ویرونه ولایعرفونه بخداقسم صاحب‌الامر هرسال در موسم حج حاضرمیشود ومردم را می‌بیند وآنها را میشناسد ، مردم هم اورامی‌بینند ولی نمیشناسند !

شیخ الطائفه در کتاب غیبت ازمفضل بن عمرروایت میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود صاحب الامردوغیبت دارد یکی‌ازآنها بطول میانجامد تاجائیکه بعضی‌میگویند : اومرده است وبرخی می گویند : کشته شده . وعده‌ای میگویند : رفته‌است ، تاآنجا که جزقلیلی‌ازیارانش کسی براعتقاد بوجود وظهور وی باقی نمی‌ماند . هیچکس نه اولاد او ونه دیگران جزخداوندی که ظهور او بدست وی‌است . از مکان اواطلاع ندارند . این حدیث درغیبت نعمانی‌هم بسند دیگر آمده‌است .

نیزدرغیبت شیخ ازابوبصیرازامام‌محمدباقر علیه السلام روایت می کند که فرمود : صاحب ناگزیراست که ازمردم کناره‌بگیرد وناچار در کناره گیریش **باید نیرومند باشد** ، درسی‌نفروحشتی نیست ، چه جایگاه خوبی‌است مدینه !

نیز درغیبت نعمانی‌از اسحاق‌بن عمار روایت کرده که گفت : ازامام جعفر صادق علیه السلام شنیدم‌میفرمود: قائم‌را دوغیبت‌است: یکی‌طولانی ودیگر کوتاه .درغیبت اول(کوتاه) خواص شیعیانش ازمکان اواطلاع دارند؛ولی درغیبت‌دوم (طولانی) دوستان مخصوص اوهم‌از جای‌او بی اطلاع میباشند (۱) .

ونیز در کتاب مزبوراز اسحاق‌بن عمار نقلکرده که گفت:امام صادق علیه السلام فرمود: قائم‌را دوغیبت خواهدبود : یکی کوتاه ودیگرطولانی. درغیبت اول کسی جزدوستان مخصوص اواز مکانش اطلاع ندارند .

وهم درآن کتاب ازابراهیم بن‌عمر کناسی نقل میکند که گفت:ازحضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود : صاحب الامر رادوغیبت‌است . وهم‌شنیدم می‌فرمود :

(۱) توضیح آن‌می‌آید .

صاحب‌الامر درحالی قیام نمیکند که بیعت کسی در گردنش باشد(۱)

نیز در کتاب یادشده ازحازم‌بن حبیب‌روایت میکند که گفت: بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم وعرضکردم : آقا! پدرومادرم وفات کردند وحج‌ننمودند خداوند مال‌ومکنت بمن‌روزی فرموده .

درخصوص حج کردن به‌نیابت آنها‌چه میفرمائید؟ فرمود: به‌نیابت‌آنهاحج کن که موجب‌آسایش آنهاخواهد بود.سپس فرمود: ای‌حازم ! صاحب‌این امررا دوغیبت‌است ودرغیبت دوم‌آشکارمیشود. پس‌اگر کسی نزدتو آمد و گفت‌هم‌اکنون دست‌خود رااز خاک‌قبر اوتکانیده است، باور مکن (۲)

نیز درآن‌کتاب ازعلاءبن محمد روایت نموده که شنیده است آنحضرت میفرمود: قائم ما دوغیبت دارد که‌دریکی‌ازآنهامردم میگویند: اومرده ونمیدانیم بکدام بیابان رفته‌است ؟ !

ونیز درغیبت نعمانی بسندمزبور از زراره روایت‌میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : قائم‌را دوغیبت است‌ در یکی‌ازآنها برمیگردد ودر دیگری معلوم نمیشود کجاست . درموقع حج‌حضور میابدومردم‌را می‌بیند ولی کسی‌اورا نمی‌بیند .

مؤلف :شایدمقصود ازبرگشتن حضرت درغیبت صغری، برگشتن بنزد دوستان مخصوص وسفرایش یارسیدن اخبارآن بمردم‌باشد .

نیزدرآن‌کتاب ازابوبصیر نقلکرده که گفت: بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم: امام‌محمد باقر(ع) میفرمود : قائم‌آل محمددو غیبت‌دارد: یکی‌ازآنها ازدیگری

---

(۱) این‌مضمون که درروایات گذشته‌وآینده‌هم میباشد،موردسوء استفاده فرقهٔ بهائی واقع‌شده ، درباب علائم ظهور توضیح خواهیم داد .

(۲) یعنی‌غیبت‌طولانی‌قائم‌حتمی است ، تا آنگاه که‌درآخرالزمان‌وتحقق کلیه علامات ظاهر گردد ، پس‌اگر کسی بتو گفت‌اوآمدومردومن‌اورا دفن کردم وهم‌اکنون ازسرقبر او میآیم دروغ میگوید وگفته‌اورا باور مکن !

طولانی‌تر است. حضرت صادق فرمود: آری اینطوراست ، واوظهور نمیکند تا آنکه شمشیر اولاد فلان (گویا مقصود بنی عباس باشد) که از علائم اوائل بوده کشیده شود و دائره(جمعیت شیعه) تنگ شود و سفیانی آشکار گردد، و بلاء شدت یابد، ومردن و کشته‌شدن ، مردم‌را فرا گیرد ومردم از گیر و دارآن ، بحرم‌خدا وحرم پیغمبر صلی الله علیه و آله ملتجی‌شوند .

وهم نعمانی در غیبت از مفضل بن عمر نقل کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم که میفرمود: صاحب‌الامر رادوغیبت است: در یکی‌ازآنها برمیگردد بسوی کسانش ؛ ودردیگری مردم میگویند: بکدام بیابان رفته. عرضکردم : درآنموقع چه باید کرد ؟ فرمود : اگر کسی مدعی شد که از جانب آنحضرت و کالت دارد ، مسائل بزرگ دینی‌مهمی را که باید نماینده او پاسخ آنها را بدهد ، از وی بپرسید ! (۱) .

هم درآن کتـاب از مفضل بن عمر ازآنحضرت روایت کرده که فرمود : صاحب الامر را غیبتی استکه درآن غیبت بمردم میگوید : **فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ** (۲) .

نیز در غیبت نعمانی از ابوحمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : صاحب الامر ناگزیر است از نظرها غائب شود . وناچار است در حال غیبت عزلت پیشه‌سازد ، چه‌جای خوبی است «طیبه» برای منزل کردن ، واز سی

(۱) ناسیه روی شود هر که دراوغش باشد !

(۲) آیه ۲۰ سورهٔ شعراء ـ این‌آیه گفتار حضرت موسی‌درجواب فرعون است؛ فرعون وقتی حضرت‌موسی‌را دید که‌آمده‌است اورا بخدا پرستی دعوت‌کند ، گفت : مگر تو همان نیستی‌که ما تورا پرورش دادیم‌ومدتی ازعمرخودرا میان‌ما گذرانیدی . . ؟ حضرت‌موسی گفت : بلی‌همانم ؛ ولی چون ازشما میترسیدم ، از نزد شما فرار کردم و اکنون خداوند مقام پیامبری بمن داده و مرا پیغمبری مرسل نموده است ، البته مناسبت آن هم در این مورد روشن است .

نفر وحشتی نیست .

در کافی وغیبت نعمانی بسندهای دیگرهم این روایت آمده است .

مؤلف : عزلت بضم عین بمعنی گوشه گیری است و«طیبه» اسم مدینهٔ طیبه است . پس این حدیث میرساند که غالباً امام زمان عليه السلام درمدینه وحوالی آن بسر میبرد ، وهم میرساند که سی نفر از دوستان وخواص آنحضرت باوی هستند که هرگاه یکی ازآنها بمیرد ، دیگری جای اورا می گیرد .

همچنین در غیبت نعمانی از مفضل بن عمر روایت شده که گفت : شنیدم حضرت صادق عليه السلام میفرمود : صاحب‌الامر را خانه ایست که آنرا «خانهٔ حمد» میگویند. درآن‌خانه چراغی است که از زمان ولادتش تا روزی که باشمشیر قیام کند ، روشن است وخاموش نمیشود ، این حدیث درغیبت شیخ ازامام محمد باقر عليه السلام هم روایت شده است .

باب بیست و نهم

کسانیکه آنحضرت را در غیبت کبری

و نزدیك بزمان ما دیده‌اند

دراین باب بعضی حکایات از دانشمندانی که نزدیك بزمان‌ما بوده‌اند نقل‌میکنم(۱)

مقدس اردبیلی

جماعتی ازعلماء ازسید فاضل میرعلام (۲) برای‌من (علامهٔ‌مجلسی) حکایت کردند که گفت : دریکی ازشبها درصحن مطهرحضرت امیرالمؤمنین عليه السلام بودم . آنموقع قسمت عمدهٔ شب گذشته بود . دراثنائیکه در صحن گردش میکردم دیدم

---

(۱) دراین‌جاعلامهٔ‌مجلسی‌داستان‌مفصل‌ومعروف‌جزیرهٔ‌خضرارا نقل‌می‌کند برای‌اینکه‌پی بارزش‌این داستان‌عجیب ببریم کافی‌است که‌همین یك جمله‌مجلسی‌را درآغازاین‌داستان‌ترجمه کنیم: مینویسد: « کتابچه‌ای‌بدست آوردم مشتمل برداستان‌مشهورجزیرهٔ خضرادردریای‌سفید؛ من‌آن‌را نیزذکر می‌کنم ، زیرامشتمل برذکرکسانی است که‌آنحضرت را دیده‌اند ، وهم بخاطراینکه‌متضمن‌امورغریبی‌است؛ آنرادریك‌باب‌مستقل‌قرار دادم . زیرااین‌داستان رادر کتب معتبری‌نیافتم ؛ ناچارهمانطور که‌یافته‌ام دراینجا می‌آورم » این‌داستان‌دریك کتابچه غیرمعتبری‌نوشته‌شده، چون‌علامه‌مجلسی‌بنا داشته هرچه‌جزئی ارتباطی‌بااخبارشیعه وپیشوایان مادارد دربحار بیاورد، لذاباعدم اعتمادآنراآورده است .

ولی‌ما لزومی‌نمی‌بینیم که بالغ برپانزده‌صفحه کتاب‌را صرف ترجمه چنین داستان غیر معتبری که در کتب‌معتبروحتی غیر معتبرشیعه‌هم نیامده‌است بنمائیم. کسانی که‌میخواهندبدانند جریان‌آن چه بوده رجوع کنندبه« نجم‌الثاقب » مرحوم‌حاج‌میرزا حسین نوری .

(۲) ازشاگردان دانشمند معروف،مقدس اردبیلی بوده‌است .

شخصی ازمقابل من بطرف حرم منور امیرالمؤمنین میرود . وقتی نزدیك رفتم دیدم استاد بزرگوارم مولانا احمد اردبیلی قدس‌الله روحه است (۱) من خود را ازوی پنهان نگاه داشتم تا اینکه بطرف درب حرم آمد دربسته بود ، ولی بمجرد رسیدن اودر بازشد واوداخل حرم گردید . شنیدم که سخن میگوید . مثل‌اینکه با کسی تو گوشی حرف میزند ؛ آنگاه ازحرم بیرون آمد ودربسته شد من‌هم ازعقب سراو رفتم ، تاازشهر نجف خارج شد وبسمت مسجد کوفه رفت . من‌دنبال اوبودم ولی اومرا نمی‌دید .

همینکه وارد مسجد کوفه گردید . رفت بسمت محرابی که حضرت امیر-المؤمنین عليه السلام درآنجاشهیدشد ، ومدتی‌درآنجاایستاد . سپس‌برگشت‌وازمسجدبیرون آمد وآهنگ نجف کرد . من همچنان پشت سراو بودم تـا اینکه رسیدیم نزدیك مسجدحنانه . درآنجا سرفه ام گرفت ، بطوریکه نتوانستم خود داری کنم . وقتی صدای سرفهٔ مراشنید برگشت نگاهی بمن کرد ومرا شناخت . پرسید تومیرعلام هستی؟ گفتم : آری . گفت : اینجاچه میکنی ؟ گفتم : ازموقعیکه شما وارد صحن

(۱) ملااحمداردبیلی نجفی متوفی بسال۹۹۳ که‌در میان‌فقها ودانشمندان ، معروف به(محقق‌اردبیلی) ونزدعموم مردم مشهور به« مقدس اردبیلی» است‌ازمشاهیر فقهاءومحققین دانشمندان‌ماست . درفقه‌واصول وحکمت وکلام‌استاد مبرزودرزهدوقدس‌وتقوی یگانهٔروزگار بوده . مؤلف‌درمقدمهٔ بحار میگوید : «محقق‌اردبیلی‌درقداست‌نفس وتقوی‌وزهد وفضل بمقام نهائی رسید ، درمیان متقدمین ومتأخرین علماء شخصیت بزرگی چون اورا سراغ ندارم. خداوند اورا باائمه‌طاهرین‌یکجا گردآورد . کتب‌اودارای بالاترین‌مراتب دقت نظرو تحقیق است ، کتاب‌شرح‌ارشاد علامه‌حلی‌وآیات الاحکام‌وحدیقة‌الشیعه‌بفارسی‌از کتب معروف‌محقق اردبیلی‌است‌دانشمندان‌بزرگی‌مانندملاعبدالله‌شوشتری ، شیخ‌حسن‌صاحب‌معالم، سیدمحمدصاحب مدارك‌ رامیرفیض‌الله‌تفرشی؛ ومیرعلام‌ازشاگردان‌وی میباشند. محقق اردبیلی درشیراز حکمت وفلسفه راازمحضرجمال‌الدین محمودبزرگترین شاگردجلال‌الدین دوانی فراگرفت واز این‌رو ازحکما نیزبشمار میرودبسال ۹۹۳ رحلت کرد .

مطهرشدید تا کنون همه جاباشما بوده‌ام . شما رابصاحب این قبرمطهرقسم میدهم آنچه امشب برشما گذشت ازاول تاآخربمن اطلاع دهید . گفت : میگویم ولی باین شرط که تامن زنده‌ام ، بکسی نگوئی!

وقتی بوی اطمینان دادم فرمود : درپاره‌ای ازمسائل علمی فکرمیکردم وحل آن برایم مشکل مینمود . بدلم گذشت که بروم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام وحل آن مشکل رااز آنحضرت بخواهم . موقعیکه بدرحرم رسیدم چنانکه دیدی دربسته برویم گشوده شد وداخل حرم گردیدم واز خداوند مسئلت نمودم که شاه ولایت جواب سؤالم رابدهد . ناگهان صدائی ازقبرمنورشنیدم که فرمود : بروبمسجد کوفه واز قائم ماسؤال کن ،زیرااوامام زمان تواست ، منهم آمدم پهلوی محراب وآنحضرت راآنجا دیدم . مسئله‌خودرا پرسیدم وحضرت جواب آنرا مرحمت فرمود واینك بمنزل برمیگردم .

مردی که معروف بطی‌الارض بود

حکایت دیگراینکه : پدرم (علامهٔ مجلسی‌اول) رحمةالله علیه‌برایم‌نقل کرد وگفت : مرد شریف ونیکو کاری در زمان ما بود که اورا میراسحاق استرابادی میگفتند . وی چهل مرتبه پیاده بحج بیت‌الله رفته بودومیان مردم مشهور بود که طی‌الارض دارد ! نامبرده دریکی‌ازسالها باصفهان آمد . منهم‌نزدوی رفتم وآنچه درباره اوشهرت داشت ازخودش‌جویاشدم .

او گفت : دریکی ازسالها با کاروان حج بزیارت خانه خدا میرفتم . وقتی بمحلی‌رسیدیم که‌تامکه‌هفت‌منزل‌یا نه‌منزل راه‌بود بعللی‌از کاروان‌بازماندم،چندانکه کاروان ازنظرم ناپدید گشت وراه را گم کردم.درنتیجه سر گردان شدم وتشنگی برمن‌غلبه کرد. بطوریکه اززندگی‌خودناامید گردیدم .

درآن هنگام صدازدم : یاصالح ! یااباصالح ! راه رابمن‌نشان بده خداتورا رحمت کند ! ناگاه شبحی‌درآخربیابان بنظرم‌رسید.چون بادقت نگاه کردم‌باندك

مدتی نزد من آمد ، دیدم جوانی خوش سیما و پاکیزه لباس گندم گون است که بهیئت مردمان شریف برشتری سوار ومشك آبی هم باخود دارد . من بوی سلام نمودم واوهم جواب مراداد وپرسید : تشنه هستی ؟ گفتم : آری ! اوهم مشك آب را بمن داد ومن آب نوشیدم .

آنگاه گفت : میخواهی بکاروان برسی؟ گفتم آری . اوهم مرا پشت سرخود سوار کرد وبطرف مکه رهسپار گردید . من عادت داشتم هرروز حرز یمانی میخواندم پس شروع بخواندن آن کردم . آن جوان در بعضی جاهای آن میگفت : اینطور بخوان ! چیزی نگذشت که بمن گفت : اینجارا میشناسی ؟ وقتی نگاه کردم دیدم درابطح (۱) هستم ! گفت: پیاده شو . وقتی پیاده شدم او برگشت وازنظرم ناپدید شد . درآنموقع متوجه گردیدم که امام زمان علیه السلام بود. از گذشته پشیمان شدم و برمفارقت ونشناختن وی تأسف خوردم. بعدازهفت روز کاروان آمد ، چون آنها اززنده بودن من مأیوس بودند، لذا وقتی مرا درمکه دیدند؛ مشهور شدم که «طی الارض» دارم. پدرم (ره) فرمود : من هم حرز یمانی را نزدوی خواندم وآنرا تصحیح نمودم وبرای قرائت آن ازوی اجازه گرفتم والحمد لله .

میرزا محمد استرابادی (۲)

وازجمله حکایتی است که جماعتی ازعلما بمن خبر دادند وآنها ازجماعت دیگرو

---

(۱) ابطح محلی در بیرون مکه است .

(۲) میرزامحمد استرآبادی مؤلف کتاب «منهج المقال» معروف برجال کبیر متوفی بسال ۱۰۲۸ ساکن مکهٔ معظمه ازاعاظم علمای ماست . وی گذشته ازرجال کبیر «رجال متوسط» و«رجال صغیر» هم نوشته است .

رجال کبیر او رابهترین کتب رجالی شیعه دانسته اند ، بهمین جهت استاد کل آقامحمد باقر وحید بهبهانی متوفی سال ۱۲۰۵ تعلیقات سرشار ازتحقیقات خودرا برآن نوشته است . میرزامحمد استاد ملامحمد امین استرآبادی اخباری معروف مؤلف کتاب «فوائد مدنیه» است .

آنهاازسیدسند فاضل کامل میرزا محمد استرابادی نوراللهمرقده نقل کرده اند که گفت : من یکشب دور خانه خدا طواف میکردم . ناگاه دیدم جوانی خوش سیما آمد وشروع بطواف کرد .

وقتی بمن نزدیك شد ، یکدسته گل سرخ که موسم آن نبود بمن‌داد . من هم‌از وی گرفتم وآنرا بوئیدم و گفتم آقا ! این گل از کجاست ؟ گفت: ازخرابات (۱) است . سپس ازنظرم غائب‌شد ومن اورا ندیدم .

مردی از اهل کاشان

ودیگر حکایتی است که جماعتی ازاهل‌نجف اشرف برای من نقل کردند. آنها میگفتند : مردی‌ازاهل کاشان که عازم حج بیت‌الله بود ، بنجف اشرف آمد. وی درآنجا سخت‌بیمار شد بطوریکه پاهایش خشك شد و قادر بررا رفتن نبود . همراهان وی اورا بیکی از صلحا که دریکی ازاتاقهای مدرسهٔ جنب حرم مطهر سکنی داشت ، سپردند وخود بحج رفتند .

صاحب اتاق هم هرروزبیمار را در اتاق میگذاشت ودرب آنرا قفل کرده بعزم گردش وطلب روزی به بیابان میرفت . یکروزبیماربصاحب اتاق گفت :دلم گرفته ودیگر ازماندن دراین‌اتاق وحشت میکنم . امروزمرا بیرون ببر ودرجائی رها کن وهرجا میخواهی برو!

صاحب اتاق‌هم مرابردبطرف مقام قائم صلوات‌الله علیه که در بیرون نجف اشرف (درگورستان وادی‌السلام) واقع‌است ، ومرا درآنجا نشانید .سپس پیراهن

---

(۱) بطوریکه‌سمعانی «درانساب» می‌نویسد : «خرابات» نام‌جزیره‌ای واقع دربحر محیط (اقیانوس اطلس) است . دانشمندان و محدثین بسیاری ازآنجا بر خاسته وبدانجا منسوبند» .

بنأبراین باخرابات‌صوفیه اشتباه‌نشود ، وخراباتیان‌هم بامطالعه‌این‌حکایت مانندفیل یادهندوستان نکنند !

خودرادر حوض آنجا شست‌وروی درختی که درآنجا بودپهن کرد ورفت به بیابان. من‌هم درآنجا تنهاماندم‌ودربارهٔ سرنوشت خود میاندیشیدم . ناگاه دیدم جوانی خوش سیما وگندم گون داخل صحن مقـام صاحب‌الزمان شد وبمن سلام کرد . سپس یکراست بمقام قائم رفت وچند رکعت نماز باخشوع و خضوع که کسی را بدان حالت ندیده بودم ، خواند بعد ازآن که از نماز فارغ شدآمد نـزد من و احوالم را پرسید .

من گفتم : مبتلا به‌یك بیماری شده‌ام که راحتی‌ندارم. خداوند نه‌شفا میدهد که بهبودی یابم ونه جانم رامیستاند که‌آسوده شوم. گفت : غمگین مباش عنقریب خداوند هردوی‌آنها را بتومی‌دهد این راگفت ورفت.وقتی اورفت دیدم پیراهن روی زمین‌افتاده است . برخاستم‌آنرا برداشتم وشستم ودوبـاره روی درخت پهن کردم . سپس‌دربارهٔ خود بفکرفرورفتم وپیش خود گفتم : من‌قبلا قادر نبودم از جابرخیزم وحرکت کنم ، چطور شد که اینطور شدم ؟!

هنگامیکه‌متوجه‌شدم‌دیدم‌اثری‌از آن بیماری درمن نیست‌آنموقع یقین کردم که‌وی امام‌زمان عليه‌السلام بوده است.ازآنجا بیرون‌آمدم ونظری به بیابان افکندم و کسی راندیدم وبی‌اندازه پشیمان شدم .

وقتی صاحب اتاق‌آمد ، احوالمرا پرسید وازوضع من متحیر شد . من هم ماجرا راباوخبر دادم واوهم برآنچه ازدست اوومن رفته‌بود ، حسرت خورد.سپس با اوباتاق رفتیم.اهل‌نجف میگفتند : اوهمینطور سالم ماند تا موقعیکه حاجیها و رفقای‌او آمدند . وقتی‌آنها رادیدومدتی‌اندك باآنها بسربرد ، دوباره مریض شد وازدنیا رفت ودر صحن مطهر مدفون گردید.آنچه حضرت بوی‌خبر داده بود که هر دومقصودت عملی خواهدشد ،آشکار گردید . اینحکایت‌نزد اهل‌نجف مشهور بود ، موثقین ونیکان‌آنها آنرا بمن خبردادند .

محمد بن عیسی بحرینی

ودیگر حکایتی است که : یکی‌از افاضل کرام وثقات اعلام‌بمن خبرداد . اومیگفت : شخصی که من باواطمینان دارم این حکایت‌را ازکسی که اورا موثق میدانست وبسیار میستود ، نقل کـرد و گفت : موقعیکه شهر بحرین در تصرف فرنگیان بود ، شخصی‌از مسلمین را بحکومت آنجا گماشتند تاموجب آبادی بیشتر آنجاشود وبهتر بتواند بوضع‌اهالی رسیدگی کند . این‌والی مردی‌ناصبی‌بود. بعلاوه وزیری‌داشت که‌تعصبش ازوی بیشتر بود وزیر نسبت‌باهل‌بحرین که‌دوست‌داراهل‌بیت بودند ، اظهار دشمنی میکرد ، وبرای نابودی وزیان رساندن بآنهـا حیله ها میانگیخت .

یکروز وزیردر حالیکه اناری دردست‌داشت نزد والی رفت وانارراباوداد . والی‌دید برروی پوست‌انار نوشته است :**لااله الاالله محمد رسول الله ابوبکرو عمروعثمان وعلی‌خلفاء رسول‌الله** . وقتی‌بدقت آنرانگریست، دید که‌این‌عبارت بطورطبیعی‌درپوست انارنوشته‌شده ، بطوریکه گمان نمیرفت ساختهٔ دست بشرباشد وازاین‌حیث درشگفت ماند ! والی‌بوزیر گفت : این‌دلیل روشن وبرهان محکمی است برابطال مذهب رافضی‌ها(شیعیان). نظرتودربارهٔ مردم بحرین‌چیست ؟.

وزیر گفت : این‌جماعت متعصب میباشندومنکردلائل هستند ، امرکن آنها راحاضرنمایند واین اناررابآنها نشان بده ، اگرپذیرفتند وبمذهب ما درآمدند شما ثواب فراوان برده اید ، وچنانچه نپذیرفتند وهمچنان برگمراهی‌خود باقی ماندند ، آنهارادرقبول‌یکی‌ازسه‌چیزمخیر گردان، یاحاضرشوندباذلت‌وخواری‌مثل یهودونصاری- جزیه‌بدهند، ویاجوابی برای‌این‌دلیل‌روشنی که نمی‌توان آنرانادیده گرفت بیاورند ، ویااینکه مردان آنها کشته شوند وزنان واولادایشان اسیر گردند واموالشان رابه غنیمت گیریم .

والی رأی وزیررا مورد تحسین قرار داد وفرستاد علما وافاضل ونیکان و

ونجبا وبزرگان شیعه بحرین را احضار نمود وانار را بآنها نشان داد و گفت :اگر جواب کافی وقانع کننده ای نیاورید یا باید کشته شوید واسیر گردید واموالتان ضبط شود ، ویاهمچون کفارجزیه بپردازید . آنها چون انار رادیدند سخت متحیر گشتند . ونتوانستند جواب شایسته ای بدهند ، رنگ صورتشان پرید وبندهاشان بلرزه افتاد .

سپس بزرگان آنها بوالی گفتند : سه روزبما مهلت بده شایدبتوانیم جوابی که موردپسند واقع شودبیاوریم و گرنه هرطورمیخواهی میان‌ماحکم کن.والی‌هم بآنهامهلت‌داد.رجال بحرین درحالیکه هراسان ومرعوب ومتحیر بودند، از نزدوالی بیرون آمده‌مجلس گرفتند وبمشورت‌پرداختند . آنگاه بنا گذاشتند که ازمیان‌صلحا وزهادبحرین ده‌نفروازمیان‌آن ده‌نفرهم سه‌نفررا انتخاب کنند . چون چنین کردند بیکی‌ازآن سه نفر گفتند توامشب را بروبیابان وتاصبح مشغول عبادت باش واز خداوند بوسیلهٔ امام زمان یاری‌بخواه ! اوهم‌رفت وشب‌را بصبح‌آورد وچیزی‌ندید ناچاربر گشت وجریان رابآنها اطلاع داد .

شب دوم‌هم‌نفردوم را فرستادند واونیرمانند، شخص نخست بر گشت وخبری نیاوردو براضطراب وپریشانی‌آنها افزود. آنگاه‌نفرسومی‌را که مردی پاک‌سرشت و دانشمند بود و نامش‌محمدبن‌عیسی‌بود ، خواستند واوشب سوم را باسروپای برهنه روی به‌بیابان نهاد . آن‌شب ، شب‌تاریکی‌بود . محمدبن عیسی‌تمام شب را مشغول دعاوگریه وتوسل بخدابود که شیعیان راازآن بلیه رهائی‌بخشد، وحقیقت مطلب رابرای‌آنهاروشن سازد وبرای تأمین منظورمتوسل بحضرت صاحب الزمان عليه‌السلام گردید .

درآخرشب ناگاه‌دید مردی‌اورامخاطب‌ساخته ومیگوید : ای‌محمدبن‌عیسی! چه شده که تورا بدین‌حالت می‌بینم ، وبرای چه‌باین بیابان‌آمده‌ای ؟ گفت :ای مردمرا بحال خودواگذار. من برای کاربزرگ ومطلب مهمی بیرون‌آمده ام که آنراجزبرای‌امام خودنمیگویم ، وشکوه‌آنرانزد کسی میبرم که این رازرابرمن

آشکارسازد .

گفت : ای‌محمدبن عیسی!صاحب الامرمن‌هستم . مقصودت رابگو، گفت : اگر توصاحب‌الامرمیباشی‌داستان‌مرامیدانی‌ونیازی نداری که من آنراشرح‌بدهم . فرمود: آری‌تو بخاطر مشکلی که انار برای شماایجاد کرده ومطلبی که بر آن‌نوشته شده ، وتهدیدی که والی‌نموده‌است به‌بیابان‌آمده‌ای !

محمدبن‌عیسی وقتی‌این راشنید بطرف‌اورفت‌وعرضکرد: آری‌ای‌آقای‌من ! شما میدانید که ماچه‌حالی‌داریم شماامام وپناهگاه مامیباشید وقادرهستید که‌این خطر راازما برطرف سازید ، بدادما برس !

حضرت فرمود : ای‌محمدبن‌عیسی ! وزیرملعون درخت اناری درخانهٔ‌خود دارد . قالبی ازگل بشکل انـار در دو نصف ساختـه و تـوی هـر نصفی ازآن قسمتی‌از آن کلمات رانوشته است ، آنگاه آن قالب گلی راروی انار نهاده ودر وقتیکه انار کوچك بودتوی آن گذاشته وآنرا محکم‌بسته است. آنگاه بمرور که اناربزرك شده‌آن نوشته‌در پوست‌انار تأثیر بخشیده تابان صورت درآمده است ! فردا میروی نزدوالی وبوی میگوئی : جواب توراآورده‌ام ولی حتماً باید درخانه وزیرباشد وقتی‌بخانهٔ‌وزیررفتید‌بسمت راست‌خود نگاه کن که غرفه‌ای می‌بینی. آنگاه‌بوالی بگو:جواب تودرهمین‌غرفه است.وزیر میخواهد ازنزدیك شدن‌بغرفه سرباززند ولی‌تو اصرار کن ! وسعی کن که ازآن بالا بروی ، وقتی دیدی وزیر خودش بالارفت توهم‌با اوبالا برووااورا تنهامگذار مبادااز توجلوبیافتد !

هنگامیکه وارد غرفه شدی در دیوارآن‌سوراخی می‌بینی که کیسهٔ سفیدی‌در آن‌است . آنرا بردار که خواهی‌دید قالب گلی انار که برای‌این نقشه ساخته‌است درآن کیسه است. سپس آنرا جلووالی نهاده وانارمعهود رادرآن بگذار تاحقیقت مطلب برای‌او روشن گردد !

ونیزبوالی بگو:ما معجزهٔ دیگری‌هم داریم وآن‌اینکه داخل این‌انار جز خاکستر ودود چیزی نیست، اگر میخواهی صحت‌آنرا بدانی بوزیربگو آنرا

بشکند وقتی وزیر آنرا شکست دودوخاکستر آن بصورت وریش اومیبرد.

وقتی محمدبن عیسی این سخنان‌را ازامام شنید بسیار مسرور گردید ودست مبارك امام رابوسید وبامژده وشادی مراجعت نمود. چون صبح شد رفتند بخانهٔ والی وهمانطور که امام دستورداده بودعمل کرد، سپس والی رو کرد بمحمدبن عیسی و پرسید چه کسی این‌را بتوخبر داد؟ گفت: امام‌زمان ماوحجت پروردگار. پرسید امام‌شما کیست؟ اوهم‌یك یك ائمه‌را بوی معرفی کرد تا بامام‌زمان صلوات‌الله علیه‌رسید.

والی گفت: دستت‌رادراز کن تامن گواهی دهم که نیست‌خدائی مگرخداوند یگانه واینکه محمدبنده وپیامبراوست. خلیفه‌بلافصل بعداز او امیرالمؤمنین ﷺ است آنگاه اقرار بتمام ائمه‌تا آخر آنها نمود وایمانش نیکو گشت. سپس‌دستور داد وزیررا بقتل رساندند وازمردم بحرین معذرت خواست ونسبت‌بآنها نیکی نمود و آنهارا گرامی داشت. ناقل حکایت گفت: این حکایت نزداهل بحرین مشهورو قبرمحمد بن عیسی درآنجا معروف است‌ومردم بزیارت آن‌میروند. (۱)

---

(۱) کسانی که در زمانهای متأخر بشرف ملاقات امام زمان رسیده‌اند، منحصر باین عده نیستند ازدانشمندانی که‌در کتب‌مذهبی نوشته شده‌خدمت‌آنحضرت‌رسیده‌اند: سیدبن‌طاووس علامهٔ‌حلی؛ وحید بهبهانی، علامهٔ‌بحرالعلوم‌وغیره‌می‌باشند. ونیزافرادبسیاری‌دیگررا نام‌میبرند وماجرای‌آنها را به‌تفصیل شرح‌داده‌اند. خواستاران می‌توانند بکتاب«نجم الثاقب» علامهٔ نوری مراجعه‌نمایند.

راجع باینکه‌آیادرغیبت‌کبری(طولانی) امام‌زمان؛ ممکن‌است‌کسی‌خدمت‌آنحضرت برسد؛ وفی‌المثل‌آیادرزمان‌ماهم‌کسی‌اورادیده‌یامی‌بیند؟ باید گفت: اگر در بعضی ازروایات گذشته، گفته‌اندمدعیان دیدن‌حضرت‌را تکذیب‌کنید؛ منظور کسانی هستند که ادعای دیدن حضرت‌ونیابت‌میکنندمانندسیدعلیمحمدشیرازی که‌نخست‌ادعای‌ملاقات‌وبابیت‌حضرت‌نمودوچون عده‌ای‌ساده‌لوح رافریب‌داد پارافراترنهاد وگفت‌خود امام‌زمانم و باین‌هم قانع‌نشد وادعای خدائی کرد، شرح‌آنرا درمقدمه‌کتاب بخوانید.

بطوری‌که دانشمندان عالیقدرشیعه سیدمرتضی‌در«تنزیه‌الانبیاء» وشیخ طوسی درکتاب «غیبت»وعلامه بحرالعلوم‌در«فوائدرجالیه» خود(ضمن‌شرح‌حال‌شیخ‌مفید)ودیگران‌نوشته‌اند: دانشمندان‌شیعه عقیده‌ندارندکه امام‌زمان‌حتی‌برای‌دوستان‌پاکسرشت‌خودهم‌آشکار نمی‌شود بلکه‌امکان اینکه حضرت رابه‌بینندواورا نشناسند یابشناسندهست. چنانکه‌تمام دانشمندان بزرگ‌ماماننذکلینی وصدوق‌وغیره‌داستان آنهارا نقل‌کرده‌اند.

باب سی ام

علامات ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

مانند آمدن سفیانی ودجال وغیر آنها

وذکر بعضی ازعلامات روز رستخیز

۵ صدوق (ره) در کتاب«امالی» بسند خوداز عبدالله بن سلیمان که کتب آسمانی را خوانده بود، نقلکرده که گفت : درانجیل خواندم... سپس اوصاف پیغمبر ﷺ را ذکر کردتا آنجا که خداوند متعال بحضرت عیسی فرمود : تورا بسوی خود بالا میبرم وسپس درآخر الزمان فرودمیآورم تا آنکه عجائب آن پیغمبر را از امت او ببینی ودرمبارزه بادجال ملعون آنهارا یاری کنی . من تورادرموقع نمازفرودمیآورم تا با آنها نمازبگزاری. زیرا آنها امتی هستند که رحمت الهی بر آنها فرود میآید .

حمیری درقرب الاسناد ازمحمد بن صدقه از امام جعفر صادق از پدرش (امام محمد باقر علیهما السلام) روایت کرده که . پیغمبر ﷺ فرمود : **کَيْفَ بِكُمْ اِذَا فَسَدَ نِسَائُكُمْ وَفَسَقَ شَبَابُكُمْ وَلَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ** چگونه خواهید بود ، زمانی که زنان شما فاسد و جوانان شما فاسق شوند نه امر بمعروف کنید و نه نهی از منکر نمائید . عرض کردند : یا رسول الله! آیا اینچنین خواهدشد ؟ فرمود : آری ازاین هم بدتر خواهدشد. چه حالی خواهیدداشت هنگامیکه امر بمنکر کنید ونهی ازمعروف نمائید ؟ ! عرضکردند : یارسول الله آیا چنین خواهد شد؟ فرمود : آری ازاین هم بدتر میشود . چگونه خواهیدبود
١٩ دروقتیکه ببینید کارخوب، زشت و کارزشت، خوب شمرده شود؟ !

نیزدرقرب الاسنادازحنان بن سدیر صیرفی روایت کرده‌اند که گفت: ازحضرت

صادق علیه‌السلام درباره فرورفتن بیابان سؤال کردم (که کدام بیابان است موقع خروج سفیانی مردمی را درخود فرومیبرد؟) فرمود: آنها دردوازه میلی ذات الجیش(۱) بزمین فرومیروند.

علی بن ابراهیم قمی(۲) درتفسیر خود ازابوالجارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه‌السلام در تفسیر آیهٔ «**اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ عَلٰى اَنْ يُنَزِّلَ عَذَاباً مِنْ فَوْقِكُمْ**» یعنی خداوند قادر است که عذابی‌ازبالای‌تان، فروفرستند، بوی‌فرمود: خداوند در آخر الزمان آیاتی (علاماتی) را بتونشان میدهد که ازجمله «دابة الارض» یعنی جنبندهٔ روی‌زمین‌وخروج دجال‌وآمدن‌عیسی بن مریم‌وطلوع آفتاب ازمغرب است.

وهم ابوالجارود ازآنحضرت‌روایت کرده که درتفسیر این آیه «قل‌هوالقادر علی ان یبعثها بکم عذاباً من فوقکم» یعنی: پیغمبر! بگو خداوند قادر است که

---

(۱) مجلی‌واقع‌میان مکه ومدینه‌است ومقصودهمان «بیداء» است.

(۲) علی‌بن‌ابراهیم قمی‌از بزرگان‌علما‌ومحدثین‌شیعه‌است ابن‌ندیم‌درفهرست‌مینویسد: «وی ازعلماء وفقهاء بود» نجاشی میگوید: «علی‌بن‌ابراهیم درنقل‌حدیث موثق ومورداطمینان واعتماد است» کتاب تفسیراو که همه جا درمعنی وتفسیر آیات بروایات اهلبیت استناد جسته معروف‌است.

وی‌ازبسیاری ازعلماومحدثین نامی‌کسب علم‌واخذ حدیث‌نموده که ازجمله‌این چندتن میباشند: پدرش‌ابراهیم‌بن‌هاشم؛ احمدبن‌محمدبن‌خالد، برقی، حسین‌بن سعیداهوازی، ریان بن‌صلت. محمدبن ابی‌اسحاق خفاف، حسن‌بن موسی خشاب، وهم جماعتی از دانشمندان بزرگ ما ازشاگردان اومیباشند مانند: حسین‌بن ابراهیم مکتب؛ حسین‌بن حمدان؛ علی‌بن بابویه، محمد وفرزندش جعفر بن محمدقولویه، محمدبن حسن‌صفار؛ علی‌بن محمد وراق؛ محمدبن علی ماجیلویه؛ احمدبن محمد علوی، حسن‌بن قاسم، احمدبن علی‌بن زیاد، محمدبن موسی‌بن متوکل، ومحمدبن یعقوب کلینی مؤلف کتاب بزرگ «کافی».

عذابی از بالا بیان بسوی شما بفرستد. فرمود: این عذاب دجال وصدای آسمانی است و بقیه آیه که‌میگوید : **ومن تحت ارجلکم** یعنی: یاعذابی اززیرپای شما بفرستد، فرورفتن در بیابان است **اویلبسکم شیعاً** یعنی یاشما را گروه های مختلف بهم ریزد ، اختلافاتی است که درامور دینی‌پیدا میشود واز یکدیگر بدگوئی مینمایند **ویذیق بعضکم بأس بعض** یعنی : سختی بعضی ازشما را ببعضی دیگرمی‌چشانند ؛ اینست که بعضی ازشما بعضی‌دیگر رابقتل برسانند وتمام‌این‌عذابهادرمیان‌اهل قبله بوقوع‌میپیوندد(۱) ۶

نیز در قرب‌الاسناد ازابن اسباط (۲) نقل میکند که گفت بحضرت امام‌رضا عليه السلام عرضکردم : قربانت گردم ثعلبةبن میمون از علی‌بن مغیره واواز زید قمی (زیدالعمی) ازامام زین‌العابدین عليه السلام برای من نقلکرد که فرموده‌است : قائم ما در موسمی که مردم بحج میروند قیام میکند ، امام‌رضا فرمود :آیا قائم بدون خروج سفیانی قیام‌میکند ؟ ! قیام‌قائم ما ازجانب خدا مسلم است وآمدن سفیانی هم حتمی‌است وقائم‌ظهور نمیکند مگربعد ازخروج سفیانی . عرضکردم : قربانت شوم!آنچه فرمودی امسال واقع میشود ؟ فرمود : هرچه خداوندارادہ کندخواهد شد . عرضکردم درسال بعدچطور ؟ فرمود : خدا هرکاری رابخواهد می کند .

بعضی از علائم اوائل

هم درآن کتاب بسند مزبور روایت می کند که بزنطی گفت : شنیدم امام رضا عليه السلام می‌فرمود : ابن ابی حمزه گمان میکرد که جعفر (۳) خیال می کند ،

---

(۱) اهل‌قبله مسلمانان هستند . ودرحقیقت مخاطب‌این روایت ومشابه‌آن مسلمانان می‌باشند‌که براثر نافرمانی خداوند واختلافاتی که درآخرالزمان ونزدیکیهای ظهور امام زمان درمیانشان پیدامی‌شود ، دچاراینگونه عذابها می گردند .

(۲) دعلی‌بن اسباط کوفی - اوثق‌ناس واصدق‌ایشانست‌لکن‌فطحی‌مذهب‌بوده ؛ ومابین اوو ثقهٔ جلیل‌علی‌بن‌مهزیاررضوان‌الله‌علیه رساله‌ای‌ردوبدل‌شده وعلی بن‌مهزیار رسالهٔ کوچکی درردّاونوشته. شیخ کشی گفته‌که فائده نکرد وبرفطحیت وفات یافت . و نجاشی فرموده‌که رجوع کرد . وازاحادیث نیزظاهرمیشود که‌اورجوع بمذهب حق کرده مانندعبدالله‌بن‌المغیره وعثمان‌بن‌عیسی وامثال‌ایشان (تحفة‌الاحباب)

(۳) گویا مقصودجعفربن بشیراست که ازشاگردان‌آن حضرت بوده‌است .

پدرم قائم آل محمد است ، ولی جعفر ازآنچه می باید پیش از ظهور قائم پدیدآید ، اطلاع نداشت بخدا قسم ، خداوند از زبان پیغمبرش اینطور حکایت میکند : مٰاادْرِي مٰايُفْعَلُ بِي وَلٰابِكُمْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلّٰا مٰايُوْحىٰ اِلَيَّ (۱) یعنی:من نمیدانم برمن وشما چه خواهد گذشت . من‌فقط ازآنچه ازراه وحی بمن فرمود : پیروی میکنم .

جدم امام‌محمد باقر عليه السلام میفرمود : « چهارحادثه پیش‌از قائم خواهد بود که‌علامت ظهور اوست»آنگاه‌امام‌رضا فرمود: سه‌حادثه بوقوع پیوسته ویك حادثهٔ دیگر باقی مانده است عرضکردیم : فدایت‌شویم حوادثی که گذشته کدام است ؟ فرمود : اول‌ماه رجب‌بود که صاحب خراسان درآن ماه‌خلع شد .دوم ماه رجبی بود که برپسر زبیده شوریدند ، سوم‌ماه رجبی است که محمدبن ابراهیم درآن‌ماه ازکوفه قیام کرد . عرضکردیم :آیا رجب‌چهارم هم‌باین‌سه‌ماه می‌پیوندد؟فرمود: جدم امام‌باقر عليه السلام اینطور فرموده است (۲)

توضیحات‌مؤلف

مؤلف : مقصوداز‌جملهٔ اخیر اینست که خود امام محمد باقر موضوع‌را مجمل گذاشته وبیان نفرموده که‌آیا ماه رجب چهارم بسوم وصل میشود یانه ؟ و «خلع‌صاحب خراسان» اشاره باینست که بعدازمرگ هارون که پسرش‌محمد امین دربغداد بخلافت رسید وایرانیان هم‌مأمون برادرش‌را درخراسان بخلافت‌رساندند امین مامون‌را ازخلافت خلع کرد ودستور دادنام اورا ازدرهم ودینار محو کنند ودرخطبه ذکر نکنند، شورش برپسرزبیده درماه‌رجب دوم‌اشاره بشورشی است که

(۱) سورهٔ احقاف‌آیهٔ ۸

(۲) اینگونه اخبارbامعانی‌که مؤلف علامه‌برای آنهامی‌کند ؛ لزومی نداردکه از علائم‌ظهورامام‌زمان بعدازولادت وغیبت‌آنحضرت باشد . زیرا امکان داردبرای جلوگیری ازانحراف امثال‌فرقهٔ واقفیه‌باشدکه می گفتند موسی‌بن جعفرامام زمان‌است .

لشکر مأمون برمحمد امین که از جانب مادر پسر «زبیده» میباشد نمودند واورا ازخلافت خلع کردند . وماه‌رجب سوم‌اشاره است بمحمدبن ابراهیم‌بن اسمعیل‌بن ابراهیم‌بن الحسن‌بن الحسن‌المجتبی عليه‌السلام معروف‌به «طباطبا» که دردهم ماه‌جمادی الثانیه نزدیك بسال دویست هجری در کوفه قیام کرد وقیام اوبماه رجب کشید .

این‌احتمال‌هم‌میرود که‌جملهٔ‌اخیری که‌امام‌رضا فرمود «جدم‌امام محمدباقر عليه‌السلام اینطورفرموده»تصدیق‌اتصال‌ماه رجب‌چهارم بسوم‌باشدورجب‌چهارم‌اشاره بورود خودآنحضرت بخراسان‌باشد،زیرا ورود حضرت‌بخراسان تقریباً یکسال‌بعد ازقیام محمدبن ابراهیم طباطبا بوده‌است ودور هم نیست که اصولا ماه‌رجب‌واردخراسان شده باشد .

بعضی دیگر از علائم اوائل کار

نیز در قرب‌الاسناد بسند مزبورروایت میکند که بزنطی گفت : از حضرت رضا عليه‌السلام پرسیدم. آیاظهورقائم آل‌محمدنزدیك‌است؟فرمود: جدم حضرت‌صادق عليه‌السلام ازپدرش‌امام‌محمدباقر عليه‌السلام نقل کرده که فرمود: «نخستین‌علائم‌فرج آل‌محمد سال صدونودپنج‌خواهدبود درسال‌صدونودوشش‌عرب‌خودراازمشقت‌وذلت‌خلع‌میکند و درسال‌صدونودوهفت، نابودی‌می‌باشد. ودرسال‌صدونودوهشت‌جلای‌وطن‌در کاراست.

آیا نمی‌بینی بنی‌هاشم بازن وبچه‌جلای وطن می کنند ؟ من‌عرضکردم فقط بنی‌هاشم جلای وطن می‌نمایند ؟ فرمود : آنها وغیر آنها ودر سال صدونود ونه خداوند گرفتاری‌هارا برطرف میسازدودرسال دویست‌خدا هرچه‌خواهد میکند.

راوی می گوید : عرضکردیم : قربانت‌شویم ، ازآنچه در سال‌دویست‌روی می‌دهد بما خبردهید، فرمود :اگربنا باشدبکسی‌خبردهم البته بشما خواهم گفت چنانکه از جای شمااطلاع داشتم ولی مأمور بگفتن نیستم . این مطلب هم صلاح نیست ازطرف من‌بشمااظهار شود ولی‌هر وقت‌خدا بخواهد چیزحقی‌راآشکار سازد بندگان‌خدا قادر نیستندآنرا پنهان کنند .

عرضکردم : شما درسال اول ازپدر بزرگوارت نقل کردید که درسر فلان ماه وفلان سال دولت اولاد فلان منقضی میگردد وبعد از آن اولاد فلان بسلطنت نمیرسند فرمود : آری این‌را من‌برای تو نقل کردم.عرضکردم : وقتی دولت آنها بپایان رسید کسی از قریش بسلطنت‌میرسد بطوریکه کارش بالا گیرد ؟ فرمود: نه عرضکردم : پس‌چه میشود ؟ فرمود : همان می‌شود که تووسایر شیعیان عقیده دارید: عرضکردم:مقصودتان آمدن‌سفیانی‌است.فرمود: نه‌عرضکردم: قیام‌قائم‌است؟ فرمود: خداهرچه خواهدمی کند!

عرضکردم : پس‌شما قائم هستید ؟ فرمود : **لا حول ولا قوةالا بالله !!** سپس فرمود : پیش از آمدن قائم ، آثار وحادثه‌ای در بین دوحرم پدید میآیـد عرضکردم : آن حادثه چیست؟فرمود : جمعیتی هستند که فلانی‌از فرزندان فلان پانزده نفرمرد رابقتل میرسانند .

توضیح مؤلف

مؤلف :علائم‌فرج آل محمددرسال صدونودوپنج ، اشاره به‌نزاع امین‌و مأمون برسر خلافت است که سرانجام امین مأمون راازخلافت خلع کرد زیرا این‌واقعه آغاز تزلزل دولت‌بنی عباس‌بود . سپس درسال صد ونودوشش کشمکش شدت یافت ومیان‌دوبرادر جنگ‌درگرفت ودرسال بعدبسیاری از لشکر آنهانابود گشت . درسال بعد ازآن محمد امین کشته‌شد وبسیاری از بنی‌عباس جلای وطن کردند . حضرت در اینجا ازروی توریه وتقیه بنی‌هاشم را نیزنام بردولذا فرمود **آنها وغیرآنها !**

ودر سال صدو نودونه خداوندگرفتاریهای اهلبیت علیهم‌السلام را برطرف ساخت ودشمنان آنها رامنکوب کرد ، ومأمون نامه بحضورآنحضرت (امام رضا) نوشت وازوی استمداد نمود واورا بطوس‌طلبید .

واینکه فرمود : «درسال‌دویست خدا هرچه خواهد میکند »اشاره‌باحترام

فوق‌العاده ایست که مأمون از آنحضرت نمود واو را بخراسان دعوت کرد ، ودر سال بعدیعنی سنهٔ‌دویست ویك حضرت‌واردخراسان گشت‌ودر ماه‌رمضان همان‌سال مأمون ازمردم برای حضرتش بولایت عهد خود بیعت گرفت .

واینکه فرمود: «ازجای شمااطلاع‌داشتم» یعنی میدانستم دراین‌وقت‌میآئید این سؤال را از من میکنید . ومقصود اینست که من ازپیشآمدها اطلاع دارم ولی مصلحت نیست بشما بگویم .

واینکه‌فرمود: «فلانی از فرزندان فلان پانزده نفر رابقتل میرساند»اشاره بحوادثی است که هنگام انقراض دولت بنی عباس وزمان‌هجوم هلاکوخان مغول برای‌آنها روی داد (۱)

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرخود از محمدبن فضیل‌واوازپدرش‌روایت میکند که بحضرت باقر علیه‌السلام عرضکردم : فدایت شوم‌بمارسیده‌است که اولادجعفر (بن‌ابیطالب) یك‌پرچم واولاد عباس‌دو پرچم‌دارند . آیادر این خصوص اطلاعی بشمارسیده است؟ فرمود: امااولاد جعفر نخواهند ماندوبمقامی نمیرسند ولی‌اولاد عباس‌سلطنت دور ودرازی خواهند داشت. بنحویکه درآن مدت‌افراد دوررا بخود نزدیك ونزدیکان راازخود دور میکنند . تحمل حکومت آنهابر مردم‌دشوار است وخیر چندانی‌درآن نیست. موقعیکه ازانتقام الهی وکیفراوایمن گردند، ناگهان دچار سرنوشتی شوند که یکنفراز بزرگان آنهانباشد آنان‌را ازپراکندگی جمع کند وبناله های‌آنها گوش فرادهد . این‌است معنی آیهٔ شریفه «**حَتّیٰ اِذٰا اُخِذَتِ الاَرضُ زُخرُفَها وَازَّیَّنَت**».

عرضکردم : این‌معنی کی واقع میشود ؟ فرمود: این‌موضوع‌در نزد ماوقت معینی‌ندارد . هرگاه‌ما چیزی را برای‌شما نقلکردیم اگر آنچه گفته ایم، درست درآمد بگوئید: خدا وپیغمبرش راست گفتند . وچنانچه بنظرشما درست‌درنیامد، بازهم بگوئید : خدا و پیغمبر راست گفتند که دو پاداش بشما داده میشود . ولی

(۱) پانزده نفر خلیفه و شاهزادگان بنی‌عباس بودند .

هنگامیکه فقرواحتیاج شدت یافت ومردم یکدیگر راانکار نمودند، در آنموقع صبح وشام منتظر وقوع این امر باشید . عرضکردم : فقرواحتیاج رامیدانم چیست ولی مردم یکدیگر راانکار میکنند چه معنا دارد؟ فرمود : باین معنی است که : شخص درحال تنگدستی واحتیاج سر ببرادر دینیش میزندولی اوبا چهره ای غیراز آنچه اول نشان میداد، بااو ملاقات می نماید . وباغیر آن سخنانی که قبلا بوی میگفت، صحبت میکند !

فرورفتن لشکر دشمن در زمین بیداء

ونیز درتفسیر علی بن ابراهیم است که ابوالجارود گفت : امام محمد باقر عليه السلام درتفسیر آیهٔ: **«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا»** یعنی : بگو : بمن بگوئیداگر عذاب خداشبی یاروزی برای شما بیاید؟«ماذا یستعجل منه المجرمون؟»(۱) گناهکاران برای چه شتاب می کنند؟ فرمود : این عذابی است که در آخرالزمان برفاسقان اهل قبله (یعنی مسلمانان) فرودمیآید ، درحالیکه ، منکراین هستند که عذاب بر آنها فرودخواهد آمد.

نیز درتفسیر مزبور ابوالجارود ازآنحضرت روایت کرده که درتفسیر آیهٔ **وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ** (۲) یعنی اگر آنهارادرهنگامی که وحشت میکنندبه بینی بدون فوت وقت از جای نزدیکی گرفته میشوند ،فرمود: وحشت آنها ازصدای آسمانی وگرفته شدن بدینگونه است که زمین زیر پایشان، آنانرا فرومیبرد .

مؤلف: بیضاوی (۳) درتفسیر خود میگوید : این ترس هنگام مردن یا

---

(۱) سوره یونس آیه ۵۰

(۲) سوره سبأ آیه ۵۰

(۳) قاضی عبدالله بن عمر بیضاوی اشعری شافعی ازعلمای مشهوراهل تسنن است بیضاوی در علوم کلام واصول وتفسیر تسلطی بکمال ومهارتی بسزاداشته است . =

موقع بر انگیخته‌شدن از گور است یا مقصود روز جنك بدر میباشد . جواب «لو» هم حذف‌شده . یعنی در آنوقت کار رسوائی خواهی‌دید . «فلافوت» یعنی خداوند بآنها مهلت نمیدهد که بگریزند یا بجائی پناه‌برند و«اخذوا من مکان قریب» یعنی از زمین، بزیر زمین میروند ، یااینکه ازصحرای قیامت بدوزخ میافتند ، ویااینکه از بیابان بدر، بچاهی (که مشرکان رادرآن ریختند) ریخته میشوند .

(وبقیه آیه که میگوید) : **وَقَالُوا آمَنَّا وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ** یعنی : درآن وقت آنها گفتند ایمان آوردیم ، ولی کی آنها میتوانند ایمان بیاورند . باین‌معنی است که‌از کجا آنها میتوانند بآسانی ایمان‌آورند (پایان کلام بیضاوی)

زمخشری (۱) «درکشاف» درتفسیر این آیه‌از ابن‌عباس روایت نموده که :

= «بیضاء» ازدهات‌فارس بوده کتابهای «لب‌اللباب» و «طوالع» و«منهاج» و«شرح المصابیح» و «انوارالتنزیل» درتفسیر قرآن‌از تألیفات‌اوست . اثر ارجدار او همان‌کتاب اخیراست که معروف‌بتفسیر بیضاوی می‌باشد ودر حقیقت ترتیب‌و تهذیب کشاف زمخشری و مورداستفاده دانشمندان اسلام‌اعم ازسنی‌وشیعه است . بیضاوی‌درسال ۶۵۸ هجری‌درتبریز بدرود حیات گفت . بیضاوی معاصر علامهٔ حلی است . نامه‌ای مشتمل بر چند اشکال علمی واصولی برای علامه فرستاده و علامه جواب منطقی ومتقنی بوی داده‌که درکتب مربوطه مظبوط است .

(۱) ابوالقاسم محمود بن‌عمر بن‌محمد خوارزمی معروف‌به « زمخشری » از فحول علمای اهل تسنن و مشاهیر مفسرین آنهاست « زمخشر » بروزن « زبرجد » از دهات خوارزم‌است .

چون مجاورمکهٔ معظمه‌بود «جارالله» نیزخوانده می‌شود .

زمخشری درفن‌ادبیات عرب وبلاغت‌استادبود. بهترین‌اثراوتفسیرمشهور«کشاف»است که‌سرشارازتحقیقات دقیق وتدقیقات عمیق‌ونکات ولطائف ادبی است .

زمخشری‌باامین‌الدین‌طبرسی‌وابوالفتوح‌رازی دوتن‌ازدانشمندان‌بنام ومفسرین‌معروف شیعه‌همعصر بوده‌است .

وقتی‌طبرسی ازتألیف‌تفسیر «مجمع‌البیان» خودفارغ گشت وازتألیف کشاف‌اطلاع‌یافت=

(خسف بیدا) یعنی درخصوص فرورفتن بیابان نازل شده است **امین الدین طبرسی** روایت نموده که ابوحمزه ثمالی گفت: از امام زین العابدین ؏ وحسن مثنی پسر امام حسن مجتبی ؏ شنیدم که گفتند: آنها لشکری درسرزمین «بیداء» هستند که زمین زیرپای آنها فرومیرود وآنها رادرکام خود فرو میبرد.

وهم ابوحمزه ازعمروبن مره وحمران بن اعین روایت کرده که آن دونفر ازمهاجرمکی شنیدند که میگفت: ازام سلمه (همسر پیغمبر) شنیدم میگفت: پیغمبر ﷺ فرمود: شخصی ازبیم جان خودبخانهٔ خدا پناه میبرد. لشکری برای گرفتن او فرستاده میشود. موقعی که لشکر به «بیداء» واقع دربیابان مکه ومدینه میرسند در زمین فرو میروند.

ونیز طبرسی میگوید: ازحذیفة بن الیمان روایت شده که گفت: پیغمبر ﷺ **ازآشوبی که میان مردم شرق وغرب پدیدمیآید** سخن بمیان آورد و فرمود: در اثنائی که آنها سرگرم کشمکش هستند سفیانی ازیابس (۱) برآنها حمله میبرد

= تفسیر «جامع الجوامع» خودرا که جمع بین زبدهٔ مطالب مجمع البیان ولطائف کشاف است نوشت چنانکه خود درمقدمهٔ آنکتاب تصریح نموده است. زمخشری هنگام مراجعت ازمکه درجرجانیهٔ خوارزم بسال ۵۳۸ وفات یافت.

زمخشری گذشته ازکشاف تألیفات ذیقیمت دیگری همدارد مانند: اساس البلاغه، انموذج، اطواق الذهب، الفائق، اعجب العجب درشرح لامیهٔ عرب؛ وربیع الابرار.

وی درآثارخود روایات بسیاری درمنقبت اهلبیت (ع) نقلکرد. ازجمله ازپیغمبر روایت نموده که فرمود: فاطمه میوهٔ دل من ودو فرزند اومیوهٔ قلب من وشوهر اونورچشم من و سایرامامان اولاد اوامین خدای من وریسمانی هستندکه خداوند میان خود وبندگانش قرارداده. هرکس چنگ بآنها زندنجات مییابد و اگر دوری گزینند بهلاکت میرسد.

(۱) یابس- یعنی خشك ونام بیابانی است که بنام شخصی بنام «یابس» موسوم گشته است. گفته شده که سفیانی درآخرالزمان ازآنجا خروج میکند (معجم البلدان) چنانکه مکرر گذشت ونیزخواهدآمد لشکرسفیانی دربیابان «بیداء» فرومیرود، نه اینکه شخص وی ازآنجا خروج میکند

تاآنکه وارددمشق میشود، آنگاه دولشکر فراهم نموده یکی‌را بشرق میفرستد و دیگری را بمدینه . چون‌لشکر اخیر بزمین «بابل» که جزو سرزمین لعنت شده یعنی بغداد است میرسند بیش ازسه هزار نفررا بقتل میرسانند و افزون ازصدزن را مورد تجاوز قرارمیدهند وسیصد جوان‌رشید ازبنی‌عباس رامیکشند ، سپس‌مانند سیل بکوفه میریزند وحوالی آنراویران میسازند سپس ازآنجا بیرون‌آمده‌روی بشام میآورند .

درآنوقت‌لشکری‌باپرچم هدایت بیرون‌آمده‌لشکر سفیانی رادنبال‌میکنند تا بآنها میرسند وتمام‌آنها را بقتل میرسانند . بطوریکه یك نفرازآنها راباقی نمیگذارند که‌خبری‌ازآنها ببرد!واسیران‌و آنچه‌بغارت‌برده‌اند ، ازآنهامیگیرند.

سپس لشکر دوم‌بمدینه‌آمده‌سه‌شبانه روز دست‌بتاراج میزنند ، آنگاه‌روی بمکه‌میآورند : وقتی‌به« بیداء » (۱)رسیدند، خداوندجبرئیل‌رامیفرستدومیفرماید: بروو آنها رانابود گردان ! جبرئیل‌هم‌باپای‌خودضربتی بزمین‌میزندوبا آن‌ضربت خداوندآنها رادر زمین‌فرو میبردوجزدونفرازقبیله جهینه کسی‌ازآنهاباقی‌نمیماند

(۲) بیداء - درلغت‌بمعنی بیابان نرم وهموار وبی‌آب وعلف و زمینی واقع دربین‌مکه ومدینه‌است وبمکه نزدیکترمیباشد (مراصد)

ابن‌اثیردر «نهایه» مینویسد : لشکری که‌بآهنك جنگ مکه میروند ، دراین سرزمین فرودمیآیند خداوندجبرئیل‌رامیفرستد واومیگوید :«ای‌بیداءایشان‌رادرخودفروبر ! زمین هم‌آنهارا درکام خودفروبرده همه‌رانابود میگرداند»

طریحی‌در «مجمع البیان» میگوید: «بیداء» زمین‌مخصوصی‌واقع‌دریك‌میلی«ذوالحلیفه» بطرف مکه‌است . بیداگویا بمعنی «اباده»وهلاك نمودن‌است .

درحدیث است که ازنماز گزاردن در «بیداء» نهی‌شده - علت‌آنرا‌هم گفته‌اند که : مورد غضب خداواقع شده‌است . لشکری بآهنگ خانهٔ‌خدا ازآنجا میگذرد ، خداهم جبرئیل را میفرستد واومیگوید : ای بیابان «اَبِدْیهِم» یعنی آنهارا هلاك کن .

فی‌الحال زمین‌آنها رافرومیبرد و درحدیث‌است که «بیداء» همان «ذات‌الجیش‌است» که‌هروقت‌امام صادق‌بآنجا میرسید ؛ زودمیگذشت ودرآن نمازنمی‌خواند ؛

واین‌است آن وحشتی که خدا میفرماید «ولو تری اذفزعوا .. » این‌مطلب راثعلبی هم درتفسیر خود آورده است.

وهم ناقلان آثارشیعه درروایات مربوط بمهدی علیه السلام ازامام جعفرصادق‌وامام محمدباقر مانند این را نقلکرده و گفته‌اند: دشمنان خدادر آنموقع: روزقیامت یاهنگام ترس ووحشت، یاه‌وقع فرورفتن در «بیداء» میگویند: ماایمان آوردیم‌واز کجامیتوانند از ایـن ایمان برخوردار گردند **قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ** یعنی : ایمانی که ازروی ناچاری است چه سودی بحال آنها دارد؟ خدا دراین آیه بیان فرموده که آنها باین ایمان نائل نمیشوند ، چنانکه هیچکس نمیتواند چیزی را ازدست کسیکه ازوی دوراست بگیرد .

وهم درتفسیرعلی‌بن‌ابراهیم است که ابوحمزه گفت : ازامام‌محمدباقر علیه السلام پرسیدم معنی«وانی لهم‌التناوش من‌مکان بعید » چیست ؟ فرمود : یعنی آنها مهدی راموقعی‌میطلبند که‌اورا نخواهنددید . مهدی در دسترس آنها بود . اگر بسوی وی میرفتند اورامیدیدند .

مؤلف :« اورا نخواهند دید » یعنی‌بعد ازسقوط تکلیف وآشکار شدن آثار قیامت ، یابعد ازمردن ، ویا بهنگام فرورفتن درزمین « بیداء » معنی اخیرازلحاظ روایت مناسب‌تراست .

کراجکی‌در « کنزالفوائد » از ابوخالد کابلی‌ازامام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود : وقتی‌قائم ظهور میکند همه جاراسیر نموده تابه « مر» (۱)میرسد در آنجا بوی‌میگویندحاکمی که(درمکه)معین کرده‌بودی کشته‌شد، قائم‌از آنجا بمکه برمیگردد وباآنها دعوا میکند وبیش از این کاری نمیکند . سپس براه‌میافتد و مردم رادعوت بدین‌خدا مینماید تاآنکه به «بیداء» میرسد ، درآنجا لشکرسفیانی قصد اومیکنندولی‌خداوند بزمین فرمان میدهد از زیرپای آنها فرورود وآنها را

---

(۱) مر - بضم‌میم‌وتشدیدراء بروزن«در» قسمتی از زمین نجد از بلاد مهره واقع در منتهای کشوریمن است ومرالظهران محلی واقع دریك منزلی شهر مکه است (مراصد) .

ببلعد اینست معنی این آیهٔ شریفه : «ولو تری اذفزعوا فلافوت واخذوا من مکان قریب وقالوا آمنا به» یعنی میگویند : ایمان آوردیم بقیام قائم «وقد کفروا به» یعنی قبلا منکر قیام آل محمد بودند و «ویقذفون بالغیب من مکان بعید» تا «فی شك مریب» مربوط به این موضوع است .

ونیزدر تفسیرعلی بـن ابراهیم قمی است که ازامام محمد باقر عليه السلام معنی آیه « سئل سائل بعذاب واقع » راپرسیدند که آن عذاب چیست ؟ فرمود :مقصود آتشی است که ازمغرب بیرون میآید وفرشته ای ازعقب آنرا میراند تا بمحلهٔ بنی سعدبن همام میرسد وپهلوی مسجدآنها میایستد وتمام خانه های بنی‌امیه با ساکنین آنرا میسوزاند ، وهیچ خانه‌ای راکه دشمنی از آل محمد در آن‌باشد ، سالم نمیگذارد و وهمه رامی‌سوزاند وآن‌مهدی‌است .

مؤلف : «وآن‌مهدی‌است» یعنی آن واقعه ازعلامات مهدی‌است یادروقت ظهورمهدی خواهد بود .

شیخ صدوق درکمال‌الدین ازابوالحصین روایت می کند که گفت : ازحضرت صادق عليه السلام شنیدم می فرمود : از پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند : قیامت کی‌خواهد بود ؟ فرمود : هنگامی که مردم معتقد به نجوم شوند وتقدیرالهی را تکذیب کنند .

شیخ‌الطائفه در«امالی» ازحسین‌بن‌خالد نقل کرده که گفت : بحضرت‌امام رضا عليه السلام عرضکردم : عبدالله‌بن بکیرحدیثی راروایت نموده وآنرا تأویل میکرد.ومن میخواهم آنرابشماعرضه دارم . فرمود:حدیث چیست ؟ عرضکردم : عبدالله‌بن‌بکیر میگفت:عبیدبن زراره‌برای من‌نقلکرد : درایامی که محمدبن‌عبدالله (محض) پسر امام حسن مجتبی (معروف بمحمد نفس‌زکیه ،علیه‌بنی‌عباس)قیام کرده بود ،روزی خدمت حضرت‌صادق عليه السلام بودم که یکی‌از شیعیان‌بخدمت حضرت‌رسید عرضکرد : قربانت شوم محمدبن عبدالله قیام کرده‌ومردم‌هم دعوت اورا برای‌قیام‌پذیرفته‌اند. دربارهٔ همکاری باوی چه میفرمائید ؟ فرمود : «تا وقتیکه‌آسمان وزمین آرام‌است

تو نیزآرام باش ! »

عبدالله‌بن بکیر میگفت : در این صورت مادام که آسمان وزمین آرام است قیامی بوقوع نمی‌پیوندد وبنابراین نه قیامی است ونه قائمی ! حضرت رضا عليه السلام فرمود : جدم حضرت صادق عليه السلام راست فرمود . واینطور که عبدالله‌بن بکیر تأویل کرده‌است نیست . منظور جدم اینست که تاوقتی آسمان ازشنیدن صدا وزمین از فرورفتن بالشکر (سفیانی) آرام است ، تو نیزآرام گیر (۱)

صدوق درمعانی‌الاخبار ازحسین‌بن خالد روایت میکند که گفت بامام رضا عليه السلام عرضکردم : فدایت شوم عبدالله بن بکیر حدیثی را از عبید بن زراره روایت میکرد حضرت فرمود : چه‌حدیثی ؟عرضکردم: ازعبیدبن زراره نقل‌میکرد که :او درسالی که‌ابراهیم‌بن‌عبدالله‌محض قیام کرد (۲) حضرت صادق (ع) راملاقات کردم وپرسیدم‌ابراهیم‌ازمردم‌برای‌قیام خودبیعت گرفته‌ومردم‌دسته‌دسته بوی میگروند (وآمادهٔ قیام هستند) شما چه دستوری میدهید ؟ فرمود : از خدا بترسید وآرام گیرید ، مادام که آسمان وزمین آرام است ! عبدالله‌بن بکیر میگفت : بخدا قسم اگر عبدالله‌بن‌زراره‌این روایت‌را درست نقل کرده باشد نه‌قیامی است ونه قائمی !

امام رضا (ع) فرمود: عبیدبن‌زراره حدیث رادرست نقلکرده ولی عبدالله‌بن بکیر بد فهمیده‌است : مقصودحضرت صادق عليه السلام اینست: مادام که‌آسمان از صدا- زدن‌صاحب‌شما(امام زمان)وزمین ازفروبردن لشکر(سفیانی) ،آرام‌است، شمانیز آرام بگیرید(که‌از قیام خود سودی نمیبرید) .

ونیزدرمعانی‌الاخبارواما‌لی‌صدوق‌است که‌حضرت‌صادق عليه السلام فرمود:ماواولاد

---

(۱) درحقیقت‌حضرت‌فرموده‌است: این‌قیامهای‌سادات ثمربخش‌نیست وقیام‌کنندگان بمنظور تشکیل دولت حقه‌کاری ازپیش‌نمی‌برند. قیام حقیقی وظهورقائم‌موعود، موقعی‌است که صدای آسمانی شنیده شودوزمین‌بیداء لشکرسفیانی‌را فروبرد .

(۲) بایددانست که‌محمدو ابراهیم پسران عبدالله محض ونوادگان امام‌حسن مجتبی باهم‌قیام‌کردند بنابراین دو روایت تقریباً ازنظرمعنی یکی است .

ابوسفیان‌دوخانواده‌هستیم که‌دربارۀخدا باهم کشمکش‌داریم ما‌میگوئیم:خداراست گفته ولی آنهامیگویند : خدادروغ گفته‌است. ابوسفیان باپیغمبر ومعاویه با علی‌بن ابیطالب‌ویزیدباحسین‌بن علی‌به‌نزاع وجنگ‌برخاستندوسفیانی‌هم‌باقائم‌مامیجنگد.

صفار در بصائرالدرجات از شعیب‌بن غزوان روایت میکند که‌راوی گفت: مردی‌از اهل‌بلخ بخدمت‌حضرت امام‌محمد ﷺ باقر رسید. حضرت بوی فرمود : ای مردخراسانی فلان‌بیابان را میشناسی ؟ گفت :آری . فرمود : آیاشکافی باین اوصاف را درآن بیابان سراغ‌داری؟ گفت :آری فرمود : دجال از آنجا بیرون میآید .

راوی گفت :آنگاه مردی‌از اهل‌یمن بخدمت حضرت‌رسید . حضرت‌فرمود: ای مردیمنی ! آیا دره‌ای‌با این‌علائم دریمن سراغ داری ؟ گفت :آری . فرمود : آیا درختی‌باین اوصاف درآن‌دره سراغ‌داری ؟ گفت :آری . فرمود :آن صخره راکه درزیر درخت است میشناسی؟ گفت:آری فرمود : این همان صخره بود که الواح موسی‌را حفظ کرد تا بمحمد ﷺ رسید .

وهم شیخ صدوق در کتاب « ثواب الاعمال» از سکونی از حضرت صادق روایت میکند که پیغمبر ﷺ فرمود : زمانی‌برای امت‌من پیش‌میآید که باطنشان پلید وظاهرشان بواسطۀطمع بدنیا نیکوخواهد بود. آنها درآن زمان آنچه را نزدخداست نمیخواهند وکارشان‌از روی‌ریا است‌وترسی‌از خداوند ندارند ، درآن هنگام خداوندآنها را بعذابی مبتلا سازد که هرچه دعای غریق بخوانند ، دعاشان مستجاب نشود .

مسلمانان آخر الزمان

نیز صدوق‌در «ثواب‌الاعمال» بسندمزبور ازحضرت صادق ﷺ روایت میکند که : پیغمبر ﷺ فرمود : زمانی‌براین امت خواهدآمد که از قرآن جز رسم وازاسلام جزاسم نماند ،آنها خودرا مسلمان مینامند ، درحالیکه ازهر کس باسلام

دور ترند . مساجـدآنها بصورتآباد ولی از لحاظ هدایت وتقوی خراب است . دانایانآنان بدترین دانایانی هستند که در زیـرآسمان زندگی میکنند ، فتنه و آشوب ازآنها سرمیزند وهم بسویآنها باز میگردد (۱)

غربت اسلام

ودر کمالالدین ازسکونی ازحضرتصادق ﷺ روایت میکند که : پیغمبر

(۱) میرزاحسینعلی مازندرانی که هم پیغمبروهمخدای فرقهٔبهائی استدرکتابآسمانی خود «ایقان» صفحه ۲۰۵ جملهآخرحدیثراگرفته ومیگوید : «فقهاء ذلكالزمان شرفقهاء تحتظلالسماء منهمخرجتالفتنةواليهمتعود» واینطور نتیجهمیگیرد کهوقتیقائمآلمحمدوبقول اومیرزاعلیمحمد شیرازیآمد ، علمای زماناوبدترین علمایروی زمین هستند !!

درصورتیکه **اولا** پیغمبرمیفرماید : زمانی برامتمن خواهدآمد ، جنابیهاء ازکجای این «زمانی» فهمیدکه منظور ۱۲۶۰ سال بعد از هجرت پیغمبر (ص) است ؟

ثانیاً چراقسمت اولروایتراکه ازسستیمسلمانان ومیلآنها بفساداخلاق وبیایمانی سخنمیگوید ، ودرستبعکس منظورجناب بهاء نتیجه میدهد ؛ نقلنکردهاست ؟

ثالثاً ازکجاایشان فهمیدنداینفقهاء علمایشیعه وتکفیرکنندگان باب وبهاء هستند؟ شایدمنظور علمای سایرفرق مسلمین باشندکهعلیه شیعیان وپیروانپیغمبر فتنهها انگیختند و فتواها علیه سادات وعلمایشیعه دادند ـ چنانکهدرکتاب «شهداءالفضیله»تألیف علامه امینی ۱۳۰ نفرازعلمای بزرگشیعهرانامميبردکه درطولچندقرنبفتوایعلمایمعاندااهلبیتپیغمبر ، شربت شهادت نوشیدند .

رابعاً پیغمبر میفرماید : چنین زمانی بر امت منْ خواهد آمد ـ ومیدانیم که امت پیغمبرتنهاصدملیون شیعهنیست بلکه ۴۰۰ملیون دیگرازسنی ، وزیدی ، وششامامیوخوارج همه مسلمان وجزء امت پیغمبربشمارمیروند .

خامساً ازکجا میرزابها فهمید «فقهاء» علماومجتهدین هستند ؟ «فقه» یعنی دانائی و «فقیه»یعنیدانا . بنابراین معنیروایت اینستکهدانایان امتمن بدترین دانایان سایرفرق هستند واینشاملهمهطبقات مطلعینودانایان میشود. چهفتنهها که قانوندانهای بظاهرمسلمان علیهاسلام و مسلمین بوجود نیاورده ، وچه نقشه هاکهبرای مبارزه بااسلام نکشیدهاند ؟ !

صلى الله عليه وآله فرمود: إنَّ الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء
يعنى: اسلام با غربت ظاهر شد وعنقريب نيز چنانكه بود بحال غربت برميگردد پس خوش بحال غربا. درغيبت نعمانى نيز اين حديث بسند ديگر آمده است ودر كمال الدين آنرا بسند ديگر از حضرت رضا هم روايت كرده است.

مؤلف: ابن اثير درنهايه گفته است: معنى اين روايت اينستكه اسلام دراول امر مانند غريب بى كسى بود كه هيچيك از بستگانش نزد وى نباشند. زيرا مسلمانان در آن روز اندك بودند. واينكه فرمود: «عنقريب مثل اول غريب ميشود» يعنى مسلمانان درآخرالزمان تقليل ميابند ومانند غربا ميگردند. «فطوبى للغرباء» يعنى بهشت ازآن مسلمينى است كه درآغاز اسلام وپايان اسلام بوده وميباشند. علت اين امتياز اينست كه آنها درآغاز اسلام وآخرالزمان در برابر آزارهاى كفار استقامت نشان داده وميدهند ودين اسلام را ازدست نميدهند (۱)

(۱) دانشمند بزرگوار سيدرضى قدس سره گفته است: «اين كلام پيغمبر اكرم (ص) از استعارات زيبا و مجازات بديع است زيرا حضرت غربت اسلام را درآغاز كار تشبيه فرموده بمرد غريبى كه ياورانش اندك ودور از وطنش ميباشد. اسلام هنگام ظهورش چنين بود. تاآنكه بمرور پايه‌هاى آن محكم گشت وكارش بالا گرفت، وحاميانش ازدياد يافت.

واينكه پيغمبر ميفرمايد: **سيعود غريباً** عنقريب نيز غريب ميشود؛ باين معنى است كه بزودى ازلحاظ قلت طرفداران وعاملين باحكام شرعى ووظائف اسلامى؛ مانند روز نخست خواهد شد»

يكى ازدانشمندان معاصر احتمال داده كه معنى روايت چنين باشد: اسلام بصورت غريبى ظهور كرد كه باغرابت خود عقول بشريت را تكان داد. «وسيعود غريباً» يعنى بزودى مجد و عظمت خودرا بطور محيرالعقولى ازسرميگيرد. وبنابراين روايت اشاره به نيروى اسلام در موقع ظهور مهدى موعود (ع) است كه بصورت تنهادين جهانى درمى‌آيد.

(منتخب الاثر صفحه ۴۳۶)

درآينده نيز راجع باين موضوع يعنى معنى غربت اسلام سخن خواهيم گفت منتظر باشيد.

تاثیر قیام امام زمان و علائم آن

همچنین صدوق در کمال‌الدین از محمدبن مسلم روایت میکند که گفت: از حضرت باقر عليه السلام شنیدم می‌فرمود: خداوند قائم‌را بارعب نصرت‌داده و با نصرت مؤیدداشته. زمین‌در زیرپای او نور دیده میشود، و گنجها (ومعادن) خودرا برای اوآشکار میسارد. سلطنتش شرق وغرب عالم‌را فرا میگیرد، وخداوند بوسیلهٔ او دین خودرا برهمهٔ مسلکها وادیان‌باطله غالب گرداند، هرچند مشرکان نخواهند ویرانه‌ای در روی‌زمین نمیماند مگر اینکه‌آنرا آباد میسازد. عیسی روح‌الله نازل میشود وپشت سر اونماز می گزارد.

من عرضکردم: یابن‌رسول‌الله قائم شما کی‌خواهدآمد؟ فرمود: هنگامی که مردها مانندزنان وزنهاشبیه مردان گردند ومردان بمردها وزنان بزنها اکتفا کنند، زنها برزینها سوار شوند، وشهادتهای ناحق قبول وگواهی عادلان ردشود ومردم ریختن خون یکدیگر وعمل زنا وخوردن ربارا راآسان شمارند، واز اشرار بواسطهٔ ترس از زبانشان ملاحظه شود.

هنگامیکه سفیانی ازشام وشخص یمنی از یمن خروج کنند، وفرورفتگی در«بیداء» پدیدآید وجوانی‌پاك سیرت(نفس‌الزکیه)ازآل‌محمد دربین رکن‌ومقام بنام محمدبن‌حسن بقتل رسد، وصدائی ازآسمان بیاید که: حق درپیروی‌از قائم آل محمد وشیعیان اوست. درآنوقت قائم‌ما قیام خواهدکرد.

موقعیکه‌آشکار میشود تکیه بکعبه می‌دهد وسیصد وسیزده مرد دوروی‌جمع میشوند.اول سخنی که میگوید این آیهٔ شریفه است: «بقیة‌الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین» (۱) یعنی‌باقی مانده سفرای الهی‌در روی زمین برای شما بهتراست.اگر بدانید، سپس میفرماید: أَنَا بَقِيَّةُ اللّٰهِ فِي أَرْضِه منم‌آن بقیهٔ سفرای الهی در روی زمین‌چون ده‌هزار نفرمرد نزد وی گردآمدند قیام میکند.

(۱) سورهٔ هودآیه ۸۷.

درآنوقت درتمام روی زمین معبودی جز خدای یگانه نخواهدبود . وهر بتی یا امثال بت آتشی درآن میافتد ومیسوزد واین ظهور بعداز غیبت طولانی او خواهدبود . خداوند خواسته معلوم کند که چه کسانی در غیبت اوازوی پیروی میکنند وچه کسانی بوی ایمان میآورند .

احمدبن محمد برقی در کتاب «محاسن» از محمدبن مروان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که پیغمبر فرمود : هر کس مااهلبیت را دشمن بدارد ، خداوند اورا یهودی برانگیخته گرداند . عرضکردند : یارسول‌الله هر چنداو کلمه شهادتین هم‌بگوید ؟ فرمود : آری زیرا اوخود را باادای این دو کلمه ، درموقع ریختن‌خونش‌پنهان‌میسازدیا باخواری‌جزیه میدهد بازفرمود:هر کس ما اهلبیت‌را دشمن بدارد ، خداوند اورا یهودی برانگیخته گرداند . عرض‌شد:یارسول الله! برای‌چه؟ فرمود : برای اینکه چنین کسی اگر دجال را ببیند بوی میگرود .

مؤلف : مادرباب روایاتی که ازحضرت صادق دربارهٔ قائم‌رسیده ،روایت کردیم که امام زمان دجال را بقتل میرساند (۱)

خطبه امیر المؤمنین(ع) واوضاع آخر الزمان

شیخ صدوق‌در کمال الدین‌از نزال‌بن سبره‌روایت میکند که گفت : علی‌بن ابیطالب علیه السلام برای‌ماخطبه‌خواند وپس‌ازحمدوثنای‌الهی‌سه بارفرمود : **سَلُونِي أَيُّهَا النَّاسُ قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي** یعنی:ای مردم! پیش‌از آنکه مرا ازدست بدهید ، هرچه میخواهید ازمن بپرسید !

دراین وقت‌صعصعة بن‌صوحان ازجابر خاست و گفت:یاامیرالمؤمنین! دجال کی‌خواهد آمد؟ فرمود : بنشین! خداوند سخن‌تو راشنید و دانست که مقصودت چیست. بخداقسم دراین باره سائل ومسئول (تووممن) یکسان هستیم (یعنی این از اسراری است که فقط‌خداوند میداند) .

(۱) درصفحه ۳۷۲ و۳۷۶ گذشت .

ولی این را بدان که آمدن دجال علاماتی دارد که طابق النعل بالنعل متعاقب هم بوقوع می‌پیوندد. اگر خواسته باشی اطلاع میدهم عرضکرد: یاامیرالمؤمنین بفرمائید!.

فرمود: آنچه میگویم ازبر کن! علامات آن اینست: (دجال دروقتی میآید که) مردم نمازرا بمیرانند، وامانت راضایع کنند، ودروغ گفتن راحلال شمارند. وربا بخورند، ورشوه بگیرند، وساختمانهارامحکم بسازند، ودین را بدنیا بفروشند، وموقعیکه سفیهان رابکار گماشتند، وبازنان مشورت کردند، وپیوند خویشان را پاره نمودند، وهواپرستی پیشه ساختند وخون یکدیگر رابی‌ارزش دانستند.

حلم وبردباری درمیان آنها نشانهٔ ضعف وناتوانی باشد، وظلم وستم باعث فخر گردد، امراءفاجر، وزراء ظالم، وسرکردگان داناخائن وقاریان (قرآن) فاسق باشند. شهادت باطل آشکار باشد، واعمال زشت وگفتار بهتان آمیزو گناه وطغیان و تجاوز علنی گردد، قرآنها زینت شود، ومسجدها نقاشی ورنگ آمیزی ومناره‌ها بلندگردد، واشرار موردعنایت قرار گیرند، وصفها درهم بسته شود.

خواهشها مختلف باشد وپیمانها نقض گردد، ووعده‌ای که داده شد نزدیك شود. زنها بواسطهٔ میل شایانی که بأمور دنیا دارند درامر تجارت با شوهران خود شرکت جویند. صداهای فاسقان بلند گردد وازآنها شنیده شود! (۱)

بزرگ قوم، رذل‌ترین آنهاست، ازشخص فاجر بملاحظه شرش تقیه شود، دروغگو تصدیق، وخائن امین گردد، زنان نوازنده، آلات طرب وموسیقی بدست گرفته نوازندگی کنند! ومردم پیشینیان خودرا لعنت نمایند. زنها بر زینها سوارشوند وزنان بمردان ومردان بزنان شباهت پیدا کنند.

شاهد (در محکمه) بدون این که ازوی در خواست شود شهادت میدهد،

---

(۱) آیامقصود خوانندگان رادیو واستماع آهنگهای آنهاست؛ یامنینگه دهندگان و ناطقین انتخاباتی است که هرروز صدای زنده باد ومرده باد آنها درسر هرکوی وبرزن بلند است ودسته دسته برای شنیدن آن صداهای بیهوده اجتماع میکنند؟!

ودیگری بخاطر دوست‌خود بر خلاف حق گواهی دهد . احکام دین‌را برای غیر دین بیاموزند ، وکار دنیارا بر آخرت‌مقدم دارند ، پوست‌میش‌را بر دلهای گرگها بپوشند، درحالیکه دلهای آنها ازمردارمتعفن‌تر واز صبر تلخ تراست . درآنموقع شتاب‌وتعجیل کنید . بهترین جاهادرآنروز بیت‌المقدس است . روزی‌خواهدآمد که‌هر کسی آرزو کند که از ساکنان آنجا باشد (١)

دجال کیست ؟

در این وقت‌اصبغ‌بن‌نباته‌برخواست‌وعرضکرد: یاامیرالمؤمنین!دجال کیست

---

(١) ابوالفضل گلپایگانی‌در « فرائد » صفحه - ١٠٦ - فقط این‌قسمت‌خطبه‌راگرفته ومورد سوء استفاده قرار داده‌است . اوچون‌دیده که میرزاحسینعلی مازندرانی ازطرف‌دولت عثمانی به « عکا » واقع‌درفلسطین تبعید شده ، ودراین‌روایت هم‌میگوید : خَيْرُ الْمَسَاكِنِ يَوْمَئِذٍ الْبَيْتُ الْمَقْدَسُ لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنَّى أَحَدُهُمْ أَنَّهُ مِنْ سُكَّانِهِ لذا چنین‌نتیجه گرفته است که‌چون‌میرزا بهاء درآنجا بوده ؛ پس‌بهترین‌مکان‌روی‌زمین‌است! !

ولی شماخوانندگان تمام‌خطبه‌را بخوانید ببینید چه مناسبتی بایکمشت بهائی مرموز ناشناس‌دارد. چرا گلپایگانی‌فقط‌یك‌قسمت‌خطبه‌را نقل‌کرده؟ این‌خطبه مشتمل‌برعلائم‌قبل‌از ظهور وآمدن دجال‌است ، مگراینکه‌بهائیان قبول‌کنند که جمال‌مبارك همان دجال است !

حضرت میفرماید: نخست باید تمام این‌علائم‌آشکار شود ؛ سپس دجال بیاید تاآنگاه امام‌زمان قیام‌کند . ولی بهائی‌که عقیده داردامام زمان‌میرزای باب‌بوده‌وآمده ورفته‌است، چگونه میخواهدفقط ازیك قسمت‌علائم‌ظهوراوبرای میرزا بهاء ساکن «عکا» نه‌بیت المقدس استفاده کند ؟ !

بنظر مااین علائم امروز بااوضاع فلسطین که قسمت عمدهٔ بیت‌المقدس در دست دولت اسرئیل‌است ، وباتبلیغات وسیع‌اسرائیل‌وصهیونیستهای‌جهان وعمال آنهایعنی بهائیان؛غالب مردم‌جهان میل بدیدن‌آنجا دارند ، بخوبی تطبیق‌میکند ، بااین‌فرض من‌ابداً نمیتوانم‌ادعا کنم ، منظورحضرت امیرامروز است ، شایددرآینده بیت‌المقدس‌وتمام خاك‌اسرائیل بدست مسلمانان بیافتد وآنهایهودیان‌وبهائیان‌راازآنجابدوربریزند وچنان‌شودکه هرمسلمانی‌شایق بسکونت‌دربیت‌المقدس گرددوالله اعلم .

فرمود : بدانکه دجال صائدبن صید است . شقی کسی است که ادعای اورا تصدیق کند وسعادتمند کسی است که اوراتکذیب نماید : ازشهری که آنرااصفهان میگویند وقریه‌ای که معروف به «یهودیه» است بیرون میآید .

چشم راست نداردوچشم دیگردرپیشانی اوست ، ومانند ستارهٔ صبحمیدرخشد. چیزی درچشم اوست که گوئی آمیخته بخون است ، درپیشانی وی نوشته است «این کافراست» هرشخص باسواد و بی‌سواد آنرا میخواند. داخل دریاها میشود وآفتاب بااومیگردد . درجلو رویش کوهی ازدود است ، وپشت سراو کوه سفیدی است که مردم آنرا طعام (گندم) می‌بینند .

وی دریك قحطی سختی میآید ، وبرالاغ سفیدی سواراست ، یك گام الاغش یك میل راه‌است! زمین‌درزیر پای او نوردیده میشود .ازهیچ آبی نمیگذردمگر اینکه تاروز قیامت خشکیده میشود . باصدای بلند خودچنان ندادرمیدهد که ازمشرق‌تا مغرب جن‌وانس وشیاطین صدای اورا میشنوند ، میگوید : «ای‌دوستان من‌بیائید بسوی من . منم آن کسی که بشررا آفریدم و اندام آنها را معتدل ومتناسب نمودم و روزی هر کسی‌را تقدیر نموده وهمه را بیافتن‌آن راهنمائی‌میکنم . من آن خدای بزرك شماهستم» دجال دشمن‌خدا دروغ میگوید ، اویك چشم دارد غذا میخورد و دربازارهاراه میرود. درصورتیکه خداوند شما نه‌یك چشمی‌است(۱) ونه‌غذامیخورد ونه دربازارها راه میرودوفنا پذیر نیست .

غالب پیروان او درآن روزاولاد زناهستند وچیزسبزی برسرودوش دارند خداوند اورادرشام درتلی‌معروف‌به «تل افیق» سه‌ساعت ازروزجمعه بر آمده بدست کسی که عیسی‌بن مریم پشت سراو نماز میگزارد ، میکشد . بدانید که بعدازآن حادثه بزرگی‌روی میدهد .

عرضکردیم : یاامیرالمؤمنین‌آن‌حادثه‌چیست؟فرمود: آمدن«دابةالارض»

---

(۱) ونه‌دوچشمی‌و اصلاجسم‌نیست .

ازسمت صفااست ، انگشترسلیمان وعصای موسی بااوست‌آن انگشتررا برروی هر مؤمنی که میگذارد ، درجای‌آن نوشته میشود: « این‌مؤمن حقیقی‌است » وبرروی هر کافری بگذاردنوشته میشود«این کافرحقیقی‌است » تاجائیکه مؤمن صدامیزند ای کافروای برتوو کافرصدا میزند:ای‌مؤمن خوش بحالت ! دوست داشتم من‌هم امروزمثل‌توبودم وبچنین سعادتی برسم .

سپس دابة الارض سر خود را بلند میکند و مردمی که در بین مشرق ومغرب هستند بعدازطلوع‌خورشیدازجانب مغرب باذن‌خدااورامی‌بینند .درآنوقت دیگرتوبه‌برداشته میشود. نه‌توبه‌ای‌قبول‌و نه‌عملی‌بسوی‌خدابالامیرود ،وایمان کسی که‌پیشترایمان نیاورده یادرحال‌ایمان خیری کسب‌نکرده بودبحال‌صاحبش‌سودی ندارد .آنگاه حضرت‌فرمود :ازآنچه بعدازآن روی میدهد ازمن نپرسید . زیرا حبیبم رسول‌خدا بامن‌عهد بسته‌که جز به‌عترت خود اطلاع‌ندهم .

نزال‌بن سبره به‌صعصعه گفت : مقصود امیرالمؤمنین ازاین‌حرف‌چه‌بود؟صعصعه گفت:ای‌پسرسبره! آن کسی که عیسی‌بن‌مریم‌پشت سراونمازمیگزارد ، دوازدهمی ازعترت نهمی ازاولادحسین‌بن علی عليه‌السلام است واوست خورشیدی که از مغرب خود (یعنی‌محلی که‌ناپدیدشده) طلوع میکند ودربین رکن ومقام ظاهرمیشود وزمین را پاك میکند وترازوی عدل را برقرار مینماید ، بطوریکه هیچکس بدیگری ظلم نمی کند . امیرالمؤمنین عليه‌السلام هم‌فرمود : که‌حبیبش پیغمبرخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ازوی پیمان گرفته که‌آنچه بعد ازآن روی خواهد داد جز بعترت وی‌ائمه طاهرین ، بکسی اطلاع ندهد .

صدوق‌این روایت رادر کمال‌الدین‌ازنافع‌ازعبدالله‌بن عمرواواز پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هم روایت نموده‌است .

آیا دجال یهودی است ؟

وهم صدوق‌در کمال‌الدین ازنافع‌ازعبدالله‌بن‌عمرروایت کرده که گفت: یکروز

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمازصبح راباصحاب گزارد ، آنگاه باآنها برخواستند تابدرخانه ای درمدینه رسیده درب‌خانه را کوبیدند. زنی‌ازخانه بیرون‌آمد وپرسید : یا اباالقاسم! چه میخواهی؟ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : ای‌مادرعبدالله !اجازه میدهی عبدالله راببینم ؟ عرضکرد : باعبدالله چکاردارید؟ بخداقسم اوعقل درستی نداردولباس خودرا کثیف میکند ومرا دعوت‌بامر عظیمی مینماید .

فرمود: با این‌وصف اجازه‌بده من‌او راببینم ! زن گفت . مانعی نداردولی اگر بی‌ادبی‌ازاوسرزدطوری‌نیست؟فرمود: نه. گفت:داخل‌شوید وقتی‌پیغمبرداخل خانه شدند عبدالله پارچه‌ای‌بخودپیچیده بود ودرآن غرولند میکرد. مادرش گفت: ساکت‌باش ودرست بنشین ! این‌محمد است که برای‌دیدن تو آمده . عبدالله‌ساکت شد ونشست وبپیغمبر گفت : اگرمادر ملعونم مرابحال خودم‌میگذاشت بشماخبر میدادم که شماقائل بخدائی‌من هستیدیا نه ؟ !

پیغمبر (ص) پرسید : چه می‌بینی ؟ عرضکرد : حق‌وباطلی می‌بینم ،وتختی را بر روی‌آب‌می‌بینم . پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : شهادت‌بده که جز خدای‌یگانه‌خدائی نیست واینکه من پیغمبر خدایم. عبدالله گفت: تو شهادت بده که جزخدای یگانه خدائی نیست واینکه من‌پیغمبر خدایم . چه‌خداوندازاین‌لحاظ تورا سزاوارتراز من‌قرار نداده است .

چون روزدوم شد ، وپیغمبر (ص) نماز صبح رابا اصحاب گزاردند مجدداً آمدند درب خانهٔ‌عبدالله را کوبیدند ، مادر عبدالله‌آمدبه‌پیغمبر عرضکرد : داخل شوید!چون پیغمبر داخل خانه شدند ، دیدند عبدالله بالای درخت نخلی باصدای بلندآواز میخواند . مادرش گفت‌ساکت‌شووپائین‌بیا اینك محمدنزد تو آمده‌است. چون فرودآمد به‌پیغمبر گفت : اگر مادر ملعونم مرابحال‌خودم‌میگذاشت‌بشما می گفتم که شما قائل‌بخدائی من‌هستید یا نه!.

چون روز سوم فرا رسید، پیغمبر (ص) نماز صبح را با اصحاب گزاردند سپس برخاستند وبه آنجا آمدند . دیدند او میان گوسفندان است و بآهنگ

شبانها آواز میخواند ، مادرش گفت : ساکت شو و بنشین . ابن‌محمد است که نزد تو آمده است .

درآن روز چندآیه ازسورهٔ دخان برپیغمبر نازل شده بود وپیغمبردر نماز آن روز قرائت فرموده بود . سپس به‌عبدالله فرمود : شهادت بده که جز خدای یگانه خدائی نیست واینکه من پیغمبر خداهستم . عبدالله هم گفت : توشهادت بده که جزخدای یگانه خدائی نیست‌ومن پیغمبر یگانه‌خدا هستم‌خداوندازاین‌لحاظ تورا ازمن سزاوارتر قرارنداده‌است. پیغمبر(ص)فرمودچیزی رادرسینهٔخودبرای توپنهان کرده‌ام آن‌چیست ؟ گفت : دوداست دود !

پیغمبر ﷺ فرمود : خوارباشی که ازآنچه برایت مقررشده هرگزتجاوز نمیکنی وبآرزوی خودنائل‌نمی گردی وبچیزی بیش ازآنچه خداوند تو رابرآن قدرت داده‌است ، نمیرسی ! آنگاه‌باصحاب‌خودفرمود: خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید جزاینکه قوم‌خود را ازخطر وجود دجال ترسانیدند . خداوند اورا تا امروز بتأخیر انداخت (که اورا به‌بینید) مطلب بر شما مشتبه نگردد (و اگر شما را به خدائی خود دعوت کرد اعتنا نکنید) زیرا خدای شما یك چشمی نیست . (١)

اودر حالیکه سوار برالاغی است که فاصله‌میان دو گوشش یك میل‌راه‌باشد خروج میکند. بهشت وجهنم‌بااوست ، وهم کوهی از نان ونهری پرازآب دارد . بیشتر پیروان اویهودی وزنان وعربهای بیابانی هستند . اوجز مکه وحومهٔ‌آن بهمه‌جای روی زمین قدم میگذارد . (٢)

---

(١) گفتیم که‌دوچشمی‌وجسم‌هم‌نیست.مقصودپیغمبرفقط‌معرفی‌دجال‌است که‌یك‌چشم‌دارد.

(٢) موضوع‌آمدن دجال درآخر الزمان واوصاف‌وعلائم او والاغش ، بیش از آنچه درروایات شیعه است ، ازطرق‌اهل تسنن نقل‌شده‌است . قسمت‌عمده‌آن‌را احمدحنبل‌پیشوای فرقه‌حنبلی‌ها درکتاب«مسند»ازعبدالله‌بن‌عمر نقلکرده است باید درفرصتهای مناسب‌اسناداین روایات بدقت‌مورد تحقیق وبررسی‌قرارگیردوصحت وسقم‌آن معلوم گردد، تابتوان آنچه =

گفتار علمای اهل تسنن دربارهٔ دجال

مؤلف: حسین بن مسعود فراء(۱) در کتاب «شرح السنه» بسند خود از ابو سعید

= را صحیح و معتبر است اخذ کرد و بقیه را حذف نمود .

آنچه مسلم است؛ موضوع دجال و مبارزه او با دولت حقه در پایان جهان ؛ در اخبار وادبیات ایرانی و عرب و خارجی آمده است .

با این فرق که بعضی رهبر جبهه مخالف اورا حضرت عیسی و بعضی قائم آل محمد می دانند ، و در هر صورت تطبیق دجال و اوصاف و علائم او و الاغش با بعضی از اختراعات کنونی و آینده یا رئیس دولتی که مادی صرف و دارای دستگاه تبلیغاتی بسیار نیرومند باشد و غیره چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد .

قبلاً گفتیم که قاتل دجال خود امام زمان است اگر در بعضی از روایات سنی و شیعه و مسیحی و غیره رسیده که حضرت عیسی او را می کشد ، اشتباه در تطبیق است؛ بخصوص که مسیحیان منجی عالم را بجای مهدی موعود ، عیسی بن مریم میدانند .

در روایتی که در « منتخب الاثر » صفحه ٤٨۰ از اربعین خاتون آبادی بنقل از فضل بن شاذان از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) آورده است حضرت صادق از جدش پیمبر (ص) نقل میکند که از دجال سخن گفت و قریه‌ای که از آنجا بیرون می‌آید و بعضی از علائم او را بیان کرد وفرمود : « وی ادعای خدائی میکند در اولین روزی که خروج می نماید هزار نفر یهودی و زنا - زادگان و شرابخواران و نوازندگان و بازیگران و عربهای بیابانی ، و زنان بوی میگروند ! تا آنکه فرمود : دجال زنا و لواط و سایر منکرات را مباح می کند تا جائیکه مردان و زنان و پسران بطور آشکار و عریان در اطراف خیابانها یکدیگر را در آغوش میگیرند !!

یاران او در خوردن گوشت خوک و میگساری و ارتکاب هر گونه فسق و فجوری افراط میکنند، و جز مکه و مدینه و مراقد ائمه تمام نقاط زمین را می پیماید و وقتی سرکشی او از حد گذشت و ظلم او و پیروانش همه جارا گرفت ، کسیکه عیسی بن مریم در پشت سر وی نماز می گزارد ؛ اورا بقتل میرساند .

(۱) مقصود ابومحمد حسین بن مسعود بن محمد شافعی متوفی بسال ٥١۰ یا ٥١٦ هجری =

خدری روایت کرده که دراین داستان وقتی پیغمبر ﷺ پرسید چه میبینی ودجال گفت : تختی را برروی آب‌میبینم ، حضرت فرمود :توتخت شیطان رابرروی دریا میبینی! سپس‌پرسیدچه‌میبینی ؟ گفت‌دوخبرراست ویك خبردروغ یا اینکه دوخبر دروغ ویك‌خبرراست میبینم . پیغمبرفرمود : مطلب بروی مشتبه شده‌اورارها کنید.

ابن اثیر در«نهایه» درباره این‌روایت‌میگوید: پیغمبرازابن صیادپرسید : چه چیزی رادرسینه‌برای‌تو پنهان کرده‌ام گفت:«دخ»بضم یا فتح‌دال، یعنی‌دود. ومقصود حضرت که فرمود : چیزی را درسینه برای‌توپنهان کرده‌ام ،آیه **يَوْمَ يَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ** (۱) یعنی: روزیکه آسمان‌بادود آشکار،میآیدبود .

وهم ابن‌اثیرمیگوید : گفته شده که عیسی‌بن مریم‌دجال رادر«جبل‌دخان» یعنی کوه دودبقتل میرساند . بنابراین شایدسؤال پیغمبراشاره‌بقتل وی‌بوده‌است ، زیراابن‌صیاد گمان میکرد که خودهمان دجال‌است . واینکه پیغمبر بوی‌فرمود«تو ازآنچه برایت مقررشده هرگزتجاوزنمیکنی» فراء درشرح‌السنه‌میگوید:خطابی گفته‌است: این‌فقره به دوگونه تصور میشود : یکی اینکه کار اوبآنجانمیرسد که بوسیلهٔ وحی‌ازغیب‌اطلاع پیدا کند ، چنانکه پیغمبران مطلع میشوند، وازراه‌الهام

= معروف بفراء ومشهور ببغوی وملقب بمحیی‌السنه‌است، دانشمندی‌محدث‌ومفسری‌فاضل‌وفقیهی بزرگ بوده است .

بنابراین بافراء دانشمند نحوی معروف که درسال ۲۰۷درگذشته‌و ابوالقاسم‌عبدالله بن‌محمدبن عبدالعزیز بغوی مؤلف‌کتاب « معجم‌کبیر» که او نیز از علمای اهل تسنن و استاد بخاری‌ومتوفی بسال ۳۱۷ است ؛ اشتباه نشود .

«بغ» که‌حسین‌بن مسعودوجمعی ازدانشمندان رابواسطه انتساب بآنجابغوی‌میگویند. ازشهرهای قدیم خراسان واقع‌دربین مروو‌هرات‌بوده‌است. کتاب‌تهذیب درفقه ، الجمع‌بین الصحیحین ، مصابیح ، معالم التنزیل ، وشرح‌السنه ازتألیفات حسین‌بن مسعود فراء بغوی است ، مؤلف‌درچند مورد این‌کتاب ازشرح‌السنه اومطالب نفیسی نقلکرده‌است.

(۱) سورهٔ دخان آیه ۹

نیز خبر نمییابد چنانکه ارواح اولیاء خدا بدان ملهم میگردد ، و آنچه بر زبان او جاری گشت شیطان بوی القاء نمود ، ودیگر اینکه آنچه را خداوند درباره تو و کارت تقدیر فرموده است ، نمیتوانی تغییر بدهی.

ابوسلیمان گفته است: بنظر من این داستان مربوط بروزگاری است که پیغمبر با یهودان وهم پیمانهای آنها پیمان صلح وعدم تعرض می بست وابن صیاد هم از طائفه یهود وداخل در آن دسته بود خبر او بپیغمبر رسیده بود که وی ازراه کهانت چه ادعائی دارد ،لذا پیغمبر خواست اورا امتحان کند ، ولی وقتی باوی سخن گفت دانست که او بر باطل است وساحر یا کاهن میباشد ،یا از کسانی است که جن بصورت آدمی نزد وی میآید یا شیطان باوی آمد وشد دارد وپاره ای از آنچه میگوید بوی القامینماید. ازاینرو وقتی به پیغمبر گفت آنچه درسینه برای من پنهان کرده ای دود است ، اورا ازخود راند وفرمود : خوار وذلیل باشی که از آنچه برایت مقرر شده هرگز تجاوز نخواهی کرد.

مقصود حضرت این بود که اینها که وی میگوید گفته شیطان است وازراه وحی نیست . بلکه او حالاتی دارد که آنچه میگوید گاهی درست وزمانی بخطا میرود ومعنی آنچه که گفت «خبر راست ودروغ برای من روی میدهد» وپیغمبر فرمود :مطلب بر تو مشتبه گشته است، نیز همین است .

جملهٔ کلام امر دجال اینست که وجود وی امتحانی است که خدا بوسیلهٔ او بندگان خودرا آزمایش میکند ، تا آنکس که راه باطل پیش گرفته یا براه حقیقت میرود امتحان خود را بدهد ، چنانکه قوم موسی بوسیله گوسالهٔ سامری امتحان شدند ، جمعی گمراه گشتند و گروهی ایمان خودرا نگاهداشتند (پایان گفتار ابن اثیر جزری) .

مؤلف : علمای اهل تسنن درباره اینکه آیا دجال همان ابن صیاداست یا دیگری میباشد ، دودسته هستند : جمعی از آنها عقیده دارند که ابن صیاد دجال نیست زیرا روایت شده که ابن صیاد از گفتهٔ خود توبه کرد ودرمدینه مرد وروی مردهٔ اورا برداشتند تا مردم به بینند که او مرده است. وهم روایاتی از ابوسعید خدری نقلکرده اند که

میرساند اودجال نیست ولی گروهی‌دیگرمعتقدند که دجال همان ابن‌صیاد معروف درروایت مفصل‌سابق‌است ، واین معنی‌را ازعبدالله‌بن عمروجابربن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند (۱)

سخن شیخ صدوق راجع به دجال

شیخ‌صدوق بعداز نقل‌خبرمزبورمیگوید: اهل‌عنادوانکار(متعصبین‌اهل‌تسنن)اینگونه اخبارراتصدیق میکنندوآنرادرباره دجال وغیبت وی وزنده بودن‌اورا دراین‌مدت

---

(۱) «درکتب‌لغت ، دجال ، بمعنی کذاب ضبط‌شده وفعل‌آنرابمعنی‌آب طلاوآب‌نقره دادن‌نوشته‌اندوگفته‌اند که دجال ، مسیح کاذب‌است که باعتبارتمویه وفریب‌کاری ، باین‌نام خوانده شده‌است .

دجال رادرزبانهای فرانسه و انگلیسی آنتی‌کریست Antichrist نامیده‌اندکه بمعنی‌دشمن وضدمسیح‌است این‌عنوان نخستین‌باردر رسالهٔاول یوحناباب چهارم شمارهٔسوم آمده‌است .

امایهودان هم بظهورکسی‌که باخدا خصومت ورزد ودارای قدرت فوق‌العاده باشد ؛ معتقدبوده‌اند . درکتاب دانیال‌باب یازدهم‌ازصفات‌این‌چنین شخصی‌که ظاهرخواهدگردید گفتگوشده ودرباب هفتم‌همین‌کتاب هم‌بصورت رمزواشاره ازدشمن‌خدا ؛ سخن‌بمیان آمده است . اوکسی‌است‌که سه‌پادشاه‌راازمیان می‌بردوباخدا خصومت ودشمنی میورزد ودوران تسلط اوسه سال‌ونیم‌است .

بنابرتحقیقات مورخین، کتاب دانیال‌درزمان مکابه‌ها نوشته شده واذاصفات واشارات این‌کتاب‌راکه‌حاکی‌ازوضع بدروزگاروظهورحکومت‌اشراراست ، نخستین‌باربرآنتیوکوس چهارم منطبق‌کرده‌اند . چه‌وی‌بقتل‌عام یهود دست زد؛ وبقسمی‌که درمقالهٔ مربوط‌باصحاب اخدود ، یادشد ، یهودیان رابشکنجه های‌گوناگون مبتلی می‌ساخت ودسته دسته در آتش میانداخت ومی‌سوخت .

پس‌ازگذشتن وقایع ناگوارآنتیوکوس‌، چون همه‌اشارات دانیال‌تحقق نپذیرفته‌بود ، یهودمسطورات آن کتاب رابر «پمپئی»وسپس‌بر«کالیکولا»منطبق کردند وپس‌ازآن بطور=

طولانی روایت نموده اند که در آخرالزمان خروج میکند، ولی درباره قائم باور نمیکنند

= کلی امپراطوری روم رادشمن خداشناختند بتدریج درمیان یهودیان ومسیحیان ؛ این عقیده بوجودآمدکه دجال موعود دانیال ؛ حاکی از حکومت ظالمانه ایست که درآخرجهان پیدا خواهدشد وپس ازدورانی موقت وپرآشوب ، شکست خواهد خورد وجهان پایان خواهدیافت یاحکومت عادله دئم روی کارخواهدآمد .

درآثاراسلامی نیزراجع بدجال بحث شده است واصل اوراازاصفهان یا سجستان نشان داده اند وی دارای قدرت وتأثیرعجیبی است . یك چشم اومسح شده وچشم دیگرش درپیشانی است که مانندستاره صبح میدرخشد، وی ازهمه جامی گذرد وفقط درمکه ومدینه قدم نمیگذارد . اکثرمردم پیرو اومی شوند ودچاربدبختی می گردندوتنها کسانی سعادتمندند که بتوانند بامجاهده خودراازپیروی اوبازدارند وبدنبال اونروند میگویندازهرموی خردجال ؛ نغمه ای بگوش میرسد وآن نغمات موجب انجذاب مردم سست وناپرهیزکاراست .

بهرحال ؛ دجال که نموداری ازجنگ نور و ظلمت است ، در اقوام و ملل دیگرهم سابقه دارد .

بابلیان ازجنك مردوخ باتئومات سخن میگفتند وتئومات راظلمت واژدها معرفی میکردند دراوستاهم ازجنك اهریمن واهورمزداگفتگوها است وآئین مانویان براساس منازعه دائم نورو ظلمت پی ریزی شده است . درکتب الحاقی تورات هم گاهی دجال موجود فوق المادهای است که دارای صورت حیوانی عجیب الخلقه می باشد .

درنظرنگارنده ، دجال کلمه ایست مرکب والف ولام آن همان الف ولامی است که در نامهای دانیال وحزقیال هم وجوددارد وبمعنی خدااست . جزء اول آن هرچه باشد بمعنی ضدو خصم ودشمن است ؛ ودورنیست که با «دژ» و «دشمن» و «دشوار» همریشه باشد .

ظهوردجال ازاصفهان یاسجستان هم اصالت ایرانی این تصورراتأییدمی کندو گویاازدو قرن پیش ازمیلاد ؛ یهودبااین تصورآشناشده باشند ، وبوسیله ایشان به مسیحیان و ملل دیگر رسیده باشد . برخی ازعلماء مسیحی منجمله صاحب قاموس کتاب مقدس ؛ دجال رااسم عام میدانند وبتصورایشان مرادازدجال ودجالان کسانی هستند که مسیح راتکذیب کنند .

مامسلمانان مانندملل دیگرحکومت عادلهٔ کامل راانتظارمی کشیم وظهورچنین حکومت را پس ازیك دوران بی نهایت ظالمانی میدانیم ودورهٔ ظلمت رادوران دجال ودورهٔ نوروسعادت رادوران «قائم» تعبیر می کنیم . (اعلام قرآن ـ تألیف دکترمحمد خزائلی)

که اومدتی طولانی غائب میشود ، آنگاه آشکار میگردد وجهان‌را پراز عدل وداد میکند چنانکه ازظلم وجود پر شده باشد! بـا اینکه پیغمبروامامان بعداز آنحضرت صریحاً ازاین موضوع سخن گفته‌اند واو(امام زمان) رابنام وشخص وغیبت طولانی ونسب ، شناسانده‌اند . آنها خواستند بدینوسیله نورخدا راخاموش کنند درصورتیکه وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ .

غالب آنچه اینان در مقام انکار وجودوغیبت امام‌زمان بآن استدلال واحتجاج میکنند اینست که : میگویندکه این روایات که شماطایفهٔ شیعه راجع بمهدی موعود روایت کرده‌اید ازطریق ما (اهلسنت) روایت نشده‌است . وما اطلاع نداریم !

سپس صدوق میگوید : براهمه ویهود ونصاری که معتقدبه نبوت پیغمبرما نیستند بهمین دلیل منکر پیغمبر ماميباشند . آنها میگویند: چون آنچه شما دربارهٔ پیغمبرتان نقل‌میکنید ومعجزات ودلیل‌هائی که برای اثبات پیغمبری اومیآورید مورد تردیدماست ویقین‌بآن نداریم ، لذا اعتقادبه بطلان نبوت‌پیغمبرتان داریم ، پس‌اگر مابخواهیم آنچه‌را که اهل‌تسنن دربارهٔ عقیدهٔ مانسبت بامام زمان‌میگویند بپذیریم وملزم بآن‌شویم ، آنها نیز بایدآنچه را فرقه‌های مزبور نسبت‌به پیغمبر میگویند بپذیرند وملزم بآن‌شوند ، بخصوص که‌آنها ازلحاظ جمعیت ازاهل‌تسنن بیشتر هستند !

اشکال

همچنین بعضی از دانشمندان اهل تسنن میگویند : عقل ما نمیپذیرد که یکنفردر زمان ما آنقدر زنده بماند که عمروی ازعمرهای عادی اهل زمان تجاوز کند ، درحالیکه بعقیدهٔ‌شما عمر صاحب شما (امام زمان) ازعمر اهل زمان تجاوز کرده‌است (١) .

(١) بایددانست که‌شیخ صدوق‌متوفی بسال ٣٨١ هجری‌است‌وهنگام تألیف کمال‌الدین که اين‌سخن‌درآن کتاب‌آمده‌تقریباً صدوبیست سال‌از عمر امام زمان‌گذشته‌است‌زیرا گفتیم که=

پاسخ

میگوئیم : شما که قبول‌دارید دجال غائب است ، وممکن است عمراواز همهٔ اهل عصر تجاوز کند ، و در بارهٔ شیطان نیز همین عقیده را دارید ، چگونه این معنی‌را دربارهٔ قائم آل محمد(ص) باآنهمه روایاتی که دربارهٔ اووغیبت وطول عمروظهور وی‌برای اجرای امر خدا ، وآنهمه روایاتی که‌مادراین کتاب(کمال‌ـ الدین) ذکر کرده‌ایم وآنچه‌را بطورمسلم پیغمبر فرموده که : هرچه درامت‌های پیشین بوده است ، بعینه وبدون کم وزیاد وطابق‌النعل بالنعل ، در این امت نیز میباشد ، باور نمیدارید ؟ .

از این گذشته در میان پیغمبران سابق و سفرای الهی ، افرادی که اینگونه عمرهای طولانی داشته‌اند ، بسیارند . نوح پیغمبر دوهزار وپانصد سال در جهان زیست.قرآن مجیدمیفرماید : **فَلَبِثَ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً** یعنی نوح مدت نهصد وپنجاه‌سال (برای دعوت مردم‌بدین خدا) درمیان قومش ماند .

ودر روایتی که ماباسنددر این کتاب نقل کردیم (۱) مذکور بود که در قائم علامتی ازنوح است که طول عمرباشد ، بنابراین چگونه مخالفین طول عمر امام زمان‌را انکار میکنند ، ولی نظائرآنرا که عقل درردوقبول‌آن دخالتی ندارد میپذیرند ، بلکه‌اقرار بآنرا برخود لازم میشمارند ؟ زیرا که ازپیغمبر روایت شده است . ما میگوئیم در خصوص امام زمان هم باید اعتراف کنند . **زیراآنهم از پیغمبر (ص) روایت شده‌است ! !**

همچنین لازم‌است از طریق سمع هم معتقد بوجود قائم شوند . کدام عقل باور میکند که اصحاب کهف سیصد ونه‌سال درغار بسر برند ؟آیا جز از طریق

آنحضرت درسال ۲۵۵ متولدشده است .قبلاهم گفتیم که‌مخااین‌شبهه‌اشکال‌طول‌عمرامام‌زمان راازهمان‌زمان‌ها که‌هنوزحضرت‌ازصدوبیست‌سال کمترداشته است‌برخ‌دوستان‌حضرت‌میکشیدند ودانشمندان‌ما نیزازهمان‌زمانها پاسخهای‌مناسب‌وقانع‌کننده‌بآنهاداده‌اند (۱)رجوع کنیدبباب۱۸

شنیدنی راه‌دیگری برای‌اعتقاد بآن‌هست ؟ پس دراین‌صورت چرا ازطریق شنیدن ازپیغمبر وائمه معصومین،مخالفین،غیبت‌وظهور قائم‌آل محمدرا باور نمیدارند ؟ !

چطور اینها بآنچه از (وهب‌بن‌منبه) و(کعب‌الاحبار) در محالاتی که اثری ازآن درقول پیغمبر ومنطق‌عقل دیده نمیشود اعتقاد پیدا میکنند ، ولی‌آنچه را از پیغمبر وائمه‌دین دربارهٔ قائم وغیبت وظهورش بعد از تردید اکثرمردم وبر گشتن مردم ازدین و ایمان خود رسیده است باور نمیدارند ؟ چنانکه اخبار صحیح که ازآن ذوات‌مقدسه رسیده گواه برآن است . آیا این معنی جرزیر پا گذاشتن عقل برای‌رد حق وانکارآن ، چیز دیگری میتواند باشد ؟ !

چرا آنها نمیگویند که وقتی ما دراین زمان‌مثالی برای‌عمر طولانی پیدا نکردیم ، عمر طولانی مشهورترین فرد بشررا درباره مشهورترین فرد بشر نیز جاری میسازیم تااینکه تصدیق‌قول‌صاحب شریعت (ص) را کرده باشیم ؟ ومیدانیم که‌هیچ‌فردی‌ازقائم علیه‌السلام مشهورتر نیست‌زیرا که‌نام‌مبارك‌اودرشرق وغرب‌برزبانهای معتقدین ومنکرینش جاری‌است .

وقتی بنا باشد وقوع غیبت امام دوازدهم با آن همه روایاتی که از پیغمبر رسیده وبوقوع آن خبر داده است باطل گردد ، عقیده به نبوت پیغمبرهم باطل میشود . زیرا فرض اینست که این پیغمبر ازوقوع غیبت امام دوازدهم خبر داده‌و باعتقاد مخالفین واقع نشده است ، پس وقتی دریك جا دروغ اوثابت شودپیغمبر نخواهد بود .

چطور آنها معتقدند که‌پیغمبردربارهٔ عماریاسر (۱) خبر داد که گروه‌ظالمی اورا میکشند ، ودربارهٔامیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: محاسنش ازخون سرش‌رنگین می‌شود ودربارهٔ حسن بن‌علی علیه‌السلام فرمود : بوسیله زهربشهادت میرسد ، ودربارهٔ

---

(۱) قال (ص): عَمّارٌ تَقتُلُهُ الفِئَةُ الباغِيَةُ - واین گروه‌ظالم لشکر معاویه بودکه در جنك‌صفین چنانکه‌پیغمبر خبرداده‌بود ؛ عماریاسر صحابی‌بزرك وعالیقدر پیغمبر(ص) راکه جزوافسران‌سپاه امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام بود بقتل‌رسانیدند .

حسین بن علی علیهما السلام فرمود: با شمشیر شهید میشود. ولی آنچه را در باره قائم و وقوع غیبت او با تصریح بنام و نسبش خبر داده است تصدیق نمیکنند؟!

نه! بعقیده ما پیغمبر بزرگ ما در تمام گفتارش راستگو و در همه احوال درست‌کردار بوده. موقعی ایمان بنده صحیح خواهد بود که از آنچه پیغمبر فرموده درخود احساس دلتنگی نکند، و در همهٔ امور بتمام معنی تسلیم او باشد و هیچگونه شك وریبی در ایمانش راه نیابد. معنی اسلام این است. زیرا که اسلام بمعنی تسلیم وانقیاد دربرابر خدا ورسول است.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الْخَاسِرِينَ (۱)

از عجائب اینکه مخالفین ما (اهل تسنن) روایت کرده‌اند که عیسی بن مریم (ع) از زمین کربلا گذشت و دید که چند آهو در آنجا گرد آمده‌اند. آهوها آمدند بنزد عیسی بن مریم و شروع بگریستن کردند. عیسی هم نشست و با آنها گریست.

حواریون هم نشستند و گریه را سر دادند، درحالیکه نمیدانستند عیسی چرا نشست و برای چه گریه می کند. بعداً پرسیدند یاروح‌الله چرا گریه می کنید فرمود: آیا میدانید این چه زمینی است؟ گفتند نه فرمود: این سرزمینی است که نور دیدهٔ احمد مرسل وجگر گوشهٔ فاطمه زهرا بتول اطهر که شبیه مادر من است در آن کشته میشود وهمینجا مدفون میگردد. خاك این بیابان ازمشك خوشبوتر است زیرا تربت آن در تابناك شهید است وتربت انبیاء واولاد انبیاء نیز چنین است.

این آهوها با من حرف زدند و گفتند که ما بشوق تربت آن نازدانهٔ بابرکت در این بیابان می‌چریم ویقین دارند که در این زمین تأمین جانی دارند، سپس عیسی دست به‌پشکل‌های آهوان زود و آنرا بوئید وفرمود: پروردگارا! اینهارا آنقدر باقی بگذار تا آنکه پدر این شهید مظلوم بیاید و آنرا ببوید وباعث صبرو تسلی خاطرش گردد. گفته‌اند که آن پشکلها ماند تا زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از کربلا گذشت و آنرا بوئید و گریست وهمراهان را نیز بگریه انداخت وداستان آنرا باصحاب خود اطلاع داد.

(۱)- سوره آل عمران آیه ۸۵

آری اهل تسنن تصدیق میکنند که پشکلهای آهوان بیش از پانصدسال باقی ماند وابر وباران و گذشت روزها وشبها وسالها آنراتغییر نداد ، ولی تصدیق نمی‌کنند که قائم آل‌محمد باقی بماند تاآنگاه که با شمشیر قیام کند ودشمنان خدا را نابودگرداند ودین خدارا زنده کند ، آنهم باآن همه اخباری که از پیغمبرو ائمه صلوات‌الله‌علیهم با تعیین نام و نسب وغیبتش درمدت طولانی رسیده است ، وبا اینکه روش پیغمبران‌پیشین درخصوص طول‌عمر هم‌درباره وی تجدیدشده. آیااین جزاز عناد وانکار حق ، چیز دیگری هست ؟ !

علائم قیام قائم آل محمد (ص)

ونیزشیخ صدوق در کمال الدین‌از محمد بن‌مسلم روایت می کند که گفت: شنیدم امام‌جعفرصادق عليه‌السلام میفرمود : برای‌قیام‌قائم‌علائمی‌است که‌خداوندبرای اهل ایمان پدیدمیآورد . من‌عرض‌کردم : قربانت گردم‌آن علائم‌چیست؟فرمود: اینست که خدا میفرماید «ولنبلونکم» یعنی شمامؤمنین راقبل‌از آمدن‌قائم امتحان میکنیم « بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱) بچیزی از ترس و گرسنگی ونقص اموال، وجانها وثمرات و بصابران مژده ده .

فرمود : این ترس از پادشاهان بنی فلان در روزگارآخرآنهاست ، و گرسنگی بواسطهٔ بالارفتن اسعارآنهاست ، ونقص اموال ، کسادی تجارتها وقلت فضل است ونقص جانها مرگهای سریع‌است (سکته) ونقص ثمرات ، کمی ثمرات حاصلی است که‌کشت میکنند ومژده بصابران ، مژده‌بتعجیل فرج‌است .

سپس امام‌صادق عليه‌السلام بمحمدبن مسلم فرمود : ای‌محمد ! تأویل‌آیهٔ شریفه‌ای که‌خداوندمیفرماید: وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (۲)اینست .

---

(۱) سورهٔ بقره‌آیه ۱۵۵

(۲) سورهٔ آل‌عمران‌آیه۷

این روایت در غیبت نعمانی هم بسند دیگر از محمدبن مسلم از آنحضرت روایت شده‌است .

وهم در کمال‌الدین ازمیمون لبان روایت میکند که آنحضرت فرمود: پیش از قیام قائم پنج علامت خواهدبود : آمدن شخص یمنی ، وسفیانی ، وندا کننده‌ای ازآسمان ، وفرورفتگی در بیابان «بیداء» وقتل شخص پاکدلی .

هم درآنکتاب روایت کرده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: میان قیام قائم و قتل‌شخص پاکدل بیش‌از پانزده شب فاصله نیست . درغیبت شیخ وارشاد مفید هم این روایت‌آمده است .

درکمال‌الدین از میمون لبان روایت نموده که گفت : من‌با امام‌باقر علیه‌السلام در خیمهٔ آنحضرت بودم . حضرت دامن خیمه‌را بالازد وفرمود : روزی که دولت ماآشکار شود ، از این‌آفتاب روشنتر است . سپس فرمود : درآنروز صدائی از آسمان شنیده می‌شود که میگوید : فلانی پسر فلانی‌همان امام شماست ونام‌اورا ذکرمی‌کند. آنگاه شیطان‌از زمین‌همان صدائی میزند،که درشب عقبه‌برسولخدازد.

نیز درآن‌کتاب بسند مزبور از معلی‌بن خنیس روایت نموده که‌حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : آمدن سفیانی حتمی است وخروج اودر ماه رجب‌خواهدبود.

هم درآن کتاب بسندمزبور از حرث‌بن مغیره از آنحضرت روایت کرده که فرمود : صدای‌آسمانی که درماه رمضان شنیده می‌شود ، درشب جمعه بیست وسوم ماه رمضان خواهد بود .

همچنین درکمال‌الدین از زراره روایت نموده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : (موقع ظهور) صدا زننده‌ای قائم‌را باسم‌نام میبرد . عرضکردم : این‌صدا برای افرادخاصی‌است‌یا عمومی‌است؟ **قَالَ عَامٌ یَسْمَعُ کُلُّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ** فرمود : عمومی است وهرملتی بزبان خودآنرامیشنوند. عرضکردم : بااینکه قائم‌را باسم صدا میزنند دیگر چه کسانی با اومخالفت می‌کنند؟ فرمود : شیطان‌آنهارا بحال خود نمی گذارد تاآنکه دراواخر همان‌شب صدائی میزند ومردم رابشك میاندازد

مؤلف: ظاهر آنجای شب «در آخر همان روز» باشد، چنانکه دراخبار آینده خواهد آمد. گویا اشتباه از کاتب باشد در بعضی نسخه‌ها اصلا آخر شب نیست.

نیز سفیانی

و نیز صدوق در کمال‌الدین از ابن ابی‌عمیر واو از ابن‌اذینه روایت کرده که گفت: حضرت صادق فرمود: پدرم فرمود: جدم امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود: پسرهند جگر خوار (سفیانی) از بیابان یابس بیرون میآید. اومردی متوسط‌القامه، صورتش‌وحشتناك وسرش ضخیم است ورویش آبله دارد. اگر اورا ببینی خیال‌میکنی یك چشمی است. اوازاولاد ابوسفیان می‌باشد. اوخروج میکند وبزمین آرام میآید وبرمنبر آن می‌نشیند.

مؤلف: زمین آرام (ارض‌ذات قرار) کوفه یا نجف است، چنانکه دراخبار باین دوشهر تفسیر شده‌است.

نیز در آنکتاب ازعمر بن یزید روایت کرده که حضرت صادق عليه‌السلام بوی‌فرمود: اگر توسفیانی‌را ببینی‌پلیدترین مردم رادیده‌ای، رنگش سرخ وزردوچشمش کبود است، درظاهرمرتب ذکرخدامیگوید، ولی‌درحقیقت بطرف‌جهنم‌میرود! درخباثت بجائی‌میرسد که زن‌بچه‌دارش رااز‌ترس اینکه مبادامردم‌را بمحل اوراهنمائی کند، زنده بگور میکند.

وهم در کتاب مزبوراز‌عبدالله‌بن‌ابی‌منصورروایت نموده که گفت: ازحضرت صادق عليه‌السلام پرسیدم‌اسم سفیانی‌چیست؟ فرمود: چه‌کار‌باسم‌اوداری؟ وقتی‌او گنجهای پنجگانهٔ شام‌یعنی‌دمشق وحمص وفلسطین واردن وقنسرین رابچنگ آورد، در آن وقت‌منتظر ظهور قائم باشید، عرضکردم. او نه‌ماه‌سلطنت می کند، فرمودنه! بلکه‌هشت ماه‌بدون یکروززیادتر.

نیز در کمال الدین ازمعلی بن خنیس ازحضرت صادق عليه‌السلام روایت میکند که فرمود: نخست صدای جبرئیل‌ازآسمان‌وبعد صدای‌شیطان اززمین‌بلند میشود، پس

ازصدای‌اول‌پیروی کنید مبادامفتون‌صدای‌بعدی شویدودنبال‌آن‌بروید!

همچنین درآن کتاب ازابوحمزهٔ ثمالی‌نقل‌میکند که گفت : بحضرت صادق عليه‌السلام عرضکردم : امام‌محمدباقر عليه‌السلام میفرمود: آمدن سفیانی حتمی‌است . فرمود : آری اینطور است ، اختلاف میان اولاد عباس هم حتمی‌است و کشته شدن مردی پاکدل‌هم حتمی‌است وقیام‌قائم هم حتمی‌است . عرضکردم : صدای آسمانی‌چگونه است ؟ فرمود : دراول روزمنادی صدامیزند : آگاه‌باشید حق‌درشخص علی عليه‌السلام و شیعیان اوست . آنگاه شیطان درآخر روزصدا میزند : آگاه باشید حق درشخص سفیانی وپیروان‌اوست ، دراین‌وقت آنها که‌ایمان ثابتی‌ندارند بشك میافتند .

نیزصدوق‌در کمال‌الدین ازحضرت باقر عليه‌السلام روایت میکند که فرمود : پیش ازظهورقائم دوعلامت پدیدمیاید : یکی گرفتن‌ماه درپنجم‌ماه ودیگر گرفتن‌آفتاب درپانزدهم‌ماه !اززمان هبوط حضرت‌آدم تاآنموقع چنین خسوف و کسوفی روی نداده‌است . ودرآنموقع حساب منجمین‌بهم میخورد درغیبت‌نعمانی‌نیزروایت‌مزبور بسند دیگرمذکوراست .

هم درکمال‌الدین ازسلیمان‌بن خالدروایت نموده که گفت : شنیدم‌حضرت صادق میفرمود : پیش‌ازآمدن‌قائم دوگونه‌مرگ‌خواهدبود : مرگ‌سرخ ومرگ سفید ، بطوریکه ازهرهفت‌نفرپنج نفرجان میدهند ، مرگ سرخ‌شمشیر(۱) ومرك سفید طاعون است .

ونیزدرآن کتاب ازابوبصیرروایت کرده که امام صادق عليه‌السلام فرمود : قبل‌از آمدن قائم درپنجم ماه رمضان‌آفتاب میگیرد .

مؤلف: درروایات‌سابق‌میگفت ماه‌درپنجم‌ماه‌میگیردودراینجا آفتاب‌است.

---

(۱) پاورقی صفحه ۸۸ را بخوانید.امکان‌دارد که‌منظوریك جنگ‌عمومی‌واتمی‌باشد که درآن‌با تشعشات اتمی وبیماری عمومی دوسوم مردم از میان میروند چنانکه درصفحه ۸۸٦ گذشت ؛ ودرروایت‌به‌دهم‌ذکرشده است

احتمال‌داردهردوباهم درپنجم گرفته شوند . بنا براین منافات‌ندارد.وشایدهم‌چیزی ازروایت افتاده‌باشد .

نیزدر کمال الدین ازابوبصیرومحمدبن مسلم روایت شده که گفتند : شنیدیم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : این‌امر(ظهورامام زمان) تحقق‌نمیپذیرد، مگراینکه دوسوم مردم‌ازمیان بروند عرض‌شد وقتی‌دوسوم مردم ازمیان بروند ، دیگر کی میماند ؟ فرمود : دوست نمیدارید که شمایك سوم باقی‌مانده باشید ؟ !

آمدن سفیانی وعلائم دیگر

شیخ‌الطائفه در کتاب غیبت ازعبدالله بن رزین ازعماریاسرروایت نموده که گفت : دولت خانوادهٔ پیغمبرشما درآخرالزمان خواهد بود . و ظهورآن دولت علاماتی‌دارد.موقعی که این‌علائم رادیدید درجای خودنشسته واز هر گونه اقدامی خودداری کنیدتا آن‌علائم‌بگذرد: وقتیکه‌روم وترك برشما حمله‌آوردند ولشکرها آراستند ، وخلیفهٔ شما (مسلمین) که کارش‌جمع آوری اموال‌بود ، جان‌داد ومردی درستکاربجای‌او نشست،وچندسال‌بعدازبیعتش‌ازخلافت‌خلع‌شد؛ نابود کنندهٔدولت آنها ازهمانجا که‌روز نخست‌دولتشان‌بوجود آمدمیآید(۱) آنگاه‌روم‌وترك‌بجان‌هم‌میافتندو جنگهای‌زیاددرزمین‌روی‌میدهد،درآنموقع کسی‌ازقلعهٔ‌دمشق‌صدامیزند: **وَيْلٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ** وای برساکنان زمین ازشری که نزدیك است! وسمت غربی مسجد دمشق‌برمین فرو میرود . حتی‌دیوارش نیز درهم‌فرومیریزد، وسه نفر درشام قدعلم میکنند ، وهرسه طالب‌سلطنت هستند . یکی ازآنها سیاهو سفید است ، ودیگری سرخ وسفید است وسومی ازخاندان ابوسفیان میباشد واواز نهر کلب (۱) ومردم رادردمشق‌حاضر میکند ، وغربیان‌بمصرحمله میآورند.وقتی

(۱) عبارت‌اینست‌یأتی‌ما لك ملكهم‌ودر نسخه‌بدل،ها لك ملكهم‌دارد ، که‌بنابراین‌معنی آن اینست : زوال‌دولتشان ازآنجا که‌روی‌کارآمدندفرا میرسید .

(مقصودآمدن‌هلاکوخان ازسمت خراسان است که‌ابومسلم بانی دولت بنی‌عباس‌نیز از همان‌جا آمد ـ مؤلف) .

(۱) نهرالکلب‌محلی‌واقع میان بیروت‌وصیدااست (مراصد)

آنها وارد مصر شدند ، همین علامت آمدن سفیانی است . قبل از آن کسی قیام میکند که‌مردم رادعوت به‌پیروی از آل محمد صلی‌الله علیه وآله مینماید ، ترکها درحیره (محلی نزدیك کوفه بوده) ورومیان درفلسطین فرود می‌آیند .

در آن هنگام عبدالله (دجال) قیام می کند ودر سر نهر قرقیساء (۱) بلشکر ترك وروم میرسدوجنگ‌سختی درمیگیرد وپادشاه مغرب همه‌جا رازیرپامیگذارد مردان را میکشد وزنان را اسیر میکند آنگاه بقیس (۲) برمیگردد . سفیانی در جزیره (۳)فرود میآید ، وشخص یمنی نیز خروج میکند . هرچه شخص یمنی و سلطان مغرب بغنیمت برده‌اند ، همه‌راسفیانی‌از آنها میگیرد ، وسپس بکوفه‌میرود ویاران آل محمدرا بقتل‌میرساند ومردی ازناموران آنها رامیکشد .

درآنموقع مهدی قیام میکند . امیر لشکراومردی بنام شعیب‌بن صالح‌است وقتی اهل‌شام دیدند مردم شام باپسرابوسفیان‌بیعت کردند ؛ همه بااو بمکه‌میروند درآن‌وقت مردپاکدلی از (بنی‌هاشم)بقتل میرسد ، برادر وی‌نیز درمکه است‌ولی دسترسی باو پیدانمیکنند . آنگاه صدائی ازآسمان شنیده میشود که میگوید‌ای مردم امیر شمافلانی است واین‌همان مهدی است که زمین‌را پرازعدل ودادمیکند چنانکه پراز ظلم وستم‌شده باشد .

در غیبت‌شیخ ازعبدالله بن‌عمر روایت میکند که گفت : پیغمبرفرمود قیامت برپا نخواهد شدتا اینکه شصت دروغگو پیدا شوند وهمه ادعا کنند که ماپیغمبریم

---

(۱) قرقیسا ـ محلی‌درکنار نهرفرات بوده (مراصد) .

(۲) قیس ـ ازقدیم بلوکی ازمصرواقع درسمت غربی رودنیل بوده است (مراصد)

(۳) جزیره ـ که‌آنرا «جزیرهٔ اقور» هم‌میگویند واقع دربین‌شط دجله‌وفرات‌است. جزیره درهمسایگی شام‌ومشتمل‌بر«دیارمضر»و«دیاربکر» است چون‌در بین دو شط دجله و فرات‌واقع شده‌لذا جزیره‌خوانده میشود حران ، رها ، رقه ، رأس‌عین ، نصیبین ،سنجار خابور ، ماردین ، آمد میافارقین وموصل‌ازشهرهای مهم‌جزیره‌است (مراصد)

این روایت درارشادمفیدهم بطریق دیگر ذکر شده‌است . درغیبت شیخ ازابوخدیجه روایت نموده که امام‌جعفر صادق ﷺ فرمود : «پیش‌ازآمدن قائم دوازده نفر از بنی‌هاشم خواهندآمد که همه مردم‌رادعوت به پیروی‌از خودمیکنند . درارشادمفید هم‌این روایت آمده است .

نیز درغیبت شیخ از عامربن واثله از امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده که گفت : پیغمبر (ص) فرمود: ده‌علامت است که پیش ازقیامت باید پدیدآید: سفیانی دجال، دخان، دابة الارض ، قیام قائم ، طلوع آفتاب از مغرب، فرودآمدن عیسی ازآسمان ، فرورفتن زمین درشرق ؛ فرورفتن زمین درجزیرةالعرب و آتشی که درقلب‌شهرعدن بیرون‌می‌آید ومردم رابمحشرسوق میدهد .

وهم در کتاب مزبورازعمربن حنظله ازامام جعفرصادق ﷺ روایت نموده که‌فرمود : پیش ازقیام قائم پنج‌علامت پدیدخواهدآمد . صیحهٔ (آسمانی) آمدن سفیانی ، فرورفتگی بیابان بیداء، آمدن شخص‌یمنی و کشته‌شدن مردی‌پاکدل .

همچنین در آن کتاب از جابر جعفی روایت نموده که ازحضرت امام‌محمد باقر ﷺ پرسید : قیام قائم کی خواهد بود ؟ فرمود : ای‌جابر چگونه‌این امر بااین‌زودی واقع میشود ، بااینکه‌هنوزانبوه مردم‌دربین کوفه‌وحیره کشته‌نشده‌اند؟ درارشاد شیخ‌مفیدهم‌این روایت نقل‌شده است .

ونیز درغیبت شیخ ازحسین‌بن مختاراز حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود : هنگامیکه‌دیوار مسجد کوفه ازسمت خانهٔ عبدالله‌بن مسعود فروریخت در زمان انقراض دولت بنی فلان فـرا میرسد ، بدانید که آنکس که‌آنرا خراب میکند دیگر آنرا بنانمیکند .

درارشاد مفید نیز بسند دیگر آمده‌است همچنین‌درغیبت‌نعمانی‌بسنددیگرهم ازآنحضرت روایت کرده است .

هم درغیبت شیخ است که بکیر‌بن‌محمد ازدی از حضرت صادق ﷺ روایت نموده که‌آمدن این‌سه نفر خراسانی وسفیانی‌ویمنی دریکماه ویکسـال ویك روز

خواهدبود . پرچم هیچکدام مانند شخص یمنی نیست ، اومـردم را بسوی حق راهنمائی‌میکند . درارشاد مفید نیز بسند دیگرهم مذکور است .

وهم درآن کتاب از محمدبن مسلم روایت کرده که گفت : پیش از سفیانی یك‌مرد مصری ویکنفر یمنی‌قیام میکند !

ونیز درکتاب نامبرده از ابوبصیر روایت میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق عليه السلام میفرمود : هر کس‌مردن عبدالله (دجال) را برای من ضمانت کند من هم‌آمدن قائم رابرای اوضمانت میکنم. بعدازآنکه عبدالله مرد دیگر مردم برسر کسی‌اجتماع نمیکنند واین‌امر (ظهور دولت‌حق) بخواست خدا بصاحب شمامنتهی میگردد‌وبعدازآن سلطنت سالها ازبین میرود وبه سلطنت ماه‌ها وروزها تبدیل‌میشود عرض کردم :آیاآن زمان‌طول میکشد ؟ فرمود : نه !

در ارشاد مفید وغیبت شیخ ازبزنطی نقل میکند که امام رضا عليه السلام فرمود: یکی از علائم ظهور قائم حادثه‌ای است که دربین حرمین (مکـه ومدینه) روی میدهد . عرض‌کردم :آن حادثه چیست ؟ فرمود : تعصبی در بین حرمین بوقوع میپیوندد ؛ و فلانی ازاولاد فلان پانزده جوان دلاور رامیکشد .

ونیز درارشاد مفید وغیبت نعمانی ازابوبصیر از حضرت صادق عليه السلام روایت میکندکه فرمود : دولت‌اینان ازبین نمیرودتا اینکه روز جمعه‌مردم را درکوفه با شمشیر بقتل رسانندگویا ...‌های مقتولین را می‌بینم که مابین باب‌الفیل مسجد و دکان صابون فروشان افتاده‌است .

وهم درغیبت شیخ از عمیره‌دختر نفیل روایت کرده که گفت : از دختر امام حسن‌مجتبی شنیدم‌میگفت : این امر که شما منتظرآن هستید واقع نمیشود مگر بعد ازآنکه بعضی‌از شمااز بعضی دیگر دوری‌جوئید وبعضی ، بعضی دیگررا لعنت کنند ، وآب‌دهان بصورت یکدیگر بیاندازید . وبعضی‌از شما علیه دیگر گواهی بکفراودهد . عرضکردم: خیری‌در زندگی‌آنروز نیست فرمود تمام خیر وخوبی درآنروز است زیرا درآن‌وقت است که قائم‌ما قیام‌میکند وتمام‌این اعمال زشت‌را

از میان برمیدارد .

نیز درغیبت شیخ از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت میکند که فرمود : پیش از آمدن قائم یك مرك سرخ است ویك مرك سفید ، دوبارملخ می آید : یکبار دروقت (یعنی موقع کشت وزرع) ویك بار درغیر وقت آن ، رنگ ملخها مانند خون است! امامرگ سرخ شمشیر ومرك سفید طاعون است (۱) در اشارد مفید وغیبت نعمانی نیز بسندهای دیگر این روایت نقل شده است .

قیام زندیقی از قزوین

شیخ طوسی در کتاب غیبت ازمحمدبن حنفیه روایت کرده که گفت: ازاو (گویامقصود پدرش امیرالمؤمنین عليه السلام باشد) پرسیدم: این امر کی واقع میشودو چه وقت خواهد بود ؟ حضرت سرخودرا تکان داد آنگاه فرمود : چگونه این امر (بابن زودی) واقع میشود وحال آنکه زمانه هنوز فشار وسختی خودرا واردنساخته وبر برادران من جفانموده است ؟ چگونه ممکن است آن امرواقع شودوحال آنکه هنوز آن سلطان ظلم وستم نکرده است ؟

چگونه این امر بوقوع می پیوندد وحال آنکه هنوز **آن زندیق از قزوین قیام نکرده** که پردهٔ ناموس مردم آنجا رابدرد وسران آنها را تکفیر کندوحصار آنرا تغییردهد وبهجت آن راازمیان ببرد ؟

هر کس از آن زندیق فرار کند ، اورا بچنك آورد . وهر کس با اوجنك کند ؛ بقتل رساند ، وهر کس ازوی کناره گیری کند فقیر شود ، وهر کس از اومتابعت کند کافر گردد ! تا آنجا که مردم دو دسته میشوند : یك دسته برای از دست رفتن دین خود گریه میکند ، ودستهٔ دیگر برای از دست رفتن دنیای خود میگریند !

---

(۱) درپاورقی ۸۱۸٦ گذشت .

علائم دیگر

ودر ارشاد مفید وغیبت شیخ ازجابر جعفی‌از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود : درجای‌خودبنشین و حرکت مکن تاگاهی که علائمی را که برای تو ذکر می کنم ببینی ! تورانمی بینم که این علائم را ببینی وآن اختلاف بنی‌فلان (بنی‌عباس) وصدای آسمانی وصدائی ازجانب دمشق میرسد که آنجا را فتح کرده‌اند وقریه‌ای ازشام بنام«جابیه» بزمین فرومیرود .

برادران ترك درجزیره فرودمیآیند ، خارجیان رومی هم‌آمده دررمله(۱) پیاده میشوند ، درآنسال اختلافات‌بسیاری‌درهرسر زمین ازناحیهٔ غرب‌روی‌میدهد نخستین جائی که خراب میشودشام‌است . سه‌دسته درآنجا پرچم برافرازند: پرچم مرد سرخ وسفید ، وپرچم مردسیاه‌وسفید ، وپرچم سفیانی .

نیز درغیبت شیخ از عبدالملك بن اسماعیل اسدی واواز پدرش از سعیدبن جبیر روایت نموده که گفت : درآنسال که مهدی‌قیام میکند ، بیست وچهارمرتبه باران‌می‌بارد واثر وبرکت‌آن دیده‌می‌شود .

شیخ‌الطائفه درکتاب‌غیبت .ازجذلم‌بن‌بشیر روایت کرده که گفت بحضرت امام‌زین العابدین علیه السلام عرضکردم : آمدن مهدی ونشانه‌ها وعلائم‌آن رابرای‌من بیان‌فرمائید تا بدانم کی‌ظهورمیکند ، فرمود : پیش‌ازآمدن او ، مردی‌بنام‌عوف بن‌سلمی ازجزیره خروج میکند ، اودرکریت (۲) سکونت‌دارد ودرمسجد دمشق کشته‌میشود .آنگاه شعیب بن‌صالح ازسمرقند خروج میکند وسپس‌سفیانی ملعون ازبیابان یابس‌میآید . سفیانی‌ازاولادعتبة‌بن ابی‌سفیان است ، وقتی‌اوخروج‌میکند مهدی پنهان‌است وبعدازآن قیام‌میکند .

---

(۱) رمله - شهری یا بلوکی از فلسطین بوده که تابیت المقدس دوازده میل فاصله داشته است . (مراصد)

(۲) نام‌محلی‌است (مراصد)

وهم در کتاب مزبور روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : مردی‌ازقزوین خروج میکند که نامش‌نام پیغمبری‌است . مردم‌بیدین وبا دین بسرعت باطاعتش در آیند واو کوه‌هارا‌پر ازوحشت میکند .

درارشادمفید وغیبت شیخ‌ازبدربن خلیل‌ازدی نقل‌میکند که امام‌محمدباقر علیه السلام فرمود:دوعلامت‌پیش‌ازقیام‌قائم‌خواهدبود که‌اززمان‌هبوط‌حضرت‌آدم‌تا آنروزسابقه نداشته است و آن‌اینست که: آفتاب درنیمه‌ماه‌رمضان وماه درآخر آن گرفته‌میشود راوی گفت : یابن‌رسول‌الله ! همه‌وقت‌ماه درنیمهٔ ماه‌و آفتاب درآخرماه میگیرد ؟ فرمود : میدانم‌چه میگوئی ، ولی‌این رابدان که این دواز علائمی‌است که اززمان هبوط‌آدم تا آنموقع واقع نشده است . درغیبت نعمانی وکافی‌هم بدوسند دیگراین روایت ذکرشده است .

نیزدراشاد مفید وغیبت شیخ ازحسن‌بن جهم روایت میکند که گفت : مردی ازامام موسی‌بن‌جعفر علیه السلام پرسید: کی‌فرج آل‌محمد فرامیرسد ؟ فرمود : میخواهی مفصل بیان کنم‌یامجمل‌وسر بسته؟عرضکردم: «بطوراجمال‌بفرمائید!فرمود:هنگامیکه پرچمهای شهرقیس‌درمصروپرچمهای کنده‌درخراسان‌بحرکت‌آمدموقع‌فرج‌است».

راوی : گویا حضرت بجای کنده چیزی دیگر فرمود .

همچنین درغیبت شیخ‌ازابوبصیرازحضرت‌صادق علیه السلام روایت‌میکند که‌فرمود: پیش‌ازآمدن قائم خشکسالی‌خواهد بود که خرما درنخل ازبین میرود پس‌دراین خصوص شکایت مکنید (یااینکه فرمودشك‌نکنید).

نیزدرآن کتاب ازابولبید نقل‌میکند که گفت : مردم‌حبشه(کعبه) خانهٔ‌خدا راتغییرمیدهندوآنرامیشکنندوحجرالاسودرامیبرند،وآنرادرمسجد کوفه‌نصب‌میکنند

و نیزدرآن کتاب‌ازمحمدبن مسلم روایت کرده که گفت : ازامام صادق علیه السلام شنیدم میفرمود:وقتی‌سفیانی‌خروج کرد باندازهٔ حامله‌بودن زنی(یعنی‌مدت نه ماه) برپنج بلوك استیلاء پیدا میکند . سپس‌حضرت فرمود : استغفرالله (۱) بلکه بقدر

(۱) علت‌این استغفاررامؤلف دردوصفحهٔ بعد بیان میکند .

حامله‌بودن شتری ! آمدن اوازامور حتمی‌است که باید واقع‌شود .

نیزدر کتاب مزبورازعمر بن‌ابان کلبی ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : گویاسفیانی(راوی میگوید یافرمود رفیق سفیانی) در کوفه شهرشما فرود آمده وازجانب اوصدامیزنند هر کس‌سریك نفرازشیعیان علی‌رابیاورد هزاردرهم باوخواهیم داد . کاربآنجا میرسد که همسایه همسایه را میگیرد ومیگوید : این‌از شیعیان علی‌است . سپس گردن اورامیزند وهزاردرهم میگیرد .

آگاه‌باشیدآنروزفقط زنازادگان برشما حکومت میکنند. گویاهم‌اکنون صاحب نقاب را می‌بینم . من‌عرضکردم : صاحب نقاب کیست ؟ فرمود . مردی‌از شماست وتظاهر بعقیده شما میکند ونقاب بصورت میزند وشمارا بوحشت میاندازد. اوشما را میشناسد ولی شما اورا نمیشناسید ، یك یك شمارا باسعایت بدام بدبختی مبتلامیسازد . آگاه‌باشید که اوزنازاده‌است .

همچنین درغیبت شیخ روایت کرده که : حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود : هنگامیکه دونفرمدعی‌حکومت درشام بجان هم‌افتادند علامتی ازعلائم الهی‌است . سپس مردم را امر بسکوت وآرامش میکنند . آنگاه شام چنان دچار اضطراب و ناامنی‌میگردد که درآن گیرودارصدهزارنفر بهلاکت برسند . خداوندآن شورش واضطراب را رحمتی برای دینداران وکیفری برای بیدینان قرار میدهد . وقتی آن روزفرا رسید ، خواهی دید که سواران ترك بانیروی کافی وپرچمهای زرداز سمت مغرب میآیندتابشام‌میرسند . دراین‌موقع منتظرباشید که دریکی‌ازدهات شام بنام «خرسنا» زمین‌فرورود ، وچون‌این‌نیزعملی‌شد منتظر آمدن فرزند هند جگر-خوار(سفیانی) باشید که‌از«یابس» بیرون میآید .

ونیزدرغیبت شیخ ازعمار دهنی روایت میکندکه : امام محمدباقر علیه‌السلام بوی فرمود : مدت توقف سفیانی رادرمیان‌خود (وی ازاهل کوفه بوده)چقدرمیدانید؟ عرضکردم : نه‌ماه باندازهٔ حامله بودن‌یك زن فرمود : ای مردم کوفه چه خوب دانا میباشید !

مؤلف: احتمال دارد بعضی روایات که مدت توقف سفیانی‌را باختلاف ذکر کرده‌اند در مقام تقیه ازائمه صادرشده. زیرا درروایات اهل تسنن هم‌ذکرشده‌یا اینکه ازاموریست که بداء (۱) درآن واقع میشود وباین مقدار میرسد . یااینکه

---

(۱) بطوریکه درپاورقی‌صفحه۸۸۹گفتیم‌موضوع«بداء» ازدیرزمان‌دستاویزخوبی برای دشمنان اسلام‌وشیعه‌بوده‌است ؛ ودانسته‌وندانسته دراین‌خصوص‌تهمتهائی بمامیزنند ــ دراین مورد نیزکه بازازبداء سخن میرود ؛ نظریهٔشیعه‌را درخصوص «بداء» ازکتاب‌نفیس«اجوبة موسی‌جارالله» بقلم علامهٔ فقید سیدعبدالحسین‌شرف‌الدین جبل‌عاملی چاپ دوم‌صفحه۹۹نقل میکنیم : آن نویسندهٔ دانشمند بزرگ‌شیعه‌مینویسد: بعضی‌ازناصبی‌ها پنداشته‌اند که‌ماشیعیان عقیده داریم خداوندا‌عتقادبچیزی دارد وبعدخلاف‌آن برایش‌آشکارمیشود ! این تهمت‌بسیار بزرگی‌است‌که بمامیزنند ، وظلم‌وستمی است که‌باهلبیت پیغمبر روامیدارند . دامن اهلبیت ودوستان‌آنها ازچنین نسبت محالی بذات پاک‌خداوند پیراسته است .

شیعه عقیده دارد که علم‌خداوندعین ذات مقدس‌اوست ، وبااین اعتقاد چطور ممکن است تغییروتبدیل‌درعلم‌خدا راه یابد ؟آنچه‌شیعه بنام «بداء» معتقداست اینست‌که گاهی‌خداوند روزی‌راکم وزمانی زیاد میگرداند ، همچنین مرگ‌وسلامتی وبیماری وسعادت‌وشقاوت ورنج وناملایمات وایمان وکفروسایر چیزها گاهی تغییروتبدیل مییابد وکم وزیادمیشود ،چنانکه خدا فرموده **یَمْحُوا اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتٰابِ** .

این‌درست عقیدهٔ خلیفه‌دوم عمر بن‌الخطاب وعبدالله بن‌مسعود بوده . چنانکه‌فخررازی دانشمند بزرگ‌سنی درتفسیرهمین‌آیه ۲۱۰ سورهٔ رعد درجزء پنجم تفسیرخود نقلکرده‌است و نیزابووائل وقتاده دوتن‌دیگرازفقهای اهل‌تسنن همین‌را درتفسیرآیه مزبور گفته‌اند،چنانکه طبرسی‌درمجمع‌البیان چاپ‌صیدا جلددوم صفحه۲۹۸ نقلکرده ؛ وجابر بن عبدالله انصاری هم آنرا ازپیغمبر (ص) روایت نموده است .

بعلاوه بسیاری ازبزرگان گذشته همیشه دعا میکردند وبدرگاه خدا می‌نالیدند که آنهارا ازسعادتمندان قراردهد ؛ وجزواشقیابحساب نیاورد . این‌معنی دربسیاری از دعاهای ائمه‌اطهار مارسیده است ودرروایات‌بسیاری فرموده‌اند که‌صدقه دادن ؛ ونیکی‌به‌پدرومادر وکردارنیک، شقاوت‌آدمی‌را بسعادت‌تبدیل میکند . وعمررازیادمیگرداند،چنانکه‌این =

مقصود از این مدت استقرار دولت سفیانی باشد. چه بر حسب اعتبار اختلاف پیدامیکند خبری که عنقریب از موسی بن اعین نقل میشود اشاره بهمین معنی است. روایت محمد بن مسلم هم در این خصوص سابقاً گذشت.

و نیز در غیبت شیخ از اعمش از بشر بن غالب روایت نموده گفت که سفیانی بکیش نصرانیت از کشور روم می آید وصلیبی در گردن دارد واو در آنروز بزرك مردم است.

و نیز در کتاب نامبرده از امام جعفر صادق عليه السلام نقل می کند که گفت: در سال فتح (آمدن امام زمان) نهر فرات شکاف بر می دارد و آب آن بکوچه و محله‌های کوفه میریزد.

هم در آنکتاب از جابر جعفی از امام باقر عليه السلام روایت نموده که فرمود: پرچمهای سیاه از خراسان آمده در کوفه فرودمی آیند، وقتی چون مهدی آشکار شد آنها راطلبیده باوی بیعت میکنند (۱)

و هم در آن کتاب از سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده که اوازپدرش

= ابی‌شیبه درصفحه ۲۵۱ جلداول کنزالعمال ازعلی(ع) نقلکرده است.

ابن‌عباس از پیغمبر روایت کرده است که فرمود: فرار کردن از تقدیر الهی سودی ندارد، ولی خداوند، بادعا و درخواست بندگانش، آنچه‌را تقدیرشده بود، برمیدارد؛

این همان معنی «بداء» است که شیعه بطور مجاز بعلاقه مشابهت بخداوند نسبت میدهد...

اگر مخالفین شیعه میدانستند که شیعه لفظ «بداء» را مجازاً بخدا نسبت می‌دهد، اعتراف می کردند: که باهم در این معنی اختلافی نداریم، و این راهمه میگویند: زیرا باب مجاز درزبان عربی بسیار وسیع است.

باوجوداین اگرغیر شیعه اصرار دارد، که اطلاق لفظ بداء را بطور مجاز هم ازما نپذیرد و نگوید نزاع ما لفظی است، ماهم از گفته خود تنزل نموده واختیار را باو می‌دهیم که هر نامی میخواهد روی این معنی بگذارد! واز نسبت خلاف واقع دادن به برادر مؤمن خود بپرهیزد، وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

(۱) درپاورقی صفحه ۹۱۱ گفتیم که روایات پرچمهای سیاه نوعاً باقیام ابومسلم خراسانی =

شنیده است که گفت : مرد پاکدل (که در بین رکن ومقام کشته میشود) جوانی ازخاندان پیغمبر ونامش محمدبن‌حسن‌است . بدون‌هیچ‌جرم و گناهی کشته‌میشود وقتی اورا کشتند ، دیگر نه در آسمان عذرخواهی و نه درزمین‌باوری دارند .

درآنموقع خداوند قائم آل محمد را با گروهی میفرستد که در نظر مردم ازسرمه نرم‌ترند (یعنی چیزی بنظر نمی‌آیند ومردم آنها راخیلی‌سبك میشمارند) هنگامیکه قائم با یاران خودقیام می کند ، مردم بحال‌آنها گریه میکنند چه آنها رامردمی بی‌دست و پا می بینند که بزودی دردست دشمن نابود می‌شوند . ولی خداوند شرق وغرب عالم را برای‌آنها می گشاید . آگاه باشید که آنها مؤمنین حقیقی هستند . **اَلا اِنّ خیر الجِهادِ فی آخر الزّمان** آگاه باشید که بهترین جهادهادر آخر الزمان است .

وهم در کتاب مزبوراز عبدالله بن‌عباس روایت‌میکند که گفت . مهدی‌ظهور نمی کند مگر هنگامیکه علامتی باطلوع خورشید پدیدآید .

گفتگوی امیرالمؤمنین باحباب راهب

سید رضی‌الدین‌علی بن طاووس‌در کتاب کشف‌الیقین می نویسد . بخطه‌حدث

= تطبیق می کند ، ودراینجا توضیح میدهیم که اگرهمه آنها یك‌موضوع نبوده وبهم مخلوط نگشته‌است باید آنرا دوقسمت کرد ، برخی‌ازآنها مربوط بزمان ابومسلم وآمدن آنها ازخراسان با پرچم‌های‌سیاه که‌شعار بنی‌عباس بوده‌است ، وقسمتی‌دیگر مانندهمین‌موردوموارددیگر ، مربوط به هنگام‌ظهورامام‌زمان است؛ که‌جای‌آنرا نیزمعلوم کرده‌اند یعنی ازخراسان‌می‌آیند ، ودر کوفه باامام‌زمان حجة بن الحسن العسکری ارواحنافداه‌بیعت می کنند ودررکاب حضرت بادشمنان شیعه نبرد مینمایند .

مشهور محمدبن مشهدی دیدم که بسند خوداز جابربن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت : انس بن مالك خادم پیغمبر (ص) برای من نقل کرد که وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام ازجنگ نهروان مراجعت نمود ، در «براثاء» نزول اجلال فرمود . درآنجا راهبی بنام «حباب» در غاری منزل داشت . همینکه راهب سرو صدای لشکر راشنید ازغار بیرون آمد ولشکر حضرت رانگریست وسپس مضطرب گشت . آنگاه باشتاب از کوه بزیر آمد وپرسید : رئیس این لشکر کیست ؟ گفتند این مرد امیرالمؤمنین عليه السلام است که ازجنگ بااهل نهروان برمی گردد .

حباب با عجله ازمیان لشکر گذشت تا بخدمت امیر المؤمنین عليه السلام رسید و گفت **السلام علیك یاامیر المؤمنین حقا حقا**! حضرت فرمود : از کجا دانستی که من به حقیقت امیرمؤمنان هستم ؟ حباب گفت . اینرا دانشمندان وعلمای ما بمااطلاع داده اند . حضرت فرمود : ای حباب ! حباب گفت : شما از کجا دانستید نام من حباب است؟ حضرت فرمود : حبیبم رسولخدا (ص) این را بمن اطلاع داد ! حباب گفت دست خود رادراز کنید تا بیعت کنم .

من گواهی میدهم که جزخدای یگانه خدائی نیست ومحمدفرستاده اوست وتو علی بن ابی ابیطالب جانشین وی میباشی .

حضرت پرسید : در کجا زندگی میکنی ؟ گفت درغاری که دراین بلندی است منزل دارم . حضرت فرمود: ازامروزبه بعددیگردرآن سکونت مکن. (۱) دراینجا

(۱) این روایت ودهاروایت امثال آن نمونه ای ازنظروسیع وصریح اسلام نسبت بزندگی ودوری ازدیرنشینی وترك دنیاورهبانیت وصوفیگری است .

حضرت اینمرد راهب را ازکوه وغاربیرون میکشد وبورود دراجتماع انسانی ترغیب میفرماید و دستورمیدهد که جای یك فرد عابد مسلمان مسجداست ، نه دیروغار و همسایگی باوحوش بیابان وحیوانات صحرا!

ازاینجاارزش خانقاه هاوخرابات وکوششهای صوفیه درایجادوازدیاداین اماکن ومدح گوشه گیری ازجامعه ودوری ازمسجدواعمال دینی ؛ بخوبی معلوم می گردد . چه ما می بینیم صوفیه مساجدرارهاکرده ، پناه بخانقاه میآورندو بجای احترام وتقدیس خانهٔ خدا بمدح وستایش خانقاه =

مسجدی بنا کن وبنام بانی آن نامگذاری نما . پس مردی بنام «براثا» آنرا ساخت و بنام اومعروف گشت آنگاه فرمود : آب از کجا مینوشی؟ عرضکرد: یا امیرالمؤمنین ازدجله ! فرمود: چرادرهمین جاچشمه یاچاهی حفر نمیکنی؟ عرضکرد: یاامیرالمؤمنین هروقت چاه کندیم شور بود .

فرمود : درهمین جاچاهی بکن وقتی چاه کندند ، سنگ بزرگی در آن پیدا شد که نتوانستند آنرا بیرون آورند. خودامیرالمؤمنین علیه السلام آنرا درآورد . چون سنگ ازجا کنده شد، چشمهٔ آب گوارائی اززیر آن جوشید آنگاه فرمود: ای حباب بعدازاین باید آب آشامیدنی تو ازاین چشمه باشد (۱) .

= یعنی یادگار راهب‌ها ودیرنشینان نصارا پرداخته‌اند ، و بمنادین مختلف ازمساجدواماکن دینی نکوهش وانتقاد می کنند چنانکه مولای آنها : در کتاب مثنوی مسجدرامسخره می کند و نمازگزاران را (خران) مینامدو مسجدحقیقی رادرون اقطاب صوفیه ومراشد طاماتی و باصطلاح آنها «اولیاء» میداند؛ ومی گوید: خدارادردل مرشدبجوئیدنه در مسجد :

ابلهان تعظیم مسجد می کنند ! بر جفای اهل دل جدمی کنند !
آن مجازاست این حقیقت ای خران! نیست مسجد جزدرون سروران !
مسجدی کاندردرون اولیاء است ! سجده گاه جمله است آنجاخداست !

(۱) داستان کندن این سنگ بزرگ ازدرون چاه توسط امیرالمؤمنین (ع) مورداعتراف شیعه وسنی است. فیلسوف بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی در «تجریدالاعتقاد» درمبحث امامت۔خاصه یکی ازدلائل شایستگی علی (ع) رانیروی بدنی بی نظیر آنحضرت دانسته ومیگوید «وَرَفعُ الصَّخرَةِ العَظِيمَةِ عَنِ القَلِيبِ » دانشمند عالیمقام علامهٔ حلی درشرح این جمله مینویسد: وقتی حضرت امیر عازم جنگ صفین بود بنزدیك دیری رسیدند ولشکردچار تشنگی سختی شدند حضرت دستورداد چاهی حفر کردند ، سنگی عظیم درآن پیداشد. لشکر از بیرون آوردن سنگ عاجز شدند خودامیرالمؤمنین(ع) بمیان چاه رفت وسنك راکندوآنرا بمسافت دوری پرتاب کرد آب اززیرآن جوشید راهب هم چون این را دید اسلام آورد »

ای حباب! بزودی شهری درجنب همین مسجد تو بنا میشود که ستمگران بسیاری در آن باشند ، ومردمش بلای بزرگی درپیش خواهند داشت . تا آنجا که در هر شب جمعه هفتاد هزارعمل حرام زنا مرتکب میشوند ! وقتی ظلم و بلای آنها افزون گردید، راه این مسجد رامی بندند . کسی این مسجدراخراب نمیکندمگراینکه کافر باشد . سپس آنرادوباره تجدید بنا میکنند . وقتی مسجد راخراب کردند سه سال مردم را ازرفتن بحج منع میکنند وزراعتهای آنها میسوزد ، وخداوند مردی ازاهل سفح(۱) رابر آنها مسلط گرداند ، اوبهیچ شهری واردنمیشودمگر آنشهرراخراب میکند ومردم آنرامیکشد ، سپس باردیگرهم بسوی آنها برمیگردد .

آنگاه مردم آن تـا سه سال مبتلا بقحط وغلا میشوند وسختی زیادی بآنها میرسد ! بازآنمرد سفحی بجانب آنها برمیگردد . آنگاه وارد «بصره» میشود وهر خانه که بیابد ویران میسازد ، وساکنین آنرابقتل میرساند . واین هنگامی است که شهرتعمیرومسجدجـامعی درآن بنا میشود ، درآن موقع ، وقت نابودی بصره فرا میرسد !

آنگاه وارد شهری میشود که حجاج (بن یوسف) آنرا بنا کرده است وآنرا «واسط» میگویند ، وباآنجا نیزهمان کند که بابصره ومردم آنجا کرد ، سپس متوجه «بغداد» میگردد وبدون مقاومت مردم واردآنجا میشود ، مردم بغداد بکوفه پناه میبرند ومردم کوفه درآنموقع ازوی دچارهراس نشده اند .

بعد ازآن او وکسانی راکه باخود ببغدادآوده بود ، روانه بجـانب قبرمن میشوند تاآنرا نبش کنند ، درآن موقع سفیانی بآنها برمیخورد وباآنها جنگ میکند وآنها را شکست میدهد. سپس همه را میکشد ولشکری بکوفه میفرستد و بعضی از مردم کوفه فرمانبرداری او را گردن مینهند . آنگاه مردی از اهل کوفه بجنك او بیرون میآید وسفیانی اورا گرفته ودرقلعهٔ شهر نگاه میدارد ، هر کس باو پناه برد ، نجات مییابد .

---

(۱) نام محلی ازعراق عرب است (مراصد)

لشکر سفیانی وارد کوفه میشوند ، وتمام مردم آنجا را میکشند و کسی‌را باقی نمیگذارند . یکنفر از آنها ازپهلوی در* بزرگی که روی زمین‌افتاده است عبورمیکندو آنرا می‌بیند ولی اعتناء بآن نمیکند ، اما بچه کوچکی را می‌بیند و میرود اورا بقتل میرساند

ای حباب ! آگاه باش که در آنموقع کارهای بزرگی بوقوع می‌پیوندد ،و آشوبها همچون پاره‌های شب ظلمانی روی میدهد. ای‌حباب آنچه را بتو گفتم از حفظ کن !

علائم دیگر دوران قبل‌از ظهور

شیخ مفید درکتاب «اختصاص» از ابوحمزهٔ ثمالی‌روایت میکند که گفت بحضرت امام محمد باقر علیه السلام عرضکردم : امیر المؤمنین میفرمود : «هر کس میخواهد باپیروان دجال‌جنگ کندبا آنها که برریخته‌شدن خون‌عثمان‌و کشتگان نهروان گریه میکنند کشتار نماید . هر کس‌بااین عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته‌شده باخشم خداوند مرده است . دجال‌را نیزنمی‌بیند . مردی عرضکرد: یا امیرالمؤمنین اگر کسی پیش از این ماجـرا مرده‌باشد چه ؟ فرمود : از قبرش بیرون میآید تااینکه بعثمان عقیده پیدا نکند هرچند بروی سخت دشوار باشد .

ونیزمفید درکتاب «ارشاد» میفرماید : روایاتی بما رسیده که متضمن ذکر علامات امام زمان وظهورقائم است ، ومشتمل بر حوادثی است که پیش‌ازآمدنش واقع میشود . وهم‌آیات وعلائمی خواهدبود . ازجمله : خروج سفیانی، کشته‌شدن سیدحسنی ، ونزاع بنی‌عباس‌بر سرسلطنت دنیوی وگرفتن قرص‌آفتاب در نیمه‌ماه رمضان وگرفتن ماه درآخر آن‌ماه، در«بیداء» زمین‌فرومیرودویك فرورفتگی در زمین مغرب و دیگری در مشرق پدید میاید : آفتاب از ظهر تاعصر از حرکت میایستد ، وآفتاب از سمت مغرب طلوع میکند و مردی پاکدل باهفتاد مرد صالح در بیرون کوفه بقتل میرسد .

وکشته‌شدن مردی هاشمی در بین رکن ومقام ، وخراب شدن دیوار مسجد کوفه ، وآمدن پرچمهای سیاه‌از خراسان ؛ وخروج مرد یمنی ، وقیام مردی از اهل مغرب درمصر وتصرف شهر شامات توسط وی ، وفرودآمدن لشکر ترك در جزیره (موصل) ، وورومیان در رمله (فلسطین) وطلوع ستاره‌ای از شرق که مانند ماه میدرخشد ، آنگاه گرفته وکمانی‌میشود بطوریکه دوسر آن میخواهدبهم برسد وسرخی درآسمان پدید میآید ودر اطراف آسمان پخش میگردد ، وآتشی درازدر مشرق نمایان‌میشود ، وسه‌روز یاهفت روزدر هوامیماند (شاید مقصود ستارهٔ دنباله دار بزرگ‌باشد) **وخلع العرب اعنتها وتملکها البلاد وخروجها عن سلطان العجم** یعنی : وعرب‌از قیدوذلت آزادمیگردندوشهرهارا تصرف نموده وازفرمان پادشاه‌عجم بیرون‌میآیند . (۱)

اهل‌مصر حاکم‌خودرا میکشند؛ وشام‌ویران‌میشود. سه‌لشکر باپرچمهای‌مشخص‌در آنجا بجان‌هم‌میافتند. پرچمهای‌قیس‌وعرب بمصردرآیند، وپرچم کنده بحران‌میرود ، ولشکری ازجانب عرب‌میآید ودرخرابه‌های «حیره» منزل میکند . پرچمهای‌سیاه ازمشرق بطرف حیره‌میآیند . وشکافی‌در نهرفرات پدیدمیآید وآب آن کوچه‌های کوفه‌را فرا میگیرد . شصت‌نفر دروغگو که همه‌مدعی پیغمبری هستند ، خواهند آمدوقیام دوازده نفرازنسل ابوطالب که همه‌ادعای امامت‌دارند .

وسوزاندن مردی‌از بزرگان بنی‌عباس دربین‌جلولا وخانقین ، وبستن پلی در بغداد نزدیك محلهٔ کرخ ، وبرخاستن باد سیاهی در اول روزدر بغداد . وهم زلزله‌ای درآنجامیاید که بسیاری از مردم‌را درزمین فرومیبرد . وترسی بر اهل عراق ومردم بغداد مستولی میشود ، ومرگهای‌سریع آنهارا ازپادر میاورد ، وآفت بجان‌ومال ومحصول آنها میافتند . وملخهای بموقع وبیموقع میایدوغله وکشت‌و زرع آنها رامیخوردوزراعت آنها تقلیل مییابد .

دودسته‌ازمردم‌عجم‌بجان‌هم‌افتاده، خون‌بسیاری درمیان آنها ریخته می‌شود ،

(۱) دراین باره سخن خواهیم گفت .

بردگان از فرمانبرداری آقایان خودسر باز زنند و ارباب خود را بقتل رسانند، (۱) و بعضی از بدعت گزاران در دین، از صورت آدمی بیرون می آیند و بصورت میمون و خوک میشوند و بردگان بر شهرهای بزرگان غلبه یابند، وصدائی از آسمان می آید بطوری که تمام ساکنان زمین هر کس بزبان خود آنرا می‌شنود، و یك صورت و سینه برای مردم در نور آفتاب آشکار میگردد، و مردگانی از قبرها بیرون آمده بدنیا بر میگردند، و با مردم معاشرت نموده بملاقات یکدیگر میروند، آنگاه این علائم با آمدن بیست و چهار باران ختم میشود، سپس زمینهای مرده زنده و سرسبز شده برکات آن آشکار میگردد، و تمام بدبختیها از پیروان حق یعنی شیعیان مهدی عليه‌السلام برطرف میشود. در آن هنگام متوجه میشوند که او ازمکه ظهور می کند، و برای یاری او بمکه می روند، چنانکه در اخبار آمده است.

سپس شیخ مفید میگوید: پاره‌ای از این وقایع حتمی است که باید واقع شود و پاره‌ای مشروط بشرائطی است (۲) خدا بهتر میداند چه خواهد شد. چون این مضامین در کتب معتبره و آثار منقوله از پیغمبر و ائمه ثبت است، ما نیز بهمین ملاحظه آنها را در اینجا آوردیم.

و نیز در ارشاد مفید روایت میکند که علی بن ابی حمزه از حضرت موسی کاظم روایت نموده که: در تأویل این آیه شریفه **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ** فرمود: آیات آفاقی فتنه‌هائی است که در اطراف زمین پدید می آید و آیات انفسی مسخی است که در دشمنان حق بوقوع می پیوندد.

نیز در ارشاد مفید از ابو بصیر روایت نموده که از حضرت باقر عليه‌السلام شنیدم که در تفسیر آیهٔ «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» یعنی

(۱) شاید اشاره باستقلال کشورهای استعمارزده و قیام مردمان ستمدیده آن علیه استعمارگران؛ و آزادی بردگان است البته امکان هم دارد اشاره به تقسیم اراضی در ممالك اسلامی باشد.

(۲) که اگر آن شرائط تحقق یابد، این وقایع هم روی می‌دهد. این گفتهٔ شیخ مفید در حدود هزار سال پیش است، ولی امروز بعضی از آنها بوقوع پیوسته است.

اگر بخواهیم علامتی ازآسمان بر آنها میفرستیم تا گردنهای آنان خم گردد(یعنی عذابی میفرستیم که در برابر آن ناتوان گردند) می‌فرمود : بزودی خداوندا این کاررا بسر آنها میآورد . عرضکردم : آنها کیستند ؟ فرمود : آنها بنی‌امیه‌وپیروان آنها میباشند واما علامتی که خدا میفرستد اینست که آفتاب ازموقع ظهر تاعصر درجای خود میایستد وسینه وصورت مردی در نورآفتاب بیرون آید ومردم اورا بحسب ونسب میشناسند واین‌درزمان‌سفیانی‌خواهد بود،وبااین‌علامت **روزنا بودی** سفیانی ولشکر اوفرا رسیده است .

همچنین در کتاب مزبورازمنذر حوزی روایت کرده که گفت : ازحضرت صادق عليه السلام شنیدم‌می‌فرمود : پیش ازقیام قائم مردم‌ازگناهان خود متنبه میشوند بوسیله‌آتشی که درآسمان برای‌آنها آشکار میشود . وسرخی که درآسمان‌نمودار میگردد ، وفرو رفتن زمین دربغداد ، وفرورفتن زمین در بصره وخونهائی که در بصره ریخته میشود ، وخرابی خانه‌های‌آن شهر ، ونابودی که در بین مردم‌آنجا پدید می‌آید ، **وَشُمُولُ اَهْلِ الْعِراقِ خَوفٌ‌لا يَكُونُ مَعَهُ قَـرارٌ** وترسی که اهـل عراق رافرا میگیرد. بطوریکه‌آرامش‌نخواهند داشت .

عیاشی (۱)درتفسیرخوداز‌عجلان‌بن‌ابی‌صالح‌روایت‌نموده که گفت‌ازحضرت

---

(۱) عیاشی - شیخ‌بزرگواروم‌حدث عظیم الشأن محمدبن مسعود بن محمد بن عیاش سمرقندی‌معروف به‌عیاشی‌ازرؤسای علمای‌شیعه امامیه‌است .

نجاشی‌در رجال می‌نویسد : وی‌در جوانی‌سنی بودو بسیاری از احادیث اهل‌سنت رافراگرفت ،آنگاه‌بمذهب حق‌گروید وشیعه شد واز راویان بزرگ شیعه‌کوفه وبغداد وقم استماع‌حدیث‌نمود .

حسین‌بن‌عبیدالله غضائری‌میگفت : ازقاضی‌ابوالحسن علی‌بن‌محمد شنیدم که ازابوجعفر زاهدنقل می کرد که‌می گفت : عیاشی‌سیصدهزار دینار که‌ازپدرش‌ارث‌برده‌بود ، همه‌رادرراه نشرعلم‌وحدیث بذل‌کرد خانه‌اومانند مسجدپراز مردم‌بود جمعی استنساخ می کردند و وگروهی مقابله می‌نمودند، ودسته‌ای کتاب‌بروی‌میخواندند ،==

صادق ؑ شنیدم میفرمود : روزها وشبها بپایان نمیرسد تااینکه صدائی‌از آسمان شنیده‌میشود که‌میگوید :ای‌پیروان حق ، ای‌اهل‌باطل !ازهم‌جداشویدپس‌ازهم‌جدا میشوند . عرضکردم : بعدازاین اعلام بازهم اهل حق وباطل بهم مخلوط میشوند؟ فرمود: نه !خداوند درقرآن‌میفرماید :

مَا كَانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (۱)

یعنی : خداوندا‌هل ایمان را باین‌حال که شما هستید نمیگذارد تااینکه بد راازخوب آنها تمیزدهد .

اوضاع عمومی آخر الزمان
قبل‌ازظهورامام زمان وبعد ازآن

نیزدرتفسیرعیاشی‌ازجابرجعفی روایت‌میکند که حضرت‌امام محمدباقر ؑ بوی‌فرمود : درجای‌خودبنشین وحرکتی‌ازخودنشان مده ، تاآنگاه که علائمی را که در سال طاق روی میدهد ومن‌اکنون برای‌توذکرمیکنم به‌بینی .

وآن‌اینکه : کسی‌ازدمشق صدائی‌میزند ، ودریکی ازدهات آن فرورفتگی پدیدمیآید ، وقسمتی‌ازمسجدآن‌فرومیریزد،ومیبینی که طایفهٔ ترك‌ازآنجا(دمشق) میگذرند ودرجزیره(موصل) فرودمیآیند . رومیان هم‌دررمله فرودآیندوآن‌سالی است‌که درتمام سرزمین عرب‌اختلافات روی‌میدهد .

ـشیخ‌الطائفه درکتاب‌رجال‌نوشته‌است: علم‌وادب‌وفضل‌وفهم وبزرگ منشی‌عیاشی در زمان‌خود ازهمه‌دانشمندان مشرق‌زمین‌بیشتربود . عیاشی‌بیش‌ازدویست جلدکتاب نوشته‌که مادرفهرست نقل‌کرده‌ایم . اویك مجلس برای شیعیان داشت و یك مجلس بسنیان اختصاص داده‌بود. یکی ازتألیفات‌اوتفسیرمعروف به‌تفسیر عیاشی است‌که مؤلف در این کتاب ازآن نقل‌میکند .

(۱) سورهٔ‌آل عمران آیه ۱۷۳

اهل‌شام بر گردسه پرچم مختلف جمع میشوند ، یکی زرد وسفید ودیگر سرخ‌وسفیدوسومی‌پرچم‌سفیانی‌است.سفیانی‌باداتیانش که‌ازقبیله کلب‌میباشندخروج میکند و برقبیلهٔ بنی ذنب الحمار ازقبیله مضر حمله میآورد وجنگی میکند که تا آنروزچنان جنگی‌بوقوع نپیوسته است .

سپس‌مردی از بنی ذنب بدمشق میاید وبا همراهانش طوری کشته میشود که کسی‌رابدانگونه نکشته‌باشند. اینست معنی آیه‌شریفه « **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ** (۱) یعنی: طوائفی‌ازمیان مردم‌بجان‌هم میافتند . وای‌بر کفاری که‌آن روزبزرك در آن جنك شر کت میجویند .

سفیانی وپیروانش خروج میکنند وقصدی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبرو شیعیان آنها ندارد

اویك لشکر بکوفه میفرستد ، وجمعی‌ازشیعیان آنجا را میکشد و گروهی‌را بدارمیزند ، ولشکری‌ازخراسان آمده درساحل‌شط دجله فرودمیآیند .

مرد ضعیفی از شیعیان باطرفدارانش برای مقابله باسفیانی به بیرون کوفه میرود ومغلوب میگردد ، سپس سفیانی لشکر دیگری بمدینه میفرستد مردی در آنجا کشته میشود ومهدی ومنصورفرارمیکنند سفیانی‌هم بزرك و کوچك سادات و ذریهٔ پیغمبررا گرفته وحبس میکند . آنگـاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصورازمدینه بیرون میرود .

مهدی همچون موسی بن‌عمران (که هراسان ازمصرخارج شد) هراسان و نگران‌ازمدینه بیرون‌میرود ، وبدینگونه واردمکه میشود.لشکراعزامی‌هم‌بدنبال وی می آیند ، ولی وقتی‌به‌بیابان مکه‌ومدینه میرسند، بزمین‌فرومیروندوجزیك‌نفر که خبر آنهارا میبردباقی‌نمی‌ماند . قائم دربین‌رکن‌ومقام میایستدونمازمیخواند . وزیراونیزباوی‌است .

درآنوقت (مهدی) میگوید ای‌مردم من‌ازخداوند میخواهم که مرابرآنها

(۱) سورهٔ مریم آیه ۱۹

که برما آل محمد ﷺ ظلم کردند وحق ما را گرفتند نصرت دهد ، هر کس در بارهٔ خدا بـا من گفتگو دارد (بیاید وبمن بگوید) زیرا من ازهر کس بخداوند نزدیکترم، وهر کس دربارهٔ آدم گفتگو دارد بمن بگوید زیرا من ازهر کس بآدم نزدیکترم وهر کس دربارهٔ نوح گفتگو دارد بمن بگوید که من ازهر کس بوی نزدیکترم ، و هر کس در بارهٔ ابراهیم گفتگو دارد بمن بگوید ، زیرا من ازهر کس با براهیم نزدیکترم وهر کس دربارهٔ محمد گفتگو دارد بمن بگوید که من ازهر کس بمحمد (ص) نزدیکترم وهر کس درباره پیغمبران با ما گفتگو دارد بمن بگوید ، زیرا ما ازهر کسی به پیغمبران نزدیکتریم .

وهر کس درخصوص کتاب خدا (قرآن) گفتگو دارد بمن بگوید زیرا ما دراین خصوص ازهر کس سزاوارتریم . ما وهرمسلمانی گواهیم که بما (خاندان پیغمبر) ستم نمودند، ومارا آواره کردند، وازخانه ووطن خود بیرون نمودند واموال مارا ضبط کردند ، وما را ازهمه چیز محروم ومقهور نمودند ماهم اکنون ازخدا وهرمسلمانی یاری میطلبیم .

سپس امام محمد باقر ﷺ فرمود : بخدا قسم سیصد وسیزده مرد که پنجاه زن نیز در میان آنهاست مانند قطعه‌های ابر در فصل پائیز ، درغیر موسم حج درمکهٔ معظمه جمع میشوند . چنانکه خداوند میفرماید : «اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قدیر» یعنی : هرجا باشید خداوند تمام شما را گردآورد ، خداوند برهرچیز تواناست . درآن موقع مردی از خاندان پیغمبر میگوید : این شهر (مکه) مردمی ستمگر دارد .

سپس آن سیصدوسیزده نفر بعداز زمان پیغمبر (۱) دربین رکن ومقام بامهدی بیعت می کنند: آنگاه بالشکر وسلاح ووزیرش ازمکه بیرون میآیند . درآن وقت منادی در مکه ازآسمان اورا بنام صدا میزند ومردم را بظهورش اطلاع میدهد . بطوریکه تمام مردم روی زمین آن صدارا میشنوند .

(۱) که ازمردم مکه برای رسالت خود وقبول دین اسلام بیعت گرفت .

ای جابر ! نام‌وی نام‌پیغمبری است . اگر این برای شما مشکل باشد ، پیمان‌پیغمبر وپرچم وسلاح اووانیکه او(مهدی) مردی پاکدل ازاولاد حسین علیه‌السلام است‌باعث‌اشتباه‌واشکال‌نخواهدبود اگراینهم‌موجب‌اشتباه گردد، آن صدای‌آسمانی که اورا باسم وظهورش‌صدا میزند باعث اشتباه نخواهدشد .

آنگاه حضرت به‌جابر جعفی‌راوی این حدیث فرمود : مبادا بمعدودی از سادات که مدعی مهدویت میشوندا‌عتنا کنی . زیرا دولت پیغمبروعلی یکبار است (ویکوقت ظاهر میشود) ولی دیگران دولتها دارند . پس خودداری کن واصلااز این مدعیان پیروی‌مکن تاآنکه مردی‌از اولاد امام حسین علیه‌السلام را به‌بینی که عهدنامهٔ پیغمبر وپرچم وسلاح وی با اوست .

زیرا عهد نامهٔ پیغمبر بعلی‌بن‌الحسین رسید وبعد از اوبمحمدبن علی (خود حضرت) رسیدوبعدهم خداهرچه خواهد میکند . پس همیشه بااینان باش وازآنان که‌برای توذکر کردم جداً بپرهیز (۱) مگر هنگامیکه مردی‌از خاندان پیغمبر قیام کند که سیصدوسیزده نفرمرد وپرچم پیغمبر بااوست ، وآهنك مدینه نماید ، وموقعیکه ازبیابان «بیداء» عبور کند میگوید : اینجا جای کسانی است که زمین آنهارا فروبرد ، چنانکه خدا میفرماید : «افأمن‌الذین مکروا السیئات‌ان یخسف الله بهم‌الارض اویأتیهم العذاب من حیث لایشعرون اویأخذهم فی تقلبهم فماهم بمعجزین» (۲)

وقتی وارد مدینه گردید محمدبن‌شجری رامانند یوسف‌از زندان‌در میآورد سپس بکوفه میآید ومدتی طولانی درآنجا توقف میکند وبعد ازآن مدت باراده

(۱) این‌موضوع درزمانی بوده که عده‌ای ازسادات‌اولادامام حسن‌بگمان گرفتن‌زمام اموراز‌دست بنی‌امیه وتشکیل‌دولت‌حقهٔ خاندان‌پیغمبردرصدد قیام وانقلاب‌بودند سرانجام‌هم زیدبن‌علی برادرامام باقرومحمدوابراهیم پسران عبدالله محض‌نوهٔ‌امام حسن قیام‌کردند ؛ وبدون‌اخذ نتیجه‌شهید شدند !

(۲) ترجمه وتفسیرآن درصفحه۲۶۱گذشت

خداوند بر کوفه غلبه مینماید. آنگاه با همراهانش به «عذرا» میرود درآنجا مردم بسیاری بوی مـی پیوندد. در آن اوقات سفیانی در بیابان رمله است سپس، دولشکر باهم تلاقی میکنند، آنروز، روز تغییر وتبدیل است باین معنی که‌جمعی ازلشکر سفیانی باصحاب قائم‌ملحق میشود، وجمعی از کسانی که بقائم پیوسته‌اند، بسفیانی می‌پیوندد (البته این عده غیر ازآن سیصد وسیزده نفراست) چه‌آنها در حقیقت از پیروان سفیانی می‌باشند، چنانکه‌آن عده که بقائم ملحق می‌شوند در باطن شیعه هستند. و در این وقت هر کسی بصف واقعی خود می‌پیوندد. آنروز روز تبدیل‌است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنروز سفیانی باتمـام اتباعش کشته میشود. بطوریکه یك‌نفر نمی‌ماند که خبر آنها رابیاورد. بدبخت کسی که‌آنروز از غنیمت قبیلهٔ کلب(۱) بی‌نصیب بماند آنگاه قائم بکوفه میآیدوآنجا جایگاه‌اوخواهدبود. سپس هرجا مسلمانی‌را به‌بردگی فروخته باشند. قائم‌اورا میخرد وآزاد میکند، وهرجا قرض‌داری باشد، قرض‌اورا میدهد، وهرکس مظلمه‌ای بگردن داشته‌باشد، آنرا ردمیکند. اگر یکنفر ازآنها کشته شود دیهٔ‌مسلمه اورا گرفته بولی‌اومیدهد،واگرمقتولی‌قرض‌داشته باشدقرض اورامیپردازد، وبکسان او کمك می کند، تاجائیکه‌زمین‌پر ازعدل‌ودادمیشودچنانکه پرازظلم‌وستم‌وتجاوزات‌شده باشد او(قائم)وخانواده‌اش دررحبه (۲)سکونت میورزد. رحبه‌قبلا مسکن حضرت نوح وسرزمین پاکی بوده‌است، محل‌سکونت وشهادت فرزندان پیغمبر همیشه زمین های‌پاکیزه بوده است. زیراآنها جانشینان‌پاکسرشت پیغمبرند:

شیخ مفید درکتاب مجالس ازحذیفهٔ یمانی‌روایت‌میکند که گفت: شنیدم

---

(۱) در همین روایت خواندیم‌که دائیان وحامیان سفیانی از قبیلهٔ «کلب» اند پس اين‌غنيمت ازسفيانی‌وکسان و لشکراو‌به‌شيعيان ميرسد. پاورقی‌صفحه۳۰۷ رانيزبخوانيد.

(۲) رحبه‌ـ بضم‌راء وسکون‌حاء محلی‌نزديك‌قادسيه‌وتاکوفه‌يك‌روزراه‌بوده‌است. گويا منظوررحوالی مسجدسهله کنونی‌ونجف‌اشرف است‌که در روايات‌ديگر نيزتصريح شده است.

پیغمبر میفرمود : خداوند دوستان‌وبرگزیدگان خود را امتیاز میدهد ، تاآنکه زمین رااز لوث‌وجودمنافقین و گمراهان وفرزندان آنها ، پاك گرداند تااینکه‌یك نفرمردپنجاه زن(آنها) را ملاقات میکند که یکی‌میگوید : ای‌بنده خدامرابخر ودیگری‌میگوید ای‌بنده خدابمن پناه‌بده !

نعمانی‌در کتاب غیبت از کعب الاحبارروایت‌میکند که گفت : درروزقیامت بندگان خدا بچهاردسته برانگیخته میشوند : یك دسته سواره ، ویك دسته روی پاهای خود ویك دسته افتان وخیزان ویك‌دسته روی صورتهای خود ، درحالیکه کر و گنگ‌و کور میباشند ، وعقل خودرا ازدست‌داده‌اند، وبا آنهاسخن‌نمیگویند، وبآنها اجازه نمیدهند که از کرده‌های خودپوزش بخواهند **تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ** (۱)یعنی : آنها کسانی هستند که آتش‌دوزخ صورتهاشان را میسوزاند وآنهادر آنجا ، زشت منظراند .

گفتند:ای کعب ! اینها کیانند که‌برروی برانگیخته میگردند واین حالت را دارند ؟ گفت : آنها کسانی‌هستند که‌در گمراهی‌وانحراف‌از دین‌خداوپیمان‌ـ شکنی بسر بردند . وقتی مردند خواهندید بدچیزی پیش از خود فرستاده‌اند ، چه باخلیفهٔ خود وجانشین‌پیغمبرشان‌واول عالم وفاضل خودوپرچمدار پیغمبرشان وصاحب حوض کوثر ، جنگ کردند ، اومایه آرزووامیدمردم است ، ودانائیست که نادان نمیشود وحجتی است که هر کس ازوی کناره بگیرد . مورد قهر خدا واقع‌میشود وبآتش دوزخ درافتد .

بخدای کعبه اوعلی است که علمش ازهمهٔ‌آنها بیشتر ، واسلامش پیشتر، و حلمش افزونتر است . من‌تعجب میکنم که چرا دیگران را بر اومقدم میدارندو هم تعجب میکنم از کسی که درباره‌قائم‌مهدی عليه السلام که‌اوضاع زمین راعوض‌میکند وبوسیلهٔ او عیسی بن‌مریم بانصارای روم‌وچین احتجاج میکند تردید دارد . قائم از دودمان علی‌است . اوازحیث خلقت وسیرت وزیبائی رخسار وهیئت ازهمه کس

(۱) سورهٔ مؤمنون‌آیه ۱۰۶

به عیسی‌بن‌مریم شبیه تراست . خداوندآنچه را به‌پیغمبران خودعطا فرموده‌بوی نیزمیدهد و بر آن‌هم میافزاید .

قائم ازفرزندان علی است غیبتی همچون‌غیبت یوسف ورجعتی مانند رجعت عیسی دارد . آنگاه بعد ازغائب شدنش همزمان باطلوع ستاره‌دیگری‌وخراب‌شدن شهرری وفرو رفتن‌بغداد وخروج سفیانی ، وجنگ بنی عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان، آشکار میشود وآن جنگی است که هزاران نفردرآن بقتل میرسند . وهر کس شمشیر خودرا ازغلاف بحالت‌آماده باش میکشد وپرچمهای سیاه دربالای‌سرش‌باهتزاز میاورند . آن‌جنگی‌است که مژده‌مرگ سرخ(شمشیر) وطاعون بزرگ را بمردم میدهد .

سخنان امیرالمؤمنین باعمربن سعد

نیز درکتاب مزبور ازخضربن عبدالرحمن از پدرش واو ازجدش عمر بن سعدروایت نموده که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : قائم‌قیام نمی کند تااینکه چشم دنیا شکافته شودوسرخی درآسمان‌پدیدآید . وآن اشکهای‌حاملان عرش (۱)است که برمردم‌روی زمین میگریند .

تاوقتیکه مردمی پیدا شوند که ازمواهب الهی بهره‌ای نبرند ! آنها مردم را دعوت به‌پیروی‌ازفرزندمن‌می کنند ولی‌خودشان‌ازفرزند من‌بیزارندآنهامردمی پست‌نهاد و بی‌نصیب ازرحمت‌حق میباشند . براشرارتسلط دارند ومیان ستمگران فتنه‌انگیزند ، وپادشاهان را نابود کنند . در بیرون کوفه‌آشکار میشوند سر کردهٔ آنها مردی‌است سیاه‌چرده وسیاه‌دل ، بیدین ، ازنظر حق افتاده ، ودارای عیوب

(۱) شیخ صدوق‌درکتاب«اعتقادات»مینویسد : «عرش‌بعقیدهٔ‌ماشیعیان ؛ آنچه‌غیرازخدا است» بنا براین‌عرش‌یعنی کائنات‌وموجودات‌وتمام‌هستی‌وآیه‌شریفهٔ الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ یعنی‌قدرت خدابرهمه اشیاء احاطه کرده‌است . وحاملان‌عرش‌هم منظور فرشتگان وساکنان کرات‌آسمانی میباشند .

بسیار ولئیم وپرخور است . از مادران زناکار وبدترین نسلها بوجود آمده در آن سال که فرزند غائب من ظهور میکند خداوند اورا از باران رحمت خود سیراب نمیکند ، فرزند من صاحب پرچم سرخ وعلم سبز است ، آن روز عجب روزی است برای مردم ناامیدی که در بین شهر انبار وهیت (۱) زندگی میکنند ! آن روز ، روزی است که اکراد و مردم پست نهاد ، بهلاکت میرسند ، وشهر فراعنه ومسکن جباران موجایگاه والیان ستمگر که سرمنشأ همهٔ بدبختیها وفساد است ، ویران میشود .

ای عمر بن سعد ! بخدای علی سوگند ، آن شهر بغداد است . خدا لعنت کند گناهکاران بنی امیه وبنی فلان (عباس) را ، آن مردم خیانت پیشه‌ای که فرزندان پاکسرشت مرا میکشند ! وحق مرا در باره آنها مراعات نمیکنند ، وآنچه میکنند باحترام من ازخداوند نمیترسند .

بنی عباس یك روز زوال و نابودی درپیش دارند آنها در آنروز همچون زن آبستن بوقت زائیدن ناله میکنند وای براتباع بنی عباس ازسوانحی که جنگ ما بین نهاوند ودینور ، روز آنها میاورد. آن جنگ جنگ تهی دستان شیعهٔ علی است . سرکردهٔ آنها مردی از اهل یکی ازاین دوشهر وهمنام پیغمبر ، دارای اندامی معتدل واخلاقی نیکو ورنگی باطراوت میباشد. صدایش خنده دار ، ومژگانش انبوه است .

گردنش قوی ، موهایش شانه کرده ومیان دندانهای جلوش باز است ، هنگامیکه بر اسب خود سوار میشود مانند ماه شب چهارده است که از زیرابر در آمده باشد . جمعیت او بهترین جمعیتهائی میباشند که بادلی پاك بدین خدا گرویده اند. آن دلاوران ازعرب هستند که باکراهت بجنك می پیوندند، شکست و گریز از آن دشمنان آنهاست که در آن روز ، جز درماندگی وبدبختی راهی ندارند .

مؤلف: علت نقل این خبر باهمهٔ تغییرات واغلاط لفظی که دارد ، وبااینکه سند آن به پست ترین مردم یعنی «عمر سعد» ملعون میرسد ، اینست که خبر مزبور

(۱) «انبار» و «هیت» از شهرهای مرزی عراق وسابقاً ازشهرهای معروف ایران بوده است .

مشتمل بر اخباری راجع بقائم میباشدتا معلوم‌شود که دوست ودشمن موضوع قائم آل‌محمد را روایت کرده‌اند (۱)

ونیز در کتاب یادشده روایت نموده که گفت : در حضور امام‌جعفر صادق ؑ ازقائم‌سخن بمیان‌آمد ؛ فرمود : از کجا باین زودی اوظهور می کند ، وحال آنکه هنوز دورآسمان نرسیده تا آنجا که گفته شود : اومرده یااگر هست بکدام بیابان رفته‌است ؟ عرضکردم : دورآسمان یعنی‌چه ؟ فرمود : مقصود اختلافی‌است که دراین‌باره میان شیعیان روی میدهد .

همچنین در کتاب مزبور ازاصبغ‌بن نباته روایت میکند که امیرالمؤمنین ؑ فرمود : پس‌بعدازسال‌صد وپنجاه امیرانی کافر وامنای خائن وعرفای فاسق درمیان شما پیدا شوند بازرگانان زیاد وسود تجارت کم ورباخواری فاش واولاد زنا بسیار گردند . کارهای‌خوب‌را زشت وماه‌ها رابزرگ شمارندزنها بازنها ومردان بامردان اکتفا نمایند .

دراین موقع مردی برخاست وعرضکرد : یاامیرالمؤمنین ! درآن زمان چکنم؟فرمود : فرار ! فرار ! پیوسته سایه عدل خداوند برسر این امت گسترش دارد تاآنزمان که قاریان (قرآن) متمایل بامراء خود شوند وتاآنموقع که نیکان آنها گناهکاران را ازارتکاب معصیت باز دارند . پس اگر گناهکاران گوش ندهند واز خیرخواهان تنفر پیدا کنند ودرعین حال گواهی به‌یگانگی خداوند بدهند ، خداوند درعرش خود میفرماید : دروغ میگویند ودر گفته‌های خود صادق‌نیستند.

وهم در کتاب نامبرده‌ازابو بصیرروایت‌میکند که‌امام‌ششم(ع)فرمود: پیش‌از قیام‌قائم ناگزیر میباید سالی باشد که درآنسال مردم گرسنه شوند وبواسطه کشته شدن و کاهش اموال وجانها ومحصولشان ، سخت بهراس افتند . چه این در کتاب

---

(۱) مطابق‌نقل صحیح‌عمرسعد درکربلا سی‌وچهارساله‌بوده . اگرحضرت امیردرسال آخرزندگانیش‌یعنی‌سال ۴۰ هجری چنین‌سخنانی‌به عمرسعدگفته‌باشد عمرسعددرآنموقع۲۳ سال داشته‌است ! !

خدابیان شده‌است . آنگاه حضرت این آیه راخواند : **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ .**

هم درغیبت نعمانی از جابر جعفی نقل کرده که گفت : از حضرت امـام محمد باقر عليه السلام پرسیدم : منظوراز آیه شریفه « و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع.. » چیست ؟ فرمود : ای جابر ! مضمون این آیه خاص و عام است . خاص آن، گرسنگی است که خداوند در کوفه اختصاص بدشمنان خاندان پیغمبر میدهد و بدانوسیله آنهارا می کشدوعام آن، درشام است که مردم آنجا دچارچنان ترس و گرسنگی میشوند که تاآنروز ندیده‌باشند، گرسنگی اهل شام‌قبل از قیام قائم و ترس آنها بعد از ظهور اوست . این روایت درتفسیر عیاشی بسند دیگرهم ذکر شده .

نیز درغیبت نعمانی از امام محمد باقر عليه السلام روایت میکند که فرمود : از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام ازاین آیه **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ** (۱)یعنی :احزاب باهم اختلاف پیدا کردند ، سؤال شد فرمود : با دیدن سه‌علامت منتظر آمدن مهدی باشید . را وی عرضکرد : یا امیر المؤمنین آنها چیستند ؟ فرمود : اول اختلافی که در بین اهل شام پدید می آید، و آمدن پرچمهای سیاه‌ازخراسان ووحشتی درماه رمضان .عرض شدوحشت ماه رمضان چیست؟فرمود:

آیا این‌آیه را نشنیده‌ای که خدا در قرآن میفرماید : **إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ** وحشت صدائی است که از آسمان شنیده میشود ، بطوریکه دختران از پرده هابیرون می‌دوندوآنها که خواب هستندبیدار میشوند ، وآنان که بیدارند هراسان میگردند (۲)

(۱) سورهٔ مریم‌آیهٔ ۳۸

(۲) آیا این‌آیت وعلامت وصداکه از آسمان فرود میآید ، حمله هوائی وبمباران نیست ؟ !

خبر ابو بصیر و علائم دیگری

ونیز در کتاب مزبور از ابو بصیر ازحضرت امام محمد باقر ﷺ روایت نموده که فرمود : هر گاه دیدید آتشی مانند هراتی بزرك سه روز یا هفت روز از مشرق طلوع کرد بخواست خداوند منتظر فرج وظهور دولت آل محمد باشید ! (شاید مقصود از «هراتی بزرك» لباس مردم هرات باشد که بزرك وسفید است ـ مؤلف) زیرا خداوند بر همه چیز غالب و حکیم است .

آنگاه فرمود: صدای آسمانی فقط در ماه رمضان است. یعنی ماه خدا. و آنهم صدای جبرئیل باین مردم است . سپس فرمود : گوینده‌ای از آسمان نام قائم را میبرد بطوریکه ازمشرق تا مغرب آنرا میشنوند . هر کس خواب است بیدار میشود وهر کس ایستاده می‌نشیند وهر کس نشسته از وحشت آن صدا برمیخیزد . خدا رحمت کند کسی را که از آن صدا عبرت میگیرد . زیرا صدای اول صدای جبرئیل امین است .

وهم فرمود : آن صدا درشب جمعه بیست وسوم ماه رمضان است : از آن شك ننمائید و آنرا بشنوید و پیروی کنید .

در آخر آن روز صدای شیطان ملعون بگوش میرسد که میگوید : آگاه باشید! فلانی (مقصود عثمان است ـ مؤلف) مظلوم کشته شده است تا بدینوسیله مردم را بشك بیاندازد ، ودرمیان آنها فتنه انگیزد چه بسیار مردم مردد ومتحیری که در آن روز بواسطه این شك باتش دوزخ درافتند .

ولی شما اگر صدای اول را در ماه رمضان شنیدید شك نکنید که صدای جبرئیل است ، وعلامت آن اینست که اسم قائم وپدرش را میبرد ، بطوریکه دختران پرده نشین نیز آنرا میشنوند وپدر وبرادر خودرا تشویق به بیرون آمدن میکنند .

وهم فرمود : قائم قیام نمی کند مگر گاهی که ترس شدیدی مردم را فرا گیرد وزلزله‌ها پی در پی بیاید ، ومردم در آشوب وبلا وطاعون بسر برند ، وشمشیر برنده میان عرب کارگر باشد . واختلاف شدیدی در بین مردم پدید می آید . همه در

امر دین‌خودمتفرق وحالشان‌متغیر باشد تاجائی که‌آرزومندان‌ازسختی آنچه ازمردم سگ‌صفت‌می بینند که‌چگونه‌یکدیگر رامیدرند،صبح‌وشام‌انتظارقیام‌اورامیکشند (۱) آمدن او بهنگامی است که مردم از دیدن ظهور دولت آل محمد مأیوس و ناامیدند! خوش‌بحال کسی که اورا می‌بیندوازیاران‌اومیباشد. وای‌وای‌بر کسیکه دشمنی ومخالفت میکندوازدشمنان اومیباشد.

وهم فرمود : **وَقالَ (ع) یَقُومُ بِأمرٍ جَدیدٍ وَ کِتابٍ جَدیدٍ وَسُنَّةٍ جَدیدَةٍ وَقَضاءٍ عَلَی العَرَبِ شَدیدٍ وَلَیسَ شَأنُهُ اِلّاَ القَتلَ لایَستَبقی اَحَداً وَلایَأخُذُهُ فِی اللهِ لَومَةُ لائِمٍ**

قائم بامر جدید و کتاب جدید وقضای جدید که برعرب دشوار است، قیام میکند کار او جزجنگ و کشتن بیدینان‌نیست (۲) یکنفر بیدین را در روی زمین باقی نمیگذارد وسرزنش‌وملامت کنندگان‌اورا وازتعقیب‌هدفش بازنمیدارد.

آنگاه اضافه فرمود که : هروقت اولاد فلان باهم اختلاف نمودند موقع فرج‌است . صبروبردباری دراختلاف اولاد فلان است . هنگامیکه باهم اختلاف نمودند . شمامنتظرصیحهٔ آسمانی درماه‌رمضان باشید که مژده بآمدن قائم‌میدهد . زیراخداوندآنچه خواهد میکند،قائم خروج نمیکند وآنچه رامیخواهیدنمی‌بینید مگرهنگامیکه‌اولادفلان‌باهم‌اختلاف‌پیدا کردند. وقتی‌چنین‌شد،مردم‌نیزچشم‌بدولت آنها میدوزند وازهرطرف گفتگودرمیگیرد ، وسفیانی‌خروج میکند .

وهم فرمود : بنی‌فلان حتماًسلطنت میکنند وقتی‌سلطنت نمودند وکارشان باختلاف کشید ، پراکنده میشوند ودولتشان‌ازکف میرود ، تاآنگاه که خراسانی وسفیانی یکی از مشرق و دیگری از مغرب مانند اسبانی که مسابقه میدهند یکی‌ازاین‌طرف ودیگری ازآنطرف سعی‌می کنندزودتروارد کوفه شوند! ونابودی بنی‌فلان بدست آنها خواهدبود . ویکنفرازآنها باقی‌نمیماند .

---

(۱) تقریباً تمـام‌این علائم آشکارشده.ممکن‌است ترس‌شدید ؛ وحشت عمومی درنتیجه رقابتهای‌تسلیحاتی‌شرق‌وغرب وجنگ‌عمومی،وشمشیربرندهٔ میان‌عرب ؛ جنگ وکشمکشهای کنونی‌ممالك عربی‌باشد . (۲) دراین‌باره‌به تفصیل سخن‌خواهیم گفت .

سپس فرمود : آمدن سفیانی ویمنی وخراسانی دریکسال ویك ماه ویك روز می‌باشدمانند گردن‌بندی که دانه‌های آن منظم ویکی‌ازپی‌دیگری است . در آنوقت منتظران ازهرجهت مأیوس میگردند . بیچاره کسانیکه با آنها مخالفت کنند ، در میان آنها پرچم حقی‌جزپرچم یمنی نیست . جمعیت اودرطریق‌حق گام برمیدارند زیرااومردم رابه پیروی ازصاحب شما دعوت میکند .

وقتی یمنی‌قیام کرد ، فروش‌اسلحه‌برهرمسلمانی‌حرام است وقتی‌اوخروج کرد بطرف وی‌بروید . زیرالشکراولشکربرحق‌است ، ونمی باید که مسلمانی‌از وی سرپیچی کند . هرکس‌ازدعوت وی سرپیچید ، ازاهل‌دوزخ بشمارمیرود چه وی‌مردم رادعوت بحق‌وراه راست می کند .

ابوبصیرمیگوید : سپس‌حضرت‌فرمود: زوال‌دولت‌بنی‌فلان‌مانند سر کشیدن کوزه‌آب‌است که بدست‌مردی‌باشد ونا گهان ازدستش بیافتد وبشکند درحالی که‌او توجه ندارد ، وفقط موقعی که از دستش‌میافتد تکانی میخورد ! نابودی دولت‌آنها نیز بهمین مثابه‌است عیش‌ونوشی که دارندآنهارااز نابودی‌ملك وسلطنت‌غافل‌میکند

امیر المؤمنین(ع) روی‌منبر کوفه فرمود : ازجملهٔ مقدرات‌الهی اینست که بنی‌امیه بطورآشکاربا شمشیرنابود می گردند ، وبنی‌فلان (عباس) ناگهان گرفتار میشوند . وهم‌فرمود بشرناچارازداشتن‌آسیاست که پیوسته بگردد وقتی که‌آسیای سلطنت‌آنها برقطب خود استوارگشت وبرپایه های خود قرارگرفت ، خداوند بندهٔ ستمگری را برآنان برمی انگیزد که پیروزی با اوست . اتباع اوموی بلند دارند . آنها از مردم سیال (۱) می‌باشند . لباسهاشان سیاه و دارای پرچمهای سیاه هستند .

وای بر کسی که باآنها دشمنی ورزد . آنها دشمنان خود رادر گیرودار جنگ بقتل رسانند . بخداقسم مثل‌اینکه هم اکنون آنها رامی‌نگرم و کارهای آنها وآنچه را از بدکاران آنها واعراب جفا جو سرمیزند ، می‌بینم . خداوند بدون

(۱) سیال‌محلی‌واقع‌درخاك حجاز است ـ (مراصد)

اینکه بر آنها ترحم آورد کسانی را بر آنان مسلط گرداند که آنها را در آن ورطه و شهر خودشان واقع در کنار فرات از دم شمشیر بگذرانند ، و بکیفر اعمالشان برسانند **وما ربك بظلام للعبيد**

همچنین درغیبت نعمانی از داود بن سرحان از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود : آنسالی که در آن صیحهٔ آسمانی شنیده میشود ، درماه رجب پیش از آن علامتی خواهد بود . عرض کردم چیست ؟ فرمود : صورتی است که در قبر میتابد وبه آن نزدیك میشود .

نیز در آنکتاب ازعبدالله بن سنان ازامام ششم روایت میکند که فرمود :صدای آسمانی ازامور حتمی است ،آمدن سفیانی نیز حتمی است ، کشته شدن مردی پاکدل نیز حتمی است و گرفتن خورشید نیز حتمی است. آنگاه فرمود : وحشتی درماه رمضان خواهدبود که هر کس بخواب رفته باشد بیدار و آنها که بیدارند هراسان میشوند و دختران ازپرده بیرون می آیند .

ونیز در آنکتاب از بزنطی ازحضرت امام رضا عليه السلام روایت میکند که فرمود: پیش از ظهور قائم ، سفیانی و یمنی ومروانی وشعیب بن صالح می آیند . پس اینها چه میگویند ؟

مؤلف: یعنی با این وصف چطور محمدبن ابراهیم (طباطبا) که قیام کرده مدعی است که من همان قائم هستم ؟ !

وهم در کتاب یاد شده ازعبدالله بن ابی یعفور روایت نموده که گفت: حضرت صادق عليه السلام بمن فرمود : نابودی فلانی وآمدن سفیانی و کشته شدن مرد پاکدل وفرو رفتن لشکر درزمین وصدا از آسمان را بعنوان علامت در دست خود نگاهدار عرضکردم : صدا کدام است ؟ همان گوینده است ؟ فرمود : آری ! بهمین صدای آسمانی صاحب الامر شناخته میگردد ،آنگاه فرمود: ظهور کامل، نابودی فلانی است .

روایت عبایهٔ ربعی

و در آن کتاب بهمین سند از عبایهٔ ربعی روایت میکند که گفت: ما پنجنفر بودیم که بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدیم . من کوچکترین آن پنج نفر بودم شنیدم که برای من حدیث میکرد ومیفرمود: برادرم رسولخدا میفرمود من آخرین هزار پیغمبرم وتو آخرین هزار جانشین پیغمبری وباموری مکلف شده‌ای که آنها مکلف نبودند . من عرضکردم: پس مردم در بارهٔ شما بی‌انصافی کردند. فرمود: برادرزاده! (۱) اینطور نیست که توپنداشته‌ای بخداقسم من هزار کلمه میدانم که جز من و محمد (ص) کسی نمیداند ومردم تنها یك آیهٔ آنرا درقرآن میخوانند وآن این آیه است **وَاِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ اَنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ.** یعنی . هنگامیکه آن گفته برآنها رسید، دابة الارض رااززمین برای آنها بیرون‌می‌آوریم ، باآنها سخن بگوید که مردم به‌آیات ما ایمان نمی‌آورند .

آری مردم درآیات الهی آنطور که باید تدبر نمی‌کنند آیا ازاوضاع آخر سلطنت بنی‌فلان بتو خبر ندهم؟ عرضکردم: بفرمائید! فرمود: انقراض آنها هنگامی است که قریش شخص محترمی رادر روز وماه محرم بقتل میرسانند (۲) سوگند بخدائی که دانه را شکافت وانسان راآفرید که بعد ازآن بنی فلان جز پانزده شب دیگر سلطنتی ندارند . عرضکردیم: آیاپیش ازآن یابعد ازآن‌اتفاقی روی میدهد؟ فرمود: آری صدائی است که در ماه رمضان شنیده میشود بطوری که‌مردم‌بیدار را بوحشت می‌اندازدو آنها که‌درخوابند بیدار میشوند ، ودوشیزگان ازپرده‌ها بیرون میدوند .

---

(۱) برای‌احترام است‌نه اینکه حقیقتاً اوبرادرزاده حضرت بوده‌است .

(۲) گویا مقصودهمان‌مرد پاکدل (نفس زکیه) باشد وقبلا گذشت که‌در روز جمعه و شهر مکه بقتل میرسد .

ونیزدر غیبت نعمانی است که حضرمی ازامام پنجم شنید که میفرمود : از بنی‌عباس بسلطنت میرسند . وقتی سلطنت کردند وبا هم‌اختلاف نمودند و کارشان به پریشانی گرائید ، خراسانی وسفیانی یکی ازشرق ودیگری ازغرب مانند دو اسبی که مسابقه میدهند ، هریك سعی‌میکند زودتر خودرا بکوفه‌برساند . نابودی بنی‌عباس بدست آنهاست. آگاه باشید که آنهایکنفر ازبنی‌عباس‌راباقی‌نمی گذارند(۱)

همچنین درآن کتاب از محمدبن صامت روایت میکند که بحضرت صادق ﷺ عرضکردم. آیاپیش ازظهورقائم علامتی‌هست ؟ فرمود: آری گفتم : آن‌چیست؟ فرمود: نابودی عباسی و آمدن سفیانی وقتل نفس‌زکیة (مرد پاکدل) وفرو رفتن بیابان «بیداء» وصدای آسمانی . عرضکردم : قربانت گردم می‌ترسم این امور بطول بیانجامد . فرمود : نه ! این‌امورمانند مهره‌ها یکی‌پس از دیگری‌به‌ترتیب میآید .

وهم در کتاب نامبرده از ابوبصیر از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت نموده که فرمود : روز قیامت در سال طاق مانند نهم ، یکم ، سوم وپنجم بوقوع می‌پیوندند .

وهم فرمود : وقتی بنی‌امیه با یکدیگر برسر سلطنت اختلاف پیدا کردند ودولتشان منقرض گشت ، وپس ازآنها بنی‌عباس بسلطنت رسیدند ، پیوسته‌غرق‌دد شادی ملك وسلطنت خواهندبود .

تاآنگاه که باهم اختلاف نمایند ، درآنوقت دولت‌آنها نیزاز میان میرود . سپس اهل شرق وغرب واهل قبله (مسلمانان) کشمکش خواهند داشت ، ومردم بواسطه

---

(۱) باید اینگونه‌روایات‌را بادقت موردمطالعهٔ قرارداد ودید که‌آیا موضوع هلاکت ونابودی‌وانقراض دولت‌بنی فلان‌همان بنی عباس‌است،یا قوم دیگری میباشند ، وآیا منظور سلطنت گذشته بنی‌عباس‌است که‌توسط‌هلاکوخان مغول منقرض شد ، یادرآخرالزمان نیز ، دولت‌دیگری مانند بنی امیه که‌سفیانی ،دولت‌آنهارا تشکیل‌میدهد ، مجدداً سلطنت اسلامی‌را تصاحب میکنند ؟.

ترسی که بر آنها میگذرد ، کوشش سختی میکنند . پیوسته بدین حال خواهند بود تا آنگاه که گوینده‌ای از آسمان صدازند . وقتی اوصدازد ، دسته دسته بطرف او (امام‌زمان) بروید بخدا قسم گویا اورا می‌بینم که دربین رکن ومقام بامردم‌برای امرجدید و کتاب جدید وسلطنت جدید که ازآسمان‌آمده بیعت می گیرد ، آگاه باشید ! اوتازنده‌است لشکرش ابدأشکست نمیخورد (۱)

نیز درغیبت نعمانی‌از ابراهیم‌بن عبدالله‌بن‌علا ازپدرش ازحضرت امام جعفر صادق واواز پدر بزرگوارش وآنحضرت ازجدش امیرالمؤمنین علیهم‌السلام‌روایت میکند که‌آنحضرت پاره‌ای از چیزهائی که بعد از وی‌تا قیام قائم خواهد بود اطلاع داد .

درآن میان‌امام حسین علیه‌السلام عرضکرد : یاامیرالمؤمنین ! چه‌وقت خداوند زمین‌را ازلوث وجود بیدادگران پاك میگرداند ؟ فرمود : خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاك نمی گرداند ، مگر بعد از اینکه خون محترمی ریخته شود .

آنگاه از بنی‌امیه وبنی‌عباس بتفصیل سخن گفت ؛ سپس فرمود : قیام قائم هنگامی است که‌یکنفردرخراسان‌قیام کندوبر کوفه وملتان(۲) غالب گردد . واز جزیرۀ «بنی کاوان» بگذرد ، وشخصی از دودمان ما در گیلان قیام‌نماید ، ومردم «ابر» (۳)و گیلان بوی‌بگروند ، وپرچمهای ترك برای فرزندم‌آشکار شود ، در حالیکه دراطراف پراکنده‌اند . وپیش ازآن درمیان زشتیهاقرار داشتندهنگامیکه بصره خراب‌شود ، وپیشوای امراءقیام نماید . . . .

سپس داستان مفصلی را حضرت حکایت نمود . آنگاه فرمود : هنگامیکه

---

(۱) درپاورقی آینده توضیح‌میدهیم .

(۲) ملتان ازشهرهای‌هند نزدیك غزنه بوده‌وامروز جزو کشور پاکستان‌است .

(۳) ابرشهر- گفته شده که‌همان‌نیشابور است، و«ابریشتویم» نام کوهی‌درآذربایجان است (مراصد)

هزاران نفر برای جنگ آماده شود ، وصفها بسته گردد وقوچ ، بچه‌خودرا بکشد وبعد دیگری قیام کند وانتقام خون اورا بگیرد و کافر بهلاکت رسد ، آن قائمی که همه آرزوی آمدن اورا دارند وامام ناپیدا که دارای شرافت وبزرگواری است قیام میکند .

ای‌حسین اواز نسل تواست ، پسری مثل اونیست . دربین دورکن مسجد الحرام باجمعیت اندك وبا دوآلت جنك ظاهر میشود وبرجن و انس غلبه می‌یابد ویکنفر از افراد فرومایه رادر روی زمین باقی نمیگذارد ، خوش بحال کسیکه زمان اورا درك کندوبآن روزگار برسد ودرآن روزها حاضر باشد .

مؤلف :«شخصی که‌ازخراسان‌قیام میکند» هلاکوخان‌یاچنگیزخان‌مغول است ، وجزیره «کاوان» در دریای بصره است چنانکه فیروزآبادی در قاموس گفته‌است (۱) و«شخصی که درگیلان قیام میکند» شاه اسماعیل‌صفوی‌است :و«ابر» قریه‌ای نزدیك گرگان است .

شاید منظور از«قوچ بچه خود را بکشد» شاه عباس اول باشد که پسر خود صفی‌میرزا رابقتل‌رسانیدو«قیام دیگران برای انتقام گرفتن ازخون وی» شاه صفی پسر صفی‌میرزا است که اولاد شاه‌عباس را برخی کشت وبرخی را نابینا کرد ، و آمدن قائم آل محمدلزومی ندارد که بلافاصله بعد ازاین علائم باشد وامکان هم دارد که نزدیك باشد ! بعلاوه‌این روایت مختصری از کلام طولانی آنحضرت‌است واز اینرو ممکن است که وقایعی از روایت حذف شده‌باشد .

نیز خبر جابر جعفی واوضاع عمومی آخرالزمان

ونیز نعمانی در کتاب‌غیبت و کلینی‌و کافی‌ازجابر جعفی‌روایت کرده‌اند(۲)

---

(۱) شایددراصل«کارون» بوده‌واشتباهاً کاوان‌نوشته‌شده؛ وجزیره‌متصل‌بشط کارون‌هم آبادان‌یاجزیرهٔ صلبوخ یاجزائرمجاورآن‌درشط‌العرب باشد .

(۲) این‌روایت باکمی‌اختصارقبلاهم‌ازتفسیرعیاشی‌نقل‌شد .

که گفت : امام محمد باقر عليه السلام فرمود : ای جابر ! دست و پای خود را جمع کن ودر جای خود بنشین تا آنگاه که این علامات را که هم اکنون برای تو نقل میکنم به‌بینی !:

نخستین علامت کشمکش بنی عباس برسر ملك است که گمان نمی کنم آنرا به‌بینی ، ولی بعد ازمن اینها را نقل کن . علامت دیگر صدائی است که از آسمان شنیده‌میشود ، وصدائی‌است که ازجانب دمشق بشما میرسد و نوید فتح میدهد (۱) وقریه‌ای ازشام بنام‌جابیه فرومیرود وقسمت سمت راست مسجد دمشق فرومی‌ریزد و گروهی از ترکستان‌خروج میکنند ؛ وبعدازآن اوضاع روم آشفته خواهد شد . برادران ترك شما در جزیره پیاده شده ، وجمعی از روم خروج نموده در رمله فرود میآیند .

ای جابر! درآن سال درهر نقطه‌ای از مغرب زمین کشمکش زیاد روی میدهد. نخستین سرزمین‌غرب که خراب می‌شود ، شام‌است. درشام‌سه پرچم مختلف با هم کشمکش خواهند داشت ، یك پرچم رنگش سرخ و سفید ، و پرچم دوم سیاه رسفیداست، وسومی پرچم‌سفیانی‌می‌باشد . سفیانی به‌پرچم سیاه وسفیدمیرسد وبا هم‌جنك می کنند ، واو وتمام همراهانش را بقتل میرساند . وبعد ازآن‌پرچم سرخ وسفید راتارومار می کند ،آنگاه هدفی‌ندارد جزاینکه بجلو عراقی برود. سپس‌لشکر اوازشام گذشته بقرقیسا میرسد ودرآنجا جنك در میگیرد وصد هزار نفر از ستمگران کشته میشود .

بعد ازآن سفیانی هفتادهزار لشکر بکوفه می‌فرستد .آنها مردم کوفه را یا می کشند یا دار میزنند ویااسیرمیگیرند . درآنمیان چندلشکر ازخراسان‌حرکت کرده و باسرعت برق ، منازل میان راه‌را طی‌می کنند . چند نفراز یاران قائم درمیان آنهاست . سپس مردی‌ازغلامان‌اهل کوفه با گروه‌ضعیفی قیام می کند ولی سرلشکر سفیانی اورا دربین حیره و کوفه بقتل میرساند .

(۱) دراین باره نیزسخن خواهیم گفت .

آنگاه سفیانی لشکری بمدینه میفرستد. مهدی ازمدینه بمکه میرودچون خبر بسر لشکر سفیانی میرسد که مهدی بمکه رفته است ، لشکری را بدنبال‌او میفرستد ولی اورا نمی‌بیند . مهدی‌مانند موسی بن عمران ، باترس وهراس وارد مکه میشود ، لشکرسفیانی دربیابان«بیداء» فرود می‌آید .

درآنوقت گوینده‌ای از آسمان صدا میزند : ای«بیداء» این قوم را نابود گردان،وبااین‌صدازمین‌آنهارادر کام‌خودفرومیبرد. تنهاسه نفرازآنها باقی میماند که خداوند صورتهای آنها را بعقب بر میگرداند . آن سه نفر از قبیله کلب میباشند ، دربارهٔ اینان این‌آیه آمده است : «یاایها الذین اوتوا الکتاب‌آمنوا بما انزلنا مصدقاًلما معکم‌من قبل‌ان نطمس‌وجوهاً فنردها‌علی‌ادبارها» (۱)

یعنی : ای‌کسانیکه کتاب‌آسمانی بشما داده شده ! ایمان بیاورید به‌آنچه ما نازل کرده‌ایم که آنچه رانزد خود دارید،تصدیق‌میکند ، پیش ازآنکه‌بعضی‌از صورتها را تغییردهیم وآنرا‌بپشت بر گردانیم .

درآنروز قائم درمکه است . اودرآنجا تکیه بخانهٔ خدامیدهد ودرحالیکه پناه بآن برده است ، میگوید : ایمردم ! ما ازخداوند وهر کس که دعوت ما را بپذیرد استمداد می کنیم . من ازخانوادهٔ محمد پیغمبرتان هستم . مااز هر کس بخداوند ومحمد نزدیکتریم .

هر کس میخواهد درباره‌آدم با من گفتگو کند ، بداند که من ازهر کس به‌آدم نزدیکترم . وهر کس‌می‌خواهد درخصوص نوح بامن سخن‌بگوید ، بداند که من ازهر کس بنوح نزدیکترم وهر کس میخواهد بامن‌درباره ابراهیم گفتگو نماید ، بداند که من نزدیکترین مردم بابراهیم هستم و هر کس می‌خواهد بامن درباره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتگو کند بداند که من ازهر کس‌بمحمدنزدیکترم. وهر کس می‌خواهد بامن‌درباره‌پیغمبران گفتگو کندبداند که من‌ازهر کس‌بپیغمبران نزدیکترم . مگر خداوند در کتاب محکم‌خودنفرموده :«اِنَّ اللهَ اصْطَفیٰ آدَمَ وَ

(۱) سورهٔ نساء آیه ۵۰

نُوحاً وَآلَ إبْراهِيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱)

یعنی : خداوند آدم و نوح وفرزندان ابراهیم وفرزندان عمران را بر جهانیان تفضیل داد . اینان ذریه‌ای هستند که بعضی از بعضی‌دیگر پدیدآمده‌اندو خداوند شنوا ودانا است» بدانید که من‌بازمانده آدم وذخیره نوح و بر گزیده ابراهیم ومنتخب محمد (ص) هستم .

آگاه باشید ! هر کس‌بخواهددرباره کتاب خدا (قرآن) بامن‌سخن‌بگوید بداند که من ازهر کس بکتاب خداآشناترم . آگاه باشید هر کس بخواهد در باره سنت پیغمبر با من گفتگو کند من ازهر کس بسنت پیغمبرآشناترم . شمارا بخدا سوگند میدهم که هر کس سخن مراشنید حاضران بغائبان برسانند من‌شما را به‌حق خدا ورسول وخودم که از دو دمان رسولخدا میباشم قسم میدهم که مارا یاری‌نمائید وستمگران راازمادور کنید ، زیرا ما(آل‌محمد) راترسانیده وبرماستم نموده وماوفرزندانمان راازخانه‌هامان‌آواره کردند . بماتعدی نمودندوازرسیدن بحق‌خودبازداشتند. اهل باطل مارا بوحشت‌انداختند، پس‌خدا رابنظر بیاورید وبما آزارنرسانید ، بلکه یاری کنید تاخداهم شمارا یاری نماید .

امام محمد باقر عليه‌السلام فرمود :آنگاه خداوند سیصد وسیزده‌نفرازیاران‌اورا نزدوی گردآورد . ودرغیرموسم‌حج ؛ مانند پاره‌های ابرفصل‌پائیز،آنها رادرمکه جمع کند .

ای‌جابر ! این‌است معنی‌آیه‌ای که خداوند میفرماید :«**اینما تکونوایأت بکم‌الله جمیعاً** یعنی: هرجاباشید خداوند همهٔ شما راگردآورد» . سپس‌مردم با مهدی دربین‌رکن ومقام بیعت میکنند عهدنامهٔ پیغمبر که ازپدران خودبارث‌برده است نیزبا اواست . قائم مردی‌ازدودمان حسین عليه‌السلام است. خداوند کاراورا دریك شب‌اصلاح میکند .

---

(۱) سورهٔ آل عمران‌آیه ۳۳ - ۳٤

ای جابر ! اگر شنیدن و دیدن آنچه گفتم برمردم دشوار باشد ، در اینکه او از نسل پیغمبر و امامان داناست ، نمیتوانند تردید کنند! اگر این هم برای آنها دشوار باشد ، صدائی که از آسمان شنیده میشود و نام او و پدر و مادرش را میبرند برای آنها اشکالی وارد نمیسازد . این روایت در کتاب « اختصاص » شیخ مفید بسند دیگر هم ذکر شده است .

ودر تفسیر عیاشی از جابر جعفی روایت کرده که گفت : امام محمد باقر عليه السلام دریك حدیث طولانی بمن فرمود : ای جابر! اول زمینی که از مغرب خراب میشود، سرزمین شام است . سه گروه باسه پرچم مختلف در آنجا کشمکش خواهند داشت... این روایت هم مثل روایت مفصل گذشته است و بتلاوت آیهٔ یا ایها الذین اوتوا الکتاب .» منتهی میشود .

نعمانی در کتاب غیبت از آنحضرت روایت نموده که فرمود : خروج سفیانی وقیام قائم دریك سال خواهد بود .

ونیز در آن کتاب از ابو بصیر از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده که فرمود : موقعی که مردم درعرفات وقوف دارند ناگاه شترسواری بسرعت نزد آنها میاید و خبر مرگ خلیفه‌ای را بانها میدهد ، بهنگام مرگ او روز آزادی آل محمد و آزادی همه مردم فرا میرسد. وهم فرمود : وقتی علامتی را در آسمان دیدید که چند شب آتش بزرگی از جانب مشرق طلوع نمود آزادی مردم فرارسیده و این علامت اندکی پیش از قیام قائم است .

ونیز در کتاب مزبور از ابی طفیل روایت کرده که گفت : عبدالله کوا از حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام پرسید غضب الهی کی بوقوع می‌پیوندد ؟ فرمود : خیلی دوراست ! پیش از وقوع آن باید مرگها روی دهـد و در آن مرگها ، مرگهای دیگراست پیش از آن میباید مردی که برشتر چابك رو سوار است بیاید . آنشترسوار درحالیکه ازبس در راه شتاب کرده شترش لاغر و تنگ تاب داده در شکمش فرورفته است ، میاید و بمردم خبری میدهد و مردم اورا میکشند . سپس خداوند برمردم غضب

خواهد کرد .

نیزدرآن کتاب ازابوطفیل روایت میکند که حذیفهٔ یمانی گفت : خلیفه‌ای کشته میشود که نه درآسمان پناهگاهی دارد و نه درزمین یاوری ! وخلیفهٔ دیگراز خلافت خلع میشود وروی زمین‌راه‌میرود درحالیکه چیزی‌اززمین رامالك‌نیست! ودرهمان‌سال‌دیگری‌بجای اومینشیند .

ابوطفیل گفت : حذیفه برای من نقل کرد که بالاخره سلطنت باولادپیغمبر بازگشت میکند .

همچنین در کتاب یاد شده از ابو بصیر نقلکرده که گفت : تفسیر آیهٔ **سنریهم آیاتنا فی‌الافاق وفی‌انفسهم حتی‌یتبین لهم انه‌الحق** (۱) را ازحضرت باقر ؑ پرسیدند، فرمود: علامتی که خداوند در وجود خود مردم بانها نشان میدهد مسخ شون(بعضی‌ازآنها) است ، وآیاتی که درعالم‌ارائه میدهد ، اینست که عالم را برآنها تنگ میگیرد ، وآنوقت قدرت نمائی‌خداوند رادروجود خود ودر اطراف عالم خواهندديد ، واینکه بعد میفرماید **حتی‌یتبین لهم انه‌الحق** یعنی تا برآنها روشن‌شود که «او» حق‌است . **مقصود آمدن قائم است** ، که حقی‌ازجانب خداست ؛ تااین مردم که محتاج باویند ، اورا به‌بینند .

وهم در کتاب نامبرده‌از ابوبصیرروایت نموده که گفت : از حضرت صادق ؑ پرسیدم مقصوداز عذاب‌خواری دنیا درآیهٔ **عذاب الخزی فی الحیاة الدنیا وفی‌الاخرة** (۲) چیست ؟

فرمود : ای ابوبصیر خواری از این بدتر میشود که مردبازن وفرزند و برادرانش درخانه نشسته‌باشند ناگاه کسان اویقهٔ‌خود را پاره کنند وناله‌را سردهند مردم‌بپرسند این‌سروصدا چیست ؟جواب دهند که فلانی‌الساعه مسخ‌شد وازصورت آدمی برگشت من عرضکردم : این مطلب پیش ازآمدن قائم‌است یابعد ازآن ؟

---

(۱)سورهٔ فصلت‌آیه ۵۴ (۲) سوره یونس آیه۹۸

فرمود : قبل‌ازآنست (۱)

ونیز درآن کتاب از یعقوب‌بن سراج روایت می کند که گفت : بحضرت صادق عليه‌السلام گفتم : فَرَج شیعیان شما کی خواهدبود ؟ فرمود . هنگامیکه بنی‌عباس باهم کشمکش داشته باشند وپایه دولتشان سست گردد و کسی که هیچگاه در خود احساس طمع بدولت آنها نمی کرد ، چشم بدولتشان بدوزد ، وعرب هم از زیربار زور ومشقت آزاد گردند ، وشوکت هرصاحب شوکتی برطرف شود ، وسفیانی و یمنی ظاهر گردند وحسنی‌هم حرکت کند ، صاحب‌الامر بامیراث پیغمبر ازمدینه بمکه میرود . عرض‌کردم : میراث‌پیغمبر چیست؟ فرمود : شمشیروزره وعمامه و پیراهن وعصا واسب آنحضرت بالوازم‌وزینش.

هم درآن کتاب ازبزنطی روایت کرده که گفت : ازحضرت رضا عليه‌السلام شنیدم میفرمود : پیش‌از ظهور قائم بیوح (۲) خواهدبود . بزنطی می گوید:درآنموقع من نمیدانستم «بیوح» چیست تااینکه در سفر حج شنیدم که یکنفر عرب بیابانی میگفت : این‌روز «بیوح»است . من‌ازوی پرسیدم‌بیوح چیست ؟ گفت‌یعنی: گرمای سخت !

وهمدرآن کتاب ازابوبصیر از حضرت صادق عليه‌السلام روایت کرده که فرمود: علامت آمدن مهدی گرفتن آفتاب‌درماه رمضان شب سیزدهم وچهاردهم آنماه است.

ونیز در کتاب مزبوراز صالح‌بن سهل نقل کرده که حضرت صادق عليه‌السلام در بارۀ آیۀ **سئل سائل بعذاب واقع** ، فرمود : تأویل آن اینست که عذابی در ثویه واقع میشود . یعنی آتشی که منتهی‌میشود بمزبله بنی‌اسد تاآز قبیله ثقیف میگذرد

(۱) این‌معنی دراحادیث گذشته‌هم بود .آیامقصودتغییرجنسیت نیست؟ چنانکه‌خوانندگان اطلاع دارنددرسنوات‌اخیردرسراسرجهان وازجمله‌درکشورما ایران‌عده‌ای‌اززنان‌و مردان بایك‌عمل‌جراحی‌تغییرجنسیت داده‌اند ، یعنی‌مردزن‌وزن‌مردشده‌و بعدازمدتهازن‌وشوهری ؛ با رسوائی‌ازهم‌جداشده‌اند!

(۲) درصفحات پیش نیزازبیوح‌سخن‌بمیان‌آمد .

وهرجا یکی از ظالمین‌آل محمد باشد ، اورا می‌سوزاند واین پیش ازآمدن قائم است .

این‌روایت ازجابر جعفی‌از امام‌پنجم نیز درآن کتاب مذکور است .

ونیز درغیبت نعمانی‌از ابوخالد کابلی ازامام محمدباقر ﷺ روایت‌مینماید که‌فرمود : گویا مردمی‌را می‌بینم که در شرق برای‌طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده‌اند ولی این حق‌را بانها نمی‌دهند . بازآنها قیام می کنندولی‌بان نمی‌رسند وقتی که چنین دیدند شمشیرهای خودرا حمایل می کنند وآنگاه‌آنچه را که می‌خواهند بآنها می‌دهندولی‌آنها نمی‌پذیرند تاآنکه کارشان سامان پیدا کند ،اما بازاین‌حق (دولت جهانی آل‌محمد)رابآنها نمیدهند جز بصاحب شما ، مقتولین‌آنها ازجمله شهیدانند ،آگاه باشید ! اگر من‌آنـروز را درك میکردم خود را برای صاحب‌الامر ذخیره میکردم .

مؤلف : دور نیست که مضمون‌این روایت اشاره بدولت ، صفویه «شیدها الله» باشد ، واتصال‌آن بقیام‌قائم‌باشد(۱)

نیز درکتاب مذکور ازمعروف‌بن خربوذ روایت‌می کند که گفت : هروقت مابخدمت حضرت باقر ﷺ میرسیدیم میفرمود : خراسان ! خراسان ! سیستان ! سیستان ! مثل اینکه بااین کلام بمامژده می‌داد !

وهم درآن کتاب از ابوالجارود نقلکرده که گفت : ازحضرت صادق ﷺ شنیدم میفرمود : هر وقت بیعت‌آن بچه‌آشکار گشت ، هرصاحب شوکتی (بطمع خلافت (باشوکت‌خود سربلند میکند .

(۱) این‌همان‌قیامهائی است که‌نزدیك بظهورامام زمان ؛ جمعی از خراسان و عراق بکوفه می‌آیندوکشته میشوندتااینکه‌امام‌زمان بدنبال‌آن آشکار شده؛ وسرانجام‌بربیداد ـ گران‌غلبه یافته‌پرچم‌حکومت جهانی ودولت عالمگیرمحمدی(ص) را درسراسرگیتی‌باهتزاز در می‌آورد .

وهم در آن کتاب ازهشام بن سالم ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: **مایکون هذاالامر حتی لایبقی صنف من الناس الاولوا علی الناس ،حتی لایقولوا انالوولینا لعدلنا ثم یقوم القائم بالحق والعدل** ظهورصاحب الامر تحقق نمی‌پذیرد، تا اینکه هرصنفی از مردم بحکومت برمردم برسند ، تانگویند اگرمابحکومت میرسیدیم باعدالت رفتارمیکردیم ! سپس قائم قیام میکند وباحق وعدالت حکومت می‌نماید (۱) .

نیز در کتاب مزبور بسند مذکوراز زراره روایت کرده که گفت : ازحضرت صادق علیه السلام پرسیدم آن صدای آسمانی راست است ؟ فرمود :آری بخداقسم حتی هر طایفه‌ای آنرا بزبان خودشان میشنوند ! وهم آنحضرت فرمود :این امرواقع نمیشود مگراینکه نه‌دهم مردم ازبین بروند !

ونیز در کتاب مزبور ازآنحضرت نقلکرده که فرمود : قائم نمیآید مگربعد ازآنکه دوازده مرد قیام کنند که همه مدعیند او را دیده اند و مردم هم آنها را تکذیب کنند .

نیز در آنکتاب ازآنحضرت روایت کرده که فرمود : پیش ازقیام قائم جنگ مردم قیس بوقوع بپیوندد(پیشتر گفتیم که قیس محلی واقع درمصراست) .

همچنین در کتاب مزبورازعبیدبن زراره روایت نموده که گفت : درخدمت آنحضرت از سفیانی گفتگو بمیان آمد . حضرت فرمود : ازکجا باین زودی او خروج میکند وحال آنکه هنوزشکافنده چشم وی از«صنعا»خروج نکرده‌است ؟

ونیز در کتاب یادشده ازاصبغ بن نباته روایت میکند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : پیش ازقیام قائم چندسال ، قحطی وخشکسالی خواهدبود که‌در آن راستگو

---

(۱) این موضوع دردنیای ما بسیارجالب است ، زیراسران احزاب وزعمای هرقوم پیوسته برنامه میدهند ومیگویند چنانچه ‌ازمامدارشدیم .در رفاه‌حال‌مردم واجرای‌قانون وبسط عدالت چنین‌وچنان‌خواهیم کرد،ولی‌هنگامیکه‌بحکومت‌مردم‌برمردم میرسند ،اگرازسلف‌خود بدترنباشند بهتر نخواهند بود !

رادروغگوو دروغگورا راستگو بدانند . درآنوقت افراد حیله گر مقرب (ماحل) گردند و«رویبضه» بآن دل بندند .

عرضکردم :«رویبضه» چیست«ماحل» وحیله گر کدام‌است ؟فرمود: آیاقرآن نمیخوانید که خداوند میفرماید : **وهوشدید المحال** عرضکردم : محال وماحل چیست ؟ فرمود : مقصود نیرنك است .

مؤلف : گویاچیزی‌ازروایت افتاده‌است . ابن‌اثیردرنهایه درحدیث‌علائم قیامت میگوید : پیغمبرفرمود : یکی‌ازعلائم قیامت‌اینست که : رویبضه درکارهای عمومی مردم صحبت‌میکنند . عرض شد یارسول‌الله رویبضه کیست ؟ فرمود : مرد پست وفرومایه است که درامور عمومی مردم سخن گوید . رویبض مصغر« رابضه » است . ومقصود شخص درمانده ای است که ازرسیدن بمقامات عالی‌عاجزو ازطلب آن فروماند .

هم درآن کتاب ازحذیفة بن‌منصورروایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: خداوند رادرقرقیساء سفرهٔ پرغذائی‌است ، ودرغیراین روایت فرمود :غذائی‌برای پذیرائی مهمانان **اِنَّ لِلّٰهِ مائِدَةً اَوْمَأْدُبَةً بِقَرْقیسا** کسی ازآسمان طلوع میکند وصدا میزندای‌پرندگان‌آسمان وای‌درندگان زمین! بشتابید وخودراازگوشت‌ستمگران سیر کنید (۱)

نیز درآن کتاب از ابوبصیر نقلکرده که امام ششم فرمود : گویندهٔ آسمانی قائم رابنام صدامیزند .

همچنین در کتاب‌مزبور رازمحمدبن بشیرروایت میکند که گفت: ازمحمدبن حنفیه شنیدم که میگفت : پیش ازآمدن لشکرما لشکری ازاولاد جعفراست ، و لشکردیگری هم‌ازاولاد مرداس میباشد .

لشکراولاد جعفرچندان مهم‌نیست وبجائی نمیرسند ، من‌بااینکه ازهر کس باونزدیك تربودم ، مع الوصف ازاین‌حرف خشمگین شدم . سپس گفتم : قربانت شوم !آنچه گفتی پیش‌ازآمدن لشکرشماست؟گفت : آری والله ! بنی‌مرداس‌دولت

(۱) این همان مضمونی است که در روایت شرائط راجع برج عکا هم آمده است ، و عباس افندی دگلپایگانی آنرا مبنی خوان نعمت آلهی یعنی دستگاه بهائیگری در آن نواحی ممیز کرده اند . در صورتیکه در آنجا دانی

نیرومندی خواهند داشت . ولی درطول سلطنت خود کار نیکی انجام نمیدهند . حکومت آنها برای مردم طاقت فرساست وآسایشی در آن دیده نمیشود ، افراددور را بخود نزدیك ونزدیکانرا ازخود دورمیکنند .

هنگامیکه ازانتقام الهی وکیفراو غافل ماندند ، ناگهان بایك صیحه چنان دمار از روزگار آنها بر آورند که یکنفر نماندآنها را صدا زند ، وجمعیتی باقی نخواهد ماند که بدورآنها جمع شوند ؛ چنانکه خداوند درقرآن بآنها مثل زده وفرموده‌است : **حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت . . .**

آنگاه محمد حنفیه سوگند یاد کرد که این آیه درباره آنها (بنی مرداس) نازل شده است ، من‌عرض‌کردم : قربانت شوم ! بااین‌فرمایش خودتان امرعظیمی را در بارهٔ آنها بمن اطلاع دادید ؛ آنها کی نابود میشوند ؟ فرمود : وای برتو ای‌محمد ! آنچه خداوند میداند ، پیش‌بینی کسانی‌را که وقت‌اینگونه وقایع را تعیین می‌کنند برهم‌می‌زند .

موسی بن‌عمران بقوم‌خود وعده داد که بعد ازسی‌شب نزدآنها برگرددولی درعلم خداوند گذشته بود که ده‌شب باید بر آن افزوده شود وآنرا بموسی‌اطلاع نداد ، چون قوم‌دیدند سی‌شب گذشت‌وموسی‌برنگشت ، وعده اورا دروغ‌پنداشتند وکافر شدندودر غیاب او گوساله پرست گشتند . یونس هم بقومش اعلان کرد که عذاب بر آنها فرودمیآید ولی‌درعلم‌خداوندچنین گذشته بود که گناهکاران‌رامورد عفو قرار دهد ومیدانی که بالاخره چه‌شد (۱)

(۱) یونس پیغمبرقوم‌رانفرین‌کرد وخود ازمیان قوم بیرون‌رفت . قوم گناهکارچون آثار عذاب‌رادیدند ، توبه‌کردند وخداوند توبهٔ آنهارا پذیرفت وعذاب‌را از آنها برطرف ساخت ؛ویونس‌رابآنها بازگردانید .

این‌معنی نیز ، موضوع «بداء» را ازنظرشیعه بخوبی بیان‌می‌کند؛ براچنانکه درپاورقی صفحه ۹۸۸ گفتیم، ممکن است کاری بنظر مامخلوق بدو صورت تحقق پذیرد ؛ درحالیکه درعلم خداوند چنین نبوده‌است-مثلاموضوع میعادموسی‌با خدا یا نزول عذاب‌برقوم یونس که‌یکی‌اول‌سی‌شب‌ازطرف‌موسی‌اعلام‌شدبعدچهل‌شب‌شد ،ودیگری‌عذابی‌که یونس‌وعده‌داده‌بود برطرف گردید، هرکدام مصلحتی داشته‌وامتحانی بوده است .

ولی وقتی دیدی که فقر واحتیاج آشکارشد ،بطوریکه شخصی بگویددیشب را بدون شام بسر آوردم، وهنگامیکه مردی دیگر باروی دیگری تورا ملاقات کند ، موقع نابودی آنها فرا رسیده است ، گفتم معنی احتیاج را دانستم ولی مقصود از «روی دیگری» چیست ؟ محمدبن حنفیه گفت : مقصود اینست که شخصی تورا با روی گشاده ملاقات میکند ، ولی وقتی رفتی که ازوی چیزی قرض کنی باقیافه دیگری تورا میپذیرد ! (یعنی روی خودرا درهم میکشد) درآنموقع صیحه‌ای از نزدیك میرسد(وآنهارانابود میگرداند) .

مؤلف : بنی مرداس کنایه ازبنی عباس است . زیرامردی درمیان صحابه بود که اوراعباس بن مرداس میگفتند .

وهم در غیبت نعمانی روایت میکند که : مردی بخدمت امیر المؤمنین (ع) رسید که مرد دیگری بنام ابن سوداءهم با او بود . آنمرد عرضکرد : یاامیرالمؤمنین اینمرد (ابن سوداء) به خدا و پیغمبر دروغ می بندد و از شما گواه میآورد ! فرمود: اینمرد سخن طول ودرازی دارد(ولی تواورا دروغگو میدانی)چه‌میگوید؟ گفت : ازلشکرغضب سخن میگوید . فرمود: بااو کار نداشته باش آنها (لشکر غضب) مردمی هستند که درآخر الزمان میآیند ، ازهر قبیله یکنفر ودو نفروسه نفر تانه نفرمرد جمع شده ومانندقطعه‌های ابرفصل پائیزدسته‌جمع می‌شوند آگاه باشید ! بخدا قسم‌من سر کردهٔ آنها ونام او وخوابگاه حیوانات‌آنها را میشناسم.سپس‌حضرت درحالیکه می فرمود :شکافنده است ! شکافنده است ! ازجا برخاست‌وفرمود : اومردی‌ازدودمان‌من‌است که حدیث راببهترین وجه‌می‌شکافد .

وهم درغیبت‌نعمانی‌ازاحنف‌بن‌قیس‌روایت‌می کند که گفت : برای‌درخواست حاجتی بخدمت‌امیرالمؤمنین (ع) رسیدم . عبدالله کوا وشبث‌بن ربعی (۱)هم‌اجازه

---

(۱)عبدالله بن کوا وشبث‌بن‌ربعی‌ازمردم‌بدگوهروماجراجوئی‌بودندکه‌هرگزازوجوداقدس امیرمؤمنان استفاده نکردند ـ هردوبعداز جنگ صفین ازحضرت‌برگشتند و بصف خوارج پیوستند. ابن کوّا ازرؤسای خوارج شد وشبث همانست‌که درواقعه‌کربلا ازسران لشکرعمر سعد بود ،وبجنگ‌امام‌حسین(ع)رفت!

خواستند که داخل شوند . حضرت بمن‌فرمود : اگر می‌خواهی که باینها هم اجازه دهم بیایند ؟زیراتو ابتدانمودی ببیان حاجت خود .

عرض کردم : یا امیر المؤمنین ! اجازه بفرمائید داخل شوند ، آنها هم داخل شدند ، حضرت از آنها پرسید : چرا دراین گرما بسراغ من آمدید؟ گفتند: دوست داشتیم که از اصحاب غضب محسوب شویم ! حضرت فرمود : ای‌وای !آیا درمدت ولایت وخلافت‌من‌غضبی‌هست ؟ یاپیش‌ازوقوع فلان‌بلا وفلان‌سانحه‌ممکن است‌لشکر غضب باشد ؟ .

آمدن سفیانی حتمی است

ونیز درآن کتاب ازموسی بن‌اعین‌روایت نموده که‌امام صادق عليه‌السلام فرمود: آمدن سفیانی امری حتمی‌است : ازموقع آمدن وی تاآخر کارش جمعاً پانزده ماه است، شش ماه‌جنك‌می کندوقتی‌پنج‌منطقه(۱)رابتصرف آوردنه‌ماه سلطنت‌می کند ویك روزبیش ازآن نمی‌ماند .

هم در غیبت نعمانی ازمعلی‌بن‌خنیس‌نقل کرده که گفت:شنیدم‌حضرت‌صادق می‌فرمود : بعضی ازوقایع حتمی‌است که باید روی دهد و بعضی‌غیرحتمی‌است(که ممکن است بعللی اتفاق نیافتد) واز جمله امور حتمیه خروج سفیانی در ماه رجب است .

وهم درکتاب مزبورزراره ازبرادرش عبدالملك‌بن اعین روایت می کند که گفت: درخدمت حضرت باقر عليه‌السلام بودم که ازقائم سخن بمیان‌آمد ، من گفتم : امیدوارم که بزودی قائم ظهور کند وسفیانی‌هم نباشد ، حضرت فرمود : نه! بخدا قسم !آمدن سفیانی‌حتمی است و ناچار بایدبیاید .

نیز درکتاب یاد شده از زراره از برادرش حمران بن اعین روایت میکند که امام محمدباقر عليه‌السلام درتفسیر آیه شریفهٔ **ثم‌قضی اجلاواجل‌مسمی‌عنده** فرمود:

---

(۱)قبلا گفتیم که این پنج‌منطقه ، شام‌وفلسطین واردن‌وحلب‌وحمص‌است

اجل بردو گونه است : اجل‌محتوم واجل‌موقوف . حمران‌پرسید محتوم (حتمی) کدام است ؟ فرمود : کاریست که جز آن نباشد ، پرسید اجل موقوف چیست ؟ فرمود : اجلی است که بسته بمشیت وخواست خداست.حمران گفت : من امید وارم که آمدن سفیانی از اجل موقوف باشد. حضرت فرمود : نه بخدااز‌اجل‌محتوم است .

ونیز در کتاب نامبرده از فضیل‌بن یساراز امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود : بعضی ازامور موقوف وپاره‌ای محتوم است وآمدن سفیانی از امور محتوم است که حتماً می‌باید بیاید .

همچنین در غیبت نعمانی از خلاد صایغ روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود : آمدن سفیانی از امور مسلم است ، وجز درماه رجب نمیآید مردی عرضکرد وقتی اوآمد وضع ماشیعیان چگونه است ؟ فرمود: درآنموقع بطرف‌ما! این روایت درآن کتاب بسند دیگرهم نقل شده است .

مؤلف. «بطرف ما» یعنی کار بسوی‌ما بازگشت می‌کند وقائم ما ظاهر میشود. بعبارت دیگر یعنی بروید، بشهری که قائم ازآنجا ظهور می‌کند . زیرا سفیانی بآنجا نمیرسد ومتوسل بماشوید (۱)

وهم در کتاب مزبوراز جابرجعفی نقل کرده که گفت : ازامام محمد باقر علیه السلام پرسیدم : سفیانی کی خواهدآمد ؟ فرمود : ازکجا سفیانی تاکسیکه بعداز اوست(یعنی قائم‌آل محمد) نیامده باین‌زودی میاید؟ وقتی‌آب‌درزمین کوفه‌جوشید ولشکر شما (شیعیان) را بقتل رسانید ، منتظرسفیانی وآمدن قائم باشید .

هم درآن کتاب از بطائنی نقل می‌کند که گفت: با حضرت امام موسی‌کاظم ازمکه تامدینه همسفر بودم . روزی‌آنحضرت بمن‌فرمود : اگر اهل‌آسمان وزمین

(۱) شایدقسمت‌آخربیان مؤلف یعنی«متوسل بماشوید» درمعنی روایت کافی باشد.زیرا حضرت‌فرمود: «فالینا» یعنی درآن‌روز برای نجات ازگمراهی بطرفما بیائیدودرصف‌قائم آل‌محمد باشید !

علیه بنی‌عباس قیام کنند . بطوریکه زمین از خون آنها سیراب شود ، مادام که سفیانی خروج نکرده بی‌اثر است. عرضکردم : آقا ! آمدن سفیانی حتمی است ؟ فرمود : آری حتمی است . آنگاه سرمبارك را پائین انداخت ؛ وبعد سر برداشت وفرمود : دولت بنی‌عباس برپایهٔ حیله ونیرنك قرار گرفته ، این دولت طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند . آنگاه دوباره حکومت آنها تجدید میشود بطوریکه گوئی آسیبی بآن نرسیده‌است .

هم در آن کتاب ازحسن بن ابراهیم نقل کرده که گفت : بحضرت امام‌رضا عليه السلام عرضکردم می گویند: قائم در وقتی ظهور میکند که دولت بنی‌عباس منقرض شده باشد. فرمود : دروغ گفته‌اند . موقع ظهور اوهنوز دولت بنی‌عباس بر قرار است (۱)

وهم در کتاب مزبور از عبدالله‌بن ابی‌یعفور روایت نموده که گفت : امام محمد باقر عليه السلام فرمود : برای بنی‌عباس ومروانی‌واقعه‌ای درقرقیسا روی میدهد که در آن جوانان نورس پیر میشوند . خداوند پیروزی‌را نصیب آنها نمیگرداند ، وبه پرندگان آسمان و درندگان زمین فرمان میدهد که گوشت ستمگران را بخورید (۲) سپس سفیانی خروج میکند .

---

(۱) دورنیست که این‌روایت‌وروایت‌اسبق که‌ازحضرت‌موسی‌بن جعفر رسیده‌بوددرمقام تقیه‌ازآن دوبزرگوار صادرشده باشد ، زیرا این‌دوامام درگرماگرم دولت بنی‌عباس‌بودند ونمیتوانستند ازانقراض دولت آنها سخن بگویند؛ولی‌بطوریکه درپاورقی‌صفحه۱۰۱۵هم گفتیم امکان داردکه موقع ظهورامام زمان (ع) مجدداً دولتی ازبنی عباس بر سر کارآید ؛ چنانکه‌سفیانی نیزدولت‌جدیدبنی‌امیه را تشکیل میدهد

(۲) یکی‌ازدلیلهای مهم‌فرقه بهائی برای اثبات حقانیت ادعای باب‌وبهاءیعنی‌میرزا علی‌محمدشیرازی‌ومیرزا حسینعلی مازندرانی ، جمله‌ای‌است که‌درگفتار دوتن‌ازعلمای‌متعصب اهل‌تسنن‌یعنی‌محیی‌الدین‌عربی‌در«فتوحات‌المکیه»وسیدعبدالوهاب‌شعرانی‌درکتاب«الیواقیت والجواهر» می‌باشد ابوالفضل گلپایگانی‌مبلغ‌معروف‌بهائی که دردسیسه‌بازی‌وتحریف‌حقایق =

هم در آنکتاب از محمدبن ربیع اقرع از هشام بن سالم ازامام ششم روایت می کند که فرمود : هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه استیلاء یافت نه‌ماه خود

بدطولانی داشته است گفتار مفصل آن دوعالم سنی‌را تقطیع کرده‌وچندجمله آنرا ازمیان آنها بیرون کشیده ، وسپس بمیل‌خود ترجمه‌وشرح کرده وازآن سوء استفاده نموده است . تمام سخنان‌محیی‌الدین‌وشعرانی‌وگفتار گلپایگانی وپاسخ اورا خوانندگان‌در کتاب « بهائی چه میگوید»جلد اول صفحه ۹۵ بخوانند .

اتفاقاً همان مقدارکه گلپایگانی باتردستی جدا نموده‌وترجمه‌وبهره‌بر داری‌کرده است باصراحت مخالفت‌ادعای اوراثابت وموجبات افتضاح اورا فراهم‌آورده است

جمله‌ای که موردبهره برداری‌وی‌قرار گرفته اینست که‌محی‌الدین ضمن شرح اوصاف قائم‌آل‌محمد میگوید: «یفتح‌المدینة‌الرومیة‌بالتکبیر فی‌سبعین‌الفاًمن‌المسلمین من‌ولداسحاق یشهدالملحمة العظمی‌،مأدبةالله بمرج عکابیداالظلم‌واهله ، یقیم‌الدین وینفخ‌الروح فی‌الاسلام یعزالله به‌الاسلام بعدذله ویحییه بعدموته یضع الجزیة‌ویدعوالی‌الله‌بالسیف».

یعنی : قائم شهررومی (قسطنطنیه) راباتکبیر درمیان‌هفتاد هزار مسلمان که‌از اولاد اسحاق میباشند فتح میکند وشخصاً درواقعه‌بزرگ‌درچراگاه عکا که خوان‌نعمت‌خداوندی برای‌لاشخوران‌وجانوران‌است‌حضورمییابدوظلم‌وظالم‌رانابودمی‌سازد؛دین‌خدارا پایدارمیدارد روح‌در اسلام میدمد ، خداوند بوسیلۀ اواسلام‌را بعدازذلت ، عزیز میگرداند ، وبعد از مردگی‌زنده‌خواهدکرد ؛ قانون‌جزیه‌را اجرا میکند وبا شمشیر (و جنگ) مردم‌رادعوت می کند»

همچنین محی‌الدین دربارۀ وزرای قائم میگوید:«وماهم‌اقل‌من‌خمسة ولااکثرمن‌تسعة و یقتلون کلهم‌الاواحدمنهم‌فی‌مرج‌عکافی‌المأدبة الالهیة التی‌جعلهاالله‌مائدةلسباع‌الطیوروالهوام

یعنی : آنها ازپنجنفر کمتر وازنه نفر بیشترنیستند ؛ وباستثناء یکی ازآنها ، بقیه همگی درچراگاه عکادرخوان نعمتی‌که خداوند برای لاشخورها وجانوران قرارداده‌است بقتل‌میرسند » .

لفظ «عکا» در گفتار محی‌الدین‌چنان گلپایگانی‌راذوق‌زده کرده‌وازهوش‌برده‌است که‌باهمه‌زرنگی =

را برای دیدن ناملایمات آن آماده سازید. هشام معتقد بود که آن پنج منطقه دمشق وفلسطین واردن وحمص وحلب است .

= نتوانسته درست آنرا بکار برد و بالاخره مشت خود واهل بهاء را باز کرده است. زیرا اولا در سخنان محی‌الدین گفتگو از این است که قائم اسلام را زنده می کند و پایدار می‌دارد ؛ و با شمشیر مردم را دعوت میکند ، وشهر رومی را با هفتاد هزار نفر فتح میکند !

ولی مبلغ عالیقدر وراستگو وامانت دار بهائی نه تنها به پیروی از باب وبهاء ، موضوع فتح قسطنطنیه ودعوت به شمشیر را مانند سائر علائم واوصاف دیگر قائم نقل نکرده ؛ بلکه چیزی هم برآن افزوده ودر اوصاف وزرای قائم میگوید «ویقتلون کلهم الاواحد منهم ینزل فی مرج عکا» وبعد آنرا بمیل خود اینطور ترجمه میکند «تمام کبار اصحاب آنحضرت کشته میشوند مگر یکی از ایشان که واردمی‌شود در مرج عکا مهمانخانه‌ای که خداوند مقرر فرموده»

کلمه «ینزل» را اضافه کرده و «مرج عکا» را که بمعنی چراگاه عکاست بصورتی ترجمه کرده که درست مفهوم نشود وخواسته اینطور نتیجه بگیرد که امام زمان در کلام محی‌الدین میرزا علی‌محمد باب بوده که تمام اصحابش کشته شدند مگر یکی از آنها (میرزا حسینعلی مازندرانی) که به عکا آمده است ! درصورتیکه این درست برخلاف مقصود محی‌الدین است و ترجمه غلط کلام اوست و تحریف می باشد .

ازهمه اینها گذشته اصولا کلام محی‌الدین برای ماچه اعتباری دارد ؛ وثانیاً درهمین روایت که علامه مجلسی ازحضرت باقر نقل می کند که عربی آن اینست : «ان لولد العباس و للمروانی لوقعة بقرقیسا یشب فیها الغلام الحزور ویرفع الله عنهم النصر ویوحی الی طیر السماء و سباع الارض ان اشبعی من لحوم الجبارین ثم یخرج السفیانی » ودرصفحه ۱۰۲۶ نیز از حضرت صادق (ع) قریب بهمین معنی نقل شد که عربی آن « ان لله مائدة و فی غیر هذه الروایة مأدبة بقرقیسا یطلع مطلع من السماء فینادی یا طیر السماء ویا سباع الارض هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین» ازاین دو روایت بخوبی پیداست آنچه در کلام محی‌الدین است اینست که درچراگاه عکا (مرج عکا) جنگی میان اصحاب امام زمان باحضور خود وی ومخالفین او بوقوع میپوندد ومقتولین کفار درصحرا میافتند وخدا آنرا بصورت مهمانخانه پر غذائی برای لاشخورها وجانوران قرار میدهد

ونیز در کتاب یادشده ازحرث روایت نموده که امیرالمؤمنین فرمود: مهدی دیدگانی جالب،موئی مجعد،وخالی بر گونه داردوابتدای قیامش ازجانب‌شرق(۱)

(۱) ابوالفضل گلپایگانی مبلغ بهائی‌در «فرائد» صدرو ذیل این روایت‌را انداخته و فقط چندجمله آنرا نقل کرد،ومینویسد: آنحضرت‌فرمود : «المهدی‌اقبل‌جعدبخده‌خال یکون مبدأه‌من‌قبل‌المشرق»یعنی‌مهدی‌مخمورالعین پیچیده‌موی‌است ، ودر گونه‌آنحضرت‌خالی‌است ومبدءظهور مبارکش ازطرف شرق است» وآنرا با سیدباب شیرازی تطبیق‌کرده است‌که از شرق‌آمد .

بیچاره‌ای که‌فرائد میخواند خواه‌بهائی‌یامسلمان بی اطلاع خیال میکند روایت فقط همین‌است که‌گلپایگانی امین باب‌وبها !نقلکرده است . در صورتی که‌شما تمام‌آنرا در این صفحه می‌خوانید

اولاً حضرت‌امیر (ع) میفرماید‌مبدأ اوازطرف مشرق‌است ؛ معنی آن‌اینست : مهدی‌که ازاولادماست واصلاحجازی‌است ؛ مبدأ اوطرف مشرق‌است ؛که شهرسامره باشدچنانکه‌درپاورقی‌صفحه۳۳٦ گفتیم که‌سامره‌نسبت‌بحجازوشبه‌جزیرهٔعربستان؛ جزوبلادشرقی است.ولی گلپایگانی‌آنرا به ظهورباب‌معنی کرده‌است ؟

ثانیاً اگر «مبدأ»رابظهورامام‌زمان‌معنی کنیم ،منظوراینست‌که وی‌ازجانب مشرق‌قیام میکند ؛ و چنانکه مکرر در همین باب خوانده‌ایم ومکررهم در این باب و باب آینده خواهدآمد ، مهدی (ع) هرچند درمکه ظهور میکند ، ولی باسیصد وسیزده نفربکوفه و عراق میآید وهنگامیکه‌پیروانش به ده‌هزارنفر رسید ازعراق که نسبت‌بحجازمشرق‌محسوب میشودآشکارشده وبانبردوجنگ‌بابیدینان‌ومخالفین‌خدا ؛ جهان‌رااصلاح وقرین‌امن وآرامش میکند .

ثالثاً اگراین‌مهدی سیدباب‌بوده ! موضوع‌خروج سفیانی ولشکرکشی‌او بمدینه‌وفرو رفتن‌اوولشکرش در«بیداء»چیست ؟! لابدبهائیان که میرزاعلیمحمدشیرازی‌را امام‌زمان‌کردند برای‌این‌هم‌فکری‌خواهندکرد؛وازآسمان‌وریسمان‌وماست ودروازه‌دروغ‌دیگری‌بهم‌زده‌وچاپ خواهندکرد وگرنه کجای این‌حدیث باسید باب بیچاره تطبیق می‌کند ؟ !

است درآن‌هنگام سفیانی‌نیز خروج میکند وباندازهٔ مدت حاملگی یك زن یعنی نه ماه سلطنت می‌کند . او در شام خروج می کند و مردم شام از وی اطاعت می کنند ، جز یك عده که برعقیدهٔ حق استوارند خداوندآنها را از پیوستن باو حفظ می کند .

سفیانی بالشکری جرار به «بیداء» مدینه می‌آید . وقتی‌به «بیداء» رسید ، خدا اورا بزمین فرومیبرد (البته بالشکرش) واینست معنی این‌آیهٔ شریفه **وَلَوْتَرَی اِذْفَزِعُوا فَلافَوْتَ وَاُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ .**

نیز خروج سفیانی

همچنین در کتاب نامبرده ازهشام‌بن سالم‌از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود : سفیانی‌ویمنی (هنگام خروج) مانند دواسب که مسابقه می‌دهند ، هر یك‌سعی می کند بردیگری سبقت جوید .

نیز درآن کتاب‌از مغیرةبن سعداز حضرت باقر علیه السلام روایت‌میکند که‌فرمود: وقتی دونیزه (دوسر کرده لشکر) باهم کشمکش نمودند ، علامتی‌از علامات الهی ظاهرمیگردد عرض‌شد یا امیرالمؤمنین‌آنعلامت چیست ؟ فرمود : زلزله‌ای است که‌در شام‌پدید می‌آیدوبیش ازصدهزار نفردرآن سانحه جان میدهند . خداوندآن زلزله‌را برای مؤمنین رحمت وبرای کفار عذابی‌قرار می‌دهد ، هنگامی که این زلزله واقع‌شد ، منتظرسواران اسبهای محذوفه وپرچمهای زرد باشید که از سمت غرب‌آمده واردشام می‌شوند واین بهنگام ناله‌بزرك ومرگ‌سرخ است. درآنموقع یکی‌از دهات‌دمشق بنام «حرشاء» را بنگرید که چگونه‌در زمین فرومیرود . بعداز آن پسرهند جگر خوار (سفیانی) از بیابان مکه خروج می کند وآمده بر منبر

دمشق می‌نشیند . چون کار باینجا کشید منتظر قیام مهدی باشید .

مؤلف : شاید مقصود از «اسبهای محذوفه» اسبهائی باشد که گوش یادم آنها کوتاه یا بریده شده‌است .

ونیز در کتاب مذکور از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت : ازحضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود : وقتی سفیانی خروج می کند یك لشکر بسوی ما (شهر مدینه) ویك لشکر بجانب شما (شهر کوفه) میفرستد . چون اینمطلب بوقوع پیوست برشتران چموش وآرام سوارشده بسوی ما بشتابید .

وهم درغیبت نعمانی ازمحمدبن مسلم ازامام باقر علیه السلام روایت نموده که‌فرمود: سفیانی مردی سرخ وسفید و کبودچشم است ، اصلا درفکر بندگی خدا نیست ومکه و مدینه‌را ندیده ، با این وصف پی در پی‌میگوید : خدایا انتقام از خونم!خدایا انتقام از خونم .

روایت حمران بن اعین

دربارهٔ علائم عمومی آخر الزمان

کلینی درروضهٔ کافی ازحمران بن‌اعین (۱) روایت می کند که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام از بنی‌عباس ووضع پریشان شیعیان درنزدآنها سخن‌بمیان

---

(۱) حمران بن اعین برادر بزرگ زراره‌است که درصفحه۹۲۳شناسانديم . حمران از شاگردان بزرگ واصحاب‌خاص‌حضرت‌باقروصادق علیهما السلام‌است . احادیث‌اودررشته‌های مختلفه‌دینی ازآن‌دوامام عالیمقام‌در تمام کتب مذهبی‌مشهوراست . حمزه ومحمد وعقبه‌پسران حمران نیزازمحدثین شیعه بشمارمیروند .

شیخ‌مفیددر کتاب «اختصاص»روایت‌میکند که‌حمران بحضرت‌باقر گفت : من باخداعهد کرده‌ام که ازمدینه‌بیرون‌نروم ؛ مگر اینکه‌آنچه را ازشما میپرسم جواب دهید . فرمود : سؤال کن ! حمران گفت : آیا من از شیعیان شما نیستم ؟ فرمود : آری هم در دنیا وهم درآخرت ! =

آمد : حضرت فرمود : من با ابوجعفر (منصور خلیفه عباسی) سفرمیکردم ، اودر میان همراهانش سوار براسب بود ، لشکری درجلو ولشکری پشت سرداشت ومن پهلوی اوبر الاغی سوار بودم .

ابوجعفر بمن گفت : یااباعبدالله (اباعبدالله کنیهٔ حضرت است) سزاوار بود که شما ازاین اقتداری که خداوند بما داده و گشایش وعزتی که بماارزانی داشته است خشنودشوی ، وبمردم نگوئی که تو وخاندانت از ما باین امر شایسته ترمیباشید تا ماهم درصدد آزار تو وآنها نباشیم !

حضرت فرمود : من باو گفتم : کسیکه این حرف را ازمن بتورسانده دروغ گفته است ، ابوجعفر (منصور) گفت : آیاقسم میخورید که این حرف را نگفته اید؟ گفتم : مردم جادوگرند، یعنی میخواهند فساد برپا کنند ، وتورا ازمن برنجانند گوش بحرف اینان مده که احتیاج ما بتوازاحتیاجی که توبما دادی بیشتر است .

سپس (منصور) بمن گفت بخاطرداری که روزی ازشما پرسیدم آیاما بسلطنت میرسیم ؟ گفتی : آری سلطنت شما طویل وعریض وسخت است . پیوسته با فرصت کافی وتوسعه زیاد دنیوی بسرمیبرید ، تا درماهی محترم ودرشهری محترم خون محترمی ازمارا بریزند . دیدم حدیثی را که سابقاً باو گفته بودم از بر کرده است.

در جواب گفتم : شاید خداوند تورا از این کار (ریختن خون) حفظ کند زیرا من در این حدیث تورا قصد نکردم ، بلکه من فقط حدیثی راروایت کردم بعلاوه شاید آنکس دیگری ازخاندان توباشد که باین کار مبادرت میورزد. منصور ساکت شد ودیگر چیزی بمن نگفت .

وقتی بخانهٔ خود بر گشتم یکی ازدوستان ما «شیعیان» نزد من آمد و گفت :

= وهم مفید در آن کتاب ازهشام بن حکم نقل می کند که گفت: ازحضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود : چه شفیع خوبی هستیم من و پدرم برای حمران درروزقیامت ، ماهردودست حمران رامیگیریم ورها نمی کنیم تااورا باخود بهبهشت ببریم ! وهم اززیادقندی نقل می کند که گفت : حضرت صادق(ع) فرمود: حمران یکی ازمردان بهشتی است

بخدا قسم من‌شمارادرمیان لشکرمنصور دیدم که سوارالاغی‌هستید واوسواراسب و بطرف شما خم‌شده گفتگومیکند ، مثل‌اینکه شما پائین دست‌اوقرار گرفته اید.من پیش‌خود گفتم : این‌حجت خدا وامامی است که بایدازوی اطاعت کرد . ولی‌آن دیگری (یعنی منصور) ستمگری میکند و فرزندان پیغمبر را میکشد و در زمین خونریزی میکند .

باوجوداین اوبرمرکب قراردارد وشما سوارالاغ هستید ! بدینگونه شکی بد لم راه‌یافت، بطوریکه ترسیدم دین وجانم راازدست بدهم . حضرت فرمود :من بآن مرد شیعه گفتم : اگرمیدیدی چقدر فرشته دراطراف وجلو وپشت سروسمت چپ وراست من‌میباشند ، اووهمراهانش راخیلی‌پست میشمردی. اوهم گفت :حالا دلم‌آرام گرفت .

سپس‌آن مردشیعه پرسید : اینها تاکی سلطنت خواهند کرد وماکی‌آسوده میشویم ؟گفتم : نمیدانی که هرچیزی مدتـی دارد ؟ گفت : چرا میدانیم گفتم : این دانائی‌برای توثمربخش‌نیست ؟!

هنگامی که بناباشداینان منقرض گردندازیك چشم بهم‌زدن هم زودترطومار دولت‌آنهادرهم پیچیده میشود . اگرتوازوضع‌آنها درپیشگاه خداوند اطلاع‌داشته باشی که چگونه‌است ، نسبت بآنهاخشمگین ترمیشوی . اگرتووتمام مردی روی زمین سعی کنید که آنها را بیش ازآنچـه هستند وارد ورطـهٔ گناه بنمائید از عهده‌آن بر نخواهیدآمد ، پس شیطان‌تورا وسوسه ننماید . زیرا عـزت ازآن خدا وپیغمبرش واهل ایمان‌است ؛ ولی‌منافقین نمیدانند . نمیدانی که اگر کسی منتظرظهوردولت ماباشد وبرترس‌وآزاری که درراه پیروی ازمامی‌بیند صبرکند ، فردا درجمعیت ماخواهد بود ؟

هرگاه‌دیدی که حق‌ازمیان رفت واهل حق رفتند ودیدی که ظلم همه‌جا رافراگرفته ، ودیدی که دست‌درقرآن بردند ، وچیزهائی که درآن‌نبوده داخل آن نمودند ،آنگاه ازروي هواي‌نفس‌آنرا توجیه کردند ، ودیدی که دین تغییر

وانقلاب پیدا کرده ، چنانکه‌آب کاسه تغییر وانقلاب پیدا میکند . ودیدی که پیروان باطل براهل حق برتری یافته‌اند ، ودیدی که فساد درهمه جا آشکار است وکسی از آن جلوگیری نمیکند ومرتکبین آنهم خودرا معذور میدانند .

هرگاه‌دیدی که فساد درهمه‌جا آشکار است ، ومردها بمردها وزنان بزنان اکتفا نموده‌اند ، ودیدی که مؤمن‌لب فروبسته وحرفش پذیرفته نمیشود ، ودیدی که فاسق دروغ میگوید ودروغ را برخ اونمیکشند ، و دیدی که کوچك بزرك رامسخره میکند ، ودیدی‌پیوند خویشاوندی را بریده‌اند ، ودیدی که بعضی بعمل فاسدخود فخرمیکنند وتمجید هم میشوند ، واولبخند میزند و کسی هم چیزی باو نمی گوید ! ودیدی که امردان مانند زنان خود رادر معرض عمل نامشروع قرار میدهند ! ودیدی که زنان بایکدیگر عمل منافی عفت (مساحقه) میکنند .

هرگاه دیدی که مدح‌این و آن‌زیاد شده ، ودیدی که مردم اموال‌خودرادر راه‌غیر خدابذل‌میکنند، وکسی‌را ازاین کاربرحذر نمیدارند وجلوآنهارا نمی گیرند ودیدی که بعضی‌از مشاهده‌جد وجهدمؤمنی درامردین ، پناه‌بخدا میبرند! ودیدی که‌همسایهٔ خودرا آزار میرساند و کسی هم اورا منع نمیکند ، ودیدی که کافر از دیدن‌فساد درروی زمین‌خشنود است ، ودیدی که انواع شراب بطورآشکار نوشیده میشود ! ومردم‌از خدا نترس برگردآن اجتماع میکنند .

هرگاه دیدی که امر بمعروف بی‌ارزش گشته ، ودیدی که اهل‌فساددرآنچه خدا نمی‌پسندد ، نیرومندوپسندیده‌اند . ودیدی که‌اهل‌اخبار وحدیث(علمای‌دین) موهون شده‌اند ودوستداران آنها از نظر افتاده‌اند ، ودیدی که راه هرگونه عمل خیر بسته شده ، وراه‌اعمال شرباز است ، ودیدی که حج خانهٔ خدا تعطیل گشته و مردم را بترك‌آن وامیدارند ، ودیدی که مردم آنچه راکه‌میگویندعمل نمیکنند.

هرگاه دیدی که مردان برای عمل نامشروع بامردان وزنان برای عمل نامشروع بازنان غذای‌خوب میخورند (وتقویت‌میکنند !) ودیدی که‌ارتزاق‌مرداز پشت‌وی‌وارتزاق‌زن‌ازجلواوست! **وَرَأَيْتَ النِّسَاءَ يَتَّخِذْنَ الْمَجَالِسَ كَمَا يَتَّخِذُهَا الرِّجَالُ**

و دیدی که زنان مانند مردان مجلس‌ها میگیرند !(۱) و دیدی که صفات زنان در بنی عباس ظاهر گشته ؛ دست وپای خـود را حنا میگیرند وشانه برموی خود میزنند ، همانطور که زن برای جلب نظر شوهرش موی خود را شانه میکند !

هرگاه دیدی که بمردها پول میدهند که باآنها یا زنان آنها عمل نامشروع کنند ! ودیدی که بمرد رغبت نمودند ومردهـا هم در این عمل بیکدیگر حسد بردند ، ودیدی که مالدار از شخص باایمان عزیزتر است ، ودیدی که رباخواری آشکار است ورباخوار مورد ملامت قـرار نمی گیرد ، ودیدی که زنها بعمل زنا افتخار می کنند !

وهرگاه دیدی که زن رشوه بشوهر خود میدهد واورا وامیدارد که ازمردان دست بردارد(یااینکه رشوه‌میدهد که برود بامردان عمل منافی عفت کند تااوهم با زنان چنین کند ، یادر معاشرت با مردان آزادباشد . مؤلف) ودیدی که‌بیشتر مردم زنانرا براعمال بدشان همراهی میکنند ، ودیدی که مؤمن محزون وازنظر افتاده وخوار است ، ودیدی که بدعتها وعمل زنا آشکار گشته : ودیدی که مردم باشاهد دروغ بدیگران تعدی مینمایند .

ودیدی که‌حرام‌حلال گشته.ودیدی که‌اموردینی‌بارأی شخصی عمل میشود ، وقرآن واحکام‌آن تعطیل میگردد، ودیدی که مردم‌چنان‌درارتکاب‌معاصی‌جری شده‌اند که‌منتظر رسیدن‌شب نیستند(بلکه‌همه کارهارا‌علناً‌درروزانجام‌میدهند! مؤلف)

هرگاه دیدی که‌مؤمن‌جز باقلب‌خودقدرت‌نداردداعمال‌زشت‌رانکوهش کند ودیدی که‌مال‌بسیاردرراه غضب‌خداوند صرف‌میشود ، ودیدی که‌والیان، کافران‌را بخودنزدیك ونیکوکاران راازخود دورمیکنند ! ودیدی که‌والیان‌دراجرای‌حکم رشوه میخواهند ودیدی که استانداری رابمـزایده میگذارند (که هرکس بیشتر پول‌داد اورا باستانداری برسانند مؤلف)

هرگاه دیدی که مردم بامحارم خود نـزدیکی مینمایند وبه‌آنها اکتفا

(۱) درست در این فقره روایت توجه کنید . میفرماید زنان هم مانند مردان مجلس‌ها میگیرند ، و انجمن‌ها تشکیل میدهند . بقیه را بهتر میدانید !

می کنند (۱) ودیدی که مرد با تهمت و سوءظن بقتل میرسد ! ودیدی که مردها بمردها پیشنهاد عمل زشت میکنند ، وخود واموالش را دراختیار او میگذارد ! ودیدی که مردان را از نزدیکی با زنان سرزنش می کنند (که چرا باامردان آمیزش نمی کنی) ودیدی که گذران مرد ازراه فروش ناموس زنش تأمین میشود واواین را میداندو بآن تن در می‌دهد ! ودیدی که زن شوهر خودرا بدبخت می کند وبرخلاف میل او عمل می‌نمایدو نفقهٔ شوهرش رامی‌پردازد !

وهرگاه دیدی که مرد زن و کلفت خودرا اجاره میدهد وبخورد وخوراکی که ازراه رذالت تحصیل میکند راضی میشود، ودیدی که قسم خوردن دروغ بخدا زیاد میشود . ودیدی که قماربازی آشکارشد ، ودیدی که علناً شراب فروشی میکنند و منعی در کار نیست ، ودیدی که زنان مسلمان خودرا دراختیار کافران میگذارند.

وهرگاه دیدی که لهوولعب آشکار گشت و کسیکه از کنار آن عبور میکند جلوگیری نمی‌نماید ، یا کسی قادر به جلوگیری آن نیست . ودیدی که مرد با- شرافت درپیش دشمنی که ازاو وقدرتش وحشت دارد خوارمیگردد ، ودیدی که مقربان حکام کسانی هستند که بما اهلبیت ناسزا بگویند ، ودیدی که دوستان ما شهادتشان در محکمه پذیرفته نمیشود ، ودیدی که بسخنان دروغ رغبت پیدامیشود

ورأيت القرآن قد ثقل على النّاس استماعه وخفّ على النّاس استماع الباطل

و دیدی که شنیدن تلاوت قرآن برمردم گران ، واستماع سخنان باطل برای مردم آسان است ! ودیدی که همسایه ازترس زبان همسایه‌اش بوی احترام میگذارد! ودیدی که احکام الهی تعطیل شده ، ودرموارد آن بمیل خود عمل میکنندودیدی

---

(۱) متأسفانه این مسئله هم امروز دارد شیوع پیدا میکند و گاه دستگاه اخباری از داخله و خارجه راجع به آن در جرائد و مجلات میخوانیم . البته این را هم بدانید که بگفته کتاب « اقدس » اثر میرزا حسینعلی مازندرانی پیغمبر یا خدای فرقه بهائی فقط زن پدر برای ایشان حرام است !! و از اینرو سایر محارم برای بهائیان حرمت و منعی ندارد ، و نزدیکی با آنها منع شرعی ندارد.

که‌مساجد طلا کاری شده ، ودیدی راستگوترین مردم ، مفتریان‌دروغگو میباشند ودیدی که شر وفسادظاهر گشته وسعی‌در سخن‌چینی میشود .

هرگاه دیدی که عمل شنیع زناشایع شده ، ودیدی که غیبت ملیح‌محسوب میشود ومردم یکدیگر رابآن مژده میدهند . ودیدی که حج وجهاد رابرای غیر خدا طلب میکنند . ودیدی که پادشاه ، مؤمن رابرای کافر ذلیل میکند ودیدی که ویرانی بیش ازعمران وآبادی‌است ، ودیدی که گذران مرداز راه کم‌فروشی تأمین میشود ، ودیدی که ریختن خون‌مردم بی‌ارزش شمرده میشود ، ودیدی که مرد ریاست رابخاطر رسیدن بدنیاطلب میکند وخودرا ببدزبانی مشهور میسازدتا ازوی بترسند وکارها راباو واگذارند .

هرگاه دیدی که‌نماز سبك‌شمرده میشود ، ودیدی که مرد مال‌بسیاری‌دارد ولی اصلا وجوهات‌شرعی‌آنرا نمی‌دهد ، ودیدی که مرده‌را ازقبر بیرون‌میآورند واذیت میکنند وکفنش را میفروشند ودیدی که هرج ومرج زیادشده ، ودیدی که‌مردهنگام شب بانشاط وسرخوش‌وموقع‌صبح‌خمود وسر مست است ، واهمیت باموززندگی‌نمی‌دهد، ودیدی که باحیوانات‌عمل‌زشت‌میکنند ودیدی که حیوانات يك دیگررامیدرند .

هرگاه دیدی که مرد میرود نماز بگذارد ولی‌وقتی بر می گردد لباسی در برندارد ودیدی که دلهای مردم قسی‌شده ودیدگان آنهاخشکیده (یعنی ازخوف خدا اشك نمیریزند) وذکر خداوند برآنهادشوار است ، ودیدی که پلیدی زیاد شده ومردم نسبت‌بآن رغبت نشان می‌دهند (۱) ودیدی که نمازگزار برای اینکه مردم اورا به‌بینند نماز میگزارد ، ودیدی که فقیه به‌منظور دنیا وریاست وغیردین تحصیل میکند .

هرگاهدیدی که‌مردم دور کسی‌را گرفته‌اند که‌قدرت رادردست‌داردودیدی

---

(۱) مثل گوشتهائی که ازخارجه می‌آورند، وبدست‌غیر مسلمان ذبح‌شده‌است که حکم مردار داردومسلمانان هم بالذت‌ومیل فراوان‌آن‌رامی‌خرندومیخورند !

کسی که طلب حلال میکند درنظرمردم مذموم وسرزنش میشودوطالب حرام را مدح واحترام میکنند ، ودیدی که درمکهومدینه کارهائی میکنند کهخداوند دوست ندارد و کسیهم نیست که مانعشود وهیچکس آنهاراازاین عمل زشت باز نمیدارد . و دیدی که آلات موسیقی درمکه ومدینهآشکار است (۱) ودیدی که مرد سخن حقی میگوید وامر بمعروف ونهیاز منکرمیکند ، ودرآنحال کسی بقصدنصیحت نزد او میرود وبویمیگوید : اینرا از زبانتوساختهاند (یعنی گفتنسخنحق وامر بمعروف ونهیازمنکر متروك میشود ، وارزش خودرا ازدست میدهد ، که اگر کسی بگوید زشت است، اورا برحذر میدارند) ودیدی که مردم بیك دیگر نگاه میکنند (از همتقلید میکنند) وازافراد شرور پیروی مینمایند .

هرگاه دیدی که راه خیر بکلی خالی است و کسی ازآنراه نمیرود ، و دیدی که مرده را جابجا میکنند و کسیهم وحشت نمیکندودیدی که هرسال بدعت وشرارت بیشتر میشود ودیدی که مردم ومجالس از ثروتمندان متابعت نمی نمایند ودیدی که از فقیر دستگیری میکنند که باوبخندند وبرای غیر خدا بر اوترحم میآورند(۲) **ورَأيتَ الآياتِ في السَّماءِ لا يَفزعُ بها أحدٌ** ودیدی که علائم درآسمان پدیدمیآید ولی هیچکس نمیترسد(۳) ودیدی که مردم درملاء عامماننده حیوانات (بمنظور اعمال زشت) رویهم میجهندو کسیهم از ترس اینعمل را تقبیح نمیکند ؟

هرگاه دیدی که مردمال بسیار در راه غیرمشروع صرف میکند واز بذل اندك چیزیدر راهخدا خودداری میکند ، ودیدی که بیاحترامی بپدر ومادرآشکار گردید ومقامآنها راسبك شمردند ، ونزد فرزندشان سیه روز تراز همه بودند ، و

---

(۱) امروزاستفادهازرادیودرمکه ومدینهعلنی است ؛ وصدای موسیقیهم از هرطرف شنیده میشود ؛ بطوریکه واقعاً موجب شرمساری است .

(۲) مانندگاردنپارتیها و کنسرتهائی که بمنظور کمك بهبینوایان تشکیلمیدهند

(۳) اینآیات وعلائم ، هواپیماهای مختلف نیست ، کهرفته رفته برایعامهمردمیك امرعادی محسوب خواهد شد ؛ یاسفینه های فضائی و موشکهای قاره پیمانیست ؟ البته ممکن است آیات واقعی وستاره های دنباله دارواشکال مخصوصی ازکرات آسمانی باشد که درآینده خواهیم دید وبرای هرعادی خواهد شد .

فرزندان از اینکه بپدر ومادرشان افتراء ببندند، خوشحـال میشوند! **وَرَأَيْتَ النِّسَاءَ قَدْغَلَبْنَ عَلَى الْمُلْكِ وَغَلَبْنَ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ لَايُؤْتَى الاَّمَالَهُنَّ فِيهِ هَوىً** ودیدی که زنان بردولت وسلطنت وهرچیزی که میل بآن دارند غلبه یافته ومسلط گشته‌اند! ودیدی که پسر به پدرش افتراء می‌بندد و به‌پدر ومادرش نفرین میکند واز مرگ آنها خوشحال میشود.

هرگاه دیدی که اگریك روز بر مردی بگذرد ودرآن روز گناه بزرگی مانندزنا و کم‌فروشی وغل‌وغش در معامله یاشرابخواری نکرده باشد، اندوهگین ومحزون است که‌آن روز را مفت از دست داد، وعمرش ضایع شد! ودیدی که پادشاه غلات‌را احتکار میکند (تابموقع باقیمت بیشتر بفروشد) ودیدی که اموال اولاد پیغمبر (یعنی‌خمس ووجوهات) در راه‌دروغ وقمار وشرابخواری‌صرف میشود ودیدی که باشراب مداوا میکنند وفوائدآنرا برای مریض شرح میدهند وازآن شفا می‌جویند، ودیدی که مردم در خصوص امر بمعروف ونهی ازمنکر وترك دینداری باآنها برابرند.

هرگاه دیدی که بادوبروت اهل نفاق پیوسته در جریان است ولی نسیم اهل‌حق نمی‌وزد، ودیدی که اذان گفتن ونماز گذاردن بامزد انجام میگیرد و دیدی که مساجد پراز مردم‌از خدانترس شده، درآنجا برای غیبت کردن‌وخوردن گوشت اهل‌دین جمع میشوند وشراب ومسکرات را توصیف میکنند. ودیدی که آدم‌مست پیشنماز مردم‌شده عقل‌خود را ازدست داده‌ومردم هم‌مستی رانَنك نمیدانند وقتی کسی مست شد، احترام پیدا میکند وازوی تقیه می‌نمایند ومیترسند واورا رها میکنند وحد نمیزنند وبعلت مستی اورا معذور میدانند!

هرگاه دیدی کسیکه مال‌یتیم میخورد در عین حال‌از صلاح وخوبی خود خبرمیدهد ودیدی که قضات برخلاف دستور الهی حکم می کنند ودیدی که حکام از راه‌طمع از خائنین‌پیروی میکنند، ودیدی که حاکم باجرأت تمام‌ارث رابقیم ورثه یااز میان‌آنها بشخص فاسق وبد عمل‌آنها میدهد (یعنی‌آنها رشوه بحاکم

میدهند وحاکمهم حکممیکند که اموال بآنها برسد ـ مؤلف).

چون آن فساق ارثیه را بدینگونه ازحکام بچنك آوردند ، حکام آنهارا بحال خود میگذارند که باآن مالهرچه میخواهند بکنند .

هرگاه دیدی که روی منبرها بمردم دستور تقوی وپارسائی میدهند ولی خود گوینده بگفته خود عمل نمیکند ، ودیدی که اوقات نماز راسبك میشمارند و دیدی که شخص وجوه بریهرا بوسیله دیگری صرف میکند وبخاطر خدا نمیدهد و بواسطهٔ درخواست مردم میدهند ، ودیدی که همت مردم شکم وعورت آنهاست واز خوردن حرام یاارتکاب عملحرام باك ندارند ، ودیدی که دنیا بآنها روی آورده ، **وخلاصه هرگاه دیدی که اعلام حق کهنه شده** خود رانگاهدار ونجات از این مهالك را ازخداوند بخواه وبدانکه مردم بااین نافرمانیهامستحق عذابند. اگرعذاب برآنها فرود آمد وتودرمیان آنها بودی ، بایدبشتابی بسوی رحمتحق تااز کیفری کهآنها بواسطهٔ سرپیچی از فرمان خدا میبینند بیرون بیائی ، وبدانکه خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگرداند **وان رحمة اللهقریبمن المحسنین** .

خبر جابر بن عبدالله انصاری
واوضاع عمومی آخرالزمان اززبان پیغمبر (ص)

در کتاب **جامع الاخبار**(۱) ازجابر بن عبدالله انصاری روایت میکند که گفت:

(۱) کتاب جامع الاخبار از کتب مشهور ونفیس اخبارماست . مؤلف درفصل اول مقدمهٔ جلد یکم بحارالانوار می‌نویسد : کسانی که جامع الاخباررا تألیف شیخ صدوق می‌دانند اشتباه نموده‌اند زیرا مؤلف این کتاب خود با پنج واسطه ازشیخ صدوق روایت می‌کند (صفحه ۱۰) بعضی گمان کرده‌اند تألیف مؤلف « مکارم الاخلاق » است واحتمال هم دارد که تألیف علی بن سعد خیاط باشد ، زیرا شیخ منتجب الدین درفهرست می‌نویسد : فقیه صالح ابوالحسن علی بن ابی‌سعد بن ابی‌الفرج خیاط ؛ عالم پرهیزکار واعظ، اوراست کتاب « الجامع فی الاخبار»

ونیز ازبعضی موارد آن کتاب معلوم می‌شود که نام مؤلف آن محمد بن محمد شعیری است (صفحه ۱۲۳) ودرمورد دیگر (صفحه ۱۰) وی بیك واسطه ازشیخ جعفر بن محمد دوریستی روایت می‌کند (مقدمه علامه مفضال آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی برجامع الاخبار)

درسال حجةالوداع باپیغمبر ﷺ بحج رفتم ، پیغمبر بعدازانجام اعمال حج آمد تا باخانهٔ خداتودیع کند . حلقهٔ دررا گرفت وباصدای رسافرمود : ای‌مردم ! با این صدا تمام مردمی که درمسجدالحرام وبازار بودند ، جمع‌شدند . آنگاه‌پیغمبر ﷺ فرمود :ای‌مردم آنچه‌را که‌بعدازمن‌روی‌میدهدوهم‌اکنون‌بشمامیگویم‌ازمن‌بشنوید! وحاضران شما بغائبین خودبرسانند ،

سپس پیغمبر گریست بطوریکه ازگریه حضرت همه مردم گریستند ، چون حضرت‌ازگریستن آرام گرفت ، فرمود : ای‌مردم!خداشمارابیامرزد! بدانید که‌شما ازاین‌روزتاصدوچهل‌سال‌بعد مانند برگی هستید که خار نداشته باشد ،آنگاه تا دویست سال‌برك وخارخواهد داشت وبعد ازآن خاربدون برك‌است (۱) بطوریکه درآن زمان جزسلطان ظالم‌یاثروتمند بخیل‌یاعالم دنیاپرست یافقیردروغگو یاپیر-مرد زناکاریا بچهٔ‌بی‌آبرو ویازن‌احمق دیده‌نمیشود !آنگاه‌پیغمبر ﷺ گریست ، سلمان فارسی‌برخاست وعرض کرد:یارسول‌الله بفرمائید بدانیم آنچه فرمودید کی واقع میشود؟.

فرمود : ای سلمان در زمانی که علمای شماکم شوند و قاریان قرآن شما ازمیان بروند ، وزکوة خودرااندهند وکارهای زشت خود راآشکارسازند **وَ عَلَتْ اَصْواتُكُمْ فِي مَساجِدِكُمْ** وصدای شمادرمساجد بلندشود (۲) واموردنیا راروی سر بگذارید ، ودانش رازیرپابنهید ، سخنان شما دروغ ، وشیرینی گفتارتان غیبت ، وآنچه بدست میآورید حرام باشد ! نه بزرگان شما بکوچکتررحم کنند ونه کوچکتران احترام بزرگان رانگاه بدارند .

درآن‌اوقات‌آثارغضب خدابرشما فرودمیآید ، وسختی شمارابهمان وضع در

(۱) برك بی‌خارکنایه‌ازرفاه وآسایش مردم استوبرك وخار کنایه از رفاه وسختی استوخار بدون‌برك سختی ومشقت مطلق است .

(۲) می‌بینیم که امروزمساجدجایگاه انتخابات ورأی ریزی و عربده‌کشی‌انتخابات-چیان است .

میان شما قرارمیدهد ، ودرمیان شما ازدین جزلفظ آن که بزبان میآورید ، باقی نمی‌ماند هنگامی که این خصلت ها را پیدا کردید منتظر بادسرخ یا مسخ شدن یا سنك باران باشید ؛ آنچه‌این راتصدیق‌می کند در کتاب خداهست و آن‌این آیه‌است:

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ؛ أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (۱)

یعنی ای‌پیغمبر بگو: خداوند قادراست که عذابی‌ازبالای سر یاازز یر پاهاتان برشما برانگیزد یااینکه لباس تفرق بشما بپوشاند ومزهٔ سختی بعضی ازشمارا ببعضی‌دیگر بچشاند ببین چگونه مااین‌علامات رامیگردانیم ، تااینکه‌آنها بفهمند!» دراینوقت‌جمعی‌ازاصحاب برخاستند ، وعرضکردند: یارسول‌الله! بفرمائیدبدانیم‌اینها که فرمودید کی‌پدید میآید ؟ فرمود : هنگامیکه نمازها را از اوقات خودبتأخیر بیاندازند ، وشهو ترانی‌وشرابخواری پیشه‌گیرند ، وبپدران‌ومادران ناسزا بگویند، بطوری که مال حرام را غنیمت وپرداخت زکوة رازیان ببینند ، **وَاَطَاعَ الرَّجُلُ**

(۱) سورهٔ انعام‌آیه۶۵ چون‌این‌آیهٔ شریفه در تأیید علائم‌آخرالزمان ،آمده است ، بخوبی‌می‌توان‌آنرا باوضع کنونی جهان تطبیق کرد . ،

بادسرخ ومسخ شدن‌یا سنك‌باران، همه‌علائم‌جنك‌کنونی‌است وآیهٔ‌شریفه هم‌مؤیدآنست، عذابی که‌از بالامیآید ، بمباران‌یاسنك باران‌است ، وعذابی که‌اززیرمیآید رگبارهای ضد ـ هوائی‌است که‌باشلیك‌آن‌هواپیماهاوسرنشینان آن‌مانندتگرگ‌فرومیریزد . درنتیجه‌این‌عذاب دردناك‌تمدن واجتماع‌ازهم پاشیده میشوند وساکنان شهرهاپراکنده ودربدر میگردند .

این‌آیه‌وروایت باجنگ‌اتمی بهترتطبیق‌می کند ، بخصوص که‌می‌نویسند : بازماندگان بمباران‌اتمی‌جزیرهٔ «هیروشیما»ژاپن ؛ براثرتشعشعات‌اتمی قیافه‌اولی‌خودرا‌ازدست داده، و بهیئت‌دیگر درآمده‌اند . وامروز جهانگردان از مسافتهای‌دور بدیدارآنها میروند ؛آیا این «بادسرخ» نیست که‌درنتیجه مردم«مسخ»می‌شوند ؟ !

زَوْجَتَهُ مردازن خوداطاعت کند (۱) وبهمسایه اش آزاررساند وپیوندخویشی خود راقطع کند .

رحم بزرگان ازمیان برود ، وحیای کوچکتران کم شود **،وَشَیَّدُوا الْبُنْیَانَ** ساختمانهارا محکم سازند (۲) وبنوکرو کلفت ستم کنند، وازروی‌هوای‌نفس‌شهادت دهند، وبظلم حکم کنندومردپدرش را لعنت‌نماید ، وبیرادرش حسد ورزدوشرکاء در معاملات خود خیانت کنند ووفا کم شود وزناشیوع یابد و **مردان خود را با لباس زنان بیارایند وروسری حیا از سرزنها برداشته شود !** وخود فروشی‌در دلها راه یابد ، مانند زهر که دربدنها رخنه میکند .

کارهای خوب کم شود ، وگناهان آشکار گردد ، وواجبات الهی ازنظر بیافتد وباگرفتن‌مال ، صاحبان مال‌راستایش کنند ، وثروت را درراه خوانندگی صرف نمایند ، وسرگرم دنیا گردند ، وازتوجه بآخرت بازمانند ، تقوی کم وطمع‌زیاد شود ، وهرج ومرج پدیدآید ، مؤمنین خوار واهل‌نفاق عزیز گردند ، مساجد آنها بااذان گفتن‌آباد ودلهای‌آنها ازایمان خالی‌باشد ، قرآن راسبك شمارند ، و شخص باایمان هرگونه خواری ازآنها‌به‌بیند .

درآن‌اوقات‌می‌بینی که‌صورت آنهاصورت آدمی‌ولی‌دلهاشان‌دلهای‌شیاطین‌است. سخنان‌آنها ازعسل‌شیرین‌ترودلهاشان ازحنظل‌تلخ تراست ،آنها گرگانی‌هستند که لباس‌آدمی‌پوشیده‌اند، درآن‌موقع‌روزی‌نیست که‌خداوندبآنهانفرماید: آیاازرحمت من‌مغرورشده‌اید؟یابرمن‌جرأت‌پیدا کرده‌اید؟ **افحسبتم انماخلقناکم عبثاًوانکم الینا لاترجعون** (۳) یعنی آیا گمان کردید که شمارا بیهوده آفریده‌ایم وبسوی ما بازگشت نمیکنید ؟ بعزت‌وجلال‌خودم سوگند اگربخاطر آنها که ازروی‌اخلاص مراعبادت میکنند نبود ، باندازهٔ یك‌چشم بهمزدن‌بکسانی که نافرمانی‌من میکنند مهلت نمیدادم .

(۱) و(۲) لازم بتوضیح نیست !
(۳) سورهٔ مؤمنون آیه ۱۱۷

اگر بواسطه تقوای پرهیزکاران بندگانم نبود ، یك قطره باران از آسمان فرود نمی‌فرستادم، ویك برك سبز از زمین نمی‌رویانیدم ، شگفتا ! ازمردمیکه اموالشان راخدامیدانند . و آرزوهاشان طولانی وعمرشان کوتاه است ! درعین حال چشم دارند که درجوار رحمت حق منزل کنند ، درصورتیکه جز با عمل بآن نمیرسند ، وعمل هم بدون عقل کامل نمیشود !

نیز در کافی از ابوالجارود از امام محمد باقر (ع) روایت میکند که فرمود: آنکس که انتظار اورامیکشید نخواهید دید ، مگرموقعی که همچون بزهای مردنی باشید که ازبس ترسیده واز زندگی خود ناامید گشته است ، باك ندارد که قصاب دست روی او بگذارد وچاقی ولاغری اورا بیازماید ! آن موقع عزتی ندارید که از آن راه ترقی کنید وتکیه گاهی ندارید که باوتکیه نمائید .

نیز درآن کتاب ازعبدالله بن سلیمان ازحضرت صادق (ع) روایت میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: زمانی برمردم میآید که زناکار بنازونعمت برسد ، وفرومایه مقرب میشود ومردباانصاف ضعیف میگردد . عرضکردم : یا امیرالمؤمنین ! این در چه وقت است **فَقالَ اِذا تَسَلَّطَنَ النِّساءُ وَسَلَّطَنَ الاِماءُ وَاُمِّرَ الصِّبيانُ** فرمود : بهنگامیکه زنان و کنیزان براموره‌مردم مسلط گردند و بچه‌ها بحکومت برسند ! (۱)

وهم درآن کتاب ازعلی بن سوید روایت میکند که‌وقتی حضرت موسی کاظم (ع) درزندان بود نامه‌ای نوشت ومسائلی چند ازحضرت پرسید وازجمله حضرت در میان جوابهای اومرقوم فرمود : هروقت یك عرب زشت روی بیابانی رادرمیان لشکر جراری دیدی منتظر آزادی خود وسایر مؤمنین وشیعیان باش ، وهنگامیکه آفتاب گرفت بآسمان نگاه کن وببین خداوند با اهل ایمان چه میکند، من با این بیان مطالب سربسته رابرای توتفسیر کردم . وصلی الله علی محمد وآله الاخیار .

همچنین در کافی ازمعلی بن خنیس روایت کرده که گفت : در موقع ظاهر شدن وپیش ازقیام بنی عباس، عبدالسلام بن نعیم وسدیرودیگران نامه هائی برای حضرت صادق (ع) نوشتند که : ما قدرت داریم شما را بخلافت برسانیم، نظرحضرتت

---

(۱) درود بر روح پرفتوح مرحوم شعبان ... اخبار علمی معجزنما ...

چیست ؟ راوی گفت : حضرت نامه‌ها را بزمین زد ، وفرمود : اف ! اف ! من امام اینها نیستم . آیا آنها نمیدانند که تاسفیانی کشته نشودخلافت بما نمیرسد ؟ !

در **کفایة الاثر** بسندهای پیش که درباب روایات وارده درامامت دوازده‌امام مذکور شد ، ازجابر بن‌عبدالله انصاری روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود:مهدی این امت از ماست ؛ دروقتیکه دنیا هرج ومرج شود ، وآشوبها ظاهر گردد ، و راه‌ها بسته شود ومردم یکدیگر راغارت کنند . بطوریکه نه‌بزرگ بر کوچك‌رحم کند ونه کوچك احترام‌بزرگ را نگاهدارد .

درآنموقع خداوند مهدی مارا که نهمین(امام) از نسل‌حسین است میفرستد تادژهای گمراهی ودلهای مهرشده رابگشاید ، **یَقُومُ الدِّینَ فِی آخِرِ الزَّمانِ کَما قُمْتُ بِهِ فِی أَوَّلِ الزَّمانِ** او درآخرالزمان دین راپایدار میکند ، چنانکه من در اول زمان‌آن اساس‌آنرا پایدارساختم (۱) وزمین‌را پرازعدل ودادمی کند .

خبر علقمة بن قیس ازامیرالمؤمنین (ع)

وهمدر کفایة الاثر با اسنادسابق در همان باب ازعلقمةبن قیس نقل‌میکند که گفت : امیرالمؤمنین عليه السلام در منبر مسجدکوفه خطبه «لؤلؤه» رابرای ماخواند واز جمله درآخرآن فرمود : آگاه باشید ! من‌بزودی از میان شمامیروم‌وبعالم غیب رهسپار میگردم‌شما منتظر فتنهٔ امویان وسلطنت کسروی (۲) واز میان بردن چیزی که خداوندآنرا زنده‌نمود ،وزنده کردن‌چیزی که خداوندآنراازمیان‌برد (بدعت وبیدینی) باشید .

(۱) این‌موضوع باصراحت‌میرساند که امام‌زمان دین اسلام را پایدار نموده وآنرا رونق میدهد چون‌الف ولام«الدین» عهد است ومعهودهم‌دین مقدس اسلام است .

(۲) عرب‌بپادشاهان ایران«کسری» میگفتنددراینجا مقصود معاویه و خلفای بعد از اوست که خلافت‌اسلامی‌را بصورت‌سلطنت شاهان ایرانی‌باتجمل هرچه بیشتردرآوردند.

پس در گوشهٔخانه‌های خودقرار گیرید و آتش غضا (۱) رالای دندان بگذارید وخدا را بسیار یاد کنید که اگر بدانید، یادخدا ازهمه چیز بزرگتر است.

آنگاه فرمود: شهری دربین دجله ودجیل وفرات ساخته میشود که آنرا «زوراء» میگویند. وقتی آنرا دیدید، می بینید که باگچ وآجر ساخته وباطلا و نقره ولاجورد ومرمر ورخام‌ودرهائی‌ازچوب‌عاج وآبنوس‌وچادرهاوقبه‌هاوپرده‌ها زینت داده شده، وانواع درختان‌ساج وعرعر وصنوبر تازه، درهرطرف آنهابچشم میخورد وباکاخها استحکام‌یافته است.

قبلا نیزپادشاهان بنی شیصبان که بیست‌وچهار نفر بودندیکی‌پس ازدیگری در آنجاآمد ورفت کرده‌اند واینان: سفاح، مقلاص، جموح، خدوع، مظفر مؤنث، نظار، کبش، مهتور، عثار، مصطلم، مستصعب، علام، رهبانی، خلیع، سیار مترف، کدید، اکتب، یا(اکدب)، اکلب، وسیم، ضلام وعینوق میباشند وقبهٔ خاکی در بیابان‌سرخ ساخته میشود، وبعد ازآن قائم‌برحق درمیان اقالیم‌نقاب ازچهره برمیدارد، مانند ماه تابان درمیان ستارگان فروزان.

آگاه باشید که برای آمدن او ده‌علامت است: علامت اول‌طلوع ستارهٔ دنباله دار است که بستارهٔ حادی نزدیك میشود، ودرآنموقع هرج ومرج و شرارت روی میدهد و اینها علامت گشایش است. ما بین هر علامتی تاعلامت دیگر تعجب‌آوراست. وقتی علامات دهگانه تمام‌شد **اذذاكَ يَظْهَرُ الْقَمَرُ الْاَزْهَرُ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ الْاِخْلاصِ** درآنموقع ماه تابان ظاهر میگردد وکلمه اخلاص(لا اله‌الا الله) که دلیل بریگانگی‌خداست، کامل‌میشود. (۲)

---

(۱) نام‌درختی است که‌قبلا شرح‌داده شد، وکنایه‌از حفظ زبان‌ازخطراست.

(۲) ستارهٔ‌دنباله‌دار رامردم‌درسال۱۹۱٤ میلادی‌قبل‌ازجنگ جهانی‌اول‌دیدند وبعداز آن‌هم‌هرج‌ومرج وبدبختی‌ومصائب‌بسیاری بوقوع‌پیوست که تاکنون‌هم‌باقی‌است.

کامل‌شدن معنی کلمه‌اخلاص که‌توحیدویگانگی خدا باشد هم‌دلیل است‌که مادیها و تشکیلات‌آنها ازمیان خواهد رفت و بکلی نابود می‌گردند (کتاب «من‌ذا» تألیف مرحوم خالصی‌زاده). =

شیخ الطائفه در کتاب «تهذیب» از سالم بن ابی خدیجه روایت کرده که مردی از حضرت صادق عليه السلام سؤالی کرد ومن هم میشنیدم. سائل پرسید : من نماز صبح را میخوانم، سپس خدا را بآنچه برمن واجب است ذکر می گویم وبعد میخواهم دراز شوم وتا طلوع آفتاب بخوابم ولی اینرا ناخوش می دارم حضرت فرمود: برای چه گفت دوست نمی دارم که آفتاب ازغیر محل طلوع خود طالع شود(۱) حضرت فرمود: این پوشیده نیست نگاه کن ببین صبح از کجا طلوع میکند، ازهمانجا نیز آفتاب طلوع مینماید ، اگر نمازصبح را خوانده باشی وبعد بخوابی طوری نیست !

ودر کتاب امامت وتبصره تألیف علی بن بابویه (۲) از ابوعبیدهٔ حذاء روایت

= آری این روایت باصراحت میرساند که بعداز ظهور مهدی موعود جهان، دینی جزدین مقدس اسلام که مردم رادعوت به یگانگی خداوند وکلمه اخلاص وایمان خالص میکند ، درجهان نمیماند وسرانجام تمام مادیها ومرامهای ضدخدا ازمیان خواهد رفت .

(۱) شاید مقصوداز نقل این روایت دراین باب این بوده که سائل عقیده داشته که یکی از علائم ظهور مهدی موعود طلوع آفتاب ازسمت مغرب است. چنانکه درضمن اخبار سابق گذشت واحتمال میداده که امام ششم همان مهدی موعود است ولذا حضرت هم طوری بوی جواب دادند که اورا ازاین فکر منصرف کنند .

(۲) کتاب «امامت وتبصره» تألیف فقیه عظیم الشأن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی پدر بزرگوار شیخ صدوق ومدفون درقم است .

علی بن بابویه ازمشایخ نامدار وتجارقم و بگفته ابن ندیم وی دارای دویست جلد تألیف وتصنیف بوده است .

مؤلف درفصل دوم مقدمه جلد یکم بحار در بیان توثیق مصادر بحار مینویسد «کتاب امامت » مؤلفش از اعاظم محدثین و فقهاء است . دانشمندان ما فتاوای او را از جمله اخبار می‌شمارند ! =

میکند که گفت : از حضرت باقر عليه السلام پرسیدم صاحب‌الامر کی ظهور میکند ؟ فرمود : اگر شما آرزومند هستید که او بیاید ، منکر او نشوید!

وهم‌علی‌بن بابویه‌بسند خوداز موسی‌بن ابراهیم ازامام موسی‌بن جعفر عليه السلام از پدرش حضرت صادق عليه السلام از پدران‌بزرگوارش روایت کرده که پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : پیدایش بواسیر ومرگ ناگهانی (سکته) ومرض جذام از علائم نزدیك قیامت است (۱)

مؤلف: بطائنی در کتاب «الملاحم» از ابوبصیرازامام ششم روایت کرده که فرمود :خداوند بزرگتر ومکرم تر واعظم ازاین است که زمین‌را بدون امام عادل بگذارد ، ابوبصیر گفت : قربانت گردم! چیزی‌بما اطلاع‌دهید که موجب آرامش خاطرما باشد ، فرمود : ای‌ابومحمد ! مادام که‌بنی‌عباس براریکه سلطنت تکیه زده‌اند، امت محمد صلى الله عليه وآله فرج وراحتی ندارند .

== یك‌نسخه قدیمی وتصحیح‌شدهٔ این کتاب‌بدست‌مارسیده ومشتمل براخبارشریف‌و محکم‌واسانید معتبره است که‌خودحاکی ازجلالت‌قدر مؤلف‌آن‌می‌باشد »

وهم‌مؤلف درفصل‌اول‌مقدمه‌بحار که‌مصادرکتاب رانقل می‌کند ضمن اینکه‌آنراتألیف علی‌بن‌بابویه می‌داندمیگوید : « از بعضی‌قرائن استفاده می شود که‌آن‌کتاب تألیف شیخ ثقه بزرگوار ؛ هارون‌بن موسی‌تلعکبری رحمة‌الله‌علیه است » .

(۱) شیوع‌بیماری بواسیرومرگ ناگهانی (سکته)وجذام ، درعصر کنونی‌بهترین گواه بردرستی‌این‌خبر غیبی‌پیغمبراکرم‌وائمه اطهارسلام‌الله‌علیهم اجمعین‌است .

وقتیکه دولت آنها منقرض گردید ، خداوند مردی را که ازدودمان ماست وبرای امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نگاهداشته ، ظاهر گرداند تادستور تقوی دهد وبهدایت رفتار کند ودر صدورحکمش رشوه نگیرد. بخدا قسم من اورا باسم خود وپدرش میشناسم .

آنگاه مردی که گردنی قوی دارد و دارای دوخال سیاهست بسوی ما خواهدآمد. اوقائم عادل وحافظ امانت الهی است ، اوزمین راپر ازعدل وداد میکند چنانکه فاجران آنرا پر ازظلم وستم کرده باشند .

سیدعلی بن‌عبدالحمید بهاءالدین نیلی در کتاب «سرور اهل‌ایمان» از برید روایت کرده که امام محمد باقر علیه‌السلام بوی فرمود : ای برید بپرهیز از پیوستن بجمعیت سرخ وسفید گفتم : سرخ وسفید کیست ؟ فرمود: سیاه وسفید است . گفتم : سیاه و سفید کیست ؟ فرمود : کسی است که پیسی دارد واز سفیانی پرهیز کن واز دونفر آواره ازاولاد فلان که بمکه میآیند واموال بمردم تقسیم می کنند وخود را شبیه بقائم مینمایند نیز بپرهیز . همچنین ازمعدودی از سادات هم دوری گزین» .

مقصود حضرت از این معدود پیروان زیدبن علی بن الحسین بود که عقیدهٔ ضعیفی داشتند والبته سید بودن آنها جای شك نیست .

همچنین در کتاب مزبور از سدیر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که بوی فرمود : ای‌سدیر ! در خانه‌ات قرار گیر وهمچون پارهٔ گلیم گوشهٔ خانه‌باش ومادام که آسمان وزمین آرام است ، تو نیز آرام گیر . وقتی خبر رسید که سفیانی خروج کرده بسوی ما بیا، هرچند پیاده بیائی . عرضکردم : قربانت گردم! آیا پیش ازآن خبری هست ؟ .

فرمود : آری وباسه انگشت مبارك ، اشاره کرد بطرف شام وفرمود : در آنجاسه پرچم برافراشته میشود : یك‌پرچم حسنی ویك‌پرچم اموی ، وپرچم سوم

قیسی‌است . درا‌ثنای آن گیر ودار سفیانی خروج میکند وطوری آنها را درومیکند که تا آنروز نظیر آنرا ندیده‌باشی .

ونیز در کتاب مزبوراز جابرجعفی ازامام محمدباقر عليه‌السلام روایت کرده که فرمود : ای جابر قائم ظهور نمیکندمگر هنگامیکه شهرهارافتنه وآشوب فراگرفته باشد ، ومردم راه فراربجویند ولی راهی‌پیدا نکنند . این آشوب دربین حیره و کوفه واقع‌میشود ، کشتگان آنها کنار نهرمیمانند و گوینده‌ای‌از آسمان صدامیزند.

نیزدر آن کتاب ازحضرت صادق عليه‌السلام روایت کرده که درضمن روایت‌مفصلی فرمود : اینها واقع نخواهد شد مگر اینکه یکی‌از خوارج آل ابوسفیان خروج کندوبمدت حمل يك زن که نه ماه باشد سلطنت کند ، واین واقعه روی نمیدهد مگر اینکه شخصی از اولاد شیخ خروج کند وهمه جارا گردش نماید تا در زمین نجف بقتل رسد . بخداقسم مثل‌اینکه من هم‌اکنون نیزه‌ها وشمشیرها وبار وبنه آنها را می‌بینم که در روز یکشنبه در کنار دیواری از دیوارهای‌نجف فرودمیآیند ودر روز چهارشنبه (دو روز بعد) بشهادت میرسد .

وهم در کتاب مزبور از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده که گفت : از حضرت امام‌باقر عليه‌السلام شنیدم‌میفرمود: وقتی که‌از کشمکش‌واختلافات داخلی شام اطلاع‌یافتید باید از شام گریخت ، زیرا آشوب وجنگ‌درآنجاست عرضکردم: بکدام شهرفرار کنیم ؟ فرمود : بمکه زیرا مکه درآنروزامن‌ترین شهرهاست که مردم ازهرسو بآنجا پناهنده میشوند . عرضکردم : کوفه چطور ؟ فرمود : مردم در کوفه چها خواهند دید ؟! مردان بسیار درآنجا کشته میشوند ، مگر يك نفر شامی که سالم میماند . ولی وای‌بر کسانیکه دراطراف کوفه‌باشندچه‌سختیها بآنها میرسد،مردان وزنان درآنجا اسیرمیشوند ، آسوده‌ترین‌مردم کسانی هستند که درآنموقع‌ازنهر فرات عبور کنند و کسانیکه اصلادرآنجا حاضر نباشند .

عرضکردم : ساکنین سواد کوفه راچطور می‌بینید ؟ حضرت بادست مبارك اشاره کردند که خطری بآنها نمیرسد . سپس فرمود : بیرون رفتن از آنجا بهتر ازتوقف در آنجاست . عرضکردم: این‌واقعه چقدر طول میکشد ؟ فرمود : دریك لحظه‌ازروز. عرضکردم : کسانیکه اسیر و گرفتار میشوندچه حالی دارند ؟ فرمود: باکی نخواهندداشت . زیرا بزودی مردمی که‌نزد اهل کوفه ارزشی ندارندآنها را نجات می‌دهند ، وبجای دیگر نمیبرند .

همدر آن کتاب از ابو بصیر نقلکرده که گفت : از حضرت‌صادق ﷺ پرسیدم ماه رجب ، چه ماهی بوده است ؟ فرمود : ماه‌رجب را مردم عهدجاهلیت بزرگ می‌داشتند و آنرا «شهراصم» می‌نامیدند .

سپس سایر ماهها راحضرت بدینگونه شرح داد . در ماه شعبان کارها ازهم جدا شد، ماه‌رمضان ماه خداست، در آن ماه‌است که‌صاحب شما رابنام خودوپدرش صدا میزنند . در ماه شوال کار دشمنان ما بالامیگیرد ، ودر ذی‌القعده می‌نشینند ماه ذی‌الحجه ماه‌خون است که‌مسلمانان قربانی می‌کنند ، ومحرم ماهی‌است که در آن حلال حرام وحرام‌حلال میگردد ، ودرماه صفر وربیع خواری ورسوائی‌و امرعظیمی روی می‌دهد وجمادی‌ماهی است که ازاول تاآخر پیروزی است .

ونیزاز حضرمی روایت کرده که گفت : بحضرت‌صادق ﷺ عرضکردم:وقتی سفیانی خروج کرد ما چکنیم ؟ فرمود : سران مردان باید خودرا ازوی مخفی نگاهدارند ، وزنان‌وبچه‌ها‌خطری نمی‌بینند ، وقتی سفیانی بولایات پنجگانه‌یعنی ایالت شام‌غلبه یافت بجانب صاحب خودروی‌آورید .

خبراصبغ بن نباته

وپاره‌ای ازعلائم قبل‌ازظهور

وهم درآن کتاب ازاصبغ بن نباته روایت کرده که گفت : شنیدم حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام بمردم می‌فرمود : سَلُونِي قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونِي لِاَنِّي بِطُرُقِ السَّمَاءِ اَعْلَمُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَبِطُرُقِ الْاَرْضِ اَعْلَمُ مِنَ الْعَالِمِ (۱) یعنی : پیش از آنکه مرا از دست بدهید هر چه میخواهید از من بپرسید . زیرا که من از همهٔ دانشمندان براه‌های آسمان داناتر ، و از تمام مردم روی زمین براه های زمین آشناترم . منم سرور دین و آقای مؤمنین و پیشوای پرهیزکاران ، منم پاداش دهندهٔ مردم در روز رستخیز و تقسیم کنندهٔ آتش دوزخ و کلید دار بهشت و صاحب حوض کوثر و ترازوی قیامت و صاحب اعراف. هر امامی از ما آشنای باوضاع تمام اهل ولایتش میباشد چنانکه خداوند در این آیه میفرماید : اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ .

ای مردم ! پیش از آنکه مرا ازدست بدهید آنچه میخواهید ازمن بپرسید قبل از آنکه ازجانب مشرق آشوبی بر پاشود که هنگام اشتعال نائره آن بالا گیرد

(۱) می‌گویند جمله «سلونی قبل‌ان‌تفقدونی» راکسی جز امیرمؤمنان علی (ع) که باب مدینهٔ علم پیغمبرخاتم (ص) بود ، بزبان نیاورده است .

کسانی‌هم که آن‌را بتقلید از حضرت و برای اظهار دانش خود گفته‌اند؛ در پاسخ سؤالات مردم فی‌المجلس درمانده ورسوا شده‌اند !.

اینکه مولای متقیان میفرماید ازراه‌آسمان وزمین هرچه‌می خواهید ازمن سؤال کنید که‌من‌از دانشمندان‌وهمه‌مردم روی‌زمین‌آشناترهستم ؛ موضوع بسیارجالبی‌است‌که باید مورد مطالعه دقیق‌وبررسی کامل‌واقع شود .

آیاراه‌های آسمانها چیزی‌جزشناخت کرات آسمانی؛ ماه ومریخ وعطارد وزهره وغیره هست؟. امروز بعدازهزاروسیصدسال بشردرسایه‌هزاران‌سال فکرومطالعه‌توانسته‌ازفاصله‌نزدیك عکسهای مختلفی ازقسمت‌های گوناگون نزدیکترین کرات‌بزمین یعنی‌ماه بگیرد؛ بدون‌اینکه هزاران‌مسائل‌مربوط بماه‌وشرائط‌پیاده‌شدن‌انسان‌وطرز زندگی‌درآنجاراحل کرده باشد ، ولی آنروزعلی(ع)مردم غافل‌رامتوجه‌این‌حقیقت‌نموده‌وازآنها‌میخواهدکه موضوع‌آسمانهاوزمین ومزایاوراه‌های تسخیر کردن آنرا ازوی سؤال کنندتابرای‌آنها بیان کندولی‌سطح‌فکر مردم پائین‌بود؛ درباره معراج پیغمبر نیزماعقیده داریم که‌معراج مطالعه‌دقیقی در کرات‌آسمانی بوده‌است .

وبعد که خاموش شد مردی رادرکام خود فرو برده نابود گرداند وشعله آتشی از مغرب زمین دامن خودرا بالازده ومیگوید: ای وای بر آنها که طعمه من شوند(۱)

پس هنگامیکه گردش آسمان طولانی شد خواهید گفت : (آن مهدی موعود) مرده یاهلاك شده وبکدام بیابان رفته است . آنروز تأویل این آیه مصداق پیدامیکند «ثم رددنا لکم الکرة .. » وبرای آن نشانه ها وعلائمی است .

اول آنها محاصره کوفه است بوسیلهٔ نگهبانان وخندق ، ورخنه کردن آب در کوچه های کوفه ، وتعطیل مساجد درمدت چهل شب، وپیدا شدن هیکل (۲) وبرافراشته شدن پرچمها دراطراف مسجد بزرك کوفه ، وقاتل ومقتولی که هردو درآتش دست وپا میزنند، وقتل ومرگ شایع ؛ وکشته شدن مردی پا کدل (نفس زکیه) باهفتاد نفردر بیرون کوفه ، وشخصی که دربین رکن ومقام سراورا ازتن جدا میسازند وکشته شدن اشقع در موقع بیعت گرفتن بتها بطور صبر ، وخروج سفیانی با پرچم سرخی که سر کرده آنها مردی ازقبیلهٔ کلب است . ورفتن دوازده نفراز لشکر سفیانی بطرف مکه ومدینه که سرلشکر آنها مردی از بنی امیه بنام خزیمه است . چشم چپش نابینا گشته ، ودرچشم راستش لکهٔ غلیظی است ، وخودرا بمردان شبیه نموده .

هرجا میرودفتح میکند تا آنکه وارد مدینه میشود ، درخانه ای که آنرا خانهٔ ابوالحسن اموی میگویند فرود میآید . آنگاه لشکری برای گرفتن مردی از خاندان پیغمبر صلی الله علیه وآله که شیعیان گرد وی اجتماع نموده اند و درآنموقع ازمدینه بمکه باز میگردد ، میفرستد .

سرلشکر سفیانی مردی ازقبیلهٔ غطفان است . موقعیکه آن لشکر بوسط«قاع

---

(۱) آتشی که ازشرق وغرب می آید ، دربعضی ازروایات سابق هم بودوشایددرآینده نیز بیاید ، ممکن است کنایه ازجنگ اتمی شرق وغرب باشدکه امروزتمام جهان را بوحشت انداخته است . امروزهمه میدانندکه جنك آینده ، میان بلوك کمونیست بسرکردگی شوروی ، و دنیای غرب بجلوداری امریکا است .

(۲) هیکل درلغت بمعنی درخت بزرگ و دراز ؛ ساختمان مرتفع ، حیوان قطور صورت ، شخص وعکس آمده است .

ابیض» میرسند بزمین فرومیروند کسی از آنها باقی نماند جز یك نفر که خداوند رویش را به پشت بر میگرداند . تا بر گردد ومردم را از بیدینی برحذر دارد و برای بقیه اتباع سفیانی عبرتی باشد . آنروز موقع تأویل این آیهٔ شریفه است «و لو تری اذفزعوا فلافوت واخذوا من‌مکان قریب» .

همچنین سفیانی صدوسی هزارنفر لشکررا بکوفه‌اعزام میداردودر «روحاء» و«فاروق» (۱) فرودمیایند ، درآنجا سی‌هزار نفرآنها حرکت نموده ، ودر کوفه درمحل قبر حضرت هود واقع درنخیله (۲) فرود میایند ، ودر روزعید قربان بر مردم حمله‌میاورند . حاکم کوفه درآنروز ستمگر معاندی است وموسوم به کاهن ساحر میباشد .

آنگاه‌حاکم زوراء (یعنی بغداد) باپنجهزار نفر از کاهنان بقصد جنگ با آنهابیرون میآیند ، وهفتاد هزارنفر رابر سرپل کوفه بقتل میرسانند بطوریکه تاسه روز بواسطهٔ خونهای مقتولین وتعفن اجساد از رفت وآمد سرپل خودداری میکنند . هفتاد هزار دختر باکره که کسی دست‌وسر وروی آنها را ندیده باسارت میرود . آنهارا در محملها جای میدهند وبه «ثویه» یعنی‌غَرّی (۳) میبرند .

سپس صدهزار نفر مشرك ومنافق از شهر کوفه خارج شده بدمشق که محل بهشت‌شداد استمیایند ، بدون اینکه کسی ازآنها ممانعت کند ، وپرچمهائی بدون علامت که نه‌ازپنبه ونه کتان ونه‌حریر است ازمشرق زمین میایند درسر نیزه‌های آنها مهر سیداکبر (پیغمبر) زده‌شده قائدآنها مردی از خاندان پیغمبراست آن پرچمها درشرق پدید میاید وبوی آن ماننده‌مشك معطر بغرب میرسد . ترس ورعب آنها یکماه پیش ازآمدنشان همه‌جا دردل مردم قرار میگیرد ،آنگاه در کوفه

(۱) نام‌دومحل است (مراصد)

(۲) نخیله محلی واقع دربیرون کوفه بوده است (مراصد)

(۱) غری نام سرزمین اطراف کوفه‌است ، وثویه‌محل فعلی قبر کمیل‌بن‌زیاددربیرون نجف اشرف است .

فرود میایند واولاد ابوطالب بخونخواهی پدران خود قیام میکنند درآن گیرودار ناگهان لشکریمنی وخراسانی مانند دواسبی که مسابقه میدهند ازراه میرسند .

آن دولشکر پراکنده وغبارآلود وسواره ، هریك‌چنان برای ورود بکوفه مسابقه میدهند ، که شعلهٔ برق همچون تیر ازسم اسبهای‌آنها میجهد وقتی یکی‌از آنها نگاه بسم‌اسبش میکند ، میگوید: ماندن مادر اینجااز فردا دیگرسودی ندارد وهم میگویند : خدایا ماتوبه کردیم ،آنها مردم بی‌نظیری هستند که خداوندآنها را درقرآن وصف کرده بقوله‌تعالی : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ یعنی خداوند توبه کنندگان و کسانی که خودرا پاکیزه کرده‌اند ، دوست میدارد .

آنگاه‌مردی ازاهل نجران (۱) دعوت‌امام را می‌پذیرد واونخستین نصرانی است که بوی میگرزد او کنیسه‌ای راکه درآن برسم‌نصاری عبادت میکرد خراب وصلیب‌خود راخورد میکندسپس مهدی باغلامان ومردمی که ناتوان بنظر می‌آیند قیام میکند وباپرچمهای هدایت به‌نخیله‌میرود . محل‌اجتماع تمام‌مردم روی‌زمین «فاروق» خواهد بود . درآن روزسه هزارهزارنفردربین شرق وغرب کشته‌میشود تاآنجاکه همدیگررا بقتل میرسانند . وآنروز موقع تأویل‌این‌آیه شریفه است :

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ (۲)

ودرماه رمضان‌بهنگام‌طلوع‌صبح گوینده‌ای‌ازسمت مشرق میگوید : ای‌راه‌یافتگان جمع شوید ، بعد ازآن گوینده ای درموقع غروب میگوید : ای‌پیروان باطل‌اجتماع کنید ؛ فردای‌آنروز دروقت ظهر آفتاب رنگارنگ وزرد میگردد . سپس تیره وتار میشود ، ودر روز سوم خداوند حق وباطل راازهم جدامیسازد ، و

---

(۱) نجران ـ درقدیم ازشهرهای یمن بوده ، ودرزمان ظهوراسلام مرکز نصارای عربستان بوده است ؛ امروزهم‌جزءکشوریمن واقع‌در مرز سعودی است .

(۲) درصفحه ۱۰۵۴ گذشت.اگر بیست‌سال پیش می‌گفتند ، یك ملیون‌نفردریك روز در میدان‌جنك کشته میشود ؛ کسی باورنمی‌کرد ، ولی‌اسلحه‌کنونی خاصه‌بمب‌اتمی‌وهیدرژنی، ووحشتی‌که از جنك داریم دیگراین پیشبینی‌وخبرغیبی ائمه(ع) راحل‌کرده است .

دابة‌الارض ولشکرروم بساحل دریا نزدیك غاراصحاب کهف میرسند ، خداوند هم جوانان اصحاب کهف را باسگشان از میان غارشان برانگیخته میگردانند ، یکی از آنها موسوم به « ملیخا » ودیگری بنام « حملاها » دوگواهی هستندکه دعوت قائم رامیپذیرند .

رضی‌الدین حلی درکتاب « العدد القویة » (۱) مینویسد : سلمان فارسی رضی الله عنه گفت : بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم در حالیکه حضرت تنها درخانه بودند پرسیدم : یا امیرالمؤمنین ! قائم که از نسل‌شماست کی ظهور میکند ؟ حضرت آه عمیقی کشید وسپس‌فرمود : قائم ظهور نمیکند مگرهنگامیکه بچه‌ها بسلطنت رسند وحقوق‌الهی‌رازیرپا گذارند ، وقرآن راباغنا(آهنك‌موسیقی) بخوانندهنگامی که پادشاهان بنی‌عباس که مردمی کوردل‌ونیرنگ بازمیباشند وبا تیرهائی که ازکمانها میگذرد و بصورتهای چون سپرآنها میرسد ؛ بقتل رسیدند وشهربصره خراب شد درآنموقع قائم که ازاولاد حسین‌است قیام میکند .

نیزدرآن کتاب مینویسد : بسیاری ازعلامات که راجع بظهورمهدی است تا کنون واقع‌شده‌مانند : خراب شدن‌دیوارمسجد کوفه، کشته شدن‌حاکم مصر بدست مردم‌آنجا ، و انقراض دولت بنی‌عباس بدست (هلاکوخان مغول) مردی که از همانجاکه ابتدای دولت بنی‌عباس‌ازآنجا بود(یعنی‌خراسان)علیه‌آنها قیام کرد ، و کشته شدن عبدالله‌آخرین خلیفهٔ عباسی وویرانی شام وحوالی‌آن ، وکشیدن پل برروی دجله نزدیك محله کرخ بغداد . تمام اینها در اندك مدتی روی داد ، هم اکنون نهرفرات شکاف برداشته وانشاءالله بهمین زودی‌آب بکوچه های کوفه

(۱) کتاب «العددالقویه لدفع المخاوف الیومیه» تألیف شیخ فقیه‌رضی الدین علی‌بن یوسف‌بن مطهر؛ برادر علامهٔ حلی است مؤلف‌درفصل‌دوم‌مقدمهٔ بحارمینویسد: «کتاب مزبور کتابی لطیف است که‌درخصوص ایام ماهها وسعدونحس آنها تألیف شده ونیمی‌ازآن بدست‌ما رسیده‌است . مؤلف‌آن بفضل‌معروف ودراجازات‌علماء مذکوراست » .

میرسد ! (۱) .

شیخ الطائفه ازهشام‌بن سالم روایت کرده که : حضرت صادق ؑ ازسفیانی سخن بمیان آورد وفرمود: مردان سرشناس ازسفیانی فرار کرده متواری میگردند، ولی زنها طوری نخواهند شد .

وبهمین سند ازمعلی بن خنیس ازآنحضرت روایت کرده که فرمود: وقتی طالب حق قیام کرد ، پرسیدند آیا شما امیدوارید که طالب‌حق شخص یمنی باشد ؟فرمود: نه ! یمنی علی ؑ رادوست میدارد ولی‌این‌شخص ازآنحضرت بیزاری میجوید.

وبهمین سندازهشام‌بن سالم نقل میکند که آنحضرت فرمود : یمنی وسفیانی (برای دست یافتن بکوفه) مثل دواسب مسابقه میدهند .

مؤلف : شیخ احمدبن فهدحلی در کتاب « المهذب » وغیر آن‌بسندهای خود ازمعلی بن خنیس ازحضرت صادق ؑ روایت کرده که فرمود : نوروزروزی است که قائم مااهلبیت وصاحبان‌امرولایت، درآنروزظهورمیکند وخداوند اورابر دجال پیروزمیگرداند ، واورادرمزبلهٔ کوفه بدارمیاویزد .

حسن‌بن سلیمان در کتاب «المختصر»از کتاب «معراج» شیخ‌صالح ابومحمد حسن بسند خودازشیخ صدوق روایت میکند که ابن‌عباس گفت: پیغمبرفرمود:وقتی خداوند مرا بمعراج برد ، صدائی شنیدم که میگفت : ای محمد ! گفتم : ای خدای باعظمت‌لبیك! لبیك! آنگاه بمن‌وحی‌شد که:ای‌محمد! فرشتگان‌عالم‌درخصوص چه موضوعی نزاع کردند ؟ گفتم: پروردگارا اطلاع‌ندارم .

---

(۱) رضی‌الدین‌حلی‌ازعلمای‌قرن‌هشتم هجری‌است‌یعنی‌ششصدسال‌پیش‌درجهان‌میزیسته‌است چنانکه‌مکررگفته‌ایم‌ازومی‌ندارد که اینگونه‌علائم حتماً نزدیك‌بظهورمهدی‌موعود (ع) باشد، بلکه‌ازهمان‌زمان پیغمبروائمه علیهم السلام ، علائم فرج وگذشتن ایام ونزدیکی‌نسبی‌موقع ظهورآنحضرت را خبرداده‌اند ، تا مردم‌هرعصری برای ظهوردولت عالمگیرخاندان‌پیغمبر (ص) امیدوار ودلگرم باشند .

فرمود : ای‌محمد ! آیا کسی راازمیان مردم‌بعنوان وزیر وبرادر وجانشین خود تاکنون بر گزیده‌ای؟ عرضکردم : خداوندا چه کسی را انتخاب کنم ؟ تو خود چنین کسی رابرای من‌انتخاب کن. وحی آمد که ای‌محمد ! من ازمیان تمام مردم علی‌بن ابیطالب را برای توبر گزیدم. عرضکردم : خدایا ! پسرعمویم‌را؟ وحی آمد که ای‌محمد ! علی وارث تووبعد از تونیز وارث‌علم تواست . ودر روز رستخیزلوای حمد بدست اوست ، وهم اوصاحب حوض کوثر است که هر کدام‌از مؤمنین‌امت توواردبهشت شود ازدست او آب کوثر بنوشد .

آنگاه خداوند وحی فرستاد که من‌بذات مقدس‌خودم قسم خورده‌ام که‌دشمن تواهلبیت تو‌ودودمان پاك‌سرشت توازآن حوض‌آب نخواهندنوشید .ای محمد ! تمام‌امت تورابیهشت درآورم مگر آنها که نخواهند . عرضکردم : خدایا آیا کسی هست که نخواهدوارد بهشت شود؟.

خداوحی فرستاد که‌آری . عرضکردم : چگونه نمیخواهد ؟ وحی آمد که ای محمد ! تورا از میان بندگانم بر گزیدم وبرای توجانشینی انتخاب کردم و اورا نسبت بتوبمنزله هارون‌نسبت بموسی قراردادم ، بااین فرق که بعداز تودیگر پیغمبری نخواهد بود .

محبت اورا بدل تو‌انداختم واو را پدرفرزندان توقرار دادم ، حقی که او بعداز تو بامت‌تو دارد ، مثل حقی‌است که تودر زمان حیات بر آنها داری . هر کس منکر حق اوشد ؛ حق تورا انکار نموده ، وهر کس ازدوستی اوسرباز زند نمیخواهد داخل بهشت‌شود ، من فی‌الفور افتادم وخدا رابراین نعمتها که بمن‌داده است سجدهٔ شکر کردم .

درآنوقت صدائی شنیدم که‌می گفت : ای‌محمد ! سر بردار وهرچه‌میخواهی ازمن بخواه تا بتوعطا کنم. عرضکردم : الهی‌بعد ازمن تمام امت مرا ازدوستان علی‌بن‌ابیطالب قراربده تافردای قیامت همه کنار حوض نزد من بیایند .

وحی شد:ای محمد پیش ازآنکه من بندگانم رابیافرینم قضای من درمیان

آنها جاری گشته و گذشته‌است تاهر کس‌را که راه انحراف بپیماید هلاك گردانم وهر کس براه راست برودهدایت کنم علم تورا بعد ازتوبعلی‌بن‌ابیطالب داده‌ام واوراوزیرتو گردانیدم واوبعدازتوجانشین‌تواست‌بر کسان وامتت. این کارواجبی بوده که ازعلم من گذشته است .

وکسیکه ازوی درخشم‌باشد واو رادشمن بدارد وخلافت بلافصل اوراانکار کند داخل بهشت نخواهد شد . هر کس ازوی درخشم باشدتورا بخشم‌آورده‌وهر کس تورا بخشم‌آورد مرا بخشم‌آورده وهر کس اورا دشمن بدارد تورا دشمن داشته وهر کس تورادشمن‌بدارد مرا دشمن‌داشته‌است . هر کس اورا دوست‌بدارد تورا دوست داشته وهر کس تورا دوست‌بدارد مرا دوست‌داشته‌است. این‌فضیلت را برای اوقرار دادم وبتوعطا کردم که‌یازده‌مهدی‌را که همه ازدودمان‌تووازفاطمه پاکیزهٔ دوشیزه میباشند ازصلب اوبیرون‌آورم ، آخرین‌آنها کسی است که‌عیسی ابن مریم پشت سراونماز گزارد .

او زمین را پر ازعدل وداد کند چنانکه پر از ظلم وستم‌شده باشد ، بوسیلهٔ اومردم را ازسراشیب سقوط نجات دهم وبشاهراه هدایت راهنمائی کنم . و کورو بیماررا شفادهم .

عرض کردم : الهی اینها درچه وقت‌روی میدهد ؟ خداوند وحی فرستاد که این دروقتی است که علم‌ازمیان برداشته شود وجهل ونادانی‌آشکار گردد،قاریان قرآن بسیار باشند ولی علم وعمل کم وقتل ناگهانی‌افزون‌باشد . فقهای‌هدایت‌ـ پیشه اندك وفقیهان ضلالت کیش وخائن زیادباشند ، وامت توقبرستان‌های‌خودرا مسجد کنند ، وقرآنها را زینت‌دهند ومساجدرا طلاکاری کنند وظلم وفسادبسیار شود وکارهای زشت‌آشکار گردد وامت‌تورا بارتکاب‌آن دستور دهندوازراهنمائی مردم بکردارنیك بازدارند .

مردها بمردها وزنها بزنهااکتفا کنند وامرا کافر وسران آنها زناکارو

دستیاران آنها ستمگر وصاحبنظران آنها فاسق باشند .

و بهنگامیکه سه فرورفتگی درزمین روی دهد: یك فرورفتگی درمشرق ویك فرو-رفتگی در مغرب ویك فرورفتگی در جزیرة العرب وشهر بصره بدست شخصی از دودمان‌تو که اتباع اوهمچون ملخ میباشند ویران شود وقیام مردی ازاولاد حسن ابن‌علی‌وآمدن دجال که درمشرق ازناحیهٔ سیستان‌خروج میکند وآمدن‌سفیانی .

عرضکردم : خدایاچه فتنه‌ها که بعدازمن پدید می‌آید ؟ خداوحی‌فرستاد وازبلای بنی‌امیه وفتنهٔ فرزندان عمویم (بنی‌عباس) وآنچه تاروزقیامت واقع‌میشود خبرداد . من‌هم بعد ازفرودآمدن بزمین‌آنهارا دروصیت خود بپسرعمویم (امیر-المؤمنین) اطلاع دادم ورسالت خودراایفا کردم « فلله الحمد علی ذلك کماحمده النبیون و کماحمده کل‌شیء قبل‌وماهوخالقه الی‌یوم القیامة» .

و در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : زمانی برمردم خواهد آمد که : مقرب‌نمیشودمگر کسیکه نزدپادشاه وامراء ازمردم بافضیلت‌سخن‌چینی کند ، کسیکه درکاربی‌باك ولاابالی‌باشد ، زیرك خوانده‌میشود ، شخص‌منصف را ناتوان‌می‌دانند. درآنزمان صدقه وانفاق راغرامت وتاوان شمارند ، وصلهٔ رحم و آمد ورفت باخویشان را بامنت انجام دهند ، عبادت راسبب فزونی برمردم‌میدانند وقتیکه چنین شد ، پادشاه بامشورت زنان بی‌بند وبار وحکمرانی کودکان وتدبیر خواجه سرایان ، سلطنت خواهدکرد (۱) .

---

(۱) کلمهٔ (۹۸) ازکلمات قصار امیرالمؤمنین (ع) .

باب سی و یکم

روز قیام آنحضرت و علائم آن و آنچه بعد از قیام او پدید میآید و چگونگی ظهور و مدت دولت آن مظهر قدرت

الهی صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین

شیخ صدوق در کتاب « خصال » از محمدبن ابی‌عمیر واو ازچندین نفراز اصحاب و آنها ازحضرت امام جعفرصادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود : قائم ما اهلبیت درروزجمعه قیام میکند .

ودر کتاب علل الشرایع ازبکیربن اعین روایت کرده که آنحضرت « حجر الاسود» و رکنی‌را که حجردرآن گذاشته شده‌است‌توصیف مینمودوازجمله‌فرمود : «ازآن رکن پرنده ای برقائم فرود می‌آید وآن پرنده نخستین کسی است که با وی بیعت میکند. بخدا قسم‌آن پرنده جبرئیل‌است‌وهمان رکن‌است که قائم‌برآن تکیه میکند واوحجت ودلیل بروجود قائم است ، وهم‌آن رکن شاهدکسانی‌است که درآنجا باوی بیعت خواهندکرد . .»

مهدی موعود شیعه دارای این اوصاف است

احمدبن ابی‌طالب طبرسی در کتاب « احتجاج » از ابوسعید عقیصاء ازامام حسن‌مجتبی علیه السلام نقل کرده که فرمود: **مَامِنَّا أَحَدٌ اِلَّاوَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ ، اِلَّاالْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ رُوحُ اللّهِ عيسى بن مريم(ع) فَاِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ يُخْفِي وِلَادَتَهُ وَيُغَيِّبُ شَخْصَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِاَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ اِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ**

وَلَدِاَخِی الحُسَینِ ابنِ سَیِّدَةِ الاِماءِ یُطیلُ اللّهُ عُمرَهُ فی غَیبَتِه ثُمَّ یُظهِرُهُ بِقُدرَتِه فی صُورَةِ شابٍّ ذُوارْبَعینَ سَنَةً ذلِكَ لِیُعلَمَ اَنَّ اللّهَ علی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ.

هریك ازما ائمه ناگزیر بیعت سلطان متجاوززمانش بگردنش میافتد، مگر قائمی که عیسی روح‌الله پشت سراو نمازمیگذارد. زیراخداوندمتعال ولادت اوراپنهان میدارد وخودش راغائب‌میگرداند، تااینکه وقتی‌ظهورمیکندبیعتی‌در گردنش نباشد (۱) اونهمین‌امام ازفرزندان برادرم حسین است.

اوفرزندبانوی کنیزان‌است(۲) خداوندعمراورادرمدت‌غیبتش‌طولانی‌میگرداند آنگاه با قدرت کاملهٔ خود بصورت جوانیکه چهل سال داشته باشدآشکار میسازد تامردم بدانند که‌خداوند برهمهٔ چیزقدرت دارد.

ودر **قرب الاسناد** ازازدی روایت کرده که گفت: من وابوبصیردرحالیکه علی بن‌عبدالعزیزبا ما بودوارد شدیم برحضرت صادق ؑ من بحضرت‌عرضکردم:

(۱) این‌مضمون درسایرروایات‌دیگرهم‌بود. ازجمله‌درصفحه ۳۸۱ ازحضرت‌رضا (ع) ودرصفحه ۸۵۰ درچندروایت‌ازحضرت صادق (ع) گذشت. ابوالفضل گلپایگانی دستبردی به‌این‌مطلب‌هم‌زده وآنرا تطبیق بسیدباب کرده‌است. اومیخواهدبگویدچون باب‌زمان‌ناصرالدین شاه پیداشد وبیعت اورا بگردن‌نگرفت پس‌اوهمان‌قائم‌است؛ (ص ۵۱ فرائد)

درصورتی‌که وقتی‌سیدخل بیچاره بزندان‌افتاد، توبه‌نامه‌ای‌بخط خودنوشت ونه‌تنها بیعت‌مفتضحی کرد، بلکه‌اصلا ازامام‌زمانی وهرگونه‌خیال‌واهی‌بکلی‌استعفاداد، این‌توبه‌نامه هم‌اکنون‌در گاوصندوق‌مجلس‌شورای‌ملی‌محفوظ‌است:

بهرحال‌آن قائمی که‌بیعت هیچ‌سلطان‌ظالمی یاطاغی وسرکشی‌را بگردن نمی‌گیرد، علائم‌ونشانه‌هائی‌دارد، که‌قسمتی‌ازآن‌دراین‌روایت‌ودوروایت‌بعد؛ اززبان‌عموی عالیقدرش امام حسن‌مجتبی‌نقل‌شده‌است، آیامیرزاعلی‌محمد شیرازی که‌خود بهائیان‌می‌گویند پسرمیرزارضای بززاست، وغیبتی‌هم‌نکرده وسنش ۲۵ سال‌بود، همین‌است که عیسی‌پشت‌سراو نمازمی‌گزارد؟ وفرزندنهمی‌امام‌حسین‌وغائب ازانظارجهانیان بوده‌است؟ مالکم کیف تحکمون؟

(۲) رجوع کنید بصفحه ۲۱۶.

شما صاحب ماهستید؟ حضرت فرمود . من صاحب‌شما هستم؟ آنگاه پشت بازوی مبارکش‌را گرفت وفرمود من‌پیرمردی‌سالخورده‌ام‌صاحب شماجوانی نورس‌است.

مؤلف : «من صاحب شماهستم»استفهام انکاری است (یعنی‌صاحب الامرشما نیستم) واحتمال داردباین‌معنی‌باشد که : من صاحب شماهستم‌ولی‌آن‌قائمی که شما در نظر دارید نیستم .

نیز در احتجاج از حضرت امام حسن‌مجتبی وآنحضرت ازپدر بزرگوارش امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیهما روایت نموده که فرمود : خداوند درآخر الزمان وروزگاری سخت درمیان جهل ونادانی مردم ، مردی‌را برمی‌انگیزد واو را با فرشتگان خود تأیید میکند ویاران اورا حفظ‌مینماید وباآیات ونشانه‌های‌خودش نصرت می‌دهد وبر کرهٔزمین غالب‌میگرداند تاآنجاکه مردم پاره‌ای ازروی‌میل‌و گروهی بااجبار بدین‌خدا میگروند .

سپس اوزمین را پر ازعدل وداد ونور وبرهان‌میکند . تمام‌مردم جهان‌در برابر وی‌خاضع میشوند . هیچ کافری باقی‌نمیماند ، جزاینکه مؤمن میشود ، و هیچ بدکاری نمیماند جز اینکه اصلاح میگردد . دردولت اودرندگان آزادانه زندگی میکنند وزمین چنانکه باید گیاهان خودرا بیرون میدهد وآسمان‌برکات خودرافرومیفرستد . گنجها (ومعادن) زمین‌برای او آشکار میشود وچهل سال‌دربین مشرق ومغرب عالم سلطنت‌میکند خوش بحال‌آنها که روزگار اورا درك میکنندو سخنان اورا میشنوند (۱)

---

(۱) موضوع سن امام زمان (ع) هنگام ظهور ، بهترین وسیله تبلیغاتی اعضاء حزب سیاسی بهائی است . زیراچنانکه مینویسند میرزاعلی‌محمد شیرازی پسرمیرزا رضا بزاز، که باتحریك‌اجانب‌ادعای‌مهدویت کرد، بیست وپنجساله‌بوده‌است، بهائیان‌آنرادلیل‌براثبات‌ادعای وی گرفته‌اند . ابوالفضل گلپایگانی ، که بانوشتن‌کتاب «فرائد» وجعل ونقل وتحریف و

مؤلف : اخبار گوناگونی که دربارهٔ مدت‌سلطنت آنحضرت بما رسیده‌است

= سوء‌استفاده ازآیات قرآنی‌وبعض‌احادیث ، بزرگترین خدمت‌را بسران بهائی کرده‌است؛ درفرائد این حدیث‌را دستاویزقرارداده وبانیرنگه بازی‌مخصوص بخود مینویسد : مرحوم مجلسی درمجلدغیبت» ازکتاب بحار درباب کیفیت‌ظهورقائم ازابی‌بصیرواوازابی‌عبدالله(ع) روایت‌میفرماید : که چون‌قائم خروج فرماید هرآینه‌مردم‌اورا‌انکارنمایند.زیراکه رجوع مینماید بایشان‌درحالیکه جوان « موفق » رسیده‌است .» !

سپس گلپایگانی چندحدیث این‌باب وباب هیجدهم و ابواب دیگر را تقطیع نموده وبعدازنقل وترجمه دلخواه خود اینطورنتیجه میگیردکه چون علی‌محمد باب جوان بود و مردم‌اورا انکارکردند ، پس‌اوهمان امام زمان است ! ! !

آری‌اگرکسی فقط‌کتاب «فرائد» گلپایگانی‌را بخواند ، ممکن‌است‌فریب بخورد ، چنانکه بسیاری هم‌که تنها بقاضی میروند، خواندند وکورکورانه‌بصف اغنام‌الله درآمدند ، ولی شماخوانندگان‌که تمام‌آن احادیث‌وزائدبرآن‌را فعلا به تمام‌وکمال وبدون‌کم وکاست گلپایگانی دراینجا میخوانید باکمال بی‌طرفی باموزذیل توجه‌داشته باشید :

۱ ــ خوانندگان روایات این‌باب‌را که ازسن‌قائم سخن‌میگوید ازاول تاآخر بخوانند به‌بینند سایرعلامات قائم‌هم بامیرزای باب‌تطبیق میکند ، یافرسنگها فاصله دارد ؟ !

۲ ــ گلپایگانی بحدیث‌یحیی‌بن سالم‌استدلال‌میکندکه امام باقرفرمود :صاحب؛سنش ازماکمتراست (اصغرناسناً)ولی‌اوفراموش‌کرده است‌که امام‌محمد تقی (ع) امام دهم‌درسن نه‌سالگی بمقام امامت‌رسید ، ومسلماً سن میرزا علی‌محمد امام زمان ابوالفضل‌گلپایگانی‌که بقول‌او۲۵ساله بوده ، ازآنحضرت‌کمتر‌نبوده ! معنی‌حدیث این‌است‌که:امام‌زمان‌شیعه یعنی حجة‌بن‌الحسن‌العسکری درسال ۲۶۰هجری‌که پدربزرگوارش وفات‌کرده ؛ پنجساله بود، ودراین‌سن بسیارکم‌که ازتمام ائمه‌کمتربوده است، بمقام‌امامت رسید؛ مثل عیسی‌بن‌مریم‌که درگهواره مقام نبوت‌داشت (وآتیناه الحکم‌صبیاً) این‌معنی باصراحت ازحضرت‌امام باقرو امام صادق وامام‌رضا علیهم‌السلام‌درصفحه۶٤همین‌کتاب روایت‌شده است‌آنرا بخوانید .

۳ ــ درروایات بسیاری چنین‌رسیده که‌آنحضرت «شیخ السن وشاب المنظر» یعنی از لحاظ‌سن،پیرولی بصورت‌جوان‌است ، ودر روایت سوم‌همین‌باب‌هم صریحاً بعدازذکراوصافش که ابداً بامیرزای شیرازی‌مناسبت ندارد میفرماید : ولادتش مخفی ، شخصاً غائب ، عمرش طولانی وبعد بصورت‌جوانی چهل ساله‌قیام میکند ! کجای‌این علائم بامیرزای بیچاره قابل تطبیق‌است؟! .

بعضی از آنها ناظر بتمام‌مدت سلطنت حضرت است وقسمتی مدت‌استقرار دولتش‌را معین‌میکند وپاره‌ای برحسب سال وماه مشهورمیان ما است وبرخی براساس‌سالها وماه‌های طولانی‌ایام دولت آنحضرت میباشد، والله‌یعلم .

صدوق درکمال الدین ازمحمد بن حنفیه ازپدر بزرگوارش امیرالمؤمنین عليه السلام وآنحضرت از پیغمبراکرم صلى الله عليه وآله روایت کرده‌اندکه فرمود : مهدی ازمـا اهلبیت است خداوندکار اوردا دریك شب روبراه میکند ودرروایت دیگرفرمود: خداوند اورا دریك شب آماده میسازد .

هم درآنکتاب ازمفضل بن عمرازامام جعفرصادق وآنحضرت ازپدرش‌امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده که فرمود : هنگامیکه قائم‌ظهور میکنداین آیه را میخواند: فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ

وهم درکتاب مزبورازمفضل بن عمرروایت میکند که گفت : ازآنحضرت شنیدم میفرمود : مبادا شما شیعیان کاری کنید که خود را میان دشمنـان مشهور گردانید وآنچه ما دربارهٔ قائم بشمامیگوئیم‌بآنها اظهار کنید ! بخدا قسم‌امام‌شما سالهای متمادی‌ازروزگارشما غائب‌میشود ، وشما آزمایش میشوید،تا جائیکه گفته میشود : اومرده یا کشته‌شده واگرهست‌بکدام بیابان رفته است .دیدگان‌مؤمنین درفراق اوسرشك اشك فرومی‌ریزد . کارشما بجائی‌میرسد که‌مانند کشتی‌درامواج دریا هرلحظه بـاین‌طرف وآن طرف میل کنید ومضطرب ومنقلب شوید درآن ورطه هیچکس جزآنکس که خداوند از وی پیمان گرفته وایمان را درلوح دل اونوشته وبا روح خود مؤید داشتـه‌است ، نجات نمییابد ، دوازده پرچم که باهم اشتباه‌میشوند وهیچ‌یك را ازدیگری تشخیص نمیدهند بر افراشته میگردد .

مفضل میگوید : دراین موقع گریه‌ام گرفت . حضرت پرسید : برای چه گریه میکنی ؟ عرضکردم : چرا گریه نکنم ، بـا اینکه شما میفرمائید : دوازده پرچم باهم اشتباه میشوند وهیچیك را ازدیگری تشخیص نمیدهند ؛ با این وصف ماچکنیم ؟ حضرت نگاهی بآفتاب داخل صفهٔ که نشسته بودیم کرد وفرمود :این

آفتاب رامی‌بینی ؟ عرضکردم آری! فرمود : بخداقسم مطلب‌ازاین آفتاب روشن‌تر است .

این روایت‌در غیبت نعمانی بدوسند دیگرهم روایت شده‌است .

مؤلف : «ایمان‌را درلوح دل او نوشته» اشاره بآیهٔ«لاتَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْعَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإيمانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»(۱) وآنهارا باروح خود مؤید داشته است » این‌روح همان روح ایمان است . چنانکه گذشت . وجملهٔ «هیچیك را ازدیگری تشخیص نمیدهند» یعنی: نمیداند فلان پرچم متعلق بفرقه حق‌است ، یااز فرقهٔ باطل میباشد .

ونیز صدوق در کمال‌الدین از عبدالعظیم حسنی (حضرت عبدالعظیم مدفون در ری) روایت میکند که گفت : بحضرت امام محمد تقی عليه السلام عرض کردم : من امیدوارم قائم اهلبیت پیغمبر که زمین را پرازعدل میکند ازآن پس که پرازظلم و ستم‌گردد ، شما باشید . حضرت فرمود : ای ابوالقاسم (کنیهٔ حضرت عبدالعظیم ابوالقاسم است) هریك‌از ماائمه قائم‌بامر خداوند هستیم وهادی ورهنمای دین او میباشیم ولی قائمی که خداوند زمین را بوسیلهٔ اوازلوث وجود کافران ومنکرین پاك‌مینماید ، وآنرا پرازعدل ودادمیکند ، کسی است که ولادتش برمردم پوشیده میماند وخودش غائب میشود ؛ وذکرنام وی برای شما حرام است (۲) اوهمنام رسولخدا وهم کنیهٔ آن حضرت است .

او کسی است که زمین‌برایش درهم نوردیده میگردد ، وهر مشکلی بخاطر اوآسان میشود ؛ ویارانش به تعداد اصحاب پیغمبردرجنگ بدریعنی سیصد وسیزده نفراز دورترین نقاط زمین گرد وی جمع میشوند. چنانکه خداوند می‌فرماید : **اینما تکونوا یأت بکم‌الله جمیعاً ان‌الله علی‌کل شیء قدیر .**

---

(۱) سوره مجادله آیه ۲۲ .

(۲) پاورقیهای صفحات۲۳۶و۳۶۹را بخوانید .

وقتیکه این‌عده ازمخلصین در پیرامون اواجتماع نمودند ، ظهور میکند ؛ وهنگامیکه پیمان کامل گشت یعنی تعداد آنها بده هزار نفررسید ، باذن پروردگار قیام میکند ، وچندان از دشمنان میکشد که خداوند راضی گردد .

حضرت عبدالعظیم گفت: عرضکردم :آقای من ! از کجا معلوم میشود خدا راضی‌شده ؟ فرمود : خدارحمت خودرا درقلب وی میاندازد چون بمدینه بیاید «لات» و«عزی» را بیرون میآورد وآتش‌میزند . این روایت در احتجاج هم‌ذکر شده‌است .

مؤلف: لات‌وعزی دوبت‌قریش بودودر اینجامقصود اولی ودومی است .

شیخ‌الطائفه در کتاب غیبت‌از مفضل‌بن عمر روایت میکند که ازآنحضرت ازتفسیرجابرسؤال کردم؟ فرمود: برای‌افرادفرومایه حکایت مکن که‌آنرا ضایع میکنند . مگر قرآن نخوانده‌ای که خداوند میفرماید : **فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ** امامی‌از ماغائب است . هروقت‌خداوند بخواهد اوراظاهر گرداند نقطه‌ای دردلش پدید میاورد ، واوهم بدستور خداوند قیام میکند . این حدیث در رجال کشی هم مذکور است .

مؤلف: ذکر آیه در حدیث برای بیان این‌معنی است‌که در زمان امام ﷺ امکان اظهار آن اموریاشد . یابرای این بوده که بفهماند بعضی ازتفاسیر مارا همهٔمردم نمی‌توانند بفهمند ؛ مانند تفسیر همین‌آیه .

عذابی که از آسمان میاید

کراجکی در «کنزالفوائد» ازابن‌عباس روایت میکند که درتفسیر آیهٔشریفه « ان‌نشأننزل علیهم من‌السماءآیة فظلت اعناقهم لها خاضعین » فرمود : این‌آیه در بارهٔ ماوبنی‌امیه نازل‌شده‌است، باین‌معنی که : مادولتی‌خواهیم داشت که گردنهای بنی‌امیه بعدازآن همه‌عزت ودیدن مشقت وخواری ، درپیش ما خاضع میشود.

ونیزدرآن کتاب ازسدیر روایت کرده که از حضرت امام محمد باقر ﷺ

ازتفسیر آیهٔ « ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة » سؤال کردم فرمود : این آیه در بارهٔ قائم آل محمد نازل شده است ، که خداوند اورا بنام از آسمان صدا میزند .

وهم در کتاب مزبور ازمعلی بن خنیس ازحضرت صادق و آن حضرت ازجدش امیرالمؤمنین عليه‌السلام روایت میکند که فرمود : درسه موقع منتظر فرج وظهور مهدی عليه‌السلام باشید ! عرض شد : آن سه مورد چیست ؟ فرمود: کشمکش اهل شام بایکدیگر، آمدن پرچمهای سیاه ازخراسان ، ووحشتی درماه رمضان. عرض شد : وحشت از چیست؟فرمود : این آیهٔ شریفه رانشنیده اید : ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة ... این آیت و علامت آسمانی بقدری وحشت آور است که دختران دوشیزه سراسیمه از پرده بیرون میدوند وهر کس خواب است از خواب میپرد و آنها که بیدارند بخواب میروند (۱)

شیخ طوسی در کتاب غیبت ازحسن بن زیاد صیقل روایت کرده که گفت . از حضرت امام جعفرصادق عليه‌السلام شنیدم که میفرمود : قائم ما قیام نمیکند مگر هنگامیکه گوینده ای از آسمان صدا زند ودوشیزگان درپشت پرده وتمام مشرق ومغرب آنرا بشنوند واین آیه « ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة »... در خصوص آنروز نازل شده است .

صدوق در کتاب کمال الدین از ابوصلت هروی روایت کرده که گفت : بحضرت رضا عليه‌السلام عرضکردم : علامت قائم شما دروقتی که ظهور میکند چیست ؟ فرمود : علامت وی اینست که از لحاظ سن پیر ولی در انظار مردم جوان است . بطوریکه بیننده اوراچهل ساله یا کمترمی داند . ویکی ازعلائم اواینست که با گذشت روزها وشبها تاهنگام وفات پیر نمیشود .

---

(۱) دراین روایات که باهمین مضمون قبلا هم ازلحاظ خوانندگان گذشت ؛ ازعذاب دردناك آسمانی سخن رفته است ، درعصرما که این عذاب بابمباران هوائی کاملا مطابقت دارد، حال مقصود همین بوده یادرآینده بصورت دیگر تحقق مییابد خدا بهترمیداند .

ونیزازابوبصیرازحضرت امام محمد باقر ؑ نقلکرده که فرمود : قائم در روزشنبه وعاشورایعنی روزشهادت امام حسین ؑ قیام میکند .

نیزدرکمال الدین از ابان بن تغلب ازحضرت صادق ؑ روایت نموده که فرمود : اول کسی که باقائم بیعت میکند جبرئیل است که بصورت پرندهٔ سفیدی از آسمان فرود میآید و باوی بیعت میکند . آنگاه یك پای خودرا روی خانه خدادر مکه وپای دیگرروی بیت المقدس میگذارد وبا صدای رسا وفصیح بطوریکه تمام مردم روی زمین بشنوند می گوید : اَتیٰ اَمْرُاللّٰهِ فَلٰاتَسْتَعْجِلُوهُ (۱)

---

(۱) ابوالفضل گلپایگانی ازاین روایت هم سوء استفاده خوبی کرده است . چه وی نام بیت المقدس را دراین حدیث دیده ، وباتکلف وزحمت دست وپائی کرده تاآنرا باسکونت اجباری حسینعلی مازندرانی در « عکا » واقع درفلسطین ؛ مربوط سازدوازآن بهره برداری کند . وی بعدازنقل این حدیث درآخرفصل ثانی « فرائد » مینویسد : این حدیث بصراحت دلالت مینماید که موقع ارتفاع نداء ، این مقام مقدس گردد ، وندای آسمانی ازاین دو بیت رفیع مسموع خلائق شود » ! !

گلپایگانی میخواهد بگوید آن همه روایات که میگوید جبرئیل ازآسمان قائم را بنام صدا میزند بطوریکه شرق وغرب میشنوند ، همین است که سیدعلی محمد شیرازی در مکه ومیرزا حسینعلی مازندرانی در « عکا » بوده وادعای ظهور قبل وبعد کرده اند و السلام ! بنابراین مسلك بهاء « امرالله » است وباید عباس افندی را « ولی امرالله » ومبلغین بهائی را « ایادی امری » گفت : چون دراین آیه است که اتی امرالله فلاتستعجلوه !

چنانکه فرقه بهائی بهمین سرقتها ودستبردها دل بسته وسرمایه ای جزاین پندارهای واهی ندارند

این آیه درحدیث صفحه ۹۱۱ وبعضی جاهای دیگرهم آمده و خواهدآمد ولی چه ربطی باادعای باب وبهاء دارد ؟ خداگواه است ، وعقلادانند ! کی جبرئیل بامیرزای باب بیعت کرد وکجا بهاء بیت المقدس را دیده است ؟ یکه بیچاره تبعیدی در قلعه « عکا » چه قربی دارد ، که جبرئیل ندای ادعای پوچ اورا بهمه خلائق برساند ، تازه امروز بعد ازصد سال چقدرمردم دنیا نام باب وبهاء را شنیده وباین « امرالله » گرویده اند ، درهمین ایران =

درتفسیر عیاشی بسند دیگرازابان بن تغلب ازآنحضرت وبروایتی دیگرازامام محمدباقر ﷺ هم نقلکرده است .

همچنین در کمال الدین بهمین سندازابان بن تغلب روایت کرده که امام‌ششم فرمود : بزودی سیصد وسیزده نفر بمسجد شما یعنی‌مسجد مکه می‌آیند واهل‌مکه میدانند که پدران ونیاکان آنها اینان رابوجود نیاورده اند (یعنی‌میدانند که‌آن سیصد وسیزده نفرازاهل‌مکه وهمشهری آنها نیستند وهمه ازاطراف آمده اند) آنها شمشیرهائی باخود دارند که برهرشمشیر کلمه ای نوشته شده وهر کلمه ای هزار کلمه رامیگشاید .

آنگاه خداوند بادی‌میفرستد که درهر بیابانی صدازند : این‌است مهدی که همچون‌داودوسلیمان پیغمبر حکومت میکندوهنگام‌حکم گواه نمیخواهد (۱)

نعمانی در کتاب غیبت نیزاین روایت را ذکر کرده ودرآن میگوید: بر هرشمشیرهزار کلمه نوشته شده که هر کلمه کلید هزار کلمه است .

ونیزدر کمال الدین ازمفضل بن‌عمرروایت کرده که گفت : حضرت‌صادق

= «امرالله » یادیانت پرنفوذ ! بهائی بعدازصدوبیست‌سال چقدرپیشرفت کرده است ؟ !

امروزهم بهائی‌بیچاره‌چون‌نام«بهاء»که بمعنی‌روشنی‌است؛ دردعای‌سحرماه رمضان‌می‌بیند میپندارد که مقصود حسینعلی بهاء است ، درصورتیکه‌جلال ، وجمال‌وکمال وعزت‌هم‌هست ! وبایدهر کس نامش‌بااین‌الفاظ مطابق‌شدآنرا بخود منطبق‌سازد! چنانکه میگویندزنی ادعای پیغمبری کرد، چون‌دلیل‌خواستند گفت: امام‌محمدباقردردعای‌سحرفرموده: **اللهم‌انی اسئلك من‌عزتك بأعزها وكل‌عزتك‌عزيزة** نام‌من‌هم « عزت‌خانم » است ! پس من پیغمبرم! این ارتباط وصراحت که گلپایگانی دراین روایت‌ادعاکرده‌است؛ انسان‌را بیادشعرآن عاشق سینه‌چاک میاندازد که معشوق خودرا اینطور ستوده است :

خال درچرخ لبش همچو سهیل افتاده   در خاکه نجف قبر کمیل افتاده !

(۱) جمله « خداوندبادی می‌فرستدکه‌در هربیابانی صدازند » ممکن است کنایه از امواج‌رادیوئی باشد. مخصوصاًاجتماع‌فوری‌سیصدوسیزده‌نفر یاران‌خاص آنحضرت در مکه‌که همه‌دریك‌شب‌ازنقاط مختلف‌می‌آیند،وهمچنین‌صدای‌آسمانی که‌درشرق‌وغرب‌شنیده میشود وتمام ملت هاآنرا بزبان‌خود میشنوند ،همه‌وهمه قرائن‌وشواهدی است ، که موضوع وجود وسائل کنونی ازقبیل رادیو ، تلویزیون ، هواپیماهای سریع‌السیر، سفینه های فضائی ، وماه های مصنوعی‌را ثابت می کندوالله‌اعلم .

ؑ فرمود : این آیه دربارهٔ گمشدگان یاران قائم نازل شده‌است قال‌الله تعالی : **اَیْنَمَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللهُ جَمِیعًا** آنها هنگام شب ازروی فرش‌خانهٔ خود ناپدید میشوند وصبح را درمکه‌خواهند بود ، بعضی‌ازآنها روز درابرها حرکت میکنند ونام پدر وحسب ونسبش را همه‌کس میداند . عرضکردم : ازاین‌دودسته کدام‌یك ازلحاظ ایمان افضل‌میباشند ؟ فرمود : آنها که در ابرها حرکت‌میکنند .

ودر غیبت شیخ ازعلی بن‌عمر بن علی‌بن الحسین واواز حضرت صادق ؑ روایت کرده که فرمود : سن‌ولی خدا (قائم) باندازهٔ سن‌ابراهیم خلیل است که صد وبیست سال بود وبشکل‌جوان«موفق» سی‌ساله‌ای ظاهرمیشود .

ودر غیبت نعمانی نیز این روایت آمده است‌با این اضافه که چون حضرت باین شکل‌ظهورکند ، عده‌ای ازمردم ازوی‌روی‌میگردانند واو زمین‌را پرازعدل وداد کند چنانکه پرازظلم وستم‌شده باشد .

مؤلف: شاید مقصود ازصد وبیست‌سال سن‌حضرت این‌باشد که بعد ازظهور تاهنگام وفات این مقدارعمر میکند . یااینکه قبلااین مدت تقدیرشده بود وبعد بعللی«بداء» حاصل‌شد.

نیزدر غیبت شیخ‌ازابوبصیر از حضرت صادق ؑ روایت کرده که فرمود چون قائم‌ظهورکند ، مردم‌منکروی میشوند ، زیرااو بصورت‌جوان‌موفقی بسوی مردم برمیگردد وجزآنها که خداوند درعالم ذرازآنان‌پیمان گرفته باشد کسی‌بر اعتقادسابقش‌نسبت‌باو باقی‌نمیماند .

نیزدر غیبت نعمانی هم‌از بطائنی ازآنحضرت این روایت راذکر کرده و میگوید: در غیراین روایت حضرت فرمود : یکی ازبزرگترین گرفتاری‌اینست که صاحب‌الامر بصورت‌جوانی بسوی‌مردم برمیگردد . در حالیکه مردم خیال میکنند اوپیرمردی سالخورده است .

مؤلف :شاید مقصود از کلمهٔ موفق درجملهٔ «جوان موفق» این باشد که اعضای حضرت باهم متوافق واندامش معتدل است ، یا کنایه ازاین باشد که حضرتش درموقع ظهور دراواسط روزگار جوانی بلکه آخرایام جوانی بنظرمیآید زیرادر مثل اینگونه سن است که انسان موفق به تحصیل کمال میشود .

همچنین در کتاب غیبت شیخ بسند خوداز سیف بن عمیره روایت کرده که فرمود : من درنزد منصوردوانقی (خلیفه عباسی) بودم که بدون مقدمه گفت :ای سیف ! باید روزی بیاید که گوینده‌ای از آسمان یکی ازاولاد ابوطالب رابنام صدا زند . پرسیدم آیا این را کسی روایت میکند ؟ گفت : بخدائی که جان من دردست اوست این رابادو گوشم ازاو(امام محمدباقر عليه السلام) شنیدم که میگفت : روزی بیاید که گوینده‌ای از آسمان مردی را بنام صدا زند ، گفتم : من نظیر این حدیث را تا کنون شنیده‌ام . گفت : ای شیخ ! اگر آن روزفرا رسدما (بنی عباس) نخستین کسی باشیم که دعوت اورامی پذیریم ، زیرا اویکی از عموزادگان ما است .

پرسیدم : کدام عموزادهٔ شما ؟ گفت : مردی ازفرزندان فاطمه علیها السلام است . آنگاه گفت : ای شیخ! اگرتمام مردم دنیا این حدیث راروایت میکردند من از آنها باورنمیکردم ولی بدانکه این حدیث را من ازمحمد بن علی (امام محمد باقر عليه السلام) شنیدم ومیدانی که او کیست ؟ ! این حدیث در کتاب «ارشاد» شیخ مفید هم ذکر شده است .

کلینی در کتاب «کافی» ازابوخالد کابلی ازامام محمد باقر عليه السلام روایت کرده که درتفسیر این آیهٔ شریفه «فاستبقوا الخیرات اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً » فرمود : خیرات دراین آیه ولایت ودوستی ماست وآنها که خداوندهرجاباشندیکجا جمع میکند، یاران قائم هستند که سیصد وسیزده نفرمرد میباشند. سپس حضرت فرمود: بخداقسم آنها «امة معدوده»ای هستند که در قرآن است ، وخداوند در یك لحظه آنها را مانندپاره‌های ابر فصل پاییز دریکجا جمع می کند.

صدای آسمانی چگونه شنیده میشود؟

نیزدر غیبت شیخ طوسی ازحسن بن‌محبوب ازثمالی ازحضرت صادق علیه السلام روایت میکند که بآنحضرت عرضکردم : امام محمد باقر علیه السلام میفرمود : خروج سفیانی ازامورحتمی‌است ، ونداى آسمانی نیزازامور حتمی است ، وطلوع خورشید از مغرب نیز از امورحتمی است وچیزهای دیگری که همه را میفرمود : ازامور حتمی است .

حضرت صادق علیه السلام فرمود : و اختلاف بنی‌فلان (عباس) نیز حتمی است . عرضکردم : صدای آسمانی چگونه است ؟ فرمود : اول روز گوینده‌ای ازآسمان صدا میزند : بطوریکه همهٔ مردم بالغات مختلف خود آنرا میشنوند ، ومیگوید: آگاه باشید که حق در پیروی ازعلی و شیعیان اوست ، آنگاه شیطان در آخر همان‌روزاززمین صدا میزند، آگاه‌باشید! که‌حق درپیروی‌ازعثمان وپیروان اوست ودر آنوقت است که اهل‌باطل‌دچارتردید میشوند . این روایت درارشاد مفیدبسند دیگرهم روایت شده است .

همچنین درغیبت شیخ ازحسن‌بن محبوب ازامام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که درضمن حدیث‌طولانی ـ که ماآنچه‌موردداحتیاج بوداز آن‌خلاصه کردیم ـ فرمود : آشوبی روی میدهد که زیرکان و شخص با احتیاطی که از خواص مامیباشند نیزدامنش‌بآن‌ورطه کشیده میشود واین بهنگامی است که‌شیعیان سومین (امام) از اولاد مرا ازدست بدهند . اهل‌آسمان وزمین بروی گریه‌می کنند . چه بسیار‌ند‌مؤمنینی که موقع ازدست رفتن «ماء معین» آب صاف وزلال (قائم)متأسف وتشنه ومحزون میباشند .

گویا آنها را می بینم که بسیار مسرورند ! آنها را صدا میزنند وآن‌صدااز دور شنیده میشود چنانکه ازنزدیك شنیده میشود ، وآن صدا برای اهل ایمـان رحمت وبرای کفار عذاب است ، عرضکردم : آن صدا چیست ؟ فرمود : در ماه

رجب سه صدا از آسمان شنیده‌میشود: **صدای اول** اینست : «الالعنةالله علی القوم الظالمین»یعنی آگاه باشیدخدا مردم ستمگر رالعنت‌می کند، **صدای دوم** میگویند : ای اهل ایمان روز رستخیز نزدیك‌است ودر**صدای سوم** شخصی‌را درسمت‌خورشید می‌بینند که میگوید : این امیر المؤمنین است که برای کشتن بیداد گران حمله میآورد . درروایت حمیری میگوید : درصدای‌سوم شخصی ازنزدیك خورشیددیده میشود که میگوید : خداوند فلانی رافرستاد سخنان اورا بشنوید وازوی پیروی کنید وهر دوراوی گفته‌اند : در این موقع فرج (وآزادی) مردم وآنها که‌مرده اندودوست داشتند که شاید درآنوقت زنده‌میبودند،فرا میرسد، وخداوند سینه‌های مردم باایمان راشفا می‌دهد.درغیبت نعمانی هم این‌روایت بسندیگرذکرشده‌است.

ونیزدر غیبت شیخ‌ازابو بصیرروایت میکند که امام ششم فرمود : قائم رادر شب بیست وسوم بنام‌صدا میزنندوروزعاشورا قیام‌میکند . همان روزی که‌حسین بن‌علی علیهما السلام بشهادت رسید .

هم درآنکتاب ازعلی‌بن مهزیارروایت میکند که گفت : حضرت ابو جعفر فرمود : گویا می بینم که قائم درروز عاشوراوروز شنبه دربین رکن ومقام‌ایستاده وجبرئیل در پیش‌آنحضرت صدا میزند . بیعت‌ازآن خداست، سپس قائم زمین را پراز عدل وداد میکند همانطور که پر از ظلم وستم‌شده باشد

نیز درکتاب غیبت شیخ‌از علی‌بن ابی‌حمزه روایت نموده که امام‌صادق عليه‌السلام فرمود : آمدن قائم امری حتمی است . عرضکردم : صدای‌آسمانی‌چگونه‌است؟ فرمود : **گوینده‌ای** ازآسمان‌در اول‌روزصدامیزند : آگاه باشید که حق‌درپیروی علی وشیعیان اوست . آنگاه شیطان درآخر همان روزصدا میزندآگاه باشید که حق درپیروی عثمان وپیروان اوست ، ودرآنموقع اهل‌باطل‌دچارتردید میشوند.

وهم درآنکتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت : گوینده‌ای از آسمان قائم رابنام صدا میزند بطوریکه مردم ماین مشرق ومغرب آنرا میشنوند وازوحشت‌آن هرکس بخواب رفته بیدارشده‌میایستد وهرکس ایستاده‌روی‌زمین

می نشیند وهر کس نشسته برمیخیزد و آن صدای جبرئیل امین است .

نیز در آنکتاب ازحذیفهٔیمانی روایت میکند که گفت ازپیغمبر ﷺ شنیدم که‌ازمهدی‌سخن میگفت وازجمله‌فرمود : در بین‌رکن ومقام‌ازمردم بیعت‌می گیرد. نام وی‌احمد وعبدالله ومهدی‌است . واین‌هرسه اسامی‌اوست .

حکومت مهدی وتنها دین آن زمان

همچنین در کتاب یاد شده ازابوالجارود نقلکرده که‌امام محمد باقر علیه السلام فرمود : «قائم سیصد و نه سال سلطنت میکند ، بهمان مدت که اصحاب کهف درغار خودماندند . اوزمین راپرازعدل ودادمیکند ، همچنانکه پرازظلم وستم شده باشد

یَفتَحُ اللهُ لَهُ شَرقَ الاَرضِ وَغَربَها وَیَقتُلُ النّاسَ حَتّی لایَبقی اِلّادینُ مُحَمَّد(ص) یَسیرُ بِسیرَةِ سُلَیمانَ بنِ داوُد خداوند شرق‌وغرب زمین‌را برای‌اومیگشاید وچندان ازمردم بیدین‌بقتل‌میرساند که جزدین محمد ﷺ باقی‌نماند ، واوبروش سلیمان بن داودحکومت میکند» (۱) .

نیزدر کتاب مذکور ازعبدالکریم بن عمروخثعمی روایت نموده که گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم : قائم‌چندسال سلطنت میکند ؟ فرمود: هفت سال که بحساب سال‌شما هفتادسال میشود .

و در ارشاد شیخ مفید از ابو بصیراز آنحضرت روایت کرده که فرمود :

لایَخرُجُ القائِمُ اِلّا فی وِترٍ مِنَ السِّنینَ سَنَةِ اِحدی اَوثَلثٍ اَوخَمسٍ اَوسَبعٍ اَوتِسعٍ

یعنی : قائم ظهورنمیکند مگردرسال‌طاق یعنی‌سال‌یکم یاسوم یاپنجم یاهفتم‌یا نهم(۲)

---

(۱) خداوند سفارت‌الهی‌وسلطنت دنیوی‌راباهم‌به سلیمان‌داده بود .ضمناًدراین‌روایت باصراحت میگوید آئین مردم‌زمان امام عصر (ع) دین‌محمد یعنی‌آئین مقدس‌اسلام است ، بنابراین احزاب‌سیاسی بابی‌وبهائی وازلی که بعدازصدو بیست سال هنوزغیررسمی‌میباشند ، ول معطل هستند .

(۲) یعنی‌مثلادرسال‌هزاروسیصدوهشتادویك یاهشتادوسه یاهشتادوپنج یاهشتادوهفت‌وهکذا ...

عیاشی در تفسیر خود از ابن سمینه از خادم امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که گفت: از آنحضرت تأویل آیه **أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً** را سؤال کردم. فرمود: بخدا قسم اگر قائم ظهور کند خداوند شیعیان ما را از تمام شهرها بدو روی گرد آورد.

ودر غیبت نعمانی از حماد بن عبدالکریم بن عمرو جلاب (گلاب) روایت نموده که گفت: در محضر حضرت صادق علیه السلام از قائم سخن بمیان آمد. حضرت فرمود: وقتی قائم قیام میکند مردم خواهند گفت: از کجا ممکن است او بیاید؛ وحال آنکه استخوانهای او پوسیده است.

وهم در آن کتاب از مفضل بن عمر نقلکرده که آنحضرت فرمود: هنگامیکه قائم ظهور کند این آیه را میخواند: «ففررت منکم لماخفتکم فوهب لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین».

ودر کتاب مزبور بسند دیگر از مفضل، از آنحضرت از امام محمد باقر علیه السلام نیز این روایت منقول است.

همچنین در کتاب نامبرده از عبدالله بن سنان روایتکرده که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شنیدم که مردی از اهل «همدان» میگفت: اهل تسنن ما را سرزنش میکنند ومی گویند: شما عقیده دارید که گوینده‌ای از آسمان صاحب الامر را صدا میزند، حضرت تکیه داده بود چون این را شنید درخشم شد و تکانی خورد و نشست آنگاه فرمود: این موضوع را از من روایت نکنید، بلکه از پدرم نقل کنید که در این صورت اشکالی برای شما پیش نمیآورد.

خدارا گواه میگیرم که من از پدرم شنیدم میفرمود: بخدا قسم این مطلب در کتاب خدای عزوجل است، آنجا که میگوید: «ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین» بمصداق این آیه هیچکس در آن روز باقی نمی‌ماند جز اینکه گردنش در برابر این علامت خم میشود. اهل زمین وقتی شنیدند که صدائی از آسمان میآید ومیگوید: آگاه باشید که حق در پیروی علی بن ابیطالب وشیعیان

اوست ، ایمان میآورند .

فردای آنروز شیطان بهوا بالامیرود بطوریکه ازنظرمردم روی زمین ناپدید میشود آنگاه صدامیزند : آگاهباشید که حق درپیروی عثمان وپیروان‌اوست.زیرا اومظلوم کشته‌شد . ازوی‌خونخواهی کنید ! سپس‌حضرت فرمود : خداوند مؤمنین را بوسیلهٔ صدای‌اول‌برعقیدهٔ حق‌ثابت میدارد ، وآنها که بیماری دردل‌دارنددرآن روزدچارشك وتردید میشوند . بخدا قسم‌آن بیماری دشمنی مااهلبیت است . آنها درآنموقع ازمابیزاری میجویند وازماانتقادمیکنند ومیگویند : صدای اول‌سحری ازسحرهای این خاندان بود ! آنگاه حضرت صادق علیه‌السلام این‌آیه زاقرائت فرمود : **وَاِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَیَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِر**(۱) یعنی:اگرعلامتی‌راببینندازآن دوری میجویند ومیگویند : سحرهمیشگی است .

این روایت‌رانعمانی‌درغیبت بدوسند دیگرازعبدالله‌بن سنان‌ازآنحضرت نیز روایت‌کرده است که عمارهٔ همدانی آنرا ازحضرت پرسیدوهمان جواب راشنید .

ونیز درغیبت نعمانی‌از فضیل‌بن محمد ازامام جعفرصادق علیه‌السلام روایت‌کرده که‌فرمود : صدای اول که ازآسمان قائم‌رابنام صدامیزنند درکتاب خدا (قرآن) بیان شده‌است ، عرضکردم : درکجا ؟ فرمود : درسورهٔ «طسم تلك‌آیات‌الکتاب المبین» یعنی آیهٔ **اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ‌السَّمٰاءِ آیَةً** . . . سپس فرمود : وقتی آن صدا را شنیدند چنان میشوند که گوئی مرغ برروی سرآنها نشسته است .

کأن علی رؤسهم‌الطیر .

مؤلف: ابن اثیر در نهایه راجع باین جمله «کأن علی رؤسهم الطیر» که در بارهٔصفات اصحاب پیغمبر گفته شده است میگوید : چون‌آنهاآرام وموقر بودند وکسی ازآنها خشم وسبکی ندید ، بدین وصف موصوف گشتند(یعنی بآنها میگفتند : ازبس موقر وآرامندگوئی مرغ برروی سرآنها نشسته است) زیرا مرغ‌جز درجای ساکن وآرام نمی‌نشیند .

ولی‌من (علامهٔ‌مجلسی) می گویم : شایددر این‌روایت مقصودوحشت وحیرتی

---

(۱) سورهٔ قمرآیه ۲ :

است که مردم از شنیدن آن صدای آسمانی پیدا میکنند (۱)

و نیز نعمانی در کتاب غیبت از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامیکه عباسی بر چوبهای منبر مروان بالا رفت طومار سلطنت بنی‌عباس درهم پیچیده میشود. حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ناچار برای ماست آذربایجان هیچ چیزی نمیتواند با آن برابری کند. وقتی که چنین شد؛ همچون گلیم‌پاره‌های خانه‌های خود باشید، و بانگ‌در بیابان بیداء (۲) پس‌وقتیکه شخص متحرکی حرکت کرد بسوی او بشتابید: هر چند مانند کودکان با دست وشکم راه‌بروید. بخدا قسم گویا باو نگاه میکنم که در بین رکن ومقام، از مردم بکتاب جدیدی که برعرب دشوار است، بیعت‌میگیرد. سپس فرمود: وای برعرب از شری که نزدیك است (۳).



(۱) یعنی مبهوت ومتحیر برجای‌خود‌میایستند وتکان نمی‌خورند!

(۲) این‌جمله دراینجا « والنداء بالبیداء » آمده یعنی یکی دیگر ازعلائم صدا در بیابان « بیداء » است، ولی‌درصفحه ۹۰۸ متن‌عربی‌آن « والبدوا ماالبدنا » بود وما نیز آنرا درآنجا بهمین معنی ترجمه‌کردیم.

(۳) درپاورقی‌صفحه‌۹۰۸ شرحی‌درباره این‌روایت که مختصرآن در آنجا ذکرشد؛ نوشتیم. اکنون‌هم که اصل‌روایت دراینجا ذکرمیشود، توضیح‌میدهیم که: این‌حدیث‌درست معلوم‌نیست میخواهد چه بگوید، وحتماً دست‌خورده وتغییر وتبدیلی‌درآن‌روی‌داده است، زیرا چنانکه گفتیم دریك‌چاپ‌غیبت‌نعمانی روی‌کلمه «آذربایجان» نوشته‌است «نسخه» و ثانیاً دربحار چاپ‌امین‌الضرب که بهترین وصحیح‌ترین‌چاپ‌آنست درصفحه ۱۷۷ روی‌آن نوشته‌است «کذا» ثالثاً متن‌حدیث‌هم مغشوش‌ومضطرب‌است که جمعاً میرساند روایت دراصل چیزدیگری بوده است.

بااین وصف چون این روایت نیزمورد دستبرد وسوء استفاده ابوالفضل گلپایگانی واقع‌شده ودرکتاب «فرائد» آنرا مؤید کشته‌شدن‌میرزا علی‌محمد باب یاامام زمان شیرازی دانسته، که درتبریز بقتل‌رسیده وناچارمیبایدواقع‌شود. لذا میگوئیم، برفرض کدروایت=

همچنین در آن کتاب از عبیدبن زراره‌از حضرت صادق ؑ روایت کرده که فرمود نام قائم (ازآسمان) برده‌میشود پس مردم بطرف او که در پشت مقام

= چنین باشد وواقعه آذر بایجان هم کشته شدن سیدباب است؛ گلپایگانی روایت را آنطور که خود نقلکرده است چگونه معنی کند وی درصفحه۵۹ مینویسد : فی البحار لابد لنامن آذر بایجان لایقوم معه امر » یعنی ازمحتومات است تاشهادت آن مظهر رحمن را درآن مدینه بچشم مشاهده کنیم » .

اولا ـ کلمه «معه» درحدیث نیست . گلپایگانی خودش درست کرده است .

ثانیاً ـ ضمیر «معه» بکجابرمی گردد ؟

ثالثاً ـ چرااول حدیث‌را که‌می گوید عباسی‌ازمنبرمروانی بالامیرود وطومار سلطنت بنی‌عباس پیچیده‌می‌شود؛ حذف کرده ؟ لابدیده‌است که درآنصورت‌مطلب آفتابی ودزدبخوبی شناخته‌میشود !

رابعاً ـ ترجمه‌ای که‌نموده مخالف‌اصل‌است . ومعلوم‌نیست‌ازکجای‌حدیث این‌مطلب استفاده‌می‌شود .

خامساً ـ این‌واقعه‌ازعلائم قبل‌ازظهوراست ، تابعداز ظهور وکشته شدن امام‌زمان و اوضاع بعدی‌تا باب‌ها مثل گلیم پاره‌از ترس‌قوای‌ناصرالدین شاه ازخانه‌ها بیرون نیایند!

سادساًـ درروایت میگوید وقتی چنین‌شدآرام گیریدتاشخص‌متحرکی‌حرکت کندآنگاه بسوی‌او بشتابید، که‌میرساند این‌متحرك‌امام زمان‌است‌که موافق‌روایات دیگردربین رکن و مقام‌ازمردم بکتاب‌جدید (که‌توضیح‌خواهیم‌داد) بیعت‌می گیرد . پس‌اگرامام زمان درتبریز کشته‌می‌شود؛ دیگرآنکس که‌دربین‌رکن ومقام‌ازمردم بیعت‌می گیرد کیست؟ لابدبهائیان باآن روئی که‌ازسنگ‌پای‌قزوین هم‌باج‌می گیرد، خواهند گفت‌شایده بهاء» باشد، می گوئیم: هیچ‌بهائی ننوشته که جناب‌بهاءاصلا رنگه‌حجاز رادیده‌است! .

سابعاً ـ چندین‌واقعه‌دردناك‌درتبریزوآذربایجان برای شیعیان‌روی‌داده که‌مسلماً اهل‌بیت راناراحت‌کرده‌است ، مثل‌واقعه‌مشروطه وانقلاب وکشتارشهرتبریز و سایرنقاط آنجا ؛ یا غائله پیشه‌وری که دین‌وایمان وجان‌ومال‌بسیاری‌ازمردم‌باگناه‌وبی گناه‌را بباداد ازکجاکه منظور این وقایع نباشد ، که همه مقدمه ظهورآن متحرك یعنی امام زمان‌است نباشد ؟=

ابراهیم است میایند ومیگویند : نـام تورا بردند چرا منتظری ؟ سپس دست اورا گرفته بیعت میکنند . دراین موقع زراره گفت : خدارا شکر . ماشنیده بودیم که قائم با بی میلی از مردم بیعت میگیرد وعلت بی‌میلی اورا نمیدانستیم ولی فعلا فهمیدیم که بی‌میلی او گناه نیست (زیرامنتظر بوده که ازآسمان بیعت گرفتن باوی اعلام شودوآنگاه بیعت مردم را بپذیرد)

هم درآن کتاب از حمران بن اعین از حضرت صادق ؑ روایت کرده که فرمود : ازامورحتمی ومسلم اینست که میبایدپیش ازقیام قائم سفیانی خروج کند، وفرورفتگی در «بیداء» پدیدآید ومردی پاکدل (دربین رکن ومقام) کشته شود وگوینده‌ای ازآسمان صدازند .

ونیز درکتاب یاد شده از ناجیهٔ عطار روایت کرده که ازحضرت امام محمد باقر ؑ شنید که میفرمود : گویندهٔ آسمانی بانگ میزند : مهدی فلانی پسر فلانی است ونام خوداو وپدرش را میبرد «سپس شیطان هم بانگ میزند که: فلانی وپیروان او برحق است» ومقصود حضرت ، مردی از بنی امیه (عثمان) بود .

نیز در کتاب نامبرده از زراره روایت میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : گوینده ای ازآسمان بانگ میزند که فلانی (مهدی) رئیس شماست وعلی وشیعیان او رستگارند . من عرضکردم : پس بعد از این اعلان کی بامهدی میجنگد ؟ فرمود : شیطان هم بانگ میزند فلانی وپیروان او رستـگارند که مقصود مردی از بنی امیه میباشد(وهمین باعث اختلاف وجنگ پیروان حق وباطل میگردد).

عرضکردم : چه کسانی راست را ازدروغ تمیزمیدهند ؟ فرمود : کسانیکه این موضوع راقبلا روایت کرده اند، وپیش ازاینکه روی دهد معتقدند که چنین چیزی روی میدهد ، میدانند که طرفدار حق و راستگویان خودآنها میباشند .

= **ثامناً** ـ درحدیث می گوید: واقعه آذربایجان بنفع ماست آیا قتل سید باب بنفع اهلبیت بوده اگر بنفع اهلبیت بوده است ، ماهم حرفی نداریم ! !

تاسعاً از قتل سید باب چه شری دامن گیرعرب شد ؟ ! **عاشراً** مگر روایات منحصر بهمین روایت است ، صدها روایات دیگراین کتاب راچکنیم ؟ !

ونیز در کتاب مزبور اززراره روایت میکند که گفت : بآن حضرت عرضکردم: من خیلی تعجب میکنم که چگونه باقائم جنگ میکنند بااینکه آنهمه کارهای شگفت - انگیزرا می بینند ، مانند فرورفتن لشکر(سفیانی) در بیابان وبانگی که از آسمان شنیده میشود ؟ حضرت فرمود : شیطان مردم را بحال خود نمی گذارد و بانگی میزند (که مطلب را برآنها مشتبه میسازد) چنانکه درروز عقبه بنام پیغمبر ﷺ بانگ زد .

همچنین درغیبت نعمانی ازهشام بن سالم روایت میکند که گفت بآنحضرت عرضکردم : حریری برادر اسحاق بمامی گوید : شما شیعیان عقیده دارید که دو صدا شنیده میشود ؟ کدام راست و کدام دروغ است (یعنی چگونه میتوان راست و دروغ آنراتشخیص داد ؟) حضرت فرمود : بساو بگوئید آنچه دراین خصوص بماخبر داده اند وتو آنرا انکار میکنی ، همان راست است .

ونیز در کتاب مزبوربسند مذکورروایت کرده که هشام بن سالم گفت: از آن حضرت شنیدم میفرمود : دوبانگ از آسمان شنیده میشود : یك بانگ دراول شب و یك بانگ درآخرشب دوم ، من عرضکردم : جریان ازچه قراراست ؟ فرمود : یك صدااز آسمان ودیگری ازشیطان است . عرضکردم چگونه یکی راازدیگری میتوان تمیزداد ؟ فرمود : هر کس پیش ازواقع شدن ، آنراازماشنیده است ، حق وباطل آنرا تمیزمیدهد .

ونیز در کتاب مزبور از عبدالرحمن بن مسلمه نقل کرده که گفت : بحضرت صادق عليه السلام عرض کردم : سنیان ماراسرزنش میکنند ومیگویند وقتی دوصدا(هنگام ظهورمهدی) شنیده شود ازکجا میتوان فهمید کدام حق و کدام باطل است؟ حضرت پرسید : شما چه جوابی بآنها میدهید ؟ عرضکردم : جوابی بآنها نمیدهیم فرمود: بگوئید : کسی که پیش ازوقوع آن عقیده باین بانگ آسمانی دارد بعدازوقوعش نیز حق راتشخیص داده وآنراتصدیق میکند　قال الله تعالی : **اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ**

اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لایَهِدّی اِلّااَنْ یُهْدی فَمالَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (۱) یعنی : کسی که مردم رابسوی حق‌راهنمائی میکند سزاوارتر است که ازاوپیروی شودیا کسی که نمیتواند راهنمائی‌یابدمگراینکه دیگری‌اوراهدایت کند ؟ بنظرشما چه میاید؟ وچگونه حکم میکنید ؟

وهم در کتاب نامبرده ازعبدالله‌بن سنان روایت کرده که گفت : ازحضرت صادق علیه‌السلام شنیدم میفرمود : گوینده ای‌ازآسمان‌اسم‌صاحب‌الامر رامیبردومی گوید: دولت حق‌از آن‌فلان‌بن‌فلان‌است پس‌درباره چه‌چیزی بااوجنگ میکنید ؟.

نیزدرآن کتاب ازابوسلیمان احمدبن هوذة باهلی واوازابراهیم‌بن اسحاق درنهاوند سنه۲۷۳ (هجری) ازعبدالله بن حماد انصاری درماه رمضان سال ۲۲۹ از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت : ازحضرت صـادق علیه‌السلام شنیدم میفرمود : این‌امری که شماچشم‌های خودرا بآن دوخته‌اید (دولت آل محمد) تحقق نمی‌یابد مگرهنگامیکه گوینده ای ازآسمان بانك زند . آگاه باشید ! فلانی‌صاحب الامر است. پس‌برسرچه چیزی جنك میکنید ؟

همدرآنکتاب ازعبدالله بن سنان‌روایت میکند که گفت : ازآنحضرت‌شنیدم میفرمود : قتل ومرك‌چنان مردم‌رافرا گیرد که بخانهٔ‌خدا پناه‌برند. آنگاه ازبس کارجنك سخت میشود ، گوینده‌ای‌ازآسمان‌بانگ میزند که : برسرچه‌موضوعی جنك وخون ریزی‌میکنید ؟ صاحب‌شما فلانی‌است .

وهم در غیبت نعمانی ازیونس بن‌ظبیان ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که‌فرمود : چون شب‌جمعه‌فرا رسیدخداوند فرشتگان‌خود رابآسمان‌دنیامیفرستد وهنگام طلوع‌صبح منبری ازنور درجنب بیت‌المعمور برای محمد وعلی وحسن‌و حسین علیهم‌السلام میگذارد وآنها ازآن بالامیروند . سپس خداوند امرمیکند که فرشتگان وپیغمبران ومؤمنین پای منبر آنهااجتماع کنند ، ودرهای‌آسمان گشوده میشود . آنگاه هنگام ظهر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض‌میکند : پروردگارا ! اکنون‌موقع

(۱) سوره‌یونس آیه۳٦

وعده‌ایست که در کتاب خود وعده‌داده‌ای و آن‌این آیه است: «وعدالله‌الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی‌الارض کما استخلف‌الذین من‌قبلهم .»(۱)

فرشتگان و پیغمبران نیزهمین مطلب رامیگویند ، سپس محمد وعلی‌وحسن وحسین بسجده میافتند. آنگاه میگویند : خدایا (بر بی دینان) غضب کن ، زیـرا حریمت هتک‌شده و بر گزیدگانت کشته گشته و بندگان‌نیکو کارت خوار گردیده است خداوندهم آنچه میخواهدمیکند واین‌وقت معلومی است .

ونیز در آن کتاب ازابو بصیرازحضرت صادق نقل کرده که فرمود : قائم را اسم می‌برند ومی گویند: ای‌فلان بن‌فلان و بسند مذکوراز آنحضرت روایت شده که فرمود : **قائم درروز عاشورا قیام می‌کند .**

همچنین درآنکتاب‌از جابرجعفی روایت کرده که : حضرت امام‌محمدباقر ؑ بوی فرمود : ای‌جابر ! قائم‌ظهور نمیکنند مگراینکه شام‌را آشوبی‌فرا گیرد که هرچه بخواهندراه فراری بیابندپیدانکنند ، وجنگی دربین کوفه وحیره‌واقع شود که کشتگان آنها در میان راه بیافتند ، هنگامیکـه گوینده‌ای از آسمان بانگ زند .

ونیز در کتاب‌مزبور بهمین‌سندازعلاء‌بن محمد ازامام محمدباقر ؑ روایت میکند که فرمود : **تَوَقَّعُوا الصَّوتَ یَأتیکُم بَغتَةً مِن‌قِبَلِ دِمَشقَ، فیهِ لَکُم فَرَجٌ عَظیم**

یعنی : منتظرصدائی باشید که ناگهان از جانب دمشق میرسد ودرآن صدا برای شما گشایش بزرگی‌است (۲) .

---

(۱) ترجمه وشرح آن‌در صفحه ۲۵۹ گذشت.

(۲) این‌روایت نیزمورد استفادهٔ بهائیان قرار گرفته است . میرزاابوالفضل گلپایگانی بهائی‌در «فرائد» آنرا ازعلائم روز ظهور امام زمان که بزعم‌وی « همان میرزا علی محمد باب است‌دانسته » درصورتیکه اولاًسروکلهٔ میرزا علی‌محمد در محیط ایران پیدا شد وجز کشته‌شدن خودوی وبدبختی ونکبت برای‌پیروانش فتح‌وفرج وگشایشی‌نداشت؛ واصلااوروی شام‌ودمشق راندید . =

وهم در کتاب یادشده ازعبدالله بن‌ابی‌یعفور از حضرت‌صادق روایت کرده که‌فرمود : مدت‌سلطنت قائم‌نوزده سال وچندماه است .

وهم درآنکتاب‌از جابربن یزید جعفی روایت میکند که گفت : شنیدم‌امام محمد باقر عليه‌السلام میفرمود : بخداقسم‌مردی ازما اهلبیت مدت‌سیصد ونه‌سال‌سلطنت خواهدکرد . من عرضکردم : این درچه وقت‌خواهد بود ؟ فرمود : بعدازمردن قائم عرضکردم : قائم‌درروزگار خود چقدر عمرمیکند؟ فرمود : نوزده سال‌ازروز قیام تاهنگام فوتش .

مؤلف . آن مردی که بعداز فوت‌قائم مدت‌سیصد ونه سال سلطنت میکند

= واگرمقصودوی‌میرزا حسینعلی‌مازندرانی باشدکه دولت‌عثمانی اورا ازبغدادبه‌ترکیه وازآنجا به‌شهرعکا واقع‌درفلسطین نفی بلدکرد ودر کمال ذلت وخواری بسرمیبرد، می‌ـ گوئیم‌حسینعلی‌بهاء مهدی موعود نبوده واین‌علامت ظهور مهدی است ، بعلاوه‌این‌صدابطور ناگهانی ازدمشق میرسد ،آنهم نوید فتح قطعی وپیروزی‌کامل شیعیان است‌نه‌ماجرای‌تبعید دومین جانشین میرزا علی محمد شیرازی‌که بزعم‌آنها همان عیسی است که از آسمان‌آمده وهمان امام‌حسین است‌که ازقبرسربدرآورده است !

مؤلف‌کتاب « فرائد » سالها زحمت‌کشیده تا از میان هزاران روایات و ده‌ها آیات قرآنی که درباره مهدی‌موعود شیعه‌وعلائم واوصاف شخص وی : ولادت‌وغیبت وظهور وقیام‌وی علیه ظلم وبیدادگری ، وتشکیل‌سلطنت‌ظاهری‌وحشمت دنیوی‌آنحضرت‌رسیده‌است ، فقط چندحدیث وآیه‌را سرقت‌نموده یاتحریف وتصحیف وتفسیر برأی‌کرده وآنراباتکلف ومشقت ، تطبیق به میرزا علیمحمد شیرازی ومیرزا حسینعلی مازندرانی‌که خود را معروف به « باب » و« بهاء » کرده‌اند ؛ نموده‌است. وی‌ازجمله چون درروایت فوق‌دیده‌که نامی ازدمشق یاشام برده شده ،آنرایکی‌ازدلیلهای مناسب‌برای اثبات ادعای‌اهل‌بهاء گرفته ودر صفحه‌٥٤ بعدازنقل یك‌جمله ازخطبه حضرت‌علی (ع) « خیرالمساکن یومئذالبیت‌المقدس » که درصفحه‌٩٤٤ توضیح دادیم . میگوید : «موافق‌همین است آنچه مجلسی در این کتاب

اشاره : بسلطنت امام حسین علیه السلام یادیگری ازائمه هنگام رجعت آنهاست (۱)

کلینی در کافی از بکیر بن اعیس روایت کرده کـه گفت : ازحضرت صادق علیه السلام پرسیدم : چرا خداوند حجرالاسود را دررکنی که فعلادرآن قراردارد ، نهاد ودررکن دیگری قرارنداد ؟ فرمود: خداوند ، حجرالاسود راکه گوهری بهشتی بود ؛ وبرای آدم آوردند ، بواسطه پیمانی که از مردم گرفت در آن رکن گذاشته شد . زیراوقتی خداوند ازاولاد آدم که درپشت‌های پدرانشان بودند پیمان بندگی گرفت ، درآن مکان بود ، و درآنجا بود که تمام بنی‌آدم یکدیگر را درصلبها دیدند ، وهم ازآنجا مرغ برقائم فرودمیآید ، ونخستین کسیکه باوی بیعت

(سیزدهم بحار) درباب آیات واقعه در یوم ظهور ! ازابی‌جعفر (ع) روایت نموده است ، « انه قال توقعوا الصوت .. »

میگوئیم : آری این‌را مجلسی نقل کرده است ، برمنکرش لعنت ، ولی چه‌ربطی بشما وباب وبهاء دارد ؟ این‌صداکه بطور ناگهانی ازطرف دمشق میاید علامت ظهور است ، که بدنبال آن امام زمان ظهورمیکند وظهور وی فرج وگشایش عظیمی برای شیعیان امام محمد باقر گوینده حدیث است ، آیاموقع پیدا شدن سید باب در بوشهر ؛ و شیراز وایران ، صدائی ازجانب دمشق آمد ؟ واگر آمده چه صدائی بوده که اهل بهاء شنیدند و دیگران نشنیده‌اند؟!البته منکر نیستم که ازجانب‌شام وغیرشام پیوسته صداهامیآید ولی اهل بهاءکه نباید هرصدائی‌رابریش بگیرند ! تاصداچه صدائی‌باشد ! ! برفرض که صدائی هم آمده باشد ، فرج عظیم چه بوده است ؟ !

آیاآن فرج وگشایش برای‌شیعیان امام باقراست یا برای جهودان بهائی و ایادی روس وانگلیس ؟ وچنانچه منظورازاین صدامیرزای بهاء باشدکه سالها بعدازقتل باب‌به شهر عکاواقع درفلسطین تبعیدوباکمال فلاکت تحت نظارت شدیددولت اسلامی عثمانی عمرخودرابپایان آورد ، میگوئیم این چه صدائی بود وچه فرج‌عظیم وغیرعظیمی‌حتی برای‌اهل بهاء ! داشت؟ این صدا از علائم ظهور است که قاعدتاًبایدبا میرزا علی‌محمد باب بیاید نه‌سالها بعدبدون سروصدا بطرف میرزا بهاء بیچاره بوزد !

(۱) رجوع کنید بپاورقی‌مادرباب«رجعت» .

میکند همان مرغ است و او بخدا قسم جبرئیل میباشد ، ودرهمین جاقائم پشت خود رابآن تکیه میدهد ، آن رکن حجت ودلیل بروجود قائم است (۱)

ونیز در کافی ازیعقوب سراج روایت میکند که گفت : بحضرت صادق ؑ عرضکردم : کی موقع فرج شیعیان شما میرسد ؟ فرمود : هنگامیکه اولاد عباس بـاهم کشمکش نمودند و پایهٔ سلطنت آنها سست گردید ومردم چشم بآن دوختند **وَ خَلَعَتِ الْعَرَبُ اَعِنَّتَهٰا** وعرب لگامهای خودرا بیرون آورند(۲) وشوکت هرصاحب شوکتی ازمیان برداشته شد وشخص شامی ویمنی وسفیانی ظاهر گشت ، وسیدحسنی ازجاحرکت نمود وصاحب الامر بامیراث رسولخدا ازمدینه بمکه رفت .

---

(۱) این همان حدیث است که درصفحه ۱۰۷٤ بطوراختصار گذشت وابوالفضل گلپایگانی بواسطه وجود لفظ بیت المقدس دستبردی بآن زده است ولی درآنجاوجاهای دیگر بیت المقدس ندارد وفقط مسجدالحرام است

(۲) این معنی درچندروایت گذشته هم بود ، ازجمله درصفحه۹۹۷ **خَلَعَ الْعَرَبُ اَعِنَّتَهٰا** ونیزدرجای دیگر **وَتَخْلَعُ الْعَرَبُ اَعِنَّتَهٰا** ودراینجانیز بصیغهٔ ماضی آمده که متحقق الوقوع و درحکم مضارع است . توضیح میدهیم که «اعنة» جمع عنان بمعنی «لگام» است . ودرحقیقت معنی معنی عبارت چنین است : عرب لگام را ازدهان خود برمیدارد !

شیخ محمدجواد مغنیه نویسندهٔ معروف عرب ودانشمندشیعی لبنانی در کتاب «علی والقرآن» صفحه۵۳ ضمن تطبیق بعضی ازسخنان ائمه باوضاع کنونی، می نویسد: این روایت نویداستقلال و آزادی عرب را اززیر یوغ استعمار گران داده است .

این معنی درمورد خودصحیح است ، زیراممالك عربی هیچگاه مانند بیست سال اخیر استقلال و آزادی نداشته اند ، هرچندامروز بالغ بر۱۳ کشور عربی کوچك و بزرك داریم که گاهی همین دولتهای مختلف عربی موجب نفاقها واختلافها ودوری ازهم و بهره برداری استعمار-گران، وبلوك شرق وغرب شده است . ولی دراینکه هرکدام استقلال دارند ، ودرتعیین سرنوشت خودآزادمی باشند ؛ تردیدنیست ، وشایداین روایت دردنیای ما بهترین دلیل برعظمت فکر ائمه عالیقدر ما باشد .

عرضکردم : میراث رسولخدا چیست ؟ فرمود : شمشیروزره وعمامه وعبا و عصا وپرچم و زین وبرگ‌اسب پیغمبراست ،چون وارد مکه میشودشمشیرازغلاف بیرون میآورد وزره رامیپوشد وپرچم میافرازد وعبا وعمامه را میپوشد ، وعصا را بدست میگیرد ، وازخداوند اجازه میطلبد که رسماًظهور کند ، یکی از دوستانش ازاینموضوع اطلاع پیدا میکند ونزد سید حسنی میآید وباوخبرمیدهد . حسنی‌هم پیشدستی میکند وقبل‌ازآنحضرت خروج مینماید، اهل‌مکه براوهجوم کرده اورا میکشند وسرش رابشام میفرستند ، درآنموقع صاحب الامرقیام میکند ، مردم با وی‌بیعت میکنند وفرمانش راگردن مینهند .

آنگاه مردشامی (سفیانی) لشکری بمدینه میفرستد وپیش ازرسیدن بمدینه خداوندآنهارا هلاك میگرداند . درآن روزاولاد علی ﷺ ازمدینه فرارمیکنند ودر مکه بقائم ملحق‌میشوند ،سپس‌صاحب‌الامر بعراق میآید ولشکری بمدینه‌میفرستد واهل‌مدینه تأمین پیدامیکنند وبآنشهر برمیگردند . این‌حدیث در کتاب کافی نیز بسند دیگرذکرشده‌است (۱)

اینها قائم آل محمد نیستند !

همچنین در کافی‌ازعیسی‌بن قاسم روایت نموده که گفت : از حضرت صادق ﷺ شنیدم میفرمود : پرهیز کاری ازخداوند یگانه ای راکه شریك ندارد پیشه سازید ، ودرخود بنگرید ! بخداقسم اگرشخصی گله ای داشته باشد که درآن گله شبانی گماشته باشد، هروقت شبان‌بهتری‌پیدا کند، اولی راجواب کرده دومی‌راکه

(۱) دربعضی ازاحادیث‌گذشته باب‌علائم ظهوروهمین موردمیگفت قائم ازمدینه بمکه میرودودرمکه نیز باسادگی واحتیاط می‌گذراند ، وبعددرکوفه‌قیام میکند، البته‌بایددانست که‌گفته‌اندوالامورمرهونة باوقاتها،هرکاری‌وقتی‌دارد. قائم(ع)درآغاز ظهوربیش‌ازسیصد و سیزده نفرفداکاردارد ، وبااین‌عده‌چگونه میتواند باجهانی بجنگد ولی‌چون بعراق‌می‌آیدولشکرش بده‌هزارنفرازجان گذشته میرسند قیام حقیقی ازآن موقع شروع‌می‌شود .

بمن شبانی آشناتر است بجای او می گمارد .

بخدا قسم اگر یکی ازشما دوجان داشته باشد ، که بایکی بجنگد و آنرا بیازماید ، بعداً اگر آن‌جان از کف برود هر تجربه‌ای آموخته دربارهٔ آن‌دیگری هم معمول میدارد . ولی‌حرف دراین است که‌آدمی یك جان بیشتر ندارد . اگر آن ازدست رفت‌تو به‌هم‌میرود . پس‌اگر مردی ازما(سادات) آمد وشمارا دعوت بقیام کرد شما سزاوارتر بحفظ جانهای خود هستید (یعنی‌فوراً دور اورا نگیرید) درست نگاه کنید به‌بینید برای‌چه میخواهید قیام‌کنید ؟

نگوئیدزید (بن‌علی‌بن‌الحسین)هم قیام کرد . زیرا زیدمردی عالم‌وراستگو بود . اوشما را بخاطر خودنمیخواند . بلکه شما رادعوت بخشنودی ودوستی‌آل محمد مینمود . او اگرقیام کرد ، بآنچه شمارا بآن می‌خواند وفانمود . اوعلیه سلطانی که همه‌گونه شرائط‌بیدینی دروی جمع‌شده بود قیام کرد تاارکان سلطنت اورا بشکند (۱)

ولی‌آن سیدی که امروز میخواهد خروج کند شما رابچه چیزی‌میخواند؟ اگر بخاطر رضایت وخوشنودی‌آل محمد باشد ، من‌صریحاً‌میگویم : ماازقیام‌وی خشنودنیستیم . اوامروز نافرمانی مارامیکند وکسی ازماهم بااونیست ، وشایسته است که اولشکرکشی وقیام وانقلاب راازمانشنود مگر کسی که‌تمام‌اولادفاطمه (ع) باوی همراهی دارند .

---

(۱) زیدبن‌علی‌بن الحسین که‌بعدازامام محمدباقربهترین‌فرزندان امام‌زین‌العابدین علیه‌السلام‌بود درسال۱۲۱علیه‌هشام بن‌عبدالملك‌خلیفه‌بیدادگراموی‌قیام‌کرد ؛ وبااینکه در کوفه‌رشادتها نشان‌داد ، ولی‌سرانجام‌کشته شد؛ وبدنش را چهارسال بالای دارنگاه داشته سپس‌استخوانهایش راپائین‌آوردندوسوزاندند ؛ بعدازوی محمدنفس‌الزکیه پسرعبدالله محض نوهٔامام حسن‌مجتبی‌علیه منصوردوانقی خلیفه‌عباسی‌قیام‌کرد؛ چون‌نام وی محمد وبسیارزیبا بود ؛ خودوی وبسیاری ازمردم‌اورامهدی موعود میدانستند ، ولی‌حضرت صادق‌اورا ازقیام بی‌نتیجه منع‌کرد ، ولی‌ازو گوش‌نگرفت تا کشته‌شد .

بخدا قسم صاحب شما کسی است کـه اولاد فاطمه دور اورا گرفته باشند . هر گاه ماه رجب فرا رسید بنام خدا بیائید و اگر تا ما شعبان بتأخیر انداختید اشکالی ندارد واگر دوست دارید که روزه رانزدکسان خود بگیرید شاید برای شما بهتر باشد وبرای شما خروج سفیانی بعنوان علامت آن روز کافی است .

وهم در کافی ازامام زین‌العابدین (ع) روایت میکند که‌فرمود: بخدا قسم هیچیك ازما پیش ازظهور قائم قیام نمیکند مگراینکه همچون گنجشگی است که پیش ازپر وبال درآوردن از آشیانهٔ خود پرواز کند وبچه‌ها آنرا بگیرند وملعبه دست آنها باشد !

ونیز درآن کتاب ازسدیرصیرفی ازحضرت صادق (ع) نقلکرده که‌فرمود: ای سدیر! درخانه‌ات بنشین‌وهمچون گلیم‌پاره‌خانه‌باش ومادام که‌شب‌وروز آرام‌است تو نیز آرام گیر وقتی شنیدی که سفیانی خروج کرده بیا بسوی ما هـرچند پیاده بیائی !

سید رضی الدین علی بن طاوس در کتاب «طرایف» مینویسد : موضوع گوینده‌ای که ازآسمان‌نام مهدی‌رامیبرد‌ووجوب‌پیروی ازوی رااحمدبن منادی‌در کتاب «ملاحم» وحافظ‌ابونعیم‌در کتاب«اخبارالمهدی»وابن شیرویه دیلمی‌در کتاب «الفردوس» وحافظ ابوالعلاءدر کتاب «الفتن» روایت کرده‌اند(۱)

ونیزدر کافی از طیار روایت میکند که حضرت صادق در تفسیر آیهٔ «سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم‌انه الحق»فرمود : این‌آیهٔ آفاقی‌فرو رفتن بیداء ومسخ شدن بعضی از دشمنان ما وافتادن آنهاست . عرضکردم «حتی یتبین لهم انه‌الحق »چه‌وقت‌و کی خواهد بود ؟ فرمود : بآن‌کار نداشته‌باش! آن قیام قائم است «۲»

---

(۱) این‌عده ازدانشمندان‌مشهوراهل‌تسنن‌میباشد که‌همه‌در پیرامون‌مهدی‌موعود آل‌محمد (ص) ومشخصات اوسخن گفته وروایات‌آنرابطرق مختلفه ازپیغمبر نقلکرده‌اند .

(۲) درصفحه ۱۰۴۲گذشت .

خزاز قمی در کتاب «کفایة الاثر» از علقمة بن محمد حضرمی از حضرت صادق ﷺ از پدران بزرگوارش از علی ﷺ و آنحضرت از پیغمبر ﷺ روایت می کند که فرمود : یاعلی موقعیکه قائم ظهور کند سیصد وسیزده نفر به تعداد مردان جنك بدر بگرد وی اجتماع کنند و وقت آمدنش نزدیك شود **لهسیف مغمود ناداه السیف قم یاولی الله فاقتل اعداء الله** شمشیر غلاف شده ای دارد که همان شمشیر بوی می گوید : ای ولی خدا برخیز ودشمنان را بکش

شیخ مفید در کتاب (اختصاص) از حذیفهٔ یمانی روایت کرده که گفت از پیغمبر (ص) شنیدم میفرمود . درموقع آمدن قائم گوینده‌ای از آسمان بانك میزند : ای مردم ! زمان حکومت جباران بپایان رسیدولی امر بهترین امت محمد ﷺ قیام کرده است ، درمکه بوی ملحق شوید : آنگاه نجباء ازمصروابدال از شام ودستجات عراق که شبهارا بعبادت مشغول وروزها همچون شیر می باشندودلهاشان مانندپاره‌های آهن است بیایند ودر بین رکن ومقام باوی بیعت کنند .

در اینموقع عمران بن الحصین عرضکرد : یا رسول الله این مردرا برای ما توصیف کن ! فرمود : اومردی ازاولاد حسین است گوئی او ازمردم «شنسوه» است وقطوانی برتن دارد، نامش نام من است، درموقع ظهور اوپرندگان جوجه‌های خودرا در آشیانه‌هاشان وماهیان دردریاهای خودشان (با کمال آزادی ودور ازهر گونه ترس ومزاحمت دشمن) تولید نسل می کنند ونهرها کشیده میشود وچشمه‌ها میجوشدو زمین دوبرابر محصول خود را میرویاند . وجبرئیل واسرافیل پیشاپیش اوراه میروند ، اوزمین راپرازعدل وداد میکند، چنانکه پرازظلم وستم شده باشد (۱) .

ونیز در کافی ازعمر بن حنظله روایت میکند که گفت : ازامام جعفرصادق

(۱) این روایت نبوی که ازراوی موثقی چون حذیفه ودر کتاب معتبری مانند اختصاص شیخ مفید نقل شده ، اهمیت وجودمهدی آل محمد (ع) وتأثیر قیام وی را درمیان مردم جهان وعالم طبیعت واصلاحات اساسی اورا بخوبی معرفی می کند آیا چنین امام زمانی آمده ورفته است ؟ !

شنیدم میفرمود : پنج‌علامت پیش‌از قیام‌قائم میباشد : صدای‌آسمانی وخروج سفیانی وفرورفتن بیابان «بیداء» و کشته‌شدن مردی پاکدل (نفس زکیه) وآمدن مرد یمنی ، عرضکردم : قربانت گردم ! اگر پیش ازوقوع این‌علامتها یکی از سادات اهلبیت‌شما قیام کرد ، من هم‌با اوقیام کنم؟ فرمود: نه ! فردای آنروز من این‌آیه را **ان‌نشأننزّل علیهم من‌السماء‌آیة فظلت اعناقهم لهاخاضعین** خواندم وعرضکردم :آیا صدای‌آسمانی اینست که این‌آیه میگوید ؟ فرمود :آگاه باش اگراین‌باشد (باید امروز) گردنهای دشمنان در پیش‌آن شکسته شود !

مؤلف: این‌باب وباب سیرت‌آنحضرت در بسیاری ازاخبار باهم مشترك است (۱) چنانکه بسیاری از روایات این‌باب درآنجا نقل میشود وبسیاری ازآن هم در باب سابق گذشت .

سید علی‌بن عبدالحمید در کتاب«انوارمضیئه»بسندخود ازعبدالله بن‌عجلان روایت‌نموده که گفت: درخدمت حضرت صادق درباره‌ٔ قیام‌قائم سخن بمیان‌آوردیم من عرضکردم : چگونه مـا میتوانیم ازآمدن اواطلاع حاصل کنیم ؟ فرمود : صبح که یکی‌از شمااز خواب برمیخیزد کاغذی رادر زیرسرخود میبابد که درآن نوشته‌است «طاعة معروفة» یعنی پیروی‌از قائم کار معروف وخوبی است .

وهم در آن‌کتاب با اسناد خود از فضل بن شاذان نقل میکند که در پرچم‌مهدی نوشته‌است : **«اَسْمَعُوا وَاَطِیعُوا»** یعنی سخنان مهدی را بشنوید وازآن اطاعت کنید .

هم درآن کتاب ازحضرت امام محمد باقر روایت‌کرده که فرمود : وقتی‌لشکر سفیانی دربیابان فرورفت ، تاآنجا که فرمود ، قائم‌آنروز درمکه‌است ودرحالیکه جنب کعبه ایستاده است میگوید : من‌ولی خدا هستم ، من ازهر کس

(۱) ما نیز بهمین جهت بعضی‌ازآنهارا که‌عیناً درابواب پیشتر نقل‌شده‌است، دراینجا نمی‌آوریم هرچندقسمت دیگرهم‌آمده است .

بمحمد نزدیکترم ، هر کس میخواهد دربارۀ آدم بامن گفتگو کند . . . . (۱)

ونیز در کتاب یادشده ازامام‌زین‌العابدین علیه‌السلام روایت میکند که در روایت مفصلی از قائم نام برد وفرمود : در زیر درخت تناوری می‌نشیند : در آن‌جا جبرئیل بصورت مردی‌از قبیله کلب (۲) میآید ومیگوید : ای بندۀ خدا برای چه اینجا نشسته‌ای ؟ قائم‌میگوید : منتظرم شب فرارسد وهنگام شب بمکه بروم نمیخواهم در این گرما بروم. دراین موقع جبرئیل می‌خندد ، ازخنده اومتوجه میشود که جبرئیل است .

آنگاه جبرئیل دست اورا میگیرد و باوی دست میدهد وباو سلام میکند ومیگوید : برخیز ! سپس اسبی بنام براق برای اومیآورد واورا سوار میکند و بکوه‌رضوی‌میاورد، سپس‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وعلی علیه‌السلام میایندوعهدنامه‌ای‌برای‌اومینویسند تاآنرابرای‌مردم بخواندقائم ازآنجابمکه میرود درحالیکه مردم درآنجا اجتماع کرده‌اند. دراین‌هنگام مردی میایستدومیگوید:ای مردم اینست مطلوب‌شما که به نزدشما آمده‌استوشمارابآنچه‌پیغمبردعوت‌میکرد،میخواندمردم‌ازجابلند میشوند، مردی ازطرف قائم میایستد ومیگوید : ای‌مردم! مطلوب شمااینست، اکنون‌بسوی شما آمده **یدعوکم الی مادعاکم الیه رسول الله** (ص) شما را دعوت بآن احکام وقوانین ودستوراتی میکند که پیغمبرخدا شما را به پذیرش آن میخواند(۳) مردم بطرفوی میروند که اورا بقتل رسانند . ولی‌سیصد وچند نفراز جابر میخیزند و آنها را ازدور اوعقب میزنند . پنجاه‌نفر آنها از مردم کوفه هستند . سایرین مردم ناشناسی هستند که اغلب یکدیگررا نمیشناسند، آنها درغیر موسم حج درمکه‌جمع

(۱) درصفحات ۱۰۱۹ مفصلا گذشت.

(۲) شایدمقصود دحیۀ کلبی‌یکی ازاصحاب رسول‌اکرم(ص) بوده که‌می نویسندهروقت جبرئیل برآنحضرت‌فرودمی‌آمد ؛ بصورت‌وی بود .

(۳) آیامعنی دین جدید ومسلك‌تازه‌است؟ یاچنانکه مکرر گفته‌ایم وبتفصیل خواهیم گفت‌امام‌زمان تجدید‌کننده دین‌اسلام‌وزنده کننده قوانین‌جاویدان‌دین‌محمدی(ص)است ؟

میشوند .

ونیز در آنکتاب از ابوبصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود : قائم با سیصد وسیزده مرد ازیارانش در ذی طوی (۱)منتظر قیام است تا موقعیکه بحجر الاسود تکیه زند وپرچم آویخته را باهتزاز درآورد . علی بن ابی‌حمزه میگوید : این را برای امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کردم فرمود : و فرمان سر گشاده‌ای هم دردست دارد .

روزی که قائم (ع) درمکه ظهور میکند

وهم در کتاب مزبور ازابو بصیر روایت نموده که امام محمدباقر علیه السلام درضمن حدیثی طولانی فرمود: قائم بیاران خودمیگوید . ای مردم ! اهل مکه‌مرا نمیخواهند ولی من برای هدایت فرستاده شدم تا آنچه شایسته است که شخصی مثل من بانها بگوید ، گفته وبا آنها اتمام حجت کرده‌ام . آنگاه مردی ازیاران خودرا میطلبد وبوی میگوید: بر و نزد اهل مکه وبگوای اهل مکه‌من فرستادهٔ فلانی هستم او بشما میگوید : ماخانوادهٔ رحمت ومعدن رسالت وخلافت میباشیم.ماذریه محمد وسلالهٔ پیغمبرانیم . مردم بماستم نمودندومارا دربدر ومقهور کردند . وازهنگام رحلت پیغمبر تاکنون حق ماغصب شده است .

اکنون ما ازشما چشم یاری‌داریم ؛ از ما یاری کنید . وقتی آن‌جوان این سخنان را میگوید مردم بوی هجوم میاورندودر بین رکن ومقام اورا میکشند(۲) واو همان‌مرد پاکدل است (نفس زکیه) چون خبر کشته شدن او بامام میرسد بیارانش میگوید : من بشماخبر ندادم که اهل مکه‌ما را نمیخواهند ؟ اهل مکه هم اورا دعوت بمکه نمیکنند واوهم با سیصد وسیزده مرد که بتعداد جنگجویان

(۱) ذی‌طوی ، کوهی‌مجاورشهرمکه‌است .

(۲) ازاین روایت واحادیث گذشته استفاده میشود که اهل مکه ومدینه در آن موقع مانندامروز ؛ سنی وشاید هم‌وهابی باشند .دورنیست علت‌اینکه قائم (ع) ازآنجارسماً قیام نمیکند وبکوفه مرکزشیعیان میآیدهمین موضوع باشد .

بدر هستند از کوه ذی طوی فرود میآیند و داخل مسجد الحرام شده ودر جنب مقام ابراهیم چهارر کعت نمازمیخواند ، وتکیه بحجرالاسودمیدهد وحمد وثنای الهی‌میکند وبر حضرت‌رسالت پناهی‌ﷺ درودمیفرستد وبنحوی‌سخن میگوید که هیچکس بدانگونه سخن‌نگفته باشد .

او نخستین کسی است که جبرئیل ومیکائیل دست در دست او گذارده وباوی بیعت میکنند سپس پیغمبر وامیرالمؤمنین علیهما السلام باآنها برخاسته کتاب جدیدمهرشده‌ای راکه‌هنوزمهرش‌خشك نشده وبرعرب دشواراست(۱)بوی‌میدهند وبا وی‌میگویند : برطبق‌آنچه دراین کتاب نوشته است‌عمل کن سپس آن‌سیصدنفر وعدهٔ قلیلی ازاهل مکه باوی‌بیعت‌میکنند وچون ازمکه خارج شودمثل اینکه در حلقه است .

ابو بصیر میگوید : پرسیدم : حلقه چیست فرمود : ده هزار مرد است که جبرئیل در سمت راست ومیکائیل درسمت چپ اوقرار دارند ودرآن هنگام پرچم اورا باهتزازدرآورده همه‌جا میگردانند ، واین‌همان پرچم وزره‌سابق پیغمبراست وشمشیر پیغمبر بنام «ذوالفقار» رانیزحمائل میکند .

ودرروایت دیگر حضرت فرمود : ازهرشهری جمعی‌بیاری‌قائم‌قیام‌میکنند، مگر مردم «بصره» که یك نفرازآنها بکمك اونمیرود !

اصحاب قائم (ع)

همدرآنکتاب‌از فضیل‌بن‌یسار ازحضرت امام جعفر صادق ﷷ روایت کرده که بوی فرمود : گنجی درطالقان هست که از طلا ونقره نیست ، وپرچمی‌است که از روزی که‌آنرا پیچیده اند برافراشته نشده است و مردانی هستند که دلهای آنها مانند پاره‌های آهن است شکی در ایمان بخدا درآن راه نیافته ودر طریق ایمان‌ازسنك محکم‌تراست‌اگر آنهاراوادارند که کوه‌ها راازجای‌بکنند ، ازجای

(۱) توضیح‌آن می‌آید .

کنده وازمیان برمیدارند .

لشکر آنها قصد هیچ شهری نمیکنند جز اینکه آن را خراب مینمایند. اسب‌های آنها زینهای زرین دارند، وخود آنها برای تبرك بدن خودرا بزین اسب امام میسایند، آنها در جنگها امام را درمیان گرفته وباجان خود ازوی دفاع میکنند، وهر کاری داشته باشد برایش انجام میدهند .

مردانی درمیان آنهاست که شبها نمی‌خوابند زمزمهٔ آنها درحال عبادت همچون زمزمهٔ زنبور عسل است . تمام شب را بعبادت مشغولند ، و روزها سواره بدشمن حمله میکنند . آنها در وقت شب راهب و هنگام روز شیرند . آنها در فرمانبرداری
۹ امام بیش از کنیز نسبت بآقایش پافشاری دارند. آنها مانند چراغهای درخشنده اند ، ودلهاشان همچون قندیلهاست ، وازخوف خدا خشنود میباشند . آنها ادعای شهادت دارند وتمنا میکنند که درراه خداوند کشته گردند . شعار آنان اینست : **ای خون‌خواهان حسین !.**

ازهرجا میگذرند ، رعب آنها پیشاپیش آنان باندازهٔ یکماه راه دردلها جای میگیرد ، وبدینگونه روبه پیش میروند ، خداوند هم پیشرو بسوی حق وحقیقت را پیروزمیگرداند .

ونیز درآن کتاب ازابوخالد کابلی ازحضرت امام محمدباقر ﷺ روایت کرده که فرمود : قائم ما درمکه ازمردم براساس کتاب خدا (قرآن) وسنت پیغمبرش بیعت می گیرد ، وحاکمی برآنها تعیین می کند . سپس به مدینه میرود . در میان راه بوی خبرمی‌دهند که حاکم اورا کشته اند اوهم برمیگردد وباآنها دعوامی کند، وبیش ازاین کاری نمی کند ، آنگاه حرکت نموده ودربین دومسجد(مکه ومدینه) مردم رادعوت بعمل به کتاب خداوسنت پیغمبرش ودوستی امیرالمؤمنین ﷺ وبیزاری از دشمنش میکند، تاآنکه به بیابان «بیداء» میرسد، درآنجا لشکرسفیانی برای
۲۲ جنك باوی بجانب اوحرکت می کند وخدا آنهارا درزمین فرومیبرد .

ودر روایت دیگرفرمود : وقتی در« شفره » فرود می آید نامهٔ سفیانی باهل

مدینه میرسد که نوشته‌است: اگر او (یعنی قائم) را نکشید مردان شما را بقتل میرسانم، وزنانتان رااسیرمیکنم. مردم مدینه هم‌حاکم اورا می کشند. چون این‌خبر بقائم میرسد، بمدینه برمی گردد و با آنها جنگ میکند وطوری قریش رانابودمیگرداند که جزخورندهٔ قوچ باقی نمی‌ماند. سپس از آنجا بکوفه میرود ومردی ازیاران خودرا بحکومت آنجا منصوب میدارد. آنگاه وارد نجف میشود.

مؤلف: شیخ‌احمدبن‌فهدحلی(۱) در کتاب «مهذب» ودیگران درتألیفات خودازمعلی‌بن‌خنیس واوازحضرت صادق ؑ روایت کرده‌است که فرمود: نوروز، روزی‌است که قائم مااهلبیت وصاحب امرخلافت درآن روزقیام می کند وخداوند اورابردجال‌پیروزمی گرداند. اودجال‌رادرمزبلهٔ کوفه بدارمی‌آویزد، هیچ روز نوروزی‌نمی گذرد مگراینکه مادرآن روزانتظارفرج داریم. زیرانوروز ازروزهای ماست. ایرانیان‌آن روزراحفظ کردند، ولی‌شماعربهاآنراضایع کردید!

---

(۱) شیخ بزرگواراحمدبن فهدحلی متولد سال ۷۵۷ ومتوفای درکربلا سال۸٤۱از فقهای مشهور شیعه درقرن نهم هجری‌است. ابن‌فهد شاگرد فاضل مقداد وعلی‌بن‌خازن و بهاءالدین نیلی‌است‌که ازشاگردان شهیداول وفخرالمحققین پسرعلامه حلی‌هستند ابن‌فهد درعلم وفضل وزهد وتقوی‌زبانزد خاص وعام‌بوده؛ کتاب «المهذب‌البارع» شرح مختصرنافع محقق‌حلی و «تحریر» و«موجز» و «المقنعة‌الحلیة» و «تحصین» و «عدة‌الداعی» از تصنیفات ارجداراوست.

باب سی و دوم

سیرت و اخلاق و خصوصیات زمان آنحضرت

واحوال یاران وی صلوات‌الله علیه وعلی آبائه

حمیری در کتاب «قرب‌الاسناد» ازهارون‌بن‌مسلم ازابن‌زیاد ازجعفر ازپدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود : هروقت‌قائم ماقیام کرد قطایع (۱) ازبین میرود بطوریکه دیگر قطایعی درمیان نخواهدبود !

شیخ صدوق در کتاب «خصال» از علی‌بن ابی‌حمزه از پدرش ازحضرت‌امام جعفرصادق وامام موسی کاظم علیهما السلام روایت کرده‌اند که‌فرمودند: موقعیکه قائم قیام کند برای‌سه چیزحکم صادر میکند که هیچکس پیش ازوی حکم نکرده است (آن‌سه حکم اینست که :) پیر مرد زناکار رااعدام میکند . وکسی راکه مانع‌زکاة دادن‌میشود ، بقتل میرساند ، وارث‌برادر را به‌برادر مقامی میدهد .

نیز در کتاب «خصال» صدوق ازعوام بن زبیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : قائم باچهل وپنج مرد که ازنه قبیله‌اند خواهدآمد : از یك قبیله‌یك مردواز یك قبیله دومرد واز یك‌قبیله سه‌مرد واز یك‌قبیله چهار مرد واز یك قبیله پنج‌مردواز یك قبیله شش‌مرد وازیك قبیله هفت مرد وازیك قبیله هشت مردوازیك‌قبیله‌نه مرد وهمچنین تاآنگاه که تعداد یارانش تکمیل شود .

---

(۱) قطایع - اسم‌اموال غیرمنقولی مانندده‌ات ؛ اراضی ؛ برجها ، وقلعه‌هاست (که حکام‌وامرا آنراتصاحب می‌کردند) درحدیث‌است که قطایع‌پادشاهان تعلق‌بامام‌دارد (مجمع‌البحرین) درحقیقت قطایع‌مالکیت های بزرگ بوده‌که پادشاهان وحکام وارباب نفوذبنام خود ثبت میکردند ،

خبر ابی بن کعب

همچنین در کتاب «عیون اخبار الرضا» ازعلی‌بن عاصم ازامام محمد تقی ﷺ از پدران بزرگوارش روایت کرده که پیغمبر ﷺ قائم ﷺ را برای ابی ابن کعب بدینگونه توصیف فرمود: خداوند نطفهٔ بابرکت پاك وپاکیزه را در صلب حسین بوجودآورد که هرمؤمنی که خداوند ازوی درخصوص دوستی اهلبیت پیمان گرفته است ، ازآن نطفه خشنود است وهرمنکری ازآن دوری میجوید . اوامام پرهیزکارستوده خصال پسندیده‌وهادی ومهدی‌است که حکم بعدل میکند ودستور بدان میدهد ودرگفتارش خدارا تصدیق میکند خداوند هم اورا تصدیق مینماید ، وچون‌دلائل وعلائم‌آن آشکار شود ، از سرزمین تهامه (۱) بیرون میآید

او گنجهائی دارد که نه‌طلا ونه نقره است ، بلکه اسبهای نیرومند ومردان ناموری است بعدد اصحاب بدریعنی سیصد وسیزده نفر که‌از اقطار جهان بدوروی گردآیند.صحیفهٔ مهرکرده‌ای با اوست که تعدادیارانش بااسامی وشهرها وطبایع واوصاف وقیافه‌های آنها درآن نوشته شده است وآنها همه سعی درفرمانبرداری او(مهدی) دارند .

ابی‌بن کعب عرضکرد: یارسول‌الله ! دلائل وعلائم‌آمدن اوچیست ؟فرمود: پرچمی است که چون‌وقت قیام‌وی شود ،آن پرچم خود بخود برافراشته میشودو همان‌پرچم بقائم‌میگوید : ای‌ولی خدا برخیز ! دشمنان خدا رابکش ،وآنها دو پرچم وعلامت هستند . شمشیری درغلاف دارد که چون وقت ظهورش نزدیك شود آنرا ازغلاف میکشد وخداوندآنرا بزبان‌آورده واونیز بوی میگوید : ای ولی خدا ! برخیز! جا ندارد که بنشینی ودشمنان خدارا بحال خودشان بگذاری .

اوازپس‌پردهٔ غیبت بیرون میآید وهرجا دشمن‌خدا به بیند بقتل میرساندو احکام‌خدا راجاری میسازد وطبق دستور الهی‌حکم میکند ، درحالیکه جبرئیل در

(۱) تهامه ـ جزوخاك حجاز وعربستان سعودي وکنایه‌ازشهرمکه‌است .

سمت‌راست ومیکائیل درجانب چپ اوقرار گرفته‌اند بزودی آنچه اکنون من بشما میگویم ، مردم بزبان میآورند هرچند بعداز زمانهای طولانی باشد ، من هم کار خودرا بخدا میسپارم .

ای ابی ! خوش بحال کسیکه اورا ملاقات میکندوخوش بحال کسیکه اورا دوست‌میدارد ، وخوش بحال کسیکه عقیده بوجود وظهور اودارداوآنهارا ازمهالك دنیوی نجات میدهد وبا اعتقاد بخدا وپیغمبر وتمام ائمه طاهرین خداوند درهای بهشت‌را برای آنها میگشاید. مثل آنها دردنیا ، همچون‌مشکی است که همیشه‌بویش استشمام میشود ، وهیچگاه تغییر نمی‌یابد، ومثل آنها درآسمان مانند ماه‌تابان‌است که هیچوقت نورش خاموش نمیشود .

ابی بن کعب عرضکرد : یا رسول‌الله ! بیـان حال ائمه‌از جانب خداوند چگونه است ؟ حضرت فرمود : خداوند متعال‌دوازده صحیفه برمن نازل فرمود که‌نام هرامامی بر مهرآن نگاشته ووصفش درآن ، نوشته شده‌بود .

خبر ابوصلت هروی

ونیز صدوق‌در علل الشرایع وعیون اخبار الرضااز ابوصلت هروی ازامام رضا عليه السلام وآنحضرت ازپدرانش ازپیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله روایت میکند که فرمود : وقتی‌مرا بمعراج بردندصدائی شنیدم که گفت : یا محمد ! عرضکردم : بلی! ای خدای بزرگ ! باز شنیدم که گفته شد :

یامحمد ! توبندهٔ من‌ومن خدای توهستم مرا عبادت کن وتوکل برمن بنما زیرا تودر میان‌بندگان من نورمن‌هستی وفرستاده بجانب بندگان من وحجت من بربندگان من‌میباشی. من‌بهشت خودرا برای تووپیروان توخلق کردم ، وآتش دوزخ رابرای مخالفین توآفریدم وکرامت خودرابجانشینان تووثواب خود را بشیعیان آنها دادم .

من عرضکردم : خداوندا ! جانشینان من کیستند ؟ ندا آمد که یا محمد

جانشینان تو کسانی هستند که اسامی آنها برساق عرش (۱) نوشته شده‌است. در همانجا بساق عرش نگاه کردم، دوازده نور دیدم که درهر نوری سطر سبزی بود که نام هریك ازجانشینان من درآن نوشته شده‌بود. اول آنها علی‌بن ابیطالب و آخر آنها مهدی‌امت من بود. من‌عرضکردم: پروردگارا اینها‌بعداز من‌جانشینان منند؟ ندا آمد که ای محمد آری اینان دوستان وبرگزیدگان وحجتهای من بعد از تو بربندگان من‌میباشند وجانشینان وخلفا وبهترین بندگانم بعدازتوهستند.

بعزت‌وجلال خودم قسم دین خود را بوسیلهٔ آنها براوهام بشر غالب و کلمه خودرا بوسیلهٔ آنها بلندمی کنم وبوسیلهٔ آخرین آنها زمین‌خود را(ازوجود بی‌دینان واهل‌معصیت) پاك میکنم وسلطنت شرق وغرب‌را باومیدهم وبادهارا در اختیار او می گذارم وابرهای سخت‌را برای اورام می گردانم، ودر راه‌آسمان بالا می‌برم وبالشکر خود نصرت میدهم وبوسیلهٔ فرشتگانم کمك می کنم تاآنکه دعوت مرا اعلان کنند وبندگان‌را برعقیدهٔ‌بتوحید من گردآورند. آنگاه سلطنت‌اورا طولانی می گردانم وروزگار دولتش‌را درمیان دوستانم‌تا روزقیامت دراز می‌نمایم. (۲)

ونیز دردو کتاب مزبوراز هروی روایت کرده که گفت: بحضرت رضا عليه السلام عرضکردم: یابن رسول‌الله! چه میفرمائید دربارهٔ این حدیث که حضرت صادق عليه السلام فرمود: هرگاه قائم قیام کرد، بازماندگان کشتگان امام حسین عليه السلام بکیفر اعمال پدرانشان کشته میشوند؟ فرمود: همینطوراست. عرضکردم: پس اینکه خداوند درقرآن میفرماید: «**وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ**» گناه کسی‌رابپای کسی

---

(۱) معنی‌عرش‌درصفحه۱۰۰۶گذشت.ساق‌عرش گوشه‌ای‌ازفضای‌عالم‌بالاوکرات‌آسمانی‌بوده است که پیغمبر اکرم (ص) درشب معراج آنها را بازدیدکرد وقسمتی ازکرات آسمانی را دیدارنمود.

(۲) بیچارگانی که لگام بدهن خودزده وچشم و گوش‌بسته؛ گوسفندوار‌بدنبال باب وبهاء افتاده‌اند. آیاچنین‌سلطنت‌شرق‌وغرب‌را باحکومت‌برابروآسمان وفرشتگان درمیرزاهای شیرازی و مازندرانی که مفلوك ترین مردم روی زمین بودند، سراغ دارند؟!

نمینویسند ؛ یعنی چه ؟ فرمود : آنچه خدا فرموده صحیح است ولی بازماندگان کشتگان امام‌حسین ازاعمال پدرانشان راضی هستند وافتخاربآن میکنندوهر کس ازچیزی راضی باشد مثل اینست که آنرا انجام داده‌است .

اگر مردی در مشرق کشته شودومرد دیگری درمغرب راضی بکشته شدن او باشد ، درنزد خداشریك جرم‌قاتل است!علت اینکه‌قائم‌اولاد قاتلان امام حسین عليه‌السلام راهنگام ظهورش‌بقتل میرساند ، اینست کـه :آنها ازعمل پدرانشان خشنود هستند . عرضکردم : قائم‌شما ازچه طائفه‌ای شروع میکند ؟ فرمود ازبنی شیبه و دستهای آنها راقطع میکند. زیرا آنان دزدان‌خانهٔ خدادر مکه معظمه هستند .

صفار دربصائرالدرجات‌ازرفیدغلام ابن‌هبیره روایت‌نموده که گفت: بحضرت صادق علیه‌السلام عرضکردم : یابن رسول‌الله ! قربانت گردم آیا قائم‌بروش‌علی‌بن ابیطالب عليه‌السلام درمیان اهل‌عراق رفتارمیکند ؟ فرمود : ای‌رفید علی‌بن ابیطالب عليه‌السلام مطابق آنچه درجفرسفیدبود،عمل مینمود، ولی قائم درمیان عرب طبق آنچه درجفر سرخ‌است ، عمل مینماید . عرضکردم : قربانت گردم ! جفرسرخ (۱) چیست ؟ حضرت‌انگشت مبارك رابدهان مبارك‌خود کشید. یعنی‌باخونریزی و کشتن‌دشمنان دین‌خدا ، حکومت خواهد کرد . سپس فرمود : ای‌رفید هرخانواده ای ، نجیبی دارد که شاهدبرآنهاست وبرای‌امثال آنها شفاعت میکند .

مؤلف:منظورازنجیب‌تمام‌امامان یاشخص‌قائم‌است ولی‌اولی‌مناسبتراست.

گفتگوی حضرت صادق باابوحنیفه

ونیزدر علل الشرایع است که چون ابوحنیفه بخدمت حضرت صادق عليه‌السلام

(۱)جفر بمعنی پوست گاو است؛ ودراینجا اشاره‌به «جفروجامعه» است که‌دستورات خاص هرامامی بوده و در پوستی نوشته شده‌بود ، وبروفق‌آن درزمان خود عمل میکردند این‌جفروجامعه دستورات دینی‌نبوده بلکه مربوط‌بکارهای خصوصی ائمه بوده‌است . چنانکه درصفحه ۴۸۵ گذشت

رسید ، حضرت ازوی پرسید : معنی آیهٔ شریفه : **قُلْ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ** یعنی : بگوشبها وروزهائی در کمال امن درزمین راه روید ، چیست ؟ واین زمین کجاست ؟ ابوحنیفه گفت : گمان میکنم مقصودما بین مکه ومدینه باشد حضرت صادق رو کرد باصحاب خود وفرمود : اطلاع دارید که درراه مکه ومدینه جلومردم را میگیرند واموال آنها رابغارت برده وآنهاهم ازجان خودایمن نیستند و کشته میشوند؟ عرضکردند : آری وبااین گفتگوابوحنیفه ساکت شد .

آنگاه فرمود : ای ابوحنیفه ! بگوبدانم معنی این آیه چیست : **مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا** یعنی هر کس داخل آن شود آسوده است این محل کدام قسمت اززمین است ؟ گفت : خانهٔ خداست فرمود: البته میدانی که حجاج بن یوسف جرثقیل بخانهٔ خدا بست وعبدالله بن زبیررا که پناه بآنجا برده بودبقتل رسانید. آیااودرآنجا آسوده بود؟ ابوحنیفه دراینجا نیزسکوت کرد . وقتی ابوحنیفه از خدمت حضرت خارج شد ، ابوبکرحضرمی بحضرت عرضکرد : قربانت گردم ! جواب این دوسؤال که ازابو- حنیفه فرمودی چیست؟ فرمود : مقصوداز آیهٔ اول که میفرماید : شبها وروزهائی در کمال امن درروی زمین راه بروید ، یعنی باقائم مااهلبیت درروی زمین با کمال امن راه بروید ، ودرآیه دوم که میفرماید : هر کس داخل آن شود آسوده است ، یعنی هر کس باقائم بیعت کند و درسلك پیروان وی داخل شود و دست اورابفشارد
۱۷ در کمال امن خواهد بود ..!

همچنین در کتاب مزبور از عبدالرحیم قصیر روایت می کند کـه گفت :
۱۹ حضرت امام محمدباقر عليه السلام فرمود: وقتی قائم ماقیام نمود ، خداوندحمیراء(عایشه)را ازقبردرآورد تااورابا تازیانه حدبزنند ، وهم انتقام فاطمه دختر پیغمبر صلى الله عليه وآله رااز اوبگیرد . من عرضکردم : قربانت گردم! برای چه باوحد میزنند ؟ فرمود: برای افترائی که بمادر ابراهیم فرزند پیغمبر صلى الله عليه وآله بست . عرضکردم : چـرا خداوند
۲۰ حد اوراتا روزگارقائم بتأخیرمیاندازد ؟ فرمود : خداوند محمد صلى الله عليه وآله را بعنوان رحمتی برای بندگانش فرستاد ولی قائم رابرای کیفرآنها می فرستد .

مؤلف : داستان افتراء بستن عایشه بزن پیغمبر ومادر ابراهیم پسر آنحضرت دراحوال پیغمبر و کتاب «فتن» گذشت (۱)

علی بن ابراهیم قمی درتفسیر خود ازابوخالد کابلی روایت میکند که حضرت امام محمدباقر علیه السلام فرمود : بخدا قسم گویا قائم را مینگرم که تکیه داده‌است به حجرالاسود، ومردم رابحق خودش سوگند میدهد ومیفرماید : ای‌مردم هر کس درباره خدا گفتگوئی دارد ازمن بپرسد که من ازهر کس بخدا نزدیکترم . . . آنگاه بطرف مقام‌ابراهیم میرود ودورکعت نماز میگزارد ، سپس‌مجدداً مردم را بحق‌خودش‌باموریادشده سوگند میدهد ! آنگاه حضرت باقرفرمود : بخدا قسم «مضطر»و گرفتاری که‌خداوندددر آیهٔ : **اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْاَرْضِ** (۲) اوست . نخستین کسیکه با او بیعت می کند جبرئیل است ،آنگاه سیصد وسیزده نفر باوی بیعت مینمایند هر کس براه افتاد بزودی باو میرسد وهر کس براه نیافتاد درخوابش ناپدید میشود ، یعنی از همانجا که خوابیده ناگهان حرکت میکند . اینست معنی گفته حضرت امیر که فرمود :

---

(۱) جلد ٦ بحارالانوار

(۲) این آیه‌شریفه دریاب‌چهارم‌ضمن‌آیات‌تأویل‌شده درباره‌حضرت‌ولی عصرارواحنافداه درصفحه۲٥۲نقل‌شد بیچاره‌ابوالفضل گلپایگانی‌این آیه‌راهم‌موردد‌ستبرد قرارداده‌ودرصفحه ۲٤۱ میگوید :«وحلف‌ابوجعفرانه‌المضطر فی کتاب‌الله ، ومقصودش‌اینست که چون‌میرزا علی‌محمد باب‌را گرفتند وبزندان‌افکندند ، ومضطرودرمانده شد، پس‌«مضطر» دراین‌آیه‌اوست !

ولی‌جناب ایشان‌درهمین روایت که‌اول‌وآخرآنرا نقل‌نکرده‌وفقط‌قسم‌خوردن حضرت باقررا ذکرنموده‌است ! میخواندکه‌مضطردرآیه قرآن‌بگفته حضرت‌باقر(ع) زندانی‌نشده ومغلوك‌ودرمانده نگشته‌است فقط چون‌هنگام ظهور چند بار بامردم متعصب مخالف اهلبیت که‌قهراً سنیان متعصب‌مکه‌هستند، مناظره‌وگفتگو میکند ، وناراحت‌میگردد ، این خود یك نحوه‌اضطراری‌است که‌فقط آن‌هنگام‌ودرمکه‌دارد،وگرنه‌بلافاصله باسیصدوسیزده نفرحرکت نموده و چون بکوفه میرسد ، قیام میکند ، و جهان را میگشاید این چنین کسی مضطرو درمانده‌است ؟ وآیاسیدباب‌اوست ؟.

«هم المفقودون عن فرشهم.»

چنانکه خداوند میفرماید: فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً (۱) این خیرات که باید بسوی آن شتافت: ولایت ودوستی اهلبیت وشخص امام زمان است. خداوند درجای دیگر میفرماید: لَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ بخدا قسم این جمعیت کم اصحاب قائم هستند که در یکساعت درپیرامنش اجتماع کنند، وچون قائم به بیابان «بیداء» میآید، لشکرسفیانی بسوی اومیرود، خداهم بزمین امرمیکند که آنها رافرو گیرد، چنانکه خدامیفرماید: «ولو تری اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب وقالوا آمنا» چون دیدند بزمین فرومیروند، می گویندایمان آوردیم بقائم آل محمد. «وانی لهم التناوش من مکان بعید وحیل بینهم وبین مایشتهون» یعنی چگونه ممکن است ازجای دورایمان بیاورند تا ازمرگ نجات یابند. چنانکه شخص نمیتواند چیزی را از دست کسی که ازوی دور است بگیرد.

شیخ صدوق در کتاب خصال از «اصول اربعمأة» ازامیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود: خداونددین را بوسیله ما گشودوهم بوسیله ما ختم میکند (۲) بوسیله ما خدا آنچه رابخواهد، محومیکند، وهرچه خواهدباقی میگذارد، بوسیله ماسختی زمانه رابرطرف میسازدوباران فرومیفرستد. پس غره مشوید، وازخدا دورنگردید.

اگرقائم ماقیام کند، آسمان باران خودرافرومیریزد وزمین نباتات خودرا بیرون میدهد، وکینه‌هاازدل بندگان خدا زایل میشود، ودرندگان وحیوانات باهم ساخته ازیکدیگررم نمی کنند، تاجائیکه زنی که میخواهد راه عراق وشام را بپیماید همه جا قدم برروی سبزه وگیاهان می گذارد وزینتهای خود را برسر

---

(۱) در صفحه ۲۶۲ گذشت (۲) دراین باره توضیح خواهیم داد.

دارد - و کسی طمع بآن‌نمیکند - نه درنده‌ای باوحمله میآوردونه اوازدرندگان وحشت دارد (۱)

وهم صدوق‌در«خصال» ازابوفاخته روایت میکند که امام زین العابدین ﷺ فرمود : «اذاقام‌قائمنااذهب‌الله عزوجل عن‌شیعتناالعاهة وجعل قلوبهم کزبرالحدید وجعل‌قوةالرجل منهم‌قوةاربعین رجلا ویکونون حکام‌الارض وسنامها» .

یعنی‌هنگامی که قائم ماقیام‌کند ، خداوند بیماری را از شیعیان ما برطرف میسازد ، ودلهای آنان را همچون پاره های‌آهن میکند ، وبهرمردی ازآنها نیروی چهل‌مردمیدهد ، وآنها حکام زمین ورؤسای اجتماع خواهندبود .

صفار دربصائرالدرجات ازمحمدبن فیض‌روایت کرده که : امام محمدباقر ﷺ فرمود : عصای موسی ﷺ نخست مال حضرت‌آدم بود ، سپس بشعیب واز او بموسی‌بن‌عمران رسید وفعلاآن عصا درنزد ماست ، درهمین نزدیکی‌آنرا دیدم ، آن‌عصا مثل‌روزی که‌آنرا ازدرخت بریدند سبزبود ، وهرگاه باآن سخن‌بگویند صحبت میکند .

این‌عصا برای قائم‌ما بامانت گذارده شده ، تاهمانطور که موسی‌ازآن‌استفاده میکرد، اونیزآنرابکاربرد، عصای مزبورمردم بیدین را میترساند وسحرساحران رامیبلعد ، وهرطوربآن دستورداده شود عمل میکند ؛ چون دولب او گشوده شود یکی درزمین ودیگری در سقف خواهد بودوفاصلهٔ میان دولب اوچهل ذرع است وساخته وپرداخته جادوگران رابا زبانش فرومیبرد . این روایت درکمال‌الدین بسند دیگرهم آمده‌است .

---

(۱) میرزاحسینعلی‌مازندرانی‌درکتاب«ایقان»صفحه۴۹مسئله گرك‌ومیش‌را که‌در کمال‌آزادی باهم‌راه‌میروندوازپرتوعدالت‌قائم‌آمیزش می‌کنند اینطورمعنی‌میکندکه:چون‌یهودی ومسلمان وسایرملل‌بهائی‌میشوند ، وباهم‌برادرمیگردند ، خوی گرگ صفتی‌ومیشی‌خودراکنار گذاشته همه‌ازیك ،غره‌غذامیخورند ، وجناب‌بها را دعامیکنند! درصورتی‌که تمام ملتهای دیگرهم وقتی‌دین مورد نظررا بپذیرند ؛ همین طورخواهندبود وگرگ ومیش‌هم نیستند !

شیخ صدوق در کمال‌الدین از ابو بصیر روایت میکند که گفت : بحضرت صادق علیه‌السلام عرضکردم . قربانت گردم ! من‌میخواهم دستی‌روی سینهٔ شما بکشم . فرمود : مانعی ندارد . من دست بسینه ودوشهای مبارك حضرت کشیدم . حضرت فرمود : ای‌ابو بصیر ! چرا چنین میکنی ؟ عرضکردم : قربانت گردم ! من ازپدرت شنیدم که میفرمود : قائم‌ما سینه‌ای گشاده ودوشهائی بازوعریض دارد .

حضرت فرمود : ای‌ابو بصیر ! پدرم زره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راپوشید برایش بلند بودبطوریکه روی زمین کشیده میشد ، من‌هم‌وقتی آن زره را پوشیدم‌بزمین میرسید ولی‌چون قائم‌بپوشد ، مثل اینست که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پوشیده‌است ودامن‌آن بزمین کشیده نمیشود . گوئی اطراف آنرا گره زده‌اند . کسی که عمرش از چهل سال تجاوز کرده است ، صاحب الامر نیست (۱)

صاحب الامر چنین کسی است

ودر بصائرالدرجات واختصاص شیخ‌مفید ازسهل‌بن زیاد روایت نموده که امام‌جعفر صادق علیه‌السلام فرمود : خدا ذوالقرنین را درانتخاب دوابر کند رو وتندرو مخیر گردانید . ذوالقرنین ابر کند رورا انتخاب کرد که رعد وبرق در آن نبود اگرابر تندرورا انتخاب میکرد نصیب وی نمی‌شد . زیرا خداوندآنرا برای قائم ماذخیره فرموده است .

---

(۱) این‌ابو بصیریحیی‌بن‌قاسم نابینا بوده ، وی‌احتمال‌میداده که امام‌جعفرصادق مهدی موعودباشد ؛ لذاباجازهٔ‌حضرت‌دست‌روی سینه‌ودوشهای‌مبارک‌کش کشید تاعلائم اوراامتحان کند ، حضرت‌هم‌با توضیحات‌خود اورامتوجه نمود که‌من که اکنون‌بیش‌ازچهل‌سال‌دارم‌قائم نیستم ، قائم کسی‌است که درنظر بینندگان بیش‌از چهل‌سال نداشته‌باشد .

درپاورقی‌صفحه ۱۰۶۷ راجع بسن‌قائم علیه‌السلام‌سخن گفتیم درروایات‌بعدهم در تأیید آنچه‌ما گفتیم ؛ روایاتی‌ذکرمی‌شود وهمگی‌میرسانند که‌قائم (ع) عمرطولانی‌دارد؛ولی‌هنگام ظهور بصورت‌جوانی کمترازچهل وبسیارقوی ونیرومند خواهدبود .

صدوق در کمال‌الدین ازریان‌بن صلت روایت کرده که گفت : بحضرت رضا ﷺ عرضکردم : آیا صاحب‌الامر شماهستید ؟ فرمود : من صاحب‌الامر هستم ولی نه‌آن صاحب‌الامری که زمین‌را پرازعدل ودادمیکند چنانکه ازظلم پر شده‌باشد چگونه من‌میتوانم چنین کسی باشم بااین ضعف بدن که درمن می‌بینی ؟ !

قائم کسی است که وقتی‌ظهور میکند بسن پیرمردان وبصورت جوانان‌است ، وبدنی نیرومند دارد . بطوریکه‌اگردست‌بطرف‌بزرگترین درخت‌روی‌زمین‌دراز کندمیتواندآنراازبیخ‌بکند.وچنانچه‌درمیان کوه‌ها نعره کشد، سنگهای سخت‌از هیبت صدایش خوردشود ! عصای موسی‌وانگشترسلیمان بااوست. اوچهارمین ازفرزندان من‌است . خداتازمانی که مصلحت میداند اورا ازنظرها غائب میگرداندآنگاه اوراآشکار میکند وبوسیلهٔ اوزمین را پراز عدل وداد کند چنانکه پراز ظلم‌وستم شده‌باشد .

شیخ الطایفه درکتاب غیبت از سعدبن عبدالله اشعری از ابوهاشم جعفری نقلکرده که گفت : روزی‌در خدمت‌حضرت امام‌حسن عسکری ﷺ بودم. حضرت فرمود : هنگامیکه‌قائم قیام کند ، دستورمیدهد مناره‌ها واتاقهائی راکه درمساجد میسازند ، خراب نمایند . من‌پیش خود گفتم : چرا قائم چنین کاری می کند ؟ ناگاه امام حسن عسکری ﷺ روکرد بجانب من وفرمود : معنی اینکار اینست که : اینهاچیز تازه‌وبدعتی است که پیغمبری وامام‌آنرا نساخته است !

در کمال‌الدین از ابوبصیر روایت نموده که گفت : مردی‌از اهل کوفه از حضرت صادق ﷺ پرسیدچند نفرباقائم قیام میکنند ؟ چه‌مردم میگویند : به‌تعداد سربازانی که درجنگ بدرشرکت کردند یعنی‌سیصد وسیزده‌نفر میباشند ؟ حضرت فرمود : اوقیام نمیکند مگربا افراد نیرومند واین افراد هم‌از ده‌هزار نفر کمتر نیستند .

مؤلف: مقصود حضرت‌اینست که یاران قائم درهنگام ظهور منحصربسیصد وسیزده نفر نیست بلکه این عده کسانی هستند که در ابتدای ظهورش بگرد وی

اجتماع میکنند .

نیز در کمال‌الدین ازابوالجارود نقل کرده که امام‌پنجم فرمود: هنگامیکه قائم درمکه ظهورمیکند منادی‌اوبانگ‌میزند:هیچکس خوردنی ونوشیدنی باخود برندارد،وسنگی که‌حضرت‌موسی‌ازآن‌آب بیرون‌آوردبارشتری‌نموده‌باخودبردارد بهرمنزلی که میرسند چشمه‌ای‌ازآن‌بیرون میآید ، هر کس گرسنه باشدسیرمیشود وهر کس تشنه‌باشدآب‌مینوشد وچهارپایان خودرا نیز آب می‌دهند تادرنجف‌واقع در بیابان کوفه فرودمیآیند . این‌حدیث‌درغیبت‌نعمانی بسنددیگر هم‌نقل‌شده،ودر بصائر الدرجات‌هم بامختصرتفاوتی بسنددیگر آمده است .

وهم درکتاب مذکورازابان بن تغلب روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر گاه‌قائم‌قیام کرد ، هیچکس‌ازمخلوق خدا در پیش روی اونمی‌ایستدجز اینکه‌او را میشناسد که بدکار یانیکوکار است ؛ آگاه‌باشید که‌در قائم علامتی برای‌بینندگان هست وآن‌راه راست‌است .

هم درآنکتاب بهمین سند روایت شده که آنحضرت فرمود : دو خون در اسلام هست که ریختن آنها ازطرف خداوندحلال است وکسی حکم‌خدا رادرآن جاری نمیسازد تاموقعیکه خداوند قائم خاندان پیغمبر رابرانگیزد واوحکم‌خدا را درآن مورد جاری سازد ، وشاهد طلب‌نکند . یکی اینکه کسانی راکه زنای محصنه میکنند سنگسار میکندودیگر اینکه‌هر کس مانع زکوة دادن باشد گردن میزند .

هنگامیکه‌امام زمان درنجف قیام میکند

همچنین در کتاب مزبور ازابان بن تغلب روایت مینماید که حضرت صادق فرمود : گویا من . قائم را دربیرون‌نجف می‌بینم که بر اسبی تیره‌رنگ‌وابلق که میان پیشانی تاگلویش‌سفیداست سوارشده است. سپس اسبش اورابحرکت‌درآورد بطوریکه مردم هرشهری خیال‌میکنند که قائم درمیان شهرهای‌آنهاست .

وقتی پرچم پیغمبر را بر افراشت ، سیزده هزار وسیزده فرشته از آسمان فرودمیآیند وهمه منتظر قائم‌میباشند ، این فرشتگان آنها بودند که با نوح در کشتی بودند وهنگامیکه ابراهیم خلیل رادرآتش افکندند بااو بودند ، وموقعیکه‌عیسی را باسمان بالا بردند بااوبودند ! وچهارهزار فرشته‌صف کشیده وعلامت مخصوصی دارند ، وسیصد وسیزده فرشتهٔ جنگ بدر هستند .

وچهار هزار فرشته که‌آمدند حسین (ع) رادر کربلا یاری کنندولی‌اجازه نیافتند ، آنها بالا رفتند که اجازه بگیرند وچون مجدداً از آسمان فرود آمدند حسین (ع) شهیدشده بود . ازاینرو آنهاتاروز قیامت همیشه‌پژمرده وغبارآلوددر در کنار قبر امام حسین(ع) بسرمیبرند ، ومابین قبرحسین (ع) تاآسمان محل آمد ورفت فرشتگان است .

نیز درکمال الدین ازمفضل بن عمرروایت میکند که حضرت صادق عليه السلام فرمود : گویا قائم رامی‌بینم که‌روی منبر کوفه‌نشسته ویارانش که بتعدادسربازان جنك بدر سیصد و سیزده مردند دور او راگرفته‌اند وآنها پرچمداران او و حکمرانهای الهی‌در زمین بربندگان اومیباشند .

سپس حضرت نامه‌ای که مهر طلائی دارد وهمان عهدنامهٔ پیغمبر برای‌اوست از قبای خودبیرون می‌آورد. چون مردم‌عهدنامهٔ پیغمبر رامی‌بینند مانندگوسفند وحشت‌زده از دور اومتفرق می‌شوند مگر وزیر اوویازده نقیب وسرکرده‌آنها ، کسی ازآنها نمی‌ماند ، بهمان‌تعداد که درمیان اصحاب موسی‌بن عمران نزد وی ماندند . پس‌آنها همه جارا میگردند وجز اوچاره سازی پیدا نمیکنند ، بهمین جهت بسوی اوباز میگردند . بخدا قسم من‌میدانم قائم‌چه بمردم میگوید که‌آنها آنرا انکارنموده وکافر میشوند .

وهم درکمال‌الدین است که مفضل‌بن عمر گفت : از حضرت صادق عليه السلام شنیدم میفرمود : میدانی پیراهن یوسف‌چه بود ؟ من گفتم : نه ! فرمود : وقتی

آتش برای سوزاندن ابراهیم افروختند : جبرئیل آمد وآن پیراهن راآورد وبر اوپوشانید و تاآنرا پوشیده بود گرما وسرما در وی اثر نمیکرد ۰ چون وفات‌او سر رسیدآنرا درجلد نظر بندی پیچیده باسحق‌آویخت واسحق‌هم به‌یعقوب‌آویخت چون یوسف متولدشد یعقوب‌آنرا بیوسف‌آویخت ۰

وقتی‌آن‌بلاها بیوسف‌رسیدآن‌نظر بنددر بازوی او بود موقعیکه یوسف درمصر آن پیراهن را از میان جلد نظـربند بیرون‌آورد ، یعقوب در کنعان بوی‌آنرا استشمام کرد . وگفت : **انی‌لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون** (۱) یعنی‌من‌بوی یوسفـرا استشمام میکنم ، اگر مرا بخطا نسبت ندهید این همان پیراهنی بود که جبرئیل‌آنرا از بهشت‌آورد .

مفضل‌بن عمر میگوید : عرضکردم : قربانت گردم ! بعداین پیراهن بکی رسید؟ فرمود : باهلش‌رسیدوهنگامی که‌قائم‌ماظهور میکندبااوخواهدبود . آنگاه فرمود : هر پیغمبری که علم یاچیزی‌را بارث‌برده، بالاخره بمحمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده است . این حدیث در خرایج راوندی بسند دیگر هم‌آمده است .

نیز درکتاب مزبوراز عبدالله‌بن ابی‌یعفور از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت میکند که فرمود : هنگامیکه قائم‌ظهور میکند دست خودرا روی سرمردم میگذارد وبدانوسیله عقول‌آنها جمع وافکارشان کامل میگردد (۲) این روایت

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۹۴

(۲) این‌روایت درمتن‌کمال‌الدین باب۶۲ «نوادرالکتاب» همینطور که‌ترجمه‌نمودیم ذکرشده‌ولی درکافی‌لفظ«الله» اضافه‌دارد بدینگونه : عن ابیجعفر (ع) **اذا قامَ قائمُنا وَضعَ اللهُ یدهُ علی رُؤُس العِبادِ فجمعَ بها عقولَهم وکَمُلتْ به احلامُهم** علامهٔ مجلسی در«مرآت‌العقول» شرح‌اصول کافی که‌ازآثارمهم‌وذیقیمت اوست ؛ درشرح‌این‌حدیث‌مینویسد: «ضمیر «یده» یابخداوندویابامام‌زمان‌بازگشت‌می کند .

درصورت‌اول«خداونددست‌خودراروی‌سرمردم‌میگذارد» کنایه ازرحمت‌وشفقت‌وقدرت واستیلاءبربندگان‌است ،ودرصورت دوم‌بمعنی‌حقیقی لفظ میباشد» =

بسند دیگر در «کافی» هم آمده است.

درغیبت شیخ از ابوخالد کابلی روایت کرده که امام محمدباقر عليه السلام فرمود: هنگامی که قائم وارد کوفه شد تمام مؤمنین ، در کوفه هستند ویا بکوفه می آیند چنانکه امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده : قائم در کوفه بمؤمنین می گوید : باما بیائید تا بجنك این متجاوز برویم .

مؤلف : شاید منظوراز «متجاوز» سفیانی باشد . (۱)

نیز در آن کتاب ازمفضل بن عمراز حضرت صادق روایت کرده که گفت :از حضرت صادق عليه السلام شنیدم می‌فرمود : چون قائم قیام کند زمین با نور خداوند روشن گردد ومردم از نور خورشید بی نیاز گردند وهر مردی درایام دولت اودارای هزار پسر خواهد شد ویك دختر در میان آنها برای اومتولد نمی‌شود . مسجدی در بیرون کوفه می‌سازد که هزار درب داشته باشد ، وخانه‌های کوفه بنهر کربلا و«حیره» متصل می‌شود . بطوریکه مردی در روز جمعه سوار استر تند رومی‌شود تاخود را بنماز برساند ولی بنماز نمیرسد!

همچنین درغیبت شیخ نقل می کند که حضرت باقر عليه السلام ضمن یك حدیث طولانی فرمود : مهدی وارد کوفه میشود در حالیکه سه گروه باسه پرچم باهم کشمکش دارندولی در برابر اوتسلیم میگردند . مهدی وارد مسجد میشود وبمنبر میرود وبرای مردم خطبه‌می‌خواند بقدری مردم از دیدن واستماع سخنان‌وی گریه

= بعبارت روشنتر اگرمنظورازضمیر «دیده» خداوندباشد ، معنی‌روایت اینست که :هنگام ظهورقائم‌ما ؛ خداوندسایه‌عنایت‌ورحمت ومهروقدرت واسعهٔ‌خود را برای بندگانش آنچنان گسترش می‌دهد ؛که عقول و افکارشان کامل شود . و اگر ضمیر بامام زمان (ع) باز گشت نماید ؛ باین معنی است که : خداوند دست معجزنمای اورا برسر مردم می‌گذارد و بدانوسیله عقول آنها از پریشانی و بیماری وهرگونه نقص و عیبی جمع وافکارشان کامل می گردد .

(۱) یا دجال است .

میکنند که نمیدانند چه می گوید اینست‌فرمایش پیغمبر که فرمود: «گویا دو نفر حسنی وحسینی‌را می‌بینم که پرچم را برافراشته‌اند وحسنی پرچم خودرا بحسینی تسلیم می کند» ومردمهم باوی بیعت می کنند .

چون جمعهٔ بعدفرا میرسد مردم بمهدی‌می گویند : یابن رسول‌الله! نمازـ گزاردن‌پشت سرشماامانند پیغمبراست . مسجدگنجایش جمعیت‌مارا ندارد، مهدی می گوید :فکری‌برای‌شماخواهم کرد . سپس بسرزمین نجف میرودونقشهٔ‌مسجدی که دارای هزار درب و گنجایش همه مردم را داشته باشد ، میریزد وساختمان محکمی روی‌آن میکند .

آنگاه‌دستور میدهداز پشت قبر حسین ﷺ نهری بکشند که‌آب‌آن باراضی نجف و کوفه رسیده ودر نجف بریـزد ؛ وروی‌آن نهردر راهها ، ، پلها وآسیاها میسازد . زنی‌از اهل کوفه را می‌بینم که زنبیل گندمی روی سر نهاده میرود که‌آن را در کربلاآرد کند ! این‌روایت در ارشاد مفید بسند دیگر هم‌آمده‌است .

نیز درغیبت شیخ ازصالح‌بن‌ابی الاسود روایت می کند که امام جعفرصادق (ع) ازمسجد سهله‌سخن بمیان‌آورد وفرمود :آگاه‌باش که‌آنجا هنگامی که‌صاحب ماباکسان‌خودمی‌آید، جایگاه‌اوست.این‌روایت درکافی‌هم بسند دیگر آمده‌است.

هم درغیبت شیخ‌ازابوبصیرازحضرت صادق ﷺ نقل کرده که فرمود : خداوند اصحاب موسی‌رابوسیلهٔ نهرآبی امتحان کردچنانکه خدا فرمود : **إِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ** (۱)اصحاب قائم هم‌چنین‌امتحان خواهند داشت .این روایت درغیبت نعمانی بسند دیگرهم ذکرشده‌است .

وهم درغیبت شیخ از ابوبصیرازحضرت صادق ﷺ نقل می کند که فرمود : ۲۰
قائم مسجدالحرام ومسجدالنبی‌راخراب کرده و براساس اول؛ میسازد وخانه خدارا

(۱)این‌آیه‌ضمن‌آیات‌سورهٔ‌بقره ازآیه۲۴۵تا۲۵۰راجع بلشکرطالوت واشموئیل پیغمبراست که‌بجنك جالوت‌میرفتند وحضرت‌داودجالوت‌را کشت. شایدازاین‌نظر که‌بنی‌اسرائیل‌بوده‌اند؛ اصحاب موسی خوانده‌شده‌اند .

رادرجای خود بنامی کند ودرجای خود بر پامیدارد ودست دزدان بنی‌شیبه رابریده برخانهٔ کعبه می آویزد .

همچنین در کتاب یاد شده ازحضرت امام محمد باقر ؑ روایت نموده که فرمود : دولت ما آخرین دولتهاست هرخاندانی که‌لیاقت سلطنت دارند پیش‌ازما بسلطنت میرسند تاهنگامیکه ما برسر کار آمدیم وروش‌دولت مارادیدند نگویندا گر ما بسلطنت میرسیدیم ماننداینان (آل‌محمد) عمل میکردیم واینست معنی آیه شریفه **« والعاقبة للمتقین »** .

وهم درغیبتشیخ‌ازاصبغ بن نباته‌روایت‌میکند که‌امیرالمؤمنین ؑ بمسجد کوفه که در آنموقع باسفال‌و گل‌پخته‌بناشده‌بودرسیدوضمن بیاناتی‌فرمود: وای‌بر کسی که‌تو رامنهدم‌میکندوانهدام آنرا آسان‌میسازدوای‌بر آنکس که‌تورا با گل‌پخته‌ساخت‌وقبله نوح‌راتغییرداد خوش‌بحال کسی که‌موقع‌خراب کردنت‌توسط‌قائم‌ازخاندان من‌حاضر است. آنها برگزیدگان‌امت‌پیغمبر‌میباشند که همراه‌برگزیدگان‌عترت من‌هستند.

قطب الدین راوندی در کتاب خرائج‌ازابوبکرحضرمی‌ازامام محمد باقر ؑ روایت کرده است که فرمود: هرکس‌قائم ما اهلبیت را به بیند اگر بیماری داشته‌باشدبهبودی میابد وچنانچه ضعیف‌باشدنیرومند میگردد .

نیزدرخرائج ازابوخالدکابلی‌ازحضرت صادق ؑ روایت نموده که فرمود : هرگاه قائم قیام‌نمود ، دست‌خودرا روی سرمردم می گذارد ، وبدانوسیله عقلهای آنان جمع واخلاقشان کامل میگردد .

همچنین در کتاب مزبورازابوربیع شامی روایت کرده که ازحضرت صادق ؑ شنیدم میفرمود : **انّ قائمنا اذا قام مدّالله لشیعتنا فی اسماعهم وابصارهم حتی یکون بینهم وبین القائم بریدیکلمهم‌فیسمعون وینظرون‌الیه وهوفی‌مکانه** هنگامی که قائم ما قیام کرد ، خداوند چندان نیرو بگوشها ودیدگان آنها می‌دهد که میان آنها وقائم یك برید(۱) خواهد بود ، قائم با آنها صحبت میکند وآنها هم

(۱) برید بمعنی قاصد ولیت است . مسافتی که برید می‌پیماید تقریباً ۱۲ میل است .

صدای اوراهمانجا که هست، میشنوند وبوی نگاه می کنند (۱) این روایت درکافی نیز ازعباس بن عامر روایت شده است .

درخرائج راوندی ازابان بن تغلب ازحضرت صادق علیه السلام نقلکرده که فرمود : علم بیست وهفت حرف است . آنچه پیغمبران آورده اند دوحرف است ومردم هم تا کنون بیش از آن دوحرف ندانسته اند ، پس موقعی که قائم ماقیام میکند بیست و پنج حرف دیگر رابیرون میآورد وآنرادرمیان مردم منتشرمیسازد وآن دوحرف راهم با آنها ضمیمه نموده تا آنکه بیست وهفت حرف خواهد شد (۲).

شیخ مفید در کتاب ارشاد از ابوبکرحضرمی روایت نموده کـه امام پنجم فرمود : گویاقائم رادر بلندی کوفه (شهر نجف) می بینم که باپنجهزارفرشته درحالی که جبرئیل ازسمت راست ومیکائیل ازجانب چپ ومؤمنین پیش روی اوقراردارند بآنجا آمده است ولشکرهای خودرادرشهر پرا کنده میسازد .

و نیز در کتاب مزبور ازعبدالکریم خثعمی روایت نموده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم قائم چندسال سلطنت میکند؟ فرمود روزهاوشبها آنقدرطولانی میشود که هرسال زمان او بقدر ده سال شماست لذامدت سلطنت او بحساب سال شماهفتادسال خواهد بود، موقعیکه آمدن او نزدیك شد، درماه جمادی الاخری وده روزازماه رجب چنان باران میبارد که مردم مثل آنرا ندیده باشند ، وبا آن باران خداوند گوشت وبدن مردگان مؤمنین را در قبرهاشان میرویاند . گویا من آنها را می بینم که از سمت «جهینه» می آیند وخاك موهای سرخود رامیتکانند .

---

(۱) این موضوع امروز ، تقریباً حل شده است ؛ زیرابا تقویت امواج تلویزیونی وتلفنهای تلویزیونی که درآیندهٔ نزدیك عمومی خواهدشد ، وهمه جا بکارمیافتد ؛ مردم میتوانند ازمشرق مخاطب خودرا درمغرب ببینند وسخنان اورابشنوند وبا اوحرف بزنند. ازاین روایت می توان استفاده کرد که درزمان امام زمان کشفیات واختراعات کنونی باقی است .

(۲) ـ این روایت هم دستاویز حزب بابی وبهائی شده ، ومهملات سیدباب را که درحقیقت کسی آنرانمی فهمد وسرازآن درنمی آورد ، جزوآن بیست وپنج حرف میدانند ؛ درصورتی که آن بیست وپنج حرف قائم آل محمدرا که شاید کنایه ازترقی علم و فرهنگ باشد هم نمی فهمند .

ونیز در ارشاد ازحضرت صادق ؈ روایت میکند که فرمود : هرگاه قائم آل محمد ظهور کرد پانصد نفر ازقریش را میآورد و گردن میزند ، آنگاه پانصد نفر دیگررا ، تاشش باراین کار را تکرار میکند. من عرضکردم : آیا دسته‌های بعدی هم پانصدنفرند ؟ فرمود: آری وهمهٔ آنها ازقریش ودوستان آنهامیباشند.

همچنین درارشاد شیخ‌مفید است که ابوالجارود از حضرت امام محمد باقر ؈ روایت نموده که در ضمن یك حدیث طولانی فرمود : چون قائم قیام کند بکوفه‌میرود؛ درآنجادوهزار نفرمسلح ومخالف نزدوی آمده‌میگویند: ازهرجا آمده‌ای برگرد مااحتیاجی باولاد فاطمه نداریم . اوهم شمشیرمیان آنها میگذارد وتا آخرین نفررا میکشد. سپس وارد کوفه میشود ودرآنجا تمام منافقین‌را که‌یقین باو ندارند بقتل میرساند. قصرهای کوفه را ویران میسازدوبا جنگجویان آنها نبرد میکند وآنقدر ازآنها میکشد که خداوند خشنود گردد .

نیز درارشاد است که ابوخدیجه از حضرت صادق ؈ روایت نموده که فرمود : هنگامیکه قائم‌قیام میکند ، با امرجدیدی (۱) میآید چنانکه رسولخدا درآغاز اسلام مردم رابامر جدیدی دعوت کرد .

در روزگار سلطنت قائم (ع)

نیز در کتاب ارشاداز علی‌بن‌عقبه راواز پدرش نقلکرده که گفت : موقعیکه قائم‌قیام نمود بعدالت حکم میکند ودرروزگار اوظلم وستم ازمیان میرود وراه‌ها امن‌میشود ، وزمین برکتهای خودرا بیرون میدهد وهرحقی بصاحب حق داده میشود . وپیروان هیچ‌دینی نمیماند مگراینکه اظهار مسلمانی میکنند وبا ایمان شناخته میشوند . نشنیده‌ای که خداوند میفرماید :

وله اسلم من فی‌السماوات والارض طوعاً وکرهاً والیه ترجعون

یعنی: هرکس درآسمان وزمین است ازروی میل واکراه تسلیم اومیشوند وبسوی

(۱) توضیح خواهیم داد .

او بازگشت می‌کنند . . . » (توضیح بیشتری در بارهٔ این آیه عنقریب ذکر می‌شود) .

قرآن ومساجد درزمان مهدی (ع)

ونیز در کتاب مزبور از ابوبصیر از حضرت صادق ﷺ در حدیثی طولانی روایت نموده که فرمود : هنگامیکه قائم ماقیام کرد چهارمسجد رادر کوفه منهدم می‌کند (۱) وهیچ‌مسجد مشرفی‌رانمی گذاردجزاینکه کنگره واشراف آنراخراب می‌کند وبحال‌ساده وبدون اشراف می گذارد . شاهراه ها را توسعه میدهد. هر گوشه‌ای ازخانه‌ها که واقع‌در راه‌عمومی است‌خورد میکند ، وناودانها که مشرف براه مردم است برمیدارد . هر بدعتی را برطرف می‌سازد وهرسنتی راباقی می‌گذارد و قسطنطنیه وچین و کوه‌های گیلان (دیلم) رافتح می کند . . .

همچنین درکتاب مذکور از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر ﷺ نقل کرده که فرمود : هر گاه قائم آل محمد قیام کندخیمه‌هائی نصب می‌کند برای کسانیکه قرآن را همانطور که نازل‌شده بمردم تعلیم دهند درآنروز ، این مشکلترین کارهاست. زیراآن قـرآن بعکس قرآن فعلی جمع آوری شده است (۲)

در «دعوات» راوندی نقل کرده که حضرت صادق بمفضل بن‌عمر فرمود : هروقت قائم ماظهور کند مانند پیغمبر زندگی میکند وبروش امیرالمؤمنین ﷺ رفتار می‌نماید .

روش حکومت قائم (ع) وبرنامهٔ دولت‌او

عیاشی درتفسیرخودازرفاعة‌بن‌موسی نقلکرده که گفت: ازحضرت صادق ﷺ

(۱) بعیدنیست که این‌چهارمسجد همان‌چهار مسجدی باشدکه‌سران لشکر کربلا بعد ازشهادت امام‌حسین‌بشکرانه قتل‌آنحضرت‌در کوفه ساختند ومعروف به«مساجد ملعونه» شد فعلااین‌مساجد وجودندارند . ولی‌امکان‌دارد قومی‌بیایند وروی دشمنی‌بااهلبیت‌آنرا دوباره بنا کنند

(۲) توضیح ـ قرآن که امام زمان میآورد و بمردم تعلیم میدهد با قرآن فعلی این فرق را دارد که توسط مولای متقیان جمع آوری شد بهمان نحو که در مدت ۲۳ سال نازل گردیده بود ، ولی هیچکدام ازلحاظ کلام الهی کم وکاستی ندارد . قرآن فعلی جمع آوری عثمان بن عفان است.

شنیدم که‌در تفسیر این آیه: «وله‌اسلم‌من‌فی‌السموات والارض طوعاً و کرهاً» میفرمود:

اذا قام القائم لایبقی ارض الا نودی فیها شهادة ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله

هنگامیکه قائم ماقیام کرد جائی درروی‌زمین باقی نمیماند ، مگراینکه در آنجا صدای اشهدان لااله‌الا الله واشهدان محمداًرسول‌الله بلندمی‌شود .

ونیز درتفسیر عیاشی ازعبدالله بن‌بکیر روایت‌میکند که گفت : از حضرت صادق ﷺ تفسیر این‌آیه: «وله اسلم‌من فی‌السموات والارض» راپرسیدم. حضرت فرمود : این‌آیه دربارهٔ قائم نازل‌شده ، هنگامیکه علیه یهود ونصارا وصابئین و مادیها و برگشتگان از اسلام و کفار درشرق وغرب کرهٔ زمین ، قیام‌میکند ،واسلام را پیشنهاد می‌نماید هر کس ازروی میل پذیرفت دستور میدهد که نماز بخواندو زکوة بدهد وآنچه هر مسلمانی مأموربانجام آنست بروی نیز واجب میکند ، و هر کس مسلمان نشد گردنش را میزند تاآنکه درشرق وغرب عالم یکنفر خدا- نشناس باقی‌نماند .

عرضکردم : قربانت گردم !درروی زمین مردم‌بسیارهستند چطور قائم(ع) میتواندهمهٔ آنها را مسلمان کند ویا گردن بزند ؟ حضرت‌فرمود،هنگامیکه‌خداوند چیزی‌را اراده کند ، چیزاندك رازیاد وزیادرا کم میگرداند .

نیز درتفسیر عیاشی ازمفضل‌بن عمر روایت میکند که حضرت صادق ﷺ فرمود : هنگامیکه قائم‌آل محمد قیام‌نمود بیست وپنجنفر ازقوم موسی که حکم بحق وعدالت میکنند ، وهفت نفراصحاب کهف ویوشع وصی‌حضرت موسی‌ومؤمن آل‌فرعون وسلمان فارسی‌وابودجانه انصاری‌ومالك‌اشتر راازپشت کعبه(خانه‌خدا) بیرون می‌آورد . این‌روایت درارشاد مفیدهم ازمفضل‌بن عمر باجزئی تغییری نقل شده ودرباب «رجعت»خواهدآمد .

ونیز عیاشی‌درتفسیرخوداز ابوالمقدام از حضرت‌امام‌محمد باقر ﷺ روایت کرده که‌درتأویل آیه‌**لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون** یعنی‌خداوند

او (امام زمان) رابر همهٔادیان غالب می گرداند ، هرچند مشرکین نخواهند فرمود : هیچکس نمی‌ماند جز اینکه‌اقرار به‌خاتمیت‌محمدﷺمی کند .

در غیبت نعمانی از حمران بن اعین نقل میکند که امام محمد باقر ؑ فرمود : گویا دین‌شما (اسلام) را می بینم که آغشته بخون میگردد (از بس دشمنان دانا و دوستان نادان ، بآن ضربت میزنند) نمی بینم کسی آنرا بحال نخست بر گرداند؛ مگرمردی ازمااهلبیت که درهر سال دوعطاودرهرماه‌دوروزی میدهد . در زمان وی‌چنان حکمت وعلوم دین‌از طرف خداوندداده شود که زن‌در خانه‌اش مطابق کتاب (قرآن) ودستور پیغمبراکرم ﷺ حکم کند .

نیز نعمانی در کتاب غیبت‌ازعبدالله‌بن‌عطاروایت کرده که گفت:ازحضرت‌باقر ؑ پرسیدم‌مهدی‌باچه روشی درمیان‌مردم‌حکومت‌میکند ؟ **فَقالَ یَهدِمُ ماقَبلَهُ کَما صَنَعَ رَسُولُ اللهِ وَیَستَأنِفُ الاِسلامَ جَدیداً** فرمود: آنچه‌از آثار بدعت‌و گمراهی قبل ازوی‌بوده‌است ، منهدم میکندچنانکه پیغمبراساس‌جاهلیت‌را منهدم کرد. آنگاه از نو اسلام راازسرمی گیرد (۱) .

---

(۱) این‌روایت‌هم موردتوجه میرزاحسینعلی‌مازندرانی پیغمبرایرانی‌احزب‌بهائی‌واقع شده، وآنرادلیل‌بر نسخ‌دین‌اسلام،وتغییراحکام‌خردپسندقرآن‌وتعالیم‌حیات‌بخش‌محمدی(ص) دانسته‌ودرصفحه ۱۹۹ کتاب فارسی خود «ایقان» که خودش در آسمان بیست وهفتم برخود نازل کرده‌است ! مینویسد : «وازجمله کلمات مدله برشرع جدید وامر بدیع ، فقرات‌دعای ندبه‌است که‌میفرماید: این‌المدخرلتجدیدالفرائض‌والسنن.واین‌المتخیرلاعادةالملة والشریعة، ودرزیارت‌میفرماید : «السلام‌علی الحق‌الجدید . سئل ابوعبدالله عن‌سیرة المهدی کیف یصنع قال :یصنع‌ماصنع‌رسول الله ویهدم‌ما کان قبله کماهدم‌رسول‌الله» حال‌ملاحظه‌فرمائیدکه باوجود» امثال این روایات چه‌استدلالهائی برعدم تغییر احکام‌مینمایند » !

پاسخ‌ما اینست که اگرجناب‌بهاء نمی‌خواست‌مردم رافریب‌دهد وپاروی وجدان خود بگذارد، خیانت‌نمیکرد؛ ورعایت‌امانت می‌نمودآخرحدیث راکه‌میفرمایدو**یستأنف‌الاسلام جدیداً**مذکرمیکردآنچه‌دردعای‌ندبه وزیارت‌واین روایت‌است‌همه میکویند:مهدی‌دین‌اسلام =

همچنین در غیبت نعمانی است که زراره گفت : بحضرت امام‌محمدباقر ﷺ عرضکردم : نام بنده‌ای ازنیکان را برای من‌ذکر کن‌ومنظورم‌قائم‌بودفرمود: نام او نام‌من‌است، گفتم: آیااوهم‌بروش‌ملایم‌پیغمبرسلوك‌میکند؟ فرمود: نه! نه!ای‌زراره بروش‌پیغمبررفتار نمیکند ، پیغمبر درمیان‌امت خودباملایمت‌رفتار کردومیخواست بدانوسیله دلهای مردم رابا هم پیونـد دهد ، ولی‌روش‌قائم‌جنك است ودر کتابی که بااوست(۱)نیزچنین مأمورشده که باجنك کاررا ازپیش ببرد ، ودرآن‌روزتوبه کسی رانمی‌پذیرد . وای بر کسیکه باوی دشمنی کند .

همچنین درغیبت نعمانی ازحسن بن هارون روایت میکند که گفت : من در خدمت حضرت صادق نشسته بودم . معلی بن خنیس از آن حضرت پرسیدآیا هنگامی کـه قائم ظهور کرد برخلاف روش علی ﷺ حکومت میکند ؟ فرمود : آری وآن بدینگونه است که علی ﷺ با منت گذاشتن براسیران ومردم وگذشت ازآنها عمل مینمود. زیرا که میدانست بعدازوی‌سلاطین جوربرشیعیانش تسلط پیدا میکنند . ولی‌قائم بامردم (بیدین) میجنگد وآنها را اسیرمی کند زیرا اومیداند که بعدازوی بهیچوجه شیعیان‌موردغلبه دشمن قرارنمیگیرند (وخطری متوجه آنها نیست) درتهذیب شیخ طوسی‌این روایت‌بسند دیگرهم آمده‌است .

هم درآن کتاب‌ازعلاء بن محمد روایت میکند که گفت: اگرمردم میدانستند قائم‌هنگام ظهورش (ازبسیاری کشتن‌مردم) چه می کند ، بیشترآنها دوست داشتند که اورانمیدیدند ، اونخست بکارقریش‌میپردازد . جزشمشیرچیزی‌ازآنها نمیگیرد،

=رازندهمی‌کند ،وبعدازآنکه بدعتها وخرافات واوهامی‌که مخالفین اسلام یا دوستان نادان واردِاسلام‌کرده‌اند ، ازمیان برد ؛یاآثارضلالت‌بارمثل‌حظیرةالقدس بهائیان وغیره‌را منهدم کرد اسلام‌رااز‌سرمیگیرد، چنانکه‌درهمین‌حدیث‌وروایت‌همین‌صفحه‌وصفحات‌قبل‌وبعدبصراحت ازائمه‌اطهار رسیده است .

(۱) گفتیم‌این‌کتاب همان‌صحیفه مهرکرده‌است ؛که دستورخاص حکومت آنحضرت است ، وازطرف پیغمبروامیرمؤمنان بوی رسیده‌است .

وجزشمشیر چیزی بآنها نمیدهد ؛ تاجائیکه بسیاری ازمردم (بیدین) میگویند: این مرد ازخاندان پیغمبر نیست . اواگر ازآل‌محمد بود برمردم (کدام مردم ؟)رحم میکرد .

نیز درغیبت نعمانی‌است که ابو بصیر گفت حضرت باقر ﷺ فرمود :«یقوم القائم بامرجدید وکتاب جدید و قضاء جدید علی العرب شدید ، لیس شأنه الا السیف لایستتیب احداًولایأخذه فی‌الله‌لومة‌لائم»یعنی‌قائم‌بامر جدیدو کتاب‌جدیدوحکم‌جدید که برعرب دشواراست قیام می کند ،کاروی شمشیر(وجنك) است توبه هیچکس را قبول‌نمیکند ، وملامت دشمنان اوراازهدفش بازنمی‌دارد .

وهم درکتاب مذکور ازیعقوب بن‌شعیب ازحضرت صادق ﷺ روایت میکند که بوی فرمود : نمیخواهی پیراهن قائم راکه درآن قیام میکند بتونشان دهم ؟ عرضکردم : چرامیخواهم به‌بینم.حضرت دستوردادجعبه‌ای‌آوردند ودرآنرا گشود و یك پیراهن کرباسی‌ازمیان‌آن‌بیرون‌آورد وآنرا بازکرد. دیدم‌آستین چپ‌آن خون‌آلود است ، حضرت فرمود : این پیراهن پیغمبراست که در روزی که دندان مبارکش راشکستند بتن‌داشت ، قائم هم در روزظهورش این‌را بتن می کند. من‌آن خون خشکیده را بوسیدم وآنرا بصورت خـود مالیدم . سپس حضرت پیراهن را پیچید وبرداشت .

۱۷ **وهم** درآن کتاب ازعبدالرحمن بن کثیر نقل می کند که حضرت صادق‌آیهٔ شریفه **اتی امرالله فلا تستعجلوه** راتلاوت کرد وفرمود : این«امرالله» امرماست ، توبرای‌آن شتاب وعجله مکن که خداوند صاحب‌الامرمارا باسه‌لشکر ازفرشتگان و مؤمنین و رعبی (که در دل پادشاهان و گردنکشان میاندازد) تأیید میکند .

۲۱ قیام وی مانـند قیام پیغمبر ﷺ است کـه خداوند می فرماید : اذ اخرجاك ربك من بیتك بالحق وان‌فریقاً من‌المؤمنین لکارهون (۱)

---

(۱) معنی«امرالله» دراین‌روایت بخوبی‌معلوم می گردد که‌چیست ومنظورازآن کیست ولی‌ابوالفضل گلپایگانی،چون‌دیده میرزابهاء وعباس‌افندی‌پسراو«امرالله»را نام‌دیگردیانت ؛

ونیزدرغیبت نعمانی ازبشیرنبال نقل‌می کند که گفت : بحضرت امام محمد باقر عليه السلام عرضکردم : مخالفین ما میگویند : وقتی‌مهدی قیام میکند بدون اینکه یك قطره خون بریزد امورسلطنت برای‌اوفراهم میشود. فرمود : نه! اینطورنیست بخدائی که جان من‌دردست اوست اگربدون خونریزی امکان داشت اینکاربرای پیغمبرروی میداد ودیگر دندانش نمی شکست وروی مبارکش مجروح نمی گشت بخدا قسم تاما وشماشدائد وصدمات بسیارنبینیم وخونها ریخته نشود دولت اوقوام نمی گیرد. دراین‌وقت‌حضرت‌بادست‌اشاره بپیشانی‌مبارکش‌فرمود (۱)

= بهائی قرار داده‌اند ، فقط روایت صفحه ۱۰۷۴

که‌نامی‌هم‌ازبیت‌المقدس‌برده‌شده دست‌آویزقرارداده‌است وازاین‌روایت که‌از«امرالله» هم‌نامی‌بمیان‌آمده وامام‌علیه‌السلام‌آنرامعنی‌میکند ،سخنی‌نگفته‌است ! بااین‌وصف‌نه«امرالله» درآن‌روایت،ونه«امرالله»دراین‌روایت‌هیچکدام دلالتی‌بردعوی‌باب‌وبهاء که هویت هرکدام وسخافت فکروسخنان‌آنها برخردمندان ومردم باانصاف‌آفتابی گشته ومردمی عاجز وعامی وسطحی‌جامعه‌بوده‌اند ؛ ندارد .

میگویند : یك‌مبلغ‌عالیقدربهائی، میخواست‌یکنفراصفهانی‌بذله گوی‌شوخ‌طبعی‌رادعوت بدین‌بهاء کند ،وازراه‌تحری‌حقیقت‌درهای‌حقایق‌رابروی‌اوبگشاید ، ازجمله‌درپاسخ‌اصفهانی که‌پرسیده بود‌حرف‌اساسی‌شماچیست گفت : ماديانت‌بهاء واين‌ظهورجديدرا «امرالله»ميدانيم وامروزهم مصداق‌این‌امرالله حضرت‌عبدالبهاء علیه‌الابهاء است،اصفهانی‌هم‌بالبداهه می گوید عجب! پس‌حالامن‌معنی این‌آیه‌رافهمیدم که‌خدامیفرماید : **وكان امر الله مفعولا !**

(۱) ابوالفضل گلپایگانی درفرائد درذیل‌حدیث ابو حمزه ثمالی ، دست وپای زیادی نموده که موضوع‌قیام‌مهدی ،موعودشیعه را باسیف وشمشیر وجنك ؛ طوری تأویل‌کند ومطلب رابجائی‌ببرد ؛که‌ذهن‌اغنام‌الله‌رامشوب‌سازد ودیگراز وی وجانشینان‌باب نپرسند: پس این همه‌وعده که‌داده‌اند امام‌زمان‌باسیف وشمشیرقیام‌می کند چه‌شد ؟ چراسیدباب شمشیری بدست نگرفت وجنگی نکرد ؟

وی‌مینویسد : وگمان‌نرودکه‌مرادسیف معهودنزدخلق‌است ، بل‌مقصودسیف کلام‌الهی وحجت‌الهیه ووحی‌سماوی‌است ....»!!

نیز در کتاب یادشده ازیونس بن ظبیان روایت کرده که گفت : شنیدم حضرت صادق ﷺ میفرمود : پیروان حق همیشه درناراحتی بسرمی برده اند ! آگاه باشید که مدت ناراحتی اندك وزمان دولت قائم طولانی خواهد بود .

هم درآن کتاب ازعمر بن خلاد نقل کرده که گفت : درمحضر حضرت رضا ﷺ ازقائم آل محمد سخن بمیان آمد . حضرت فرمود : شماامروز راحتی بیشتری دارید عرض شد : چرا ؟ فرمود : برای اینکه وقتی قائم خروج می کند شدائد بسیارروی میدهدوخون زیادریخته میشود ومردم دسته دسته سوار براسب هرسودرتاخت وتازند لباس قائم زبروغذایش صعب التناول است .

پرچم قائم همان پرچم پیغمبر است

وهم در کتاب نامبرده ازعبدالله بن سنان روایت نموده که امام محمدباقر ﷺ فرمود : خداوند برخلاف وقتی که تعیین کنندگان وقت (ظهور امام زمان) معین کرده اند ، عمل می کند ! پرچم قائم همان پرچم رسولخداست که جبرئیل درروز جنك بدر ازآسمان آورد وآنرادرمیدان جنگ باهتزازدرآورد .

آنگاه جبرئیل عرض کرد: ای محمد بخداقسم ! این پرچم ازپنبه و کتان و ابریشم وحریر نیست . عرض کردم : پس از چیست ؟ گفت : برك درخت بهشت است . پیغمبر درجنك آنرا برافراشت سپس بپیچید و بدست علی ﷺ داد و پیوسته نزد آن حضرت بودتا اینکه درروزجنك جمل حضرت آنرا برافراشته نمود وخدا اورا

= میگوئیم : اولاآنقدرموضوع قیام بسیف باصراحت درروایات شیعه نقل شده که تأویل گلپایگانی باصدمن سریشم هم نمی چسبدوهیچ عاقلی آنهمه روایات را به سیف بیان ؛ وشمشیر تبلیغ تأویل نمیکند، وآن شدت وصلابت رابااین سبکی وسادگی معاوضه نمی نماید. ثانیاً باید دیدسیف کلام اهل بهاء چقدر برنده بوده است وتاکنون چه کرده است و بعدازصدوبیست سال چقدر جلورفته وچقدر برندگی داشته است؟آیاهزاریك تبلیغات کمونیستها ونازیها وصد یك فعالیت احزاب مترقی امروز اروپاوامریکا ؛ اثرداشته وپیروپیداکرده است !؟

پیروز گردانید. آنگاه علی علیه السلام آنرا پیچید وهمیشه نزدما بوده وهست ودیگر هیچکس آنرا نمی گشاید تااینکه قائم ما قیام کند.

وقتی قائم قیام نمود آنرا باهتزازدرمی آوردوهر کس در شرق وغرب عالم باشد آنرامی بیند. رعب وترس وی یکماه زودترازپیش روی وچپ وراست اورفته دردلها جای می گیرد، آنگاه گفت: ای محمد! اوبخونخواهی پدرانش قیام می کند وسخت خشمگین است وازاینکه خداوند براین خلق غضب نموده متأسف می باشد.

او پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله راکه در جنك احد پوشیده بودبتن دارد و عمامه وزره پیغمبر راکه بقامت وی رساست می پوشد، و ذوالفقار شمشیرپیغمبر راهم دردست دارد، سپس شمشیرمی کشد وهشت ماه از کشتهٔ بیدینان پشته ها می سازد. او نخست از بنی شیبه شروع می کند، دست آنها را میبرد و بکعبه می آویزد و جارچی او اعلام می کند که اینان دزدان خانهٔ خدایند. آنگاه بقریش حمله می آورد، شمشیر آنهارا می گیرد وباضرب شمشیر سیرآبشان می گرداند. اوقیام نمی کند مگر بعد از آنکه، دشمنانش دوفرمان: یکی در بصره ودیگری در کوفه مبنی بربیزاری از امیرالمؤمنین علیه السلام بخوانند!

ونیز درغیبت نعمانی از فضیل بن یسار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: هنگامیکه قائم ماقیام میکند با مردم نادانی روبرومیگردد که در نفهمی از جهال جاهلیت که پیغمبر باآنها مواجه بود؛ بدترند (۱) عرضکردم:

---

(۱) ابوالفضل گلپایگانی دراین موردهم دستبردی زده و دامی برای صید همج الرعاع وافراد ساده لوح بی اطلاع گسترده است. وی در کتاب «فرائد» صفحه ۵۰ قسمتی ازاین حدیث را نقل کرده ومیگوید: چون جهال مردم کتاب خدارادرمقابل صاحب الامر تأویل میبرند، وبرآن حضرت به کتاب خدا احتجاج میکنند، پس خوداو صاحب الامراست.

در صورتی که درآخراین روایت میگوید عدل صاحب الامر مانند سرما وگرما داخل

چطور؟ فرمود : وقتی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث‌شد مردم بتهائی ازسنگ وصخره ها و چوبهای تراشیده را پرستش میکردند وزمانی که قائم‌قیام میکند ، همهٔ مردم کتاب خدا(قرآن) رابمیل خودتأویل نموده بآن‌استدلال میکنند ،آنگاه فرمود :آگاه باشیدبخدا قسم‌عدل قائم (چندان گسترش میابد و نافذاست که) مانندسرما و گرما بداخل خانه های مردم رسوخ می کند .

نیز درغیبت نعمانی است که ابان بن تغلب روایت میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق میفرمود : اِذاظَهَرَتْ رایَةُ الحَقِّ لَعَنَها اَهْلُ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ . اَتَدْری لِمَ ذلِکَ ؟ قُلْتُ:لا قالَ:لِلَّذی یَلْقَی النّاسُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ قَبْلَ خُرُوجِه. یعنی:وقتی پرچم حق آشکار شد ، مردم شرق وغرب آنرا لعنت میکنند . میدانی چرا ؟گفتم نه.فرمود: برای ناراحتیهائی که مردم‌قبل‌ازظهوروی‌ازسادات‌خاندان‌اومی‌بینندوهم درآن کتاب منصوربن حازم ازآنحضرت روایت کرده که فرمود : وقتی پرچم‌حق آشکارشد اهل‌شرق وغرب آنرا لعنت میکنند . گفتم : برای‌چه ؟ فرمود : بخاطر صدماتی که ازبنی‌هاشم می‌بینند (۱)

= خانه‌های‌مردم میشود ، چرااین‌قسمت‌حدیث‌را جناب مبلغ عالیقدرامین ؛ انداخته‌است ؟آیا سید باب در زمان خودش چنین بوده ؟

آیاحکومتی داشته وجنگی نموده که بعدازآن عدلش اینطورگسترش پیداکند ؟ از این گذشته‌جهال‌ناس‌با سیدباب‌احتجاج بکتاب‌خدانکردند ، بلکه‌جهال‌ناس‌چون ازکتاب خدا بی‌اطلاع‌بودند ، بطرف‌سیدباب‌رفتند ، وابن‌علمای ناس ودانشمندان‌شیعه بودند ،که‌میرزای باب رارسوا کردند ؛ وبیچاره‌درمجلس علمای‌تبریزدرحضورناصرالدین‌شاه ، عاجزودرمانده شدوهمه ریشخندش نمودند .

(۱) میرزاحسینعلی‌مازندرانی‌که افرادحزب‌بهائی لقب«بهاءالله» باوداده‌اند درکتاب «ایقان»صفحه۱۹۷ اول‌این‌حدیث راگرفته وآخرآنراانداخته ومی گوید « و فی‌الحدیث‌اذا

ونیز در آن کتاب از یعقوب سراج روایت میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق عليه السلام میفرمود : سیزده شهر وطایفه است که مردم آن باقائم می جنگد واو

= ظهرت راية الحق لعنها اهل الشرق والغرب چون رایت حق آشکار شود اهل مشرق واهل مغرب لعنتش کنند. اما تقصیرش چیست وساعی کیست معلوم نیست» .

چنانکه خوانندگان دراینجا مطالعه می کنند ، دو روایت باین مضمون رسیده است که جزئی تغییری در عبارت دارند . درروایت دوم حضرت میفرماید: **اِذا رُفِعَتْ رايَةُ الحَقِّ** یعنی وقتی پرچم حق برافراشته شد .

هر دو روایت علت بدگوئی شرق وغرب را سوء عمل بعضی از سادات اهلبیت قائم وبنی هاشم میداند ؛ ومی دانیم که بنی عباس هم جزو بنی هاشم هستند . ازاینکه درروایات گذشته (صفحه ـ ۱۰۱۵ و ۱۰۳۱) مکرر گفته شد که هنگام ظهور مهدی مجدداً بنی عباس برسر کار میآیند ، میتوان گفت : چون حکومت آنان که خود راسادات هاشمی میدانند برای مردم بسیار گران است ومردم را بستوه میآورند وقتی رایت مهدی (ع) هم برافراشته میشود، نخست همه بدمیگویند ولی بعداً که جنگها وکشورگشائی های اورادیدند، وطبقه بی دینان را ازمیان برد؛ یا براه راست ودین اسلام سوق داد؛ وعدل بی نظیراورادیدند، بقیه دسته دسته ،بزیر رایت و پرچمش اجتماع می کنند .

بایددانست که میرزا بهاء درموقع نوشتن «ایقان» دربغداد ؛ بوده است . وآنموقع میان او وبرادرش یحیی نوری (صبح ازل) برسر تصاحب جانشینی سیدباب که درتبریز تیرباران شده بود نزاع درگرفته بود ؛ بابیها جانشین باب را بنص خوددوی ؛ میرزا یحیی میدانستند ، و بامیرزا حسینعلی میانه ای نداشتند لذااوهم درایقان ازدست بابیهای متمرد می نالد ، که آنچه ازآنها دیده ازسایرین ندیده است !

هم با آنها می‌جنگد نام برد وایشان : مردم مکه ، مردم مدینه ، اهل شام ، بنی‌امیه، اهل بصره. مردم دمیسان، کردها، اعراب قبائل بنی‌ضبه وغنی وباهله وازدواهل ری !

نیز درغیبت نعمانی است که حضرت صادق ازپدرش ازجد بزرگوارش علی بن الحسین علیهم السلام روایت نموده که فرمود : هنگامیکه قائم ظهور میکند خداوند هر گونه نقاهتی را از مؤمنین برطرف ساخته‌قوای از دست رفتهٔ آنهارا بآنان پس میدهد .

وهم در غیبت نعمانی است که امیرالمؤمنین ﷺ فرمود : گوئی شیعیانم را مینگرم که درمسجد کوفه خیمه ها زده‌اند ودرآن قرآن راآنطور که نازل شده است، میآموزند. وقتی قائم قیام کردمسجد کوفه راشکسته وقبله آنرادرست میکند.

نیزدرآن کتاب ازعلی بن عقبه روایت میکند که حضرت صادق ﷺ فرمود: گوئی شیعیان علی ﷺ را می‌بینم که قرآن را بدست گرفته وبمردم تعلیم میدهند .

نیز درآن کتاب ازحضرت صادق ﷺ نقلکرده که فرمود : چه‌حالی خواهید داشت هنگامی که‌قائم خیمه‌هائی در مسجد کوفه برسر پا کند، آنگاه فرمان نوی برای آنها بیرون آورد که برعرب دشوار باشد ؟ (۱)

همچنین درآن کتاب است که ابوصالح کنانی گفت : من در نزد حضرت صادق ﷺ بودم که پیرمردی وارد شد وعرضکرد : فرزندم بمن ظلم وستم میکند حضرت فرمود : نمیدانی که حق وباطل هر کدام دولتی دارند وپیروان هریك در دولت دیگری خواراست هر کس در زمان دولت باطل بکسی آزاری واردسازد ،

= حتی نمی گوید که حدیث کجاست ، مبادا بروند اصل حدیث را ببینند، ودم خروس ازجیب «حضرت بهاءجل ذکره الاعلی» ! بدر آید !!

اگراین حدیث رابرای ادعای میرزای باب میاورد ، چون می گویند سید بوده‌است ؛ ممکن بودموجب گمراهی بعضی شود ، ولی میرزاحسینعلی مازندرانی که ازبنی‌هاشم وسیدنبوده تاگفته شود، ازبس بنی‌هاشم بامردم بدرفتاری میکنند، مردم ازقائم زده می شوند! راستی که بشر بعضی‌وقتها چه‌حیوان بی‌شاخ‌ودمی‌ازکاردرمیآید که درهیچ جنگلی نمونه‌اش پیدا نمی‌شود ! !

(۱) توضیح آن میاید

دردولت حق تلافی آنرا از اوخواهند گرفت .

ونیز در آنکتاب ازابان بن تغلب نقلکرده که گفت: شنیدم حضرت صادق عليه السلام میفرمود : عمر دنیا تمام نمیشود مگر اینکه گویندهٔ ازآسمان صدازند : ای پیروان حق جمع شوید ! همه پیروان حق در یك قسمتی از زمین گردآیند . آنگاه بار دوم گویندهای صدا میزند : ای اهل باطل جمع شوید. پس همه پیروان باطل در یك سرزمین اجتماع کنند . من عرضکردم : اهل باطل میتوانند داخل جبههٔ حق شوند وبالعکس ؟ فرمود : نه بخدا، چنانکه خدافرمود: **مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلىٰ مٰا اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّٰى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (۱)** یعنی : خداوند نمی گذارد اهل ایمان داخل این ورطه شوند که شما (بیدینان) درآن هستید ، تا اینکه بداز خوب تمیز دادهشود .

وهم در کتاب یادشده ازابوبصیر واواز کامل ازحضرت امام باقر(ع) روایت کرده که فرمود: وقتی قائم ماقیام میکند ، مردم را بامر تازهای دعوت مینماید ، چنانکه پیغمبر(ص) مردم را بدینگونه دعوت نمود . اسلام در حال غربت ظاهرشد وبزودی مانند روز اول غریب میشود پس خوش بحال غربا .

ونیز درآن کتاب ازابو بصیر روایت نموده که حضرت صادق عليه السلام فرمود : اسلام باغربت ظاهرشد . وبزودی نیز غریب میشود ، چنانکه بود . پس خوش بحال غربا .

من عرضکردم :آقا این را برای من شرح دهید ! فرمود : دعوت کننده مادعوت خود راازسر می گیرد.مانند دعوت پیغمبر صلى الله عليه وآله (۲) **وهم** در کتاب مذکور از بطائنی روایت می کند که حضرت صادق عليه السلام فرمود : در اثنای اینکه جوانان

---

(۱) سورهٔ آل عمران آیه ۱۷۳

(۲) اینگونه روایات که عربی آن «اِنَّ الْاِسْلاٰمَ بَدَأَ غَرِيباً وَسَيَعُودُ غَرِيباً فَطُوبىٰ لِلْغُرَبٰاءِ ....» است همه باین معنی است که دین واحکام اسلام روزی چنان غریب وبی ارزش میشود براثر سلطهٔ دشمنان وجعل قوانین بشری در برابر آن طوری ازنظر میافتند ، که مانندروز نخست مردم ازآن بیخبر میمانند . پس خوش بحال غربا یعنی عمل کنندگان باسلام درآن روزگار ، سپس که

شیعه درپشت بام خود خوابیده‌اند ، نا گاه دریك شب بسوی صاحب خود میروند وصبح رادرمکه خواهند بود . درغیبت نعمانی‌ازابو بصیرروایت میکند که‌حضرت صادق عليه‌السلام فرمود : قائم ازمکه ظهور نمی کند تا اینکه حلقه کامل شود . عرض کردم : حلقه چقدر است ؟ فرمود : ده هزار نفر که جبرئیل در سمت راست و میکائیل درجانب چپ اوباشد: **ثُمَّ يَهُزُّ الرَّايَةَ الْمُغْلِبَةَ وَيَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَلَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعَنَهَا ثُمَّ يَجْتَمِعُونَ قُزَعاً كَقُزَعِ الْخَرِيفِ** آنگاه‌پرچم پیروزمند خود رابرافراشته و بحرکت میآورد . هر کس درشرق وغرب است آن رالعنت میکند (۱) سپس‌مردم‌قبائل‌مختلف مانند پاره‌های ابر درفصل پائیز ناگهان بدوروی‌اجتماع کنند، یکنفر،ودونفر،وسه‌نفر، وچهار نفر ، وپنجنفر ، وشش نفر وهفت‌نفر، وهشت نفر، ونه نفر، وده نفر(یعنی دسته‌دسته بطرف‌قائم میروند)

شیخ‌مفید درکتاب اختصاص ازحضرت صادق (ع) روایت میکند که‌فرمود: شیعیان دردولت‌قائم رؤسای روی زمین وحکمران‌آن میباشند . بهرمردی ازآنها قوت چهل مرد داده میشود سپس فرمود : امام‌محمد باقرفرمود : پیش ازقیام‌قائم وحشت دشمنان دردل‌شیعیان‌ما جای‌میگیرد . وقتی قائم‌ما ظاهر گشت ، ومهدی‌ما خروج کرد ، هریك از آنها ازشیر دلیرتر وازنیزه چابك‌ترند ، بطوریکه دشمن مارا زیرپاهای خودله میکنند وباکف دست بقتل می‌رسانند .

شیخ طوسیدرکتاب «تهذیب» از ابوالمقدام ازحبهٔ عرنی روایت کرده که گفت : امیرالمؤمنین عليه‌السلام بحیره تشریف برد و فرمود : روزی برسد که کوفه به حیره‌وصل‌شود وچنان مرغوبیت پیدامی کند که یك ذرع زمین آن به‌چنداشرفی

= قائم آل‌محمدودعوت کنند؛ اهلبیت، قیام‌کردبا احیاء و تجدید معالم‌دین واحکام قرآن و دستورات‌تعطیل‌شده وازنظرافتادهٔ‌اسلام ، مجدداًمردم رابااسلام دعوت میکندوتبلیغ اسلام را ازسرمی‌گیرد مثل‌جدش‌پیغمبر که هنگام ظهورش تمام‌دستورات دینی سابق فراموش شده‌بود واومردم‌رادعوت‌باسلام‌ودین‌خدا کرد .

درپاورقی‌صفحه۹۵۹هم‌راجع به غربت‌اسلام سخن گفتیم .

(۱) پاورقی‌صفحه۱۱۲۹ رابخوانید

فروخته میشود ، ومسجدی درحیره بناشود که دارای پانصد درب باشد !

و نمایندهٔ قائم در آن نمازمیگزارد . زیرا مسجد کوفه برای آنها تنگ خواهد بود . دوازده پیشنماز عادل در آنجا نمازمیگزارد .

من عرضکردم : یاامیرالمؤمنین ! آیا مسجد کوفه در آن روز گنجایش این همه جمعیت را که میفرمائیددارد ؟ فرمود : چهارمسجد برای قائم ساخته‌میشود که مسجد کوفه کوچکترین آنهاست . مسجد فعلی کوفه ودو مسجد دیگر در آن‌روز در این‌دو طرف کوفه واقع است ، وبا دست‌مبارك اشاره به نهراهل بصره و کوفه ونجف کرد .

کلینی در کافی روایت میکند که سالم‌بن مستنیر گفت : ازحضرت باقر(ع) شنیدم میفرمود : هنگامیکه قائم قیام کرد ، ایمان را بهمه ناصبی‌ها پیشنهادمیکند که پذیرفته و ایمان بیاورند . اگرواقعاً داخل در ایمان شدند فبها وگرنه‌یا گردن آنها رامی‌زند ویاباید جزیه‌بدهندچنانکه‌امروز کافران ذمی بدولت اسلام جزیه میدهند .

مؤلف:در کتاب«مزار» تألیف‌یکی‌ازعلمای‌پیشین‌ما (۱)ازابوبصیرروایت شده که گفت : حضرت‌صادق، ﷺ بمن‌فرمود : ای‌ابومحمد ! گویامن‌فرودآمدن قائم رابا کسان و بستگانش درمسجدسهله‌می‌بینم . عرضکردم : مسجد سهله‌اقامت. گاه اوست ؟ فرمود : آری مسجدسهله‌جایـگاه ادریس وابراهیم‌خلیل الرحمن بوده. خداوندهیچ پیغمبری رامبعوث‌نکردجزاینکه دراین‌مسجد نماز گزارد وهم محل‌سکونت‌خضر در آن مسجداست .

عرضکردم : قربانت گردم ! قائم‌همیشه‌درآنجااقامت میکند؟ گفت: آری! عرضکردم : بعد ازاوچه کسی در آن سکونت میکند ؟ فرمود : هر کس که بعداز قائم خلیفه باشد . عرضکردم : باکافران ذمی چه میکند؟ فرمود:مانند پیغمبر با آنهاصلح می کند و آنها نیزباکمال‌ذلت‌جزیه بوی‌میدهند.عرضکردم : اگر کسی

(۱) این‌عالم‌پیشین ، دانشمند عالیمقام‌شیخ محمدمشهدی است .

باشما دشمنی ورزدچه‌میشود ؟ فرمود : دردولت مامخالفین ما دیگر فرصتی برای دشمنی باما ندارند ، زیرادرآنموقع خداوند ریختن خون آنها رابرای ماحلال کرده است . امروز کشتن آنها برما وشما حرام است، پس کسی تورا مغرور نسازد. وقتی قائم ماقیام کرد خداوند بوسیلهٔ اوانتقام پیغمبرش ومارا ازدشمنان مامیگیرد .

در کفایةالاثر ازابن‌عباس روایت میکند که پیغمبر ﷺ درردیف ائمه اولاد حسین علیه‌السلام فرمود: **اَلتّاسِعُ مِنْهُمْ قائِمُ اَهْلِبَيْتي وَمَهْدِيُّ اُمَّتي اَشْبَهُ النّاسِ بي في شَمائِلِهِ وَاَقْوالِهِ وَاَفْعالِهِ لِيَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَويلَةٍ وَحَيْرَةٍ مُضِلَّةٍ فَيُعْلي اَمْرَ اللهِ وَ يُظْهِرُ دينَ اللهِ وَيُؤَيَّدُ بِنَصْرِ اللهِ وَيَنْصُرُ بِمَلائِكَةِ اللهِ فَيَمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلاً وَقِسْطاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً اَوْظُلْماً**

یعنی : نهمی آنهاقائم‌اهلبیت من‌ومهدی امت من‌است که درشمائل واقوال‌وافعالش ازهمه کس بمن‌شبیه تراست . تااینکه بعد ازغیبت طولانی وحیرتی که مردم را از پریشانی گمراه میکند ،آشکارشود ، وامرخدا(دین‌اسلام) رابالا بردودین‌خدارا بر همه ادیان غالب گرداند وبا نصرت خداوفرشتگان تأیید شود ، پس‌زمین راپراز عدل وداد کندچنانکه‌پرازجوروستم‌شده باشد .

مؤلف : بعضی از روایات در بارهٔ روش حکومت آنحضرت در طی اکثر ابواب سابق گذشت (۱)

نابودی شیطان بدست قائم است

سید علی بن عبدالحمید در کتاب «الانوارالمضیئه» بسند خود ازاسحاق‌بن عمار نقل میکند که ازحضرت صادق علیه‌السلام پرسیدم‌اینکه خداوندبشیطان فرمود:منتظر «وقت معلوم» باشد . **انك لمن المنظرين الى يوم الوقت المعلوم** اینوقت

(۱) هما نطورکه درپاورقی صفحه۱۰۹۶گفتیم چون بعضی‌ازروایات دوباب گذشته مکرربود مانیزدراین باب دیگربه‌تکرارآنها نپرداختیم ؛
زیراآن مکررات درسایرابواب‌سابق‌کتاب مخصوصاً دوباب گذشته نقل شدکه همه‌را ماترجمه کردیم . پس‌آنچه‌درمتن‌عربی‌این‌باب‌هست که‌درجای‌خود ترجمه نشده ؛خوانندگان آنرا درابواب گذشته به بینند

معلوم کی خواهدبود ؟ فرمود: روزقیام قائم ماست . وقتی‌خداوند اورابرانگیخته میکند (وآمادهٔ قیام‌است) در مسجد کوفه است . درآنوقت شیطان درحالیکه با زانوهای خود راه میرود ، بآنجا میآید ، ومیگوید : ای وای از خطر امروز ! قائم پیشانی او را گرفته و گردنش را میزند. آنموقع روز وقت معلوم است . که مدت اوبآخرمیرسد .

شیخ‌مفید در کتاب «اختصاص» ازحضرت‌صادق ؑ روایت میکند که‌فرمود: چون قائم قیام کند باپای خویش بمیدان کوفه میآید ، وبادست‌خوداشاره بموضعی میکند ومیگوید : اینجارا بکنید ! بدستوراوآنجا را حفرمیکنند دوازده هزارزره ودوازده‌هزارشمشیرودوازده هزار کلاه‌خوددو روی بیرون میآورد . آنگاه دوازده هزارنفرازغلامان ومردم عجم را میخواند وآن سلاح رابآنها میپوشاند ، وسپس خطاب بآنها میگوید : کسانی که این‌لباس رانپوشیده‌اند ، بقتل برسانید .

کلینی در کافی‌ازابو بصیرروایت می کند که مردی خدمت‌حضرت‌امام‌محمد باقر ؑ رسید وعرضکرد : شما اهلبیت رحمت هستید وخداوند شمارا باین منقبت مخصوص داشته‌است . حضرت فرمود : چنین است خدا را شکرمیگوئیم . زیرا ما هیچکس را بگمراهی نیانداخته وهیچکس را ازراه هدایت بیراه نکرده ایم . دنیا باخرنمیرسد ، مگراینکه خداوند عزوجل مردی از ما اهلبیت را برانگیزد **که مطابق کتاب(خداقرآن)عمل کند** وهر کارزشتی‌راببیند، تقبیح نماید .

شیخ طوسی در کتاب « تهذیب » از علاء بن محمد روایت میکندکه گفت : ازحضرت باقر ؑ پرسیدم : قائم چگونه در میان مردم رفتار میکند ؟

فَقالَ یَسیرُ بِسیرَةِ ما سارَ بِه رَسولُ اللّه حَتّی یُظهِرَ الاسلام قُلتُ وَما کانَت سیرَةُ رَسولِ اللّهِ (ص) قال: اَبطَلَ ما کانَت فی الجاهِلیَّة وَاستَقبَلَ النّاسَ بِالعَدلِ وَکَذلِکَ القائِمُ اِذاقامَ یُبطِلُ ما کانَ فِی الهُدنَة مِمّا کانَ فی اَیدِی النّاسِ وَیَستَقبِلُ لَهُمُ العَدلَ

فرمود: بروش پیغمبر(ص)عمل‌مینمایدتا آنکه‌اسلام‌راآشکارمیسازد. عرضکردم: روش

پیغمبرچگونه بود؟ فرمود: پیغمبر آثار کفرجاهلیت را ازمیان بردوبامردم بعدالت رفتار کرد . قائم‌هم موقعیکه قیام میکند هراعمال نامشروع وبدعتی راکه هنگام صلح وسازش بابیگانگان اسلام درمیان مسلمین مرسوم گشته ازمیان میبرد ومردم رابعدالت گستری رهبری مینماید (۱)

تذییل

امین‌الدین طبرسی در کتاب «اعلام‌الوری» مینویسد :

اگرگفته شود : همه مسلمانان متفقند که بعدازحضرت ختمی‌مرتبت ﷺ دیگرپیغمبری نخواهدآمد ، ولی‌شماشیعیان‌عقیده‌دارید که چون‌قائم قیام کندجزیه رااز‌اهل کتاب نمی‌پذیرد ؛ وهر کس که بیش‌ازبیست سال‌داشته باشد واحکام دینش رانداند بقتل‌میرساند ومساجد ومشاهد دینی‌را خراب میکند وبطریقهٔ حضرت داود که برای صدورحکم شاهد نمیخواست ، حکم میکند ، وامثال اینها که درروایات شما واردشده. این‌عقیده موجب نسخ دیانت وابطال احکام دینی‌است ، ودرحقیقت شمابااین‌عقیده نبوت وپیغمبری رابعدازخاتم انبیااثبات نموده‌اید ،هرچند نام‌آنرا پیغمبر نگذارید ، جواب شما چیست ؟(۲)

پاسخ

میگوئیم : ما ازآنچه دراین سؤال ذکرشده که قائم جزیه را از اهل کتاب نمی‌پذیرد و کسانی راکه بسن بیست سالگی میرسند واحکام دین‌خودرا نمی‌دانند

(۱) پاورقی صفحه۱۱۲۳رابخوانید

(۲) خوانندگان توجه‌کنندکه اشکال‌وپاسخ مربوط به هشتصدسال پیش‌است ؛زیرا طبرسی‌بسال ۵۴۹ ازدنیارفته‌است .آنروزاینگونه پرسشهاوپاسخ‌هاهم‌بوده‌است. اشکالاتی‌که بعدها بصورت‌دین‌باب‌و بهاء ووسیله تبلیغاتی‌آن درآمد ؛ ولی جواب‌آنهادرهمان روزگارداده شده‌است .

بقتل میرساند اطلاع نداریم . برفرض هم که دراین خصوص روایتی رسیده باشد ، نمیتوان آنرا بطور قطع پذیرفت . و اما خراب کردن بعضی از مساجد و مشاهد دینی ، ممکن است ، منظورمساجد ومشاهدی باشد که برخلاف جهات تقوی ودستورخدا بنا شده است ؛ که البته کاری مشروع خواهد بود وپیغمبرهم چنین کاری را کرد (۱)

واما اینکه قائم مانند اولاد داود حکم می کند ودرصدورحکم شاهد ودلیل نمیخواهد ، این هم چیزی است که نزد ما معلوم و یقینی نیست . فرضاهم اگر درست باشد آنرا بدین گونه بایدتأویل کرد که : درمواردیکه شخصاً علم بحقیقت قضایا وماهیت دعوی دارد ، طبق علمش حکم می کند زیرا هرگاه امام یاحاکم یقین بچیزی پیدا کرد لازم است که موافق علمش عمل کند ، ودیگرشاهدودلیلی نخواهد، واین موجب نسخ دیانت نیست .

بعلاوه اینکه گفته اند : قائم جزیه نمیگیرد و گوش بگواهی شاهد و گواه نمیدهد ، درصورتیکه صحیح باشدهم باعث منسوخ گشتن دیانت نخواهدبود.زیرا نسخ آنست که دلیلش متأخرازحکم منسوخ باشد وباهم نیاید . اگرهر دو دلیل با هم آمدند نمیتواند یکی ناسخ دیگر باشدهرچنددرمعنی مخالف آن باشد . مثلا اگرفرض کردیم که خداوند فرمود : روزشنبه راتافلان وقت درخانه بسر برید و بعد ازآن وقت آزاد هستید ، این رانسخ نمیگویند ، زیرادلیل رافع همراه دلیل موجب است .

چون این معنی معلوم گشت ودانستیم پیغمبر بمااطلاع داده است که قائم از فرزندان من است وازدستورات اوپیروی کنید ، وهرحکمی میکند بپذیرید ، برما واجب است از وی پیروی کنیم و هرطور قائم میان ما حکم نمود عمل نمائیم پس اگر ماحکم اورا پذیرفتیم هر چندبابعضی از احکام سابق فرق داشته باشد

(۱) مانندمسجد «ضرار» که منافقین مدینه درغیاب پیغمبر (ص) وبعنوان معارضهٔ باآن حضرت ودین اسلام ساختند وبدستور پیغمبر آنرا منهدم نمودند .

احکام‌دین‌اسلام‌رامنسوخ‌ندانسته‌ایم زیرا چنانکه گفتیم: نسخ‌احکام در جائی که دلیلش وارد‌شده باشد، متحقق‌نمی شود .

گفتاریکی از دانشمندان اهل تسنن

مؤلف : حسین بن‌مسعود فراء (۱) در کتاب «شرح السنه» بسند خود از پیغمبر ﷺ روایت کرده که فرمود : بخدائی که جان من‌دردست اوست سوگند یاد میکنم که : عیسی بن مریم‌آن حاکم عادل‌درمیان شما مسلمانان فرودمی‌آید وصلیب‌رامیشکند وخوك‌رامیکشد وجزیه دادن راازمیان برمیدارد وچندان مال بمردم میدهد که دیگر کسی آنرا نمی‌پذیرد .

سپس حسین بن مسعود میگوید : مقصود از شکستن صلیب اینست که عیسی ؑ کیش نصرانیت راازمیان‌برده ومطابق دین اسلام حکم می کند ومعنی کشتن خوك تحریم نگهداری وخوردن واباحه کشتن آنست (که‌نصارا‌عادت‌بدان دارند) واین‌میرساند که خوك نجس‌العین است : زیراعیسی ؑ بدستورشرع‌اسلام خوك‌هارامی کشد.چون‌چیزطاهری که مردم از آن‌نفع میبرند تلف کردنش‌مباح نیست ، واین که فرمود: جزیه دادن را ازمیان‌برمیدارد یعنی ازاهل کتاب (یهود ونصارا) برداشته وآنهارا مسلمان می کند .

ابوهریره ازپیغمبرروایت نموده که درباره‌فرود آمدن‌عیسی از آسمان‌فرمود درزمان‌او‌تمام‌ادیان‌ازمیان‌میرود.مگراسلام که‌باقی‌میماند، ودجال رامی کشد(۲) وچهل سال درروی زمین زندگی مینماید وسپس وفات‌می کند ومسلمانان بروی می گزارند .

بعضی (ازدانشمندان اهل‌سنت) گفته‌اند : مقصوداز برداشتن‌جزیه اینست که

---

(۱) شرح حال این دانشمند سنی درپاورقی صفحه۹٦۹ گذشت

(۲) درپاورقی صفحه۹٦۹ گفتیم که قاتل دجال‌امام‌زمان‌است ، ولی‌اهل تسنن‌میگویند عیسی‌بن‌مریم است که دجال‌رابقتل میرساند .

بقدری اموال در آن روزگار زیاد میشود که نیازمندی که جزیه بخاطر آنها مقرر گردیده‌است پیدا نمیشود ، بدلیل اینکه پیغمبر فرمود : چندان مال بمردم میدهد که دیگر کسی آنرا نمیپذیرد .

بخاری (۱) بسندخود ازابوهریره روایت کرده که پیغمبر فرمودچه حالی خواهیدداشت هنگامی که عیسی بن مریم از آسمان فرودآید وامام شماهم در میان شما باشد ؟ این حدیثی است که همه علما اتفاق بر صحت آن دارند (پایان سخن فراء)

مؤلف : فراء وسایرعلمای اهل تسنن روایات دیگری دراین خصوص نقل کرده‌اند که همه میرساند آنچه دربارهٔ طرز حکومت قائم نقل شده اختصاص بما ندارد، بلکه مخالفین ماهم روایت کرده‌اند ولی آنهااین امور را بحضرت عیسی نسبت داده‌اند. امااین راخوشبختانه روایت هم کرده‌اند که پیغمبر فرمود: هنگام نزول عیسی امام شما در میان شماست . هر جوابی که ازاین مطلب دادند همان جواب ماست زیرا اشکال مشترك بین ما وآنهاست .

سید علی بن عبدالحمید نیلی در کتاب «غیبت» خودازکتاب فضل بن شاذان روایت کرده که وی بسند خوداز سعدبن عبدالله اشعری نقل کرده که امام حسن عسکری عليه السلام فرمود : باندازهٔ یك جای قدم زمین که در کوفه داشته باشم نزد من بهتراز داشتن یك باب خانه درمدینه است :

وهم در آن کتاب ازفضل بن شاذان از سعدبن اصبغ نقل کرده که گفت : شنیدم حضرت صادق می‌فرمود : اگر کسی خانه‌ای در کوفه داشته باشد ، آنرا از دست ندهد .

ونیز در آن کتاب از ابوخالدکابلی ازعلی بن الحسین عليه السلام روایت کرده که فرمود : قائم گروهی ازمردم مدینه را می کشد وسپس بالشکر از مدینه بیرون

(۱) بخاری از محدثین بزرگ اهل‌تسنن است . وی مؤلف کتاب «صحیح» است که معتبرترین ومشهورترین کتب حدیث سنی‌است. بسال ۲۵۶ ازجهان رفت .

می آید تا به «اجفر» (۱) میرسد در آنجا دچار گرسنگی سختی می‌شوند فی‌الحال میوه برای آنها روئیده میشود و آنها هم از آن می‌خورند واز آن توشه می گیرند این است معنی آیهٔ شریفه **وَآیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ** (۲)

یعنی علامتی برای آنها اینست که ما زمین مرده‌را زنده میگردانیم واز آن میوه‌ای بیرون می‌آوریم تا از آن بخورند آنگاه حرکت نموده تا بقادسیه (۳) میرسد در آنموقع مردم در کوفه اجتماع نموده‌وبا سفیانی بیعت کرده‌اند.

وهم درآن کتاب از حضرت امام‌محمد باقر ﷺ روایت شده که فرمود: قائم‌ما سیصد ونه سال سلطنت می کند بمدتی که اصحاب کهف درغارخود توقف نمودند. اوزمین راپرازعدل‌وداد میکند، چنانکه پراز ظلم‌وستم شده‌باشد. خداوند شرق‌وغرب زمین‌را برای ما میگشاید **اوهم‌چندان مردم بی‌دین رابقتل رساند که‌جز دین محمد (ص) نماند** وبروش سلیمان‌بن داودرفتار نماید، اگر آفتاب وماه‌را بسوی‌خود بخواند، اجابت میکنند (٤) وزمین‌در زیرپایش پیچیده می‌شود (یعنی طی‌الارض خواهدداشت) وازجانب خدا بوی وحی میشود واوهم طبق دستور خدا عمل میکند.

همچنین درآن کتاب از عبدالله‌بن مسکان روایت میکندکه گفت: شنیدم حضرت‌صادق ﷺ فرمود:

اِنَّ الْمُؤْمِنَ فِی زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لَیَرَی اَخَاهُ الَّذِی فِی الْمَغْرِبِ وَکَذَا الَّذِی فِی الْمَغْرِبِ یَرَی اَخَاهُ الَّذِی فِی الْمَشْرِقِ!

---

(۱) محلی‌واقع دربین‌فید وخزیمه است. (مراصد) (۲) سوره یس‌آیه ۳۳

(۳) قادسیه ـ قریه‌ای واقع درپانزده‌فرسخی کوفه‌بوده جنگ‌سپاه‌اسلام وایران‌درآنجا معروف‌است.

(٤) البته مقصوداستفاده ازاشعهٔ آنهاست که هرگونه‌استفاده‌ای بخواهدازآفتاب وماه برد، خداوندبرای آنحضرت‌میسر میسازد.

در زمان‌دولت قائم اگر یکفرد باایمان‌درمشرق باشد برادرش رادر مغرب میبیند وآنکس که درمغرب است برادرش راکه درمشرق میباشد، می‌بیند. (۱)

سیدرضی‌الدین‌بن‌طاووس‌در کتاب«سعدالسعود»مینویسد:من‌در«صحف ادریس» دیده‌ام که وقتی شیطان بخدا گفت: مرا تاروز رستخیزمهلت بده‌خدا فرمود: نه تورا تاروزی که وقت‌آن‌معلوم است مهلت میدهم. آنروز، روزی است که: زمین‌را از لوث کفر وشرك وگناهان پاك میگردانم مردانی‌را برای زندگی درآنروز بر می‌گزینم که دلهای آنها را برای ایمان ودرون آنها رابا پرهیزکاری واخلاص و یقین‌وتقوی وفروتنی وراستی وبردباری واستقامت در امردین ووفا وزهد دردنیا، ومیل بآنچه من‌بآنها میدهم، امتحان کرده‌ام.

آنهارا داعیان مهروماه‌قرار داده‌ام، وسروران‌زمین میگردانم،ودین (اسلام) راکه برای‌آنها برگزیده‌ام، برای‌آنها باقی میگذارم. تاآنکه مرا چنانکه میباید عبادت کنند، وبمن شرك نورزند.

نمازهارا دراوقات مخصوص بخود بپادارند، وزکوة مال خودرا بپردازند وامر بمعروف کنند، ونهی‌ازمنکر نمایند. درآن‌زمان امانت داری را درروی‌زمین برقرار سازم که هرگز چیزی تلف‌نشود، وکسی‌از چیزی نترسد، جانوران و چهارپایان درمیان مردم‌باشند، وبیکدیگر آزار نرسانند، وتمام جانوران زهردار را ازمیان میبرم، واثرسم حیوانات نیش‌داررا، بلااثرمیگذارم.

برکات خودرا اززمین‌وآسمان‌برآنهامیفرستم، وزمین‌با گیاهان وسبزه خود نزهت گیرد، وهردرخت‌ثمرداری وعطرآگینی، ثمروعطر خودرا بیرون میدهد.

---

(۱) این‌روایت‌باصراحت وجود تلویزیون رادرعصرقائم (ع) ثابت‌میکند. شاید در آنموقع‌دستگاه‌های‌مجهزتری‌آنهم بمیزان‌زیاد وانواع گوناگون ساخته‌شود، که هرکس‌در شرق‌است؛ غرب‌را به‌بیندو بالعکس - امکان‌این‌هم هست که‌قدرت‌دید مردم باایمان عصرامام زمان(ع) بقدری‌زیادشود که‌یکنفر بدون‌واسطه؛و بطورمستقیم‌بتوانند فی‌المثل‌ازمشرق برادرش راکه‌درمغرب‌است‌به‌بیند.

رأفت وترحم رادردل آنها جای‌دهم ، بطوریکه مواسات وبرادری میان آنها برقرار گردد. وآنچه‌دارندعلی‌السویه میان‌خود قسمت کنند ، فقرا بی‌نیاز میشوند وکسی بردیگری برتری‌ندارد. وبزرگ بر کوچك ترحم میکند و کوچك بزرك را محترم میدارد، همه متدین بدین حق (اسلام) هستند وطبق دستورات آن رفتار میکنند وحکم مینمایند .

آنها دوستان من هستند که پیغمبری‌چون محمد مصطفی وامام امینی مانند علی‌مرتضی رابرای (هدایت وراهنمائی) آنها بر گزیدم ، وآن مردم رادوستان و یاوران پیغمبرم محمد مصطفی وامینم علی مرتضی قراردادم .

ای‌شیطان! آنروزوقتی‌است که‌درعلم‌غیب‌خودم‌پنهان کرده‌ام ، وناچاربوقوع می‌پیوندد . درآنروزتووتمام دارو دسته ولشکرت را نابود میگردانم ، **فَاذْهَبْ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ** .

مؤلف : این‌آثار که ذکر شد درنابودی شیطان ودار ودسته او درتمام ایام‌پیغمبر وامت اوتاکنون تحقق نیافته‌است ؛ ومسلماً باید روزی‌بعد ازبرانگیخته شدن پیغمبر اسلام ﷺ متحقق شود ؛ وآنروز هم‌فقط زمان ظهور وسلطنت قائم آل‌محمد است چنانکه دراخبارسابق گذشت وقسمتی هم خواهدآمد .

در کتاب «عددالقویه» مینویسد : حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : گوئی‌قائم رادر پشت نجف می بینم که زره پیغمبر ﷺ را پوشیده وچون جمع شده است ،آنرا می‌تکاندتاباندامش‌رسامیآیدآنگاه آنرابا‌پارچه‌ای‌ازاستبرق میپوشاند وسواراسب ابلقی(سیاه‌وسفید) که میان دوچشمش‌سفید است‌شده، وطوری آنرابحرکت میآورد که سفیدی پیشانی اسبش را مردم شهرها ببینند وخود علامت‌ظهوراوباشد ، سپس پرچم رسولخدا را میگشاید و ازگشودن آن نوری میجهد که مابین شرق وغرب را روشن میکند .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: گویاقائم‌رامی‌بینم که‌براسب‌سیاهی که‌میان‌پیشانیش‌ازسفیدی

میدرخشدسواراست وازوادی السلام بطرف خندق مسجدسهله میرود واین دعارامیخواند:

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حَقّاً حَقّاً لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِیمَاناً وَصِدْقاً، لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ تَعَبُّداً وَرِقّاً، اَللّٰهُمَّ مُعِزَّ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَحِیدٍ وَمُذِلَّ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ. اَنْتَ کَنَفِی حِینَ تُعْیِینِی الْمَذَاهِبُ وَتَضِیقُ عَلَیَّ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ اَللّٰهُمَّ خَلَقْتَنِی وَکُنْتَ غَنِیّاً عَنْ خَلْقِی وَلَوْلَا نَصْرُکَ اِیَّایَ لَکُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِینَ، یَا مُنْشِرَ الرَّحْمَةِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَمُخْرِجَ الْبَرَکَاتِ مِنْ مَعَادِنِهَا، وَیَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِشُمُوخِ الرِّفْعَةِ فَاَوْلِیَاۤءُهُ بِعِزِّهِ یَتَعَزَّزُونَ. یَا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوکُ نِیرَ الْمَذَلَّةِ عَلَیٰ اَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ خَائِفُونَ. اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی فَطَرْتَ بِهِ خَلْقَکَ فَکُلٌّ لَکَ مُذْعِنُونَ. اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاَنْ تُنْجِزَ لِی اَمْرِی وَتُعَجِّلَ لِی فِی الْفَرَجِ وَتَکْفِیَنِی وَتُعَافِیَنِی وَتَقْضِیَ حَوَائِجِی، اَلسَّاعَةَ اَلسَّاعَةَ، اَللَّیْلَةَ اَللَّیْلَةَ، اِنَّکَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.



باب سی و سوم

آنچه طبق روایت مفضل بن عمر در روزگار آنحضرت

درجهان روی میدهد

دریکی ازتألیفات علمای شیعه بسلسلهٔ سند ازمفضل بن عمر(۱) روایت شده است که گفت : از آقایم حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : آیامأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود ؟ فرمود : حاشا که خداوند وقت ظهوراوراطوری معین کند که شیعیان ما آنرا بدانند. عرضکردم: آقا برای چه؟فرمود: زیرا وقت‌ظهوراوهمان ساعتی‌است که خداوند میفرماید :

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ اَيّانَ مُرْساها ؟ قُلْ اِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّي لايُجَلّيها لِوَقْتِها اِلّاهُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ لاتَأْتيكُمْ اِلّا بَغْتَةً (۲)

---

(۱) مفضل بن عمر کوفی - ازاصحاب حضرت امام جعفر صادق وامام موسی کاظم علیهما السلام است . روایات بسیاری از آن دوامام عالیمقام شنیده وروایت کرده است ، وهم از وکلای آنان بوده است . حدیث مفضل ومعروف وی از حضرت صادق دربارهٔ خداشناسی که مشهور به «توحید مفضل» است، دلیل روشنی براهمیت وشخصیت وی نزد حضرت صادق است ، همین روایت مفضل که علامهٔ مجلسی دراین باب نقل می کند نیز برفرض که صحت آن مسلم باشد ، دلیل بارزی برمقام بزرگ آن مرد دینی است .

موسی بن بکر میگوید : چون خبر مرگ مفضل بحضرت موسی کاظم(ع) رسید ، فرمود : خدااورا رحمت کند که پدری بود بعد ازپدر و راحت شد .

بعضی ازدانشمندان ما نظر بپاره‌ای ازروایات که در آن ازمفضل نکوهش شده است ، او رامورد قدح قرارداده و به نیکی یاد نکرده اند . ولی اغلب محققین، نظر موافق دارند ، ومیگویند آن روایات یامجعول ویا درمورد تقیه وبرای حفظ مفضل ازدشمنان بوده است که اورا از اصحاب خاص ائمه ندانند ؛ وقصد سوئی نسبت بوی نکنند .

(۲) سورهٔ اعراف آیه ۱۸۶

ونیز این همان ساعتی است که خدافرموده: یَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسٰيهَا(۱) وهم فرموده: اِنَّ اللّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ (۲) یعنی: علم آن وقت فقط در نزد خداست ودرآیه دیگرفرمود: هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْجَاءَ اَشْرَاطُهَا(۳) ونیزفرمود: «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» وهم فرمود: «مَايُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ اَنَّهَا الْحَقُّ اَلَا اِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۴).

عرضکردم: معنی «یمارون» چیست؟ فرمود: یعنی مردم میگویند قائم کی متولد شده و کی اورادیده، وحالا کجاست وچه وقت آشکارمیشود؟اینهاهمه عجله درامرخدا وشك درقضای الهی ودخالت درقدرت اوست اینان کسانی هستند که در دنیا زیان می‌برند وپایان بدازآن کافران است.

عرضکردم: آیاوقتی برای آن تعیین نشده؟فرمود: ای مفضل! نه من وقتی بر آن معین میکنم ونههم وقتی برای آن تعیین شده‌است! هر کس برای ظهورمهدی ماوقت تعیین کند، خود رادرعلم خداوند شریك دانسته و(بناحق) ادعا کرده که توانسته‌است براسرارخدا آگاهی یابد! در صورتیکه خداوند هرسری دارد برای این مخلوق که ازخداواولیاء خدا برگشته اندواقع شده‌است، هرخیری خدا داشته باشداختصاص به‌بندگانش دارد که‌باید بآن‌برسند. زیرا که‌خداهمه‌وقت‌بابندگانش است. آن اسرار که بآنهامیدهد برای‌این‌است که برآنهاحجت‌باشد.

فَقُلْتُ فَكَيْفَ يَامَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ يَظْهَرُ فِي شُبْهَةٍ لِيَسْتَبِينَ اَمْرُهُ وَيَعْلَىٰ ذِكْرُهُ.

مفضل گفت: دروقت‌ظهورش‌چگونه‌است؟ فرمود: ای مفضل! اودروضع شبهه ناکی آشکار میشود، تااینکه امرش‌روشن شود(۱) ونامش بالارود و کارش آشکار گردد، ونام وکنیه ونسبش برده

---

(۱) سوره النازعات آیه۴۲
(۲) « لقمان «۳۴. (۳) سوره‌محمدآیه۲۰.
(۴)سوره‌شوری آیه۱۶
(۴) یکی‌از شواهد رسوائی حسینعلی مازندرانی پیغمبربهائی وابوالفضل گلپایگانی=

شود ، وآوازهٔ او در زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد

= بزرگترین مبلغ آنها ، تحریف وتغییروسوه استفاده ازهمین جملهٔ حدیث است . راستی که انسان نمیداند چگونه نیرنك این عناصرحیله گر وخیانت پیشه را برملاسازد . شماخوانندگان این قسمت . حدیث مفضل راکه ماازصفحه ۲۰۱ جلدسیزدهم بحارالانوارچاپ امین الضرب نقلکرده ایم ملاحظه می کنید ، وبعدبه بینیدجناب بهاءآنرابچه صورتی درآورده است .چه دروغ شاخداری که گفته وچه خیانت آشکاری نموده است وی خواسته باجعل این قسمت روایت ؛ دلیلی برای سال دعوی امام زمانی سیدباب درست کند .

حسینعلی درصفحه ۲۱۱ «ایقان» باهمان تردستی وفریبکاری مخصوص بخود مینویسد :

«ملاحظه فرمائیدکه دراخبار ؛ سنهٔ ظهورآنهویه نورراهم ذکرفرموده اند معذلك شاعر نشده اند ودر نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند . فی حدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یامولای فی ظهوره فقال **فی سنة الستین !** یظهرامره ویعلو ذکره باری تحیراست ازاین عباد که چگونه بااین اشارات واضحه لائحه ازحق احتراز نموده اند»!!

گلپایگانی هم درصفحه ۳٤ کتاب فرائد بعد از نقل حدیث ضعیف ابولبید مخزومی مینویسد: «وهمین است مقصود ازعبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق (ع) روایت نموده که آنحضرت درمیعاد ظهورفرمود :**وفی سنة الستین !** یظهرامره ویعلوذکره یعنی در سنهٔ شصت (٦٠) امرآنحضرت ظاهر گردد وذکرظهورش انتشارواستعلایابد »!

میگوئیم : بهاء وگلپایگانی اگردر حدیث مفضل در بحارالانوارعلامه مجلسی چنین عبارتی که جعل کرده اندپیدا کردند ،ماهم اعتراف خواهیم کرد که دروغگو وخیانتکار وشیاد نبوده اند ؛ وحزب بهائی به تحریك ایادی بیگانه درست نشده است . بعلاوه جمله «سئل عن الصادق» بهترین دلیل است که جناب بهاء مختصر اطلاعی اززبان عربی نداشته . زیرالفظ «عن» که ایشان بکار بسته اند دراینجاغلط است وباید گفت «سئل الصادق» ازاینها گذشته چندسطر قبل ازهمین جمله درحدیث مفضل امام صادق (ع) درجواب وی میگوید وقت ظهورمهدی (ع) راتعیین نمیکنم وهر کس هم تعیین کند ادعای شرکت درعلم خدا کرده ! جناب بها وگلپایگانی چه جوابی میدهند ؟ درصفحه ۱۰۸۰ نیز گفتیم که حضرت صادق فرمود : قائم درسال طاق قیام میکند . یعنی مثلادر سال ٦١ نه ٦٠ تازه برفرض محال سال ٦٠ چه مناسبت با ۱۲٦۰ دارد ؟ آیامعنی تحری حقیقت و راستی ودرستی اهل بهاء همین است ؟! . ضمناً باید توجه داشت که اگر درکتابی هم فی سنة الستین نوشته باشد مسلماً غلط ونمی توانند مورد استفاده اغنام الله واقع شود . زیرا در بعضی ازکتب بهائی امثال رحیق مختوم اشراق خاوری نیز «فی سنة ...

برده میشود ؛ تااینکه بواسطهٔ شناختن‌اوحجت برمردم تمام شود.

بعلاوه‌ماداستان ظهوزاورا برای مردم‌نقل کرده‌ایم ونشان داده‌ایم‌ونام‌ونسب وکنیهٔ اورا برده وگفته ایم که : اوهمنام جدش پیغمبرخداوهم کنیه‌اوست تامبادا مردم بگویندااسم وکنیه ونسب‌اورا نشناختیم ، بخدا سوگند کاراوبواسطه روشن شدن نام ونسب وکنیه‌اش که‌برزبانهای مردم بالاگرفته، متحقق میشود .بطوریکه آنرا برای یکدیگربازگومیکنند.همهٔ اینها برای اتمام حجت‌برآنهاست .آنگاه همانطورکه جدش‌وعده‌داده ، خداوند اوراظاهرمی گرداند قوله‌تعالی : **هُوَالَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰی وَدِیْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهِ وَلَوْکَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ** (۱) یعنی : خداوند نمایندهٔ خودراباهدایت ودین‌حق‌میفرستد تااورا برتمام‌ادیان غالب گرداند هرچند مشرکان نخواهند .

دین مهدی دین اسلام است

مفضل گفت‌آقا تأویل«لیظهره علی‌الدین کله ولوکره‌المشرکون» چیست؟ (یعنی‌چگونه امام زمان برهمه ادیان‌غالب میشود) حضرت فرمود : تأویل آن‌این آیه است : **وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰی لَاتَکُوْنَ فِتْنَةٌ وَیَکُوْنَ الدِّیْنُ کُلُّهُ لِلّٰهِ** : یعنی . چندان از مشرکان بکشید که دیگرفتنه‌ای‌درمیان مردم نباشد وهمهٔ دین‌برای‌خدا باشد .

ای مفضل بخدا قسم! اختلاف را ازمیان ملل وادیان برمیدارد وهمهٔ دینها یکی میشود چنانکه خدا فرموده : **اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَاللّٰهِ الْاِسْلَامُ** (۲) وهم فرموده : **وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلَامِ دِیْناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِیْنَ** (۳) یعنی‌هرکس دینی‌جزدین اسلام راپبذیرد هرگزازوی پذیرفته نمیشود واو درعالم آخرت اززیانکاران خواهدبود .

مفضل گفت :آقا !آیادینی که پدران اوابراهیم ونوح‌وموسی‌وعیسی‌ومحمد داشتند ، همان دین‌اسلام بود ؟ فرمود: آری همین‌دین‌اسلام بود ، نه‌غیرآن!عرض کردم : دلیلی‌ازقرآن براین‌مطلب دارید ؟ فرمود :آری‌ازاول تاآخرقرآن‌پراز

(۱)-سوره‌توبه‌آیه۳۳　(۲) سورهٔ آل عمران‌آیه۱۷　(۳) سورهٔآل عمران آیه ۸۵

دلیل است . از جمله آیه : **ان الدین عندالله الاسلام** میباشد . ودیگر این آیه: **مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ**(۱) یعنی اسلام دین پدرشما ابراهیم است واوست که شمارا مسلمان نامید . ودیگر آیه‌ایست که خداوند درداستان ابراهیم واسماعیل از زبان آنها نقل میکند که گفتند: **وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً** (۲) یعنی : خدایاما دونفررا دوتن مسلمان و تسلیم شدهٔ خود قرارده ، واز اولاد ما نیز مردمی مسلمان بیرون آور . ودیگر این آیه در داستان فرعون است که میفرماید :

حَتَّى اِذَا اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا اِسْرَائِيلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳) یعنی : وقتی فرعون میخواست غرق شود ، گفت : ایمان آوردم که جز خداوند یگانه‌ای که بنی‌اسرائیل باوایمان آوردند ، خدائی نیست واینك من ازمسلمانان هستم .

ودر داستان سلیمان وبلقیس ملکه سبامیفرماید : **وَ اْتُونِي مُسْلِمِينَ** یعنی : درحالیکه تسلیم شده‌اید ، نزد من بیائید ، وچون بلقیس بنزد سلیمان آمد گفت : **اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** یعنی من با سلیمان درپیشگاه خداوند جهانیان اسلام آوردیم وازز بان عیسی بن مریم علیهما السلام میفرماید :

مَنْ اَنْصَارِي اِلَى اللّٰهِ یعنی عیسی گفت : کسانی که میخواهند باپذیرش دین خدا مرایاری نمایند کیستند؟ **قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُونَ** (٤) یعنی حواریون گفتند : ما یاوران دینی توهستیم ماایمان بخدا آوردیم وشاهدباش که مامسلمان هستیم ! ودرآیه دیگر میفرماید :

وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا(۵) یعنی: آنچه درآسمانها

---

(۱) سورهٔ حج آیه ۷۷ (۲) بقرة آیه ۱۲۱

(۳) سورهٔ یونس آیه ۹۰

(٤) سورهٔ آل عمران آیه ٤۵

(۵) سورهٔ آل عمران آیه ۷۷

وزمین است بامیل و بی میلی اسلام آوردند ودر داستان لوط میفرماید : **فَمٰا وَجَدْنٰا فِیهٰا غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ** (۱) یعنی : مادر آنجا بیشتر از یك خانه از مسلمانان نیافتیم ودر آیهٔ دیگر میفرماید: **وَقُولُوا آمَنّٰا بِاللّٰهِ وَمٰا أُنْزِلَ إِلَیْنٰا . . لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ** (۲) یعنی بگوئید: ایمان آوردیم بخداو آنچه ازطرف خدا برای ما نـازل شده وبین هیچیك ازپیغمبران فرق نمیگذاریم وما برای او اسلام آوردیم .

ودر آیهٔ دیگر میفرماید : **أَمْ کُنْتُمْ شُهَدٰاءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ** الی قوله **وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ** (۳) یعنی : آیاشماحاضر بودید هنگامیکه مرك یعقوب فرارسید تا آنجا که فرمود : وماهمه برای او اسلام آوردیم .

مفضل عرضکرد : آقا! ادیان چندتااست ؟ فرمود : چهاردین است وهر کدام دین جداگانه ایست عرض کردم : چرا مجوس را مجوس می گویند ؟ فرمود : برای اینکه درسریانی خودرا مجوسی نامیدندودعوی کردند که حضرت آدم وشیث هبةالله ازدواج بامادران وخواهران ودختران وخالهها وعمه ها وسایرمحارم را برای آنها حلال کردند وادعا می کنند کـه آدم وشیث بآنها دستور دادهاند که در وسط روز آفتاب راسجده کنند ووقتی برای نمازآنها قرار ندادهاند ، در صورتیکه این ادعا افتراء برخدا ودروغ بستن بر آدم وشیث است .

مفضل گفت : آقا ! چراقوم موسی را یهود می گویند ؟ فرمود: برای اینکه خداوند از زبان آنها نقل کرده که گفتند : **انا هدنا الیك** ، یعنی ما بسوی تورجوع کردهایم. عرضکردم : چرا نصاری را نصرانی می گویند ؟ فرمود : بخاطر این آیه است که به عیسی گفتند : **نحن انصار الله** ما یاوران خدائیم، ودین خدارا نصرت میدهیم.

مفضل گفت : آقا ! چراصابئین رابدین نام می نامند ؟ فرمود: برای اینکه

(۱) سورهٔ الذاریات آیه ۳۶
(۲) سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۰
(۳) » » » ۱۲۷

آنها معتقد شدند که وجود پیغمبران وفرستادگان الهی وادیان وشرایع آسمانی بیهوده است وهرچه انبیا گفته‌اند باطل‌است وازاین راه یگانگی خداوند ونبوت پیغمبران ورسالت‌فرستادگان الهی و جانشینی جانشینان‌آنها را انکار نمودند و میگویند : نه دینی‌ونه کتابی‌ونه‌پیغمبری‌است وباعتقادآنهاجهان‌آفرینش هیچگونه رابطی بامبدء وجود ومدبرعالم ندارد و خود سری میگردد .

عرضکرد : سبحان الله ! چقدر این اطلاعات مهم است ؟ حضرت فرمود : آری ای مفضل آنچه گفتم بشیعیان ما برسان تا درامردین‌خودشك‌نکنند .

مفضل گفت : آقا ! مهدی در کدام سرزمین ظهور میکند ؟ فرمود: هنگام ظهورش هیچکس اورا نمی‌بیند هر کس جزاین بشما بگوید اورادروغگوبدانید. عرضکردم : آقا ! آیا مهدی هنگام ولادتش دیده نمیشود ؟ فرمود : چرا بخدا قسم از لحظه ولادت تـا موقع وفات پدرش کـه دو سال و نه ماه است دیده می ـ شود. اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم مـاه شعبان سال ۲۵۷ تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست وشصت روز وفات پدرش (۱) در شهری واقع در کنار شط دجله که آنرا شخص متکبر جبار گمراهی بنام جعفر ملقب بمتوکل ملعون بنامی کند .

آن‌شهر را «سرمن رأی» مینامند (سرمن‌رای یعنی مسرور میشودهر کس آنرا ببیند) ولی‌هر کس‌آنرا ببیند گرفته میشود درسال دویست وشصت هر شخص باایمان وباحقیقتی‌اورادرسامرەمی‌بیندولی کسیکه‌دلش آلودهٔ‌بشك وتردیداست‌اورا نمیبیند امرونهی اودرآنشهر نفوذ میکند ودرهمانجا غائب میشود ودر قصری بنام (صابر) درجنب مدینه درحرم جدش رسول‌خدا ظاهرمیشودوهر کس سعادت‌دیدار اوراداشنه باشد درآنجااورا میبیندآنگاه درآخرروزسال دویست وشصت و شش از نظرهاغائب می گرددودیگرهیچکس اورانمی‌بیند تاموقعیکه همه چشمها بجمالش

(۱)درآخراین باب بگفتارمؤلف دراین‌باره مراجعه کنید

روشن گردد .

مفضل گفت : درطول غیبت با کی انس‌میگیرد وبا کی گفتگو میکند و کی بااو سخن می گوید ؟ فرمود : فرشتگان خدا و افراد با ایمان طائفه جن با وی‌سخن میگویندودستورات و(توقیعات) اوبرای موثقین ونمایندگان ووکلایش صادرمیشود .

وهمان روز که‌وی درصابرغائب میشود محمدبن نصیرنمیری : خود راباب او (ورابط میان‌او وشیعیان) معرفی‌میکند ، آنگاه (بعدازغیبت طولانی) در مکه آشکار میگردد .

ای‌مفضل ! گویا اورا می بینم کـه وارد شهر مکه شده و لباس پیغمبر را پوشیده و عمامه زردی بر سر گذاشته است ، و نعلین وصله شده پیغمبر را بپـا کرده و عصای آن حضرت را بدست گرفته چند بز لاغر را جلو انداخته و بدین‌گونه بطرف خانه خدا میرود بدون اینکه‌کسی اورا بشناسد وبسن جوانی آشکارمیگردد .

مفضل گفت : آیابصورت‌جوان‌برمیگرددیا با حالت‌پیری‌ظهورمیکندفرمود: سبحان‌الله‌مگر ازحالا کسی‌میداند ؟ وقتی خدافرمان ظهورش‌راصادر کند هرطوراو بخواهد وبهرصورتی که اوصلاح بداندظاهرمیشود .

مفضل گفت: آقا!از کجا ظاهرمیشودوچگونه آشکار میگردد ؟ فرمود :ای مفضل‌او به‌تنهائی آشکارمی گرددوتنها بطرف‌خانهٔ خدامیآیدوتنهاداخل کعبه‌میشودو چون‌شب فرارسدهمچنان تنهاست ، وقتی چشمها بخواب‌رفت وشب کاملا تاریک‌شد جبرئیل ومیکائیل ودسته‌دسته‌فرشتگان برروی‌فرودمیآیندودرآن‌میان‌جبرئیل بوی می گوید:ای‌آقای من‌هرچه بفرمائی پذیرفته‌است وفرمانت رواست . او(قائم)هم دست بررخسارش میکشد ومیگوید :

اَلحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَاَوْرَثَنَا الاَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعامِلِينَ یعنی : خدا راسپاس میگذارم که وعده‌اش دربارهٔ‌ماراست‌درآمد وزمین رابما واگذار کرد وهرجای بهشت‌رابخواهیم منزل‌می کنیم. چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان بفرمان‌الهی !

آنگاه در بین رکن و مقام می‌ایستد و با صدای رسا می گوید : ای نقبا و مردمی که بمن نزدیك هستید ، و ای کسانیکه خداوند شما را پیش از ظهور من در روی زمین برای یاری من ذخیره کرده است ، برای اطاعت از من بسوی من بیائید !

صدای او باین‌افرادمیرسد وآنهادرشرق وغرب عالم‌بعضی‌درمحراب‌عبادت و گروهی‌خوابیده اند ، وبااین‌وصف بایك صدا که میشنوند وبایك‌چشم بهم زدن‌در بین‌رکن ومقام نزداوخواهند بود .

هنگامیکه قائم درمکه ظهور میکند

سپس‌خداوند بنوردستورمیدهد که بصورت عمودی‌اززمین تاآسمان‌جلوه کند وهر که ساکن‌زمین‌است،ازآن‌نوراستضائه نماید ونورازمیان‌خانه‌اش‌بروی‌بدرخشد وازاین نوردلهای مؤمنین مسرور گردد ، درحالیکه هنوزآنها نمی‌دانند که قائم‌ما اهلبیت ظهور کرده‌است . ولی‌چون صبح‌شود همه دربرابرقائم خواهندبود وآنها سیصد وسیزده مردبه تعداد لشکرپیغمبردرروزجنك بدرهستند .

مفضل گفت : آقا ! آیا آن‌هفتاد ودونفر که باامام حسین ﷺ در کربلا شهید شدندهم باآنهاظهورمی کنند ؟ فرمود : فقط اباعبدالله حسین بن علی ﷺ بادوازده هزار نفراز شیعیان امیرالمؤمنین ﷺ درحالیکه حضرتش عمامهٔ سیاه پوشیده است ظهورمیکند . (۱)

عرضکردم : آقا ! آیامردم بغیرروش وسنت قائم ﷺ قبل ازظهور وقیامش با

(۱) رجوع کنیدبگفتارمؤلف درآخراین باب

امام حسین علیه السلام بیعت میکنند ؟ فرمود : ای مفضل ! هر بیعتی قبل‌ازظهورقائم کفرو نفاق و نیرنك است ، خداوند بیعت کننده و بیعت گیرندگان آنرا لعنت کند. بلکه ای‌مفضل! تکیه بخانهٔ‌خدامیدهد ودستش‌رادرازمی کند و نوری‌از آن میجهدومیگوید: این دست خدا وازجانب‌خدا وبامرخداست سپس‌این‌آیه را میخواند : اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ يَدُاللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ(۱) یعنی : کسانیکه با تو بیعت میکنند ، در حقیقت با خـدا بیعت مینمایند ، دست خدا بالای دستهای آنهاست ، پس‌هر کس‌آن بیعت را بشکند ، کاری بزیان خـود کرده‌است .

اول کسی که‌دست‌اورا میبوسد، جبرئیل‌است ، وسپس‌سایرفرشتگان ونجباء جن وبعدازآنهانقباباوی متابعت می کنند . مردم درمکه فریادمیزنند ومیگویند : این‌مرد کیست واین‌جماعت که با اوهستند کیانند واین علامت که دیشب دیدیم و نظیرش دیده نشده چیست ؟

بعضی‌به بعضی دیگرمیگویند : این مرد همان صاحب بزهاست ! عدهٔ دیگر میگویند : نگاه کنید ببینید کسی‌ازهمراهان اورامی‌شناسید ؟ مردم‌می گویندماجز چهار نفر از مردم مکه وچهار نفر که ازاهـل مدینه هستند وفلانی وفلانی میباشند هیچکدام‌آنهارانمی‌شناسیم .

این‌واقعه درآغازطلوع آفتاب‌آنروزخواهد بود ، موقعیکه‌آفتاب طالع شد گوینده‌ای‌ازچشمه خورشید بزبان‌عربی فصیحی‌بانگی‌میزند که‌اهل‌آسمانها وزمین آنرا میشوند ، ومیگوید : ای‌مردم عالم ! این‌مهدی‌آل‌محمد است‌واورا بنام‌و کنیهٔ جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواند وبپدرش حسن علیه السلام امام یازدهم تا حسین بن علی صلوات‌الله علیهم اجمعین نسبت میدهد .

آنگاه گوینده میگوید : باوی بیعت کنید که رستگارمیشوید ومخالفت امر اوننمائید که گمراه خواهید شد . سپس‌به ترتیب فرشتگان وجن ونقباء دست اورا

(۱)سورهٔ فتح آیه ۱۰

میبوسند ومیگویند : شنیدیم واطاعت میکنیم ، هیچ صاحب روحی‌درمیان مخلوق خدانمیماند جزاینکه‌آن صدارا میشنود . کسانیکه در جای دور و نزدیك ودریاو خشکی‌میباشند ، میآیند وبرای‌یکدیگر نقل میکنند که مابا گوش‌خودچنین‌صدائی راشنیدیم .

هنگامیکه آفتاب خواست غروب کند ؛ کسی‌ازسمت‌مغرب زمین‌فریادمیزند ای‌مردم دنیا ! خداوندشمادربیابان‌خشکی‌ازسرزمین‌فلسطین بنام « عثمان بن‌عنبثه » اموی‌ازاولاد یزیدبن معاویه ظهور کرده ، بروید وبااوبیعت کنید تارستگارشوید . وباوی سربمخالفت برندارید که گمراه میشوید ، درآنوقت فرشتگان وجن ونقبا گفته او را رد کرده تکذیب میکنند وبآن گوینده میگویند : شنیدیم و نافرمانی میکنیم ! هر کس شك وتردیدی بدلش راه‌یافته‌باشد وهرمنافق و کافری ، با این صدای دوم گمراه میگردد .

درآنوقت‌آقای ماقائم تکیه بخانه خدا میدهد ومیگوید : الاای اهل عالم ! هر کس‌میخواهدآدم وشیث رابه‌بیند ، بداند که من‌همان‌آدم وشیث هستم ،هر کس میخواهد نوح‌وپسرش سام را به‌بیند بداند که من‌همان نوح وسام میباشم، هر کس میخواهدابراهیم واسماعیل را به‌بیند ،بداند که من‌همان ابراهیم واسماعیل هستم هر کس‌میخواهد موسی ویوشع رابه‌بیند بداند که من‌همان موسی ویوشع هستم .

هر کس میخواهد عیسی وشمعون را به بیند ، بداند که من همان عیسی و شمعون هستم . هر کس میخواهد محمد ﷺ واميرالمؤمنين صلوات‌الله علیهمارا به‌بیند ، بداند که من‌همان محمدوعلی‌هستم ، هر کس میخواهد حسن وحسین را ببیند، بداند که من همان حسن وحسین میباشم . هر کس میخواهد امامان اولاد حسین را به‌بیند ، بداند که من‌همان ائمهٔ‌اطهارهستم دعوت‌مرابپذیرید وبنزد من جمع شوید که هرچه خواهید بشما اطلاع‌دهم .

هر کس کتابهای‌آسمانی وصحف الهی راخوانده است اینك ازمن میشنود آنگاه شروع میکند بقرائت صحفی که خداوند برآدم وشیث علیهماالسلام نازل

فرمود پیروان آدم وشیث میگویند : بخداقسم ! این صحف حقیقی آدم وشیث است این مرد آنچه را ماازصحف آدم وشیث نمیدانستیم وبرما پوشیده بود ، ویاازآن حذف ویا تبدیل وتحریف شده بود ، بمایاد داد .

سپس صحف نوح وابراهیم وتورات وانجیل وزبور رامیخواند. پیروان تورات وانجیل وزبور میگویند : بخداقسم ! این همان صحف حقیقی نوح وابراهیم است که چیزی ازآن سقط نشده وتبدیل وتحریف نگردیده ، بخداقسم ! تورات جامع وزبور تمام وانجیل کامل همین است واین بیش ازکتبی است که آنرا خوانده ایم سپس قرآن می خواند مسلمانان میگویند : بخداقسم ! این همان قرآن حقیقی است که خداوند بر پیغمبر نازل کرده، چیزی ازآن کم نشده وتحریف وتبدیل نگردیده است .

آنگاه دابة الارض دربین رکن ومقام ظاهر میشود ودر صورت مؤمنین کلمهٔ «مؤمن» ودر صورت کافران کلمهٔ «کافر» را می نویسد . سپس مردی که صورتش بعقب وپشتش بسینه بر گشته است ، بنزد قائم آمده جلواومیایستد ومیگوید : آقا ! من بشر هستم یکی ازفرشتگان بمن دستور داده که بخدمت شما برسم ونابودی لشکر سفیانی را دربیابان «بیداء» بشما اطلاع دهم .

ماجرای فرورفتن لشکر سفیانی

در زمین بیداء

قائم بوی میگوید : داستان خود وبرادرت راشرح بده. آنمرد میگوید : من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم ، ازدمشق تا زوراء هرجا آبادی بود ویران ساختیم وبحال خراب گذاشتیم ، سپس کوفه ومدینه را نیز خراب کردیم ومنبر پیغمبر راشکستیم وقاطران خودرا درمسجد بستیم .

آنگاه ازآنجا خارج شدیم در حالیکه نفرات ماسیصدهزارلشکر بود ومی‌خواستیم بمکه بیائیم وخانهٔ خدارا ویران سازیم واهل مکه را بقتل رسانیم ؛ ولی

چون بسرزمین «بیداء» رسیدیم در آنجامنزل کردیم، ناگاه صدائی شنیدیم که گفت ای بیابان این ظالمان رادر کام خودفروبر ! بااین‌صدا زمین شکاف برداشت وتمام لشکر را بلعید !

بخداقسم ازتمام‌آن لشکرجز من وبرادرم حتی‌بندی که با آن زانوی شتر را می‌بندند ، باقی‌نماند . درآن هنگام فرشته‌ای رادیدیم که سیلی بصورت مازدو رویهای ما بپشت بر گشت چنانکه می‌بینی !

سپس‌آن فرشته به برادرم گفت : بروبشام نزد سفیانی ملعون واورا ازظهور مهدی آل‌محمد بترسان وبوی‌اطلاع بده که خداوندلشکر اورا درسرزمین(بیداء) نابود گردانید .

آنگاه بمن گفت : توهم بروبمکه وقائم‌را بنابودی ستمگران بشارت‌بده و بردست وی توبه‌کن که او توبهٔ تورا قبول میکند قائم هم دست روی صورت او میکشد و بصورت نخست برمی‌گرداند و باوی بیعت نموده وهمراه او میماند .

مفضل گفت :آقا :آیا جن وفرشتگان برای بشر آشکار میگردند؟ فرمود: آری والله آشکار می‌شوند وبا آنها سخن میگویند ، مانند یکنفر آدمی که بابستگان خود سخن بگوید . عرضکردم :آقا !آیا فرشتگان وطایفه‌جن همه‌جا همراه‌قائم میروند ؟ فرمود :آری‌والله .آنها در زمین هجرت واقع در کوفه ونجف‌فرودمی‌آیند ، وعدد یاران اودرآن موقع چهل وششهزار نفر فرشته وشش‌هزار جن است (در روایت دیگر فرمود چهل وششهزار هم ازجن) خداوند قائم را پیروز می‌گرداند .

قائم (ع) درمکه چه میکند ؟

ومردم با اوچه خواهندکرد؟

مفضل عرض کرد: قائم بااهل‌مکه‌چه میکند؟ فرمود :آنهارا دعوت‌بحکمت وموعظه حسنه می‌کندآنها هم‌ازوی اطاعت می کنند . قائم مردی از خاندان خود رادرآنجا بنیابت‌خود منصوب‌داشته ومکه را بقصد مدینه ترك می‌گوید .

مفضل عرضکرد : آقا ! باخانه خدا چه می کند ؟ فرمود: آن را میشکند وبرهمان پایه‌ای که روز نخست درعهد حضرت آدم برای مردم بناشده وابراهیم و اسماعیل بالا برده‌بودند ، برپای میدارد . وآنچه که بعدازآن درمسجدالحرام تعمیر شده که پیغمبری وجانشین پیغمبری آنرا نساخته است ، آنطور که خدا میخواهد آنرامیسازد . وهرآثاری که درمکه ومدینه وعراق وسایرجاها از ستمگران باقی مانده‌باشد همه را ویران میکند . مسجدکوفه را نیزخراب کرده وبراساس اولی آن‌بنا میکند . وهمچنین قصرعتیق رانیزویران میکند. خدا لعنت کند سازندهٔ آن را ، خدا لعنت کند او را .

مفضل عرضکرد : آقا ! آیاقائم درمکه اقامت میکند ؟ فرمود: نه ! بلکه نائب خود را درآنجا میگذارد ، ولی چون اهل‌مکه دیدند قائم ازمیان آنها رفته است ، هجوم میآورند نائب اورا میکشند . قائم بسوی آنها برمیگردد وآنها بطور سرشکسته‌وذلیل‌وگریه کنان نزدوی می آیندوالتماس‌میکنند ومیگویند : ای‌مهدی آل‌محمد ! توبه کردیم توبه کردیم. قائم آنها راموعظه میکندوازغضب‌خدامیترساند وشخصی ازاهل مکه‌را به‌نیابت خودانتخاب میکند وازمکه خارج میشود .

این‌بار نیزاهل مکه هجوم می‌آورند ونائب اورا میکشند .قائم هم یاوران خوداز طایفه جن رابسوی مکه فرستاده وسفارش می کند که جزافراد باایمان یکنفر ازآنهارا باقی‌نگذارید . اگر بملاحظه رحمت پروردگار نبود که همه اشیاء راگرفته ومظهررحمتش نیزمن می‌باشم ، خودم‌با شمابسوی آنها بازمیگشتم. زیرا آنهابکلی از خداوند ومن‌فاصله گرفته وهرگونه پیوندی‌را قطع کرده‌اند. لشکر مهدی هم بسوی اهل‌مکه بازمیگردند . بخداقسم ازهرصدنفرآنها بلکه ازهرهزار نفرآنان یکنفر را باقی نمیگذارند .

مقر قائم (ع) هنگام ظهور کجاست ؟

مفضل گفت : آقا خانهٔ مهدی در کجا خواهد بود و مؤمنین در کجا جمع

شوند ؟ فرمود: مقرسلطنت وی شهر کوفه استومحل حکومتش مسجد جامع کوفه وبیت‌المال ومحل تقسیم غنائمش مسجد سهله واقع در زمینهای صاف و مسطح و روشن نجف و کوفه است .

عرضکرد : آقا همهٔاهل ایمان در کوفه خواهندبود ؟ فرمود : آری‌والله. در آنروزتمام مؤمنین یا در کوفه ویا درحوالی کوفه می‌باشند ، زمین آن بمساحت جولانگاه اسبی بدوهزاردرهم میرسد. اکثرمردم آرزودارند که کاش میتوانستندیك وجباز زمین «سبع»را بیك وجب شمش‌طلا بخرند ، و«سبع» از مضافات همدان است (۱) .

درآنروز طول شهر کوفه به پنجاه وچهار میل میرسد بطوریکه کاخهای آن مجاور کربلا است. خداوند درآنروز کربلا را محل آمدورفت فرشتگان ومؤمنین خواهد نمود ! و درآنروز ارزشی‌بسزا دارد ، چنان برکت بآن‌روی میآورد که اگر مؤمنی‌از روی حقیقت درآنجا بایستد ویکدفعه‌از خداوند طلب روزی کند ؛ خداوند هزاربرابر دنیا باوعطا میفرماید (۲) .

آنگاه حضرت‌صادق عليه السلام آهی کشیدوفرمود: ای‌مفضل! تمام‌اماکن‌روی‌زمین بر یکدیگر فخر می‌کردند . از جمله کعبه در مسجدالحرام برزمین کربلا فخر نمود . خداوندوحی فرستاد که ای کعبه ساکت‌باش! وبر کربلا فخرمکن ! زیرا کربلا بقعه مبارکی است که درآنجا ازجانب خداوند بوسیله درخت به موسی‌بن عمران وحی‌شد .

(۱) هَمْدان-بکون‌میم بروزن قندان است وباهمدان شهر معروف ایران اشتباه نشود همدان قبیله‌ای‌ازیمن‌بودند که درخلافت‌امیرمؤمنان درحوالی کوفه‌سکونت‌ورزیدندومردم‌آن درمحبت بمولای متقیان وسابقه‌تشیع وفداکاری در راه‌آنحضرت وفرزندان اومشهور بودند

(۲) ناگفته معلوم‌است‌که اینگونه عدد هاکه درراویات ذکرشده مجاز استوکنایه از زیادی مطلب مربوط بحدیث میباشد در این جا نیزکنایه از وفور نعمت وبرکت وتوجه خداوندبمؤمنین ساکن‌آن‌ارض اقدس وتربت مقدس‌میباشد .

وهمان تلی‌است که مریم وعیسی‌منزل کردند ومحلی‌است که‌سر حسین علیه‌السلام رادرآن شستشودادند ومریم عیسی راشست وخودش هم‌بعدازولادت وی‌غسل کرد. کربلابهترین سرزمینهاست . پیغمبرهنگام غیبتش‌ازآنجا بآسمان بالارفت وآنجا تاموقع ظهورقائم خیروبرکت زیادی برای شیعیان مادارد .

مهدی (ع) در مدینه

مفضل گفت : آقا ! سپس‌مهدی بکجا میرود ؟ فرمود : میرود بمدینهٔ جدم رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله . وقتی‌بمدینه درآمدمقامی‌بس‌عجیب خواهدداشت که باعث‌مسرت مؤمنین ونقمت کفارمیباشد .

مفضل گفت :آقا !آن مقام عجیب چیست ؟ فرمود : میآید کنارقبرپیغمبر وصدامیزند : ای‌مردم !آیااین‌قبرجدمن‌است؟ مردم میگویند : ای مهدی‌آل‌محمد آری‌این‌قبرپیغمبرجد تواست . میپرسد : چه‌کسانی باوی‌دراینجا مدفون هستند؟ میگویند : دونفرازاصحاب وانیس‌او .

بااینکه اوازهرکس بهترآن دونفررامیشناسد ، درحالیکه مردم همه‌گوش میدهند ، سؤال‌میکند : آنها کیانند ؟ چطورشد که درمیان تمام‌مردم فقط این‌دو نفرباجد من‌پیغمبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دراینجادفن شدند ، شاید کسانی‌دیگرمدفون باشند. مردم میگویند : ای‌مهدی‌آل‌محمد ! کسی‌غیرازاین دونفردراینجامدفون‌نیست از این جهت دراینجا دفن شدند که خلیفه پیغمبروپدرزن اوهستند ، مهدی سه باراین سؤال راتکرار میکند ، سپس‌دستورمیدهد که آن دو نفررا از قبربیرون بیاورند . مردم هم‌آنهارابیرون میآورند در حالیکه بدنشان تروتازه است واصلانپوسیده و تغییر نکرده‌اند .

سپس مهدی میپرسد :آیا کسی در میان شماهست که اینان رابشناسد؟مردم میگویند : ماآنهارا باوصافشان میشناسیم.اینان انیس جد شما هستند. میپرسد :آیا درمیان شما کسی هست که جزاین بگوید یادربارهٔ اینان شك کند ؟ مردم‌میگویند

نه ! مهدی سه روز بیرون آوردن آنها را بتأخیر می اندازد واین خبر درمیان مردم منتشر می‌شود .

سپس مهدی بآنجا آمده وروی قبرهای آنهارا برمیدارد وبه نقبای خودمیگوید: قبرهای اینان رابشکافید وآنهارا جستجو کنید . نقباهم بادستهای خود آنهارا جستجو کرده تاآنکه تروتازه مانند روز نخست بیرون می‌آورند . دستور میدهد کفنهای آنهارا بیرون آوردند بر درخت پوسیده وخشکی بردار کشند ، فی الحال درخت سرسبزوپرشاخ وبرك وخرم میشود !

بامشاهدهٔ این‌وضع‌عجیب دوستداران آنها ، میگویند : بخداقسم این‌شرافت حقیقی‌است که اینهادارند ، وماهم بدوستی اینان فائزشدیم هر کس‌جزئی محبتی‌از آنها دردل‌داشته باشد ، می‌آید وآن منظره‌را مینگردوبادیدن آن‌فریفته میگردد.

دراین هنگام جارچی مهدی صدا میزند : هر کس دو صحابه پیغمبر وانیس اورادوست میدارد دریك سمت بایستد . مردم دودسته می‌شوند : یك دسته دوست آنها ودسته‌ای‌دشمن آنان . مهدی بدوستان آن دونفردستورمیدهد که‌از آنها بیزاری جویند . آنها هم میگویند : ای مهدی‌آل پیغمبر ! ماپیش ازآنکه بدانیم‌اینان در نزدخدا وتوچنین مقامی‌دارند ازآنها بیزاری نجستیم ، اکنون که فضل ومقام‌آنها برای ماظاهرشده ، چگونه بادیدن بدن تروتازهٔ آنها وسبزشدن درخت پوسیده‌از آنان بیزاری بجوئیم ؟

بلکه‌بخداقسم ماازتوو کسانیکه عقیده‌بتودارند وآنها که باینان‌ایمان‌ندارند وآنها رابردارزدند ، و ازقبربیرون‌آوردند ، بیزاری میجوئیم ، دراین وقت مهدی بامرخداوند دستور میدهد بادسیاهی برآنهابوزدوآنان را مانند ریشه های پوسیده درخت‌نخل ازمیان میبرد .

سپس دستور میدهدآنها را از بالای دار پائین بیاورند ، وبامرخداوند زنده میگرداند ودستورمیدهد تمام مردم جمع شوند . آنگاه اعمال‌آنهارا درهر کوره

ودوره‌ای شرح‌میدهد ، تاآنکه داستان کشته شدن هابیل فرزندآدم وبرافروختن آتش برای ابراهیم وانداختن یوسف درچاه وزندانی شدن یونس درشکم ماهی و قتل‌یحیی ودار کشیدن عیسی‌وشکنجه دادن جرجیس ودانیال پیغمبر وزدن سلمان فارسی ، وآتش‌زدن درخانهٔ امیرالمؤمنین وفاطمه‌زهرا وحسن‌وحسین علیهم‌السلام وتازیانه زدن ببازوی صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا ودربه پهلوی‌اوزدن ، وسقط شدن محسن بچهٔ اووسم دادن‌بامام حسن و کشتن‌امام‌حسین واطفال‌وعموزادگان‌ویاوران آنحضرت واسیر کردن فرزندان‌پیغمبر ﷺ وریختن‌خون‌آل محمد، وهرخونی که‌بناحق ریخته‌شده ، وهرزنی که مورد تجاوز قرار گرفته ، وهرخیانت واعمال زشت و گناه وظلم وستم که از زمان حضرت‌آدم‌تاموقع‌قیام قائم ازبنی‌آدم سرزده همه وهمه را بگردن اولی‌و دومی انداخته وبرآنها ثابت نموده وملزم میگرداند وآنهاهم اعتراف میکنند .

آنگاه دستور میدهد هر کس حاضراست وازآنها ظلمی دیده قصاص کند . آنهاهم قصاص میکنند . سپس آنهارا دوباره بر همان درخت بدار میکشد ، وامر میکندآتشی از زمین بیرون‌آمده‌آنها رابادرخت میسوزاندآنگاه بباد دستورمیدهد تا خاکسترشان رابآب دریاها بپاشد .

مفضل عرضکرد : آقااین عذاب‌آخرآنهاست ؟ فرمود : نه ! نه ! ای‌مفضل بخداقسم فردای‌قیامت هرمؤمن و کافری بصحرای محشر می‌آیند وآقای بزرك رسول‌خدا ﷺ وصدیق اکبر امیرالمؤمنین وفاطمه وحسن وحسین وائمه اطهار نیز حاضرمیشوند وهمه‌آنها ازآن دونفر قصاص میکنند . تا جائیکه‌آن دونفر را درهر شبانه روزهزاربار میکشند وبازبامر خداوند بصورت اول برمیگردند تاباز عذاب شوند .

بغدادآن روز

سپس مهدی‌از مدینه‌بکوفه میرود ودربین کوفه ونجف‌فرود میآیددرآنروز

یارانش چهل‌وشش هزار فرشته وششهزار نفرجن وسیصد وسیزده‌تن نقیب میباشند

مفضل عرضکرد :آقا ! درآنروز دارالفـاسقین (بغداد) چه وضعی دارد ؟ فرمود: مشمـول لعنت وغضب خداوند است. فتنه‌ها وآشوبها آنرا ویران میسازد و بکلی‌متروك میماند . ای وای بر بغداد ومردم‌آن ازخطر لشکری که باپرچمهای زرد ، ولشکری که باپرچمهـای خود ازمغرب زمین میایند وکسیکه جزیره را جلب‌میکند ولشکری که ازدور ونزدیك بانجا میرود .

بخداقسم همه گونه عذاب که برامتهای متمرد وسرکش ازاول خلقت‌تا آخر عالم‌رسیده بربغداد فرودمیاید . عذابهائی به‌بغداد میرسد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی‌نشنیده‌است طوفان شمشیر ،آنهارا فروگیرد . وای بر کسیکه‌آنجارا مسکن‌خود قراردهد ، زیرا هر کس درآنجا مقیم‌شود باحالت شقاوت باقی میماند وهر کس هجرت کند درپرتوخدا بسربرد. بخدا مردم بغدادچنان غرق درناز و نعمت وعیش ونوش میشوند که میگوینـد : زندگی حقیقی دنیا همین وخانه‌ها و کاخهای‌آن ، قصرهای بهشت‌است ودختران‌آن (در زیبائی) حورالعین وجوانان آن جوانان بهشت است . وچنین پندارند که خداوند تمام روزی بندگانش را به بغداد ارزانی داشته‌است !

افتراء بخداوند وپیغمبر ﷺ وحکم کردن‌برخلاف قرآن وشهادت دروغ وشرابخواری‌وزناکاری‌وخوردن پلیدی‌ها، وخونریزی ، چنان‌در بغداد شیوع‌یابد که فجایع تمام‌دنیا بپای‌آن نرسد. آنگاه خداوند همین‌بغداد را بوسیله‌آن‌آشوبها وآن‌لشکرها چنان‌ویران میسازد که وقتی رهگذری ازآنجا میگذرد ؛ میگوید : شهربغداد دراینجا بوده‌است ! !

سید حسنی ومردان طالقان

آنگاه سید حسنی‌آن جوان زیبا ازطرف سر زمین دیلم خروج کرده وبـا صدای‌رسا صدامیزند : ای‌آل احمد ! دعوت‌آنکس را که ازغیبتش متأسف بودید

اجابت کنید این صدا ازناحیه ضریح پیغمبر ﷺ بلند می‌شود پس گنجهای خدا از طالقان اوراپذیره میشوند. آنها گنجهائی هستنداما چه گنجی که نه‌طلا ونه‌نقره است بلکه مردانی هستند که ایمانی‌فولادین دارند ، وبراسبهای چابك سوارواسلحه بدست گرفته وپی‌درپی ستمگران راکشته تاآنکه وارد کوفه میشوند ودرآنموقع اکثر روی زمین‌را ازلوث وجود بیدینان صاف کرده‌اند . آنها کوفه رامحل اقامت خود قرار میدهند .

چون خبر ظهور مهدی ؑ باو (سید حسنی) و اصحابش میرسد ، اصحابش باومیگویند : ای پسر پیغمبر ! این کیست که در قلمروما فرود آمده ؟ سید حسنی میگوید : بامن بیائید تاببینم او کیست وچه می‌خواهد . بخداقسم سید حسنی‌میداند که‌اومهدی است واورا می‌شناسد ، ولی‌برای این میگوید که‌باصحابش بشناساند که او کیست .

سید حسنی بیرون می‌آیدتا بمهدی‌میرسدوازوی می‌پرسد : اگر تومهدی آل محمد هستی عصای جدت پیغمبر ﷺ وانگشتر وپیراهن وزرهش موسوم به «فاضل» و عمامه مبارکش بنام «سحاب» واسبش «یربوع» و«غضباء» شترش و«دلدل» قاطرش و«یعفور» الاغ آن سرور واسب اصلیش «براق» وقرآنی که امیرالمؤمنین‌جمع‌آوری کرده کجاست؟(۱)

مهدی ؑ تمام اینهارا بیرون‌آورده به‌سیدحسنی نشان میدهدآنگاه عصای پیغمبر راگرفته وبسنك سختی میزند ، فی‌الحال سنك‌مانند درخت سبز میشود ؛ وشاخ وبرك درمیاورد . مقصود سید حسنی اینست که بزرگواری مهدی ؑ را باصحاب‌خود نشان‌دهد تا حاضر شوندباوی بیعت کنند . آنگاه سید حسنی عرض میکند : الله‌اکبر ! یابن رسول‌الله ! دست مبارکت رابده تابا شما بیعت کنیم ، مهدی‌هم دستش‌را دراز کرده وحسنی نخست خود وسپس سایر لشکریانش باوی بیعت می کنند ، مگرچهل هزارنفر که قرآنها باخود دارندومعروف به «زیدیه»

(۱)درباره این‌قرآن درآینده سخن خواهیم گفت

می‌باشند که از بیعت کردن امتناع میورزند .

آنها می گویند این کار چیزی جز یك سحر بزرك نیست وبااین حرف دو لشکر بجان هم‌می‌افتند ،مهدی عليه السلام بطرف طائفه‌زیدیه‌آمده وسه روزآنها را موعظه می‌نماید ودعوت‌بآرامش وپذیرش خودش میکند،ولی‌آنها برسر کشی و کیفرخود میافزایند مهدی عليه السلام هم ناچار دستور قتل‌آنهارا صادر نموده همه‌را از دم‌شمشیر میگذرانند . سپس مهدی عليه السلام باصحاب خود میگوید : قرآنهای‌آنها را نگیرید بگذارید تاباعث حسرت‌آنها گردد ؛ همانطور که‌آنرا تبدیل کرده وتغییر دادند ومطابق‌آنچه درآن بود عمل نکردند (۱)

مفضل عرضکرد : آقا ! بعداً مهدی چه می کند ؟ فرمود : لشکری برای دستگیری سفیانی‌بدمشق میفرستد ؛ اورا گرفته وروی سنگی سر می‌برند . آنگاه حسین عليه السلام بادوازده هزار صدیق وهفتاد ودو نفری که در کربلا ازیاران او بودند وباوی شهیدشدند ، آشکار میشود.ای‌خوش‌آن رجعت‌نوری (۲) سپس صدیق‌اکبر امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب عليه السلام ظهور میکند وخیمه‌ای که بر چهارپایه استوار باشددر نجف‌برای وی‌برسر پامیکنند . یك‌پایهٔ‌آن درنجف‌وپایه‌ای درحجراسماعیل وپایه‌ای درصفا وپایه‌ای درزمین مدینه است .

گویا چراغهای‌آنرا می‌بینم که مانند انوار مهـر وماه درآسمان وزمین میدرخشد. درآنموقع باطن هر کس‌آشکارمیشود ، وزنان شیرده ازوحشت بچه‌های خود رارها میکنند . آنگاه‌آقای بزرك محمد رسول خدا صلى الله عليه وآله با انصار و مهاجرین وآنها که باوایمان‌آوردند ، ونبوت اورا تصدیق کردند ودر رکاب وی شهید شدند ، ظهور میکند .

---

(۱) می‌بینیددرهمین حدیث مفضل‌که فرقه بهائی‌هم‌قبول دارد؛ صحبت ازوجودقرآن درعصرامام زمان (ع) است .

(۲) دراینجااز رجعت‌بعنوان«رجعت‌نوری» سخن رفته‌است ؛برای‌توضیح بیشتررجوع کنید‌بپاورقی مفصل مادرباب «رجعت»

با ظهور حضرتش کسانیکه دعوت آنحضرت را تکذیب کردند ودر بارهٔ پیغمبریش شك نمودند واعتنا بگفتار وی نکردند و کسانی که گفتند اوساحرو کاهن ودیوانه‌است واز روی‌هوای نفس‌سخن میگویدو آنها که باوی جنگ کردند حاضر میکنند تااز روی‌حق وعدالت انتقام اعمالی راکه از بعثت آنحضرت تاموقع ظهور مهدی‌باهر امامی‌ودرهر وقتی ازاوقات مرتکب‌شده‌اند از آنها بگیرد. اینست تأویل حقیقی‌آیهٔ شریفه **وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۱)** .

مفضل عرضکرد : آقا فرعون وهامان درآنوقت کیستند ؟ فرمود: اولی و دومی‌است . عرضکرد آقا آیا پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله وعلی علیه‌السلام باقائم خواهندبود ؟ فرمود : آری‌والله پیغمبر وعلی نا گزیر میباید قدم‌روی زمین بگذارندآری بخدا آنها همه جاحتی به پشت کوه قاف وظلمات وقعردریاهاهم میروند تا آنجا که جائی‌نمی‌ماند جز اینکه پیغمبر وعلی علیهماالسلام رفته وآثارواجب دین خدارا درآنجا برپا میدارند (۲)

ای‌مفضل ! گویا می‌بینم که ما ائمه آنموقع جلوپیغمبر جمع شده وبآن حضرت شکایت می کنیم که امت‌بعد از وی چه بروز ما آوردند ، ومی گوئیم امت ماراتکذیب کردند وبی‌اعتنائی‌ونفرین‌ولعنت وتهدید بقتل نمودند ، والیان‌ستمگر آنها ما را از وطن بیرون‌آورده بپایتخت خود بردند وجمعی‌ازمارا باسم وحبس کشتند . دراین وقت پیغمبرسخت گریه میکند ومیفرمایدای فرزندان من!هرچه بشما رسیدبیشتر بجد شمارسید .

داد خواهی حضرت زهرا (ع)

آنگاه فاطمهٔ زهراء علیها السلام میآید وازظلم اولی ودومی وغصب فدك

(۱) ترجمه‌این‌آیه درچندجاازجمله صفحه ۲۸۰ گذشت .

(۲) اگروسائل کنونی‌تاانروزهم‌باشدوتکمیل‌شود، رفتن‌به‌تمام‌این‌اماکن ونقاط عادی بنظرمیرسد تاچه‌رسد که‌جنبه‌اعجازداشته‌باشد.

ملك خود توسط آنها ، و رفتن بمیان مهاجرین وانصاروایراد خطبه‌اش درخصوص غصب فدك ، وجوابی که خلیفه در رداو گفت که : پیغمبران ارث نمی گذارند ، و استدلال زهرا بگفته زکریا ویحیی وداستان‌داود وسلیمان واینکه دومی باو گفت. آن طوماری را که پدرت برای تو نوشت بمن نشان بده واودرآورد ونشان داد و اوآنرا گرفته پیش روی قریش و مهاجرین وانصار وسایرین پاره کردو گریستن زهـرا(ع)وبر گشتن بطرف قبرپدرش رسولخدا ﷺ در حالیکـه میگریست و محزون بود وبخداوند وپدرش پیغمبر ﷺ پناه‌آورده وباشعار رقیه دخترصفـی تمثل جست شکایت میکند که گفت :

قَدْ كانَ بَعْـدَكَ أَنباءٌ وَ هَنْبَثَةٌ — لَو كُنْتَ شاهِـدَها لَمْ يَكْبُرِ الخَطْبُ
إنّـافَقَدناكَ فَقْدَ الأرْضِ وَابِلَها — وَاخْتَل أَهْلُكَ فَاشْهَدْ هُـمْ فَقَدْ لَعِبُوا
أَبدَتْ رِجالٌ لَنا فَحْوَىٰ صُدُورِهِمْ — لَمّا نَأَيْتَ وَ حالَتْ دُونَكَ الحُجُبُ
لِكُلِّ قَـوم لَهُـمْ قُـرْبٌ وَمَنْزِلَةٌ — عِنْـدَ الإِلـٰه عَلَـى الأَدْنَيْنَ مُقْتَرَبُ
يالَيْتَ قَبْلَكَ كانَ الْمَوْتُ حَلَّ بِنا — أَمَلُـوا أُنـاسٌ فَفازُوا بِالَّذِي طَلَبُوا

سپس داستان اولی را نقل میکند که چگونه خالدبن ولید وقنفذ و عمربن الخطاب وجمعی رافرستاد تاامیرالمؤمنین‌راازخانهٔ خودبرای بیعت گرفتن‌درسقیفهٔ بنی ساعده ببرند ، و امیر المؤمنین بعـد ازآنحضرت مشغول جمع آوری قرآن گردید ، وقرض حضرتش راکه هشتادهزاردرهم بود ، بافروش دارائی‌خود،همه آنهاراپرداخت .

وهم‌نقل‌میکند که‌چگونه‌عمر گفت یاعلی‌بیرون‌بیاودرآنچه‌مسلمانان‌شرکت کرده‌اند تونیزشرکت کن و گرنه گردنت را می‌زنیم ، فضه گفت : امیرالمؤمنین عليه السلام مشغول کاری‌است که اگرانصاف داشته‌باشید ، خواهید دانست که‌اوازآمدن معذور است ، ولی‌آنها گوش نگرفتند وهیزم‌آوردند تا درب خانه ای را که امیر- مؤمنان وفاطمه وحسن وحسین وزینب وام کلثوم وفضه درآن بودندآتش‌بزنند ،و بالاخره ،آن درراهم‌آتش زدند . فاطمه‌آمد پشت دروازهمانجا صدازد:ای‌عمروای

بر تو چگونه بر خداو پیغمبر جسارت ورزیدی که با اینکار میخواهی نسل پیغمبر را از روی زمین براندازی واورا ازمیان ببری و نور خدا راخاموش کنی، با اینکه خدا نمیگذارد که نورش خاموش شود .

عمر گفت : ای فاطمه ! فعلا نه محمد حاضر است و نه فرشتگان از جانب خدا برای امر و نهی و ترساندن میآیند ، وعلی هم مانند یکنفر از مسلمین است ، اگر میخواهی بگو بیرون بیاید و با ابوبکر بیعت کند و گرنه همهٔ شمارا آتش میزنم

فاطمه درحالیکه میگریست گفت: پروردگارا ! شکایت فقدان پیغمبر ورسول بر گزیده‌ات وارتداد امت وممانعتی‌را که ازرسیدن حقی که تو در کتاب خود برای ماقرارداده‌ای بعمل آوردند ، بتو میکنم .

عمر گفت : ای فاطمه این حرفهای زنانه را کنار بگذار . خدا نبوت وخلافت رایکجا برای شما جمع نمیکند . سپس هیزم را آتش زد وقنفذ ملعون دستش راداخل نمود تادررابگشاید ، و عمر با تازیانه به بازوی فاطمه (ع) زد بطوریکه بازویش همچون بازوبند سیاهی ورم کرد ، وطوری باپا بدرنیم سوخته زد که بشکم دختر پیغمبر خورد واو که حامله بودمحسن ششماههٔ خودراسقط کرد(۱)

عمر وقنفذ وخالد بن ولید هجوم آوردند بدرون خانه . فاطمه باصدای بلند گریه میکرد ومیگفت : ای پدر ! ای پیغمبر خدا ! دخترت را دروغگومیدانند و میزنند ! وبچه‌اش را کشتند !! سپس امیرالمؤمنین درحالیکه چشمش ازشدت غضب سرخ شده بود ازداخل خانه بیرون آمد وعبایش رادر آورد وروی فاطمه که غش کرده بود انداخت واورا بسینه چسبانید .

وبوی گفت : ای دختر پیغمبر خدا ! میدانی که خداوند پدر بزرگوارت را برای هدایت جهانیان برانگیخت . مبادا مقنعه خودرا ازسر برداری و نفرین کنی! ای فاطمه بخداقسم اگر چنین کنی یکنفردر روی زمین نمیماند که بگوید محمدو

---

(۱) برای اطلاع از چگونگی امر رجوع کنید بکتاب الغدیر تا به ببینید که موضوع سوزاندن درخانه دختر پیغمبر(ص) درکتب معتبراهل تسنن هم آمده است .

موسی وعیسی وابراهیم ونوح وآدم پیغمبر خداست هر جنبنده‌ای که در روی زمین است وهر پرنده‌ای که در آسمان است خداوند آنرا نابود میکند.

آنگاه بعمر گفت: ای پسر خطاب وای بر تو از این کار که امروز نمودی و از عواقب آن. از خانهٔ من بیرون برو پیش از آنکه شمشیرم را بکشم وامت جفاجوی را بکشم عمر هم با خالد بن ولید وقنفذ وعبدالرحمن بن ابی بیرون رفتند.

امیرمؤمنان فضه‌را صدا زد وفرمود: ای فضه بانوی خود زهراءرا دریاب که دچار درد زائیدن شده است. چون فضه بکار آن مخدره پرداخت. بچه‌ای که پیش از ولادت نام اورا محسن گذارده بودند سقط گردید! امیرالمؤمنین فرمود: این بچه بنزد جدش رسولخدا میرود وبوی شکایت می کند.

امیرالمؤمنین در تاریکی شب زهرا را برداشته باتفاق حسن وحسین وزینب و ام کلثوم بدر خانهٔ مهاجر وانصار میرفت، وآنهارا بیاد خدا وپیغمبر وبیعت و پیمانی که پیغمبر صلی الله علیه وآله درزمان حیات خوددر چهارجا برای وی گرفت ودرهر موردمسلمانان اورا امیرالمؤمنین(ع) دانستندمیآورد وهمه وعده میدادند که‌فردای آنشب بیاری وی قیام کنند ولی چون صبح میشد هیچکس حرکتی ازخود نشان نمیداد.

داد خواهی امیرالمؤمنین «ع»

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام محنتهای عظیمی را که بعد ازپیغمبر دید وبا آن امتحان خودرا داد، بآنحضرت شکایت می کند. میگوید: یارسول‌الله داستان من مانند داستان هارون است ومن بشما همان را میگویم که هارون بموسی گفت: **یَابْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** (۱) یعنی: فرزند مادرم مردم مرا تنها گذاشتند ونزدیك بود مرا بکشند پس تو کاری نکن که دشمن بمن سر زنش کند، ومرا بامردم ظالم

(۱) سورهٔ اعراف آیه ۱۴۹

قرارمده من‌هم‌صبر کردم وتسلیم‌حوادث شدم وراضی برضای خدا گشتم‌وبامخالفتی که بامن نمودند ونقض عهد خود که باآنها دربارهٔ من معاهده نمودی ، حجت‌بر آنها تمام‌گشت .

یارسول‌الله ! من متحمل رنجها و گرفتاریهائی شدم که هیچ جانشین پیغمبری درهیچ امتی‌متحمل نگشت،تا جائیکه باضربت عبدالرحمن‌بن ملجم مرا بقتل‌رساندند ، وخداوند شاهد بچگونگی نقض‌بیعت من‌است .

طلحه‌وزبیر عایشه‌را به‌بهانهٔ ادای مراسم حج وعمره بمکه بردندولی اورا گردش داده به‌بصره‌آوردند . من هم ناچار برای جلوگیری از بلوای آنها بسیج کردم وخدا وشما را بیادآنهاآوردم ، ولی‌آنها برنگشتند تااینکه خداوند مرابر آنها پیروز گردانید وخون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته وهفتاد دست که میخواست مهارشتر عایشه را نگهدارد بریده شد .

یا رسول‌الله : آنچه در جنگهای شما وجنگهای بعد از شما دیدم از جنگ جمل برمن دشوارتر نبود(۱) زیراآن جنگ از سخت ترین وهول‌انگیزترین و بزرگترین جنگهائی بود که من دیدم. همانطور که مرا بارآوردی وباین‌آیه : **فَاصْبِرْ کَمٰا صَبَراُولُوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ** ؛ وآیه **وَاصْبِرْ وَمٰا صَبْرُکَ اِلّٰا بِاللّٰهِ** من نیز صبر کردم .

یارسول‌الله بخدا قسم تأویل این‌آیه **وَمٰا مُحَمَّدٌ اِلّٰا رَسُوْلٌ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مٰاتَ اَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلیٰ اَعْقٰابِکُمْ وَمَنْ یَنْقَلِبْ عَلیٰ عَقِبَیْهِ فَلَنْ یَضُرَّاللّٰهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِیَ اللّٰهُ الشّٰاکِرِیْنَ** (۱) واقعاً بعدازشما تحقق یافت که‌خدا میفرماید: محمد هم پیغمبری است که پیش ازاوهم پیغمبران بودند آیا اگراو مرد یا کشته شدشما بطریقه (جاهلیت‌سابق) خود باز می‌گردید ؟ (این را بدانید که) هر کس

(۱)صدق ولی‌الله الاعظم والصدیق‌الاکبرعلیه وعلی‌ابن‌عمه المصطفی‌واولاده الطاهرین الاف التحیة والثناء

(۱)سورهٔ آل عمران آیه ۱۴۴

(بعد از پذیرفتن اسلام) بطریقهٔ سابق خود بر گردد ، هیچگونه ضرری نمیتواند بخدا برساند .

داد خواهی حضرت امام حسن (ع)

ای مفضل ! آنگاه حسن عليه السلام برخاسته وخطاب به پیغمبر می گوید : ای جد بزرگوار! من هنگام آمدن پدرم امیرالمؤمنین بکوفه باحضرتش بودم تا اینکه بضربت عبدالرحمن بن ملجم ملعون شهیدشد . همانطور که شما باووصیت کرده بودید پدرم نیز بمن وصیت فرمود . چون معاویهٔ ملعون ازشهادت پدرم مطلع شد ، زیادزنازاده را بادویست وپنجاه هزارسر باز بکوفه فرستاد وبوی دستورداد که من وبرادرم حسین و سایر برادران وبستگان وشیعیان و دوستان مرا گرفتارسازد واز ما برای معاویه بیعت بگیرد .

هر کدام ازما حاضر نشدند گردنش رازدند ، وسراورا برای معاویه فرستادند چون من این رادیدم ازخانه بیرون آمده ، بمسجد جامع کوفه رفتم تا نماز بگزارم ، بعد از نماز بمنبر رفتم وبعدازحمد وثنای الهی گفتم : ای مردم ! اوضاع دنیاعوض شده و آثار دین ازبین رفته ، وبرد باری کم شده امروز دیگرازتحریکات شیطانی وحکم خائنین کسی آسایش ندارد .

بخداقسم دلیلهای محکمی برای آنها آورده شد ، وعلائم زیادی برایشان روشن گردید ، ومشکلاتشان آشکار گشت ، وهر لحظه منتظر بودیم که تأویل این آیه : « و مامحمدالارسول قدخلت ...» تحقق یابد . ای مردم ! بخداقسم جدم رحلت کرد وپدرم شهید شد ووسواس خناس دردلهای مردم تخم وسوسه پاشید وفتنه جویان برای ایجادفتنه عربده ها کشیدند وبرخلاف سنت رفتار کردید .

ای وای بر آن فتنهٔ کر و کور که صدای کسانیکه مردم را براه راست میخوانند وبرای پذیرش حق وحقیقت صلامیزنند ، شنیده نمیشود . درآن فتنه است که سخن نفاق آمیز آشکار می گردد وباطن تفرقه اندازان معلوم میشود ودولشکر خارجی شام و

عراق بجان هم‌میافتند. خداشمارارحمت کند بشنابید بسوی گشایش ونورآشکارو پرچم بزرك وچراغی که هیچگاه خاموش نمیشود وحقی که مخفی نمی گردد.

ای‌مردم! ازخواب غفلت بیدارشوید واز تاریکی گمراهی که شما را احاطه کرده بدرائید. بخدائی که دانه‌راشکافت وانسان راآفرید وردای عظمت‌پوشانید، قسم یادمیکنم‌جمعی‌ازشما که دارای‌دلهائی‌صاف ونیتهائی‌خالص‌باشند، بدون‌اینکه آمیخته بنفاق وقصد افتراق باشند برخاسته بامن بیعت کنید، تامن بتوانم‌باشمشیر قیام‌کنم واطراف کار را بر دشمن تنگ بگیرم وبا نیزه ها وسمهای اسب لشکر آنها را از میان بردارم، ای مردم! خدا شمارا رحمت کند سخن بگوئید وبمن جواب بدهید!

یارسول‌الله! مثل‌اینکه مهرسکوت بدهان‌آنها زده بودند. زیرا جزبیست نفرکسی‌دیگربمن جواب نداد! !آنها برخاستند وگفتند: ای پسرپیغمبر؛ ما با شمشیرهای خودتاپای‌جان برای نصرت‌توایستاده ایم. فرمانبردار توئیم‌وهرکاری بکنی‌تصدیق میکنیم، هرامری داری‌بفرما.

من بچپ وراست خود نگاه کردم دیدم جزآن بیست نفرکسی‌دیگرنمانده است. درآن هنگام پیش‌خود گفتم: من هم از جدم پیروی میکنم. چه او وقتی سی‌ونه‌نفرمعتقد داشت درپنهانی‌خدا راپرستش نمود. چون خداوند اورا بسن‌چهل سالگی‌رسانید با جماعت بیشترامرخدا راآشکارکرد. اگرآن عده بامن بودند ببهترین وجه درراه خدا جهاد میکردم، آنگاه سربآسمان برداشتم وعرضکردم: خداوندا! من مردم رابه راه راست دعوت کردم واز عذاب توترساندم وامرونهی کردم، ولی‌آنها پاسخ‌مثبت بمن‌ندادند واز یاری من سرباز زدند، آنها ازاجابت دعوت داعی حق غافل بودند وازیاری وی خودداری کردند ودرپیروی ازاوتقصیر نمودند وبکمك دشمنان اورفتند.

پروردگارا! عذاب وبلای خودرا که برستمگران همیشه میفرستی براینان نیزفروفرست. این راگفتم وازمنبربزیرآمدم واز کوفه کوچ کرده رهسپارمدینه

شدم !در کوفه دسته‌دسته مردم (خون مرده) می‌آمدند ومیگفتند : معاویه‌دسته‌دسته سپاه خودرا بشهرانبارو کوفه گسیل داشته و آنها‌هم دست بغارت وقتل مردم وزنان واطفال آنها زدند ؛ من‌هم بآنها فهماندم که وفا ندارند ، لشکری فراهم آوردم ، وبآنها گفتم که شما بطرف معاویه خواهیدرفت‌وپیمان‌وبیعت خودرا بامن میشکنید ، وهمانطورهم که گفته بودم ، تحقق‌پذیرفت .

دادخواهی حضرت امام حسین (ع)

آنگاه امام حسین عليه السلام با بدنی آغشته بخون ، خود ویارانش که باوی کشته شدند ، درجلو پیغمبر میایستد . چون پیغمبر اورا مینگرد زار زار میگرید . از گریهٔ اواهل آسمان وزمین نیز گریه میکنند . فاطمهٔ زهراء (ع) هم نالهٔ جانکاه ازدل پرالم برمیآورد . ازناله وشیون و گریه وزاری آنحضرت زمین واهل زمین متزلزل می گردند .

سپس امیرالمؤمنین وامام حسن درسمت راست پیغمبر وفاطمهٔزهرا در سمت چپ آنحضرت قرار میگیرند. پیغمبراورا درآغوش می گیرد ومی گوید : یا حسین فدایت گردم ! دیدگانت روشن باد ودیدگان من هم روشن‌باشد سپس حمزهٔ سید الشهداءعموی‌پیغمبردر سمت راست آنحضرت میایستد ودرسمت‌چپ جعفر بن‌ابیطالب (طیار) قرارمیگیرد. ناگاه خدیجهٔ کبری وفاطمه دختر اسد(مادر امیرالمؤمنین) محسن سقط شده فاطمه زهراء را بدست گرفته ناله‌کنان بنزد پیغمبر صلی الله علیه وآله میایند ومادرش فاطمه علیها السلام این‌آیه قرآن را میخواند : **هٰذا یَوْمُکُمُ الَّذی کُنْتُمْ تُوْعَدُونَ ، یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مٰاعَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَمٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوْءٍ تَوَدُّ لَوْاَنَّ بَیْنَهٰا وَبَیْنَهُ اَمَداً بَعیداً** (۱) یعنی : اینست آنروزی که بشماوعده شده بود . امروز هر کس کار نیکی کرده یاعمل بدی نموده ، کردهٔ خود را خواهد یافت ، امروز هر کس آرزومیکند که‌کاش میان اووعمل بدش زمان متمادی فاصله‌بود .

---

(۱) سورهٔ آل عمران آیه ۲۸

گفتار حضرت صادق (ع)

مفضل گفت : دراین وقت حضرت صادق ؑ چنان گریست که محاسن مبارکش ازسیلاب اشك ترشد ! سپس فرمود : روشن مباد چشمی که با این گفته نگرید !!مفضل هم بسیار گریست وآنگاه‌عرضکرد :آقا این گریه‌چقدرثواب‌دارد ؟ فرمود : **وقتی‌از روی حقیقت باشد ، بشماره نمی‌آید !**

سپس مفضل عرضکرد :آقا چه میفرمائید در بارهٔ این‌آیه : **وَاِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِاَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ**(۱) یعنی :روزقیامت ازکسیکه‌بخاك سپرده‌شده سؤال‌میشود بچه جرمی کشته‌شده‌است؟ فرمود : ای مفضل بخداقسم این «موؤده» وبخاك‌سپرده شده ، محسن بچه‌فاطمه (ع) است . زیرا مقصود ازاین‌آیه مائیم وهر کس جزاین بگوید اورا تکذیب کنید .

مفضل عرضکرد :آقاآنگاه چه میشود ؟ فرمود : فاطمهٔ زهراء برخاسته‌و عرض‌میکند : خدایا !آن‌روزی که‌بمن‌وعده فرمودی ازکسانی که‌بمن‌ظلم کرده‌اندوحق مراغصب نمودندومرا زدندواولاد مرا بگریه‌آوردند ،انتقام بگیر !بوعدهٔ خود وفاکن. دراین‌وقت فرشتگان هفت‌آسمان وحاملین عرش‌الهی وساکنان‌هوا واهل‌دنیا وآنهاکه در زیر طبقات زمین هستند ، بانانه وفریاد میگریند وبخدا شکایت میکنند .

درآنروز تمام قاتلان وظالمان بماوآنهاکه‌ازآنچه برسر ماآمده، راضی بودند هزار باربقتل میرسند ، نه مثل کشته شدن‌آنها که درراه خدا شهید میشوند زیرا شهیدان درحقیقت نمی‌میرند چنانکه خدا فرمود : **وَلاٰتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوٰاتاًبَلْ اَحْيٰاءٌ عِنْدَرَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمٰا آتٰاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ‌يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلاّٰخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاٰهُمْ يَحْزَنُونَ(۲)**

یعنی :گمان مکن‌آنها که درراه خدا کشته‌شدند مرده‌اند . نه!آنها زنده و

---

(۱)سوره تکویرآیه‌۸-۹ (۲)سورهٔآل‌عمرانآیه ۱۶۳-۱۶۴

درنزد خدایشان روزی‌میبرند ، آنها ازآنچه خداوند ازفضل خودش بآنان روزی داشته‌است خوشحالند ، وهم ازآنانکه هنوز بآنها ملحق نشده وازپشت سرآنها میآیند، مسرورند و شادند ، که ترسی برآنهانیست وآنهاغمگین نمیباشند .

مفضل عرضکرد : آقا! بعضی‌ازشیعیان‌شما عقیدهٔ برجعت شمانداررند فرمود : آیا آنها سخن جدما پیغمبر خدا و گفتهٔ ما ائمه را نشنیده‌اند که میگوئیم : **وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** (۱) یعنی : بجای‌عذاب بزرگتر ، عذاب‌نزدیکتر بانهامی‌چشانیم‌تاشاید برگردند. ای مفضل عذاب نزدیکتر رجعت‌آل محمد وعذاب بزرگتر عذاب روز قیامت است که خدا میفرماید : **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوَاتُ وَبَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** (۲) یعنی : قیامت روزی است که اوضاع زمین وآسمانهادگرگون میگردد وهمه در پیشگاه خداوند حاضر میشوند .

شناسائی ائمهٔ طاهرین از زبان قرآن

مفضل گفت :آقا !ماميدانيم كه شمابرگزيده خداهستيد بدليل اينكه خداوند میفرماید : **نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ** واین‌آیه: **اللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ** واین‌آیه **إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا**

---

(۱) سورهٔ سجده آیه ۲۱

(۲) » » ابراهیم » ۱٤۹ میرزا حسینعلی بهاء درایقان،وبه پیروی اوگلپایگانی درفرائد این‌آیه وآیه‌شریفه‌اذاالسماء انفطرت راکه بعقیدهٔ تمام مذاهب‌اسلامی‌وسیاق‌خود آیه شریفه مربوط بروز قیامت و عالم آخرت است ؛ تأویل بظهور باب وبهاء کرده‌اند ! میرزا بهاء قیامت راموهوم میداند، ومیگوید «اذاقام القائم قامت القیامة» بنابراین‌روزی که سر وکله علی محمد باب پیدا شد ، قیامت هم بر پاشد !! دیگرنه حسابی و نه کتابی ونه جزائی‌فقط‌ظهور جناب بهاء میماندکه آنهم‌حریت وآزادی مطلق برای اهل بهاءوجمیع دنیاست . هر کس هر کاری کردکسی را باکسی‌کاری نباشد .

مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) ترجمه آیات به ترتیب اینست : مقام هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم .خداوند بهتر میداند رسالت خود رادر کجا قرار دهد خداوندآدم و نوح واولادابراهیم وفرزندان عمران را برجهانیان بر گزید . آنها از یك نسل هستند ، بعضی‌از بعضی دیگر، وخداوند شنواودانا است .

حضرت فرمود : ای‌مفضل مادر این‌آیه کجا ذکرشده‌ایم ؟ عرضکرد: بخدا قسم اینکه خدا میفرماید : اِنَّ اَوْلَى النّاسِ بِاِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهٰذَا النَّبِىُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللّٰهُ وَلِىُّ الْمُؤْمِنِينَ (۲) یعنی : نزدیکترین مردم‌با براهیم کسانی هستندکه ازوی پیروی کردند ، واین‌پیغمبر (محمد) وآنها که بوی ایمان‌آوردند وخداولی مؤمنین‌است واین‌آیه : مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْراهِيمَ هُوَسَمّٰاكُمُ الْمُسْلِمِينَ (۳) دین پدرتان ابراهیم است، خداوند شما را مسلمان‌نامید، واین‌آیه «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنٰامَ (٤) یعنی : ابراهیم گفت خدایامرا وفرزندانم‌رااز‌پرستش بتها بر حذربدار ، شماهستید .

ومیدانیم که پیغمبر وامیرالمؤمنین علیهماالسلام نه‌بت ونه صنمی راپرستش نکردند وباندازه یك‌چشم بهم‌زدن بخداشرك نیاوردند واین‌آیه وَاِذِابْتَلىٰ اِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قٰالَ اِنِّي جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ اِمٰامًاقٰالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قٰالَ لٰايَنٰالُ عَهْدِيَ الظّٰالِمِينَ (٥)

عهدی که دراین‌آیه ذکر شده‌منصب امامت‌است که بظالمین‌نمیرسد حضرت فرمود : ای مفضل از کجا دانستی که ظالم بعهد خدا ومنصب امامت نمیرسد ؟ عرضکرد :آقا مرا بچیزی که طاقت‌آن ندارم امتحان نفرمائید زیراآنچه تا کنون آموخته‌ام از علم شما بوده ، و از فضیلتی که خدابشما عطا فرموده استفاده کرده‌ام

(۱)سوره آل‌عمران آیه ۳۰ (۲) « آل‌عمران « ـ ٦۱
(۳) « حج « ـ ۷۷
(٤) « ابراهیم « ـ ۳۸

حضرت‌فرمود : ای مفضل ! راست گفتی اگراعتراف به نعمت خداوند که بتوروزی نموده نمی کردی ، چنین نبودی ای‌مفضل :آیا میدانی کدام آیات قرآن است که کافر راظالم دانسته ؟ عرضکرد : آری این آیه است**الکافرون هم الظالمون والکافرون هم الفاسقون** کسیکه کافر وفاسق وظالم باشد ، خدا اورا پیشوای مردم قرار نمیدهد .

حضرت‌فرمود : احسنت‌ای مفضل!رجعت ماراازکجا دانستی‌اینکه‌مقصران از شیعیان ما میگویند : معنی‌رجعت اینست که خداوند سلطنت دنیا رابما برمی‌گرداند وآنرا برای مهدی ماقرار می‌دهد . وای بر آن شیعیان قاصر که چنین گمان کرده‌اند که خدا سلطنت را ازما گرفت تا آنرا بما بر گرداند ؟!

مفضل گفت : نه‌بخدا سلطنت خدائی ازشما سلب نگردیده وسلب نخواهد شد. زیرا آن سلطنت،سلطنت نبوت‌و پیغمبری وجانشینی پیغمبر ومنصب امامت است.

حضرت‌فرمود : اگر آنها در قرآن مجید تدبر میکردند ؛ فضل و مقام مارا بخوبی می‌دانستند. آیا آنها نشنیدند که‌خداوندعزوجل میفرماید : «ونرید ان نمن علی‌الذین استضعفوا فی‌الارض ونجعلهم‌ائمة (۱) .

ای‌مفضل ! بخداقسم ! این آیه دربارهٔ بنی‌اسرائیل نازل‌شده ولی‌تأویل آن دربارهٔ ماست ، واین‌فرعون وهامان همان تیم وعدی (یعنی اولی ودومی)است .

دادخواهی‌سائرائمه (ع) ومهدی‌آل محمد

آنگاه جدم علی‌بن‌الحسین وپدرم امام محمدباقر علیه‌السلام برخاسته وآنچه راازامت جفا کار دیده اند بجد بزرگوارشان رسولخدا شکایت میکنند . سپس‌من بر میخیزم وازظلم منصورخلیفهٔ عباسی‌شکایت میکنم ، بعدازمن‌فرزندم موسی‌بن‌جعفر ازهارون وبعدازاوعلی‌بن‌موسی‌ازمأمون وبعدازوی فرزندش محمدبن علی ازمعتصم وبعدازوی فرزندش علی‌بن محمد ازمتوکل وبعدازوی فرزندش حسن‌بن‌علی‌ازظلم

(۱) ترجمه وشرح‌این‌آیه مکرر گذشت

«معتز» شکایت میکنند .

آنگاه مهدی همنام جدم رسولخدا درحالیکه پیراهن آن حضرت را که آغشته بخون پیشانی و دندان پاکش میباشد پوشیده ، وفرشتگان اطراف اورا گرفته‌اند ، آمده وجلو پیغمبر میایستد ، ومیگوید : ای جد بزرگوار ، شما مرا باوصافی معرفی فرمودی که مردم مرا ازروی آن اوصاف بشناسند. ونام ونسب وکنیه‌ام راذکر فرمودی. معهذا امت منکروجود من شدند ومتمرد گشتند و گفتند : مهدی متولد نشده واصلا نبوده . اگر هست کجاست و کی می‌آید ؟ پدرش مرده واولاد نداشته است واگر او موجود وسالم میبود خدا آمدن اورا تا این موقع بتأخیر نمی‌انداخت ، من هم تاکنون صبر کردم واینك بفرمان الهی ظاهر گشته‌ام .

پیغمبر میفرماید : خدارا شکر میکنیم که وعدهٔ خودرا دربارهٔ ماعملی ساخت ، ومارا وارث زمین گردانید، ودربهشت هرجا بخواهیم مسکن میکنیم ، چه خوب است پاداش عمل کنندگان وهم میفرماید: موقع نصرت وپیروزی خدا فرا رسید . وآیهٔ **هُوَالَّذِی اَرسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الحَقِ لِیُظهِرَهُ عَلَی الدِینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ** (۱) امروزمصداق پیدا کرد ، وتأویل شد . سپس این آیه را میخواند **اِنّافَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللّهُ ماتَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَماتَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكَ وَیَهْدِیَكَ صِراطاً مُسْتَقِیماً وَیَنْصُرَكَ اللّهُ نَصْراً عَزِیزاً** (۲)

---

(۱) رجوع کنید بصفحه۶

(۲) سورهٔ فتح آیه۱ - ۳ درحقیقت فتح مبین دراین آیه وغلبه دین حق که بنص این آیه همان دین مقدس اسلام است یکی ازبهترین شواهد ما برای ظهور امام مهدی موعود جهان وقائم آل محمد (ص) است . زیراچنین فتح مبین وپیروزی آشکار که تمام گناهان گذشته وآیندهٔ امت پیغمبر بخشیده شود ، وهمه براه راست بروند، وغلبه کامل پیدا کنند، ودین آنها تمام ادیان باطله را منکوب کند ؛ هنوز تحقق پیدا نکرده . واین درست درزمان قیام مهدی موعود (ع) عملی است که شیطان بقتل میرسد ، و عدل مهدی جهان را پرمیکند ودینی جزدین مقدس اسلام نمی‌ماند .

یعنی : مافتحی آشکار برای تو نمودیم . تا خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ تورا ببخشد ، ونعمت خودرا دربارهٔ تو تمام کند وتورا براه راست هدایت نماید و خداوند تورا پیروزمند گرداند .

مفضل عرضکرد : آقا ! پیغمبر چه گناهی کرده بود ؟ (که خدا میفرماید : گناهان گذشته و آینده تورا ببخشد) فرمودند: ای مفضل پیغمبر عرضکرد: خدایا گناهان گذشته و آینده شیعیان برادرم (علی‌بن‌ابیطالب) واولادم که جانشینان‌منند تا روز قیامت بمن واگذار کن . و مرا میان پیغمبران و انبیاء از کردهٔ پیروانم رسوا مگردان . خداهم گناهان آنهارا واگذار به پیغمبر کرد وهمهٔ آنان رابخشید.

مفضل‌میگوید : دراین‌وقت‌من‌سخت گریستم، وعرضکردم: آقا،این‌ازموهبت خداونداست که به‌برکت وجودشما بمارسیده‌است .

حضرت‌فرمود: ای‌مفضل ! شیعیانی که پیغمبر گناهان آنهارا بگردن گرفت تووامثال توهستی . ای مفضل این‌حدیث رابرای بعضی ازشیعیان ما که درامردین لاابالی هستند مگو . زیرا باعتماد این‌فضیلت ، عمل‌باحکام‌دین راترك می گویند ودرنتیجه ازرحمت‌الهی محروم میگردند . خداوند دربارهٔ آنهافرمود :

لَايَشْفَعُونَ اِلَّالِمَنْ اِرْتَضٰى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ(۱) یعنی : اهلبیت پیغمبر شفاعت نمیکنند مگر برای کسانی که خدا آنهارا دوست بدارد ، وآنها نیزازخوف وخشیت الهی مسرورند .

مفضل گفت: آقا! پیغمبردرموقع برانگیخته شدنش برتمام ادیان‌باطله غلبه‌نیافت (پس‌چگونه خداوند میفرماید : اوهنگام رجعت برتمام ادیان‌غلبه‌می‌یابد؟)فرمود: ای‌مفضل اگر پیغمبر بعداز بعثتش برتمام ادیان غالب شده بود ، دیگر نه مجوسی و نه یهودی ونه صابئیان ونه‌نصرانی‌وهیچ تفرقه واختلاف وشك وشرك وبت پرستی واوثان ولات وعزی وپرستش آفتاب وماه وستارگان آتش سنگ بود ، پس **لیظهره علی الدین کله** تأویلش امروز است . اینك‌این مهدی و این هم

(۱) سوره انبیاء ـ ۲۹

رجعت است که خداوند میفرماید : «وَقَاتِلُوهُمْ حَتّىٰ لاٰتَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّهِ» یعنی: بیدینان را بکشید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و تمام دین از آن خدا باشد .

مفضل گفت : گواهی میدهم که ازعلم خداوند استفاده کرده‌اید و با قدرت واقتدار او توانا گشته‌اید و با حکم او تکلم میکنید و بأمر اوعمل مینمائید .

مهدی موعود جهان

درکوفه مقر خود

سپس حضرت فرمود : مهدی بکوفه بر میگردد و آسمان ملخهای طلائی بر آنها میبارد ، همان طور که خداوند در بنی‌اسرائیل برایوب پیغمبر نیز فرود آورد **وَيُقَسِّمُ عَلىٰ أَصْحَابِهِ كُنُوزَ الْأَرْضِ تِبْرَهَا وَلُجَيْنَهَا وَجَوْهَرِهَا** گنجهای طلاو نقره و گوهر زمین‌را بیارانش تقسیم می کند (۱)

(۱) درروایات شیعه‌وسنی چه‌دراین کتاب‌وچه‌در کتابهای دیگر ، این‌معانی بااین‌الفاظ آمده‌است که **وَتُخْرِجُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا** یا **وَتُخْرِجُ الْأَرْضُ أَفْلاٰذَ كَبِدِهَا** یعنی : زمین گنجهای‌خودرا بیرون‌میدهد یازمین‌پاره‌های‌جگر خودرادرزمان‌دولت‌قائم (ع) بیرون‌میدهد . چنانکه‌مکرر گذشت دراینجا نیز بصورت‌روشنتری آمده‌است .

این‌موضوع بضمیمه‌قرائن‌وشواهد دیگر ؛ میرساند که‌حضرت‌ولی‌عصر (ع) درزمان‌خود معادن‌کشف‌نشده را ، استخراج می‌کندو‌چنان‌اصحاب‌خودرا بکاروفعالیت وعمران وآبادی جهان وامیدارد ،که همه مرفه وثروتمند و سالم و با نشاط‌درکمال عدل و آزادی زندگی می‌کنند .

گنج‌زمین ، یاپاره‌های‌جگر زمین چیزی‌جزمعادن گوناگون که خداوندعالم‌دردل زمین‌برای‌بهره‌برداری بندگانش‌بودیعت نهاده‌است‌نیست .

ملخهای‌طلائی کنایه از باران‌پر بر کت و بموقع‌است که‌زمینهارا‌ازرخیز‌میکند ، وانواع گیاهان‌درتمام‌نقاط‌سطح‌زمین‌رامیپوشاند وازآسمان‌وزمین‌بر کت بحدوفوردردسترس‌مسلمانان قرار می‌گیرد .

مفضل گفت : اگر یکی ازشیعیان بمیرد وقرضی‌از برادران دینی یا بیدینان در گردن داشته باشد، چه می‌شود ؟ فرمود : کاری که مهدی می کند اینست که در تمام دنیااعلام میکند : هر کس‌طلبی‌ازیکی ازشیعیان داشته باشد ، بیاید وبگوید . حتی‌اگرسیر یاخشخاش‌هم در گردن‌یکی‌از شیعیان باشد ، مهدی‌آنرا بصاحبش‌رد می کند ، تاچه رسد جواهرات گرانبهای طلاونقره واملاك .

مفضل عرضکرد: آقا! آنگاه چه می‌شود ؟ فرمود : مهدی بعداز گردش در شرق وغرب بکوفه‌می‌آید وواردمسجد کوفه‌می‌شود ، ومسجدی‌را که یزیدبن‌معاویه بعد ازشهادت امام حسین ؑ بنا کرده خراب می کند ، همچنین هرمسجدی را که برای خدا ساخته‌نشده‌ویران‌میسازد . خدالعنت کندبانی آنرا(۱) .

عرضکرد : آقا ! مدت سلطنت‌مهدی‌چندسال است؟فرمود: خدا میفرماید :

---

(۱) درصفحه ۱۱۲۱ گفتیم مسجد یامساجدی‌که امام زمان (ع) دستور میدهد ویران میکنند ، شاید مساجدی باشدکه بعدازشهادت امام حسین ، جنایتکاران بنی‌امیه بشکرانه کشتن‌آنحضرت ساختند ، هرچندامروز اثری‌ازآن نیست ولی‌بعید بنظر نمیرسدکه چون‌در آخرالزمان‌باردیگردولت‌بنی‌امیه روی کارمیآید، آن‌مساجدراهم تجدیدبنا کنند ؛ در اینجا حضرت صادق (ع) صریحاً میفرمایدمسجدی راکه یزیدساخته است ؛ ویران میکند ؛ این دلیل روشنی برصدق حدس ماست .

بعلاوه اگردربعضی روایات‌گذشت یا در سایرمنابع وجود دارد ؛که مهدی موعود شیعه ، هنگام ظهورمساجد وبعضی ازاماکن دینی وغیردینی راخراب میکند ، بی‌جهت نیست وچنانکه دربعضی‌ازروایات گذشته بود(صفحه۱۱۳۸)یابرخلاف‌شرع یا بمنظورمبارزه با اسلام ساخته شده ، ویا درملك مردم وغصب ، وقبله‌آن منحرف بوده ومردم اطلاع نداشته‌اند . ولی‌آن امام عالیمقام‌که از باطن هر چیزی مطلع و ازطرف خداوند ملهم میشود ،آنرا ویران‌میسازد، یا براساس‌صحیح‌وشروع تجدیدبنامیکندمانندمسجدالحرام‌ومسجدالنبی‌ومسجد کوفه که‌درصفحه۱۱۱۷-۱۱۱۸-۱۱۳۱گذشت‌و درصفحات۱۱۳۴-۱۱۱۶-۱۱۱۷گذشت که‌آنحضرت دراطراف کوفه چهارمسجدمیسازد، ویك مسجد بزرگ بنامیکند .

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ . فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ . وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ (۱)

یعنی : روزقیامت مردم دودسته می‌شوند : یکدسته شقی ویك‌دسته‌سعید . آنها که شقی‌هستند در آتش(جهنم)میباشند ودر آن آتش ناله وفریاد می کنند وتا آسمانها وزمین برقراراست ، در آنجا میمانند ، مگر اینکه خداوند بخواهدآنها رااز آتش درآورد ، وخدای توهر کاری بخواهد میکند .

وآنها که سعادتمند هستند ، دربهشت‌جای دارند ودرآنجا همیشه میمانند تا گاهیکه‌آسمانها وزمین برقراراست · مگر اینکه خداوند بخواهد (ازبهشت بیرون روند ، که البته بیرون میروند) . این‌عطای دائمی‌خداوند است » وبعدازآن روز رستخیزفرامیرسد . «والحمدلله رب‌العالمین وصلی‌الله علی‌خیرخلقه محمدالنبی‌وآله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً .

مؤلف :شیخ‌حسن‌بن‌سلیمان در کتاب «منتخب‌البصائر»روایت‌مزبوررااینطور ذکر کرده‌است : حدیث کرد برای من برادر رشید محمد بن ابراهیم بن محسن طارآبادی و گفت : که وی‌بخط پدرش ابراهیم‌بن محسن که مردی‌صالح بوده‌این حدیث رایافته است واو آن‌خط و نوشته رابمن‌نشان‌داده» .

گفتاری ازعلامه مجلسی

درپیرامون حدیث مفضل بن‌عمر

مؤلف : بدانکه تاریخ ولادت مهدی عليه السلام که دراین روایت ذکرشده با آنچه سابقاً گذشت (۲) مخالفت دارد دیگر اینکه مشهوراینست که شهرسامره را

(۱) و ه هود آیه۱۰۷ - ۱۱۱

(۲) درپاورقی صفحه۲۱۷گفتیم که مشهور میان دانشمندان شیعه اینست که آنحضرت=

معتصم عباسی ساخت . شاید متوکل بنای آنرا تمام کرده ، وبنام او معروف گشته است . فیروزآبادی در«قاموس» مینویسد : «سرمن رأی » که نام شهرسامره است ، یعنی هر کس آنرادید مسرورشد . وعلت این نام آن بود که وقتی معتصم شروع ببنای آنشهر کرد ، بر لشکروی دشوار آمد ، ولی وقتی منتقل بآنجا شد، هر کس ازسپاه اوآنجارادیدمسرور گشت لذاآنشهر را «سرمن رأی» وبه تخفیف«سامره»خواندند.

واینکه مفضل پرسید : «آیاحسین برخلاف سنت قائم عمل میکند» شاید معنی آن این باشد که (باتعجب میپرسد) چطور میشود حسین برخلاف سنت قائم ، پیش از ظهوراو رجعت می کند ؟ حضرت جواب داد که رجعت امام حسین بعداز قیام قائم است . زیرا پیش ازقیام قائم هر بدعتی ضلالت بزرك و گمراهی است .

و اینکه : امام زمان ؑ میفرماید :.. «بداند که من آدم ونوح وابراهیم ... هستم» یعنی علم وفضل واخلاق آنهارا که بخاطر آن شما از آنها پیروی میکردید، وآنهارا میداشتید ، من نیز همان علم وفضل واخلاق رادارم .

واینکه : فرمود : امام زمان تمام گناهان آینده مردم رابگردن دوخلیفه میاندازد ، علت آن روشن است . زیراآنها امیرالمؤمنین ؑ را از حق خودش منع کردند واز خلافتش دفع نمودند واین دوسبب شد که سایر امامان نیز کنارزده شوند ودر صحنه اجتماع مغلوب گردند . وبعکس خلفای ظالم برسر کارآیندوتا زمان ظهور قائم برمردم چیره شوند ، واین جنایت وظلم منشأ وعلت کافر شدن هر کافری و گمراهی هر گمراهی وفسق هرفاسقی گردید .

زیرا اگرامام بخلافت میرسید بواسطه قدرت واقتدارش واستیلاء وبسط یدی که داشت میتوانست از هرگونه کفر و گمراهی وفسق ومفاسد جلوگیری بعمل آورد . علت اینکه امیرالمؤمنین ؑ درایام خلافتش قدرت بربعضی ازامور پیدا

= درروزجمعه نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵هجری درشهرسامره متولد شده است. بنابراین هنگام وفات پدربزگوارش حضرت عسکری (ع) سنه ۲۶۰ پنجساله بود ؛ واین درست عکس این حدیث است که درصفحه ۱۱۵۱ گذشت . شایدراوی یاکاتب اشتباه کرده باشد .

نکرد این بود که آن دو نفر قبلا اساس ظلم وستم را پایه گذاری کرده بودند ، واین موضوع دردلهای مردم ریشه دوانیده بود .

واما علت اینکه گناهان گذشته بشر قبل را نیز بگردن آنها انداخت ، این است که آن دو نفر راضی بافعال مردم امثال خود بودند ، مانند ممانعت جانشینان پیغمبران از رسیدن بحقشان وهر فسادی که براین نیت وعمل مترتب میشود .زیرا اگر آنها این افعال رازشت میدانستند ، خودشان مرتکب آن نمیشدند؛ وهر کس راضی بفعل کسی باشدمانند این است که خود مرتکب آن شده است . چنانکه آیات بسیاری دلیل براین مدعاست .

مانند اینکه خداوند کارهای زشت پدران یهودرا نسبت بخود اینان داده و یهودان زمان پیغمبررا بواسطه آنچه پدرانشان درعهد حضرت موسی وسایر اعصار مرتکب میشدند ، نکوهش میکند.زیرا که خدا میدانست یهودان عصر پیغمبر از اعمال پدرانشان رضایت دارند ، ونیز روایات مستفیضه هم ازطریق شیعه وسنی مؤید این مطلب است .

بعلاوه دور نیست که ارواح ناپاك آنها در صدور آن امور مفسدت انگیز از اشقیاء ، مدخلیت داشته است . همانطور که ارواح پاك اهلبیت پیغمبر مؤید ومدد کار کارهای خوبی بوده که پیغمبـران انجام میداده‌اند . ودر رفع گرفتاری‌ها واسطه بوده‌اند ، چنانکه در کتاب «امامت» گذشت ازاینها گذشته ، ممکن است مطلب را اینطور تأویل کنیم که : امام زمان عليه السلام تمام کارهای آن دو نفر را تطبیق باعمال اشقیامیکند وثابت مینماید که آنها درشقاوت مانند همه اشقیای عالم بوده‌اند ، زیرا هر کار شقاوت آمیز اشقیای عالم ، از آنها نیز صادر شده است .

واینکه : خدا درآیهٔ گذشته فرمود : اشقیا در آتش دوزخ وسعادتمندان دربهشت هستند ، مگر اینکه خداوندتو بخواهد ـ آنها را نجات دهد ـ **الاماشاء ربك**

شاید حضرت خواسته است که دراین آیه خواستن خدا را بزمان رجعت تفسیر کند بااین معنی که دراینجا مقصوداز بهشت جهنم ، عالم برزخ باشد ، چنانکه درروایت دیگرهم رسیده است وبااین بیان حضرت استدلال کرده است که این زمان منوط بمشیت خداونداست که برای مردم روشن نیست ، واین‌معنی بهترین وجهی است که مفسرین در تفسیر این‌آیه ذکر کرده‌اند .



باب سی وچهارم

در پیرامون رجعت

شیخ حسن بن سلیمان (۱) در کتاب «منتخب البصائر» بسند خود ازمحمد بن مسلم روایت میکند که گفت : از حمران بن اعین وابو الخطاب پیش از آنکه آن کارها از ابو الخطاب سر بزند (۲) شنیدم که میگفتند : ازحضرت صادق شنیدیم میفرمود: نخستین کسیکه قبرش میشکافد وزنده شده بدنیا برمیگردد حسین بن علی علیه السلام است.

---

(۱) مؤلف درفصل اول مقدمه جلد یکم بحار الانوار مینویسد: کتاب «منتخب البصائر» تألیف شیخ فاضل حسن بن سلیمان شاگرد شهید (اول) رحمة الله علیه است که منتخب کتاب «بصائر الدرجات» سعد بن عبدالله اشعری است.

وی در این کتاب از کتابهای دیگری هم با تصریح باسامی آنها نام برده است ؛ تا مطالب آن با آنچه از کتاب سعد بن عبدالله گرفته میشود ؛ اشتباه نشود ؛ تألیفات دیگر حسن بن سلیمان کتاب «مختصر» و کتاب «رجعت» است که هر سه در این کتاب نام برده شده است» .

(۲) ابوالخطاب : محمد بن مقلاص الاسدی الکوفی ـ غالی وملعون است . روایات در مذمت ولعن و برائت از او بسیار وارد شده وعاقبت بنفرین حضرت صادق علیه السلام بقتل رسید : فورد : انه قال : اللهم العن اباالخطاب ، فانه خوفنی قائماً وقاعداً وعلی فراشی اللهم اذقه حر الحدید (تحفة الاحباب صفحه ۳۵۳)

واین رجعت عمومی نیست (که تمام مردگان زنده شده سر از قبر در آورند) بلکه افراد خاصی بدنیا برمیگردند(۱) که یامؤمن خالص ویامشرك محض باشند .

ونیز در آن کتاب بسند مزبور ازحماد بـن عیسی روایت میکند که گفت : بکیر بن اعین بمن گفت کسی که من درشخصیت بزرگش شك ندارم یعنی حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام فرمود : پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه وآله وسلم وعلی عليه‌السلام بدنیا رجعت میکنند .

نیز در کتاب یاد شده بسند مذکور ازفضیل بن یسار ازحضرت باقر عليه‌السلام نقل میکند که فرمود : (اولی ودومی) راجبت وطاغوت بگوئید ، وازرجعت نیزسخن بمیان نیاورید . اگردشمنان بشما گفتند : شماشیعیان سابقاً این حرفها رامیزدید ، بآنها بگوئید : اماامروز این رانمیگوئیم . زیراپیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله باصرف صدهزاردرهم دلهای اینان رابدست آورد ، تادست ازوی بردارند ، وشما (شیعیان) نمیتوانید بـا سخنان خوددلهای آنها راجمع کنید .

مؤلف : مقصود حضرت اینست که از دشمنان تقیه کنید ، وآنها را باین اسامی نخوانید (وازرجعت که خوش آیندآنها نیست، وبرای شما ایجادخطرمی کند صحبت ننمائید) .

همچنین در کتاب نامبرده بهمان سند اززراره روایت می کند که گفت : از حضرت صادق عليه‌السلام ازرجعت وامثال این امورمهم سؤال کردم . حضرت فرمود :این را که میپرسید هنوز وقت آن نرسیده است . خداوند میفرماید : **«بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُه»** (۲) یعنی : . . . بلکه آنها آنچه را که باعلم خود بآن احاطه نداشتند ، دروغ پنداشتند در صورتیکه (دروغ نیست) وهنوز (موقع) تأویل آن نرسیده است .

ونیز در کتاب « منتخب البصائر » ازمحمدبن طیار از آنحضرت روایت کرده است

(۱) رجوع کنید ببحث مادربارهٔ رجعت ، در پاورقی آیندهٔ همین باب .

(۲) سورهٔ یونس - ۴۰

که درتأویل آیهٔ : وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً (۱) یعنی : وروزیکه برانگیخته میکنیم ازهر گروهی ، جمعی را. فرمود : هرمؤمنی که کشته شده باشد ؛ بدنیا برمیگردد تا (بعداززندگی‌مجدد) بمرك طبیعی بمیرد وهرمؤمنی که مرده باشد ، بدنیا برمیگرددتا کشته شود (وبثواب شهادت نائل گردد) .

وهم در کتاب مزبور ازابوبصیرروایت کرده که گفت : حضرت صادق عليه السلام بمن فرمود :آیا مردم‌عراق رجعت راانکارمیکنند ؟ عرضکردم :آری . فرمود: آیا این آیه رادرقرآن‌نخوانده‌اند : « ویوم‌نحشرمن کل‌امةفوجاً»؟

هم در آن کتاب ازبکیر بن اعین‌ازحضرت صادق عليه السلام روایت کرده که‌فرمود گویا حمران بن اعین ومیسربن عبدالعریزرا می‌بینم که باشمشیرهای خودمردم (بیدین) را دربین صفا ومروه بخاك میاندازند (که البته مقصود امام رجعت‌آنها بدنیااست) .

وهم درآن کتاب‌است که جابرجعفی گفت : ازحضرت صادق عليه السلام تفسیر آیه وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَوْمُتُّمْ . . . (۲) یعنی اگردر راه خدا کشته شدیدیا مردید . . . سؤال‌شد ، فرمود : ای‌جابر آیا میدانی راه خدا کدام است؟عرضکرد نه‌بخدا مگراینکه ازشما بشنوم . فرمود :کشته شدن‌در راه‌علی واولاد اوست . هر کس‌در راه‌محبت او کشته شود ، درراه خدا کشته شده‌است وهیچکس نیست که ایمان باین‌آیه داشته‌باشد ، مگر اینکه کشته شدن‌ومر گی درپیش دارد، باین معنی که اگر کشته شود دوباره برانگیخته می‌شود تابمیرد ، واگرمرد ، بر انگیخته می‌شودتا اینکه کشته شود، نظیراین روایت در تفسیر عیاشی‌هم ذکرشده است .

مؤلف : شایدآخر روایت تفسیر قسمت‌آخر آیه یعنی«ولئن متم اوقتلتم لالی‌الله تحشرون» باشد ، باین معنی که مقصوداز «حشر» رجعت‌باشد .

نیز در کتاب مزبور از فیض‌بن ابی شیبه روایت می کند کـه گفت : شنیدم

(۱) سورهٔ نمل‌آیه۸۵
(۲) « آل‌عمران» ۱۵۱

حضرت صادق عليه السلام آية وَاِذ اَخَذَاللّهُ مِيثاقَ النَّبِيّينَ . . . . راتلاوت نمود وسپس فرمود : تمام پیغمبران برسول اکرم ایمان میآورند وعلی عليه السلام رایاری مینمایند و بعد فرمود : آری والله خداوند از زمان آدم تا پیغمبر خاتم هر پیغمبری را که مبعوث گردانید دوباره بدنیا برمیگرداند ، تادر رکاب امیرالمؤمنین عليه السلام جهاد کنند. درتفسیرعیاشی این روایت بسند دیگر هم از فیض بن ابی شیبه نقل شده است .

وهم در کتاب مزبور از جابربن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر عليه السلام نقل کرده که در تفسیر **يا اَيُّهاالمُدَّثِرُ قُمْ فَاَنْذِرْ** فرمود : مقصود از «مدثر» محمد صلى الله عليه وآله وآمدن آنحضرت در زمان رجعت است که مردم را از نافرمانی خدا برحذر میدارد . ودر آیهٔ دیگر که خدامیفرماید : **اِنَّهالَاِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيراً لِلْبَشَرِ** (۱) نیزمقصود پیغمبر است که در رجعت بدنیا بازگشته بشر را از معصیت خدا برحذر میدارد،وهمدر آیه دیگری که میفرماید :**انا ارسلناك كافة للناس** (۲) مقصود آنحضرت است که خدا اورا در رجعت برای هدایت وتأمین حوائج تمام مردم جهان برانگیخته می گرداند .

همچنین در کتاب «منتخب البصائر» بسندمذکوراز امام محمدباقر وآنحضرت ازامیرالمؤمنین علیهما السلام نقل میکند که فرمود : آمدن « مدثر » در رجعت حتمی است . مردی عرضکرد : یا امیرالمؤمنین ! آیا پیش از قیامت انسان زنده میشودوباز میمیرد ؟ فرمود : آری والله یك لحظه کفر بعدا زرجعت سخت تر ازچند کفر قبل از رجعت است .

وهم در آن کتاب از یونس بن ظبیان از حضرت صادق عليه السلام نقل میکند که فرمود : کسی که پیش از روز قیامت بحساب مردم رسیدگی می کند حسین بن علی عليه السلام است وحساب روز قیامت هم بدست اوست باین معنی که هر کسی را (خدا بخواهد) او به بهشت یا بدوزخ می فرستد .

---

(۱) سورهٔ مدثر-آیه۳۹-۴۰

(۲) « سبأ » ۲۷

هم درآن کتاب از حمران بن اعین (۱) از امام باقر نقلکرده است که فرمود : اول کسی که در رجعت بدنیا برمی گردد ، همسایه شما حسین ﷺ است آنحضرت چندان سلطنت می کند که ازپیری ابروانش روی‌دیدگانش رامی گیرد

ونیز درکتاب مزبور ازحضرت صادق ﷺ روایت می کند که در تأویل آیهٔ يَوْمَهُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ (۲) یعنی روزی که آنها بر آتش امتحان میشوند فرمود: مقصود اینست که‌در رجعت‌غل وغش‌آنها مانندطلا گرفته میشود ، تاآنکه هرچیزی بحقیقت خود بازگشت کند .

مؤلف . شاید بیان حضرت اشاره باخباری باشد که دربارهٔ امتزاج بین دوطینت (درمجلدات سابق بحار) گذشت ، یا اینکه مقصود امتحان‌آنها باشد تا آنکه واقعیت وباطن‌آنها آشکار شود .

نیز درکتاب «منتخب‌البصائر» ازحضرت موسی کاظم ﷺ روایت میکند که فرمود : مردمی که مرده‌اندبدنیا بازگشت خواهندکرد وانتقام‌خودرا می گیرند بهر کس‌آزاری‌رسیده‌بمثل آن‌قصاص‌میکند وهر کس خشمی دیده بمانندآن انتقام میگیردوهر کس کشته شده‌قاتل راخودبتقاص خون خود میکشدوبرای این‌منظور دشمنان‌آنها نیزبدنیا برمی گردند ، تاخون ریخته شدهٔ خودرا تلافی کنند وبعداز کشتن‌آنهاسی‌ماه زنده می‌مانند، وسپس‌همگی‌دریك‌شب‌می‌میرند ، درحالیکه‌انتقام خون خودرا گرفته ودلهاشان شفایافته‌است ، ودشمنان آنها بسخت‌ترین‌عذاب‌دوزخ مبتلامیشوند .آنگاه درپیشگاه خداوند جبارایستاده تاحقوق از دست رفتهٔ‌آنها را ازدشمنان بگیرد .

ونیزدرکتاب مزبور بسند مذکورازمحمدبن عبدالله بن‌حسین روایت کرده که گفت همراه پدرم برحضرت صادق ﷺ واردشدیم ، میان‌آنحضرت وپدرم‌سخنی گذشت ، سپس‌پدرم بحضرت عرضکرد : درباره رجعت چه میفرمائید ؟ فرمود :

(۱) حمران ازمردم کوفه بوده است (۲) سورهٔ الذاریات ۱۳

دراین‌باره همان‌را میگویم که خداوند فرموده : **تِلْكَ اِذاً كَرَّةٌ خاسِرَةٌ** (۱) یعنی: این بازگشت زیان‌بخشی است ، تفسیراین آیه بیست وپنج شب قبل ازرسیدن آن‌به پیغمبر ﷺ رسید . واین هنگامی است که مردم بدنیا برمیگردند وخونخواهی آنها تمام میشود ، پدرم عرضکرد : اینکه خداوند درقرآن میفرماید : **فَاِنَّما هِیَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ ، فَاِذاهُمْ بِالسّاهِرَةِ** (۲) مقصودچیست ؟ فرمود: وقتی‌ازستمگران انتقام گرفته شد وسپس‌مردند ، ارواح آنها بیداراست نه میخوابد ونه میمیرد .

مؤلف . شایدعلت‌اینکه اینان بباز گشت زیان بخش توصیف شده اند ، این‌باشد که آنها بعد ازقتل وعذاب شدن ، عذابشان تمام نمیشود ، بلکه کیفرهای روزقیامت نیزدرانتظارآنهاست ، یااینکه باین‌معنی‌باشد که آنها قادرنیستند بـرای انواع قتلها وعذابها راه چاره‌ای بیاندیشند و« ساهره » شاید در تقدیربنابراسناد مجازی اینطورباشد که :آنها درحالت بیداری میباشند ، یا اینکه : در میان گروه بیدارها هستند .

گفتار بیضاوی

بیضاوی درتفسیر«تلك اذاً كرة خاسرة» می‌نویسد : این‌رجعت ، باز گشت زیانکارانست ، یاصاحبان این‌رجعت زیان کارند ومعنی آن اینست که : اگراین رجعت درست باشد ، ما اززیانکاران میباشیم ، زیرا ماآنرا دروغ میدانستیم ، و این رابطورمسخره میگویند .

و«انماهی زجرة واحدة » متعلق بمحذوف‌است یعنی‌آنرا دشوار نگیرید «فماهی‌الاصحیة واحدة» این رجعت ، جزیك صدا که نفخه است ، نیست ،«فاذاهم بالساهرة» یعنی‌باآن صداآنها درروی زمین زنده خواهند بود ، بعد ازآنکه مرده بودند ودردل زمین جای داشتند .

---

(۱) سورهٔ نازعات ـ ۱۲
(۲) « « -۱۳-۱٤

«ساهره» زمین سفید هموار است . علت اینکه چنین زمینی را «ساهره» گفته اند اینست که «سراب» در آن جریان دارد ، چه ساهره بمعنی جاری شدن است ، عرب میگوید : «عین ساهرة» یعنی چشمه‌ای که آب آن جاری است ، وضد ساهره ، نائمه است .



وهم در کتاب «منتخب البصائر» از محمدبن سلیمان دیلمی از پدرش روایت میکند که گفت : از حضرت صادق علیه السلام تفسیر این آیه شریفه راپرسیدم : **وَ جَعَلَكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكاً**(۱) یعنی : شمارا پیغمبران وپادشاهان قراردادیم .حضرت فرمود : مقصود از انبیاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابراهیم واسماعیل وذریهٔ اوست ، و منظور از پادشاهان ائمه اطهارمیباشند ، عرضکردم : خداوند چه سلطنتی بشما عطا فرموده ؟ فرمود : سلطنت بهشت وسلطنت بهنگام رجعت .

نیزدر کتاب مزبورازمعلی بن خنیس نقلکرده که گفت: حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود : نخستین کسیکه بدنیا برمی گردد ، حسین بن علی علیه السلام است واوچندان سلطنت می کند که ازپیری ابروانش بروی دیدگانش میافتد . سپس حضرت فرمود: اینکه خداوند(به پیغمبر) میفرماید : **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ**(۲) مقصود پیغمبراست که بدنیا برمیگردد .

گفتگوی شهربن حوشب با حجاج بن یوسف

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه شریفه **و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته ویوم القیمة یکون علیهم شهیداً**(۳) میگوید : یعنی :

(۱) سورهٔ مائده - ۲۳

(۲) سورهٔ قصص -۸۵

(۳) سوره نساء - ۱۵۷

هیچکس ازاهل کتاب «تورات وانجیل» نیست مگر اینکه قبل ازمرك او (عیسی) وپیش ازروز قیامت بوی ایمان میآورند، واوهم (عیسی) بر آنها گواه خواهد بود. روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چون بدنیا رجوع میکند تمام طبقات مردم بوی ایمان میاورند.

سپس علی بن ابراهیم میگوید: پدرم از قاسم بن محمد واواز سلیمان بن داود منقری از ابوحمزه واواز «شهر بن حوشب» نقلکرده که حجاج بن یوسف (۱) بمن گفت: ای شهر! یك آیه‌ای درقرآن است که مرا از درك معنی آن عاجز کرده‌است. من گفتم: کدام آیه است ایها الامیر؟

حجاج گفت: آیهٔ «وان من اهل الکتاب الالیؤمنن به قبل موته» است. بخدا قسم من بسیاری ازیهود و نصارا را دستور دادم گردن بزنند ودرآن هنگام آنها را بدقت مینگریستم، هیچگاه ندیدم که لبهای خود راپیش ازمرگش بمنظور ایمان

---

(۱) حجاج بن یوسف ثقفی ازمردان سنگدل وبیرحم تاریخ است. وی که بیست سال از جانب عبدالملك مروان درکوفه برایران وعراق یعنی یك ایالت امپراطوری بزرگ عبدالملك حکومت میکرد، در خونخواری و شقاوت نظیر نداشت. حجاج دشمن سر سخت حضرت امیرمؤمنان علی (ع) وخاندان آن امام عظیم الشأن بود.

باجزئی بهانه‌ای دسته‌دسته شیعیان رابقتل میرسانید، اگر نام زندیقی یا کافری رانزدوی میبردند خوشترداشت تا یکنفر شیعه علی رانام ببرند!

درنتیجه سخت گیری حجاج، بعضی ازمردم فرزندان خودرا به اسامی علی وحسن وحسین وفاطمه (ع) موسوم نمی کردند باابن وصف عبدالملك بوی نوشت: مرااز کشتن اولاد عبدالمطلب دور گردان زیرا دیدم که اولادابوسفیان، چون اصرار درقتل آنها نمودند دیری نپائید که همه نابود گشتند! تبهکاری حجاج نسبت به مردم بیگناه وخاصه شیعیان امیر-مؤمنان فوق العاده است. ماجرای اسف انگیز قتل کمیل بن زیاد وسعیدبن خبیردوتن ازمردان بزرگ شیعه توسط وی معروف است. داستان جالب سعید باحجاج را درکتاب داستانهای اسلامی تألیف نویسنده بخوانید. حجاج بعلاوه مردم بسیاری ازیهودونصارا راهم بقتل رسانید میگویند: وی جمعاً صدوپنجاه هزارنفررا بقتل رسانید.

آوردن به عیسی حرکت دهند .

من گفتم : ایها الامیر ! تأویل آیه این نیست که شما فهمیده‌اید. حجاج پرسید پس تأویل آن چیست ؟ گفتم : عیسی بن مریم پیش از روز قیامت بدنیا فرود میآید، ودر آنموقع پیروان هیچ دینی اعم ازیهودی وغیره نمی‌ماند جز اینکه قبل از مرگ بوی ایمان میاورند ، وعیسی خود پشت «سر مهدی» نماز میگذارد. حجاج گفت : ای وای ! این را از کی دانستی واز کجا آورده‌ای ؟ گفتم : محمدبن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (امام محمد باقر) بمن خبرداد حجاج گفت : **بخدا قسم این تأویل را از چشمه زلالی آورده ای ! !**

نیز در تفسیر علی بن ابراهیم بعداز ذکر این آیه **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ** یعنی : چیزی را که علم آنها بدان احاطه ندارند ، تکذیب کردند ، درصورتیکه هنوز تأویل آن برای آنها نیامده‌است . **كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** و بدینگونه پیشینیان را نیز تکذیب نمودند . این آیه در بارهٔ رجعت نازل شده .

بیدینان وقوع رجعت راتکذیب میکنند ومیگویند : رجعتی نخواهد بود .

مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۱) یعنی: بعضی بدان ایمان دارند و برخی ایمان ندارند ، وخدای تودانا تر است که مفسدین کیانند.

وهم در تفسیر علی بن ابراهیم مینویسد ازحضرت صادق عليه السلام معنی آیه « ویوم نحشر من کل امة فوجاً » را پرسیدند . حضرت از راوی پرسیدند : اهل تسنن در دراین مورد چه میگویند ؟ راوی عرضکرد : آنها میگویند :این آیه مربوط بقیامت است . حضرت فرمود : آیا خداوند درروز قیامت از هر امتی جمعی رابرانگیخته می کند وبقیه رارها میگرداند ؟! نه ! این درایام رجعت است ،آیه‌ای که مربوط بقیامت است این‌است : « وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً » یعنی آنها را برانگیخته میکنیم ویکنفرشان راباقی نمیگذاریم تا آنجا که میفرماید « موعداً»

(۱) سوره یونس -۴۱-

ونیز درتفسیر مزبور ازمعاویة بن عمارروایت نموده که گفت : بحضرت صادق عرضکردم معنی زندگی تنگ درآیه **وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَاِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً** (۱) هر کس ازذکرماروی بگرداند ، گذران تنگی برای اوخواهدبودچیست ؟فرمود: بخداقسم این آیه دربارهٔ نواصب (ودشمنان‌ما) است عرضکردم : قربانت گردم ! ما که آنهارا همواره درنازو نعمت دیده ومی‌بینیم وبدینگونه هم‌می‌میرند. فرمود : بخدا آنها آن زندگی‌ناراحت کننده و گذران تنگی‌را هنگام رجعت در پی‌خواهند داشت که درآن‌موقع نجاست میخورند .

همچنین درتفسیرمزبور است که‌آیهٔ : **وَلَوْ اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِی الْاَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ** (۲) یعنی : درزمان رجعت هر کس‌ظلمی دربارهٔ آل‌محمدنموده باشد ، اگرتمام‌آنچه راکه درروی زمین است مالك باشد ، همه را میدهد تا از کیفرآنروزنجات یابد .

نیز درتفسیرمذکورذیل آیهٔ «**وَحَرٰامٌ عَلیٰ قَرْیَةٍ اَهْلَکْنٰاهٰا اَنَّهُمْ لٰا یَرْجِعُونَ**» (۳) یعنی : حرام‌است بر(مردم) قریه‌ای که‌آنها رانابود کردیم که بدنیابرنگردند آنگاه علی‌بن‌ابراهیم میگوید : پدرم از محمد بن ابی عمیرواوازعبدالله بن سنان واو ازابوبصیر ومحمدبن مسلم وآنها از حضرت باقروصادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که‌فرمود : هرقریه ای که خداوندمردم آنرا باعذاب نابود گردانید در رجعت بدنیا برنمیگردند .

بنابراین‌آیه شریفه بزرگترین‌آیات دالهٔ بررجعت است . زیرا هیچیك از مسلمانان منکراین‌نیست که تمام مردم اعم‌ازآنها که باعذاب‌خدا نابود شده‌اند یا آنان که وفات یافته‌اند ، همه درقیامت برانگیخته میشوند واینکه دراین‌آیه خدا میفرماید « لایرجعون » مقصود اینست که در رجعت برنمیگردند ؛ ولی بقیامت برمیگردند تا بدوزخ درافتند .

---

(۱) سوره طه -۱۲۳ (۲) سوره یونس - ۵۵

(۳) سوره انبیاءآیه ۹۵

گفتاری ازامین‌الدین‌طبرسی

مؤلف : امین‌الدین‌طبرسی(درتفسیرمجمع‌البیان) میگوید : علماءدرمعنی این‌آیه اختلاف نظردارند ، وچندوجه ذکر کرده‌اند : وجه‌اول اینکه : « لا » در لایرجعون زیادی‌است وبنابراین‌معنی‌آیه‌اینست که : حرام‌است‌برمردم‌قریه‌ای که که ما آنرا نابود کردیم که بدنیا بر گردند . و گفته شده که معنی‌آیه اینست : واجب‌است برچنین قریه‌ای که وقتی‌مردم‌آن باعذاب‌الهی ، نابود گشتند ، دیگر بدنیابرنگردند وبااین معنا «حرام» بمعنی واجب است .

وجه دوم اینکه : قریه ای که مردم‌آن با گناهان نابود شده اند ، حرام است که اعمال‌نیك ازآنها پذیرفته گردد . زیراآنها بازگشت بتوبه نمیکنند .

وجه‌سوم اینکه : حرام‌است‌آنها بعد ازمردن بدنیا برنگردند ، بلکه‌زنده میشوند وبدنیا برمیگردند تا مجازات شوند . سپس‌طبرسی روایت محمدبن مسلم را ذکر میکند .

ونیزدرتفسیرعلی‌بن ابراهیم بعدازذکراین‌آیه « **سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا** (۱)یعنی : خداوندآیات (وعلامات)خودرابشما مینمایدتاشما آنرا بشناسیدمیگوید: هنگامیکه امیرالمؤمنین وائمهٔ طاهرین(ع)رجعت‌بدنیا نمودند ، دشمنانی که‌آنها را می‌بینندآنان رامی‌شناسند . دلیل‌براینکه این‌آیات ائمه میباشند گفتهٔامیرالمؤمنین ؑ است که فرمود : «خدا راآیتی بزرگتر ازمن نیست » پس وقتیکه‌آن ذوات مقدسه بدنیا برگشتند دشمنان‌آنها ،آنان رامیشناسند .

ونیزعلی‌بن‌ابراهیم درتفسیرآیه **رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ** (۲) یعنی: خداوندا ! مارادوبارمیراندی ودوبارزنده کردی تاآنجا که‌میفرماید

(۱) سورهٔ نمل - ۹۳
(۲) » زخرف‌آیه - ۲۷

«من سبیل» حضرت صادق فرمود : این آیه درباره رجعت‌است .

مؤلف : یعنی‌یکی ازاین دو زنده گردانیدن دررجعت است ودیگری در قیامت ؛ ویکی‌ازآن دومرك دردنیا ودیگری دررجعت میباشد .

وهم علی‌بن‌ابراهیم‌درتفسیر آیهٔ « ویریکم آیاته » (آیه‌سابق) می گوید : مقصود اینست که امیرالمؤمنین وائمه معصومین را خداوند دررجعت بدشمنان‌آنها نشان میدهد **فَلَمّا رَأَوْهُمْ قالُوا آمَنّا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرِكِينَ** چون‌آنها رادیدند خواهند گفت : ایمان‌آوردیم بخدای یگانه وکافر گشتیم بآنچه قبلاشرك میورزیدیم **فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبادِهِ وَخَسِرَ هُنالِكَ الْكافِرُونَ** . یعنی : وقتی آنها آنروزعذاب ما را دیدند دیگرایمانشان سودی‌بحال آنهاندارد. این‌سنت الهی‌است که همیشه درمیان بندگانش‌جریان‌داشته ودراین مورد کافران زیانکار گردیده‌اند .

وهم‌در تفسیر مزبوراست که‌آیه **وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ فَإِنَّهُمْ يَرْجِعُونَ** (۱) یعنی : خداوند کلمه توحید رادرنسل‌او(حضرت‌ابراهیم) باقی گذاشت . زیرا دودمان وی‌بدنیا برمیگردند «لعلهم» بمعنی « فانهم »است . ومقصوداینست که‌ائمه اطهاررجعت بدنیا میکنند .

دخان‌مبین یا دودآشکار چیست ؟

نیز درآن کتاب درتفسیر آیهٔ «**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ**» (۲) یعنی منتظر باش روزی خواهد آمد که آسمان دودی آشکار می آورد، میگوید : این‌بهنگامی است که مردم‌در رجعت‌از قبر بیرون آمده‌بدنیا بازمیگردند وظلمت و تاریکی‌همه مردم‌را فرومی گیرد وآنها میگویند: اینست عذاب‌دردناك «ربنا اکشف عناالعذاب انامؤمنون» خدایااین عذاب‌راازمابر طرف کن‌ماایمان آوردیم. خداوند جواب رد بآنها میدهد .

ومی‌فرماید:«انی لهم الذکری وقدجائهم رسول‌مبین» یعنی:امروزاز کجا بیاد

(۱) سورهٔ زخرف‌آیه ۲۷ (۲) سورهٔ دخان‌آیه۹

آوردند که ایمان بیاورند، با اینکه قبلا پیغمبری آشکار بنزد آنها آمد «ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون» سپس ازوی روی برتافتند و گفتند: وی چیزهائی را آموخته و دیوانه است. وقتی وحی بر پیغمبر رسید وحضرتش ازهیبت وحی الهی غش نمود، بیدینان گفتند: پیغمبر دیوانه است سپس علی بن ابراهیم این آیه راذ کر میکند: «انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون»(۱) یعنی اند کی ازعذاب را برطرف میکنیم. زیرا شما (بقیامت) عود خواهید کرد.

اگر یَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ روزقیامت باشد نمیفرمود: شما عود می کنید. زیرا بعداز آخرت وقیامت حالتی نیست که مرد گان عود بآن کنند. سپس علی بن ابراهیم میگوید: «یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ (۲) روزی که باز خواست بزرگ را ازمردم مینمائیم ماانتقام از آنهامی گیریم، که البته این انتقام و بازخواست درقیامت است.

مؤلف: امین الدین طبرسی در ذیل آیهٔ فوق فرموده است: وقتی قریش دعوت پیغمبر صلی الله علیه وآله راتکذیب نمودند حضرت هم آنهارا نفرین کرد که مبتلا شوند بهقحطی نظیر قحطی زمان حضرت یوسف. قریش هم بادعای حضرت مبتلا به قحطی سختی شدند، بطوریکه از فرط گرسنگی میان زمین و آسمان رابصورت دودمیدیدند واز روی ناچاری مردار واستخوان میخوردند. آنگاه متوسل به پیغبر شدند، حضرت هم از خدا خواست که ناراحتی آنها رابرطرف سازد.

بعضی از دانشمندان گفته اند: «دخان» در این آیه که میفرماید: آسمان با دود آشکاری میاید از علائم پیش از قیامت است این دود در گوشهای کفار ومنافقین فرومیرود، واز حرارت آن، سرهای مردم مثل سر بریان خواهد شد! افراد باایمان هم ازآن دودحالتی شبیه به زکام وسرماخورد گی پیدا میکنند تمام زمین از حرارت آن مانند خانه ای میشود که آتش در آن افروخته باشند وهیچ روزنه ای هم

---

(۱) سوره دخان آیه ۱۴
(۲) « « « ۱۵

نداشته‌باشد ، واین حالت تاچهل روزخواهد ماند . (۱)

همچنین علی‌بن ابراهیم می گوید : « يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً (۲) روزی که زمین شکافته میشودوآنها بسرعت سرازقبردرآورند،یعنی دررجعت .

نیز درتفسیراز علی بن‌ابراهیم میگوید: حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تاموقعی که‌دیدندآنچه را که بآنهاوعده داده‌شده ، این بینندگان قائم وامیر المؤمنین در

---

(۱) بطوریکه خوانندگان ملاحظه میکننددراینجا«دخان مبین» یعنی دودآشکار که درآسمان پیدامیشود ، مربوط بقیامت نیست یاازعلائم‌ظهوراست‌ویامقارن‌ظهوریا بعدازظهورو هنگام رجعت پدید میآید .

اين‌آيه شريفه سابقاً نيز درچند موردازجمله درصفحه ۹۷۰ گذشت که پیغمبر (ص) از دجال پرسید چه چیزی درسینه برای‌توپنهان کرده‌ام ؟ گفت: «دخ» یعنی‌دود سپس‌همین‌آیه‌را درتصدیق او قرائت فرمود.

ونیزدرصفحه ۹۸٤ گذشت که‌حضرت امیر(ع) فرمود : «ده‌علامت‌است که پیش‌ازقیامت بایدپدیدآید : آمدن‌سفیانی ، دجال ، دخان ، دابة‌الارض ، قیام‌قائم . . . » در اینجانیز موضوع‌دخان‌مبین که‌در این‌آیه‌آمده‌است به‌تفصیل تشریح‌شده‌است ؛ اگراین«دودآشکار»از علائم‌قیامت‌بود، که‌اجرام‌سماوی‌ازمدارهای‌خودخارج‌شده وجاذبه‌خورشید تمام‌میشودواوضاع کرات‌بکلی دگرگون‌میگردد ، نیازی‌بشرح نداشت ، ولی‌اینکه‌آنرا ازعلائم پیش از قیامت دانسته‌اند ، ومخصوصاً آنچه‌امین‌الدین‌طبرسی درشرح‌این «دخان‌مبین» نقلکرده‌است،بضمیمه قرائن‌دیگر که درهمین‌کتاب ضمن‌اخبارعلائم ظهور گذشت ؛ امکان‌این‌حدس‌را بما میدهد که‌این «دودآشکار»انفجارات‌اتمی وتشعشعات‌آن‌دود جهنمی باشد ؛که ازهم اکنون پیشبینی میشود دوبلوك شرق‌وغرب دنیای‌کمونیسم وسرمایه‌داری هریک‌برای نابودی‌دیگری‌درجنك سوم‌بکاربرد، و«کفارومنافقین» رانابودسازدومسلمانان واهل‌ایمان که‌نوعاً درخاورمیانه‌یعنی نقاط‌دور ازانفجارات اتمی‌قراردارندهم‌ازصدمات‌آن‌دودوتشعشعات‌وعذاب‌دردناك‌آن بی‌نصیب نمانند . والله‌اعلم !

(۲)سوره ق ٤۴

رجعت میباشد .

نیز در کتاب مزبور از ابوبصیراز حضرت صادق ؑ روایت نموده که در بارهٔ آیه **للاخِرَةُ خَیْرٌ لَكَ مِنَ الاُولیٰ** یعنی : ای‌پیغمبر رجعت برای توازدنیا بهتر است ، عرض کردم : **وَلَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضیٰ** یعنی‌چه ؟ فرمود : خدابزودی بهشت را بتومی‌دهد تا خشنود گردی .

شیخ طوسی بسند خود از فضل‌بن شاذان واوبسلسلهٔ سند از بریدهٔ اسلمی روایت می کند که پیغمبر ﷺ درضمن حدیثی بامیرالمؤمنین ؑ فرمود : یاعلی خداوند در هفت‌جا تورابامن حاضر میکند تاآنجا که فرمود : محل‌هفتم آنکه در وقتی که‌هیچکس‌نمانده باشد من‌وتوهستیم ونابودی احزاب بدست ماست (۱)

سؤال مامون و پاسخ حضرت رضا (ع)

صدوق در کتاب «عیون اخبار الرضا» بسند خود از حسن‌بن جهم روایت‌می کند که مأمون (خلیفه دانشمند عباسی) بحضرت‌رضا ؑ عرضکرد: دربارهٔرجعت چه میفرمائید ؟ حضرت فرمود : رجعت درست است بازگشت بعضی از مردگان درامتهای پیشین‌سابقه داشته وقرآن‌هم ناطق‌بآنست ، وپیغمبر ﷺ فرمود :آنچه

(۱) یعنی‌دسته‌بندیهائی که منشأهمه‌گونه‌گرفتاری بشری‌است ؛ بکلی‌ریشه‌کن‌کرده ، بساطآنرابرمی‌چینیم . دورنیست‌که دراینجا «احزاب» بمعنی‌واقعی‌خودباشد ، مانندحزب کمونیست‌وسایر احزاب‌کنونی بلوك‌شرق‌وغرب که‌همه درجهت‌مادیگری‌واستعمارملل‌واستثمار منافع‌افرادواجتماعات ضعیف، واصول‌اخلاقی وانسانی، مشترك هستند؛ درحقیقت امکان‌این این‌هست که احزاب‌کنونی‌ومشابه آن‌که درآینده‌بوجودمیآید، باهمین‌قدرت‌وبرنامه‌ومرامنامه هاکه‌سیاست‌واقتصادوسرنوشت ملتهاوانسانهارا‌قبضه کرده‌اند ، توسعه‌ونفوذ زیادتری‌پیداکند وموجب‌بدبختی بیشتر برای مردم‌بی‌پناه‌جهان گردند . وسرانجام‌پروردگارجهان همه‌آنهارا بوسیله‌نماینده‌مقتدرخود : مهدی‌موعودجهان ارواحنا فداه‌نابود سازد .

درامتهای پیشین بوده استطابق‌النعل بالنعل‌در این‌امت نیزخواهد بودوهم پیغمبر فرمود : موقعی که فرزندمن مهدی‌قیام میکند عیسی‌بن مریم از آسمان فرودآمده وپشت سراو نماز میگذارد ، وهم فرمود : اسلام باغربت‌آشکار گشت وعنقریب‌نیز غریب میشود، پس‌خوش بحال‌غربا. عرض‌شد یارسول‌الله بعد ازآنکه اسلام دوباره غریب‌شد چه‌می‌شود ؟ فرمود : حق بصاحب‌حق باز گشت میکند .

قطب‌الدین راوندی درکتاب «خرایج» از جابر جعفی از حضرت امام باقر ؑ روایت کرده که فرمود : امام‌حسین ؑ پیش‌ازآنکه شهید شود بیارانش فرمود : جدم پیغمبرخدا بمن فرمود : ای‌فرزند! توراىعراق میبرند وآن سرزمینی‌است که پیغمبران وجانشینان بآن برخوردند وآنجا«عمورا»خوانده‌میشود. تودرآنجا شهید میشوی وجماعتی ازاصحاب تو که‌احساس‌اسلحه وآهن‌رانخواهند کرد نیزباتوبشهادت میرسند .

آنگاه این‌آیه راتلاوت‌نمود .**قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ** (۱) وسپس فرمود : آتش جنك برتو وآنها سرد وسلامت خواهند شد . پس مژده بادشمارا !.

بخداقسم اگراین‌قوم مارا بقتل رسانند ، ما بنزد پیغمبرمان برمیگردیم . آنگاه من‌تامدت زمانی که خداوند بخواهد خواهم ماند. من نخستین کسی‌خواهم بود که قبرش شکافته گردد وبموازات‌برانگیخته شدن امیرالمؤمنین‌ازقبروقیام‌قائم ما‌ازگورم بیرون میآیم .

آنگاه جماعتی‌ازفرشتگان‌آسمان بامرالهی‌فرود میآیند، جبرئیل ومیکائیل واسرافیل بالشکری ازفرشتگان بسوی من نازل میشوند ... سپس‌محمد وعلی و من وبرادرم (امام‌حسن) وتمام‌آنها که خدابواسطه ایمان کامل برآنان منت نهاده برمرکبهای ابلق که همه ازنورند وتاآنروزآفریده‌ای برآنها سوار نگشته فرود میآئیم . سپس‌محمد ﷺ پرچم خود را باهتزاز درآورده وآنرا با شمشیرخود

(۱) سوره انبیاء آیة - ۹۵

بقائم ما میدهد ، و بدینگونه بعد از آن تا زمانی که خدا تقدیرفرموده در جهان خواهیم زیست ...

من هر جنبندهٔ حرام گوشتی را کشته و نابودمیگردانم، بطوریکه جزحیوانات حلال گوشت درروی زمین باقی نماند . سپس من یهود و نصاری وسایرملل را بدین اسلام دعوت میکنم و آنها را در بر گزیدن اسلام وشمشیرمخیرمی گردانم . هر- کس اسلام آورد بروی منت مینهم وهر کس امتناع ورزید ، خون اورا میریزم

ونیز در کتاب «منتخب البصائر» ازجمیل بن دراج روایت کرده که گفت: تفسیر این آیه را «**اِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا وَالَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنیا وَیَوْمَ یَقُومُ الْاَشْهادُ**» (۱) یعنی : ما فرستادگان خود و کسانی راکه ایمان آورده اند ، دردنیاوروزیکه شهیدان برمی خیزند ، یاری میکنیم : ازحضرت صادق ﷺ پرسیدم ، فرمود : بخدا قسم این دررجعت است . نمی دانی که بسیاری از پیغمبران دردنیا یاری نشدند و کشته گشتند و ائمه هم کشته شدند و کسی آنها را یاری نکرد ؟ تأویل این آیه در رجعت است .

عرضکردم :تأویل این آیه چیست؟:(۲)وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ

---

(۱) سورهٔ مؤمن آیه ٥٤

(۲) ابوالفضل گلپایگانی درکتاب «فرائد» بعد ازنقل چندحدیث وآیه که ازآن بنفع ادعای میرزاعلیمحمد شیرازی ومیرزاحسینعلی مازندرانی سوءاستفاده نموده ومردم رافریب داده ودرعقیدهٔ خود متزلزل وگیج کرده است ، باهمان طراری وشیطنت مخصوص بخود مینویسد : و مأخذاین احادیث که مشعر برارتفاع ندای الهی است ؛ این آیه مبارکه است که در سورهٔ ق میفرماید: واستمع یوم ینادی المنادمن مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج یعنی : گوش دار روزی را که منادی نداخواهد فرمود ؛ ازمکانی نزدیك ببلاد عربیه که محل نزول همین آیه دررروزی که میشنوندصحیه را بحق آن روزاست روزخروج ؛ ومفسرین ازاهل تسنن واهل تشیع متفقاً درتفسیراین آیه فرموده اندکه ندای الهی ازصخرهٔ بیت المقدس بلند میشود . یعنی ازجبل کرمل(۱) کهدر تورات بجبل مقدس و جبل بیت‌الله ازآن تعبیر فرموده است . =

قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (۱) یعنی: بشنو روزی را که گوینده ازمحل نزدیك صدامیزند ، روزی که مردم صدای حق رامیشنوند ، آنروز روزقیام است ، حضرت فرمود: این آیه نیزمربوط به رجعت است .

درتفسیرعلی بن ابراهیم قمی این حدیث راآورده ودر پایان میگوید : امامان بعدازپیغمبران کشته شدند ودردنیا یاری نشدند .

مؤلف : پوشیده نماند که این معنی ازآنچه مفسرین گفته اند (که آیه مربوط بقیامت است) روشنتر میباشد. زیرایاری ائمه و گرفتن انتقام آنهااز کافران و دشمنان آنها بایددردنیا وزمان ظهورامام زمان باشد .

=درکتاب «بهائی چه میگوید» و بعضی کتابهای دیگر جواب گلپایگانی چنانکه ماهیت اورامعلوم کنندداده اند . اینك خلاصه آن باتوضیح وعبارت ما ازلحاظ خوانندگان میگذرد .

اولا ـ بایددیداین «نداء» خبرازآمدن علیمحمدباب میدهد ، یاازمیرزاحسینعلی پسر میرزاعباس نوری ؛ ! گلپایگانی در بیان احادیث بهرکدام که مختصر ربطی داشته قناعت میکند حتی درست تطبیق نمی کند وتوضیح نمیدهد! سربسته ومجمل میگذارد ومیگذرد ! تابیشترمردم رادودل ودرعقیدهٔ خودسست کند ، وآماده افتادن بدام باشد! چنانکه دراینجاخوانندگان ملاحظه میکنندآیه راجع برجعت است وخروج وقیام هم قیام قائم آل محمداست ، که بعقیدهٔ بهائیها میرزا علیمحمدباب پسرمیرزارضای بزاز شیرازی بوده است ! ! وهمه میدانندکه میرزای نگون بخت رنك بیت المقدس وعکاوجبل کرمل را ندیده است .

ثانیاً ـ اگر برخلاف سیاق آیه وروایات، گلپایگانی بخواهدآنراتطبیق به جانشینی باب کندوقائل برجعت حسینی شود ، واحیاناًازاسم «حسینعلی» سوءاستفاده نماید ! میگوئیم : بحث رجعت درست از نظرشیعه روشن نیست ؛ بعلاوه رجعت امام حسین پسر امیرالمؤمنین وجد مهدی موعود کجا ؛ ومیرزای مازندرانی پسرمیرزاعباس نوری که اصلا سیدوعلوی نبوده ونمرده تا بمدزنده شود کجا ؛ هیچ بهائی هم نگفته است : حسینعلی مرده ؛ بعددررجعت زنده شده ، فقط سربسته میخواهند ازلفظ رجعت حسینی آنهم به مناسبت اسم حسین سوء استفاده کنند و مردم را فریب دهند . =

(۱) سوره ق آیه ۴۱-۴۲

وهم در کتاب یاد شده از زراره روایت نموده که گفت . مطلبی داشتم که نمیخواستم ابتداءآنرا ازحضرت باقر ؑ بپرسم . سؤال لطیفی را پیش کشیدم تا در خلال آن بمسئله مورد نظرم برسم .آن مسئله لطیف این بود که از آن حضرت پرسیدم : آیا کسیکه کشته میشود مرده است ؟ فرمود : نه ! مرگ مرگ و کشته شدن کشته شدن است (یعنی هر کدام حساب جداگانه دارند) .

عرضکردم : جائی رادرقرآن نمی‌یابم که خداوند میان کشته شدن ومردن فرق گذاشته باشد . حضرت این دوآیه را **اَفَاِنْ مَاتَ اَوْقُتِلَ**(۱) **وَلَئِنْ مُتُّمْ اَوْقُتِلْتُمْ لَاِلَى اللّٰهِ تُحْشَرُونَ** (۲) که‌خداوند مرك و کشته شدن‌راازهم جداساخته‌است ،خواندند وسپس فرمود : ای‌زراره ! بنا براین مرگ مرگ و کشته شدن کشته شدن‌است ، بااین‌فرق که خداوند میفرماید :

= **ثالثاً** ـ اینکه گلپایگانی «مکان قریب» راجبل کرمل‌واقع‌درعکا (کشوراسرائیل)میداندکه حسینعلی‌چندسال درنزدیکهای‌آن ، ازطرف‌دولت‌عثمانی‌تبعیدوزندانی‌بوده‌است ، تفسیر برأی است که پیغمبروائمه‌اطهارشدیداً توبیخ‌فرموده‌اند . واینکه گفته‌مفسرین شیعه‌وسنی‌درتفسیراین آیه گفته‌اند ؛ مقصودصخره بیت المقدس‌است،دروغ‌وتهمت‌است که‌به علمای اسلام نسبت داده است .

فخر رازی دانشمندبزرگ سنی‌درتفسیر کبیرمینویسد « من‌مکان‌قریب» اشاره‌است که این‌صدابرهیچکس پوشیده‌نمی‌ماند وهمه درشنیدن‌آن یکسانند . بنابراین‌بعیدنیست که‌منادی خداوندمتعال باشد،زیرا (مکان‌قریب) مکان‌واقعی‌ومحل نیست ،بلکه منظورظهورنداءاست که خداوند قریب تر ازسایرین‌است؛ چنانکه‌درهمین‌سورهٔ ق‌فرمود. **وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** .واین‌نزدیك‌بودن‌خداهم قرب‌مکانی‌نیست !

بیضاوی نیزمینویسد ؛ (من‌مکان‌قریب) یعنی‌این نداء طوری است که بهمه یکسان میرسد .

(۱) سوره‌آل عمران‌آیه ۱٤٤

(۲) « « « « ۱۵۸

إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً (۱)

علامه ابی السعود دانشمند دیگر سنی نیز در تفسیر خود مینویسد : «من مکان قریب» یعنی صدا بهمگان یکسان میرسد ، و گفته شده که صدا از صخرهٔ بیت المقدس است ، وهم گفته شده که صدا از زیر قدمهای مردم هر جا کـه هستند ، میرسد ؛ یا از بیخ موهای آنها شنیده میشود !

در تفسیر برهان مینویسد : من مکان قریب» معنی آن اینست که این صدا طوری است که بهمهٔ مردم میرسد .

ودر تفسیر صافی مینویسد ؛ علی بن ابراهیم قمی گفته معنی آن اینست که منادی نام قائم (ع) وپدرش را میبرد وبقیه آیه که میگوید : یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم بخروج ، یعنی از آسمان بظهور قائم صیحه میزنند .

طبرسی در مجمع البیان مینویسد : قتاده (از اهل تسنن) گفته است ازصخره بیت المقدس صدا میرسد که ای استخوانهای پوسیده و بدنهای پاره پاره و گوشتهای متلاشی شده ، برخیزید برای رسیدگی بحساب قیامت و آنچه خدا برای کارشما پاداش قرارده ومقاتل بن سلیمان (از اهل تسنن) گفته است : این منادی اسرافیل است که می گوید : ای مردم برخیزید برای حساب رستخیز . سپس طبرسی میگوید : علت اینکه فرموده : من مکان قریب اینست که تمام خلایق این صدا را یکسان میشنوند ، وبرهیچکس پوشیده نمیماند خواه قریب و خواه بعید باشند ، مثل اینکه ازمحل نزدیك آنها را میخوانند » .

بطوریکه ملاحظه میشود ، این نداء یا مربوط بظهور قائم است که منـادی ازآسمان اورا بنام صدا میزند ، چنانکه سابقاً مکرر گذشت ، ویا مربوط بقیامت و زنده شدن مردگان واعضاء متلاشی آنها است که بازمنادی آسمان اسرافیل یادیگری مردم را طوری صدامیزنند که هرکس خیال میکند صدا ازمکان قریب ومحل نزدیك باو میرسد . فقط در تفسیر ابی السعود ومجمع البیان بلفظ «قیل» می گوید این ندا ازصخره بیت المقدس است که قائل این قیل هم قتاده مفسر نابینای اهل تسنن است =

(۱) سوره توبه آیه ۱۱۲

یعنی : خداوندجانها واموال مؤمنین‌را ازآنها میخردتا درعوض‌بانها بهشت بدهد . آنهادر راه‌خدا جهادمیکنند ودشمنان‌خدا را میکشند ، وخود کشته میشوند این‌وعدهٔ راست‌خداوند است».

زراره میگوید : عرضکردم : خداوند درآیهٔ دیگر میفرماید : **کل نفس ذائقة‌الموت** (۱) یعنی : هر کس مرك را می‌چشدآیا میفرمائید : کسیکه کشته میشود مرك‌را نمی‌چشد ؟ فرمود : کسیکه‌با شمشیردر راه‌خدا کشته‌میشود با آنکس که دربسترش جان‌میدهد یکسان نیستند ، کسی که کشته میشود ناچار میباید بدنیا بر گردد (ومجدداً زندگی کند وبعد بمیرد) تامزهٔ‌مرك رابچشد . این روایت در تفسیر عیاشی هم‌آمده است .

ونیز درکتاب «منتخب‌البصائر» ازابان‌بن تغلب‌ازحضرت صادق عليه‌السلام روایت کرده که فرمود : به پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر رسید که دودسته از قریش گفته بودند : محمد چنین می‌بیند که اگراز دنیا رفت منصب جانشینی وی بخاندان اوباز گشت میکند. پیغمبر سخنان‌آنها رابخاطرداشت‌تا روزی که قریش‌دریك مجلس گردآمده بودندآنچه راپنهان میداشت بزبان‌آورد وبانها فرمود : شما جماعت قریش بعداز من کافر میشوید ، سپس‌مرا درلشکری ازاصحاب خود می‌بینید که شمشیر کشیده برروی وگردن شمافرود می‌آورم .

بقیه‌مکان‌قریب‌رامعنی کرده‌اندکه صدا رساست .

بنابراین‌چه‌مناسبتی باادعای‌میرزاحسینعلی‌بهاءداردکه اصلابیت‌المقدس را ندیده ودر درشهرعکازندانی‌بوده‌است ؟ زنده‌؛دن‌مردگان ، یااعلام‌ظهورقائم‌آل‌محمدکجا .و خاموشی مطلق‌یکفرد بیچارهٔ اسیردربدرگمنام درگوشه‌ای‌ازشهرعکاکجا ؟ ! برفرض‌که‌این ندام از صخره(سنگ)مسجدبیت‌المقدس‌بلندشود، بازخبرازظهورمهدی‌آل‌محمدیاقیامت‌می‌دهدم میرزا بهاء که‌قیامت‌را موهوم‌میداند ، وخودهم بعداز امام زمان‌آمده چطورمیتواند مصداق این‌ندا وخروج‌وقیام‌قائم وصیحه‌آسمانی‌واقع‌شود ؟!

(۱) آل عمران ۱۸۲

درآنموقع جبرئیل نازل‌شد وعرضکرد : ای‌محمد . بگوانشاءالله یااینکه گفت : این‌شمشیر زن‌انشاءالله علی‌بن ابیطالب است (۱) سپس جبرئیل عرض کرد یا رسول‌الله شما یك رجعت وعلی‌بن ابی‌طالب دورجعت خواهید داشت ووعده گاه شماسلام‌است ابان‌بن‌تغلب‌عرضکرد: قربانت گردم‌سلام کجاست؟حضرت‌صادق علیه‌السلام فرمود : سلام واقع‌درپشت کوفه است .

ونیز در کتاب مزبوز از ابوبصیر روایت می کند که حضرت باقر یا صادق علیهما السلام(۲)فرمودند:**مَنْ كَانَ فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا** (۳) یعنی : هر کس در دنیا (چشم دلش از نور ایمان) کور باشد درآخرت نیز کور است وسخت گمراه میباشد ، این‌در رجعت خواهد بود ودر تفسیر عیاشی بسند دیگرهم آمده است .

عیاشی در تفسیرش ازسالم‌بن مستنیر روایت میکند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : آنها (خلفای غاصب) خودرا بنامی که خدا جز علی‌بن ابی‌طالب را بدان موسوم‌نگردانید خواندند (مقصودلقب امیرالمؤمنین است) وتأویل(امیرالمؤمنین) هنوز نیامده‌است. من عرضکردم: قربانت گردم تأویل آن کی خواهدآمد ؟فرمود: موقعیکه تأویل آن نزدیك‌شد خداوند پیغمبران ومؤمنین‌را درپیش روی‌آنحضرت جمع میکندتا ازوی یاری‌نمایندواینست معنی آیهٔ شریفه **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ** الی‌قوله **وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ** درآنروز خداوند پرچم خود رابه علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام میدهد وآنحضرت سر کردهٔ جهانیان است وجهانیان نیزدر زیرپرچم اوخواهندبود،واوامیر وسر کردهٔ آنهاست واینست‌تأویل کلمهٔ امیرالمؤمنین .

ونیز در کتاب «منتخب البصائر» از ابوالصباح روایت میکند کـه گفت :

---

(۱) تردیدازراوی خبراست

(۲) تردیدازراوی‌است

(۳) سورهٔ‌اسراءآیه ۷٤

بحضرت امام محمد باقر عليه السلام عرضکردم : قربانت گردم سؤالی دارم که نمیخواهم نام آنرا ببرم حضرت فرمود : سؤال تو از رجعت است؟ عرضکردم : آری فرمود : رجعت قدرت نمائی خداوند است و کسی جز فرقهٔ «قدریه» (۱) آن قدرت را انکار نمیکند روزی طبقی از بهشت برای پیغمبر صلى الله عليه وآله آوردند که شاخه خرمائی در آن بود که آنرا « سنت » میگفتند پیغمبر هم آنرا گرفت درحالیکه طبق، اشاره بسنت وروش مردم پیش ازشما بود .

مؤلف : قدریه فرقه‌ای ازمعتزلهٔ اهل تسنن میباشند که بسیاری ازقدرتهای الهی را انکار میکنند وموضوع طبق بهشتی اعلامی ازجانب پیغمبر بوده که آنچه در امت آن سرور پدید میآید بعینه درامتهای پیشین نیزواقع شده ومسلم است که رجعت بکرات درامتهای پیشین روی داده است .

ونیزدر کتاب مزبور از حمران بن اعین نقل میکند که گفت بحضرت باقر عليه السلام عرضکردم : آیا چیزی در بنی اسرائیل بوده است که دراین امت نباشد؟ فرمود: نه ! عرضکردم : ازمعنی آیه **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ** (۲) یعنی : آیا ندیدی مردمی را که هزاران نفر بودند وازترس مرگ ازخانه های خود ، بیرون رفتند ، پس خداوند بآنها گفت: بمیرید، آنگاه آنها رازنده کرد ، بطوریکه مردم آنها را زنده دیدند ، سپس در همانروز مجدداً آنهارا میرانید . یااینکه فرمود : آنروز آنها را زنده کرد ومدتی در

(۱) اهل تسنن دراصول عقاید بدودسته تقسیم میگردند . اشاعره که جبریه هم خوانده میشوند ؛ ومعتزله که چون قائل بعدل خداوند هستند ، مانندطایفه شیعه امامیه بآنها عدلیه هم می ـ گویند . اشاعره معتزله راتکفیر کردند ومعتزله نیزآنها راکافرشمردند ، علت این تکفیر آن بود که ازپیغمبر (ص) روایت شده که فرمود : فرقه «قدریه» مجوسان امت اسلام هستند . بهمین جهت معتزله میگویند اشاعره همان قدریه هستند واشاعره هم عقیده دارند که قدریه معتزله میباشند !

(۲) سوره بقره آیه ۲۴۴

جهان زیستند ودرخانه‌ها سکونت نموده غذا خوردند وازدواج کردند و بعدازمدتها بمرگ طبیعی مردند .

وهم در آن کتاب از جابر جعفی روایت می کند که گفت : حضرت صادق عليه السلام فرمود: امیرالمؤمنین عليه السلام رادرزمین بافرزندش حسین عليه السلام رجعتی است . وی بـا پرچم خود میآید تااینکه انتقام خودرااز بنی‌امیه ومعاویه واولاد معاویه و آنها که همراه آنان بجنك حضرت آمدند بگیرد ، خداوند در آنروز سی‌هزار نفراز یاوران علی را که همه ازهل کوفه میباشند وهفتاد هزار نفرازسایرمردم شیعه رابیاری علی برانگیخته میگرداند . ودو باره درصفین آن دولشکریکدیگر را مانند بارنخست ملاقات میکنند وتمـام نفرات لشکرمعاویه را ازدم شمشیر میگذرانند ، بطوریکه یکنفر آنها باقی نمیماند که خبر آنهارا بیاورد ، آنگاه درروز رستخیز هم خداوند آنهارابرمی‌انگیزد وبا فرعون وآل فرعون بدترین عذابها گرفتار میسازد آنگاه علی عليه السلام بار دیگر با رسولخدا صلى الله عليه وآله بدنیا بر میگردد وپیغمبر پادشاه روی زمین میشود و سایرائمه فرمانداران اوخواهند بود ، وبعکس روزنخست این بار بطور آشکارمبعوث میگردد وخدا را آشکاراعبادت میکند . سپس حضرت صادق فرمود : آری والله امیرالمؤمنین دوباربدنیا رجعت میکند ، وبادست اشاره کرد که چندبار آنحضرت رجعت خواهد کرد .

خداوند سلطنت تمام اهل عالم را ازروز آفرینش دنیا تاروزفنای جهان به پیغمبر صلى الله عليه وآله میدهد تاوعده‌ای که درقرآن بآنحضرت داده مصداق پیدا کند چنانکه فرمود : «ویظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون » یعنی : خداوند پیغمبرش را برتمام ادیان غالب میگرداند ، هرچند مشرکین نخواهند .

کراجکی در «کنزالفوائد» بسند خود ازمحمدبن علی ازحضرت صادق عليه السلام روایت میکند که : درتفسیر آیهٔ **أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ** (۱) یعنی : آیا کسیکه ماباووعدهٔ نیك دادیم ، پس بآن وعده خواهد رسید ؟ فرمود : موعودی که

(۱) سورهٔ قصص آیهٔ ۶۱

این وعده بوی داده شده علی بن ابیطالب است که خداوند باو وعده داده که دردنیا از دشمنش انتقام بگیرد ، ودرآخرت نیز بوی ودوستانش وعده بهشت داده است .

مفید درکتاب « مجالس » از عبایهٔ اسدی روایت کرده که گفت : شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود : من آقای پیران هستم درمن علامتی ازایوب هست (۱) و روزی بیاید که خداوند کسان مرا مانند کسان و فرزندان یعقوب بدورم گردآورد .

دولت آل محمد در زمان رجعت

کلینی درکافی از حسن بن شاذان واسطی روایت کرده که گفت : نامه‌ای بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم واز ناسازگاری وتعدی مردم واسط که از پیروان عثمان بودند ، وبمن آزار میرساندند ، شکایت نمودم. حضرت بخط مبارك مرقوم فرموده بودند که : خداوند جل ذکره از دوستان خود عهد وپیمان گرفته که در دولت باطل صبرپیشه سازند ؛ بنابراین توهم بحکم پروردگارت صبر کن ، که چون سرور مردم قیام کند پیروان باطل را ازقبر بیرون آورده انتقام دوستان مظلوم مارا ازآنها بگیرد درآنموقع است که آنها می گویند: **مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هٰذا ما وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ** (۲) یعنی: چه کسی مارا از گورمان بیرون آورد؟ اینست آن روزی که خداوند وعده داده وفرستادگان خداوند راست گفتند .

شیخ صدوق درکتاب «من لایحضره الفقیه» بسند خود از موسی بن عبدالله نخعی از امام علی النقی علیه السلام «زیارت جامعه» راروایت کرده تا آنجا که حضرت این فقره از زیارت مزبور راخواندند : «**وَجَعَلَنی مِمَّنْ یَقْتَصُّ آثارَکُمْ وَیَسْلُكُ سَبیلَکُمْ**

---

(۱) ایوب پیغمبر بعداز سالیان درازبیماری ونقاهت وعمرطولانی باراده خداوند جوان شدواز بیماری نجات یافت ونیروی ازدست رفته اش راباز یافت . بنابراین حضرت اشاره برجعت خوددرزمان دولت قائم نموده است .

(۲) سوره یس آیه ۵۲

وَ يَهْتَدِي بِهُداكُمْ وَيُحْشَرُ في زُمْرَتِكُمْ وَيَكُرُّ في رَجْعَتِكُمْ وَيُمَلَّكُ في دَوْلَتِكُمْ وَيُشَرَّفُ في عافِيَتِكُمْ وَيُمَكَّنُ في اَيّامِكُمْ وَتَقَرُّ عَيْنُهُ غَداً بِرُؤْيَتِكُمْ» یعنی خداوند مرا ازآنان قراردهد که ازآثارشما (اهلبیت عصمت) پیروی می کند ، وازراه شما میرود ، وباهدایت شما هدایت میبابد ، ودرجمعیت شمابرانگیخته می گردد؛ ودر رجعت باشمابدنیابازگشت میکند، ودردولت شمابریاست ودولت میرسد، ودر راحتی شما بشرافت نائل می گردد ، ودرروزگار (دولت شما) قدرت بهم میرساند ، وفردا چشمش بادیدن شما روشن می‌شود .

ودر زیارت وداع فرمود : وَمَكَّنَني في دَوْلَتِكُمْ وَاَحْيانا في رَجْعَتِكُمْ یعنی: خداوندمرا دردولت شما(آل محمد) قدرت دهد ، وبهنگام بازگشت شما بدنیازنده کند. درتهذیب شیخ طوسی این روایت هم ازصدوق نقل شده .

نیز در«تهذیب» شیخ ازصفوان بن مهران جمال ازحضرت صادق ؑ روایت می کند که در زیارت «اربعین» فرمود : «واشهد انی بکم مؤمن وبایابکم موقن بشرایع دینی وخواتیم عملی» یعنی: من گواهی میدهم که مؤمن بشما هستم وباحکام دین خود وپایان اعمالم یقین برجعت شما دارم .

وهم صدوق در «من لایحضره الفقیه» ازحضرت صادق ؑ روایت می کند که فرمود : کسیکه ایمان برجعت ماندارد ومتعه (عقد موقت) راحلال نداند ازما نیست (۱)

بعضی از مردگان هم برای یاری قائم زنده میشوند

ونیز کلینی در کتاب «کافی» از ابو بصیراز امام ششم ؑ روایت میکند که بانحضرت عرض کردم : معنی آیه شریفه چیست : وَ اَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَيْمانِهِم لايَبْعَثُ اللهُ مَنْ يَمُوتُ ، بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً وَلكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لايَعْلَمُونَ (۲)

(۱) درپاورقی صفحه ۷٤۱ راجع به متعه سخن گفتیم .

(۲) سورهٔ نور آیه ۵۳

یعنی : بااصرار زیادبخداوند قسم خوردند که خداوند مرده رازنده نمی گرداند . ولی خداوند مرده را زنده می کند این وعدهٔ راست خدا است ولی اکثر مردم نمی‌دانند .

حضرت‌فرمود : ای ابو بصیر ! درباره این آیه چه عقیده داری ؟ عرضکردم آنچه من میدانم اینست که مشرکین عقیده داشتند وبرای پیغمبر قسم میخوردند که خداوند مردگان را زنده نمی گرداند . حضرت فرمود : اف بر کسی که این عقیده رادارد .

حضرت فرمود : ازآنها سؤال کن آنها بخداوند یگانه سوگند میخوردند یابه «لات» و«عزی» ؟ (۱) عرضکردم : قربانت گردم ! مرا درجریان امر بگذار حضرت فرمود : ای‌ابو بصیر! هرگاه‌قائم ماقیام کرد ، خداوندگروهی از شیعیان ماراکه سردستهٔ شمشیرشان رابرروی دوش داشته‌باشند ، از قبرهاشان برانگیخته نموده‌بسوی قائم میفرستد .

چون‌این خبربجمعی ازشیعیان که هنوز نمرده‌اندمیرسد بیکدیگر میگویند فلانی‌وفلانی وفلانی‌از قبرهای خود بیرون‌آمده وهم‌اکنون باقائم هستند . وقتی این‌خبر بگوش مردمی ازدشمنان میرسد ، میگویند : ای‌جماعت‌شیعه ! چقدر شما دروغگو هستیداین دولت شمااست ، بااین وصف‌شما دراین‌دولت‌هم دروغ‌میگوئید نه بخدا قسم این‌اشخاص زنده نشده‌اند وتا روزقیامت زنده نمیشوند . خداوندهم زبانحال آنها رادر این‌آیه «واقسموا بالله‌جهد ایمانهم » .حکایت فرموده است . درتفسیر عیاشی ازابو بصیر هم‌این حدیث آمده است .

مؤلف سیدبن طاوس‌در کتاب«سعدالسعود » ازکتاب «مانزل من‌القرآن فی‌اهل البیت » تألیف‌شیخ مفید بسندخود این‌روایت رااز حضرت‌صادق وحضرت باقر علیهما‌السلام نیز نقلکرده است .

---

(۱) لات وعزی دوبت‌معروف کفارقریش‌بود .

رجعت در بعضی از زیارتها و دعاها

و نیز شیخ طوسی در کتاب «مصباح» درزیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام این جمله راروایت کرده :انی بِکُمْ مُؤْمِنٌ وَبِاِیابِکُمْ مُوقِنٌ یعنی : من‌مؤمن بفضل ومقام شمادر نزدخداوندهستم ویقین به‌بر گشتن‌شمادارم .

وهم‌در«مصباح‌المتجهد » شیخ طوسی‌در ضمن‌زیارتی که با سلسله‌سندروایت کرده است ، این‌جملات از آن‌مربوط باین‌مقام‌است:

وَيَرْجِعَني مِنْ حَضْرَتِكُمْ خَيْرَ مَرْجِعٍ اِلىٰ جَنابٍ مُمْرِعٍ وَمُوَسَّعٍ وَدَعَةٍ وَمَهَلٍ اِلىٰ حِيْنِ الْأَجَلِ وَخَيْرِ مَصيرٍ وَ مَحَلٍّ فِي النَّعِيمِ الْأَزَلِ وَ الْعَيْشِ الْمُقْتَبَلِ وَ دَوامِ الْأُكُلِ وَ شُرْبِ الرَّحِيقِ وَالسَّلْسَلِ وَعَلٍّ وَنَهَلٍ لاسَامَ مِنْهُ وَلامَلَلَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ وَتَحِيّاتُهُ حَتَّى الْعَوْدِ اِلىٰ حَضْرَتِكُمْ وَ الْفَوْزِ فِي كَرَّتِكُمْ.حاصل مضمون آن‌این است که خداوند مرا دررجعت شما بحضورشما بر گرداند تا از فیض محضر شما بهره مند گردم .

وهم‌در «اقبال»سیدبن طاوس‌و «مصباح» شیخ روایت نموده که توقیعی‌برای قاسم بن‌علاء همدانی وکیل حضرت امام‌حسن عسکری علیه السلام باین مضمون صادر گشت . حسین علیه السلام درروز پنجشنبه روز سوم شعبان متولد گردید؛ آن‌روزراروزه بدار و این دعا رابخوان ! سپس دعارا نقلکرده تااینجا :«وَسَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ الْمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشِّفاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي اَوْبَتِهِ وَالْأَوْصِياءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَقائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ حَتّى يُدْرِكُوا الْأَوْتارَ وَيَثْأَرُوا الثّارَ وَ يُرْضُوا الْجَبّارَ وَيَكُونُوا خَيْرَ اَنْصارٍ»

یعنی : واو (امام‌حسین علیه السلام) سرور آل‌محمداست که درروز رجعت : نصرت خداوند باو میرسد . آقائی که خداوندنه‌امام رااز نسل اودرعوض شهادتش بوی موهبت کرد . وتربتش را موجب شفا دانسته وسعادت رادر زمان رجعت ، باوی‌و جانشینان او بعد ازقائم آنها وغیبت او که همه ازعترت وی‌میباشند ، قرار داده تا

اینکه ازقاتلان آنها انتقام بگیرند واز دشمنانشان خونخواهی کنند وخداوندجبار راخشنود نمایند وبهترین یاورآنها باشند . . .

وهم در«مصباح الزائر» سیدبن طاوس زیارتی برای امام‌زمان عليه‌السلام درسرداب سامره (که حضرت در آنجاغائب شده‌است) روایت کرده که از جمله این‌فقرات است : «وَوَفِّقْنِي يَارَبِّ لِلْقِيَامِ بِطَاعَتِهِ وَالْمَثْوَىٰ فِي خِدْمَتِهِ وَالْمَكْثِ فِي دَوْلَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ فَإِنْ تَوَفَّيْتَنِي اَللّٰهُمَّ قَبْلَ ذٰلِكَ فَاجْعَلْنِي يَارَبِّ فِيمَنْ يَكُرُّ فِي رَجْعَتِهِ وَيُمَلَّكُ فِي دَوْلَتِهِ وَيَتَمَكَّنُ فِي أَيَّامِهِ وَيَسْتَظِلُّ تَحْتَ أَعْلَامِهِ وَيُحْشَرُ فِي زُمْرَتِهِ وَتَقَرُّ عَيْنُهُ بِرُؤْيَتِهِ» .

یعنی : پروردگارا : مرا برای فرمانبرداری امام زمـان وخدمتگذاری حضرتش وزندگی در دولت آن‌سرور ودوری ازنافرمانیش ، موفق‌بدار. خداوندا اگر من پیش ازآن زمان ، مردم ؛ مـرا ! درآن جماعتی قراربده که در رجعت وی‌برمی گردند ودردولت وروزگار او بملك وتمکن میرسند : ودرسایهٔ پرچمهای او بسرمیبرند ، ودر زمرهٔ او برانگیخته میگردند ، وچشمش بجمال وی روشن میشود .

ونیز درآن کتاب درضمن زیارت دیگر آنحضرت این‌فقرات دیده میشود : وَإِنْ أَدْرَكَنِيَ الْمَوْتُ قَبْلَ ظُهُورِكَ فَأَتَوَسَّلُ بِكَ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يَجْعَلَ لِي كَرَّةً فِي ظُهُورِكَ وَرَجْعَةً فِي أَيَّامِكَ لِأَبْلُغَ مِنْ طَاعَتِكَ مُرَادِي وَأَشْفِيَ مِنْ أَعْدَائِكَ فُؤَادِي.

یعنی : ای‌قائم آل محمد! اگر پیش‌ازظهورحضرتت مرگ گریبان‌مرا گرفت متوسل بوجود اقدست میشوم که خداوندبرمحمد وآل‌محمد درود بفرستد وهنگام ظهور وایام دولت شما رجعت وبازگشتی برای من بدنیا قرارد‌هد ، تاآنطور که میخواهم فرمانبرداری حضرتت بنمایم ودلم‌ازکشتن دشمنانت شفایابد .

هم در کتاب مزبور ضمن زیارت دیگرحضرت ایـن جمله را میخوانیم : **اَللّٰهُمَّ أَرِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونِ فِي حَيَاتِنَا وَبَعْدَ الْمَنُونِ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَدِينُ لَكَ بِالرَّجْعَةِ بَيْنَ يَدَيْ صَاحِبِ الْبُقْعَةِ** یعنی : خداوندا ! درزمان حیات وبعدازمردن ما ، رخسار

مبارك ولی‌خود را بما بنما! خدایا من در پیشگاه صاحب این قبه برای تواعیان برجت میآوردم

دعای عهد

وهم در کتاب «مصباح‌الزائر» سیدبن‌طاوس ازحضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود : هر کس چهل بامداد این ـ دعای ـ عهد را بخواند ، از یاوران قائم خواهد بود ، واگر پیش‌ازظهور آنحضرت بمیرد خداوند(هنگام‌ظهور) اورا ازقبر بیرون آورد ؛ وبا هر کلمهٔ این‌دعا ؛ هزارثواب باو عطا فرماید وهزار گناه‌ازنامهٔ عمل‌اومحو کند .

اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظیمِ ، وَالْكُرْسِیِّ الرَّفیعِ ، وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ؛ وَمُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجیلِ وَالزَّبُورِ ، وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ ، وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظیمِ ، وَرَبَّ الْمَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبینَ وَالْاَنْبِیٰاءِ وَ الْمُرْسَلینَ . اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَریمِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنیرِ وَمُلْكِكَ الْقَدیمِ ، یٰاحَیُّ یٰاقَیُّومُ! اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذی اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰواتُ وَالْاَرَضُونَ ، یٰاحَیُّ قَبْلَ كُلِّ حَیٍّ لٰااِلٰهَ اِلّٰا اَنْتَ .

اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلٰانَا الْاِمٰامَ الْهٰادِیَ الْمَهْدِیَّ الْقٰائِمَ بِاَمْرِكَ ، صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلیٰ آبٰائِهِ الطّٰاهِرینَ عَنِ الْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ فی مَشٰارِقِ الْاَرْضِ وَمَغٰارِبِهٰا ، سَهْلِهٰا وَجَبَلِهٰا ، بَرِّهٰا وَبَحْرِهٰا ، عَنّی وَعَنْ وٰالِدَیَّ مِنَ الصَّلَوٰاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللهِ ، وَمِدٰادَ كَلِمٰاتِهِ ، وَمٰا اَحْصٰاهُ عِلْمُهُ ، وَاَحٰاطَ بِهِ كِتٰابُهُ .

اَللّٰهُمَّ اِنّی اُجَدِّدُ لَهُ فی صَبیحَةِ یَوْمی هٰذٰا وَمٰا عِشْتُ مِنْ اَیّٰامی ، عَهْداً وَعَقْداً وَ بَیْعَةً لَهُ فی عُنُقی ، لٰا اَحُولُ عَنْهٰا وَلٰا اَزُولُ اَبَداً .

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنی مِنْ اَنْصٰارِهِ وَاَعْوٰانِهِ ، وَ الذّٰابّینَ عَنْهُ وَالْمُسٰارِعینَ اِلَیْهِ فی قَضٰاءِ حَوٰائِجِهِ ؛ وَالْمُحٰامینَ عَنْهُ وَالسّٰابِقینَ اِلیٰ اِرٰادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیْهِ .

اَللّٰهُمَّ اِنْ حٰالَ بَیْنی وَبَیْنَهُ الْمَوْتُ الَّذی جَعَلْتَهُ عَلیٰ عِبٰادِكَ حَتْماً فَاَخْرِجْنی مِنْ قَبْری مُؤْتَزِراً كَفَنی شٰاهِراً سَیْفی مُجَرِّداً قَنٰاتی مُلَبِّیاً دَعْوَةَ الدّٰاعی ، فِی الْحٰاضِرِ وَالْبٰادی .

اَللّٰهُمَّ اَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاكْحُلْ نَاظِرِي بِنَظْرَةٍ مِنّي اِلَيْهِ ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اَوْسِعْ مَنْهَجَهُ ، وَاسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ فَانْفِذْ اَمْرَهُ وَاشْدُدْ اَزْرَهُ ، وَاعْمُرِ اللّٰهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَ اَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ ، فَاِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الحَقُّ **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ** .

فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمّٰى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتّٰى لَايَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ اِلَّا مَزَّقَهُ وَيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ مَفْزَعاً لِلْمَظْلُومِ مِنْ عِبَادِكَ ، وَنَاصِراً لِمَنْ لَايَجِدُ لَهُ نَاصِراً غَيْرَكَ ، وَمُجَدِّداً لِمَا عُطِّلَ مِنْ اَحْكَامِ كِتَابِكَ ، وَمُشَيِّداً لِمَا وَرَدَ مِنْ اَعْلَامِ دِينِكَ ، وَسُنَنِ نَبِيِّكَ وَاجْعَلْهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ .

اَللّٰهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً (ص) بِرُؤْيَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلٰى دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ .

اَللّٰهُمَّ اكْشِفْ هٰذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَنَرَاهُ قَرِيباً الْعَجَلَ الْعَجَلَ يَامَوْلَايَ يَاصَاحِبَ الزَّمَانِ بِرَحْمَتِكَ يَااَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

سپس سه بار دست بر ران راست خود بزند و بگوید : **اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ يَامَوْلَايَ يَاصَاحِبَ الزَّمَانِ** .

ترجمه دعای عهد

حاصل مضمون دعا اینست : ای خداوندی که خدای نور بزرگ و تخت رفیع (۱) و خدای دریای خروشان هستی ، و تورات و انجیل و زبور را (بر موسی و عیسی و داود از آسمان) فرو فرستادی ، و ای خدای سایه و شعاع آفتاب ، وای خدائی که قرآن عظیم را (بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم) نازل فرمودی وای خدای فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل !

من تورا بقدرت کامله و نورانیت آثار صنع و سلطنت قدیمت میخوانم ! ای

(۱) کرسی و تخت که در اینگونه موارد نسبت بخدا میدهیم بمعنی حقیقی خود نیست . زیرا میدانیم که خداوند جسم نیست تا محتاج بآن باشد ، بلکه اینها همه کنایه از وسعت دائرهٔ قدرت و سلطنت قاهرهٔ الهی و ملک پهناور خداوند جلت عظمته است .

خدای حی قیوم ! تو را بآن نامت که آسمان ها و زمینها با آن روشن گشت میخوانم . ای‌زنده‌ای که پیش‌ازهرزنده‌ای بوده‌ای ! گواهی میدهم که‌جزتو خدائی نیست .

خداوندا ! من ازجانب مردان وزنانی که ایمان بتو آورده اند و درشرق وغرب زمین دشتها و کوه‌ها وخشکی‌ها و دریاها بسرمیبرند ، وازجانب من وپدر ومادرم باندازهٔ وزن دستگاه سلطنت وذرات آفرینش و آنچه علمت بدان‌احاطه‌دارد میخواهم که دورودورحمت خودرابر آقا وامام ما هادی مهدی، راهنمائی که اورا خود راهنمائی کرده‌ای وکسی که دین‌مقدست بدوپایداراست ، برسانی !

خداوندا ! من بامداد امروز که درآن بسرمیبرم وهربامدادی تا زنده ام عهدو پیمان خود را با امام خویش تجدید میکنم ، وبیعت اورا بگردن میگیرم و هیچگاه آنرا ازنظردورنمیدارم وازیادنمی‌برم .

خداوندا ! مراازیاوران ومدافعین اووآنها که سعی درانجام مقاصداودارند وازپشتیبان‌های‌وی وکسانیکه در ارادت بحضرتش سبقت گرفته اند وآنان که در رکابش شهید می‌شوند ، قراربده !

پروردگارا! اگرمرگ راکه برای بندگانت یك امرحتمی قرار داده ای میان من وآنحضرت جدائی انداخت ، مراازقبرم بیرون‌آورتا درحالیکه کفنم را پوشیده وشمشیرم راازغلاف درآورده ونیزه‌ام را بدست گرفته‌ام درمیان‌آنها که در شهرحاضرند یـا آنان که کوچ می کنند ، قـرار گیرم ودعوت کنندهٔ آنحضرت را اجابت کنم .

خداوندا ! آن طلعت رعنا وآن صورت زیبا را بمن بنما وبانگاهی که بوی میکنم دیدگانم راروشن گردان.

خدایا اورا زودبرسان وآمدن‌آنحضرت راآسان کن وراه‌آمدنش راهموار گردان ومراازراهی که اومیرود ، راهبر! حکمش رانافذو کارش راروبراه کن .

پروردگارا! شهرهای خودرا بوسیله او آباد کن (۱) و بندگانت رازنده گردان زیرا خود گفته‌ای و گفته‌ات راست است. **ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس** (۲) آری فساد اخلاق مردم در دریا و خشکی آشکار گشته‌است.

خداوندا! ولی خود و فرزند دختر پیغمبرت را که همنام پیغمبرت میباشد، ظاهر گردان تا بهر باطلی که میرسد، آنرا بهم زده از میان ببرد، وحق را برجای خوداستوارو آشکارسازد.

پروردگارا! اورا پناه بندگان ستمدیده ات ویاورمردمی که جزتو یاوری ندارند قرارده! اورا بفرست تااحکام تعطیل شده کتابت (قرآن) را تجدید و آثار دینت وسنت‌های پیغمبرت رامحکم کند واورا ازخطروجود دشمنان، درپرتولطف خودنگاهدار! (۳)

پروردگارا! پیغمبرت محمد ﷺ و کسانی را که بواسطهٔ پذیرش دعوت وی ازپیروان او گشته‌اند، بدیدن وی شاد گردان و به بیچارگی که ما بعداز پیغمبر پیدا کرده‌ایم رحم کن!

خدایا! این غم واندوه را (که براثر غیبت او بمارسیده) با حضور او برطرف نما ودرظهور اوشتاب کن، دشمنان ما ظهور آنحضرت رابعید میدانند ولی ما آن را نزدیك می‌دانیم. یاصاحب الزمان بظهورت شتاب کن! شتاب کن!

ونیزدر کتاب مصباح الزائرمی‌نویسد: از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: هر کس خواست پیغمبر ﷺ یایکی ازائمه صلوات‌الله‌علیهم راازدورزیارت کند بدین گونه زیارت نماید... تا آنجا که میگوید:

---

(۱) ازاین جمله وبعضی ازروایات باب آنچه بعداز ظهورحضرت روی میدهد، بخوبی استفاده میشود که امام زمان (ع) تمام ویرانی‌ها راترمیم میکند، مردم رابکاروکوشش و فعالیت برای عمران وآبادی جهان وامیدارد؛ و ازراه کشف معادن وگنجهای زمینی و کشاورزی ودادوستد برمبنای صحیح؛ چنان نعمت وارزاق وزروسیم زیادشود، ومردم در رفاه ونعمت قرارگیرند، که همه سالم؛ زنده دل، دارای مال‌ومکنت خواهندبود، ونظیر آنراجهان بیادنداشته باشد. (۲) سورهٔ رومآیه ۴۰

(۳) این فقره دعای ندبه با صراحت میرساند که مهدی موعود (ع) زنده کنندهٔ اسلام و قرآن مجید است، وهمانطورکه درصفحات ۹۱۷-۹۱۹- ۹۲۹- ۹۴۰- ۹۴۵ وبتفصیل درمقدمهٔ کتاب گفته‌ایم، تجدید دین اسلام وقضاء جدید دامرجدید بهمین معناست

إِنّي مِنَ القائِلينَ بِفَضلِكُمْ مُقِرٌّ بِرَجعَتِكُمْ لاأُنكِرُ لِلّهِ قُدرَتَهُ وَلاأَزعَمُ إِلّامٰاشٰاءَاللّهُ

یعنی : من از کسانی هستم که اعتقاد بفضل شما دارم ، رجعت شما را اقرارمی کنم واین قدرت رااز خداوند انکار نمی نمایم و بچیزی جز آنچه خداوند میخواهد عقیده ندارم.

مؤلف : بیشتر این اخبار که متعلق بزیارات ودعاهاست در کتابهائی که شهیدوشیخ مفید وغیر اینان نوشته‌اند و نزدما موجوداست وهمچنین در کتاب عتیق ما ودر کتاب «زوائدالفوائد» پسر رضی‌الدین علی بن طاووس مذکور است .

کلینی در کتاب « کافی» از حضرت صادق عليه السلام روایت میکند که : در ضمن حدیث طولانی راجع بجان دادن مؤمن فرمود : سپس مؤمن در بهشت برین خاندان پیغمبر (ص)را ملاقات میکند، وبا آنها غذامیخورد وبا آنان گفتگومیکند تا آنگاه که قائم مااهلبیت قیام نماید .

وقتی قائم ماقیام کرد ، خداوند آنهارا زنده‌میکند ودسته‌دسته لبیك ـ گویان بجانب وی میشتابند . درآن وقت اهل باطل دچارتردید میشوند وافرادی که حرام راحلال میدانند ازمیان میروند،واندکی میمانند ،آنها که درظهورش شتاب میکنند بهلاکت میافتند ، وآنان که عجله ندارند وتسلیم خواسته ومشیت خدایند نجات مییابند، پیغمبر صلى الله عليه وآله به‌علی عليه السلام فرمود: تو برادرمنی‌ووعده گاه‌من وتو«وادی‌السلام» است .

ابن قولویه در کتاب « کامل الزیاره» بسند خود از حضرت صادق عليه السلام روایت می کند فرمود : چون به‌نزدیك قبر حسین عليه السلام یاهریك ازائمه رسیدی این زیارت را بخوان تااین جمله : **«اَللّٰهُمَّ لاتَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيٰارَةِ قَبْرِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَابْعَثْهُ مَقٰاماً مَحْمُوداً تَنْتَصِرُ بِهِ لِدينِكَ وَتَقْتُلُ بِهِ عَدُوَّكَ فَإِنَّكَ وَعَدْتَهُ وَأَنْتَ الرَّبُّ الَّذي لايُخْلِفُ الْميعٰادَ»** .

یعنی : خدایا ! این راآخرین زیارت من‌ازقبرفرزند دختر پیغمبرقرار مده واو(امام حسین) را بامقامی پسندیده زنده گردان‌تا بوسیله اودینت را یاری کنی و دشمنت را بکشی ، زیرا توخود این را باو وعده داده‌ای ، ومیدانم که توخدائی

هستی که وعده‌ات خلاف نمی‌پذیرد . همچنین این زیارت را میتوان در جنب قبور سایر ائمه هم بخوانی .

علی بن ابراهیم قمی درتفسیر خود این آیات را بدینگونه تفسیر می کند : **قُتِلَ الإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ** این انسان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است وترجمه آیه اینست این انسان کشته گشت . مگر چه کرده بود گناهش چه بود که اورا کشتند ؟ سپس خداوند میفرماید : **مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ** یعنی : اورا از چه آفرید ؟ از نطفه آفرید ! سپس اورا اندازه گیری کرد آنگاه راه را برای او باز گذاشت . **ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ** یعنی : سپس اورا میرانید وبخاك سپرد ، واز آن پس هر گاه اورا ازقبر بیرون میآورد که مقصود زمان رجعت است . **كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ** (۱) ولی آن انسان (امیرالمؤمنین) نتوانست مأموریت خود را انجام دهد ، واز اینرو بدنیا برمیگردد تا آنچه خدا بوی دستور داده بود اجرا کند .

شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» از بهاءالدین سید علی بن عبدالحمید حسینی باسناد خود از احمد بن عقبه از پدرش روایت میکند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند : آیا رجعت صحیح است؟ فرمود : آری . گفتند : نخستین کسیکه میآید کیست ؟ فرمود : حسین علیه السلام است که بعداز ظهور قائم علیه السلام میآید . عرض شد آیا همه مردم با او هستند ؟ فرمود ، نه بلکه چنان است که خدا میفرماید **يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً** مردمی بعد از مردمی میآیند . و هم آنحضرت فرمود : امام حسین با یارانش که باوی کشته شدند در حالیکه هفتاد پیغمبری که با حضرت موسی بن عمران برانگیخته شدند با اوست ، باز گشت بدنیا میکنند . قائم ، انگشتر خودرا بامام حسین میدهد چون قائم رحلت کند ، امام حسین علیه السلام اوراغسل میدهد و کفن میکند وحنوط کرده درقبر میگذارد.

وهم در آن کتاب ازجابرجعفی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السلام

(۱) سورهٔ عبس آیات ۱۶–۲۳

میفرمود : بخداقسم مردی ازما اهلبیت بعدازمرگش سیصدونه سال درجهان سلطنت میکند . عرضکردم : این چه وقت خواهد بود ؟ فرمود : بعدازقائم پرسیدم : قائم درعالم خود چقدرمی ماند ؟ فرمود : نوزده سال . آنگاه « منتصر » یعنی حسین علیه السلام بدنیا برمیگردد ، برای طلب خون خود و یارانش ، واز پس او امیرالمؤمنین رجعت میکند .

وهم در آن کتاب ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : چون تفسیر آیه **فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ** را از آنحضرت پرسیدند ، فرمود : این درموقع بازگشت ورجعت پیغمبر بدنیااست که مدت سلطنتش پنجاه هزارسال خواهد بود . وامیرالمؤمنین نیزچهل وچهارهزارسال سلطنت میکند (۱) .

مؤلف : کتاب «الانوارالمضیئه» تصنیف شیخ (۲) علی بن عبدالحمید نزدمن

---

(۱) ممکن است کنایه از سلطنت طولانی آن ذوات مقدسه باشد و یا بحساب سال معمول زمان رجعت باشد . و بفرض که بمعنی حقیقی آن باشد باز از قدرت مطلق خداوند بیزوال دورنیست. ان الله علی کل شیء قدیر.

(۲) کلمه شیخ دراینجا غلطاست وچنانکه مکرر گذشت مقصودعلامه نحریر بهاءالدین سید علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید حسینی نیلی ازعلمای نامدارقرن هشتم هجری است .
وی دانشمندی ادیب ؛ محدث وفقیه بوده ودرعلم رجال و نسب و سایـر فنون دینی اطلاعی بکمال داشته است . ازشاگردان فخرالمحققین پسرعلامه حلی و شهید اول و جدش سید عبدالحمید وسید عمیدالدین بن عبدالمطلب و برادرش ؛ سید ضیاء الـدین عبدالله بن ابی الفوارس حسینی . واستاد ابن فهد حلی وشیخ حسن بن سلیمان حلی و ابن عشرة عاملی است .

کتاب «الانوارالمضیئة فی الحکمة الشرعیة الالهیة» درپنج مجلد مشتمل برحکمت شرعی علمی وعملی وجمیع مسائل دین ومذهب و ابواب فقه و اخلاق و ادعیه وغیرها ، و کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» ، وکتاب « الدرالنضید فی مغازی الامام الشهید » و کتاب «سروراهل ایمان» ازتألیفات اوست =

است واین اخباردرآن موجود است .

هر امامی کتابی مخصوص بخود دارد

ابن‌قولویه‌قمی در «کامل‌الزیاره» بسند خود ازابوعبیدهٔ بزاز واوازحریز روایت می کند که گفت: بحضرت صادق عليه السلام عرضکردم: قربانت گردم ! چقدرعمر شمااهلبیت کم شده است ، با اینکه این مردم محتاج بشما ائمه هستند مرگ بعضی زود فرامیرسد ؟ حضرت فرمود : ما ائمه هر کدام صحیفه ای (کتابی) داریم که آنچه درمدت عمرخودمحتاج بآن‌هستیم ، درآن نوشته است ،وقتی آنچه‌درآن‌است تمام شد ، امام صاحب‌آن کتاب میداند که مرگش رسیده‌است !.

درآن هنگام پیغمبر صلى الله عليه وآله بنزد وی می‌آید وباواطلاع میدهد که خواهدمرد وخبرمیدهد که چه‌مقامی درنزد خداوند دارد ، امام حسین عليه السلام هم صحیفه‌ای (۱)

= مؤلف درفصل اول‌مقدمه جلدیکم‌بحارالانوار‌این چهارکتاب را نام‌میبرد ودرفصل دوم مینویسد : دوکتاب نخست (یعنی‌انوارمضیئه والسلطان المفرج) مشتمل براخبارغریبه دررجعت واحوال قائم علیه السلام است .

باید دانست که بهاءالدین‌نیلی دو کتاب بنام الانوارالمضیئه داشته است : یکی‌بزرگ وهمان است که گفتیم : پنج جلداست ، و دیگرمختصرالانوارالمضیئه تألیف همنام و همعصر خود سیدعلی‌بن عبدالحمیدبن سیدفخارموسوی حلی است .

کتاب «انوارمضیئه» دوم دراحوال امام زمان ارواحنا فداه وازکتب بسیار نفیس و ذیقیمت بوده وگاهی‌هم «غیبت» خوانده میشود مؤلف هم‌آنرا بهردو اسم دراین‌کتاب نام برده است . درپاورقی صفحه ۸۷ نیز دراین باره سخن رفت . و دیگرازکتب معروف وی‌کتاب رجال وکتاب «الانصاف» رد برکشاف زمخشری است‌که هشتصد ایراد برصاحب کشاف گرفته است !

(۱) دربارهٔ‌قرآنی‌که امام‌زمان‌باخودمیاورد ، یا صحیفه‌ای‌که‌نزد اوست ، واصولا کتابی‌که‌آنحضرت مطابق‌آن‌عمل‌میکند وبرعرب‌شدیدودشواراست‌رجوع کنیدبگفتارمادرهمین زمینه در مقدمه‌کتاب .

را که بوی داده شده بود خواند و آنچه بنا بود در سرنوشت او روی دهد دانست و بعضی چیزهائی که منقضی نمیشد از آن باقی ماند ، سپس آنحضرت بکربلا رفت ، چیزهائی که باقی‌ماند این بود که فرشتگان ازخداوندخواستند که بآنها اجازه‌دهد بیاری آنحضرت بروند ، خداوند هم‌بآنها اجازه‌داد .

فرشتگان تاخود را آماده کردند ، واز آسمان بزیر آمدند وقت گذشته بود وآنحضرت شربت شهادت‌نوشیده بود ازاینروفرشتگان گفتند : پروردگارا ! بما اجازه دادی که فرودآئیم وحسین عليه السلام رایاری کنیم ، ولی‌موقعیکه ما رسیدیم روح مقدس وی‌بعالم بالاپرواز کرده بود .

خداوند وحی بآنها فرستاد که دراطراف بارگاه اوباشید تاوقتیکه به‌بینید اواز قبر بیرون‌آمده واورا یاری نمائید واز حالا پیوسته بروید وبرآنچه در راه یاری نمودن او از دست داده‌اید گریه کنید ، وشما را بیاری‌او وگریستن بروی امتیاز دادم ، پس فرشتگان برای تقرب بذات الهی وتأسف ازیاری وی که ازآنها فوت شده بود . گریستند ، وچون آنحضرت رجعت کند ،آنها از یاوران او خواهند بود .

کراجکی در «کنزالفوائد» ازسلیمان بن خالد روایت میکند که امام‌صادق عليه السلام در تأویل این‌آیهٔ شریفه : **یَوْمَ تَرْجُفُ الراجِفَةُ تَتبَعُها الرادِفَةُ** یعنی : بیاد بیاور روزی را که کسی با حرکت سریع واضطراب از جا بر میخیزد ودیگری نیز از پی اومیاید . فرمود : «راجفه» شخصی که با حرکت سریع واضطراب بر می‌خیزد ، حسین‌بن علی ودیگری که ازپی اومیاید علی‌بن ابیطالب علیهماالسلام است نخستین کسیکه در رجعت ازقبربیرون میاید وخاك ازسر وروی خود میتکاند حسین بن علی است که باهفتاد وپنجهزار نفربرانگیخته میشوند. چنانکه خداوند میفرماید :

«انّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا وَالَّذینَ آمَنُوا فِی الحَیٰوةِ الدُّنیا وَیَومَ یَقُومُ الاَشهادُ یَومَ لا یَنفَعُ الظّالِمینَ مَعذِرَتُهُم وَلَهُمُ اللَّعنَةُ وَلَهُم سُوءُ الدّارِ» یعنی : ماپیغمبرانخود

ومردم با ایمان رادر زندگی دنیاودر روزی که شهیدان برمی‌خیزند یاری میکنیم روزی که عذر ستمگران سودی بحال آنها ندارد ، لعنت خدا وعاقبت بد برای آنهاست (۱) .

ونیز در کتاب «منتخب البصائر» از عبدالله بن نجیح یمنی روایت می کند که گفت : ازحضرت صادق علیه السلام پرسیدم معنی آیهٔ **لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** (درآنروز از شما از نعمت سؤال می‌شود) چیست ؟ فرمود . مقصود نعمتی است که خداوند بمحمد و آل‌محمد روزی فرموده ، واینکه میفرماید : **لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ** (۲) اگر با علم‌الیقین بدانید ، یعنی : باچشم به بینید واینکه میفرماید : **کلا سوف تعلمون** نه ! بزودی خواهید دانست . یعنی : یکبار در رجعت و بار دیگر در قیامت (که‌دربارهٔ دشمنی باپیغمبر واهلبیت اواز شما بازخواست می کنند) .

نجاشی در کتاب رجال‌خود مینویسد: مؤمن‌طاق(۳) راباابوحنیفه حکایات

(۱) سورهٔ مؤمن - ٥٤

(۲) سورهٔ تکاثر ٥

(۳) ابوجعفرمحمدبن علی‌بن نعمان معروف‌به (مؤمن‌طاق) و (ابوجعفر احول) از اصحاب معروف حضرت صادق (ع) است ابوجعفرمردی سخنورو حاضرجواب و شیرین‌زبان وازمتکلمین شیعه بشمارمیآید ؛ وبواسطه جهات مذکوردرنظراهل‌تسنن بزرگ مینمود و دانشمندان‌آنها ازوی حساب میبردند .

علت اینکه اورا مؤمن طاق میگفتند این بودکه وی درکوفه دکانی درمحل معروف به (طاق المحامل) داشت . درآن زمان سکه های تقلبی شیوع یافت که تشخیص‌آن ازپول اصلی برای مردم مشکل بود . تنها مؤمن‌طاق بودکه بخوبی سکه های تقلبی را تشخیص میداد و از سکه های اصلی جدا میساخت و ازاین جهت اهل تسنن او را (شیطان طاق) می گفتند !

ابوجعفرمؤمن طاق باابوحنیفه‌که بزرگترین دانشمند اهل‌تسنن و فقیه نامی آنها بود داستانهای شیرین وحکایات لطیفی داردکه همه حاکی‌ازظرافت طبع و سرعت انتقال و لطف بیان اوست وازجمله گفتگوئی است‌که درمتن ذکرشد . =

بسیاراست ازجملهاینکه روزی ابوحنیفه از وی پرسید : ای ابو جعفر !آیا عقیده برجعت داری ؟ گفت آری ابوحنیفه از روی تمسخر گفت : پس‌از این کیسهٔ خود پانصددرهم بمن‌قرض بده تاوقتی من‌وتودر رجعت دوباره بدنیا بر گشتیم آنرا بتو بپردازم ! مؤمن طاق فی الفوردر جواب گفت : یك ضامن بیاور که ضمانت کند تو بصورت آدم بدنیابر گردی تا این مبلغ را بتوبدهم چه میترسم که توبشکل بوزینه بر گردی ومن‌نتوانم‌طلب خودراوصول کنم !این‌داستان در کتاب«احتجاج»طبرسی هم آمده‌است .

ودر کتاب « علل‌الشرایع » (۱) تألیف محمدبن علی‌بن ابراهیم بن‌هاشم که نسخهٔ قدیمی‌آن نزد ماموجوداست مینویسد : خداوند درقرآن به پیغمبرش خبر داد که اهلبیتش بعدازوی مبتلای بکشته شدن وغصب حقشان و گرفتاریها میشوند وآنگاه‌آنها رابدنیا برمیگرداند وآنهادشمنان خودرابقتل‌میرسانند وخداوندزمین رادراختیارآنها قرارمیدهد وآن‌این‌آیه شریفه است «ولقد کتبنافی الزبور من‌بعد الذکران‌الارض یرثها عبادی‌الصالحون»(۲) واین‌آیه است : « وعدالله‌الذین آمنوا منکم وعملواالصالحات »(۳)

ابن شهرآشوب در کتاب « مناقب » ازحضرت رضا عليه السلام روایت کرده که در

= ودر روایت است که چون حضرت صادق (ع) رحلت فرمود . ابو حنیفه بوی‌گفت ای‌ابوجعفرامام توفوت شد ! مؤمن طاق درجواب گفت :آری **ولکن امامك من‌المنظرین الی یوم الوقت المعلوم** آری امام من‌وفات یافت ولی‌امام تو (شیطان) زنده‌است تا روزی‌که خداوند برای وی معین‌کرده است !

شیخ بهائی در «کشکول» نوشته‌که مهدی خلیفه عباسی ازسخن مؤمن طاق خندید و وامر کرد : ده هزاردرهم بوی بدهند !

(۱) باعلل‌الشرایع شیخ صدوق اشتباه نشود .

(۲) ترجمه آن‌قبلا گذشت .

(۳) نیز مکرر گذشت .

تفسیر آیه « واخرجنالهم دابة من الارض تکلمهم » یعنی جنبندهٔ زمین را برای آنها بیرون میآوریم تا با آنها سخن بگوید فرمود : دآبةالارض علی علیه السلام است .

وهم در کتاب منبورازابوعبدالله‌جدلی نقل کرده که گفت‌امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : دابةالارض من هستم .

ونیز درتفسیرعلی بن ابراهیم از عبدالله‌بن عباس روایت نموده که پیغمبردر تفسیرآیه **وَالنَّهٰارِاِذٰاجَلّٰیهٰا** فرمود :مقصودازروزروشن دراین‌آیه امامان مااهلبیت است که درآخرالزمان بسلطنت میرسندوزمین راپرازعدل ودادمیکنند .

شیخ صدوق در کتاب «صفات‌الشیعه» ازاحمدبن ابی‌عبدالله برقی واوبسندخود ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : هر کس اقراربهفت چیز کند مؤمن است . سپس‌حضرت‌یکی‌ازآن هفت‌چیزراایمان برجعت شمرد (۱)

تذییل

نظریه علامه مجلسی درباره رجعت

ای برادر ! گمان نمی کنم که بعد ازنقل‌آن همه‌آیات وروایاتی که دربارهٔ اثبات رجعت برای تونقل کردم ، هنوزدرعقیدهٔ برجعت شك داشته باشی . بایـد بدانی که رجعت مسئله ایست که‌شیعیان درتمام اعصاربالاتفاق معتقد بآن بوده‌اند، ومیان‌آنها همچون‌آفتاب نیمروز مشهورومعلوم بوده‌است ، چنانکه‌آنرا بشعردر- آورده ودرتمام شهرهای خود درمقام مناظره با مخالفین (اهل‌تسنن) بدان استناد

(۱) باید دانست‌که ماقسمتی ازاحادیث وآیات باب رجعت را نظربااینکه در ابواب سابق مکررنقل شده بود ؛ ترجمه ننمودیم ، فقط بذکرآیات و روایاتی مبادرت ورزیدیم که قبلا بدانگونه‌که دراین باب‌آمده نقل نشده بود ، هرچند قسمتی هم تکـرار شده و ناگزیرازآن بوده‌ایم .

می‌جستند ، ومخالفین‌هم آنهارا بدین‌عقیده‌سرزنش‌مینمودند ، ودر کتابهای‌مربوطه ثبت کرده‌اند .

مانند فخررازی وحاکم نیشابوری وغیراینان ، سخن ابن‌ابی‌الحدید نیزدر این باره گذشت . اگر بملاحظهٔ تطویل کلام نمی‌بود بسیاری از سخنان آنها (یعنی علمای‌اهل‌تسنن) راذکرمی‌نمودم .

ولی کسی که ایمان بائمه اظهار دارد چگونه در مطلبی که قریب دویست روایت بطورتواترازچهل وچندنفرازمحدثین‌بزرك وموثق وعلمای اعلام دربیش‌از پنجاه کتاب آنها نقل‌شده‌است ، تردید میکند ؟!

علمای‌بزرگی‌مانندثقةالاسلام کلینی،شیخ‌صدوق،شیخ‌طوسی،سیدمرتضی،نجاشی، کشی،عیاشی، علی‌بن‌ابراهیم‌قمی، سلیم‌بن‌قیس‌هلالی،شیخ‌مفید،ابوالفتح کراجکی، نعمانی ، صفار، سعدبن عبدالله اشعری ، ابن‌قولویه قمی، سیدعلی‌بن عبدالحمیدبن فخارموسوی ، سیدرضی‌الدین علی‌بن‌طاووس ، وفرزندش(۱) مؤلف کتاب «زوائد الفوائد» ، محمد بن علی بن ابراهیم ، فرات بن ابراهیم ، امین الدین طبرسی ، ابراهیم بن محمد ثقفی ، محمد بن‌عباس بن مروان .

احمدبن‌محمد بن‌خالدبرقی («مؤلف کتاب‌محاسن) ابن‌شهرآشوب‌مازندرانی شیخ‌حسن بن‌سلیمان ، قطب‌الدین‌راوندی ، علامهٔ‌حلی ، سیدعلی بن عبدالکریم بن عبدالحمیدبهاءالدین‌نیلی ، احمدبن‌داودبن سعید ، حسن‌بن‌علی‌بن‌ابی‌حمزه ، فضل بن‌شاذان ، شیخ‌شهیدمحمدبن‌مکی .

حسین بن حمدان ، حسن‌بن محمد بن‌جمهور نابیناءؤلف کتاب «الواحدة» حسن بن محبوب ؛ جعفر بن محمد بن مالك کوفی ، طهربن عبدالله ، شاذان بن جبرئیل ، وصاحب کتاب الفضائل ، ومؤلف کتاب‌العتیق ، و مؤلف کتاب الخطب‌و غیر اینان از مؤلفین کتابهائی که در نزد ماست و مؤلف آنها را بطور تحقیق

(۱) باید دانست که رضی‌الدین علی‌بن طاووس دو پسر بنامهای صفی الدین محمد و رضی‌الدین‌علی داشته ؛ واین‌رضی‌الدین علی‌مؤلف زوائد الفوائد ، نوهٔ‌اوست‌نه فرزندش .

نمیشناسیم .

بهمین‌جهت‌هم اخبار آنرا بآنها نسبت ندادیم . هرچند بعضی از اخبار رجعت در آن کتابهاهست . اگر چنین مطلبی متواتر نباشد ، درچه چیز میتوان‌دعوی‌تواتر کرد؟ بااینکه‌تمام‌طائفه شیعه این‌مسئله رادرهرعصری ازعلماوراویان پیش‌ازخود روایت کرده‌اند .

من‌فکرمیکنم که هر کس درموضوع رجعت تردید کند ، درمنصب امامت ائمه‌اطهار شك‌دارد ، ولی‌چون نمی‌تواندآنرا در بین‌مؤمنین اظهار کند ، باحیله و نیرنگ بمنظورتخریب دین‌حنیف اسلام‌شبهاتی دربارهٔ رجعت که ناشی‌ازملحدان بی‌دین‌است‌القانموده ، وافکارمردم‌ضعیف الایمان‌راازاعتقاد بآن منحرف میسازد **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ** (۱)

نظریهٔ شیخ صدوق

شیخ‌صدوق در کتاب «اعتقادات» مینویسد : اعتقاد ما در بارهٔ رجعت صحیح است . بدلیل‌این آیه شریفه‌قال‌الله‌تعالی : «**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ**» (۲)

وداستان‌عزیرپیغمبر که‌صدسال بعدازمرگش‌خداوند اورا زنده کرد قال‌الله تعالی : **أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا** (۳) (که خداوند در سورهٔ بقره ضمن این آیه‌شرح‌داده‌است) و مانندداستان بر گزیدگان قوم حضرت موسی که‌خداوندمیفرماید: «**ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**» یعنی‌شمارا بعدازمرگتان‌دوباره زنده گردانیدیم تاشکرخدارابزبان آورید (ترجمه آن نیز قبلا گذشت)دربارهٔ عیسی(ع)می‌فرماید. «**وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي**» یعنی:عیسی‌باجازه

---

(۱) مؤلف دراینجا برخی‌ازدانشمندانی راکه دررجعت کتاب‌مستقل‌نوشته‌اندنام‌میبرد چون مادرمقدمه تحت عنوان «رجعت» بتفصیل‌متذکرشده‌ایم دراینجاآنرا ترجمه ننمودیم .

(۲) شرح‌آن قبلا گذشت . (۳)آیه ۸ سورهٔ صف

من مرده‌را زنده‌میکند. تمام‌مردگانی که‌عیسی باذن‌خداو ندزنده کرد بدنیا بر گشتند وداستان آنها معروف‌است .

وماننداصحاب کهف که‌مدت‌سیصد ونه‌سال درغارخود بخواب رفتند ، سپس خداوندآنها رابیدار نمودوبدنیا باز گشتند ؛ چنانکه داستان ایشان معروف است (وقرآن‌مجیدهم گواهی‌میدهد) .

این گونه‌رجعت‌ها که طی‌آن‌مردمی‌در امتهای‌پیشین‌ازاین‌جهان دیده‌فرو ـ بستند وودوباره‌زنده‌شدند بسیاراست ، وپیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودآنچه دراین امت‌است طابق‌النعل بالنعل مثل‌همانهاست که‌در امتهای‌پیشین وی‌داده‌است . بنابراین‌اصل ، لازم‌است که رجعت‌نیزدراین‌امت باشد . من بزودی کتاب‌مستقلی در رجعت خواهم نوشت‌و کیفیت‌رجعت‌ودلیل‌های‌اثبات آنراروشن‌خواهم‌ساخت . اعتقادبه‌تناسخ‌باطل است ، هر کس‌عقیده به‌تناسخ داشته‌باشد ، کافراست ، زیرا اعتقادبه تناسخ مستلزم ابطال بهشت ودوزخ است .

داستان سید اسمعیل حمیری

شیخ‌مفید در کتاب «الفصول» درجواب‌مسائلی که از «عکبرا» ازوی‌پرسیده بودنداز‌حرث‌بن عبدالله‌روایت کرده که گفت : من درمجلس منصور دوانقی خلیفهٔ عباسی‌درو‌قتی که‌درسر پل‌بزرگ‌بغداد‌بودنشسته‌بودم. «سوار» قاضی هم‌نزدوی بود و سید اسمعیل حمیری (۱) اشعاری که در مدح بنی‌عباس و دولت آنها سروده بود ،

(۱) سیداسماعیل‌حمیری مشهورترین‌شاعرعرب زبان شیعه‌است ، و بش ازتمام شعرای مدیحه سرای اهلبیت ، در منقبت وفضیلت وتقدم‌آنها بر دیگران ، شعرسروده است .
مخصوصاً قصائدی‌که وی درمدح حضرت شاه ولایت علی (ع) سروده شاهکار ادبیات عرب است وخودنمونه‌کامل‌نبوغ ومهارت وشهامت‌آن مرد نامی میباشد . گویند بوی‌گفتند چرا شعری نمیگوئی‌که دارای غرابت ومطالب دقیق باشد ؟ گفت : من شعری میگویم که بزرگ و کوچك‌آنرا بفهمند ومحتاج به تفسیر نباشد !=

میخواند ومنصوراز استماع آن مسرور میگشت.

چون قصیده بانتها رسید ، سوار قاضی رو کرد بمنصور و گفت : این شخص (سیداسماعیل حمیری) بازبان شما رامدح میگوید ولی دلش باآن موافقت ندارد! بخدا کسانیکه این مرد آنهارا دوست میدارد، شما بنی‌عباس نیستید ! واودشمنی شمارا دردل پنهان ساخته است .

سید اسماعیل گفت: بخداقسم قاضی دروغ میگوید ، من براستی دراین قصیده تورا مدح گفتم. اواین‌را ازروی حسد بمن میگوید . چه میبیند من نزد شما آمدو رفت‌دارم وشما بمن نظر دارید .

دوستی من نسبت بشما اهلبیت ! واقعی است ومن آنرا ازپدر ومادرم بارث برده‌ام ، ولی این‌مرد (سوارقاضی) وخاندانش درزمان جاهلیت واسلام از دشمنان شما اهلبیت بوده‌اند! از این گذشته‌خداوند دربارهٔ خاندان‌اواین‌آیه را نازل‌فرمود: **اِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَرٰاءِ الْحُجُراتِ اَکْثَرُهُمْ لایَعْقِلُونَ** یعنی‌ای‌پیغمبر کسانیکه ازپشت حجره ها توراصدا میزنند ، بسیاری ازآنها نادانند .

منصور گفت : راست گفتی . مجدداً قاضی گفت : یاامیرالمؤمنین‌اوی عقیده به‌رجعت دارد وبشیخین ناسزا میگوید .

سید اسماعیل گفت : اما اینکه گفت من عقیده بـرجعت دارم ، من عقیده برجعت راباتکاء این‌آیه قرآن دارم «**وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ**» ودرجای دیگر ازقرآن میفرماید : **وَحَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ اَحَداً** پس میدانیم که ما دوبار بر انگیخته میشویم که یکدفعه بطور عموم ودردیگری افرادخاصی‌رابدنیا بر می گرداند .

= قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین نوشته است : سید اسماعیل درسال ۱۷۹ هجری دربغداد بجواررحمت حق شتافت . بزرگان واشراف شیعه که در کوفه میزیستند ، هفتاد کفن برای اوفرستادند . ولی‌هارون الرشید ازمال خودش اوراکفن‌نمود وکفنهای‌اهل کوفه راپس فرستاد ! !

چنانکه خدا فرموده «رَبَّنا اَمَتَّنا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ اِلیٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبیلٍ» وهم خداوند درباره عزیر پیغمبر فرموده : «فَاَماتَهُ اللّهُ مِاَةَ عامٍ» وهم‌فرمود : اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ» این منطق قرآن‌در باره رجعت است (۱)

پیغمبراکرم ﷺ هم‌فرمود : طایفه‌متکبران روزقیامت بصورت‌مورچه‌های ریز برانگیخته میشوند .

وهم فرمود : چیزی در بنی اسرائیل پدید نیامد جزاینکه درامت من نیز میباشدودر امت‌من‌هم مثل آن‌خواهد بود ، حتی فرورفتن درزمین ومسخ شدن‌آدمی وسنگسار نمودن او. وحذیفه گفت بخدا قسم دورنیست که خداوند این امت را بصورت بوزینه یا خوك‌هائی محشور گرداند .

بنابراین رجعتی‌راکه من‌معتقدم مسئله ایست که قرآن بآن ناطق وسنت پیغمبر برآن شاهد است ومن عقیده دارم که خداوند عزوجل این‌مرد یعنی سوار قاضی‌را بصورت سگ یابوزینه یاخوك ومورچه ریزبدنیا برمی گرداند !چه بخدا قسم‌در حقیقت‌وی ستمگری‌متکبر وکافراست. راوی گفت دراین‌حالت منصورخندید وسید بالبداهه این اشعار راسرود :

حاشیت سواراً ابا شملة عندالامام الحاکم العادل ...

نظریهٔ شیخ مفید

وهم مفید درکتاب «ارشاد» آنجاکه علامات ظهور قائم‌آل محمد را ذکر میکند مینویسد : وازجمله مردگان ازقبرهای خود بیرون‌آمده‌بدنیا بر میگردند وبایکدیگرمأنوس گشته بدیدوبازدیدهم میروند .

ونیز درضمن مسائلی که از«ساری» ازوی پرسیده اند ، سؤال‌شده بود:معنی روایتی که ازحضرت‌صادق‌نقل‌شده چیست که‌فرمود: **لیس منامن لم‌یقل بمتعتنا و**

(۱) این‌آیات سابقاً نیزدرهمین باب ذکرشد

لم یؤمن برجعتنا یعنی کسیکه قائل بمتعه‌ماوازدواج موقت (که آنراصیغه‌هم‌میگویند) نشود وایمان برجعت مانداشته‌باشد ، ازما نیست ؟

آیا مقصود بازگشت بدنیا ومخصوص اهل‌ایمان‌است ، یا منظورغیرآنها از ظالمان جبارند که پیش‌ازروزقیامت رجوع بدنیامیکنند؟

شیخ مفید بعدازجواب‌سؤال‌ازمتعه ، راجع‌برجعت‌نوشت:واینکه‌امام‌فرموده هرکس‌ایمان برجعت مانداشته‌باشد ازما نیست ، مقصود رجعتی‌است که ایمان‌بآن اختصاص بآل‌محمد ﷺ دارد باین‌معنی که خداوند مردمی‌ازامت‌پیغمبر ﷺ را بعد ازمردن‌وپیش‌ازروزقیامت زنده‌میگرداند واین‌عقیدهٔ‌خاندان‌پیغمبروازمعتقدات شیعیان آنهاست وقرآن مجیدهم گواه برآنست (۱)

نظریهٔ سید مرتضی

وهم شیخ مفید در کتاب «ارشاد» مینویسد : سیدمرتضی رضی‌الله عنه درپاسخ مسائلی که‌ازشهر«ری» ازوی‌پرسیده‌اند ، ازجمله‌دربارهٔ « رجعت » که سؤال کرده بودند : عدهٔ قلیلی‌ازشیعیان‌عقیده دارند که «رجعت» یعنی‌بازگشت دولت‌آل محمد درزمان قائم عليه‌السلام نه رجوع بدنهای‌آنها ، چنین‌فرموده‌است :

عقیدهٔ‌شیعه‌امامیه دربارهٔ رجعت آنستکه‌خداوندمتعال درموقع‌ظهورامام زمان مهدی عليه‌السلام مردمی‌ازشیعیان‌آنحضرت راکه قبلا مرده بودند ، بدنیا برمیگرداند . تا بثواب یاری اوومساعدت وی و مشاهده دولت‌آنحضرت فائز گردند . همچنین مردمی‌ازدشمنان آنحضرت رانیززنده میگرداند ، تاازآنهاانتقام گیرد .

وآنها نیزازمشاهدهٔ ظهورحق و بالاگرفتن دین‌پیروان حق ، زجربکشند . دلیل براثبات رجعت‌اینست که : هیچ‌عاقلی‌تردید ندارد ، که‌خداوند قدرت برزنده گردانیدن مردمی درپایان روزگار، دارد . واین‌معنی‌فی‌نفسه محال‌نیست . پس

---

(۱) سپس شیخ‌آیات گذشته راشاهد آورده و بسابیان محکمی که مخصوص بساوست موضوع رامدلل‌میسازد .

وقتی ثابت شد که رجعت عقلاجایز وازحیز قدرت خداوند خارج نیست ، راه اثبات آن باین است که میگوئیم علمای شیعه اجماع دارند که این‌معنی واقع میشود ، وما در کتب خود ثابت نموده‌ایم که اجماع علمای شیعه حجت‌است ، زیرا حاکی‌از وجود قول امام علیه السلام است .

گفتار سیدبن طاووس

سیدبن‌طاووس در کتاب «سعدالسعود» بعدازنقل کلام شیخ طوسی از «تفسیر تبیان» درذیل آیهٔ **ثُمَّ بَعَثْنَاکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ(۱)** در جواز اعتقاد برجعت بدلیل‌این آیه شریفه میگوید : شیعه وسنی‌حشرمردگان‌را که همان‌رجعت است درکتب خودنقل کرده‌اند . ازجمله حمیدی (دانشمند معروف‌اهل‌تسنن) در کتاب « جمع‌بین صحیحین » ازابوسعید خدری روایت کرده که‌پیغمبرفرمود : روش وشیوه امتهای پیش وجب بوجب وذرع بذرع بعینه درباره شما نیز جاری خواهد شد ، تا آنجا که اگر آنها بسوراخ سوسماری رفته باشند ، شما نیزخواهید رفت ! عرضکردیم : یارسول‌الله ! آیاشیوه یهود ونصارا دربین‌ماجریان میپابد ؟ فرمود : پس‌شیوه کی؟

وازجمله زمخشری درتفسیر« کشاف » از حذیفه روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : شماامت اسلام‌بعدازمن شبیه‌ترین‌امتها به بنی‌اسرائیل‌هستید وطابق النعل بالنعل ازراهی که‌آنها رفتند خواهید رفت . تا جائیکه من نمیدانم گوساله پرست هم خواهید شد ؟!.

سپس سیدبن طاووس میگوید : وقتی این‌پاره‌ای از روایات‌آنها درمطابقت شیوه امت اسلام با امتهای گذشته وبنی اسرائیل ویهود باشد وقرآن مجید واخبار متواترهم گواه براینست که مردمی ازامتهای گذشته ویهود وقتی بموسی بن‌عمران گفتند : مابتوایمان نمیآوریم مگراینکه خدارا بطورآشکاربما بنمایانی ، خداهم

(۱) سورهٔ بقره آیه ۵٦

آنهارا میرانید وسپس زنده گردانید ، بهمین دلیلها که آنها معتقدهستند میگوئیم : درامت اسلام نیزاین وضع جریان دارد وخداوند کسانی را بعد ازمرگشان دوباره زنده میگرداند (واین‌همان رجعت بعقیدهٔ شیعه‌است)

عجب اینست که من‌درروایات اهل‌تسنن دیده‌ام که‌آنها بیش‌ازشیعه دراین خصوص روایت نقل کرده‌اند . ازجمله در روایات‌آنها اشاره باین هست که مولی امیرالمؤمنین بعدازضربت زدن‌ابن‌ملجم وبعدازرحلتش‌مانندذوالقرنین دوباره‌بدنیا برمیگردد .

چنانکه زمخشری در«کشاف» درداستان ذوالقرنین میگوید : وازعلی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: خداوندابرهاراتحت‌فرمان ذوالقرنین گذارده بود وپرده‌ها برای اوکشیده ونوربرایش پخش‌شد . ازآنحضرت علت‌این‌راپرسیدند . فرمود: اودوستدارخدابود.خدا هم‌اورا دوست میداشت .

عبدالله بن کوا ازآنحضرت پرسید :آیا ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر ؟ فرمود: نه‌پادشاه بودونه‌پیغمبرولی اوبنده‌نیکوکاری‌بود که یك‌شاخش درراه‌بندگی خدا ضربت دیدوباهمان‌ضربت مرد، سپس‌خدااوراز نده گردانید آنگاه شاخ‌چپش ضربت دیدودوباره مرد،مجدداًخداونداوراز نده گردانیدو بهمین‌جهت‌ذوالقرنین(۱) خوانده‌شد ودرمیان شمامردم هم‌کسی مانندذوالقرنین هست !

---

(۱) ذوالقرنین-یعنی‌صاحب دوقرن.قرن درعربی دومعنی دارد : یکی‌بمعنی‌مدتی‌ازز‌مان است‌که برخی‌شصت وبرخی‌صدسال‌میدانند ، ودیگر بمعنی‌شاخ‌است وبنابراین‌آیا باینجهت که وی دوقرن در دنیا زیسته اورا ذوالقرنین میگویند ، یااینکه بالای‌سرش دو برآمدگی داشته‌که مردم‌آنراشاخ دانسته وبدان جهت اوراذوالقرنین گفته اند ؟ هرکدام‌ازاین‌دومعنی دراخبارما شواهدی دارد .

برای اطلاع بیشتررجوع کنید بکتاب قصص قرآن بلاغی بخش فرهنگ‌آن و اعلام قرآن دکترخزائلی تحت عنوان «ذوالقرنین»

همچنین من در کتابهای آنها (اهل تسنن) دیده‌ام که جماعتی (ازمردم عادی) را نام برده‌اند که آنها بعد از مرگ ، وپیش از دفن وبعد از دفن بدنیا برگشتند وحرف‌زدندوچیزها نقل کردند وسپس مردند !

وقتی مخالفین ما از اهل‌سنت وغیرهم اینگونه موضوعات را نقل کرده ودر کتابهای خود نوشته‌اند ، چرا حاضر نیستند قبول کنند که‌علمای اهل بیت دوباره بدنیا برگردند وبرای چه ازروایات ائمه‌اطهار در خصوص رجعت اظهار تنفر میکنند ؟! رجعتی که علمای ما واهلبیت‌پیغمبروشیعیان آنها معتقدند ازجملهٔ علائم ومعجزات پیغمبر اسلام است ، چرا مقام آنحضرت در نزد اهل‌تسنن باانکاررجعت باید ازموسی وعیسی ودانیال پیغمبر کمتر باشد ؟ زیرا میدانیم که خداوند متعال بدست آنها مردگان بسیاری رازنده گردانیدوتمام‌علمای اهل تسنن‌هم باتفاق‌آن را قبول دارند .

حدیث سلمان فارسی

مؤلف: شیخ حسن‌بن سلیمان در کتاب «المختصر» از کتاب سیدجلیل‌حسن بن کبش نقل میکند که وی از کتاب «مقتضب الاثر» بسند خود ازسلمان فارسی روایت نموده که گفت : روزی بخدمت پیغمبر (ص) رسیدم . حضرت فرمود : ای سلمان خداوند هیچ پیغمبری رامبعوث نکردجز اینکه دوازده نقیب‌برای اوقرار داد . عرضکردم . یا رسول الله این معنی را من از یهود ونصاراهم شنیده‌ام .

فرمود : ای سلمان‌میدانی آن‌دوازده‌تن که خداوندبعد ازمن برای‌پیشوائی برگزیده است ، چه‌کسانی هستند ؟ عرضکردم : خدا وپیغمبرش بهتر میدانند فرمود : ای سلمان‌خداوند مراازنورپاك خودآفرید ، مرا خواند ، اطاعت کردم از نور من‌علی راآفرید ، اورا نیزخواند اطاعت کرد، سپس از نور من‌وعلی‌فاطمه را خلق کرد ، واو رانیز خوانداطاعت کرد ، آنگاه‌از نور من‌وعلی وفاطمه‌حسن

وحسین راآفرید ، وآنها را نیز به‌بندگی واطاعت خود فرا خواند ، واطـاعت کردند . خدا هم مارا به‌پنج اسم‌خود موسوم کرد : خدا محمود است ومن محمد هستم . خدا علی است ، اینهم‌علی بن‌ابیطالب است ، خدا فاطر السموات والارض این‌هم‌فاطمه‌است . خداوندصاحب احسان‌است ، این هم‌حسن ، خداوندمحسن‌است این نیزحسین است .

از آن‌پس‌از نورماو نورحسین، بقیه‌امامان نه گانه‌را آفرید، وآنهارا به پیروی‌از خود دعوت کرد وآنها نیز پیش از آنکه‌آسمانی درست‌شودوزمینی پهن گردد ،و هوائی وآبی ، وفرشته‌ای وبشری‌باشد ، پذیرفتند وخدارا اطاعت کردند .ماباعلم خداوند ، انواری بودیم . که او را پاك و منزه میدانستیم ، و از وی اطاعت میکردیم .

سلمان گفت : عرضکردم : یا رسول‌الله ! پدر ومادرم فدایت گردد ، کسی که اینان را بشناسدچه پاداشی دارد ؟ فرمود : ای سلمان ! هر کس عارف بحق آنها باشد وازآنان پیروی کند ، دوستان‌آنهارا دوست‌بدارد ، واز دشمنان‌آنان بیزاری بجوید ، بخداقسم باما خواهدبود . هرجاما واردشویم ، آنهانیز وارد میشوند وهر جا مسکن کنیم‌آنها نیزساکن میشوند .

عرضکردم : یا رسول الله ! آیا میشود بدون اینکه اسامی آنها را بدانم ، بآنهاایمان داشته‌باشم؟فرمود: نه ای سلمان آنهارا تاحسین‌دانستی (یعنی‌امیرالمؤمنین وامام حسن) بعداز حسین سیدالعابدین علی‌بن‌الحسین ، وبعداز اوفرزندش محمد بن‌علی باقر ، شکـافندهٔ علم اولین‌وآخرین از انبیاء ومرسلین وبعداز اوفرزندش جعفربن‌محمدلسان صادق خداوند ، وبعداز اوموسی الکاظم صابردر راه خدا ،و بعداز اوعلی‌بن موسی الرضا ، راضی بامر خداوند ، وبعد از او محمدبن علی برگزیدهٔ‌خلق خداوند ، وبعدازاوعلی‌بن محمد هـادی، راهنمای‌خلق بسوی‌خدا وبعداز اوحسن‌بن علی امین دین خدا ، وبعداز اوفرزندش مهدی ناطق وقائم بر حق‌است .

سلمان گفت : من گریستم وعرضکردم : آیا من آنهارا درك میکنم ؟ فرمود: ای‌سلمان تووامثال‌تو که آنها رادوست بدارندبامعرفت آنها رادرك میکنند . سلمان گفت خدارا شکر کردم سپس عرضکردم : یارسول‌الله آیا من تا زمان آنها خواهم بود ؟ فرمود: ای سلمان‌این آیه رابخوان: فاذاجاء وعداولیهما بعثنا علیکم عباداًلنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاثم رددنا لکم‌الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثرنفیراً

سلمان گفت : گریهٔ من از روی شوق شدت یافت وگفتم : یا رسول‌الله این معنی‌در زمان‌شما خواهدبود؟فرمود : آری‌والله درآن زمان من‌وعلی وفاطمه وحسن وحسین ونه‌امام اولاد حسین که همه مظلوم اهلبیت من بودند ، همه یکجا جمع خواهیم‌بود . آنگاه ابلیس ولشکریان اوومؤمنین واقعی وکافران حقیقی حاضر میشوندتا ازیکدیگر قصاص کنند ، وهیچکس‌ظلم نکند . ومائیم تأویل این‌آیه: وَنُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ(۱).

---

(۱) ترجمه آیه درصفحه ۲۶۰ گذشت

باب سی و پنجم

جانشینان مهدی موعود صلوات‌الله علیه

واولاد او وآنچه بعد ازوی روی میدهد

صدوق در کمال الدین ازابوبصیر روایت‌میکند که گفت : بحضرت صادق علیه‌السلام عرضکردم : یابن رسول الله از پدرت شنیدم میفرمود . بعد از قائم دوازده مهدی خواهد بود . حضرت صادق‌فرمود : پدرم فرموده: دوازده مهدی ونفرمود دوازده امام ! آنهامردمی‌از شیعیان ماهستند که مردم رادعوت بدوستی‌ماوشناسائی ما میکنند .

وهم درغیبت شیخ طوسی ازابوحمزهٔ ثمالی روایت میکند که حضرت‌صادق (ع) ضمن حدیث طولانی فرمود: ای‌ابوحمزه ما رابعد ازقائم یازده‌مهدی خواهد بود که همه ازاولاد حسین علیه‌السلام میباشند .

شیخ مفید در«ارشاد» مینویسد : بعدازدولت قائم‌آل محمد دولتی نخواهد بود ، مگر آنچه که در روایتی رسیده که اگر خدا بخواهد اولاد قائم بجای وی می‌نشینند. این‌حدیث هم‌قاطع واطمینان‌بخش نیست. غالب‌روایات میگوید: مهدی موعود چهل روز پیش ازقیامت می‌میرد ودرآن چهل روز هرج ومرج خواهدشد وعلامت بیرون‌آمدن مردگان‌وروزرستاخیز برای‌حساب وپاداش اعمال‌خود آشکار خواهد شد . والله اعلم

عیاشی درتفسیرخودازجابر بن یزیدجعفی روایت نموده که گفت: شنیدم حضرت باقر عليه السلام میفرمود : بخدا قسم مردی ازما اهلبیت بعد از مرگش سیصد و نه سال سلطنت میکند . عرضکردم : این کی خواهد بود ؟ فرمود : بعدازمرگ قائم است عرضکردم : قائم در عالم خود چقدر میماند ؟ فرمود : نوزده سال از موقع قیام تاهنگام مرگش عرضکردم : آیا بعداز مرگ قائم هرج ومرج میشود؟ فرمود : آری پنجاه سال . آنگاه امام منتصر بدنیا بازمیگردد برای خونخواهی خود ویارانش . وی بیدینان رابقتل میرساند وباسارتمیبرد ، تاجائیکهمیگویند اگراین‌شخص ازدودمان پیغمبران بود ، این‌همه مردم را بقتل نمیرسانید .

طبقات مردم از سفید وسیاه چنان در اطراف او اجتماع کنند که از کثرت وفشارمردم‌نا گزیرشودپناه بحرم خدا ببرد . وقتی گرفتاری وی‌شدت پیدا کردو امام منتصر وفات یافت ، امام‌سفاح‌بدنیا برمیگردد ، درحالیکه ازمرگ‌امام‌منتصر غضبناك است . پس تمام دشمنان ستمگرما رامیکشد ، وتمام زمین‌را مالك‌میشودو خداوند کاراورا اصلاح‌میگرداند ، وسیصد ونه‌سال سلطنت کند ، آنگاه امام‌باقر فرمود : ای جابر ! میدانی امام منتصر وسفاح کیست ؟ منتصر حسین عليه السلام وسفاح امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه‌است .

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» ازجعفر بن‌محمد مصری واواز عمویش‌حسین بن‌علی از پدرش روایت میکند که حضرت صادق از پدران بزرگوارش روایـت کرده که‌امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : پیغمبر صلى الله عليه وآله در شب‌رحلتش بمن فرمود: یا ابا الحسن ! صحیفه ودواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت‌خود راالملافرمود تابا‌ینجا رسید .... : یاعلی! بعد ازمن دوازده امام خواهد بود ، وبعد از آنها دوازده مهدی میباشد . یا علی تو نخستین آن‌دوازده امامی . سپس‌یك‌یك ائمه را نام برد تااینکه فرمود : حسن (عسکری) هم این صحیفه را بفرزندش م‌ح‌م‌د که از ما آل محمد محفوظ است تسلیم کند ، اینهادوازده‌امام‌هستند . بعدازمهدی موعود دوازده‌مهدی

دیگر خواهد بود ، چون او وفات کرد ، آنرا تسلیم کند به مهدی اول که‌دارای سه نام است: یك‌نام مثل نام‌من. ویك نام‌مانندنام‌پدرم عبدالله واحمدواسم‌سوم‌مهدی است‌واو نخستین مؤمن‌است .

شیخ حسن‌بن سلیمان در « منتخب‌البصائر» ازجمله روایاتی که سید علی‌بن عبدالحمید بسند خودازحضرت صادق علیه‌السلام روایت نموده‌اینست که‌فرمود: بعد ازقائم دوازده مهدی خواهد بود ازاولاد حسین علیه‌السلام .

ابن قولویه در کتاب « کامل‌الزیاره » ازحضرمی واوازحضرت امام محمد باقروامام جعفرصادق علیهما السلام روایت میکند که‌آن دوبزرگوار ازشهر کوفه سخن بمیان‌آورده و از جمله فرمودند : درآنجا مسجد سهله است که خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جزاینکه درآنجا نماز گزارد . بخدا قسم عدل (حقیقی) ازآنجا آشکار میشود . قائم بامرالهی درآنجا منزل داردو کسانیکه بعدازوی قیام بامرخدامیکنندنیزدرآنجامیباشند، وآن مسجد منازل پیغمبران وجانشینان آنها و مردان‌صالح خداست .

مؤلف : این‌اخبار که ذکرشد باآنچه‌میان ماشیعه مشهوراست، مخالفت دارد . راه‌تأویل آنها بدوگونه‌است :

اول اینکه مقصود از دوازده مهدی (۱) پیغمبروسایر ائمه غیرقائم باشد . باین‌معنی که‌آنها بعد از قائم بدنیا رجعت نموده و بنوبه سلطنت می‌نمایند ، وقبلا هم‌ازشیخ حسن‌بن‌سلیمان روایت کردیم که مهدی را بهمه ائمه تأویل کرده بود و هم او گفت که قائم بعد از مرگش دوباره بدنیا برمیگردد . ونیزبا این روایت میتوان بعضی‌ازاخبارمختلفه را که درباره مدت سلطنت قائم‌آل محمد رسیده است

(۱) باید دانست که «مهدی» یعنی‌کسیکه از طرف خدا هدایت شده و راه حق را پیداکرده است . ازاینرو هرپیغمبروامامی رابلکه هربندهٔ صالحی رامیتوان مهدی گفت . ولی‌مهدی‌موعودکه لقب‌امام زمان غائب شیعه است، جزحجة بن‌الحسن‌العسکری(ع) کسی نیست .

باهم جمع کرد (۱)

دوم اینکه این‌مهدی‌ها جانشینان قائم باشند که درزمان سایرائمه که رجعت

(۱) روایاتی‌که دربارهٔ مدت سلطنت وحکومت و ایام دولت حضرت امام زمان حجت بن‌الحسن‌العسکری (ع) رسیده‌است مختلف است ، ازمجموع‌آنچه درروایات شیعه وسنی درصفحات : ۲۹۱-۳۰٦-۳۱۱-۱۰٦۸-۱۰۸۰-۱۰۸۹-۱۱۱۹-۱۱۱۱-و۱۱۸۱ گذشت ؛ به ترتیب پنج سال ، هفت سال ، هشت سال، نه سال، نوزده سال ، بیست سال ؛ چهل‌سال ، وهفتادسال ذکرشده است .

دربعضی‌ازاین‌روایات مانندصفحه ۱۰۸۱و۱۱۱۹ فرموده‌اند ، هرسال‌آن بحساب سال شماست مثلااگر گفته هفت سال ، یعنی هفتادسال شما .

بنابراین مدت دولت مهدی (ع) بعدازظهورتازمان وفاتش ؛ درست برای ما روشن نیست ، شاید پیغمبر وائمه اظهار عنایتی داشته اند مدت کامل‌آنرا عملا معلوم نکنند ، تا آنهاکه هوس امام زمانی میکنند ، نتوانند مدت ادعای خودرا برمدت مسلم حیات مهدی بعدازظهور ، تطبیق‌کنند ؛ زیرا اگر بطور صریح مثلا فرموده بودند ، شش‌سال و قول دیگری دربرابرآن نبود ؛ جای این‌بودکه فرقهٔ بهائی‌آنرا تطبیق بادعای سیدباب‌کنند ؛ وغوغائی براه بیاندازند !

بااین وصف جای بسی تعجب است‌که این‌فرقه ؛ دراین‌موردهم دست بکارشده‌انداز روایتی‌که‌میگویدمدت‌دولت مهدی‌پنج یاهفت سال‌است سوء استفاده‌نموده وآنرا تطبیق‌به‌سید باب ببچاره کرده‌اند ! درصورتیکه خودآنها مینویسند سید باب درسال ۱۲٦۰ ادعا امام زمانی‌کرد ، ودرسال ۱۲٦٦در سلطنت ناصرالدین شاه وحکومت‌امیرکبیر تیر باران شد . بنابراین مدت ادعای اوشش سال‌بوده ، وخوشبختانه درتمام اقوال‌راجع بمدت سلطنت مهدی (ع) شش‌سال‌نیست ، حال‌چطورفرقه‌بهائی‌پنج یا هفت سال‌را تطبیق بااین سال‌میکنند چه عرض‌کنم!

بعلاوه - برفرض‌که شش سال هم در روایات بود ؛ یامثلا از سروته پنج سال وهفت سال‌بزنیم وبزحمت‌شش‌سالی درست‌کنیم ، ولی ۸ سال ونه ۹ سال و۱۹ سال و۲۰ سال و ٤۰ سال و هفتاد سال را چکنیم ؟ !

بدنیا میکنند ، مردم را دعوت بدین خدا مینمایند ، تازمان ازوجود حجت خالی نماند ، هرچند جانشینان انبیا وائمه حجت های خدایند ، **والله یعلم**

= ازاین گذشته درتمام این اخبارمیگوید : مهدی دراین مدت هفت سال یا بیشتر شرق و غرب عالم را فتح نموده سلطنت میکند ، قدرت ودولت پیدامیکند ، آیا سیدباب دربدر، و زندانی ، دراین مدت حکومت وسلطنت داشت ، وآیا پیروانش تاکنون جرأت آفتابی شدن درمیان سایر بندگان خدادارند ؟ !

اینکه فرمود: آخرین مهدی سه نام دارد ، نام من ونام پدرم عبدالله واحمد، ومهدی؛ و چنانکه صریحاً درصفحه ۲۷۹ گذشت خداوند درشب معراج به پیغمبر فرمود : دوازده مهدی از نسل علی وزهرا بوجود میآورم که آخرین آنها کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نمازمیگزارد ودنیا راپرازعدل وداد میکند ؛ ودرصفحه ۲۳۸ گذشت که نام مخفی آنحضرت احمدو نام علنی محمداست ، وعبدالله هم ممکن است ؛ درمواردی برای حفظ تقیه وبطور کنایه بحضرت اطلاق شود ، وچنانکه درپاورقی صفحه گفتیم احتمال این هم هست که نام «عبدالله» ازحدیث مجعولی که پیروان محمدبن عبدالله محض (نفس الزکیه) برای اثبات مهدویت او ساخته اند ، گرفته شده باشد، ودراین روایت تداخل کرده باشد ، بدلیل اینکه خود این روایت هم مضطرب است ،

بهرصورت میتوان گفت: این دوازده مهدی همان دوازده امام باشند، که بواسطه عدم توجه راویان باین صورت نقل شده است .

باب سی و ششم

توقیعاتی که ازناحیهٔ مقدسه امام زمان علیه السلام شرف صدور یافته است

شیخ الطائفه در کتاب «غیبت» مینویسد : جمعی ازعلماء ازابوالحسن محمد ابن احمدبن داودقمی برای من نقل کردند که گفت: بخط احمدبن ابراهیم نوبختی واملاء ابوالقاسم حسین بن روح (۱) درپشت نامه‌ای مشتمل برجواب مسائل اهل قم که ازحسین بن روح پرسیده بودند : آیا این جوابها ازوجوداقدس امام زمان است یـا ازمحمدبن علی شلمغانی ؟ زیرا که وی گفته است : جواب این مسائل رامن داده‌ام، نوشته بود :

«بسم الله الرحمن الرحیم» مابرنامهٔ شماواقف شدیم وازمضمون آن اطلاع یافتیم تمام جوابهاازماست وآن مخذول ضال مضل معروف به‌عزاقری لعنة‌الله‌علیه دریک حرف آن دخالت نداشته‌است .

سابقاً نیزجوابهائی بوسیلهٔ احمدبن بلال وافرادی مانند او بشما میرسید ، بدانید که آنها واین مرد ملعون (شلمغانی) همه ازاسلام بر گشته ومرتد شده‌اند ، خدا آنهارالعنت کندوموردخشم خودقراردهد».

وهم درنامه نوشته بودقبلامیخواستم بدانم آن جوابهارا(که احمدبن بلال‌و غیراو) بما میدادند ازحضرتت بود یانه ؟ جواب آن بدین مضمون صادرگشت :

---

(۱) نائب سوم حضرت امام زمان علیه السلام که در صفحه ۶۷۶ بتفصیل در بارهٔ وی سخن رفت .

آگاه باش آنچه سابقاً بوسیلهٔ آنها بشما رسید، ضرر نداشت وجوابها درست بود» .

وهم شیخ در غیبت مینویسد : ازیکی از علما نقل شده که در خصوص بعضی ازاین قبیل افراد که مورد غضب خداوند قرار گرفتند (وازراه حق منحرف گشتند) از حضرت سؤال شده بود، واین جواب بافتخار اوصادر شد : «علم ، علم ماست و کفر آنکس که کافر گشته برای شما زیانبخش نیست . توقیعی که بدست اوصادر شده اگر یکی از موثقین گذشته انتساب آنرا بما تصدیق کرده است ، خدا را شکر کنید وآنرا بپذیرید . وآنچه درآن شك دارید ، یافقط بدست همان گمراه مرتد توقیعی در بارهٔ آن بشما رسید ، بمـا برگردانید وازما توضیح بخواهید تا صحت وسقم آنـرا برای شما روشن سازیم . خداوند جل ثناؤه یار ومددکار شما بـاشد **وهوحسبنا فی امورنا ونعم الوکیل** .

ایوب بن نوح (۱) گفته اول کسیکه این توقیع شریف را برای من روایت کرد ابوالحسین محمدبن علی بن تمام بود . اومیگفت : من آنرا ازروی نوشته پشت نامهای که نزد ابوالحسن محمدبن احمدبن داود بود استنساخ نمودم . وقتی ابوالحسن آمد من آنـرا برای اوخواندم . ابوالحسن گفت : این مکتوب را اهل قم بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشتند ومسائلی درآنست که حسین بن روح هم جواب آنرا (که از ناحیهٔ مقدسه رسیده بود) بخط احمدبن ابراهیم نوبختی در پشت آن نوشت واین مکتوب بدست ابوالحسن بن داود رسیده بود .

---

(۱) ایوب بن نوح بن دراج که در این کتاب از وی در موارد بسیاری نام بردیم از راویان ثقات واصحاب جلیل القدر ائمه اطهاراست . ابن نوح وکیل حضرت امام علی النقی وامام حسن عسکری علیهما السلام بود. امام علی النقی (ع) فرمود : او ازاهل بهشت است . نوح پدروی قاضی کوفه بود وعمویش جمیل بن دراج از بزرگان شیعه و موثقین اصحـاب حضرت صادق وموسی بن جعفرعلیهما السلام است وهم از زراره وبرادرش نوح بن دراج اخذ علم کرده است .

مکتوب محمدبن عبدالله حمیری

نسخـه آن‌مکتوب اینست که عیناً نوشته میشود : مسائل‌محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری (۱)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم : خداوند عمر مبارکت را طولانی گرداند ، ودوام عزت‌وتأییدات وسعادت وسلامتی‌حضرتت‌را افزون کند ، ونعمتهای خود رابروجود اقدست افزایش‌دهد ، واحسان ومواهب وفضل خود رانسبت بشخص شخیصت زیاد نماید ومرا در هرپیشآمد سوئی نسبت بوجود مقدست ، فدایت گرداند ، وپیش‌از جنابت بمیراند مردم‌اشتیاق دارند که بدرجاتی‌برسند، من‌هم میدانم که هر کس راشما بپذیریدقابلیت دارد وآنکس راکه ازخوددور کنیدفرومایه است . بدبخت کسیکه راندهٔ شماباشد، من‌بخداپناه میبرم که راندهٔ درگاه وجودمبارکت باشم .

خداوند حضرتت‌را مؤید بدارد . جماعتی در شهرما هستند که در معروفیت وشخصیت‌باهم‌برابرند،وهرکس‌مقام وموقعیت‌خودرالازم میشمارد. توقیع حضرتت چندی پیش بجمعی ازاینان رسید که‌بآنها امر فرموده بودی به «ص» کمك کنند درآن توقیع‌نام علی‌بن محمدبن حسین‌بن مالك معروف‌به«مالك‌بادوکه» که داماد «ص» رحمت الله علیهم است‌میان اسامی‌آنها نبود ، واوازاین حیث اندوهگین شده وازمن خواسته که مراتب اندوه اورا بعرض مقدست برسانم که اگر حذف نامش بواسطه گناهی بوده که ازوی سرزده ، بداندتا ازآن گناه توبه‌کند واگر جزآن بوده‌با اعلام‌آن ، موجبات تسکین خاطرش را انشاء الله فراهم‌آورند .

جواب حمیری

این‌توقیع‌درجواب‌عریضهٔ‌حمیری‌ازناحیهٔ‌مقدسه‌صادرگشت: « ماجواب کسانی‌را

---

(۱) شرح حال‌وی وپدرش عبدالله بن‌جعفرمؤلف‌کتاب «قرب الاسناد» درپاورقی‌صفحه ۷۵۷ گذشت البته ناگفته معلوم است‌که حمیری این‌پرسشها را ازامام زمان نموده و درنامه خود حضرت‌را مخاطب ساخته است .

دادیم که با امامکاتبه نموده بودند».

مؤلف: حاصل جواب حضرت اینست که این عده که نامهای آنها در توقیع برده شده نامه بمن نوشته وسؤالاتی نموده بودند ومن هم باذکر اسامی آنها جواب دادم، ولی علی بن محمد درمیان آنها بامن مکاتبه نکرده بود لذا من هم نام اورا نبردم واین دلیل بر تقصیر و گناه او نیست(۱)

توقیعی که بافتخار شیخ مفید صادر گشت

احمدبن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب «احتجاج» می نویسد: مکتوبی در اواخر ماه صفر سال ٤١٠ (هجری) از ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان عليه‌السلام به شیخ مفید محمد ابن محمد بن نعمان قدس الله روحه رسید رساننده آنمکتوب گفته است که آنرا از ناحیه‌ای متصل بحجاز آورده، مضمون توقیع اینست: این مکتوبی است برای برادر با ایمان ودوست رشید ابی عبدالله محمد بن محمدبن نعمان: شیخ مفید ادام الله اعزازه که ازجملهٔ پیمانهائی است که بودیعت نهاده شده واز بندگان خدا اخذ گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحیم: سلام بر تو ای دوست مخلص دردین که در اعتقاد بما باعلم ویقین امتیاز داری. ماشکر وجود تورا بپیشگاه خداوندی که جزاو خدائی نیست برده وازذات بیزوالش مسئلت مینمائیم که رحمت پیاپی خود را بر آقا ومولی وپیغمبر ما محمد واولاد طاهرین او فرو فرستد، وبتو که پروردگار توفیقاتت را برای

(۱) باید دانست که حمیری دراین نامه مسائلی ازحضرت پرسیده وحضرت هم جواب آنها را در توقیعات خود مرحمت فرموده‌اند. مؤلف چند عریضه مفصل او وجواب آنهارا که سؤال وجواب مشتمل برمسائل فقهی واحکام تکلیفی وپاره‌ای روایات است؛ نقل کرده، ولی چون ما دردورانی زندگی میکنیم که طبق دستورخود امام زمان(ع) باید بفتوای مجتهد مرجع تقلید خود، عمل بتکالیف نمائیم، وفهم آن مطالب علمی درخور استفاده اهل فضل و فقهاء است و برای سایر مردم چندان مورد لزوم نیست؛ لذا دراین باب نیزازترجمه این قسمت خودداری کردیم. تاریخ یکی ازنامه ها سال ۳۰۷ ودیگری ۳۰۸ هجری است.

یاری حق مستدام بدارد ، وپاداش تورا باسخنانی که ازجانب ماميگوئی باصداقت افزون گرداند ، اعلام میداریم که : بما اجازه داده شده که تورا بشرافت مکاتبه مفتخرسازیم وموظف بداریم که آنچه بتومینویسیم بدوستان ما کـه نزد تو میباشند برسانی . خداوندآنها رابطاعت خود عزیز بدارد وباحفظ وعنایات خود مشکلات آنهارابرطرف سازد .

خداوند تورا با امداد خود بردشمنانش که ازدینش بیرون رفته‌اند ، پیروز گرداند ودررسانیدن بکسانیکه اطمینان بآنهاداری بطرزی که‌انشاءالله می‌نویسیم عمل کن .

هرچند مادرجائی منزل کرده‌ایم ، که ازمحل سکونت ستمگران دوراست واین‌هم بعلتی است که خداوند صلاح ماوشیعیان باایمان مارا تازمانیکه دولت‌دنیا ازآن فاسقان میباشد دراین‌دیده‌است ، ولی‌درعین حال‌ازاخبار واوضاع شما کاملا آگاهیم وچیزی ازآن برماپوشیده نمیماند .

ما ازلغزشهائی که از بعضی شیعیان سرمیزند از وقتیکه بسیاری ازآنها میل ببعضی ازکارهای ناشایسته ای نموده‌اند که نیکان گذشته ازآنهااحتراز مینمودند وپیمانی که ازآنهابرای‌توجه بخداوند ودوری‌اززشتی‌ها گرفته شده وآنراپشت‌سر انداخته اند اطلاع داریم . گویا آنها نمیدانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم ویادشمارا ازخاطر نبرده‌ایم ، واگرجزاین بودازهرسو گرفتاری بشمارو میآورد ودشمنان‌شما، شمارا ازمیان میبردند .

تقوی پیشه‌سازید وبمااعتماد کنید وچاره‌این‌فتنه وامتحان راکه بشماروآورده است ازمابخواهید . امتحانی که هرکس‌مرگش رسیده‌باشد ، درآن‌نابودمی‌گردد وآنکس که به‌آرزوی خودرسیده باشد ازورطه‌آن بسلامت‌میرود آن‌فتنه وامتحان علامت حرکت ماوامتیازشما دربرابراطاعت ونافرمانی‌ماست . خداوندهم‌نورخود راکامل‌می گرداند هرچند مشرکان نخواهند .

خودراازدشمنان نگاهدارید وازافروختن‌آتش جاهلیت بپرهیزید . کسانی

که دراین‌فتنه‌بجاهای‌پنهان ، پناه نبرده ودرسرزنش آن ، راه پسندیده گرفته‌اند چون ماه جمادی‌الاولی سال جاری فرارسید، باید ازآنچه درآن ماه‌روی‌میدهد، عبرت بگیرید ، وازآنچه بعد ازآن واقع میشود ، از خواب غفلت بیدارشوید . عنقریب‌علامت‌آشکاری ازآسمان برای‌شما پدید می‌آید ونظیرآن‌درزمین‌نیزظاهر می‌گردد که مردم را اندوهگین میکند وبوحشت می اندازد .

آنگاه مردمی که از اسلام‌خارج‌شده‌اند بر عراق مسلط میگردند وبواسطهٔ سوء اعمال‌آنها اهل عراق دچار ضیق معیشت میشوند ، سپس این محنت بامرگ یکی‌از اشرارازمیان میرود؛ وازمردن‌اوپرهیز کاران‌خیراندیش‌خشنودمیگردند، ومردمی که از اطراف عالم آرزوی حج بیت‌الله دارند ، بآرزوی خود میرسند و بحج میروند .

هرمردی از شما باید بآنچه که بوسیله دوستی مابآن تقرب میجست عمل کند . وازآنچه مقام اورا پست میگرداند وخوش آیند مانیست اجتناب نماید زیرا خداوند بطور ناگهانی‌انسان‌رابرانگیخته‌میکند ؛ آنهم دروقتیکه توبه‌سودی بحال اوندارد وپشیمانی‌اوراازکیفر ما نجات‌نمیدهد . خداوند تورابرشد وکمال الهام‌بخشد وبالطف خودبرحمت واسعه‌خود توفیق‌دهد (۱)

توقیع برای جمعی از مردم قم

ونیزدرکتاب (احتجاج) از شیخ‌موثق ابوعمر عامری رحمةالله علیه روایت میکندکه گفت : ابن‌ابی‌غانم قزوینی وجماعتی‌ازشیعیان دربارهٔ فرزندامام حسن عسکری علیه‌السلام گفتگو نمودند . ابن‌ابی غانم عقیده داشت که حضرت عسکری علیه‌السلام

(۱) مؤلف دوتوقیع دیگر یکی مختصرو دیگری مفصل‌م‌که از ناحیهٔ مقدسه بشیخ مفید رسیده است نقل‌میکند ومیگوید : عبارات‌آن ریختگی دارد ومرتب نیست،مضامین این توقیعات برای ماچندان مفهوم نیست ؛ مفادآنها دستوربشیعیان‌آن عصرو تقویت ایمان‌آنها وتجلیل ازشیخ مفید ومطالب سربسته‌ای است‌که برماپوشیده است .

رحلت فرمود واولادی نداشت . سپس آنها نامه‌ای دراین خصوص نوشتند وبناحیهٔ مقدسه فرستادند (تاوکلای حضرت بآستان مقدسش برسانند) ودر آن نامه نوشتند که ما بر سر این موضوع کشمکش نموده‌ایم . جواب نامه آنها بخط آنحضرت صلوات الله علیه بدین مضمون صادر گشت :

بسم‌الله الرحمن الرحیم . خداوند ماوشما را ازفتنه‌ها نگاهدارد وبما وشما روح یقین موهبت کند ، واز سوء عاقبت بازدارد خبر تردیدی که گروهی از شما در امر دین نموده‌اید ، وشك وتحیری که دربارهٔ صاحبان امر خود بدل آنها راه یافته است ، بمن رسید. ما ازاین موضوع بخاطر شماغمگین شدیم نه بخاطر خودمان ودربارهٔ شما ناراحت شدیم نه دربارهٔ خودمان ، زیرا خدا باماست وجز بخدا بهیچ کس نیازی نداریم وحق باماست وبنابر این کسیکه از اطاعت ما سر بازمیزند مارا بوحشت نمی‌اندازد . ما اثرصنع خدائیم ومردم بطفیل وجودما، موجود گشته‌اند .

ای مردم چرا دچارتردید گشته ودرحال تحیر مطلب را بر خود مشتبه میسازید آیا نشنیده‌اید که خدا میفرماید : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** یعنی : ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، خدا وپیغمبر وصاحبان امرخود را ، اطاعت کنید .

نمیدانید در اخبار رسیده است که حوادثی برای ائمه گذشته وآیندهٔ شما روی‌میدهد ؟ وآیا ندیده‌اید که خداوند اززمان حضرت آدم تازمان امام‌حسن عسکری عليه السلام سنگرهائی برای شما قرار داده که بآنها پناه برید وعلائمی مقرر داشته تا بوسیلهٔ آن هدایت شوید. بطوریکه‌هر گاه یکی از آن‌علامتها پنهان‌شود، علامت دیگری ظاهر میگردد ، وهروقت ستاره‌ای غروب کند، ستاره‌دیگری میدرخشد؟

آیاوقتیکه امام‌حسن عسکری عليه السلام رحلت فرمود : گمان کردید که‌خداوند دین خودرا باطل کرد ، ورشتهٔ واسطهٔ‌میان‌خودوبندگانش راقطع نمود؟ نه. چنین نبوده . وتا روز رستخیز وظهور امر خدا که مردم او را نمی خواهند هم ، چنین نخواهد بود .

امام گذشته با سعادت رحلت فرمود وهمچون پدران بزرگوارش ازدست مردم رفت ، وصیت وعلم وفرزند وجانشین او در میان ما است وجز ظالمان گناهکار کسی راجع بمنصب ومقام امامت وی باما نزاع ندارد ، وجز کافر منکر کسی ادعای این منصب بزرگ را نمیکند .

اگرملاحظهٔ مغلوب شدن امرخدا وآشکار گشتن سرالهی نبود ، چنان حق ما برای شما ظاهر میگردید که عقلهاتان حیران گردد وتردیدتان برطرف شود ، ولی آنچه خداوندخواسته وهرچیزی درلوح محفوظ مرقوم است ، تحقق خواهد یافت

پس شماهم از خدا بترسید وتسلیم ما شوید و کارها رابما واگذارید . همه گونه خیر وخوبی از ما بمردم میرسد. آنچه برشماپوشیده است ، برای اطلاع ازآن اصرار نورزید ، وبچپ وراست میل نکنید مقصدخود رابا دوستی ما براساس راهی که روشن است بطرف ما قراردهید . من آنچه لازمهٔ نصیحت بود بشما گفتم وخداوند برمن وشما گواه است .

اگرمحبت بشما نداشتیم وصلاح شما را نمیدیدیم ، وبخاطر ترحم وشفقت برشما نبود ، گفتگوی باشما راترك میگفتیم . . . **وصلی الله علی محمدالنبی و آله وسلم تسلیماً .**

جواب اسحاق بن یعقوب

ونیز در احتجاج طبرسی ازشیخ کلینی واواز اسحاق بن یعقوب نقل میکند که گفت : من از محمدبن عثمان رحمةالله علیه (۱) خواهش کردم نامهٔ مرا کـه مشتمل برپاره‌ای ازمسائل مشکله است بناحیه مقدسه تقدیم کند (بعد ازآنکه وی پذیرفت وتقدیم کرد) توقیعی بدین مضمون درجواب سؤالات من بخط مولی صاحب‌ـ الزمان علیه‌السلام بافتخارم صادر گشت :

(۱) نائب دوم حضرت امام زمان علیه السلام .

خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت بدارد اما اینکه پرسیده‌ای که بعضی ازافراد خاندان ما (سادات) وعموزادگان مامنکروجودمن هستند، بدانکه بین خداوند وهیچکس قرابت وخویشی نیست هر کس منکر وجودمن باشد ازمن نیست‌وراهی که اومیرود راه پسر نوح است (۱).

وراهی‌را که‌عمویم‌جعفرواولاداو نسبت‌بمن‌پیش گرفته‌اند، راه‌برادران‌یوسف‌است!

اما فقاع (آبجو) نوشیدنش حرام‌است ولی نوشیدن شلماب اشکالی ندارد، وما اموالی که شمابمـا میرسانید، ماآنرا برای پاك شدن شما ازگناهان قبول میکنیم. بنابراین هر کس میخواهدبما برساند وهر کس‌نمیخواهد قطع کند، آنچه خداوند بماداده است ازآنچه شما میدهید بهتراست.

واما ظهور فـرج، بسته باراده خداست. آنها که وقت آنرا تعیین میکنند دروغگوهستند واماکسیکه عقیده دارد که حسین علیه‌السلام کشته نشده، عقیدهٔ وی کفر وتکذیب حقیقت است وضلالت و گمراهی میباشد.

واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیهـا الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة‌الله علیهم:

یعنی حوادثی که برای شما پیش میآید، (برای دانستن حکم آنهـا) رجوع کنید براویان حدیث ما(۲) زیرا آنها حجت من برشما هستند، ومن حجت خدا برآنها میباشم. واما محمدبن‌عثمان عمری که خداوند ازوی‌وپیش ازاواز پدرش خشنود گردد؛ موردوثوق من‌و نوشتهٔ او نوشته من‌است وامامحمدبن علی‌بن مهزیار اهوازی، عنقریب خدا دل اورا اصلاح میگرداند وشك‌را ازوی برطرف میسازد و اما آنمالی را که برای ما فرستاده ای؛ نمیتواند مورد قبول ما واقع شود.

---

(۱) پسرنوح بـا بدان بنشست خـاندان نبوتش گم شد

(۲) این‌راویان‌در زمان‌بعداز غیبت منحصر بفقهاومجتهدین‌ومراجع‌تقلید شیعه‌است. زیراآنهادر سایه‌اجتهاد وتسلط‌برمدارك احکام‌ازهرکس‌دیگردراستنباط احکام شرعی‌استادتر ند وبعبارت‌دیگر کارشناس‌این‌فن هستند.

مگر اینکه‌ازحرام‌پاك وپاکیزه گردد ، پول زن خواننده، هم حرام است .

واما محمدبن شاذان بن نعیم ، اومردی ازدوستان ما اهلبیت است . واما ابوالخطاب محمدبن ابی‌زینب اجدع ، پس‌اوواصحاب اوهمه ملعون هستند ، وتو با آنها که عقیده اینان رادارند ، نشست وبرخاست مکن . زیرا من ازآنها بیزارم و پدران من‌هم ازآنها بیزار بوده اند

واما کسانیکه‌اموال‌مارامیگیرند،اگرچیزی ازآنرابرای‌خودحلال‌بدانندو بخورند ، مثل اینست که‌آتش‌خورده‌اند ، واماخمس برای شیعیان مامباح است و برای‌ایشان تاهنگام ظهورماحلال گشته است . تابواسطهٔآن ولادتشان پاك باشد و پلید نشوند.واما مردمی که ازفرستادن‌آن اموال بنزدماپشیمان شدند ودردین‌خدا شك کردند هرکس بخواهدآنچه بماداده بوی پس‌میدهیم‌وما احتیاجی به بخشش مردمی که دربارهٔ ماشك دارند نداریم !

واما علت غیبتی که‌بوقوع پیوسته ؛خداوند میفرماید : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ** یعنی : ای کسانیکه ایمان‌آورده اید از چیزهائی که اگربرای شما آشکارا شودشمارا آزرده میکند، سؤال ننمائید: هریك ازپدران من درزمان خود بیعت سلطان طاغی زمان خود را بگردن گرفت ، ولی من‌زمانی که ظهورمیکنم ، بیعت هیچ یك‌ازطاغیان روزگارزا بگردن ندارم (۱) .

---

(۱) درصفحه۱۰٦۷گفتیم : که تطبیق این معنی‌به میرزاعلی محمد شیرازی‌که بهائیان ازآن‌سوء استفاده‌نموده، هیچگونه‌مناسبتی‌ندارد . زیرااولاسیدباب مخالفتی باسلطان زمان خودمحمدشاه قاجار ننمود . بلکه‌دردست اواسیرودربدرمیگردید، در شیراز از ادعای خود بیزاری‌جست،ودرزندان‌توبه‌نامه‌نوشت . وآخرهم‌تیرباران گردید . بعلاوه‌دراینجامیخوانید که‌امام زمان حجت‌بن‌الحسن العسکری یعنی‌امام‌غائب شیعیان سخن میگوید .

ولی‌فرقه‌بهائی که عقیده‌بامامت پسرامام‌حسن‌عسکری وامام‌غائب‌ندارد . این امام‌که بیعت کسی‌رابگردن نمیگیرد ، کجاوپسرمیرزا رضای‌بزازشیرازی ؛ امام زمان تیره‌بخت‌بابی و بهائی‌وازلی کجا- چه‌نسبت‌خاك‌را باعالم‌پاك‌؟

و اما کیفیت انتفاعی که مردم در غیبتم ازمن‌میبرند ، مانند انتفاع از آفتاب پنهان درابرهاست ، من‌امان مردم روی زمین‌هستم ، همانطور که ستارگان امان اهل‌آسمان میباشند ! پس درهای سؤال را از چیزهائی که مورد لزوم نیست ، ببندیدوخودرابرای دانستن‌چیزهائی که از شما نخواسته اند ، بمشقت نیاندازید، زیاد دعا کنید برای تعجیل فرج ، زیرادعا کردن درتعجیل فرج خود فرج‌است ! وَالسَّلامُ عَلَيْكَ يَاإِسْحٰقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدىٰ

درغیبت شیخ طوسی‌ازعلما ازابن‌قولویه وابوغالب‌زراری وغیرآنها از کلینی ازاسحق‌بن یعقوب نیزاین‌توقیع رانقلکرده‌است . ودرکمال‌الدین هم ازابن عصام ازکلینی روایت شده‌است .

جواب ابوالحسن محمدبن جعفر اسدی

ونیزدراحتجاج طبرسی (۱) ازابوالحسین محمدبن جعفراسدی (۲) روایت نموده که گفت : درضمن‌جواب مسائلی که من‌ازحضرت صاحب‌الزمان‌پرسیده‌بودم ومحمدبن عثمان برای من‌فرستاد ، مرقوم بود که : واما اینکه پرسیده ای ملکی

(۱) ابومنصوراحمد بن علی بن ابی طالب طبرسی - ازعلمای مشهور شیعه ، ومؤلف کتاب «الاحتجاج علی‌اهل‌اللجاج »معروف‌به «احتجاج طبرسی » است . طبرسی مناظرات واحتجاج‌ها وگفتگوهای ائمه اطهار رابا مخالفین یا پاسخ به‌پرسشهای سائلین راکه مقام عالی‌آن‌ذوات مقدسه درطی‌آنها بخوبی‌جلوه‌گراست ، درکتاب احتجاج جمع‌آوری‌کرده است ، واز این‌راه خدمتی‌بسزا بمذهب شیعه نموده است .

طبرسی‌شاگرددانشمند فقیه‌مهدی‌بن‌ابی‌حرب حسینی مرعشی‌شاگردشیخ‌ابوعلی طوسی‌و استاد همشهری‌خود ابن‌شهرآشوب مازندرانی دانشمند معروف است .

کتابهای «کافی» درفقه و «مفاخرالطالبیه» و«تاریخ الائمه» و«فضائل الزهراء» نیز ازتألیفات احمدبن ابی‌طالب‌طبرسی است .

(۲) ازوکلای حضرت‌است،رجوع‌بصفحه ۶۹۰

درناحیه شما وقف است ، اگرصاحبش محتاج بآن شد میتواند درآن تصرف کند یانه ؟ جواب اینست که اگر آن ملك وقف شده هنوز تسلیم متولی نشده ، صاحب ملك اختیاردارد که امضاء خودراپس گرفته وآنراباطل وتملك کند ولی اگر تسلیم متولی وقف شده ، صاحب ملك نمیتواند درآن تصرف کند ، خواه محتاج بآن باشد یابی‌نیازازآن باشد .

واما اینکه پرسیده‌ای کسانی دراموال ما که در دست آنهاست ، بدون اجازهٔ ماتصرف میکنند واستفادهٔ آنرا برای خود حلال میدانند ، هر کس این کار رابکند ملعون است ، وماروزقیامت ازوی بازخواست میکنیم. پیغمبر ﷺ فرمود : هر کس آنچه راکه پیش عترت من حرام است حلال بداند ، برزبان هرپیغمبری ملعون است پس هر کس حق مارا تضییع کند از جمله ستمگران محسوب است ومشمول لعنت پروردگارخواهدبود چنانکه خداوندفرمود : **اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّالِمِينَ** .

واما اینکه پرسیده‌ای شخصی نمازمیگزارد وآتش وتصویر(عکس) وچراغ (روشن) مقابل‌وی قراردارد ، آیا نمازش صحیح‌است‌یانه ؟ ومردم پیش‌ازتو دراین خصوص اختلاف داشته‌اند،جواب اینست که اگر نمازگزارازاولادبت پرستان‌وآتش‌پرستان نباشد ، جایزاست ولی اگرازاولاد بت‌پرستان وآتش‌پرستان باشد، جایز نیست روبروی آنهانمازبگزارد(۱)

واما اینکه پرسیده‌ای املاکی درناحیه شماوقف ماشده ،آیا جایزاست کسی آنـراآباد کند وبعد از کسرمخارجی کـه برداشته بقیهٔ مداخل آنـرا بناحیهٔ مـا بفرستد ، واین کارراىحساب ثواب‌بردن وتقرب‌بسوی مامتحمل‌شود ؟جواب اینست که هیچکس حق‌ندارد درمال کسی بدون اجازه صاحب تصرف کند ، پس‌چگونه

---

(۱) زیراممکن‌است بت‌پرست‌زاده وگبرزادگان درحال‌نمازبیاد عقایدپدران مشرك خودبیافتند وشرك در عبادت‌آنها رخنه‌کند ولطمه برعقیدهٔ بی آلایش اسلامی آنها وارد سازد !

جایز است کسی در مال ما تصرف بکند؟ هر کس بدون اجازه ما این کار را بکند، آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته، و هر کس بدون اجازه چیزی ازاموال ما رابخورد مثل اینست که آتش دردل خودنهاده استوعنقریب نیز به آتش جهنم درافتد.

و اما اینکه پرسیده‌ای راهگذری ازجنب درختان میوه داری که وقف ما شده میگذرد وازمیوهٔ آن میخورد آیابرای وی حلال است یا نه؟ جواب اینستکه خوردن آن برای راهگذرحلال وبردن باخود حرام میباشد.

این حدیث راشیخ صدوق درکمال الدین بسند دیگرهم ازاسدی نقل کرده است (۱).

توقیع دیگر

برای عثمان بن سعید و محمدبن عثمان

شیخ صدوق درکمال الدین مینویسد: این توقیع بافتخارعثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان (نائب اول ودوم امام زمان علیه السلام) از ناحیهٔ مقدسه صادر شده است. این توقیع راسعدبن عبدالله اشعری روایت کرده‌است. شیخ ابوعبدالله جعفر رضی الله عنه گفت: من آنرا بخط سعدبن عبدالله اشعری رضی الله عنه دیدم توقیع اینست:

خداوند شما دونفر رادرراه بندگی خود موفق وبردین مقدسش ثابت بدارد وشمارابا آنچه موجب خشنودی اوست، نیکبخت گرداند، آنچه گفته بودید که «میثی» از «مختار» و گفتگویش باشخصی که اورا ملاقات کرده بود واستدلال کرده بود که پدرم امام حسن عسکری علیه السلام جانشینی غیرازجعفر بن علی (جعفر کذاب) ندارد و اوهم امامت اوراتصدیق کرده است، بمارسید وازتمام مضمون مکتوبی که ازآنچه دوستان شمادرخصوص اوبشما خبرداده بودند، بوی نوشته‌اید مطلع

(۱) باید دانست که این توقیع نیز تلخیص شده است.

شدیم . من‌ازنابینائی‌بعد ازروشنی وازضلالت بعدازهدایت وازعواقب سوء اعمال‌و فتنه های خطر ناك ، پناه‌بخدامیبرم خداوند عزوجل میفرماید :

الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ یعنی : آیا مردم گمان کردند ماآنهارا بمجرداینکه گفتند : ایمان‌آوردیم ، رهـامیکنیم ، و دیـگر امتحان نخواهندداد ؟!

چگونه‌این‌مردم درفتنه افتاده ودرحیرت وسر گردانی قدم میزنند وازچپ و راست.میروند آیاازدین‌خود کناره گرفته‌اند یادچارشك‌وتردید گشته‌اند ، یاباحق وحقیقت دشمنی ورزیده یاجهالت راپیشه خودساخته‌اند ؟

آیااخبار وروایات‌صحیحه دراین‌باره‌به‌آنها نرسیده ، یااینکه ازاین‌موضوع اطلاع دارندولی آنرابدست فراموشی سپرده‌اند ؟ نمیدانند که‌خداوند زمین‌را از حجت ظاهریا غائب‌خالی نمیگذارد ، واطلاع ندارند که امامان بعدازپیغمبرشان یکی‌پس‌از دیگری‌آمدند ، تاآنکه‌برحسب‌تقدیروارادهٔ الهی‌نوبت‌بپدربزرگوارم حسن‌بن‌علی (امام حسن عسکری) رسیده و او بجای پدران خود نشست و مردم رابحق وراه راست راهنمائی کرد ، ونوری‌آشکار ومـاهی تابان بود تـا آنکه خداوندآورابجوار رحمت خوددعوت کرد واوهم برطریقهٔ‌پدران خود رحلت نمود و درست مانند هریك از آنـان در زمان خودشان ، اسرار امامت را بجـانشین خود کـه حامل اسرار الهی‌است سپرد ، وبدینگونه وظیفه خود را بپایان رسانیدو در گذشت ؟ !

و بعد از او هم خداوند مکا ن جا نشین او را بامشیت و اراده نافذ خود مخفی ساخت . اگر خداوند اجازه میداد که ظاهر شوم واین ممنوعیت راکه از حکم اوگذشته است ، ازمن برطرف مینمود ، من‌حق را بطورآشکار ودر بهترین شکل وروشنترین دلالت وواضحترین علامت نشان‌میدادم ، وخود رادر میان‌مردم ظاهر میساختم ، وحجت خداقیام میکرد ، ولی‌مقدرات الهی‌مغلوب نمیگردد ، و اراده‌اش بهم‌نمیخورد ، وتوفیقش ازحد خود تجاوز نمیکند .

بایدمردم هوای نفس خودرا در خصوص ظهور ما ترک گویند وبهمان شیوه که داشته‌اندثابت بمانند وازآنچه حکمتش بر آنهاپوشیده جستجوی بیهوده ننمایند که گناهکارشده وقادرنخواهند بود ، سرخدا را کشف کنند ودرنتیجه از کارخود پشیمان‌میشوند .

آنها بدانند که حق‌باما ، وهم درخاندان ما معصومین است ، هیچکس‌جزما این را نمیگوید مگراینکه دروغگو باشد، وبرخداوند افترا به بندد ! جزما کسی این‌ادعا رانداود ، مگراینکه گمراه وخیره‌سر باشد . علیهذا بااین مختصر که گفتم بماا کتفا کنند ، ودیگر توضیح بیشترلازم نیست ، وبااین‌اشاره قناعت‌نمایند .

توقیع درجواب احمد بن اسحاق

ونیزشیخ‌الطائفه در کتاب «غیبت » ازجماعتی‌ازعلماء وآنها ازتلعکبری (۱)

---

(۱) تلعکبری - مقصود شیخ عظیم الشأن ابومحمد هارون بن‌موسی شیبانی تلعکبری است که ازاجله دانشمندان ماست . تلعکبری در وفورعلم و حفظ حدیث ، درعصرخود نظیر نداشته و مورد اعتمادکامل ناقلان آثار و راویان اخبار اهلبیت بوده است وی تمام اصول معتبره ومصنفات‌اصحاب ائمه را روایت‌کرده است .

او معاصرشیخ صدوق وشاگردشیخ کشی وساکن بغداد بوده است . کتاب «الجوامع» درعلوم دین ازتصنیفات اوست .

نجاشی مینویسد : من‌باتفاق فرزندش ابوجعفر (محمدبن هارون) درخانه‌اش حاضر می‌شدم و می‌دیدم که دانشمندان کتب رابروی میخواندند . این دانشمند جلیل‌که در موارد بسیاری ازاین‌کتاب نامش‌آمده است بسال ۳۸۵ رحلت‌کرد .

یاقوت حموی در «معجم البلدان» مینویسد : «عکبرا» بضم عین و سکون‌کاف و فتح باء ازنواحی دجیل بوده وتابغداد ده فرسخ راه است .

شیخ فخرالدین‌طریحی در«جامع المقال» می‌نویسد : «عکبرا» بضم عین و بقولی‌بفتح آن نام مردکوری بوده و «تل»منسوب باوست‌که درمقام نسبت «تلعکبری» میگویند.

واوازاحمدبن علی ازابوالحسین اسدی ازسعدبن عبدالله اشعری (۱) واو ازاحمدبن اسحاق رحمة الله علیه روایت کرده کـه وی (احمدبن اسحاق) گفت : یکی از شیعیان بنزد من آمد و گفت :جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه‌ای بوی نوشته وخود راامام دانسته وادعا کرده بود که : امام بعدازپدرم من هستم ، وعلم حلال وحرام و آنچه مورد احتیاج مردم‌است وسایرعلوم‌همه وهمه درنزدمن‌است .

احمد بن اسحاق گفت : وقتی آن نامه راخواندم مکتوبی دراین‌خصوص به ناحیهٔ مقدسهٔ حضرت صاحب الامر نوشته ونامهٔ جعفر(کذاب) را هم در جوف آن گذارده ارسال‌داشتم . سپس جواب آن بدینگونه ازناحیهٔ مقدسهٔ حضرت‌صادرشد :

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم : خداوند توراپاینده بدارد . مکتوب تو ونامه‌ای را که درجوف آن گذارده وفرستاده بودی بمن رسید و ازتمام مضمون آن باختلاف الفاظش وخطاهای چندی که درآن روی‌داده است ؛ مطلع گشتم! اگر بدقت‌در آن

---

(۱) سعدبن عبدالله بن‌ابی‌خلف اشعری قمی‌ازبزرگان محدثین شیعه‌است شیخ‌طوسی در فهرست مینویسد: «ابوالقاسم سعدبن عبدالله قمی جلیل‌القدر ، دارای اطلاع‌وسیع‌دراخبار وتصانیف بسیار ودانشمندان موثق‌بود »

نجاشی دررجال میگوید: «سعدبن عبدالله اشعری‌قمی در زمان خودسرآمددانشمندان شیعه واز رؤسا وپیشوایان‌آنها بود .

احادیث بسیاری ازعلمای اهل تسنن استماع کرد ؛ ودر طلب آن‌مسافرتها نمود ؛و ازبزرگان‌آنهاحسن‌بن عرفه، محمدبن عبدالملك دقیقی وابوحاتم رازی، وعباس برقفی را ملاقات کرد . . . »

چنانکه درصفحه ۸٤۱ گفتیم‌سعدبن‌عبداللهدریکی ازسنوات ۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱ درشهر «رستمدار» مازندران ، از نواحی «آمل» کنونی وفات یافت . وی استاد ابن‌ولید قمی و محمدبن جعفرقولویه است . کتابهای بسیاری درحدیث واحکام دین ، ورد بر مذاهب‌باطله نوشته است ، ازجمله کتاب(المقالات والفرق) اوکه از کتب بسیار سودمند است ، اخیراً چاپ ومنتشرشده است .

مینگریستی تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن نامه فهمیدم میشدی!

خداوند بی شریك و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی که در بارهٔ ما نموده و فضیلتی که بما داده است، سپاسگزارم که همیشه حق را کامل میگرداند، و باطل را ازمیان میبرد، او بر آنچه من اکنون میگویم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه ما در بارهٔ آن اختلاف داریم سؤال کرد، گواهی بصدق گفتار من خواهد داد.

آنچه میخواهم بگویم اینست که خداوند صاحب این نامه را (یعنی جعفر کذاب) نه کسیکه نامه باو نوشته و نه بر تو و نه برهیچیك ازمخلوق امام مفترض الطاعه قرار نداده واطاعت و پیمان اورا بر هیچ کس لازم ندانسته است. من عنقریب پیمانی را برای شما روشن میگردانم که بخواست خدا بدان اکتفا کنید.

ای احمدبن اسحاق! خدا تورا رحمت کند، خداوند بندگانش را بیهوده نیافریده، وسر نوشت آنها را مهمل نگذاشته است، بلکه آنها را باقدرت کاملهٔ خود آفریده و بآنها چشم و گوش ودل وفکر عطا فرمود. آنگاه پیغمبران را بمنظور بشارت بعدل خداوند وترساندن آنها ازنافرمانی الهی بسوی آنان فرستاد، تا آنها را باطاعت او وادارند واز معصیتش نهی کنند، وآنچه را آنها از امر خداوند ودینشان نمیدانند بآنها بفهمانند.

سپس بواسطه فضل ودلائل آشکار و براهین روشن وعلائم غالبه کتابهائی بر آنها نازل فرمود وفرشتگان را بسوی آنها فرستاد، تا آنها میان خدا وپیغمبران واسطه وفرمانبر باشند.

یکی را خلیل ودوست خود گرفت و آتش را بروی گلستان کرد، ودیگری رامخاطب خود ساخت وباوی سخن گفت وعصایش را اژدهای آشکاری گردانید، و دیگری باذن پروردگار مرده را زنده کرد وهم باجازهٔ اوافراد لال وپیس را شفا داد.

دیگری را منطق الطیر موهبت کرد وسلطنت برهمه چیز داد. آنگاه محمد

صلی الله علیه وآله را بعنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خودرا بوسیلهٔ طلوع او برمردم تمام کرد، وطومار نبوت راباوجود مبارکش مهر نمود (۱) واورا بسوی همهٔ مردم فرستاد وازراستگوئی او آیات وعلامات آشکار خود را ظاهرساخت ، سپس درحالی که وی پسندیده ونیکبخت بود قبض روح کرد .

آنگاه خداوند منصب خلافت اورا برای برادروپسرعمو وجانشین ووارث او علی بن ابیطالب علیه السلام وبعد از اوبرای جانشینان وی که ازنسل او بودند یکی پس از دیگری قرار داد ، تادین خود را بوسیلهٔ آنها زنده گرداند ونور خود را کامل کند ، ومیان آنها وبرادران واولاد عموی آنها ومردم طبقهٔ پائین از کسان وی فرق آشکاری گذاشت تابدان وسیله حجت خدااز افراد عادی وپیشوا ازپیرو شناخته شود زیراخداوند امام وحجت خود را ازارتکاب گناهان حفظ کرده واز عیبها پیراسته گردانیده وازپلیدیها پاکیزه نموده واز شبهات منزه کرده است .

وآنهارا خزینه دارعلم وامین حکمت ومحل سر خود قرار داده وبا دلائل تأیید فرموده است . اگر جزاین بود مردم همه یکسان بودند ، وهربی سروپائی دعوی امرالله ! (۲) ومنصب خدائی میکرد ، ودیگر حق ازباطل وعالم از جاهل امتیاز نمی‌یافت ، این مفسد باطل (جعفر کذاب) که برخداوند دروغ بسته وادعای امامت دارد ؛ نمیدانم بچه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید بفقه ودانائی در احکام دین‌خدا داشته است بخداقسم اونمیتواند حلال‌را ازحرام تشخیص بدهد ، ومیان خطا وصواب فرق بگذارد .

واگر بعلم خودمی‌بالیده ، اوقادر نیست که حق‌را ازباطل‌جدا سازد ومحکم را ازمتشابه تشخیص دهد ، وحتی‌از حدودنماز ووقت (وجوب واستحباب) آن اصلا اطلاع ندارد .

---

(۱) رجوع کنید به بحث‌ما در مقدمهٔ کتاب دربارهٔ «خاتمیت» پیغمبر اسلام صلی‌الله علیه‌وآله .

(۲) پاورقی‌صفحات ۱۰۷۴-۱۱۲۵ رابخوانید ، آیااین اخبارازغیب نیست ؟

واگراو به تقوی وپرهیز کاری خوداطمینان داشته است، خداوند گواه است که اوچهل روز نماز واجبش راترك كرد ، باین منظور که باترك نماز بتواندشعبده بازی را یاد بگیرد ! شاید خبرآن بشماهم رسیده باشد . ظرفهای شراب اورا همه کس دیده است. علاوه بر اینها آثاروعلائم نافرمانی وی ازامر ونهی الهی ، مشهور وثابت است .

واگرادعای وی مبتنی برمعجزه است ، معجزۀخود رابیاورد نشان دهد واگر حجتی دارد آنرا اقامه نماید ، وچنانچه دلیلی دارد ذکر کند !

قال الله تعالی فی کتابه : بسم الله الرحمن الرحیم ـ حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم . ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق واجل مسمی و الذین کفروا عما انذروا معرضون قل أرأیتم ما تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك فی السموات ائتونی بکتاب من قبل هذا أو أثارة من علم ان كنتم صادقین ومن اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون واذا حشر الناس کانوا لهم اعداءاً وکانوا بعبادتهم کافرین (۱)

یعنی : این کتابی است که از جانب خداوند مقتدر حکیم نازل شده ، ما آسمانها وزمین وآنچه راکه در بین آسمانها وزمین است ، جز بحق ومدتی که نامبرده شده ، نیافریدیم . وآنها که کافر گشتند ، ازآنچه آنها را ترسانیدند ، دوری گزینند .

بآنها بگو بمن نشان دهید که آنهاراکه غیراز خدای یگانه میخوانند ، چه چیزاز زمین راآفریدند؟ مگر درخلقت آسمانهاشرکت داشته اند، کتابی راکه پیش از این (قرآن) آمده باشد (و درآن نوشته باشد که آنها در خلقت آسمانها دخالت داشته اند) ویاعلامتی که موجب یقین باین معنی باشد ، اگر راستگوهستیدبیاورید؟.

کیست گمراه تراز کسی که غیر از خدای یگانه را میخواند ، وتا روز قیامت دعایش مستجاب نمیشود؟ وآن خدایان باطل، ازاینکه آنها رامیخوانندغافل

(۱) سورۀ احقاف آیه

هستند؟ وقتی این مردم برانگیخته شدند، همین خدایان دشمن آنها خواهند بود و عبادت آنها راانکارمیکنند!»

ای احمدبن اسحاق! خداوند توفیقات تو را افزون کند آنچه را که گفتم از این زور گو (جعفر کذاب) بپرس واورابدینگونه امتحان کن ویك آیهٔ قرآن راازوی بپرس که تفسیر کند، ویا از یك نماز واجبی سؤال کن تاحدودآن وواجبات آنرا بیان نماید، وبخوبی پی بارزش او ببری ونقص وی برتو آشکار گردد. حساب او باخداست. خداوند حق رابرای اهلش حفظ کند ودرجای خودقرار دهد. بعلاوه خداوند جزدر حسن و حسین علیهما السلام، امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است!

هر گاه خداوند بما اجازه دهد که سخن بگوئیم آنوقت حق آشکار وباطل ازمیان میرود، وتردید نیز برطرف میشود. من شایق الطاف خداوندومرحمت اوهستم وَحَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

توقیع برای خضربن محمد

ونیز در «خرایج» راوندی ازاحمدبن ابی روح روایت کرده که گفت: ابوالحسن خضربن محمد اموالی بمن داد که به بغداد بیاورم بناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان ؑ برسانم، ودستور داد کهآنرا بمحمد بن عثمان تسلیم کنم، و گفت که از ناحیهٔ مقدسه برای شفای وی ازبیماری که بدان مبتلابود التماس دعانمایم (ویك مسئله فقهی هم پرسیده بود). من به بغداد آمدم ونزدمحمدبن عثمان رفتم، ولی اواز گرفتن آن مال امتناع ورزید: و گفت بروبنزد ابوجعفرمحمدبن احمد که حضرت بوی امر فرموده آنراازتوبگیرد، وجواب سؤالی که داشتههم صادرشده است!

چون بنزدابوجعفرمحمدبن احمدرفتم ومال راباوسپردم؛ توقیعی بیرون آوردوبمن داد که نوشته بود: بسم‌الله الرحمن‌الرحیم. خواهش کردهای برای بهبودی تودعا کنیم. خداوند توراشفاداد، وآفتهاراازتودور کرد، وناخوشی که بواسطه حرارت

درخود می‌یابی از تو برطرف ساخت . اینك تو شفا یافته‌ای و بدنت سالم است...!:



مؤلف: در اینجا آنچه را میخواستم در کتاب «غیبت» جلد سیزدهم بحار الانوار بنویسم پایان میباید . امید وارم حضرت باری عز اسمه بافضل عمیم خود مرا از یاوران حجت و نگهدار دین خود قرار دهد ، واز پشتیبانان وحاضران در زیر پرچم حضرتش بشمار آورد ، وچشم من ودیدگان پدرم و برادرانم ودوستانم وبستگانم و تمام مؤمنین را بدیدن جمال عالم آرایش روشن گرداند وغبار سم اسبان یاوران درگاهش راسرمه چشم ما کند . زیرا اوست که هر کس امید خیری ونظر احسانی داشته باشد رو ببارگاه مقدسش میآورد . واز آنها که در این کتاب من نظر میافکنند ، نیز انتظار دارم که از خداوند درزمان حیات وبعد از وفاتم برای من طلب آمرزش کنند ، **وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلاً وَآخِراً وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الطّٰاهِرِينَ** - بقلم مؤلف کتاب : کوچکترین بندگان خداوند بی‌نیاز **محمد باقر بن محمد تقی (مجلسی)** در ماه رجب سال یکهزار وهفتاد وهشت هجری (۱۰۷۸)



این ذرهٔ بی‌مقدار مترجم کتاب نیز میگوید : بحمدالله والمنه در اینجا ترجمهٔ جلد سیزدهم بحار الانوار علامهٔ مجلسی رضوان الله علیه باتمام میرسد . امید است حضرت باری تعالی جلت عظمته با الطاف بی پایان خود این خدمت ناچیز را ازاین گمنام بپذیرد ، وآنرا وسیله آمرزش خود وپدرومادرو برادروفرزندانم و کلیهٔ بستگان ودوستان دیندارم قرار دهد ، و دردنیا وآخرت از شفاعت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وائمهٔ اطهار علیهم السلام محروم نگرداند ودرزمان ظهور اعلیحضرت ولی‌عصر ارواحنافداه ازحاضران درگاهش قرار دهد . **اِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعٰاءِ** .

قم: علی دوانی

بتاریخ ۲۰ دیماه ۱۳۳۹ شمسی مطابق ۲۲ رجب المرجب ۱۳۸۰ هجری قمری

تذکر

در پایان کتاب «مهدی موعود» مناسب چنان میدانیم که برای تکمیل آنچه از نظر عقلی و نقلی تا کنون دربارهٔ شخصیت بزرك وجهان مدار حضرت ولی عصر عجل الله فرجه گفته‌ایم ، چند قصیده که در مدحت آن موعود جهان بشریت گفته شده ، نیز بیاوریم تا از نظر ادبی هم کتاب خالی نماند .

نخست چند قطعه رقصیده از مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی که ازاعاظم مراجع تقلید نجف و بزرگان فلاسفه عصر اخیر واستاد جمعی ازمراجع تقلید کنونی شیعه بودند ، میآوریم وسپس بذکر چند قصیده از فضلاوادبای معاصر نیزمبادرت میورزیم .

جام جهان نمای جم

صورت شاهد ازل ، جلوه گر ازجمال‌تو | معنی‌حسن‌لم‌یزل ، درخورخطوخال تو
جام جهان نمای جم ، ساغر درد نوش‌تو | طلعت لیلی قدم ، آینهٔ مثال تو
کوکب‌دری فلك ؛ شمع درسرای تو | سرمهٔ دیدهٔ ملك ، خاك ره نعال تو
عرصهٔ فرش ساحت گوشه‌نشین گدای‌تو | قبهٔ عرش حلقهٔ منطقهٔ جلال تو
دفترعلم و معرفت نسخهٔ حکمت و ادب | نقطهٔ مهملی است در، دائرهٔ کمال تو
ماه دوهفته بندهٔ، حسن یگانه روی تو | پیرخرد بمعرفت کودك خرد سال تو
رفرف عقل پیرا گر از سرسدره بگذرد | باز نمیرسد ، باول قدم خیال تو
گلشن‌جان نمیدهد، چون‌تو گلی‌دگر نشان | خلد جنان ، نپرورد سرو باعتدال تو
خضرا گرچه‌زندگی ، زآب حیات‌یافته | باز کند دوندگی ، در طلب زلال تو

ای بفدای نازتو ، و آندل دلنواز تو
سوخت زسوزعشق تو«مفتقر»نوال تو

شمع دل انجمن

همره باد صبا نافهٔ مشك ختن است | یا نسیم چمن وبوی گل و یاسمن است
دیدهٔ دل شده روشن مگر ای باد صبا | همرهت پیرهن یوسف گل پیرهن‌است
شده شام دل‌آشفتهٔ غمگین خوشبوی | مگرازطرف یمن بوی‌اویس قرن‌است
یا مسیحا نفسی میرسد از عالم غیب | که دل‌مرده‌دلان‌تازه‌تر از نسترن‌است
نفخه‌ای می‌وزد از عالم لاهوت بلی | نه نسیم چمن است‌و نه زطرف‌یمن است
ای صبا با خبر مقدم یار آمده‌ای ؟ | خیرمقدم ! که نسیم توروان بدن است
گرازآن‌سروچمان‌نیست‌تراتازه بیان | صفحه‌روی‌زمین بهرچه‌صحن‌چمن‌است
گرنداردخبری زان لب لعل شکرین | طوطی‌طبع‌من‌ازچیستکه‌شکرشکن‌است
ورنه‌حرفیست‌از آن خسروشیرین‌دهنان | بلبل‌نطق‌من‌ازچیست که‌شیرین‌سخن‌است

گر حدیثی نبود زآن دردندان بمیان — از چه رو ناطقه ام معدن در یمن است

✿ ✿ ✿

ای نسیم سحری این شب روشن چه شبست — مگر امشب مه من شمع دل انجمن است
چه شبست این شب فیروزدل افروز چه روز — مگر امشب شب اشراق دل آرام من است
مشرق شمس ابد مطلع انوار ازل — صاحب العصر ابوالوقت امام زمن است
یوسف مصر حقیقت که دوصد یوسف حسن — نتوان گفت که آن در ثمین راثمن است
آنکه در کشور ایجاد ملیك است ومطاع — واندر اقلیم بقا مقتدر و مؤتمن است
کلك لطفش زده بر لوح عدم نقش وجود — دست قهرش شرر خرمن دهر کهن است
دل والا گهرش مخزن اسرار اله — دیدهٔ حق نگرش ناظر سرو علن است
حجت قاطعه و قامع الحاد و ضلال — رحمت واسعه و کاشف کرب ومحن است
حاوی علم و یقین ، حامی دین و آئین — ماحی زیغ وزلل محیی فرض وسنن است
جامع شمل پس از تفرقهٔ اهل وفاق — باسط عدل پس از آنکه زمین پر فتن است

✿ ✿ ✿

ای سلیمان زمان پادشه عرش مکان — خاتم ملك تو تا کی بکف اهرمن است
ای همای ملاء قدس وحمام جبروت — تا بکی روضهٔ دین مسکن زاغ وزغن است
ای رخت قبلهٔ توحید ودرت کوی امید — تا بکی کعبه دلها همه بیت الوثن است
دل بدریا زده ازشوق جمالت الیاس — خضر ازعشق تو سر گشتهٔ ربع ودمن است
کعبهٔ درگه تو قبلهٔ ارواح و عقول — خاك پاك ره تو سجده گه مرد وزن است
ای زروی توعیان جنت ارباب جنان — بی تو فردوس برین بر همه بیت الحزن است
ای شه ملك قدم یکقدم ازمکمن غیب — وی مسیحا زتو همدم، دم باز آمدن است
ای که درظل لوای تو کند گردون جای — نوبت رایت اسلام برافراشتن است
ای ژشمشیر توازبیم ، دل دهردو نیم — گاه خونخواهی شاهنشه خونین کفن است

شاهنشه والاتبار

آمد بهار و بی گل رویت بهار نیست — بـاد صبا مباد چو پیغام یـار نیست
بی‌روی گلعذار مخوانم به لالـه‌زار — بی گل نوای بلبل وشور هزار نیست
بی‌سرو قدیارچه حاجت به‌جویبـار؟ — مارا سرشك دیده کم ازجویبار نیست
بی‌چین‌زلف دوست‌نه‌هرحلقه‌ای‌نکوست — تاری زطرّه‌اش به ختا وتتار نیست
بزمی که نیست شاهد من‌شمع‌انجمن — گر گلشن بهشت بود سازگار نیست
گمنام دهر گرددوویران شودبه قهر — شهری که شاه عشق‌دراوشهریارنیست
ای سروه‌معتدل که بمیزان عدل وداد — سروی باعتدال تو در روزگار نیست
ای نخل طورنور که درعرصهٔ ظهور — جز شعلهٔ رخ تو نمایان زنار نیست
مصباح بزم‌انس بمشکوة قرب قدس — حقا که جز تجلی حسن نگار نیست
ای قبلـهٔ عقول که اهـل قبول را — جز کعبهٔ تو ملتزم و مستجار نیست
امروز در قلمرو توحید سکه زن — غیراز توای شهنشه والاتبـار نیست
در نشئه تجرد و اقلیـم کن فکان — جز عنصر لطیف توفرمانگذار نیست
جز نام دلربای تو از شرق تا بغرب — زینت فزای دفتر لیل و نهار نیست
در صفحه صحیفهٔ هستی به راستی — جزخطوخال‌حسن‌تورا اعتبار نیست
واندر محیط دائرهٔ علـم و معرفت — جز نقطهٔ بسیط دهانت مدار نیست
ای صبح روشن ازافق معرفت درآی — مارا زیاده طاقت این شام تار نیست
مـارا ز قلزم فتن آخر الزمان — جزساحل‌عنایت ولطفت کنار نیست

آرام دل ما

صبح ازل ازمشرق‌حسن‌تودمیده است — تا شام ابد پردهٔ خورشید دریده است
حیف است نگه جانب‌مه ،بامه رویت — ماه‌آنرخ‌زیباست هرآندیده که دیده‌است

هرگز نکنم من سخن ازسرووصنوبر
سروآنقدوبالاست هرآنکسکه‌شنیده‌است

ای‌شاخهٔ گل درچمن «فاستقم» امروز
چونسروتوسروی بفلك سرنکشیده‌است

تشریف جهانگیری و اقلیم ستانی
جز برقدرعنای تو دوران نبریده‌است

ای طور تجلی که ز سینای تو موسی
مرغ دلش اندر قفس سینه تپیده است

سرچشمهٔ حیوان نبود جز دهن تو
خضر ازلب لعل نمکین تومکیده است

از ذوق تو بلبل شده در نغمه سرائی
وزشوق‌تو گل برتن‌خودجامه‌دریده‌است

ای روی دل آرام تـوآرام دل ما
بازآ که‌شوددرام‌من‌ایندل که رمیده‌است

باز آ که به از نفخهٔ وصل رخ جانان
بر سوختهٔ هجر نسیمی نوزیده است

لطفی بکن و مفتخرم کن بغلامی
کس بنده‌بآزادگی من‌نخریده است

در دائرهٔ شیفتگان دیدهٔ دوران
آشفته‌تر از «مفتقر» زارندیده‌است

مهر رخشنده

درسری‌نیست که‌سودای‌سرکوی‌تو نیست
دل‌سودا زده راجز هوس روی تو نیست

سینهٔ غمزده‌ای نیست که بی روی ریا
هدف تیرکمانخانهٔ ابروی تو نیست

جگری‌نیست که‌ازسوز غمت‌نیست کباب
یادلی تشنهٔ لعل لب دلجوی تو نیست

عارفان را زکمند تو گریزی نبود
دام این‌سلسله جزحلقهٔ گیسوی تو نیست

نسخهٔ دفتر حسن تو کتابی است مبین
وربودنکتهٔ سربسته بجز موی تو نیست

ماه تابنده بودروشن‌ازآن نورجبین
مهر رخشنده بجز غره نیکوی تو نیست

خضرعمری‌است که‌سرگشتهٔ کوی توبود
چشمهٔ‌نوش‌بجزقطره‌ای‌ازجوی‌تو نیست

نیست‌شهری که‌زآشوب‌توغوغائی‌نیست
محفلی‌نیست که‌شوری‌زهیاهوی‌تو نیست

«مفتقر»درخم‌چوگان‌تو گوئی‌گوئی‌است
چرخ باآن عظمت‌نیز بجز گوی‌تو نیست

ای شمع جهان افروز بیا وی شاهد عالم سوز بیا
ای مهر سپهر قلمرو غیب شد روز ظهور و بروز بیا
ای طائر سعد فر فرخ امروز توئی فیروز بیا
روزم ازشب تیره تر است ای خودشب ما راروز بیا
ما دیده براه تزدوخته ایم از ما همه چشم مدوز بیا
عمریست گذشته به نادانی ای علم و ادب آموز بیا

من «مفتقر» رنجور توأم
تاجان بلب است هنوز بیا

ای خاك درت جام جم ما آیا خبرت هست ازغم ما
ما جمله اسیر کمند تو ایم آسوده تو ازبیش و کم ما
ای سینه لبالب غم تو وز ناله وآه دمادم ما
با ساز غمت دمساز شدیم ای راز و نیاز تومحرم‌ما
درد تو علا نیه عین دوا زخم تو معاینه مرهم ما
لطف تو نشاط بهشت برین قهر تو عذاب جهنم ما

خرم دل«مفتقر»ازغم تست
فریاد ازاین دل خرم ما

ای مرهم سینه خستهٔ ما وی مونس‌قلب شکستهٔ ما
ما بلبل شور انگیز تو ایم ای تازه گل نورستهٔ ما
در نغمه گری دستان تو اند در گلشن وحدت دستهٔ ما
پیوسته بود با نفخهٔ صور این زمزمهٔ پیوستهٔ ما
برخاسته تا افق گردون فریاد زبخت نشستهٔ ما
کی‌حلقه شود در گردن یار این دست‌بگردن بستهٔ ما

از«مفتقر»این‌غوغاچه‌عجب
وز این غزل برجستهٔ ما

درعشق تو شهرهٔ آفاقم — دیوانهٔ حلقهٔ عشاقم
گر جلوه کنی ز رواق دلم — بیزار از حکمت اشراقم
از قید هوی گر باز شوم — شهباز اریکهٔ اطلاقم
جزخال و خط تو نمی بینم — طغرای صحیفهٔ اوراقم
از خلق کریم تو می طلبم — راهی بمکارم اخلاقم
درحسن تراچون جفتی نیست — البته ز طاقت من طاقم
سرگشتهٔ کوی توام ، چکنم — با این هوس دل مشتاقم

ای فاقه وفقر تومایهٔ فخر
من«مفتقرم» من مشتاقم

هر کس که بعهد وفا نکند — پس دعوی صدق وصفا نکند
عشق‌تو قرین‌بی رنج است — رنجور تو فکر دوا نکند
تلخی زتوای شیرین جهان — سهلست ؛ ولیك خدا نکند
با این همه بی‌سرو سامانی — دل جز کوی توهوا نکند
لعل نمکین ترا حقی است — تا کس نمکیده ادا نکند
با غمزهٔ تو دل غمزده‌ام — یك لحظه امید بقا نکند
امید که دست مرا تقدیر — از دامن دوست جدا نکند

تا«مفتقر»ازرعایت دید
بیمی از فقرو فنا نکند

آن دل که بیاد شما نبود — شایستهٔ هیچ بها نبود
از هاتف غیب شنیدستم — حرفی که بحال خطا نبود
آندل نه‌دلست که‌آب وگل‌است — گر طور تجلی ما نبود
درددل عاشق بیدل را — جز جلوهٔ یار دوا نبود
افسوس که خاطر عاطرشاه — گاهی بخیال گدا نبود

بالالهٔ روی تو مرم شمع — ما محرومیم و روا نبود
درحلقهٔ زلف تو دست زدن — جز قسمت باد صبا نبود

مهجورم و «مفتقرم» لیکن
درکارتو چون وچرا نبود

چشمی که ز عشق نمی‌دارد — از لؤلؤ تر چه کمی دارد
هر کس که غم‌تو بسینه گرفت — دیگر بجهان چه غمی دارد
آندل که زیاد تو یافت صفا — خوش‌باد که جام جمی دارد
بالعل توهرکه بود همدم — هر لحظه مسیح دمی دارد
هر کس که فدای وجودتوشد — در ملك عدم قدمی دارد
آنکس که زجام‌تو کامی دید — ناکامی خویش همی دارد
خودبین زطهارت محرومست — درکعبهٔ دل صنمی دارد

این طرفه حدیث از«مفتقر»است
کز لوح قدم رقمی دارد

ای داغ تولالهٔ باغ دلم — وی سوزتونور چراغ دلم
ای‌تر ازلطف‌تو گلشن‌جان — وی تازه زقهرتوداغ دلم
سرگشته کوی‌توشددل‌من — هرگز نروی بسراغ دلم
امید که هیچ مباد تهی — از بادهٔ شوق اياغ دلم
حقا که فراق تن و جانم — خوشتر باشد زفراغ دلم

این‌نامهٔ شوق‌از«مفتقر»است
یعنی که رسول بلاغ دلم

رسوای زمانه زبانم کرد — فاش این همه راز نهانم کرد
با این همه نتوانم گفت — عشق توچنین و چنانم کرد
گیرم که زبان بندم از عشق — بااشك روان چه توانم کرد
آهم چه زبانه کشد بکند — بالاتر از آنچه زبانم کرد

رخسارهٔ زرد گواه دل است — کاتش گل سرخ بجانم کرد
سودای تو در بازار جهان — آسوده زسود و زیانم کرد
شوری بسرم شیرین دهنی — افکند، و شکر بدهانم کرد

من «مفتقر» پیرم از غم
عشق‌تودوباره‌جوانم کرد

هرجا که بسوی تو می‌بینم — یکجا همه روی تو می‌بینم
دریای محیط دوگیتی را — یك قطره زجوی تومی‌بینم
طغرای صحیفهٔ هستی را — در طره موی تو می‌بینم
ارکان اریکهٔ حشمت را — در کعبهٔ کوی تو می‌بینم
از صبح ازل تا شام ابد — یك نغمه زهوای تو می‌بینم
نبود عجب ارخم گردون را — سرشار سبوی تو می‌بینم

من«مفتقر» سودازده را
شوریدهٔبوی تومی‌بینم

بخدا که ز غیر تو بیزارم — وز خویش همیشه درآزارم
آوارهٔ کوه وبیابانم — سر گشته کوچه وبازارم
چونمرغ‌شب‌آویزم‌همه‌شب — روزانه چه بلبل گلزارم
درخرمن‌نه فلك آتش زد — یك شعله ز آه دل زارم
رنجورم وباز مرنجانم — بیزارم وباز نیازارم
آن خاطر نازك را ترسم — کز زاری خویش بیازارم

من «مفتقر» سودا زده‌ام
اینست متاعم وابزارم

تابی خبری ز ترانهٔ دل — هرگز نرسی بنشانهٔ دل
روزانهٔ نیك نمی بینی — بی ناله وآه شبانهٔ دل

تاچهره نگردد سرخ ازخون کی سبزه دمد از دانهٔ دل
از موج بلا ایمن گردی آنگه که رسی بکرانهٔ دل
از خانهٔ کعبه چه میطلبی ای از تو خرابی خانهٔ دل
اندر صدف دو جهان نبود چون گوهر قدس یگانهٔ دل
در مملکت سلطان وجود گنجی نبود چو خزانهٔ دل
در راه غمت کردیم نثار عمری بفسون وفسانهٔ دل

جانا نظری سوی مفتقرت
کاسوده شود ز بهانهٔ دل

آقای ادیب نیشابوری

ازمدرسین عالیمقام خراسان

گررخ گشاید ، رونق افزاید چمن را ارزان کند اسپرغم و مشك ختن را
گلبرگ رویش ارغوان را سخره دارد پیچنده مویش ضیمران و نسترن را
یك گوشهٔ چشمی که بنماید کشاند در هرخم زلفش هزاران انجمن را
دندان بود یا آنکه در بیجاده پنهان آراسته بابونه ، یا در عدن را
فرزند آدم با چنین صورت که دیده شاید ز جنت جا گرفته این وطن را
گر پرده از رخساره بردارد بکیهان آدم پرستی پیشه گردد برهمن را
من دامن او را نخواهم داد از دست تا جان رود از قالب و پوشد کفن را
جان مرا با مهر او آمیختندی پس چون رها سازم روان خویشتن را
ازچهره برقع برفکن ، مهر جانسوز در سجده آور پیش یزدان اهرمن را
مگذرادیبا زین تمنا از در دوست هرچند هرگز از تو نپذیرد سخن را

از دیوان قوام‌الشعرای یزدی

آفاق پراز زمزمهٔ اوست

شدنامه عمرم سیه آن لحظه که دیدم بر روی سپید تو خط غالیه شم را

آهو زنگه کبك زرفتار تو آموخت — این رسم خرامیدن و آن شیوهٔ رم را
گاهی بگشا لب بتکلم که خلائق — دانندهم آخر که وجودیست عدم را
شاهنشه اقلیم بقا مهدی قائم — کش کمحل بصر کرده ملك خاك قدم را
یکتا گهر درج امامت که گه جود — ازابر کف خویش خجل ساخته یم را
شاهیکه پی رونق شرع نبی از قدر — بر ترزمه و مهر برافراشت علم را
برغیر وی ارچشم عدو هست عجب نیست — کی کورزهم فرق دهدنور وظلم را
داند که دو آفاق پر از زمزمهٔ اوست — یکره دهد ارخصم فرا گوش اصم را
بنگر که با نکار وی آرند دلائل — آنانکه زلامی نشناسند نعم را
گویند نهانی تو وهرجا نگرم من — بینم زده فرت بصد اجلال خیم را
ای گشته وجودت زازل باعث ایجاد — عرش وفلك ومهرومه ولوح وقلم را

نیز هم

گر برباید نقاب، ماه من از رخ بروز — شب پره سان آفتاب ، سر بگریبان برد
ساکن بیت الحزن، بندیش ایکاش روی — تانه دگر باره نام، از مه کنعان برد
هر که شود کامیاب، ازلب آن خضر خط — رشك غبار رهش؛ چشمه حیوان برد
لاله نوخیز را ؛ تازه کند داغ دل — پرده رخسار خویش، چون بگلستان برد
سروسمن سای من، گر بچمد درچمن — چهروخطش آب وتاب از گل وریحان برد
خاطر جمع ار کسی، صرف خیالش کند — درعوض ازطره اش ، حال پریشان برد
خجلت رعنا قدش، نخله طوبی کشد — حسرت زیبا رخش، روضهٔ رضوان برد
حجت حق رهنماست، ورنه امم را برون — کفر خم زلف او، از ره ایمان برد
مالك ملك بقا، مهدی قائم که تاج — خادم درگاه او ، از سر خاقان برد
نسج عنا کب شود ، بند براهین تمام — دست چوبر ذوالفقار، قاطع برهان برد
جان برهش هر که داد، گوهر مقصود برد — ای خنك آنکس که او، این دهدو آن برد
هر که در ایوان او، ناصیه ساید بخاك — رتبهٔ والای او، سر سوی کیوان برد
مهر رخش چون طلوع، کرددراین مه رواست — ازرمضان گر سبق، حرمت شعبان برد

نور ولایتش ورا ، تا نشود دستگیر — ازیدبیضا چه سود ، موسی‌عمران برد
خاتم فیروزبخت، زینت انگشت اوست — نام وی آنکو چومن نزد سلیمان برد
آنکه‌براورنگ‌داد، چون‌بنمایدجلوس — گردستم عدل او ، از رخ کیهان برد
آنکه چو گردد سوار، برفرس اقتدار — گوی سپهرش قضا ، درخم‌چوگان‌برد

سید یحیی برقعی«حکمت» قم

خسروا خیز و شهنشاهی کن!

شبی آراسته چون صبح امید — بـا صفا تر ز گلستان بهشت
ماه باقرص تمام ازدل شب — سر بدر کرده‌چو ترساز کنشت

خیره گردیده براین عالم خاك
نور افشان شده بـرخاك و مغاك

مرغ شب نالـه شبگیر کند — بنوای دلك سوخته ای
بلبـل از دوری گـل افتاده — همچو پروانه پرسوخته‌ای

شمع یك گوشه بپا اشك فشان
گهر از دیده کند بـر دامـان

عارف سوخته دل دردل‌شب — بنـوا یـارب یارب گویـد
سالك وادی عشق ازلی — راه معشوق بشب در پوید

زاهد و عابد سجاده نشین
از خدا میطلبند ناصردین

مغ و مغبچه و دستورو ندیم — گردآتش شده دردیرمغان
زند وپا زند گرفته در دست — موبدان‌مویه کنان‌نعره‌زنان

همه آتش بکف و دل شیدا
مصلحی خواهند زآهورمزدا

در کلیسا شده ترسابچگاان　　　دست بر سینه پیش اسقف
بسته زنار وچلیپا بر سر　　　گردناقوس زده صف‌درصف
این ترانه بسرایند فصیح :
نیست مصلح بجهان غیرمسیح

رفته در بتکده هندوبربت　　　گرد از چهره بت می شوید
سر تسلیم نهاده بر خاك　　　پیش‌بت‌سجده کنان‌میگوید:
چه شود دادگری نیك سرشت
بهر اصلاح سر آردز کنشت ؟

در کنیسه شده حاخام یهود　　　یدیدش درپی‌وتورات بدست
با گروهی ز بنی اسرائیل　　　بدعا بر سر سجاده نشست
گفت یارب برسان موسی‌را
مصلح پاك سرشت ما را

خلق از ظلم وستم خسته شده　　　مصلحی دادگری میجویند
شده درگوشه خلوت هریك　　　راز دل با صنمی میگویند
تابکی اینهمه خونریزی وجنگ
سرزند زین بشر بی فرهنگ ؟

همه بودند دراین اندیشه　　　که ز سامرا ماهی سرزد
شد پدیدار زبیت عصمت　　　کودکی خیمه‌بعالم‌برزد
ز گلستان رسول‌اسلام
مهدی‌آل محمدزد گام

این ندا گشت درآفاق‌بلند :　　　مصلح منتظر آمد بوجود
رخت بر بندد باطل زین پس　　　که‌خدااز رخ‌حق‌پرده گشود
زهق الباطل و جاء الحق گفت
گوش‌دل‌این سخن‌ازغیب شنفت

خیز ساقی بتولای ولی پر کن‌ازباده‌وحدت جامم
آرتا نوشم و زایل گردد غم و رنج و محن و آلامم

سخن‌ازحجت حق‌شاه‌جهان
مهدی منتظر آرد بمیان

هر که دیوانه او شد بجهان خلعت عقل وخرد را پوشید
آنکه زد مهر غلامیش بدل آب از چشمه حیوان نوشید

باتولای وی از دوزخ رست
هر که در کوی ولایش بنشست

ای بیادت دل شیدائی ما صاحبا پرده‌نشینی تاچند
خیزوازظلم وستم‌بازرهان این تن خسته مارا ازبند

خودبپاخیزتوای خسرودین
پاك از ظلم نما روی زمین

خسرواخیز وشهنشاهی کن تا بپای تو بسائیم جبین
پایهٔ تخت بزن برگردون عدل و انصاف بگستر بزمین

بنشین داد بده داد ستان
صلح کل صلح بیاور بجهان

من کیم خسته دلی‌شیدائی عاشقی‌سوخته‌ای رسوائی
سر کوی تو بدریوزه شدم بامیدی که رخی بنمائی

«حکمتم» خاك سر کوی‌توام
بسته سلسلهٔ موی توام

محمد حسین بهجتی

ازفضلای جوان حوزهٔ علمیه قم

نور جمال خدا

باز طبیعت کشید ، بروی گلشن پرند   بچهرهٔ روزگار ، دوباره زد نوشخند
گیتی فرسوده باز، جوان شد ودلپسند   بدامن دشت باز ، بهار ، دیبا فکند
باز بآهستگی بادبهاری وزید!

باز بر آورده طبع، شکوفه هارنك رنك   نهالها دوش دوش ، بنفشه هاتنك تنك
بیخته‌در، مشت‌مشت، ریخته‌زرچنك‌چنك   چوارتش‌صلح‌سرو، کشیده‌صف‌هنك‌هنك
بهرطرف جفت‌جفت، ستاده‌ناژوو بید

سبزه نگر پشت‌پشت، لاله ببین‌موج موج   قمریکان الف‌الف، بلبلکان فوج فوج
دمیده گل‌دشت‌دشت، رسته‌سمن‌زوج‌زوج   کبوتران‌صف‌بصف ، گرفته‌براوج‌اوج
خنده زده قاه‌قاه ، کبك میان خوید

نرگس مخمور، سر ، زخواب برداشته   افسری از زر ناب ، بفرق بگذاشته
ز ریزه های طلا ، کف خود انباشته   سرو پی دیدنش ؛ قامتی افراشته
زشرق رخساراو، بلرزه‌افتاده‌بید

سمن‌لباس سفید ، کرده‌ببرچون‌عروس   دمن شده از گیاه ؛ چو گنبد آبنوس
چمن زده هر نفس ، بپای شمشاد بوس   بتخت فیروزه گل، نموده‌خندان جلوس
غرق شعف زین نشاط ، که ماه شعبان دمید

نورجمال‌خدا ، ز پرده آمد برون   ز نرجس‌آمد گلی، تازه رخ‌ولاله گون
که نور رویش بود ، بعالمی رهنمون   بسرزشوقش نشاط، بدل زعشقش‌جنون
تازه‌بنورش‌امل، زنده‌ببویش‌امید

فرشتگان بهشت ، کمینه دربان او   عالم خلقت نمی ، ز بحر احسان او
معجزهٔ عیسوی ، در لب خندان او   مطلع انوار حق ، چهره تابان او
شهان به‌پیشش زبون، چوبندهٔ زرخرید

بیا شود رستخیز ، چو رخ هویدا کند — هزار ها مرده را؛ بیك دم احیا کند
ازرخ تابان خود ، صد ید بیضا کند — بنده در گـاه او ، کـار مسیحا کند
مادر گیتی‌چواو، پسر بدوران ندید

ایشه آزادگان ، دین شده تنها بیا — زشرع حق‌غیراسم ، نمانده برجا بیا
تیره شده از فساد ، چهرهٔ دنیا بیا — رفته بباد هوس ، خرمن تقوی بیا
بیا که چنگال ظلم، قلب عدالت درید

بمخزن دین‌حق ، فتنه روان سیل‌سیل — راهزنان‌فوج‌فوج ، اهرمنان‌خیل‌خیل
برده گهر باربار ؛ ربوده زر کیل کیل — ازاین‌خسان‌آه‌آه، وزآن‌ددان‌ویل‌ویل
دل‌همه خون شدزغم، جان همه برلب رسید

بباغ شرع نبی، نمانده دیگر گلی — نه‌یاسمن نه سمن ، نه‌لاله نه سنبلی
نشنوی‌ازفرط‌بهت ، زهیچ سوغلغلی — نه‌ناله از طائری ، نه نغمه ازبلبلی
بیا واین باغ را ، بده صفائی جدید

قواعد اجتماع ، شکسته و ریخته — رشتهٔ‌آزادگی ، سوده وبگسیخته
بحیله گرگان‌مست ، باگله‌آمیخته — اجانب ازهرطرف ، فتنه‌برانگیخته
شده خزان فرودین ، شب عزا روز عید !

بیا ودرمان درد ، شفای علت بیار — تمدنی تازه تر ، برای ملت بیار
بهر سر اجتماع ، تاج سعادت بیار — ظلم وعداوت ببر ، رسم عدالت بیار
بیا که اسلام شد ، خوار وغریب ووحید

بیا پی صلح را ، زسنگ وفولاد کن — جامعه را جان ودل، بعدل آباد کن
بیك تزلزل خراب ، پایهٔ بیداد کن — بکاخ‌شاهان بکوب ، پرچم‌وفریاد کن
که مظهر عدل حق ، بداد مردم رسید !

گرچه دل «بهجتی» غرق بود درگناه — چه غم که باشی تواش،ملجأوپشت‌وپناه
مرانش ازآستان ، گرچه بود روسیاه — که‌راندن‌ازدر گدای، نشاید از پادشاه
بده رهش کز کریم ؛ کسی نشد نا امید

آیندهٔ امید بخش

گر نباشد بدل فروغ امید　　آدمی را جهان شود زندان
نبود گر نشاط وشوق ونوید　　دل‌شود خسته ،جان‌شودحیران
زندگی را بود امید ، کلید　　هر معما از او شود آسان

ناامیدی سیاهیست وبلا　　قهر حق است و برق عالمسوز
دوزخی تیره‌است وجانفرسا　　وحشت افزاشبیست بی‌دم روز
دره یأس هر که شد پویا　　نشود بر مراد خود پیروز

بامیدی که در دل فرداست　　شوق با جان ودل در آمیزد
در جهان هرنواو هرغوغاست　　از گلوی امید برخیزد
انتظار فرج که شیوه ماست　　جان برافروزد ودل انگیزد

هر که‌را انتظار ، راهبر است　　دارد آینده‌ای درخشنده
بردل هر که‌یأس، کارگر است　　راستی مرده‌ایست جنبنده
بین اقوام شیعه مفتخر است　　که بود ز انتظار دل زنده

ز انتظاری عمیق وپا برجا　　شیعه اینسان مبارز است وغیور
همتی دارد آسمانفرسا　　هست همواره از مذلت دور
راد وآزاده است وبی پروا　　نرود زیر بار باطل و زور

شیعه در دوره‌های استبداد　　سینهٔ خویش را نموده سپر
در قبال حکومت بیداد　　آستین برزده است وبسته کمر
با خیانتگران نموده جهاد　　باختنه در ره عدالت سر

بسته که راه دولت اموی　　گه‌در افتاده با بنی عباس
کرده چون‌برق‌وباد پیشروی　　ننموده زتیغ وتیر ، هراس

شیعه پیروز وغالب استوقوی — که بود پر امید وپر احساس

چون کشد عدل‌درجهان فریاد — تا ابـد ظلم اوفتد مـد هوش
رود از بین ، زور واستبداد — آتش فتنه‌ها شود خاموش
صلح و آرامش وفضیلت وداد — بر رخ خلق ، واکندآغوش

آن زمان دارها شود بر پا — کیفر اهل ظلم داده شود
حکم حق مو بمو شود اجرا — حکم باطل فرو نهاده شود
از نقوش سیـاه بدعتها — لوح اسلام، پاك و ساده‌شود

حجت منتقم امام زمـان — چون کند دست انتقام برون
بنمایـد زخـون جبـا ران — چهـرهٔ تیرهٔ زمین گلگـو ن
خانـهٔ ظلم را کنـد بنیان — پیکر جوررا کشد در خون

آن‌زمان ناله‌ای زروی زمین — نشـود جانب سپهر ، بلند
زند گی چون‌عسل‌شودشیرین — نبود کار لـب بجز لبخند
آفرینش شود جوان ونوین — نبود خاطری ز غصه نژند

در همه جـا باهتزاز آید — پرچم لا الـه الا الله
دین توحید حکم فـرماید — برهمه خلق ازسپید وسیاه
جزره حـق کسی نپیماید — نتوان یافت یکنفر گمراه

دیگر آن روزنگری‌درراه — هرقدم صد فقیر گردآلود
نشنوی ازکسی‌شکایت و آه — همه باشند خرم وخوشنود
بودآن روز، روزعیش‌ورفاه — که بود عهدمهدی**موعود**

سید احمد واحدی شیرازی
از فضلای جوان حوزه علمیه قم

دولت حق و عدالت

گرچه نوروز در آغاز بهار — در طبیعت بدمد جان دگر
لیک دانم که زدل رنج وشکنج — نتوانـد بزدایـد یکسر

✿ ✿ ✿

اجتماعی که شدازظلم خزان — کی شود زنده دل از باد بهار
باید ازعدل همی جان گیرد — تا که ازعلم شود سنگین بار

✿ ✿ ✿

روزگاری پی تاراج عقول — نغمه ها غرب همی کرد بپا
که دگر نوع بشر در عالم — کامیاب است زهر صلح وصفا !

✿ ✿ ✿

هم نگهبان حقوق بشراست — سازمان ملل و منشورش
باز دیدیم که دفع اشرار — از ضعیفان ، نبود مقدورش

✿ ✿ ✿

گر بشر تشنه اصلاحات است — باید از چشمهٔ قرآن جوید
ور بود طالب آزادی و صلح — باید اول ره یزدان پوید

✿ ✿ ✿

دولت حق و عدالت بیقین — در خور مهدی موعود بود
صلح و آزادی خالی ز مجاز — هم از آن خسرو مسعود بود

✿ ✿ ✿

وه چه خوش مژده خداداد بما — که زمین را سروسامان آید
دیو نادانی و فقر از گیتی — بگریزد چه سلیمان آید

دوستان منتظر و چشم براه — که نمایان شود آن مصلح کل
بحقیقت بود آنروز بهـار — که شود زنده ره ورسم رسل

محمد علی- فتی تبریزی

آئینه غیب نما

ای نهان‌ساخته‌ازدیدهٔ ماصورت خویش
بدر ازپرده‌غیب آی و نما طلعت خویش

طاق شد طاقت یاران بگشاپرده زرخ
ای‌نهان ساخته‌ازدیده ماصورت‌خویش

نه همین چشم براه تو مسلمانا نند
عالمی‌رانگران کرده‌ای‌ازغیبت‌خویش

آمد از غیبت تو جان بلب منتظران
همه دادندز کف حوصله‌وطاقت‌خویش

بی‌رخت بسته بروی همه درهای امید
بگشا بررخ احباب‌درازرحمت خویش

گر چه غرقیم بدریای گناهان لیکن
شرمساریم‌وخجالت زده‌ازغفلت‌خویش

روی دل سوی توداریم بصد عجزونیاز
جز توابراز نداریم‌بکس حاجت‌خوش

جز تومارانبود ملجائی‌ای حجت حق
باد سوگند ترا برشرف‌وعصمت‌خویش

«دست‌ما گیر که‌بیچارگی‌ازحدبگذشت»
بگشا مشکل مارابه ید همت خویش

روزگاری‌است که‌ازجهل‌ونفاق‌ونخوت
هر کس‌ازرنج کسان‌می‌طلبدراحت‌خویش

تاکه بر کار خلایق سروسامان بخشی
گیر با دست خدائی علم‌نهضت خویش

توئی آن گوهر یکدانه دریای شرف
که‌خداوندجهان‌خواندتراحجت‌خویش

ساخت حق آینهٔ غیب نما روی تـرا
نگردخواست‌در آن آینه‌تاطلعت‌خویش

روز میلاد همایون توعیدیست که حق
درچنین‌روزعیان‌ساخت‌مهین آیت خویش

یافت زان‌روی شرف‌نیمهٔ‌شعبان کامروز
شامل‌حال‌جهان کردخدارحمت‌خویش

قرب حق یافت بتحقیق کسی کاوبصفا
باتوپیوست‌وگسست‌ازدگران‌الفت‌خویش

خوش زدی‌دم‌زمدیح ولی عصـر«فتی»
که فزودی ببر اهل‌ولاحرمت خویش

آثار مترجم کتاب که تاکنون چاپ و منتشر شده است



۱ - **شرح زندگانی جلال الدین دوانی** - فیلسوف شهیر قرن نهم هجری قطع خشتی ۲۴۲ صفحه

۲ - **شرح زندگانی استاد کل وحید بهبهانی** - سرآمد محققین دانشمندان شیعه در قرن دوازدهم هجری - قطع وزیری ۴۹۲ صفحه

۳ - **نهضت روحانیون ایران** - قطع وزیری ۱۹۶ صفحه

۴ - **زندگانی حضرت آیة‌الله بروجردی** - ۲۰۰ صفحه

۵ - مقدمه و تصحیح کتاب **شاهراه هدایت** در اثبات امامت شاه ولایت: وزیری ۳۶۲ صفحه

۶ - مقدمه و پاورقی و اضافات کتاب **تاریخ قم** ناصرالشریعه - وزیری ۳۶۰ صفحه

۷ - **داستانهای اسلامی** - گزیده‌ای از داستانهای آموزنده تاریخ اسلام چاپ دوم خشتی ۲۱۹ صفحه

۸ - **مهدی موعود** - کتاب حاضر